روضة الصفا

هر که دنیا بطلبد بهر سود ما
دامن دولتش پر از دینار باد
هر که او ملکوم طلبد عمر ما
تا ابد از عمر برخوردار باد
هر که او قربانی خود بهر براه ما
خوار باد در راه او طلبکار باد
هر که او جانی کند در راه ما
باده ماد در راه او بیدار باد



۷۵۴

جلد ششم روضة الصفا
کمترین خادم مؤمنان
خاک پای بیچارگان
العبد اغوز اوغلو ولد مرحوم
حاجی الیاس فراش





جواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بیقیاس نثار بارگاه پادشاهی سزد که سراپرده عظمت او برتر از کون
و مکان است و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمان شعر کل ما یرتقی الیه توهم
من جلال و رفعة و ثناء ٭ فالذی ابدع البریة اعلی ٭ منه سبحان مبدع الاشیاء ٭ نیابی تو بی حمد و شکر خدای
درون سراپرده غیب جای ٭ مالک الملکی که اساطین سلاطین تا سر رقیت و عبودیت در حضرت
ذو الجلالیش بر زمین بیکنت ننهند منشور اختیار و اقتدار شان بنشان عنوان انی آتیکم بسلطان
مبین موشح نگردد و واهب المواهبی که خواقین حشمت آیین تا پیشانی خضوع و خشوع بر ساحت عزت لایزالیش
نمالند و در زمره متمکنان مکانت و لقد مکناکم فی الارض منتظم نشوند نظم پادشاهی که پادشاهان را
پادشاهی ز فیض نعمت اوست ٭ سرفرازان و تاجداران را ٭ گردن جان بطوق منت اوست ٭ و تحیت
و صلوة و سلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی و شارع دین اسلام که لواء دولت او بطراز آدم و من دونه
لوایی سطرز است و رایت نصرت او بآیه نصرت بالرعب مسیرة شهر معلم والی منصب کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین متمکن مسند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین فص نبوتش را مهر از نص و لکن رسول الله
و خاتم النبیین و رایت رسالتش را طراز از آیه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ٭ از مجلس احترام آفتاب
سپهر احتشام پیشوای زمره انبیا مقتدای فرقه اصفیا صدرنشین بارگاه اصطفا صلی الله علیه و آله و سلم

ای مسندنشین هر دو عالم ٭ محراب زمین و آسمان هم ٭ ای کنیت نام تو محمد ٭ بوالقاسم و احمد و محمد
و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر روان آل اطهار و امجاد و اصحاب اخیار او تا ابد الآبد
باد که مساند دین را شیر عرین و شهرستان ملت را حصن حصین بودند اما بعد چون رای عالم آرای
علازبان خداوندگاری مملکت پناهی مظهر لطف و رحمت الهی صاحب نفس قدسیه مالک ازمه
ریاست انسیه مشید قواعد انصاف و احسان موکد مبانی مرحمت و امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب
حضرت سلطانی آن بلطف او امیدوار و از عنف او هراسان هر بد و نیک نظام الشریعة و الدولة
و الدنیا و الدین علیشیر بیک یدیم تعالی علو مناصبه و سمو مناقبه مقتضی آن شد که بنده کمترین بی تشبیب
کلمات بخلاف شیوه مترسلان و بی ملاحظه سعادت و نحوست ساعت و زمان مجدد بعد از اتمام
دفتر خامس در تحریر مجلد سادس که مشتمل است بر قضایا و ایام دولت حضرت صاحبقران و اکثر اولاد
نامدارش انار الله برهانهم شروع نماید لاجرم قلم مشکین رقم کمر اطاعت بر میان بسته در ان امر جلیل
الشان خوض کرد و نخست علی سبیل الاستعجال بر ذکر نسب بزرگوارش بطریق اجمال اقبال نمود
گفتار در نسب همایون حضرت صاحبقران گیتی ستان افاض الله علیه شآبیب الغفران هرچند صاحبقران کامگار
و قدوه سلاطین گردون اقتدار بود بنابر گوهر نفیس و طینت پاک و علو حسب و فضیلت عنصر از سمو نسب
و شرح آثار مناقب آبا و اجداد عظام خویش که هر یک از ایشان بر سپهر رفعت و کامکاری مهر تابان
و بر آسمان حشمت و بختیاری خورشیدی درخشان بودند استغنایی داشت ع با آفتاب چه حاجت شب تجلی را
اما چون عادت اشراف و اعیان ترک و مغول آنست که نسب خود را محفوظ داشته فرزندان را
از ان آگاه سازند و هر یک بر قبیله و انساب خویش مطلع باشند منشیان بلاغت شعار در بطون
صحایف و متون دفاتر سلسله حضرت صاحبقرانی را برین نهج ثبت نموده اند که سلطان کامران

قطب الدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای نویان بن امیر برکل نویان بن امیر ایلنگیز نویان
بن امیر ایجل نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغان جیجن بن امیر ایردمچی نویان بن تومنای
خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن دوتومنن بن بوقا خان بن بوزنجر خان بن آلانقوا
و بعضی از حالات آلانقوا در دفتر خامس گذشت و شعبهٔ حضرت صاحبقران کامکار از اجلهٔ
چنگیز خان در فرزندان تومنای خان بن بایسنغر خان جدا می شود و از جملهٔ اولادش قبل خان
پدر چنگیز خان و قچولای نویان برادرش هشتم پدر حضرت صاحبقران بود و امیر قچولای اصل قبیلهٔ
برلاس است و دران زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه را بر پسر دوم خود جغتای خان
ارزانی داشت طایفه از امراء معتبر را ملازم او گردانید و منصب امیر الامرایی جغتای خان را بامیر
قراچار مقرر داشت و امیر قراچار نویان پنجم پدر حضرت صاحبقران است و بپدرش در دارای
مملکت و استمالت لشکری و رعیت بنوعی قیام نمود که مزیدی بران متصور نبود و آثار جرات و
جلادت و انوار شفقت و عاطفت قراچار نویان بر عالمیان روشن گشت و بعد از وفات
جغتای خان امیر قراچار همچنان در الوس او صاحب اختیار بود و در ایام قراهلاکو شهرستان
از والی روح بپرداخت و چون قراچار نویان رخت بمنزل دیگر کشید روزگار غدار و سپهر ناسازگار
آنچه مقتضی طبیعتش بود بظهور رسانید و حوادث ایام در قلمرو جغتای خان مترادف و متوالی گشت
و در دیار ماوراء النهر و ترکستان از اشعهٔ سیف و سنان چشمها خیره و دلها هراسان شد و میان
اولاد جغتای بمثابهٔ مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و بواسطهٔ کثرت
فتنه و آشوب فرزندان قراچار نویان بحوالی قبة الخضراء کش که آنرا شهر سبز گویند آمده رحل اقامت
انداختند و اولاد و احفاد امیر قراچار نویان نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن متصدی امر حکومت

آن دیار می شدند و هر پادشاهی که در ولایت ماوراء النهر رایت شوکت و حشمت بر می افراشت
حکومت آن سرزمین را بدان خاندان ستوده آیین مسلم و مقرر می داشت

ذکر ولادت با سعادت حضرت صاحبقرانی بتوران در سالی که دولت چنگیز خانیان منقرض شد در ایران

در شهر ربیع الآخر
سنه ست و ثلثین و سبعمایه سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و در شب سه شنبه بیست و پنجم
شعبان سال مذکور موافق سیچقان ییل که مبداء دور سالهای مغول است بیت طلوع کرد تابنده
حق ز برج جلال ٭ بر آسمان نهم اختر مبارک فال ٭ یعنی پادشاهی تاج بخش گردون رخش خسرو کشور
کشای عالمگیر خداوند افسر و سریر قطب الحق و الدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و ثقل بالحسنات
میزانه در ظاهر قبة الخضراء کش بطالعی که مشتری استفادهٔ سعادت ازان کند و زهره نوای خنیاگری
برای آن سازد جهان را بنور حضور خویش بزین و منور گردانید از ناصیهٔ همایونش علامت جهانگیری
ظاهر و از جبههٔ همایونش امارات عالم ستانی باهر ع آن وعده که اقبال همی داد وفا شد ٭
و آن کار که ایام همی خواست بر آمد ٭ چمن دولت و روضهٔ مملکت بان نهال بی همال و غنچهٔ گلشن
جاه و جلال آراسته شد و ریاحین ریاض آمال از نکهت آن گلدستهٔ شرف و اقبال شگفته
گشت نظم ز موج بحر کرم گوهری پدید آمد ٭ ز اوج چرخ شرف اختری پدید آمد ٭ بباغ مجد
معالی گل مراد شکفت ٭ نهال دولت و دین را بری پدید آمد ٭ و چون اوان رضاع گذرانیده
سن اشرف او بمبادی رشد و تمیز رسید خاطر خطیرش بمداومت سواری و شکار و مباشرت رسوم
رزم و پیکار مایل گشت و از ارتکاب لهو و لعب اجتناب و احتراز واجب و لازم شمرد و از ابتدای
ده سالگی بسیر و تردد تاختن و تیر انداختن اشتغال می نمود تا آن زمان که بر اکثر معمورهٔ ربع مسکون
مالک شد چنانچه کیفیت آن علی سبیل التفاصیل درین اوراق مرقوم رقم خواهد گشت انشاءالله وحده العزیز

ملک معزالدین کرت لشکر کشیده مدت چهل روز هراة را محاصره فرمود و آخر میان ایشان مصالحه
واقع شد و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت فرمود چنانچه مفصل تفصیل این حکایت در مجلد رابع
سبق ذکر یافت دیگر آنکه پسر امیر قزغن امیرزاده عبدالله لشکری بخوارزم برده آن ولایت در حوزهٔ
تسخیر و تصرف آورد و امیر قزغن زمستان در سالی سرای لب بر بردی و در بهار مرغزار قرانور را
بوجود خویش زیب و زینت دادی و تابستان و فصل خزان در شهر مونک توطن نمودی و اکثر اوقات
بشکار و جانور پرانیدن اشتغال فرمودی و در اثناء این حالات قتلق تیمور نامی که خواهر خاتون
امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را بحکومت ایل بورلدای سرافراز گرداند
و امیر قزغن جهت ملاحظهٔ مصلحتی این صورت موقوف ساخته و آن ناپاک زاده کینه در دل گرفته منتهز
فرصت می بود روزی که امیر قزغن با معدودی چند از سالی سرای سوار شده و از جیحون گذشته
در ارهنگ آهنگ جانور انداختن کرد آن حرامزاده بداصل با طایفهٔ غدار از کمین عذر بیرون تاخته
بر سر آن امیر عادل راند و سرای وجود او را از کدخدای روح بپرداخت خواص و مقربان حضرت امیر قزغن
قتلق تیمور را انگاشتی کرده در قندز باو رسیده اجزاء اعضایش را بتیغ قهر و انتقام از یکدیگر جدا ساختند
و بعد از حادثهٔ امیر قزغن ولد او امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده بجای پدر بنشست و امرا سر در دایرهٔ
متابعت و مطاوعت او در آوردند و او بر مسند حکومت متمکن گشت و چون امیرزاده عبدالله بحدایق
بهجت افزای سمرقند فردوس مانند خو کرده بود خواست که بآن طرف رود و بیان قلی که بدستور معهود
او را خان انگاشته بود با خود ببرد امرا از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی گذاشتن
از حزم و تیقظ دوری نماید امیرزاده سخنان ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در آنجا در آن
سال بنابر طمعی که بحرم بیان قلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمورشاه اغلان پسر

تیمورخان را بخانی برگرفت و نعش بیان قلی را ببخارا برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ
سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن فرمودند و امرا ازین قضیه متوهم شده آغاز مخالفت
کردند

ذکر محاربهٔ امرا با امیرزاده عبدالله و مغلوب شدن او و هرج و مرج مملکت و آمدن توغلق تیمورخان بولایت ماوراء النهر

بیان این سخن آنست که امیر بیان سلدوز از ملازمت و متابعت
امیرزاده عبدالله متنفر شده و دل بر مخالفت قرار داده لشکری جمع آورد و متوجه او شد و برنا کش رسید
امیر حاجی برلاس بن بورلقی بن منوله بن بیسو کا منکا بن قراچار نویان با الوس خود باو ملحق گشت
و باتفاق روی با امیرزاده عبدالله نهادند و بعد از قتال و جدال شکست بر امیرزاده عبدالله افتاد
بروایتی خدمتش دران معرکه بقتل آمد و قولی آنکه گریخته و از جیحون گذشته باندراب رفت و در آنجا بسر
می برد تا فوت شد و علی ای التقدیرین امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمورخان و برادران و متعلقان
امیرزاده عبدالله را از میان برداشته هر که از منتسبان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای
در آوردند و امیر بیان بر دیار ماوراء النهر استیلا یافته متصدی شغل حکومت گشت و با وجود آنکه
مردی سلیم النفس کم آزار بود مهابت و سیاست نداشت پیوسته بشرب مدام و مجالست پری
گل اندام اشتغال خطیر می نمود و مانند نرگس و لاله با قدح و پیاله روز بشب و شب بروز می رسانید
و از یاسایش ملک غافل و ذاهل مانده نوایر فتنه و آشوب در ممالک توران و بدخشان و اندخود
و شبرغان اشتعال یافت از امراء و نویینان هر که در مقامی بود رایت استبداد و استقلال برافراشت
و بخانهٔ پندار برلوح ضمیر رقم سروری و سرداری نگاشت امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق
بی توالتفات بر ضبط تومانات دیار کش انداخت و امیر بایزید جلایر در موضع خجند علم انا و لا غیر برافراخت
و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن بر بعضی از ولایات استیلا یافته تلاش منصب جد خویش وجهه

همت ساخت و اولجایتو بوغا اپلدوز در قبة الاسلام بلخ هوس سروری در دماغ خود
جای داد و محمد خواجه اپردی در شبرغان و کیخسرو والجایتو اپردی در ارهنگ و ختلان همین
طریق سلوک داشته هیچکس پای در دایرهٔ متابعت و مطاوعت دیگری نمی نهاد و امیر خضر بیسوری
نیز در طرفی مجموع بیسوریان را جمع آورده غیری را در نظر نمی آورد و شاهان بدخشان هم
در قلال جبال خویش کمر بخدمت هم نمی بستند و بنای منازعت و مخاصمت خاطر یکدیگر می جستند
و این صورت موجب آن شد که در میان طوایف مختلفه مذکوره بکرات مقابله و مقاتله
روی نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال دستبرد حوادث دوران گشتند
و چون توغلق تیمور خان بن ایجل خواجه بن دوا از نژاد جغتای خان که بحسب نسب سلطنت ماوراء النهر
باو میرسید از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته خیل و حشم خود جمع آورده با سپاهی فراوان
در شهور سنه احدی وستین وسبعمایه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بواسطهٔ بی اتفاقی امراء
پادشاه و سپاه جته بی تحاشی می راندند و تا جاناق بولاق که قریب بآب خجند است در هیچ مکان
توقف ننموده اند و دران موضع خان با خواص و مقربان مشورت کرده مقرر چنان شد که
الغ توقتمور را از قوم کرایت و حاجی بیک ارکنوتی و بیکچک برسم منغلای عنان عزیمت حرکت دهند
و امراء ثلث بر حسب فرمان روان شده چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم
موافقت پیش نهاده با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند و امیر
حاجی برلاس متجنده قرشی و کش فراهم آورده بعزم مدافعه و مقابلهٔ لشکر بیگانه سوار شد
و چون سپاه وهم و هراس بشهرستان ضمیر امیر حاجی برلاس استیلا یافت پیش از آنکه
فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت صاحبقران باراده و تدبیر

همراه حاجی برلاس تا کنار آب آمده در آنجا با او گفت که چون شما عازم خراسانید اگر رخصت
فرمایید من مراجعت فرموده با امراء جته ملاقات کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم و اگر تدبیر موافق
تقدیر افتد آفتی بخاندان قدیم نرسد و ایل و الوس ازین بلای عظیم رهایی یابند چون این
کلمات نتایج الهامات ربانی بود در خاطر امیر حاجی برلاس جایگیر آمده آنحضرت را رخصت داد
و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت منعطف گردانیده چون بموضع خزار رسید
دید که حاجی محمود شاه بیسوری لشکر جته راغجی شده تعجیل می آیند تا آتش نهب و تاراج در
مملکت زنند امیر صاحبقران با حاجی محمود شاه و سپاه جته گفت که شما چندان توقف نمایید که من
با امرا ملاقات کنم و بصوابدید ایشان آنچه یراق و مصلحت وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده
آنحضرت که نشان قضاء مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران عنان بصوب اردوی
امراء تافته با نجاعت ملاقات فرمود ایشان آثار تایید یزدانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیهٔ
همایونش دیده مقدم او را گرامی داشتند و از فحوای کلام گهربارش نسیم رشد و اقبال استشمام
نموده حکومت تومانات کش را در قبضهٔ اقتدار آنحضرت نهادند و بهمین رای عقده گشای
امیر صاحبقران طوفان بلا که بالا گرفته بود تسکین یافت و خلایق از غارت و تاراج خلاص شده
زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشادند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران مراجعت کرده پرتو التفات
بر محافظت و استمالت ایل و الوس انداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توابع بمضافات آن فرمان
داد و در اندک زمانی در ظل رایت آن موید کامکار سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت صاحبقران
با امیر خضر بیسوری پیوست و درین اثنا مخالفتی میان امراء جته پدید آمده و اردوی پادشاه باز گشتند
و دران اوان توغلق تیمور خان نیز عازم تختگاه خویش شده بود گفتار در بیان وقایع که بعد از

مراجعت خان در ولایت ماوراءالنهر و توابع آن دست داد در انولا که توغلق تیمور خان بولایت
خود باز گشت امیر حسین نبیره امیر قزغن لشکری جمع آورده از کابل برون آمد تا انتقام خویش
امیرزاده عبدالله از خصم بکشد و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز کرده و ایلچی فرستاده و از
حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید و امیر خضر یسوری استمداد نمود و بعد از تقدیم مشورت قرار
بران یافت که امیر صاحبقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید باردوی
توغلق تیمور خان رود تا امراء جته را مجال بدگویی نماند و امیر بایزید بامضاء آن عزم روان شد
و چون بخجند رسید شنید که خان با مجموع لشکر مراجعت نموده در کنار آن حدود با اغرق خود
ملحق شده است و او از آن اندیشه و دغدغه فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت
انداخت و امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در
حرکت آمدند و از قهلقه که بدربند آهنین اشتهار دارد گذشته باو پیوستند و باتفاق
روی توجه بامیر بیان آوردند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده و آیة الفرار خوانده متوجه
بدخشان گشت و ایشان از عقب روان گشتند و امیر بیان و شاه بهاء الدین والی بدخشان
بقلال و جبال در دست تحصن نموده امیر حسین بر آن ولایت استیلا یافت و بعد از ضبط مملکت
کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بیاسا رسانید و امیر صاحبقران امیر خضر را عذرخواهی نموده رخصت
انصراف داد و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون گذار
امیر خضر بدیار امیر صاحبقران بود طبیعت کریم حضرت سلطنت پناهی اقتضاء آن کرد که ترتیب
طوی فرماید که سزاوار پادشاهان ذوی الاقتدار باشد لاجرم از موضع کشم بدخشان پیشتر از امیر خضر
نهضت فرمود و پانزده روزه راه بچهار شبانه روز قطع کرده بکش رسید و اسباب جشن و سور

مرتب داشته و چون آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچه از شرایط
اکرام و اجلال توانند بود بتقدیم رسانید و چند روز بعیش و عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی
بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار در مقر عز خود قرار گرفته جناح معدلت و احسان
بر ساکنان آن خطه بگسترد و در خلال این احوال امیر تعلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین برافراشته
سر بی آزرمی در رو کشید و امیر حسین معتمدی نزد امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه در میان
نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد و حضرت صاحبقران کامکار را از فرط مروت و فتوت
که در ذات همایونش مجبول بود بر فور بجمع لشکر فرمان داد و با سپاهی جرار روی شوکت و اقتدار
بمعاونت و معاضدت امیر حسین آورد و در موضع قهلقه امیر خضر یسوری با حشم و خدم خویش بآن
پادشاه فرخنده مقام پیوست و باتفاق در حرکت آمده و بتعجیل رانده در حصار با امیر حسین ملاقات نمودند
و خدمتش از وصول ایشان مسرور و شادمان گشته شرایط تفقد و دلجویی بجای آورد و دشمن بمجرد
توجه آوازه گردان صف شکن گریخته بود و روزگارش خاک بر سر بیخته و امیر حسین بعد از طوی و اغرلمشی
و اظهار منت و سپاس هر یک از ایشان را بمزید تشریف و دولت خویش روانه داشت و چون امیر
صاحبقران از دربند آهنین بگذشت بمسامع علیه او این خبر رسید که امیر حاجی برلاس که بهنگام توجه
سپاه جته و خوف و هراس بخود راه داده متوجه خراسان شده بود باز آمده است و با امیر بایزید عهد و
پیمان در میان آورده قرار بران داده اند که بعد از جمع لشکرها بسر امیر خضر یسوری روند و اکنون
امیر حاجی در خطه کش بجمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران چون بر حقیقت حال اطلاع یافت
با آن مقدار سپاه که همراه داشت از پایان کش گذشته با امیر خضر پیوست و باتفاق متوجه شهر سبز
شدند و امیر حاجی برلاس با دلاوران کارآزمای که خود را کم از رستم دستان و سام نریمان نمی پنداشتند

عنان سبک و رکاب گران کرده باستقبال ایشان مبادرت نمود و هر دو سپاه کینه خواه بر موضع آتیا بهم رسیده صفوف بیاراستند جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان نمی دادند از کثرت کشتگان پشت گاو زمین خم گرفت و از بسیاری خون افکندگان بسیط ارض نامرکز نم کشید و از متعینان اردوان بخشی کشته شد و آخر الامر نسیم ظفر و اقبال بر پرچم رایت خسرو بی همال وزیده و امیر حاجی گریخته بسمرقند رفت و پناه بامیر بایزید برد و حضرت صاحبقرانی و امیر خضر بهیأت اجتماعی روی توجه بآن خطهٔ فردوس مانند نهادند و در اثناء طریق لشکرکش که داغ طاعت حضرت صاحبقرانی بر جبین داشتند راه خلاف سپرده روی از مطاوعت آنحضرت گردانیدند و گریز بی هنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت بحضرت صاحبقران بدگمان شده غبار کدورت بر حاشیهٔ ضمیرش بنشست چنانچه از فحوی کلماتش این معنی می پیوست و امیر با حشمت صافی سریرت ازین تهمت بغایت آزرده خاطر گشت و طریق صواب منحصر در آن دید که راه سمرقند پیش گرفته بامیر بایزید و امیر حاجی برلاس ملحق شود و بامضاء این عزیمت با امیر جوکا بن مبارک بن طوغان بن غادان بن شرغه بن قراجار نویان که از اعیان امرا بود و غیر از و پیش شهریار گیتی ستان کس نمانده بود و چون پیش امیر بایزید رسید خدمتش از وصول آنحضرت اظهار ابتهاج و مسرت نموده از لطایف تعظیم و تبجیل و من هذا القبیل دقیقه مهمل نگذاشت و رایت اعتضاد و استظهار بقمهٔ جوزا برافراشت و در اثنا حال امیر بایزید و امیر حاجی آهنگ جنگ امیر خضر داشتند و چون حضرت صاحبقران بایشان پیوست سمت تضاعف پذیرفت و باتفاق سپاهی سنگین مرتب داشته امیر صاحبقران تیمور گورکان برسم منقلای روان شد و در موضع سروش گردان مردان لشکر و مبارزان هر دو کشور بهم رسیده آتش حرب و پیکار افروخته شد و دیدها بسوزن پیکان و سنان بر یکدیگر دوخته گشت و

عاقبت امیر خضر انهزام یافت امیر بایزید بیمن مساعدت امیر صاحبقران بظفر و نصرت مخصوص و همعنان آمده امیر حاجی کامران و کامیاب پرتو التفات بر ضبط ایل و الوس خود انداخت و درین اثنا امیر بایزید خواست که نسبت بامیر صاحبقران غدری اندیشد و آنحضرت بنور فراست و رای روشن بر تیرگی ضمیر و ظلمت درون او اطلاع یافته ببهانهٔ رعاف دست پیش بینی گرفت و از مجلس بیرون آمد و ترکش بر میان بسته و دل بر عون عنایت ملک دیان نهاده فی الحال سوار شد و روی بر بیابان آورد و چون امیر حاجی برلاس ازین قضیه آگاهی یافت قاصدی نزد امیر تیمور گورکان فرستاده پیغام داد که باید که از آب نگذرد که عبدالله تایغو زنده چشم لشکری فراهم آورده اندیشهٔ مخالفت دارد و وظیفه آنکه سپاه جول را جمع کند که من جوغان برلاس را با طایفهٔ از پردلان بمدد او خواهم فرستاد تا بتیغ آبدار غبار آن فتنه را که بالا گرفته بنشانند امیر صاحبقران چون از کماهی حالات آگاهی یافت بی آنکه جوغان بن ایلادودار بن اوجار بن لالای قراجار نویان بدو ملحق شود با سپاه جول روان شده دفع آن حادثه را وجهه همت ساخت و درین اثنا امیر بایزید از جلکاء کش بجانب خجند شتافت و چون امیر صاحبقران بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جرجری بعزم رزم با لشکری پیش آمد و بیک حمله سپاه ظفر پناه مانند پشه از تند باد روی بگریز نهادند و حضرت صاحبقران چون از امر محاربه باز پرداخت ترمذ کهنه را مخیم اقبال ساخت

ذکر توجه توغلق تیمور خان بجانب ماوراء النهر نوبت ثانی در سنهٔ ثلث و ستین بآرزوی جهانگیری و کشورستانی

چون بار دیگر خیال حکومت ماوراء النهر بر دماغ توغلق تیمور خان استیلا یافت سپاه بیقیاس جمع آورده متوجه آنصوب گشت و به خجند رسیده امیر بایزید جلایر کمر انقیاد بر میان بست و امیر بیان سلدوز نیز پای در دایرهٔ اذعان نهاده برسم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی برلاس

هم باردوی خان پیوست و در اثنای این حالات پادشاه بکشتن امیر بایزید جلایر فرمانداد
و امیر حاجی برلاس از بیم سیاست پادشاه گردون اساس بجانب ولایت کش گریخت و با بعضی
ایل و الوس خود از آب جیحون عبور نموده و کشمیر را با غلبه تمام توغلق تیمور خان بنکامیشی امیر حاجی
فرستاده باو رسیدند و محاربه روی نموده جوغان برلاس در معرکه کشته شده امیر حاجی بخراسان
شتافت و چون بخوراشاه که قریه ایست از ولایت جوین رسید اشرار سبزوار ریختند او را با برادرش
ایدکو بشهادت رسانیدند و باندک فرصتی چون ولایت خراسان مسخر ملازمان حضرت صاحبقران
گشت جماعتی از قاتلان امیر حاجی معروض تیغ یاسا گشته آن قریه بر سبیل سیورغال بر ورثه او قرار گرفت
و بالجمله در خلال این احوال امیر تیمور گورکان باشارت ملهم توفیق عزیمت اردوی خان نمود و بسعی
امیر حمید که بفرط عقل و کیاست ممتاز بود و پیش پادشاه تقرب تمام داشت منظور نظر اهتمام و التفات
خان گشته ایالت ولایت کش بدستور سابق بر آن حضرت مقرر شد و پادشاه در تقلب زمستان
بنفس خویش روی توجه با امیر حسین نهاد چنانچه در ظفرنامه مسطور است با لشکر گران بحرب او
فرستاد چنانچه در دیگر کتب مذبور است و علی ای التقدیرین چون هر دو لشکر در کنار آب
وخش بیکدیگر رسیده صفها بیاراستند کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان شده و صف را
ویران ساخته بمخالفان پیوست و امیر حسین بضرورت هزیمت غنیمت شناخته راه گریز پیش
گرفت و نواحی قندز و بقلان تا عقبه هندوکش غارت کردند و بعد ازین فتح بر مقتضی فرمان خان
امیر بیان را بیاسا رسانیدند **گفتار در مراجعت توغلق تیمور خان بتختگاه خویش و توجه نمودن امیر
صاحبقران بطلب امیر حسین** چون تابستان بپایان رسید و فصل پاییز در آمد توغلق تیمور خان را
هوس یورت اصلی دامن گیر شده جمعی را که خمیر مایه فسق و فسادی دانست از میان برداشت و زمره را

که محل وثوق و اعتماد بودند بنوازش و عاطفت اختصاص داد و پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت
دیار ماوراءالنهر نصب فرموده غلبه تمام از امرا و سپاه جته پیش او گذاشته بکچک را بر جمله مقدم
گردانید و درباره حضرت صاحبقرانی صنوف تربیت و نواخت ارزانی فرموده فرمان داد تا از
اردوی الیاس خواجه خان تخلف جایز ندارد و چون از مجاری کردار و گفتار پادشاه کامکار
یعنی امیر تیمور گورکان آثار رشد و اقبال و علامات ترفع و جلال مشاهده میفرمود رتق و فتق آن
ممالک را برای رزین و فکر دوربین او مفوض گردانید و خود در عین حشمت و عظمت بمستقر سریر سلطنت
مراجعت نمود و بعد از رفتن خان امیر بکچک دست ظلم و بیداد برگشاد و دم منافع دیگر امرا فرو بسته
در مقام لجاج و عناد بایستاد و چون امیر صاحبقران ملاحظه نمود که معاش بکچک بر خلاف رضا
و فرمان خانست مفارقت او عین مصلحت دیده و مهاجرت او محض صواب دانسته در قفار و صحار روی
بطلب امیر حسین نهاد تا در بیابان خیوق بر چاه ساغج باو رسید و بعد از تقدیم مشورت هر دو امیر پیش
تکل حاکم خیوق رفتند و آن غدار جفا پیشه را اندیشه آن شد که ایشان را بگیرد امرا از کید و مکر آگاهی یافته
با شصت سوار عنان عزیمت بجانب بیابان منعطف گردانیدند و تکل با هزار مرد مکمل مسلح در
عقب بتعجیل تمام روان گشت و در حین طلوع خورشید جهان گرد بامرا و آن شصت مرد رسید از اول
بامداد جوانان جانبین و بهادران طرفین جنگ در پیوستند آتش حرب زبانه کشیده طوفان
بلا بالا گرفت و کشش و کوشش بجای انجامید که از هزار کس تکل پنجاه نفر و از شصت نوکر امرا
هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته یا مجروح شده بر یکطرف شد گویند که در آن معرکه از اتباع امیر صاحبقران
امیر رستم طغابوغا و امیر سیف الدین را اسبان از حرکت باز مانده در ریگستان پیاده بجنگ مشغول
شدند و اسب ایلچی بهادر مانند اسب شطرنج خشک بایستاد و او پیاده با تیر و کمان آهنگ دشمنان کرد

وحضرت صاحبقران زه کمان اورا پاره ساخت تا دست از جنگ باز دارد و رشته حیاتش را
بمقراض قصد دشمنان گسیخته نگردد فی الجمله امیر حسین با هفت کس که باقی مانده بودند بر سر تکل تاخته و
تیغ جلادت آخته ع درفش تکل را بدو نیم کرد ؛ دل رزم جویان پر از بیم کرد ؛ و مردم تکل را متفرق
گردانیده باز مجتمع گشتند و قصد امیر حسین کردند حضرت صاحبقران بزخم تیغ افشان آن خاکساران
پراکنده ساخت و امیر حسین بزخم تیری از پا درآمده خاتونش الشاد آغا بارگیر خود را بدو داد و امیر
صاحبقران دشمنان را بنوک پیکان جانستان برجای باز داشت تا امیر حسین سوار شد و از آنجا
باز روان گشته بر بیابان درآمدند و ازان هفت کس چهار نفر که از ماوراء النهر بودند در ظلمت لیل
اسبان ایشان را گرفته گریختند امیر صاحبقران توکل بر عنایت یزدان کرده با حرم محترم خویش اولجای
ترکان آغا را در جایی پنهان ساختند و تیغ جلادت از نیام بیرون آورده عازم جنگ ایشان شد در بین
اثنا حاجی محمد که در میان آن طبقه بود و دوست قدیم امیر تیمور گورکان بود آنحضرت را شناخته تراکمه را
از جنگ مانع آمد و اسب کشیده امیر را سوار گردانید و حضرت صاحبقران بالضروره آن شب
در میان تراکمه بسر برده چون خست طبیعت و دنائت همت ایشان معلوم داشت روز دیگر تومغای
قطعه لعل بدیشان بخشید و حاجی محمد سه سر اسب و مایحتاج مرتب داشته نغرجی را که نامش سارق قولانجی
بود ملازم کرد تا آنحضرت را با امیر حسین رسانید و امیر صاحبقران امیر حسین را سوار کرده متوجه محمودی
شدند و بآن موضع رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز دران منزل توقف نمودند و دران اوان
علی بیک جونی قربانی از حال ایشان خبر داشته سر نوشت بد او را بران داشت که شصت نفر
از متهوران سپاه را بدان جانب فرستاد تا امیر حسین و حضرت صاحبقرانی را گرفته بماخان بردند
و در موضعی موحش و مقامی ناخوش باز داشتند محمد بیک برادر بزرگ علی بیک از جرأت و جسارت

او آگاهی یافته از حدود طوس جهة امیر حسین و امیر تیمور گورکان تحف و پیلاکات فرستاد و زبان
بتوبیخ و سرزنش برادر نادان خود بگشاد و پیغام داد که بر فور بتدارک مافات قیام نموده مراسم
دلجویی بتقدیم رساند علی بیک از فرط شقاوت و کمال دنائت و وفور خست هدایا و تحف محمد بیک را
خود تصرف نموده اسبی پر لاغر که گویا در شان او گفته شده که ع پیخ دستان سام بر دستش
داغ بهرام گور بر رانش ؛ و شتری دیگر مثل آن که مصدوقه حالش آمده که ع شب مولود او ان بعوض نوح
روز پیری زمان طوفانش ؛ بآنیشان داد و بگذاشت و پاداش این حرکات ناپسندیده عنقریب
شامل روزگار آن غدار آمد چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و در اثنای این
قدیم امیر صاحبقران که او را مبارکشاه سنجری میگفتند بخدمت آنحضرت اسبان نیکو کشید و امیر تیمور گورکان
مجموع آن اسبان را پیشکش امیر حسین کرد و بواسطه این نیکو بندگی مبارکشاه سنجری در ایام حضرت
صاحبقرانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید گفتار در بیان بعضی حالات که امرا را بعد از رهایی
از حبس علی بیک دست داد چون حضرت صاحبقرانی و امیر حسین از حبس علی بیک جونی
قربانی خلاص یافتند با یکدیگر مشورت نموده رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر
هیرمن روان شود و امیر تیمور گورکان با ایل و الوس خود بپیوندد و بامضاء این عزیمت در حرکت آمدند
حضرت صاحبقران کامکار چون بدیار خود نزول کرد ملک حسین کرای خواجه اختاجی را بالطلب او فرستاد
و کرای خواجه ایمان مغلظ بر زبان آورد که از جانب ملک هیچ امری که موجب ملال خاطر اشرف باشد
بظهور نخواهد پیوست امیر صاحبقران بران سخن اعتماد نموده عازم جانب هراة شد و در زمانی که
ملک متوجه نیشابور گشته بود برسید ملک حسین در اعزاز و احترام آنحضرت غایت مبالغه بجای آورده
اسب خاص خویش پیش کشید و مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار دویست خروار غله بر مال سرخس

حواله داشته مقضی المرام امیر صاحبقران را باز گردانید امیر حسین چون شنید که امیر تیمور گورکان
با ملک حسین ملاقات فرموده بولایت خود مراجعت نموده است او را نیز داعیهٔ اختلاط ملک پیدا شد
روی بصوب هراة نهاد و روزی چند دران دیار رحل اقامت انداخت درین اثنا توغلق تیمور خان
تموکا را که یکی از امرای او بود برسالت پیش ملک فرستاد مضمون سفارت آنکه چنین استماع افتاد که
امیر حسین بملک پیوسته باید که او را گرفته پیش ما فرستد ملک حسین پیش از رخصت انصراف ایلچی پادشاه
امیر حسین را بقلعهٔ گرتو روان کرد تا خدمتش در آنجا طوغا او کرنا درزاد و تیر ناکامی بنشست و یکی
نوکران خود را که ببرهانشاه موسوم بود با تنسوقات پادشاهانه مصحوب تموکا گردانیده باردوی
توغلق تیمور خان فرستاد و برهانشاه بمقصد رسیده بوسیلهٔ امرا چون عز بساطبوس دریافت
پادشاه بعد از استفسار از احوال ملک گفت که چرا امیر حسین را بپایهٔ سریر اعلی نفرستاد برهانشاه
زانو زده معروض گردانید که ملک حسین او را گرفته بقلعهٔ گرتو فرستاده بود و دی درین قلعه وفات
یافته است سکسک گفت که منهیان بسمع ما رسانیده اند که او هنوز در قید حیوة انتظام دارد پادشاه
روی از سکسک گردانیده فرمود که چون برادر ملک حسین او را مرده گفته چنان مناسب می نماید که
ما نیز مرده تصور کنیم اگر قراجور ناگاه بغلط دولتی روی نماید پایدار نماند و عاقبت از مملکت آواره شود
در غربت بهمان تمنا بمیرد و از زیستن و مردن و وجود و عدم او چه زیان و چه سود که خاطر دوستی عزیز مثل ملک را از خود
بواسطهٔ او برنجانیم و بعد از نه روز توغلق تیمور خان ایلچی ملک حسین را بخلعت و تشریف سرافراز گردانیده اجازت
مراجعت ارزانی فرمود اما هر چند امیر حسین در قلعه محبوس بود بندی برپای نداشت و درین اثنا از ملازمان خود
شخصی را بیرون فرستاد و بنوکران خویش که انتظار مقدم او میکشیدند پیغام داد که اسب و جبه و سایر اسلحه او را در
فلان شب در موضع معین حاضر سازند و چون خاطر امیر حسین از آن معنی جمع شد در ظلمت لیل بریسمان از قلعه فرود آمد

و بر اسب جهان نورد سوار شده با معدودی چند عازم قندهار گشت

ذکر قضایای حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از مراجعت از خراسان و پیوستن او با امیر حسین و ازدیاد محبت جانبین و بیان بعضی از وقایع

چون ملک حسین حضرت صاحبقران را رخصت انصراف ارزانی داشت آنحضرت
بصوب دیار کش روان شد و چون از جیحون عبور نموده به بخار رزدان که از قرای بخاراست رسید مهد علیا اولجای
ترکان آغا را در آنجا گذاشت و بطریق اختفا بمیان ایل و الوس خود در آمد تموکه قوچین با پانزده کس بسعادت
پایبوس سرافراز گشت حضرت صاحبقرانی با آن مقدار مردم متوجه خزار شد و از آن موضع گله اسب راند
و از آب جیحون گذشته بجول و ریگستان در آمدند و بار شدت حرارت هوا بکنار آب و سایه جنگل مدت یکماه بستر
استراحت غنودند و ستر عظمی اولجای ترکان آغا در آنجا با امیر صاحبقران پیوست و در آن اوان ارغون شاه
بوردالیغی با پانزده کس دیگر در زمرهٔ ملازمان انخراط یافت و چون یکماه از توقف ایشان بگذشت ناگاه از
دور سیاهی سپاهی دیدند و بنابر رعایت حزم اسبان در آب آمویه رانده خود در ساحل نجات رسیدند
و اولجای ترکان آغا موافقت نموده بسلامت بگذشت و یکماه دیگر در ییلاق کنار آب بسر برده بعد از آن
متوجه سمرقند گشتند و چون امیر صاحبقران بمقصود رسید در خانهٔ قتلق ترکان آغا که خواهر بزرگتر آنحضرت
بود نزول فرموده چهل و هشت روز بگذرانید و چون نزدیک بآن شد که زمانه غمازی کند امیر صاحبقران
و سایر ملازمان سمرقند را وداع نموده بحوالی کش در آمدند و مدت چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ اخنی نام
از قرای شهر سبز متوقف گشتند و بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه عادل مؤید منصور با طایفهٔ وفاداران
شب در میان بکنار آب آمویه آمد و در آن جا با تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر ملاقات فرموده بدیدار یکدیگر مسرور و شادمان
و باتفاق از آن موضع سوار شده روی بقندهار نهادند و تدبیر موافق تقدیر آمد در هیرمن پیش تومن نکودری
که وعده گاه تلاقی امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بود بهم پیوستند و از آنجا بهیأت اجتماعی روی بسیستان نهادند

ودران وقت والی سیستان را دشمنی بدید آمده بود که طاقت مقاومت او در حیز مکنت خویش نمی دید چون
شوکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقرانی مشاهده نمود توسل بایشان جسته گفت اگر بمن مساعدت
نمائید شر این دشمن زبردست از من مندفع گردد چندین نقد و جنس تسلیم نمایم و انواع خدمات پسندیده تقدیم
رسانم و جواهر آبدار و کرایم اموال ایثار کنم و ایشان اعانت ملهوفین بر ذمت خویش واجب دانسته بمعاونت
و مظاهرت او با هزار سوار بر سر دشمنانش تاختند و بزخم شمشیر آبدار مخالفان او را انجاک بوار انداختند و والی
سیستان بوعده خود وفا نکرده امرا از آن موضع بر وحشت بیرون آمدند و جمعی کثیر از لشکریان سر راه برایشان گرفتند
و قتالی فاحش دست داده امیر صاحبقران که در فن تیراندازی سرآمد ارباب قبضه آن زمان بود بهر تیری یکی
را انجاک هلاک میخوابانید لشکریان سیستان چون آن ضرب شست دیدند یکبار بر آنحضرت تیرباران کردند و چند
زخم یافته مجروح گشت و سپاه جلادت آیین بحملات متواتر سیستانیان را از پیش نشاندن امیر حسین و امیر تیمور گورکان
بگرمسیر رفتند و حضرت صاحبقران کامکار جهت معالجه جراحات یک چندی توقف نموده امیر حسین با بود کی بجانب
بقلان شتافت و چون بدان حدود رسید آجونی برادر پلنگ با سپاه جته سر راه بروی گرفته بجنگ مشغول
شدند و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفرق گشتند و خدمتش با دوازده کس هشت سوار و چهار پیاده
از معرکه جان بیرون برده بموضع شبرتو رفت و چون جراحات امیر صاحبقران براحت و سقم او بصحت متبدل
یافت با تیمور خواجه اوغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف گردانید و چون بکهمرد
نزول فرموده کیفیت احوال و اوضاع امیر حسین مسموع آنحضرت گشت سونج نام نوکری را برسانیدن مژده
صحت و سلامت نفس نفیس و ذات همایون خویش باو فرستاده پیغام داد که موعد ملاقات ارصف است و در اثنا
صدیق برلاس با پانزده کس سعادت دستبوس حاصل کرده حضرت صاحبقرانی او را نیز بخدمت امیر حسین
روان کرد که تعجیل می باید آمد و خود متعاقب او در سرعت سیر مبالغه نمود ناگاه از طرف ارصف سیاهی سواران نمود

حضرت امیر تیمور گورکان پیاده جست و تعیین فرمود تا پیشتر رفته حال باز دانند و چون خبر گیر
شناخت که قرانجی پسر حسن است که آوازه توجه امیر حسین بجانب بقلان شنیده با صد سوار
برسم استقبال می آید بنا بر اشارت صاحبقران کامکار که اگر موافق باشند چرخ زنند بر بالای
پشته رفته آن عمل بجای آوردند و از طرفین رانده بیکدیگر پیوستند و منازل قطع کرده و
بارصف رسیده نزول فرمودند امیر تیمور گورکان جمعی را بقراولی تعیین نموده ایشان صبحگاهی
خبر رسانیدند که سیاهی سواران از دور دیده اند حضرت صاحبقران کامکار سوار شده
و از عقب ایشان گشته و از طرف راست درآمده پرسید که شما چکسانید گفتند که طایفه از نوکران
امیر تیموریم که بخدمت او میرویم حضرت صاحبقرانی پیشتر رانده معلوم فرمود که تغلق خواجه برلاس
و امیر سیف الدین و عباس و توتک و جمعی دیگر از متعینان اند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده می آیند
و چون امیر صاحبقران با ملازمان بمنزل همایون معاودت نموده روز دیگر شیر بهرام که از ملازمت
آنحضرت تخلف کرده درنجیم تومن مانده بود و بعد از آن پشیمان گشته بخدمت پیوست وایمغنی
مزید شوکت و قوت شد و چون صدیق و سونج خبر صحت و حرکت امیر تیمور گورکان با میر حسین
رسانیدند غنچه آمال او در چمن اقبال شکفته بر فور سوار شد با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده
روی بارصف نهاد و در آن موضع با حضرت صاحبقرانی ملاقات کرده یکدیگر را کنار گرفتند
و بساط الفت و استیناس گسترده از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و در مصلحت مملکت
مشورت فرموده آنچه گفتنی بود گفتند و روزی چند از رنج راه و محنت برآسوده در آن مقام
قرار گرفتند و در خلال این احوال بسمع امیر حسین و امیر تیمور گورکان رسانیدند که منکلی بوغای سلدوز
در قلعه الاجو در موافقت بسته است و راه مخالفت گشاده سر گردنکشی و عناد دارد و داعیه القصد قلع

وقع صاحب قلعه همه خاسته شد که در حرکت آید شیر بهرام بنا بر صداقتی که با او داشت تقبل نمود
که بقلعه رفته منکلی بوقا را بخدمت رساند و منکلی بوقا از کیفیت حال اطلاع یافته و از حصار بیرون
آمده راه فرار پیش گرفت و در اثناء این اوقات سیصد کس از قوم دولان جاون از هزاره
خلم که از زمان قدیم در سلک ملازمان دودمان امیر تیمور گورکان انتظام داشتند برسیدند و موا
اعتضاد سپاه بوصول ایشان سمت ازدیاد پذیرفته متوجه دره صوف شد و دران محل الملس
پسر تومن که با دویست سوار بتاخت کلهای بلخ آمده بود از احوال امرا خبر یافته بایشان پیوست
و حضرت صاحبقرانی تموکه را با سه کس بجانب قهلقه فرستاد تا خبرها تحقیق نموده مراجعت نمایند
و تموکه از گذر ترمذ گذشته چون بقهلقه رسید دید که سپاه جته بغارت ولایت مشغول اند و بحسب الاتفاق
خویشان و متعلقان خود دوچار خورده بعد از تقدیم مراسم پرسش با او گفتند که اهل و عیال
تو درین نزدیکی منزل اختیار کرده اند اگر لحظه بدین ایشان روی می شاید آن صادق اخلاص
صافی نیت جواب داد که چون مخدوم و ولی نعمت از آشیانه خود دور است خدمتکار را حد
آن باشد که بخانه خود درآید و هرچند دران مبالغه کردند مفید نیفتاد و امیر حسین و امیر تیمور گورکان
از دره صوف کوچ کرده بدره گز در میدان اولجای بوغا فرود آمدند و در آن موضع بسمع امیر حسین
و حضرت صاحبقرانی رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال الدین برلاس
و امیر هندو که برلاس با طایفه از متعینان که درمیان سپاه جته بودند خبر امرا شنیده و با لشکر
جته مخالفت کرده و مفارقت ایشان نیز اختیار نموده بترمذ کهنه رسیده اند امرا تولان بوغا را
نامزد فرمودند که از جیحون گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام کند و امیر حسین و امیر تیمور گورکان
بعد از فرستادن تولان بوغا از منزل کوچ کرده بچلکای بلخ درآمدند باین عبارت بیان فرموده که

امیر ابوسعید پسر تایغو و منکلی بوغاء سلدوز که از قلعه الاجو گریخته بود و پیش ابوسعید که داماد او
بود رفته و حیدر اندخودی هر سه با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته دست جلادت
گشاده صبحگاهی بمعسکر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه که درمیان فاصل بود جوشان
و خروشان فرود آمدند و از طرفین گذار آب را گرفته کمین کردند صاحبقران ظفر تیغ بر حسب
اشارت الحرب خدعه بنفس مبارک بکنار آب رفته و بهرگونه سخنان هوشمندانه و حکایات
زیبنده تسکینی بر آتش صولت و حدت ایشان ریخت و هر آینه کاروان صاحب تایید هنگام
حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست
اقتدار هزار شمشیرزن خنجرگذار بر نیاید ۞ کارها راست کند عاقل کامل بسخن ۞ که بصد لشکر جرار
میسر نشود ۞ سپاه آنطرف لب آب دره گز گرفته میرفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی
توت میراندند و از جانبین محل گذاری جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت می بودند تا برابر
بلخ رسیدند تمام شد سخن مؤلف ظفرنامه روحه الله درین مقام کلام حافظ ابرو و تقریر مولانا
کمال الدین عبدالرزاق رحمهما الله تعالی در ایراد این حکایت با آنچه در ظفرنامه تحریر یافته موافقت
است راقم حروف را بر گفتار این سه بزرگوار اعتراضی روی نموده و می داند که درین اعتراض محق
یا مصیب و آن اینست که با وجود اعتراف تسکین مخالفان چون توان گفت که از جانبین
طلب محل عبور نموده منتهز فرصت جنگ می بودند و عاقبت حربی عظیم واقع شد فی الجمله چون
هر دو سپاه کینه خواه در برابر بلخ رسیده جوی عبدالله را درمیان گرفتند برانغار و جوانغار
و قول آراسته صفها راست کردند و از امارات اقبال امیر حسین و صاحبقران بی همال
آنکه دران روز امیر سلیمان برلاس و سایر امرا که در ترمذ بودند تشریف قدوم ارزانی داشته

بحضرت صاحبقرانی پیوستند و تموکه نیز برسید و آنچه معلوم او شده بود از قضایای دیار ماوراء النهر
معروض کردانید و آنروز از وقت زوال تا اشتغال آفتاب بولایت غربی نایرهٔ قتال و جدال التهاب
داشت و مبارزان طرفین دست بتیر و کمان کشاده راه نفس سپاهیان از زخم پیکان جان ستان
بسته کشت و دران روز تن تموکه از رسیدن تیری مجروح شد و چون ع سر روز روشن در آمد بخواب
دلاوران مرد و سپاه دست از جنک باز داشته و پای از میدان کین بیرون نهاده در منازل
خود فرود آمدند روز دیکر که خسرو فیروز جنک آفتاب سر در پی مواکب کواکب نهاد جوانان هر دو لشکر
دست بآلات حرب و ادوات طعن و ضرب یازیده مهم قتال از سر کرفتند و حضرت صاحبقران
موید کامکار حمله آورده از پل بکذشت و تیغ قهر و کین در ان لشکر جلادت شعار نبرد آیین نهاد
مخالفان هرچند بعدد بسیار جمله تیرانداز و نیزه کذار بودند چاره کار جز فرار ندیدند و از ضرب شمشیر
صاحبقران کردون شکوه خلق جهان انبوه بستوه آمده روی ادبار بمغاوز و تهار نهادند و امیر لعل ازان
فتح مبین پرتو التفات بر عرض لشکر ظفر قرین انداخته دو هزار سوار جرار در شمار آمد و حضرت
امیر تیمور کورکان با طایفهٔ ازیشان پیشتر از دیکران روان شد و بکنار جیحون رسیده در کشتی نشسته
از معبر ترمد عبور نمود و قراولان بطرف تهلقه فرستاد تا حقیقت حال معلوم کرده بمسامع علیه رسانند
و بنفس خویش در کنار آب لنکر اقامت انداخت تا از پردهٔ غیب چه روی نماید قراولان سپاه
منصور در خواب رفته از شرایط حزم و احتیاط غافل ماندند مقدمهٔ لشکر اجونی برادر کوچک سکیک
ازیشان در کذشته بیخبر بکنار معسکر همایون رسیدند و چون محل پایسامیشی لشکر و مدافعهٔ خصم نبود
بالضروره متجنده خود را بکشتیها انداخته عزم عبور کردند صاحبقران دریانوال با فوجی از ابطال رجال
در جزیره و پای ثبات و قرار چندان بیفشرد و در مقام ممانعت بایستاد که مجموع سپاه از آب بکذشتند

آنکاه حضرت صاحبقرانی عبور فرموده و هر دو لشکر در طرفین آب مدت یکماه خیمهٔ اقامت زده
مقابل یکدیکر بنشستند چون این مدت منقضی کشت امیر صاحبقران آتش در کشتیها زده عنان
عزیمت بجانب خلم که از توابع بلخ است تافت و در آنموضع با امیر حسین پیوسته ایل یورتهای را
جمع آوردند و به نیت تسخیر بدخشان روان شدند و چون بطالیخان رسیده قریب بآب شور نزول
فرمودند و دران موضع بچرب زبانی و شیرین سخنی متوسطان میان امرا و شاهان بدخشان صلح واقع شد
و از آنجا امرا آهنک ارهنک کردند و دران مکان از ممر آب بسالی سرای رفتند و از انجا متوجه
ختلان کشتند و از جول کذشته موضع دشت کولک را معسکر همایون ساختند و درین اثنا شبی
امیر صاحبقران موزه از پای کشیده بر بستر استراحت پهلو نهاده بود کسی از پیش امیر حسین آمده
کفت قدم رنجه باید فرمود که امیر را بوجود شما احتیاج است و آنحضرت متوجه شده چون بمجلس امیر حسین
رسید پولاد بوغا و شیر بهرام را دید که نشسته اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده کفت در وقتی چنین
که بمخالفان نزدیک رسیده ایم خدمتش طریق بی وفایی سلوک داشته از ما جدایی می جوید و بپای
مروت راه مرافقت و موافقت نمی پوید و چهرهٔ مصادقت بناخن مخالفت میخراشد و خاک بی آزرمی
در دیدهٔ مردمی می پاشد امیر تیمور کورکان چند کرت زبان بسرزنش و نصیحت شیر بهرام بکشاد و او هر نوبت
از سخن خجسته آن حضرت اعراض نموده پنبهٔ غفلت در کوش می نهاد و اکرچه ساعت بساعت از
لجاج و عناد شیر بهرام آتش خشم و غضب امیر حسین افروخته تر کشت اما چون وقت مقتضی بازخواست نبود صبر
و تحمل شعار خود می ساخت عاقبت شیر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب ملجان روان شد و دران
اوان نزد امرا محقق شده بود که توغلق سلدوز و کیخسرو و سپاه چند را سر کرده با بعض امرای جتا روی
پیش نهاده و جمعی از سرداران و متعینان جته با بیست هزار مرد از سر جالاتا پل سنکین نشسته جدال

و قتال را کمر بسته اند و حضرت صاحبقرانی اعتماد بر عون عنایت یزدانی کرده از شش هزار کس
در لشکرگاه ظفر پناه بودند و هزار کس اختیار فرموده و از کثرت دشمن نیندیشیده در حرکت
آمد و در سر پل سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقاتله برافراشتند و از چاشتگاه تا
رواح قابض ارواح بکار خود اشتغال داشت و دلاوران جانبین بعد از سعی و اجتهاد در مراسم رزم
و پیکار بموافقت خورشید خنجر گذار پای از میدان بیرون نهادند و چون عدد دشمن دران مرتبه بود که
محاسب وهم از شمار آن عاجز می آمد صاحبقران موید بتاییدات الهی اندیشه بر دفع و حل آن واقعه معضل
بگماشت و در آینه ضمیر منیر پادشاه که مطرح اشعه انوار ربانی بود صورت تدبیری که موافق
تقدیر آمد روی نمود و بیان این سخن آنست که خسرو موفق روشن رای یعنی حضرت صاحبقران
عدو بند گیتی گشای امیر موسی و امیر موید ارلات و اوج قرابها در را با پانصد مرد که در آیین رزم و
پیکار رستم و اسفندیار بزعم ایشان کمتر از زالی بودند بر سر پل سنگین در مقابل مخالفان باز
داشت و بنفس همایون با هزار و پانصد نفر که شیر مرغزار آسمان از نهیب ایشان در خطر بود بجانب
بالای آب توجه نمود و در جوف لیل مجموع آن خیل نیمشب بشناه از آب گذشته بقلال جبال بالا
رفتند روز دیگر قراولان مخالفان از پی اسبان معلوم کردند که جمعی از آب گذشته اند سپاه جته را
ازین معنی دغدغه بر ضمایر استیلا یافت و چون شب درآمد صاحبقران دشمن سوز فرمان داد
تا بر کوههای بلند آتش بسیار برافروختند امرای جته از استماع این خبر و مشاهده اثر شب متحیر
و مضطرب گشته پای ثبات و قرار شان متزلزل شده و مانند حروف تهجی از هم فرو ریخته روی
ادبار بصوب فرار نهاده بگریختند خاقان موید گیتی ستان و لشکر ظفر قرین نصرت نشان از فراز
جبل بر مثال سیل در انحدار آمدند و تا میدان کجراتی تکامیشی مخالفان کرده بزخم پیکان و ضرب سنان

و پا را ز نهاد و بد اندیشان برآوردند و دران منزل حضرت صاحبقرانی با قوافل مسرت و شادمانی
نزول فرموده امیر حسین نیز با بقیه سپاه برسید از نسیم این فتح مبین شجره اقبال ثمره آمال بار ور گشت
و نهال آرزو و امنیت بر جویبار جلال و رفعت بالا کشید و چون تقدم امیر صاحبقران در ازل
بر اکفا و اقران مقرر شده بود باز آنحضرت با دو هزار کس که هر یک از یشان با هزار مبارز
نامدار برابری میکرد از پیش روان شد و چون بدربند آهنین نزول فرمود اهالی کش فوج فوج
روی توجه باستان فرخنده نشان آورده در سلک سایر ملازمان منتظم گشتند و امیر صاحب
قران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس برگزید و دیگران را بتوقف در انجا امر فرموده
روی توکل براه نهاده و در اثنا طریق فرمان داد که امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
با دویست نفر از ان سیصد سوار بطرف کش ایلغار فرمایند و چهار توشون شوند و هر کس از لشکریان
مصحوب ایشان باشد باید که دو بند شاخ بسیار برگ از دو جانب مرکوب خویش درآویزد تا از کثرت
غبار و گرد دار و غفرکش بعد از مشاهده گرد و غبار مضمون این بیت بخاطر گذرانید که
خاک ران جهان زالجقارت منکر است توجه دانی که درین گرد سواری باشد و کلمة الفوارس فی وقته ظفر برخوانده
روی بگریز آورد زهی صاحب اقتداری که گاهی بشعله ناری شر مخالفان را خاک و خاکستر سازد
و گاهی بمجرد غباری خرمن جمعیت معاندان را بباد فنا دهد فی الجمله امرا در شهر سبز نزول کرده آن دیار را
در تحت ضبط آوردند و دران اوان الیاس خواجه خان موضع تاش اریغی را که در چهار فرسنگی کش
واقع است لشکرگاه ساخته بود و سپاه فراوان و لشکر بی پایان در ظل رایت سلطنت او مجتمع
گشته بودند و امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار برپا سامیشی ایشان پرتو التفات انداخته و قریب
بان اوقات و زمان توغلق تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافت الغ توقتیمور و امیر حمید آمده بودند

که ایلیاس خواجه خان را ببرند تا بضبط الوس و مملکت پدر قیام نماید درین اثنا حضرت صاحبقران
کامکار با صد سوار شبگیر فرموده بخارا آمد و خلق آن دیار از مقدم سعادت آثار او خبر یافته
باحراز سعادت پابوس سرافراز گشتند و بعد از جمعیت لشکر آن نواحی معاودت نموده
بجکدالیک رفت و در آنجا شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت توشون سپاه بآنحضرت پیوست
و امیر حسین و بقیهٔ لشکر ظفرمآل که در اطراف بودند رسیدند و شیر بهرام که در دشت کولک
از امیر حسین جدا شده بود و بایل خود رفته بعد از چهل و هفت روز غیبت با لشکر ختلان بموکب
همایون ملحق گشت و بهیات اجتماعی متوجه جانب خزار گشتند و در آنجا بزیارت فایض الانوار
خواجه رئیس فایز گشته و از روح مقدس آن بزرگوار استمداد همت نموده مبانی عهد و پیمان
موکد گردانیدند گفتار در منام آن ملاذ انام و محاربهٔ آنحضرت با الیاس خواجه خان و غالب شدن
سپاه ظفر قرین نصرت نشان ؛ نزد ارباب تحقیق این قضیه متیقن و مبرهن است که مزاج هر
سعادتمندی که باعتدال حقیقی اقرب بود از روی معنی بمبداء فیاض نزدیکتر باشد و چون حواس او
از شواغل حسی فراغت یابد نفس نفیس وی بعالم بالا پیوندد و اتصالی روحانی آنچه در نفوس جزئیه
فلک از حوادث ایام مرتسم شده باشد بنابر مناسبت تمام بر نفس وی پرتو اندازد و نفس ناطقه
چون قوی باشد و قوت متخیله ضعیف فرا گرفته نفس را متخیله بی تصرف بقوت حافظه سپارد و بعد از
تیقظ و انتباه آن صورت بدون تعبیر بی اشتباه روی نماید چنانچه شمه ازین معنی در اول مجلد ثانی
بتقریر سمت تحریر یافت و از مویدات این مقال خواب حضرت صاحبقرانی است چه در آن اوان
که امری خطیر و شغلی عظیم پیش آمده بود و بدستیاری سپاه اندک با لشکر بسیار ربای در میدان مقابله
و مقاتله می بایست نهاد روزی در بیرون شدن این مهم تاملی می فرمود که ناگاه خوابش در ربود

و به بیانی صریح آوازی شنید که شاد باش و غم مخور که خدای عز و علا شما را نصرت و فیروزی ارزانی
داشت و چون بیدار شد از حضار مجلس پرسید که هیچکس درینوقت اینجا حدیثی بر زبان آورد گفتند ازین
سخن آنحضرت را بیقین معلوم شد که آن ندا از عالم معنی بگوش هوش او رسیده و اعتماد بعنایت لم
یزلی سمت تضاعف پذیرفته با خاطری قوی و املی فسیح پیش امیر حسین رفت و آنچه از عالم غیب مسموع
نفس همایون او گشته بود بسمع او رسانید و ازین استبشار مواد اعتضاد شاه و سپاه متضاعف شد
در ظفرنامه درین مقام مذکور است که امیر حسین و حضرت صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر
و سپاس پادشاه پادشاهان جل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب و تعبیهٔ لشکر شرایط حزم
رعایت نموده و قول مرتب داشتند امیر حسین دست راست آراسته برق پیکر برافراخت
و حضرت صاحبقران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت
و باین آیین صفها راست کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تاش اریغی بود بهمین منوال
دو قول تعیین فرمود میسره از قرا الیاس خواجه خان و امیر حمید زینت یافت و میمنه را بشکوه
امیر توقتیمور و امیر بکیجک آذین بست راقم حروف را در حین عبور برین سخن دغدغه در خاطر پیدا شد
و آن اینست که میمنه و میسره که ترکان آنرا برانغار و جوانغار گویند وقتی متعین میشود که قلب مرتب شود
و سپاه منقسم بسه قسم گردد و چون امیر حسین و حضرت صاحبقران بلکه الیاس خواجه خان نیز هر کدام
لشکر خود دو بخش کرده بودند اطلاق دست راست و دست چپ برین دو گروه چندان مناسب
نمی نماید فی الجمله بعد از تسویهٔ صفوف در موضع قبی متن امواج فتن متلاطم شد از غریو کورکه و کوس
و نعرهٔ دلیران گوش گردون کر گشت و از صهیل اسبان صدا در گنبد نیلگون افتاد هراولان سپاه جته
از بخار پنداری که در دماغ داشتند نخست روی بحضرت صاحبقرانی نهادند و آنحضرت

پای ثبات و قرار در موقف خویش استوار گردانیدند و بهادران سپاه نصرت آیین دست
بتیر و کمان یازیده و شبه آغاز کردند و از زخم پیکان جانستان رخنه در قصر حیات بسیاران
افتاد و از معارف کشتگان دومنار بود و از افتادگان خوق توق تیمور بهادر و بیکی بهادر
برادر سکمک و غیرهم که هریک از ایشان در میدان کین شیر عرین و در دریای کارزار نهنگ مردم
خوار بودند و بیکبار گردان هر دو لشکر و مردان هر دو کشور بر سر یکدیگر تاختند و رایت محاربه
و مقاتله باوج ثریا برافراختند آخر الامر دلاوران سپاه نصرت انتما دمار از روزگار اعدا بر آوردند و
جمعی کثیر را بر خاک هلاک و بوار انداختند و الیاسخواجه خان و اسکندر اوغلان و امیر سکمک را و امیر حمید
و امیر یوسف خواجه در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند اما طایفه که الیاسخواجه خان را گرفته بودند
بنابر حسن اعتقادی که اتراک بدودمان جنگیزخانی دارند پیش از آنکه سروران سپاه خبر یابند
او را با سکمک سوار ساخته راه گریز باز دادند و دیگر اسیران را پیش امیر حسین آوردند و در همان شب
حضرت صاحبقران شبگیر کرده در عقب گریختگان شتافت و تا کنار آب یام رانده سر راه بر دشمنان
گرفت و بزخم شمشیر آتشبار جمعی کثیر از آن خاکساران را بباد فنا داد و امیر جاکو و امیر سیف الدین را
با لشکری بسمرقند فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنه خمس و ستین و سبعمایه اتفاق افتاد و امیر
صاحبقران بمشورت امیر حسین از عقب گریختگان رانده و شیر بهرام را مصحوب خویش گردانیدند
و از آب خجند گذشته تاشکند را مضرب خیام اقبال ساخت و امیر حسین و صاحبقران بلند اقبال
هریک را که در موضعی بودند عارضه بر مزاج طاری شده بچند روز شفا یافتند و بعد از صحت امیر تیمور کورگان
بعزم معاودت از آب خجند عبور فرموده بقصد شکار رجوکه انداخت و امیر حسین نیز در ذوق
بهمین امر اشتغال نموده از هر دو جانب امرا و لشکریان در حرکت آمدند و در موضع آقار جوکها بهم رسیدند

مالمشی کردند و از آنجا بسمرقند رفته جناح مرحمت و احسان بر سر اهالی آن دیار مبسوط ساختند
و چون دست تعرض سپاه جته از مملکت ماوراءالنهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین و حضرت
صاحبقرانی قوریلتای کرده و امرا و نوینان مجتمع گشته بنابر مصلحت وقت کابلشاه اغلان را که از
نسل جغتای خان بود بپادشاهی برداشتند و مراسم جشن و سور و لهو و سرور بتقدیم رسانیدند
و امیر حمید را ندخودی را که گرفته مقید میداشتند بزده حشم سپردند و او همان شب خدمتش را بیاسا
رسانیده حضرت صاحبقران طوی پادشاهانه ترتیب داده تنسوقات خسروانه بنظر امیر حسین
کشید و در آن طوی بمشورت امیر اولجایتو اپردی در استخلاص امیر حمید که میان پدر او و پدر
حضرت صاحبقرانی مبانی مودت سالها مستحکم بود سخن گفت و همچنین در بند ابقاء بهجة اسکندر
اغلان شفیع شد هر چند این معنی موافق مزاج امیر حسین نبود اما بنابر رعایت خاطر همایون حضرت
صاحبقران کامکار از سر خون ایشان درگذشته رخصت فرمود که آن دو خون گرفته را رها کنند
و بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون این سعی مفید نیفتاد و چون امیر حسین عنان
عزیمت بجانب سالی سرای که یورت قدیم او بود منعطف گردانید آن منظور نظر عنایت ملک
ودود امیر سیف الدین و امیر داود را روان کرد تا امیر حمید را مطلق العنان گردانیده باحترام
تمام بیاورند بایزید و ایمن که امیر حمید را نگاه میداشتند چون آن دو امیر را از دور دیدند تصور
کردند که ایشان بکشتن او می آیند دست پیش دستی کرده یکی گرزی و دیگری شمشیری بروی زده امیر حمید
شهید شد و چون امیر حسین ازین واقعه آگاه گشت گفت کار نوکر و کهتر از مهتر بهتر و بر فور سرعلی
فرستاده اسکندر اغلان را طلب داشت و بیاساق رسانید و در آن زمستان امیر حسین در
سالی سرای و حضرت صاحبقرانی در شهر دلکش کش بفرخی و کامرانی و عیش و شادمانی بگذرانیدند

گفتار در بیان جنگ دلاوران و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان پرخاشجوی رزم آزمای

جون فصل شتا با خر رسید و خسرو انجم سپاه از زمستان خانهٔ حوت کوچ کرده خیمه بمرغزار حمل زد
منهیان بعرض حضرت صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته متوجه
جانب ماوراءالنهر است و آنحضرت ایلچی فرستاده امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد امیر حسین
فرمود تا پولادبوغا و زنده حشم پسر خواجه محمد ایردی و ملک بهادر با ملازمان و مبارزان آتش آهنگ
روان شده بسرعت تمام با میر تیمور کورکان ملحق شوند و جون ایشان در حرکت آمده بآنحضرت
پیوستند صاحبقران دولتیار نهضت فرموده در موضع اقار روزی چند قرار گرفت تا سپاهیان
قریب شدند و از آنجا باتفاق کوچ کرده و منازل و مراحل قطع نموده از آب خجند بگذشتند و جون
قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحبقران در میان جیناش و تاشکند کنار آب را معسکر همایون ساخت
و امیر حسین با لشکری فزون از جون و جند در جنبش آمده و از آب سیحون عبور نموده طبقات حشم
بمو رجل خود نزول نمودند و از آنطرف سپاه جته نیز رسیده در لب آب بادای خیام اقامت
مطنب کردانیدند و امیر حسین و امیر تیمور کورکان طبل ارتحال کوفته و از منزل خویش سوار شده
بیشتر رفتند و جون قراولان یکدیگر را دیده سران سپاه ازین معنی خبردار شدند بتعبیهٔ لشکر و تسویهٔ
صفوف اشتغال نمودند امیر حسین فرمود تا امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس
بهادر با دیگر شیران پیل افکن و دلیران لشکر شکن در قول قرار گرفتند و بنفس خویش با طایفهٔ که غبار
معرکه را توتیای دیدهٔ آرزومید انستند بر دست راست بایستاد و تیلش تلابخی ارلات بود
و هراول اولجای ایردی و پولادبوغا و دیگر دلاوران و شیران بیشهٔ هیجا و حضرت صاحبقران کامکار
در جوانغار که آنرا دست چپ گویند رایت جلادت باوج مهر و ماه برافراشت و در قبل او

امیر ساربوغا با قوم قبچاق معین شد و در هراول تیمور خواجه اغلان مقرر گشت هر دو لشکر جون
دو کوه فولاد صف برکشیدند و بسان دو دریا دمان از باد حرص در تموج آمدند **شعر**
ز دو رویه تنگ اندر آمد سپاه ه یکی ابر گفتی برآمد بماه ه که باران او بود شمشیر و تیر ه جهان شد
بگردار دریای نیل ه ز پیکان پولاد و پر عقاب ه سیه گشت رخشان رخ آفتاب ه فضای معرکه
از کثرت بهادران جوشن در وزره هوا را آهنین شد و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقهٔ خنجر
آتشین گشت و جون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بعد از مخالفان روان بودند خوف
و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافته و بنیاد کار بر حیله نهاده بسنگ جده که خاصیت آن از
بدایع صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است توسل جستند و با آنکه مرکز خورشید در برج جوزا
توطن داشت ناگاه ابری سیاه فام در عرصهٔ هوا ظاهر گشت و از آواز رعد و برق ساکنان
عالم بالا و قاطنان خطهٔ غبرا صیحهٔ روز محشر مشاهده کردند و جندان آب از دیدهٔ سحاب روان گشت
که اگر قایل ساوی الی جبل یعصمنی من الماء یعنی پسر نوح علیه السلام درین ایام بودی التجا جز بغایت
فیاض علی الاطلاق نکردی تیر از کثرت نم خم گرفت و کمان پی سست کرده علت استرخا پذیرفت
پای لشکریان در موزه مانند پای بط در بحر محیط اشنا ورشد ملبوسات از قطرات امطار جنان
گران گشت که پیاده و سوار از حرکت بازماند و با وجود این حال سپاه اینجانب پای جلادت
از فرط حمیت و عصبیت بمشقت بسیار برگرفته پیشتر میرفتند و دشمنان نمدها بر سر کشیده بقدر میسور
در محافظت جامه و سلاح خود میکوشیدند و جون مردم اینطرف باثیشان می رسیدند نمدها از بر
انداخته با ستظهار تمام محاربه می نمودند و با آنکه طوفان آب برین منابه روی نموده بود **شعر**
جنان لعل خنجر جهان برفروخت ه که بر جرخ از و گاو و ماهی بسوخت ه درین اثنا حضرت صاحبقرانی

دل برعون عنایت یزدانی بسته دست راست مخالفان را بسرپنجهٔ تقدیر بشکست و الیاس خواجه
خان از مشاهدهٔ این واقعه روی بفرار نهاد اما میمنهٔ لشکر خصم بر میسرهٔ امیر حسین غلبه کرده
شیرادل و حاجی بیک که در قبل بودند بیتلاجی دزندهٔ چشم برجای خویش ایستاده کوششهای بهادرانه
نمودند و از جانب مخالفان امیر شمس الدین با غلبهٔ تمام در مقام انتقام آمده آثار شجاعت
و مردانگی کما یجب و ینبغی بظهور رسانید و از تهور دشمنان آتش حمیت و عصبیت حضرت
صاحبقرانی زبانه زده با هفده قوشون بر مخالفان حمله آورد و امیر شمس الدین تاب مقاومت
لشکر شجاعت آیین در حیز قدرت و تمکین خویش ندیده از معرکه عنان برتافت و امیر حسین
بظفر و نصرت مستوثق شده و قوی دل گشته سپاه پراکندهٔ خود را جمع آورد و بر سر جایی که
سابقاً گرفته بود بایستاد امیر صاحبقران نوکر خویش تابان بهادر را نزد او فرستاد که مصلحت
در آنست که امیر پای تجلد پیش نهد تا باتفاق بر سر دشمنان رانده ایشان را جان مقهور و
مستاصل کردانیم که در متخیلهٔ آن جماعت خیال مقاتلت و معاودت راه نیابد و چون در آن اوان
تسیر درجهٔ طالع امیر حسین بجدهٔ نحوس رسیده بود و کوکب شرفش ببرج هبوط نزول کرده و
کرایم اخلاق او برذایل صفات متبدل گشته افعال ناشایسته و احوال نابایست از و بظهور می پیوست
و طبیعت او تغیر یافته از جادهٔ صواب انحراف می جست چون تابان بهادر پیش او رسیده
پیغام امیر تیمور کورکان بگذارد زبان بفصاحت و هذیان بگشاد و باین اکتفا نکرده تابان بهادر را
چنان بزد که بی تاب شده از پای در افتاد و حضرت صاحبقران کامکار را ز ملک مهدی را
نزد او روان فرمود که البته در حرکت تعجیل می باید کرد و پیش می باید آمد که فرصت فوت می شود
امیر حسین چون این سخن بشنید دست بغضب و زبان بشتم ایشان بگشاد و آغاز لاف و گزاف

کرده گفت که مگر من گریخته ام که مرا پیش می خوانید و اگر شما غالب شوید و اگر مغلوب که از تیغ سیاست
من سالم نخواهید ماند ملک مهدی متنفر و آزرده خاطر باز گشته بخدمت صاحبقران سعادتمند
آمدند و دست در عنان همایونش زده درخواست کردند که مهم جنگ در توقف دارد و بر پای
اجتهاد آن طریق نه پیماید و حضرت صاحبقران سخن دولتخواهان بسمع رضا اصغا نموده رقم
تخفیف بر صحیفهٔ اتمام محاربه کشید هر دو گروه بعد از ستوه کوشش فرود آمدند و در آن شب
چند نوبت امیر حسین کس بطلب امیر صاحبقران فرستاد چون خاطر خطیر آنحضرت از سخنان درشت
امیر حسین رنجیده بود دعوت او را اجابت ننمود و التماس او مبذول نفرمود روز دیگر که آن
ترک نامور از افق خاور برآمد هر دو فریق صفها راست کرده میمنه و میسره و قلب بیاراستند
و تیغ انتقام از نیام بیرون آورده لب بر یکدیگر ریختند سپاه جته پشت داده روی بگریز آوردند
و لشکر اینجانب لجام ریز از عقب گریختگان روان شدند و درین اثنا توق امیر شمس الدین که
از وجدا مانده بود با فوجی از سرگشتگان لشکر بدید آمد و منهزمان عطف عنان کرده پیش آن
توق مجتمع گشتند و بهیات اجتماعی متوجه مردم اینطرف شدند و از صدمات حملهٔ رزم آزمایان
ولوله در زمین و زمان افتاد از مقتضی طبیعت چرخ بوقلمون که بر هیچ کاری قرار و استقرار
ندارد در یک لحظه غالب مغلوب و مغلوب غالب شد قوایم بادپایان در آب و گل تا بزانو فرو رفته
قریب ده هزار کس در معرض تلف آمد و ذلک تقدیر العزیز العلیم امرا و اعیان سپاه بهزار مشقت
خود را از آن بحر خونخوار بساحل نجات رسانیده هر کس قصد آن کرد که ایل و الوس خود را از
جیحون بگذرانند امیر حسین حضرت صاحبقرانی را بر گذرانیدن اتباع ترغیب و تحریص نمود آنحضرت
در جواب فرمود که ایشان خود باین عظمت رفته اند اما من نمی خواهم که ولایت بالکل پایمال

حوادث و نوایب کردد و داعیه آنست که یکبار دیگر لشکر جمع آورده در مقابله خصم روم و باین
سبب اکر در عبور تاخیری واقع شود یقین است که معاف و معذور خواهم بود و امیر حسین
متوجه سالی سرای شده و ایل و الوس خود را از جیحون کذرانیده در موضع شبرتو رحل اقامت
انداخت و جاسوسان فرستاد که اکر خبر توجه سپاه جته باو رسانند متوجه دیار رهند کرد و امیر
صاحبقران همکی همت بر جمع لشکر مصروف داشت و لبسی بسیار دوازده هزار توشون مرتب
کردانید و تیمور خواجه و جاورجی و عباس بهادر را با هفت قوشون فرمود که تا برسم منغلای
عزیمت جانب سمرقند نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده جاورجی دران یورش بشرب
مشغول شده در غلیان سکر با داود خواجه و هندوشاه کفت که عنقریب امیر تیمور شما را کرفته
پیش امیر حسین خواهد فرستاد و رسیدن شما بآنجا همان است و رفتن براه عدم همان و ایشان
این سخن راست پنداشته و هراس بخود راه داده بکریختند و حقوق سابق فراموش کرده بدشمن
پیوستند و از لشکر جته کپک تیمور پسر الغ تیمور و شیر اول و انکرجاق پسر حاجی بیک را که برسم
منغلای پیش آمده بود غجرجی شده پسر تیمور خواجه اغلان و یاران او را آوردند و ایشان منهزم شده
سلسلهٔ آن جمعیت کسیخته کشت حضرت صاحبقران چون بران قضیه اطلاع یافت دانست که
آن نیز از امارات نکبت امیر حسین است و در دفع قضاء مبرم وسعی کوشش فایده ندارد
لاجرم از آب آمویه کذشته در بلخ نزول فرمود و ایل و الوس خود را که متفرق شده بودند
جمع کرد و بعضی تومانات دیکر را نیز فراهم آورده و طایفه را بضبط کنار آب مقرر ساخت تا مراسم
تیقظ و انتباه مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند و تیمور خواجه اغلان را بواسطهٔ تقصیری که
از وی صدور یافته بود بیاسا رسانید و بساط عیش و عشرت مبسوط داشته منتظر و مترصد طلوع

کوکب اقبال می نمود **ذکر محاصرهٔ سپاه جته سمرقند را و سلوک مولانازادهٔ سمرقندی و مولانا خردک بخاری**
و غیرهما در کوچه سربداری چون امیر حسین و حضرت صاحبقران از آب آمویه عبور نمودند لشکر جته
متوجه سمرقند شدند و دران وقت بلدهٔ مذکور خندق و شهربندی نداشت مردم سمرقند از وقوع
این بلیهٔ عظمی متحیر کشته مولانازادهٔ سمرقندی که بجارت و جلادت از ابناء روزکار امتیاز داشت
و مولانا خردک بخاری که مردی تیرانداز و جلد بود و از بزرکزادکان بخارا و کلوی نداف کی
باوصاف سربداری اتصاف داشت مردم شهر را بر صیانت مال و اهل و عیال و محافظت
شهر و ضبط سرهای کوچه ترغیب و تحریص نمودند ارباب سمرقند متابعت ایشان کرده در مقام
ممانعت آمدند و طریق آمد شد مسدود کردانیده اسباب مقابله و مقاتله ساز دادند و سپاه جته
مدتها بر کرد سمرقند خیمه اقامت مطنب کردانیده در تسخیر آن مراسم جد و اهتمام بجای
آوردند چون ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک بآن شد که شهر مسخر کردد و اموال و دماء
مسلمانان در معرض نهب و تلف آید نسیم عنایت ازلی از مهب و لا تیأسوا من روح الله وزیده
و با در میان اسبان لشکر جته افتاد و از هر چهار الاغ یکی زنده بیش نماند و ازین جهت خوف
و رعبی تمام بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه شدند و بعد از تقدیم مشورت
مصلحت چنان دیدند که بولایت خود رجوع فرمایند و بامضای این عزیمت اکثر آن جماعت ترکشها
بر پشت بسته پیاده و متبدل روی بدیار خود آوردند و چون رعایای سمرقند کاری چنان عظیم
از پیش بردند و با لشکر چنان کثیر مقاومت کرده بمنتهای همت خویش رسیدند طایفهٔ از ایشان
که بقوت و مکنت ممتاز بودند و بفتنه انکیزی و شرارت متصف پای جسارت از حد خویش
بیرون نهاده دست تغلب و تعدی بر آوردند و دران حین که ضعف و فتور بحال سپاه جته راه

یافته عزم مراجعت نمودند امیر صاحبقران عباس بها در راه جهة استکشاف اوضاع ایشان بقهلقه فرستاده بود و احوال ایشان را بر نهجی که مسطور گشت معروض داشت امیر تیمور گورکان چون بر کماهی حالات اطلاع یافت مسرعی را همعنان صبا بشیر تو فرستاده پیش امیر حسین که از آن نعمت غیر مترقب او را آگاهی داده بگوید که بتعجیل تمام متوجه باید شد تا در نظام و انتظام مملکت سعی و اهتمام نموده آید چون فرستاده آن خبر شاد بامیر حسین رسانید خدمتش مراسم شکر حضرت آفرید کار بجای آورده و کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحبقران کامکار ایل و الوس خود را فرمود تا از جیحون گذشته بیورت قدیم و منزل اصلی روند و بنفس همایون باستقبال امیر حسین روان شده در حدود دبقلان اتفاق ملاقات دست داد و بدیدار یکدیگر مسرور و خوشدل شده در تنظیم امور ملک و ملت سخنان گفتند و از تهور سرداران سمرقند حکایات در میان آورده بنا بر مقتضی وقت خلع و هدایا و استمالت نامها جهة ایشان ارسال نمودند بعد از آن امیر حسین و امیر تیمور گورکان یکدیگر را طوی داده مقرر چنان شد که امیر صاحبقران زمستان در کش و نخشب قشلاق فرماید و امیر حسین در سالی سرای بسر برده و در فصل بهار باتفاق روی توجه ببلده سمرقند نهند و هم را وداع فرموده امیر حسین بسالی سرای رفت و امیر تیمور گورکان عزم نخشب نمود و دران زمستان حضرت صاحبقران پرتو التفات بر حصار عمارت قرشی افکنده باتمام رسانید و چون ایلچی امیر حسین با تحف و بیلکات بسمرقند رسید با مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و سایر سرداران اظهار خرمی و استبشار نموده برسم مغول زانو زدند و ایلچیان با تبرکات پیش حضرت صاحبقرانی بقرشی فرستادند و سبب اشتهار نسفی نخشب بقرشی آنست که کبک خان در دو فرسنگی آن موضع قصری بنا نهاد و مغولان قصر را قرشی گویند

ذکر نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیر حسین بعد از تمکن و استقرار بحرکات ناشایسته

چون فراش ربیع خیام زمرد فام سلطان گل در باغ و بوستان نصب فرمود امیر حسین و حضرت صاحبقران سعادت قرین رایت نصرت نشان بجانب سمرقند برافراختند و آن خطهٔ فردوس آیین را مضرب سرادق شرف و تمکین ساختند و چون دران مدت از سرداران سمرقند انواع حرکات شنیع صادر شده بود قمع و استیصال ایشان از جملهٔ واجبات شناختند و بنا بر آنکه امیر حسین پیش از وصول بنواحی سمرقند ایلچی فرستاده بسرداران پیغام داده بود که تا رایات عالیات بکان گل نرسد شما استقبال ننمایید آنجماعت بافسانه و افسون او مغرور شده در آن موضع با تبرکات و تنسوقات رسیدند و امیر حسین بقتل مجموع آن طبقه فرمان فرمود و عرق شفقت حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولانا زاده سمرقندی را از آن مهلکه خلاص داد و باقی سرداران بتیغ قهر و سیاست کشته شدند و چون امیر حسین بر تخت حکومت فرمان یافت حرص جمع بر طبیعتش مستولی شده دست تظلم و بیداد برگشاد و از وضیع و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و مهم بمرتبهٔ رسید که بر مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقرانی مثل امیر جاکو و امیر سیف الدین و آقبوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کردند و محصلان برگماشت تا وجهی که بنام هر یک رقم زده بود بخزانه فرود آوردند و چون دران نزدیکی جنگ لای واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان عرصهٔ تاراج گشته ایشان در ادای آن مبلغ عاجز آمدند و حضرت صاحبقران دریا نوال در مقام مساعدت نواب و خواص خود آمده سیم و زر و حلی و زیور فراوان بایشان داد از انجمله یاره و گوشواره حرم خاص خویش اولجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود مسامحت

فرمود و چون امیر حسین آنچه بخواهر او تعلق میداشت بدید همه را بشناخت اما بواسطه شره
وخستی که بر جبلت او استیلا شده بود از سر آن در نتوانست گذشت و با این همه مبلغ سه هزار
دینار از وجه رقم باقی ماند و از کمال اشفاق حضرت صاحبقران گیتی ستان در عوض آن لبنان
خاصه خویش پیش امیر حسین کشید و خدمتش چون بر حقیقت حال واقف گشت اسباب را قبول
نکرد و با آنحضرت گفت که من ببالی سرای میروم داعیه آنست که مبلغ سنگین جهت خواستکاری
حسین صوفی بخوارزم پیش او فرستم اگر بر سبیل مساعدت مبلغ مذکور را از عقب من ارسال نمایی
دور نباشد و چون امیر حسین ببالی سرای رفت حضرت صاحبقران درکش که مستقر شرف او
بود اقامت نمود و آن مبلغ را نقد کرده از عقب او بفرستاد و از لوم و دنائت امیر حسین خاطرها
ازوی متنفر شد چه خساست و بخل و طمع از همه کس مذموم است خصوصا از پادشاهان ذکر

وقوع مخالفت و نزاع میان امیر حسین و حضرت صاحبقران سپهر ارتفاع

چون امیر حسین ببالی سرای رفت
و حضرت صاحبقرانی آزرده خاطر از وی درکش باز ماند جهت تشحید خاطر بشکار میل فرمود
با غلبه تمام سوار شد درین اثنا جمعی که از افعال ناشایست و اقوال نابایست امیر حسین متنفر
و رنجیده خاطر بودند و می دانستند که تا میان امیر حسین و حضرت صاحبقرانی طریق موافقت
و مصادقت مسلوک باشد هیچکس نتواند که مساحت مخالفت او را بقدم جرات و جسارت
بپیماید مکر و حیله آغاز نهاده نوعی ساختند که الفت و یگانگی آن دو دوست جانی بوحشت و بیگانگی
انجامید بیان این سخن آنست که امیر موسی و علی درویش پسر امیر بایزید جلایر و فرهاد بمشورت
ارده خاتون مکتوبی سراسر مشتمل بر کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند مضمون آنکه امیر تیمور
نسبت بخان و بتو که امیر حسینی اندیشه مخالفت دارد و دلیل بر صدق این قول آنکه درین اوقات

بتهیه اسباب محاربه مشغول است و با خواص و محرمان خویش پیوسته اظهار بخشش می نماید امیر
حسین بر مضمون مکتوب که تسطیر آن از محض تمویه و تزویر بود اطلاع یافته آن کلمات واهی را
بعرض خان رسانید و یرلیغ فرستاد که امیر تیمور با جمعی که این سخن نسبت با و گفته اند باید که
در سمرقند پیش ارده خاتون حاضر شوند تا او مراسم استکشاف بجای آورده حقیقت حال
باز نماید و چون ضمیر صاحبقران مانند آب آسمان از کدورت خس و خاشاک مخالفت پاک
بود دلبستان باد بجانب سمرقند روان شد تا پیش ارده خاتون ابراء ذمه نموده غمازان را
خجل و منفعل سازد و این ارده خاتون از متعلقات ترمشرین خان بود و دخترش در سلک
خواتین امیر حسین انتظام داشت و چون اهل غمز و سعایت دانستند که پرسش آن بغیر از نکال
و فضیحت امری مترتب نخواهد شد روی از موکب برتافته بطرف خجند رفتند و آن قضیه ناپرسیده
بماند و در اثناء این حال بر خاطر خطیر حضرت صاحبقران صایب تدبیر گذشت که بحکم کلمه من
یسمع یخل از استماع این خبر بر آینه غبار تغیری بر حاشیه ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در
اساس محبتی که با او داشته فتور پذیرفته اندیشه بر تدبیر این قضیه گماشته صورت حال را
با شیر بهرام و بهرام جلایر که از باس سطوت امیر حسین هراسان بودند در میان نهاد ایشان
گفتند که مدتیست که میدانیم دل امیر حسین با هیچ یک از ما راست نیست اما از خوف آنکه ملایم
مزاج اشرف نباشد نمی توانستیم که این را بر زبان آریم اکنون چاره جز آن نیست که بر
خلاف او اتفاق نماییم و لشکرها جمع آورده همت بدفع او نهیم و درین باب مبالغه عظیم
نمودند و دغدغه که در باطن همایون حضرت صاحبقرانی بود بسمت تزاید و تضاعف پذیرفته
و با ایشان در مخالفت امیر حسین همداستان شده عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که

شیر بهرام بیورت قدیم خویش که ختلان رفته بود لشکر جمع کند و امیر تیمور کورکان نیز در
ولایت خود بتجهیز و ترتیب سپاه قیام نماید و در حین توجه بختلان نوکر حضرت صاحبقرانی
عادل نام را مصحوب گردانید و نوکر خود تا خواجه را در خدمت آنحضرت بگذاشت مشروط
بانکه هرگاه عادل بیاید تا خواجه برود و مردم جانبین بر حال یکدیگر اعلام یابند و شیر بهرام
بختلان رفته لشکر فراهم آورده در موضع رفیع حصین متحصن گشت و باعلان کلمهٔ طغیان
مبادرت نموده رایت خلاف امیر حسین برافراشت و خدمتش رسل و رسایل نزد او
متواتر داشته دام مکر و تزویر و فریب در راه او نهاد و شیر بهرام بکلمات نافرجام امیر حسین
فریفته شده رام گشت و از آن بالا بزیر آمده بار دیگر اطاعت و انقیاد نمود و امیر تیمور کورکان
چون دانست که شیر بهرام با امیر حسین پیوست مکتوبی باو فرستاد مضمون آنکه منشاء مخالفت
و نزاع تو شدی و اکنون با امیر حسین ملحق گشته دعوی نیک مردی میکنی زود باشد که هم او
جزای تو در کنارت نهد و عاقبت آنچه بر زبان خجسته بیان حضرت صاحبقران گذشته
بوقوع انجامید بعد از آن امیر تیمور کورکان امیر جاکو و بهرام جلایر و عباس بهادر را باسپاهی
بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط نموده امیر موسی و علی درویش را که خمیرمایهٔ فتنه و فساد بودند
بگیرند و امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده بگریختند و بهرام جلایر لشکر جمع کرده
اندیشهٔ عدم مقاومت با امیر اورابران داشت که بی مشورت حضرت صاحبقرانی با متفقان
خود طبل کوچ کوفته و ایل علی درویش را غارتیده بجانب جته روان شد و آنحضرت بطرف
سمرقند متوجه گشت تا لشکر آن دیار جمع کند و در اثناء این اوقات امیر سلیمان و جاورجی
که نخست طریق مخالفت امیر حسین بقدم جسارت می پیمودند از آن حضرت روی گردان شده

با و پیوستند اما علی برادر امیر خضر یسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمامت یسوریان در
مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت بر میان بستند و آنحضرت
قراهندوکه برلاس را بمحافظت سمرقند نصب کرده معاودت فرمود و هندوکه خاک بیوفایی
در چشم مردی پاشیده و گریخته پیش امیر حسین رفت و قراجون از عهدهٔ ضبط آن دیار تفصی
نمی توانست نمود سر بدیوانگی برآورد و در خلال این احوال بواسطهٔ وفات اولجای ترکان که
خواهر امیر حسین و حرم محترم حضرت صاحبقرانی بود غبار ملال و اندوه بر صفحات روزگار امیر حسین
نشسته علاقهٔ خویش و نسبی که میان ایشان بود مرتفع گشت و در پاییز سنهٔ سبع و ستین و سبعمایه
حضرت صاحبقران سعادت قرین با سپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمد و امیر
سیف الدین را با گروه انبوه در مقدمه روان ساخت و در ینولا امیر حسین بتصور آنکه حضرت
صاحبقرانی را بعشوه و فریب همچون شیر بهرام در دام تواند آورد ملک بهادر و عبدالله برادر را
با عهدنامه چون اساس دولت خویش سست پیش آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما و تو در این
مدت بر سبیل اتفاق بر تنسیق امور ملک و ملت قیام نموده ایم و بچوگان قدرت گوی دولت
از میدان اکفا و اقران ربوده سزاوار آنکه بعد ازین همان طریق سپرده آید و اعتماد تمام برین
عهدنامه کرده بی دغدغه باینجانب توجه نماید و چون سپاه نصرت شعار از قهلقه گذشته در
اکسون نزول فرمودند ملک و عبدالله بشرف دستبوس فایز شده مراسم سفارت بجای آوردند
حضرت صاحبقران کامکار که آیینهٔ ضمیرش بصیقل توفیق و تایید انجلا یافته بود میدانست که
همگی آن سخنان مشتمل بر فریب و دستان است لاجرم آن عهدنامه را اعتبار ننموده آن
کلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا ننمود اما بیسوریان باندیشهٔ آنکه شاید که مهم مصالحت تمشیت پذیرد

خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بیورت خویش روند مقارن این حال امیر جاکو و عباس
بهادر که در مرافقت بهرام جلایر بخجند رفته بودند رسیدند و امرا باتفاق صلاح دران دیدند که
روسای بیسوریان را که اندیشه خلاف در ضمیر داشتند بگیرند حضرت صاحبقران دانشور که رای
انورش همیشه مقتضی نظام و انتظام احوال بلاد و عباد بود بدان معنی رضا نداد و بر زبان فصاحت بیان
جاری کردانید که اگر ما در فاتحه دولت برچنین امور اقدام نماییم دیگران التجا بدین آستان نکنند
و اعتماد بر ما ننمایند اگر قصر دولت موسس بر لطف و احسان باشد شرفات آن از ایوان
کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبتنی بر غدر و عدوان بود در اندک زمانی با خاک یکسان
کرد و مولانا کمال الدین عبد الرزاق درین مقام تتبع حافظ ابرو کرده میکوید که امرا خواستند که
ملک بهادر و عبد الله برادر اکرفته مقید سازند اما حضرت صاحبقرانی بران نشد و با مثال این
سخنان بندکان دولت را ارشاد نمود راقم حروف کوید که قول اول اصح است چه تعرض
ایلچیان بخصیص که از جهت مصالحه آمده باشند از مقتضی خرد بعید می نماید فی الجمله حضرت صاحبقرانی
کلانتر قوم بیسور را نوازش نموده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا معاودت نموده
عرصه قرشی را بقدوم مقدم خویش تزیین داد و امیر حسین و شیر بهرام با سپاهی بیرون از احاطه اوهام
متوجه آنجانب شدند و باز امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوکند خورده بود
نزد امیر تیمور کورکان افاض الله علیه شآبیب الغفران روان کرد که نزاع و وحشت ما مستلزم ویرانی
مملکت و پریشانی رعیت است و بیقین پیوست که همت آنجناب مقصور بر ترفیه حال عباد و تنظیم
امصار و بلاد است اکنون بصلاح آن نزدیکتر که لشکر اینطرف در جغانان توقف نمایند و سپاه
آنجانب در خوار و هر یک از ما با صد سوار در حرکت آمده بی شایبه نفاق چنانچه معهود بوده در

تنک چلچک باهم ملاقات کنیم و تجدید قواعد عهد و پیمان نماییم پیمان چنان مؤکد و مشید کردانیم که بعد از آن
مفسدان و غمازان را میان ما مجال نمیمه و افساد نماند و ما تا یکدیگر را نه بینیم ملک و ولایت ایمن
و نشیمنها ساکن و خاطرها مطمئن نخواهد شد و هرچند بر ضمیر آفتاب اشراق خسرو آفاق این معنی کالشمس
فی رابعة النهار منکشف و هویدا بود که قواعد میثاق امیر حسین اوهن من بیت العنکبوت است
لیکن چون امرا باتفاق معروض داشتند که صلاح در صلح و بهبود در قبول نصح است شهریار
عالیمقدار بر مقتضی رای امرای نامدار بمصالحه راضی شده و جمهور لشکر را در خزار کذاشته
با سیصد سوار جرار روان شد به نیت آنکه دویست سوار جهة رعایت حزم و احتیاط در دیه نو
توقیف فرماید و با صد کس بجانب تنک چلچک که وعده گاه ملاقات امیر حسین است توجه نماید
مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام را در تونداک بورطهٔ هلاک انکنده و دفین خاک کردانید
فرمان داد تا سه هزار سوار جرار بی باک بجانب حضرت صاحبقران کردون اقتدار ایلغار کنند
و اگر بی نیل مقصود باز کردند مجرم و گناه کار باشند و شخصی از بندکان حضرت صاحبقران که در
میان مخالفان بود کریخته و تعجیل تمام رانده در زمانی که آنحضرت بده نو فرود آمده شبهنگام برسید
و بهرام نامی را از نوکران خاصه که بر در وثاق همایون حاضر یافت از آن حادثه آگاهی داد و بهرام
بنا بر عدم عقل و قلت تجربه آن سخن را مهمل انکاشت و چنان پنداشت که چون امرا در اصلاح
سعی می نمایند افشای این خبر موجب و مستلزم فساد کشته او را با فساد منسوب خواهند داشت و مخبر
راست کوی را از درگاه رانده لب از هم نکشاد و سحرگاه لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان
در رسیدند از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند که مؤید بود بتاییدات ربانی پیش از وصول
مخالفان در عون عنایت یزدانی سوار شده بود و متوجه وعده گاه گشته چون بر وصول سپاه

اطلاع یافت در سیر مسارعت فرموده به تنک حرم رسیده ملازمان را از ان تنکنا کذرانیده
بر دشمنان کرفت و جنک در پیوسته بیازوی اقتدار آن سپاه جوشن و نیزه کذار را بازداشت
و از آموضع حضرت صاحبقرانی عنان مراجعت منعطف کردانیده دشمنان نیز روان شدند
و هر دو فریق جنک کنان میرفتند تا بقاملش رسیدند و از محض عنایت الهی دیکر مخالفان را
پای یارای آن نماند که از آنجا قدم پیشتر نهند لاجرم خایب و خاسر دران محل توقف نمودند
و چون خبر این واقعه بخارا رسید لشکریان که حضرت صاحبقران در انجا بازداشته بود دیدار کننده
کشتند و آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بودند از راه خوارزم
جانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت رایها بران قرار کرفت که کوچها را با ماخان نقل
کرده در جوار سنجریان که از دیرباز حقوق دولتخواهی بر ذمه حضرت صاحبقرانی ثابت داشتند
روزی چند بسر برند آنکاه بخاطر جمع قلع و قمع مخالفان او جهه همت سازند و برامضاء این عزیمت
هرکس جزئیات خود سرانجام داده در ظلمت لیل با کوچ خویش راه ماخان پیش کرفت روز
دیکر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر هندوشاه برتق و فتق مهمات آن
دیار مشغول شدند و حضرت صاحبقرانی چو قطع مسافت فرموده بچاه اسحق رسید چندان
توقف نمود که افراد حشم و خدم با او پیوستند آنکاه باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب
آمویه عبور نمود و بچول درآمده سرچاه شوراب را منزل ساختند و حضرت صاحبقرانی ایلچیان
بلش ملک معزالدین حسین و محمد بیک جونی قربانی فرستاد تا استمزاج نمایند که ایشان نسبت
بآنحضرت در مقام خلاف اند یا وفاق و زمان غیبت رسولان دو ماه و نیم امتداد یافته هرکاروانی
که از خراسان متوجه ماوراءالنهر شده بسر چاه شوراب میرسید شهریار کامیاب ایشان را

در آنموضع بازمیداشت چون ایلچیان معاودت نموده شرف تقبیل بساط جلالت مناط حاصل
کردند امیر صاحبقران کاروانیان را رخصت رفتن داده آوازه در انداخت که ملک هراة استدعای
حضور ما کرده است و هنوز کاروانیان از مقام خود روان نشده بودند که آنحضرت با ملازمان
و متعلقان سوار شده روی توجه بصوب هراة نهاد و چون بازرکانان بقرشی رسیدند امراء
سپاه امیر حسین خبر حضرت صاحبقرانی و ملازمان او پرسیده تجار کفتند که انجماعت که شما از
حال ایشان استفسار می نمایید بجانب هراة پیش ملک رفتند امیر موسی سخن مردم بی غرض
مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمد و سپاه پراکنده جمع آورده با هفت هزار سوار بموضع
بیراغ را منزل ساخت و در خاطر داشت که باوزکند رود و ملک بهادر با پنجهزار مرد از قزاقان
که امیر حسین ایشان را بدانجا فرستاده بود در قرعاشون توبه و کنبد لولی قرار کرفتند کفتار در توجه
حضرت صاحبقرانی بجانب نخشب و استیلا او بر معاندان بی تحمل نصب و ارتکاب تعب
و منهزم شدن دشمنان بحرکت و تیغ از جمله غرایب واقعات و عجایب حالات صاحبقران
کیتی ستان رفتن آنحضرت با عددی اندک بجانب قرشی و منهزم شدن اعداء دولت قاهره
با وجود کثرت و بیشی و این قضیه در کتب معتبره برین نهج تسطیر یافته که چون امیر تیمور کورکان
انار الله برهانه کاروانیان را رخصت فرمود که بجانب ماوراءالنهر روند و بنفس همایون بسمت
هراة در حرکت آمد و بعد از رحلت قافله بازکشته بمنزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی
که قافله بقرشی تواند رفت در انجا رحل اقامت انداخت بعد از ان همکی همت بر دفع و استیصال
دشمنان مقصور کردانیده بنوعی دران امر شروع فرمود که عقل خرده دان انکشت تعجب بدندان
کرفت و دران اوان زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم آنحضرت نبودند و از جمله اعیان

خواص و دلیران صاحب اختصاص سیورغتمش اغلان بود و امیر داود و امیر پارو بوغا جلایر
و حسن بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیلهٔ قبچاق و آقبوقا بهادر از قوم نایمان
و محمود شاه بخاری حضرت صاحبقران کامکار با عددی قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داد
با آنکه دران حوالی و نواحی امرای نامدار با دوازده هزار سوار جلادت آیین کمر کین بسته در
کمین رزم و پیکار نشسته بودند بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که ارتکاب امثال این
امور از حیز مکنت افراد بشری بیرونست بلکه بسرحد ممتنعات مقرون فی الجمله صاحبقران
روشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار آب آمویه رسید و در همانشب با چهل و سه کس
اسبان در آب رانده مجموع ایشان بشناه عبور نمودند و قریهٔ خارا احاطه کردند بملاحظهٔ
آنکه کسی خبر بجایی نرساند و کشتیها گرفته بکنار آب رسانیدند تا بقایای سپاه بسفن بگذشتند
و شب دیگر به بوردالیغ فرود آمده ایلچیان امیر موسی را که در انجا بودند بگرفتند و در آنموضع دایره
آسا محیط شده شب توقف کردند روز دیگر روی توجه براه نهاده شبهنگام در زردکهنه
نزول کردند و مرکا آمد که تاب برگیرد رخصت مراجعت نیافت و بعد از غروب آفتاب
بشیرکت رفتند و دران محل امیر جاکو معروض داشت که مصلحت آنست که اعتماد بر عنایت ملک
بیچون کرده بر سر امیر موسی شبیخون بریم اگر او بدست ما افتد پای مراد بر سر گردون نهیم حضرت
صاحبقرانی که موفق بتخصیص و تاییدات ربانی بود فرمود که سپاه بغایت اندکند اگر عیاذا بالله
چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید آسان آسان جمع نشوند وظیفه آنکه شما درهمین مقام توقف
نمایید تا من بقرشی روم و برج و باره و محل خروج و دخول در نظر آورم و ببصیرت تمام مراجعت
نمایم این سخن گفته و مبشر و عبدالله را ملازم خویش ساخته بر جناح استعجال روان شد و بکنار

خندق رسیده نزول فرمود چون آب خندق فراوان بود اسبانرا بمبشر سپرد و از ممر
ترنادی که بر بالای خندق انداخته بودند و آب از آنجا بحصار میرفت بذات همایون تا
بزانو بآب درآمد و پای مبارک نهاده بخاکریز برآمد و عبدالله در عقب آنحضرت قدم
می نهاد تا بدروازه که در جانب خوارست رسیدند حضرت صاحبقرانی دست بر دروازه زد
دانست که پشتش را بخاک انباشته اند از انجا بازگشت و نظر احتیاط بر بارو و فصیل افکند
جایی که دیوارش پست بود بعبدالله نمود که محل نردبان نهادن و درآمدن بر بارو و قلعه
این است و از آن ممر که بخاکریز بالا رفته بود بتعجیل تمام بملازمان پیوسته بار دیگر با ایشان
متوجه قرشی شد و چهل و سه کس را پیش اسبان باز داشته و صد کس را با نردبانها که از بوردالیغ
آورده بود بخاکریز فرستاد تا از دیواری که بعبدالله نموده بود بقلعه درآمدند و خود با
صد کس دیگر بر در دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای در حصار
نهادند دست بقوایم شمشیر برده از نیام انتقام برکشیدند و روی بدروازه آورده چون
آنجا رسیدند مخالفانرا مست و لایعقل یافتند و تیغ بیدریغ دمار از روزگار ایشان برآورده
درویش بکه به تبر قفل دروازه بشکست و حضرت صاحبقران برغو کشیده با آن صد کس از آواز
و غلغلهٔ دلیران قلعه‌گشای زلزله و ولوله در حصار افتاد و مردم قرشی از خواب سر برآورده افتان
و خیزان بهر طرف روان شدند و باهم در گفت و گوی آمدند که مگر صور قیامت است که می دمند
لشکریان ضبط قرشی نموده زن و فرزند امیر موسی را بدست آوردند و محمد بیک بن موسی را
و صغرسن بود بفرموده حضرت صاحبقرانی پوشیده را دیگر نیز باز دادند بتصور آنکه چون ناگاه
این خبر بمخالفان رسد از بیم و هم و هراس متفرق و پراکنده شوند در همان شب محمد بیک به

پدر پیوسته دصورت واقعه باز نموده خدمتش دل از جای نبرد و پای ثبات دو فار استوار
داشته کس پیش ملک بهادر فرستاد و او را از ان حادثهٔ نازله اعلام داده طلب داشت
و روز دیگر دشمنان بموازی دوازده هزار سوار از موضع خویش در حرکت آمده و بقرشی رسیده
اطراف حصار را فرو گرفتند حضرت صاحبقران ذو اقتدار بنفس همایون متصدی ضبط یک
دروازه گشت و امیر سیف را بمحافظت دروازهٔ دیگر نصب فرمود و سیورغتمش اغلان
و امیر حسین و امیر عباس آقبوغا بهادر را فرمان داد تا بر بروج عروج نموده بزخم پیکان
جانستان نگذارند که دشمنان خاکریز پیرامن فصیل و خاکریز کردند و دران روز امیر موید
ارلات با سی کس بیرون آمده خود بران سپاه کینه گذار زده داستان رستم و اسفندیار
منسوخ ساخت و شصت سر اسب از مخالفان گرفته بقلعه درآورد و درین اثنا دور که بهادر
چون دولت از اعدا مفارقت جسته در سلک سایر ملازمان حضرت امیر تیمور گورکان
منتظم شد حضرت صاحبقران ظفر قرین خواست که تیغ جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته
آثار هول قیامت ظاهر گرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم و رمل خطی داشت بعرض
رسانید که امروز توقف اولی است و فردا توجه انسب و این سخن مقبول افتاده این عزیمت
تا روز دیگر موقوف ماند و آن شب از جانب مخالفان تیرکجی بهادر با دویست کس هر یک
بادرو پیر نزدیک دروازه آمده بسر بردند روز دیگر که خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار
علم گیرودار برافراخت ایلچی بوقا و آقبوقا بهادر پل دروازه انداخته با پنجاه مرد از قلعه
بیرون تاختند و بر سر دشمنان حمله آوردند و علی شاه و درویشک برغوجی برحسب فرمان
واجب الاذعان برسم مدد با بیست کس در عقب آن دو بهادر شتافتند و از صف اعدا

طغا بوغا با شمشیر کشیده متوجه شیران بیشه پیکار گشت و بیک ضرب تیغ آق تمور بهادر مجال
مراجعت نیافت و از جمله سپاه امیر موسی ازبکی بود بغایت متهور و دلیر و بقوت بازو افزون
از پیل و شیر که از زخم گرز گران سنگش رعشه بر بدن کوه دماوند افتادی و از نهیب عمود آتش
آهنگش که در چنگ داشت اجزاء جبل البرز بر باد رفتی با وفور غرور بهادری در سر و پندار دلاوری
در دماغ قدم در میدان نهاد و قزان بوغا بپای جلادت پیش رفته هر دو دست در جان محکم
بگرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای برگیرد تا بکه رسید و مهم او را باتمام رسانید امیر
سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه تیرباران آغاز نهاده طایفهٔ از مخالفان که در پناه توره
بپای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کمندها در سر کشیده بگریختند و بخندقی که بجهت روزگا
ناکامی کنده بودند پناه بردند سپاه جلادت شعار ایشان را از انجا نیز رانده از خیمها شان
گذرانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد حمله آورد و پیادگان دشمن نیز دست به تیرباران
گشاده لشکر ظفر مآل سعادت قرین را برگردانیدند حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده
سوار از حصار رایت جلادت افراخته بیرون تاخته از فر دولتش لشکریان را قوتی تازه
و شوکتی بی اندازه حاصل شد ایلچی بوغا و بهرام بر توکل حمله کردند و او پاره دیواری را پناه و خود ساخته
بایستاد ایلچی بوغا از بالای دیوار شمشیری بجانب او انداخت و توکل رو بگریز آورد و درین اثنا
از بهادران لشکر نصرت انتما خراسانی نادانسته تیغی بر بهرام فرود آورد و درخت حیات آن
نامور بانجام منتهی شده کارش باتمام رسید لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و عاقبت امیر موسی با هفت هزار
سوار که نیران محاربه برافروخته بود و رایت مقاتله برافراخته خاک بی ناموسی و ادبار بر فرق خود
بیخته و آب روی شجاعت و مردانگی ریخته از مقابلهٔ اندک نفری معدودی بخوف بسیار بگریخت

ومردم او در صحرا و بیابان پراکنده و متفرق گشتند لیکن ملک بهادر با سپاه قراوناس
که بعد دو هزار بودند در طرف دروازهٔ خزار همچنان پای ثبات و وقار بر جای خویش استوار
داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشهٔ کارزار روی جلادت با ایشان
آورد ملک چون دید که آنحضرت بنفس همایون متوجه جانب او است در حوصلهٔ خویش تاب
مقاومت ندیده در جبلت خود قوت منازعت نیافت لاجرم پای اصطبارش متزلزل شده دست
اقتدارش بعجز و انکسار مایل گشته قدم فرار در راه ادبار نهاد و عنان عزیمت مراجعت بقیتول
خود منعطف گردانیده بجانب گنبد لولی توجه نمود و حضرت صاحبقران نیز و چنانکه از برای
حفظ ناموس و ننگ دست در پنجهٔ شیر و کام در کام نهنگ نهادی مانند بر دمان از عقب ایشان
روان شد مخالفان سپاهی پیاده ظفر پناه دیده در آنجا توقف نتوانستند نمود و از بارقهٔ شمشیر صاعقه
کردار پادشاه دولتیار آتش در خرمن تمکن و وقار دشمنان افتاد و بیکبار پشت داده تشتت
و تفرق بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین فرمان داد که امیر جاکو و امیر سیف الدین
تا تنگ جلجک در عقب گریختگان رفته بقدر میسور در امر غارت و اسر تقصیر ننمایند و ایشان
از لشکر بیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی العجله اهمال و امهال در آن باب ورزیدند و آنحضرت
بمضمون این حدیث   چون شیر بخود سپه شکن باش   عمل نموده بنفس همایون در ارتکاب آن
امر خطرناک اقدام فرموده عنان سبک و رکاب گران گردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمد و امیر
داود رایت تجلد برافراشته بمقتضای فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار که بر
ساقهٔ لشکر بودند از وصول ایشان آگاه گشته منقسم بدو قسم شدند فوجی بضرب دم تیغ تیز
ایلچی بوغا را باز گردانیدند و فوجی دیگر بر حضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت ببازوی دولت

سر پنجهٔ قدرت ایشان را چنان برتافت که از صولت و سطوت او فوجی که ایلچی بوغا را لانده
بودند که کوتلهای خویش را گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و آرزوی ملک آغا دختر امیر بایزید
جلایر و خاتون امیر موسی در مرافقت ملک بهادر گریخته میرفتند صاحبقران کردن توان از
پی ایشان روان شد و بآواز بلند با ملک بهادر خطاب کرد که از سر خون تو اگرچه ریختنی است
درگذشتم مشروط بآنکه ازین مشت عورت زفت نمایی ملک بجان منت دار شده و
کلمهٔ السلامة فی الواحدة بزبان راند و از عورات جدا شده سر خویش گرفت و ایشان همچنان
می تاختند و حضرت صاحبقرانی تنها از عقب ایشان می شتافت و با عورات نوکری بود عاشق
نام تیر و کمانی در دست داشت اگرچه در رمی سهام دستی نداشت هر گاه که آنحضرت نزدیک
میرسید عاشق تیر در کمان نهاده می کشید و نمی انداخت و امیر تیمور گورکان بگمان آنکه او دران
کار مهارتی دارد عنان کشیده میداشت تا اگر آسیبی رسد هدف تیر ملامت کنندگان نگردد
و نگویند که جهت طمع در مال و عیال مردم زخمی خورد درین اثنا بارگیرش را که باباد صبا همعنانی میکرد
جو گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی رسیده از عقب عورات در تاختن آمد و عاشق
تا بضرورت تیر بجانب او انداخت و عیبش دران فن ظاهر شده کمان نیز بیفکند و با عورات
ره تک و تاز پیش گرفت و دولتشاه هرچند گرد بایشان نرسید و خسرو آفاق از نزدیکی
قزل تاق مراجعت فرموده روی بقرشی نهاد و در اولا امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال
فرمان تهاون ورزیده از عقب دشمنان نرفته بودند پشیمان شده ایجاباً بالامر تا تنگ جلجک
تاختند و ایل جلایر و طایفهٔ دیگر را که گریخته می رفتند گرفته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و حضرت
صاحبقران گیتی ستان آن زمستان قرشی را مخیم اقبال ساخت و پرتو التفات بر تنظیم احوال رعایا

انداخته ایشان را بعمارت و زراعت امر فرمود و محمود شاه بحکومت بخارا تعیین نمود و بنیکی شاه را
که در خراسان ع هر روز بمنزلی و هر شب جایی ؛ بامیر و طلب داشته آمویه را که با توابع بیشتر
متعلق بخدمتش بود باو ارزانی داشت و علی بیسوری که با قوم خویش در اطراف میگشت
در بخارا بمحمود شاه که داماد او بود پیوست و حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشان را طلبیده
ملحوظ نظر عنایت و عاطفت کردانید

ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت صاحبقران و رفتن امرا بجنگ آنحضرت برحسب فرمان

چون امیر موسی از صولت سپاه ظفر نشان گریخته با امیر حسین
پیوست و صورت حادثه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهده کرده بود باز نمود امیر حسین
از استماع این واقعه متعجب و مشوش گشته باحضار لشکرها فرمان داد و از سالی سرای بیرون آمده
جناح تعجیل بجانب آنحضرت روان شد و امیر موسی را با ده هزار مرد و قراولان و جمعی از امرا مثل امیر
الجی بیتوا بردی و جهانشاه پسر طایفو و پولاد بوغا از پیش فرستاد و ایشان مانند برق و باد در
حرکت آمده و از قهلقه گذشته قریب بتنک چکچک فرود آمدند و بترتیب اسباب نبرد مشغول شدند
حزم و تیقظ شعار خود ساختند و حضرت صاحبقران بی همال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت
برسم شبیخون از مقر عز خویش حرکت فرموده از راه یلغوز باغ در زمانی که دشت و راغ بزیر برف
نهان بود دوان شد و جمعی را بزبان گیری فرستاد تا حالات مخالفان را از راه تحقیق بمسامع علیه
رسانند و آن جماعت بیست کس را از دشمنان گرفته بیاوردند و گرفتگان بعرض رسانیدند که لشکر
امیر حسین از تنک چکچک گذشته در چکدالیک نزول کرده اند و بازکس بخبر گیری تعیین فرموده
بسمع اشرف رسانیدند که امیر موسی با امرا و لشکری مسلح بر بالای آق قیا صف کشیده چشم انتظار
در راه دارند و آنحضرت با دویست کس که ملازم رکاب همایون بودند دست در حبل متین توکل زده

پای در راه نهاد و چون هر دو سپاه سیاهی یکدیگر را دیدند سورن انداخته آواز ایشان بگوش
حمله عرش مجید رسید صاحب قران سعادت قرین چون بدیدهٔ دوربین دید که مخالفان غلبه اند
و فرصت شبیخون فوت شده مراجعت اولی دانست و از راه کور دنک عنان عزیمت
بجانب قرشی منعطف کردانید و لشکر امیر حسین با آنکه بچشم یقین قلت ملازمان حضرت صاحبقران
مشاهده ایشان کشت بعکس را از آن ده هزار سوار نامدار یارای آن نشد که یکقدم پیش نهاده از
قفای لشکر سعادت نشان روند و آنحضرت خطه قرشی را بوجود همایون مشرف ساخته از آنجا
بنجارا رفت و علی بیسوری و محمود شاه وظایف خدمتکاری بجای آورده کمر عبودیت بر میان
بستند و امیر جاکو پیش از ین محمود شاه را بر دم اسب بسته چوب پس و پیش زده بود در ینولا
که حکومت بخارا تعلق باو میداشت متوهم شد و از روی دولتخواهی چند نوبت بعرض رسانید که
یورش خراسان عین مصلحت است حضرت صاحبقرانی سخن امیر جاکو را وقعی ننهاد و خدمتش با
امیر سیف الدین و عباس بهادر اتفاق نموده بی رخصت آنحضرت بدان سرزمین رفتند
و بعد از چند روز خبر رسیدن منغلای امیر حسین که باشلیغ ایشان امیر موسی و الجی بیتوا بردی بود
بنجارا متواتر شد حضرت صاحبقران سعادت شعار شجاعت آثار با علی بیسوری و محمود شاه گفت
مقتضی مردانگی آنست که ما سپاه از شهر بیرون برده فرصت شبیخون نگاه داریم و چون این معنی در
حوصله ایشان نمی گنجید عرضه داشت شد که اسبان را آسوده داشته درین مقام توقف نماییم و اگر دشمنان
قصد ما کنند جواب ایشان کوییم حضرت صاحبقران کامکار ضعف و انکسار و جبن و افتقار بر صفحات
روزکار علی و محمود شاه مشاهده فرموده از بخارا بیرون آمده عازم خراسان شد و بلب آمویه رسیده
دو کشتی را که از بالای آب می آمد بگرفت و از آب بگذشته بچول درآمد و بر مرو عبور نموده در ماخان

باغرق همایون وا را پیوست و امیر حسین بعد از رفتن تیمور کورکان بر ظاهر بخارا نزول کرده
و علی و محمود شاه باتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیده سپر ممانعت در روی کشیدند
لشکریان امیر حسین روی همت بتسخیر بخارا آورده جنگ درانداختند و بخاریان پای جسارت
پیش نهاده از دروازهٔ کلاباد بیرون خرامیدند و با سپاه امیر حسین در مقام محاربه آمده دست
تهور دراز کردند و امیر حسین با سپاه از راه مکر و فریب روی باز پس نهاده تا مزار فایض الانوار
شیخ عالم شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره عنان باز نکشید مردم بخارا بتصور آنکه ترکان
چنان منهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نخواهد بود از عقب ایشان شتافتند و چون میان
~~مردم بخارا بتصور آنکه ترکان چنان منهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نخواهد بود~~
~~از عقب ایشان شتافتند~~ و چون میان مردم بخارا و دیوار نسبت مسافتی دست داد اتراک مراجعت
کرده تیغ در تازیکان نهادند و جمعی کثیر را از آن طبقه بقتل رسانیدند و بقیة السیف برشت ترین
صورتی بشهر بازگشته درگاه دانها خزیدند و دم درکشیده دیگر گرد فضولی نگشتند علی بیسوری و
محمود شاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا را بار دیگر بر بروج عروج نموده بمحافظت شهر قیام
نمایند مفید نیفتاد و هیچکس از کنج محنت خانهٔ خود قدم بیرون ننهاد ایشان بالضروره دل از حکومت
بر داشته شبهنگام عازم خراسان شدند و بموکب خجسته پیوسته در سلک سایر ملازمان حضرت
صاحبقرانی انتظام یافتند و سر خجلت و ندامت پیش افکنده از سر تقصیرات خویش زبان باعتذار
و استغفار گشادند لطف عمیم و مرحمت جسیم حضرت صاحبقرانی شامل حال علی و محمود شاه شد بخلع
گرانمایه و اسبان راهوار سرافراز گشتند و روز بروز عنایت پادشاهانه درباره ایشان سمت
تضاعف می پذیرفت تا بکلی ایمن و مطمئن خاطر گشتند و حضرت صاحبقران نشاط شکار فرمود و چون

ازان کار سامت روی نمود بازگشت و فرمان داد تا در نیستانها آتش زدند تا سبز شد و [illegible]
بدان فربه ساختند و درین اثنا منهیان خبر رسانیدند که نیکی شاه که بیمن التفات حضرت
صاحبقرانی از کربت غربت خلاص شده بر مسند ریاست و حکومت تمکن یافته بود سر از
گریبان عصیان برآورده هر کرا میداند که میل ملازمت آنحضرت دارد گرفته محبوس میکرداند
و نمی گذارد که بموکب همایون ملحق شود نایرهٔ حضرت صاحبقرانی از استماع این سخن اشتعال یافته
با ششصد مرد از ابطال رجال شبگیر کرده ایلغار فرمود و از راه یورت کول با موید
رسیده از پایان بوردالیغ محل گذار اختیار فرمود و امرا را با چهارصد کس بجانب نشیب آب
فرستاد و خود با دویست سوار جاشتگاه در آب رانده با آنکه هنگام آب خیز بود نماز پیشین
بمجموع بسلامت بگذشتند و از کنار آب باز شبگیر کرده سحرگاه منزل نیکی شاه را در میان
گرفتند و او پهلوانی بود دلیر که در روز معرکه از پیل و شیر روی نگردانیدی و تیراندازی بود سخت
کمان که پیکان او بوقت رمی سهم در برج نهم آسمان در جای گیری آمدی در آن صحرا چون
احساس وصول لشکر کرد دست بتیر و کمان برده اول تیری که بینداخت زه کمان او گسسته شد
و دورکه و ختای بهادر رسیده خدمتش را دستگیر کردند و برحسب فرمان کشتیها را
بآنطرف آب بردند تا امرا که با چهارصد نفر باشارت حضرت صاحبقرانی بدانجانب رفته بودند
عبور نمودند و در خلال این احوال بمسامع علیهٔ حضرت صاحبقران دریا نوال رسید که سپاه
قراوناس در حوالی بخارا با ضمیر خالی از وهم و هراس نشسته اند همت پادشاهانه اقتضای آن
کرد که بعطف عنان و تحریک سنان سنگ تفرقه در میان ایشان اندازد و با مضای این
عزیمت در جوف لیل سوار شده بر سر آن خیل راند و موضع پرسش با آن قوم رسیده امیر خلیل را

که رس و رئیس ایشان بود بکذرانید و از آنجا مظفر و منصور معاودت کرده از آب کذشته
مدت یکماه سرچاههای قراول بوته را مضرب خیام اقبال ساخت آنکاه متوجه ماخان کشته
باغرق همایون پیوست و از آنجا امیر جاکو را برسالت پیش ملک حسین کرت بهراة فرستاد
ملک شرایط اعزاز و احترام بر وجه اتم و اکمل بجای آورده نسبت بحضرت صاحبقرانی
اظهار یکدلی و موافقت کرد و در باب مظاهرت و معاونت مبالغها نمود و کفت من بسر
میروم اکر امیر تیمور کورکان از آن طرف قدم رنجه فرماید مبانی مودت و محبت استحکام یابد
و ارکان وداد و داتی بعهد و پیمان تاکید و تشیید پذیرد امیر جاکو مقضی الوطر مراجعت نموده
آن کلمات را بعرض دارای هفت کشور رسانید در بنولا آنچه از ملوک غور نسبت بامیر نوروز
و امیر چوپان و دانشمند بهادر در زمان سابق صدور یافته بر ضمیر منیر مستنیر حضرت امیر تیمور
کورکان پرتو انکند چنانچه شمهٔ ازین حکایات در مجلد خامس سمت کذارش یافته دیده
امعان در احوال ایشان نکریسته بر خاطر خطیرش خطور نمود که طینت آن طبقه مجبول بر غدر و
مکر و بیوفایی است و بنا برین میلی که بملاقات ملک داشت فتور پذیرفت و نیز میخواست که
بنا مصادقتی که بتجدید توطید یافته بواسطه خویشتن داری منعدم و منهزم کردد و بعد از تقدیم
مشورت فرزند سعادتمند خود امیرزاده جهانکیر را که شکوفهٔ باغ خلافت و ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت
بود پیش ملک روان فرمود و مبارکشاه سنجری را باتابکی او موسوم کردانیده بملک پیغام داد که
چون بر حسن اعتقاد و پاکی سریرت و نیکویی کردار آنجناب وثوق تمام حاصل است قرة العین
خویش را پیش او فرستادم و در خاطر جانست که اغرق و متعلقان را دران دیار کذاشته عنان
عزیمت بوطن اصلی و یورت قدیم معطوف کرد و توقع از ملکات ملکانه آنکه حسن تلطف و لطف تفقد

دربارهٔ ایشان مبذول افتد چه بزرکی بزرکان ع رسمیست قدیم و عادتی معهود است ذکر
توجه حضرت صاحبقران بجانب ماوراء النهر و منهزم کردن لشکر امیر حسین را بتیغ قهر بعد از رفتن
امیرزاده جهانکیر نزد ملک بهراة همت عالی نهمت حضرت عالی منزلت یعنی امیر صاحبقران امیر
تیمور کورکان مقتضی آن شد که لشکر بطرف ماوراء النهر کشیده سپاه امیر حسین را که در آنجا بفراغ
بال نشسته اند کوشمال بلیغ دهد لاجرم با ششصد کس که در آنوقت ملازم رکاب فلک فرسای
بودند روی توجه و توکل براه بل بفضل الله آورده از جیحون عبور نمودند و شبکیر کرده چون روز شد
در چهار باغی در آمده دم در کشیدند و اسبان از تعب راه آسوده از آنجا شب روان کشتند
و از طرف خزار در آمده قرشی را در میان کرفتند و طایفهٔ از نوکران امیر موسی که در آنجا بودند
اسیر و دستکیر شدند و جمعی از روپاه مخالفان با اتباع خود بکریختند و در رکه و شیخ علی بهادر
فوجی از بازرکانان را یاغی پنداشته با ایشان جنک کردند و چند تنک کیمخا از آنجماعت کرفته
پیش صاحبقران والا کهر آوردند و آنحضرت فرمان داد تا کیمخا را بی تفرقه بصاحبان تسلیم نمودند
و بهیچکونه دست خیانتی بآن نرسید و دران ولا پنجهزار کس از لشکر قرا دناس در موضع قونی
منداق خیمهٔ اقامت زده بودند و امیر سلیمان بیسوری و برات خواجه و هندوشاه با اتباع خویش
بآنان پیوسته و آنان جکاکوه نیز در حین توجه حضرت صاحبقرانی از قرشی کریخته و بآنجماعت
ملحق شده و در آنجا جمعیت عظیم دست داده بود و آنحضرت ازین اجتماع مطلقاً اکاهی نداشت
ناکاه بوقت قریب از غروب از قرشی سوار شده نیمشب بوقت رسید و در آنموضع خبر کثرت
مخالفان مسموع او کشت و رعایت حزم و احتیاط نموده بر فراز دیوار رباطی بیرون آمده تا روز
در ظاهر نوقت توقف فرموده و بامدادان از آنجا روان شده و در اثنای طریق امیر جاکو از آنسب

افتاده جان آزرده و مجروح گشت که مزاجش از حد اعتدال بدر رفته اعتلال اشتغال یافت
و امیر صاحبقران سی سوار ملازم خدمتش گردانیده تا او را با خان پیش امیرزاده جهانگیر بردند
و بعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت محاربه لشکر قراوناس مصمم ساخته مجموع امرا و بهادران
دران باب با حضرت صاحبقرانی یکدل و یکزبان شدند مگر علی بیسوری که جنگ با آن قوم
مصلحت نمیدانست و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب الاذعان نافذ شد
تا او را بتکلیف سوار ساختند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار بر رسم منقلای در
حرکت آمد و از جانب مخالفان هندوشاه با سیصد نفر مقدمه لشکر بود قراولان جانبین
بیکدیگر رسیده تنور حرب تفسیده گشت و از فر دولت صاحبقران منقلای دشمن منکسر و مقهور شده
روی بگریز نهادند و آنحضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفر قرین فرود آمده اسبان را آسایش
داد و در وقت نماز پیشین همان روز بهادران را در موضع خویش و مردم خود را که بقلت متصف بودند
و بکثرت دشمن عارف استمالت و دلجویی نموده سوار شد و آن ششصد مرد را هفت قوشون
ساخته بر جنگ دلیر گردانید و چون تلاقی فریقین دست داد علی بیسوری با دو نوکر روی
بفرار آورد و حضرت صاحبقران کامکار با سوار اندک و امید بسیار پای جلادت در میدان
رزم و پیکار نهاد از نهیب تیغ آتشبارش دشمنان با آن همه عدد و عُدد ساعتی در مقام مقاومت
نایستاده و خاک جبن و بددلی بر فرق خود بیخته در حمله نخستین بگریختند و لشکر نصرت انتساب
کامران و کامیاب تا جکدالیک در عقب منهزمان تاختند و روسای ایشانرا بدست آورده غنایم
فراوان از اسب و سلاح وغیر آن یافتند و الجایتو طغانی و پولاد که در سوابق از مان نسبت بحضرت
صاحبقران قواعد اخلاص و مبانی اختصاص مشید میداشتند درین ولا با ارباب خلاف پای جسارت

پیش نهاده بجنگ آمده بودند و سپاه جلادت آیین سرهای ایشانرا بتیغ انتقام و شمشیر کین
از بدن جدا ساخته پیش صاحبقران نصرت قرین آوردند و آنحضرت ازین صورت متاثر و
غمگین گشته حکم فرمود تا کالبد ایشانرا بشهرکش رسانند و ارباب عمایم نماز بران دو قبیل گذارند
تا حق عز و علا ببرکت علما و صلحا جریده جرایم هر دو را بآب مغفرت و زلال مرحمت محو گرداند
غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت چنانچه بر رای صواب نمای ارباب عهد و وفا
پوشیده نماند آنکه عالمیان را معلوم شود که حضرت صاحبقرانی رعایت حقوق سابق جمعی که
آخر الامر در برابر او شمشیر کشیده بودند بدین مثابه ملاحظه میفرمود و بعد ازین فتح نامدار خسرو
عالی همت کامکار اندیشید که دشمنانرا تا ولایت حصار سپاه نصرت شعار تکامیشی کنند و لشکرهای
آن دیار را جمع آورده روی بدفع امیرحسین نهند امرا اینمعنی را بیرون از حیز مکنت خویش دیده
و باتفاق زانو زده معروض داشتند که درخواست ما بندگان صادق الاخلاص آنست که
این عزیمت منفسخ شود و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف گردد و حضرت صاحبقران ملتمس
دولتخواهان مبذول داشته و ترماجوق ایغور و طغایشاه را جهة استخراج اموال رعیت در دیار کش
گذاشته بطرف سمرقند نهضت فرمود و چون نزدیک بآن شهر فردوس مانند رسید اوج قرا بهادر
با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و حضرت صاحبقرانی
میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله آوردند و بمجرد توجه مشاهده مبارزان آهن گسل
ثبات و قرار مخالفان متزلزل شده روی بگریز نهادند آق تیمور بهادر از عقب اوج قرا راند
نزدیک وی رسیده شمشیری انداخت که تمامت تیرهاش قلم شد و اوج قرا بهادر از بالای
زین خود را پیچیده تیغی جان بر سر اسب آق تیمور بهادر زد که تکاور او از پای درآمد و اوج قرا بهادر

گریخته پناه بشهر برد و صاحبقران با وقار و تمکین در موضع زمین توق ظفر پیکر باوج عیوق
رسانید و اوج قرابها در هزار و پانصد مرد مکمل آورده بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران
جلادت نشان چون شیر ژیان و ببر دمان روی بایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه
خونی ریخته شود خایف و گریزان شده متوجه شهر گشتند و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند
مردم شهر سر کوچها را بچوب گرفته مجال آمد شد سوار مسدود گردانیده بودند و چون گریختگان
رسیدند از غایت بیم و هراس که برایشان استیلا یافته بود اسبان را جان می کشیدند گویا
شکست سو و هم ازین بسیار گردست و کند و بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحبقران
گردون توان در سعد سمرقند که نمونه ایست از روضهٔ رضوان چند روزی توقف نمود
و در آنجا شنید که اولجایتو و پولاد بوغا با سپاه قراونا پس متوجه سعدانند و بتعاقب این خبر
لمعان شعلهٔ آتش گریخته بموکب همایون پیوست و معروض رای عقده کشای گردانید که
طایفهٔ از لشکریان امیر حسین بیخبر بر سر ترماجوق رانده او را گرفته کشتند و از عوض شاه بوردالیغی
که حضرت صاحبقرانی او را بخبرگیری فرستاده بود بعد ازین اخبار شرف تقبیل بساط جلالت
نشاط یافته شخصی را همراه خویش آورد و آن شخص چنین تقریر کرد که الجایتو و پولاد بوغا بر کنار آب
توم قرار گرفته اند و امیر حسین با لشکر سنگین در قرشی فرود آمده بر ضمیر منیر حضرت امیر که اشعهٔ
انوار غیب بود گذشت که چند روزی هم جنگ در توقف دارد و بحکم الامور مرهونة باوقاتها
چون وقت آن فرا آید دمار از مفسدان روزگار غدار برآرد لاجرم سپاهی را که بعد از عبور
جیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند رخصت انصراف ارزانی داشت و با ششصد نوکر
قدیمی بطرف پایان آب سمرقند نهضت فرمود و منازل و مراحل طی کرد تا بتاشکند رسید

گفتار در اختلاط حضرت صاحبقران کامکار با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و پیمان لشکر فرستادن امیر حسین بجنگ آنحضرت و مراجعت ایشان بطریق هزیمت

کیخسرو و بهرام دران مخالفت حضرت صاحبقرانی
با امیر حسین پیش خان جته رفته خان کوچون تیمور و شیر اول در مرافقت ایشان با هفت هزار
سوار بجانب ترکستان و ماوراء النهر فرستاد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که ایل و الوس
پیش بهرام جمع شوند و بحکم یرلیغ بر بعضی ولایات مستولی شده در تاشکند با کیخسرو و لشکر جته
قرار گرفت و امیر صاحبقران چون بدان موضع رسید با ایشان ملاقات فرمود و بنا بر آنکه
در ایام سابق بهرام جلایر با حضرت صاحبقرانی دم از موافقت و مصادقت میزد و در مخالفت
امیر حسین با آنحضرت یکجهت شده طریق مصافات و موالات می سپرد و بیمن معاضدت و مظاهرت
او بر معارج سروری ترقی نموده بود درینولا حضرت صاحبقرانی چشم آن میداشت که خدمتش حقوق
سابق یاد آورده در دفع نکایت امیر حسین مراسم اهتمام بجای آورد بلکه بالکل آن مهم از پیش
خود گیرد او خود اصلا پیرامون ایمنی نگشت و هیچگونه خدمتی که لایق بندگان آنحضرت باشد
تقدیم رسانید و امیر صاحبقران زبان طعن و سرزنش گشاده بهرام را بر تغافل و تجاهل
و عدم ابقاء عهد و پیمان ملامتها کرد و گفت امید دارم که ترا بار دیگر بر در خانهٔ خویش محتاج و
بیمقدار ببینم و عاقبت آنچه بر زبان همایون او گذشته بود بوقوع انجامید اما امیر کیخسرو شرایط
اعزاز و احترام مرعی داشته آنچه از وظایف مراسم مروت و فتوت باشد بظهور رسانید
و وعدهٔ ازدواج دختر خویش را که از تومان قتلغ عم زادهٔ توغلق تیمور خان متولد شده بود
با امیرزاده جهانگیر علاوهٔ خدمات پسندیده گردانید و مدت یکماه ببساط عیش و نشاط گذرانیده
بخرمی گذرانیدند و درین اثنا امیر حسین فرمان داد تا امیر موسی و شیخ محمد پیر بیان سلدوز و اولجایتو

ایردی با بیست هزار مرد از سالار بلاق که معسکر او بود بیرون آمده بعزم رزم و نیت
مصاف حضرت صاحبقرانی روان شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب بلنعور فرود
آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس بموضع سوزنگران و جهانشاه با هزار و
پانصد نفر برباط ملک و خزمن با هزار سوار بموضع فزق رفته سرهای راه محافظت نمایند و این
سه فوج لشکر بموجب فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران چون شیر که
از کثرت آهو نیندیشد بی دغدغه و تحاشی با دو هزار سوار جته که امیر کیخسرو تعین کرده بود
همت بر استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد و بنفس همایون با پانصد سوار بر سایر
سپاه پیشی گرفت و از آب خجند گذشته و شبگیر کرده سحرگاه خود را بر سپاه جهانشاه زد و یاغی
منهزم و متفرق گشت و چون روی بروز بر لشکر زنگ غالب شد بجانب فزق توجه فرموده
بر سر خزمن تاخت نگذاشت که دانهٔ مراد او در کشت زار امید سرسبز گردد و چون خزمن رانده
و کوفته روی بهزیمت نهاد و آنحضرت ساعتی در فزق توقف فرمود تا اسبان برآسودند
و سیصد کس را با غنایم هم آنجا گذاشته و دویست مرد را ملازم گردانیده بدفع ملک بهادر
رایت جلادت برافراخت و سی مرد نامی را در مقدمه روان کرده و ده کس را بطرف دست
راست و ده سوار دیگر بجانب دست چپ بقراولی فرستاده خود با صد و شصت کس در عقب
روان شد و مخالفان چون دیدند که آن سی سوار بی اندیشه می آیند بتصور آنکه سپاه لشکر
مغول از پی است و بیم و هراس بخود راه داده روی بگریز آوردند لشکر نصرت قرین تیغ
کین از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از اتباع ملک را فرود آوردند و گریختگان چون بامرا
رسیدند آنکه بیست هزار مرد متکفل داشتند از مهابت حضرت صاحبقرانی که بکرات در ضمایر

ایشان جایگیر شده بود هم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی بمعسکر امیر حسین نهادند مقارن
این حال قاصدی از پیش امیر کیخسرو آمده خبر رسانید که آن سیصد کس که شما ایشان را
در موضع فزق گذاشته بودید پیلمان را غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود گشتند و چشم انتظار
در راه است تا درین باب فکری بصواب نموده آید از استماع این سخن گرد ملال بر حاشیهٔ
ضمیر انور حضرت صاحبقران بی همال نشسته و با امیر کیخسرو پیوسته در استخلاص اسیران اهل اسلام
تاملی فرمود و مصلحت چنان دید که شصت کس از سپاه رفته سپاهی خود از جانب کوه بلشکر جته
نمایند باشد که آن جماعت متوهم شده دست از اسیران باز داشته سر خویش گیرند تدبیر انسانی
موافق تقدیر یزدانی آمده چون آن جماعت بر حسب فرموده سپاهی خود از دور لشکر جته
نمودند خوف و رعب بر ایشان استیلا یافته و اسیران مسلمانان را آنچه از دیار اسلام غارتیده
بودند بگذاشتند هزیمت غنیمت دانستند و سپاه فیروزی اثر مقضی الوطر باز گشتند و مسلمانان
از ذل اسر کافران بدان تدبیر شایسته خلاصی یافتند و چون از آن دغدغه فراغ حاصل شد
حضرت صاحبقران کامران از آب سیحون عبور نموده در موضع خرک نزول فرمود

گفتار در توجه وانهزام مخالفان دین نوبت دیگر و وقوع مصالحه میان امیر حسین و صاحبقران جم جاه فریدون فر

چون امرا و لشکریان پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب
او مشتعل شده ایشان را سرزنشها کرد و ملامتها نمود مجموع را بتقصیر موسوم گردانیده گناه کار ساخت
و بنفس خویش با لشکران در حرکت آمد و باق کوتل آمده از تمامت سپاه دو هزار سوار
کینه خواه برگزید و فرمان داد تا از آب خجند گذشته با حملهٔ آتش بکار برافروختند و ایشان بر حسب
فرموده روان شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقرانی تافت

باتفاق امیر کیخسرو پانصد مرد نامدار اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و نیمشب
بگذار یاسین رسیده حکم شد تا برغو کشیدند مخالفان که هر یک خیال آن داشتند که با رستم و
افراسیاب پنجه در پنجه اندازند بمجرد آواز کرنا ر آب همان لحظه باز گشتند و بخجالت و
شرمندگی که مردن بهتر از آن زندگی با میرحسین پیوستند و مقارن این حال بهرام جلایر
بی مشورت امیر تیمور کورکان و کیخسرو با لشکر جته از تاشکند راه مغولستان پیش گرفت:
و بسیرام رسیده در انجا توقف نموده پیشتر رفت و چون اغرق حضرت صاحبقران و امیر
کیخسرو در آن نواحی بود ایشان متوجه آنصوب شده در حدود سیرام باغرق خود پیوستند
و از انجا امیر تیمور کورکان ساربوغا بهادر و آقبوغا بهادر را بطلب لشکر پیش امیر شمس الدین بیک و جاکو
که از امرای صاحب اختیار جته بودند فرستاد و باتفاق خسرو آفاق امیر کیخسرو رقم قشلاق بر اترار
کشیده متوجه آنصوب شد و آنحضرت با ششصد کس که مانند عرض که لازم جوهر باشد
ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده در تاشکند رحل اقامت افکند و تمام زمستان
در انجا بخرمی و شادکامی شب بروز آورده روز بشب رسانید و چون زمستان منتهی
شده فصل بهار روی نمود ساربوغا و آقبوغا بهادر که باشارت امیر تیمور کورکان بجهة
آوردن لشکر بجانب جته رفته بودند رسیدند و آوازه لشکر مغول شایع کردانیدند
امیر حسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شد و با خود گفت که اگر از جانب
جته لشکر بامیر تیمور کورکان پیوندند زمام حکومت مملکت بیکبار از قبضه اختیار ما بیرون
رود بلکه جان شیرین نیز در معرض خطر باشد **مصراع** آنکه بی خیل و حشم حمله جهان برهم زد
چون سپاه جته آرد که تواند دم زد لاجرم همت مصروف تسکین این آشوب کردانید

و بعلما و مشایخ خجند و تاشکند توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران
کامکار اختلاط فرموده و حسم ماده مخالفت و نزاع کوشند و غباری که بر صحیفه خاطر همایون او نشسته
بزلال نصیحت و موعظت فرو شویند ارباب خرقه و اصحاب عمامه بمقتضی کریمهٔ وان طائفتان
من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ملتمس امیر حسین را بجان و دل قبول کرده از سر وفور رغبت
قدم در عرصه مصالحه نهادند و باتفاق بمجلس جنت حضرت صاحبقرانی رفته بعد از تقدیم مراسم
دعا و وظایف ثنا معروض کردانیدند که چون ما مخلصان حقیقی را کمال نصفت و عدالت
و دین پروری و مرحمت گستری حضرت صاحبقرانی بیقین محقق و معلوم است کلمهٔ چند که
متضمن حال بلاد و عباد است بسمع همایون میرسانیم اگر بمضمون کلمات درویشانه عمل نموده
شود نتایج آن در عاجل و آجل شامل احوال امیر نیکو اعتقاد عادل کردد و حال آنکه مخالفت و
منازعت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی سپاهی و رعیت است اگر لشکر
بیگانه درین دیار راه یابند خونهای بناحق ریخته کردد و اموال مسلمانان در عرصه تلف آید
و اهل شرک و کفر بر ارباب توحید و عرفان استیلا یابند و اوضاع شریعت غرا اختلال گیرد و مبانی
ملت بیضا انهدام پذیرد و عاقبت با شما نیز وفا نکنند و آنزمان پشیمانی نیز سود ندارد و اگر بصلح
کلمة الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق والخلایق پسندیده و مستحسن باشد **مصراع**
که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست • چون امثال این حکایات معروض رای اشرف اعلی کشت
خوابی که پیش ازین حضرت صاحبقران پاک اعتقاد دیده بود بیاد آمد و زنگ وحشت
از آئینه ضمیر زدوده باستیناس و الفت رضا داد و کیفیت آن واقعه چنان بود که نوبتی حواس
مبارک او از مشاهده محسوسات بازمانده صفحه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش پذیر کشت

که با آب خجند سیل بسیار منضم گشته خود بر سر چوب پاره نشسته و بسجده درافتاده دیدی
و از فریادرس درماندگان و عاجزان نعمت خلاص و نجات مسألت نمودی و از کمال حیرت
و دهشت از خویشتن غایب شده خود را بکنار آب یافتی از جانب سمرقند و چون بر عقب
نظر افکندی دریای خجند همچنان جوشان و خروشان بچشم او درآمدی و چون بعد ازین مشاهدات
حضرت صاحبقران ولایت نشان از حال رقده انتباه یافت رای دوربینش سیل تند را
بلشکر تعبیر فرمود و ازانکه خود را در جانب سمرقند بسلامت دید بخاطر خطیرش رسید که
مطلوب که در دل اوست هم از صوب صواب بحصول موصول خواهد شد لاجرم رشتهٔ امیدی
که بمدد سپاه جته داشت بمقراض همت منقطع ساخته در اثنا که اشراف و اعیان التماس
صلح نمودند عین صمیم القلب قبول فرمود و چون ضمیر آفتاب تاثیرش بر مصالحه قرار یافت اندیشید
که اگر مصلحان درمیان تردد نموده آواز قال و قیل کنند قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که
بی وسیلهٔ دیگری پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد در مشافهه بگویم و برین معنی جازم شده
پنجشنبه نام نوکر خود را با علام عزیمتی که در خاطر داشت پیش امیر حسین فرستاد و در عقب او دست
در عروهٔ وثقی توکل زده بی توقف و اندیشه چنانچه عادت آن شجاعت پیشه بود دل بر عون عنایت
ربانی بسته با باد صبا همعنانی کرد و از آب سیحون گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون
بمقصد رسیده خواست که بشهر درآید شخصی بیرون آمده خبری خلاف واقع بسمع شریفش رسانید
که امیر حسین رخت بشهرستان برده است امیر صاحب تدبیر بعد از استماع این حدیث
درآمدن بشهر مصلحت ندید و از همانجا عنان عزیمت بجانب شادمان منعطف ساخته چون
نجرتی بشادمان رسید با طایفهٔ از سپاه امیر حسین دوچار خورد و لشکریان مخالف که چند

قوشون بودند در مقام محاربه آن حضرت صاحبقرانی همه را بیک حمله متفرق و منهزم گردانید و چون از آب بایم
گذشته بموضع بیاری رسید امیر موسی با غلبهٔ تمام پیش آمده سر راه بگرفت بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران
ظفر قرین او را از نیت آنحضرت خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا سرچشمهٔ مودت را از خار و خاشاک
کدورت پاک سازد امیر موسی بکثرت سپاه مغرور شده آن سخن مسموع نداشت و با آنکه بارها خود را آزمایش
و امتحان کرده بود صف جنگ بیاراست سو من جرب المجرب حلت به الندامة ۳ غافل
و ذاهل ماند حضرت صاحبقرانی که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی نمی گردانید
زبان نداد تا امیر سیف الدین و ختای بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان درآمده حملهای
متواتر کردند و خود بنفس نفیس با هفتاد کس تیغ کین از نیام برکشیده پیشتر رفت سپاه
امیر موسی چون دیدند که از پس و پیش مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز نهادند
و لشکر جلادت شعار گریختگان را تکامیشی کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی را
از اسب فرود آورده بجان امان دادند و مقارن این حال بمسامع جلال پیوست که
منجنقهٔ امیر حسین نزدیک رسیده اند حضرت صاحبقران با همان شصت کس بر پشته
برآمده بایستاد و در همان لحظه قوشون لشکر قراوناس میمنه و میسره و قلب مرتب
داشته پدید آمدند و هر دو فریق در برابر یکدیگر صفها کشیده سورن انداختند و حضرت
صاحبقرانی بر فراز آن پشته زمانی دور و دراز توقف فرمود تا عرض بهادران از قدم
رنجه فرمودن معلوم نماید هیچکس دست بآلت طعن و ضرب نبرد و پای پیش ننهاد و در حقیقت
آنحضرت ایشانرا هم آنجا گذاشته با مردم خویش بازگشت و شب درمیان بر قنار
رسیده فرود آمده و در آن موضع بانتظار وصول پنجشنبه که پیش ازین نزد امیر حسین فرستاده

بود متوقف گشت و چون پنجشنبه خبر توجه امیر تیمور گورکان بسمع امیر حسین رسانید
اظهار بهجت و مسرت نموده سوگندان بر زبان راند که بعد ازین شرایط موافقت
بجای آورده پیرامن مخالفت نگردد و توران شاه در مرافقت پنجشنبه بوخشتاد تا ازینجانب
قواعد پیمان بایمان موکد یابد و حضرت صاحبقران عباس بهادر را با پنجشنبه پیش
امیر حسین روان فرمود تا مبانی میثاق را تجدید و تشیید کردند و امیر حسین با عباس بهادر
عهد تازه کرده امیر موسی والی یتو را با ده هزار مرد بوخشتاد و با ایشان گفت که در استمالت
خاطر امیر تیمور گورکان باقصی الغایه کوشیده با او در مقام الفت و استیناس نموده سعی
نماید که میان ما ملاقات واقع شد و چون امراء امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در پایان
سمرقند بقریه کمش کند که علی آتا قدس سره در انجا مدفون است رسیده فرود آمدند و حضرت
صاحبقران بادین وداد در علی آباد سعد نزول فرمود امیر موسی والی یتو بالتماس امر مصالحه کسی
نزد صاحبقران عالیشان فرستادند و فرستاده بشرف بساطبوس ملتمس امرا بعرض رسانید
و اتفاق کرده بران شدند که حضرت صاحبقران با صد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه
باتمام رسانند و چون این حدیث مسموع امرا گشت بر فور با صد سوار روان شدند و امیر
تیمور گورکان در حرکت آمد و چون نزدیک یکدیگر رسیدند متوبان حضرت صاحبقران گیتی ستان
گفتند که امرا معتبر امیر حسین اینانند که بپای خویش بدام آمده اند اگر ما دست بردی نموده
بگرفتن اینجماعت اقدام نمایم اورا دیگر مجال آن نماند که با ما معاوضت نماید عقلا فرصت غنیمت
دانند اهل تجربه گفته اند که الفرص تمر مر السحاب و تیر مر الشهاب و نیز فرموده اند که فوت الفرص
غصص حکما گویند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون باد دولت دشمن وزان بینند

قدم در مقام تواضع نهند و چون رایت بخت منکوس یابند فرصت از دست ندهند و هیچ چیز
نباشد در دولت که دو چیز دران مجتمع نبود نخست در استیفاء لذت جسمانی مبالغه نمودن دوم
فرصت از دست دادن در سخنان اهل دانش مزبور است که بزرگی پادشاهان بر غیر ایشان
بفضیلت گوهر بلند ایشان است و آنرا به پنج چیز توان دانست اول رحمت شامل بر حال رعیت
دوم عدل نگارنده مملکت سیوم هیبتی که جور ظالم از مظلوم باز دارد چهارم دانشی که بدان واسطه
برکید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت دانند سو لکن وقت ضایع با قسی حیف
که فرصت عزیز است والوقت سیف فی الجمله حضرت صاحبقران کامکار چون بر قصد امراء اطلاع
یافت انکار بلیغ نموده فرمود که وفا بعهد و میثاق رکنی است از ارکان دین هر پادشاه که در
رعایت ارکان ملت تهاون نماید دولت او متزلزل و مضطرب باشد و هر ملک که در استحکام
بنیان پیمان کوشد ملک شاد و معمور و خزینه موفور گردد و جمعی که در مقام مخالفت آمده باشند
بعد از ان طالب صلح شده بر عهد و پیمان او اعتماد کنند و فتنها تسکین یابد و ملک آرام پذیرد سو
تا دل خصمان تو گیرد قرار عهد تو باید که بود پایدار القصه چون امراء امیر حسین بحضرت صاحبقرانی
رسیدند زبان باعتذار گشودند و از جانبین رسم محبت و عهد مودت تازه کرده غبار وحشت
و کدورت بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحبقران بخط دلکش رفته اهالی آن ولایت را از
احسان بیکران محظوظ و ممنون گردانید

ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از انجا بعزم ملاقات حضرت صاحبقران گردون توان و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان

چون دران اوان
شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکری گران
متوجه ایشان شد و شاهان نیز سپاه ولایت خود جمع آورده استقبال نمودند و لشکر هر دو کشور

چند روز در برابر یکدیگر نشستند و چون ملک حسین کرت والی هراة از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت
جمعی کثیر از مبارزان غور وغیرهم را جهة غارت احشام و الوس بلخ و توابع بدانجانب فرستاد و حضرت
صاحبقرانی را بدین حادثه اطلاع افتاده ع با لشکر کش و غیر ذلک ط بعزیمت دفع فتنه ایشان روان شدند
غوریان بر توجه حضرت خسرو گیتی ستان مطلع گشته شبرغان و نواحی بلخ را غارت کرده بتعجیل هرچه تمامتر مراجعت
نمودند حضرت صاحبقران از کنار ترمد گذشته چون از غوریان نشان نیافت عزم دیدن خان و امیر حسین
کرد و خدمتش یعنی امیر حسین از عزیمت صاحبقران کامکار خبردار شده با شاهان در مقام مصالحه آمده بر
جناح استعجال با کمال اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده در قندز اتفاق ملاقات افتاد و هم را در آغوش
گرفته اظهار استبشار نمودند و آنچه در مکنون ضمیر داشتند طبق بر اخلاص نهادند و از گذشته و آینده سخنها گفته در باطن
ایشان هیچ گونه وحشتی و کدورتی نماند و چند نوبت بیکدیگر طوی داده و بعیش و عشرت بسر برده خطی وافر
از ایام جوانی و اوقات زندگانی برگرفتند و از آنجا در حرکت آمده بییلاق اسکمش رفتند و از آن موضع
حضرت صاحبقرانی قاصدی بخان فرستاد تا امیرزاده جهانگیر با اغرق بجانب قبة الخضرا کش
توجه نماید چون در آن ولا پولاد و آقبوقا بمحافظت حصار کابل بکثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت
و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی با لشکر سنگینی متوجه آن سرزمین گشتند و چون از
عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولاد و آقبوقا اسباب حصار داری مرتب داشته بقلعه
تحصن جستند و سپاه ظفر نشان حصار را لعرگزوار در میان گرفته بجنگ مشغول گشتند حضرت
صاحبقرانی در باب محاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر شدند و دلاوران
لشکر ظفر آثارش چون ختای بهادر و علی بهادر و غیرهما زخم یافته دست از حرب بازکشیدند آنحضرت
بنفس همایون متصدی کارزار شده ملازمان رکاب فلک فرسایش قهراً قسراً قلعه را مسخر ساختند و پولاد

آقبوقا را دست بسته و جگرخسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین و حضرت
صاحبقران مظفر و منصور کامیاب و کامران بازگشتند و در خلال این احوال امیر حسین بطریق
مشورت با امیر تیمور گورکان گفت که داعیه من آنست که خطه بلخ را دار الملک خویش سازم
و قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته است بحال عمارت باز آورم ترا
هرچه بخاطر میرسد بگوی حضرت صاحبقرانی که مؤید من عند الله بود بحکم قضیه المستشار مؤتمن امیر حسین
را ازان امر منع فرمود و گفت عم شما امیر عبد الله که بعد از واقعه پدر خویش امیر قزغن متصدی امر
حکومت گشت خواست که در سمرقند متوطن شود امرا و نواب از روی نصیحت عرضه داشتند که
مرکز دولت و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه معمور داشتن
از طریق عقل و حزم بعید می نماید امیر عبد الله سخن دولتخواهان نیک اندیش نشنید و بجانب سمرقند
رفته رایت توطن برافراشت و عاقبت رسید باو آنچه رسید و پشیمانی سود نداشت من همان
میگویم که مشفقان و نیکخواهان با امیر عبد الله گفتند امیر حسین جواب داد که هرچند میدانم که این
کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان می یابد اما این معنی در خاطر من چنان رسوخ یافته که
از سر آن گذشتن از جمله محالات می نماید و بعد از آن مرتکب تحصیل اسباب نکبت و ادبار خویش
شده بلزوم عمارت قلعه هندوان روی توجه ببلخ نهاد و با آنکه وعده کرده بود که چون از کابل
مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را رخصت فرماید که بمستقر عز خویش رود بسخن خود عمل ننمود
و آنحضرت را همراه خویش ببلخ برده و بمقصد رسیده عمارت قلعه هندوان آغاز نهاد و
ساکنان بلخ را بالقلعه فرستاده شهر بایر و خراب ماند و تعمیر قلعه هندوان برروی مبارک نیامد چنانچه
عنقریب ذکر آن بموضع خود گفته آید ان شاء الله تعالی مقارن این حال خبر رسید که لشکر جته

بازمتوجه ماوراءالنهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقرانی التماس نمود که همت عالی نهمت
بر دفع آن حادثه گماشته عنان جلادت بالصوب تحریک دهد و امیر موسی را مصحوب
خویش گرداند و چون خبر توجه سپاه جته بتحقیق پیوست حضرت صاحبقرانی و امیر موسی عزیمت
ماوراءالنهر کرده از جیحون عبور نمودند و سپاه لشکر جته تا تاشکند رسیده بواسطه لشکر
زمستان همانجا رحل اقامت انداختند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از سمرقند گذشته
صلاح چنان دیدند که در قرامتوکه موضعی مناسب بود و مکانی درخور تا وقت جنبش لشکرها
قشلاق نمایند و امیر حسین با بقیه لشکر در حرکت آمده آن زمستان مرجلکا کش را معسکر
ساخت و درین اثنا میان امراء جته نزاع و مخالفت تمام روی نمود بیان این سخن آنست که
تمرالدین و کبک تیمور و شیراول باطایفه از لشکریان بقصد حاجی بیک که از عظماء امراء
جته بود اتفاق نمودند و حاجی بیک از غدر ایشان آگاهی یافته عنان عزیمت بجانب ایشان
شتافت و آن جماعت نیز پای در رکاب آورده روان شدند و هر دو گروه نزدیک یکدیگر
رسیده از نیک و بد و سود و زیان حکایات گفتند و بی استعمال سیف و سنان و اعمال
تیر و کمان بازگشتند و تمرالدین و کبک تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش بگریختند و حاجی بیک
معاقصه شیراول را گرفته بقتل رسانید و ازین سبب پراکندگی بحال مخالفان راه یافته مملکت
ماوراءالنهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ ماند و بعد از آن حضرت صاحبقرانی و امیر موسی
قاصدی پیش امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند که در عقب سپاه جته بشتابند و چون
دران زمستان شاهان بدخشان بر نقض عهد و پیمان اقدام نموده و باقدام جسارت پیش آمده
تیندز را غارت کرده بودند امیر حسین دفع دشمن خانگی اولا دانسته ایلچی بطلب ایشان روان

گرد سو جو داریم در ملک خود دشمنان را توجه بجای دگر کی توان **ذکر توجه امیر حسین و حضرت
صاحبقران بطرف بدخشان و وقایع آن زمان** چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد
امیر حسین حضرت صاحبقران گردون توان تجدید لشکرها مرتب داشته عازم بدخشان
گشتند چون از جیحون گذشته و منازل پیموده موضع کشم که از جمله دیار بدخشانست مضرب
خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین حضرت صاحبقران گردون غلام و پسر خود جهان ملک را
از پیش روان فرمود و خویشتن با خان در کشم توقف نموده منتظر آوازه فتح بدخشان می بود و
از انجانب بدخشانیان بر سر عقبه کرکس ایستاده سر راه بگرفتند بتصور آنکه مرغ تیز پر از آنجا
پرواز نتواند کرد چون سپاهی سپاه ظفرپناه از دور دیدند پای ثبات و وقارشان متزلزل شد و
روی بگریز آوردند و باز در عقبه حرم تجلدی اظهار نموده متوقف شدند و بمجرد رویت رایت
ظفر پیکر وهم بر ایشان استیلا یافته پشت دادند و از آب جرم عبور کرده پل ویران ساختند و
گذارهای آب گرفته بقدم ممانعت بایستادند و حضرت صاحبقرانی جای دیگر گذار پیدا ساخته
فوجی از لشکر ظفرقرین را پوشیده و پنهان از آن معبر بگذرانید شاهان چون از عبور سپاه
آگاه گشتند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب بالای بدخشان روان شدند و در دره اریج
که محلی بغایت تنگ است و دو آب بزرگ آنجا بهم متصل می شود و جسرها و تورها بهم بسته
بجموع ایشان بایستادند و لشکر فیروزی اثر روی بدیشان آورده بار دیگر بگریختند و متوجه
طرف قنقوالنگ شدند و از سر آب جیحون با دلی پرخون گذشته و گذرهای آب را محافظت
کرده پای وقار استوار داشتند و منقلای سپاه نصرت شعار بایشان رسیده آن سرگشتگان
کرة بعد اخری روی بفرار آوردند و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر و دستگیر کرده اسب و گوسفند

بسیار گرفتند و درین اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفهٔ از مردم بدخشان گریخته در دره مجتمع
گشتند لاجرم آنحضرت جهان‌ملک را باگروه انبوه بر سر ایشان فرستاد و سپاه اینجانب ببدخشان
رسیده و دست بغارت و تاراج برآورده غنیمت فراوان بدست آوردند اما در حین مراجعت
مخالفان در تنگنایی سر راه بر ترکان گرفتند و چون تنور حرب گرم گشت جهان ملک بگریخت
و دشمنان چیره شده آنچه سپاه امیرحسین غارت کرده بودند بستاندند و ششصد و سی سوار را
فرود آورده اسب و جبهٔ ایشان تصرف نمودند و بعضی از اتراک را نیز بقتل آوردند و چون این
خبر موحش بسمع مبارک حضرت صاحبقرانی رسید آتش خشم جهانسوزش اشتعال یافته بی توقف
سوار شد و ببالای کوه درآمد و از نهیب آن حادثه و صعوبت مسلک اکثر بهادران از رکاب
همایون تخلف نمودند و آنحضرت با سیزده کس بر سر راهی تنگ که ممر دشمنان بود آهنگ جنگ
بایستاد و جنگ تیر و کمان یازیده حربی آغاز نهاد که بهرام خون‌آشام بر طارم نهم از آن معنی تنگ برآمد
و بعد از سعی و کوشش فراوان لشکریان را از آسیب متغلبان خلاص داد از زبان فصاحت بیان
حضرت صاحبقران گیتی‌ستان منقولست که فرمود که مدة العمر بصعوبت آن جنگی ندیده ام و معرکه
بهیبت آن مشاهده نکرده و از انجانب باز پنجاه پیاده تیر در کشیده و نزدیک بحضرت صاحبقرانی
رسیده شبه آغاز کردند و دویست مرد دیگر از عقب ایشان بمدد می آمدند و از جملهٔ عنایات
ربانی که شامل روزگار فرخنده آثار حضرت صاحبقرانی بود یکی آنست که دران موقف هولناک
ایلچی بوقا آنقدر قدرت و توان در نفس خود دید که بی دغدغه و تحاشی در میان مخالفان دوید
و چند تاجیک را سیلی بر دهن زد که و بتقریر خوش و تکلم دلکش اشارت بحضرت صاحبقران
کرده با ایشان گفت که آنشخص را که می بیند امیر تیمور گورکان است اسیران شما را خلاص کرده

بشما می دهد این جنگ بیهوده چرا میکنید پیادگان که نام آن شهسوار میدان مردانگی شنیدند
دست جلادت از محاربه کشیده داشتند و از همانجا که ایستاده بودند سر مسکنت فرود آوردند
و دو کس از آنجماعت بپای استکانت پیش آمده پیشانی ضراعت بر زمین نهادند حضرت صاحبقرانی
با ایشان گفت که آنچه از اسب و جبه که از لشکریان ما گرفته اند فردا صباح بیارید و بسپارید
تا ما اسیران شما را تسلیم کنیم ایشان متقبل این معنی شده و مراسم دعا و ثنا بجای آورده
بازگشتند و حضرت صاحبقرانی در کنف سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون
فرود آمد و اهل بدخشان غنایمی که از لشکریان اینجانب گرفته بودند جمع گردانیدند و تحف
و هدایا از نقوزهای اسب و قطارهای شتر بآن منضم ساختند روز دیگر مجموع آنها را بنظر کیمیا اثر
حضرت صاحبقرانی رسانیدند مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان فرمود و بعد از آن منصور
و مظفر در ضمان حفظ عنایت ملک داد گر مراجعت نمود و چون در وسط بدخشان نزول کرد در
مقام پرسش شیرکی جلایر و بعضی سپاه که در جنگ گاه گریخته بودند آمده امرا التماس نموده عرضه
داشتند که اگر بازخواست ایشان بعد از مراجعت بظهور آید می شاید که عبرت بادشاهان
تجویز این معنی نکرد و باحضار آنجماعت فرمان داده در موقف یرغو باز داشت و بعد از ثبوت
گناه بچوب یاساق مجموع را بنواخت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقرانی از بدخشان بسبب عصیان
کیخسرو و شیخ محمد بیان و بیان مخالفت آنحضرت با امیرحسین نوبت ثانی** دران اوان که حضرت صاحبقران
گیتی‌ستان معاودت نموده ببدخشان نزول فرمود فرستادهٔ امیرحسین بآنجا آمده خبر رسانید که
شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو ختلانی اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت خلاف و عناد برافراشته اند
امید آنکه جناب با مآب بزودی متوجه گردد تا بتیغ آبدار او آتش این فتنه فرو نشیند

حضرت صاحبقران کامکار رایت ملتبسه بر سمند باد رفتار بعزم مراجعت سوار شد و دران
اثنا شیخ محمد بیلدو و امیر کیخسرو مکتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی فرستاده بودند و التماس
امداد و معاونت نموده و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین درافتاده بود و امیر تیمور گورگان
برین قضیه اطلاع یافته و چون حضرت صاحبقران بارهنگ رسیده با امیر حسین ملاقات
فرمود خدمتش در مراسم اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای آورد و از دقایق تعظیم
و تبجیل و مایعد من هذا القبیل نکته فرو نگذاشت و در خاطر خطیر امیر جهانگیر چنان بود که بنای
مصافات و اساس موالات بغلاظ و شداد تاکید و تشیید یافته باید که امیر حسین آن
مکتوب بنماید و آن را سربسته بگشاید و امیر حسین خود اصلا حدیثی ازان بر زبان نیاورد
و طریق بیگانگان مسلوک داشته از جادهٔ دوستان که مبتنی بر افشای اسرار است و با یکدیگر
انحراف جست و ازین صورت اندک غبار ملالی بر صفحهٔ ضمیر انور صاحبقران دادگستر نشست
و چون بازگشته در وثاق خجسته قرار گرفت سه شخص بخدمت مبادرت نموده معروض داشتند که
که امیر حسین در خاطر عذری دارد و می‌خواهد شما را بگیرد هر چند این خبر موجب زیادتی دلماندگی
شد اما حضرت صاحبقران کامکار از کمال تمکن و وقار هیچگونه تغیر بخود راه نداد و آن سخن را
اعتبار نکرد و متعاقب این خبری دیگر آمد و مکتوب خان بآنحضرت رسانید مضمونش آنکه امیر حسین
با امیر موسی گفته که انتهاز فرصت نموده ترا بگیرد و بعضی از مورخان گفته اند که حضرت صاحبقرانی
چون از مجلس امیر حسین بیرون آمده بوثاق همایون خود تشریف آورد دو کس آمده صورت قصد امیر حسین
را نسبت بآنحضرت باز نمودند و از عقب آن دو کس شخصی دیگر رسیده مکتوبی که امیر حسین از زبان
خان بامیر موسی نوشته بود مشتمل برآنکه فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد باو داد دیده بتقدیر

حضرت صاحبقرانی از قوت نفس حکایت ثانی را نیز اعتبار ننهاد و با خود گفت این سخن غالب
آنست که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی می‌توانست که در مجلس نخست
بظهور رساند و امیر موسی را آنجا یارای آن نباشد که امثال این امور نسبت بمن در ضمیر بگذراند
و بعد ازین اندیشه حضرت صاحبقران موید دولت‌یار بنفس همایون بر سمند گردون خرام سوار
شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بی وسیلهٔ دیگری از حقیقت این حکایت استفسار نماید
و حجاب گمان از میان برداشته آن دغدغه از خاطر مرتفع سازد و چون بکنار آب رسید امیر
حسین را در آنجا سوار ایستاده دید و پیش از آنکه تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی از کشتی
بتعجیل بیرون آمده آهسته بامیر حسین گفت که یاغی نزدیک رسیده لشکر مرتب باید داشت امیر حسین
دفع دشمنان در التفات و اهتمام صاحبقران کردن غلام دانسته روی بآنحضرت آورده
گفت که بی تاخیر از آب بگذری و بباد حمله گرز گران سنگ و صولت شمشیر آتش آهنگ دشمنان
خاکسار را ذره‌وار پراکنده و متفرق گردانی که زنده چشم و بعضی دلاوران که از پیش رفته‌اند
از عهدهٔ این امر بیرون نمی‌توانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه خود از جیحون عبور نموده زنده
چشم و سایر سرداران که در منغلای بودند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهادند ایشان چون
از توجه امیر تیمور گورگان آگاهی یافتند از آنجا که رسیده بودند عنان برتافتند کیخسرو از راه قیرتکین
بطرف الای رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بیلدو بجانب خجند گریخت حضرت
صاحبقرانی در عقب او شتافت و خدمتش از سیحون گذشته تا انزار در محلی دیگر قرار گرفت
و آنحضرت مظفر و منصور بازگشته در ختلان نزول فرمود و امیر حسین بیمن مساعدت و اهتمام
آن برگزیدهٔ رحمن رحیم از نکایت دشمنان امان یافته از ارهنگ بجانب بلخ توجه نمود و در قلعه

منذوان رایت تمکن و استقرار برافراخته بغرق فقدان رسانید و چون استاد ازل در
کارخانه تخت قضا بسوزن تقدیر خلعت سلطنت بر قامت قابلیت امیر بی عدیل و نظیر
تیمور مؤید جهانگیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بران داشت که شایبه وجود طالبان
ملک از میان برخیزد لاجرم درین ایام چندان صفات نکوهیده بر طبیعت امیر حسین مستولی
گشت که امرا و ارکان دولت و اعیان ولایت روی از مصاحبت و موالات او گردانیدند و از بخل
و حرص مال و امساک بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحبقران نیکو عهد پاک اعتقاد از
از لوازم وداد و وظایف اتحاد دقیقه نامرعی نمی گذاشت امیر حسین بر اثر مکر و غدر میگشت
و با فساد خویش خود بولاد بوغا و امیر خلیل سرچشمه محبت و وداد در اینجا زوخاشاک بیوفایی و بد
عهدی مکدر و تیره میکردانند تا صحیفه عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده مکر و حیله آغاز کرد و توهم جا
دنستاد که از منتسبان و متعلقان حضرت صاحبقرانی هر که اسم و رسمی داشته باشد مجموع را بر
جلای وطن تکلیف نموده از خطه کش ببلخ آورند و شیرین بیک آغا را که خواهر حضرت صاحبقرانی
بود بسبب آنکه شوهرش امیر مؤید پسر حاورجی را در شراب کشته گریخته بود هم ببلخ برد و امیر موسی را
که در آنطرف آب مصاحب آنحضرت بود با کوچ طلب داشته و این حرکات نالایق مؤکد امارات و علامات
قصد امیر حسین شد که سابقاً نسبت بحضرت صاحبقرانی اندیشه بود و امیر با تمکین ملتفت بآن
نشده و در ینولا که بدیده دوربین در صفحات حال امیر حسین از روی امعان نگریست دانست که
خدمتش عهد و میثاق را یکسو نهاده مترصد آنست که دستبردی نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع آن
حادثه گماشته بمقتضی کریمه و شاورهم فی الامر عمل فرمود و امیر موسی و ارکان دولت خود مثل امیر
داود و امیر سیار بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم را در مقام مشورت آورده از مکر و حیله

امیر حسین و دفع و رد آن سخن راند ایشان متفق الکلمه گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان او وثوق و
اعتماد نیست ع تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد ، و ما جمعی نیکخواهان را بیقین معلوم شده که وی
داعیه غدر و مکری در خاطر دارد اگر بزودی درین باب فکری کرده نشود شاید که امری روی نماید
که دست اقتدار از دامن تدارک آن قاصر آید اکنون صواب چنان می نماید که یکدل و یکجهت شده
لشکرها جمع آوریم و همگی همت بر دفع او مقصور گردانیم و اگر درین امر اهمال و امهال ورزیم عرض و
مال و همگنان در معرض تلف و زوال آید و آن زمان ندامت مفید نیفتد حضرت صاحبقران
گیتی ستان آن سخنان را بسمع رضا اصغا نمود و در مخالفت امیر حسین تحذیر نموده از وخامت
عاقبت آن بترسانید و امرا از کلمات او متأثر و متغیر گشته از خلاف او اندیشه مند شدند و از
روی اتفاق آن جوان گرفته را که عقل معاش نداشت بیاساق رسانیدند و بتهیه اسباب
محاربه اشتغال فرمودند **گفتار در نهضت حضرت صاحبقران بجانب بلخ با دلیران صف شکن و انقراض
دولت امیر حسین بن میلای بن امیر قزغن** چون امرا و نوینان از افعال ناپسندیده امیر حسین ملول و متغیر
گشته از یاس و سطوت او هراسان شدند و امیر صاحبقران را نیز مکر و غدر او از حد گمان
بمرتبه یقین پیوست امیر و مامور در مخالفت خدمتش همداستان شده با یکدیگر عهد و پیمان
بستند و چون جبلت حضرت صاحبقران عدو بند قلعه گشای از سمات نفاق و فریب مبرا
بود آوازه خلاف امیر حسین شایع گردانیده باحضار لشکرها فرمان داد و هندو قرقره بطلب
شیخ محمد بیان سلدوز که از مهابت امیر حسین گریخته بانزار رفته بود فرستاد و چون سپاه
نصرت انتساب بدرگاه خرد کامیاب روی آورده مجتمع گشتند و برانغار و جوانغار و قول
و منغلای ترتیب داد و بطالع سعد و بخت فرخنده از خطه کش بیرون آمد و بیاسامیشی قول بعهد

امیر موسی کرده خود با طایفه از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در مقدمه روان شد
و چون طی مسافت نموده بخزار رسیدند امیر موسی چنانچه عادت قدیم او بود بی موجبی
برگشت و حضرت صاحبقران گردون اقتدار اصلا ملتفت بفرار امیر موسی نشد و سیورغتمش
اغلان را با امیر موید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درگاه برسم
منغلای از پیش روان ساخت و قول را بفر دولت همایون خویش زیب و زینت داده
رایت ظفر پیکر برافراخت و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون
سیورغتمش اغلان با بهادران ظفر نشان بترمد کهنه رسیدند هندوشاه و خلیل که منغلای
لشکر امیر حسین را باشلیغ شده قدم جسارت پیش نهاده بودند بمجرد دیدن سپاهی آن خاقان
پشت داده زرد روی و خشک لب از آب آمویه بگذشتند و ببلخ رفته دست از نام و ناموس
شستند و در آن اوان عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب نبوت انتساب سلیل ائمه معصومین
و افتخار آل طه و یس امیر سید برکه که از عظماء سادات مکه بحسن خلق و صفات سریرت و
طهارت ذیل و صدق گفتار امتیاز داشت جهة اوقاف حرمین شریفین پیش امیر حسین
آمده بود و امیر حسین با آنکه از محصولات وقف بآنجناب چیزی نداد تعظیمی لایق نیز بتقدیم
نرسانید و روزگار بهزار زبان با او خطاب میکرد که سو ترا گیرم که نان گندمی نیست
زبان مردی باری نداری ع و مرتضی ممالک اسلام ملول و متنفر رنجیده خاطر از بلخ بیرون
آمده روی توجه بدیار ما وراء النهر نهاد و در موضع بیاکه سه فرسنگی ترمد است بحضرت
صاحبقرانی پیوسته طبل و علم پیشکش کرد و بر زبان فصاحت بیان گذرانید که توجه حیثیت
شنت فانک منصور و حضرت صاحبقران که منظور نظر عنایت الهی بود از وصول آن اظهار انبساط

پادشاهی در فاتحه دولت و مقدم جناب سیادت پناهی در اوان نهضت بغایت
مبتهج و شادمان گشت و تمامت اوقاف حرمین شریفین را بآن جناب مسلم داشت و از
وظایف اعزاز و شرایط اهتمام دقیقه مهمل نگذاشت و میان ایشان الفت و استیناس
از حیز تخمین و قیاس بیرون واقع شد چنانچه مرویست که حضرت صاحبقرانی و جناب ولایت
پناهی مدت العمر اکثر اوقات با یکدیگر می بوده اند و بعد از وفات نیز در یک قبه آسوده اند
حضرت صاحبقران پاک اعتقاد با دل فسیح و نیت درست از بیا در حرکت آمده بجغانا نزول
فرموده امیر جاکو را بجمع لشکر اطراف نامزد کرد و او بموجب فرموده عمل نموده و ایل سلدوز
و غیرهم را فراهم آورده باردوی همایون فرستاد و خود بجانب ختلان شتافت تا لشکر آن موضع را
نیز در سلک ملازمان گردون اساس منتظم گرداند و در آنطرف آب بموضع اوباج
شیخ محمد بیان سلدوز با هندو قوره که بطلب او رفته بود بموکب همایون پیوست و چون موضع
خلم معسکر ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد که والی بدخشان بود و امیر الجایتو که از قبل امیر حسین حاکم
قندز بود با لشکرها باردو رسیده بانواع نوازش مفتخر و سرافراز گشت و همچنین امیر کیخسرو
که دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته از بیم امیر حسین روی بالا نهاده بود بعز
بساطبوس فایز گشت و امیر جاکو نیز با سپاه ختلان برسید و تمامت امرا و اعیان الوس
جغتای که از کردار ناصواب و تندخوئی امیر حسین متبرم و کوفته خاطر شدند روی بدرگاه فلک
اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده کمر خدمت بر میان بستند و آنحضرت شیخ علی بهادر و
ختای بهادر را با طایفه از دلاوران در مقدمه روان کرد و امیر حسین نیز جمعی از بهادران را
پیش فرستاد و حربی صعب بین الفریقین روی نموده سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساخت

وشیخ علی بهادر چوبان سربدار را دستگیر کرده کشان کشان بدرگاه فرخنده نشان آورد
و حضرت صاحبقرانی درین اثنا سیورغتمش اغلان را بر سریر خانی نشانده چند روز بعشرت
و شادمانی بسر بردند و بعد از آن لشکر را مرتب داشته و رایت استعلا برافراشته متوجه بلخ
شدند و مقارن این حال امیر زنده چشم با سپاه شبرغان باردوی اعلی ملحق گشت و باتفاق
قلعه هندوان را مرکز وار در میان گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و از حصار سوار و پیاده
بسیار افزون از حد و شمار بیرون آورده جنگ بنیاد کردند و دران روز شاهزاده
جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود
بقدم جلادت پیش رانده داد مردی و مردانگی داد و از شست قضا تیری کشاد یافته
بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر بدر کرد و جراحان سیخی گرم کرده ممر تیر را جبان
داغ کردند که سیخ از زیر قدم بیرون آمد و شاهزاده با وجود خردسالی دست در دامن تحمل
و اصطبار زده هیچگونه قلق و اضطراب نکرد و روز دیگر که خسرو ثابت و سیار تسخیر این قلعه
فیروزه فام برق ظفر نگار برافراخت جوانان جانبین روی بمیدان نهاده دست بتیر و
تیغ کشادند و بعد از ستیز و آویز بهادران امیر حسین روی بگریز آورده پناه بحصار بردند
و درچنین وقتی امیر حسین از غایت بخل و امساک که بر طبیعت او غالب بود و قوت آن نداشت
که زر و سیم وقایه جان شیرین سازد و بکم و بیش دست ببذل مال یازد شعر چو داری ز شمشیرزن
زر دریغ ۝ دریغ آیدش دست بردن بتیغ ۝ امیر حسین از کمال خوف و دهشت دروازه
بربست و حضرت صاحبقران ظفر قرین کس پیش او فرستاد که اگر جان میخواهی روان از قلعه
بیرون آی و بقدم اخلاص جاده مطاوعت بپیمای امیر حسین چون راه نجات و خلاص

از اطراف و جوانب بسته دید و از پس و پیش سیلاب بلا و عنا بهم پیوسته دست در دامن
تضرع و استیمان زده پسر بزرگ خود را با خانی که اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقرانی
روان ساخته گفت در مقام انقیاد و ادغانم و بجز متابعت و مطاوعت چاره نمیدانم و متعاقب
آن دیگری را فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد زوال رسیده و کوکب اقبال من
از خانه عز برج و شرف بدرجه هبوط و منزل وبال انتقال کرده درخواست از تو که سعادت
فیروزی همعنان داری همینست که بر جان من ببخشایی و راه برمن بگشایی تا ازین تنگنای
محنت و مشقت بیرون آمده روی بکعبه معظمه نهم و زیارت بیت الله بجای آورده از جرایم
آثام زبان باعتذار و استغفار کشایم مراحم خسروانه ملتمس او مبذول داشته از موقف عنایت
و مرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده باید که مزاحم و متعرض او نشود تا بیرون آمده بهر جا که
خاطرش خواهد برود باز امیر حسین کس فرستاد که فردا بیرون می آیم مشروط بآنکه امیر تیمور گورکان
عهد و پیمان در میان آورد که قصد جان من نکند و هیچ آفریده را نیز نفرماید که تعرض من نماید
و حضرت صاحبقرانی که در عهد و وفا و صدق و صفا بلکه در جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین
زمان و خواقین دوران بود برانجمله پیمان بست و بران قرار یافت که روز دیگر بسلامت بیرون
آمده هرجا خواهد برود امیر حسین بفحوای این کلمه که ع بر عهد مرا چو خویشتن پندار ۝ بران
سخن اعتماد ننمود و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکند امیر حسین با دو نوکر بیرون آمد و از
کمال دهشت و حیرت نمیدانست که کجا میرود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف می نهاد تا بشهر کهنه
افتاد و قریب بصبح شده نوکران را ببهانه از خود جدا ساخته خایف و گریزان بر بالای
مناره مسجد جامع شهر ویران که از آسیب تعرض لشکر تاتار در وقت کندن و تخریب عمارات

سالم مانده بود و دست حوادث ایام مغول بگریبان آن برنسیده رفت و ندانست که بیت
از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست ٭ روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست ٭ و از
عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بود و هر چند می جست نمی یافت
ناگاه بر خاطرش گذشت که بر مناره بالا رود و نظر بجانب دشت و صحرا اندازد شاید که
سیاهی گم شده بچشمش درآید سو زشت هم بد نیست گاو از خر گم شده ٭ ارغنون آید
بگوش صاحب ار چه منکر است ٭ و آن خداوند اسب مفقود چون بران مناره برآمد امیر حسین را
دید و بشناخت و خدمتش در ایام رفاهیت با آنکه بی ضرورت یک کف گندم بریان بهیچ
مبارز و پهلوان نمی داد دران حال از بیم جان مشتی مروارید غلطان بآنشخص داد و در کتمان
سر خویش مبالغها نمود و بمواعید خوب او را امیدوار گردانید و آن مرد امیر حسین را بسوگندان
عظیم مطمئن خاطر گردانیده فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه را
بتفصیل معروض داشت و شاه و سپاه بران حال اطلاع یافته پیاده و سوار بجانب مناره
شتافتند امیر حسین چون دید که گروه انبوه باشتیاق دیدار و گریزش متوجه اند از آن بالا
بزیر آمده در سوراخ دیوار همان مسجد در خزید و چون دست اجل گریبان جانش گرفته بود
مقداری از دامان جامه اش بیرون ماند و مردم ببالای منار رفته خدمتش را نیافتند و از آنجا
مراجعت کرده پی بشکاف دیوار بردند و از شکافش خواجه وار بیرون کشیده و دست بسته
پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند سو کسی که گردن از امرت کشید گردنش ٭ بآستان تو
اکنون کشان کشان آورد ٭ حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی سریرت نخواست که از مقتضی
عهد تجاوز نموده بهیچگونه تعرضی باو رساند و روی بامرا آورده فرمود که من از ریختن خون او گذشته ام

و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و چون او را از مجلس بیرون آوردند امیر کیخسرو ختلانی اضطراب
آغاز نهاده معروض حضرت صاحبقرانی گردانید که امیر حسین برادرم کیقباد را کشته است او را
بمن باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف بقصاص رسانم آنحضرت کیخسرو را تسکین داده فرمود که
تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت وخامت خون ناحق بروزگار او خواهد رسید و در اثنای این
گفت و شنید حضرت صاحبقران ظفرقرین یاد ایام گذشته کرده و حقوق مصاحبت قدیم بخاطر
گذرانیده و بی اعتباری دنیا بدیده تامل نگریست و از تلخی زهر فراق الجای ترکان آغا که خواهر
امیر حسین و حرم محترم صاحبقرانی بود حزن و الم بر ضمیر اشرف او استیلا یافته بگریست آری
الجایتو که از نیک و بد ایام واقف بود و بسود و زیان و شهور و اعوام عارف چون رقت آنحضرت
و نادرت خلاص امارت پناهی مشاهده کرد دانست که اگر امیر حسین پای از آن غرقاب
بر ساحل نجات نهد همه را دست از جان شیرین باید شست لاجرم بگوشه چشم اشارت
بامیر مؤید و امیر کیخسرو کرد و ایشان این معنی دریافته بی رخصت از عقب امیر حسین شتافته
مهم او را باتمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را باخانی که برگزیده او بود از میان برداشتند
و دو پسر دیگرش گریخته بطرف دیار هند رفتند و در غربت به پدر و برادران پیوستند و لشکر
منصور بر قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان
او پیش حضرت صاحبقران جهان ستان آوردند و آنحضرت سرایملک خانم دختر قزان سلطان
و الوس آغا دختر امیر بیان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را
در حرم خاص جای داد و سویج قتلق آغا دختر ترمه شیرین خان که بر سایر خواتین امیر حسین سمت
تقدم داشت و بهرام جلایر داد و دیگر خواتین و قوایم و دختران او را بامرا و مقربان و ملازمان

نامزد زمود دنیا عروسیست که هر روز دست در کردن شوهری کند و حریفی که هر شب دل بمهر دیگری نهند کوس سعادت هر ساعت در مقامی زنند و خطبهٔ سلطنت هر ساعت بنامی خوانند تلک الایام نداولها بین الناس و این واقعهٔ عظمی در رمضان سنهٔ احدی و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و بعد از قتل امیر حسین فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که مردم از قلعهٔ هندوان بشهر بلخ روند و در آنموضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار مذکور را ویران ساختند غنایم فراوان بدست لشکریان افتاد فقر و احتیاج در میان ایشان مانند عنقا و کیمیا ناپیدا شد

گفتار در جلوس همایون حضرت صاحبقران سعادتمند و نهضت آنحضرت در بدایت حال از بلخ بدار الملک سمرقند

چون بمقتضی کلمهٔ کریمهٔ و تنزع الملک ممن تشاء فراشان کارخانهٔ تذل من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین بن امیر مسلا را در نوشتند منشیان دیوان مالک ممالک ایجاد وانشا باقتضاء والله یؤتی ملکه من یشاء منشور انا جعلناک فی الارض خلیفة فاحکم بین الناس بالحق بنام خجستهٔ حضرت صاحبقران کشورستان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور کورکان نوشتند بیان این سخن آنست که چون امیر حسین که دران زمان دم استبداد و استقلال میزد در زبان او بغیر از لفظ انا و لا غیر جاری نمیگشت بتیغ قهر ملازمان بارگاه گردون شکوه که موافق حکم شریعت غرا و ملت بیضا بود کشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان درگاه آمد آوازهٔ فتح ارجمند در اطراف دیار خراسان و ما وراء النهر شیوع یافت خوفی عظیم و رعبی قوی بر خاطر اقاصی و ادانی مستولی شد و بجهة تاکید قواعد میثاق و تشیید مبانی پیمان امرا و نوینان و وجوه و اعیان الوس جغتای و غیر هم که در ولایت بلخ مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر اولجی بیتو ایردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود کهٔ از قوم دوغلات بود و امیر سار بوغا جلایر

و امیر جاکو برلاس و امیر زنده حشم اپردی و شاه شیخ محمد بدخشانی و دیگر سرداران و متعینان باتفاق سادات عظام و اهل بیت کرام که آیهٔ کریمهٔ قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در شان آن طبقهٔ عالیمکان روایت کرده اند مثل عالیجناب معالی ایاب افتخار عظام السادات صاحب الکرامات والمقامات امیر سید برکه و خانزادگان ترمد خانزاده ابو المعالی و خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر که در صحت انتساب ایشان هیچکس را سخن نیست حضرت صاحبقرانی را بر سریر جهانبانی نشانده عهد و بیعت با آنحضرت تازه کردند و سرداران قبایل مغول بشیمه و عادت خویش مراسم جلوس بجای آورده زانو زده و درم و دینار نثار کرده سو و را شاه صاحبقران خوانده اند ؛ و جلوس همایون آنحضرت در ثانی عشر رمضان سنهٔ احدی و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و صاحب جوش و خروش گوید بیت ز هفتصد فزون بود هفتاد و یک قضا گفت شه را که الملک لک ؛ جهانرا که میداشت مستی خراب ؛ برآمد ز مشرق بلند آفتاب مهی را که بر تو زکش می نمود ؛ فلک داد رفعت که خورشید بود ؛ تمر آمدش نام یعنی حدید و من شانه فیه باس شدید ؛ تمور طرانغی شه شیر مرد ؛ خدیو جهانگیر گیتی نورد ؛ و چون حضرت صاحبقرانی بر سریر سلطنت و جهانبانی تمکن یافت در خزاین و دفاین بمواهب بیکران و عطایای بی پایان کار بیار و بحر را مستظهر گردانید و چون از ضبط و ریاسامیشی ولایت بلخ بپرداخت امیر اوبیرجو غان برلاس را بحکومت آنجا نصب فرمود و بعزیمت دیار ما وراء النهر رایت نصرت شعار برافراخت و بر جیحون پل بسته از آب در ضمان ملک و هاب بگذشت و امرا و سرداران و بهادران را که مراسم جانسپاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیده بودند مناصب لایق

دمناسب داد و بعد از چند روز که در جلکای الغفرارکش توقف نموده از تربیت ملازمان
موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن سرزمین
مشمول عنایت و مرحمت حضرت صاحبقران نصرت قرین گشتند و آنحضرت همت پادشاهانه
بر عمارت حصار و قلعه و ابنیه رفیع مقدار و سراهای زرنگار گماشت و آن بلده جنت مثال را
مرکز دولت و اقبال گردانیده پای تخت ساخت و بعد از آن التفات بر تدارک خللها که سابقا
بآن ولایت راه یافته بود انداخت و امیر موسی که در هنگام توجه صاحبقرانی از موکب عالی
تخلف نموده بود چون خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعه بلخ شنید بترکستان گریخت و
آنحضرت جنگی توجین را با طایفه از بهادران بطلب او فرستاد و جنگی با امیر موسی رسید میان
ایشان جنگی واقع شد و امیر موسی منهزم گشته و جنگی توجین اغرق او را گرفته روی بپایه سریر
اعلی نهاد و امیر موسی بطرف نیکی رفته در کوه و صحرا سرگردان میگشت تا بار دیگر امیر قرلغاج بوا
امیر حسین بر حسب فرموده با مردم کارآزموده متوجه او شد و چون امیر موسی برین صورت
اطلاع یافت و حال آنکه اکثر راهها را حکام ترکستان مضبوط ساخته بودند بالضروره از آب
آمویه گذشته متوجه شبرغان شد و بزنده حشم پیوسته با غوا و اضلال او اشتغال نموده از اثر
مصاحبت امیر موسی بآن بیچاره رسید آنچه رسید بیت نخست موعظه پیر صحبت این حرف است
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید و در تیرماه سال مذکور حضرت صاحبقران جهانگشای طرح قوریلتای
انداخته بطلب اشراف و اعیان الوس جغتای ایلچیان فرستاد مجموع ایشان بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آمدند مگر زنده حشم پسر خواجه محمد اپردی که بعشوه امیر موسی از جاده مستقیم انحراف
جسته حضرت صاحبقران کامکار ایلچی فرستاده از وخامت مخالفت او را تحذیر نموده بر توجه

قبله اقبال و کعبه آمال تحریض فرموده زنده حشم شرایط اعزاز و احترام بجای آورده فرستاده را
گسیل کرد و وعده داد که در عقب تو با تیغ و کفن می آیم اما بسخن خویش وفا نکرد و درینولا شخصی که
بر قول او وثوق و اعتماد تمام بود از جانب شبرغان آمده بسمع همایون رسانید که زنده حشم بی شبهه
یاغی شده و نخواهد آمد و پیش ازین امیر برامشاه ارلات و پسرش تیلانجی با امیر حسین در
مقام یاغی گری آمده بودند چون خبر ادبار او و اقتدار صاحبقران کامکار شنیدند از جانب
خراسان در غایت بهجت و مسرت روی بدرگاه آنحضرت آوردند زنده حشم چون از توجه
ایشان آگاهی یافت با اسباب معاشرت از نقل و شراب و آنچه ازین باب تواند بود بسر راه
امیر و امیرزاده آمد و در موضع ولبه ییلاق بساط نشاط گسترده ایشان را طوی داد و چون از آنجا
خمر دماغها گرم گشت برامشاه را با پسرش گرفته بند بر پای هر دو نهاد و برادر خود پیر محمد را
در مجلس خاص با او گفت که این دو شخص را باردوی امیر تیمور گورکان برسان و در خفیه با پیر محمد
گفته بود که مهم ایشان را در اثنای راه بمقطع رسان و پیر محمد ارلات ایشان را و نوکری چند برده درتمام شب
برامشاه و تیلانجی را بقتل رسانید حضرت صاحبقرانی چون برین قضیه نهانی مطلع شد با امیر
الجایتو گفت که ترا بشبرغان می باید رفت تا قرابت خود را ملامت و نصیحت کرده بقوریلتای
رسانی امیر الجایتو گفت از آن میترسم که نصیحت مفید نیفتد و من در میان خجلت زده و شرمسار
شوم حضرت صاحبقرانی عذر امیر اولجایتو مسموع داشته هم باستصواب او پسرش خواجه یوسف
و تابان بهادر را بشبرغان فرستاد تا زنده حشم را بهر طریق که توانند در سلک سایر ملازمان
و خدم منتظم گردانند و خواجه یوسف و تابان بهادر چون بشبرغان رسیده با او ملاقات کردند
آن بیخرد ایشان را گرفته مقید ساخت ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبرغان و

اختصاص یافتن زنده چشم بعوارف سلطانی و مخالفت او نوبت ثانی

چون خبر قید و حبس خواجه یوسف و تابان بهادر بگوش شهریار زمان رسید آتش خشم او در التهاب آمده با لشکر گران متوجه صوب شبرغان شد و از آب جیحون عبور نموده چون بمقصد رسید زنده چشم در قلعهٔ آنجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار را در میان گرفته سوران انداختند از غریو کورگه و کوس و خروش نامداران صاحب ناموس و لوله درین گنبد آبنوس افتاد زنده چشم نیمرده و نی زنده در بیرون شدن مهم خویش حیران و مدهوش شد و عاقبت غیر اعتراف بگناه چاره ندید و دست در دامن استیمان زده امیر اولجایتو را شفیع ساخت و خدمتش دران باب سخنان ملایم بعرض رسانیده التماس نمود که جرایم زنده چشم را بزلال مرحمت و احسان حضرت صاحبقران خطا بخش پوزش پذیر محو فرماید و چون لشکر دست از محاربه و محاصره باز دارند حیرت و دهشت او کم شود با شمشیر و کرباس بر در بارگاه گردون اساس حاضر گردد ملتمس امیر اولجایتو بشرف اجابت مقرون گشته آنحضرت از سر خون زنده چشم درگذشت بلکه بنوازش و عاطفت پادشاهانه او را امیدوار ساخت بعد از ان زنده چشم امیر موسی را با خود بیرون آورده به بندگان عتبهٔ علیا سپرد حضرت صاحبقرانی زنده چشم را بلطف و عنایت بی نهایت اختصاص داده عنان عزیمت بمستقر عز خویش معطوف گردانیده چون بشهر سبز رسید جمن امل امیر موسی را برشحات سحاب احسان و امتنان خویش تازه و ریان ساخت و بوظایف اکرام و احترام او قیام نموده وطوی پادشاهانه ترتیب داشته زبان اعتذار امیر موسی باین کلمه جاری گشت که شعر از من کنه آید و نه آیینم ؛ وز تو کرم آید و تو آنی ؛ و چون کلک قضا منشور ادبار زنده چشم را بتوقیع خسران دنیا و آخرت موشح گردانیده بود سر خلاف بار دیگر از گریبان عصیان

سر بر آورده پای جسارت در میدان طغیان نهاد بیان این سخن آنست که خانزاده ابو المعالی بتصور آنکه ظهور مهدی آخر الزمان سلام الله علیه نزدیک است این حدیث شایع کرد انید که من حضرت ختمی پناه را صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی را علیه السلام بخواب دیدم که مرا بتقویت دین مبین و شرع مستبین مامور گردانیدند و من درین باب بپای جبیله مبذول خواهم داشت و بدین افسانه و افسون خاص و عام را فریفته زنده چشم ساده لوح را از راه برد و او خاطر بر مخالفت حضرت صاحبقران قرار داده بسید ابو المعالی ملحق شد و با تفاق دست بغارت و تاراج ایل و الوس بلخ برآوردند و چون خبر این امر ناصواب بسمع اشرف شهریار کامیاب رسانیدند ختای بهادر و ارغون شاه بورد الیغی را با سپاهی تیز جنگ آهنین چنگ برسم ایلغار فرستادند تا شرر شری که مشتعل گشته بضرب تیغ آبدار منطفی گردانند و چون سپاه نصرت انتما بتبلد رسیدند زنده چشم سپاهی ایشان دیده بگریخت و شب از آب گذشته پل را خراب ساخت ولشکر شبرغان که بتاخت رفته بودند روز دیگر باز گشتند و از صدمات سپاه ظفر پناه گریزان شده سراسیمه وار بجانب پل شتافتند و پل را مانند حال خویش خراب یافته بهادران ظفر انتساب از عقب رسیده دست بتیر و کمان بردند و بزخم پیکان جانستان بسیاری ازیشان را بر خاک هلاک انداختند و جمعی کثیر خود را در آب افکنده غریق بحر فنا گشتند و اندکی از آنجماعت بمشقت بسیار رخت حیات بساحل نجات کشیدند و زنده چشم گریزان و افتان و خیزان خود را بقلعهٔ شبرغان انداخت و اسباب حصار داری مرتب ساخته پنداشت که باد رفتن نجم نمی تواند زد و حضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زنده چشم پشت استظهار بدیوار حصار باز نهاد فرمان داد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شبرغان شود و بموجب فرموده از آب گذشته

سپاه منصور قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و زنده چشم با دلی پژمرده و طبیعتی افسرده
آن زمستان در تنگنای محاصره بسر برد و چون لشکر سبزه و ریاحین بر اطراف باغ و دشت
محیط شدند و شرارت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت زنده چشم دست ضراعت در دامن
حمایت امیر جاکو زده زبان تضرع و اعتذار و استغفار برگشاد امیر جاکو او را بعواطف حضرت
صاحبقران مرحمت شعار امیدوار گردانید زنده چشم از حصار بیرون آمد و در مقام خجالت و
ندامت سر در پیش افکنده بایستاد امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایهٔ سریر اعلی رسانید
و امرا بالتماس زانو زده ملکات ملکانهٔ خسرو آفاق را شفیع جرایم او ساختند کرم جبلی ذات حمیده
صفات حضرت صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده چشم را بلطف و احسان مقابله بر ضعف
و شیخوخیت او ببخشود و حکم کرد تا هرچه لشکریان از ولایت او با دلیتو گرفته بودند باز دهند
و آنحضرت اغنام و اجمال و خیول و دواب فزون از حساب بزنده چشم داده بزبان عفو و نصیحت
با او خطاب فرمود که ما از گناهان تو درگذشته خون ترا بخشیدیم تو هم بر جان خود ببخشای
و خیال محال از دماغ بیرون کن و یقین دان که دولت مرغی نیست که بهر آشیانه فرود آید و
مملکت عروسی نی که بهر کس چهره نماید عنایت ازلی شامل حال که شود و بخشش لم یزلی تا مقرون
بروزگار کدام دولتمند گردد والله یختص برحمته من یشاء و با این همه الطاف پادشاهانه و اعطاف
خسروانه خبث طبیعت و رجس جبلت زنده چشم او را بر مکر و خدیعت و کفران نعمت باعث
و محرض آمد و چون تدبیر آن بدخواه بداندیش موافق تقدیر ملک قدیر نبود از آن همه سعی و کوشش
جز حرمان و خسران چیزی روی ننمود و جسارت او موجب خسارت وی گشت چنانچه عنقریب
از سیاق کلام بوضوح خواهد پیوست

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب مغولستان و معاودت نمودن وی در عین کامرانی و رفتن آنحضرت بار دیگر بدان صوب جهت عصیان بعضی از تربیت یافتگان

چون سپاه جته چند نوبت بدیار ما وراء النهر آمده بودند و رایت استیلا و استعلا برافراشته دربنولا
حضرت صاحبقران نصرت قرین خواست که ایشان را گوشمالی دهد که بعد از این خیال محال بدماغ
خود راه ندهند و پای جرأت و جسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم بجمع سپاه فرمان داده
در شهور سنهٔ اثنین و سبعین و سبعمایه موافق تنگوز ییل مانند بحر مواج در حرکت آمد و چون از
آب سیحون بگذشت کپک و اورنک تیمور کمر خدمتکاری بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهادند
و خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن ممر فراغت یافته بضبط ایل و الوس که بتجدید
در تحت تصرف و تسخیر ملازمان رکاب ملک انتساب آمده بودند کیک تیمور حقوق نعمت فراموش
کرده باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده است و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقرانی
در تاشکند بواسطهٔ قلت اهتمام او نسبت باحوال ملازمان خاصه عتاب فرموده و سرزنش کرده
با وی گفته بود که زود باشد که ترا بر در خانهٔ خویش محتاج بینم در سلک بندگان سدهٔ سنیه
انتظام داشت حکم واجب الاتباع صادر شد که او با امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علی بهادر
روی جلادت بدفع کیک تیمور آورند ایشان برحسب فرمان روان شده و مفاوز و مسالک
طی کرده چون در برابر یاغی رسیدند ایل بهرام جلایر بتحریک امیر صدهٔ خود شیرکچی که بجد منتش عداوت
قدیم داشت خواستند که او را بگیرند بهرام از عذر ایشان آگاهی یافته صورت حادثه را
با امرا در میان نهاد و بنا بر مصلحت وقت آن سخن را نهان داشته و معتمدانرا استمالت داده
غافل ساختند و هر دو سپاه بر کنار آب عایشه خاتون که میان ایشان حایل بود صف زده
بایستادند و مقارن این حال ختای بهادر در باب تاخیر جنگ و رعایت حزم سخنی گفت و شیخ علی بهادر

رقم قبول بران نکشید و خطای بهادر تا محل برجن و بد دلی نکنند از آب کذشته خود را تنها بر
سپاه دشمن زد و جند کس را انداخته کرده انبوه بکرد او در آمدند و شیخ علی بهادر بکمک ختای
بهادر را از عقب روان شده از آب عبور نمود و حمله کرده او را ازان میان بیرون آورد
و این صورت طوریست و رای اطوار شجاعت و جلادت و آخر الامر امرا بنا بر مقتضی وقت
در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از بازکشتن جمعی را که نسبت
بهرام جلایر عذر اندیشیده بودند بیاسا رسانیدند و جون بموکب همایون پیوستند حضرت
صاحبقران کردون توان از ملاحظه مخالفان با ملازمان استنکاف نموده ایشانرا توبیخ و
سرزنش کرد و باحضار عساکر کردون مآثر فرمان داده جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن
کشت و رایت نصرت آیت جون از سیرام و نیکی بکذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت
قرار بر فرار اختیار کرده در صحاری و قفار متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران
سپهر اقتدار با دلیران شمشیر زن نیزه کذار تا موضع سکز یغاج کرنجکان را تکامیشی کردند
و سپاه منصور غنایم نامحصور کرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت در اهتزاز آمد
و در اثنا طریق مخلصی شفیق بوسیله یکی از مقربان بارکاه معروض رای شهریار کیتی پناه
کردانید که امیر موسی و زنده حشم و پسر امیر خضر یسوری بایکدیکر عهد و میثاق بسته اند
که جون بموضع قراسمان رسند درباره شما مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند
و خانزاده ابو المعالی ترمدی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با خانیان درین باب اتفاق
نموده اند و من مجلکا میدهم که اکر پرسش واقع شود هم در مجلس اول کناه برایشان ثابت
سازم حضرت صاحبقران سعادتمند فرمان داد تا مجموع ایشانرا بموقف یرغو باز داشتند

و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق اهل جنایت بکناه خود اعتراف نمودند و جون امیر موسی خال
مهد علیا سرایملک خانم بود آنحضرت از سر جریمه او درکذشت و انتساب خانزاده ابو المعالی
بخاندان نبوت سبب نجات او شد اما حکم قضا جریان بنفاذ پیوست که از ممالک محروسه
بیرون رود و ابو اسحق پسر خضر یسوری بواسطه آنکه خواهرش در حباله امیر سیف الدین بود
بشفاعت او ازان ورطه خلاص یافت و حضرت عالی منزلت سلطنت منقبت درباره
شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمود که جون هوای مکه بغایت کرم است و ایشان در کمال برودت
واقع شده اند باید که بحج روند تا اعتدالی روی نماید و زنده حشم را بموجب یرلیغ واجب الاذعان
در مجلسی که راه بیرون آمدن نداشت باز داشتند **کفتار در فرستادن حضرت صاحبقران علقه تواجی**
و مولانا جلال الدین کشی را متعاقب هم بخوارزم و رفتن آنحضرت از عقب ایشان بخوارزم جون حضرت
صاحبقران تاج بخش کیتی ستان از ضبط و نسق الوس جغتای باز پرداخت علقه تواجی
با اسم رسالت پیش حسین صوفی والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس
جغتای دارد و تو جند سال است که ازان ولایت مال کرفته و آن عرصه را در عرصه تصرف در
آورده وظیفه آنکه دست تطاول ازان مملکت کوتاه کنی تا کماشتکان ما ضبط نمایند و مبانی
مودت و محبت میان ما استوار ماند علقه تواجی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام بکزارد و خدمتش
جون بوفور مال و کثرت سپاه مغرور بود در جواب کفت من این ولایت را که بشمشیر کرفته ام
هم بشمشیر از من توان کرفت علقه تواجی باز کشته این سخن خشونت آمیز وحشت انکیز را بمسامع
علیه رسانید و باطن صافی حضرت صاحبقرانی ازین جواب درشت متغیر و متاثر کشته خواست
که با لشکر قیامت اثر متوجه آن کشور کردد مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و زیور آراسته بود

نظر بر حال بلاد وعباد انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف نماید که او بخوارزم
رفته گوش حسین صوفی را بدُر نصایح بیاراید ملتمس مولانا مبذول افتاده خدمتش بدانجا
توجه نموده چون بمقصد رسید وظایف پند ونصیحت چنانچه عادت علماء دین دار نیکوکردار باشد
بتقدیم رسانید و در اطفاء نایره شر سعی ومبالغه نمود تا خون ومال بیگناهان درعرصه تلف نیاید
وعرصه مملکت اهل توحید وعرفان پایمال حوادث ونوایب دوران نگردد صوفی حسین از کمال
اعجاب بسخن آنجناب التفات ننمود وبآنمعنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید ومحبوس
کردانیدند وچون این خبر بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید عزیمت خوارزم مصمم کردانیدند
ودر بهار سنه ثلث وسبعین وسبعمایه لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب
ساخته در موضع فی‌تن نزول اجلال فرموده دران محل حاجی وزیر فرستاده ملک غیاث الدین
بن ملک معز الدین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت هراة وتوابع آن گشته بود با پیشکشهای
عظیم القدر باردوی همایون پیوسته اخلاص ویکجهتی ملک بعرض رسانیده بانعامات
وتشریفات اختصاص یافت آنحضرت بیلاکات گرانمایه مصحوب او ساخته رخصت انصراف
ارزانی داشته وامیر جاکو را بحکومت قندز وبقلان فرستاده امیر سیف را درسمرقند داروغه
گذاشته وخود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده واز بخارا گذشته چون برکنار آب جیحون
بموضع سه پایه رسید مقدمه سپاه منصور سپاهی قراول دشمن دیده بی دغدغه پیش رفته حمله برده
اکثر ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند واین فتح را که در مبداء توجه روی
نمود از میامن دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی دانسته وچون ظاهر خیوق مضرب
خیام سپاه بهرام انتقام گشت پیرم یساول وشیخ موید کماشتکان حسین صوفی باتفاق قاضی آنجا

دروازها بسته راه لجاج وعناد کشادند وعراده ومنجنیق ترتیب داده آتش رزم وپیکار برافروختند
وسپاه نصرت شعار بقدم جرات وجلادت پیش رفته دست توانایی از آستین قلعه
کیری وحصار کشایی بیرون آوردند وحضرت صاحبقرانی فرمود تا بهیزم وخاشاک خندق
بینباشتند ونعش همایون بکنار خندق آمده اشارت کرد تا کوجه ملک بفصیل بالا رود
واو از استیلاء وهم نتوانست که بخندق درآمده برخاک ریز استعلا نماید وخماری یساول
بآن امر مامور شده وبی توقف وتعلل از خندق گذشته روی بفصیل آورد ومبشر تاخواجه
نیز قدم بر قدم او نهادند ولشکریان چون صورت حال برینمنوال مشاهده کردند باایشان
اتفاق نموده ونخست شیخ علی بهادر ببالای فصیل برآمد ومبشر دست دربای او زد تا او نیز
هم برآید هردو بزمین افتاده بار دیگر شیخ علی بهادر بفصیل برآمد واز انجا شخصی نیزه حواله او
کرد واو بسرپنجه قدرت نیزه خصم را شکسته تیغ برسر وی راند وسپاه قیامت نهیب
از اطراف وجوانب بقلعه درریخته دست بغارت واسر برآوردند وروز دیگر مراحم
خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد واز انجا متوجه خوارزم گشتند واز موقف جلال فرمان
قضا مثال نفاذ یافت که کوجه ملک را جهة تقصیری که درکنار خندق کرده بود چوب یاساق
زده وبردم خر بسته بسمرقند فرستادند وغیاث الدین ترخان از نژاد قشلیق که
جنکیز خان او را ترخان کرده بود چنانچه در مجلد خامس گذشت وخواجه یوسف
ولد امیر اولجایتو اپردی با دیگر دلاوران برحسب فرمان از پیش روان شدند وبرلب
آب کرلان بمخالفان که برسم منغلای قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند
واز طرفین آتش پیکار افروخته گشت ومنکلی خواجه وکلک که راس ورئیس سپاه دشمن بودند

حرکت المذبوحی کرده عاقبت روی بفرار آوردند و لشکر نصرت اثر آنجماعت را تعاقب
نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک و ورطه هلاک انداختند حضرت صاحبقران
کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان داد تا باطراف و جوانب خوارزم رفته و شعله قهر افروخته
آتش نهب و سبی در آنولایت زدند و چون حسین صوفی استیلای لشکر نصرت انتما
مشاهده کرد و بدیده یقین دید که روباه ناتوان طاقت مقاومت شیر ژیان ندارد
بقلعه درآمده در استحکام برج و باره سعی نمود و عاقبت صلاح دران دانست که در استرضای
خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق کوشیده کات و خیوق را بتصرف کماشتکان دیوان اعلی
بازگذارد و بامضای این عزیمت ایلچیان چرب زبان با پیلاکات لایق و تنسوقات
مناسب ببارگاه فلک اشتباه فرستاد مقارن این حال امیر کیخسرو ختلانی که حقد و حسد
ملازمان حضرت صاحبقرانی را در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بر عهد
امیر تیمور کورکان اعتماد منمای و در صلح و آشتی مکشای و بی تحاشی از شهر بیرون آی که اکثر لشکر
سمرقند بتاخت و غارت اطراف رفته اند و فی الواقع چنان بود و وعده داد که در روز مصاف
من با تومان خویش بالشکر خوارزم خواهم پیوست امیر حسین صوفی بمعاضدت کیخسرو ختلانی
مستظهر شده با سوار و پیاده بسیار از شهر بیرون آمد و بر لب آب قاون که در دو فرسنگی
شهر واقع است رایت جدال و قتال برافراشته و کورکه زده و نقاره کوفته و شورن انداختند
حضرت صاحبقران کردون توان با آن مقدار لشکریان که در اردوی همایون باقی مانده
بودند سوار شد و میمنه و میسره آراسته و برغو و نفیر کشیده در حرکت آمد و بکنار آب قاون
که میان هر دو کروه حایل و فاصل بود رسیده و صف زده بایستاد و دو سه کس از بندگان

خاص نخست اسبان در آب رانده بگذشتند و لشکر یاغی نیز حمله آورده جنگ آغاز شد
بعد از آن شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب بگذشت و بجانب خواجه شیخ زاده که در برابر
او بود متوجه گشت و او را بگریزانید و همچنین امیر موید و آق تیمور بهادر و ختای بهادر از آب
عبور نمودند و در حین گذشتن از رود ایلچی بهادر فرو رفته چند نیزه آب از سر او بگذشت
حضرت صاحبقران کامیاب نیز خواست که اسب در آب راند شیخ محمد بیان مانع شده
خود تازیانه بر مرکوب زد و از آب اسب شناکنان بسلامت بگذشت و دران مصاف
کارزاری کرد که بر دشمنان کار دشوار گشت و آنروز از مبداء چاشت تا قریب نماز دیگر
آسیای حرب در خون عزیزان عمر گردان بود و سرهای پردلان در میان میدان
چون گوی سرگردان آخر الامر بنیروی دولت قاهره مبارزان سپاه ظفر پناه بر خوارزمیان
غالب آمده گروهی انبوه را از تیغ الغان اسیر و دستگیر کردند و حسین صوفی با معدودی چند
گریخته بحصار در آمد و دروازها ببست و لشکر فیروزی اثر پیرامن شهر فرو گرفتند
و جمعی که بتاخت رفته بودند منقضی الوطر باز گشته بموکب همایون پیوستند و حسین صوفی
قرین حزن و اسف گشته از آن غم و غصه بیمار شد و در همان چند روز سرای فانی را وداع
کرده بدار قرار شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او بنشست و چون از امیر یوسف
صوفی تا غایت جریمه صادر نشده بود وسایل انگیخته دست تضرع در دامن متابعت او آویخت
و از مصالحه سخن گفته آنحضرت ملتمس او مبذول فرمود و برادرزاده یوسف صوفی را که آق
صوفی برادرش از شیرین بیک دختر خان اوزبک داشت جهة امیرزاده جهانگیر خطبه کرد
یوسف صوفی از جان و دل بدان پیوند راضی شد و تقبل نمود که بعد از تهیه اسباب لایق

آن حجله‌نشین تتق عصمت را بهر گاه که حکم شود ببارگاه کیوان اشتباه روان کردند و لجاج
و عناد بمحبت و وداد تبدیل یافته شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر شرف و اقبال
خویش معطوف ساخت و پیش از وصول بمقصد عذر و خیانت کیخسرو ختلانی ظاهر شد و یرلیغ واجب
الاتباع نفاذ یافت که کیخسرو را حاضر آورده در موقف پرسش باز داشتند و بعد از تحقیق
و تفتیش امرا و نوئینان باریک‌بین ایلچی فرستادن او پیش صوفی حسین و تحریض نمودن خدمتش را
بر مخالفت و محاربت حضرت صاحبقرانی بثبوت پیوست و چند گناه دیگر که بر آن اقدام نموده بود
نیز روشن گشت لاجرم بفرمان سیورغتمش خان او را بند کرده بسمرقند فرستادند تا نوکران امیر حسین
بقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف والی حیاتش را از شهرستان بدن کوتاه ساختند بیت
دیدیم چند بار زدنیا مدهی نکو ما فرجام آنکه قصد بدین خاندان کند

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم کرت ثانی

بعد از گرفتن کیخسرو ختلانی پسر او سلطان محمود و ابو اسحق پسر خضر یسوری
و محمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی
شده خاطرش را از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقرانی بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند
و او بر نقض قواعد عهد و پیمان که در مذهب مروت و مردی محظور و ممنوع است اقدام نموده لشکر
فرستاد تا کات را غارت و تاراج کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت در
بهار سنه اربع و سبعین و سبعمایه باحضار عساکر گردون شکوه فرمان داد و از اطراف و اکناف
بلاد و امصار سپاهی جرار بر درگاه عالمپناه مجتمع گشته و با گروه انبوه روی همت بانتقام
یوسف صوفی آورده روان شد و چون امیر یوسف صوفی از توجه رایات نصرت آیات آگاهی یافت
از کرده خود پشیمان شد و زبان باعتذار و استغفار گشاده طایفهٔ از اکابر و اعیان را با مکتوبات

مرق و تنسوقات لایق بدرگاه گیتی پناه بفرستاد و تقبل نمود که مهد علیا و ستر عظمی بر حسب وعده
که کرده بود روان سازد و حضرت صاحبقران ستوده خصال بر قبول پوزش یوسف صوفی
اقبال نموده و رقم عفو بر صحیفه جریمهٔ او کشیده از آنجا که رسیده بود معاودت کرد و چون بدار الملک
سمرقند رسیده نزول اجلال فرمود بترتیب اسباب طوی مثال داد و در بهار سنه خمس و سبعین و سبعمایه
که عروس غنچه نقاب از رخ برداشته بر بلبل نغمه‌سرای جلوه‌گری آغاز کرد فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت که امیر یادگار برلاس و امیر داود و اوزون اولجایتو جهت آوردن مهد عظمی
بخوارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحف عالی همتانه بجانب مقصد شتافتند و چون
بخوارزم رسیدند و با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده تبرکات بگذرانیدند خدمتش مقدم امرا را
بمراسم اعزاز و اکرام تلقی نموده از وظایف تعظیم و احترام نکته فرو نگذاشت و خدر علی خانزاده را
با تجملی که در قوت متخیله نگنجد بعد از آنکه امر طوی واد با ایشان سپرد و شرط مشایعه بجای
آورده روانه سمرقند گردانید و فرستادگان قاصدی را بر سبیل تعجیل بایصال این خبر
بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و چون صورت حال معروض رای صاحبقران عدیم المثال
گشت فرمود تا قرتغا خاتون که عروس پسر قید و خان بود با سایر خواتین و ارکان دولت
و اعیان مملکت و امراء عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار بر راه استقبال پیش رفتند و سادات
و قضاة و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات بر حسب فرمان
شتافتند و دار السلطنه سمرقند را بانواع تکلفات غریب و تجملات بدیع عجیب بموجب حکم آذین
بستند و خانزاده را بحشمتی و زینتی که از بدو ایجاد عالم تا آن غایت دیده عروس دنیا قرین آن
ندیده بود بسمرقند آوردند و در مجلسی خاص بآیین شرع مطهر در ساعتی که سعود از آن اقتباس سعادت می نمودند

با شاهزادهٔ عالیمقدار منظور نظر ملک قدیر امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدند و چندان
جواهر و لآلی و درم و دینار و عبیر و عنبر و مشک اذفر نثار کردند که تعداد آن از حیز قوت ناطقه
بیرون است و طویهای با عظمت و بزمهای با سرور و بهجت که از ابتدای گردش سپهر مینافام
در خیال ناهید قبل از آن ایام نگذشته بود ترتیب دادند و آن درج سلطنت و دری آسمان
حشمت و ابهت در خلوتخانهٔ خاص بشرف صحبت شاهزادهٔ عالمیان اختصاص یافت **ذکر توجه حضرت
صاحبقران گردون اقتدار بقلع و استیصال لشکر جته سیوم بار** در غرهٔ شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه صاحبقران
گردون شکوه با سپاه انبوه عزم مغولستان کرد و چون برباط قطقان رسیده نزول فرمود باران
و برف متواتر گشته شدت سرما بمرتبهٔ انجامید که حرارت غریزی در چهار مرتبهٔ سردی آغاز
نهاد و بمقتضی البرد یقتل بوضوح پیوسته مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در عرصهٔ تلف آمد مراحم
شاهانه شامل حال باقی سپاه شده حضرت صاحبقرانی از انجا مراجعت کرده دو ماه در سمرقند
بفراغت گذرانیدند تا هوا باعتدال مایل گشت و در غرهٔ شوال باز لشکرها جمع آورده بجانب
جته نهضت فرمود و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر را که بعد از فوت
پدرش ضبط و نسق ایل جلایر برحسب فرمان واجب الاذعان متعلق باو شده بود در رکاب
شاهزادهٔ عالمیان جهانگیر برسم منغلای روان فرمود و چون ایشان از سیرام گذشته
بموضع جارون نزول کردند خبرگیران شخصی از قوم جته را گرفته پیش شاهزاده و امرا آوردند
و او چنین گفت که قمرالدین که ادیاقش و غلات بود لشکرها جمع آورده و در موضع گوک توبه
نشسته چشم بر راه حاجی بیک دارد و امرا آنشخص را پیش حضرت صاحبقرانی فرستادند تا صورت
حال باز نمودند و آنحضرت مسرعی نزد فرزند ارجمند و امرا روان کرد که بتعجیل تمام متوجه قمرالدین گردند

ایشان بموجب فرموده عمل نموده روی بدشمن نهادند قمرالدین چون از توجه لشکر نصرت قرین
خبر یافت و تاب مقاومت آن جماعت از مکنت و قدرت توان خویش بیرون دید بر کوهی بالا رفت
که موضعی حصین و مکانی رصین بود پناه جست و آن سه دره است در غایت مغاکی و در آنجا
سه رود عظیم جاری قمرالدین با اتباع خویش از دو دره گذشته در درهٔ سیوم فرود آمد
و راه آمد شد استوار ساخت و شاهزادهٔ عالیمقدار با امراء دولتیار و لشکر جرار متعاقب
سپاه جته رسیده و در برابر ایشان صف کشیده جنگ آغاز کردند و بعد از آن دست از
جنگ برداشته در موضع خویش فرود آمدند و چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در
دل دشمنان جای گرفته بود شبهنگام روی بگریز نهادند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش ابصار
مرتفع شد منغلای لشکر منصور قمرالدین را نکامیشی کردند و جمعی کثیر از گریختگان را بقتل آوردند
و چون آفتاب عالم افروز عرصهٔ ربع مسکون را بنور حضور خویشتن مزین گردانید حضرت صاحبقران
بطلعت بهجت افزای با بقیهٔ سپاه بدانجا رسید و فرمان داد تا امیر داود و امیر حسین و اوج
قرا بهادر از عقب دشمنان بر نشیب آب ایله روان شدند و امیر حسین در بعضی از رودخانها غریق
بحر فنا گشته شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرفت و سپاه ظفر مآل بیاغی رسیده چهارپایان و اموال
ایشان را بگرفتند و بعضی از قبایل هزارهای مغول که سر بایلی درآوردند و برحسب فرموده متوجه
جانب سمرقند شدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع مفسدان جته تا موضع پای طاق رفت و
از انجا قرة العین سلطنت امیرزاده جهانگیر باشارت حضرت صاحبقران صایب تدبیر در پی
قمرالدین با سپاه جلادت آیین روان شد و هزارهای جته که در موضع اوج فرمان متوطن بودند
از عبور لشکر منصور پایمال حوادث و نوایب گشته و امتعه و اموال ایشان بباد غارت

و تاراج رفت و خبر قمرالدین که در کوهستان متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسیده از
عقب او شتافت و قمرالدین بالضروره از ایل و الوس خود جدا شده بموضع دور دست رفت
و امیرزاده جهانگیر مواضع و منازل قمرالدین را تاخته و خاتون امیر شمس الدین بویان آغا و دخترش
دلشاد آغا را بدست آورده خبر بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این حدیث
روح افزای از موضعی که در آنجا پنجاه و سه روز توقف کرده بود کوچ کرده ببالای قراقسماق برآ
و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده دران محل بشرف ملازمت و سعادت پایبوس
استسعاد یافته و آنچه از مغولستان بدو افتاده بود از صامت و ناطق پیشکش کرد و دلشاد آغا را
بنظر کیمیا اثر رسانیده علاوه آن خدمات پسندیده گردانید و رایات عالیات از آنجا در حرکت
آمده بموضع یات باشی رسید و از ان محل نیز بصحرای ار په یازی نقل نموده حضرت صاحبقرانی
دران مقام چند روزی بعیش و شادمانی گذرانید و مبارکشاه مکریت که امیر هزاره آن دیار بود
و از دولتخواهان قدیم حضرت صاحبقران سپهراقتدار طوی بتکلیف ترتیب داده خدمات شایسته
بتقدیم رسانید و دران منزل فرخنده صاحبقران پسندیده صفات بمقتضای سنت حضرت
نبوی علیه افضل الصلوات عمل نموده دلشاد آغا را جلیس و انیس خویش گردانیده در حرم خاص جای
داد و خاطرش شاد گردانیده دلش را از بند غم آزاد ساخت و چون از مراسم جشن و سور
دل آسوده و فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقران از ار په یازی کوچ کرده و از پلی دبان گذشته
در اوزکند فرود آمده در آن موضع مهد علیا تکلو ترکان آغا با خواتین امرا و نام یافتگان دولت که
از سمرقند برسم استقبال متوجه گشته بودند بشرف بساطبوس فایز گشته و مراسم تهنیت بجای آورده
نثار و پیشکش کردند و از طوی و عشرت فارغ شده روی بخجند نهادند عادلشاه جلایر حاکم

آنجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورده بترتیب اسباب ضیافت قیام نمود و دران
وقت که آنحضرت لشکر بسر قمرالدین می برد شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و ترکن ارلات
بایکدیگر پیمان بسته بودند که هرجا مجال یابند نسبت بآن سعادتمند مکر و غدری اندیشند و چون
آنحضرت در ضمان حفظ و عنایت ملک ذوالجلال درین حین بخجند رسید اینجماعت عهد تازه کرده
قرار بران دادند که بوقت طوی چون گوشت خورده شود و شیره آش پیش آنحضرت نهند پای
جسارت پیش نهاده دستبردی نمایند صاحبقران دولتیار در وقت گوشت کشیدن بحکم
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار غدر و مکر در مخایل و شمایل ارباب نفاق مشاهده
نمود و پیش از شیره نهادن از مجلس برخاست و برفور سوار شده باردوی مبارک مراجعت
فرمود و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکریان را رخصت انصراف
ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه زنجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع است و آن
زمستان دران بقعه شریفه بعشرت و کامرانی بگذرانید و عادلشاه دران زمستان بعز
بساطبوس فایز شده و اعتراف بگناه کرده صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که
کرده بودند بوسیله غیری بعرض رسانید و بر تجدید پیمان و سوگند اقدام نموده گفت که آن کرامت
که از حضرت صاحبقرانی دران مجلس واقع شد از نتیجه دولت روزافزون بود و حضرت صاحبقرا
بنا بر مقتضی زمان آن سخن ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایات پادشاهانه مستظهر
گردانید و باخفاء آن راز وصیت کرد و چون زمستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه
ذو شوکت تواجیان بهرام صولت را بطلب سپاه اطراف و اکناف فرستاد تا بار دیگر بعزم
رزم والی خوارزم توجه فرماید و چون امرا و گردنکشان آفاق بدرگاه پادشاه باستحقاق

جمع آمدند از موقف جلال بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد و او را در مقام یرغو باز
داشته گناهش بوضوح پیوست و قهرمان قهر خدمتش را برادر هر ملک سلدوز سپرد تا بخون
هر ملک که بتیغ بیداد او کشته شده بود بقصاص رسانید ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیوم بطرف خوارزم و از راه مراجعت نمودن آنحضرت بنا بر رعایت دقایق جانب حزم

منشیان بلاغت شعار و مورخان فصاحت دثار مصادقت
و موافقت حضرت صاحبقرانی را صورت پیوند وصلت او با یوسف صوفی و اهتمام نمودن
آنحضرت را در شان سوین بیک خانزاده که برادر زاده والی خوارزم بود با بلغ وجهی در مصنفات
خویش بیان کرده اند و مطلقا متعرض سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کامکار کوه وقار
بدان صوب با آن همه محبت و صداقت و رغبت آنحضرت در امر مواصلت نشده اند و بر فطانان
نکات و دقایق فن انشا و تاریخ تجارت این اسلوب پوشیده نماند و چون علم راقم حروف
بغبار دنقار خاطر اشرف اعلی نسبت بیوسف صوفی متعلق نشده بود طریق مورخان سابق
مسلوک داشت و اکراه آنرا بعدم ایراد جهت خصومت همین معنی باعث بودی بایستی
که باظهار معذرت زبان کشادندی فی الجمله در اول فصل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه حضرت
صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده آقبوغا بهادر را در سمرقند داروغه گذاشت و امیر ساربوغا
و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرا را سی هزار سوار بجانب جته روان کرد
تا در دفع شر قمر الدین و گرفتن او سعی بلیغ نمایند و رایت نصرت پناه در ضمان حفظ و حمایت
حضرت اله بجانب دیار خوارزم برافراخت و چون موضع سه پایه از غبار رسم سمند حضرت
صاحبقران جهانگشای عطرسایی آغاز نهاد و بمسامع علیه رسید که ترکن ارلات که از انجا

آب با مردم خود متوجه اردوی همایون بود طریق ناصواب اختیار نمود و وهم بی جایگاه بخود
راه داده بجانب یورت اصلی خویش گریزان روی آورده است و آنحضرت پولاد را
با جماعت آهن پوش از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و زمانی از حرکت
نیاسوده در نواحی فاریاب باو رسیدند ترکن و برادرش ترمش و فوجی از ارلاتیان که با
ایشان بودند بر کنار آب دست بتیر و کمان برده بجنگ و جدال اشتغال نمودند و عاقبت
شامت کفران نعمت بروزگار آنجماعت واصل گشته روی بگریز نهادند و لشکر ظفر قرین
تکامیشی یاغی کرده پولاد تنها بترکن رسید و اسب ترکن در آنولا از تک و تاز مانده
مجال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شده و بیک چوبه تیر اسب پولاد را بینداخت
و پیش از آنکه پولاد قد راست کند تیری دیگر بجانب او افکند چنانچه از خود او بگذشت
لیکن آسیبی بر ش نرسید و پولاد تیر گشته از روی ستیز قدم جسارت پیش نهاد و هر دو
دلاور با یکدیگر در آویختند و بفر دولت قاهره پولاد ترکن را بر زمین زد و بخنجر سر او را
از مرکب بدن جدا کرده باز گشت و با مان سردار نیز به ترمش رسیده خدمتش را
امان نداده شر او را از سر خلق باز داشت و سر آن هر دو گردنکش را بپایه سریر خلافت مصیر
رسانیدند و درین اثنا ساربوغا و عادلشاه جلایر که حضرت صاحبقرانی ایشانرا با گروه انبوه
بطلب قمر الدین فرستاده بود عرصه ولایت خالی یافته و خبث عقیده بظهور آورده ختای
بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و بمدی داروغه اندکان حق نعمت بر طاق نسیان نهاده
برعناد و شقاق با امراء بد اعتقاد اتفاق نمودند و عاصیان بدر سمرقند آمده بمحاصره مشغول
شدند امیر آقبوغا که حاکم شهر بود مسرعی باردوی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت

و حضرت صاحبقرانی دفع دشمنان خانکی اهم و اولی دانسته بر فور بازگشت امیرزاده جهانگیر را
از پیش برسم منغلای روان ساخته خود با قول از عقب لشکر در حرکت آمد و شاهزادهٔ
عالمیان در موضع کرمینه با مخالفان ملاقات کرده صف جنگ بیاراست و بعد از مصاف
تیر و ضرب نیزه و شمشیر بیشه شجاعت امیرزاده جهانگیر بتایید نعم المولی و نعم النصیر غالب
گشته اعدای دولت روز افزون عنان از معرکه برتافتند و بدشت قبچاق رفته پناه
بارس خان بردند و چند گاه سار بوغا و عادلشاه ملازمت درگاه او نمودند و آخر الامر
عرق شرارت ایشان در حرکت آمده در زمانی که خان به ییلاق رفته بود دل دگرگون کردند
و تیغ بی شرمی از نیام بی آزرمی بیرون آوردند و با نایب خان جنگ در پیوسته او را کشتند
و از آنجا گریخته بقمرالدین ملحق شدند و او را بر سلوک طریق عبادت و غوایت ضلالت
کردند **ذکر جسارت قمرالدین باغوای بعضی مردم و توجه حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت چهارم**
چون سار بوغا و عادلشاه بقمرالدین پیوستند و آتش حقد و حسد قدیم او را که در باطن داشت
بباد اغوا و اغرا برافروختند کل نم دیده را آبی تمام است قمرالدین با لشکر آراسته
بولایت اندکان درآمد و هزاره قداق از امیرزاده عمرشیخ که در آنولا بر ضبط آنولایت
پرتو التفات انداخته بود روی گردان شده بقمرالدین ملحق گشت و امیرزاده عمرشیخ را مجال
مقابله و مقاتله نمانده پناه بکوه برد و شخصی را بتعجیل فرستاده صورت حال را معروض
رای حضرت صاحبقرانی گردانیده تقریر کرد که یاغی با گروه انبوه رسید و از معموری
در ولایت اندکان اثر نگذاشت آنحضرت بعد از دو روز بنفس همایون در حرکت آمده
حکم فرمود که هر کس از لشکریان که از موکب همایون تخلف نموده او را بیاسا رسانند قمرالدین

چون از توجه حضرت صاحبقرانی آگاه گشت پای وقارش متزلزل شده مراجعت نمود
و بموضع آت باشی رسیده اغرق را باقصی مغولستان روان کرد و خود با چهار هزار سوار
در کمینگاه غدر بایستاد و حضرت صاحبقرانی از این امر بیخبر اکثر لشکر را بتکامیشی دشمن
فرستاده و از شیران بیشه نبرد پنجهزار مرد زیاده در ملازم رکاب فلک فرسای نمانده و درین
حال میان شیخ علی بهادر و ختای بهادر سخنی از سپاهی گری واقع شده ایشان نیز از
عقب یاغی و دیگران هم با آن دو پهلوان موافقت نمودند چنانچه چهارصد کس یا دویست کس
علی اختلاف الروایتین با آنحضرت ماندند و قمرالدین فرصت غنیمت دانسته با چهار هزار سوار
شمشیرزن نیزه گذار از کمینگاه بیرون تاخته و تیغ کین از نیام بیرون آورده متوجه
پادشاه اسلام شده رایت انتقام برافراخت حضرت صاحبقران کامکار دست توکل
بدامن عنایت پروردگار استوار داشته و مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
بخاطر گذرانیده بهادران سپاه را استمالت داد و گفت دل قوی باید داشت که فتح و نصرت
از بخشش ملک منان است نه از کثرت اعوان و انصار **سو** سعادت ببخشایش دادار است
نه از خیل و از کثرت لشکر است **ها** و فرمود اگر اندک سستی پیش آید مهم بجای رسد که
ندامت سود ندارد **سو** بگفت این و رو سوی دشمن میدان نهاد **ها** و در آن معرکه داد مردی بداد
و چون شهریار شیر شکار بنفس خویش متصدی رزم و پیکار گشت بهادران نامور مانند
بحر اخضر جوشان و خروشان روی بدشمنان نهادند بضرب تیغ و طعن سنان ایشان را
متفرق و پریشان ساختند و قمرالدین با آن همه شجاعت و سپاهی گری و کثرت لشکر
از پیش اندک نفری روی گردان و گریزان شد و امرا و بهادران که بچپقون رفته بودند

فوج فوج متعاقب هم رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته و ایل و الوسی را که اسیر کرده بود
از ایشان بتهور و قوت بازو باز ستاندند و کرانها را بطرف اوزکند روان فرمودند و امیرزاده
عمر شیخ و ختای بهادر بفرموده دارای هفت کشور روی توجه بجانب کاشغر آوردند و حکام
آنجا ولایات را گذاشته گریخته و جوههای ایشان را بسمرقند رسانیده اهالی آنجا را باندکان
کوچانیدند و قمر الدین لشکرها جمع ساخته در سکزیغاج باتفاق سار بوغا و عادلشاه جلایر
رحل اقامت انداخته و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان و بعد از تلاقی
فئتین و انهزام اهل شقاق و عناد اوج قرابهادر گریختگان را تعاقب نموده تنها بقمر الدین رسید
و نوکران قمر الدین متفرق شده خدمتش نیز دران بیابان پویان بود و اوج قرابهادر با آنکه
چند زخم بر اعضا داشت میخواست که پنجه در پنجه قمر الدین که در بیشه هیجا شیر عرین بود اندازد و قمر الدین
تیری از شست قدرت کشاده بر اسب اوج قرا زد و اسب افتاده خدمتش پیر در سر کشید
با تیغی در دست قدم در راه نهاد و از عقب او باز نمی گشت قمر الدین بر کمال بهادری او آفرین
کرده گفت وظیفه حلال نمکی بجای آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی باش و بازگرد و اگرنه
ضرب دست و زخم شست من ببین و تیری دیگر افکنده بر سنگ خارا چنان زد که قرب یک دست
دران نشست و اوج قرابهادر بزبان تحسین قمر الدین کشاده پیاده و مجروح باز گشت
و سار بوغا و عادلشاه بجانب دیگر گریخته فولاد خزانچی در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات
جنگ بسیار واقع شده و دست پولاد بزخم تیری از حرکت باز ایستاد و ایشان پای فرار
در راه نهاده از جنگ او خلاص شدند و پولاد بعد از چند روز بهمان زخم در گذشت **ذکر غروب**
آفتاب امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر سلطان گردون سریر حضرت صاحبقرانی قرة العین خود

امیرزاده جهانگیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن
یورش مظفر و منصور مراجعت نمود در اثنای طریق در واقعه شیخ برهان الدین قلیچ را بدیده
معنی مشاهده نموده و بقدم ادب پیش آنجناب رفته بزبان نیاز گفت ای شیخ پسرم را
از خدای عز و علا درخواه شیخ در جواب همین بیش نفرمود که با خدا باش و چون از خواب
در آمد دانست که کار دیگر است و روشنایی دیده سلطنت و همای آشیانه مملکت برجناح سفر
و از غایت پریشانی خاطر دبیر خاص خویش یولقلق را از سنککول بتعجیل بفرستاد تا خبری بتحقیق
بیاورد و بعد از رفتن او باز در شان فرزند ارجمند خوابی آشفته دید ملالت خاطر انورش که
مطرح اشعه الهامات آلهی بود زیاده شده با خواص مقربان خطاب کرد که تصور من آنست که دیگر
روی فرزند خود نخواهم دید اگر شما از وی خبری دارید پنهان و پوشیده مدارید مجموع ایشان زانو
زده سوگندان عظیم بر زبان آوردند که ما بر حال شاهزاده هیچ اطلاع نیست و پیش از وصول
حضرت صاحبقرانی بسمرقند واقعه ناگزیر امیرزاده جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت
بحوالی آن بلده فردوس مانند رسید عامه شهر سرها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن
افکنده و نوحه زنان و مویه کنان با دیده پر خون بموکب همایون پیوستند حضرت صاحبقران
پاک اعتقاد از مشاهده این حال بغایت ملول و متاثر و آزرده خاطر گشت اما چون بر ضمیر
منیرش این معنی روشن بود که درین جهان گذران هیچکس را از کهان و مهان بقا و خلود ممکن نیست
شیوه تحمل و شیمه اصطبار شعار خود ساخته طریق تطرق قلق و اضطراب بسته زبان بکلمه
انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چند روز پیاپی جهت روح پر روح الوان و اصناف آش بفقرا
و مساکین داد و صلات و صدقات بارباب احتیاج و اصحاب استحقاق رسانید و نعش

امیرزاده مرحوم را بموجب فرمان بشهر سبز نقل کرده دران خاک عنبر سرشت مدفون
ساختند زمان حیات شاهزاده بیست پسال بود و ازوی دو پسر یادگار ماند یکی امیرزاده
محمد سلطان از خانزاده برادرزاده حسین صوفی که از حکام خوارزم بودند دیگری امیرزاده
پیر محمد که بعد از چهل روز از فوت شاهزاده مرحوم مغفور متولد شد و مادر امیرزاده پیر محمد بخت ملک
دختر الیاس بیسوری بود و امیرزاده جهانگیر بحسن صورت و صفای سریرت اتصاف داشت
مقارن این حال امیر سیف الدین رخصت زیارت بیت الله حاصل کرده متوجه مکه معظمه شد
و چندگاه حضرت صاحبقرانی در فراق فرزند نیکوخصال پسندیده فعال خویش امیرزاده جهانگیر
ملول و محزون بود و تاسف و تحسری میخورد تا باری سبحانه و تعالی در عوض او جهانداری ارزانی داشت
یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه آفتاب طلعت سلطان سعادت
نشان دُر دُرج سلطنت و کامرانی دری برج خلافت و شهریاری جانشین حضرت صاحبقرانی
وارث سلیمان مکانی سزاوار تاج و دیهیم منظور نظر عنایت رحیم رحمن معز السلطنة والدنیا والدین
شاهرخ بهادر سلطان از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و ابهت طالع گشت چشم همایون شهریار بدین
و داد بجمال آن مولود عاقبت محمود پاک اعتقاد روشنائی پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه بجوهر از ناصیه منقبت آثار
آن نورسیده بستان سلطنت حساب بهار گرفت و در حین ولادت آن همایون مجسته مقدم برج قوس که سعد اکبر
منسوب بدانست مشتری منطبق بود و سعد اکبر یعنی مشتری که عبارت از صاحب طالع آن حضرتست در یازدهم
که خانه مقاصد و مآل است با سعد اصغر دست در آغوش کرده و متضمن آن شده که جمیع مقاصد و مطالب را
باسهل وجهی کفایت کرداند و همچنین سایر کواکب در محل مناسب و درجات لایق قرار گرفته با بر خالق مقتضی سروری
و فرمان روائی حضرت خلافت پناهی کشورگشایی بر جمیع خلایق شده بودند چنانچه بتفصیل این حالات هم درین اوراق

کلک بیان خواهد پرداخت انشاء الله وحده العزیز **ذکر بعضی از وقایع و نهضت رایات نصرت آیات
بتایید خالق افلاک و انجم بجانب خیل ستاره عدد جته نوبت پنجم** بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر
خطیر حضرت صاحبقران از وفور حزن و ملالی که داشت بتنسیق امور مملکت نمی پرداخت عاقبت
بشفاعت و درخواست خواتین و امرا روی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده باحضار عساکر منصور
فرمان داد و درین اثنا بمسامع علیه پیوست که عادلشاه جلایر در کوهستان نواحی باسعد و دی
چند بتعب و نصب روزی بشب میرساند و آنحضرت ایلچی بوغا را با پانزده سوار بطلب او نامزد فرمود
ایشان برحسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بانزار رسیده جمعی کثیر
از لشکریان را جهت مدد باخود همراه ساختند و دران کوهها بطلب او مشغول شده خدمتش را در حوالی
آقسوما که میلی است که جهت احتیاط راه دشت قبچاق بران بالا میروند بدست آوردند و شامت کفران نعمت
خسرو آفاق شامل حال عادلشاه شده معروض تیغ یاسا گشت و ساربوغا که با او در مخالفت حضرت
صاحبقرانی اتفاق نموده بود بعد از دو سال بهدایت ملحق توفیق رفیق روی بدرگاه گیتی پناه آورده
در مقام ندامت و خجالت بایستاد مکارم ملکانه جریده جریمه او را بزلال مرحمت و احسان و عفو
و امتنان شسته ایالت ایل و الوس او را باو ارزانی داشت سو ز ابتدای دور آدم تا بعهد پادشاه
از بزرگان عفو بدست از فرودستان گناه و چون قمر الدین هرگاه که فرصتی یافت
دست تعدی باذیال ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحبقران جمجاه فریدون نشان
امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختای بهادر و غیرهما از اعیان امرا فرمود تا باستیصال قمر الدین
اقبال نمایند و بر قلع و قمع او غایت جهد و جهد مبذول دارند و ایشان از سمرقند بیرون آمده
بتعجیل هر چه تمامتر روان گشتند و در بیابان قوراتو بقمر الدین رسیده جنگ در پیوستند و بغو

دولت قاهره قمرالدین را مقهور و منهزم کردانیدند و ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده
باغنیمت فراوان بسمرقند باز گشتند وهمت پادشاهانه خسرو دشمن سوز باینقدر اکتفا
نکرده بار دیگر عزیمت بجانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر برافراخت و محمد بک پسر امیر موسی
و امیر عباس و آق تیمور بهادر را با جمعی از پیش روان ساخت و ایشان تا بوغام آسی کول رفته قمرالدین را
آنجا یافتند و میان ایشان محاربه عظیم واقع شده قمرالدین منهزم شد و مردم او دیگر باره
عرصه اسر و غارت و تاراج گشتند و حضرت صاحبقرانی تا موضع قوجقار از عقب دشمنان
برفته و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید که توقتمش اغلان از ارس خان متوهم شده
یا با پیک پولاد جنگ کرده و منهزم گشته است و بر هر تقدیر معروض داشتند که خدمتش
پناه باین درگاه آورده و وصول او نزدیک است و آنحضرت تومن تیمور اوزبک را باستقبال
فرستاد تا آن نهال چمن خانیت را بیاورد و خود با سعادت و اقبال مراجعت نموده در سمرقند
نزول فرمود **گفتار در آمدن توقتمش اغلان بدرگاه خسرو گیتی ستان و فرستادن آنحضرت او را بحکومت
انزار و صبران** حضرت صاحبقران دریا نوال چون در زمان سعادت و اقبال بسمرقند آمد
شنید که توقتمش اغلان قریب بشهر رسید و آنحضرت رسم مهمان نوازی مرعی داشته برسم
استقبال سوار شد و بایکدیگر ملاقات فرموده همعنان بسمرقند در آمدند و آن میزبان با همت
اسباب ضیافت چندان ترتیب داد که شکم نیاز سیر و دیده آز پر شد و بعد از تقدیم مراسم
طوی و سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران مؤید منصور اموال نامحصور از سیم و زر و جواهر
و درر و اقمشه و امتعه و اسبان راهوار و استران نامدار و شتران بارکش و غلامان پریوش و خیمه و
خرگاه و سراپرده و بارگاه باو و ملازمان او بخشید و طبل و علم و خیل و حشم علاوه اسباب مذکور گردانیده

توقتمش اغلانرا بحکومت انزار و صبران و سغنان فرستاد و چون توقتمش بر سریر دولت تمکن
یافت قتلق بوغا پسر اروس خان بالشکری عظیم که محاسب وهم از تعداد آن عاجز آید بسر
توقتمش آمد و میان هر دو گروه مقاتله فاحش روی نمود و باوجود آنکه قتلق بوغا در آن مصاف
بزخم تیری نماند توقتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران
جهانبخش زیاده از نوبت نخستین اسباب پادشاهی توقتمش مرتب داشته او را در کمال
حشمت باز گردانید و اروس خان مراجعت او استماع نموده پسر بزرگتر خود توختقیا را
با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق و سپاهی افزون از اوراق اشجار بدفع
توقتمش اغلان نامزد کرد و هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و این نوبت نیز شکست
بر توقتمش افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و او از سایه خود گریزان شده روی
بجنگل و بیابان نهاد و قرانجی بهادر او را تعاقب نمود و توقتمش بسعی بسیار خود را بکنار آب
سیحون رسانیده از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون کرده خویشتن را در آب
انگند و قرانجی تیری بر بازوی او زد و توقتمش برهنه و مجروح بشناه از آب گذشته
در جنگل پنهان شد و قرانجی چندانکه او را جست نیافت لاجرم نومید بازگشت و از غرایب حالات
آنکه حضرت صاحبقرانی ایدکو برلاس را جهت استمالت و دلداری توقتمش فرستاده بود و امیر
ایدکو در آن اوقات توقتمش اغلانرا میجست تا پیام آنحضرت باو رساند و از حسن اتفاق
در آن شب توقتمش خسته و زار تنها بر زبر خاک و خاشاک افتاده دل بر هلاک نهاده بود و بدان
جنگل رسید و آواز ناله حزین شنید از پی ناله رفته دید که توقتمش بحالتی که از آن ناخوشتر نباشد
افتاده است امیر ایدکو بر سر بالین او که از خاشاک درشت فرو آمد و بنشست و مراسم غمخواری

توقتمش اغلان کما یجب و ینبغی بجای آورده تن او را بلباس لایق پوشانید و مأکول و مشروب مناسب
بخورد وی داد و چون محنت توقتمش براحت تبدیل یافت ایدکو برلاس او در ظاهر بخارا ببارگاه
فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانید و بار دیگر توقتمش مشمول عنایت و عاطفت آنحضرت گشته
بیمن التفات خسروانه آنچه محتاج الیه او بود از اسباب تنعم و کامکاری مرتب گشت و در خلال
این احوال ایدکو مغول که در زمرهٔ امراء الوس جوجی انتظام داشت از اروس خان گریخته
بتوپ طلبوس پیدا گشت و بعرض رسانید که اروس خان با لشکر گران بطلب توقتمش
اغلان می آید و مقارن این حال ایلچیان اروس خان باردوی همایون آمده بعرض حضرت صاحبقرانی
رسانیدند که خان می گوید که توقتمش پسر مرا کشته پیش شما رفته است او را بما تسلیم نمایید یا موضع
جنگ تعیین فرمایید حضرت صاحبقران کامیاب در جواب فرمود که از مقتضی عقل و مروت
رخصت نمی یابم که کسی پناه بمن آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث تعیین موضع جنگ بهر جا
که با هم ملاقات کنیم مکان جنگ آنست **نظم** برو از من بگو پیش ارس خان ٭ زبان را مریغ
آبی را تر سپان ٭ دلیران مرا جنگست پیشه ٭ که شیرانند و دشت رزم بیشه ٭ نترسد مرد کار از بیشهٔ خود
نه شیر خشمناک از بیشهٔ خود **ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم ارس خان**
حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان اروس خان را گسیل کرد دیده توالتفات بر تجهیز و ترتیب
لشکر انداخت مجموع ایل و الوس جغتای را جمع آورده با سپاه گران و لشکر بی پایان در حرکت
آمده بسغناق نزول کرد و میان هر دو گروه بیست و هفت فرسنگ مسافت ماند مقارن این حال
برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان بنوعی تاختن آورد که از مهابت
شدت خون در عروق منجمد گشت و از ذی حیات فردی را مجال حرکت و جنبش نماند کرهٔ اثیر طبیعت کرهٔ

زمهریر گرفت و مزاج سمندر در میان آتش فسردگی پذیرفت و برودت هوا تا سه ماه امتداد
یافت و در آن مدت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که هیچکس را مجال آن نبود که قدمی
پیش نهد و هوا فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقرانی فرمان داد تا یارق تمور و خطای بهادر و محمد
سلطانشاه که از ملک هراة روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بودند بر سر دشمنان شبیخون
برند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد آزموده روان شدند و در شب با تیمور ملک
پسر اروس خان که با سه هزار سوار جهة همین کار می آمدند دوچار خوردند و قریب بصبح جنگ
آغاز شد و از رسیدن ترایلچی بوغا بیای تیمور ملک اغلان راه انهزام پیش گرفته سپاه اینجانب
بدستور مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند اما با آق تیمور و خطای بهادر در آن معرکه
بشهادت فایز گشت و چون لشکر فیروزی اثر مراجعت نموده باردوی خجسته رسیدند حکم
جهان مطاع صدور یافت که امیر محمد سلطانشاه بنخجیرگیری رود و او بمقتضی فرموده عمل نموده پیش رفت
و شخصی را گرفته بپایهٔ سریر اعلی رسانید و امیر مبشر نیز که بآن امر مامور شده بود دیگری را گرفته بیاورد
و از تقریر آن دو شخص بوضوح پیوست که الغ سالقین از بهادران سپاه اروس خان با صد کس
بنخجیرگیری آمده بوده اند و ایشان نیز با آق تیمور بهادر برادر الله داد که ورا نزار لشکر را تغار رسیده اند
در بیرون شهر ملاقات اتفاق افتاده و آق تیمور بهادر و کل از متعینان سپاه مخالف را انداخته
برادرزادهٔ او کیلکی بورتجی سالقین بزرگ را دستگیر کرده میرسانند و متعاقب این خبر هندو شاه
سالقین بزرگ را بدرگاه عالمپناه آورده بعنایات خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم شد که
اروس خان بیورت خود معاودت نموده است و قراکنک را بجای خود گذاشته حضرت
صاحبقران ظفرقرین بنفس همایون سوار شده متوجه دشمن شد و چون چند فرسنگ قطع فرمود

خبر آوردند که قراکسک بازگشته است و دران نواحی از مخالفان هیچکس نمانده است و آنحضرت
در زمان شرف و اقبال عنان بجانب خطهٔ دلکش کش منعطف ساخته و طبل ارتحال کوفته مظفر
و منصور بمقصد رسیده و هفت روز در آنجا توقف نمود تا دشمنان ایمن گشته و بعد از آن بعزم
رزم اروس خان سوار شده توقتمش اغلان را مرتب گردانیده او را دران مملکت بحکومت
باز داشت و اسبی تیز تک سبک سیر خنک اغلان نام که در سرعت با باد صبا مسابقت نمودی باو
داد و فرمود که در وقت استیلای تو بر دشمن گریخته میرسی و بهنگام گریز او بتو نمی رسد و چون آنحضرت
از دغدغهٔ دشمن و تربیت دوست فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت نموده بجانب دار الملک
سمرقند عنان عزیمت منعطف ساخت و در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمایه کامیاب و کامران
در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود اکابر و اشراف غرب بساط بوس یافته بشکرانه درم و دینار
ایثار کردند و چون توختقیا فوت شد تیمور ملک بجای او بر سریر خانی بنشست و بعد از مراجعت
حضرت صاحبقرانی با سپاه عظیم متوجه جانب توقتمش خان شد و هر دو گروه با یکدیگر حرب در
پیوستند و از صدمات بهادران دشت قبچاق توقتمش خان بستوه آمده روی برتافت
و بران اسب که خسرو آفاق باو داده بود جان از معرکه بیرون برد و بسعی و مشقت بسیار یکسواره
ببارگاه فلک اشتباه رسید حضرت صاحبقران همت عالی نهمت بر جبر کسر توقتمش خان مصروف داشته
زمان داد تا خواص و مقربان کرة بعد اخری اسباب حشمت و ابهت او ترتیب دادند و از موقف
عنایت حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که امرای نامدار مثل تومن تیمور و اوزبک و بجی خواجه
و پسرش غیاث الدین ترخان و بکی توجین همراه توقتمش خان بسغناق رفته او را بر سریر دولت
نشانند و امرا بر حسب فرمان روان شده خدمتش را دران ولایت بر تخت خانی نشاندند

فرستادن حضرت صاحبقران توقتمش اغلان را بجنگ تیمور ملک خان بتحریک اوزبک تیمور و نشستن توقتمش بر تخت خانی دران زمان که توقتمش خان اغلان از اردوی اروس خان گریخته
بود بپناه بارگاه حضرت صاحبقرانی آورد اوزبک تیمور با او همراه بود دران وقت که تیمور ملک
لشکر بر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت اوزبک تیمور بدست قبچاقیان افتاده خود
پیش تیمور ملک خان بردند پادشاه از سر خون او گذشته و اوزبک تیمور چندگاه در دشت
قبچاق بفلاکت گذرانید و روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک خان زانو زده درخواست
نمود که ایل و الوس او را باز دهند تا بمراسم نیکو بندگی و کوچ دادن قیام نماید خان بسخن او
التفات ننمود و گفت اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو و اوزبک تیمور بعد از اندک فرصتی گریخته
در سمرقند بسعادت تقبیل عتبهٔ علیا حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه
اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بفراغ بال و شرب مدام و بال مشغول است
و تا چاشتگاه در خواب غفلت پهلو بر بستر استراحت نهاده اگر مهم نازک روی نماید یارای آن
ندارند که او را بیدار کنند بدین سبب ایل و الوس از و نومید شده جویای توقتمش اغلان اند حضرت
صاحبقران چون بر کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچیان بسغناق پیش توقتمش خان فرستاد
که لشکر بدشت قبچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد و توقتمش خان سپاه فراوان جمع آورده
متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده بود و تیمور ملک خان نیز با نبرد آزمایان
الوس جوجی در حرکت آمد و آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند
و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد و بیمن مساعدت حضرت صاحبقرانی تیمور ملک شکست یافته
توقتمش خان بجای پدران در دشت قبچاق بحسب ارث و استحقاق بر مسند سلطنت و حکومت

قرار گرفت وارس خواجه را برسانیدن این مژده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد صاحب
قران کامکار از وصول این خبر مستبشر گشته مجلس بزم آراست و چند روز بعیش و نشاط بگذرانید
وارس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سرافراز ساخته باز گردانید و توقتمش خان در سغناق
قشلاق کرده چون خسرو انجم سپاه رایت زرنگار در بیت الشرف خویش برافراخت در اوغان
عزیمت بجانب قلماق معطوف ساخت و آن ولایت را مسخر گردانیده سلطنتش روز بروز روی در
ترقی نهاده لوای استعلا بر قمهٔ جوزا برافراشت و تیمور ملک بعد از انهزام بجانب هزارهٔ اصل خویش
که ضبط و یا سامیشی او را محمد اغلان رجوع کرده بود رفت و او در باب دفع توقتمش خان مشورت
فرمود و محمد اغلان صلاح در توقف دید و تیمور ملک سخن ناصح مشفق را محمول بر غرض داشت
و آن پیکنه را بقتل رسانیده با ایل خود روی بجنگ توقتمش نهاد و در موضع قراتال هر دو خان را
ملاقات دست داد و آتش حرب زبانه زدن گرفت و در حملهٔ نخست تیمور ملک و بالنجاق که از مقربان
او بود دستگیر شدند تیمور ملک بیاساق رسیده بالنجاق را پیش توقتمش خان بوفاداری و شجاعت
تعریف کردند فرمان خان نفاذ یافت که بالنجاق در سلک امرا منتظم باشد و او بر فور زانو زده عرضه
داشت که در ایام دولت و حیات تیمور ملک بهترین عمر بامارت و حکومت گذرانیده ام و بر کندهٔ باد
چشم من که ترا بر تخت او بیند اکنون کرم نموده فرمایی که گردن مرا بزنند و سر او را بر بالای سر من
نهند و تن مرا در زیر بدن او افکنند تا چند نازنین او بر زمین نباشد توقتمش خان فرمان
داد تا ملتمس او را مبذول داشته آن پهلوان وفادار را بدار القرار فرستادند **ذکر ایلچی فرستادن حضرت
صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت
بدان طرف** دران سال که حضرت صاحبقرانی بانزار رسیده جهة شدت سرما در مقابل اردوی خلق

بپایان رسانید یوسف صوفی لشکری فرستاد تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند آنحضرت
ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست یوسف صوفی
ایلچی را مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادتمند چون برین فعل ناپسند اطلاع یافت نامهٔ قلمی کرد
و آنرا بیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که بر ایلچی گشتن است
نه بند و ما علی الرسول الا البلاغ اکنون باید که ایلچی را روانه گرداند یوسف صوفی از غفلت
تدبیر و کمال خودپسندی او را نیز بند کرد و باین اکتفا نکرده توی بوقا را فرستاد تا شتران ترالکه را که
در نواحی بخارا متوطن بودند رانده بخوارزم بردند و در اثنای این حالات امیر حاجی سیف الدین
از سفر مبارک حجاز مراجعت نموده شرف دستبوس شهریار مخلص نواز حاصل میکرد و احوال و اوضاع
طوایف ملوک را که بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بر ممالک استیلا یافته بودند بتفصیل
معروض رای انور گردانید و هم درین اوقات صاحبقران کامکار دختر امیر موسی تومان آغا را
در حبالهٔ نکاح آورده در جانب غربی سمرقند بعمارت باغ بهشت آسا فرمان داد و زمستان
زنجیر سرای را مخیم دولت و اقبال گردانید و در بهار سنه ثمانین و سبعمایه بنابر بی ادبیهای یوسف صوفی
لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت و از اسکی اکوز گذشته شهر خوارزم را مرکز وار در میان
گرفت و از برای رعایت حزم و احتیاط حصاری دیگر طرح افکنده با تمام رسانیدند و لشکریان
بهرام اشتقام هر روز صبح و شام جنگ انداخته در مهم محاصره غایت جد و اجتهاد بتقدیم میرسانیدند
و سپاه قیامت اثر باطراف و جوانب خوارزم رفته غنیمت و اسیر بسیار گرفتند و در اثنای این اوقات
یوسف صوفی رقعهٔ بحضرت صاحبقرانی ارسال نمود که تا چند از برای دو تن مردم بمحنت و بلا گرفتار
باشند و دماء و اموال مسلمانان در عرصهٔ تلف آمده ولایت بکلی مستاصل و خراب کرد اکنون

لایق بحال بلاد و عباد آنکه ما هردو شخص پای جرات در میدان شجاعت نهاده بجهت آزمایی کنیم
تا قبضه شمشیر که پالاید خون یا آتش اقبال که بالا گیرد حضرت صاحبقران شجاعت اتصاف فرمود که یوسف
صوفی از سر انصاف سخن می گوید من دیر است که این آرزو در خاطر داشتم و بر فور جبه پوشیده
و شمشیر جلادت بر میان بسته بر سمند گردون خرام سوار شد و روی توکل بجانب حصار نهاد
و امرا زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی و انسب می نماید آنحضرت بکلمات ایشان التفات
ننمود و امیر حاجی سیف الدین دست در عنان شهریار گردون توان زده گفت تا بندگان
رمقی در بدن داشته باشند خداوندگار چگونه در برابر خصم رود ازین سخن آتش غضب حضرت
صاحبقرانی برافروخته زبان بدشنام او برگشاد و تیغ از نیام کشیده حواله کرد امیر حاجی سیف الدین
عنان از دست گذاشته و دست از عنان باز داشته و قدم از جای خود برگرفته پای باز پس
نهاد و آنحضرت چنگ اعتصام در عروة وثقی توکل زده تا کنار خندق بی توقف تعجیل راند و آواز داد
که با یوسف صوفی بگویید که ما بنا بر ملتمس تو بدینجا آمدیم تو نیز بوعده وفا نمای و قدم از دروازه بیرون نه
تا ببینم که نصرت یزدانی و تایید آسمانی قرین حال و شامل روزگار که میگردد خوف و رعب بر ضمیر
یوسف صوفی استیلا یافته از گفته پشیمان شد و محافظت نفس بر بی ناموسی راجح داشته دم در کشید
حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه شاید که عرق حمیت او در حرکت آمده بیرون آید دیگر بار آواز داد
که هر کس سخن خود وفا نماید مرگ او به از زندگی ویرا نیز این سخن مؤثر نیفتاد و آنحضرت زمانی طویل
بر کنار خندق ایستاد و هرچند ازین مقوله حکایات بر زبان آورد فایده نداد یوسف صوفی
از غایت خجالت و شرمندگی دم درکشیده جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت را از توقف ملالت
و سآمت روی نموده بلشکرگاه بازگشت دلاوران ظفرقرین بر کمال شجاعت و مردانگی خسرو باداد

و دین آزین کردند و آواز تحسین بهادران باوج علیین رسید و در خلال این احوال از جانب ترمذ خربزه
نوباوه بعسکر همایون آوردند آنحضرت از کرمی که در جبلت خجسته منظور داشت فرمود که هرچند یوسف صوفی
با ما در مقام جنگ و عناد است مقتضی مروت رخصت نمی دهد که این نوباوه را بی ازو بکار بریم باید که نصیبی ازین
بر طبق زرین نهاده پیش او فرستید امرا گفتند که بر طبق چوبین یا سفالین نیز می شاید همت عالی سلطان
فرود نیامد و برحسب فرموده آنرا بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برد از بالای بارو پرسیدند
که بر طبق چیست دارنده جواب داد که خربزه نوباوه است که شهریار ستوده خصال از برای یوسف صوفی
فرستاده است و آن طبق را بر کنار خندق گذاشته مراجعت نمود ملازمان طبق را برگرفته پیش یوسف صوفی
بردند و مقتضی عقل و انسانیت آن بود که خدمتش پیلاکات و تنسوقات بیرون فرستاده از در آشتی در آمدی
تا وحشت خصومت بالفت و محبت تبدیل یافتی لیکن یوسف از رکت رای و قلت اندیشه و سوء تدبیر
طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربزها را از بالای بارو بخندق انداختند و یکی از سرداران با طایفه
از بی باکان و سرداران خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیرزاده عمر شیخ با جمعی از بهادران
صف شکن از آب گذشته در ایشان در آویختند و خاک معرکه را با خون در آمیختند آتش حرب
بالا گرفته از هر دو طرف مبارزان بر خاک هلاک افتادند و گروهی انبوه زخم دار گشتند دشمنان
بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بحصار پناهیدند نوشیروان پسر آقبوغا و ایلچی بوغا را
دران معرکه زخم رسید نوشیروان صحت یافته ایلچی بوغا رحلت نمود حضرت صاحبقران دولتیار بعد ازان
فرمان داد تا استادان ماهر مجانیق نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب
و ویران ساختند و مدت چند روز محاصره امتداد یافت و آثار و علامات تسلط ملازمان حضرت
صاحبقران حیرت افزود و سایر عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت و مرضی مهلک

برمزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد و بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولت
او اختلافی بدید آمده زمره جانب مایق صوفی کرفتند و فرقه دم از ولای خواجه لاق که ولی عهد بود
زدند و آخر خواجه لاق مغلوب شده خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دستبوس حاصل
کرده صورت واقعه را بعرض حضرت صاحبقرانی رسانید رای عقده کشای آنحضرت اقتضای
این معنی کرد که لشکریان بهیأت اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنک سلطانی اندازند بنا
ظفرپناه بیکبار در جنبش آمده روی جرأت و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و سرپنجه قهر
دیوار را رخنها کرده در شهر ریختند و دست تسلط بغارت و تاراج برآورده هرچه یافتند
از صامت و ناطق آتش نهب دران زدند و بباد یغما بر دادند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند
و سادات و مشایخ و علما و اشراف و اهل بازار و ارباب حرفه را کوچانیده بشهر کش فرستادند
و مغلوکی چند در خوارزم مانده حضرت صاحبقرانی شیخ علی بهادر را بداروغکی آنجا نصب فرموده لوای
فتح برافراخته عنان معاودت بجانب ماوراءالنهر معطوف ساخت و بمستو عز و اقبال رسید
و زمستان بزنجیرسرای قشلاق کرد و چون موسم بهار دررسید حضرت صاحبقران کامکار
به بنای حصار کش فرمان داد و آنرا بر امراء تومان و هزاره و صده و سایر لشکریان قسمت فرموده
بطالع سعد بنیاد نهادند و در اندرون شهر بموجب فرموده استادان خوارزم طرح سرای عالی انداختند
بزودی تمام ساخته شد و باق سرا اشتهار یافت شعر از زمین سر کشید سوی سما کشته نام شریفش آق سرا

ذکر ارسال نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین والی هراة و تعلل نمودن ملک و توجه امیرزاده میرانشاه بر حسب فرمان بخراسان

حضرت صاحبقران کیتی ستان از قشلاق زنجیرسرای
قاصدی پیش ملک غیاث الدین بن ملک حسین کرت فرستاده بود معلن بآنکه در اول بهار

در استوای لیل و نهار امرای نامدار و نوینان رفیع مقدار بقوریلتای حاضر خواهند شد توقع
آنکه ملک نیز باینصوب توجه نماید ملک درباره فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم
رسانیده از شرایط ادب و تعظیم نکته فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل نموده معروض پایه سریر
اعلی کردانید که اکر امیر حاجی سیف الدین باینطرف قدم رنجه فرماید بمرافقت و مصاحبت او
مستظهر و مطمئن خاطر بدرکاه عالم پناه شتابد ملتمس ملک در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین
در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمایه بر حسب فرمان متوجه هراة شد و ملک غیاث الدین در
اعزاز و احترام او غایت مبالغه بجای آورد اما در رفتن بجانب ماوراءالنهر بهانه تهیه اسباب
سفر و ترتیب پیشکش تعلل میکرد و در اتمام شهربندی دور آن دو فرسخ که پیش از وصول امیر حاجی سیف الدین
بیکسال پیرامون هراة بنیاد کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور میرسانید و از بلوکات و سایر ولایات
غله بسیار بحصار میکشانید و چون توقف امیر حاجی سیف الدین در هراة از حد اعتدال بکذشت و برمکنون
ضمیر ملک غیاث الدین مطلع کشت متوجه پایه سریر اعلی شد و ملک وعده کرد که از عقب او در حرکت آید
لیکن بسخن خود وفا نکرد و امیر حاجی سیف الدین بدرکاه کیتی پناه رسیده آنچه از اطوار و اوضاع
ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیک پسر ارغون شاه
جونی قربانی بنابر طلب و استدعای حضرت صاحبقرانی باردوی همایون پیوست مراحم پادشاهانه
رقم عفو بر زلات و عثرات او کشیده صنوف عنایت و تربیت درباره ش رالیه ارزانی داشت
و دختر او را جهت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده طوی سنکین داد و در باب توجه هراة بر طریق
مشورت با او سخنان درمیان آورد و قرار بران یافت که در اوایل فصل ربیع بکریاس کردون
اساس حاضر شود تا در یورش هراة ملازم رکاب همایون باشد علی بیک متقبل این معنی شده

سوکندان عظیم بر زبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جادهٔ استقامت و طریق متابعت انحراف
نجوید اما بخت بد و طالع ضعیف او را بر خلف وعده باعث و محرض آمده وخامت نقض و پیمان بروزکار
او بلکه باکثر ایل جونی قربانی سرایت کرد چنانچه عنقریب رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت انشاالله تعالی
فی الجمله بعد از مراجعت علی بیک جونی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضاء آن کرد که پیش از
توجه بنفس همایون سرداری صاحب وجود را با لشکری گران بولایت خراسان فرستد تا مهابتی
در دل دشمنان افتاده از سرکشی و عناد احتراز و اجتناب نماید قرعهٔ اختیار بر نام امیرزاده عالیشان
بلند مکان منظور نظر حضرت آله امیرزاده میرانشاه افتاده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده
جهانگیر برادر امیر حاجی برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا و امیر عثمان ولد امیر عباس و امیر
محمد سلطانشاه و قماری پسر تموکه قوچین و تابان بهادر و اروس بوغا برادر سار بوغا و دیگر امرا و دلیران
پیشه هیجا با پنجاه توشون از سپاه ظفر انتساب نصرت انتما در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده
متوجه صوب خراسان شده پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان بگذرانند و شاهزادهٔ عالمیان
بموجب فرموده عمل نموده و با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع مذکوره را مخیم دولت
و اقبال ساخت و چون زمستان باخر رسید ترکان سمرقندی بادغیس را که معمورترین ولایت ملک بود
تاختند و غنایم موفور را از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده بازگشتند و در این اثنا علی بیک جونی
قربانی ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده معروض داشت که اگر بر حسب مقرر رایت فتح آیت
بجانب خراسان در حرکت آید بنده کمینه نغورچی شده در طریق نیکو بندگی مهما امکن تقصیر ننماید

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان بصوب ایران

در اواخر سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمایه بفصل بهار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجههٔ همت عالی نهمت
ساخت و باحضار عساکر ستاره عدد باطراف و جوانب تواچیان بهرام صولت فرستاده و
ما بهجهٔ توق ظفر پیکر پیش از جمع آمدن تمام لشکر پرتو توجه بجانب ایران انداخت و دارای همت
کشور بطالع مسعود و زمان محمود روان شده
ز آب جیحون گذشت و آمد تیز
در خراسان فکند رستاخیز
و چون آنحضرت بعد از قطع مسافت بقصبهٔ اندخود رسید از حسن اعتقاد
که نسبت باولیا داشت بدیدن بابا سنکو رفت که بی شک از ابدال و اوتاد زمان خود بود و او
از سر جذبه و جنون سینه گوشت بجانب حضرت صاحبقرانی انداخت و شهریار کامران از روی
فال خیر بر زبان فصاحت بیان گذرانید که پادشاه پادشاهان خراسان را که سینهٔ زمین گویندش
درین یورش بما ارزانی خواهد داشت هرچه از لوح محفوظ بر ضمیر انور ارباب دولت پرتو اندازد
لامحاله آنچنان شود و چون خبر توجه رایت نصرت آیت بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین
که دران اوان بحکومت و ضبط سرخس قیام می نمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده و بتقبیل
بساط جلالت مناط مشرف شده لوای مباهات باوج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران کامکار
از نواحی چل دختران ایلچی پیش علی بیک جونی قربانی فرستاد که باید بر حسب وعده لشکر را جمع آورده
هرچند زودتر باردوی همایون پیوندد علی بیک از بخت بد و طالع برگشته با آنکه خود نیامد فرستاده را
نیز رخصت مراجعت نداد و در سلوک طریق بیوفایی و بدعهدی که نه شیوهٔ مردانست و نه شیمهٔ
مسلمانان قدم نهاد و در تواریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین پیر علی با آن زودی
دیار نیشابور را از سربداران انتزاع نموده بود و بسیاری از لشکر او در آنجانب بودند حضرت
صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک ملحق نتوانند شد
اما راقم حروف از پیر ثقه سالخورده چنین شنیده که احمد پسر محمد سلطانشاه که نغورچی سپاه

ظلو پناه بود در ظلمت لیل راه غلط کرده شهر را بنواحی کوسویه بیرون برد فی الجمله رایات کشورگشای
چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی سردار آن موضع بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مشمول نظر
عاطفت گشت و رعایا کوسویه از ضرر و آسیب عبور لشکر قیامت اثر امان یافتند و چون صیت
ورع و گوشه نشینی و انزوای عالیجناب ولایتمآب قدوة العلماء الراسخین اسوة اولیاء المتأخرین
مولانا زین الملة والدین ابوبکر تایبادی تغمده الله بغفرانه بسمع حضرت صاحبقرانی رسیده بود بعزم
ملاقات او عازم تایباد شد و بدان موضع رسیده شخصی را از پیش فرستاده در حین ارسال با او
گفت که بخدمت مولانا برو و بگوی که امیر تیمور درین قصبه نزول کرده شما را بدیدن ایشان می باید
رفت فرستاده بموجب فرموده پیش مولانا رفته زبان بآن کلمات بگشاد مولانا در جواب
فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون این سخن بشنید فی الحال
روی توجه بوثاق مولانا نهاده بنحو تر وجهی اتفاق ملاقات دست داده مولانا سخنان نصیحت آمیز
بر زبان مبارک آورد و در اثناء محاوره و ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا گفت که چرا ملک
خود را نصیحت نمی کنی که خمر می خورد و مرتکب محرمات می شود و پیوسته بمنهیات اشتغال می نماید
مولانا در جواب فرمود که او را نصیحت کردم نشنود حضرت جبار منتقم شما را بر وی گماشت
و اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما گمارد و ازین سخن صاحبقران با حشمت گریه و رقت کرده از
پیش مولانا بیرون آمد از آنحضرت منقولست که گفت در زمان دولت با هر کس از ارباب عزلت
و اصحاب خلوت و منقطع و گوشه نشینان که ملاقات کردم بحسب فراست و هم و هراسی از خود در دل او
یافتم بخلاف مولانا که در حین رویت برعکس بود فی الجمله چون حضرت صاحبقرانی آن عالم ربانی را وداع
فرمود و رایت عزیمت بجانب هراة برافراشت نخست بقصبه فوشنج رسیده ارباب آن در قلعه بر بستند

و اسباب حصارداری مرتب داشته بقدم ممانعت پیش آمدند و چون فوشنج خندق پر آب داشت
لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان حضرت صاحبقران کامکار اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب
داشته روز چهارم که خسرو سپهر احتشام بتسخیر این قلعه مینافام تیغ شجاع از نیام برکشید فرمان قضا
جریان از موقف جلال صدور یافت که دلاوران لشکر ظفرنشان از مواضع خویش جنبیده دست
قلعه گشایی از آستین رزم آزمایی بیرون آورند و بموجب حکم واجب الاتباع بهادران لشکر منصور
روی توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون ایکو تیمور ربلکوت و پیر امیر مؤید امیرزاده علی و عمر
ولد عباس بهادر و مبشر و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب خندق گذشته بتفصیل برآمدند
و از اطراف و جوانب دیوار رخنها کرده بقلعه درآمدند و ارباب فتنه را بیاسا رسانیده هرچه دران بقعه
یافتند بجاروب غارت و تاراج برفتند **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از فوشنج بدار السلطنة
هراة و فتح و تسخیر آن در اشرف ساعات و اسعد اوقات** چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از قضیه
قصبه فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هراة تافت ملک غیاث الدین
بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته از حادثه روزگار غافل ماند و حضرت صاحبقران
عدو بند قلعه گشای با بهادران رزم آزمای بظاهر هراة رسیده برگرد شهر محیط گشتند و آنحضرت
بنابر حزم و احتیاط فرمان داد تا برابر حصار خندقی فرو برده خبان سازند که مخالفان را مجال آن نماند
که برسم شبیخون آمد شد نمایند و لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از آن ممر جمع ساختند
و در زمانی که حضرت صاحبقران شجاعت شعار بر بارهٔ جهان نورد سوار شده اطراف و جوانب
شهر را احتیاط می نمود طایفه از دلیران صف شکن و غوریان مردافکن در دروازه باز کرده بیرون
آمده جنکی صعب آغاز نهادند لشکر ظفر قرین دران روز آثار جلادت بظهور رسانیده و مخالفان را

تا دروازه دوانیده خلق کثیر را بقتل آوردند و چون تیرگی شب قوت باصره را از ملاحظهٔ محسوسات
معزول گردانیده از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم افروز پاس داشتند و روز دیگر لشکر
نصرت انتساب پای در رکاب آورده و صف کشیده در مقابل حصار بایستادند و چون جراحت
دل دشمنان از مهابت سیف و سنان ملازمان پادشاه کشورستان التیام پذیرفته بود درین
روز پای از دروازه بیرون ننهادند و محاربه روی ننمود لیکن در ظلمت لیل طایفهٔ از آنجماعت
و خیل بر بیم شبیخون از دروازهٔ انصاری که در شهربند بود بیرون آمده و سه کس را کشته بتعجیل هرچه تمامتر
مراجعت نمودند دیگر روز سپاه منصور پیرامون حصار صف کشیده جنگ سلطانی آغاز کردند
و حضرت صاحبقران کامکار بنفس همایون سوار شده قریب بحصار آمد تا مشاهدهٔ کارزار کند
بهادران نصرت شعار را از قدوم آنحضرت قوتی تازه و بهجتی بی اندازه یافته امیر ایدکو تمور و
سونجک برادر ختای بهادر و بیشتر پای جسارت پیش نهادند و دستبردی نمودند که ناسخ داستان
رستم دستان و سام نریمان گشت لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار آورده نردبانها
بر دیوار نهادند و آنروز ملک غیاث الدین پیر علی بر در دروازهٔ سرپل انجیل اظهار پردلی سعی کرد و
کوشش مردانه بظهور میرسانید اما در نظر اهل بصارت مانند حرکات ذبایح که فایده بران مترتب
نشود می نمود سپاه نصرت نشان تیر و سنگ مخالفان را بپر بلکه بدوش و سر گرفته قدم پیش
می نهادند و از جملهٔ دلیران اول کسی که بفصیل بر آمد خلیل یساول بود و دیگران نیز بمتابعت او بر
بارو بالا رفتند و فوجی قریب بکوشک مرغنی از نهری که آب انجیل بشهر می آمد در رفتند و دروازه
شکسته بقیهٔ سپاه باندرون شهربند جدید در ریختند و اهالی هراة از ستیز و آویز عاجز آمده
روی بگریز نهادند ملک غیاث الدین با آن همه لاف و گزاف که داشت بشهربند اندرون گریخت

لشکر فیروزی اثر قریب بدو هزار نفر دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند مراحم خسروانه
از سر جرایم ایشان درگذشته مجموع را خلعت بخشید و رخصت انصراف ارزانی داشته بمردم هراة
پیغام داد که هر کس از اهالی شهر که بفصیل نرود و در کنج عافیت پای در دامن سلامت کشد مال
و اهل و عیال او در ضمان امان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید اثر سخط و غضب باو رسد مردم
هراة که این سخن شنیدند کنج کاشانهٔ خود غنیمت دانسته دیگر باره بباره نرفتند و ملک فرمود تا
در شوارع و سکک ندا در دادند که خلایق باید که ببرج و باره روند و در محافظت شهر سعی نمایند
و رعایا پنبهٔ تغافل در گوش نهاده پای از زاویهٔ فراغت بیرون ننهادند و التفات بحکم ملک
نکردند اسکندر شیخی پسر افراسیاب جلاوی که بعد از کشته شدن پدرش و ظهور امیر قوام الدین
در مازندران از بیم جان گریخته پیش ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از هر محله یکی را
باید کشت تا دیگران متوهم شده شهر نگاه دارند ملک جواب داد که من بناحق خون
هیچکس نخواهم ریخت اسکندر گفت پس شهر هم نگاه نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران
کسان بسفارت پیش ملک فرستاد و خلاصهٔ رسالت آنکه این مملکت پیوسته تعلق به
پادشاهان مغول میداشت و آل کرت از باجگذاران سلاطین چنگیز خانی بوده اند اگر
ملک بساط تمرد و عناد مطوی سازد و باصلاح حال بلاد و عباد نزدیکتر باشد والا اموال
و اولاد و حاصل عمر و زندگانی چندین هزار مسلمان در عرصهٔ تلف خواهد بود و وخامت مخالفت
بروزگار ملک واصل و متواصل خواهد گشت ملک غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم نیست لاجرم
پسر بزرگتر خود امیر پیر محمد و اسکندر شیخی را بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وعدهٔ بیرون آمدن داد
حضرت صاحبقرانی ملکزاده را بخلعت و کمر اختصاص داده صنوف نوازش در شان او

بتقدیم رسانید و رخصت بازگشتن ارزانی داشته گفت سلام ما بملک برسان و بگوی که سابقا میان ما و تو عداوتی نبود بلکه خویشی و قرابتی سببی در میان است و آنچه واقع شد بنا بر مصلحت ملکی و اقتضای فلکی بود باید که بی حجاب بیرون آیی تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال و قضایای اندرونی را از وی معلوم نمود و ملک زاده بخدمت پدر رسیده دیده و شنیده خود معروض داشت و بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحبقران بی همال بسعادت و اقبال دران موضع نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و بافسر مرصع و کمر گرانبها سرافراز شده برخصت بازگشت روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی بعتبه علیا نهاده و بکریاس گردون اساس رسیده بصنوف اعزاز و نوازش مخصوص آمدند و حضرت صاحبقران از باغ زاغان کوچ کرده بمرغزار کهدستان که در شرقی هراة واقع است نزول فرمود و درانجا بنقل خزاین و دفاین که سلاطین غور در ادخار آن مدتها مدید سعی نموده بودند فرمان داد و یرلیغ جهانمطاع صادر شد که حصار جدید و قدیم هراة را با زمین بمساوی ساختند سماک و سمین با زمین گشت پست که رب جهان را چنین بود خواست و حکم شد مولانا قطب الدین را که مقتدای علمای خراسان در آن زمان او بود با دویست کدخدای معتبر بتور تاش برادر زاده امیر آقبوغا از شهر و ولایت کوچانیده بخطه کش رسانند و چون برج و باره را خراب کردند دروازهای شهر را که مغرق باهن بود و اسامی و القاب ملوک غور بران ثبت نموده بودند برحسب فرموده بشهر سبز رسانیدند و اندک مال امانی بر اهالی هراة حواله داشته بسه روز نقد شده در بعضی از تواریخ چنین مذکور است که چون هراة مفتوح گشت حضرت صاحبقرانی بمیدن سلطان خاتون که والده ملک غیاث الدین بود

از خویشان طغا تیمور خان بحصار ربالا رفت و در باب تعرض مملکت پسرش سخنان دلپذیر بر زبان مبارک گذرانید و در ظفرنامه گفته که ملک غیاث الدین مادر خود سلطان خاتون را در روز بیچارگی با پسر خود امیرزاده پیر محمد و اسکندر شیخی که از نسل پیران بود بیرون فرستاد والله تعالی اعلم بحقیقة الحال و درانولا قلعه اسکلچه که جلد آن در مجلد رابع و خامس گذشت در تحت تصرف و ضبط امیر غوری بود از اولاد ملک غیاث الدین که بوفور بهادری و دلاوری از ابنای زمان امتیاز داشت حضرت صاحبقران سعادت قرین با ملک غیاث الدین گفت که برو پسر خود را از امان کوه یعنی اسکلچه با امان ما وعده داده فرود آور و اگر خواهی تو نیز بقلعه درای تا ببینم که خواست حضرت باری سبحانه و تعالی درباره شما بر چه کیفیت بظهور خواهد آمد ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانیده امیر غوری نیز بخلعت گرانمایه و انواع سیورغامیشی مخصوص گشت و فتح هراة در محرم سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد

ذکر نهضت رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلاة و توجه حضرت صاحبقرانی از انجا باسفراین و معاودت آنحضرت از اسفراین بسمرقند و وفات مهد علیا آکه بیکی

چون خاطر خطیر پادشاه گیتی کشای جهانگیر از قضیه تسخیر هراة و امان کوه فراغت یافت و امیر جهانشاه پسر امیر جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزوار روان ساخت تا آن ولایت را در حیطه ضبط درآورند و بنفس همایون متوجه طوس و کلاة شد تا جزای علی بیک جونی قربانی در کنارش نهند و خدمتش را گوشمالی بسزا دهد و از صیت توجه آنحضرت صبر و سکون از درون علی بیک رخت بسته بین الخوف و الرجا یقدم رجلا و یؤخر اخری روی ببارگاه عالم پناه آورد و خواجه علی موید سبزواری حاکم سربداران نیز چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت

آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای طویت بر سبیل مسارعت بجانب اردوی اعلی روان گشت
و آن هر دو سردار بعز بساطبوس حضرت صاحبقران دولتیار استسعاد یافته بعوارف
خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و مباهی شدند و بنا بر حسن اعتقادی که خواجه علی مؤید به
بنی فاطمه صلوات الله علیها داشت او را بتشیع نسبت میکردند و حضرت صاحبقرانی نیز در تعظیم و
احترام سادات باقصی الغایه میکوشید آنحضرت در اثناء محاوره از خواجه علی مؤید بطریق انبساط
پرسید که چه مذهب داری خواجه علی مؤید در جواب آنحضرت بر فور گفت که الناس علی دین ملوکهم
روش من روش پادشاه پاک اعتقاد هست حضرت صاحبقرانی شرف احماد ارزانی داشته فرمود
که بزبان معجز بیان رسول صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده که من ترک سنتی لاینال شفاعتی و نیز
فرموده که الجماعة رحمة و من تا شفاعت رسول دریابم و مشمول رحمت الهی گردم مذهب اهل سنت
و جماعت اختیار کرده‌ام فی الجمله حضرت صاحبقرانی در دیار ریغ بور بزیارت ابو مسلم مروزی علیه الرحمه
رفته و استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین شد و چون بدانجا رسید گماشتگان امیر ولی را
مجال جنگ و جدال نداده پیش از نصب خیام و تعیین یورت و مقام یرلیغ واجب الاذعان نفاذ
یافت که سپاه ظفر پناه بتسخیر شهر پردازند لشکریان روی باسفراین نهاده بیکبار در شهر ریختند
و خلق کثیر را بقتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در بلده اسفراین اثر
نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنموضع ایلچی با زندران با نوشته پیش امیر ولی فرستاد محصل
پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه عالمپناه شتافته بشرف نوازش و سیورغامیشی
اختصاص یابد و اگر درین باب تاخیر و تعلل نماید ابواب محنت و بلا بر روی خود گشاید امیر ولی
نوشته حضرت صاحبقرانی را بر سر و چشم نهاده در اعزاز و احترام فرستاده مبالغه تمام نمود و در امر

اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را مقضی المرام بازگردانید و وعده داد که عنقریب باحراز دولت
بساطبوس فایز خواهم شد و حضرت صاحبقرانی چند روزی در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین
ساکن گشت تا اسبان لشکریان قوتی و قوتی یافتند و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف
نفاذ یافت که طایفه از اشرار حواشه را که پیش ازین چنانچه سبق ذکر یافت بقتل امیر حاجی برلاس
و برادرش ایدکو جسارت نموده بودند بیاسا رسانیدند و آنموضع را برسم سیورغال به پیر ایدکو
و نبیره امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحبقرانی
از ییلاق اوغولجاینیق نهضت نموده عنان عزیمت بجانب دارالملک سمرقند معطوف ساخت
و ملک غیاث الدین و دیگر حکام ولایات خراسان را بمواضع خویش فرستاده و در ضمان دولت
و اقبال حضرت صاحبقران عدیم المثال مفاوز و مسالک قطع کرده در بلده سمرقند نزول فرموده و دیده
اهالی آنجا از غبار سم سمندش روشنایی یافت و رتبه سادات و علما و اکابر و اشراف آن دیار
از میامن همت بلندش ارتفاع پذیرفته از آنجا ببخارا رفت و زمستان در آن بقعه فرخنده بعیش
و شادمانی گذرانید و درین اثنا امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد
برادر ملک غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد و خود قشلاق آنجا کرد و مقارن این
حال روزگار چنانچه شیمه عادت اوست در مقام جفاکاری آمده غبار ملالی بر صحیفه خاطر
انور حضرت صاحبقرانی نشاند بیان این سخن آنست که آنحضرت را دختر فرخنده اختری بود
در پس پرده عصمت طغای شاه نام که حضرت صاحبقرانی او را بر زبان عاطفت و مهربانی آکه بیکی خواندی
و آن معصومه بموجب سنت نبوی و رضای ولی در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام
داشت ناگاه عارضه کبری بر ذات آن بانوی عظمی طاری گشت و هرچند اطباء حاذق در معالجه

سعی و اهتمام نمودند مفید نیفتاد عاقبت نقد حیات بقابض ارواح سپرده بسرای دیگر نقل فرمود
انا لله و انا الیه راجعون و از وی یک پسر ماند که موسوم بود بامیرزاده سلطان حسین حضرت صاحبقرانی
که در تمکن و وقار در زیر این گنبد دوار ثانی نداشت قلق و اضطراب بسیار نموده عنان اصطبار
و اختیار یکبار از دست داد و بعد از اقامت مراسم تعزیت و ختمات کلام ربانی جهت ترویح
روح آن مرحومه محترمه الوان خوردنی و اجناس پوشیدنی و سایر صلات و صدقات باهل فقر
و ارباب احتیاج رسانید تقبل الله تعالی منه **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران عالیمکان نوبت**
دوم بجانب خراسان هنوز جراحت فرقت آن که یکی تغمده الله بغفرانه التیام نپذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید
رسید معلم با آنکه علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عازم سبزوار اند امید جناب نسبت
که بنده کمینه را بدست دشمنان نگذارند و از غایت سامت و ملالتی که حضرت صاحبقرانی از رحلت فرزند
ارجمند داشت اصلا ملتفت بآن سخن نشد و بعضی گفته اند که این سخن بامرا رسیده یارای عرضه داشت
آن نداشتند بر هر تقدیر قتلق ترکان آغا که خواهر بزرگ حضرت صاحبقرانی بود باستصواب ارکان
دولت زنگ کدورت از آینه ضمیر آنحضرت بصیقل نصیحت زدوده گفت که دفع فتنه و فساد از دیار
مسلمانان بر ذمت همت پادشاهان دین دار از قبیل واجبات است و خویشتن داری در امثال این
امور در مذهب خسروان ذوی الاقتدار از مقوله منهیات و ممنوعات و چون این سخن از محض
شفقت و نیکخواهی بود پسندیده عقل سلیم و طبع مستقیم حضرت صاحبقرانی چنانچه شیمه و عادت
او بود درین مصیبت عظمی نیز سر از گریبان رضا و تسلیم بر آورده پرتو التفات بر احوال ملک
و ملت انداخته باحضار لشکرها فرمان داد و در اواخر زمستان از جیحون گذشته آوازه
عزیمت مازندران در انداخت و ناگاه با عساکر گردون مآثر بحوالی حصار کلات تاخت و دواب و چهارپایان

ایل جونی قربانی بحصار در نیاورده بودند عرصه نهب و تاراج ساخت و امیرزاده میرانشاه از حرکت رایات
نصرت آیات آگاه شده از خراسان بیرون آمده باردوی همایون پیوسته شرف دست بوس حاصل کرد
و ملک غیاث الدین نیز از شکرانه بتقبیل بساط اعلی مستسعد گشته در زمره سایر
ملازمان انخراط یافت و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی علیبیک جونی قربانی متعلقان و منتسبان خود را بقلعه
کلات در آورده بود و پشت و پناه بدیوار حصار بجولد باز نهاده حضرت صاحبقران کامکار رعایت پیوندی
که با او در خاطر داشت ملاحظه کرده نخواست که از دست برد ایام علی بیک و ولایت او پایمال حوادث
و نوائب گردد لاجرم ایلچی چوب زبان پیش وی فرستاده بزبان عطوفت پیغام داد که بسبب این همه حرکت
و هراس حیرت و ظنون اکنده و خدعه و اندیشه بدین جانب نشاید تا قواعد الفت و استیناس خلل پذیر نشود
و هم معادات و مخالفت سرایت نکند و سیلاب بلا باد و آتش فتنه محیط نگردد علی بیک از این کلمات مشفقانه
مطلقا متنبه نشد و بنیه غفلت او گوش پر گرد و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور گشته از جاده
صواب انحراف جست و بقدم متابعت پیش نیامد و با وجود سعادت زمین بوس سر افراز نگشت حضرت [illegible]
صایب تدبیر یعنی امیر تیمور گورکان جهانگیر از صوب کلات بجانب ابیورد در حرکت آمده و بموضع کردون نزول
کرده بسپاه منصور جار رسانید که عنان عزیمت بر فتح امیر ولی معطوف خواهد شد علی بیک چون از حرکت
صاحبقرانی خبر یافت و آوازه نهضت اردوی اعلی بطرف مازندران شنید با آنکه پیشتر بنابر عدم حزم و احتیاط
هم از این ممر آسیبی باموال و چهارپایان او رسیده بود این نوبت از حوادث زمان غافل شده مجموع اسب
و گوسفند و شتر که بحصار برده بود بیرون فرستاده و در علف زارها رها کرده خود مطمئن خاطر نشست حضرت
صاحبقرانی بار دیگر عطف عنان کرده بظاهر کلات نزول فرمود و لشکریان دست بغارت و تاراج چهارپایان
دراز کرده اکثر پیادگان که اهل فقر و فاقه بودند صاحب جمل و ناقه شدند و بعضی از ایشان که بر بهای نعلی قدرت

نداشتند خداوند قطارهای اسب وا داشته کشند و لشکریان نصرت شعار اطراف و جوانب کلاه را تا
نوایب روزگار فرو گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و وزشان جابجا دست سراپرده خاص در
مقابل دروازه حصار که بر دروازه چهارده اشتهار داشته برافراختند و دیگر دروازها بر شاهزادگان
دارالقیم یافت علی بیک درین عالم هول و در تسخیر مشاهده کرده خوف و رعب بر ضمیرش چنان
استیلا یافت که لیل از نهار و روز روشن از شب تار ممیز نشد لاجرم دست در دامن خضوع و خشوع زده
سر از گریبان تضرع و زاری برآورد و بزبان مسکنت و نیاز معروض رای عقده گشا گردانید که من از اعمال
نکوهیده و افعال ناپسندیده خود شرمسارم و از جرایت و جسارتی که درین مدت واقع شده خجالت دارم
و وقت آنکه بر فور بخدمت شتابم ندارم اگر آنحضرت باکرم بسیار و نفوذ اندک قدم رنجه فرموده بدروازه
آیند تا من بعد از اعتذار و استغفار چنگ در عروه وثقی عفو و اغماض ایشان زده سعادت زمین بوس
حاصل کنم خسرو جرم پوش پوزش پذیر ملتمس او را باسعاف و انجاح مقرون داشته از برای آن کار
روزی تعیین فرموده و دران روز با پنج سوار تا بدر حصار براند و آن حصار راهی داشت بغایت تنگ و
باریک در دره هولناک مانند سراچه خاطر دشمنان سیاه و تاریک و چون علی بیک را معلوم شد که
آن حضرت با معدودی چند تشریف آورده خبث طینت و شرارت طبیعت او را بران داشت که جمعی را
در کمین گاه نشانده تا فرصت غنیمت دانسته مکری و غدری اندیشند و ذات کامل صفاتی را که در حفظ و
حمایت عنایت ملک منان باشد آسیبی رسانند حضرت صاحب قران دولت یار زمانی دور و دراز در دروازه
توقف فرموده و آن بیعقل بیمروت بقول خود وفا ننموده بیرون نیامد و آن حضرت مراجعت نموده بهمین کار باز
پرده ظلمت در پیش بیشان و وحشت در دشمنان سلامت و عافیت بمنزل خجسته فرود آمد و چون حضرت
صاحبقرانی براندیشه بد و نقض علی بیک جونی قربانی وقوف یافت آتش خشم و غضب او ملتهب گشت و زمان

قضا جریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی بآن کوه و کمر نهند و اشارت علیه صادر شد که
جمعی از مردم تکریت و فوجی از اهل بدخشان که در رفتن کوه کبک دری از مرافقت ایشان بستوه می آمد
ببالا برآیند سوار و پیاده دل بر تسخیر قلعه نهاده از محال خویش در حرکت آمدند و پیادگان تکریت و
بدخشان هم دران شب آثار جرات و جلادت ظاهر ساخته بکوه برآمدند و مقارن وصول ایشان
بشیخ جیل طایفه از بهادران سپاه نصرت نشان برغو زده و نفیر کشیده بدر دروازه رسیدند
و آق تیمور بهادر و ایکو تیمور و دیگر سرداران دشمنان را از مقابل خود رانده ببالای کوه برآمدند
و مبشر و عمر عباس با فوجی پیش رفته در کمری ایستاده بودند که ناگاه دشمنان متوجه ایشان
شدند حضرت صاحبقرانی طایفه از بردلان زاهد و عمر عباس و مبشر فرستاده از جانبین حمله
کردند و بعد از کوشش و کشش اعدا منکوب و مقهور گشته فریاد الامان برآوردند و علی بیک را کار
بجان رسیده و کس پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده معروض داشت که اگر لشکر فیروزی اثر
دست از جنگ باز دارند من فردا بپای اطاعت و انقیاد پیش آمده عتبه همایون را مقبل لب
عبودیت سازم و پیشانی ضراعت و مسکنت بر زمین خدمت نهم و بر یمینی عهد بسته این پیمان را
بایمان مغلظه موکد گردانید و نیکروز و شیخ محمد حاجی را از امراء عظام جونی قربانی با دختری که نامزد
شاهزاده محمد سلطان بهادر بود بیرون فرستاد و ایشان بزبان عجز و نیاز و بیچارگی علی بیک
بعرض رسانیده تضرع و تشفع مملکت نمودند و بمقتضای کلمه المؤمن غرّ کریم بار دیگر حضرت صاحبقرانی
میثاق علی بیک را در عرصه اعتبار آورده فرمان داد تا سپاه از جنگ گاه باز گشتند و آنحضرت نیز
بنفس همایون مراجعت نموده در رونق خجسته فرود آمد و نیکروز و شیخ محمد جونی قربانی در رکاب فرخنده
پادشاه کامیاب بمعسکر همایون آمدند روز دیگر حضرت صاحبقرانی در حفظ و حمایت سبحانی سوار شده

تا دروازهٔ کلاة راند و علی بیک جونی قربانی طوغا او کرنا از حصار بیرون آمد و پیشانی ضراعت
بر خاک مسکنت نهاده بجان امان طلبید و چون ملتمس او با نجاح مقرون گشت درخواست نمود که
امروز دیگر از ملازمت رکاب نصرت انتساب معاف باشد و فردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقرانی
بر صحیفهٔ این مطلوب او نیز رقم اسعاف کشیده از در حصار بازگشت و محفوف بنصرت و عنایت
کردگار در وثاق همایون نزول فرمود و چون روز دولت علی بیک بشب محنت تبدیل یافته بود
و آفتاب او بر حد زوال رسیده در جوف لیل راهی را که لشکر نصرت شعار ببالا رفته بودند استوار
گردانیده بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار پندار نهاده یاغی شد و کشف دار در حصار سنگین
خزیده رم در کشید حضرت صاحبقران سعادت قرین بعد از التماس از آن موضع معاودت نموده
قریب بقلعهٔ قهقهه که در آن زمان خراب بود نزول فرمود و آن بقعه میان کلاة و ابیورد واقع است
و بر حسب فرمان واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام نموده بعد از دو شبانه روز
از آن کار پرداختند و حاجی خواجه بکوتوالی آن قلعه مقرر شد و جمعی از مردان کارزار و دلاور روز
پیکار بمصاحبت او متعین گشتند و حضرت صاحبقران امیرزاده علی پسر امیر مؤید را که خواهرزادهٔ
آنحضرت بود با شیخ علی بهادر تومانات ایشان بمحافظت راهها کلاة باز داشت تا طریق آمد شد
مخالفان و معاندان مسدود گردد **ذکر فتح قلعهٔ ترشیز بسعی ملازمان رکاب پادشاه سپهر ارتفاع
و آمدن ایلچی فارس خلاصهٔ دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع** علی بیک جونی قربانی چون در آن اوان
زندگانی تلخ کامی را وطن ساخت حضرت صاحبقرانی چون بحر مواج در حرکت آمده کمند التفات بر کنگرهٔ فتح
قلعهٔ ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعهٔ بود حصین و موضعی رصین و کوتوال آن حصار در آن روزگار علی
سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را باو سپرده بود و فوجی از سدیدیان با او در آن حصار بسر می بردند

و آنجماعت در میان قوم غور بفرط شجاعت و وفور جلادت و کمال مردانگی و شیوهٔ فرزانگی امتیاز داشتند و از
غایت تدبر و دور اندیشی آن قلعه را بذخیرهٔ فراوان و اصناف آلات حرب و ادوات طعن و ضرب
مملو و مشحون گردانیده و بودند آمادهٔ جنگ و جدال شده حضرت صاحبقران گیتی ستان با ملک
غیاث الدین گفت که اینجماعت نوکران تواند و چون تو غاشیهٔ ایلی بر دوش گرفته ایشان
چرا گردنکشی می کنند ملک در جواب گفت که از عدم عقل و قلت تدبیر ملک غیاث الدین بدروازهٔ
حصار رفته هرچند زبان بنصیحت بگشاد مفید نیفتاد و سر بچنبر اطاعت و انقیاد در نیاوردند
حضرت صاحبقران کامکار فرمان داد که جاجویان راهها ببریدند و خندق را از آب تهی ساختند
و نقبچیان بکار خود مشغول شده بهادران جنگ پیش بردند و استادان ماهر منجنیقها نصب
کردند و چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند آخر الامر بتایید آسمانی آثار استیلا بر صفحات
روزگار سپاه ظفر پناه لایح گشته بزخم سنگ عراده و منجنیق برج و سور درهم شکست و سدیدیان
علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن خویش مشاهده کرده دانستند که تیر تقدیر بسپر تدبیر
رد نتوان کرد و راه سیلاب حادثه را بیک مشت گل مسدود نمی توان ساخت لاجرم دست
تضرع بدامن استیمان زده بجان امان خواستند ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر عثرات
ایشان کشیده مجرمان را بلطف و احسان خویش نوید داد و سدیدیان از قلعهٔ ترشیز بیرون آمده باحراز
تقبیل عتبهٔ علیا مفتخر و سرافراز شدند حضرت صاحبقرانی چون در ناصیهٔ ایشان امارات جلادت و
جرأت و آثار فراست و کیاست مشاهده فرموده بود مجموع را بتربیت و نوازش مخصوص ساخته
و بانعامات و سیورغالات نواخته فرمان داد تا با متعلقان و منتسبان کان پیار و بجران استیطان
متوجه دیار ماوراء النهر گردند و بصیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون سدیدیان

باخانه کوچ متوجه آنصوب صواب گشته شد داروغکی ولایت ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه ببارق
آنکه تفویض یافت ومقارن این حال عمرشاه از جانب والی شیراز وبعضی از عراق عجم شاه شجاع
که بفضل وکمال وجاه وجلال اشتهار تمام داشت با تحف وپیلاکات بپایه سریر خلافت مصیر رسید
وبوسیله مقربان وخواص تبرکات گذرانیده ومکتوبی نیز مشتمل بر اظهار یکجهتی ورسوخ قواعد اخلاص
ودولتخواهی بعرض رسانیده وبانواع عنایت وسیورغامیشی اختصاص یافته حضرت صاحبقرانی در جواب
مکتوب نامه نوشت مبنی از وفور عاطفت ومبتنی بر مزید محبت وشخصی از ملازمان پایه سریر اعلی را
باتنسوقاتی که لایق سلاطین ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمرشاه گردانیده خدمتش را خوشدل وشادکام
بجانب فارس گسیل کرد ویکی از پردگنشینان دودمان منظوری را جهت فرزند سعادتمند امیرزاده
پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستکاری نمود

ذکر نهضت خسرو گیتی ستان از ترشیز بصوب دیار مازندران ومراجعت آنحضرت از راه بدلخواه دوستان

بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران کردن توان
تسخیر مازندران را وجهه همت ساخته بآنجانب روان شد واز راه رودغد گذشته کبود جامه و شاسمان
مضرب خیام لشکر نصرت نشان گشت وامیر ولی حاکم مازندران از استماع این خبر پریشان
وبی سروسامان گشت واز خواص خویش امیر حاجی وطایفه دیگر را با تنغوزهای اسب قطارهای شتر
واستر ولطایف اقمشه وظرایف امتعه بدرگاه عالمپناه روان ساخت وبزبان استکانت
عرضه داشت که اگر این نوبت ملازمان سده سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده کمینه از سر اطمینان
خاطر قدم در سلوک رشاد وسداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید ومدت الحیوة
کمر اخلاص بر میان بسته شرایط نیکو بندگی بتقدیم رساند از کرم بیدریغ پادشاهانه بعید
بدیع نباشد آنحضرت رقم اسعاف وانجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود

عنان بر تافت از راه سلمغان وجومکان عبور فرموده در مرغزار رادکان فرود آمد ودر اثنای
این اوقات خبر مصاحبت ومصادقت علی بیک جونی قربانی وتوسل جستن او با امیر شیخ بهادر
معروض رای عالم آرای گشت مفصل این مجمل آنکه بعد از توجه رایات نصرت آیات بجانب
مازندران امیر شیخ علی بهادر بتحقیق ممرها وکمرهای کوه کلاه کرده با تنی چند از خواص ملازمان
خویش شبی بی توقف امیرزاده علی پسر امیر موید که باتفاق بر حسب فرمان شهریار باستحقاق
محافظت طرق ومحاصره کلات می نمودند بالای کوه بر آمد ودر تاریکی شب راه غلط کرده بکمری بلند
باز خورد ودشمنان برین حال اطلاع یافته وراهها وگذارها مضبوط ساخته بمقابله ومقاتله
پیش آمدند واز طرفین سورن انداخته بجنگ مشغول شدند وشیخ علی بهادر تا تیری در ترکش
داشت ترک جنگ نکرد ودست از قبضه کمان باز نداشت وچون جعبه از سهام تهی گشت
وامید بیم انتقام نماند ناچار در مقام تسلیم آمد واو را باچند نوکر گرفته بقلعه در آوردند امیر علی بیک
مقدم او اظهار استبشار وشادمانی کرده در اعزاز واکرام واحترام وتعظیم شیخ علی بهادر
درغایت مبالغه بجای آورده وفرمود تا از برای او خرگاهی قریب بخرگاه خاص ترتیب
دادند وشرایط ضیافت مرعی داشته حکم کرد تا جهت رعایت خاطر مهمانی چنان هر روز شیلان
پیش او می کشیدند وبا او طرح مجالست ومصاحبت انداخته خدمتش را شفیع گناهان خویش ساخت
ودر آن تابستان مرض طاعون در حصار کلات انتشار یافته بسیاری از سکان قلعه قدم بر وادی
عدم نهادند وانمعنی را نتیجه مخالفت وعنادی که بآن سعادتمند پاک اعتقاد می ورزیدند دانسته
وچون جلگاه رادکان مضرب خیام سرادقات پادشاه عالی مکان گشت امیر شیخ علی بهادر
باردوی همایون پیوسته احوال علی بیک وارباب حصار عجز وبیچارگی اهل خجلت وخسار بعرض

حضرت صاحبقران کامکار رسانید و زانو زده درخواست کرد که خون علی بیک بتیغ سیاست
ریخته نگردد و چون ملتمس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافته علی بیک را با تیغ و کفن به
بارگاه فلک اشتباه رسانید مراحم پادشاهانه گناهان گذشته بخشیده مضمون کلمه الماضی لایذکر
عمل نمود و چون فرمان قضاجریان نفاذ پیوست که علی بیک و سایر امرا جونی قربانی را با کوچ و متعلقان
بسمرقند برند و منشور حکومت هراة باپسر امیر غوری پسر ملک غیاث الدین قلمی شده بر حسب فرموده
ملک نیز متوجه ماوراءالنهر گشت و از غایت شقاوت در راه بحرکاتی اقدام نمود که تفتیش
منجر بآن شد که او را گرفته و بند کرده بسمرقند بردند پسر الشش را بهمان یوسون و طریق بماوراءالنهر
فرستادند و امیر کر پسر تمو که بداروغگی هراة متعین گشت و حکومت سبزوار بدستور معهود
بر خواجه علی موید سربدار قرار گرفت و چون حضرت صاحبقرانی بمستقر سریر سلطنت نزول
فرمود ملک غیاث الدین پیر علی کرت را با پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت
و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک را بند کرده باندکان
پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد **ذکر فتنه غوریان در هراة و اشتغال حضرات در ماوراءالنهر**
اولاد ملک فخر الدین و برادرش در زمان حکومت ملک حسین و پسر او ملک غیاث الدین پیر علی
در کمال فلاکت و بی اعتباری روزی بشب و شبی بروزی آوردند و دران زمان که
خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبه علیا سلطنت آمد ایشان تظلم نموده در پایه سریر
خلافت مصیر عرضه داشتند که ما بندگان ابنا اعمام ملک حسینیم و خدمتش تمام املاک و اسباب
پدران ما را متصرف شده پسرش ملک غیاث الدین نیز همان شیوه مرعی داشت و اکنون
مأمول آنست که بیمن التفات پادشاه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد و حضرت صاحبقران

کامکار پرتو رحمت و احسان بر احوال پریشان ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر
بزرگتر بود ارزانی داشت و هم دران اوقات ابوسعید اسپهبد که آبا و اجداد او از امرای غور بودند
و از متهوران زمان بکمال بی باکی اتصاف داشت و ملک غیاث الدین خدمتش را بند کرده ده سال
بران گذشته از عنایت بی نهایت حضرت صاحبقرانی خلاص یافته مطلق العنان شده و در اواخر
سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که حضرات اعلی خاقانی در ماوراءالنهر و امیرزاده میرانشاه در موضع
پنجده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غور با طایفه از ارباب جهل و غرور
روی شقاوت به بیابان غوایت آورده و از وخامت آن جرات و جسارت نااندیشیده با
غوریان بی عاقبت متوجه هراة گشتند و ابوسعید اسپهبد بایشان پیوست و چون بشهر رسیدند
جمعی کثیر از اراذل و اوباش با نجاعت ملحق شدند و داروغه و محصلان و نوکران امرا که جهت
مهمات ضروری در هراة بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند و غوریان دست بغارت و فساد
برآوردند و چند خروار هیزم علی اسپید که از جمله یتیمان فیروزآباد بود بدر قلعه رسانیده آتش
دران زدند اتراک توهم نموده خود را برهنه از بارو بزیر می انداختند تا جان بسلامت
بیرون برند فایده نمیداد و غوریان بی رحم بران گریختگان ابقا نمی کردند اهل صلاح و ارباب
عمایم و جمعی که از خرد بهره نداشتند در کوشها خزیدند و رعایا متحیر و آشفته خاطر شده در علاج
آن مرض آنی بسبب نفسی نمی بردند و چون خبر این واقعه بامیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی
سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه نصرت انتما بر سبیل تعجیل نامزد هراة فرمود
و خود نیز از عقب با بقیه لشکر در حرکت آمد اما چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بقدم مقابله
و مقاتله پیش رفته در سر کوچه خیابان هر دو فریق را ملاقات دست داد و جوانان جانبین در

قتال وجدال دقیقه مهمل نگذاشتند و آخر الامر بتوفیق دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی
شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از آن طایفه بقتل آمد و بقیة السیف بشهر گریخته در ظلمت لیل
پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در کشتن تقصیری نکردند
و برای اعتبار از رؤس کشتگان چند منار بر آوردند و چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه
حضرت صاحبقرانی رسید فرمان داد که ملک غیاث الدین و پیر محمد را که در سمرقند محبوس بودند
و امیر غوری و علی بیک جونی قربانی که امیرزاده عمر شیخ ایشان را در اندکان مضبوط ساخته مقید
نگاه داشت بیاسا رسانیدند و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد
آغا بعارضه چند روزه از این مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت فرمود و بعد از روزی چند خواهر
بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا که خاتون خیره عادله بود و بحلیه عقل و زیور کیاست آراسته
داعی حق را لبیک اجابت گفت و آن محترمه را در جوار مزار فایض الانوار ابن عم خیر الناس صلوات الله
علیه قثم بن العباس رحمه الله علیهما دفن کردند و حضرت صاحبقرانی بعد از تقدیم مراسم تعزیت
جهت ترویح روح آن دو بانوی عظمی فواضل صدقات بر ارباب فقر و احتیاج مبذول داشته
بواسطه حزن و ملال که از مفارقت ایشان روی نموده بود از مهمات دنیوی اعراض فرمود
و چون امور ملک و ملت بآن رسید که اختلال پذیرد ارباب عمایم و اکابر سمرقند وظایف موعظت
و نصیحت بتقدیم رسانیده آنحضرت پرتو التفات بر ضبط مملکت انداخت و نخست امیرزاده علی
را با لشکر گران بقلع و قمع قمر الدین که خمیر مایه فتنه و فساد سپاه جته بود نامزد فرمود و بنفس همایون
متوجه شهر دلکش شد و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از خود بهره
نداشتند فرصت غنیمت شمرده آنچه در اغرق او یافتند بباد نهب و تاراج بر دادند و امیرزاده علی

شکست یافته بازگشت و باردوی اعلی پیوست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر و سیف الملک
پسر امیر حاجی سیف الدین و اتلمش و ارغونشاه اختاجی را با فوجی از لشکریان بدفع بی باکان قوم جته
فرستاد و بعد از چند روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین
پسر اوچ قرا بهادر و صاین بهادر با دو هزار سوار جرار بر حسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار
از عقب انجماعت روان گشتند و امراء سابق قوم بهرین را در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان را
بقتل رسانیدند و اهل و عیال آنجماعت را باسیری گرفته احمال و اثقال آن قوم را غارت کرده
مراجعت نمودند تا قم رسیده با میر جهانشاه و دیگر سرداران که از عقب میرفتند ملاقات فرمودند
و چون امیر جهانشاه مامور بود که در طلب قمر الدین سعی نماید تا آنجا که میسور باشد در عقب او شتابد
مجموع ایشان را باز گردانیده و از آسی کول گذشته تا کوک توبه باتفاق رفتند و چون از وی
خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع دلجویی و سیورغامیشی اختصاص
یافتند

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گیتی ستان نوبت سیوم بجانب ایران و رسیدن بهاره و نهضت نمودن از آنجا بسیستان و فتح آن

حضرت صاحبقران ظفر قرین در پاییز سال مذکور
لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از معبر ترمد بگذشت و چون
کنار آب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاکو که بر حسب فرمان بحکومت
کابلستان اشتغال می نمود از عقب رسیده بشرف بساطبوس سرافراز شد و بعد از عرض مهمات
مملکت رخصت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم بادبو دست شتافت و در این اثنا خبر رسید
که تومن کرپیری نکودری علم عصیان افراخته پای در بادیه ضلالت و غوایت نهاده است و همچنین
بمسامع علیه رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقرانی او را به پیشوایی سبزوار

بلند مرتبه گردانیده بود بر کفران نعمت اقدام نموده داروغهٔ آنجا تابان بهادر را کشته است و چون
امیرزاده میرانشاه برین حال اطلاع یافته امیر آقبوغا را با طایفهٔ از دلاوران نامدار بجانب سبزوار
روان ساخته و امیر حاجی سیف الدین بامداد از عقب روان شده باتفاق سبزوار را محاصره کرده
گرفته اند و مردم بسیار بقتل آورده و شیخ داود گریخته بقلعهٔ بدرآباد که بقلهٔ کوهی واقع است متحصن
شده و اکنون امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا بمحاصرهٔ آن اشتغال می نمایند و درین اثنا
مخالفت اهل سیستان نیز مسموع حضرت صاحبقرانی گشت و آنحضرت امیر شیخ علی و اوج قرا بهادر را
با سپاهی آراسته بجانب امیر ولی فرستاد تا در برابر او بنشینند و نگذارد که از مقام خود پیشتر
آید و روی توجه بطرف سیستان نهاد و چون بهراة نزول فرمود بنا بر اتفاقی که مردم آنجا با
غوریان نموده بودند مال امان بر ایشان حواله رفت و رایات نصرت آیات از هراة بطرف
سبزوار در حرکت آمده لشکریان قلعهٔ بدرآباد را محاصره کردند و حصار را نقب زده دیوار
عظیم بیفتاد و شیخ یحیی وزیر که بر سر نقبچیان ایستادگی می نمود با طایفهٔ دیگر در زیر دیوار مانده
هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند بگل و خشت استوار کرده
منارها ساختند تا اعتبار دیگر سرکشان و متمردان باشد فی الجمله بشآمت مردم فتان بی باک
بسی خرابی و ویرانی در خراسان واقع شد بتخصیص در هراة و سبزوار در رعایای بیچاره بسیاری
در زیر چوب و شکنجه هلاک شدند و کثرت مردگان بجایی رسید که زندگان را مجال تجهیز و تکفین نماند
و مسلمانان از وطن جدا شده بکربت غربت مبتلا شدند و از عیال و اطفال و اخوان و احوال
جدا ماندند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تفتیش سبزوار فراغت یافت طایفهٔ از سواران شمشیرزن
نیزه گذار را بجانب سیستان برسم منقلای روان فرموده خود از عقب ایشان متوجه شد

شاه جلال الدین فراهی که دران اوان حکومت فراه نوبت باو رسیده بود بقدم دولتخواهی
و نیکو بندگی بیرون آمده و باکرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سایر بندگان انخراط یافت
اما رعایا ابا نموده سرکشی آغاز کردند و سپاه ظفر انتساب بموجب فرمودهٔ شهریار کامیاب
آن ولایت را بغارتیدند و آنحضرت با دلاوران جوشن پوش بحصار زره رسیده جنگ در پیوستند
و درهمان روز قلعه تحت تصرف ملازمان عتبهٔ علیا درآمد و درین اثنا پنج هزار کس از متهوران سیستان
پیش آمده محاربهٔ عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته و برخی روی بفرار نهادند و چون ظاهر
سیستان از غبار سم بادپایان ملازم رکاب فلک فرسای عطرسایی آغاز نهاد و بدروازه
نزدیک رسیدند حضرت صاحبقرانی ببالای پشتهٔ ریگی برآمد و شاه شاهان و تاج الدین قلعه
گاهی و جمعی از پیش شاه قطب الدین رسیده بعز زمین بوس سرافراز گشتند و در باب مصالحه مبالغه
کرده اظهار خدمتکاری بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آنحضرت با ایشان
بحکایت مشغول بود که ناگاه سیستانیان آراسته بعزم جنگ و پیکار پیاده و سوار از دروازه
بیرون ریختند حضرت صاحبقران کامکار ده هزار سوار در کمین گاه باز داشت و فرمان داد
تا امیر محمد سلطانشاه با فوجی اندک پیش رود و در حملهٔ اول بطریق مکر و فریب روی باز پس کرد
و بموجب فرموده عمل نموده و مخالفان خیره گشته از عقب روان گشتند و آن ده هزار مرد از
کمین گاه بیرون آمدند و بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشید و پیادگان سیستان
بزخم خنجر اسپ بسیار مجروح ساختند و بعضی را بر خاک هلاک انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر
آبدار دمار از روزگار مخالفان برآورده داد مردی و مردانگی دادند و چون زمانه لباس ماتم
زدگان در بر کرد و سر دو لشکر دست از خون ریختن باز داشته در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر

که شهسوار میدان افلاک بعزم تسخیر ملک نیمروز از کمینگاه افق بیرون تاخت حضرت صاحبقران
فلک اقتدار پرتو التفات بر یاسامیشی سپاه نصرت شعار انداخت و قول را بفر شکوه خسروانه تزیین
داد و میمنه را بوجود امیرزاده میرانشاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و آقبوغا بهادر
و دیگر سرداران را ملازم گردانید و قبل میسره امیر سار بوغا و خداداد و پسر امیر حسین و لشکر
قیامت اثر اطراف و جوانب حصار را مرکزوار احاطه نموده و رعایت حزم را در پیش خویش
خندقی ساخته در کنار آن مندوها نشاندند و چون شب شد ده هزار کس که هر یک خیال رستمی
در دماغ داشتند از شهر بعزم شبیخون بیرون آمدند امیر شمس الدین عباس و برادر خواجه
که در برابر ایشان افتاده بودند تغافل نمودند تا آن قوم گذشته بمیان اردو درآمدند
و بدست جسارت اسب و شتری چند ضایع و تلف ساختند و بعد از آن سپاه نصرت
نشان از اطراف و جوانب تیرباران کردند و اکثر دشمنان را برخاک هلاک و بوار انداختند
و دیگران طریق فرا پیش گرفته بشهر درآمدند و روز دیگر مبارزان هر دو لشکر و دلیران
هر دو کشور پای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند و امیرزاده علی
بن موید با پانصد سوار بر جماعتی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و مجموع را بدروازه باز راندند
و از عقب ایشان بشهر در رفتند و شهریان راه داده او را با آن پانصد کس در میان گرفتند
و محاربه روی نمود که داستان پور دستان و سام نریمان بر طاق نسیان ماند سپاه ظفر
قرین دست از جان شیرین شسته در مقام سربازی آمدند و راه بیرون شد مسدود یافته دل
بر مرگ نهادند و در آن حال آق تیمور بهادر با هزار سوار نامدار که اگر رستم و اسفندیار زنده
بودندی غاشیه خدمتکاری ایشان بر دوش گرفتندی بجانب شهر شتافت و مخالفان

دروازه را رانده بسیستان درآمد و جمعی را که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب
تیغ صاعقه کردار پراکنده و متفرق گردانید و امیرزاده علی با قوشون خود از آن مهلکه بسلامت
بیرون آمده بموکب همایون ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین دانست که با بازوی قدرت
و توان سرپنجه شیر ژیان برنتوان تافت از حصار بیرون آمد و روی عجز و استکانت
بر ساحت گردون اشتباه نهاد و مراحم خسروانه ذیل عفو بر جرایم او پوشیده بجانش امان داد
و در زمانی که حضرت صاحبقران کامکار با پانزده کس بی جبه و جوشن بتفحص جوانغار رفت
قرب سی هزار کس از پیادگان سیستان مجموع با تیر و کمان دست یکدیگر گرفته از بارو بزیر آمدند
و راه خسارت و جسارت نموده با آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایه سریر
اعلی بود روی بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقرانی که آن حال مشاهده کرد جهت ضبط لشکر
عنان بجانب قول منعطف ساخت پیادگان سیستان تیرباران کردند و زخمی بر ران یکران
شهریار کامران رسید حضرت صاحبقران سعادت قرین چون بمنزل جنت آیین رسید
فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر مرتب گردانیده خواست که بنفس همایون
متوجه شده بعزم دفع مخالفان در میدان رود امرا دست در مرکب عنان هامون نورد زده
معروض داشتند که سالها است که چمن آمال بندگان از رشحات سحاب احسان حضرت صاحبقران
بی همال تازه و ریان است و تا یکی از ما زنده باشد چگونه عقل رخصت دهد که پادشاه هفت کشور
قدم همایون در محل خطر نهد آنحضرت درخواست بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران بیکبار
از یمین و یسار حمله کردند و بزخم شمشیر و نیزه و تیر اکثر آن پیادگان را برخاک مذلت و هوان
انداختند و اندکی از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه بسته تقوی

کردند که سیلاب حوادث را بیک مشت گل باز توان داشت لشکر منصور بتفصیل برآمده
از صدمت ایشان رخنها در سور پدید آمد و شهر را مسخر ساخته دیوارها بنیاد انداختند و منازل و مساکن
سیستانیان را ماوای زاغ و زغن گردانیده هر کس را از سپاهیان که دران بلده یافتند
بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار بنقل اموال خزاین شاهان آن دیار فرمان داد و حکومت
سیستان و توابع آنرا بشاه شاه ارزانی داشت و شاه قطب الدین و روسای آن ناحیه را بسمرقند
فرستاده فرمود تا سادات علما و فضلا و صلحاء سیستان را کوچانیده بخواه برند و چون خاطر همایون
حضرت صاحبقرانی ازین امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه ملازمان رکاب شهریار آفاق
حصار طاق را مسخر ساختند و چون بر کنار آب هیرمن نزول افتاد از طنطنه لشکریان خرو کامیاب
لرزه بر بند رستم افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایت نصرت نشان از کوه قلعه
در حرکت آمده و درین اثنا بسمع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب کیج و مکران رفته است
حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده میرانشاه را بدفع تومن نامزد
آنصوب فرمود و امیر که پسر شیر بهرام که بعز مصاهرت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین
و دیگر امراء نامدار در ملازمت شهریار شاهزاده روان داشت و ایشان روز و شب از حرکت
نیاسودند و ایوار و شبگیر کرده در جلگاه قرن بر تومن و حشم او رسیدند و تومن سوار شده و صف
آراسته در مقابل لشکر منصور آمد و امیر حاجی سیف الدین بنابر حق صحبت قدیم و کبر سن زبان
نصیحت آواز برکشیده او را پدرشی کرم نمود و از راه خیراندیشی گفت که بی تحاشی ببارگاه فلک
اشتباه می باید رفت که بجز خیر و خوبی شامل حال تو نخواهد شد و چون پیک اجل بطلب او
رسیده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا ننمود و در حمله نخست سرش را از بدن جدا کرده

ببارگاه گیتی پناه فرستادند و حضرت صاحبقران سعادت قرین ببالاء آب هیرمن روان شد
و درین اوان ملک محمود که در حین مراجعت امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست او زده بود با
تحف و هدایا شرف بساطبوس دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشم بروی انداخت
او را بشناخت و چون از مجلس شریف اعلی بیرون آمد از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور
یافت که ملازمان بهرام انتقام او را تیرباران کردند   وان کینه را این عقوبت همچنین بسیار نیست
و در اثنای یورش قلعه ممتو و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقران آمد و در خلال این احوال
خبر رسید که از ایل تومن سه هزار کس که نه خدای عز و جل را میشناسند و نه بنبوت ختمی پناه صلواة الله علیه
ایمان دارند در قلعه بزار زیر جمع شده اند و بیلیان را ضرر می رسانند صاحبقران پاک اعتقاد
دفع اهل شر و فساد را بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته لشکر بدانصوب کشیده
و سپاه منصور جنگ در انداخته کوششهاء مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان
ارباب عصیان را از کوه بزیر انداختند و برخی را گردن زده آن سرزمین را از لوث وجود ایشان
پاک ساختند و بعد ازین فتح عنان همایون بجانب قلعه دهنه تافته گشت و درانجا مردم تغاجی تحصن
نموده بودند و رایت شور برافراخته بهادران سپاه ظفرپناه در محاصره آن حصار نیز غایت
جهت مبذول داشته بنیروی دولت حضرت صاحبقرانی قلعه را بگشادند و تیغ در مخالفان
نهاده از سرهای کشتگان منارها برآوردند و پیش ازین اوغانیان از تخت سلیمان ایلچی بپایه
سریر اعلی فرستاده اظهار انقیاد کرده بودند و داروغه طلب داشته درینولا خبر رسید که آنجماعت
از طریق مطاوعت قدم بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بانصرف
انعطاف داده در همان روز که بظاهر قلعه نزول فرمود اشارت کرد که رزم آزمایان بیل افکن

شیر شکار مرتکب رزم و پیکار شدند و قتال صعب روی نموده امیرزاده علی و ایکو تمور و طایفهٔ
دیگر از بهادران نامدار مجروح گشتند و نیکبی شاه پسر مبارک شاه بورد الیغی بقتل آمد و چون
آقتیمور بهادر بی تحاشی و دغدغه در امثال این معارک قدم می نهاد و رعایت حزم نمیکرد حضرت
صاحبقرانی خدمتش را در پیش خود باز داشته بود تا آسیبی دران روز باو نرسید و چون خبر زخم
یافتن امرا بوی رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم آورد و زانو زده رخصت
جنگ طلبید اما مقبول نیفتاد و آتش حرب بنوعی افروخته گشت که از باد حملهٔ مخالفان بسیاری از
توشونات مرکز خود خالی گذاشتند مگر رمضان خواجه که پای ثبات و وقار او متزلزل نشده مانند
کوه برجای خویش ثابت قدم بایستاد و حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از
امرا حمله کرده آن گروه انبوه را از جای برداشتند و عید خواجه که در حداثت سن بود و در پس
سنگی کمین کرده چون دشمنان را بروی گذار افتاد یکی را از آنجمله موی گرفته از اسب فرو کشید
و سرش از بدن جدا ساخته پیش حضرت پادشاه اسلام آورد و در اوان کودکی چنین جسارتی
بظهور رسانیده از آنحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر مآل از اطراف و جوانب
روی باعدا نهاده داد مردانگی و قتال دادند و ایشانرا منکوب و مقهور گردانیده قلعه را
در تحت تصرف در آوردند و هر کرا دران حصار یافتند هزارجات و توشونات تقسیم نموده
بیاسا رسانیدند و چون خاطر حضرت صاحبقرانی بقوت دولت روزافزون از مهم اوغانیان
بی دین فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش ازین امیر جهانشاه و اسکندر
شیخی و مبشر بهادر برحسب فرمان بآنطرف رفته بودند و قندهار را محاصره کرده گرفته بودند
و سرداران آنموضع را مقید و مغلول باردوی اعلی فرستاده و چون در الوالاق قندهار مضرب خیام

لشکر نصرت شعار گشت حضرت صاحبقران گردون اقتدار امیر جهانشاه جاکو را بصنوف
نوازش و عطایا اختصاص داد و خدمتش را با سپاهی جرار بتسخیر قلعهٔ قلات که از امهات قلاع گرمسیر بود
نامزد فرمود و او متوجه آنجانب شده حصار را بالقهر و قسر بگرفت و قتل و غارت کرده در ضمان تایید
و اقبال مراجعت فرموده باردوی همایون پیوسته مجدداً بعنایت خسروانه سرافراز گشت و در
خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از راه خسار و رباط سلطان محمود رسیده بعز دستبوس حضرت
صاحبقرانی استسعاد یافت و چون در تمام ناحیهٔ سیستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد
کسی نماند شهریار آفاق عنان عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل
و مراحل در دار السلطنهٔ سمرقند نزول فرمود و چون مدت سه ماه بعیش و شادمانی و طرب و کامرانی
بگذرانید بار دیگر داعیهٔ تسخیر مازندران از خاطر خطیرش سر برزد

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم امیر ولی والی مازندران

سابقاً رقمزدهٔ کلک بیان گشت که امیر ولی والی مازندران
وعده داده بود که متوجه آستان پادشاه گیتی ستان گشته شرف پابوس دریابد و چون او
بقول خویش وفا ننمود آنحضرت را اینمعنی بر خاطر همایون گران آمده باحضار لشکر نصرت شعار
فرمان داد و از معبر ترمذ گذشته و بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روزی درانجا توقف فرمود
تا عساکر گردون مآثر جمع گشتند و درین اوقات ایلچیان که جهة آوردن دختر سلطان اویس بن
شاه شجاع برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند باز آمدند و خدر معلی را بزیب و زینت
تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند و ملازم رکاب فلک فرسای بترتیب اسباب طوی قیام
نموده چند روز متعاقب دران مقام بهجت افزای بلهو و سرور گذرانیدند و از جملهٔ ایلچیان
حاجی خواجه که آن مسافت را بقدم ادب طی نموده بود و پای از حد خود بیرون نهاده بیاسا

رسانیدند آری هرکه در خدمت ملوک و سلاطین چشم را از خیانت دل و دل را از خیانت
پاک ندارد و در مذهب حمیت جزا و سزای او کم ازین نباشد فی الجمله چون حضرت صاحبقران
کامکار از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب رسید مهد علیا خانزاده حرم محترم امیرزاده
میرانشاه از هراة استقبال نموده فرزند ارجمند خود امیرزاده خلیل سلطان را که دو ساله
بود همراه داشت و بانوی عظمی سرای ملک خانم خانزاده را طوی داده و خانزاده بهراة
مراجعت کرده سرای ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و همچنین از
خواتین بغیر از تومان آغا در اردوی همایون نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراءالنهر
شدند و حضرت صاحبقرانی از مرغاب نهضت کرده از راه بر که تا نشن بسرخس رفت و از انجا روان شده
و از ابیورد گذشته نسا مضرب خیام سپاه نصرت انتما گشت و در انجا بسمع اشرف اعلی رسید که
لوکر امیر ولی کوتوال حصار دوزن قلعه را مستحکم گردانیده و با جماعتی دران موضع متحصن گشته
آماده جنگ و پیکار ایست و شیخ علی بهادر و مبشر و سونجک و دیگر سرداران که پیشتر رفته بودند
در موضع کاوکرش بقراول امیر ولی رسیده جنگ آغاز کردند و مبشر پای جلادت پیش نهاده
حمله آورد و دشمنی از مقابل تیری بر دهان او زد که دو دندانش بشکست و از جانب حلق بیرون
رفت و آن پهلوان پردل باوجود زخمی چنان هایل متوجه دشمن گشته بیک ضرب سرش از بدن
جدا ساخته و مخالفان منهزم شده مبشر آن سر را برده بر سم سمند حضرت صاحبقرانی افکند
و آنحضرت شرف احماد ارزانی داشته موضع کاوکرش سیورغال او کردانید و رایت نصرت
شعار در حرکت آمده بظاهر قلعه دوزن نزول فرمود و لشکریان حصار را در میان گرفته و جنگ
در میان انداخته بیکروز کمند تسخیر بر کنگره آن افکندند و کوتوال را با هرکه در قلعه یافتند بیاسا رسانیدند

و حضرت صاحبقرانی از دوزن نهضت نموده و از دهستان عبور فرموده و از آب جرجان
گذشته در شاسمان فرود آمد و بموجب فرمان از امرای هزاره و صده مچلکا ستاندند که هیچکس از
توشون جدا نشود و بموضع دیگر نرود و الا مستحق قتل باشد و همچنین یرلیغ واجب الاذعان صدور
یافت که بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ واقع شد زیرا که درختان
جنگل و بیشه بریده راه بدید میساختند و قراولان از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد
و دران معارک حاجی محمود شاه بیوری و آق تیمور بهادر و پسرش شیخ تیمور جنگهای مردانه
کردند و مدت نوزده روز هر روز نوبت قتال و جنگ و جدال میان قراولان بدین منوال گذران بود و در روز
بیستم امیر ولی با لشکر استراباد مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد
و بقدر قوت و توانایی سعی و کوشش نمود و چون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مآل
بود در جد و جهد فایده مترتب نگشت بلکه خایب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر بازگشته و لشکر
نصرت قرین لجام ریز در پی او تاختند و بسیاری از مازندرانیان را بتیغ تیر از پشت زین بروی
زمین انداختند و بعد از فرار امیر ولی حضرت صاحبقرانی که از عالم معنی و شهرستان ولایت
حظی وافر داشت فرمان داد تا امراء تومان و روساء قوشون خاطر بر ضبط و استحکام جایهای
خویش گماشته در پیش خود خندقها فرو بردند و از چپرها فصیلها مرتب داشته بیتها مرتب گردانیدند
و در آخر روز پادشاه صاحب ایقان و تحقیق بمساعدت ملهم توفیق از سپاه روز افزون
یک توشون اختیار فرموده در کمین گاه باز داشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان
خسرو کامکار تاریک و تار گشت امیر ولی با مازندرانیان دیوسار همعنان غرور و پندار از
حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روانه شده سحرگاه باردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه

رسید و دلیران مازندران حمله کرده چپرها و سیخها که ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان
بینداختند اما جمعی کثیر از لشکریان امیرولی در خندق بر زبر یکدیگر افتادند و دران شب هولناک
امیرزاده میرانشاه بنفس خویش متصدی دفع بداندیشان شد و فرمان داد تا سپاه ظفرنشان
تیرباران کردند و مقارن این حال آن سی توشون که در کمین انتقام و کین ایستاده بودند
از محل خود در حرکت آمده بر مخالفان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار آن بادیه پیمایان خاکسار را
متفرق و پریشان ساختند و امیرولی پیش ازین فرموده بود که دران راه چاه بسیار کنده
و سیخها نصب کرده و آب در چاهها سر داده و حیلها پرداخته بودند و چون در ظلمت مازندران
از حمله سپاه منصور روی گردان شدند اکثر ایشان در چاه بوار افتاده هلاک شدند مضمون
من حفر بئرا لاخیه وقع پیوست بد مکن که در بد افتی چاه مکن که در وی افتی و این واقعه در شوال سنه ست
وثمانین وسبعمایه روی نمود فی الجمله خوف و رعب بر ضمیر والی مازندران استیلا یافته در همان شب
با اندک نفری از سپاه عیال و اطفال برداشته از راه لنکرود بجانب دامغان بر سبیل تعجیل روان شد
و کوچ و متعلقانرا در قلعه کردکوه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقرانی خداداد
حسینی و امیر شیخ علی را با دیگر امراء نامدار و لشکر جرار بتکامیشی فرستاد و ایشان در حدود ری سپاهی
سپاه نصرت شعار خویش را خلاص ساخت حضرت صاحبقرانی حکومت ولایت استراباد را بلقمان
پادشاه پسر طغا تیمورخان که مدتی مدید از خوف امیرولی در اطراف و اکناف سرگردان میگشت
ارزانی داشت و در مجلد خامس سمت گذارش یافت که امیرولی پسر یکی از امراء طغا تیمورخان بود

گفتار در توجه رایت ظفر پیکر حضرت صاحبقران از استراباد بری و از انجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از ان موضع بسمرقند فردوس نشان

بعد از انکه تخت استراباد

در تحت تصرف بندگان حضرت صاحبقرانی آمد آنحضرت فرمود که امیر آقبوغا و اوج قرا بهادر
با اغرق و اکثر سپاه زمستان در آن ولایت باشند و از هر ده کس سه نفر اختیار کرده فرمود که
از رکاب اشرف اعلی جدا نشوند و در ضمان عنایت و حمایت حضرت کردگار سوار شده روی
توجه بری نهاد و بجملگی آن ولایت بسعادت و اقبال درآمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات
و قرار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که دران اوان در سلطانیه بود متزلزل
شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرا و معتمدان را با پسر خود آقبوغا در آنجا بگذاشت و
خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر و عباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور
با شصت نفر از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در فصل شتا و هجوم لشکر برف
دستمار دی بسلطانیه آورده مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آقبوغا را
را برداشته بجانب تبریز شتافتند عمر و عباس قلعه را ضبط کرده بر ماجی را برای ایصال این
مژده پیش حضرت صاحبقرانی فرستادند و جمعی از اراذل و اوباش باوازه آمدن سلطان احمد
محصلان مال را که عمر و عباس تعیین کرده بودند گرفته کشتند و امیر عمر در ضبط قلعه کوشید
چون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن بی باکانرا بقتل رسانیدند و چون شدت سرما
بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکرها در رسید حضرت صاحبقران کامکار با سپاهی
افزون از حیز حساب و شمار عازم سلطانیه گشت و عادل آقا را که از عظماء امراء سلطان
اویس بود و بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع می نمود و پس از رحلت
در خدمت پسرش سلطان زین العابدین بسر می برد طلب داشت و عادل آقا شتابان علی الراس
لا علی الاقدام بجانب کریاس گردون اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند

اختصاص یافت و آنحضرت ایالت سلطانیه را مع توابع و مضافات باو ارزانی داشت
و محمد سلطانشاه را با طایفه از لشکر جرار بمعاونت و مساعدت او بگذاشت تا باتفاق
یکدیگر آنچه توانند از ولایت یاغی در حوزهٔ تصرف آورند و چون ازین مهمات فراغت
یافت حضرت صاحبقرانی بسعادت و سلامت عنان معاودت بکوهستان رستمدار تافت
و ملوک آنجا از احراز دولت پابوس احتراز نموده در مواضع حصین متحصن شدند لشکر ظفر
اقتران دست بغارت و تاراج برآورده در هیچ یمین و یسار نگذاشتند و غنیمت فراوان
بدست ترکان افتاد و چون آن دیار بجاروب سبی و نهب روفته شد رایت فتح آیت
بطرف مازندران در حرکت آمده تسخیر آمل و ساری وجههٔ همت آن مخصوص بعنایت
حضرت باری گشت و در اثنای این اوقات سید کمال و سید رضی الدین که حکام آن
سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت موفق شدند نواب خود را با پیشکش بپایهٔ
سریر اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه بالقاب همایونش خواندند حضرت
صاحبقرانی سادات عظام را بمصادقت و موافقت لقمان پادشاه ترغیب و تحریض فرموده
از دیار مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعشرت و کامرانی بگذارد
و زمستان در زنجیر سرای بطرب و شادمانی بپایان رسانید و دران زمستان توقتمش خان
از جادهٔ صواب انحراف جسته قرب صدهزار کس را که اکثر ایشان را از اسلام بهره نداشتند
با دوازده شاهزادهٔ جوجی نژاد که سرور ایشان موسوم به بیک پولاد و امرای بی انصاف
مثل عیسی بیک و یغلی بی و قرانجی و غیرهم به تبریز فرستاد و ایشان بآن ولایت رفته آنچه ممکن بود
از قتل و نهب و اسر و غارت بتقدیم رسانیدند و چون درین مقام بخاطر خاطر رسید که شمهٔ از بغی

در بعضی از مجلدات سابق سمت گذارش یافته رقم تخفیف این حکایت کشیده آمد ذکر توجه حضرت
صاحبقران گیتی ستان بار دیگر بجانب ایران که مورخان آنرا یورش سه ساله تعبیر میکنند در شهور سنه
ثمان و ثمانین و سبعمایه حضرت صاحبقران گردون توان را داعیهٔ یورش ایران از خاطر خطیر سر برزده
باحضار لشکر فیروزی اثر فرمان داد و بعد از اجتماع سپاه ظفرپناه امیر سلیمانشاه بن داود
و بعضی از امراء دیگر را بضبط مال ماوراء النهر تعیین فرموده در ساعتی مسعود سوار شده روی
توجه بایران نهاد و از جیحون عبور نموده و مسالک و مفاوز قطع کرده چون بفیروزکوه رسید سید
غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکر بموکب همایون پیوست و پیش ازین بسمع
اشرف اعلی رسیده بود که ملک عزالدین حاکم لر کوچک قافلهٔ حجاز را که از لرستان میگذشته اند
غارت کرده است و اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت
انتقام حجاج از وی بکشد درین اوقات که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه
گشت رای عالم آرای استکشاف احوال ملوک اطراف کردن گرفت منهیان از بی راهی
ملک عزالدین و حرکات ناشایست او معروض گردانیده و اینصورت علاوهٔ مکنون ضمیر شد
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواجیان از ده نفر دو نفر اختیار کردند تا ملازم رکاب همایون
باشند بعد از آن بطالع سعد و بخت میمون حضرت صاحبقران کامکار بر سمند باد رفتار سوار شده
و اغروق را گذاشته عازم لرستان گشت و تعجیل هرچه تمامتر مراحل طی کرده چون بمقصد رسید
حکم کرد تا آتش نهب و غارت در وجود و حوالی آن زدند و قلعهٔ خرم آباد که پناهگاه اهل شر و فساد بود
مسخر ساخته ویران گردانیدند و اکثر لران دزد را بدست آورده از پای درآوردند و دران اوان
آق تیمور بهادر و دمر و عباس و پیر محمد سلطانشاه مریض گشته از دار فنا بعالم بقا پیوستند

وخواجه علی موید سبزواری را در بعضی معارک تیری رسیده بعد از مدتی بهمان زخم درگذشت آری
هر بدایتی را نهایتی است و هر کمالی را زوالی مرد خردمند باید که دل بر حیات و دولت ننهد و بقدر میسور
از فواضل صدقات بارباب فقر و احتیاج دهد و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق
که باعث بر تنمیق و ترتیب این کلمات است نهد تا در عاجل سعادات دنیوی و در آجل مثوبات
اخروی شامل روزگار او گردد فی الجمله در خلال این احوال بسمع همایون صاحبقران بی همال رسید
که سلطان احمد لشکری جمع آورده از بغداد به تبریز آمده است آنحضرت امیرزاده میرانشاه را
با طایفه از امرا و نامداران درگاه برسم منغلای فرستاده و شیخ علی بهادر را در اغرق نیز گذاشته
خود روان شد سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروزی اثر شنیده و کلمه الفرار فی وقته ظفر بر زبان
رانده بی‌تحاشی ببغداد شتافت حضرت صاحبقران ظفرقرین امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا
و بهادران بنکامیشی روان فرمود و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند خدمتش احمال و اثقال
گذاشته جان از آن ورطه بیرون برد و الیاس خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر با معدودی چند
از عقب رفته در موضع تمکذار سلطان احمد را دریافت و با او گروه انبوه بودند و بصعب روی
نموده الیاس خواجه را زخمی گران رسید و سلطان احمد از آن مهلکه خلاصی یافته در رفتار با دمغانی
کرد و جراحت الیاس خواجه بسوء المزاج منجر شده رحمت فراوان کشید آخر الامر حق عز و علا شفا ارزانی
داشته در پایش اندک نقصانی باقی ماند و در آن یورش در نخجوان خونریزش عظیم واقع شد و مردم بسیار
عرصه تلف گشتند از انجمله قاری ایناق مقدار پانصد کس را بگاه دود هلاک ساخت و تر و خشک
آن ولایت بآتش انتقام بسوخت و ممالک آذربایجان در تحت تصرف بندگان صاحبقران گیتی ستان
آمده آنحضرت بحوالی شنب غازان نزول نمود اکابر و اشراف و سادات و علماء تبریز بخدمت

مبادرت نمودند سعادت دستبوس دریافتند و بموجب فرمان مال امان بر ارباب آن ولایت
حواله رفته در اندک زمانی بحصول پیوست و در آن تابستان تبریز و آن نواحی مضرب خیام سپاه
نصرت انجام گشت و چون در مدت حکومت عادل آقا امرا حضرت صاحبقرانی که بمعاونت و موافقت
او در عراق باز داشته بود از تکبر و تجبر خدمتش رنجشی تمام در خاطر داشتند زبان بغیبت او
در مجلس همایون دراز کردند و نیز در زمان غیبت خسرو آفاق هیچ نوبت ایلچی بدرگاه عالم‌پناه
نفرستاد و از ناصیه احوال او هرگز اخلاصی مشاهده نیفتاد و تمامت حاصل ولایات را بتجمل
و حشم و طبل و علم صرف نموده بنابرین اسباب خاطر خطیر پادشاه کامیاب بر اخذ و قتل او
مایل گشت و نخست ایکو تمور مامور شد که بسلطانیه رود و کپان و متعلقان او را در روز معین
بگیرد و خزاین و دفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بود تصرف نماید و ایکو تمور بر حسب فرموده
عمل نموده بسلطانیه رفت و شرط خدمتکاری بجای آورد و چون مقرر شده بود که عادل آقا را
بهمان وعده بگیرند او ازین سگالش آگاهی یافته خواست که دستبردی نماید حضرت
صاحبقرانی برین معنی اطلاع پیدا کرده در شبی که روز دیگر وعده گرفتن او بود فرمان داد که
مجموع ملازمان درگاه جبه پوشیده بپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح بگاه آمده
بهادران از اطراف و جوانب او در آمده او را بگرفتند و عادل آقا تاسف و ندامت بسیار
کرد لیکن فایده بران مترتب نشد و بعد از چند روز دیواری بر زبرش افکنده رخنه در
قصر حیات او کردند هرچه داشت از اقمشه و امتعه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بباد تاراج رفت
و عادل آقا که از و در ظفرنامه و در بعضی از تواریخ دیگر ببارق عادل تعبیر کرده اند از مردمی
بود که بزمان ابقاخان مدد قورچیان می‌نمود و در بدایت حال شحنه سلاح خانه بغداد بود و بخدمت

سلیمان اتابک سلطان اویس قیام می نمود و آمد شد ملازمت کرده کار او عروج یافت
و سلطان عراق عجم به پسر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا از راه نیابت او بحکومت
آن مملکت مشغول گشت و بعد از رحلت سلطان اویس چنان بر مملکت استیلا یافته که
سلطان حسین را زیاده اختیاری نماند و چون سلطان حسین بقتل رسید سلطان احمد پادشاه شد
بواسطهٔ استبداد و استکبار عادل آقا تغیری نسبت باو در مزاج احمد ظاهر گشت و فی الواقع
سلطان احمد دران باب محق بود و سارق عادل این معنی دریافته در بند بجرم و کافر نعمتی آمد
و چند نوبت لشکرها جمع کرده و قتل سلطان حسین بهانه ساخته در برابر او رایت عناد برافراخت
و چون طاقت مقاومت با احمد در حیز مکنت خویش ندید بشیراز پیش شاه شجاع رفت و مدتی
در ممالک فارس بخلاف طبع روزی می گذرانید و دران اوان که ماهچهٔ توق ظفر پیکر حضرت
صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود بامید آنکه دیگر بار در آن ولایت حکومت کند شخصی را بدرگاه
عالم پناه فرستاده خلوص نیت و صفای عقیدت خویش نسبت بملازمان عتبهٔ علیا معروض داشت
و آنحضرت او را طلب داشته بعنایت خسروانه اختصاص داد و حکومت عراق عجم را مفوض
برای و رویت او گردانید و نخست امرای نامناسب که از خدمتش صدور یافت آن بود که
بدگویی اولیا النعم خود آغاز کرده احوال ایشان را بزشت ترین صورتی معروض رای عالم آرای
گردانید و ثانیا بحرکات ناشایست اقدام نمود چنانچه شمه از آن مسطور گشت و عاقبت جزای
اعمال ناپسندیده که داشت بروزگار او واصل گشت چنانچه ثبت افتاد و بعد از کشته شدن
عادل آقا حاکم خلخال محمود خلخالی امیر ولی را گرفته بقاری ایناق سپرده و او سرش از بدن جدا کرده
باردوی همایون فرستاد

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب گرجستان و مسخر شدن بعضی از قلاع در اثنای راه و رسیدن آنحضرت بشهر تفلیس و عزیمت نمودن از آنجا بقشلاق قراباغ

حضرت
صاحبقران کامکار در آخر فصل تابستان از تبریز بر سمند گردون خرام سوار شده براه نخجوان
در حرکت آمد و رایت فتح آیت چون بحصار کرنی رسید بهادران سپاه نصرت نشان قلعه را مسخر
ساختند و پیشوای آن شیخ حسن نام را گرفته و دست و گردن بسته ببندهٔ خلافت رسانیدند و
از آنجا سوار شده بظاهر حصار سرمالو که برکنار آب ارس واقعست نزول کردند عساکر نصرت
شعار قهراً و قسراً آن حصار را نیز مسخر ساختند و سرداران قلعه تولان ترکمان را گرفته پیش حضرت
صاحبقران آوردند و از آنجا در جنبش آمده بقارص رسیدند و آن قلعه بود در غایت متانت
و نهایت رصانت و کوتوال حصار که موسوم بود بفیروز بخت باستواری قلعه مغرور شده
در حصار بسته جنگ و جدال آغاز کرد و لشکریان نصرت نشان برحسب فرمان روی بتسخیر
آن حصن حصین آوردند و بعد از محاربهٔ بسیار فیروز بخت عاجز و مضطر گشته از در بیچارگی و
نیاز در آمد و غاشیهٔ عبودیت بر دوش گرفته حلقهٔ بندگی در گوش کرد و سپاه ظفر انتساب
حصار را غارتیده خراب و ویران ساختند و در عین برودت و شدت سرما رایت
نصرت انتساب در اهتزاز آمده از راه کینو بشهر تفلیس که از امهات بلاد ایرانست رسید گرجیان
ضلالت شعار پشت اعتماد باستواری دیوار حصار نهاده روی بزرم و پیکار آوردند حضرت
صاحبقران دین پرور فرمود که چگونه روا باشد که طایفهٔ گرجیان که از نور توحید و عرفان بهره
ندارند در وسط مملکت مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و عجبتر آنکه تا غایت سلاطین
اسلام باندک چیزی از ایشان قانع شده تعرض کفرهٔ فجره نمیکرده اند اکنون که زمام اختیار مهام
جهانیان در قبضهٔ اقتدار ما قرار گرفت بر ذمهٔ همت پادشاهانهٔ خویش واجب و لازم میدانیم که عرصهٔ

کشور را از لوث وجود این مشت بداختر پاک گردانیم و چون مجاهدان ملت احمد مرسل
از زبان قدوه ارباب دول این کلمات شنیدند تورها و چپرها از اطراف و جوانب پیش برده
جنگ در انداختند و کوششهای بهادرانه کرده بتایید پادشاه لم یزل آن حصن حصین را
بگشودند و بضرب شمشیر آبدار کفار کج رفتار را بدار البوار فرستادند و راس و رئیس ایشان
ملک بقراط را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و بر حسب فرمان بند گران
بر پای او نهادند و حضرت صاحبقران گیتی ستان از تفلیس نهضت فرموده طبع لطیفش بامر
شکار رغبت فرمود امرا و لشکریان صف شکن پلنگ افکن از برانغار و جوانغار در حرکت
آمده اطراف و جوانب دشت و صحرا فرو گرفتند چون جرگه بهم رسید اصناف حیوانات از آهو
و گوزن و غیر ذلک مشاهده افتاد که دیده بینا از ملاحظه آن خیره ماند و از بسیاری نخجیر که
افکنده شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند و چندان در صحرا و بیابان بماند که
مدتها بقایای وحوش و افواج طیور از لحوم و دسوم آن بعیش و فراغت روزگار گذرانیدند
و حضرت صاحبقران سعادت قرین ازان سرزمین روان شده قلعه حصار بسیار که بر
ممر سپاه نصرت شعار بود بسعی و اجتهاد غازیان دین مسخر و مفتوح شد و چندان سیم و زر
و لعل و دُر بدست لشکریان افتاد که دیده آز و نیاز اهل احتیاج پر شد و چون ولایت شکی
محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام گشت حضرت صاحبقران گردون غلام هر امیر و بهادر را
با فوجی از عساکر گردون مآثر نامزد جانبی فرمود امیر جهانشاه متوجه جانب لکزیان شد
و امیر درویش محمد برلاس بکوهستان شکی در آمد و ارغونشاه اختاجی و رمضان خواجه تولا
تنکقوت شتافتند و امیر محمد بیک امیر موسی بدیار آق چب رفت و نامبردگان در ولایت مذکور

مراسم قتل و سبی و نهب بتقدیم رسانیدند و عرصه آن زمین را از وجود آن بی دینان پاک
ساخته در موضع قبله باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقرانی قلعه سرخ را مسخر کرده
با زمین یکسان گردانیده بکنار کُر نزول فرمود صاحبقران دریا دل بران آب پل بسته عنان
عزیمت بجانب بردع معطوف ساخت و ایل آن ولایت منقاد و ایل گشتند و بقراباغ رفته ملک
بقراط تفلیسی را که بموجب فرمان مقید گردانیده بودند بمجلس همایون آوردند حضرت صاحبقران
دین دار زبان خجسته بیان بموعظت و نصیحت بقراط گشاده او را بقبول ملت بیضا
دعوت فرمود و بکلید توفیق قفل سراچه ملک بقراط گشاده شده زبان بکلمه توحید گویا گردانید
پادشاه دوست نواز دشمن گداز ملک بقراط را مشمول عاطفت و احسان گردانیده حکومت
ولایتی که سابقا متعلق باو بود با دیگر ضمایم و ملحقات بخدمتش ارزانی داشت و رخصت انصراف
علاوه عنایات ساخته و ملک بقراط در زمره اهل اسلام انخراط یافته مقضی المرام بمملکت خود
معاودت نمود و درینولا والی ولایت شروانات امیر شیخ ابراهیم که بزیور حسب و حلیه نسب و قدم
خاندان و شرف دودمان و وفور شوکت و کمال ابهت از ملوک ایران انفراد و امتیاز داشت
کمر خدمتکاری بر میان بسته با تحف و هدایا باحراز سعادت زمین بوس فایز گشته و از جمله
نتایج طبع وقاد او که سبب دولت دیرباز وی شد یکی آن بود که دران زمان که در بارگاه فلک
اشتباه از تبرکات و تنسوقات نه نه میگذرانید هشت غلام زرخریده بمحل عرض رسانید
و خود در میان ایشان ایستاده آن تقوز بنفس خویش تمام کرد حسن نیت و صفای طویت و خلوص
عقیدت امیر شیخ ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن شده و پرتو التفات
و اهتمام بر احوال او انداخته تمام ممالک شیروان را با مضافات و منسوبات بخدمتش ارزانی داشت

و ملوک گیلانات نیز که تا آن غایت فرمانبرداری و باج گذاری هیچکس قبول نکرده بودند و هیچکس از پادشاهان ذوی الاقتدار بر حصانت و استواری کوه و جنگل خیال استیلا آن مملکت بر خاطر نگذرانیده درینولا النسبت بملازمان عتبهٔ علیا طریق متابعت و موافقت مسلوک داشته اولاد و لواحق خود را با تحف و هدایا که لایق چنان پادشاهی باشد باردوی اشرف اعلی فرستادند و در اثنا این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان بمحافظت اغرق می نمود و از راه اردبیل آن مردم را سرکرده بقراباغ رسانید و حضرت صاحبقران آن زمستان دران موضع بمسرت و شادمانی و عیش و کامرانی بگذرانید **ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب بردع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بطرف آذربایجان** چون از هجوم لشکر بهار سپاه شتا روی بفرار نهاد و در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه رایات نصرت آیات حضرت صاحبقرانی روی عزیمت بمقام بهجت افزای بردع نهاد و دران یورش بسمع همایون رسانیدند که توقتمش خان نهال خلافت بر جویبار عداوت نشانده است و در کوی بیوفایی خانهٔ بی مروتی بنیاد نهاده مصداق این سخن آنکه جمعی لشکریان او را بر کنار آب کر دیده اند که عزیمت عبور داشته اند و حضرت صاحبقرانی شیخ علی بهادر و ایکو تیمور و عثمان و عباس را با طایفهٔ دیگر از بهادران نامدار فرمان داد که از آب کر گذشته تفحص آن قضیه نمایند و با امرا گفت که چون میان ما و توقتمش خان طریق محبت و وداد تا غایت مسلوک بوده اگر با مردم او ملاقات واقع شود شما در جنگ مسابقت منمایید و پیش دستی مکنید و از عقب ایشان امیرزاده میرانشاه باشارت علیه روان شد امراء عالیمکان برحسب فرمان حضرت صاحبقران در حرکت آمده از آب بگذشتند و بیاغی رسیده پرسیدند که شما چه کسانید ایشان جواب دادند که توقتمش خان ما را فرستاده تا راه

لشکر امیر تیمور نگاه داریم امرا بنابر وصیت حضرت صاحبقران عنان کشیده داشته بخلاف عادت در جنگ مسابقت ننمودند و باز گشتند مخالفان این معنی را بر عجز و ضعف حمل کردند و چیره گشته حمله آوردند و بتیغ و تیر باران مشغول شدند امرا بالضروره عنان بجانب ایشان تافته دفع ایشان را واجب دانسته و چون در اول بقیه از دشمنان حسابی بر نگرفته بودند و یا سابیشی سپاه کما ینبغی نکرده اندک وهنی روی نموده چهل کس از لشکریان کشته شدند و درین اثنا امیرزاده میرانشاه کورکان رسیده بتیغ آتشبار دمار از روزگار ایشان بر آوردند و پای ثبات و وقار اعدا متزلزل شده فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه منصور از پی رفته آن قوم بی باک را با آنطرف دربند رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر کرده پیش شاهزاده جوانبخت آوردند و شاهزاده همه را بند فرموده بدرگاه گیتی پناه فرستاد و آنحضرت در مقام عنایت آمده با اسیران بزبان عاطفت گفت که میان ما و توقتمش خان پدر و فرزندیست سبب چه بود که برین حرکت ناشایست اقدام نمودید تا چندین خون ناحق ریخته شد می باید که بعد ازین برین افعال ناپسندیده اقدام ننمایند و فتنه در خواب رفته را بیدار نسازند و در سلک جمعی که بلسان شرع ملعون اند منخرط نگردانند که الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها حضرت صاحبقران کامکار امثال این الفاظ آبدار بزبان گوهربار گذرانیده فرمود که اسیران را از قید خلاص ساختند و جامه و زر و چهارپای بایشان بخشید فرمان داد تا جمعی بدرقه با آنجماعت همراه شده همه را بامن رسانیدند و چون موکب همایون در کوکچه تنکیز نزول فرمود بسمع اشرف رسید که بانوی سرای ملک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند از وصول این مژده شعلهٔ اشتیاق افروخته شد چه دیر شد که گفته اند شعر منزل وصل چون شود نزدیک ؛ آتش شوق تیزتر گردد ؛ حضرت صاحبقران را دیگر

طاقت مفارقت نمانده بر جناح استعجال برسم استقبال روان گشت و در موضع مرند اتفاق ملاقات
افتاده درم و دینار نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران دولتیار
از انجا سوار شده بجانب قلعهٔ النجق که گماشتگان سلطان احمد جلایر بمحافظت آن اشتغال می نمود
توجه فرموده بمقصد رسیده بعد از سه روز فرمان جهان مطاع صدور یافت تا بهادران لشکر
منصور در شب بکوه بالا رفتند و روز دیگر قهراً قسراً فصیل زیرین را بگرفتند و مخالفان از صدمات
لشکری فیروزی اثر گریخته ببالای قلعه برآمدند و سپر ممانعت در سر کشیده در مقام تمرد و عناد
پای ثبات بفشردند و عاقبت از قلت آب کارد ایشان باستخوان رسیده دست در دامن
تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و سوگند بزبان آوردند که اگر سپاه نصرت نشان
دست از جنگ باز دارند بپای اطاعت و انقیاد بیرون آیند مراحم خسروانه شامل حال آن جماعت
گشته فرمان قضا امضا صدور یافت که بهادران معاودت نمودند ناگاه ابر بیداد فرو بارانی
عظیم باریده حیاض و برکهای قلعه پر آب گردید و چون آبی بروی کار متحصنان قلعه آمد بقول
خود وفا نکردند و بیحیایی پیش آورده بار دیگر رایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقرانی
محمد میرکه پسر شیر بهرام و اوج قرا بهادر را بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق باز داشته عنان عزیمت بجانب
اغرق منعطف گردانید و پیش از ین شیخ علی بهادر برحسب فرمان متوجه قلعهٔ بایزید شده بود
و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایکو تمور نیز بنابر اشارت علیه از عقب او بدر رفته و امرا باتفاق
نقبچیان در کار کردند و خندق را خشک ساختند و جنگ در انداختند و قلعه را بغلبه و قهر گشوده
و حاکم آنرا بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بر دفع قرا محمد ترکمان و نهضت رایات ظفرنشان بعد از آن بجانب وان و وسطان

در اثنای این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که
ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافلهٔ حجاز و دیگر آیندگان و روندگان را آسیب و تعرض
میرسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت دفع شر فتنه و اهل فساد را بر ذمهٔ همت
پادشاهانه واجب دانسته از نخجوان متوجه قرا محمد شد و محمد میرک را که بمحاصرهٔ النجق مامور
بود طلب داشته اغرق را باله تاق فرستاد تا در آنجا توقف نمایند و بنفس همایون
با طایفهٔ از دلاوران نامدار ایلغار فرمود و چون بقلعهٔ بایزید که آنرا حصار آیدین نیز می گویند
لشکریان ایل و الوس آن سرزمین را که از تعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین
سالم و غانم مانده بودند غارت و تاراج کردند و از انجا بقلعهٔ آونیک رفته احشام و تراکمه را که
دران حوالی و نواحی یافتند بغارتیدند و چون ارض روم از غبار موکب همایون جهانگشای
عطرسای گشت و قلعهٔ آن در تحت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران ایلچی بجانب
ارزنجان روان کرده طهرتن والی آن ولایت را بمتابعت و مطاوعت دعوت فرمود طهرتن
بلهم دولت مقدم فرستاده را باعزاز و اکرام و تبجیل و احترام تلقی نمود و اظهار ایلی و انقیاد کرده
بصنوف او را خشنود باز گردانید و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفر
نشان بجست و جوی قرا محمد ترکمان پدر قرا یوسف فرستاد و شاهزاده متوجه شده بمیان
ایل و الوس تراکمه رسید و مراسم غارت و الجه بتقدیم رسانید و با غنیمت بیحد و مردم
پری پیکر بازگشته باردوی همایون پیوست همچنین محمد میرکه با طایفهٔ از مبارزان پلنگ آهنگ
بهمان مهم مامور گشته در عبور ایشان بر کوهستان و درهای تنگ واقع شد و دشمنان
بران حال اطلاع یافته سر راه بگرفتند و بعد از محاربات و کوششهای مردانه از ان مضیق
جان بیرون برده باردوی اعلی ملحق شدند و شیخ علی پسر ارغون پدر لاس و اقبال شاه

برتوجی و سلک توچین با طایفه از سپاه نبرد آیین نیز از راه دیگر بموجب فرموده سر در پی قراچه
نهادند و در کوهی بلند سنگین و محلی صعب المسالک بار رسیدند و نیران محاربه اشتعال یافته
لالا خواجه دران معرکه بقتل آمد و چون قرا محمد دران جبل شامخ مرتقی شده بود از جنگ
زیاده فایده متصور نبود امرا مراجعت کرده بدولت پایبوس استسعاد یافتند و حضرت صاحبقران
کامکار دیگر بار امیر جهانشاه را با لشکر شیر شکار بدشت اوروزن مفسدان بدکردار فرستاد و ایشان
بچشم ترکمان رسیده و مراکب و اسلحه و غیر ذلک بدست آورده سالم و غانم بازگشتند اما شاهملک پسر
غیاث الدین پرلاس را که بی فرمان حضرت صاحبقران رفته بود در بیابان گشته یافتند و آنحضرت
از ارض روم بصحرای موش رفت و ایل و الوس آن نواحی را غارتیده و منازل قطع فرموده باخلاط
رسید سرداران آنمو منع بقدم انقیاد و اذعان پیش آمده بعنایت و عاطفت بیکران مخصوص
گشت و چون از انجا روان شده بفضای عادل جوز نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای لایق
باموار سعادت زمین بوس سرافراز شده و عنایات خسروانه شامل حال او گشته حکومت ایل
و ولایت بری تفویض بوی رفت و توق زرنگار در حرکت آمده از کنار کول با مجموع سپاه
از بند ماهی گذشته در الهتاق باغرق همایون پیوست و از انجا متوجه وان و سطان شد
و ملک عز الدین از نهیب لشکر گردون توان بقلعه وان که آن حصاریست در غایت رصانت
و نهایت متانت و بر سر کوهی بلند واقع شده و یکطرفش محفوف بابی عظیم است در آمد و بعد از
دو روز براهنمایی عقل دوراندیش بیرون خرامیده منظور نظر تربیت گشت اما اهل حصار ناصر الدین
نامی را سردار خود ساخته سر از گریبان عصیان برآوردند و راهها استوار ساخته طریق بی راهی
پیش گرفتند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که استادان ماهر عراده و منجنیق ترتیب داده لشکر نصرت

انما بجنگ مشغول شدند و بعد از بیست روز بقهر و غلبه قلعه وان را مسخر ساختند و جمعی از متهوران
جاهل را گردن زدند و برخی را دست و پای بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع صدور
یافت که قلعه وان را خراب کنند در میان ارباب تواریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن شداد
عادست که بر قلّه کوهی بلند قلعه مذکور را بگچ و سنگ احداث کرده که هر وصله آن سنگ از کوه قاف
نشان میدهد و محکمی و استواری آن بمرتبه ایست که امیر یادگار اندخودی با تومان خود هر چند
کوشش و جهد نمود یک سنگ از آنجا جدا نتوانست کرد یکی از فضلا در تاریخ فتح قلعه وان این
رباعی گفته است سو شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت ۞ ماه علمش سر حد کیوان بگرفت
تاریخ گرفتن حصار وان را ۞ گر پرسندت بگو که کیوان بگرفت ۞ حضرت صاحبقران گیتی ستان
فرمان داد که حاکم دوم ناصر الدین را یک نیمه سر و یک نصف بروت و یک نیمه ریش و یک نیمه
ابرو تراشیده گرد برآوردند و روز کوچ فرمود که گردنش زده در تنگنایی انداختند و مجموع
لشکر بر سرش بگذشتند و در اثنای این حالات ایلچی طهرتن از ارزنجان باردوی همایون
آمده انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و زر و اهر و اجناس منسوجات و تبرکات از نفایس
امتعه و لطایف اقمشه و اسبان راهوار و استران نامدار بعز عرض رسانیده خلاصه رسالت
و زبده سفارت آنکه طهرتن معروض میدارد که مدة الحیوة در مقام خدمتکاری و جانسپاری
راسخ و ثابت قدم خواهم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراف نخواهم جست
حضرت صاحبقران دریا نوال ایلچی را تشریفات داده فرمود تا منشور ایالت طهرتن را بهم نام
او نوشتند و از آنجا بسعادت معاودت نموده چون ببلیاس رسید ملک عز الدین را بعنایات
خسروانه سرافراز گردانیده حکومت ولایت کردستان باو مفوض داشت و در ینولا حاکم ادری

تبرک نام براهنمایی طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و پیلاکات گذرانید
مشمول مرحمت و احسان گشت و حضرت صاحبقران بی همال کنیزکی در غایت حسن و جمال بوی بخشید
حکومت ابرقو را بوی مفوض داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرضه داشتی
مشتمل بر مسکنت و ضراعت و محتوی بر سفارش فرزند خود سلطان زین العابدین ببارگاه
سپهر ارتفاع فرستاده بود چنانچه در مجلد رابع مذکور شد آنحضرت دران زمان که بعراق رسید
ایلچی پیش زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر مرحوم تو شاه شجاع ترا بجانب ما سفارش نموده
وظیفه آنکه درین اوان که رایت همایون بدینجا رسیده و مسافت نزدیک است بی توقف
بر منصوب شتابی که پیش نهاد خاطر آنست که چنان تربیت یابی که محسود ملوک نامدار و حکام
رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت و جلال بمستقر اقبال خویش مراجعت نمایی **ذکر توجه حضرت
صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر آن و رفتن آنحضرت از آنجا بدار الملک شیراز و مسخر شدن
ولایت فارس بعون و عنایت ملک کارساز** چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب و افول رسیده
بود و بمعاذیر ناقبول توسل جسته در آمدن تغافل و تکاسل نموده ایلچی حضرت صاحبقران را موقوف
داشته خیال فاسد در دماغ جای داد و رای عالم آرای شهریار آفاق بر مضمون اطلاع یافته بر
تسخیر دیار فارس و عراق جازم گشت و پاییز سنه تسع و ثمانین و سبعمایه مانند بحر مواج در
حرکت آمد و اغرق را با میرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر بری
فرستاد تا در ساروقمش قشلاق نمایند و بنفس همایون با بقیه سپاه ظفر نشان عازم
اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام شد خال سلطان زین العابدین
مظفر کاشی و اکابر و اعیان و اشراف آن دیار از سادات و مشایخ و علما بخدمت مبادرت

نموده شرف دستبوس دریافتند و بنوازش دلجویی مستظهر گشتند و حضرت صاحبقران
قلعه طبرک را بقدوم خویش تزیین داده باردوی همایون بازگشت و امیر ایکو تیمور را بضبط
و حفظ آن موضع تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان از اسب و اسلحه آنچه باشد بملازمان درگاه
سپارند و جمعی از سپاه ظفر پناه را بمحافظت دروازه‌ها نامزد کرد و رؤسای اصفهان باردوی
همایون آمده و مال قبول نموده جهت تحصیل آن محصلان طلب داشتند حضرت صاحبقران
ایشان را در اردوی باز داشته نور ملک برلاس و امیر محمد سلطانشاه و ملک تیمور
پسر امیر آقبوغا را برای ضبط مال بشهر فرستاد و نوکران امرا بشهر درآمدند تا زری که در
محلات کلانتران توجیه کرده بودند درست کنند و چون محصلان تشدد میکردند و متعرض
اهل و عیال اصفهانیان باتفاق علی کچه پا که از جهال و متهوران آن ولایت در مقام معاصنه
و دفع آمدند و دست تعرض بمحصلان و نوکران امرا بر آورده جمعی کثیر را بقتل آوردند و اهل
چند محله که از خرد و عقل بهره داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان مال امان طلب
می‌نمودند در شب فتنه و خروج از آسیب مفسدان صیانت نمودند و در آنشب بسیاری
از متجنده که جهت مهمات بشهر رفته بودند بقتل آمدند و عدد مقتولان بسه هزار رسید و محمد پسر
خطای بهادر دران شورش کشته شد و جهله و ارذال الناس بر دروازه‌ها شتافتند
و محافظان را از آن عمل معزول ساخته باستحکام و ضبط شهر مشغول شدند و خاطر بر
یاغی گری و جدال و قتال قرار داده آواز دهل و بوق باوج عیوق رسید روز دیگر
منهیان صورت واقعه معروض حضرت صاحبقرانی گردانیدند آتش خشم جهانسوز زبانه
بفلک اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی برزم و پیکار نهاده

بتسخیر اصفهان قیام نمایند و علما و صلحاء شهر در زوایا مختفی گشته عوام و جهال از برای صیانت
جان و محافظت زنان و فرزندان حرکت المذبوحی میکردند و بیان تیمور آقبوغا دران جنگ بقتل آمد
و عباس عثمان را تیری رسید اما صحت یافت و چون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران دین دار
طایفه را تعیین فرمود که محلات ارباب عمایم را حمایت نمایند و خانهاء جماعتی را که از کمال خرد
محصلان را از تعرض آن بی باکان نگاه داشته اند محفوظ دارند و بقیه سپاه را فرمان داد که
تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و بر قتل عام اقدام فرمایند سیاست در آمد بگردن زنی
ز چشم جهان دور شد روشنی و از موقف جلال حکم صادر شد که تومانات و هزارجات
و صدجات برسد خود سر کشتگان بسپارند و تواجیان برای ضبط این معامله دیوانی علیحده
نهادند و بروایتی قتل هفتاد هزار سر جمع شد و در ظاهر اصفهان از روس کشتگان منارها
برآوردند و از غرایب واقعات آنکه جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون رفته پناه بزوایا
بردند و مقارن رفتن ایشان برفی بارید و اثر اقدام ایشان بران برف بماند و روز
دیگر لشکر قیامت نهیب بزوایا برده و همه را از کنجها بیرون آورده در طشت خون
بنشاندند و بحسب اتفاق دران نزدیکی قران علویین در جوزا واقع شده بود و بعد از
قران نحسین در سرطان روی نموده و چون خاطر حضرت صاحبقرانی از قضیه اصفهان فراغت
یافت حاجی بیک جونی قربانی و یوسف شاه را بضبط آنجا بگذاشت و عنان عزیمت بجانب
شیراز تافت و دران وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود و چون از توجه رایات
نصرت آیات خبر یافت روی بگریز آورد و از راه کازرون بجانب تستر شتافت و در آن وقت
حاکم تستر شاه منصور بن شاه مظفر ابن عم او بود و با آنکه میان ایشان چندان صفایی نبود

زین العابدین بمضمون کلمه عند الشدائد تذهب الاحقاد پناه بوی برد و ندانست که هر کس
بر دشمن اعتماد نماید سر انگشت تحیر بدندان ندامت بخاید زین العابدین چون بحوالی تستر
رسید شاه منصور پیش رفته امرا و نواب او را بوعدهایی که یکی از آنها در خاطر نداشت
بفریفت و ایشان چنانچه عادت اکثر ابنای زمانست طریق بیوفایی مسلوک داشته پیش
شاه منصور رفتند و چون زین العابدین با اندک نفری بماند شاه منصور جمعی را بوی فرستاد تا
آن شاهزاده ساده لوح را گرفتند و بشهر در آوردند و فرمود تا او را در قلعه سلاسل مقید و
محبوس گردانیدند بیت ولا مجوی ز ابناء دهر رسم وفا که در جبلت این همرهان مروت نیست
و آن جماعت که از زین العابدین برگشته و باو پیوسته بودند بگرفت و اموال و اسباب ایشان را
بسته بحبس و قید مجموع فرمان داد و حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز
در اول ذی حجه سنه تسع و ثمانین و سبعمایه بی مانعی و منازعی بشیراز رسیده در شهر
نزول اجلال فرمود اصول و اعیان و روسا و کلویان بخدمت شتافتند و بعز بساط بوس
سرافراز گشته مبلغ یکهزار تومان کپکی قبول کردند که از مال غایب و غیره تسلیم خزانه عامره
نمایند و عثمان عباس بتحصیل آن مال مشغول شده وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست
و در روز عید خطبه باسم و لقب همایون آرایش یافت و درین سلطان عماد الدین احمد
برادر شاه شجاع از کرمان و امیر اختیار الدین حسن برسم ایلغار روان شوند و شهر کرمان
و قلعه سیرجان را محاصره نمایند سلطان عماد الدین احمد از حقیقت حال آگاهی یافته متوجه
اردوی اعلی گشت و بتقبیل دست دریا نوال مفتخر و سرافراز شد عنایات پادشاهانه
شامل حال او گشت و همچنین شاه نصرت الدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد

وشاه ابو اسحق نبیره شاه شجاع از سیرجان و اتابکان لر و کرکین لاری که نسبش بکرکین
میلاد منتهی می شود و سایر حکام و اطراف روی بدرگاه عالم پناه نهادند و مجموع این طوایف
بعواطف و عوارف پادشاهی مستبشر و مباهی گشتند **گفتار در هجوم لشکر تغتاق و معاودت**
شهریار آفاق بدین سبب از فارس و عراق چون قمر الدین را در مغولستان کاری از پیش نرفت متوجه
درگاه توقتمش خان شد و اغوا و افساد بنیاد کرده بار دیگر او را بران داشت که نسبت بحضرت
صاحبقرانی طرح مخالفت انداخته چندتن از شاهزادگان جوجی نژاد را با امرا و نوینان و قمر الدین
بجانب ترکستان روان گشت و ایشان از سغناق گذشته صبرانرا محاصره کردند و تمور خواجه
و آقبوغا که حاکم آن موضع بود در مدافعت و ممانعت پای ثبات و وقار فشرده بیرونیان هرچند
سعی و کوشش نمودند که شهر را مسخر سازند میسر نشد و چون کمند عزم مخالفان بر کنگره مقصود
نرسید دست از محاصره باز داشته اطراف و جوانب ممالک محروسه نهب و سبی آغاز کردند
شاهزاده جهانیان عمر شیخ بهادر دران اوان در اندکان بود لشکرها جمع آورده متوجه
ایشان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و امیر لعل برادر طغابوغا برلاس و شیخ تیمور
برادر آق تیمور بهادر را بضبط سمرقند گذاشته و بجانب امیرزاده عمر شیخ روان شدند
باو پیوستند و باتفاق از آب سیحون عبور نموده در پنج فرسنگی جو ککلک هر دو سپاه
بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف بر یکدیگر حمله آوردند و تنور حرب گرم گشت و از اول روز
تا وقت افول و غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ بهادر
که قول بفر شکوه او آراسته بود باندیشه آنکه تا بنفس خویش مباشر طعن و ضرب نشود
مهم بر وجه دلخواه میسر نگردد فوجی از بهادران برگزیده خود را بر قلب لشکر دشمن زده و از آنجا

بیرون رفته از سپاه منصور دور افتاد امرا شخصی بجهت مصلحتی بقول فرستادند و آن شخص شاهزاده
در محلی که قرار داشت ندید و با آنکه لشکر قول در موقف آرام داشت شد و فرستاده تصور باطل کرده
با امرا خبر رسانید که امیرزاده عمر شیخ بساط معرکه در نوردیده بگوشه بیرون رفته است امرا و
بهادران ازین خبر متوهم و مستشوش شده سر خویش گرفتند و راه انهزام در پیش شاهزاده عمر شیخ
چون بلشکر خود مراجعت نمود هیچکس را ندید تاسف و تحسر بسیار خورد و چندان جنگ کرده بود که بار
گیرش از زخم رسیده از حرکت باز ایستاد و آخر الامر بدر خواست یکی از ملازمان شغنق بر اسب او سوار شده
شهاروی باندکان نهاد و مردم بتصور آنکه شاهزاده گرفتار گشته دل بر فرار نهاده میخواستند که
بقلال جبال روند ناگاه شاهزاده رسیده حیاتی تازه یافتند و نوبت دیگر شاهزاده عمر شیخ لشکرها
جمع آورده درین اثنا مسموع او گشت که انکاتو را برادرزاده حاجی بیک اکنون با لشکر گران
از جانب مغولستان بطرف تاشکند و سیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج ولایت
برآورده اند و چون این خبر بتحقیق پیوست شاهزاده عمر شیخ با آن مقدار لشکر که داشت
بخجند آمد و در آنجا شنید که مخالفان متوجه اندکان اند شاهزاده فی الحال بعزم آنکه سر راه بر ایشان
بگیرد مراجعت نموده در کنار آب سیحون در مقابل انکاتو را رسید و از جانبین گذارها ضبط
کرده چند روز کنار آب در برابر یکدیگر میبرفتند و منتهز فرصت می بودند شبی انکاتو را
حیله اندیشیده جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا پراکنده شده آتش بسیار برافروختند
و خود با بقیه سپاه ببالای آب روان شد و بدلالت شخصی از اندکان گذاری پیدا کرده و از آب
گذشته صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده نیران محاربه اشتعال
یافت و شاهزاده بکوششهای بهادرانه مبارز افکندن گرفت اما چون سپاه مخالفان زیاده

از توصیف بود عنان بجانب حصار اندکان تافت و انکاتو را متعاقب او روان شده
در نیم فرسنگی اندکان فرود آمد و خواست که بمحاصره مشغول کردد شاهزاده از غایت غیرت
و حمیت با اندک نفری از حصار بیرون شتافته خود را بر سپاه دشمن زد مانند شیر ژیان
می غرید و بضرب شمشیر و نوک نیزه جگرگاه خصم می درید و چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات
امطار افزون بودند توکل بهادر شمشیر از نیام بیرون آورده در میان ایشان تاخت و عنان
اسب شاهزاده گرفته او را از ان معرکه بیرون آورد و انکاتو را نیز مصلحت توقف ندید و راه
کاورستان پیش گرفته بتعجیل روان شد امیرزاده عمر شیخ جمعی را بنکامیشی از عقب او روان کرده
و ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معروض تیغ قهر گردانیدند و درین
اثنا لشکر تغاق بماوراء النهر درآمده آنچه ممکن بود از قتل و نهب و سبی بتقدیم رسانیدند و امیر
سلیمانشاه و امیر اسمعیل و امیر عباس که از جنگ چوکلک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند در
محافظت شهر جد و جهد تمام نمودند و فوجی دیگر از سپاه توقتمش خان که سلطان محمود پسر کیخسرو ختلانی
بر اهنمایی ایشان اشتغال می نمود آنجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آوردند و هوای
تسخیر شهر در دماغ مخالفان جایگیر آمده بمحاصره مشغول گشتند طغا بوغای برلاس و التمش قوچین
که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان
سپاه جته از تسخیر بخارا مایوس گشته روی بجوانب دیگر ولایات و بلاد ماوراء النهر نهادند و زنجیر
سرای را آتش زده از قرشی و خزار گذشتند و تا کوی تن و کنار آب آمویه غارت و تاراج کردند
و مقارن این حال امیر عباس بزخم تیر که در جنگ چوکلک باو رسیده بود متوجه سرای باقی گشت
و بعد از حدوث این قضایا چپرایلچی از ماوراء النهر روان شده در مدت هفده روز بشیراز رسید

و صورت واقعه را معروض حضرت صاحبقرانی گردانید آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود
تا با سی سوار بتعجیل تمام بجانب سمرقند رود و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون
اعلام دهد و ولایات فارس و عراق را بر آل مظفر تقسیم نموده و حکم شد عالیجناب افادت مآب
قدوة المحققین و افضل المتأخرین امیر سید شریف جرجانی را در کنف فضل حضرت سبحانی
از شیراز بسمرقند برند و همچنین امیر علاء الدین ایناق که از اعیان امراء شاه شجاع بمزید شوکت
و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از متعینان مامور گشت و متوجه آنجانب شدند و اهل
حرفه نیز طایفه که در هنرمندی عدیل و نظیر نداشتند برحسب فرمان عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند
و حضرت صاحبقران گیتی ستان فی ایمن وقت و اسعد زمان عنان معاودت منعطف
گردانیده سوار شد و چون به بند عضد الدوله نزول فرمود ایلچی پهلوان مهذب خرابی
حاکم ابرقو رسید که مهذب بعرض میرساند که اگر داروغه بیاید من از سر قدم ساخته
بشرف بساطبوس مشرف شوم حضرت صاحبقران کامکار توکل باورچی را بآن دیار فرستاد
مهذب شهر تسلیم نموده بموکب اعلی پیوست و چون خطه ابرقو مرکز اعلام ظفر اعلام گشت مهذب
بقدر طاعت خدمات شایسته بجای آورد و ایمنی پسندیده افتاده حکومت ابرقو باو تفویض یافت
و آنحضرت در ری باغرق همایون پیوسته از آنجا امیرزاده میرانشاه کورکان و امیر حاجی سیف الدین
بخراسان فرستاد تا لشکرهای آن دیار را جمع آورند و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه
داد و مملکت ری بامیر موسی پسر امیر حسین جوکار ارزانی داشت و ملوک رستمدار و گیلانات را
رخصت فرمود که با وطان خویش روند و فیروزکوه و خوار ری را با اسکندر شیخی عنایت کرد
و او هم آنجا بگذاشت و زمام حکومت دامغان را در کف کفایت امیر جمشید قارن کرد از

قهستان خراسان بود بنهاد و استراباد را بنام پیر پادشاه نبیرهٔ طغا تیمور خان رقم زد
و همه را برعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند
رسید و پیش از وصول آنحضرت یاغی مملکت را گذاشته گریخته بود و بموجب فرمان خداداد
حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان و طایفهٔ دیگر از بهادران از عقب مخالفان رفته و بسیاری
از ایشان را نیست گردانیده باردوی همایون معاودت نمودند و چون اندک اهمالی از
امرا و سرداران در معرکهٔ جوکلک واقع شده و این معنی بر خاطر اشرف گران آمده لاجرم
دران اوان باحضار مجموع ایشان فرمان داد و بعد از تفتیش و تحقیق امیر سلیمانشاه عتابی
عظیم فرمود و براتخواجه کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده بود برحسب حکم ریش تراشیدند
و سرخی و سفیداج بر روی او مالیده معجر پوشانیدند و کوجه ملک را چون با سیزده نفر بر سیصد نفر ازانکا
شبیخون برده بود و اسیران خجند و آن نواحی را از جنگ کفار خلاص داده بمزید سیورغال
و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمده حکم ترخانی در شان او نافذ گشت و شاهزاده عمر شیخ
چون بدولت دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت او را در آغوش گرفته
و سر و چشمش بوسیده شرف امتیاز ارزانی داشت و پایهٔ قدر و منزلت او را از فرق فرقدین
بگذرانید **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت پنجم بجانب خوارزم و تسخیر آن مملکت**
چون حضرت صاحبقران از جیحون بگذشت هرچند لشکر توقتمش مانند پشهٔ ضعیف نهاد
که از تندباد بگریزد سر خود بگرفتند اما در دیار خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا
بد نهاد که بموجب فرمودهٔ خان مذکور بدان صوب آمده بودند خاک بر فرق دولت خود بیختند
و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می‌انگیختند لاجرم خسرو با دین و داد دفع اهل شر و فساد را وجههٔ

همت عالی نهمت ساخته در شهور سنه تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف
گردانید و چون موضع اکری باد مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت حضرت صاحبقران کامکار
کونجه اغلان و تیمور قتلغ اوغلان را که از توقتمش خان گریخته التجا بآنحضرت کرده بودند با جمعی از امرا
از پیش روان ساخت و آن جماعت از نهر بغدادک عبور نموده عید خواجه را قراول گردانیدند
و از پیشتر رفته از کلهٔ باتان ایلیغمش اغلان که از قبل توقتمش اغلان که در خوارزم بود شخصی را
گرفته همراه آوردند شاهزادگان جنگیزخانی و امراء حضرت صاحبقرانی کله با نزد خسرو گیتی ستان
فرستادند و آنحضرت اخبار و اوضاع دشمنان معلوم فرموده روان شد و چون بجوی
جدرلیس رسید و از آنجا بسعادت و اقبال بگذشت از جانب خوارزم مبشری آمده خبر آورد که ایلیغمش
اغلان و سلیمان صوفی هزیمت غنیمت دانسته و سیر بر سریر اختیار کرده متوجه اردوی توقتمش خان
گشتند و بار دیگر ولایت خوارزم با سایر ممالک محروسه مضاف شده حضرت صاحبقرانی
امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و شیر بیشهٔ شجاعت و مردانگی اوج قرا بهادر را
با جمعی دیگر از بهادران سپاه بتکامیشی مخالفان روان فرمود و ایشان برحسب فرمان از راه قم
کنت بتعجیل تمام در حرکت آمدند و بدشمنان رسیده دقیقه از قتل و غارت مهمل نگذاشتند و ازانجا
بازگشته مظفر و منصور با اموال نامحصور باردوی همایون ملحق شدند و حضرت صاحبقرانی
روزی چند در خوارزم توقف نموده حکم کرد که مجموع سکان و قطان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند
برند و ابنیهٔ رفیعه و عمارات عالیهٔ آن بلاد را با زمین هموار ساخته جو کاشتند و دران شهر ساکن دیاری
و نافخ ناری نماند و در تمام خوارزم دیواری که متنفسی لحظه در سایهٔ آن آسایش نماید موجود نماند چون
خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی ازین قضیه بازپرداخت بمستقر سریر سلطنت معاودت فرمود

و خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافت و در زمانی که آنحضرت از یورش دشت قبچاق
باز آمد موسیکه پسر جنکی قوچین را بفرستاد تا آن ولایت را فی الجمله معمور کرداند و مردم اطراف و جوانب
آن دیار را فراهم آورده بزراعت و عمارت ترغیب و تحریض نمود

اشعهٔ ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزگار محمد میرکه تافتهٔ مهد علیا سلطان بخت بیکم
که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حبالهٔ نکاح او آمد و مرتبهٔ خدمتش بلند گشته حکومت ختلان
و توابع آن بروی قرار گرفت و این بیت از جملهٔ اشعار اوست سو میرکه در عشق جانان گرد شاهی جرم
ملک معنی را امیری ملک ختلان گو مباش ! و مدتی بحکومت و کامرانی گذرانیده عاقبت دیدهٔ بصیرت
او پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خویش گرفتار گشت بیان این سخن
آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان
روی بخوارزم نهاد ابو الفتح برادر خورد محمد میرکه از آستان فرخنده نشان روی گردان شده
بگریخت و لالم بهادر ازین حال خبر یافته از عقب او بتعجیل روان گشت و اسبان لشکریان را گرفته
از عقب ابو الفتح می تاخت او را در بیابان بپای درختی خفته یافت و از آن حرکت ناپسندیده برسید
جواب داد که برادرم محمد میرکه یاغی شده مرا طلبیده و من خیال داشتم که باو پیوندم لالم بهادر ابو الفتح را
مضبوط ساخته در بخارا بپیش امیرزاده عمر شیخ رسانید شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم فرستاد
تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقرانی رسانند و خود بشتاب هر چه تمامتر بطرف سمرقند
رفت و در اثنای استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرکه باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت
نموده است و از سمرقند بجانب حصار شادمان شتافته و خانهٔ دار الملک پیر لاس و آق تیمور بهادر را

غارت کرده و باین اکتفا نکرده در حصار شادمان دست جسارت بجبه‌خانهٔ خاص بلند کرده
و مجموع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب را باراذل و اوباش تقسیم نموده و حشری از جهال جمع
آورده و همه را اسب و خلعت داده و متشمر قتال و جدال است و چون شاهزاده عمر شیخ بتفصیل حالات
اطلاع یافت باحضار لشکر ماوراء النهر فرمان داده از سمرقند بیرون آمده در ریلغز یغاج توقف
فرمود تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون شیر خشمناک متوجه حصار شد و از فر دولت و اقبال
حضرت صاحبقرانی بمجرد آوازهٔ توجه امیرزاده عمر شیخ بهادر مخالفان متفرق و پراکنده گشتند
و میرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده شکسته و خاکسار روی بگریز نهاد و از
آب وخش گذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا بختلان در هیچ مکان
توقف ننمود و میرکه روی خذلان ببدخشان آورد و شاه بهاء الدین حاکم آن سرزمین دست رد
بر سینهٔ او نهاده خدمتش را بالکلیه راه نداد محمد میرکه محروم و مایوس از موضع دروازه باز گشت
و اکثر ملازمانش از ملازمت تخلف نموده بیش از سه چهار کس با وی نماند و سپاه فیروزی اثر
هر چند در اطراف و جوانب او را طلب داشتند بهیچ نوع خبر نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بختلان
رسیده در آقسه اکه قصر میرکه بود نزول فرمود و منتظر بود که لطیفهٔ روی نماید که خاطر بیکبارگی
از دغدغهٔ محمد میرکه بیاساید و بحسب اتفاق عثمان پسر اوزوغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت
در اثناء راه بسر چشمه رسیده پی اسبان دید که از جادهٔ مستقیم منحرف شده بود بخاطرش
رسید که در آن باب تفحص و تفتیش بجای آورد تا معلوم شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر
آن رفته اندک مسافتی قطع کرد محمد میرکه را دید با چهار کس نشسته و اسبان را بعلف گذاشته ولی
باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او فرو گرفته آن چهار کس خواستند که دست بتیر و کمان دراز

کند میرکه مانع آمد و اول اسبان را بدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط ساختند و عثمان
او را مصحوب خویش گردانیده متوجه خدمت شاهزاده عمرشیخ شد و در راه از جانب شاهزاده
خبر رسید که او را بیاساق رسانند و عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابوالفتح را
نیز در سمرقند از میان برداشتند و بعضی از فضلاء متأخرین در کتب خویش آورده اند
که محمد میرکه خط خوب نوشتی و شعر مرغوب گفتی راقم حروف یک بیت او را که بخاطر داشت
درین اوراق ثبت نمود خطا او را بران قیاس باید کرد القصه بعد از رفع دغدغه محمد میرکه
امیرزاده عمرشیخ بهادر عازم سمرقند شده درانجا شرف دستبوس حضرت صاحبقران
بادین وداد استسعاد یافت و در همان اوان که محمد میرکه اظهار یاغی گری کرده از سمرقند
بازگشته بود امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بورولدای یاغی شده مراجعت نموده امیر
جهانشاه خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادرزاده بورولدای و پیر علی تاز را مصحوب خویش
ساخته و بازگشته در عقب ایشان روان شد و بتعجیل رانده در بقلان بمخالفان رسید و هرچه
داشتند بباد غارت و تاراج داد و مقارن این حال امیر جهانشاه شنید که میرکه در حصار
لشکرها جمع آورده در مقام یاغی گریست و او با سپاه ظفرپناه بعزم میرکه روان شده خواجه
یوسف با رهنگ رفت و پیر علی تاز عازم بلخ گشت قرار برانکه بقایای لشکر آنموضع فراهم
آورده در کنار جیحون بهم پیوندند و چون امیر جهانشاه بلب آب رسید پل بسته از جیحون
بگذشت و همانجا توقف نمود و چون شب درآمد جنید بورولدای و برادرش بایزید و علی اکبر
یاغی شده با سه هزار کس بر سر امیر جهانشاه رسیدند و با جهانشاه زیاده از شصت کس نبود
و خدمتش با این نوا اندک پشت باب آورده و دل دریا کرده بهیچگونه اضطراب بخود راه ندا د

وچریها و توریها در روی کشیده بجنگ مشغول شدند و در همانشب خواجه یوسف و پیر علی تاز با
صد مرد مکمل بشناه از آب گذشته بمدد امیر جهانشاه رسیدند و هنگام سحر نسیم فتح و ظفر
بر پرچم رایت سپاه نصرت آیت بوزید و مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی بگریز نهادند
و لشکر فیروزی اثر ننگامیشی کرده دست بقتل و تاراج برآوردند و امیر جهانشاه در قندز
توقف نموده ایل بورولدای بکابل رفتند والی آنجا ابوسعید پیسو که از خاک برگرفته حضرت
صاحبقرانی بود نقد اخلاص خویش مغشوش ساخته با آن مدبران در مخالفت اتفاق نمود و
آنحضرت آقبوغا پیسو را که دشمن ابوسعید بود تربیت فرموده هنگام فتح خوارزم اسباب حکومت
او مرتب ساخته ایالت کابل بوی ارزانی داشت و ایالت ایل و الوس پیسو را بر آقبوغا مقرر
و معین گردانیده او را پیش امیر جهانشاه فرستاده و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان
بمستقر عز و شرف خود معاودت نمود رمضان خواجه را با چند قوشون از سپاه ظفرپناه بمساعدت
امیر جهانشاه فرستاد تا باتفاق در عقب مخالفان برگشته روز روند و امیر جهانشاه و خواجه
یوسف و رمضان خواجه با لشکرها بر حسب فرموده از قندز و بقلان در حرکت آمده بتعجیل
آمدند و از کابل گذشته در موضع لمغان جنید و ابوسعید را دریافتند و توابع و لواحق ایشان را
غارت کرده کسانی که از صدمه قهر امراء بهرام انتقام خلاص یافتند بجانب سندگریختند و امیر
آقبوغا در فراه ازین حال آگاهی یافته روی باستیصال ایشان آورد و در راه امیر سیفل
قندهاری با لشکر گرمسیر باو پیوست و باتفاق از کوهها و جنگلها گذشته بمخالفان رسیدند
و آن مخذولان سراسیمه شده از بیم جان بجنگ اشتغال نمودند و خلق کثیر از ایشان
بقتل رسیده بقیه مالی که داشتند عرصه نهب و غارت گشت و جنید و بایزید و ابوسعید پیسو

بهزار مشقت و زحمت از ان دریای خونخوار خود را بساحل نجات انداخته بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار با غنیمت بسیار بمواطن خویش باز گشتند و دران اولا که حضرت صاحبقران کامکار بجانب خوارزم توجه نمود سیورغتمش خان در دیار بخارا بیمار گشته و بعد از چند روز برحمت حضرت پروردگار پیوست و چون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند معاودت نمود فرمان داد که تا طوی عظیم ترتیب داده سلطان محمود خان پسر سیورغتمش خان را بجای پدر بر تخت خانیت نشاندند و بعد از ان امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ را بموجب فرموده در باغ بهشت با مخدرات حجرات عصمت و ابهت بطریق شریعت عقد بستند و بعد از سامت و ملالت از جشن و سور و لهو و سرور لشکریان را رخصت انصراف ارزانی داشت و امیرزاده میرانشاه کورکان بخراسان شتافت و امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بعشرت و شادمانی و طرب و کامرانی بگذرانید و جلوس سلطان محمود خان و تزویج شاهزادگان در شهور سنه تسعین و سبعمایه اتفاق افتاد

ذکر مخالفت محمد میرکه پسر بهرام که بشرف مصاهرت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته بود و بیان بعضی از قضایا که از یاغی گری او روی نمود

توقتمش خان دفتر انعام و احسان حضرت صاحبقران گیتی ستان بر طاق نسیان نهاده بر کفران نعمت اقدام می نمود و از چرکس و بلغار و قبچاق و آلان و آزاق و سایر مملکت جوجی خان لشکر گران فراهم آورده در اول زمستان بتاریخ اواخر صفر سنه تسعین و سبعمایه بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراء النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور از ین واقعه با خبر گشت حضار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داد و ایشان در ظل رایت فتح آیت جمع آمده موضع صوح معسکر همایون گشت و تواجیان باطراف ممالک محروسه فرستاد تا بقایاء سپاه را بدرگاه

عالم پناه رسانند از قضا دران زمان شدت سرما بمرتبه رسید که حرارت غریزی در ابدان انجمادی یافت در ین اثنا منهیان بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسانیدند که منغلای لشکر توقتمش خان ایلغمیش خان با سپاهی افزون از ریگ بیابان از آب خجند عبور نموده است و در نواحی زنوق رحل اقامت انداخته و آنحضرت بر فور تهیه اسباب رفتن را ساز داد و خواص و مقربان بارگاه سلطنت زانو زده معروض داشتند که اگر توقف افتد که لشکر جمع آید بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که مؤید بتایید ربانی بود بر زبان گوهر افشان بگذرانید که فی التاخیر آفات ع که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان آید و بمضمون این بیت که

سو

زمانه بر انکس تبرا کند که او کار امروز فردا کند

عمل نموده با وجود آنکه برف تا سینه اسب میرسید دست در عنان دولت و اقبال زده سوار شد و با جمعی از بهادران نامدار بر برف کوفته و شبگیر کرده بجانب یاغی راند و مقارن این حال امیرزاده عمر شیخ با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت صاحبقران گردون توان کوچه اغلان و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال روانه ساخت تا راه گریز دشمنان مسدود سازند روز دیگر بهنگام طلوع خورشید شهریار فریدون فر با ابهت جمشید بر سر مخالفان رسید و چندان مجال ندادند که ایشان صفها راست کنند و بیک حمله آتش آهنگ باد بی نیازی بر ان خاکساران وزیده روی بانهزام نهادند و جمعی از ایشان به تیغ کین از پشت زین بر روی زمین افتادند و برخی خود را در آب خجند انداخته غریق بحر فنا گشتند و زمره از آسیب تیغ آتشبار و آب باد رفتار خلاصی یافتند و روی گریختند امرا و لشکریان که پیشتر رفته بودند راه گریز ایشان گرفتند و از عقب سپاه ظفر نشان رسیده گریختگان را احاطه نمودند و بزخم شمشیر و تیر و سنان

وکر زکران دشمنان را بی سر و جان ساختند و ایدی بردی بخشی که از امراء عظماء توقتمش
خان بود دستگیر کرده خواستند که از پای درآورند و او از بیم جان نام خود بر زبان آورد
و او را زنده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند حضرت صاحبقران احوال توقتمش خان از وی پرسیدند
بعنایت و مرحمتش اختصاص داد و او ظفر کردار ملازم رکاب همایون گشت و حضرت صاحبقران
کامکار معاودت فرموده در صفر سنه احدی و تسعین و سبعمایه موضع آقار را مخیم لشکر نصرت
شعار ساخت و چون فصل زمستان بنهایت انجامیده طلیعه لشکر بهار سر بر کرد امیرزاده
میرانشاه با لشکر ظفرپناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار
نیز بر درگاه حضرت صاحبقران گردون اقتدار مجتمع گشتند و امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین
و امیر اکو تیمور بموجب فرموده بر آب خجند در مواضع متعدده پل بستند و آنحضرت در ربیع الاول
سنه احدی و تسعین و سبعمایه از آقار نهضت نموده بکنار آب رسیده با لشکریان و شاهزادگان
مجموع از آب بگذشتند و تیمور قتلق اغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر برحسب فرمان برسم منغلای
از پیش روان شدند و امراء مذکور قراول تعیین نموده پیشتر از خود فرستادند و فرستادگان
قراول دشمن را از دور دیده بر فور بازگشتند و امرا را از آن حال آگاه ساختند و امرا در کمین
ایستاده خود را بدشمن ننمودند مخالفان چون هیچکس را ندیدند و شب درآمد پهلو بر بستر استراحت
نهاده در خواب غفلت فرو رفتند و لشکر منصور نیمشب بر سر خفتگان رسیده تیغ انتقام از نیام
بیرون آوردند و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیده بقیة السیف روی بگریز نهادند و از آب ارج
گذشته پیش توقتمش خان رفتند و خود در آن اوان از تسخیر صبران عاجز شده و یلی را غارتیده
در بعضی از صحاری از موضع نشسته بود و چون گریختگان او را از توجه تسلط سپاه ظفر اعلام اعلام دادند

خوف و هراس چنان بر ضمیرش استیلا یافت که با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد پشت
و درنگ عنان بجانب دشت قبچاق تافت حضرت صاحبقران چون بر هزیمت دشمن مطلع
شد امیر حاجی سیف الدین را با اغرق روانه سمرقند گردانید و خود با شاهزادگان سعادت یار
و امراء عالیمقدار از عقب مخالفان در حرکت آمد و خواجه شیخ توجین و توبلاق و امانشاه خزانچی
و دولتشاه چپاچی را با چهل مرد نامی دو اسبه بزبان گیری فرستاد و فرستادگان در موضع
ساروق اوزون بجغداول مخالفان رسیده جنگی عظیم آغاز شد و لشکر مظفر لوا از زمره
اعدا جمعی کثیر را بقتل رسانیده بقیة السیف بگریختند و در وقت مراجعت سپاه ظفرنشان
در آن بیابان بقیه ترخان که با صد خانه وار گشته بود دوچار خوردند و بعد از محاربه او را
با خیل و حشمش گرفته در موضع آقسوما بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران عالیمکان
از آن محل کوچ کرده و منازل و مراحل قطع فرموده بسعادت و اقبال مقرون در موضع آل قوشون
نزول فرمود و در آن اثنا ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی بیک جونی
قربانی و ملوک سربدار سبزواری با مجموع لشکر کلات و طوس یاغی شده اند و خراسان پرفتنه و
آشوب است **گفتار در لشکر کشیدن توقتمش خان بجانب ماوراءالنهر و باستقبال رفتن حضرت صاحبقران**
و کشته شدن بعضی از سپاه خان بتیغ قهر حاجی بیک جونی قربانی پسر عم امیر علی بیک بن امیر ارغونشاه
در زمان او اختیاری نداشت و در غایت افلاس و نهایت فلاکت روزگاری گذرانید و
هرگز او را در ایام حکومت علی بیک اسبی بقاعده که بر نشیند و جامه پاکیزه که بپوشد دست
نداد و در آن که ماهچه توق آسمان پسای حضرت صاحبقران گیتی گشای از افق دیار خراسان
طلوع کرد بواسطه شامت مخالفت علی بیک او و مخالفان و اکثر اعیان و وجوه جونی قربانی

در معرض سخط و غضب حضرت صاحبقرانی آمد آنحضرت حاجی بیک را منظور نظر احسان و عنایت
گردانیده حکومت ولایت طوس باو ارزانی داشت و در وقتی که شهریار آفاق متوجه تسخیر
عراق و فارس شد حاجی بیک ظفرکردار ملازمت رکاب همایون اختیار نموده روان گشت
و بعد از استخلاص اصفهان و عزیمت شیراز حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز
حاجی بیک را بایالت آن ولایت فرستاده از خزاین و دفاین اصفهانی مبلغ خطیر بدست
او افتاده در ثروت و مکنت از قارون درگذشت و کارش بجایی رسید که حضرت
صاحبقرانی دختر او را از برای امیرزاده عمر شیخ بهادر خواستاری نمود و چون آنحضرت را
بواسطه هجوم لشکر تغماق از فارس و عراق مراجعت فرمود حاجی بیک و سایر حکام ولایات مملکت
بمواضع خویش فرستاده بنفس همایون بماوراءالنهر رفت و حاجی بیک از سر فراغت بامر حکومت
مشغول گشت و در اثنای این اوقات از زبان مردم بی وقوف این خبر بسمع او رسید که
حضرت صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته بسمرقند در آمده است و توقتمش از عقب
رسیده و آنحضرت را محصور گردانیده حاجی بیک بی دولت خیال سلطنت خراسان را
در دماغ خود جای داده با خود گفت که تا توقتمش خان استیصال این خاندان نکند
آرام نخواهد گرفت و تا او از مهم ماوراءالنهر فارغ شود من باری خراسان را ضبط نمایم و باین
تصورات باطل شهر طوس را حصار خود ساخت و حقوق الطاف حضرت صاحبقرانی را نسیاً
منسیاً انگاشته سکه و خطبه بنام توقتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر قمرالدین را که در طوس
مقید بود بیرون آورده بامارت بنشاندند و درینوقت ملوک سبزواری که یکی از سربداریه بود در بیت
امیرزاده میرانشاه بالشکری از سبزوار روان شد بعزیمت آنکه بشاهزاده عالمیان پیوندند و چون بحوالی

طوس رسید حاجی بیک او را اغوا نمود تا خدمتش نیز یاغی گشت و خبر این حادثه در هرات
انتشار یافته امیر آقبوغا کسان بطوس فرستاد و حاجی بیک را از عاقبت این کار ناپسندیده
ترسانید اما در دل او جایگیر نیامد و امیر آقبوغا لشکرهای خراسان و غیر ذلک جمع ساخته
روی بطوس نهاد و حاجی بیک بموافقت طوسیان باستقبال امیر آقبوغا شتافته
جنگهای مردانه کرد و آخرالامر منهزم شده بشهر در آمد امیر آقبوغا از یکجانب و شیخ محمد داروغه
از یکطرف طوس را احاطه نموده و رعایت حزم بجای آورده برگرد خود خندق
کندند و مدت محاصره متمادی گشته از طرفین خلق کثیر کشته و خسته شدند و درین اثنا
امیر آقبوغا ایلچی پیش ملک حاجی بیک فرستاده پیغام داد که سه ماهست که بر دست
راست تکیه کرده ام و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه خواهم کرد آنگاه سه ماه بر آستان
خواهم خفتیدن و بعد از آن خواهم دیدن که تو در روی من خواهی خفتن یا من در روی تو
چون خبر تشویش و فتنه خراسان بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید تخت خاری
ایناق و حاجی عبدالله پسر امیر عباس و دولدای و آنکه سارق را فرمود که از جیحون عبور نمایند
و در دفع فساد مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان برحسب فرمان از آب
گذشته خاری ایناق بکابل رفت و آن سه کس بامیر آقبوغا پیوستند و چون از افواه امرا
خبر انهزام توقتمش خان در خراسان شایع شد امیر آقبوغا و سایر ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقران صدای کوس بشارت باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان
باور نمیکردند و همچنان بر عصیان و طغیان اصرار می نمودند امیر آقبوغا امیر حاجی عبدالله
و آنکه سارق را بسبزوار فرستاده دولدای را پیش خود باز داشت و بعد از رفتن امرا

حضرت صاحبقران گردون توان امیرزاده میرانشاه گورکان با اطفاء آن نایره فرمان داد
شاهزاده جهانیان بموجب فرموده بر جناح استعجال روان شد و بسمرقند آمده ملک محمد
بن ملک غیاث الدین را با دو پسر زین العابدین و محمود بنابر اشارت آنحضرت نیست
گردانیدند و از نسل ملوک کرت ذو اعتباری نماند و امیرزاده میرانشاه بتعجیل هر چه تمامتر
بجانب خراسان شتافت و در الولاخان زاده در هراة بود و چون خبر توجه شاهزاده شنید
باستقبال او روان شده در چیچکتو ملاقات روی نمود و دو روز در چیچکتو توقف واقع شد
و از آن منزل ابوبکر قبچاقی را پیش امیر آقبوغا فرستاد تا آوازه لشکر مظفر لوا برسانند شاهزاده
عازم هراة شده بر در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و لشکرها جار رسانیدند که از راه قراباغ
بادغیس در حرکت آمده در موضع ساریق قمش جام مجتمع گردند و چند روز شاهزاده در هراة
رحل اقامت انداخته پرتو التفات بر ترتیب اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق و قاروره های
نفط و مایشابه ذلک افگند و در خلال این احوال ایلچیان امیر آقبوغا آمده معروض داشتند که
ملوک سربدار با سپاهی بیرون از حساب و شمار بمعاونت حاجی بیگ میرسند اگر رایت
ظفر نگار باینجانب نهضت فرماید چشمک کارها بر وفق مرام تمشیت پذیرد شاهزاده فرستادگان را
خوشدل باز گردانید و بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و انبساط بیاراست و با وجود غلوای سکر
از دقایق امور مملکت آگاه بود فی الجمله در تاسع جمیدی الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمایه رایت
نصرت آیت بسمت طوس در حرکت آمده روز چهارم در جام اتفاق افتاد شاهزاده عالیمقام
از روحانیت شیخ الاسلام احمد استمداد همت نمود و باز ایلچی امیر آقبوغا بتقبیل بساط جلالت مناط
فایز شده بعرض رسانید که ملوک سربدار نزدیک رسید اگر شاهزاده در آمدن توقف خواهد فرمود

و مهم بندگان مشکل خواهد شد روز دیگر سه ایلچی آمده این کلمات معروض داشتند نایره خشم
شاهزاده اشتعال یافته فرمود که ملوک چه سگ است که آقبوغا ازو این همه اندیشه داشته باشد
و با ایلچیان گفت که
سگ کیست روباه ریزیده چنگ * که با شیر مردان برآید بجنگ *
درین چند روز حرکت نخواهم کرد و در شب ایلچیان را نعل بسته فرمان داد که اغرق با آهستگی
متوجه طوس شود و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده و بعد از قطع منازل و مراحل به نیشابور رسید
از آنجا بجانب رویز رفت مردم رویز در قلعه بستند شاهزاده جوانبخت نخواست که مضرتی
بدیشان رسد لاجرم بر زبان گوهر افشان گذرانید که همانا این حرکت نادانسته از آنجماعت
صدور یافته باشد و یکی از معتمدان را برویز روان کرده از حقیقت حال اعلام داد چند کس از معتبران
آن بقعه بملازمت آمده خدمات شایسته بجای آوردند امیرزاده میرانشاه بنظر عنایت در
ایشان نگریسته نیمشب بیاسامیشی از آنجا روان شد و چون اندک مسافتی قطع فرمود لشکریان
پیری را که پیاده میرفت گرفته آوردند پیر بعرض شاهزاده رسانید که دوش چهار سوار از لشکر
ملوک بقراولی آمده اند و در قلعه قاسمی قرار گرفته مرا فرستاده اند که خبری معلوم کنم امیرزاده
عالیمقدار فرمود که قومی که چنین قراول فرستند توان دانست که ایشان را چه قوت و شوکت
باشد و شاهزاده پیر را نوید داد که چون فتح و ظفر روی نماید عنایات پادشاهانه شامل حال
تو گردد و از آنجا بتعجیل تمام رانده بقلعه قاسمی رسیدند شاهزاده بنفس همایون پیش رفته آواز
داد که جمعی باینجا آمده اند اگر چنانچه ایشان را بگیر نیارانید در خون خویش سعی کرده باشید
و بعد از یاسامیشی از آنموضع بگذشتند ناگاه سپاهی بسیار در نظر لشکریان آمد و آبی در
میان فاصل بود و امرا باتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب مصلحت نمی نماید شاهزاده فرمود

اگر ما حصارداری میکردیم حصار ازین موضع مستحکم تر بود تا زیانه بر اسب زده مانند
برق و باد از آب بگذشت و سپاه موافقت نمودند ملوک سربدار با فوجی از شرذمه عناد و فدایی وار
در صحرای بجراباد پیش آمده جنگی عظیم واقع شد لشکر منصور ارباب بغی و فساد را منکوب و مقهور
ساختند و دست بغارت و تاراج برآوردند ناگاه سیصد سوار از گوشه بیرون تاختند و
برسر قول حمله آورده بعضی بهادران پریشان شده مخالفان شمشیر با میرزاده میرانشاه
رسانیدند و چون عنایت الهی یاور بود زخم کارگر نیامد شاهزاده آواز برآورد که تیرباران
کنید اصحاب قبضه شبه آغاز کردند و بسیاری از آن بادپیمایان را برخاک هلاک و بوار انداختند
و بقیة اهل ادبار منهزم شده روی بفرار نهادند و غنایم بی کران بدست لشکریان افتاده مجموع
بعرض رسانیدند شاهزاده بر دو مجلد کتاب که یکی بحر الانساب بود و دیگری دیوان ابن یمین
رقم اختصاص کشیده و باقی را برامرا و لشکریان قسمت فرموده و ملوک از معرکه نیم جانی بیرون برده
بطرق گریخت و شاهزاده بعد ازین فتح برپشته فرود آمده فرمان داد که هرکس سری بیاورد
و سپاه نصرت شعار مخالفان را نگامیشی کرده و بسواران و پیادگان رسیده بسعی و اهتمام ایشان
بیان رؤس و ابدان مفارقت افتاد و از آن سرها بموجب فرموده منارها برآوردند

ذکر مراجعت امیرزاده میرانشاه از صحرای بجراباد بجانب طوس و افتادن طوسیان در ورطه حیرت و افسوس

چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر از جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس طنطنه معاودت
بذروه این گنبد آبنوس رسانید و چون بحوالی قلعه خلاید نزول فرمود اهالی آنجا بر تمرد و عصیان
اصرار نموده شاهزاده امیر حاجی مشهدی را که از امراء امیرولی بود و دران ایام ملازمت رکاب
همایون می نمود بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت کند و امیر حاجی بپای قلعه رفته ایشان را

از مخالفت و عناد و تحذیر نمود و چون اجل موعود در رسیده بود بیک چوبه تیر که از شست قضا گشاد
یافت امیر حاجی بر خاک هلاک افتاد و چون محل مقتضی انتقام نبود امیرزاده میرانشاه مهم طوس
اولی دانسته عنان عزیمت بدانجانب تافت و در بیست و ششم جمیدی الآخر سنه احدی و تسعین
و سبعمایه در مرغزار رادکان نزول فرمود و امیر آقبوغا و شاه شاهان سیستانی و خلیل یساول
باستقبال شتافته عز بساط بوس دریافتند امیرزاده میرانشاه امیر آقبوغا را در خراسان
شرف احماد و تحسین ارزانی داشت و رایت فتح آیت از رادکان نهضت نموده بظاهر طوس
رسید و شاهزاده قلعه طوس را بنظر احتیاط در آورده باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و پیش
ازین هرچند طوسیان می شنیدند که شاهزاده میرانشاه از جیحون عبور نموده بخراسان آمده است
باور نمیکردند و چون دران روز آنچه از آن می شنیدند بچشم خویش دیدند دست از جان شیرین
شستند و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند و درین اثنا یونس جونی قربانی که منشاء
آن شر و شور بود از حاجی بیک روی گردان شده بیرون آمد و اسبی بغایت خوب کشیده بنوازش
مخصوص گشت و حاجی بیک قریب به سیصد کس از منتسبان یونس را در شهر مقید ساخت و یوسف
بشرف عرض رسانید که حاجی بیک داعیه فرار دارد و امیرزاده میرانشاه بقدر میسور راههای
گریز را محفوظ و مضبوط گردانید و حاجی بیک چون دانست که بعد از رفتن یونس و مقید شدن
اتباع او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص خویش در باب
گریز مشورت کرد یکی از آن جمله او را بدیواری راه نمود که از اندرون بآسانی رخنه می شد
و بیرونیان از آن غافل بودند و حاجی بیک خاطر بر فرار قرار داد و مردم خود را مستعد ساخته
بهانه شبیخون بیرون آورد و در خیمهای لشکریان آتش داده با سپاه خویش گفت که چون

مردمی که در برابر ما هستند پندارند که ازین جانب مهمی بتمشی نمیشود شما درهمین محل توقف
نمایید تا من جایی دیگر پیدا کنم و برفور بازگشته موضعی را که باو نشان داده بودند رخنه کرد
و عیال و اطفال و اموال و جهات باز گذاشته جان بیرون برد امیرزاده میرانشاه کورکان
بعد از زمانی بر فرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی را بتگامیشی فرستاده کسی باو نرسید و
لشکریان دست بنهب و تاراج برآورده شهر طوس را که رشک بزم کیکاوس بود در خرابی
بیابان لوط گردانیدند و از موقف جلال فرمان صادر شد که هر کسی سری بیاورد سیاه
بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده از مردان هر کرا یافتند کشتند و چون از آن
جنس دیگر فردی پیدا نمی شد و هر کس را سر خویش پیدا می بایست کرد و جواب گفت زنها را
سر تراشیده بقتل می آوردند و ترو پس ایشان را تبواجیان می سپردند و بموجب فرموده
از سرهای کشتگان منارها مرتب ساختند و زن و فرزند حاجی بیک را بمحافظان هشیار
تسلیم نمودند تا در حفظ و ضبط ایشان مراسم حزم مرعی دارند و چون قریب ده هزار آدمی
معروض تیغ یاسا گشت شاهزاده جهانیان ترحم نموده حکم کرد که متجنده دست از کشتن
بازدارند و منشیان بلاغت شعار بموجب فرمان فتح نامها نوشته باطراف خراسان
فرستادند و بایزید طوسی که حاجی بیک او را محبوس گردانیده بود مشمول عنایت مرحمت
شاهزاده گشته و از قید رهایی یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر از آن بلده بجانب
رادکان در حرکت آمد و درین اثنا یونس جونی قربانی متعلقان خود را بی رخصت بجانب
مشهد فرستاده میخواست که خود نیز برود امیرزاده میرانشاه ازین حال آگاه شد
آتش غضب او برافروخت و گفت با وجود آنکه سبب این همه فتنه و شورش او بود تا رقم عفو

بر صحیفه جرایم او کشیدیم هنوز سر حرامزادگی دارد و یونس را طلبیده از و استفسار نمود
که چرا بی رخصت برادران و خویشان خود را بمشهد فرستادی و او جوابی نامعقول گفته
شاهزاده اندیشید که این مفسد با دولت دیر باز موافق نیست و گذاشتن او موجب زیادتی
جرأت و جسارت دیگر متمردان می شود لاجرم قهرمان قهر بقتل خدمتش فرمان داد و شاهزاده
جوانبخت مولانا حسن مازندرانی را جهت آوردن خزینه حاجی بیک بقلعه خلاد فرستاد و بکارکنان
آنجا که در زمره متابعان او انتظام داشتند و سابقا امیر حاجی را تیر زده کشته بودند چنانچه
سمت گذارش یافت و در نیولا بقدم متابعت و مطاوعت پیش آمده مجموع نقد و جنس را
که تعلق بحاجی بیک میداشت تسلیم مولانا نمودند و در منزل رادکان خواجه مسعود سبزوار
از نیشابور رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانید و مقبول افتاد و امیرزاده جوانبخت
نیکخواهی و جانسپاری خواجه را که در مدت غیبت رایات جهانگشای بجای آورده بود
بشرف محمدت مقرون گردانید مقارن این حالات آوازه توجه حضرت خانزاده از هراة
بتحقیق پیوست و شاهزاده تا مشهد استقبال نمود و بعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجانب
رادکان معاودت فرمود و در پانزدهم شعبان سنه مذکوره امیرزاده میرانشاه کورکان
امرا و حکام اطراف را اجازت انصراف داد که بمواضع خویش روند و خود بطرف هراة متوجه شد
و چون بجام رسید مشایخ آنجا بخدمات پسندیده قیام نمودند و از آن موضع متبرک در حرکت
آمد بیست و هشتم شعبان باغ زاغان بقدوم رشک گلستان ارم گشت و مولانا
علی بدر قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده گذرانید و بصله پادشاهانه اختصاص یافته
این دو بیت از آن قصیده درین محل ثبت افتاد شعر ای ز مهر رخ تو ماه تنور گشته

عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ۞ خط مشکین تو بر صفحهٔ کافور عذار ۞ آیت حسن و جمالست و مقرر گشته
و در وسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان و رسولان شاه یحیی از یزد رسیدند و در آخر
رمضان ایلچی از ماوراء النهر آمد و اخبار فتوحاتی که حضرت صاحبقرانی را در مغولستان روی نموده
بود بعرض رسانید و در اوایل شوال باز از پیش آنحضرت پیان تمور خواجه پسر امیر آقبوغا
رسید و سه تومان زر بر سیم اولکا شاهزاده آورده و امیرزاده میرانشاه پیان
تمور را بصنوف نوازش اختصاص داده اسب تازی کورنک قشقه که در میان گلهای الوس نظیر نداشت
بر سیم بیلاک جهة امیرزاده محمد سلطان فرستاد و در سلخ شوال بار دیگر ایلچی حضرت صاحبقرانی
رسیده امیرزاده میرانشاه را طلب داشته و او متوجه خدمت گشته در سمرقند فی منتصف ذی قعده
بشرف دستبوس آنحضرت فایز شد چون مدت پنج شش ماه حاجی بیک جونی قربانی در اطراف
و اکناف سرگردانی کشید آخر بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار آمد بیان این سخن آنست که
چون حاجی بیک بهزار جریب رسید سید عماد الدین حاکم آنموضع او را گرفته در مصاحبت
معتمدان او را با بندگران بدرگاه عالم پناه فرستاد حضرت صاحبقرانی ازوی پرسید که
ما در بارهٔ تو چه تقصیر کردیم که یاغی شدی زبان ناطقهٔ او از جواب لال مانده و بعد از پرسش
و ثبوت گناه در پای توق بیاسا رسید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب جته و مغولستان

بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه کورکان بخراسان حضرت شهریار آفاق
داعیهٔ آن داشت که لشکر بطرف توقتمش خان و دشت قبچاق کشد اما امرا و مقربان بارگاه
فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر رای اشرف اعلی صواب بیند نخست بعزم صافی و نیت
درست بجسم مادهٔ خضر خواجه اغلان پسر تغلق تیمور خان و انکا توره قیام نماییم تا دیگران

پای از حد خویش بیرون ننهند و بیرامن جسارت و فضولی نگردند و چون از آن مهم فراغت
روی نماید از سر استظهار روی بدشت قبچاق آوریم و بجزای افعال توقتمش خان و لشکر تغما
در کنار ایشان نهیم حضرت صاحبقران کامکار رای امرای نامدار را پسندیده و سخن ایشانرا
بسمع رضا اصغا نموده در شهور سنهٔ احدی و تسعین و سبعمایه عزیمت جانب مغولستان
مصمم کرد و از موضع آل قوشون عنان معاودت انعطاف داده براه بوری باشی با خدم و حواشی
در حرکت آمده و فرمان فرمای باستحقاق بعد از طی مسافت بر عقبهٔ اوزناق برآمد و بنا بر لاغری
اسبان از هر ده کس سه کس را بسمرقند باز گردانید و اسبان ایشانرا بهفت نفری که در ان یورش
بملازمت موکب همایون مقرر شدند قسمت فرمود و مجموع لشکریان زاد و اسبه ساخته بر مرکب
توکل سوار شده روان گشت و چون بانفس سوری رسید مردم و چهارپایان ریان و سیراب گشته
و شکر و سپاس ملک وهاب بجای آورده روان شد و در صحرای ایلغو دبالی بامر شکار مشغول گشته
جرگه گرفتند و از آنجا به بیابان ادلن جرلیغ رسیده نزول کردند و میرک ایلچی و پیر علی تاز
که قراول برانغار سپاه نصرت شعار بودند در آنشب با هزار سوار از لشکریان انکا توره را
که بطلب قوم بهرین می گشتند دوچار خوردند و آتش پیکار بر افروخته مخالفان روی
بهزیمت نهادند و سپاه منصور شخصی را از دشمنان دستگیر کرده بپایهٔ سریر خلافت مصیر
رسانیدند و بعد از تفتیش آنشخص چنان تقریر کرد که انکا توره در موضع اورنک یار نشسته است
حضرت صاحبقران دولتیار امیر شیخ علی بهادر و امیر ایکو تمور را با فوجی از بهادران بر سر انکا توره فرستاد
و حکم کرد که در راه مطلقا آتش نکنند تا دشمن از توجه ایشان آگاه نشود و آنحضرت با بقیهٔ
سپاه شبگیر کرده در عقب فرستادگان در حرکت آمد و چون روز گشت بر همگنان روشن

شد که مجرجی راه غلط کرده است و بطرف دیگر افتاده اند و روز سیوم راه یافته و بپای اکوز
رسیده فرود آمدند حضرت صاحبقران پادشاهزادگان و خواص و مقربانرا گفت که چون سه روز
ما راه غلط کرده ایم شاید که مخالفان آگاه شده باشند و متفرق گشته وظیفه آنکه از دو جانب
متوجه ایشان شویم و سر راه بر آنجماعت بگیریم و بامضاء این اندیشه شاهزاده عمر شیخ بهادر
با طایفهٔ از لشکر شجاعت پیشه براهی روانه ساخته امیر جلال الدین حمید را اغرجی قرة العین
سلطنت گردانیدند و بنفس همایون با بقیهٔ سپاه براه دیگر روان شده موضع قراغوجو را
دو سه روزی محل عساکر ظفر قرین ساخت و امیرزاده عمر شیخ بتعجیل رانده در منزل قوباق
بانکاتوره رسید دلیران شیر شکار آتش رزم و پیکار برافروختند و بهادران نصرت نشان
بضرب شمشیر و حمله سنان مخالفانرا متفرق ساختند و انکاتوره را از ولایت بیرون کرده اولجای
فراوان از دختران ماه پیکر و حور وشان خورشید منظر و شتر و استر بسیار و اسبان راهوار
گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر و منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده در موضع
اختاد مکنو بشرف دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و چون از شیخ علی بهادر و امیر
ایکوتمور که بطلب باغی رفته بودند تا غایت در اردوی همایون خبری نبود آنحضرت فرمود
که امیرزاده عمر شیخ بهادر در طلب ایشان با فوجی از بهادران روی براه نهد و شاهزاده
برحسب فرموده در حرکت آمده و امرا بعد از چند روز از راه دیگر بموکب همایون پیوستند
و امیرزاده عمر شیخ بالکول رسیده و با پنجاه کس از شجعان مثل خدایداد حسینی و تیمور خواجه آقبوغا
و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی ارلات برسم قراولی از لشکر جدا شده مقدار دو فرسنگی
پیش رفت ناگاه از جملهٔ معاندان قراسان تیمور با هشتصد کس در بیابان بدید آمد شاهزاده

شیر دل برعون عنایت یزدانی نهاد و اعتماد بر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی کرده
هیچ دغدغه بخاطر راه نداد و شمشیر جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته دستبردی نمود که بهرام
خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و پیر حاجی پسر تیلانچی ارلات کمال مبارزت
بظهور رسانید و بسیاری از آن بی دینان را بر خاک مذلت و هوان انداخت و در اثناء کر
و فر تیری بر مقتل او آمده در زمرهٔ شهدا انتظام یافت و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین
غالب آمده جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت قرین را بتیغ بگذرانیدند و اموال و چهارپایان
ایشانرا غارت کرده باردوی اشرف اعلی معاودت نمودند و حضرت صاحبقرانی بموضع
قراغو رسیده چند روز در آن منزل توقف نمود تا اسبان فربه شدند و مجموع غنایمی که
ملازمان از اطراف و جوانب بدرگاه عالم پناه آورده بودند بر خواص و مقربان و سایر
لشکریان بخش کرد و فرمان داد تا امیر جهانشاه بار دیگر با امرا و سی هزار سوار از جنود
ظفر پناه بطرف از پیش بطلب دشمنان رایت جلادت برافراختند و بتعجیل هر چه تمامتر
رانده و بمقصد رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند و متمردان را که در جزایر
و مواضع حصین پناه برده بودند بچنگ آورده در دقایق قتل و نهب نکته نامرعی نگذاشتند
و با غنیمتی بیرون از قیاس و تخمین بازگشته بموکب همایون پیوستند و حضرت صاحبقران
کشورستان ایل و الوس مغولستان را که در تحت تصرف بندگان آستان دولت
آشیان آمده بود بامیر لعل برادر امیر طغا بوغا برلاس و تیمور بوغا سپرده بجانب سمرقند
فرستاد و آنحضرت بعد از قطع منازل و مراحل بموضع و محل ایل غوجور رسیده در صحرای
ارومو نزول فرمود بار دیگر قلع و استیصال قوم جته را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته

با امرا و نوئینان دران باب طرح مشورت انداخت و رایها بران قرار گرفت که جنود ظفر ورود
بطریق مختلفه روان شوند و هر کجا که از مردم جته نشان یابند ایشانرا از صحیفهٔ احیا محو
گردانند و فرمان قضا جریان صدور یافت که سکنهٔ عتبهٔ علیا را بهالوشته بر شاهزادگان
و امرا و نوئینان قسمت نموده بچرچیان پیدا کرده و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سرداران
و اعیان عساکر فیروزی نشان در موضع یلدوز جمع آیند و نخست امیرزاده عمر شیخ برای کی
متوجه شده بود بلشکر اندکان روان گشت و برهان اغلان و پیان تیمور پسر اکیجک جته بچرجی
شدند و شاهزاده تا قراخواجه که از سمرقند تا آنجا سه ماه راه قافله است تاخته غارت کرد و امیر
جهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار دیگری را بچرجی ساخته براهی که قرار یافته بود در
حرکت آمدند و از قرا ارت و شور و علوق گذشته از مخالفان هر کرا یافتند کشتند و اموال
بردند و امیر عثمان عباس با بیست هزار مرد که امیر جلال حمید بچرجی ایشان بود براه سیغرغان
سولغان لیغ دکوکیا ایلغار کردند و از قتل و غارت دشمنان خود را معاف نداشتند و خداداد
حسینی و بیشر با بیست هزار مرد قارتغو را بچرجی ساخته ارکو را پیمودن گرفتند و دران یورش
با قوم بولغاجی دیگر ملاقی شده حرب صعب دست داد و زمان محاربه یکشبانه روز امتداد
یافت عاقبت سپاه منصور غالب آمدند و یاغی را پراکنده ساختند و اولجای فراوان گرفتند و حضرت
صاحبقران جهانگشای با لشکر قول که همه صف شکن و رزم آزمای بودند کلکن اوجی را بچرجی ساخته
از معسکر ظفر قرین ایلغار فرموده بسیحقان دیار آمده بار دیگر الوس بولغاجی در معرض
خسار و دمار آمدند و آنحضرت دران اوان که متوجه جانب توقتمش خان بود امیر یادگار برلاس
و امیر سلیمانشاه و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان را در ترکستان گذاشته بضبط

آنحدود وصیت کرده و ایشان دران دیار توقف نموده وظیفهٔ نیکو بندگی بجای می آوردند و چون
لشکر توقتمش خان از صدمات سپاه شهریار بزرگ منش شکست یافت عنان عزیمت خسروانی
از جانب دشت قپچاق منصرف شده بطرف مغولستان معطوف گشت فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت که امراء مذکور موافقت نموده با آنصوب گرایند و ایشان برحسب فرموده
بمغولستان درآمده توپوغا شیخ را در حدود ترکستان گذاشتند بنابر اشارت عالیه تا بامر
زراعت قیام نماید و امراء مذکور در منازل و مساکن قوم جته درآمده ایل و الوس بسیار غارت
کردند و چون از موضع بولوز دو بگذشتند بخضر خواجه اغلان که پادشاه مغولستان بود رسیدند
و او دران حین سپاه بسیار همراه داشت امرا مصلحت ندیدند که سواره با مغولان جنگ
کنند لاجرم از اسبان پیاده شدند و چیرها برمیان بسته دست بتیر و کمان کشادند و بعد از
دو شبانروز که هر دو گروه داد مردی دادند از جنگ بستوه آمدند و بتوسط ناصح مشفق
بر مصالحه متفق شده از هم جدا گشتند و امرا نامدار بموضع یولدوز که موعد اجتماع لشکر نصرت
شعار بود عنان عزیمت معطوف ساختند و پیش از وصول امرا بآن محل حضرت صاحبقران
کامکار از تقریر شاه ملک ترخان که از جنگ گاه گریخته بود صورت حادثه معلوم نمود
و بتعجیل رانده باآنموضع رسید و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا که از محاربه
و محاصرهٔ خضر خواجه اغلان منصرف شده بودند در یلدوز بسعادت زمین بوس سرافراز
گشتند و حضرت صاحبقران کامکار   از لشکر اختیار کرده واغرق گذاشته در عقب
دشمنان ایلغار فرموده و بعد از طی مسافت و بیابان پرآفت و مخافت چون بقوشون قالی
رسید قراولان خبر آوردند که سیاهی سپاه یاغی پیدا شد و آنحضرت شب در همان موضع توقف

فرمود و مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر واخبر گشتند وهم وهراس بر ضمایر ایشان
استیلا یافته از هم فرو ریختند و سر فوجی بطرفی گریختند و طایفه از منهزمان با میرزاده عمر شیخ بهادر
باز خوردند و از صدمه قهر سپاه بهرام انتقام شاهزاده دیدند آنچه دیدند و جمعی انبوه از گریختگان
بطرف دیگر میرفتند ناگاه امیر جهانشاه و امیر شیخ علی بهادر بایشان دوچار خورده شرایط
قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون از کوتلهای بریان
گذشته تا موضع قراتاش در عقب دشمنان رفت و خضر خواجه اغلان دل از حکومت مغولستان
برگرفته روی بصحرا و بیابان نهاد و لشکریان تا ایلان کوتل ایل و الوس او را غارت کردند و
برده و چهارپای بی شمار بدست آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فلک رفعت از آنجا
مراجعت فرموده بجلیس آمده در آنموضع غنایم نامحصور که مجتمع شده بود بموجب فرمان بر
طبقات حشم مقسوم گشت و رایات نصرت آیات از جلیس معاودت نموده بار دیگر یلدوز را
مونته روضه رضوان و باغ جنان ساخت و دران مکان برحسب میعاد امراء تومان و قوشون
که باطراف قصبات و قری و بلاد جیقتون(?) رفته بودند و اقوام مغول را تاخته و مال و غنیمت گرفته باز
گشتند و رایت جمعیت برافراختند و حضرت صاحبقران کامگار از یلدوز ایلچی پیش امیرزاده
عمر شیخ فرستاده پیغام داد که براه قهلقه در حرکت آید و در قلع و استیصال طوایف متمردان
که در آن نواحی و اقطار باشند سعی بلیغ نماید و شاهزاده برحسب فرمان واجب الاذعان روان شد
و در اثنای راه گوکلک که از عظماء امراء جته بود پیش آمد و بعد از محاربه قوی گوکلک آثار عجز و انکسار
بر صفحات روزگار خود دیده دستش از حرکت و پایش از رفتار باز ماند و عاقبت بتیغ
انتقام شاهزاده عالیمقام نداشته و آنچه همراه داشت نصیب سپاه منصور آمد و امیرزاده جوانبخت

سالم و غانم بازگشته کاشغر را از فر وجود خویش تزیین داد و از آنجا باندکان خرامیده و در مستقر
عز و جلال خود نزول اجلال فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از مهم جته فراغت
یافت با افواج لشکر از گلک یلدوز غان بجانب الغ یلدوز تافت و در آنموضع چند روزی بجشن و سور
و لهو و سرور گذرانیده و شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران را علی اختلاف طبقاتهم به
عطایای ارجمند و انعامات دلپسند بنواخت و از آنجا در خامس عشر شعبان سنه احدی
و تسعین و سبعمایه رایت توجه بدار السلطنه سمرقند برافراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان
آن بلده بی مانند از وصول رکاب فلک فرسا ایس رفیع تر از سپهر بلند گشت و چون فصل
زمستان نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و دران
زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه بر ذروه شرف مستعلی شده قره باصره خلافت
سلطان بخت بیگم بموجب شریعت مطهره جلیس و همنشین او گشت و بسبب مصاهرت
حضرت صاحبقران بی همال غنچه آمال او بشکفت و هم دران زمستان برحسب فرمان اعلی
دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شد و خدیجه بیگی
علی خانزاده بر رسم طوی قیام نمود و درین اثنا قداق خاتون حرم محترم پدر حضرت صاحبقرانی
ازین مرحله فانی بسرای جاودانی انتقال کرد و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب
کشید شهریار کامیاب متوجه خطه دلکش کش شده در اقیار با لشکر نصرت شعار فرود
آمدند **ذکر قوریلتای فرمودن حضرت صاحبقران سعادت قرین و فرستادن امرا و نوئینان را بطرف
قوم جته و قمر الدین** حضرت خسرو باستحقاق در بهار سنه اثنین و تسعین و سبعمایه
از موضع آقیار تواجیان قرمسیر را باطراف و جوانب فرستاد و معلن آنکه گردنکشان

آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آورند چون امراء تومان و توشون و سایر سرداران حکام
عرصهٔ ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمده بمعسکر همایون پیوستند کامشتکان بارگاه
حشمت و جلال بترتیب اسباب طوی قریلتای نمودند و چندان گاو و گوسفند و اسب کشته شد
که از لحوم آن پشته و هامون سمت تساوی پذیرفت و خون ذبایح بجیحون رسیده آب
رنگ لعل بدخشان گرفت و درین اثنا فرمان قضا جریان در شان سان زیادتی لشکر
نفاذ یافت تواجیان رفیع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه
جاکو و امیر شمس الدین عباس از صفای قریلتای خطها ستدند که بموجب فرموده نواب شهنشاه سپاه
بعرض گاه رسانند و مقارن این جشنی دیگر ترتیب یافته خواهرزاده حضرت صاحبقرانی
سونج قتلغ آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ کشیدند و چون ازین قضایا فراغت
روی نمود برحسب فرمان امیرزاده میرانشاه بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت
و حضرت صاحبقرانی متوجه دار الملک خویش شده روزی چند موضع ملیغ یلغاج که در ظاهر
سمرقند است مرکز اعلام نصرت اعلام گشت و امرای سرحد و نوئینان نیز بیورتها و منازل
خود رفتند و در اوایل سال حضرت صاحبقران بی همال از امراء تومان و نوئینان رفیع مقدار
امیر سلیمانشاه امیر خداداد حسینی و شمس الدین عباس برادرش و از امراء قوشون صدیق تابان
و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و حسین جاندار و امثال ایشان را با بیست هزار سوار جرار
بطرف جته روانه داشت و چون امراء مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده بایسی کول رسیدند
از پیش امیرزاده عمر شیخ بهادر امیر ملش و پسرش بیکش و صد رشنگان با پنجهزار کس که از اندکان
فرستاده بود بایشان پیوستند و سپاه ظفر نشان بکوک توبه نزول کرده و از احوال دشمنان

استفسار نموده پی ایشان گرفته روان گشتند و در راه هر کرا یافتند کشته شد یا باسیری بردند
و بعد از طی مفاوز و مسالک از المالیغ گذشته بقراتال که یورت انکاتوره بود فرود آمدند
و در آنموضع بسمع امرا رسید که اولجای بوغا قوچین از بندگان پادشاه روی زمین که پیش ازین
با چهارصد سوار بنخجیرگیری در دشت و صحرای کشت در شکارگاهی با قمر الدین دوچار گشت و جنگی
هولناک میان ایشان دست داده لاجرم امرای کبار ملش و بیکش و حسن جاندار را فرستادند
تا خبری بتحقیق بیاورند و اینجماعت ایلغار و شبگیر کرده بمصاف گاه قمر الدین و اولجای بوغا قوچین
رسیدند و در آنموضع کشته بسیار دیدند و دران دشت شخصی را از مردم خود دیدند زخم دار که
چهل روز بعلف گذرانیده بود و رمقی از حیات باقی داشت او را تعهد نموده پیش امرا آوردند
خدمتش چنین تقریر کرد که ما درین سرزمین با قمر الدین جنگ کردیم و خلق بسیار کشته شدند
و او بر سپاه ما غالب آمده بطرف صحرای الجی بوجنی روان شد امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل
استعجال در عقب او شتافتند و اغرق در راه گذاشته ایلغار فرمودند و روز و شب رانده
بکنار آب ارتیش رسیدند و پیش از وصول ایشان قمر الدین گذشته بود و سالها و علمها
گذاشته و در آنجا بتحقیق پیوست که قمر الدین بطرف یونسکم سمور و قاقم از حدود آن می آورند
رفته است و جان شیرین بیرون برده امرا هر یک از ملازمان خود شخصی را بدانطرف آب فرستادند
تا داغ و تمغای ایشان بر درختان صنوبر عالی که دران مقام بود نهادند و چون مدت آن لشکرکشی ماه
کشید و قوت لشکریان و قوت چهارپایان بنهایت انجامید امرا معاودت نمودند و بعد از
قطع صحرا و بیابان بی پایان در سمرقند بتقبیل آستان ملایک آشیان صاحبقران فایز شدند

گفتار در عزیمت فرمان فرمای باستحقاق از دار السلطنه سمرقند فردوس مانند بجانب دشت قپچاق

در شهور سنه اثنین وتسعین وسبعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان
جزم فرموده تواجیان را بطلب لشکر ممالک محروسه تعیین فرمود و فرمان داد که از ایشان مجلکا ستانند
که جانب بسیج آفریده ملاحظه نکنند و بسان قدیم وجدید با زاد و آذوق یکساله ارباب یاساق را
بر دشت قبچاق تکلیف نمایند و باید که هر کس یکعدد کمان وسی چوبه تیر وکیش و قربان همراه داشته
باشد و در میان هر دو نفر یک اسب کوتل و هر ده کس یک خیمه و دو بیل و یک کلنک و یک
داس و یک اره و یک تبر تیشه و صد سوزن و یک درفش و نیم بسنک انبار ریسمان و یک
جرم درست و یک دیک برک مصحوب گردانند چنانچه وقت عرض بنمایند و حضرت صاحبقران
فرمان داد که اسبان را از کلاه آورده بلشکریان دهند و در خزینه کشاده طبقات خدم و حشم را
بدینار و درم بی نیاز گردانید و از سمرقند بیرون آمده روی براه نهاد و بر آب خجند پل بسته بگذشت
و زمستان در تاشکند قشلاق فرمود و درین اثنا مزاج همایونش از صوب صحت انحراف
جسته و مرض اشتداد یافته چهل روز امتداد پذیرفت امرا و ارکان دولت متورع و پریشان
خاطر گشته دست بدعا بر داشتند و عاقبت سقم بصحت مبدل شده کافه خلایق اظهار
فرح و استبشار نمودند و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و بر سلامتی ذات
بی بدیل خسرو آفاق شکرها گفتند و مقارن این حال امیرزاده میرانشاه با لشکرهای خراسان
باردوی همایون پیوسته شرف دستبوس دریافت و رای حضرت صاحبقران عالی منزلت
پرتو تفقد و التفات بر حال ملازمان انداخته امرا و نوینان را بعطایای ارجمند مستظهر و بلند پایه
ساخت و عامه سپاه را باکلکا خشنود گردانیده بنواخت و تمور قتلق اغلان پسر تیمور ملک و ایدکو
ازبک را به سیم قرادلی باز داشت و سایر نجرجیان را بر ارکان دولت و امراء با حشمت قسمت نمود

در دوازدهم صفر سنه ثلث وتسعین وسبعمائه که یوسف زرین لقای خورشید در هشتم درجه
دلو بود و در ضمان تایید ملک ذوالجلال بجانب دشت قبچاق رایت اقبال برافراخت و امیر
لعل و امیر ملک را ملازم امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ ساخته جهت یاسامیشی و ضبط مملکت
ایشان را باز گردانید و مجموع خواتین و آغایان را رخصت انصراف داد مگر چلپان ملک آغا را که بسعادت
آسا در مرافقت خویش نگاه داشت و چون موضع قرا سمان محل جنود ظفر نشان گشت ابواب
آسمان کشاده برف و باران متواتر و متقاطر شد و در آنجا ایلچیان توقتمش رسیده بعد از
چند روز بوسیله امرا شرف بساطبوس خسرو نامدار حاصل کرده یک تغوز اسب راهوار و
یک دست شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع و نیاز در پایه سریر نصرت
مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که توقتمش خان می گوید که حضرت صاحبقران بمثابه مخدوم
و پدر مهربانست و حقوق ایادی و نعم آنحضرت درباره من بیکران و از افعال ناشایست و اعمال
ناپایست که سابقا باغوای اهل شرارت و مفسدت بران اقدام نموده ام پشیمانم و در بیدای تحیر پایم
و سرگردان اگر این نوبت رقم عفو و اغماض بر جریده جرایم من کشند بعد ازین قدم از دایره
مطاوعت و متابعت بیرون ننهم و دست در فتراک دولت دید باز زده سر از خط بندگی
و فرمانبرداری باز نپیچم حضرت پادشاه دوست پرور معدلت گستر فرمود که بر عالمیان
روشنست که در بدایت حال او بچه کیفیت و سان از دشمنان گریخته باستان دولت
آشیان ما آمد و ما بتنظیم احوال او اقبال نموده از لشکر و مال هیچ دریغ نداشتیم و بدان
مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان بارادۀ ملک دیان بر تخت سلطنت
قرار گرفت و آنجا و اطراف دشت قبچاق در حوزۀ تسخیر و تصرف او درآمده میان ما و او

طریق پدر فرزندی مسلوک گشت و آخر الامر بجز این موفور و لشکر نامحصور مغرور شده بجای
پندار بد دماغ خود راه داد و حقوق نیکویی و احسان ما بر طاق نسیان نهاده در زمانی که
بتسخیر ولایت عراق و فارس مشغول بودیم باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاد و
تا حوالی مملکت را خراب و ویران ساختند و ما اینمعنی را حمل بر اغوای مفسدان بدآموز کرده
پس تو التفات بران ننداختیم و آن حرکات ناپسندیده کان لم یکن انگاشتیم تا از آن تهور
بی موضع و جسارت بی موقع پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار آید و او خود چنان
از شراب غرور مست و بیخود شده بود که نیک از بد و خیر از شر باز نمی دانست تا بنفس
خویش متوجه اینجانب شد و جمعی از متهوران کافرکیش را برسم منغلای از پیش فرستاد تا
بولایت ما درآمده بار دیگر خرابی آغاز نهادند و چون این صورت معروض رای عالم آرای
گشت بی لبث و درنگ با آهنگ جنگ از مملکت دور دست نهضت نمودیم و قدم پیش نهادیم
و او سپاهی سیاه ما دیده بگریخت و گرد ادبار بر فرق دولت خود بیخت و اکنون که بر حسب
یرلیغ خان لشکریان جهان جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار او نهاده ایم و او برین حال
اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در حیز مکنت خود نمی بیند لاجرم دست در دامن
عجز و بیچارگی زده می خواهد که سیلاب قهر آلهی و پیمانهٔ زهر پادشاهی را بافسانه و افسون
از ساحت ملک خود باز دارد و چون بر قول و فعل او اعتباری نمانده ازین اندیشه متقاعد نخواهیم
شد و بعنایت ملک بیچون آنچه مکنون ضمیر انور است از قول بفعل خواهیم آورد و با این همه اگر
قول خویش صادق است و با ما یکجهت و موافق باید که علی بیگ را بفرستد تا بعد از استخاره
و استشاره بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روز بگذشت ایلچیان را طوی داده خلعتهای

تیمتی بپوشانیدند و با شاهزادگان و امرا مشورت فرموده ایشانرا موقوف گردانیدند و فی این وقت
اسعد ساعت بر بارهٔ جهان نورد سوار شده امرا و لشکریان در رکاب همایون روی براه
آوردند و از قراجوق و صبران گذشته سه هفته در بیابان رفتند و از بی آبی چهارپای فراوان تلف شد و
چون بموضع ساروق اوزون رسیدند دواب را سیراب ساخته شکر نعمت ملک وهاب بتقدیم رسانیدند
و بنابر کثرت آب چند روزی دران مقام توقف افتاد و چون سیل کمتر شد گذار پیدا کرده
بشنا و از آب بگذشتند و درین اثنا شبی دو نوکر ایدکو از بیک گریخته بجانب توقتمش خان
رفتند و بموجب فرموده فوجی ایشانرا تعاقب نمودند اما نیافتند و لشکر ظفر نشان همچنان مسافت
می پیمودند تا بکچک طاق رسیدند و از آنجا دو شب در میان بالغ طاق آمدند و حضرت صاحبقران
فلک شکوه ببالای آن کوه که بغایت ارتفاع دارد برآمد و نظر دران بیابان که طول و عرض
آنرا خدای داند و بس بیفکند و آن صحرائیست مشتمل بر چشمهای خوشگوار و انهار فراوان
و اشجار بیشمار و آنحضرت یکروز بر از الغ طاق توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت
که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آوردند و دران مکان نشانهٔ بلند بر سان مناری
برافراشتند و سنگ تراشان باهم تاریخ وصول حضرت صاحبقران بلند محل را بران
نگاشتند تا بر صفحات روزگار از مآثر آن شهریار رفیع مقدار یادگاری باشد شعر
شنیدم که جمشید فرخ سرشت ، بسر چشمه بر بسنگی نوشت ، درین چشمه چون ما بسی دم زدند
برفتند تا چشم بر هم زدند ، و پادشاه کامران از آنجا روان شد شکارکنان بکنار
آب ییلاق جوق رسیده نزول فرمود و از آب گذشته و هشت شبانه روز رانده
آغا زغوی فرود آمد و چون از ابتدای یورش خجسته مدتی بگذشت و پنج شش ماه در راه از عساکر

وزراعت دور بود عسرت و قحط در اردوی همایون پدید آمد چنانچه بهای یکسر گوسفند یکصد دینار
کپکی ترقی کرده غله یکمن بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعست بصد دینار کپکی یافت
نمی‌شد و اکثر لشکریان دران بیابان بی پایان تخم مرغان و اصناف جانوران و علفی که شایستهٔ
خوردن بود میگذرانیدند و حضرت صاحبقرانی از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه را که اندک
زادی مانده باشد باندک ماکولی قناعت کرده هر شخصی ازان قوم در روزی بیک کاسه
بلماق بگذرانند و هیچکس نان و کماج و بغرا و تتماج نپزند و نخورند و دیگهای معده را با وجود
خوان حرارت اشتیاق خوردنی بجوش آمده اطعمهٔ لسیحی فراموش کردند و امرا تجربه فرمودند
و از یکمن بار بسنگ انبار که عبارت از هشت من بار باشد باضافه مقداری سبزی شصت کاسه
بلماق حاصل شد گردنکشان که از غایت تکلف بکباب گوشت مرغ و غاز مایل نمی‌شدند
بیک کاسه بلماق سرفرود می‌آوردند و درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار نشاط شکار
فرموده و آوازه انغار و جوانغار لشکر نصرت شعار در جنبش آمدند و اطراف دشت
و بیابان فرو گرفتند و چندان شکاری دران صحرا مجتمع گشت که با آن همه قلت طعام سپاه اسلام
صید فربه برداشتند و لاغر می‌گذاشتند و از جمله نوع آهو دران صحرا آهوان یافتند که هر یک
ازان بجثه از کاومیش بزرگتر بودند و آنرا مغول قندغای گویند و اهل دشت بکین و چیند
گاه سپاه ظفر پناه از گوشت وحوش انتعاش می‌نمودند راقم حروف در تاریخ که یکی از
ملازمان امیرزاده میرانشاه نوشته است دیده که دران صحرا شبها موشان از سوراخها
بیرون می‌آیند و مانند بلبلان می‌سرایند والعهدة علی الراوی فی الجمله چون رای آفتاب اشراق
پادشاه سعادت یار از امر شکار باز پرداخت سایهٔ التفات بر عرض سپاه جرار انداخت

طبقات لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده آراسته و مکمل فوج فوج متوجه عرضگاه شدند
و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده دران عرصهٔ فسیح قوشونها را
بنظر امعان و احتیاط در می‌آورد و سردار هر فوجی از شاهزادگان و امرا و نوینان که مایحتاج
ظفر پیکر پایهٔ التفات بروی می‌افکند زانو زده اسب راهوار سزاوار می‌کشید و زبان بدعا
و ثنای آنحضرت گشاده میگفت تا بروز قیام آفتاب حشمت پادشاه گردون غلام از منقصت
زوال محروس و مصون باد و حضرت صاحبقرانی شرف احماد و تحسین ارزانی میداشت و در مدت
ده روز عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت متامل می‌بود که از شاهزادگان و نوینان
کدام یک را برسم منغلای روانه سازد و دران ساعت امیرزادهٔ سعادتمند امیرزاده محمد سلطان
بهادر زانو زده التماس نمود که منغلای لشکر فیروزی اثر او باشد و این جرات و جلادت
از شاهزادهٔ جوانبخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او باسعاف و انجاح مقرون گشت
و در روز هفتم جمیدی الآخر باختیار قدوهٔ علما عمدهٔ نجوم مولانا عبدالله لسان شاهزاده محمد سلطان
با امرای عظام که بموجب فرمان واجب الاذعان برایشان لازم بود که ملازم رکاب نصرت
انتساب باشند روان شد و حضرت صاحبقرانی تاکید و مبالغه نمود که از جزئیات و کلیات
هرچه در راه پیش آید قوة الظهر سلطنت را اعلام نمایند شاهزاده و امرا دو روز راه طی کرده
در پنجشش موضع آتش دیدند که تمام فرو نشسته بود بر فور مسرعی با در رفتار پیش حضرت صاحبقران
کامکار فرستادند و ازین حال اعلام دادند حکم فرمود که نجرچیان دانسته کسی بدست آورده تفتیش نمایند
که افروزندگان آتش بکدام جانب رفته‌اند و همچنین خبر فرستاد که شرایط حزم و احتیاط
مرعی داشته از احوال لشکر و سپاه نیک آگاه و باخبر باشند شاهزادهٔ عالیمقدار و امرا نامدار

بعد از استماع این اخبار ایواروشنبکیر کرده تفحص کنان در رفتار آمدند و چون از آب توبل

عبور نمودند جماعتی را بقراولی پیش فرستادند و فرستادکان بسمع شاهزادهٔ عالمیان و امراء

نوئینان رسانیدند که در معفا و محل آتش دیدیم و هر چند بیابان و صحرا پیمودیم هیچکس ندیدیم باز

این صورت رای حضرت صاحبقرانی کردانیدند و آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با

لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال روان شد و از آب توبل کذشته بمنغلای پیوست لشکریان

هر چند هر چند عرصهٔ آن دشت در زیر پیم آورده باینطرف و آنطرف شتافتند اصلا نام و نشان

از هیچ صنف مردم نیافتند و حضرت صاحبقران بتلقین دولت راسخ بنیان شیخ داود ترکمان را

با جمعی دیگر از بهادران بزبان کیری فرستاد و او مردی بود در بیابان و ریکستان نشو و نما

یافته و تجربهٔ ایام و دوران مهذب کشته و در تمشیت عظایم امور زحمتها کشیده و تلخ و شیرین

دهر بمرور اعوام و شهور چشیده فی الجمله شیخ داود بسرعت هر چه تمامتر دو شبانه روز آمده در

سحر شب دوم چند آلاچوق دیداو با دیکر دلاوران در پس پشته بایستادند و در وقت صبحدم

سواری از آن چو تها بکاری روان شد و چون از بهادران در کذشت او را کرفته بدرکاه

عالمپناه رسانیدند و حضرت صاحبقرانی در بارهٔ شیخ داود صنوف الطاف و اعطاف ارزانی

داشته دیگران را نیز بانعام و احسان سرافراز کردانید و از آن شخص احوال توقتمش خان

استفسار نمود معروض داشت که مدت یکماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده

درین موضع قرار کرفته ایم و از احوال خان زیاده خبری نداریم امّا درین چند روز ده سوار

جبه پوش آمده در بیشهٔ که نزدیک ماست ساکن شده اند و تا غایت معلوم ما نشد که از کدام

مردم اند و آنحضرت فرمان داد که ایت خواجه با سی سوار برود و آلاچوقها را کوچانیده بار و

رساند و ایت خواجه بموجب فرموده عمل نموده ایشانرا بیاورد و اینچنین حکم شد که خماری

یساول که شیر بیشهٔ هیجا بود بدان جنکل توجه نماید و آن مردم را که در انجا بسر می بردند کرفته بیاورد

و خماری برحسب اشارت علیهٔ شهریاری روی جلادت بی اندیشه بدان بیشه نهاد و چون

بسر ایشان رسید آنجماعت قدم ممانعت پیش نهاده بمحاربه مشغول شدند و بعضی از آن ده نفر

کشته شده و برخی را دستکیر کرده بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند و بعد از تفتیش احوال توقتمش خان

طبل رحیل کوفته کوچ کردند و مسافت بسیار طی نموده و از آبها و کولها کذشته در بیست و چهارم

جمیدی الآخر کنار آب ییق مضرب خیام عساکر کردون مآثر کشت و در آنجا عجرجی بشرف عرض

رسانید که این آب سه کذار دارد یکی را بغر یالی خوانند و دیکری را بورلحت و سیوم را جمه کجت باد شاه

جهانکیر که ضمیر منیرش مطرح اشعهٔ انوار هدایت ملک قدیر بود بزبان خجسته بیان کذرانید که

کذشتن ازین سه کذار دوری نماید چه می شاید که دشمنان در کمین کاه عذر مترتب و مترصد ایستاده

باشند وظیفه آنکه ببالای آب رویم و اعتماد بر فضل ربانی کرده خود را بر رود زنیم و بکذریم و با قضا

این عزیمت همان لحظه دوال اشتغال بر طبل ارتحال فرو کوفته در جنبش آمدند و بمقصد رسیده

سوار و پیاده خود را بر آب زدند و بدورونه از آن رود عبور نمودند و از آنجا رایت توجه

افراخته و بعد از شش روز بکنار آب سمور رسیده فرود آمدند و در آن موضع قراولان که

بیشتر رفته بودند آواز دشمن شنیده این معنی برای دشمن اعلی معروض داشتند و مقارن

این حال امیرزاده محمد سلطان بهادر شخصی را از مخالفان کرفته بساحت سرادق جلال رسانید

و بعد از پرسش جواب داد که کروهی بسیار درینجا بودند چون آوازهٔ چریک بیکانه شنیده کوچ

کرده رفتند و چون بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که

هیچکس از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکر دشمن سوز در شب مطلق آتش نیفروزند و بعد از ان
افواج حشم و خدم مکمل و مسلح متعاقب هم روان شدند و چون کنار آب مخیم پادشاه ترک
و تازیک گشت حضرت صاحبقران دریا دل صباح روز دوشنبه غرهٔ رجب بحرکت مایل شده
در مرکب همایون نورد سوار شده بر سر پل توقف نموده فرمان داد که منغلای پیشتر از پل بگذرند
و چندان ایستاد که تمام سپاه قول گذشتند و لشکر دست راست و دست چپ خود در برابر آب
زده بشناه از آب بگذشتند آنگاه پادشاه اسلام پناه از پل گذشته روان شد و دران اثنا
قراولان سه کس از مخالفان گرفته بیاوردند و حضرت صاحبقرانی از کماهی احوال پرسیده ایشان
بعرض رسانیدند که توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت دو نوکر ایدکو از اردوی شهریار
جهان آمدند با او گفتند که امیر تیمور کورکان با سپاهی فزون از قطرات باران و ریگ بیابان میرسد
توقتمش خان را از استماع این سخن دود حیرت بدماغ راه یافته از دماغ دهشت و اضطراب گفت که
من نیز دو چندان لشکر فراهم آورم و خان غافل ندانست که نصرت و ظفر بتایید پادشاه عادلست
نه از کثرت لشکرهای پر غرور تواجیان باطراف ممالک جوجی خان فرستاده سپاه برانغار و
جوانغار جمع آورد و گفتند که اکنون در قول کول نشسته انتظار دیگران می برد و این معنی نیز معروض
داشتند که توقتمش خان را در خیال چنان بود که شما با آب تیغ رسیده گذارها عبوری نمایید او فرصت
غنیمت شمرده دستبردی نماید و آنچه در باطن توقتمش خان بود بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر پرتو انداخته
از بالای آب گذشت چنانچه رقمزدهٔ کلک بیان گشت و چون بر رای عالم آرای صاحبقران
گیتی گشای احوال دشمنان بادیه انکشاف یافت بآنجا که رسیده بود توقف نمود تا افواج
بهادران صف شکن و مبارزان مردافکن بموکب همایون پیوستند و دران منزل فرمان همایون

صادر شد که تورها و چپرها مهیا و آماده دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنده از دقایق
حزم و احتیاط غافل نشوند جنود ظفر ورود بموجب فرموده شهریار عاقبت محمود عمل نموده
شب دران مرحله بسر بردند و روز دیگر که خسرو سپهر احتشام برین کاخ فیروزه فام برآمد
زمان فرمای اهل اسلام ازین منزل کوچ کرده متوجه دشمنان شدند و عساکر گردون مآثر در
محلی که فرود می آمدند از سلوک طریق حزم و کندن خندق خود را معاف و معذور نمی داشتند
و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امراء تومان و قوشون را احضار فرموده همه را
تجدید دینار و درم بخشید و قامت ایشان را بخلعتهای گوناگون آراسته جبهها و لایق علاوهٔ آن
عطایا کردانید و دران اثنا راه گل و لای تیره و سیاه پیش آمده بزحمت و مشقت تمام از ان وحل
بگذشتند و خیام استراحت برافراشته هر کس در مقام خود قرار گرفتند و بعد از اندک زمانی قراولان
خبر رسانیدند که از مخالفان سه قوشون خود را پیدا نمودند و باز پیغام دادند که گروه انبوه ظاهر
شدند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفهٔ از ملازمان جلادت آیین سوار شده
پیشتر رفت و فرمان داد تا مجموع لشکر صفها آراسته از عقب روان شوند و مقارن این
حال قراولان شخصی را گرفته پیش آنحضرت رسانیدند و او بعد از استفسار چنین تقریر کرد که
توقتمش خان می خواهد که شما را کشیده پیشتر برد زیرا که چنین شنیده که خوردنی درین اردو بغایت
نایافت و عزیزست و شحنهٔ شهر بقتل او امر فرموده آن بیچاره صادق القول کشته گشت و
سونجک بهادر و ارغونشاه مامور شدند که بجانب دشمنان توجه نمایند و خبری یابند که بسمع
اشرف اعلی رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده چند فرسنگ دران بیابان رفتند
و از مخالفان اثری نیافته بیخبر بازگشته و صدق حدیث شخص مقتول نزد همگنان بوضوح

پیوست و بعد از مراجعت سونجک دارغوشاه شهریار جمجاه مثال داد که مبشر بهادر بزبان
گیری برود و بتحقیق خبری از مخالفان معلوم نکند باز نگردد آن سرپیشه ظفر با جمعی دلاوران بر جناح
تعجیل در حرکت آمد و چون مرحله چند قطع کرد بجنگلی رسیده از دور دودی دید و پیشتر رفته
آوازی هم شنید و کس فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع شده و چون مقاومت ایشان در حیز
مکنت خویش دید بر سر آن جماعت راند یاغی از حادثه ناگاه آگاه گشته جز جنگ چاره نداشتند
و بالضروره آن قوم خون گرفته پای جلادت پیش نهاده در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت
شعار بزخم تیغ و ضرب تیر دمار از روزگار اهل ادبار برآوردند و چهل کس از ایشان را
دستگیر کردند و گرفتاران را بدرگاه عالم پناه رسانیده مبشر بهادر مشمول لطف و احسان
بیکران گشت و یاران او نیز بصنوف عنایات پادشاهانه اختصاص یافتند و پادشاه بحر و بر
از آن چهل نفر احوال توقتمش خان استفسار نمود ایشان بعرض رسانیدند که خان حکم کرده بود
که لشکریان در قزل کول جمع آیند و ما بیچارگان بآنجا رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم ما نشد که بسبب
نیامدن پادشاه بوعده بود لاجرم در جنگل و بیابان سرگردان گشتیم تا بدین محنت و بلا
گرفتار گشتیم و بعد از عرض این حکایت آن اسیران بحکم فرمان بیاسا رسیدند و درین اثنا ایسر
تماق را مجروح و زخمدار بپایهٔ سریر اعلی آوردند و او زانو زده معروض داشت که از جانب سرای
بموعدی که خان ببندگان جار رسانیده بود رفتیم و او را در آن موضع نیافتم و بر دیگر حالات
اطلاع ندارم حضرت صاحبقران سپهر احتشام بذیله ترخان و جلال پسر امیر حمید و مولی و صاین تیمور را
با طایفهٔ از دلاوران بقراولی فرستاد و فرمود که چون سیاهی سپاه مخالف ببینند اگر غلبه
باشند از راه فریب خود را بدیشان نموده روی بگریز نهید تا ایشان فریفته شده پیش آیند

و هر چه روی نماید بی توقف معروض دارید بهادران برحسب فرمان واجب الاذعان
متوجه جانب دشمنان شدند و از آب لایتناهی گذشته چشم ایشان بر سواد قراولان
توقتمش خان افتاد و از ایشان پانزده کس جدا شده و بدینجانب توجه نموده از نیطرف
صاین تیمور پیش رفت و با یکدیگر حکایت گفته صاین تیمور مراجعت کرده اولی را بخدمت
حضرت صاحبقران گردون توان روان ساختند تا کیفیت واقعه معروض دارد و او بهمعنانی
صبا و شمال گرده بموکب نصرت اثمار رسید و آنچه دیده بود بسمع همایون صدرنشینان بارگاه
اعلی رسانید **ذکر محاربهٔ قراولان سپاه منصور و بقتل رسیدن امیر ایکوتمور** چون مولی باردوی همایون
رسیده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار امیر ایکوتیمور را
با چند سوار شمشیرزن نیزه گذار فرمان داد که بطرف مخالفان رود و تحقیق قلت و کثرت
نموده و محل و منزل آن قوم معلوم کرده خبری درست بیاورد و امیر شیردل پیل افکن بامتثال حکم
واجب الاتباع کمر بسته با طایفهٔ از دلیران صف شکن روان شده و از گل و وحل کثیف
و آبها گذشته بجلال حمید و بذیله ترخان و سایر قراولان رسید و چون باتفاق پیشتر رفته اندک
مسافتی پیمودند جمعی از سپاه توقتمش خان را بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظر میکردند امیر
ایکوتیمور فوجی از مردان کار و دلیران شیرشکار را بجانب ایشان فرستاد مخالفان چون از
توجه سپاه آگاه گشتند از پشته بزیر آمدند و فرستادگان بر پشته بجای آن جماعت بالا رفتند
و از آن طرف پشته سی قوشون مرد آراسته دیدند که صف کشیده و در کمین فرصت حرب
و پیکار آماده گشته ایستاده اند چون قراولان بر عدد دشمنان اطلاع یافتند آنجا توقف نمودند
کسی نزد امیر ایکوتیمور فرستاده صورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده ببالا

پشته برآمد و کثرت دشمنان مشاهده کرده مصلحت در مراجعت دید و نخست مردم خود را باز گردانیده وصیت فرمود که باهستگی از آب و وحل بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز پل بایستاد و مردم توقتمش خان چون دانستند که مدد و قراولان حضرت صاحبقرانی دور است و در راه گل و آب بسیار متوجه جانب امیر ایکوتیمور شدند و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه پادشاه از آب و لای بسلامت بگذشتند بعد از ان عنان معاودت انعطاف داد و از عقب یک تیر بروی خورد و تیری دیگر بر اسب او رسیده خدمتش با آن اسب از آب بگذشت و اسب بی قوت گشته از پای در آمد ملازمان اسب تازه کشیده چون قدم در رکاب آورد و آن اسب نیز بزخم تیری بیفتاد و او روی باعدا نهاده تیری انداخت و تیغ میزد تا شهادت یافت لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و در ان معرکه بهرملک پسر یادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات شرط موافقت امیر ایکوتیمور بجای آورده انا لله و انا الیه راجعون و مقارن این حال حضرت صاحبقران بی همال در ضمان عنایات پادشاه بی زوال با مردم اندک بکنار آب رسید و فرمان داد تا دلاوران پیاده شده از آب بگذشتند و بزخم پیکان جانستان اعدا دولت قاهره را براندند امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و در ان روز هولناک امیر جلال امیر حمید آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده باسی کس خود را بر سقوشون زد و ایشانرا از جای بر داشت و مزید ترخان و شاهملک پسر طغای مرکن و بایزید شش تکشی نیز داد مردی داده غایت سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و از مخالفان سه نفر دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و حضرت صاحبقران مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود

وطایفه را که در ان معرکه مردانگیها نموده بودند و وظایف جانسپاری بتقدیم رسانیده و از کثرت دشمن و وحشت مصاف نیندیشیده بعطایاء بیکران و نوازش بی پایان مخصوص گردانید و نشان ترخانی ارزانی داشته حکم کرد که یساولان دست رد و چوب منع پیش ایشان ندارند و از آمد شد بمجلس همایون منع نکنند و تا نه جریمه از آنجماعت و اولاد ایشان صادر نشود مواخذه ننمایند و اقربا و بازماندگان امیر ایکوتیمور را بانواع لطف و احسان و برامتنان خشنود و شادمان ساخت و مهر بزرگ و مهر پروانه و راه و رسم امیر ایکوتیمور را به پسر قلچفای شاهملک عنایت فرمود و پایه قدر او را از فرق فرقدین بگذرانید و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیر ایکوتیمور کشته شد وهم بسیار بر ضمایر لشکر نصرت شعار استیلا یافت و شبی در غایت هول و هراس و اندیشهای گوناگون گذرانیدند فی الجمله چون نزدیک بشش ماه بود که حضرت صاحبقرانی در ضمان تایید حضرت ذوالجلال بجانب شمال میرفت لشکریان بموضعی رسیدند که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق اثر صبح ظاهر می شد و چون یکی از وجوب صلوه وقت است دران اوقات که خسرو انجم چند وقتی خیمه در بروج شمالی میزد نماز خفتن بر بنده مکلف بحسب شریعت غرا و ملت بیضا فرض نمی شد و بنابر آنکه توقتمش خان در هیچ یورتی چندان توقف نمیکرد که جنود ظفر ورود باو رسند و قریب بان شد که آن گروه انبوه دیگرا از حرکت بستوه آیند حضرت صاحبقران ممالک ستان با شاهزادکان و امرا و نوئینان دران باب مشورت کرده فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر با بیست هزار سوار و چند سردار نامی مثل امیر سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس وغیرهم بتعجیل تمام بروند

تا او ناچار توقف نماید شاهزاده و امرا برحسب فرمان روان شده روز دیگر خبر آمد که قراولان
جانبین بهم رسیده اند و چون رای همایون ازین قضیه آگاهی یافت پرتو التفات بر یاسامیشی
سپاه انداخت

گفتار در تعبیهٔ طبقات لشکر و محاربهٔ حضرت صاحبقرانی و توقتمش خان با یکدیگر

دران ایام که مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت خسرو انجم از سپاه مظلم نقابی
برروی کشید تا هول آن کارزار مشاهده نکند و برف و سرمایی عظیم پدید آمد و بیمن توجه
خاطر آفتاب اشراق فرمان فرمای آفاق بعد از شش روز هوا صافی شد و آنحضرت روز دوشنبه
پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه در موضع قندزچه بآراستن سپاه اشتغال نمود
هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود خان بیاراست و باشلامیشی آنرا
بامیر سلیمانشاه رجوع فرمود و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت بشاهزاده سلطان محمد
سپرد و بهادران نامدار و دلاوران روزگار آنرا استحکام داد و قول سیم بوجود امیرزاده
میرانشاه کورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطانشاه بضبط و ربط آن مقرر شد و موضع
این قول دست راست متعین گشت و قول چهارم هم در دست راست باسم امیر حاجی سیف الدین
موسوم آمد و قول پنجم را بالتفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ بازگذاشت پوشیده نماند که در
تواریخ بر سبیل اجمال هفت قول تعرض کرده اند و تفصیل پنج قول بیش نکرده اند فی الجمله حضرت
صاحبقران ظفرقرین بیست قوشون از دلاوران جلادت آیین اختیار فرموده حکم کرد که در
عقب قول بزرگ توقف نمایند تا اگر هنگام نبرد فوجی را بمدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد
اینمغی باشند و در بعضی تواریخ مسطور است که امیر حاجی سیف الدین با لشکر آراسته در قبل
دست راست بود و پردی بیک ساربوغا خداداد حسینی و طایفه از دلاوران در قبل دست

چپ مقرر شده و امرا و تومانات و قوشونات هریک در موضع خود قرار گرفته مستعد جنگ
و پیکار گشتند و از انجانب اثر دشمن پدید آمد و توقتمش خان قول و برانغار و جوانغار سپاه خود را
مثل شاهزادگان تاش تمور اغلان و بیک یارق اغلان و ایلیغمیش اغلان و بیک پولاد اغلان و
علی اغلان و جنته اغلان و امرا و الوس جوجی خان مثل علی و سلیمان صوفی قنغرات و نوروز قنغرات
و آقتا و آقبوته و اروس جوق قیات و عیسی بیک برادر بزرگ ایکو و حسن بیک و سرای و کوکه
بوغا و یغلی بی بهرین و قونغوزبی و دیگر بهادران و نامداران دشت قبچاق آرایش داده در مقابل
خدیو آفاق صف کشیدند و از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره و از غبار سم اسبان ایشان هوا
تیره گشت بیت سراسر همه دشت و صحرا و کوه ** ز سم ستوران لشکر ستوه ** و در وقتی چنین
صاحبقران گیتی گشای فرمان داد تا لشکریان از چهارپایان فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کردند
و دراکثر وثاقها آتش برافروختند توقتمش خان از کمال تمکن و وقار سپاه نصرت شعار و قلت
التفات ایشان تعجبها نمود و حساب بها بر گرفته با خود گفت که اینها چه نوع مردم اند که در روی
چنین هولناک پروای خیمه زدن و پختن و خوردن دارند با خوف و خشیتی تمام بتسویهٔ صفوف و تعبیهٔ
مآت و الوف مشغول گشت و سپاه اعدا بچند قوشون از لشکر نصرت انتما زیاده بودند
حضرت صاحبقران کامکار که پیوسته فتح و ظفر از عنایت و تایید پروردگار اعظم سلطانه و برهانه
میدانست نه از کثرت اعوان و انصار پیش از شروع در قتال و جدال فرود آمد و از سر صدق
و نیاز دو رکعت نماز گزارده جبین اخلاص بر زمین نهاد و از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت
مسالت نموده سوار شد و مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام و افتخار عترت نبوی
علیه التحیة والسلام امیر سید برکه و مشایخ عظام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل که نسب

ایشان بقدوهٔ ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس الله تعالی روحه منتهی
می شود و سرها برهنه کرده و دستها بدعا برداشته از حضرت عزت توالت آلاوه ارتفاع
اعلام شوکت حضرت صاحبقران و انخفاض رایت دولت توقتمش خان طلب داشت شد و جناب
سیادت مآب نقابت قباب سعی بجز و کامیاب آورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که
توجه جیش شنت فانک منصور دلیران هر دو لشکر و صفدران هر دو کشور پای در میدان
شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند و آتش رزم و پیکار بنوعی
برافروخت که برگشتگان معرکه با وجود قساوت قلب دل جلاد بر حرم فلک بسوخت و پیش از
همه حاجی سیف الدین تیغ انتقام و کین کشیده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که در
برابر او بود در هم شکست و صف آنجانب از هم فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند و چند
توشون اهل شقاق و عناد که زیاد آمده بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین
در آیند و دستبردی نمایند روان شدند چون امیر جهانشاه تهور ایشان مشاهده فرمود
با سپاه خویش جنبید سر راه بران قوم گمراه بگرفت و همه را بضرب شمشیر و زخم تیر باز گردانید
و امیرزاده میرانشاه گورکان رخش جهان نورد برانگیخته و خون مبارزان با خاک معرکه
آمیخته دمار از روزگار جمعی که در برابر او قرار گرفته بودند برآورد و از جوانغار لشکر دشت
قبچاق بعضی کشته و بعضی از طاقت طاق شده راه انهزام پیش گرفتند و امیر عثمان
عباس با فوجی اندک از مردم وفادار حق شناس خود را بر سه توشون زد و در اثنای
کر و فر از اسب در گشت و در میان اهل و یاس دست به تیر و کمان یازیده بار دیگر بنیروی
اقبال حضرت صاحبقرانی پای در رکاب آورد و در پشت زین نشست و بر هراول دشمن

تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ علی بهادر که در روز جنگ همیشه طالب نام
و ننگ بود و بر ذروهٔ دلاوری پلنگ آتش آهنگ در شیشه خانهٔ جمعیت بداندیشان
سنگ تفرقه انداخت و شاهزادهٔ عالمیان عمر شیخ بهادر شمشیر جرأت و جلادت آخته
و بجانب برانغار خصم تاخته هر کرا در برابر خود یافت در بدن او جوشن کفن ساخت
و پیر دی بیک و خداداد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت
نشان غالب آمده هر کس مقابل خود را از جای برداشت و دشمنان را از هم فرو ریخته
بعضی کشته شدند و بعضی بگریختند توقتمش خان چون مقاومت با حضرت صاحبقرانی
در حیز مکنت خویش ندید روی از آنجانب گردانید متوجه امیرزاده عمر شیخ شد و شاهزاده
مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار بیفشرد و توقتمش خان چون دید که مرد معرکهٔ او نیز هست
عنان عزیمت بجانب شیخ تمور و هزارهای سلدوز تافت ایشان هر چند شیوهٔ آغاز کردند
فایده نداد و توقتمش خان با امرا و سرداران الوس جوجی خان حملهای پیاپی آورده
غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته و در عقب
لشکر پادشاه جهانگشای صف آرای گشته شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا امیرزاده
عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش خان آمده دلاوریها و چیرگیها پیش گرفته بجنگ
اشتغال نمودند حضرت صاحبقرانی در عقب گریختگان میرفت که چکه تواجی رسیده معروض
داشت که توقتمش خان در پس لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری از
پیش امیرزاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او منعطف گردانید
چون توقتمش خان چتر فلک فرسای فرمان فرمای هفت کشور را مشاهده کرد پای ثباتش

از جای رفت و دست جلادت از حرکت باز مانده شآمت کفران نعمت بروزگارش
رسیده و بهزار حسرت و افسوس دل از ملک و مال بر داشته بدور و زبی ناموسی راه فرار
پیش گرفت و تمامت الوس جوجی خان ع شکسته رکاب و گسسته عنان ؛ متفرق و پریشان
شده از خان و مان جدا افتادند حضرت صاحبقران گردون غلام دران منزل فرود آمده
مجموع شاهزادگان سپهر احتشام و امرا و نوئینان با احترام شرف تقبیل بساط بوس دریافته
زبان استبشار بتهنیت آن فتح نامدار که سرمایهٔ فتوحات روزگار بود بگشادند و نثارها کرده
آنحضرت ایشانرا در آغوش گرفته همه را بعنایات پادشاهانه و انعامات خسروانه بنواخت
و از ده نوبت نفر اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاده و دلاوران بهرام انتقام تیغ
قهر از نیام برکشیده و طریق و آیین محابا و مواسا بیکسو نهاده از پی دشمنان شتافتند و مانند
برق جهنده و قضا رسنده در حرکت آمدند و آن خون گرفتگان برگشته روزگار از پس شمشیر
قاتل بود و از پیش رود آتل و قیاس توان کرد که از میان این دو سیلاب چند کس رخت
بساحل نجات کشیده باشند و مال و فرزند و عیال و تجمل و اسباب چندان بدست سپاه نصرت
نشان افتاد که زبان ناطقه از تعداد آن گنگ و لال گشت و از شاهزادگان جوجی نژاد
کونجه اغلان و تمور قتلغ اغلان و از امرای آن الوس ایدکو که پیش ازین بچند سال از توقتمش خان
روی گردان شده ملازمت عتبهٔ علیای حضرت صاحبقرانی می نمودند بخلع گرانمایه و جامهای
قیمتی و کمرهای مرصع و اسبان راهوار با زینهای زرنگار و دیگر مواهب پادشاهانه
و عطایای خسروانه مستظهر و بلند پایگی شد در اثنای این اوقات که فتحی چنین روی نمود
و توقتمش خان نیم جانی ازین دریای خونخوار بکران کشید ایشان در پایهٔ سریر اعلی زانو زده

معروض داشتند که اگر رای عالم آرای حضرت صاحبقران اقتضا کند ما بندگان صادق الاخلاص
برویم و ایل و الوس خود را که از حوادث دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع کرده بیاریم
عاطفت شهریاری ملتمس آن دو شاهزاده و ایدکوی اوزبک را باجابت مقرون ساخته فرمان
داد که برای هر یک منشوری علیحده در قلم آورند مضمون آنکه هیچکس مزاحم و متعرض مردم ایشان
و بقوره خان از ایل آنجماعت نستانند و کونجه و تمور قتلغ و ایدکو درین باب حکمها حاصل کرده
خرم و کامیاب بجست و جوی مردم خود در تک و پوی در آمدند و صاحبقران عالمیان از عقب جنود
نصرت نشان که بکامیشی مخالفان رفته بودند روان شد و در کنار آب تل دشت اورتوبه
که موضعی بود در غایت نزاهت چون دل دانا گشاده و خرم و مرغزاری در نهایت طراوت
و بها مانند گلستان ارم و طوف آن متمنی خاطرها بی غم معسکر همایون گشت و تمور قتلغ اغلان
و ایدکو اوزبک که بطلب ایل و الوس خود رفته بودند هر دو قوم خویش را یافته و گروهی انبوه
پیش ایشان مجتمع گشته آن یک را هوای دشت قبچاق و مملکت جوجی در باطن راسخ شده و این
یک را داعیهٔ امارت بی منازعی از باطن سر برزده حقوق ایادی و نعم حضرت صاحبقرانی را
فراموش کردند و چهرهٔ عهد را بناخن بیوفایی بخراشیدند تمور قتلغ با اتباع خویش روی بصحرا
نهاد و ایدکو با قوم خود بطرف دیگر بیرون رفت و کونجه اغلان چون در مجالس خاص بشرف قرب
و محرمیت اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان که در صحرا و دشت باز خورد بدرگاه عالمپناه
مراجعت نمود و ملحوظ نظر عاطفت و عنایت پادشاهانه گشت و جمیع امرا و نوئینان که بموجب
فرمان حضرت صاحبقرانی بتاخت ولایات یاغی رفته بودند و غنایم نامحصور و اموال موفور
و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر و اسبان راهوار و استران قطار و اشتران باربردار

باردوی همایون معاودت کردند و چندان پرده پری رخسارا ازذکور واناث در معسکر خجسته
نشان مجتمع شد که از برای حضرت صاحبقران پنجهزار نفر برگزیدند یکی از ظرفا که بملازمت
اشرف اعلی می‌نمود در اثناء راه بزبان امید نظم کرده بود که سو کر بماند حیات ما باقی ها
بکف آریم ترک یغمایی ها و دران منزل جنت خضرت که نسیمش از باد بهشت حکایت میکرد
و آب روانش از چشمهٔ حیوان نشان میداد طبیعت صافی پادشاه سپهر حشمت میل طرب
و عشرت فرموده مدت بیست و شش روز دران مکان دلفروز که تختگاه جوجی خان
و اولاد نامدار او بود بیمن مساعدت بخت فیروز حضرت صاحبقرانی داد عیش و کامرانی
داد **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران علی الاطلاق بدار السلطنه سمرقند از دشت قبچاق**
چون این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کردون اقتدار تواند بود صاحبقران کامکار را
میسر شد و در دشت جز ایراز سیاست و قهر عبا کرکردون مآثر کسی از مخالفان حضرت
صاحبقران سعادتمند روی توجه بجانب سمرقند نهاد از غنایم و اموال تمامت صحرا و بیابان
مالامال شد جنود ظفر ورود با الجار نامحدود و مستظهر و مستبشر بمصاحبت حور او شان نامعدود
مفتخر و مطمین خاطر مراحل و منازل قطع کردند و از جملهٔ اسباب و تجمل که بدست لشکریان افتاد
چندین خرگاه کوترمه بود که نشیمن اهل دشت می‌باشد و کیفیت خرگاه کوترمه چنانست که
آنرا هنگام نزول و ارتحال از هم نمی‌کشایند و همچنانکه ساخته‌اند بر گردون می‌نهند و
برمی‌دارند و کثرت خلایق در اردوی همایون بمرتبه بود که هر کس که وثاق خویش کم میکرد
زبان حال او بدین مقال مترنم می‌شد که سو دیگر بغریبی نروم همره شاهی ها از بادیه عشق تو
کر با وطن آیم ها و چون بکنار آب تیق نزول کردند کونجه اغلان که یورت اصلی او دشت بود

خبر یافت که اهالی آنموضع تمور قتلق را بخانیت نشانده اند و او را هوای مسکن و ملازمت
تمور قتلق دامن گیر گشته و از طریق مستقیم منحرف شده راه بیوفایی سپردن گرفت و بی رخصت
حضرت صاحبقرانی بجانب وطن و مسکن مألوف خود شتافت و چون از آب تیق عبور نموده
منزلی چند پیموده حضرت صاحبقران عدالت آیین امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته بتعجیل هرچه
تمامتر در حرکت آمده دریا بانهای پرخطر قطع میفرمود تا در ذی قعده سنه ثلث و تسعین و سبعمایه از صبران
گذشته درانجا فرود آمد و از انجا بسعادت و اقبال روان شده خطه سمرقند را با وجود وقار تمکین
خویش نمونهٔ خلد برین ساخت خواتین و نوینان مراسم استقبال بجای آورده پیشکشهای لایق
گذرانیدند و سپاس و ستایش ملک منان بر السنه جاری کردانیدند و عامه رعایا و کافه
برایا سجدات شکر بتقدیم رسانیده از غبار سم سمند جهان نوردش دیدهٔ ایشان روشنایی
پذیرفت و حضرت صاحبقران کشورستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب ساخته بعیش و عشرت
اشتغال نمودند و چون چند روز بلهو و سرور گذرانیدند امیرزاده میرانشاه برحسب اشاره
حضرت صاحبقران متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکند یراق قشلاق دیده
بانصوب رایت اقبال برافراخت و حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه
باغرق بموکب همایون پیوست و شهریار کامران تمامت شاهزادگان و آغایان و امرا و نوینان را
از فتوحات آن سفر خجسته مآل مستبشر و خوشحال ساخته زمستان در صحرای یاسین
از حدود تاشکند بفراغ بال گذرانیده در اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت
و از آب خجند گذشته و شکار کنان در حرکت آمد و چون موضع آقار مرکز اعلام ظفر شعار شد
عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمود بن ناصر الدین سبکتکین را از کابل و غزنین و غیر ذلک

تا حد و دهند و آب سند بشاهزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر ارزانی داشت و بموجب
فرمان امرا عظام مثل حسین صوفی پسر غیاث الدین ترخان و قطب الدین عم زاده سلیمانشاه
و جنی خواجه پسر امیر عباس و شمس الدین اوج قرا و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده
بضبط آن مملکت با اهل و عیال و توابع و لواحق روان شدند و هم در اوایل سال مذکور
پادشاه مؤید مظفر و منصور سایه عنایت و التفات بر دار السلطنه سمرقند انکندند و آن شهر را
بقدوم میمون خود زیب و زینت داد و بعد از روزی چند که نفس شهر بساط انبساط
و نشاط گسترد و از آنجا بیرون خرامیده کان گل مضرب خیام شاه دریادل گشت حکم
واجب الاتباع صادر شد که جهة ازدواج فتح عالیمکان دران موضع خیمه و خرگاه و قبه
و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و اسباب طوی بزرگ که همت لایق پادشاهان
سترگ باشد آماده و مهیا داشتند و دو دختر غیاث الدین ترخان را با دو پسر امیرزاده
عمر شیخ بهادر امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم بآیین شریعت غرا و ملت بیضا عقد
بستند و دختر امیر حاجی سیف الدین در حبالۀ امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه
آوردند و برای هر یک از شاهزادگان و کلینان اردوی علیحده ترتیب دادند
صلای پیر مغان بگوش خرد و کلان و پیر و جوان رسیده بساط زهد و تقوی در نوردیدند
صومعه نشینان ایام که در اجتناب از جرایم و آثام قدم بر قدم مقتدای انام شیخ جام
داشتند بیک کرشمه ساقی سیم اندام سبک از سر سجاده برخاسته رطلهای گران
کشیدند **شعر** اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ■ ببین که جام زجاجی چه طرفه اش
بشکست ■ چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن قضایا باز پرداخت بعزم یورش

پنج ساله لوای عزیمت برافراخت

ذکر لشکر کشیدن سلطان صاحبقران بممالک ایران و فتح قلعه ماهانه سر بسبب سپاه فیروزی اثر

چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران نصرت قرین رسید که
طایفه از ولات و حکام ایران زمین در زمان غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر
نهاده بخلاف توره و یاساق آنحضرت عمل نمودند بر ضمیر مستنیرش گذشت که یکنوبت دیگر
بران دیار بگذرد و ایشانرا گوشمالی سزا دهد تا دیگر با هیچکس از جاده عبودیت مستقیم
انحراف نجویند و سلوک طریق غوایت ننمایند و با مضاء این اندیشه در منتصف رجب سنه اربع
و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان که همت بلندش کمند تسخیر بر شرفات
ایوان کیوان می افکند رایت جهانگیری برافراخت و غره شعبان خاک بخارا را از سم سمند
باد رفتارش بمشک ختن و عنبر سارا تبدیل یافت و در آن موضع بر مزاج معتدل شهریار
دریادل مرضی عارض گشت و بدان التفات ننموده کوچ کرده تا جوی زر که از اعمال بخاراست
عنان باز نکشید و در انجا رحمت قوی شده خواتین و اولاد را طلب داشت حضرات عالیات
سرای ملک خانم و تومان آغا و قرة العین باصره سلطان بخت بیکم با سایر فرزندان و آغایان
بیرون آمده از سمرقند بشتاب رانده بپایه سریر خلافت مصیر و سر بالین خسرو زرین
حاضر آمدند و درین اثنا فرمان قضا مضا صادر شد که امیرزاده محمد سلطان بهادر که برسم
منغلای از پیش رفته بود از جیحون عبور نموده سپاه منصور را بموضعی که رسیده باشد
بگذارد و مراجعت نماید و چون خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت
میدانستند که حدیث داووا مرضاکم بالصدقة از احادیثی است که تصدیق فحول علما و
اهل صدق و صفا بآن مقترن گشته است دست بتصدق گشادند و از فواضل صدقات

برفقرا و مساکین و ارباب احتیاج بدانچه مقدور و میسور ایشان باشد قسمت نمودند و اهل
صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست بدعا بر داشته تا در پانزدهم شعبان
آن مرض صعب روی بصحت نهاد و چون مزاج اشرف روی باعتدال مایل گشت فرمان
واجب الاطاعه صدور یافت که امیرزاده محمد سلطان بدستور سابق پیش رفته با
لشکر منغلای خاطر معروف داد و در ششم ماه مبارک رمضان حضرت صاحبقران گردون
توان در کنف صحت و اقبال بار دیگر بعزم ضبط ممالک ایران سوار شد و چون موضع
آمویه محل نزول لشکر بلند پایه گشت مهد علیا سرایملک خانم و تومان آغا را با سایر خواتین
رخصت انصراف بدار السلطنه سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور فرموده شاهرخ
بهادر سلطان را بطرف سمرقند باز گردانید و بعد از طی مفاوز و مسالک از ماخان
و ابیورد گذشته در خبوشان بامیرزاده محمد سلطان و سپاه منغلای پیوست و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر و امیر جهانشاه با لشکر بیشتر از وصول رایات نصرت آیات بامیرزاده محمد
سلطان ملحق شده بودند و بانوی عظمی خانزاده از جانب هراة رسیده دران مکان
پادشاه عالیشان را طوی سنگین داده تحفهای سزاوار کشید و اردوی اعلی از خبوشان
نهضت فرموده کنار آب جرجان مضرب خیام سپاه فیروزی نشان گشت
و دران مقام قدوهٔ سادات عظام سید برکه پیش ازین برسالت مازندران رفته بود باز آمد
و سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین را با تحف و هدایای طبرستان بدرگاه عالمپناه
رسانید و معروض داشت که سید کمال الدین در صدد اطاعت و فرمانبرداری و قبول مال
و خراج گذاریست حضرت صاحبقران سید غیاث الدین مازندرانی را بصنوف نوازش

و عنایات اختصاص بخشید و آنحضرت چون باستراباد رسید پیر پادشاه بن لقمان پادشاه
بن طغا تیمور خان که برحسب فرمان بعد از فوت پدرش حکومت آن ولایت تعلق باو
گرفته بود خدمات دلپسند بتقدیم رسانید چون شهریار دین وداع استراباد [illegible]
آمده سه مرحله طی فرمود جنگلی عظیم پیش آمده که از کثرت درختان جاسوس وهم را دران بار نبود حکم
واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سه راه بگشایند که عرض
هر یک ازان تیر پرتاب باشد طریق وسط برای مرور نقول و طرفین عبور برانغار و جوانغار قرار
گرفت و لشکریان که شیران بیشه پیکار بودند بدین طریق جنگل بریده پیش میرفتند تا بساری
رسیدند و درآنجا بتحقیق پیوست که سید کمال الدین گریخته بماهانه سر پیش رضی الدین رفته است
و ماهانه سر قریه ایست در چهار فرسخی آمل واقع شده است نزدیک بدریا و قریب بان
بر موضعی بغایت مرتفع حصنی در نهایت استواری ساخته و پرداخته بودند که یکطرف آن
اتصال ببحر داشت و دیگر جوانبش بسیار مغاک بود که هنگام تموج آب دریا [illegible]
و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قرب یک میل بود و پیرامن قلعه ماهانه سر درختان
بلند نزدیک یکدیگر فرو برده فروع اشجار را بشاخهای درخت برهم بافته استوار ساخته بودند
چنانچه در چشم بیننده حصاری دیگر می نمود و درانولا ولاة و حکام ساری هر چه داشتند از
نقد و جنس بآنجا برده بودند و تجار و سایر متمولان آنولایت با نفایس اموال دران قلعه
خزیده و چندان نقره و طلا درآنموضع مجتمع شده بود که قوت مدرکه گمان نمی برد که عشر عشیر
آن در خارج موجود باشد و این معنی برای عقده گشای حضرت صاحبقرانی منکشف
گشته روان شد و سپهر رزم آزمای دران گل و لای جنگل بریده میرفت و چون بآمل رسیدند

شهریار بر و بحر فرمود که سید غیاث الدین ماماته سر رود و پدر را نصیحت کرده بپایه سریر
اعلی حاضر گرداند و بعد از رفتن سیدزاده اردوی اعلی از عقب او در حرکت آمد و تمامت سپاه
توره انداخته و پیشه و جنگل را راه ساخته و خار و خاشاک و چوب بر آبها و لایها انداخته چنان
می ساختند که سواری بران میگذشت و در بعضی محال بسعی و کوشش فراوان روزی بیش
از نیم فرسنگ راه آماده نمی شد و بمشقت بسیار آن پیشه و جنگل بی پایان را صحرا و بیابان
گردانیدند فی الجمله روز دوشنبه بیست و ششم ذی قعده قراولان جانبین بهم رسیده جنگی صعب
روی نمود و جنی خواجه پسر شیخ علی بهادر دران معرکه سفر آخرت اختیار فرمود و بعد از سه روز
سید کمال الدین و رازد مولانا عماد الدین از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گشتند
و زبان باستدامت دولت دیرباز کشاده امان طلبیدند حضرت صاحبقران گیتی ستان
بزبان گوهرافشان گذرانید که مسئول شما مبذول میدارم اما مشروط بآنکه هر یک از حکام این
ممالک یکی از فرزندان خود را با مال چند ساله پیش ما فرستد تا در سفر و حضر ملازم ما باشند
و چون پدران ایشان رافت و مرحمت ما را در باره اولاد خویش معلوم فرمایند از کمال رغبت
با اطمینان خاطر توجه بدینجانب نمایند و این خبر بگوش اهالی ماماته سر رسیده گردن از خط
متابعت می پیچیدند فی الحال نقاره زده اظهار مخالفت کردند رای عالم آرای شهریار گیتی کشای
اقتضاء آن کرد که پیر پادشاه و ارغونشاه بوروالیغ و نادرشاه قراکولی و غیرهم از بهادران
با کشتی بانان جیحون و رعداندازان از کنار قلزم بروند و کشتیهای اهل شقاوت بدست
آورده روی تدبیر بتسخیر قلعه ماماته سر نهند و آنجماعت بنا بر اشاره علیه رفته سفاین ارباب
خلاف را بدست آوردند مردان کار و دلیران روز پیکار با طبل و نقاره و نفیر بکشتیها درآمدند

روی دریای قلزم از برق تیغ آبدار آتشبار و شعاع جبه بهادران نصرت شعار مانند آفتاب
جهانتاب میدرخشید و از غریو کورکه و کوس گوش گردون کر می گشت و چون رایت ظفر پیکر
پرتو توجه بقلعه ماماته سر افکند نهنگان و غابر مقتفی فرموده صاحبقران مظفر لوا اطراف حصار را از
جانب خشکی و دریا فروگرفتند و دران روز جنگی دست داد که زبان بیان از توصیف و توصیف
آن عاجز و قاصر آمد عاقبت مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقهور ساخته و حصار بیرون را مسخر
گردانیده ایشان باندرون گریختند و در غره ذی حجه ارباب جلادت آثار شجاعت بظهور
رسانیده جنگهای سخت کردند و بعد از چند روز ساکنان ماماته سر عاجز و مضطر شده گروه
گروه از قلعه بیرون آمده روی توجه ببارگاه فلک شکوه آوردند و نخست سید کمال الدین
و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت شتافتند و حضرت صاحبقران پاک اعتقاد
بواسطه آنکه شنیده بود که آنجماعت در وظایف عبادات تکاسل می ورزند و در اقامت
جمعه و جماعات تغافل می نمایند و روش آن طایفه با مذهب اهل سنت و جماعت موافق نیست
در اول ملاقات با ایشان سخنان خشونت آمیز گفت و در آخر بسبب انتساب ایشان
بخاندان نبوت همه را باکرام و احترام و بذل و انعام بنواخت و زبان همایون بنصیحت کشاد و
فرمود که از عقاید فاسده و مذاهب کاسده احتراز و اجتناب می باید جست و دست از شیوه
پدر و جد خویش سید قوام الدین می باید شست و گفت که بر شما واجبست که فرزندان را بر تعلم
علوم شرعی ترغیب و تحریض نمایید و اعزاز علما و صلحا بر خود لازم و واجب شناسید بعد از
ادای موعظت ایشان را بقلعه ساری فرستاد و در سی فطنت آنجماعت تاکید و مبالغه فرمود و حضرت
صاحبقران دریا نوال چند روز در آنجا توقف نموده احوال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود

کشتی کشتی پر د مالامال کرده بامرا و لشکریان بخشید و قلعه ماهانه سر را بفرمان دارای هفت کشور
با خاک برابر ساختند و چون از افواه و السنه مرارا بسمع اشرف اعلی رسیده بود که مردم آن دیار
فدایی و بدکیش و شریر و بدعقیده و بدکنش اند بمرتبه که اگر ورقی بدست غریبی می یابند بتهمت
آنکه طالب علم و فقیه است خون او را مباح می شمارند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علم
و فتوی هیچ باک ندارند یرلیغ واجب الاذعان از موقف سیاست صادر شد که هر که موسوم
باسم سیادت باشد از سپاهیان و عوام افراز نمایند و بر کافه آن نارراستان کج طبیعت بحکم شرع
تیغ تیز را حکم سازند شیخ علی بهادر با شغام جنی خواجه و اسکندر شیخی بجهت آنکه درویشان سید قوام الدین
پدرش افراسیاب جلاوی را کشته بودند قتلی با فراط نمودند و بحسب اشارت علیه سید کمال الدین را
با اهل و عیال از راه دریا بخوارزم بردند و پسرانش سید مرتضی و سید عبدالله را با اولاد از
گذرانیده تا شکند رسانیدند و چون تمامت ولایت مازندران در تحت تصرف کماشتگان
حضرت صاحبقران کامران آمد بشیران باقطار ممالک روان شدند و از انجمله بموجب فرموده
ایلچی قرمیر با فتحنامه و پیلاکات ارجمند که از ساری و آمل و قلعه ماهانه سر بحصول موصول
شده بود عازم سمرقند گشت تا هدایا و تحف رسانیده شاهزادکان و خواتین و آغایان را
طلب دارد و چون خبر تسخیر مازندران و استدعاء حضرت صاحبقران بسمع ایشان رسید
امیرزاده شاهرخ و نبیرگان رفیع مقدار امیرزاده خلیل سلطان بن امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده رستم و امیر سلطان حسین نبیرۀ امیر موسی که دخترزاده حضرت صاحبقران بود
و بیکیسی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و
دیگر خواتین بتهیۀ اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در محرم سنه خمس و تسعین و سبعمایه فرمان

داد که در موضع شماسان از اعمال جرجان و قصری راسخ بنیان ساختند و دارغکی ساری
بجمشید قارن که مولدش قاین بود مفوض گردانیدند و حکومت آمل را با سکندر شیخی پسر افراسیاب
جلاوی ارزانی داشت و در کنف حفظ ملک ذوالجلال بدولت و اقبال از ولایت مازندران
معاودت نمود و بعد از طی منازل در بیستم ماه مذکور بشماسان رسیده و در قصری که معماران همت
عالی نهمتش احداث کرده بود فرود آمد و بنا بر اشارت عالی تواجیان باطراف ممالک رفته
لشکرها بدرگاه گیتی پناه جمع آوردند و شاهزادکان و آقایان که باستدعای ایشان ایلچی رفته
بود در چهارم ذی حجه بمبارکی و طالع سعد از سمرقند بیرون آمدند و ایوار و شبگیر کرده و از آب
عبور نموده بجاجان رسیدند و چون از آنجا گذشته در قریۀ هندوان نزول فرمودند اغروق را
گذاشته شب و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز آقایان و شاهزادکان مراسم
نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آنجا در عین ارتیاح و مسرت کوچ کرده سایۀ التفات
بر شماسان انداختند

گفتار در توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق عجم

حضرت صاحبقران کامکار در اوایل فصل زمستان یا اواخر موسم بهار علی اختلاف
اقوال ارباب الاخبار بیست و چهارم با فوجی از شیران بیشۀ شجاعت و ظفر از شماسان کوچ کرد
و از هر ده نفر هفت نفر را در اغروق ملازم بانوی عظمی سرای ملک خانم و تومان آغا بگذاشت
و جلبان ملکت آغا و سلطان آغا و نکار آغا را بشرف مصاحبت اختصاص داد و امیر
یادگار برلاس و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و امیر حاجی محمود شاه و اوج
قرابها در را بجهت ضبط و نسق اردوی همایون مقرر فرمود که باهستگی از عقب بیایند
و امیرزاده شاهرخ را نیز منغلای ساخت و از ییلاق امیر ولی گذشته لشکریان را در

رامغان و سمنان و ری و شهریار تغار داد و امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد
که در مقدمه بودند بتویین رسیدند و خواجه شیخ شهسوار را که حاکم آن سرزمین بود بجنگ گرفته
پیش شاهزادگان آوردند و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند و درالنولا حاکم سلطانیه
اینجکی وفات یافته بود و از نفتاه نوکرش بجای او نشسته و بضبط قلعه و شهر مشغول شده
چون شاهزادگان متوجه آنجانب شدند از نفتاه ولایت گذاشته بگریخت و ایشان
یکهفته در سلطانیه بگذرانیدند و لشکر را تغار داده متوجه بغداد شدند و چون بکردستان
رسیدند مولی از اردوی همایون آمده خبر رسانید که شاهزادگان باید که از راه جمجمال رجعت
آیند امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از کردستان مراجعت نموده بحصار سنقر رسیدند
و لشکریان آتش نهب و تاراج دران ولایت زدند و بار دیگر از پیش صاحبقران عالیمکان
کسی رسید که باید که شاهزادگان کردان را بایلی دعوت کنند و هر که سرکشی کند جزای افعال
او در کنارش نهند و بر غارت ایل و الوس یاغی مبادرت نموده عرصه آن مملکت را
از خبث وجود قطاع الطریق و مفسدان متهور پاک سازند شاهزادگان برحسب فرمان
بار دیگر بجانب کردستان روان شدند و چون به جمجمال و کوه بیستون رسیدند و سونجک
بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر بهادر را با طایفه از لشکر منصور بتاخت بعضی از ولایات
فرستادند و شاهزادگان بطرف دربند تاشی خاتون در حرکت آمده چون دران موضع
نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان بهوس او از حکومت آن ولایت پیش ایشان
رسیده معروض داشت که من راههای این ولایت نیک میدانم اگر فرمان شود راهبری
کنم و شرایط نیکو بندگی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را بکمر شمشیر بند و بار طلا

و خلعت خاص سرافراز گردانید و شیخ بهادر را مشغلای پیاختن حکم فرمود که آن سردار لر غنجی
او باشد درین اثنا والی کردستان ابراهیم شاه پسر خود سلطان شاه را با تحف و هدایا
از اسبان تازی و نفایس امتعه بدرگاه شاهزاده عالمیان فرستاد و امیر شیخ علی بهادر را
نیز بخدمات شایسته خشنود گردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر پیشکشها ابراهیم
شاه کشیده کس روانه کرد و بهادر را خواند و امیر شیخ علی مراجعت کرده در اثنای طریق فرود
آمد و باش خوردن مشغول شد و چون غنجی از مطلوب خود مایوس گشته بود ناگاه درین محل
کاردی جانگزای چنان بر امیر شیخ علی زد که دیگر دم نزد و هم دران لحظه غنجی را با تیغ جهی
کشته بسوختند و مضمون کلمه کما تدین تدان بوضوح پیوست ذکر توجه حضرت صاحبقران
گیتی ستان بجانب خوزستان و کردستان پادشاه کامکار در موضع شهریار بار دیگر جمعی از لشکریان برگزید
امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه در آنجا بگذاشت و فرمود که چندان توقف کنند که اغرق
بدو پیوندد و بنفس خجسته با آن طایفه گزیده متوجه دروجو شد و امیرزاده عمر شیخ بهادر با
لشکر دست چپ بحسب فرمان براه آوه در حرکت آمد و از کوشک جوبان و آوه گذشته
قلعه کیو را بقهر و غلبه بگرفت و کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده و از آنجا رانده روز دیگر بموضع
لردن رسید و مظفر پیرانالی که گماشته محمد قمی بود بشرف بساط بوس مشرف شد و از آنموضع
گذشته در کرهرود نزول فرمود و اسفندیار از راه عجز و اضطرار از قلعه بیرون آمده سعادت
ملازمت دریافت و امیرزاده عمر شیخ محمد قمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد حضرت
صاحبقران کامکار بعد از قطع منازل در بروجرد با مخیم سپاه نصرت مآل ساخت و امیرزاده
عمر شیخ در آنموضع بپایه سریر اعلی رسید و آنحضرت بضبط بروجرد سیف الدین قلداش را

نصب فرموده حکومت نهاوند را بشیخ میکاییل ارزانی داشت و از انجا کوچ کرده روز سیوم
بخرم آباد رسید ملک عزالدین تاب مقاومت دلاوران نصرت قرین نیاورده قرار بر فرار
اختیار کرد و صاحبقران فلک تمکین جمعی را بمحاصرهٔ قلعه تعیین فرموده امیرزاده عمر شیخ را به
تکامیشی ملک عزالدین فرستاد و اکثر سپاه را بتاخت اطراف روانه داشته و بنفس همایون
متوجه تستر شده و بهر منزل که میرسید مردم دلاور را در کمین گاهها میگذاشت و بعد از رحیل در
میداد و تا اثنا طایفهٔ دزد و مفسد را که جرات نموده در تلال جبال بود فرود می آمدند دست
باذیال و اذناب چشم منصور دراز میکردند از پای درآوردند و حضرت صاحبقرانی همان
از خرم آباد دیازده منزل قطع فرموده بپل آب زال رسید و امیرزاده عمر شیخ که بتکامیشی ملک
عزالدین رفته بود باز گشته در آنموضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که تا حصار
منکره رفتم و مغاوز و مسالک پیمودم اما از ملک عزالدین اثر نیافتم و امیرزاده میرانشاه
که بر ضبط و یاسامیشی اغرق تعلق برای زرتین او میداشت بموجب فرمان تا در کاشان شاه راند و
در آنوقت ملوک سربدار که از هیبت تیغ سپاه جرار شاهزادهٔ رفیع مقدار از خراسان گریخته
بعراق رفته بود و بر حسب فرموده شاه منصور بحکومت آن ولایت اشتغال می نمود چون از وصول
رایات عالیات خبر یافت بزبان ضراعت و استکانت امان طلبید شاهزاده از سر جریمه
او درگذشته ملوک از کاشان بیرون آمده ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و امیرزاده میرانشاه
در ضمان حفظ و تایید باری سبحانه و تعالی باغرق معاودت نمود و حضرت صاحبقرانی
امیرزاده عمر شیخ بحویزه فرستاد شاهزاده چون نزدیک بمقصد رسید اسلام که از قبل
شاه منصور داروغهٔ حویزه بود از خوف جان بگریخت حضرت صاحبقرانی چون در منزل دزفول

زود آمد دیدار شمس الدین سعادت دستبوس حاصل کرده بیست خروار نقره برسم پیشکش
تسلیم خازنان پادشاه کامران نمود و آنحضرت از دزفول نهضت نموده متوجه تستر شد
و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد در ظاهر تستر بموکب همایون پیوستند علی کوتوال
و اسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم تستر بودند گریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحبقران
خواجه مسعود سبزواری را بحکومت تستر باز داشته کمند همت بر کنگرهٔ قلعهٔ سفید انداخت
سپاه منصور آن قلعه را بعد از محاصره مسخر ساختند چنانچه در مجلد رابع سمت گذارش یافت
و بعد از تسخیر آن حصار پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده اورا
از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور بقیهٔ آل مظفر باردوی همایون پیوستند و نخست
بنوازش اختصاص یافته آخر الامر از آتش غضب حضرت صاحبقرانی در گدازش آمدند و
این قضایا بتفصیل در دفتر چهارم مسطور است **ذکر نهضت صاحبقران گردون توان از
فارس بجانب عراق و اصفهان** صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز و قتل آل
مظفر در بیست و هفتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب
اصفهان منعطف ساخت و منازل و مراحل طی کرده بنقش جهان اصفهان را بفر وجود
همایون خویش زینت و زیب بخشید و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیده بطرف
قریهٔ انگوان توجه نمود مردم آنموضع که از غلات اسمعیلیه بودند و الی الله بذه همانند گریخته
در نقبها تحصن جستند لشکر قیامت نهیب بر حسب اشارت علیه از بلندی جوی بریده
آب در نشیب افکندند تا نقبها در آمد و مجموع متمردان از ممر آب بآتش دوزخ رفتند
و حضرت صاحبقران شب در انگوان بسر برده روز دیگر صحرای پر لمانزا محل نزول سپاه

نصرت نشان ساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار فرموده و دران دشت لشکریان
حرکور و آهوی فراوان انداختند و مقارن این حال حضرات عالیات سرای ملک خانم
و تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه خانزاده و دیگر خواتین و آغایان در اغرق پیشی
گرفته دران دشت و صحرا بدستبوس پادشاه ممالک ستان استسعاد یافتند و پیشکشها
گذرانیده نثارها بتقدیم رسانیدند و از انجا کوچ کرده و مسافت طی نموده هوای همدان از غبار سم
سمند ملازمان رکاب نصرت انتساب عطرسا گشت و درخلال این احوال امیرزاده میرانشاه
اغرق را گذاشته بپایه سریر خلافت مصیر آمد و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه
و اوچ قرابها در که در اغرق برحسب حکم جهانمطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب
همایون ملحق شده سعادت بساطبوس دریافتند و امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان چند
روزی رحل اقامت انداخته بود و بعد از تحصیل اموال آن ولایت باردوی همایون آمد و بالنوی
عطی سرای ملک خانم و تومان آغا حضرت صاحبقرانی را طوی سنگین داده و عاطفت خسروانه
ممالک آذربایجان و شروانات و گیلانات و دربند باکو را با توابع و مضافات تا حد روم
بامیرزاده میرانشاه گورکان ارزانی داشت و شاهزاده جوانبخت از تبریز و سلطانیه
و دیگر ممالک ساوری و پیشکش آورده طویی پادشاهانه مرتب گردانید و بزم و عشرت انتظام
یافته چند روز بلهو و پیه و رگذرانیدند و آنحضرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده
امیرزاده میرانشاه را برسم منغلای بطرف قولای دستاد و حضرت صاحبقران با امراء
و تومینان و لشکریان شکار کنان میرفتند تا از موضع کسدک بگذشتند و در اثنای این اوقات
از پیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت که قرا محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته

و کوچ و چشم خود را در مواضع حصین و کوههای بلند برآورده و خیال قتال و جدال دارد و چون
رای اصابت شعار ازین قضیه خبردار شد از راه قلعه سفاسون روان گشت و بعد از
دو شبانه روز بقولاغی رسیده فرمان داد تا سپاه مظفر لوا مجموع راهها و گذرگاههای
مخالفان را محافظت نمایند ترکمانان را حصنی حصین بود که آنرا حبشی میگفتند دران حصار
و دیگر درهای صعب المسالک نیز رایت قتال و جدال برافراختند و سپاه ظفر پناه پیش رفته
جنگ درانداختند و پیادگان ببالای کوه برآمدند و اسب و شتر و گوسفند بسیار فرود آوردند
براتخواجه کوکلتاش دران معرکه کوششهای بهادرانه نموده بعز شهادت فایز شد و شیخ حاجی
پسر تماری ببالای کوه برآمده جنگهای مردانه کرد و زخمی خورده بازگشت و عاقبت بهمان زخم
درگذشت چون جلادت لشکر نصرت انتساب مشاهده کردند همان شب ترک
اموال و اسباب دل نهاده و از کوه اوران و عقبها عبور کرده روی بگریز آوردند و جنود
ظفر درود بر کوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تیمور بهادر سپاه منصور را سر کرده
از عقب گریختگان شتافت و بایشان رسیده بسیاری ازان روز برگشتگان را
بقتل آوردند و بقیة السیف نیم جانی بیرون برده پراکنده و متفرق شدند و جمعی از اعداء
دین دران حد و حصنی حصین داشتند حضرت صاحبقران نصرت قرین بتسخیر آن فرمان
داد و لشکر جلادت آیین اطراف حصن را فرو گرفتند و بنیروی دولت قاهره در اندک
زمانی آن قلعه را مسخر ساختند و کبرانداکشته از عمارات و برج و باروی حصار اثر نگذاشتند
و حضرت صاحبقرانی ازانجا معاودت نموده در دشت قولاغی نزول اجلال فرمود و ازان
منزل کوچ کرده در کنار آق سای باغرق ملحق شد و پیش ازین امیرزاده میرانشاه تنجیر

سارق فورغان و اوج قرابها در را بمحاصره کرده و فرستاده بود و ایشان بمساعدت اقبال حضرت
صاحبقرانی هر دو قلعه را گرفته و دشمنان را مستاصل کرده با غنایم نامحصور بازگشتند و بمعسکر
همایون پیوسته شرف دستبوس حاصل کردند و درین اثنا خانزاده بنت شکر بیک خانم
حرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نمود و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان بطرف دربند کردستان روند و قطاع الطریق کردان را
حد دو دست باید و اضرار مسلمانان برآورده بتیغ خونریز مهم ایشان انقطع فرمایند و
شاهزادگان بامتثال امر مبادرت نموده خانزاده طوی پادشاهانه داد و حضرت صاحبقرانی
از دشت قولاغی کوچ کرده باق یلاق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان را با داری طاعت ملک
منان بپایان رسانید و در سیم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ الاسلام اعظم شیخ
عبد الرحمن الاسفراینی قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت و ایقان اتصاف داشت
ولطرف دار السلام باشارت سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمد حضرت
صاحبقران موید پاک اعتقاد چنانچه عادت پسندیده او بود که در تعظیم و تکریم ارباب دانش
و بینش باقصی الغایه کوشیدی مقدم آن بزرگوار واجب الاحترام را باعزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ
الاسلام مشار الیه ادای سفارت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که بنده
و خدمتکارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم اما یارای آن که عنقریب در
سلک خدام بهرام احتشام یافته سعادت پابوس حاصل کنم ندارم و در خاطر خطیر حضرت صاحبقران
کشورگیر جهان بود که اگر سلطان احمد جلایر وجوه دروس و دنانیر و منابر را باسم و لقب
آنحضرت زیب و زینت دهد عراق عرب را بدو مسلم داشته مراجعت نماید و چون درین

سخن در میان نیامد نقد اخلاص سلطان احمد سکه رواج نیافت و هدایا که مصحوب شیخ عبد الرحمن
فرستاده بود ملحوظ نظر التفات نگشت و حضرت صاحبقرانی جناب ارشاد مآب را
خلعت خاص و زر انعام فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت پوشیده نماند که شیخ الاسلام
مذکور پیرخرقه قدوه ارباب طریقت شیخ زین الملة والدین خوافی است

گفتار در توجه فرمان فرمای بلاد و عباد نوبت اول بدار السلام بغداد

حضرت صاحبقران اسلام ملاذ چون فرستاده
سلطان احمد را بطرف بغداد بازگردانید عزیمت آن صوب تصمیم داد و فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرات ابهت آیات سرایملک خانم و تومان
آغا و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نمایند و در آنجا توقف فرمایند و حکم شد که هر فردی
از برای گذشتن آب دو سناج مرتب دارد و در روز جمعه سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه
حضرت صاحبقران دریانوال در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال سوار شد و عنان
عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانیده در موضع یان یلاق نزول اجلال فرمود و در آنجا
ایوار شبگیر کرده بسیاری از کوه و هامون طی فرمود و روز سیوم باسم قرادلی از لشکر
پیش شد و شبگیر کرده و از عقبها گذشته بقورغان رسید و بهنگام ظهور صبح صادق با صد
سوار موافق قرا محمد ترکمان را بگریزانیدند و سپاه منصور ایل و الوس لور را در شهرزور بغارتیدند
والی زراوان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران کامکار باز ایلغار کرده بتعجیل
تمام براند و چون اعلام نصرت اعلام بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام ابرهیم یحیی بروح الله
روحه که بقعه ابرهیم لک اشتهار دارد رسید آنحضرت شرایط زیارت بجای آورده
نذور و صدقات بمستحقان رسانیده و از ساکنان و مجاوران آن بقعه استفسار نمود که

کبوتر ببغداد فرستاده اید و از حال ما اعلام داده گفت بلی چون گرد سپاه از دور دیدیم بآنچه
که بحسب اشارت تا غایت بدان اقدام نموده و می نمایم قیام نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر
دیگر آوردند و حکم کرد تا بهمان خط رقعه دیگر نوشته و بر بال کبوتر بسته رها دادند مضمون آنکه
گردی که از دور دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه اعلام داده چون تحقیق کردیم گرد احشام
تراکمه بود که از سپاه امیر تیمور گریخته بدینطرف می آمدند سلطان احمد بخبر کبوتر اول اضطراب
بخود راه داده احمال و اثقال از آب گذرانیدن گرفت و بخبر کبوتر دوم تسکین تمام نیافت
و حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را بقراولی از پیش فرستاده بنفس همایون چون باز بلند
پرواز در حرکت آمد و بیست و سه فرسخ شرعی بیک راندن طی فرموده صبح روز سه شنبه ماه مذکور
ببغداد رسیده و سلطان احمد جلایر نقل و ثقل خود را از آب گذرانیده خود نیز از آب گذشته
و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده در انطرف آب سواره ایستاده بود و چشم بر راه
نوازل آسمانی نهاده ناگاه آواز کورکه و کوس و نفیر و برغو شنید بی توقف بجانب حله روان شد
و افواج لشکر مانند بحر اخضر در عقب یکدیگر می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و زیر خود را
بر آب زده می گذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد را که شمس نام
کرده بود بدست آورده باینطرف آب رسانید حضرت صاحبقرانی در ان کشتی نشسته
از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه از موضعی که بقریة العقاب مشهور است با طایفه
از دلاوران دریا دل اسب در آب رانده بسلامت بگذشت مولانا نظام الدین شنب غازانی
که تاریخی علیحده مشتمل بر قضایا یا حضرت صاحبقرانی تالیف نموده است میگوید که من در ان
اوان ساکن بغداد بودم و از مردم آن دیار اول این بنده بشرف بساط جلالت مناط

اختصاص یافت و حضرت صاحبقرانی نسبت بمن صنوف عاطفت و مرحمت بتقدیم رسانیده
بزبان گوهرافشان گذرانید که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از مردم این شهر تو پیش
ما آمدی غرض از تقریر این حکایت آنکه از مولانا مشار الیه مرویست که گفت در ان زمان
که از بغداد بعزم بساطبوس بیرون آمدم روی دجله را از کثرت لشکر که عنان فرا آب
داده بودند از صحرا باز نشناختم و متعجب شدم که آیا این چه طایفه اند که آب و خاک پیش ایشان
یکسانست و اهل بغداد نیز از مشاهده این امر غریب انگشت تعجب بدندان گرفته دانسته که
آنحضرت موید من عند الله است از خواجه نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو منقولست که
گفت من از حضرت صاحبقرانی شنیدم که فرمود که از من در ان روز تقصیری واقع شد
چه اگر در ان زمان که بکنار دجله رسیدم خود را بر آب زده میگذشتم سلطان را می گرفتم
القصه چون سلطان احمد از نهیب شمشیر لشکر فیروزی اثر بجانب حله روان شد
حضرت صاحبقران بلندمکان با جمیع شاهزادگان و امرا و نوینان بنکامیشی از عقب او شتافتند
و چون بموضع کبنتو رسیدند اینانج اغلان و سایر خواص و مقربان زانو زده عرضه داشتند
که درخواست ما بندگان اینست که شهریار کامران بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت
فرموده در بغداد باستراحت مشغول شوند و ما دولتخواهان از عقب سلطان احمد شتافته
او را بچنگ آوریم حضرت صاحبقران التماس امرا و نوینان بسمع رضا اصغا نموده از انموضع
بازگشت و بدار السلام در آمده سرای سلطان احمد را بموجب همایون خویش از رفعت
رشک سپهر برین گردانید و ذخایر و نفایس که از والی بغداد مانده بود در تحت تصرف بندگان
صاحبقران آمد امرا که بنکامیشی اهل خلاف مامور بودند آنروز رانده و شبگیر کرده صبحگاهی

بکنار فرات رسیدند و معلوم کردند که سلطان احمد از آب گذشته است و کشتیها غرق
کرده و جسر بریده از راه کربلا بجانب دمشق رفته است عثمان بهادر با امرا گفت که صلاح
چنان می‌نماید که بار دیگر بر آب زده بشناه بگذریم و از عقب یاغی بشتابیم ایشان
گفتند کنار رکن آب برویم و گذار پیدا کنیم و برین رای اتفاق نموده روان شدند
و درین اثنا چند کشتی یافته و امرا دران سفاین نشستند و اسبان را بر پهلوی کشتی داشته بگذشتند
و مجموع لشکریان بدینسان از فرات عبور نمودند و در پی مخالفان رفته اموال و اسباب
فراوان از خیمه و خرگاه و نفایس امتعه و لطایف اقمشه که در راه از غایت دهشت انداخته
بودند برگرفتند و چهل و پنج نفر از امرا و اعیان مثل ایناج اغلان و جلال حمید و عثمان بهادر
و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و اسبان لشکریان
از رفتار باز مانده آن چهل و پنج نفر در دشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود بسلطان احمد رسیدند
و او قریب بدو هزار سوار جرار همراه داشت و ازان مردم دویست کس نامدار بازگشته حمله
آوردند امرا از اسب فرود آمده شبه آغاز کردند و از زخم پیکان جانستان ایشان مخالفان
روی گردانیده امرا سوار شدند و باز در پی آن جماعت روان گریختگان معاودت نمودند
حمله آوردند امرا بار دیگر خود را از اسبان انداخته دست بتیر و کمان یازیدند و باز دشمنان
روی بفرار نهادند و امرا پای در رکاب آورده در عقب منهزمان تاختند و سیوم بار اعدا
چنان حمله آوردند که امرا را مجال پیاده شدن نماند جوانان جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر
در آویختند و بزخم شمشیر و خنجر خاک کربلا را با خون کشتگان در آمیختند عثمان بن عباس
دران روز داد شجاعت و مردانگی داده آخر دستش بضرب شمشیری از کار باز ماند و سلطان احمد

بجای آن دستبرد جان ازان مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را گریزانیده مصلحت در مراجعت
دیدند و غنایم نامحصور گرفته باز گشتند و دران روز از قلت سرما و شدت حرارت هوا
و کثرت حرکت امرا را عطشی قوی روی نمود چنانچه لعاب در دهان و مغز در استخوان ایشان
نماند مجموع خلایق در جست و جوی آب بی قوت و تاب گشتند و ایناج اغلان و امیر جلال
حمید و طایفه را بجستن آب روان کردند و ایشان بعد از احتمال مشقت و تعب در طلب مقدار
دو شربت آب یافته آوردند و ایناج اغلان یک شربت ازان آشامیده عطش او تسکین نیافت
و با امیر جلال گفت از غایت تشنگی روح از بدن من مفارقت میکند اگر آن شربت را که حصه
تست بمن ارزانی داری غایت مروت و فتوت باشد جلال حمید در جواب گفت که
نوبتی از حضرت صاحبقرانی شنیدم که شخصی از عرب و دیگری از عجم در سفر با هم مرافقت
می‌نمودند از قضا در بیابانی که مانند چشم دشمنان آل عبا بی آب بود و از دشت کربلا
حکایت میکرد بهمین محنت مبتلا شدند و عرب را یک شربت آب مانده بود و عجمی با لب خشک
و دیده تر او را گفت که گذشتگی و جوانمردی اعراب شهرتی تمام دارد اگر از سر اینقدر
آب درگذری تا من ازین دریای خونخوار جان بساحل نجات کشم غایت کرم و سماحت باشد
عرب جواب داد که با آنکه بیقین میدانم که اگر این آب بتو دهم مانند ماهی در تابه بی تاب شوم
لیکن میخواهم که فضیلت عرب بر دفاتر ایام بماند و ذکر جمیل من بر صفحات روزگار ثبت
گردد آنگاه آب را بعجمی داد تا او از غرقاب هلاک نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب
و گذشتن او از جان شیرین در السنه و افواه سایر و دایر گشت و امیر جلال بعد از ادای این
قصه غریب گفت من اقتدا بآن عرب میکنم و اینقدر آب را که حیات من بآن باز بسته است

بتوارزانی میدارم وچنین حقی عظیم واولاد جوجی خان والوس او ثابت میگردانم تا ذکر امتنان
ایل جغتای براوراق لیل ونهار باقی وپایدار ماند مشروط بآنکه چون بپایه سریر خلافت
مصیر رسی گاهی حالات معروض داری تا این قصه بدیع در تواریخ جدید ثبت افتد وایناج اغلان
انگشت قبول بر دیده نهاده وامیر جلال دست از جان شیرین شسته خود را بآب خویش داد
وایناج اغلان آن آب را آشامیده ازان بلیه خلاص یافت وامیر جلال نیز ببرکت کرمی
چنان در زمره رستگاران منتظم شد وخدمتش با سایر امرا ونوینان بمزار متبرک ومشهد
مقدس امام ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی علیهما السلام شتافته سعادت آستان
بوس استحصال نمودند وعلاء الدوله پسر سلطان احمد را با دیگر فرزندان وزنان او اسیر کرد
بازگشت وچون بموکب همایون پیوستند ایناج اغلان وامیر جلال ماجرای آب دریا بسریر
اعلی باز راندند حضرت صاحبقران دریا نوال زبان بمحمدت وتحسین امیر جلال بگشاد واز حق
صحبت وکیاست پدرش یاد آورد ودرباره امیر جلال حمید اهتمام والتفات کرده پایه قدر او را
از فرق فرقدین بگذرانید **ذکر بعضی از قضایا متفرقه وبیان برخی از حکایات متنوعه**
ارباب عیش وعشرت چندروز در بغداد این ندا در دادند که **سو** وقت صبح است ولب
دجله وانفاس بهارها ای پسر کشتی می تا شط بغداد بیار ها دجله عمر لیست تر وتازه که خوش میگذرد
ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار ها وحضرت شهریار کامران شاهزادگان را باطراف وجوانب
فرستاده روزی چند در مسکن خلفا العیش وسرور گذرانیدند وفرمان داد که خمهای شراب
موصلی ودیگر مسکرات را که در بیت الشراب سلطان احمد یافتند سر بدجله دادند وماهیان
دریا نیز از آن تلخ وش محظوظ شده وشوری در نهادشان پدید آمده در روی آب

سر دست بر پشت افتاد وچنانچه لشکریان یکیک ودو دو بدست میگرفتند وبعد از انقضاء
لهو وشرب مدام صاحبقران گردون غلام فرمود تا مزار مهبط الانوار احمد بن حنبل را که از
طغیان آب دجله ویران شده بود بحال عمارت باز آوردند ودرین اثنا امیرزاده
محمد سلطان که بکردستان رفته بود وعرصه آن مملکت را از دزد وحرامی پاک ساخته
واز انجمله معتصد مردم مشهور ستمگر که درکوهی شامخ متحصن شده بودند از قله آن جبل انداخته
ومعاودت نموده در بغداد بتقبیل بساط بوس استسعاد یافت ودرهمان چندروز شاهزاده
مشار الیه بضبط ونسق واسط ونواحی آن مامور گشته بدان طرف رفت واز اردوی اعلی
کسی متوجه خدمت امیرزاده میرانشاه شده خبر رسانید که فرمان چنانست که امیرزاده
از حله بجانب بصره رود وحکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست که زنان ومتعلقان سلطان
احمد را با پسرش وصناع ومحترفه متفرقه وانواع پیشهوران با خانه کوچ بسمرقند برند
وملازمان رکاب همایون بموجب فرموده عمل نموده خواجه عبدالقادر که در فن موسیقی
سرامد دوار وعلامه روزگار بود برحسب اشاره علیه با اهل وعیال در حفظ امان ملک
متعال متوجه دیار ماوراءالنهر گشت واهالی بغداد بشکرانه آنکه نفس وعرض ایشان
از صدمات سپاه جهانگشای مصون ومحفوظ ماند مال امان قبول کرده بخزانه عامره
فرود آوردند ودر خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال شیخ ساده را که
از شاهیر عصر بود با طایفه مردم دانا تحف وهدایا بجانب حاکم مصر وشام ملک برقوق
برسالت فرستاد خلاصه سفارت آنکه پیش ازین بواسطه منازعت سلاطین چنگیزخانی
زحمت وتشویش بسیار باهالی آن دیار میرسید تا عاقبت هم بصلح انجامیده خلایق

آسوده و مطمین خاطر گشت و چون پادشاه سعید سلطان ابو سعید بهادر خان عالم فانی را
وداع کرده بسرای آن جهانی خرامید فتنه و شورش در ممالک ظاهر گشت و این زمان که از
فضای ماوراء النهر تا نهایت عراق عرب در تحت تصرف کماشتکان ما آمد نیک اندیشی رعایا
و انتظام احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق قرب جوار کرده بین الجانبین قاعدهٔ
دوستی و محبت تاکید یابد ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح کردد تا اهل تجارت که معمورهٔ
عالم از یشان است بی دغدغه و تردد آمد شد توانند کرد والسلام علی من اتبع الهدی ذکر نهضت
حضرت صاحبقران بجانب قلعهٔ تکریت و تسخیر و تخریب آن چون دار السلام بغداد با سایر
امصار بلاد که در حوزهٔ تصرف بندگان حضرت صاحبقران مؤید پاک اعتقاد بود منضم گشت
طایفهٔ از تجار روآینده و رونده دریا در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند که در نواحی قلعه ایست
تکریت نام که دست تصرف ایام هرگز بر دامن خاکریز آن نرسیده و دیدهٔ سپهر کبود در عرصهٔ
ربع مسکون بحصانت و رزانت آن حصاری ندیده و جمعی شریر مفسد پناه بدان موضع برده
بنهب و تاراج مال مسلمانان مشغول اند و پیوسته قافلهٔ مصر و شام می زنند مهم مسافران بجای
رسیده که باد صبا با وجود آنکه گرد آلود کوی فقر و نیاز هست از آن حوالی بدشواری می گذرد
و چون پرتو رای عقده کشای پادشاه بحر و بر بر فحوای این خبر افتاد فرمان داد که برهان
اغلان و بیق صوفی و امیر جلال حمید و زمرهٔ دیگر از بهادران لشکر فیروزی اثر از پیش روان شده
بمحاصرهٔ قلعهٔ تکریت اشتغال نمایند و ایشان بر حسب فرموده متوجه گشته بدان امر قیام نمایند
و رایت نصرت انتساب در بیست و چهارم ذی حجه سنه ست و تسعین و سبعمایه از دار السلام
بغداد در جنبش آمده بطرف قلعهٔ تکریت روان شده امیرزاده شاهرخ منغلای گشت

اثنای راه بکزستانی رسیده فرود آمدند و شخصی در آن بیشه شیری دیده خبر بپادشاه شیرشکار
رسانید و آنحضرت با جمعی بهادران پیل افکن بعزم صید شیر روی بدان بیشه نهادند ناگاه پنج شیر غرین
جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند مبارزان پلنگ سیرت هر پنج را در یک زمان
بنوک سنان بر زمین انداختند و طعمهٔ وحوش و سباع ساختند و پادشاه عدو بند قلعه گشای از آن
موضع روان شده بظاهر قلعهٔ تکریت نزول فرمود از آواز کوس و کورکه و نفیر گوش گردون
کر گشت لشکریان حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول شدند و در خلال این احوال والی موصل
یارعلی و حاکم اردبیل با پیشکشهای لایق و تغوزهای مناسب متوجه درگاه گیتی پناه گشته بوسیلهٔ مقربان
فلک اشتباه باحراز دولت زمین بوس سرافراز گشتند و سردار قلعهٔ تکریت امیر حسن که پیوسته
راه زدی و هرگز بر متابعت و مطاوعت هیچ پادشاهی اقدام ننمودی از صیت توجه رایات
نصرت آیات خایف و هراسان گشته برادر کوچک خود را باردوی همایون فرستاده بود
و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و حضرت صاحبقرانی فرستاده را اسب و خلعت داده فرموده بود که
باز گرد و با حسن بگوی که بی اندیشه بخدمت شتابد تا از مایدهٔ احسان ما حظی تمام یابد و چون
برادر امیر حسن باو رسیده بود و پیغام گزارده بنا بر آنکه از غایت بیم یارای بیرون آمدن
نداشت در تاکید اساس مخالفت و نزاع مبالغه نمود و پشت بمنازعت حصار نهاده
آمادهٔ رزم و پیکار شد و لشکر قیامت اثر غرا آده و منجنیق نصب کرده جنگ در انداختند
و مساکن ساکنان قلعه و خانها خانیان آن بقعه از آسیب سنگهای گران خراب و ویران
گشت و روز سیوم امیر حسن مادر خود را با پیلاکات گرانمایه از اسبان تازی و دیگر هدایا بیرون
فرستاد و از زبان پسر عرضه داشت که امثال ما بندگان را چه حد آنست که با سپاه نصرت آیین

در مقام عداوت و کین باشیم لیکن شکوه چتر فلک فرسای آنحضرت بمرتبهٔ در دل جای
گرفته که قوت بیرون آمدن ندارم اگر رخصت شهریاری مقرون گردد برادر و پسر را بیرون
فرستیم و چون رعب و خشیت من کمتر گردد شرف تقبیل بساط همایون حاصل کنم حضرت صاحبقران
نصرت قرین مادرش را نوازش فرموده گفت که کناه حسن را بتو بخشیدم برو و پسرت را
بگوی که بی توقف بحضرت ما آید و اگر در آمدن تاخیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند
در گردن او خواهد بود و مادر حسن از سخن آنحضرت در قضیهٔ پسر اندیشناک گشته بحصار باز گشت
و لشکر نصرت شعار نقبها بریده و بپای حصار بیرون آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر
نیز با نوکران خود نقب زده یکبرج حصار را در شب بینداخت لشکر قیامت اثر حصار بیرون
را گرفته مخالفان باندرون گریختند امیر حسن را خوف و خشیت زیاده شده و دل از
جان شیرین برگرفته بجد و جهد تمام بقتال و جدال اشتغال نمود یرلیغ واجب الاذعان
نفاذ یافت که تواجیان بیرون قلعه را بر امراء تومان و توشون بخش کنند و مقرر شد که چهل
نقب ببرند و هر نقبی در عهدهٔ امیری باشد و جگه تواجی تفصیل آن بامرا رسانیده هر کس بکار
خویش مشغول گشت و مفصل آن مجمل اینست که نقب اول در عهدهٔ تومان کیک خان امد که
شیخ ارسلان کارفرمای ایشان بود و نقب دیگر بپیر پادشاه نبیرهٔ طغا تیمور خان قرار
گرفت و دیگر بر خواجه علی پسر خواجه یوسف الجایتو ایدودی مقرر شد و دیگری برالله داد پسر امیر
توکل برلاس و امیر جلال حمید و شمس الدین حمید هر سه بیک نقب اشتغال نمودند برهان
اغلان و جلال الدین فیروزکوهی هر دو بیک نقب مشغول شدند و یادگار اندخودی
و لطف الله بن بیان تیمور آقبوغا و حمزه تابان هرکدام بیک نقب مشغول شدند و آدینه قهلغچی

و تنکری بردی هر دو بر یک نقب رفتند و آیت خواجه و موسی کمال هر دو بیک نقب اهتمام
نمودند و جلال باورچی و بیان قوچین بیک نقب و جوکس سوچی و بایزید هر دو بیک نقب و شمس الدین
اوج قرا و توبلاق قوچین و ابو القاسم خویش امیر عباس هر سه بیک نقب و علی درویش برلاس
و شیخ حسن و شاه سوار هر سه بیک نقب و توکل و یوسف جهره هر دو بیک نقب در کار شدند
و سونجک بیک نقب و توشون توی بوغا شیخ بیک نقب و خواجه اصیل بیک نقب و شیخ درویش
اللهی بیک نقب و امیر قطب الدین برادر قمر الدین جته و احمد محمد سلطانشاه و توغلق تیمور قوچین
هر سه بیک نقب و حمزهٔ سلدوز و حمزهٔ قطغو هر دو بیک نقب طاهر ساوه و دولتخواجه ارلات
هرکدام بنقبی و امیرزاده عمر و شیرزاده اوج هر دو بیک نقب و محمد بیک ارلات و درویش بیک نقب
دیگر یحیی و ایدی بخشی بیک نقب و دیگر تیلک قوچین و منکلی خواجه و کیکجی یورتچی و علی همه بیک
نقب و دیگر شیخ محمد ایکو تیمور بنقبی دیگر امیرشاه ملک بیک نقب دیگر اولی بوغا و محلکاچی و آق تیمور
هر دو بیک نقب دیگر اروشیر برادر علیقه تواجی بیک نقب و سید خواجه شیخ علی بهادر بیک نقب
دیگر الله داد پسر حاجی سیف الدین و امانشاه هر دو بیک نقب و شیخ قوجاین و لالم توجین و آستوبی
هر سه بیک نقب و دیگر نیق صوفی که در سرکار او بسوراخ کردن سنگ مشغول بود و دیگر خواجه
مسعود سبزواری دیگر مراد پسر ایلچی بوغا قوچین بیک نقب و حاجی خداداد کشتی بیک نقب و مجموع
این مردم بزیر برجها که منسوب بدیشان بود باندک فرصتی خالی ساختند امیر حسن چون دید که
تهاو خالی از اشکالی نیست مضطرب شد و کس بیرون فرستاده بجریمهٔ خویش اعتراف نمود
و امان خواست حضرت صاحبقرانی در جواب فرمود که بغیر از بیرون آمدن چاره نیست
و چون فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن آنحضرت با میر حسن رسانید قلق و اضطراب او زیاده شده

شخصی را پیش امیرزاده شاهرخ روان کرد و دست امید در دامن عاطفت آنحضرت زد
تا خون او را خواهش نماید و باین اکتفا نکرده برادر خود را نیز در عقب روان کرد و او بزبان
عجز و مسکنت معروض داشت که ما خود را از کمترین غلامان حضرت می شماریم اما برادرم از
غایت وحشت و خشیت یارای آمدن بارگاه شهریار سپهر منزلت ندارد و شاهزاده جوانبخت
برادر امیر حسن را بپایهٔ سریر اعلی رسانیده سخن او را عرضه داشت حضرت صاحبقرانی
فرمود تا خود بیرون نیاید و از کردارهای ناپسندیده توبه نکند مفید نخواهد بود و اگر باشارت
ما عمل نماید خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او پوشیده آید و با برادرش گفت اگر
حسن بیرون نیاید تو نیز برو و با او باش و چون برادر حسن بقلعه درآمد اخوان با یکدیگر مشورت
کرده گفتند که مدتها درین قلعه حکومت کرده ایم و ما را بر هیچکس نبوده و هرچه خاطرخواه ما بوده
بران اقدام نموده ایم و از هیچ احدی نیندیشیده اکنون اگر بیرون رویم بی شک جمعی که
درین اوقات اموال ایشان بناحق ستده ایم بر ما دعوی کنند و ما چون از عهدهٔ آن بیرون
نتوانیم آمدن بنکال و عقوبت گرفتار شویم تدبیر بغیر آن نیست که تا رمقی در بدن ما باشد
بکوشیم **شعر** بکوشیم کوشیدنی مردوار ** رگ جان بکوشش کنیم استوار ** و مجموع دزدان
و راه زنان که در قلعه بودند این رای را صواب شمرده درین معنی با ایشان اتفاق نمودند
و طبل عصیان کوفته بر سر حرف نخستین رفتند و ازین حرکت آتش خشم جهانسوز حضرت
صاحبقرانی اشتعال یافته فرمان داد تا کوس کورکه و نفیر را در فریاد و فغان درآورده سوران
انداختند و بعضی از دیوارهای قلعه که مجموع آنرا بر سر جویها گرفته بودند پیش از آنکه در زنند بنفتا
و اهل حصار رخنها استوار کرده فدایی وار بجنگ و جدال اشتغال نمودند و سپاه جلادت

شعار فوج فوج متصدی جنگ و پیکار گشتند و یرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که هرجا مجوف ساخته
بر سر ستونها نهاده اند بنفط و هیمه پر کرده آتش در آنها زنند و در شب این عمل بتقدیم رسانیدند
اکثر دیوارهای قلعه بیفتاد و برجی که نبق صوفی خالی کرده بود بالکل از پای درآمده پست گشت از
بالا بخاک ریز افتادند و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها بیفکنند و برجی را که در
سرکاه الله داد و امان شاه بود بکلی منهدم گردانیدند امیر حسن و اتباعش را از مشاهدهٔ این
حالات دود حیرت بدماغ متصاعد شده بقلهٔ کوه برآمدند بهادران سپاه نصرت شعار از نو
زده رخصت طلبیدند که ببالا برآیند دمار از روزگار آن خاکساران برآورند حضرت صاحبقران
فرمود که چندان صبر باید کرد که راه گشاده شود و چون مهم تکریت باین مرتبه انجامید تکریتیان
تفرع و زاری بنیاد کرده فریاد و الامان برآوردند و امرا و مقربان را شفیع انگیخته زینهار خواستند
شفاعت امرا درجهٔ قبول نیافت بهادران سپاه ظفرپناه چون این معنی فهم کردند بقلهٔ کوه برآمدند
و امیر حسن را با هر که در قلعه بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند حکم واجب الاتباع
شرف نفاذ یافت که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته آسیبی بدیشان نرسانند و لشکریان را
قطاع الطریق
برابر امرای تومان و قوشون قسمت نموده سیاست کنند بمقتضای فرمان تمامت آن مفسدان
را بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تواجیان منارها ساختند و خانهای آن بدکرداران
خراب و ویران کردند و بموجب اشارهٔ علیه یک دیوار حصار را بگذاشتند تا بامتداد روزگار
معلوم عالمیان گردد که استواری آن قلعه تا بچه غایت بوده ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار

**ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ظفرقرین و پیوستن شاهزادگان و امرا باردوی همایون و توجه
رایت نصرت آیت بطرف دیار بکر و از آنجا بجانب ماردین**

رایت ظفر پیکر روز شنبه غرهٔ صفر در زمان سعادت و اقبال بجانب حربی معاودت نمود
و نشاط شکار خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زده فرمان داد تا ملازمان رکاب نصرت انتساب
بآن امر قیام نمایند و بموجب فرموده عمل نموده و چوکه زده آنشب آنحضرت در چول توقف نمود
روز دیگر چوکه بهم رسیده صید فراوان افکندند و پیش ازین امیرزاده محمد سلطان از کنار
آب شط بواسط رفته بود و طایفهٔ از امرا مثل رستم طغابوغا و شمس الدین عباس و غیرهما از آب
شط گذشته بودند و امیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خویش از حله در حرکت آمده و بجانب بصره
توجه نموده بود و شیخ تمور بهادر و اوج قرابهادر و مبشر و ارغونشاه بطرفی و امیر یادگار برلاس و
جهانشاه جاکو بجانبی و محمد درویش و شیخ علی بهرغوبی و اسمعیل برلاس نیز بطرفی دیگر توجه
نموده بودند این مجموع شاهزادگان و امرا ولایت یانی را غارتیده و عرصهٔ مملکت را از
قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته متوجه اردوی اعلی شدند و چون عراق عرب با توابع
در حوزهٔ تصرف بندگان عالی پناه آمد آنحضرت خواجه مسعود سبزواری را بحکومت و محافظت بغداد
فرستاد و وصیت فرمود که در تعظیم سادات علی و فضلا و صلحا و رعایت رعایا و ترفیه
حال فقرا و کافهٔ برایا دقیقهٔ مهمل نگذارد و بنفس بی بدیل عازم دیار بکر شد و امیرزاده
میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت انتساب جهة ضبط و فتح بعضی از ولایات بالای آب
بغداد روان ساخت و جسر بسته و از آب گذشته آوازهٔ مراجعت شایع کردانید
تا مخالفان از شرایط حزم و احتیاط غافل نشوند و سپاه نصرت شعار را بنظر احتیاط در آورده
از هر ده نفر دو نفر اختیار فرمود و عثمان بهادر را که دران اوان از بغداد آمده بود بضبط
اغرق باز داشت تا الوس را سر کرده از بغداد بیاورد و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین

ترخان و اوج قرابهادر نیز بر حسب فرمان در راه درآمدند و توقف نمودند تا بضبط و یاسامیشی
اشتغال نموده از پی بیایند و رایات نصرت شعار از بالای آب روان شده چون بقلعهٔ
کرکوک رسید اهل حصار طریق تمرد مسدود کردانیده ابواب موافقت بگشادند و آن قلعه
به سیورغال نامزد امیر یارعلی موصلی شد و در خلال این احوال قزل یارعلی اویرات
و پیر علی و جهانگیر و سایر سرداران آن نواحی و مستحفظان قلاع و حاکم آلطون کوپری دکی احراز
سعادت بساط بوس نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند و آنحضرت جهة زنان و فرزندان
ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نمود تا مایحتاج پسران مرتب داشته برای دختران جهیز
ترتیب نمایند و از آنجا نهضت نموده در اربیل فرود آمد حاکم آن موضع شیخ علی طویی سنگین گشته
وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقرانی از آنجا روان شده کنار آب
خازاب مضرب سرادقات جلال شد و از آب گذشته دیار موصل از غبار سم سمند
باد رفتار رشک پر گشت و بزیارت یونس و جرجیس علی نبینا و علیهما السلام رفته فرمود
تا جهة عمارت هر مزاری دو هزار دینار کپکی از آن قدر وجوه تسلیم نمودند و صلات و صدقات
فراوان بمستحقان آن موضع رسانید و درین اثنا امیرزاده میرانشاه که بتسخیر ایل و الوس
و احشام و صحرانشینان اطراف و جوانب رفته بود و مجموع را در مقام اطاعت و فرمانبردار
آورده در موصل بشرف بساط بوس فایز شد و یارعلی والی بلدهٔ مذکوره بشرایط خدمتکاری
قیام نموده حضرت صاحبقرانی را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت او را ایلچی ساخته
متوجه روحا شد و در اثنای این اوقات سلطان عیسی والی ماردین رسول فرستاده
اظهار ایلی و انقیاد کرد و بنابرین حضرت صاحبقران سعادت قرین میل جانب ماردین نمود

چون بران نواحی رسید پیش او کس روان فرموده پیغام داد که با لشکرهای آراسته در عقب ما
بتعجیل بیا که داعیهٔ تسخیر مصر و شام رسوخ یافته و آنحضرت از آنجا گذشته در راس العین نزول
فرموده لشکریان بغارت و تاراج قراقوینلو و غیر ایشان فرستاده و سپاه منصور غنایم نامحصور
گرفته باردوی همایون معاودت نمودند و رایات نصرت انتما از آنجا نهضت نموده کزل
نای که حاکم آن موضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بگریخت و بعضی از رعایا با او موافقت نموده
پناه بکوهی بلند بردند و این معنی بر مزاج مبارک گران آمده طایفه از متجنده را فرستاد
تا آتش نهب و سبی در ایشان زدند و حضرت صاحبقران کامکار با فرزندان دولتیار و امرای
عالیمقدار بروحا در آمد و آن شهریست از بناهای نمرود که تمامت عمارات آنرا از سنگ تراشیده
ترتیب داده اند و قضیهٔ القاء ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیهم در نار دران بقعه وقوع یافته و چشمه
که بفرمان ملک منان در میان آتش خلیل الرحمن جریان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی
در حوالی چشمه باقی صاحبقران مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان دران چشمه غسل کرده از آن آب
آشامیدند و قریب بیست روز بساط عیش و طرب گسترده طویهای پادشاهانه مرتب داشتند
و جماعتی که بمراسم جلادت و شجاعت قیام نموده آثار خدمتکاری و جانسپاری بتقدیم رسانیده
بودند بانعام موفور و نوازشهای محصور اختصاص یافتند و بمزید الطاف سرافراز گشتند و جنید
ترکمان درین موضع بشرف بساطبوس استسعاد یافت و خدمات شایسته بجای آورده
برای ملک و مال و اهل و عیال خویش امان طلبید و مسئول او بانجاح مقرون گشته مشمول عاطفت
و احسان شد و والی حصن کیفا نیز در وجه روی عجز بر زمین افتقار نهاده بمیامن التفات بیکران
پایهٔ قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین در آمدن اهمال نموده بود و خلاف آنچه

از و متوقع بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که توره نیست که یاغی را در میان ولایت گذارند
و بجایی دیگر توجه نمایند و بواسطهٔ این معنی رایت نصرت شعار روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول
بجانب ماردین در حرکت آمد و در اثنای راه سلطان نعلی والی ارزن و حاکم باتمن نیز بتلقین دولت
روی بکعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال آورده در سلک سایر ملازمان انخراط یافتند و آغایان و خواتین که در
اغرق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون موضع حسیملک که هفت فرسخی ماردین است
منزل ظفر قرین گشت حاکم جزیره ملک عز الدین از غبار سم سمند جهان پیما روشنایی دیده
ها حاصل کرد و بعواطف پادشاهانه مستظهر گشته رایت شادمانی از اوج آسمان بگذرانید
و سلطان عیسی چون از توجه جنود ظفر ورود شهریار گیتی پناه آگاه یافت با تنسوقات سزاوار
و اسبان راهوار و استران گران بها و هدیهای بسیار روی باردوی اشرف اعلی نهاده و بمقصد
رسیده نواب و امرا او را بپایهٔ سریر نصرت انتما حاضر ساختند سلطان عیسی زانو زده
پیشکشها معروض داشت و خسرو روی زمین زبان بعتاب حاکم ماردین گشاده از سبب
تاخیر در آمدن سؤال فرمود و خدمتش در مقام استغفار و اعتذار آمده التماس عفو و مرحمت
نمود پادشاه عطابخش پوزش پذیر پرتو التفات و عنایت بر سلطان عیسی افکنده کمر
و خلعت خاص ارزانی داشت و از آنجا روان شده حوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفر
قرین گشت

ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه

جناب شاهزاده عمرشیخ بفضایل
نفسانی آراسته بود و از ملکات ردیه پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت
و حضرت صاحبقران کامکار شاهزادهٔ عالیمقدار را بضبط مملکت عراق و فارس تعیین نموده
متوجه بغداد شد آنجناب در قرب یکسال بتنظیم مهمات آن مملکت قیام نموده ایل و الوس

متفرقه را جمع آورد و مجموع ایشان کمر خدمتکاری بر میان بسته خاطر بر باجگذاری و فرمانبرداری
قرار دادند و طایفهٔ از توابع شاه منصور در الوالاقلاع و بقاع حصین را پناه خود ساخته دم از
تمرد و عصیان میزدند شاهزاده جوانبخت برای پیر و حسن تدبیر بعضی ازان مردم را بلطف و
برخی را بعنف مطیع و رام گردانید و ایلچی باوزکند روان گردانیده فرزندان را طلب داشت و بعد از
آن امیرزاده بایقرا و دیگران بفارس رسیدند و در زمانی که شاهزادهٔ مشار الیه بمحاصرهٔ قلعهٔ سیرجان
مشغول بود حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم تسخیر مصر و شام بجانب دیار بکر میرفت
کسی از پیش آنحضرت آمده خبر رسانید که فرمان چنانست که شاهزاده با لشکر فارس و عراق
براه کوه گیلویه در حرکت آمده باردوی شهریار آفاق ملحق شود و ایدکو برلاس و شاه شاهان
والی سیستان و پیر علی سیلدوز را بمحاصرهٔ سیرجان بگذارد و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده
عمل نموده متوجه شیراز شد و در آن موضع اسباب یورش مهیا داشته امیر سونجک را
بضبط ممالک فارس بگذاشت و امیر سونجک برحسب فرمان صاحبقرانی جمعی را بعمارت قلعه
تهندز که خراب کردهٔ شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده امیرزاده اسکندر را در
شیراز توقیف نموده و امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانیده با سپاه پرخاشجوی از راه
سولستان متوجه دیار بکر شد و از کردستان گذشته بقلعهٔ مختصر رسید که آنرا خرپابو
گویند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند و غلهٔ فراوان داشتند شاهزاده نوکران در ستا...
ازیشان طغار طلبید و آن جماعت سر باز زدند و نوکران بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند
شاهزاده سوار شده بفراز پشته که در برابر آن کلاته بود برآمد یکی از کردان یکچوبه تیری
بجانب سواران انداخت و آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته سپر در سر کشیده و پیشتر رفت

ناگاه از شست قضا تیری گشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روح
آن سعادتمند بجانب ریاض خلد در پرواز آمد بعضی از مورخان گفته اند که شاهزاده
چون بقلعه خرماتو رسید بنظارهٔ حصار بر بالای تلی برآمد که نزدیک بآن بود و ناوکی از قلعه
تیری انداخته شاه رگ او خورد فی الجمله بعد از فوت شاهزادهٔ مشار الیه ملازمان در همان
زمان قلعه را گرفته هرکرا در انجا یافتند تا کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و دُرج سلطنت
امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را درد و حیرت بسر آمد و آتش فرقت و الم غمت
درون و بیرون همگان را بسوخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش بعاریه در
سرابه نهادند آری در جویبار دولت و اقبال نهالی بالا نکشید که از تندباد حوادث
متمایل نگشت و بر سپهر حشمت و عظمت آفتابی درخشان نشد که عاقبت بمحنت خسوف گرفتار
نیامد **شعر** چون نیست ز هرچه هست جز باد بدست ‖ چون هست ز هرچه هست نقصان و شکست
انگار که هرچه هست در عالم نیست ‖ پندار که هرچه نیست در عالم هست ‖ حضرت شاه یاد
گردون اقتدار انتظار قدوم امیرزاده عمر شیخ میکشید که با او مشورت نموده عازم
دیار مصر و شام گردد که ناگاه توکل بهادر باردوی همایون آمد و این واقعهٔ هایله را بسمع
اعیان حضرت رسانید امرا و ارکان دولت در بحر تفکر اندیشه فرو رفته نه رای گفتن
داشتند و نه رای نهفتن **بیت** مشکل همه اینست که ما مشکل خود را ‖ گفتن نتوانیم و نهفتن
نتوانیم ‖ عاقبت جز اظهار چاره ندیدند و در خلوتی باتفاق بعرض فرمانفرمای آفاق رسانیدند
حضرت صاحبقران دولتیار دست در دامن تحمل و اصطبار زده اصلا قلق و اضطراب
بخود راه نداد و زبان خجسته بیان بکریمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت

فارس را در کف کفایت امیرزاده پیر محمد نهاد و او دران وقت شانزده ساله بود و اوج
قرابهادر برحسب فرموده با منشور همایون متوجه خوارزم شد و امیرزاده مصیبت رسیده
با امرای شاهزاده مرحوم بطرف شیراز باز گردانید و خود نیز باشارهٔ علیه در رکاب او
روان شد بعد از اندک مدتی خواتین شاهزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه سونج قتلق آغا
و بیک ملک آغا و مملکت آغا و فرزند سعادتمند او امیرزاده اسکندر نعش آنجناب را از شیراز
بقبة الخضرا کش رسانیدند و در بقعه که از مستحدثات حضرت صاحبقرانی است در جوار
مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین کلار مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم
در ظفرنامه و سایر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است ذکر بقیه قصهٔ ماردین و مقید شدن
سلطان عیسی بفرموده پادشاه با تمکین و توجه آنحضرت بجانب جزیره از جهت تمرد ملک عز الدین
چون عیسی بدرگاه عالم پناه آمده باج و خراج قبول کرد و لشکریان بعضی بجهة مال و برخی
برای مهمات ضروری خویش بماردین درآمدند ناگاه طایفهٔ از رنود او باش غوغا بر
ایشان آوردند و رای عالم آرای پادشاه جهانگشای برین حرکت اطلاع یافته سلطان
عیسی را طلب داشته بزانو درآورد و بواجبی تفحص و تفتیش نموده از فحوای کلمات او بوضوح
پیوست که خدمتش در بیرون آمدن با برادر و معتمدان خویش گفته است که بهیچوجه قلعه را
از دست ندهند و شهر را تسلیم نکنند و چنین وصیت کرده که اگر من هزار مکتوب نویسم
و مبالغه کنم شما شفاعت من قبول مکنید و التفات بسخن من منمایید که من خود را فدای شما
و این مملکت می‌سازم و بعد از ثبوت این جریمه بروی یرلیغ واجب الاتباع باخذ و قید
او صدور یافت و چون اواخر زمستان بود و علف دران نواحی یافت نمی‌شد اکثر

چهارپایان بمرتبه که محاسب وهم از احاطه آن عاجز می‌آمد رای عقده‌گشای صواب دران
دید که از آنجا نهضت نماید و محاصره و فتح ماردین را بوقت دیگر گذارد لاجرم از آنجا
بطرف کوهستان روان شد و چون دو سه مرحله قطع فرمودند ناگاه هوا متغیر گشته ابر و
بارندگی پدید آمد بمرتبه که زمان طوفان نوح نسبت بآن باران خشک سالی در نظر بصیرت
می‌نمود و زمان آن ناحیه بغایت نرم و سست بود و چند روز مردم ببلای آن لای گرفتار
شده قطار قطار از استران راهوار و اشتران باربردار دران وحل فرو رفتند و زمان
زمان بارندگی اشتدادی یافت تا بمرتبه رسید که بیشتر خلایق خیمها برجای گذاشته و دامنها
بر میان زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا و نوئینان نمدها و زیلوها
و امثال اینها بر روی لای انداخته و راه ساخته بگذشتند مبدا بارندگی در یازدهم جمیدی الاول
بود و خلاصی از آب و وحل در آخر جمیدی الآخر و پیش ازین واقعه حضرت صاحبقران
کامکار تحف و تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدی جهة فرزندان بطرف سلطانیه
فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در ملازمت ملک عز الدین حاکم جزیره سعادت
زمین بوس دریافته بود و مشمول نظر عاطفت و احسان گشته پای در طریق بی‌راهی نهاد
و در اثنای راه دست درازی کرد و مجموع آن هدایا و پیلاکات را برگرفته بجزیره درآورد
و ملک عز الدین با آن مفسد در ساخته حضرت صاحبقران فلک اقتدار دو سه بار جهة
الزام حجت کس پیش ملک عز الدین فرستاده پیغام داد که شیخ را گرفته بدرگاه ما فرست
تا رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ تو کشیم و الا مجموع جزیره و قلاع و بقاع تو در زیر سم ستوران
لشکر عدو بند قلعه‌گشای پست و ناچیز خواهد شد و ملک عز الدین بر حصانت حصار و آب

شط اعتماد کرده آن نصیحت را اعتبار ننمود ولاجرم شعلهٔ دولت آن خاکسار عنقریب بباد
بی نیازی انطفا پذیرد بیان این سخن آنست که چون حضرت صاحبقران دانست که ملک
عزالدین بر حصانت حصار و شط اعتماد کرده پنبهٔ غفلت از گوش بیرون نخواهد کرد در روز
دوشنبه ثالث عشر جمیدی الاول اغرق گذاشته ایلغار فرموده با لشکر فیروزی اثر از
دجله بعبور گذشته شبگیر کرد و در وقت سحر آن روز بر گشتگان که در خواب غفلت
فرو رفته بودند بیخبر خفته رسید و ملک عزالدین حاکم جزیره دران شورش و آشوب بدست
یکی از لشکریان افتاد و او را آن شخص در شکنجه کشیده بعد از آن که مال فراوان گرفت حد متش را
رها کرد و ملک عزالدین بمشقت بسیار جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون برده صامت و ناطق
مملکت او عرصهٔ غارت گشت و چند جزیره قلعه را گرفته سپاهیان از نقد و چارپای بی نیاز
شدند و رایت نصرت انتما بعد از گوشمال اعدا از آنجا نهضت کرده معاودت نمود و چون
آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال را از اغنام و جمال وغیر ذلک بموصل
نقل کنند و آنرا بجهل کشتی در مدت ده شبانه روز از آب گذرانیده باردوی همایون
رسانیدند

ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاهزادهٔ جهانبان الغ بیگ گورکان

چون زمستان بپایان رسید و خسرو انجم به بیت الشرف خویش خرامید
شهریار بر و بحر بعد از فتح جزیره پرتو التفات بر احوال لشکر انداخته پیادگان را سوار
ساخت و در غرهٔ جمیدی الآخر سنه ست وتسعین وسبعمایه لوای حشمت و ابهت بصوب
ماردین برافراخت و امیرزاده میرانشاه گورکان باسم منغلای از پیش روان شد و احشام
وصحرانشینان آن ولایت پایمال حوادث ولگدکوب نوایب گشتند و دوازدهم ماه مذکور

حضرت صاحبقرانی با سپاه منصور بظاهر ماردین فرود آمده بر اطراف و جوانب شهر محیط
شدند از آواز کورکه و کوس و لوله در گنبد آبنوسی افتاد و روز دیگر حضرت صاحبقران
کامکار با سپاه قول و برانغار و جرانغار متوجه حصار گشت و پیش از همه لشکر قول
نردبانها بر دیوارها نهاده ببالا بر آمدند و سایر بهادران دیگر از اطراف و جوانب حمله آورده
دشمنان را براندند و شهر را مسخر ساختند مخالفان از بیم جان رو بقلعه نهادند و لشکریان
تعاقب نموده جمعی کثیر را کشته و بسی از پسران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر
دست و پای دواب هلاک شدند و بسیاری از تشنگی قالب تهی کردند و جنود ظفر انتساب
اموال بیحساب بدست آورده در پای قلعه بجنگ اشتغال نمودند و آن حصاریست در
نهایت محکمی و کمال استواری بر سر کوهی بلند واقع شده و مقدار یک آسیاب آب از آن
قلعه بنشیب می آید و شعرا و بلغا در منثورات و منظومات خویش بمتانت و حصانت
آن قلعه اشاره کرده اند و از آن حصار بقلعهٔ شهبا تعبیر فرموده اند القصه بهادران و دلاوران
سپاه فیروزی آن روز تا شب آتش رزم و پیکار برافروختند و چون خسرو سپهر احتشام
نقاب ظلام بر روی کشید دست از جنگ باز داشته در حوالی حصار توقف نمودند و
روز دیگر ببالا رفته هر که باندرون قلعه نرفته بود و پناه بکمرها برده گرفته فرود آوردند
و ارباب حصار چون قوت سرپنجهٔ لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت
بر ضمایر ایشان استیلا یافته و تضرع و زاری آغاز کرده بجان زنهار خواستند و حضرت
صاحبقران ولیتار از پای قلعه بازگشته باردوی همایون نزول فرمود و اهالی ماردین نقودها
بسکهٔ بیرون فرستاده ادای باج و خراج را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که مردم

آن سرزمین را دستگیری کرد آن بود که در اثنای تضرع و تخشع ایشان ایلچی از جانب سلطانیه از پیش سرای ملک خانم رسیده خبر رسانید که در روز یکشنبه نوزدهم جمیدی الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه در قلعه سلطانیه شاهزاده عالمیان امیرزاده شاهرخ را حضرت واهب بی منت و بخشنده بی منت فرزندی ارجمند ارزانی داشت و علما نجوم بعد از احتیاط چنان معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد بر افق شرقی بمسقط الراس آنجا منطبق بوده و صاحب آفتاب در حمل که نهم شاهزاده است قرار داشته نظم

اسد طالع آمد خداوند زور :: کز و دیده دشمنانست کور :: شرف یافته آفتاب از حمل :: گراینده از علم سوی عمل ::

از استماع این بشارت مواد ارتیاح و مسرت حضرت صاحبقران گردون منزلت روی در ازدیاد نهاده شعله خشم جهانسوزش که بفلک اثیر رسیده بود بکلی تسکین یافت و بشکرانه این عطیه کبری از سر جریمه ارباب ماردین گذشته بلکه مالی را که قبول نموده بودند هم بدیشان بخشید و زمام حکومت آن ولایت را در قبضه اقتدار سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاد و از آنجا عنان پیچیده و راه ها بخش کرده عازم لبری شد و شاهزادگان و امرا و نوئینان هر کس براهی بازگشت و بنفس همیون از راه سور مراجعت نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را جهة ضبط آن ولایت بالا آب دجله بتعجیل روان ساخت و خود از آب گذشته در مرغزاری که طیب نسیمش از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود بعزیمت آنکه متوجه الاتاق شود

ذکر فتح قلعه حامد

حضرت صاحبقران گردون اقتدار هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش شاهزادگان کامکار امیرزاده میرانشاه گورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانید که اهالی حصار رزاجه قیا یعنی آمد که بحامد اشتهار دارد و بمحکمی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی میکنند و آنحضرت فی الحال امیر جهانشاه را در مقدمه روان فرموده خود با مجموع سپاه در حرکت آمد و لشکریان از آب دجله که دران موسم بغایت تنک می باشد عبور نمودند و در ظاهر آن قلعه فرود آمده طناب در طناب کشیدند و آن حصاریست که در رفعت با ایوان کیوان لاف همسری میزند و در رزانت با سد سکندر دعوی برابری میکند بنای آنرا تا مرکز زمین فرو برده اند و دیوار آنرا تا باوج علیین برآورده و مجموع باره آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده اند و بگچ استوار گردانیده و عرض دیوارش بمرتبه ایست که در بالای آن دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف شهر و هم از جانب بیرون بمقدار قامت شخصی بلند از سنگ تراشیده برآورده اند و بالای آن پوشیده و بر فوق آن از جانب بیرون باز دیواری سنگین مرتب گردانیده اند و برجها بران ساخته سنگ اندازها از آن گذاشته اند تا وقت شدت حرارت هوا و هنگام سورت سرما خلایق در آنجا آسوده توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار جریان دارد و چند باغ معتبر بارور دران قلعه است و از بنای حصار حامد تا زمان محاصره حضرت صاحبقرانی مدت چهار هزار و سیصد سال بوده که در عرض آن اوقات هیچکس بقهر و غلبه بران استیلا نیافته مگر خالد بن ولید که در دولت اسلام بعد از مدت طول محاصره از جر آبی که از شهر بیرون می آمد بنهانی در آمده بود و بر آن موضع مستولی گشته القصه چون حضرت صاحبقرانی بحصار حامد رسید روز دیگر سوار شد لشکریان را بر محاصره تحریص نموده سپاه ظفر پناه نوکها و تورها پیش برده بجنگ اشتغال نمودند و هر چند از بالا سنگ میریختند پای ثبات و وقار بهادران جلادت

آیین از جای خود متزلزل نمی شد و آنحضرت فرمان داد تا عثمان بهادر و سید خواجه بهادر
دارغونشاه هر یک برجی را نقب زده راه آمد شد مهیا ساختند دارغونشاه پیش از همه
بتعجیل برآمد و لشکریان از اطراف و جوانب حمله آورده قلعه را که در مدت چهار هزار سال
هیچکس بزور و بازو دست دران دراز نکرده بود در دو سه روز مسخر ساختند و لشکریان
در حصار ریخته قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر آنرا غارت کردند و سپاه آنجا در نقبها رفتند
ناپیدا شده کسی از ایشان نشان نیافت بموجب فرمان یساقیان با تبرها و تیشها بر
بالای بروج رفتند و بتخریب آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام آن فرصتی دران روز
تا نی دیر بازی بایست که اینمعنی متیسر شود اندکی از سرهای شرفات افکنده دست از آن
باز داشتند و از آنموضع کوچ کردند و درین اثنا اوزبکی بپایه سریر اعلی آمده عرضه داشت که
نیق صوفی دل دگرگون کرده امشب می گریزد برحسب فرمان در زمان او را بپایه سریر
اعلی حاضر آوردند و بعد از پرسش بگناه معترف شد و جمعی را که دران باب با او اتفاق نموده
بودند نام برد و حال آنکه حضرت خطابخش جرم پوش امثال این حرکات بکرات و مرات
از وی مشاهده فرموده بود و ذیل عفو و اغماض بران پوشیده و در برابر اعمال ناپسندیده
مراحم خسروانه و صنوف نوازش ارزانی داشته او را امیر تومان ساخته بود و در زبر الغا
بعد از اولاد و احفاد پادشاه جهانگشای چنگیز خان بزرگتر از وی نبود و چون تجدید
این اندیشه خطا از وی صادر شد و حضرت صاحبقران بقید او و پسرش فرمان داد و یرلیغ
واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی را که با او اتفاق نموده بودند بیاسا رسانیدند **ذکر توجه حضرت**
صاحبقران بجانب الاتاق و فرستادن بعضی از شاهزادگان و امرا بجانب آفاق حضرت فرمان

باستحقاق بعد از تسخیر حامد متوجه الاتاق شد و در حلکه مهردان کوتوالان قلاع و سرداران
بقاع حلقه اطاعت در گوش افکنده باردوی همایون شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر
فایز شده باج و خراج قبول کردند بلکه از وجه تقبل مبلغ خطیر بخزانه عامره فرود آوردند و چون
شهریار روی زمین از سیاه فارقین گذشت راهها تعیین فرمود و بخرجیان مقرر گردانید امیرزاده
محمد سلطان را با جوانغار براه جباجور روانه داشت و رایت ظفر پیکر از راه سیواس بجانب
صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب بود و با آنکه
موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب و شتر و استر بسیار دران عقبهای بلند
که پیش آمد تلف شد روز سه شنبه پانزدهم رجب از تمامت آن عقبات دشوار و راههای
ناهموار عبور فرموده صحرای موش مضرب سرادقات جلال گشت و امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده سلطان محمد باردوی اعلی پیوستند و حاکم تبلیس حاجی شرف که در مجموع ولایت
کردستان بحسن اخلاق منفرد و طاق بود در آنموضع بشرف پابوس استسعاد یافته اسبان
با در فتار بگذرانید و از آن جمله اسبی کمیت بود که با تمامت اسبان نامدار که حکام ولات از اطراف
برسم پیشکش آورده بودند دوانیدند بر همه سبقت گرفت حضرت صاحبقرانی خدمتش را منظور
نظر اشرف گردانیده مملکت او را با دیگر ضمایم و ملحقات بروی مسلم داشت و قامت قابلیت
حاجی شرف را بخلعت طلادوز و کمر و شمشیر زرین مشرف ساخت و نیق صوفی را با او سپردند تا در قلعه
تبلیس محفوظ و مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه ظفر پناه
بمحاصره قلعه النجق فرستاد و چون قرا یوسف و احشام ترکمه از آوازه توق زرنگار فرار بر قرار اختیار
نموده بودند حضرت صاحبقران ممالک ستان درین باب مشورت فرموده رایها بران قرار

کرفت که جمعی را بنکامیشی ایشان فرستد و آنحضرت برهان اغلان را با شلیغ سپاه کرد اینید
اینانج اغلان و جهانشاه بهادر را با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای موش در عقب
دشمنان فرستاد و فرمان داد که تا آنجا که مقدور و میسور باشد بورود عنان باز نکشند و در
دفع شر فتنه ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و بنفس همایون چند روز در ان صحرا توقف نموده
بجهت استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری شعار خود ساخته بدرگاه گیتی پناه نشتافته
بودند امیرزاده میرانشاه را با لشکر بهرام انتقام فرستاد و فرمود که هر که بقدم اطاعت و
انقیاد پیش آید او را از پاس سطوت خویش ایمن گرداند و آنکه تمرد ورزد ولایت و الوس را
بباد تاراج دهد و از دقایق سیاست نکته فرو نگذارد و بعد از فراغ از گوشمال اعدا بجانب قلعه
النجق رفته در محاصره آن سعی و اجتهاد مبذول دارد و یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که تواجیان
با نحا و اطراف ممالک محروسه روند و لشکریان را کاینا من کان جمعی کرده بدرگاه گیتی پناه آورند
و ایشان برحسب فرمان روان شده در اکناف و اقطار جهان جهة استجماع عساکر گردون ماثر
متفرق و پراکنده گشتند و رایات فتح آیات از صحرای النجق در حرکت آمده بجانب الاتاق با
کشت و حضرت ابهت سمات سرایملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان که در
سلطانیه توقف نموده بودند در بیولا از آنجا بیرون آمده متوجه اردوی اعلی گشتند و چون حوالی اخلاط
محل گسترانیدن بساط جلالت مناط شد والی عبدالجوز که در زمره دولتخواهان قدیم انتظام داشت
بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت و پیشکشهای مناسب گذرانیده در محل
قبول افتاد و عرق عاطفت و مرحمت خسروانه در حرکت آمده اخلاط و ایل و الوس ولایت را باو سیورغال
فرمود و حضرت صاحبقرانی دران بیابان میل شکار کرده ملازمان رکاب نصرت انتساب

بمقدمات آن مشغول شدند و بعد از دو سه روز جرگه بهم رسیده آهوی سفید و قوچ و میش کوهی
کوزن فراوان افکندند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از آنحضرت جدا مانده
در سلطانیه اقامت داشتند در بیولا که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق
زبانه کشیده براه اوج کلیسا در حرکت آمد و در اثناء راه ملاقات واقع شده جمعی آمال
تمکنان از رشحات فیض و اقبال حضرت صاحبقران ریان و برومند گشت و از تذکر واقعه جگر سوز
امیرزاده عمرشیخ بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطرها استیلا یافته شاهزادگان و امرا و نوئینان
مراسم تعزیت تازه ساختند آخر الامر چشمها از گریه باز ایستاد و زبان از ناله خاموش شده به
مقتضای کلمه الانسان مرکب من السهو والنسیان آن شکوفه حدیقه سلطنت بر خاطر
دوستان و برادران فراموش گشت و حضرت صاحبقران مظفر لوا پرتو التفات بر انتظام
احوال مملکت انداخته و قمع و استیصال اعدا وجهه همت ساخته تیمور خواجه آقبوغا را با محمد
درویش برلاس که محاصره قلعه النجق می نمود فرستاد و بنفس نفیس متوجه قلعه آیدین شد
اهالی قلعه مال قبول کرده هرچه داشتند از ناطق و صامت بیرون فرستادند و با عیال و اطفال
ببالای کوه برآمده فریاد الامان باوج آسمان رسانیدند مزاج اشرف صاحبقران که متصف بعدل
و انصاف بود ایشان را از بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آن موضع بازگشته شب در
بیابان کوچ کرده باوج کلیسا نزول فرمود و مقارن این حال از والی ارزنجان طهرتن که سوابق
اخلاص بلواحق اختصاص داشت بامطایا و هدایا باردوی سعادت انتما رسید آنچه آورده
بود بنظر کیمیا اثر رسانید و بعنایات بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت **ذکر
قلعه آوینک و فتح آن** چون اکثر حکام و سرداران اطراف کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده

روی نیاز بر ساحت بارگاه پادشاه عالم مطیع جهان مطاع نهادند و مصر پسر قرا محمد ترکمان که حاکم قلعهٔ آونیک بود بنیاد خاطر خطیر شهریار جهانگیر متوجه تسخیر آن حصار شد و امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه روان کرده رایت نصرت آیت براه دیگر بعد از آن در حرکت آمد و حضرت صاحبقران سپهر احتشام هژدهم شعبان پیشتر از امیرزاده محمد سلطان بدان مقام رسیده لشکریان فی الحال جنگ در انداختند و بمساعدت دولت روز افزون حضرت پادشاه روی زمین حصار زیرین را مسخر ساخته با خاک یکسان کرده و مصر با اتباعش بقلعهٔ کوه تحصن نمودند بهادران سپاه ظفر مآل پیاده گشته چپرها و تورها گرفته فی الحال بکمرها بر آمدند و نزدیک بدروازه رسیدند صاحب جوش و خروش گوید سو پیاده روان شد بکردار پیل ؛ سوی مصر مانند دریای نیل ؛ سپه چون بقلعه رسیدند تنگ ؛ بر آمد ز هر جانبی کوس جنگ ؛ قبوجی ز هر گوشه بگماشتند ؛ عراده ز هر سو برافراشتند ؛ که هر کس که جنبد فراز فصیل ؛ بناوک زنندش که گردد قتیل ؛ فراز کمرها بپایان پلنگ ؛ سپاه انجمن شد بآیین جنگ ؛ چو مژگان خوبان دو صف زرساز ؛ یکی در نشیب و دگر در فراز ؛ روز دیگر مصر پسر خود و نایب را با تحف پادشاهانه بپایهٔ سریر اعلی فرستاده عرضه داشت که بنده و فرمانبردارم اما از مهابت چتر فلک فرسای یارای بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت امان یابم تا از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم غایت بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران نصرت نشان فرستادگان را نواخته فرمود که آنچه مصر فرستاده مقبول است با او بگویند که از سر جریمه اش درگذشتیم اما باید که بزودی بیرون آید تا اثر عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان بازگشته و بقلعه در آمده این سخنان با وی گفتند مصر از طالع ضعیف و بخت بد کلمات نیکخواهان را بسمع رضا اصغا ننمود و اهل قلعه دست بتیر و کمان یازیده

جنگ آغاز کردند روز دیگر امیر طهرتن پیشتر رفته و مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرده گفت این چه سودای فاسد و خیال باطل است که بدماغ راه داده و با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری و غاشیه کشی او آمده اند خلاف و نزاع میکنی و هیچ نمی اندیشی که مهم بچه سرایت کند و از عهدهٔ این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمدن از استماع این کلمات خوف و هراس مصر زیاده شده باز پسر خود را با ستلمش که از خویشان نزدیک او بود و از دلاوران آن سرزمین بمزید جرأت و جلادت امتیاز داشت با اسبان بادرفتار بیرون فرستاد و ایشان بزبان تضرع و استکانت در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند که مصر امید میدارد که آنچه سابقا التماس نموده بشرف انجاح اقتران یابد حضرت صاحبقران کامکار دانست که مصر داعیه ندارد که بخدمت شتابد لاجرم یرلیغ واجب الاذعان بحبس ستلمش و اتباع او نفاذ یافت و بهادران لشکر منصور در ظلمت شب بپای کمر رفته تا روز جنگهای عظیم کردند و در اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بدان چیزی نوشته بودند محصل سطور آنکه میان مصر و ستلمش خویشی نزدیک است و استظهار ارباب این قلعه بدوست اگر خدمتش را مقید گردانند فتوری تمام بحال منازعان راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور از تخت این معنی پرتو انداخته بود در روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر مصر را پیش خود طلبید و او در حد شش سالگی بود و در حداثت سن بحسن تقریر و حرکات موزون و کمال ولغویب از ابنای زمان امتیاز داشت و آن کودک چون بپای تخت رسید روی بر قدم همیون حضرت نهاده و زانو زده بعبارتی دلپذیر خون پدر خویش خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از سر کشتن او درگذرد من بروم و سعی کنم که با کفن و شمشیر بپایهٔ سریر آید آنحضرت فرمود که هر چند خون پدر تو ریختنی است بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید

وحضرت صاحبقرانی از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرزندانزاد در بر پسر مصر پوشانید
وحمایل یکی از شاهزادگان را در گردنش آویخت و او را با جمعی از ملازمان و استمالت
نامهٔ مشتمل بر عنایت و عاطفت بیکران نزدیک پدر فرستاد وچون او را بدین هیأت
بقلعه در آوردند اهالی آن بقعه در جوش و خروش آمده زبان بدعاء دولت ابد پیوند بگشادند
ومقدم بندگان عتبهٔ علیه را بقدم اعزاز و اکرام تلقی نمودند و مصر آنجماعت را از زر و جواهر خلعتهای
فاخر باز گردانید اما از غایت دهشت و سراسیمگی پی بمقصد نمی برد و زهرهٔ آن نداشت
که قدم از قلعه بیرون نهد و خود را ببارگاه فلک اشتباه رساند تا نفس بی بدل را از آن مهلکه
برهاند وچون مصر در آمدن تاخیر و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقران فرمان داد که
لشکریان آمادهٔ جنگ و جدال شدند و استادان ماهر عراده و منجنیق ترتیب داده بزخم سنگ
خانهای ساکنان قلعه را ویران ساختند و در اثناء این اوقات مادر مصر با تحف و پیشکش
از حصار فرود آمده روی عجز و نیاز بر خاک مسکنت نهاده و بزبان استکانت معروض داشت
که پسر من بنده ایست از بندگان این آستان او را چه حد آن باشد که در مقابل خدام عالیمقام
آید لیکن از غایت خوف و خشیتی که بروی استیلا یافته دست و پای میزند والحق جای آن
دارد که از شکوه این گروه که ملازم رکاب مهابت انتساب اند زهرهٔ شیر ژیان آب
شود اگر مصر خوف و هراس بخود راه دهد عجب نباشد ع چه زند بپای پیلان الجوق ترکمانی
حضرت صاحبقرانی او را خلعت داده و نوازش نموده گفت اگر پسرت بجان و مال دلبستگی
دارد باید که زود بحضرت ما شتابد و الا هرچه بیند از خود بیند و اهل حرم سرای ملک خانم
و تومان آغا و دیگر خواتین مادر مصر را کسوتهای فاخر پوشیده گسیل کردند و چون بقلعه در آمد کیفیت

حال با پسر در میان نهاد مصر از غایت شقاوت دادبار بر عصیان اصرار نمود و فرمان واجب الاذعان
بنفاذ پیوست که استادان هنرمند در برابر قلعه عمارتی بپا زنند و در اندک زمانی بدان اشتغال
نمودند و بنای رفیعتر از آن حصار باتمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصوران را از تنگ
آوردند و چون پانزده روز از رمضان بگذشت قلت آب بمرتبهٔ رسید که مصر بی تاب گشته
مجموع رعیت را از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ و ایوان قلعهٔ آدنیک از زخم سنگ با خاک یکسان
گشت بیت آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد ٭ وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد ٭
و از کمال اضطرار و پریشانی باز مصر نایب خود را پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاده از سر گرفت
و شاهزادهٔ جوانبخت او را بپایهٔ سریر اعلی رسانیده از آشفتگی مصر و سراسیمگی او کلمهٔ چند معروض
داشت آنحضرت فرمود که اگر بدرگاه شتابد آسیبی بدو راه نیابد و بر حسب فرمان فرستاده
را خلعت پوشانیده باز گردانیدند و آنشخص با مصر ملاقات کرد و آنچه دیده بود و شنیده باز گفت
و بزبان نیکخواهی گذرانید که مصلحت در بیرون آمدن است حرارت مصر نه در مرتبه بود که بزلال
نصیحت تسکین یابد و همچنان در مهم خویش مصر بوده حرکت المذبوحی میکرد و مبارزان سپاه
ظفر پناه بر آن کمرهای بلند بالا رفتند و پیش از همه همای همت خواجه شاهین در هوای تسخیر قلعه پرواز
نمود و با هفت کس در شب تار بکمری بلند بالا رفت و در آن موضع مرتفع آتشی برافروخت چنانچه عرق
عصبیت بهادران لشکر نصرت نشان در حرکت آمده سینهای مخالفان را بسوخت ارغونشاه
اختاجی و امانشاه نخانجی آن حال مشاهده نموده با دیگر بهادران روی بقلهٔ جبل آوردند مخالفان
اطلاع یافته سر راه بر ایشان بگرفتند شب تاریک بود و کمرها باریک جنگی عظیم دست داد امانشاه
زخمدار شده بازگشت و ارغونشاه با طایفهٔ از دلاوران دشمنان را رانده بر موضعی که ارتفاع آن

سیصد گز زیاده بود بر آمدند و بدیوار رسیده زیر بارو را خالی ساخته بر سر چوبها باز داشتند و مصر
برین تفتیش مطلع شد خود را غریق نیل فنا دید و نوکرانش چون سیل بلا را بر خود محیط یافتند از روی اعراض
نمودند و اسلحهٔ جنگ از بدن افکنده راه گریز جستند و مصر در روز جمعه غرهٔ شوال دل از ملک و مال
برگرفته مادر را با پسر بار دیگر بیرون فرستاد و ایشان بتقبیل قوایم سریر نصرت مصیر فایز شده
زبان بدعا و ثنا بگشادند و آن عورت بیچاره روی بر خاک نیاز نهاده زاری و فغان بآسمان
رسانید و از سر سوز دل از برای پسر امان خواست مراحم پادشاهانه شامل حال او شده
فرمود که خون او را بتو بخشیدم اما باید که همین لحظه بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید خون چندین
خلایق بعد از تسخیر قلعه در گردن او خواهد بود مادر مصر اندیشناک بازگشت و از صورت قضیه پسر را
اعلام داد و روز دیگر مصر با کفن و شمشیر بیرون آمده بامیرزاده محمد سلطان التجا نمود و پیشانی
بر خاک نهاده گفت اگر شاهزاده خون مرا درخواست نماید مدت العمر وظایف یکجهتی و بندگی بجای
آورم و تا زنده باشم بمراسم خدمتکاری و جانسپاری قیام نمایم شاهزادهٔ جوانبخت مصر را امیدوار
گردانیده بدرگاه عالم پناه آورد و کلمات او را معروض داشته شفیع جرایم وی گشت حضرت صاحبقرانی
خون مصر را بشاهزاده بخشیده از سر گناه او درگذشت لیکن یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که
سلطان عیسی والی ماردین و مصر را بسلطانیه برند و سلطان عیسی را در سلطانیه توقیف فرموده
مصر را بسمرقند فرستادند ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل کردند و حکم شد که تمامت
آلات و ادوات حرب و جنگ که در قلعهٔ آونیک بود بیرون آوردند و امیر ایلتمیش بمحافظت
آنجا منسوب گشت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالک و فرستادن لشکر بجانب گرجستان
و ولادت امیرزاده محمد سلطان** شهریار گیتی گشای کشورگیر و خسرو زینت فزای اکلیل و سریر

بعد از تسخیر قلعهٔ آونیک پنج روز در آن موضع بساط نشاط گسترده داد عیش و طرب داد چون از
لهو و لعب سآمت و ملالت روی نمود از آنجا مراجعت فرمود و روز هشتم ماه شوال در اثنای راه
جناب امیر حاجی سیف الدین از جانب ماوراء النهر آمده مهمات ملکی معروض داشت و حضرت
صاحبقران در جلگه که نمونهٔ روضهٔ رضوان نمود فرود آمده چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه
نوزدهم ماه مذکور فرمان داد تا طوئی عظیم ترتیب کردند و در آن طوی امیر طهرتن را بمنشور
ولایت ارزنجان و آن نواحی بلندپایه گردانیده بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه
ساخت و امیر زیرک جاکو پیش از ین با طایفهٔ از بهادران پرخاشجوی بقلعهٔ آیدین رفته بود
و بدانجا رسیده در باب محاصره و جنگ ید بیضا نموده و حاکم قلعه امیر بایزید چون تسلط
سپاه منصور مشاهده کرد دانست که بهمه حال اهل حصار پایمال حوادث روزگار خواهند
گشت لاجرم حیلهٔ اندیشیده امان طلبید و التماس نمود که اگر لشکر دست از محاصره باز دارد
و از پای حصار برخیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او مبذول داشته قریب بآن موضع
در محلی نزول کرد و امیر بایزید بی آنکه امیر زیرک را اعلام کند بهنگام سحر از حصار بیرون آمده
متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون باردوی همایون رسید منظور نظر مرحمت و عاطفت شد
و حضرت صاحبقرانی ولایت آیدین را باو بخشید و آل تمغا و خلعت خاص و کمر زرین خدمتش را
بازگردانید و ایلچی فرستاده امیر زیرک را باز خواندند و در خلال این احوال برهان اغلان
و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه آقسقا با لشکر
گران متوجه گرجستان گشتند و آنحضرت بنفس همایون از جنگلستان الهتاق عازم آن صوب
شد لشکریان ظفر قرین از اعدای دین هر کرا می یافتند قتل و غارت میکردند حضرت

صاحبقران کامکار با شاهزادگان رفیع مقدار و امراء نامدار چون بشهر فارس رسیدند
در ظاهر آنکه صحرایی دلکش و منزلی بغایت خوش بود فرود آمدند و از جمله فتوحاتی که در آن اوان
روی نمود آن بود که اختری مبارک فال از افق جلال طالع گشت یعنی در روز خجسته پنجشنبه
بیست و ششم شوال سنه ست و تسعین و سبعمایه حضرت ملک متعال امیرزاده شاهرخ را فرزندی
سعادتمند کرامت فرمود و بابراهیم سلطان موسوم آمد و بانوی عظمی کس فرستاده خاطر خطیر
پادشاه جهانگیر را از ایصال این بشارت فرحناک و مسرور گردانید و بیست و یک روز بجشن
و سرور گذرانیدند و حضرت صاحبقران با کمال مسرت و شادمانی از مرغزار فارس کوچ کرده
در دشت مینک کول فرود آمد و در آن موضع امرا و بهادران که بغزو گرجستان رفته بودند
قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده و با غنایم نامو فور بازگشته بتقبیل پا طبوس فایز گشتند
و بار دیگر طویی عظیم ترتیب دادند و چون از وظایف عیش و لوازم طرب فرغت حاصل شد
شهریار کامران از مینک کول نهضت کرده بر سر لیشته عریض فسیح نزول فرمود

ذکر رفتن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند بر حسب فرمان و توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بار دیگر بطرف گرجستان

در بیست و یکم ذی قعده سال مذکور خاقان موید
منصور فرمان داد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط آن مملکت قیام
نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود تا مهد علیا سرای ملک
خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و آغایان با اغرق در موافقت آنجناب تا سلطانیه روند و ایشان
در آن موضع توقف نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد نو باوه سلطنت و حرم با حرمت بر حسب
فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجماعت بار دیگر داعیه او از فضیلت جهاد از خاطر انور
پادشاه بادین و داد سر بر زد لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجیان که بقوا قلعها نیق استظهار
دارند منعطف ساخت و ایشان بقلال و جبال و مواضع استوار پناه برده بودند سپاه
جلادت شعار بکوهها بالا رفته در باره آن بی دینان قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و مظفر
و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت نمود و حضرت صاحبقران شکار کنان میرفت تا بتفلیس که
معظم ترین بلاد گرجستان و دار ملک سلاطین ایشان است رسید و باز گشته بولایت شکی
آمد و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه را با جمعی امرا بر سبیل ایلغار باطراف آن ولایت
فرستاد و تا هر که از در ایلی در آید ابواب عنایت و عاطفت بر روی او مفتوح سازند و هر کس که
مخالفت نماید بنیاد او را بر اندازند و ایشان بر حسب فرموده عمل نموده مجموع کوه و دشت برتاختند
و غارت کردند و ایل و الوس آن نواحی کوچ ساخته باردوی همایون رسانیدند و امیر شیخ نور الدین
آتش نهب و تاراج در کوهستان زده با غنیمت فراوان بدرگاه خسرو صاحبقران باز گشت
در خلال این احوال کسی از جانب شروان آمده خبر آورد که لشکر توقتمش خان باشلیغ ایشان
...لی اغلان و الیاس اغلان و جمعی دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امرای بدنهاد از دربند
گذشته بعضی ولایات شروان که باج گذار و فرمانبردار آنحضرت بودند تاختند حضرت
صاحبقرانی فی الحال بجانب ایشان در حرکت آمد مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبردار
شدند فرار بر قرار اختیار کرده از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق
در طن زار محمود آباد نزول فرموده قبه سرادق جلالت نشان را باوج کیوان برافراشت
و از آنجا مسرعی را بطلب حرمها و اولاد صغار بسلطانیه فرستاد و سرای ملک خانم و تومان آغا
و دیگر خواتین و فرزندان عالیمکان بر حسب فرمان روان شدند و منازل طی نمودند و از آب

گرگذشته سعادت دستبوس حاصل کردند و درین اثنا امیرزاده میرانشاه از ظاهر النجق نهضت
نموده روی بار دوی اعلی نهاد و چون بموضع مالی رسید حق سبحانه و تعالی نور باصره او را بر
فرزندی زیاده گردانید و حضرت صاحبقرانی این خبر استماع نموده آن پسر را ایجل نام نهاد
و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ بر حسب اشاره علیه امیر سونجک و حسین جعفر اول علی سلک
عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر فارس روان شده درین مقام بعز بساط بوس سرافراز گشت

ذکر احوال سلطان احمد بعد از هزیمت و جلوس او بار دیگر بر سریر سلطنت

سلطان احمد جلایر چون از
نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب میل نمود و اعیان و اشراف آن دیار بموجب
اشاره سلطان برقوق که دران ایام زمان فرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش
مبالغه کرده آنچه مایحتاج او میبایست مرتب و مهیا داشتند و سلطان احمد چند گاهی با بری
بیکران عرب در ولایت حلب شب بروز و روز بشب رسانید برقوق ایلچی پیش او فرستاد
خود را بنده و خدمتکار خواند و پیغام داد که ملک و مال حکم مشارکت دارد بلکه اگر بر مجموع آن
رقم تملک می کشد هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را اسب نامدار و خلعتی نفیس
داد و کمر مرصع داده عازم دمشق گشت اکابر آن بلده سلطان را بدار الاماره فرود آورده
اسباب ضیافت ترتیب دادند و چند روز در آنجا بنشاط و خرمی گذرانید و روی بمصر نهاد چون
نزدیک بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال نموده پایه رفعتش از درجه عیوق
بگذرانید و صد و سی اسب تازی و سی جامه طلادوزی پیشکش کرده سلطان را بکنار رود نیل
بجایی نزه فرود آورد و هر روز ملبوسات عزیز و مطعومات لذیذ پیش او میفرستاد و سلطان
نیز تبرکات بسیار بمصریان داد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید در امور مملکت مشورت

نمودند رایها بران قرار گرفت که سلطان احمد با لشکرها متوجه حلب گردد و ملک برقوق در
خزانه باز کرده و سپاهی عظیم آراسته گردانیده سلطان را تکسیل کرد و سلطان احمد چون بحلب
رسید شنید که حضرت صاحبقران ممالک ستان از غزوه گرجستان مراجعت نموده
عنان عزیمت بدشت قبچاق معطوف ساخته است بنا برین مصریان را عذرخواهی نموده
باز گردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شده خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته
بطرف تستر شتافت و در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه بار دیگر بر تخت عراق عرب تمکن
یافت

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بزرگ منش در زمان عنایت ملک ذو الجلال بجانب دیار شمال و وقوع محاربه با توقتمش

در اواخر زمستان که سلطان عدالت شعار بهار با استوا
لیل و نهار فرمان فرمود بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر شهریار جهانگیر خطور نمود که توقتمش
خان را مجدداً گوشمال بسزا دهد تا دیگر بار پای از اندازه خویش فراتر ننهد و بواسطه این معنی
پرتو التفات بر حال سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام و الکا داد و حضرات عصمت سمات را
با اغرق بسلطانیه روان گردانید و فرمان داد که سرای ملک خانم و تومان آغا با اولاد صغار از
سلطانیه بسمرقند روند و در آنجا توقف نمایند و در هفتم جمیدی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمایه
خدیو آفاق با لشکر آراسته متوجه دشت قبچاق شد و پیش ازین حضرت صاحبقران ظفر قرین
شمس الدین المالغی را که مردی چرب زبان شیرین سخن بود بر نکات و دقایق و امور واقف
و بر غث و ثمین حکایت مطلع و بر ایراد کلام بر حسب مقتضی مقام قادر از محمود آباد با مکتوبی مشتمل
بر وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته و در دشت
قبچاق به توقتمش خان رسیده و مکتوب خسرو آفاق رسانیده حضرت صاحبقرانی را از فور نکته دانی

بکمال سخن رانی بنوعی تقریر کرد که در خاطر خان موثر و جایگیر آمد و توقتمش خان میل صلح و صفا نمود و
خواست که دست در دامن اعتذار زند و زبان بکلمهٔ استغفار گویا گرداند و غبار وحشت را
بزلال عذرخواهی تسکین دهد اما امرای او که از دانش بهره نداشتند ازین معنی سر باز زدند
و آن بدآموزان او را بکلمات مزخرفات از جادهٔ صواب منحرف ساختند تا در تیه غفلت و بیدای
غرور سرگردان شده در دشت نخوت و عداوت تخم ویل و ثبور کشت و کلمات وحشت آمیز
در جواب نوشت و شمس الدین الماغی را زر و جامه داده باز گردانید و او در کنار آب سمور بموکب
همایون پیوسته بعد از شرایط زمین بوس مکتوب توقتمش خان را معروض داشت و از آن جواب
ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال یافته بعرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان
داد و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ باشد و در
محل عرض لشکر افواج سپاه مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده تنبل دست چپ در دامن کوه
البرز و دست راست محیط بر ساحل دریای قلزم لشکری که بآن آراستگی و کثرت آن از زمان
افراسیاب تا آن غایت در یک موضع هیچکس نشان نمی داد حضرت صاحبقرانی محفوف بعون
و تایید آسمانی بر ابرش گردون خرام سوار شد و از بدایت طلوع نیر اعظم تا قرب زوال نیر آن
تول و برانغار و جوانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط در آورد و بهر فوجی که میرسید سردار آنجماعت
زانو زده و زبان بدعا و ثنا گشاده چنانچه رسم است اسب می کشید و آنحضرت شرف محمدت
ارزانی میداشت و بعد از فراغ ازین امر شاهزادگان و امراء تومانات و قوشون بموجب حکم خود
روان شدند و از دربند گذشته بقومی از هواداران توقتمش خان که ایشان را قیتاق میگفتند رسیدند
و بنوعی اطراف و جوانب آن روزبرگشتگان را فرو گرفتند که از هزار یکی و از بسیار اندکی جان بردند

بردند و درین اثنا توقتمش خان شخصی اورتاق را برسالت فرستاد و آن شخص چون بکنار اردوی
همایون رسید و کثرت و ازدحام سپاه ظفرپناه دید حیران و سراسیمه بازگشت و بتعجیل تمام رانده
بلشکرگاه خویش پیوست و معروض خان گردانید که امیر تیمور گورکان با سپاه گران اینک
رسید توقتمش خان از استماع این خبر پریشان و هراسان گشته و قزانچی را با طایفهٔ از بهادران
دشت قپچاق منقلای ساخته روان گردانید و آنحضرت در موضع ترقی نزول فرموده شنید که قزانچی
با غلبهٔ تمام در کنار آب خوی منزل گزیده است حضرت صاحبقران کامکار با دلاوران چیده و نامداران
برگزیده شبگیر کرده روی جلادت بایشان نهاد و هنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار
دمار از دشمنان خاکپا بر آورده و از آنجا پیشتر رفته کنار آب سونج مضرب اوتاد خیام سپهر
انجام گشت و توقتمش خان با لشکر گران بر کنار آب ترک فرود آمده و تورها و عرابها پیش داشته
در استواری و محکمی سعی بلیغ نموده بود و چون از انهزام قزانچی و توجه آنحضرت آگاه گشت پای
ثبات و وقار او متزلزل شده روی بگریز نهاد و شهریار کامکار با سپاه ظفرشعار گذار پیدا
کرده و از آب ترک عبور فرمود و توقتمش با آب توری رسیده توقف نمود و تواجیان فرستاده
بقیهٔ لشکر را طلب داشت و حضرت صاحبقران دریانوال بواسطهٔ قلت زاد سپاهیان کنار کنار
آب بطرف ولایت جولات در حرکت آمد و تا ایشان از غلات آن دیار بهره ور گشته باستظهار
تمام کمر قلع و قمع مخالفان بندند توقتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران دشت قپچاق
کنار کنار آب در عقب لشکر می آمد حضرت صاحبقران کلمهٔ العود احمد بر زبان رانده در برابر
یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جهت حزم و احتیاط تیپاقیان بر امن معسکر همایون خندق کنند
و چپرها زنند و پای آنرا استوار گردانند و بموجب فرموده عمل نموده باشارهٔ علیه در بیرون خندق

نخستین خندقی دیگر فرو بردند و حکم شد که آن شب کسی از جای خود حرکت نکند و آواز برندارد و مجموع
وظایف تیقظ مرعی داشته از شبیخون برحذر باشند و در آن شب اینایخ اوغلان از نژاد
جوجی خان چهرهٔ عهد را بناخن بیوفایی خراشیده بگریخت روز دیگر سلطان سپهر ارتفاع از
کمینگاه افق بیرون آمده یکسواره در میان میدان آسمان از عقب دشمنان فلک تاخت
و شمشیر کین از نیام انتقام برآورده سر شب را از مرکب بدن جدا ساخت بهادران هر دو لشکر
و نامداران هر دو کشور چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند صاحبقران فلک شکوه رای پرتو
ضمیر آفتاب تاثیر بر تنسیق و تنظیم لشکر ممالک ستان کشورگیر انداخته هفت قول مرتب گردانید
و قول بزرگ را بوجود امیرزاده محمد سلطان زیب و آرایش بخشیده بمردان صف شکن
آنرا استحکام داد و بنفس همایون با بیست و هفت قوشون آراسته چون کوه آهن در عقب
لشکر قرار گرفت تا اگر خللی از طرفی روی نماید بتدارک و تلافی آن کوشند و از هجوم آن سپاه
زهرهٔ شیر فلک آب شد و از گرد سم ستوران شمشیرزن رخسار مهر و ماه بی تاب گشت درین
اثنا از جانب جوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست توقتمش خان جمعی از
شاهزادگان مثل کونجه اوغلان و بیک یارق اوغلان و دیگر نوینان مثل اقتاو و داود صوفی و اورتوکو
در مقابل میسرهٔ اینجانب آمده بجنگ مشغول اند حضرت صاحبقران با قوشونهای خاصه که ملازم
رکاب نصرت انتساب بودند روی بایشان نهاده حمله کردند مخالفان از صولت سپاه منصور
پشت داده روی بگریز آوردند و از جملهٔ بیست و هفت قوشون جمعی از عقب گریختگان رفته
و دشمنان بقول خود رسیده بازگشته و از آن فوج که ایشانرا تعاقب نموده بودند برخی را
کشته بعضی را بحضرت صاحبقرانی رسانیدند و قوشونات متفرق شده ایشان بی تحاشی پیش راندند

بر آنحضرت حمله آوردند و امیر شیخ نور الدین سار بوغا رعایت حقوق ایادی و احسان حضرت
صاحبقران ممالک ستان کرده و از سر جان گذشته فرود آمد و پنجاه نفر درین امر بادی موافقت
نمودند و بزخم پیکان دیده دوز ایشانرا بر جای داشتند و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل
باورچی هر یک عرابه از عرابهای اهل خلاف را گرفته پیش خسرو آفاق آورده مانند چپر بر هم بستند
و الله داد با قوشون وفادار بمدد رسیده و از اسب پیاده شد و در پهلوی شیخ نور الدین زانو
بزمین زده بتیر آغاز کرد و حسین ملک قوچین با تمغان و امیر زیرک جاکو با قوشون قول
بایشان منضم شده و استوی نیز با قوشون خویش پیش آمده در خدمتکاری کمر بستند و بنوک
پیکان سندان گذار جان دشمنان خستند و هر چند بهادران دشت قبچاق فوج فوج متعاقب
هم رسیدند و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانه نمودند سپاه ظفر پناه که فرود آمده
تیرانداختن مشغول بودند نتوانستند که از جای بردارند جویهای خون دران معرکه از
قضا ملک بیچون جریان یافت و سرهای مبارزان دران میدان مانند گوی غلطان شد
و امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه بمدد رسیده حمله آوردند مجموع بهادران
باتفاق متوجه برانغار دشمن شدند و بزخم پیکان آتش انگیز و شمشیر خونریز دست
راست مخالفان را بشکستند و امیر حاجی سیف الدین را نیز که قبل برانغار بود حالتی
صعب دست داد چه دست چپ مخالفان که قبل ایشان عیسی بی و بخشی خواجه بود بروی
حمله آوردند و غالب آمده خدمتش را در میان گرفتند و او هم دست از جان شسته با
تومان خود از اسب پیاده گشت و دست جلادت گشاده تیرباران آغاز کردند
و دشمنان هرچند در عقب یکدیگر بمدد رسیده بشمشیر و نیزه بر سر ایشان راندند آن پردلان

پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگردوز باز گردانیدند در اثنای این حال امیرجهانشاه
با فوجی سپاه ظفرپناه بمعاونت امیر حاجی سیف الدین از گوشه درآمد و باتفاق خودرا
بر قنبل دست چپ توقتمش خان زدند و ایشانرا چنان راندند که دیگر هوس بازآمدن
نکردند و تمور خواجه آقبوغا نیز وظایف شجاعت بتقدیم رسانیده مقابل خودرا از جای برگرفت
و امیرزاده رستم پسر شاهزاده مرحوم عمرشیخ بهادر بحملهٔ آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفانرا
بسوخت و نام پدر مرحوم خودرا در صغر سن بسرپنجهٔ اقتدار زنده ساخت و یغلی بی از جملهٔ مقربان
و مخصوصان توقتمش خان و بهادران و ملازمان خویش بمیدان درآمده زبان بلاف
و گزاف بگشاد و امیر عثمان عباس را بمبارزت پیش خود طلب داشت عثمان بهادر با قوشون
خویش پیش رانده هر دو گروه با یکدیگر درآویختند و بخنجر و شمشیر خون هم دران صحرای هیجا ریختند
و عاقبت عثمان بهادر بنیروی دولت روزافزون دشمنان را منکوب و زبون گردانید و دیگر
بهادران و سرداران بیامن اقبال صاحبقران عدیم المثال بلکه از عین عنایت ملک
متعال اهل عدوانرا درهم شکسته بیکبارگی متفرق و پریشان ساختند و توقتمش خان چون
یقین دانست که کار نوع دیگرست و کارفرمای عالمیان قضا و قدر بر مفارقت ملک و مال تأسف
و تحسر خورده باشاهزادگان جوجی نژاد و امرا و بهادران دشت قبچاق مصراع
ازان معرکه پشت برگاشتند ؛ و لشکر بهرام انتقام تیغ کین از نیام برآورده بسیاری
از ایشانرا بقتل رسانیدند فرزندان دولتیار و امرا رفیع مقدار مراسم نثار بجای آوردند
و زانو زده زبان تهنیت گشادند و حضرت صاحبقران گردون توان ایشانرا درکنار گرفته
تحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت آیات ازانجا در حرکت آمده کنار آب قورای

معسکر همایون گشت آنحضرت امیر شیخ نورالدین را بمزید عنایت از میان ارکان دولت
امتیاز داد و بازاء آنچه دران معرکه ازو صادر شده بود اسب خوب و جامهٔ طلادوز و کمر مرصع باد
بخشید و مبلغ صد هزار دینار کبکی برسم الکا عنایت فرمود و غنایم و اموال که ازان مصاف بود
حاصل شده بود با اغرق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه را که بیشتر از جنگ از اسب افتاده و
پای مبارکش کسری یافته بضبط اغرق تعیین فرمود و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را
در ملازمت شاهزاده بازداشت و بنفس همایون با لشکر شیرشکار در عقب توقتمش خان
بایلغار روان شد و چون بکنار آب آتل رسید عنایات پادشاهانه شامل حال پسر اروس خان
توبری جاق اغلان که ملازم رکاب نصرت انتساب شده بود جمعی از بهادران اوزبک را که در
سلک ملازمان عتبهٔ علیا انتظام داشت شد همراه او ساخت و بجامهٔ زردوز و کمر مرصع افسر
زرنگار خدمتش را سرافراز گردانیده از آب آتل بگذرانید و زمام حکومت دشت قبچاق
و الوس جوجی خان در قبضهٔ اقتدار او نهاد و شاهزاده بضبط سپاه و یاسامیشی الوس مشغول
شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و توقتمش خان عروس ملک را سه طلاق برگوشهٔ چادر بست
و از بیم جان ترک خان و مان کرده بجنگلستان لولر با معدودی چند درآمد و خواص و مقربان او
بهر طرف متفرق و پریشان گشتند و لشکر فیروزی اثر این نوبت نیز در دشت قبچاق قتل و غارت
کرده نزدیک بظلمات رسیدند چنانچه در یورش اول قریب بآن موضع رسیده بودند و امیرزاده
میرانشاه که با بعضی امرا در اغرق مانده بودند اغرق را سر کرده در موضع یولدز قلوق ازدق لوق
باردوی اعلی پیوستند و چون زمان غیبت حضرت صاحبقرانی در ممالک محروسه امتداد یافته
بود و اکثر شاهزادگان نامدار و نوئینان رفیع مقدار ظفر کردار ملازم رکاب همایون بودند [illegible]

عالم آرای آنحضرت اقتضاء آن کرد که امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ را بفارس فرستند
و بعضی از امرا روانهٔ سمرقند گردانند و بامضاء این عزیمت حکم شد که شاهزادهٔ مشار الیه با شش هزار
سوار بشیراز معاودت نماید و غیاث الدین ترخان و امیر شمس الدین عباس با سه هزار کس
بسمرقند روند و اینجماعت برحسب فرمان روان شدند و مسافت قطع کرده چون باردبیل نزول
کردند شنیدند که قرا یوسف با غلبه از تراکمه در نواحی الهتاق است و عزیمت خوی دارد امیر شمس الدین
عباس و غیاث الدین ترخان چنانچه قرار یافته بود روی توجه بسمرقند نهادند و امیرزاده پیر محمد
با لشکر خویش بتبریز آمد و لشکریان حوالی جمع آورده و ملازمان امیرزاده میرانشاه که در آن
دیار بودند بشاهزاده پیوستند و چون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد روی توجه بدفع
قرا یوسف آورده و در خوی نزول فرموده شنید که قراول قرا یوسف در قرا دره است شاهزاده
بی تحاشی بر سر ایشان تاخت و تراکمه از بیم جان گریخته بدربندهای پیش قرا یوسف رفتند و خلقی
از خوف شمشیر بهادران شیر شکار فرار نمود و امیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا دربندهای رفت
و لشکریان را از عقب قرا یوسف بنکامیشی فرستاد و ایشان تا آونیک رانده ازو اثری نیافتند
و امیرزاده پیر محمد بازگشته بسلطانیه آمد و خانزاده او را طوی داده و خلعت منقش پوشانیده خلق
متوجه شیراز شد **ذکر تاخت فرمودن حضرت صاحبقران دست راست الوس جوجی خان را و شرح دیگر**
وقایع که در مغولستان روی نمود تا زمانی که آنحضرت معاودت نمود بعد از انهزام توقتمش خان
پادشاه ممالک ستان استیصال دست راست الوس جوجی خان را وجههٔ همت ساخته رایت
نصرت آیت برافراخت و بجانب آب اوزی روان شده امیر عثمان عباس را در مقدمه فرستاد
و امیر عثمان در موضع منکرمن به بیک یارق اغلان و طایفه از الوس اوزبک رسیده آتش نهب

در خان و مان ایشان زد و معدودی چند یکسواره از آنجا عنان جان بکنار کشیدند و با تیمور اغلان
واقف شده از آوازهٔ توجه لشکر منصور بحدود دل و مقهور با ل سرداری که پیوسته باهم عداوت داشتند
توسل جستند و غارت و تاراج یافته و تومان آقتا فرار نموده بروم رفتند حضرت صاحبقران از
آب اوزی بازگشته آهنگ روس کرد و لشکر ظفر قرین برکنار آب تن برکه و بیک یارق اغلان محیط
شدند و چون خدمتش عاجز و بیچاره گشت و فرزندان و متعلقان را گذاشته با یک پسر از میان
بیرون رفت و سپاه ظفر مآل اهل و عیال او را بدرگاه حضرت صاحبقران بی همال آوردند آنحضرت
جهت ایشان خیمه و خرگاه تعیین فرموده و اسباب یورش آنجماعت مهیا داشته و نقد و جنس بایشان
ارزانی فرموده همه را خوشدل و شادمان از عقب بیک یارق اغلان روان کرد و امیرزاده میرانشاه
با دیگر سرداران بازگشته نوبت دوم متوجه بر الغار الوس جوجی خان شد و بمقصد رسیده بقیهٔ
آن مردم را غارتیده مجموع اروس و اوروس جوق را نیز تالان کردند و چند قبیلهٔ دیگر را که از خوف
شمشیر لشکر ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان می گشتند دریافته بایشان ملحق گردانیدند و حضرت
صاحبقران گردون اقتدار چون بشهر بلکو که از امهات بلاد روس است رسید لشکریان مجمع
آن ولایت را بباد غارت و تاراج دادند و آنحضرت چون بعد از قطع منازل بحصار آزاق نزول فرمود
امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست و در آنجا حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که اهل ملت را
از ارباب کفر و بدعت جدا ساخته رها کردند و فرقهٔ ضاله را بجهنم و بئس المهاد فرستادند و خدیو آفاق از
حصار آزاق نهضت نموده بسمت تومان روان شد و بنا برآنکه چرکیان علف زارهای ولایت
خود را ساخته بودند و در آن راه چارپای بسیار از پای در آمده از دست رفت و اردوی همایون
از آب ولای فراوان گذشته در موضع قوبان محل نزول سپاه ظفر نشان گشت و امیرزاده محمد سلطان

و امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه با طایفه از بهادران بتاخت اطراف و جوانب مملکت گرجی
شتافته و هرچه دیدند بردند و بازگشته بموکب اعلی پیوسته سعادت زمین بوس حاصل کردند
و چون خاطر آفتاب اشراق فرمان ده آفاق از مهمات ولایت روس و چرکس فارغ گشت عنان
عزیمت بجانب البرزکوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان عباس بواسطه تهمتی غرق
بحر فنا شد لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه حضرت صاحبقران جهانگشای امیر حاجی سیف الدین را
در اغرق گذاشته بنیت غزای البرزکوه بالا رفت و بسیاری از بی دینان را که در قلعهها
و دربالای محکم تحصن نموده بودند بعد از محاربه بدوزخ فرستاد و مظفر و منصور با غنایم نامحصور
باغرق معاودت فرمود و امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را طوی پادشاهانه داد و هفت هشت
روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چند گاهی دیگر توقف واقع شد تا چهارپایان بحال خود باز آمده
لشکریان بیاسودند و حضرت صاحبقران کامکار باز از اغرق جدا شده و ایلغار کرده بجانب
قلعه کولا و طاوس توجه نمود و ایشان از سرداران عظیم الشان رفیع المکان البرزکوه بودند
و مسکن آنمواضع قلاع حصین و حصارهای رزین بر بالای آن کوه شامخ واقع شد که قوت واهمه
بآن راه نمی برد و نور باصره از کمر آن نمی گذشت و قلعه طاوس قلعه بود بر سمین کمر کوه واقع
بغایت رفیع و منیع چنانچه طایر اندیشه هرچند پر و بال می زد بشرفات آن نمی رسید بلکه شهباز
بلند پرواز فکر را طیران در هوای تسخیر آن محال می نمود حضرت صاحبقران بنفس قرین
جمعی از قبیله تکریت را که در سیر کوه و کمر قدم بر قدم نخجیر می نهادند طلب داشت و بتفحص و تفتیش
آن قلعه امر فرمود ایشان هرچند احتیاط کردند براهی که موصل باشد بمقصد نبردند
عقده گشای حضرت صاحبقران بعد از تدبر و امعان اشارت فرمود که چند نردبان بلند

ترتیب دادند و بر یکدیگر پیوند کرده بر کمر اولین نهادند و طایفه از بیدلان ببالا برآمدند و نردبانها
بالا کشیده بر کمر دوم نصب فرمودند و باز بر معارج بهادری مرتقی شدند و نردبانها بالا کشیده
بر کمر سوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شیرین شسته از عقب هم نردبان
برآمدند و طایفه دیگر از دلیران که پلنگان کوهسار را از بیم شمشیر ایشان بجان زینهار خواستندی
بر قله جبل عروج کردند و طنابها بر میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم گردانیدند و با
تنهای کشیده تا برابر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه حمله آوردند و هرچند از قلعه سنگ
و تیر می انداختند و قفس کالبد غازیان را از مرغ روح تهی می ساختند دیگر بهادران دین دار
متصدی آن کار می شدند اهل قلعه حوادث ارضی و سماوی بر خود محیط یافتند حیران و متحیر و سراسیمه
و مبهوت گشته دست ایشان از کار و کار ایشان از دست رفت و ملازمان درگاه پادشاه
هفت کشور برین نهج قلعه را مسخر ساخته کولا و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم بقتل
آن دو مفسد نکوهیده خصال صادر گشته هر دو را از پای در آوردند و چون بسمع همایون
رسید که اوترکو پناه بقلعه پولاد برده است تا از شیران بیشه هیجا امان یابد رایات
فتح آیات بآنجانب در حرکت آمد و اوترکو یکی از عظماء امراء توقتمش خان بود و بمزید
ابهت و حشمت از امثال و اقران امتیاز داشت فی الجمله حضرت صاحبقرانی پیش از وصول
بقلعه برادر اوترکو را که ملازم رکاب ظفر انتساب بود برسالت نزد پولاد فرستاده مکتوبی
مصحوب او گردانید مضمون آنکه اوترکو از ما گریخته است پیش تو آمده باید که او را عنقریب
بدرگاه عالم پناه فرستی و الا هرچه بینی از خود بینی پولاد جواب داد که قلعه رفیع منیع دارم
مشحون بمردان جنگی و ذخیره بسیار و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکارند و تا جان در بدن

باقی است محال می نماید که زینهاری را لبسیارم ازین سخن نایرهٔ غضب حضرت صاحبقرانی
اشتعال یافته فرمان داد که لشکریان راه قلعهٔ او را که جنگل پر درخت و سلکی سخت بود
بدستیاری تبر و تیشه مانند کف دست هموار سازند و سپاه ظفر پناه سه فرسنگ درخت
بریده راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بموضعی رسیده چندان عسل یافتند که
هرچند خواستند برداشتند و آنچه در کار نداشتند بگذاشتند و چون بحوالی قلعه که در درهٔ
هولناک بود برسیدند اهالی حصار فدایی وار بجنگ پیش آمدند و بعد از ستیز و آویز بسیار معاودت
انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را بگرفتند
و قتل و غارت کرده از عمارت اثر نگذاشتند و او تترکو گریخته بجانب دره های البرز شتافت
و از برانغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که او تترکو را نکامیشی کرده ایم و او در سر آبی بود
و پیرشان در کوهستان البرز بموضع اباسه آمده است صاحبقران گردون اقتدار همان
لحظه سوار شده متوجه آن صوب گشت و چون اباسه مضرب سرادق جلال گشت و او تترکو را دست
و گردن بسته بدرگاه کیوان اشتباه رسانیدند و از موقف سیاست فرمان نفاذ یافت که
بر کعب او بندی گران نهند و بموجب فرموده عمل نمودند و جمعی که دران موضع حصین متحصن شده
بودند غارت یافته و اسیر گشته گردن بحکم تقدیر نهادند حضرت صاحبقران محفوف تاییدات
ربانی معاودت نموده باردوی همایون فرود آمد و چند روز در باش طاق و نواحی آن بسر برد
و محمد اغلان پسر غیور خان ولد بیاترخان را که دران اوان که بموکب اعلی پیوسته بود بجرجی ساخته
متوجه قلعهٔ پیسم شد و جمعی را که گریخته پناه بقلاع و مواضع منیع برده بودند بدست آورد
با شدت قهرمان قهر طایفهٔ از گمراهان را تیغ سیاست بگذرانیدند و برخی را لبسته از قلال

جبال بزیر انداختند دیگر روز آتش غضب حضرت صاحبقرانی زبان برافروخت که تر و خشک آن
دیار را درهم بسوخت و طلبا لمرضاة الله تعالی جمیع کلیسیاها و معابد اصنام را خراب و ویران ساخت
و منقبها و ملک و ادیان مختلفه را بکلی برانداخت و از آنجا باز گشته رایت سیاست برافراخت
و بدامن کوه اوهر رسیده ایل و الوس آن عرصه را بتاخت و از آنموضع و زنهان سعادت و اقبال
معاودت نموده متوجه پیش کنت شد و رعایای آن دیار که پیش ازین بقدم اطاعت و انقیاد پیش
آمده بودند و از خوف و هراس ایمن شده این نوبت بعنایات پادشاهانه سیورغال و اختصاص
یافتند و منظور نظر عاطفت گشته پهلو بر بستر استراحت و فراغت نهادند و رایات ظفر پیکر شهریاری
آتاق از آنجا نهضت نموده لشکریان ایل جورتو فراق را استیصال ساختند و حضرت فرمان فرمای
بالستحقاق چون بموضع بوغا بارتم رسید دران محل قشلاق فرموده و دران یورت طایفهٔ از
مردم مغول و قبایل ممقود و قارنی تموق بدرگاه عالم پناه شتافتند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند
و دران دستان جمعی کثیر که ایشانرا بالیق چیان میگفتند یعنی ماهی گیران بجزایر رفته بودند و ابرا
سر بلا بند اشته و در توجه ببارگاه فلک اشتباه تقصیر و تهاون ورزیده و چون رای عالم آرای
برین قضیه مطلع گشت بهادران سپاه منصور را باستیصال ایشان نامزد فرمود و آنجماعت
از آبهای عظیم که یخهای قوی بسته بود گذشته مجموع ولایت جزایر را بتاختند و با غنیمت و خواسته
بسیار باز گشته بمعسکر خجسته ملحق شدند و درین اثنا فرستادهٔ عمر تابان که بر حسب فرمان
جهانمطاع بضبط و نسق حاجی ترخان اشتغال می نمود باردوی همایون آمده عرضه داشتی ازو
بپایهٔ سریر اعلی رسانید مضمون آنکه محمدی کلانتر آنموضع سر مخالفت دارد اگر تدارک مهم او نفرمایند
کار مشکل شود حضرت صاحبقرانی امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و طایفهٔ از امرای عظام را

در اغرق گذاشته با وجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرمود و بعد از قطع مفاوزه و
مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید محمدی طوغا اوکرئما باستقبال بیرون آمده
آنحضرت او را در ملازمت امیرزاده محمد و امیر جهانشاه و دیگر امرا بتخریب سرای فرستادند
و بنفس همایون در شهر نزول کرده و بعد از تحصیل مال امان صامت و ناطق آن در عرصه
تاراج آمد و امیرزاده پیرمحمد با لشکرها از آب آتل بر روی یخ بگذشتند و محمد را بزیر یخ
فرستادند تا ماهیان محظوظ گشتند و چون شاهزاده مشار الیه با سپاه سرای بمکافات آنکه
لشکر توقتمش خان دران زمان که حضرت صاحبقران بتسخیر فارس و عراق اشتغال داشت
بما وراء النهر آمده آتش در سرای قزان سلطان که بزنجیر سرای اشتهار دارد زده بودند ایشان
نیز بشعله سیاست و قهر سرای را بسوختند و احشام و صحرانشینان آن ولایت را بنوعی زیر
و زبر ساختند که دیگر از امن و فراغت خبر نیافتند و مجموع سکان حاجی ترخان را کوچانیده دران
شهر نیز آتش زدند و خسرو آفاق با لشکرها بیورت قشلاق معاودت فرمود و دران زمستان
بنابر سورت سرما و بعد مسافت از معموره و ممالک محروسه بیشتر چهارپایان تلف شدند و عزت
در میان لشکریان بمرتبه رسید که یکسر گوسفند به دویست و پنجاه دینار کپکی و یکمن ارزن به
هفتاد دینار و گلهٔ گاوی بصد دینار یافت نمی شد عاطفت پادشاهانه شامل حال ملازمان گشته
حکم واجب الاطاعه نفاذ یافت که تواجیان مجموع غنایم را که دران یورش بدست آورده
بودند بر ایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی قحط خلاص شده بعضی پیادگان سوار گشتند

ذکر مراجعت حضرت صاحبقرانی از بلاد شمال و شرح بعضی از قضایا و بیان برخی از احوال

چون تمامت مملکت دشت خزر و سایر بلاد دشت قپچاق و شمال در تحت تصرف بندگان حضرت
صاحبقران بی همال آمد و دشمنان را کشته و آواره ساخته در آن ولایات از ایشان اثر نگذاشتند
آنحضرت در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از قشلاق براه دربند رایت معاودت
بر افراخته چون از آب ترک بر روی یخ گذشته موضع ترقی معسکر همایون گشت شهریار
سعادت یار براغرق پیشی گرفته با سپاه آراسته بنیت غزا روی با شکوجه نهاد و بعد از
وصول بمقصد لشکر تازه عدد آنحصار را مرکز وار در میان گرفتند و درین اثنا شوقی از غازیان
تومون با سه هزار سوار مکمل بمدد اشکوجه روان شد با آنکه پیش ازین تاریخ اکثر اوقات
بغزا و جهاد کفار آنمواضع اشتغال می نمود و این خبر بسمع اشرف اعلی رسیده آنحضرت با پانصد
مرد نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در پس پشته فرود آمده بودند و
اسبانرا بعلف رها کرده حضرت صاحبقرانی تنها بالای پشته بر آمده همه را بنظر احتیاط در آورد
و ناگاه عنان پیچیده سواران را فرمود تا رکاب گران گردانیده بران قوم خون گرفته تاختند
و کار ایشان بتیغ خونریز و پیکان دلاویز آخر ساختند و شوقی از بیم جان پیاده بکوهی بر آمد
و منهزم از عقب در آمده بیک چوبه تیر او را از ان بالا بغلطانیدند و سرش از بدن جدا کرده پیش
حضرت صاحبقران رسانیدند و جمعی را زنده بدرگاه آوردند و آنحضرت از آن جماعت پرسید که
چون شما پیش ازین به نیت احراز مثوبات اخروی با کفار جهاد می نمودید اکنون بخلاف
سابق چرا بمدد ایشان آمدید ایشان در مقام خجالت سر در پیش افکنده بسهو و خطای خویش
اعتراف نمودند حضرت صاحبقران از سر جریمهٔ ایشان در گذشته همه را زر و خلعت داد
و فرمود که بروید و با عظما و رؤسای خود بگویید که بی توقف بدرگاه ما شتابند تا از مائدهٔ احسان
و خوان انعام ما بهره تمام یابند و آن قوم زبان بدعا و ثنا گشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت

معاودت نموده مجاهدان دین قهراً و قسراً اشکوجه را مسخر ساختند و مجموع آن بی دینان را
بتیغ جهاد گذرانیده اموال ایشان را متصرف شدند و حوالی و نواحی آنرا تاخته و بنیاد اهل
کفر و عناد بر انداخته غنیمت فراوان گرفتند و مقارن این حال عظماء غازی قموق و اوبر
با علما و قضاة بدرگاه عالم پناه آمدند و زبان باعتذار و استغفار گشاده وظایف خدمت
بجای آوردند پادشاه دریا نوال نقوش زلات ایشانرا بزلال عفو و اغماض شسته
همه را بخلع گرانمایه و کمر شمشیر زرین و اسبان تازی خوشدل گردانید و بر غزا و جهاد تحریض
نموده ولایاتی که داشتند بریشان مقرر گردانید و دران باب یرلیغها داده همه را
رخصت انصراف ارزانی داشت و در ضمان سعادت و اقبال از آنجا روان شده و قطع
مسافت کرده ظاهر قلعهٔ ترکس را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخت و لشکر را بجنگ قلعه مسخر ساخته کفار
و اشرار آن موضع را بدار البوار فرستادند و گروهی انبوه از مخالفان دین پناه بمواضع حصین برده
بودند و در شکافها و سوراخها که درمیان کوههای بلند بود خزیده و آنحضرت همت بر استیصال
ایشان معطوف ساخت و جمعی از بهادران جلادت شعار در صندوقها نشسته و ایشانرا
از قلال و جبال تا برابر کمرها و شکافها که فرق ضاله در آنجا متحصن بودند فرو گذاشتند و مجموع آن
گمراهان را بزخم تیر و نیزه بسوراخ عدم فرستادند و اموال و اثقال ایشان گرفتند و لشکر
فیروزی اثر دران راه چند قلعهٔ دیگر بگشادند که تفصیل آنها موجب تطویل می شود و چون اکثر
ولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان ملت بیضا مستصفی گشت رایت نصرت انتما
از آنجا سر باوج سما کشیده در حرکت آمد و لشکریان ظفر شعار اموال بسیار و دختران سرو قد
گل عذار بدست آورده و محبوبان ماه رخسار را در عراء بها نشانده در غایت نشاط و خوشی

منازل می پیمودند و چون بموکب همایون قریب بولایت زره گران رسید اهالی آنجا بقدم
انقیاد پیش آمده زره و جوشن بی اندازه برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عوارف
عاطفت خسروانه گشتند و اهل قیتاق نیز امان جسته بنوازش پادشاهانه اختصاص یافتند
و چون اردوی کیهان پوی از دربند بگذشت رای عقده گشای بعمارت و استحکام
قلعهٔ آنجا فرمان داد و استادان چابک دست بتعمیر حصار کمر اجتهاد بسته و پنجهٔ بازو گشادند
و حاکم شروان و شماخی شیخ ابراهیم که دران یورش ظفر کردار ملازم رکاب همایون بود
پیشتر ازین رخصت طلبیده بشابران آمده بود و بترتیب اسباب ترغو و پیشاوری
اشتغال نموده دران اولا که رایات ظفر نگار بآنجانب رسید خدمات لایق بجای آورده
لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل لب آب کر محل نزول سپاه
پادشاه دریا دل گشت امیر شیخ ابراهیم طویی عظیم مرتب داشته پیشکشهای پادشاهانه
کشید و عاطفت شهریاری او را بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشید و خواص و مقربان او را
نیز بخلع گرانمایه سرافراز و بلند پایه گردانید و ممالک شروانرا با توابع و لواحق بدستور سابق
بر امیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه دربند را محافظت نموده از سرحدها نیکو باخبر
باشد و چند روز دران دیار بعیش و عشرت گذرانیده بعد از ان در جنبش آمده و از آب کر گذشته
موضع آق تام مضرب خیام پادشاه سپهر احتشام گشت و درین ولا حکم واجب الاتباع نفاذ
یافت که امیرزاده میرانشاه بضبط مملکتی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نماید و آن عبارتست
از دربند باکو تا بغداد و از همدان تا سرحد روم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط
و نسق آن مملکت پردازد بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق مشغول شود و شاهزاده مشار الیه حسب فرمان

عزیمت رفتن نمود و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش گرفته وداع کرد و امیرزاده رستم
و امیر جهانشاه را با سپاه همراه او گردانید و وصیت فرمود که در محاصره قلعه النجق اهمال نورزند
و امیرزاده میرانشاه با آذربایجان شتافت کوچ امرا و لشکریانش که در خراسان توطن
داشتند و بطلب ایشان کس رفته بود در رسیدند برانغار سپاه شاهزاده قراباغ و نخجوان را
تا آدینک یورت خود ساختند و جوانغار لشکر سا ساوخ بلاغ و درگزین را برای توطن گزین کردند
و شاهزاده جوانبخت از سر جد و اهتمام بمحاصره قلعه النجق مشغول شد ذکر خروج سلطان محمد طبسی
در یزد و مخالفت بهلول در نهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بجانب هرموز و وقوع فتوحات ارجمند
سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی در مدت غیبت سپاه ظفر لوا خیال فاسد بدماغ راه داده با بعضی
خواجه تاشان خویش از خراسانیان که سابقا در زمره آل مظفر انتظام داشتند و در آنولا در یزد
بسر می بردند اتفاق نموده خروج کردند و گماشته را بقتل آوردند و از اکابر یزد نیز طایفه را
از میان برداشتند و مال دو ساله آن ولایت را که در خزانه قابض مضبوط میداشتند و چند فرد
قماش را که جهة سرای ملک خانم خریده بودند و از شهر بیرون برده تفرقه نموده و جامه سپاه
دوخته هر بی سر و پایی را که با ایشان همداستان می شد زر و جامه میدادند و جمعی کثیر از اراذل
و رنود و اوباش در آن موضع مجتمع گشتند و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ در شیراز از این قضیه آگاه
گشته تهیه یورش و ترتیب اسباب محاصره یزد مشغول شد و شاهزاده مشار الیه و داروغکان
اصفهان و کرمان و قهستان خراسان و جرگها تمواضع متوجه دفع این فتنه شدند و در ظاهر
یزد جمعیتی عظیم دست داده سپاه اطراف بمحاصره و محاربه اشتغال نمودند و چون پرتو این خبر
بپیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقرانی تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد

جهانگیر با تیمور خواجه آقبوغا و دیگر سرداران و بهادران بدان صوب شتابد و چون در حوالی
یزد علف زاری که قوت چهارپایان حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسبان خود را
در ییلاق کوشک زرد و نواحی اصفهان گذاشته پیاده بدانجانب روند و بمحاصره مشغول گردند
شاهزادگان و امرا و لشکریان برحسب فرموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را
محاصره نموده جنگ آغاز کردند و هر روز دو نوبت بآن امر خطیر عمل می نمودند یکی از حوادث
زمان غیبت حضرت صاحبقرانی آن بود که امیر مزید که مرد نیکو سیرت پاکیزه سریرت بود و بر
حسب فرموده آنحضرت بضبط نهاوند اشتغال می نمود نوکری داشت بهلول نام مفسدی که
هر روز شیطان ازوی تعلیم گرفتی و بعد از آن باغوا و افساد مشغول گشتی و این بهلول مخذول
امیر مزید را بتلبیس و حیله هلاک ساخته بنهاوند مستولی شد و اسباب مقاتله و مدافعه مهیا داشته
بتسویل نفس و فریب هوا غروری بخود راه داد از خطا و چون حضرت صاحبقرانی
بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسید سلطان عیسی والی ماردین را از حبس بیرون آورده
تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بدو مقرر و مسلم داشته او را بآن صوب معزز و محترم گسیل
کرد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا
و لشکریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک را در کنارش نهند و ایشان برحسب فرمان
بآن صوب بر سبیل تعجیل در حرکت آمدند و رایت ظفر نشان از سلطانیه بجانب همدان نهضت
نمود و امیرزاده مشار الیه با امرا چون بنهاوند رسید حصار را مرکز وار در میان گرفته حرب
در پیوستند و بعد از سعی و کوشش نهاوند را مسخر ساختند و ارباب فتنه و فساد را بتیغ خونریز
زیر و زبر کردند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش سوختند و چون خبر این فتح نامدار بسمع شهریار

کامکار رسید فرمان عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه جلادت شعار
بجانب تستر توجه نمایند و مفسدان و قطاع الطریق لرستان را بجایی فرستند که دیگر معاودت
نتوانند کرد و کنار ساحل رفته مجموع بحر و بر را تا اقصی هرموز در تحت تصرف آورند و ایشان
بامتثال امر مبادرت نموده رایت توجه برافراختند و چون نواحی همدان مرکز رایت نصرت
آیت گشت و ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت حضرت صاحبقران پاک
اعتقاد بصلوة و صیام و تلاوت قرآن مشغول شد و چون هلال فرخنده فال شوال جمال نمود
حضرت صاحبقران بی همال از اداء صلوة و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را
بجانب شیراز روانه گردانید و فرمان داد که امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغون شاه
اخناجی در رکاب شاهزاده تا در هرموز بروند و تمامت بلاد و سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند
امیرزاده محمد سلطان و امرا برحسب فرموده روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد
بمسامع جلال پیوست کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان محاصره امتداد یافت مردم باوجود
آنکه گوشت سگ و گربه می خوردند از خلق شهر قرب سی هزار نفر از گرسنگی هلاک شدند و پسر
ابوسعید طبسی و اتباع او را نیز قوتی نماند و آن مخذولان از زیر خندق یزد نقبی کندند و از آنجا
بیرون رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصور را خبر شده آنجماعت را تعاقب نمودند و بسیاری
از آن بدکرداران را بدست آورده از پای درآوردند و پسر ابوسعید طبسی را که رأس و رئیس ایشان
بود در مهریجرد بجنگ افتاده کشته شد و چون بر ضمیر منیر پادشاه هفت کشور مخفی نبود که
فقرا و رعایای یزد در آن حادثه اختیاری نداشتند از کمال مکرمت حکم فرموده بود که بعد از فتح
شهر مردم آن بلده را بهیچگونه از غارت و طلب مال امان تعرضی نرسانند و برحسب فرمان

تمور که داروغه آنجا بود بعد از تسخیر با نوکران بشهر درآمد و هیچکس از لشکریان را نگذاشتند که قدم
در یزد نهند و بزودی آن دیار که روی بخرابی نهاده بود آبادان و معمور شد و بعد از استیصال
مخالفان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاهزادگان مراجعت نموده لشکریان را رخصت
دهند که باوطان خود روند امیرزاده پیرمحمد جهانگیر از راه خراسان متوجه قندز و بغلان شد
و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ باردوی اعلی شتافت و لشکریان روی بجانبهای خود آوردند و در بعضی
از تواریخ مسطور است که امیرزاده پیرمحمد ولد امیرزاده عمرشیخ بعد از فتح یزد باردوی همایون
شتافته مصحوب آنحضرت تا سمرقند رفت و از آنجا رخصت معاودت نموده متوجه شیراز
گشت و طایفه از ارباب اخبار گفته اند که امیرزاده پیرمحمد بعد از تسخیر یزد بجانب شیراز توجه نمود
و چون بمقصد رسید امیر سونجک که ملازم بود و از امرای شاهزاده رنجیده خاطر عرضه داشتی بپایه
سریر اعلی فرستاده تفصیل اتلاف و اسراف مال فارس باز نمود و صدر که سالها دراز خدمت
شاهزاده کرده بود بنابر میل و محبت سونجک بسیاست رسید و امیر توکل و امیر قراکه از امرای
شاهزاده عمرشیخ بودند و بواسطه رنجشی که از امیرزاده پیرمحمد داشتند بصحبت شیخ الاسلام
جنید کازرونی مایل شده در سلک مریدان آنجناب انتظام یافتند و دولتخواجه که نیابت
شاهزاده میکرد با سونجک اتفاق نموده رای عقده کشای حضرت صاحبقرانی که برین حالات
اطلاع یافت حکم فرموده که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایت فارس اهتمام نمایند و
امیرزاده پیرمحمد و سونجک و دولتخواجه باردوی همایون آیند و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی
بزبان عتاب با شاهزاده خطاب فرمود و چند روز نظر التفات از وی باز گرفته بار دیگر بر سر
عنایت آمد و شاهزاده را بشیراز روان کرد و سونجک را گناهکار ساخته حکم کرد که با تومان خود

بهندوستان رود و مدت سه سال بفتح بلاد و بقاع آن دیار اشتغال نماید و دولتخواجه را کوشان
و بینی بریدند امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت و شاهزاده او را با خود اندکان
بردنی الجمله امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان خواست بطرف هرموز روان شود
با امرا و مقربان مشورت نموده راهها تقسیم نمود و بنفس نفیس از طریق دارابجرد در حرکت آمد
و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در کربال با اغرق باز ایستاد و امیر جهانشاه
و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم بن امیرزاده
عمر شیخ که در برانغار بود باتفاق امیر شاه ملک راه کازرون و فال اختیار کرده خوشحال و فارغ
بال متوجه شدند و امیر جلال حمید و ارغونشاه اختاجی و بیان تیمور بیکجک براه جهرم و لار
عزیمت دیار بار نمودند و ایدکو برلاس از راه کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخته
ولایت کیچ و مکران را غارت کرده شاهزاده و امرای مؤتلف بطریق مختلف روی بمقصد نهادند
و در آن راهها از ولات و حکام و قصبات هر که بقدم ایلی و اطاعت پیش آمد اختصاص یافت
و هر که از باج گذاری و فرمانبرداری گردن بپیچید پایمال حوادث و نوایب گشته عرض و مال
او در معرض تلف آمد و چون بحدود هرموز کهنه رسیدند و در آن نواحی هفت قلعه را مثل شنگ
زندان و کوشکک و شامیل و قلعه مینا و تزرک و منوجان و تازیان گرفته و غارت و تاراج کردند
از عمارت اثر نگذاشتند محمدشاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای وغا در جزیره
جرون نخزیده آب عمان را پناه خود ساخت و از هیبت آن لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان
روی باد نهاده بودند اظهار عجز و بیچارگی نمود و بعضی تحف و هدایا بهری فرستاده در مقام ادا
مال چهار ساله که مبلغ هزار بار هزار دینار و دویست هزار دینار می‌شد بر وی باقی بود آمد

و برحسب مقدور و میسور خود از نقد و جنس باداء مبلغ مذکور تسلیم نمود و تتمه را ملتزم شد که
سرانجام نموده از عقب بفرستند و امیرزاده محمد سلطان مقضی المرام از آنجا بازگشته عنان
توجه بماوراءالنهر تافت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحبقرانی سمت گذارش خواهد یافت
ان شاء الله تعالی گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران بی همال مستوفی شرف و جلال و شرح بعضی از
وقایع و احوال صاحبقران ممالک ستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از همدان
در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه سمرقند منعطف گردانید و در مرغزاری
خوش و موضعی دلکش نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیر جهانشاه زمام محاصره النجق را
در کف کفایت سلطان سنجر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب
امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و حضرت صاحبقران کامکار میل شکار کرده فرمان داد
تا جرگه انداختند روز دیگر جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند و بعد از فراغ از آن کار عبدالملک
مراقرازکه از النجق آمده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عبدالملک برحسب
فرمان تعجیل رانده در سلطانیه با میرزاده رستم دوچار خورد و در رکاب شاهزاده بازگشت
و حضرت صاحبقرانی لشکریان را رخصت انصراف داده از اغرق جدا شد و چون عرصه
درامین از سم سمند کیهان پوی غیرت فزای چرخ برین گشت امیرزاده رستم بشرف
پایبوس استسعاد یافته و باشارت علیه متوجه شیراز شد تا با میرزاده محمد سلطان بپیوندد
فخر آفاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ روان
کرده بود که امیرزاده ابابکر را با رستم طغا بوغا برلاس و پیر علی پسر حاجی محمود شاه یسوری
با پنجهزار سوار باردوی همایون فرستاد و درین حین که خدام سپهر احتشام به بسطام رسیدند

امیرزاده ابابکر باردوی اعلی ملحق شده شرف پابوس حاصل کرد وحضرت صاحبقرانی
صد هزار دینار کپکی بشاهزاده بخشید واسب کمیت طهرتنی را که پیکر کوه دماوند با سرعت
سپهر بلند جمع داشت باو داده ملازمانش را بصنوف نوازش خوشدل ساخته امیرزاده
مشارالیه را پیش پدرش امیرزاده میرانشاه به تبریز فرستاد وخود عنان سبک رکاب
گران گردانیده بشتاب هر چه تمامتر میراند وبهر دیاری که میرسید سرداران آنجا ساوری وپیشکش
آورده جبین مسکنت بر زمین عبودیت می نهادند وبر هر ولایت که او عبور میفرمود از ظلم
وعدل حکام وداروغگان تفتیش می نمود وداد مظلومان از ظالم ستانده بعضی از ظلمه را بقتل
وبحبس بعضی فرمان میداد وچون بخطه خراسان درآمد امیر آقبوغا بر جناح استعجال باستقبال
شتافته ساوری وپیشکشهای سزاوار بمحل عرض رسانید وحضرت صاحبقران کامکار
شبگیر وایوار کرده بکشتی از آب آمویه بگذشت وبولایت بخارا مخیم اقبال سپاه نصرت
شعار گشت ودران محل حضرات عصمت سمات سرایملک خانم وتومان آغا وسلطان
بخت بیگم وسایر خواتین وآقایان با امیرزاده شاهرخ ودیگر شاهزادگان برسم استقبال
شرف دستبوس حاصل کردند واظهار بهجت وشادمانی نموده مراسم نثار وپیشکش بتقدیم
رسانیدند وحضرت صاحبقران کامکار از بخارا بخطه کش نهضت کرده در آقسرا که از مستحدثات
همت عالی نهمت او بود چنانچه اشارتی بدان واقع شده نزول فرمود وبزیارات مشایخ آن
دیار وپدر بزرگوار وفرزند نامدار خویش امیرزاده جهانگیر رفته صلات وصدقات بارباب
فقرا واحتیاج رسانید واعیان واشراف ممالک ماوراءالنهر روی بدرگاه عالم پناه آورده
بوسیلهٔ امرا ومقربان بپایهٔ سریر اعلی حاضر گشتند وزبان بدعا وثنا گشادند وآنحضرت

با ارکان دولت واعیان حضرت در آقسرا بساط نشاط گسترده چند روز بخرمی وانبساط گذرانیدند
ورایت ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده دارالسلطنه سمرقند را محل نزول همایون ساخت اکابر
واصاغر آن ولایت بانعامات وافره وتشریفات متکاثره شهریاری خوشدل وآسوده خاطر
گشتند وملازمان رکاب نصرت انتساب بفرمان صاحبقران کامیاب طویهای بزرگ
مرتب گردانیدند وچون خاطر انورش از عیش وعشرت بازپرداخت پرتو التفات
بر انتظام امور مملکت انداخت وتفتیش احوال زیردستان نموده متغلبان وظالمان را
گوشمالهای سزاوار داد وزیردستان ومظلومان را بنواخت وخراج سه ساله برعایا بخشید وهمه را
خشنود ساخت ودرین اثنا باری سبحانه وتعالی امیرزاده محمد سلطان را پسری کرامت
نموده بمحمد جهانگیر موسوم گشت وچنانچه معهود ومعتاد است بلوازم جشن وطوی اشتغال
نمودند وچون از لهو ولعب ورفاهیت فراغت حاصل آمد حضرت صاحبقران سعادتمند باغی که
در شمال شهر سمرقند احداث فرموده بودند بباغ شمال اشتهار یافته سرادق عظمت وجلال
برافراخت وبعمارت قصری رفیع دلکش فرمان داد واستادان ماهر ومعماران حاذق
که از خراسان وعراق وآذربایجان وبغداد وسایر امصار وبلاد بسمرقند جمع آمده بودند
طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند وچون مقبول خاطر خسرو جمشید سریر
آمد واتفاق دقایق نجوم ساعتی مسعود وزمانی محمود اختیار کرده بتاریخ جمیدی الآخر سنه
تسع وتسعین وسبعمایه بنایان چابک دست بنیاد آن نهادند وچهار رکن قصر ثابت
ارکان را بامرا قسمت نموده حضرت صاحبقران سعادت انتما از کمال اهتمام ووفور اعتنا بنفس
همایون ملتفت بآن نمی شد تا در مدت چهل وپنج روز باتمام رسید طاق ایوانش از ذروه

کیوان رفیعتر و اساس جدرانش از سد سکندر وسیعتر آمد **ذکر امیرزاده شاهرخ سلطان**
بآمدن حکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران بخطهٔ شهر سبز و وصول امیرزاده محمد سلطان
باستان فرخنده نشان در اثنا، تعمیر قصر باغ حضرت صاحبقران ستوده خصال حکومت خرا
سان و مازندران را تا حدود ری بدر درج سلطنت و دری برج خلافت معین الدنیا
والدین شاهرخ بهادر ارزانی داشت و از امرا امیر سلیمانشاه و امیر مضراب ولد امیر جاکو
و امیر سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و عبدالصمد امیر حاجی سیف الدین و ملکت و جهان ملک
پسرش و پیر محمد فولاد از اولاد و غیاث الدین ترخان و علی ترخان و حسن صوفی ترخان و از
توجیان تو بلاق و کیکجی و یورتچی و طغای مرکن و غیرهم و از هر تومانی فوجی را بملازمت او تعیین
فرمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امرا صایب اندیشه تا خوبنده و شاگرد پیشه کوچ با خود ببرند
و شاهزاده با فرهنگ که سزاوار اکلیل و اورنگ بودنی امین وقت و اسعد ساعت
پای عزیمت در رکاب سعادت آورد و در شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمایه از آب
آمویه گذشته و منازل و مراحل قطع کرده از راه اندخود بجیچکتو رسید و در انجا امیر آقبوقا
با اشراف و اعیان بلدهٔ هراة بدولت زمین بوس مستسعد گشته شرایط نثار و پیشکش
بجای آوردند و از آنجا روان شده بروزی فرخنده در مرغزار کهندستان که در یکفرسخی
هراة واقع است نزول فرمود و ماه مبارک رمضان آنجا بپایان رسانیده انواع
عاطفت و احسان او بر انحا و اطراف خراسان تافت و سرداران حکام ولایات
باستان دولت آشیان آمده مشمول عاطفت و احسان بی پایان گشته و شاهزاده
شاهرخ از کهندستان کوچ کرده بباغ زاغان آمده از قدوم او آن سرزمین پای

افتخار بر تارک هفتم آسمان نهاد و بعضی گویند که جناب شاهزاده علی الاطلاق آن زمستان
در مازندران قشلاق فرموده در شب بیست و یکم ذی الحجه سال مذکور آفریننده اناث
و ذکور شاهزاده جوانبخت را بطالع جوزا پسری شایستهٔ تاج و تخت کرامت فرمود و چون
این بشارت بسمع برگزیده والذی یحکم و یأمر رسید بایسنغر موسوم گشت و حضرت صاحبقرانی
رسانندهٔ این خبر را از ابیض و احمر بی نیاز گردانید و درین سال حضرت صاحبقران
عدیم المثال از باغ شمال سوار شده رایت عزیمت بجانب شهر سبز و ابر افراخت چند روز
در جلگاه دلکش کش بنشاط و طرب بگذرانید و از انجا کوچ کرده بشهر درآمده در آقسرا نزول
فرمود و ماه مبارک رمضان دران بقعه بطاعت و عبادت و قیام و صیام بسر برد و از آن
محل رحلت نموده به ییلاق سلطان ارتوج آمد و در آنموضع امیرزاده محمد سلطان از یورش
فارس و هرموز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جامهای زردوزی و اسبان تازی
بازینهای زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای طلا دوزی پوشانیده و حضرت
صاحبقران بواسطه آنکه نفس نفیس محمد سلطان را عنایت ربانی از خطر عظیم نگاه داشته بود وظایف
شکر بجای آورده و جامه و زر بارباب استحقاق داد مفصل این مجمل آنکه جمال الدین
فیروزکوهی که بزعم بعضی از اجداد امیر شاهی شاعر است و در حین مراجعت امیرزاده
شارالیه روزی برسم خدمتکاری پیاده در رکاب او میرفت ناگاه پیک اجل در رسید و
آن خون گرفته را باعث شد که بخنجر کاردی بر شاهزاده زد چنانچه اندک جراحتی بر اندام
مبارکش پدید آمد و خود از بیم جان بر کوه دوید و بدره افتاده حیات طبیعی را وداع کرده
و بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب شتافته او را در دره مرده یافتند و سرش از بدن

جدا ساخته و آورده بر بستم عمند جهان لؤلؤ دو دریای آنجناب انداختند **ذکر خواستاری**
دختر خضر خواجه اغلان و ازدواج امیرزاده اسکندر با بیکیسی سلطان و توجه رای عالم آرای
بعمارت باغ دلکشای حضرت صاحبقرانی شمع جهان پسر خضر خواجه اغلان را بمواهب
و عطایای بیکران اختصاص فرمود تا پیش پدر رود و جهت آنحضرت خواهر خود را خواستاری
نماید و از برای اتمام این مهم حکم شد که غیاث الدین ترخان با نفایس امتعه و لطایف اقمشه
با شمع جهان مرافقت نماید و ایشان هر دو بر حسب فرمان متوجه اردوی خان شدند
و شهریار با ذل درظاهر سمرقند بمرغزار رادکان گل که هوای عطرآمیزش جان و دل بود منزل
گزیده و درین اثنا قوم محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر بملکت آغا رسیده تنسوقات
نامی و پیلاکات گرامی بعرض رسانیده و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت
تبه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشته و چندان اسب و گوسفند کشته شد که خون
ذبایح بجیحون رسید و چندین سکرات درمیان آوردند که زمین و زمان سراندازان
شدند و مدت سه ماه بعیش و طرب اشتغال نموده شاهزاده بیکیسی سلطان را بآیین شریعت
غرا در سلک ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آنکه بساط جشن و طوی درنوردیدند
بانوی عظمی خانزاده رخصت معاودت یافته بحشمتی هرچه تمامتر از راه بجانب تبریز عزیمت
نمود و در پاییز همین سال یعنی تسع و تسعین و سبعمایه معمار همت بانی مبانی جهانبانی فرمان
فرمود که بر کنار مرغزار رادکان که در نزهت و طراوت از روضه فردوس و باغ بهشت
نشان میداد باغی احداث نمایند مهندسان معتبر و بنایان صاحب هنر که بر درگاه بادشاه
هفت کشور مجتمع بودند در روزی شایسته و ساعتی بایسته بر حسب اشارت علیه بنیاد باغی

مربع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر رکنی از آن دروازه عالی ترتیب
دادند که طاق آن در بلندی از گنبد گردون میگذشت و در عرصه آن نباتات و از اشجار
ثمر و گلهای خوشبوی و ریاحین تازه روی بنشاندند و چون غنچه دل نظاره آن گل صد برگ
گشاده می شد بباغ دلکشای موسوم گشت حضرت صاحبقرانی از برای گشادگی خاطر
تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان که شمع جهان و غیاث الدین ترخان بخواستاری او رفته
بود بر تو التفات بر اتمام آنکه مخصوص بوی ساخت و در اثنای این اوقات حضرت
صاحبقران ممالک ستان را در جنبش آورده از آب سیحون بگذشت و قریب قریه حنس
بفر سرادق گردون اساس گشت و در آن موضع قشلاق اتفاق افتاده لشکریان
خانهای زمستانی ساختند و از نی بوریاها پرداختند و آنحضرت بقصبه یسی تشریف برده
بزیارت شیخ احمد مشرف شد و آن بزرگوار از فرزندان امام زاده محمد حنیفه است و علی
ابیه علیه السلام و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر سر مزار فایض الانوار او عمارتی وسیع
رفیع طرح اندازند و بر حسب فرموده طاقی بنیاد نهادند بغایت بلند با دو منار و گنبدی سی گز
در سی گز و در دو طرف گنبد دو چهار صفه دیگر دوازده گز در دوازده و چهار صفه دیگر جهة
مرقد منور مع دو چهار صفه دیگر با حجرات و غیر ذلک از عمارات اساس افکندند و فرمان شد
که جهة مقبره سنگی سفید در غایت تکلف تراشند و نقوش غریب بدیع بدان بنگارند
و فرمود که مولانا عبیدالله صدر در اتمام آن اهتمام نماید و در عرض دو سال بسعی مولانا
مشارالیه آن عمارات باختتام رسید و صاحبقران گردون غلام صلات و صدقات
بمجاوران آن مقام انعام کرده باردوی همایون معاودت نمود و مقارن این حال مبشران

آمده طنطنهٔ وصول تکل خانم را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان عزیز را تکل
خانم تمامت امرا سوار شده پانزده روزه راه باستقبال شتافتند و مراسم نثار بجای آوردند
و اسبان کشیدند و در هر یورت و منزل که نزول کردند آن گلدستهٔ چمن خاتینت را طویها
دادند و در روز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه ثمانمایه در عین حضور رسیده و در باردوی اشرف
اعلی پیوستند و حکم واجب الاتباع بترتیب طوی عظیم نفاذ یافته قضاة و اسلام و علماء انام و اشراف
ایام را که در ممالک ماوراء النهر مجتمع بودند بپایهٔ سریر عدالت مصیر حاضر ساختند تا در خوبترین
ساعتی و بهترین زمانی زهرهٔ سپهر ابهت را قرین مشتری ماهیت گردانیدند یعنی تکل خانم
بنت خضر خواجه اغلان را بآیین شرع شریف در خلوت سرای عفت حلیف شهریار عالمیان
امیر تیمور گورکان گردانیدند خواتین عصمت آیین و شاهزادگان سعادت قرین و امرای
عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار دست اقتدار بساجق و نثار گشادند و از کثرت دینار و درم
گرانشان پشت گاو زمین خم گرفته و از بسیاری در و جوهر که بپاشیدند دیدهٔ دریا و کان
خیره ماند و چند روز بعشرت و شادمانی گذرانیده از عیش و کامرانی نکته فرو نگذاشتند
چمن آمال مجموع اعیان و آغایان که همراه مهد علیا آمده بودند از رشحات فیض انعام و احسان
حضرت صاحبقران گردون تازه و ریان گشت و درین اثنا ایلچیان تنغوز خان که از جانب
ختای با تحف و تنسوقات آن ممالک باردوی همایون رسیده بودند امرا و مقربان را
وسیله ساخته بپایهٔ تخت پادشاه سکندر حشمت فریدون فر حاضر گشتند و پیشکشها را [illegible]
محل عرض رسانیدند و مضمون رسالت ادا کرده و رخصت انصراف یافته خوشدل بازگشتند
و حضرت صاحبقران عالمیان امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که

متوجه مغولستان شده آن سرحد را ضبط نماید و بیردی بیگ ساربوغا و امیر حاجی سیف الدین
و خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت
و فرمان داد که در کرد اشپره سوری و خندقی احداث نمایند و ایشان روان شده و از عقبهٔ
قولان گذشته نواحی اشپره را یورت ساختند و بموجب فرموده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب
نمودند و در اوایل حمل حضرت صاحبقران گردون محل از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند
گشت و دران بلدهٔ فردوس مانند چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب کش نهضت فرموده
و در هفت فرسخی سمرقند بکوی رسید که در دهنهٔ آن رودخانه جاری است و چون آن موضع را
شایستهٔ عمارت دید فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دران مکان باغی بهتر و خوشتر
از باغ ارم بپا زنند و در میان باغ قصری بتکلف بپردازند و در اندک مدتی باغ و کوشک مکمل
گشت در ایام نصرت آیات ازانجا نهضت نموده در دامن کوه براه رباط در حرکت آمد
و در اثنا طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استراباد براه ماخان متوجه درگاه
عالم پناه شده بود شرف دستبوس حضرت صاحبقران فلک شکوه حاصل کرده پیلاکات
و تنسوقات بمحل عرض رسانید و آنحضرت از کش گذشته ایلچی بالغ را مخیم اقبال بساخت
و در یورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبهٔ بارگاه سعادت انتما بقبهٔ
جوزا برافراخت **ذکر ترتیب اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان صوب
در امان حفظ و تایید ملک منان غزو کبوتر و سیاه پوشان** صاحبقران تاج بخش گیتی ستان
تندو بقلان و کابل و غزنین و قندهار را تا حد و دهنهٔ هندوستان بامیرزاده محمد جهانگیر
ارزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بآن رفت و شاهزادهٔ مشار الیه بعد از

تنسیق امور مملکت بالشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت و با امراء و نوئینان
مثل امیر سیف قندهاری و امیر قطب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و بهلول محمد درویش برلاس
و تماری ایناق و تیمور خواجه آقبوغا و شاهان بدخشان و شاه لشکر شاه و شاه بهاء الدین
و دیگر سرداران شجاعت آیین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل می شود در حرکت آمده
اوغانیان کوه سلیمان را غارت و تاراج کردند و از آب سند عبور نموده بر شهر اچه
بجنگ استیلا یافتند و از آنجا روان شده منازل قطع کرده بمولتان رسیدند و درآنوقت
حاکم شهر پیارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروزشاه
نبیره او سلطان محمود را بپادشاهی برداشته بر ممالک هند استیلاء تمام یافتند و ملو در دهلی
بملازمت پادشاه اشتغال نموده سارنگ بضبط مولتان آمده بود القصه سپاه منصور
ملتان را محاصره کرده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه میکردند این خبر بحضرت صاحبقرانی
رسیده موجب آن شد که بجانب هند توجه نماید و دران زمان عزیمت آن داشت
که با لشکرهای اطراف و اکناف که بر درگاه جهان پناه جمع آمده بودند متوجه ختای گردد
و بجای بتخانهای آنجا معابد و مساجد بنیاد نهد دیگر آنکه پیش ازین بمسامع جلال رسیده
بود که در اکثر اقطار مملکت دهلی و ملتان بت پرستان و عبده اوثان بسیارند
که عرصه ایشان از لوث وجود خویش آلوده می دارند و در آنولا همت عالی نهمت آن پادشاه
مؤید پاک اعتقاد مقصور و مصروف بر غزا و جهاد بود و لشکر کشیدن بجانب دهلی و ملتان
راجح نموده با خواص و مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان در یورش هندوستان
همداستان گشتند و در رجب سنه ثمانمایه هجریه با سپاهی افزون از اوراق اشجار

و قطرات امطار روی بدان صوب نهاده و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را بضبط
سمرقند باز داشت و چون رایات نصرت انتساب سایه وصول بر اندراب انداخت ارباب
آن دیار بپایه سریر خیر و عالیمقدار آمده عرضه داشتند که ما جماعتی مسلمانانیم و کافران سیاه
پوشان هر سال از ما بر سبیل باج و خراج مبلغی می ستانند و اگر در اداء آن اهمال و امهالی میرود
مردان ما را بقتل رسانیده عیال و اطفال ما را باسیری می برند شعله خشم و عصبیت حضرت صاحبقرانی
ازین سخن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکار تاخیر و تسویف جایز نداشت و از سپاهی
نیز از هر ده نفر سه نفر اختیار کرده بی توقف بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده
شاهرخ و باقی لشکر را در ییلاق غوبان و بکتور بگذاشت و ایوار و شبگیر کرده بتعجیل میراند
و چون بموضع پریان رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان بعضی از امرا را با ده هزار سوار
از جانب دست چپ بطرف سیاه پوشان فرستاد و آنحضرت از آنجا نهضت نموده
بخاوک رسید و فرمود تا قلعه که خراب و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر سواران
از امرا و مجموع لشکریان اسبان خود را دران محل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور برآمدند
و با آنکه آفتاب در جوزا یا در سرطان بود علی اختلاف الروایتین چندان برف پیش آمد که پای
اسبان تا زانو فرو میرفت و از رفتن باز می ماند و در شب که یخ می بست سپاهیان
بر زبر آن میراندند و در روز اسبان را در بالای زیلوها و نمدها باز داشته توقف می نمودند
و باز در آخر روز روان می شدند و بدینطرف مسافتی می پیمودند تا بر بالای کوهی که نهایت
مرتفع بود برآمدند و اسبی چند که بعضی امرا همراه داشتند همه را بازگردانیدند و چون کافران
در اندرون دره‌ها منزل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای آن کوهها بزیر آمدن

متعذر می نمود امرا و لشکریان از قلال جبال بعضی بطناب فرود آمدند و برخی بر روی برف
خسبیده خود را به نشیب روان میکردند و بعد از لحظهٔ بر روی زمین قراری گرفتند و از
برای حضرت صاحبقرانی غازی دین پرور چیری از چوب ساخته و حلقها بران تعبیه کرده
طنابها دران کردند که طول هر یک از ان صد و پنجاه گز بود بران حلقها بستند و آنحضرت
جهة اوا رثواب جهاد بران چیر نشسته چند کس از قلهٔ جبل آنرا بمقدار طول ریسمان فرو
میگذاشتند و دو کس دیگر به بیل و مثل آن در برف جای پای نهادن و ایستادن
راست میکردند تا آنقوم باز فرود می آمدند و چیر را باز میگذاشتند و بار دیگر محل قرار
مرتب می ساختند و باینطریق عمل نموده نوبت پنجمین بکوه رسیدند حضرت صاحبقران
غازی عصا بدست مبارک گرفته مقدار یکفرسنج پیاده سیر فرمود و چند اسب خاصه را طنابها
برگردن و سایر اعضا بسته از فراز کوه به نشیب فرو گذاشتند و دو اسب بسلامت
بپایان رسید و باقی بنا بر آنکه نگاه نتوانستند داشت در عرصهٔ تلف آمد و حضرت صاحبقران
سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن دیار مجموع بلند بالا
و عظیم الجثه و زورمند باشند و از عجایب آنکه اکثر از صغیر و کبیر برهنه با هم اختلاط کنند و مقدم
ایشانرا غدا و عدا شو گویند و آن مخاذیل را زبانیست غیر از پارسی و ترکی و هندی و جمهور
آن طایفه بجز زبان خود ندانند و هیچکس پی بلغت ایشان نبرد مگر کسی که از ان نواحی در
میان آن طبقه افتد و بتدریج بر لغت آن قوم که لعنت برایشان باد وقوف پیدا
کرده ترجمان شود و آن ملاعین قلعهٔ داشتند که آبی عظیم از دامن قلعهٔ ایشان میگذشت
و بازانطرف کوهی عالی بود سر بفرق فرقدان کشیده و یک تیر رو و هم از وصول بکمر

آن طمع بریده و آن مدابرا از وصول لشکر جهانگیر بیک شبانه روز پیشتر آگاه شده بودند
درخوت اقمشه خود را ببالای کوه برده بتصور آنکه کسی آنجا نتواند رسید فارغ بال نشسته
و چون سپاه نصرت شعار بر حصار ایشان استیلا یافتند بغیر از گوسفند چند هیچ نیافتند گوسفندان را
گرفته آتش در خانهای آن بادیه پیمایان زدند و فرمان همایون صادر شد که دلاوران لشکر
ظفر نشان کمر جهاد و اجتهاد بسته ببالا روند مجاهدان دین غلغلهٔ تکبیر باوج علیین رسانیده
روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنان را رانده بموضع مرتفع برآمد
که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرف دیگر حمله آورده و کفار را از موقف
ایشان رانده امیر شاه ملک نیز با فسقه فجره جنگها پیش برده و غایت سعی بجای آورده
داد مردی و مردانگی داد و از مجاهدان دین و غازیان سعادت قرین چهارده نفر از بالای
کوه افتاده بعز شهادت فایز شدند و مبشر بهادر و منکلی خواجه و شیخ علی سالبرد دلاور و موسی
و حسین ملک توچین و میر حسین قورچی کوششهای دلاورانه نمودند و باقی امراء تومان و قوشون
از اطراف و جوانب حمله آوردند و آثار جرأت و جلادت بظهور رسانیدند و بسیاری از ان
بیدینان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و بعد از سه شبانه روز پیوسته که لشکر پادشاه هفت کشور
با کفار کتور جنگ کردند آن ز برگشتگان به تنگ آمده بنیاد امان کردند حضرت صاحبقران
آن سلطان تکشی را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر بخدمت مبادرت نمایند و زبان
بکلمهٔ توحید بگشایند بجان و مال امان یابید و حکومت این مملکت بر شما مقرر کرده شود و فرقهٔ
ضاله بواسطهٔ ترجمان بمعانی این کلمات اطلاع یافتند و بعد از سه روز همراه آق سلطان بدرگاه
عالمپناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع و زاری بگشادند که ما از جملهٔ بندگانیم

وازمقتضای فرمان چگونه تجاوز کنیم عنایت پادشاهانه خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد
و چون زمانه لباس ماتم زدگان پوشید آن تیره دلان بر امیر شاه ملک شبیخون آوردند
و قریب صد و پنجاه نفر از یشان گرفتار آمده کشته شدند و بعضی از آن جماعت خسته و مجروح
جان بیرون بردند و لشکر اسلام بران کوه بالا رفته آنچه لسان شرع بقتل ایشان گویا شد
بکشتند و زن و فرزند مخالفان را به بندگی گرفتند و از سرهای کشتگان بر فراز آن جبل
منارها برافراشتند و کیفیت آن فتح نامدار را با تاریخ در همان محل بر سنگ نگاشتند
تا بتمادی روزگار اولوا الابصار بدیدهٔ اعتبار در آن نگریسته دانند که آنچه صاحبقران
کامکار را باسهل وجهی میسر شده هیچکس از سلاطین ذوی الاقتدار را بسعی و کوشش بسیار
دست نداده **ذکر فرستادن حضرت صاحبقران دین پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده
رستم و برهان اغلان و بیان وقایع دیگر** چون از رفتن امیرزاده رستم و برهان اغلان
مدتی بگذشت و هیچ خبر از یشان نیامد رای صوابنمای پادشاه هفت کشور یکی از مردم
کتوراغیچی ساخته محمد آزاد را با طایفهٔ از خانه بچگان و چهارصد نفر ترک و تاجیک به
تفتیش ایشان روان داشت و آن جماعت برحسب فرموده بتعجیل در حرکت آمده و مشقت
بسیار از راههای باریک گذشته بکوههای بلند پر برف برآمدند و سپرها بر دوش
استوار کرده و بر پشت خسپیده خود را از آن بالا رها کرده بر زمین رسیدند
و از آنجا روان شده و بقلعهٔ سیاه پوشان رسیده از موافقان و مخالفان اثری
ندیدند اما پی پای بسیار دیدند که بجانب دره رفته بودند و آن پی سیاه پوشان بود
که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته باستقبال شتافته بودند و در دره های تنگ کمین کرده

و چون امیرزاده رستم و برهان اغلان امراء قوشون مثل اسمعیل و الله داد و سونج تموز یکی
دیگر هم بدان دره های تنگ رسیده بعضی نشسته بودند و برخی غافل فرود آمده و اسبان را بعلف
رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند و برهان اغلان از غایت
جبن و بددلی جنگ ناکرده و تیر و کمان بجای انداخته گریخته بود و چون اعدای دین مشاهده
کرده بودند که مسلمانان روی بگریز نهادند و از عقب ایشان رانده بودند بسیاری
از آن جماعت را بدرجهٔ شهادت رسانیدند و از امراء قوشون شیخ حسین سوجی و دو تن
مباحی و آدمه بعد از سعی و کوشش بدرجهٔ شهادت رسیدند فی الجمله محمد آزاد پی سیاه پوشان
دیده از عقب ایشان روان شد و چون بدره رسید که جنگ در آنجا واقع شده بود
با سیاه پوشان تاریک ضمیر دوچار خورده و بزخم تیر و ضرب شمشیر و حملهٔ نیزه سندان
گذار دمار از روزگار آن خاکساران برآورده همه را منکوب و مقهور ساخت و اسباب
لشکر اسلام و آلات حرب ایشان را که گرفته بودند از کفار باز ستاند و سالم و غانم مراجعت
نموده ببرهان اغلان و سپاه گریخته ملحق شد و از لشکریان هر که اسب و سلاح خود
بشناخت بگرفت و محمد آزاد برهان اغلان را گفت مصلحت چنان نماید که درین موضع
فرود آییم و چون روز شود کوچ کنیم و او از سستی و بددلی بعقبه برآمده لشکریان با او
موافقت نمودند

یکی را که دیدی تو در جنگ پشت — بکش گر عدو در مصافش نکشت

و فی الواقع از زمان چنگیز خان تا آن غایت هیچکس از قوم قیات بر مثل آن بی ناموسی اقدام
ننموده بود و پیش از ین مانند آن حرکت هم از و در جنگ ازبک صادر شده بود و حضرت
صاحبقرانی عفو و اغماض را کاربند کرده و از آن گناه تجاوز نموده همچنان حرمت او میداشت

ودران اوان خدمتش را جهة آن فرستاد که تلافی مافات نماید تا درمیان الوس اورا
ناموس وآبرویی حاصل شود وآنجناب این نوبت هم تقلید این حرب نمود که از معرکه
میگریخت یکی از بیردلان باو رسیده سرزنش کرد وگفت شرم نداری که از مصاف میگریزی
ونمی اندیشی که مردم ترا عیب کنند ودر انجمنها زبان بغیبت تو گشایند عرب جواب داد
که نزد من این صورت محبوبتر است که زنده باشم وخلایق لعنة الله گویند از آنکه کشته شوم
رحمة الله علیه بر زبان آورند القصه پادشاه هفت کشور بعد از فتح کتور وقتل آن فرقه
فلک زده بداختر جلال الاسلام وعلی سیستانی را فرستاد تا راه بیرون آمدن از آن دو راه
آماده کرده باشند وفرمان داد تا مزروعات آن بی دینان ستم پیشه را که هنوز سبز بود
ناچیز سازند ودران دیار از نباتات اثر نگذاشتند جلال الاسلام وعلی حسب فرمان تفتیش
طرق فرموده راه خروج پیدا کردند ودر بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه مهیا ساختند
وحضرت صاحبقران رفیع مقدار با امراء کامکار وسپاه نصرت شعار در حرکت آمد واز
عقبات وجبال عبور نموده در خاوک نزول اجلال واقع شد وآنحضرت جمعی را بمحافظت
قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود تعیین فرمود ودران مکان باسبان رسیده تمامت
امرا ولشکریان که مدت هژده روز پیاده بغزا اشتغال می نمودند سوار شدند واز آنجا
در حرکت آمده باغرق همایون پیوست شد وچون برهان اغلان ومحمد آزاد برادروی اشرف
اعلی رسیدند حضرت صاحبقران ممالکستان برهان اغلان را که با ده هزار کس از پیشتر
کافران که نسبت بایشان در غایت قلت بودند جنگ ناکرده گریزان شده بودند بمجلس فرخنده
راه نداد وخدمتش را که ناکرده کار ساخته از نظر عنایت بینداخت ومحمد آزاد که پیاده باچهارصد کس

با همان گروه محاربه نموده وبسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده اسب وجبلهای اهل اسلام
را گرفته بودند باز ستده نوازش فرمود وبقوشون داد وجماعتی را که با او دران معرکه پای
ثبات فشرده بودند بصنوف عاطفت وعنایت اختصاص بخشید

ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان امیرزاده شاهرخ را بجانب هراة ورسیدن ایلچیان از اطراف ودیگر حکایات

قرة العین
صاحبقران دین پرور از کتور [illegible] مراجعت نموده باغرق همایون پیوست
سلطنت شاهزاده شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان معاودت نماید وگوش هوش
آن سعادتمند را بدرر مواعظ ونصایح آراسته اورا در آغوش گرفت وبحفظ وعنایت پروردگار
جهانیان سپرده وداع کرد وبهراة روان گردانید ونفس همایون سوار شده بالشکرها متوجه
صوب کابل شد وبعد از قطع منازل بجلگاه ماران که از آنجا تا کابل پنج فرسخست در مرغزاری
آن نزول فرمود وچون فیاض علی الاطلاق میخواست که از رشحات سحاب مکرمت حضرت
صاحبقرانی چمن آمال ارباب آز ونیاز تازه وسیراب باشد وآنحضرت را موفق ساخت که
از رودخانه آنجا بحفر نهری فرمان داد وبر امرا ولشکریان قسمت نموده بر مقتضای حکم
قضا جریان جویی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی جاری گردانیدند وبجوی ماهیگیر موسوم گشت
واز آب چند قریه معتبر پدید آمده معمور شد وبعد از انجام آن مهم رایات فتح آیات در حرکت
آمده بکابل رسید وچون دران بهشت زمین مرغزار ودرین محل نزول لشکر ظفر قرین ایلچی تیمور
تلق اغلان وتوکل ایدکوی اوزبک رسیدند واز طرف جته نیز رسول خضر خواجه اغلان آمد
وبوساطت امرا بپایه سریر اعلی حاضر شده پیغام بگزاردند محصل سخن آنکه حکام ما گویند که
مابنده وچاکر وتربیت یافته آنحضرتیم اگر پیش ازین برهنمونی بخت بد واغوای مردم مفسد

پای از دایرهٔ متابعت بیرون نهاده چهرهٔ وفا را بناخن مخالفت بخراشیدیم مدتی در صحرا
و بیابان سراسیمه و حیران گردیدیم اکنون از صورت قبیح کردار ناپسندیدهٔ خویش نادم
و پشیمانیم و بلطف آنحضرت امیدوار و از عنف خدام بهرام انتقام او هراسانیم و اگر ملکات
ملکانه کرده ما بخشد بعد ازین پای از جادهٔ عبودیت فراتر ننهیم و از مقتضای فرمان
واجب الاذعان در نگذریم
بفرمان تو زندگانی کنیم ⁂ وزان پس بسی کامرانی کنیم
و هم درین مکان تانزی اغلان که در الغ یورت با قاآن مخالفت کرده از تغماق گریخته بود
بشرف دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت او را بزبان عنایت و عاطفت
پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و اسبان راهوار و استران قطار و شتران
باربردار و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب حکومت
باشد بدو بخشید و او ظفر کردار ملازم رکاب سعادت آثار شد و هم درین سرزمین امیر شیخ
نور الدین که در اثناء یورش بنجاله بود بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود
با خزانه و تحف ارجمند از زر و جواهر و گوهرهای مرصع و خلعتهای طلادوز و نفایس اقمشه گرانمایه
و کرایم اسلحه و آلات و ادوات حرب و اسبان تازی با زین و زر و شتران شکوهمند کوه
کوه پیکر و استران زینی و رکابی بارخوت و آلات زربفت و خیمه و خرگاه همه از سقرلاطهای
ملون و دیگر ظرایف و لطایف که دیدهٔ بیننده از خوبی آن خیره ماند باردوی همایون پیوست
و کتاب و حساب دیوان اعلی آنرا شبانه روز در دفتر ثبت نموده و اوراق و نسخ پرداخته
بمطالعهٔ امراء عظام رسانیدند و از مبداء طلوع خورشید جهانگرد تا هنگام قیام نمودن خلایق برکوع
و سجود و قیام و قعود نماز پیشین امیر شیخ نور الدین بزانو در آمده امرا آنچه اداآورده بود پیش

حضرت صاحبقرانی گذرانیدند تانزی اغلان و ایلچیان دشت قبچاق و دیگر حاضران بدیدهٔ
تعجب در آنها نگریسته حیران ماندند که بنده از بندگان خسرو آفاق را پادشاه علی الاطلاق این همه
مکنت داده که چندین قیمت اشیاء با قیمت را در یکنوبت بعرض رسانید آنحضرت از آن
تبرکات بسیاری بحاضران مجلس بخشید و خدمتکاری امیر شیخ نور الدین موقع قبول یافته
حضرت صاحبقران ایلچیان اوزبک را با تحفهای گرامی و نامهای نامی رخصت مراجعت
ارزانی داشته و ایشان خوشدل و مسرور باوطان خویش بازگشتند و بعد از آن امیر شیخ نور الدین
زانو زده جریمهٔ بریان اغلان را و جمعی که با او در عتاب اشتراک داشتند شفاعت نمود
عاطفت پادشاهانه ملتمس او را باجابت اقتران گردانیده از سر گناهان ایشان درگذشت
و هم در آن اوان سلطان محمود خان و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده رستم با طایفهٔ
از امرا و لشکر جوانغار بر سمت هندوستان روان شدند و پیش ازین ملک محمد برادر
لشکرشاه اوغانی بدرگاه حضرت صاحبقرانی با طایفهٔ از رعایا آمده بود و تظلم نموده که موسی اوغانی
که راس و رئیس قبیلهٔ کرکس است و بغایت شریر و دزد و ناکس برادر مرا که در زمرهٔ خدام عتبه
علیا انتظام داشت کشته است و قلعهٔ ایریاب ویران ساخته و اسباب هزاره ماه را بباد
غارت و تاراج داده و دست تعدی باملاک و اسباب ما دراز کرده است و ضیاع و عقار
در تحت تصرف خویش در آورده و پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات ناشایست
اقدام می نماید هیچکس از حوالی یورت او بسلامت نمی تواند گذشت و من بندهٔ کمترین از خوف
جان شیرین گذشته بزینهار آمدم و چون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف
نمودم نایرهٔ غضب صاحبقران دادگر از استماع این خبر اشتعال یافته همگی همت عالی نهمت

بدفع شر موسی اوغانی بدکردار و اعوان و انصار او گماشت و با ملک محمد گفت که تو نهان
می باش تا من درین باب فکری بصواب اندیشم بعد از آن ایلچی پیش ملک موسی اوغانی
فرستاده گفت که تو قلعهٔ ایرباب را خراب ساخته و چون آن حصار بر سر حد هندوستان
واقع شده است مناسب نیست که ویران باشد باید که بر سبیل مسارعت بتجدید عمارت
شتابی تا مستحق رعایت شده آن مملکت را بتو ارزانی داریم و قلعهٔ ایرباب را عمارت
کنی و چون ایلچی پیش موسی رسیده باداء رسالت قیام نمود پیشکشها مرتب نموده بدرگاه
گیتی پناه شتافت و بشرف پابوس استسعاد یافت آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید
و حضرت صاحبقرانی او را بخلعت و نوازش امید و مستظهر ساخته فرمود که لشکری در
مرافقت تو جهت تعمیر میفرستم تو نیز باید که حشم خود را بآنجا بیاوری که باتفاق در عمارت
آن سعی نمایند و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته باشند و اگر جزوی کاری مانده
باشد چون ما برسیم بمددکاری جریک تمام شود و موسی کال را با سه هزار کس مصحوب او
گردانیده بر سبیل استعجال از پیش روان ساخت و ایشان بمقصود رسیده و موسی مردم
خود را آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران سعادتمند بانوی کبری سرای ملک
خانم و امیرزاده الغ بیک که در اردو بودند بسمرقند باز گردانید و بنفس همایون از جلکای
کابل با ابهت و تجمل روان شده روز چهارشنبه هشتم ذی حجه سنه ثمان و ثمانمایه با ایرباب
رسیده آن نواحی محل نزول جنود ظفر ورود گشت و هر دو موسی بر عمارت ایستاده بهر روز
دویست سیصد کس را بطبل و دهل کار میفرمودند حضرت صاحبقرانی فرمان داد که یساقیان
بمدد و معاون شوند تا بزودی آن مهم سرانجام شود و آن حصاری بود مشتمل بر مساجد و منازل

و دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی و حکم شد که امیرشاه ملک و جلال الاسلام در اتمام مساجد جامع
اهتمام می نمایند و چنان قلعهٔ فسیح عریض بمدت چهارده روز ساخته و پرداخته آمد و حضرت
صاحبقران تواجیان را گفته بود که چون عمارت تمام شود کسان موسی را نگذارند که بیورت خود
باز گردند و ایشان شمهٔ ازین حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر
از آن کار فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را احاطه نماید و در زمانی که
با امرا و ارکان دولت گرد قلعه میگشت هفت نفر از حشم موسی که در عمارت قلعه دخلی داشتند
بر بالای پشت دروازه ایستاده بودند و چون حضرت صاحبقران به برابر دروازه رسید
یکی از آن هفت نفر براخت تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه از صریر تیر اسب جهان نورد
برمید و از عنایت کمال ربانی گزندی بحضرت صاحبقرانی نرسیده و آتش خشم جهانسوز
برافروخته از دروازهٔ دیگر بحصار درآمد و امر فرمود که حشم موسی را که بکار کردن آمده
بودند بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای قلعه عذر اندیشیده یکی از ایشان تیری انداخته
بود و از بیم جان دست بتیر و کمان یازیده چند کس را تا کلکی سیستانی نردبان نهاده
بالا رفت و ایشان را بقتل رسانیدند و در همان روز موسی را با دویست کس از اتباع گرفته
بملک محمد سپردند و او با سه نوکر مجموع را بالقصاص برادر کشته از سرهای ایشان منارها
ساخت و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که حشم موسی را بغارت دهند و طایفهٔ از شرار
آن قوم از پا درآمدند و عیال و اموال آن ظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایرباب افتاد
عاطفت پادشاهانه حکومت قلعهٔ ایرباب و ریاست احشام آن ولایت بملک محمد ارزانی
داشت ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب قلعهٔ بریان و عبور آنحضرت از آب سند و وصول موکب همایون بدیار هند

چون ولایت ایریاب از مرحمت حضرت صاحبقران کامیاب بحال زراعت و عمارت
آمد رایت نصرت انتساب از آنجا نهضت نموده متوجه خطهٔ ششتوران شد و کوه و جنگل
قطع فرموده چون حدود آن دیار محل نزول سپاه نصرت شعار شد فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفهٔ از امراء اغرق از راه قبچغای متوجه
جانب بالوی شوند و آنحضرت با چند هزار سوار ایلغار فرموده بطرف قلعهٔ تغز روان شد
و پیش ازین امیر سلیمانشاه با لشکرهای خراسان بتغز رفته بودند و آن قلعه را عمارت کرده
و چون چتر همایون سایهٔ وصول بران دیار انداخت منهیان بمسامع علیه رسانیدند که قبیله
پرنیانی از احشام اوغانی که سابقا فرمان صادر شده بود که باردوی اعلی بپیوندند پای از
دایرهٔ مطاوعت و متابعت بیرون نهاده اند و دران وقت امیرزاده پیرمحمد بعضی از ولایت
هند را غارت کرده غنایم بکابل میفرستاده انجماعت سر راه گرفته و دست تعدی از آستین
بی باکی برآورده چیزی ازان اموال ربوده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق
اقدام می نمایند از استماع این خبر آتش خشم پادشاه جهانگیر زبانه بفلک اثیر کشیده دران روز
با بهادران اردوی فیروزی نشان بجانب ایشان روان شد و بعد از سه روز بمواطن
آن بدکرداران رسیده فرمود که سواران از اسبان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها بر آیند
و در آیند و باب شمشیر آن عرصه را از آلایش وجود ناپاکان بی باک پاک سازند و دلاوران
پرخاشجوی بموجب فرموده عمل نموده در تک و پوی آمدند و خلق نامعدود از ان عاصیان را
بتیغ قهر بگذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را اسیر گرفته آتش نهب و تاراج در خان و مان
آن طبقه زدند و بعضی ازان طایفه بهزار مشقت جان تنگ پای بیرون بردند و حضرت صاحبقرا[ن]

دین دار خواست که دران کوه چندان توقف نماید که بقیة السیف دزدان اوغانی را بدست
آورده بردار سیاست آویزد تا عرصهٔ آن دیار از اضرار ایشان بالکل ایمن و آرمیده گردد
و مقارن این حال پیشوای آن قبیله اوبل نام به نیت صادق و اخلاص تمام روی نیاز
بدرگاه گیتی پناه آورد و پیشانی عجز و افتقار بر ساحت مسکنت نهاده و زبان باعتذار
و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیلهٔ اخلاص و نجات ساخت و چون فروغ صدق
و نیت پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور تافت بر جراید جرایم او رقم عفو و اغماض کشیده
بانواع عنایت و عاطفت اوبل را رفیع مرتبه و بلند محل گردانید و بعد از تعمیر قلعهٔ تغز امیر سلیمانشاه
شنیده بود که حشم کلاتیان که گروه انبوه و قبیلهٔ با شوکت و ابهت و شکوه اند فرمان حضرت
صاحبقران سعادت انتما را بسمع رضا اصغا نموده اند و چریک بپایهٔ سریر اعلی نفرستاده اند
و پیش ازان که چتر زرنگار وصول بران دیار انداخته ده روز امیر مشار الیه بر سر آن قوم
توپیکل زور مند تاخته بود و مجموع را مقهور ساخته خان و مان ایشان را باد غارت و تاراج
داده بود و زنان و فرزندان آنجماعت را اسیر کرده در ینولا که رایات نصرت آیات بدانجا
رسید امیر سلیمانشاه مظفر و میمون بموکب همایون پیوست و نیکی بندگی او موقع قبول یافته بانواع
تربیت و نوازش مخصوص گشت و در غرهٔ محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه اردوی کیهان پوی
از نواحی قبیلهٔ پرنیانی نهضت نموده در حوالی قلعهٔ تغز نزول فرمود و حضرت شهریار ممالک
ستان از انجا امیر سلیمانشاه را با طایفهٔ از سپاه ظفر پناه بمولتان پیش امیرزاده پیرمحمد روان
کرده کوتوالی قلعهٔ تغز را بشاه علی فراهی ارزانی داشته پانصد کس از سپاهیان پیش او گذاشت
و از آن موضع سوار شده و قطع منازل کرده دران محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد از

گروه فراوان از چنگیز خان گریخته و خود را بر آب زده گذاشته بود چنانچه در مجلد پنجم سمت
گذارش یافته فرود آمد و حکم جهان مطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سند پلی بندند فرمان
برداران فی الحال برحسب فرموده عمل نموده در مدت سه روز از پایه و کشتی و نی جسری معتبر ترتیب
ساختند و مقارن این حال سید محمد مدنی را که از مدینهٔ شریفه و مکهٔ مکرمه برسالت آمده بود
و بعرض رسانیده که حکام و اشراف آن اطراف در مقام اطاعت مترصد و امیدوارند که رایات
نصرت شعار سایهٔ وصول بران دیار اندازد و آن ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورد
باز گردانیدند رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را که نیز بجهت عرض عبودیت و نیاز آمده بود نوازش
نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و با اسکندر شاه پیغام داد که باید که لشکرها و فیلها بـ
موکب منصور پیوندد و در روز دوشنبه دوازدهم سال مذکور صاحبقران گردون غلام از آب سند
عبور نموده لشکریان بهرام انتقام تمامت آب برگرفته بکنار رج و جول نزول کردند و آن بیابانیست
طویل عریض که در میان اهل تاریخ بجول جلالی اشتهار دارد و از آنجهت که سلطان جلال الدین خوارزم
در حین فرار از چنگیز خان بدین جول در آمده و خلاص یافته و درین اثنا رایان و پیشوایان کوه جود
بملاحظهٔ بهبود و اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و اظهار ایلی و خدمتکاری
کرده پیشکشها کشیدند و پیش ازین بچندگاه امیر رستم طغا بوغا برحسب اشارت علیه با فوجی از
جویک منصور بطرف ملتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جود عنان عزیمت منعطف ساخته
و همین رایان او را چند روز نگاه داشته وظایف خدمت و ضیافت بتقدیم رسانیدند لاجرم
در سلک عنایت پادشاهانه شامل حال ایشان شده مسرور و آسوده خاطر بمنازل خود باز گشتند
ذکر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی و عناد او و بعد از انقیاد شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که کنار

آب جمد کاین است و بکثرت حشم و بسیاری مال از رایان هند امتیاز داشت و در آن اوان
که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بحدود ملتان رسید و خدمتش کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه
شاهزاده آمد و در سلک سایر ملازمان عتبهٔ علیا انتظام داشت و بعاطفت و احسان
بیکران مخصوص گشته چندگاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته بمقر
حکومت خود مراجعت کرد شیطان جهل و غرور و استحکام مقام و وقایهٔ آب را در نظر او جلوه
داد تا سپر مخالفت در روی کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار
آب جیند محل نزول عساکر پادشاه بحر و بر گشت و از عصیان شهاب الدین مبارک آگاه شد
امواج بحر غضب او در تلاطم آمده فرمود که امیر شیخ نور الدین با تومان خاصهٔ خویش روی توجه
بران جزیره نهد و بشمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت مخالفان زند امیر مشار الیه
برحسب فرمان روان شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بحدود جزیره
رسید دید که شهاب الدین خندقی عمیق فرو برده است و باره بلند برکشیده و متشمر محاربه گشته
در حوالی آن حصن حصین بحیره بود پهناور لشکر شهریار هفت کشور مانند برق از آب آن
گذشته آتش حرب برافروختند و جنگی صعب دست داده که زبان از تعریف و توصیف
عاجز آمد و چون زمانه ترسان و درون مخالفان تیره و تاریک شد سپاه نصرت شعار
بمنزل خود فرود آمده آرام گرفتند و شهاب الدین با ده هزار مرد گزین شبیخون آورده
جنگ عظیم درپیوست و امیر شیخ نور الدین با سپاه جلادت آیین پای ثبات و وقار
فشرده حملات متواتر و متعاقب کردند و رعب و هراس بر خواطر هندوان استیلا یافته از بیم
شمشیر آتشبار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و برخی گریخته بمشقت بسیار کشتی حیات

بساحل نجات رسانیدند و دران حال حضرت صاحبقرانی با بقیهٔ لشکر رسیده بحوالی آن جزیره
فرود آمد و شهاب الدین جانب حزم رعایت کرده بود و دویست کشتی جهة چنان روزی آماده
و مهیا ساخته و چون دران شب منکوب و شکسته بازگشت بر فور با متعلقان بهر دم خویش بکشتیها
درآمدند و بزیر آب جمد روان شده متوجه او شدند و امیر شیخ نور الدین با سپاه نصرت آیین
باشارت صاحبقران ظفر قرین کنار کنار آب گرفته جنگی عظیم کردند و بسیاری ازین طایفه را به
تیغ انتقام بگذرانیدند و چون امیر شار الیه از عقب گریختگان بازگشت حضرت صاحبقران
دریا نوال طایفه را که دران شبخون مراسم جرات و جلادت قیام نموده بودند پای وقار
در موقف خویش استوار داشته زخمدار شده بودند بخلعت و زر مستظهر و توانگر گردانید
و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود ملتان نزدیک رسید امیر زاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه
باجریک منصور راه بر ایشان بگرفتند و آن مدابیر را در میان آب دستگیر کرده طعمهٔ ماهیان
ساختند و شهاب الدین عیال و اطفال خود در دریا انداخته بصد مشقت جان از ان ورطهٔ خونخوار
بکنار کشید و امیر شاه ملک برحسب فرمان بجنگلستان درآمده بهادران لشکر فیروزی اثر
جمعی کثیر را به بئس المقر فرستادند و با برده بسیار و غنیمت بیرون از حساب و شمار کشتیهای
گرانبار از حبوبات و اجناس ماکولات باردوی اعلی معاودت نمودند و حضرت صاحبقرانی
از آنجا در حرکت آمده پنج شش روز کنار کنار آب روان شد و بلب آب جناده در برابر قلعهٔ
تلمبی فرود آمد که آب جمد و آب جناده دران محل بیکدیگر می پیوندند و آنحضرت فرمود که جسری بران
دریا ببندند و در مدت سه روز پل ساخته و پرداخته آمد

ذکر رسیدن جنود فرخنده پی بقلعهٔ تلمبی و نهضت رایات ظفر پیکر بجانب نصرت کوکری

شهریار روی زمین بالشکر ظفر قرین از پل گذشته
در کنار تلمبی در برابر شهر قبه بارگاه سعادت انتما بقمهٔ جوزا برافراشت حکام و روساء آن بلده
با سادات و علما و اشراف بیرون آمده بشرف دستبوس استسعاد یافتند و همان روز حضرت
اعلی خاقانی از آب عبور فرموده در غرهٔ صفر سنهٔ احدی و ثمانمایه صحرای تلمبی مضرب خیام خدام
سپهر احتشام گشت نویسندگان زرین قلم بموجب فرموده مبلغ دو لک مال برسم امانی
باسم شهریان رقم زدند و حکم شد که سادات عظام و علماء انام از ان مطالبه معاف و مسلم باشند
محصلان بکار خود مشغول شده چیزی از ان وجه رقم باقی نماند و درین ولا مجموع چریک که از اوراق
اشجار و قطرات امطار افزون بودند رسیدند و بعلت احتیاج تمام داشتند یرلیغ جهانمطاع صدور
یافت که هرجا غله یابند بر دارند و در ظلمت لیل لشکریان بهانهٔ طلب غله در شهر ریختند و سیلاب
بلا بالا گرفته آتش در خانها زدند و آنچه یافتند باد غارت و تاراج بر دادند و بغیر از منازل
سادات و علما و ارباب زهد و تقوی جایی مصون و محروس نماند و مقارن این حال بسمع همایون
برگزیده پادشاه ذو الجلال رسید که طایفه از حکام و روساء تلمبی نسبت با میرزاده پیر محمد در مقام
مطاوعت و متابعت آمده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان برآورده شیوهٔ مخالفان
شعار خویش می سازند و از استماع این خبر نایرهٔ غضب شهریار بحر و بر التهاب یافته حکم فرمود
که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تمور با تومانات خود بر سر آنجماعت روند و ایشان را گوشمالی بسزا
دهند امرا و لشکریان روان شده بجلگا درآمده قریب دو هزار هندو بدوزخ فرستادند و با غنایم
نامحصور بازگشته باردوی کیهان پوی پیوستند و روز شنبه هفتم صفر سال مذکور رایات نصرت
آیات در حرکت آمده روز دیگر بنواحی جال که در کنار آب سیاه واقع است لشکرگاه حضرت صاحبقران
بی همال گشت و در آن موضع بمسامع علیه رسانیدند که نصرت کوکری با دو هزار مرد در موضع رودخانه

عظیم را پناه ساخته تکیه بر آب کرده است و حضرت صاحبقران با لشکری بی پایان مانند بحر خروشان
جوشان و خروشان روی توجه بایشان نهاد و برانغار لشکر از وجود امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد
آرایش یافت و جوانغار از حشمت و ابهت امیر شیخ ایکو تیمور و امیر شاه ملک زیب و زینت
گرفت و علی سلطان تواجی با پیادگان در پیش تول آماده جنگ و جدال گشتند نصرت گوگر
از غایت جهل و غرور با هزار نفر از جنگجویان هندوستان در برابر سپاه ظفرنشان بکنار گول
آمده صف آرای گشتند علی سلطان تواجی و پیادگان خواهان در کنار آب و وحل آتش حرب
و جدال برافروختند چنانچه او با چندکس دیگر خسته و مجروح شدند و امیر شیخ نور الدین و الله داد
از عقب آن روز برگشتگان برآمدند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آن خاکساران را با آتش دوزخ
فرستادند و آن نصرت نام نکبت انجام معلوم نشد که جان از آن ورطه بیرون برد یا با دیگر
کشتگان راه جهنم پیش گرفت لشکریان اموال آنجماعت را غارتیده آتش در خانهای ایشان
زدند و عساکر گردون مآثر بزحمت و مشقت بسیار از گل ولای گذشته موضع شاه نواز مرکز
رایات واجب الاحترام متحیم الاعزاز گشت و آن قریه ایست معتبر و در آنجا غله فراوان یافتند
آنچه توانستند برداشتند و بر حسب فرمان جهانمطاع آتش در تتمه غله زدند تا گبران از آن منتفع نشوند
و اردوی کیهان پوی از شاه نواز کوچ کرده برکنار آب پیاده در مقابل قریه جنجان فرود آمده
دران روز معتمد شاهزاده شاهرخ هریملک نام از هراة رسیده اخبار سار رسانید و تحف
پیلاکات که همراه داشت بگذرانید **ذکر تسخیر ملتان و وصول امیرزاده پیر محمد بموکب همایون**
حضرت صاحبقران سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده پیر محمد ملتان را محاصره کرده و لشکر ایشان
هر روز دو نوبت جنگ پیش می بردند و چون مدت شش ماه برین قضیه گذشت عسرتی در

پیدا شده از سگ و گربه نشان نماند و سارنگ والی آنجا بالضروره ملتان را گذاشته
شاهزاده بران دیار مستولی گشت و عرضه داشتی مشتمل برین فتح نامدار بپایه تخت خسرو
کامکار فرستاد و درین اثنا باران بسیار چند روز متصل که آنرا در هندوستان برشکال
گویند بارید و اسبان امیرزاده مشار الیه و لشکریانش تلف شدند و مجموع سپاه و شاه
از بیرون بشهر در آمدند حکام و سرداران دیار هند که پای در اطاعت و انقیاد نهاده بودند خیالهای
فاسد در دماغ جای داده گردنکشی آغاز کردند در بعضی مواضع داروغگان را بقتل آورده
مخالفان شبها تا در شهر می آمدند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند و شاهزاده
بغایت متحیر و متفکر شده شبی بروز می آورد که ناگاه ماهچه توق ظفر پیکر پادشاه هفت کشور
از افق آن دیار طالع گشت و از لمعان تیغ آتشبار حضرت صاحبقران سوزی در باطن
مخالفان افتاده دود حیرت بدماغ رایان تیره رای راه یافته در زوایای دهشت سر بگریبان
حیرت فرو بردند   زره گوشان بگوشها مردند   سر با آب سیه فرو بردند   و امیرزاده
پیر محمد از مضیق تفکر و اندیشه بیرون آمده با توابع و لواحق متوجه اردوی همایون گشته در روز
چهاردهم صفر در لب آب پیاده بمعسکر ظفر پناه پیوستند و شاهزاده بشرف دستبوس استسعاد
یافته و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش گرفته بزبان عطوفت پرسش بسیار فرموده
جنید بورلدای و برادرش بایزید و محمد درویش طایخانی که در حین یورش خوارزم از امیر جهانشاه
گریخته بهندوستان رفته بودند دران زمان که امیرزاده پیر محمد ملتان را مسخر فرموده از جانب
هند بخدمت او مبادرت نموده بودند و امیرزاده مشار الیه ایشان را نوید داده بپایه سریر
اعلی حاضر گردانید و التماس کرد که صحیفه اهل جنایت بآب عفو شسته گردد عنایات

پادشاهانه خون آنجماعت بخشید و هر کدام بچند چوب یا ساق رهایی یافتند و روز شنبه
پانزدهم صفر رایات ظفر پیکر از آب پناه گذشته عرصه که در مقابل قلعه حنجان بود محل نزول
جنود نصرت نشان گشت و چند روز درانجا توقف واقع شد و دران منزل امیرزاده
پیر محمد طویی بعظمت داده تحفهای نامی از تاجهای مرصع و کمرهای زرین و اسبان خوب
و زینهای زر و نقره و نفایس اقمشه و امتعه و اوانی و ظروف مجموع مجسم از طلای احمر و نقرهٔ ابیض
بمحل عرض رسانید و نویسندگان دیوان اعلی در دو روز بکتابت آن مشغول بودند در
همان روز که این اشیا را بگذرانیدند حضرت صاحبقران که حاصل بحر و کان بر مایدهٔ احسان
او نواله بود تمامت آنرا بر شاهزادگان و خواتین و امرا و وزرا و ملازمان عتبهٔ علیا تقسیم نمود
و سی هزار اسب بلشکریان امیرزاده محمد سلطان که چهارپایان ایشان در بشکال تلف
شده بودند درین یورش بعضی پیاده و برخی برگاو نشسته باردو آمده بودند عنایت فرمود
و حضرت صاحبقران از موضع ضمان نهضت نموده و قطع منازل کرده مرکز جهول را مرکز
رایات اقبال ساخت و ارباب دیپالپور پیش ازین داغ اطاعت امیرزاده پیر محمد بر جبین
نهاده در مقام باج گذاری و فرمانبرداری آمده بودند و شاهزاده مسافر کابل را بداروغگی
آن مملکت فرستاده بود و دران اوان که بشکال واقع شد و اندک ضعفی بحال سپاه جغتایی
راه یافت چنانچه سمت گذارش یافت مردم آن ولایت از خبث طینت با غلامان سلطان
فیروز شاه متفق شده مسافر را با آن هزار مسلمان بقتل رسانیدند و چون آوازهٔ توجه اعلام
ظفر انجام در ولایت دهلی و ملتان بگوش صغیر و کبیر رسید آن متهوران بی باک از بیم جان
خان و مان وداع کرده بحصار لطنیر رفتند و چون صاحبقران بی همال در زمان شرف و اقبال

بموضع جهوال نزول اجلال فرمود و امیر شاه ملک و امیر تیمور تواجی را در اغرق گذاشته حکم
کرد که ایشان با اغرق همراه و سالبور در حرکت آیند چنانچه در محل سامانه بموکب همایون
ملحق شوند و حضرت صاحبقرانی در جهول بر جناح استعجال با ده هزار سوار جرار روان شد
و ایوار و شبگیر کرده عنان عزیمت بر صوب اجودن معطوف ساخت و صباح بیست و چهارم
ماه مبارک رمضان شهر یار رجمی اه سایهٔ وصول بران دیار انداخت و پیشتر ازین شیخ منور
و شیخ سعد که آن یک به تیره رایی معروف و این یک بنحوست فزایی موصوف بود و مردم
اجودن ایشانرا در همه ابواب برخود مقدم میداشتند اکثر خلایق آن موضع را بر جلا ترغیب
و تحریص نموده بعضی ازان قوم مصحوب شیخ سعد بطرف لطنیر و برخی همراه شیخ منور بجانب
دهلی رفته بودند اما جماعت سادات و علما بنا بر آنکه عنایت و التفات حضرت صاحبقرانی
نسبت بحال خویش میدانستند پای وقار بدامن توکل کشیده و دیدهٔ امید گشاده بسخن آن
دو شخص التفات نکرده بودند و در منازل خویش توقف نمودند و دران بامداد که خورشید
رایت نصرت شعار از افق آن دیار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه اسلام ملاذ آمدند
و بمجموع بعنایت خسروانه سرافراز گشته خوشدل بازگشتند حضرت صاحبقران مولانا ناصر الدین
عمر و محمد پسر خواجه شهاب را بداروغگی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از مرور عساکر
گردون مآثر کوفته و آزرده خاطر نگردند ذکر تسخیر قلعهٔ شهر بند و قلعهٔ لطنیر و استیصال اهالی آنجا
از مردوس رنیس و مامور و امیر قلعه لطنیر حصنی در غایت حصانت و موضعی در نهایت رصانت
در میان جهول و بیابان واقع شده و هرگز هیچ لشکر بیگانه بآنجا نرسیده و بدین سبب از
اجودن و دیپالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق بآنجا برده و جمعیت و کثرتی عظیم در آن

سرزمین دست داده بود بمرتبه که شهر گنجایش آن نداشت لاجرم چارپای فراوان و غرابهای
مشحون بر خوردنی و اقمشه نفیس در حوالی حصار باز داشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند
و حضرت صاحبقرانی صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه باجودن در آمد و بزیارت شیخ فرید
شکر گنج قدس سره شتافته از راه با فتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از رودخانه گذشته
از خالص کوتلی که از آنجا تا کره اجودن و تا بطنیر پنجاه کروه است فرود آمد و هر سه کروه یک
فرسخ شرعی باشد و آنحضرت در خالص کوتلی نماز پیشین گذارده بسعادت و اقبال
سوار شد و بقیه آنروز و تمامت آنشب از حرکت نیاسوده جول جبال طویل را بیکران
قطع فرمود و روز دیگر چاشتگاه رایت جهانگشای بظاهر بطنیر رسیده از آواز کورکه
و کوس و لوله در زمین و زمان افتاد و غلغله تکبیر مجاهدان از اوج اثیر برگذشت و آنچه بیرون
شهر بود عرصه نهب و تاراج گشت و والی آنولایت که او را راو دولچین میگفتند و راو بلغت
هند بهادر را گویند بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته پای در دایره اطاعت
و انقیاد ننهاد و سپاه نصرت شعار از دست راست و چپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند
و بیک حمله شهربند را گرفته بسیاری از هندیان را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان بدست
لشکریان افتاده همان لحظه امراء تومان و قوشون تورها و چرها پای قلعه برده جنگ در
انداختند و راو دولچین با دلیران کشور هند متشمر جنگ و قتال گشته بر در قلعه ایستاده بود
بهادران سپاه فیروزی اثر بتخصیص از تومان امیرزاده شاهرخ امیر سلیمانشاه و امیر
سید خواجه و جهانملک شمشیر رسانیده کوششهای مردانه نمودند و چون قریب بآن
شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر راو دولچین استیلا یافته سیدی را بشفاعت

بیرون فرستاده که آنروز او را امان دهند تا دیگر روز کمر خدمتکاری بسته دروازه بگشاید
و بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران پاک اعتقاد ملاحظه فرستاده که از
خاندان نبوت تا دودمان رسالت بود کرده ملتمس حاکم بطنیر را بانجاح مقرون گردانید
و لشکر را از پای حصار باز خوانده از جنگ منع فرمود و متوجه بیرون شده در یورت همایون
فرود آمد و چون روز دیگر راو دولچین بعهد خود وفا ننمود یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که یک
از امرا در برابر خود نقب فرو برده بدیوار قلعه رسانند و مردم برحسب فرمان عمل نموده
بحفر خندق مشغول شدند و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ و تیر خدنگ بر سر غازیان
میریختند ایشان آنرا حواله بتقدیر فلک قدیر کرده میگفتند   هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم
راو دولچین و امرا او از ملاحظه آن حال مضطر و سراسیمه شده بر سر برجها برآمدند و تضرع
و زاری آغاز نهادند و بزبان مسکنت و نیاز فریاد برآوردند که ما حد خود شناختیم و از
طریق صدق نیت و صفای طویت قدم در دایره خدمتکاری مینهیم مامول و مرجو آنکه
مراحم پادشاهانه رقم عفو و تجاوز بر سیئات ما کشد عنایت خسروانه ملتمس ایشان مبذول
داشته راو دولچین در آخر همانروز پسر و نایب خود را با تحفهای نامی و پیشکشهای گرامی
بیرون فرستاد و پسر او بخلعت قیمتی و جامه طلادوزی و کمر مرصع ممتاز و سرافراز شده بموجب
اشاره علیه پیش پدر باز گشت و راو دولچین روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحبقران
امیدوار از حصار بیرون آمد و شیخ سعدی آجودنی با او موافقت نمودند و چون بدرگاه
عالم پناه رسید روی اخلاص بر خاک نیاز نهاده جانوران خوب و سه تغوز اسب بازینهای
زر بعرض شهریار هفت کشور رسانید و ملحوظ نظر عنایت گشته بانعام جامهای طلادوز و کمر

زرین والکلیل مرصع سر تفاخر و مباهات باوج سماوات رسید و چون جمعی کثیر از ممالک
هندیه بتخصیص از دیپالپور و اجودهن توجه رایات نصرت آیات شنیده پناه بدانجا برده
بودند امیر سلیمانشاه و امیر الله داد بضبط دروازها مامور شدند و خلق اطراف را از حصار
بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند پانصد کس از مردم دیپالپور که در خون سالار کابلی
نوکر امیرزاده پیر محمد بهزار نفر دیگر از نوکران او شریک بودند برحسب فرمان خدیو آفاق بیاساق
رسیدند و زن و فرزند آنجماعت بذل و رقیت گرفتار آمدند و بعضی از اهالی اجودهن نیز که از
سوء اعتقاد روی از رایت ظفر پیکر برتافته بطبیر رفته بودند بجزای عمل خویش گرفتار گشتند
و کمال الدین برادر راو دولچین دلیر او از سیاست صاحبقران دهم بجایگاه بخود راه داده با آنکه
راو دولچین در اردوی نصرت قرین دروازها بسته ابواب ریخ و عنا بر روی خود کشودند
آتش غضب حضرت صاحبقرانی زبانه زده بقید راو دولچین فرمان داده فرمود که لشکر منصور
بحفر نقب و تخریب سور قیام نمایند بهادران برحسب فرموده شهریار کامکار روی جلادت و تهور
بتسخیر حصار آوردند محصوران چون سیل بلا را بخود محیط دیدند دانستند که مقاومت با قضا
از حیز مکنت بشر بیرونست برادر دلیر راو دولچین بقدم عجز و نیاز پیش آمده و با آستان
دولت آشیان شتافته پیشانی خضوع و خشوع بر خاک نهادند و زبان بپورش گشاده مقالید دروازه را
بلازمان عتبه علیا سپردند و امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد برای تحصیل مال امان بدرون
قلعه رفتند رایان تیره رای در قبول وجه و ادای آن مناقشه آغاز نهادند و از جاده مستقیم
انحراف جسته مهم بقتال و جدال انجامیده آتش فتنه بالا گرفت و چون پرتو این خبر بر پیشگاه
ضمیر انور تافته یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که بهادران ظفر شعار روی همت بقلع و

استیصال مفسدان بدکردار آوردند و ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شدند و کمندها
وطنابها بر شرفات آن انداخته ببالا برآمدند گبران آنجا عیال و اطفال و اموال خود را بر مثال
اغنام سر بریدند و هر دو گروه اتفاق نموده عزم رزم و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند در
نهایت کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل و تنومند و آهن گسل و سپاه نصرت پناه در شهر ریخته
و با آن طایفه در آویخته جنگی صعب واقع شد و بسیاری از غازیان سعادتمند بمرتبه شهادت
فایز شدند و امیر شیخ نور الدین یکی از دلاوران ارباب خلاف را از پای در آورده گبران با
شمشیرهای کشیده بکمر داو در آمدند و نزدیک بآن شد که خدمتش را دستگیر کنند اوزون مزید
بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق روی بآن بی باکان نهادند و چند کس را از آن متهوران بر
خاک هلاک انداخته امیر شیخ نور الدین را ازین ورطه خلاص دادند و آخر الامر بر مقتضای و ان
جندنا لهم الغالبون باد نصرت بر پرچم رایات لشکر اسلام وزیده ده هزار نفر از آن بی دینان
بد اعتقاد به تیغ جهاد کشته شدند و آتش در ابنیه و عمارات شهر زده مجموع را بسوختند و از آن
بلده معموره بجز چند توده خاکستر نشان نماند و آنچه از زر و نقره و اسبان کوه پیکر باد رفتار
و امتعه نفیسه و اقمشه مرغوب بود بر موجب فرموده در میان لشکریان قسمت رفت و اوزون
مزید و فیروز که از سر جان گذشته امیر شیخ نور الدین را از آن مهلکه بیرون آورده بودند بصنوف
تربیت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب بعضی از
بلاد و دیار هند و قمع و استیصال خان بدکردار** حضرت شهریار جهانگیر بعد از قلع و تخریب
بطبیر عنان عزیمت بجانب دیگر بقاع و اصقاع هندوستان و چهارده گروه را یکمنزل کرده موضعی را
که موسوم بکنار آب حوض بود مخیم اقبال ساخت و از آنجا روان شده و منازل پیموده شهر

سرسطی از یمن مقدم لشکر ظفر قرین غیرت فزای سپهر برین گشت و مردم آن بلده که اکثر
از دین مبین بهره نداشتند و گوشت خوک می خوردند توجه اعلام ظفر اعلام شنیده گریخته بودند
فوجی از عسکر اسلام در عقب ایشان رفتند و بسیاری از روز برگشتگان را در راه یافته
بتیغ جهاد بگذرانیدند و اموالی را که داشتند در تحت ضبط آورده سالم و غانم معاودت
نمودند مگر عالم و اتش که شربت شهادت چشیده رخت بفردوس اعلی کشید و حضرت
پادشاه غازی نیک اعتقاد دیگر روز در سرسطی توقف نموده روز دیگر در جانب فتح آباد
در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل بمقصد رسیده سرادق جلال بذروه کیوان برافراخت
و اهالی آن قلعه نیز بوسوسه ابلیس پرتلبیس طریق ضلالت پیش گرفته روی ادبار بیابان
فرار نهادند و شهر را گذاشته طایفه از متجنده که قلع و قمع دشمنان شیمه و شیوه ایشان بود
در پی گریختگان رفتند و بسیاری از آن گمراهان را بقتل آوردند و اموال و جهات ایشان را
غارت کرده بازگشتند و حضرت صاحبقران مظفر لوا از فتح آباد با سپاه نصرت انتما روانه شده
سایه وصول بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و چون دران دیار هیچ صاحب وجود صاحب
تدبیر که برسم استقبال بدرگاه عالمپناه شتابد تا آفتاب عنایت و عاطفت آنحضرت بر اهالی
آن طلبد لاجرم لشکر قیامت دست تعدی دراز کرده بعضی از مردم آن موضع را کشتند و برخی
به بندگی گرفتند و آتش در قلعه اهرونی زده از ابنیه و عمارات اثر نگذاشتند و دران حدود جمعی
از انبوه طبقه و طایفه که ایشان را چنان گویند استیلا یافته بودند و لوای استیلا برافراخته از
دیرباز بقطع طریق و راه زدن اشتغال می نمودند و پای از دایره اسلام و مسلمانی بیرون
نهاده و کاروانیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت تعرض نمودندی و چون از

لمعان تیغ سپاه ظفر نشان صاحبقران عرصه هندوستان اضاءت پذیرفت آن تیره دلان
بدکیش در میان بیشهها و جنگلها درآمدند و دویست کس از مفسدان را کشته و جمعی را سالم و
غانم باردوی همایون مراجعت نمودند و چون همگی همت صاحبقران سعادتمند بر تنبیه
جماعت بدکرداران و امن طرق و ترفیه عباد مقصور بود امیر سلیمان شاه را با اغرق
و غنایم و اموال که جمع آمده بود بصوب سامانه روان داشت و بنفس همایون از موضع توهنه
با لشکری از تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیه جتان که در صحرا و بیشهها پنهان شده
بودند ایلغار فرمود و دران روز از آن قوم بداختر عفریت منظر دو هزار نفر در دام بلا افتاده
غریق بحر فنا گشتند و اموال و چهارپایان ایشان در تحت تصرف مجاهدان دین آمده زن
و فرزندان آن طبقه در سلک اسیران دیگر انخراط یافتند و مادّه شر و فساد جتان که از بیم
ایشان باد صبا از آن حدود افتان و خیزان میگذشت بکلی منقطع گشت و دران حال
طایفه از سادات عظام که در قریه مقام داشتند بدستیاری ملهم توفیق قدم امید در
نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند عاطفت خسروانه همه را سرتاپای جامه پوشانیده
داروغه گماشته تا از آسیب لشکر قیامت اثر ایشان را محافظت نماید و حضرت صاحبقران
در کنار آب کهکر که قریب بسامانه بود باغرق پیوست و روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول
از آنجا روان شده در حوالی پل کوبله فرود آمد و شاهزادگان و امراء جوانغار مثل سلطان
محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان
و حمزه طغا بوغا بیرلاس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشر و سایر سرداران و لشکریان
دست چپ که در مرغزار کابل براهی که تعیین یافته بود برحسب فرموده در حرکت آمده بودند

و دران راه دمار از روزگار متمردان برآورده و اموال و اثقال ایشان را غارت کرده بودند
درین مرحله بموکب همایون ملحق شد و رایت نصرت آیت از پل کوبله در حرکت آمده و مسافت
قطع کرده موضع کتیل که از سامانه تا آنجا پنج فرسنگ و دو میل باشد محل نزول سپاه
ظفر فرجام گشت **ذکر توجه اعیان و لشکریان بر سبیل یسال بمقتضی فرمان واجب الاذعان**
و مثال متحتم الامتثال و شرح بعضی وقایع و احوال چون شاهزادگان و امرا و تومانان که بطرق
مختلفه روان شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع گشتند حکم قضا جریان نفاذ یافت
که امراء برانغار و جوانغار هریک بمورجل خود بتوره در حرکت آمدند و در دست راست
امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر یادگار برلاس و امیر شیخ نورالدین
و امیر مضراب تمازی و تمور خواجه آقبوغا و دیگر سرداران و در دست چپ سلطان محمود خان
و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان
و شیخ محمد ایکو تیمور و سونجک بهادر و دیگر بهادران و در قول تومان بیان سنز و تومان
کلان و امیر الله داد و علی سلطان و دیگر امراء تومان و قوشون بآیین و یوسون العرض
چهار فرسخ یا شش فرسخ و دو میل علی اختلاف الروایتین یاسامیشی کرده متوجه صوب
دهلی شدند و روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول باسندی رسید و اهالی آنجا مانند
کتیل و اسندی از صولت سپاه ظفر پناه گریخته پناه بدهلی برده بودند رایت ظفر انتساب
از قلعهٔ دهلی روان شده بقلعهٔ تغلق پور رسید و آن حصار موطن جمعی از ثنویه بود که
دل ایشان از نور توحید بهره نداشت چه آن جماعت گمراه در صدد اثبات دو آله اند که یکی را
یزدان گویند و دیگری را اهرمن و بنور و ظلمت تعبیر نمایند و آنچه خیر و نیکی باشد بزعم ایشان

از یزدان شناسند و هرچه شر و بدی باشد نسبت با هرمن کنند القصه اهالی آن قلعه
نیز که ایشان را سالون می خوانند مرکز را خالی گذاشته گریخته بودند خشم جهانسوز حضرت
صاحبقران فرمود تا آتش دران حصار زنند خشم خجسته مقدم بموجب فرموده عمل نموده از آن
ابنیه و عمارات اثر نگذاشتند و ماهچه توق ظفر پیکر از تغلق پور نهضت نموده دوازده کروه
قطع کرده سایهٔ وصول بران شهر باهیبت انداخت و دران دیار نیز متنفسی پیدا نشد
اما در اندرون انباری بدید آمد که زیاده از صد و شصت هزار من گندم بوزن شرع از آنجا
برداشته شد و همچنین اردوی کیهان پوی منزل بمنزل میرفت و بمقتضای وقت زمانی
در هر مکانی توقف می نمود و در روز بیست و هفتم فرمان عالی نفاذ یافت که امراء
دست چپ تا عمارت سلطان فیروزشاه که در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته بود
و از دامن آن کوه آب که چون رودی شرف است میگذرد و بجهان نمای موسوم شده
تاخت کنند اعیان و سپاه و ملازمان درگاه جهان پناه بمقتضای اشارت علیه از قریه
کانهی گرین تا آن سرزمین در زیر سم چهارپایان جهان نورد آوردند و مجموع احشام
و صحرانشینان را کشته و اسیر کرده و اموال ایشان را بباد تاراج دادند و در ضمان
ظفر و نصرت باردوی همایون معاودت نمودند و حضرت صاحبقران گردون محل روز
دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول از آب جون گذشته متوجه جانب حصار لونی شد که
علفزارها در آن صوب بود و همانروز بعد از قطع مسافت بظاهر قلعه نزول فرمود
و بیشتر امیر شاه ملک و امیر جهانشاه و امیر الله داد حسب الحکم بپای آن حصار رفته بودند
و بنابر تمرد و گردنکشی کوتوال قلعه که بمیمون میشوم موسوم بود بمحاصره و جنگ مشغول شد

جون حوالی آن دیار را از غبار موکب پادشاه جهانگشای عطرسای کشت شیخی که پیر مرشد
او عقل صواب اندیش بود بقدم صدق و ارادت بیرون آمد و دیگران از غایت جهالت
و شقاوت سپر ممانعت در روی کشیده برزم و پیکار اصرار نمودند مثال لازم الامتثال
صدور یافت که لشکریان بحفر نقب مشغول شوند و از اطراف و جوانب نقب زده قریب
بدو ساعت قلعه را مسخر کردانیدند و گبران را از مسلمانان جدا کرده بتیغ جهاد بگذرانیدند
و خان و مان موحد و مشرک عرصه تاراج گشت الا اموال سادات که از آن آسیب مصون و
محروس ماند و قلعه را سوخته ویران ساختند غره ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار
شده بلب آب جیحون در برابر جهان نمای آمده گذارها احتیاط فرمود و باردوی همایون
معاودت نموده امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه را فرستاد که جوانب دهلی را
تاخت کرده غله بیارند و منبر بسازند تا اگر مهم بمحاصره انجامد تغار لشکریان مرتب و آماده
باشد و روز دیگر خاطر انور پادشاه گیتی گشای مایل بتفرج عمارت جهان نمای شده با
هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزه بنظر امعان
دران دشت و صحرا نگریسته ملاحظه فرمود که محل جنگ و جدال کجا لایق تر باشد و مقارن اینحال
علی سلطان تواجی و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند هریک شخصی را گرفته آوردند و بعد از
استفسار قضایا محمد سلف که اسیر علی سلطان شده بود در معرض تلف آمد و درین اثنا ملوخان
با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنجهزار ساده تجار و بیست و هفت زنجیر فیل
از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و حضرت صاحبقران از آب نو
عبور نموده بلشکرگاه پیوست و قراولان سپاه جلادت شعار سید خواجه و مبشر بهادر با سعد

بمعارضه و مقاتله مغلای مخالفان مشغول شده جنگ کنان تا کنار آب آمدند و در آنجا
نایره محاربه و قتال اشتعال یافت و حضرت صاحبقرانی و سونجک بهادر را مدد داده بمدد
سید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته بسید خواجه پیوستند
و بزخم پیکان جانستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان افکندند مخالفان
چون ضرب شست پادشاه ممالک ستان مشاهده کردند سپر مقاومت انداخته
از معرکه پشت برگاشتند و در حین گریز یک پیل جنگی که هنگام پیکار خرطوم در کمر شیر
فلک استوار میکرد بیفتاد و سقط شد و ارباب فراست از وقوع اینصورت
بظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران بی همال استدلال کرده یکدیگر را بشارت دادند
در روز جمعه سیوم ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی از مقابل جهان نمای کوچ کرده در جانب
شرقی قلعه فرود آمد و دران محل شاهزادگان و امرا و نوئینان که بتاخت رفته بودند در پایه
سریر اعلی حاضر آمده شرف پابوس دریافتند و زبان باستدامت دولت و جان درازی آنحضرت
گشادند و شهریار کامکار دران مجلس خاص که مشحون با عاظم امرا و مقربان و خواص بود بتقریری
وافی و عبارتی شافی توره و یساق سلاطین سابق در میان آورد و شرایط رزم و میدان داری
و لوازم حرب و تیغ گذاری را گذارش نمود و طریق آمدن در معرکه و بیرون آمدن از مهلکه و سایر مراسم
جنگ و جدال را بلباسی دلکش و تقریری خوش جلوه داد و درهمین مجلس شاهزادگان دولت
بعرض رسانیدند که از کنار سند تا باین موضع زیاده بر صد هزار نفر از مجوس و عبده اوثان اسیر شده
اکنون در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که روز مصاف با اهالی دهلی میل نموده بپیوندند و مصدق
این قول آنکه آنروز که ملوخان با لشکر و فیلان بجهان نمای آمده بود هندوان این خبر در لشکرگاه

شنیده اظهار بشاشت و بشاشت میکردند و سخن دولتخواهان چون معقول بود مقبول طبع پادشاه
جهانگشای که بحقیقت جام جهانما عبارت از آنست شده فرمود تا تمام اسیران که در دست ملازمان
رکاب نصرت انتساب اند بقتل رسانند و اگر کسی از امتثال امر اهمال ورزد او را کشته اموال و جهات او را
تعلق بآن شخص دارد که این خبر رساینده و تیغ سیاست بگردن زنی در آمده بروایت اقل صد هزار هند
بقصاص رسایندند و مولانا ناصر الدین عمری که در عمر خود با وجود با رباب عمایم انتظام داشت و مدت الحیوة
گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده نفر از گوره هند طعمه غزا ساخت و یرلیغ جهانمطاع واجب الاتباع
نفاذ یافت که از هر ده نوکر یک نوکر در یورت توقف نموده بمحافظت عیال و اطفال و غربا و دادگان و چهار پایان
از تاراج آمده قیام نمایند و آنحضرت در همان روز روی عزیمت بشهر نهاده در کنار آب جون فرود آمد
ارباب تنجیم و اصحاب زیج و تقویم از اوضاع فلکی و ضعف و قوة طالع اختران بحثی میکردند و از نظرات
سعود و نحوس حدیثی میگفتند و در باب تعجیل و تاخیر جنگ سخنی میراندند حضرت صاحبقران کامکار آن
کلمات ایشانرا اعتباری نداده وزنی ننهاد و بمقتضی اهل التنزیه و التقدیس لا یؤمنون بالتثلیث و التقدیس
عمل نموده ملتفت بآن حکایات نشد و روز دیگر بعد از نماز بامداد و فراغ از دعا و اوراد بنیت رفتن
بجانب شهر مصحف مجید بگشاد و آیتی بر آمد که بفتح و فیروزی بشارت داد و باز بنیت ملوخان که پشت و پناه
سپاه هند بود تفال نمود این آیه از سوره کریمه نحل بر آمد قال الله تبارک و تعالی و تقدس ضرب الله مثلا
عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون
صدق الله العظیم آن سعادتمند صاحب تایید اعتماد به بشارت قران مجید کرده از کنار آب نهضت فرمود و از
آب عبور نموده دیگر طرف آب محل نزول سپاه نصرت مآب گشت لشکریان رعایت حزم و احتیاط را
خندقی کندند و از شاخهای درخت و جینه حصاری ترتیب دادند و در پیش خندق گاومیشانرا دست و گردن
بهم بسته در پی جتر خیمها بر افراختند **گفتار در محاربهٔ پادشاه اسکندر سپه پر جاه با والی کشور هند سلطان**
محمود نبیرهٔ سلطان فیروز شاه حضرت صاحبقران کامران صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی بیمن توالی التفات
نیر آفتاب تاثیر بر پا سامیشی لشکر ممالک ستان جهانگیر انداخت و بر مقتضی رای اصابت شعار برانغار
بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و تماری و تمور خواجه آقبوغا و دیگر امرا
آرایش گرفت و جوانغار از وفور صولت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه
و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت و تول بسعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و الله داد و سایر نوینان انتظام یافت و ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی
از اوج قلب و القلب مستو سلطان الروح تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند
و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود و ملوخان گشت و میسره در حیز ضبط طغای خان
و میر علی سوجه و دیگر اعیان دیار هند در آمد و در میمنه ملک معین الدین و ملک هانی و سایر سپهسالاران آن
نواحی رایت جلادت بر افراختند القصه حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار و بیست هزار پیاده کینه
گذار که مجموع حرب و پیکار ر آمده بودند و خاطر بر مرگ قرار داده مع اسباب جنگ و آلات حرب و ادوات
طعن و ضرب روی بمیدان کارزار نهادند و ماده اعتماد و عمده استظهار ایشان فیلان کوه پیکر عفریت منظر بود
که عدد آنها به سیصد و بیست میرسید همه را بسلاح و تجیم آراسته بودند و بر پشت آن افیال با هیبت تختها
رسند و تها محکم ساخته و بر هر صندوق صد ناوک افکن و چرخ انداز قرار گرفته و تخش افکنان و رعد اندازان
در هر پهلوی صف پیلان پای بر مرکز جلادت استوار کرده ایستاده و لشکر ظفر قرین هر چند پیش از این
معرکها دیده بودند و صفها شکسته و تن دشمنان پیل افکن بزخم پیکان و نوک سنان خسته اما پیکر پیلان
ندیده بودند و از افواه و السنه شنیده بودند که میکشان بمثابه ایست که سلاح بران کار نمیکند و تن ایشان

بمرتبه که درختان قوی را که مضمون اصلها ثابتٌ و فرعها فی السماء برآنها صادق است بباد خرطوم کوه
سمت گاو صفت بر داشته از بیخ و بن بر کنند و ابنیهٔ شدید البنیان را باندک اشارهٔ پهلو در هم شکنند
و فرو ریزند و از استماع این اخبار و مبالغهٔ خلایق درین باب دغدغهٔ بسیار بخاطر لشکریان راه یافته بود
چنانچه در وقت تعیین مواضع اشراف و اعیان حضرت صاحبقران ممالک ستان از غایت شفقت و مرحمت
که نسبت با اهل فضل و دانش داشت از ارباب عمایم که دران یورش ملازم رکاب مستطاب بودند مثل خواجه
افضل کاشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهما پرسید که شما کجا خواهید بود ایشان
از دهشت کلمات وحشت آمیزی که شنیده بودند بر فور جواب گفتند که دران مکان که خواتین و عوراتند
و چون حضرت صاحبقران دغدغه و پریشانی از ملازمان مشاهده فرمود از جهت اطمینان خواطر ایشان
فرمان داد که در پیش صف از چپر نبایی سازند و در پیش آن خندقی فرو برند و از پیش خندق گاومیشان بسیار پهلوی
هم داشته گردنها و پایهاشان بریسمانهای سطبر بیکدیگر استوار ببندند و خارهای خسک بزرگ از آهن
ساخته بودند که چون پیلان حمله آورند پیادگان آنها را براه ایشان افکنند جناب حقایق پناهی مولانا
عبد الرحمن جامی که بعضی از حالات صاحبقران را در سلک نظم کشیده و اشعار او از تعریف مستغنیست
و درین محل از ابیات بلاغت سمات او که در جنگ هندوستان گفته این سه بیت ثبت افتاد

پس آنگه بسی گاومیشان نر بزنجیر بستند بر یکدگر
که در پیش خندق فصیلی بود وزان هر یکی منع فیلی بود
چرا باید از فیل کردن حذر که او چارپایست چون گاو و خر

و بنا بر آنکه عنایت ازلی در همه حال شامل حال روزگار
حضرت صاحبقران بی همال بود کوکب دولت و اقبال آنحضرت بنوعی در لمعان آمد که احتیاج باشتغال امور نشد
و در حین تلاقی فریقین در میان لشکرگاه بر بالای پشته سواره ایستاده بود از اسب فرود آمد و روی صدق
و نیاز بدرگاه کارسازی انباز آورده دو رکعت نماز گزارد و بزبان تضرع و ابتهال قلع و استیصال مخالفان

مسئلت نمود و چون دعای آنحضرت از سر خلوص نیت و صفای طویت بود بی تأخیر و تأسیف اثر اجابت ظاهر گشت
و از غرایب اتفاقات آنکه در وقتی که حضرت صاحبقرانی دوگانهٔ بهر یگانهٔ حقیقی می‌گذارد در خاطر امرا که نزد
هراول بودند مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد افتاد که اگر آنحضرت طایفهٔ از لشکر قول بمدد
برانغار و ما بندگان فرستد که نشانهٔ دولت و استیلا و علامت نصرت و استعلا باشد و چون حضرت صاحبقران
دوست نواز دشمن گداز از دعا و نماز و عرض نیاز فارغ شد علی سلطان تواجی و الطون بخشی و موسی کمال را
بامداد برانغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران بکمک امراء هراول فرستاد و ایشان را از وقوع این حالت
رسید و ازین کرامت دست و دل قوی گشته باقبال خویش و داد با خصم متفق شدند و شمشیر شجاعت آخته و
رایت جلادت افراخته بیدهشت و تحاشی بر دشمنان تاخته آثار مردی و گردی خویش بر صفحات روزگار
یادگار گذاشتند تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه قراولان نصرت مآل سونجک بهادر و سید خواجه
و الله داد و نصرت قماری و ساین تمور بهادر و محمد درویش و دیگر بهادران چون مخالفان را دیدند که از
اطراف برانغار متوجه شدند در کمین گاه قرار گرفتند و چون قراولان خصم از ایشان درگذشت شمشیرها
کشیده و بازوها گشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از پانصد کس را بچنگال هلاک انداختند
و از قبل برانغار امیرزاده پیر محمد لشکر خود بر داشته و علم مردانگی افراشته حمله آوردند و بمعاونت بخت
بلند شمشیر بر پیلان رسانیدند و بهادران برانغار هم باتفاق رانده میمنهٔ سپاه مخالف را که باهتمام
طغای خان استظهار داشت از جای بر گرفتند و تا از حوض خاص نگذرانیدند قدم از قدم ایشان
برنگرفتند و حوض خاص حوضیست عریض و عمیق از محدثات سلطان فیروزشاه و وسعت آن بمثابهٔ ایست که
اگر تیر پرتاب کنند از کمان سخت بجهد بجهد بانطرف رسد یا نه و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا
جمع می‌شود که اهالی دهلی را مدت یکسال کافیست و مرقد سلطان فیروزشاه برکنار آن واقعست القصه در

قتیل جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران
بقوت بازو دست معاندان را که بقوت دولت و شکوه ملک معین الدین و ملک ها بین مانند کوه
آهن می نمودند هم شکسته شد و امیر جهانشاه دشمنان را تکامیشی کرده تا نزدیک دروازهٔ دهلی عنان
باز نکشیدند و چون بهادران کشور هند از قلب سپاه با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده رستم
و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بمقاتله روز روشن بر ایشان تاریک و سیاه گردانیدند
و دولت تمور تواجی و منکلی خواجه و سایر امرا تومان و قوشون بمساعدت دولت بر صف پیلان
زده فیل بانان را از فلک الجبال با در فتار نگونسار ساختند و بزخم شمشیر خرطوم اژدها مانند از سر دشمنان
بر خاک مذلت انداختند سرداران لشکر هندوان بقدر قوة و توان پای وقار فشرده دست جلادت
برآورده کوششها نمودند اما علامت ادبار و نکبت بر صفحات روزگار خود معاینه مرآینه دیدند
و روی بفرار نهادند و از بسیاری خسته هامون و پشته سمت تساوی پذیرفت و امیرزاده
خلیل سلطان با وجود صغر سن مانند شیر ژیان میکوشید عنان فیلی قوی هیکل گرفته بحضرت
صاحبقران رسانید سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر در آمدند و آنحضرت تا دروازهٔ دهلی رانده
برج و باره آن بلدهٔ فاخره را بنظر احتیاط درآورده و از آنجا بازگشته کنار حوض خاص را منصب
سرادق جلال اختصاص داد شاهزادگان و امرا و نوئینان و مقربان و خواص بپایهٔ سریر اعلی حاضر گشته
مراسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی مبارزان شیر اوژن و دلاوران
پیل افکن که بیمن دولت قاهره در آن معرکه ظهور یافته بود بسبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت
و آنحضرت از جلال نعم الهی وقت فرمود و شکر دهندهٔ بی منت و بخشندهٔ بی ظنت که او را از افراد
بشری برگزیده و بفرزندان کامکار و اعوان و انصار و تراین موفور و ممالک معمور مخصوص گردانیده

بادار سانید **ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر بطریق فرار و فرستادن حضرت صاحبقران
طایفه از امرا و بهادران را از عقب ایشان بر سبیل ایلغار** چون سلطان محمود و ملوخان از نهیب سپاه فلک شکوه
اندوه گریخته شهر را حصار ساختند و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیدهٔ خویش در زمانی که سودمند
نبود پشیمان شدند بنا بر آنکه جز آوارگی چاره ندانستند نهانی از شهر بیرون رفتند و چون حضرت
صاحبقرانی از گریختن ایشان خبردار شد طایفه از امرا و بهادران از عقب ایشان فرستاد
آنجماعت مانند برق و باد شتافته بعضی گریختگان را فرود آوردند و پسر ملوخان را اسیر کرده با غنیمت
فراوان معاودت نمودند و هم در آن شب فرمان قضا جریان نفاذ یافت که جمعی از امراء عظام بضبط
دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود روز چهارشنبه ماه که خاقان شرقی آفتاب
آفتاب برین سپهر فیروزه فام علم فیروزی برافراخت عیدگاه که قریب بدروازهٔ میدان بود
از دروازهای شهر جهان پناه محل جلوس پادشاه جم جاه گشت و در آن محل سادات و قضاة و علما
و اصحاب دین و فتوی و ارباب زهد و تقوی روی بعتبه علیه نهادند و بشرف دستبوس فایز شدند
و فضل الله بلخی بنیابت ملوخان با ارباب دیوان متوجه بارگاه فلک اشتباه گشتند و روی نیاز
بر خاک آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار و مباهات باوج سما رسانیدند و اعیان ملت
و منتسبان خاندان نبوت بشاهزادگان با حشمت و امرا و ارکان دولت توسل جسته دست امید
در دامن استیمان زدند ملتمس ایشان باسعاف و انجاح مقرون گشت و اهالی دهلی بجان و مال امان
یافتند اکابر و اشراف مقضی المرام بازگشتند و نقاره و طوق ظفر پیکر ببالای دروازه برآورده
طنطنهٔ فتح و بشارت بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسید و این فتح مبین در سنه احدی و ثمانمایه
دست داد چنانکه هر یک از این سه بیت از آن خبر میدهد سو ز فتح شاه که مجموع لشکری تاریخ

شود معین و خورشید بود حد آرا ٭ تو باز اگر نکنی کار هندوان بنگر ٭ ز شدتی که باشان رسید پامال زخا
زآبیاری نصرت بباغ دولت شاه ٭ نهال خار کل فتح هند شد بویا ٭ و آنچه از فیل و کرکدن در شهر یافتند
بدرگاه پادشاه زمین و زمن آوردند و مجموع پیلان روی بر زمین نهاده مانند جمعی که امان خواهند یکبار
فریاد و فغان برآوردند و صد و بیست فیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت تصرف بندگان پادشاه
هفت کشور آمد و بعضی از آنها برای شاهزادگان و سرداران و حکام باطراف ارسال فرمود و از آنجمله ده زنجیر
فیل به تبریز بردند و چند زنجیر بسمرقند و پنج زنجیر بهراة و یکی بشروان پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی بآذربایجان
نزد طهرتن و روز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمری با دیگر ارباب عمایم و اکابر و اشراف برحسب اشارت
علیه بشهر درآمدند و سر منبر را باسامی القاب سلطان محمود خان و خسرو صاحبقران امیر تیمور گورکان و ولی عهد
امیرزاده محمد سلطان زیب و آرایش دادند و منشیان بلاغت شعار کیفیت آن فتح نامدار قلمی کرده
مسرعان باد رفتار بهر دیار رسانیدند و تکچیان دیوان اعلی برحسب حکم جهان مطاع عالم مطیع بشهر درآمده مال
امانی توجیه کردند و محصلان غلیظ شدید مواخذه و مطالبت آغاز نهادند و درین اثنا خاطر همایون حضرت
صاحبقران جهانگشا مایل بآراستن مجلس عشرت و سرور شده فرمان داد و ساقیان سیم اندام شرابهای ارغوانی
از شیشهای مینا فام در جامهای زرنگار ریختند و مطربان لاله عذار این ترانه سرائیدن گرفتند که
خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز ٭ پیش از آنکه شود کاسه سر خاک انداز ٭ و دران نزهت سرای
فرح بخش از رشحات سحاب مکرمت و احسان شهریار کامکار ریاض آمال شاهزادگان و امرا و نوئینان
و سرداران بانظارت کشت و نهال اقبال ایشان بر جویبار انعام و افضال حضرت شهریار تاج بخش ملکستان
بالا کشید و روز پنجشنبه پانزدهم ماه که حضرت صاحبقرانی داد کرم با پری رخان خورشید منظر بطرب و عشرت
اشتغال داشت طایفه از لشکریان بر در دروازه دهلی متعرض رعایا می‌شوند و شمه ازان خبر بسمع همایون

رسانیدند فرمان شد که امرا و ارکان دولت ایشان را ازان منع نمایند اما چون اراده ازلی بخرابی دهلی و
استیصال آن دیار متعلق شده بود اسباب آن دست فراهم آورد و بیان این سخن آنست که درین
حین حضرت عظمی سمات جهان ملک آغا و دیگر خواتین و آغایان بعزم تماشای هزارستون که ملک جونه
بعمارت آن درجات پناه موفق شده بود بشهر درآمدند و چندین کس که برات تند و غله بشهر داشتند روی
بآن بلده نهادند و طایفه دیگر از جو یک جهت گرفتن جمعی که از صدمات متجنده قیامت اثر گریخته پناه بدانجا
برده بودند در شهر ریختند و چون غله و ازدحام جنود ظفر ورود دران بقعه روی نمود و اهالی آنموضع جون
جرات تندگان مشاهده نمودند دست جسارت دراز کردند و گردنکشی آغاز نهادند و با تیر و کمان و سیف و
سنان در مقام جواب اتراک آمدند و خلق بسیار از گبران آتش در اموال و اثقال خود زده خویشتن را
نیز با اهل و عیال بسوختند سرکین سوخته به و بیا و جو دجدال و حرب و قتال هندوان و بدفرصتی ایشان امرا
دروازها ببستند تا لشکر بیرون بشهر در نیایند و خرابی کلی واقع نشود ولیکن پانزده هزار مرد کم یا بیش در آنشب جمع
تا روز دست بغارت و تاراج بگشادند و آتش در خانها زدند و دود از دودمانها برآوردند و روز دیگر
علی الصباح سپاهی که در بیرون مانده بودند عنان اختیار از دست داده بجانب شهر تاختند و آتش فتنه
و طوفان بلا بالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه و سیری بباد تاراج رفت و روز شنبه هژدهم از سبی و نهب هیچ
تقصیری نرفت و از کسی از لشکریان زیاده از بیست نفر برده بودند و بسیاری از ایشان پنجاه و شصت
بلکه صد نفر از مرد و زن و کودک اسیر کرده بیرون آوردند و انواع جواهر و لآلی تخصیص یاقوت و الماس و
لطایف اقمشه و نفایس امتعه و رخوت قیمتی و اثواب و اوانی زرین و ظروف سیمین و نقود نامحدود و فلوری
نامعدود و چندان بود که از هزار یکی رقم زده کلک بیان نتواند گشت و بسیار از کنیزان شکرلب شیرین
گفتار که اسیر کرده بودند خلخالهای زر و نقره در پای داشتند و عقاقیر و امثال و اشباه آن خود هیچکس ملتفت نمیشد

در نوزدهم ماه امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی با پانصد مرد مکمل مسلح به نیت جهاد متوجه دهلی کهنه شدند
مفصل این مجمل آنکه جمعی از گبران اتفاق نموده در مسجد جامع دهلی خزیدند و آن بقعه متبرک را حصار خود ساخته
و مهیای جنگ و جدال و رزم و قتال گشته دم از تمرد و عصیان می زدند و چون صورت قضیه بعرض عالم آرای
رسید اشارت فرمود که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع آن فتنه قیام نمایند و ایشان بموجب فرمان رفته
بتیغ سرافشان مجموع آن بی دینان را بیجان کردند و درآن روز لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را غارتیدند
و بقیة السیف اسیر و دستگیر کرده و فرمان عالی نفاذ یافت که بعضی از اهل حرف و ارباب صناعات بر شاهزادگان
و خواتین و آغایان که بمعاودت ملازمت استعداد دارند قسمت نمایند و برخی را جهت دیگر مخدومزادگان
و حضرات عالیات که در مستقر عز و شرف خویش اقامت داشتند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آنحضرت
ایمعنی رسوخ یافته بود که بدار السلطنه سمرقند مسجد جامعی از سنگ تراشیده بسازد و یرلیغ واجب الاذعان
صادر شد که طبقه سنگ تراشان را برای خاصه شریفه ضبط نمایند و وضع این سه شهر که مذکور گشت
چنانست که سیری سوری مدور دارد و دهلی کهنه نیز محفوف است بسوری مثل آن و سور دهلی کهنه بزرگتر است
از سور سیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف غربیست مایل بجنوب از
دو جانب بارو کشیده اند جهانپناه عبارت از آنست و از دهلی بزرگتر است و سیری سه دروازه
دارد و جهانپناه سیزده دروازه دارد و شش از جانب شمال مایل بمغرب و هفت از جانب جنوب مایل
بمشرق چنانچه از دهلی که عبارت ازین سه شهر است سی دروازه به بیرون گشاده است **ذکر نهضت**
رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هند و وقوع فتوحات و غزوات حضرت صاحبقران ممالک ستان مدت پانزده روز
در دهلی توقف نمود و بعد از آن به نیت غزا متوجه دیگر بلاد هند شد و در وقت حرکت فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت که سادات و قضاة و علما و مشایخ در مسجد جهانپناه جمع آیند و یکی از مقربان بداروغگی

ایشان تعیین شد که نگذارد که از جنبش سپاه گرد ملالی بر حواشی خاطر نشیند و چهارشنبه بیست و دوم
ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه حضرت صاحبقرانی وقت چاشتگاه سلطانی از ظاهر جهانپناه کوچ فرموده
با لشکر فیروزی اثر روان شده سه کروه قطع کرده در فیروزآباد فرود آمد و ساعتی بتماشای متنزهات آن
بقعه مشغول شد و بعد از آن بمسجد فیروزآباد آمد که بر کنار آب از سنگ تراشیده ساخته و پرداخته
اند و از وفور صدق و نیاز دو رکعت نماز بگذارد و در ضمان و تایید ربانی سوار شد و چون از دروازه
بیرون آمد سید شمس الدین ترمدی و علاء الدین نایب و شیخ کوکری که قبل ازین بفرمان صاحبقران سعادت
قرین بشهر کوبله رفته بودند رسیده عرضه داشت شد که بهادر سلطان حاکم آن سرزمین داغ اخلاص و اختصاص
بر جبین نهاده و کمر خدمتکاری و فرمانبرداری بر میان جان بسته روز جمعه بشرف بساطبوسی آستان استسعاد
خواهد یافت و چون عرصه فیروزآباد محل نزول پادشاه نیکونهاد گشت ایلچیان و طوطی سفید که سلطان
بهادر در مصاحبت ایشان فرستاده بود بتشریف عرض رسانیدند و بغایت پسند و مقبول افتاد و آن
طوطی از زمان سلطان تغلقشاه باز مانده بود و در مجلس ملوک هندوستان سالها شکرخایی
شیرین ادایی قیام نموده حضرت صاحبقرانی از آن منزل کوچ کرده و مسافت پیموده چون موضع کته
معسکر همایون گشت بهادر سلطان و پسرش و اقربا با تحفهای گرامی و تنسوقات لایق نامی بدرگاه
عالمپناه آمده عز بساطبوس حاصل کردند و لوازم بندگی و سرافکندگی بجای آوردند عاطفت شهریار رحمت
شعار پایه قدر ایشان را از اوج ثریا گذرانیده از آنجا روان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل
موضع اسان محل نزول حضرت صاحبقران کامران گشت و از آن مرحله روز شنبه بیست و ششم
ربیع الثانی رستم طغای بوغا و امیر شاه ملک و امیر الله داد را بدر حصار میرت فرستاد و ایشان روز
بیست و هفتم از آنجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانه سری و صفی گبر با طایفه از گبران در حصار

رایت عناد و استکبار برافراخته اند و می گویند که مشتری خان بدر قلعه ما آمد و بی نیل مقصود بازگشت حضرت صاحبقران
بلندمکان از نسبت عجز و قصوری که بمشتری خان کرده بودند آشفته گشت و چون شیر غیور با ده
هزار کس از سپاه منصور ایلغار فرموده روز دیگر بیست و نهم ماه بود بوقت نماز پیشین بظاهر قلعه میرت
رسیده نزول فرموده همان زمان فرمان داد که امراء تومان و قوشون هر یک در برابر خویش بنقب مشغول
شوند تا هنگام ظلام در برابر هر برجی ده گز نقب بریده شده بود دهشت دوان از مشاهده حال سراسیمه و
مضطر گشته دست ایشان از کار رفت و اثر حیات دران تیره رایان نماند روز دیگر امیر الله داد
با قوشون خود بدر دروازه آمد و نوکری از نوکران او سرای نام نهنگ دریای هیجا کمند بر کنگره قلعه انداخته
ببالای باره بر آمد و دیگر بهادران و دلاوران را عصب شجاعت در حرکت آمده با وی موافقت کردند
و در همان زمان رستم الیاس اوغانی و پسر تهانه سری را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانید
و صفی کبر در جنگ بقتل آمد و باقی کبران را بدوزخ فرستادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کردند و قلعه
چنان که مشتری خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه بیک لمحه مسخر ساختند و مثل
امثال این امور غریبه از اثر و نتیجه اخلاق رضیه و آداب مرضیه آنحضرت بود و در تواریخ مسطور است که
بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید که متمردان قلعه میرت میگویند که این حصار را مشتری خان
نتوانست که مسخر سازد تا بدیگری چه رسد آنحضرت بر زبان خجسته بیان گذرانید که باری سبحانه و تعالی
فتح آن بر ما سهل و آسان گرداناد و فرمان داد که منشیان بلاغت شعار تهدید نامه باهل حصار نویسند
و آن جماعت را براه راست دلالت نمایند و یکی از آنان که نامه در قلم آورده بود در میان سطور این
مضمون درج کرده بود که ما را بمشتری خان چه نسبت است و در اثناء عرض مکتوب چون این کلمه
مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف [illegible] از آن عبارت بهم بر آمد و منشی را معاتب ساخته فرمود که

مشتری خان بر ما سابقست و فایق و در جمیع امور رجحان او بر ما واقع لاجرم بهمین عقیده پاک و حسن ادب
بر اکثر معموره عالم مالک و بسعادت ابدی فایز آمد بالجمله چون مهم قلعه میرت فیصل یافت اشارت علیه
بصدور پیوست که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شوند و گبران آن
نواحی را غارت و تاراج کنند و ضبط اغرق با میر شیخ نور الدین رجوع فرمود که از کنار آب قراسو در
حرکت آیند و رایت جهانگشا به نیت غزا متوجه دریای گل شد و در اثناء راه امیر سلیمانشاه بموکب همایون
پیوست و بعد از قطع منازل بموضع فیروزپور رسیدند و سه کروه براه کنار آب رفتند تا گذار پیدا کنند
هنگام چاشت گذار آب یافتند اما چنان نبود که همگنان توانند گذشت و طایفه از سپاه حق زود
بشنا عبور کردند و چون حضرت صاحبقران دریادل خواست که سمند باد رفتار را مانند آتش را اند امرا
زانو زده معروض داشتند که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده سلیمانشاه با لشکر برانغار بقرب فیروزپور
از آب گذشته اند اگر رای صواب نما اقتضا فرماید امروز درین طرف آب توقف نمائیم این سخن معقول
افتاده فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند و از تومان امیرزاده شاهرخ و سید خواجه
و شیخ علی بهادر و جهانملک پسر ملکت و دیگر دلاوران از آن گذار آب بگذشتند و حضرت صاحبقرانی
با دو گروه در کنار آب رفته نزول فرمود و از آنجانب تعلق که در بالای آب دریای گنگ واقعست
روان شد و در اثناء طریق بسمع همایون رسانیدند که در پایان آب گنگ گروهی انبوه از
هنود مجتمع گشته رایت غوایت برافراخته اند آنحضرت امیر مبشر و علی سلطان تواچی را با پنج هزار سوار
روانه آن طرف گردانید و رایت منصور بهمان دستور متوجه تعلق پور بود و مقارن آن اندک نفخی در
بازوی مبارکش پدید آمده اطبا بمعالجه مشغول گشتند و در خلال این احوال منهیان عرضه داشتند که
طایفه کثیر در چهل و هشت کشتی نشسته در روی آب مانند باد وزان می آیند و در زمان وصول این خبر

خبر عارضه زایل شد حضرت صاحبقرانی از غایت حرص بر غزا و جهاد بنفس همایون با هزار نواز بهادران
که در ان اوان نصرت آسا ملازم رکاب عالی بودند متوجه دریا شد و چون وصول آن بحر مکرمت و احسان
بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان روی نمود بهادران جلادت شعار بعضی از کمال شره بدفع
اعدای دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان آب را گرفته بران خاکساران تیرباران
کردند و آن متهوران سپرها در سر کشیده بشبه تیر جواب میدادند و جمعی که اسبان خود را در آب رانده
بودند چون شناه کرده بمخالفان رسیدند و دست در کنار کشتی زده بی تحاشی باندرون در آمدند و بتیغ غزا
تیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک گشته و در ان سفاین نشسته روی جلادت به کبران آوردند
و بغیر از دو کشتی که مشحون بود از اسلحه و مردم جنگی بدست هندوان نماند و ایشان آن دو کشتی را بهم
بستند و بازوی تهور کشادند و تیری انداختند و از تلاطم بحر فنا جمعی بغرقاب فنا و برخی از زمرهٔ شهدا
کشته عاقبت سپاه ظفر نشان آن بدکیشان را طعمهٔ ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی
در انجانب از مسافران دریا باز فارغ شد رایت منصور بجانب تغلق پور برن انداخت و در شب از
پیش امیر الله داد و بایزید قوجین و التون بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس آمده خبر آوردند که در انطرف
از ملوک هند مبارک نام خانی سپاهی سنگین گرد کرده خیال جدال در سر و تمنای محال در خاطر دارد و شهریار
گردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام نموده به نیت غزا سوار شد و پیش از طلوع
صبح با هزار نواز دریای گنگ بگذشت و یک گروه راه قطع کرده غازیان امداد بگذار دلاوران
بیشهٔ شجاعت جبا پوشیده بی اندیشه متوجه جانب خصم گشتند و چون نزدیک باهل عدوان رسیدند
دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده مقابله و مقاتله را مهیا و آماده اند و در انحال بر ضمیر
انور پادشاه هفت کشور گذشت که اعدای دین که تیغ آخته اند بعدد بسیارند و لشکر اسلام

درین موقف اندک و سپاه برانغار و جوانغار که باطراف رفته اند بغایت دور و چاره بجز این نیست
که پای تحمل درین معرکه استوار داشته و دست در حبل المتین توکل زده سعی و کوشش خود در میان نه نهیم
که بغیر از لطف الهی و عنایت پادشاهی حاجت خواهی نه **بیت** یا رب اگر نه لطف تو فریاد ما رسد
پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد ۞ و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه پنج هزار سوار از
تومانات شاهزاده شاهرخ که پیش ازین با سید خواجه و جهانملک از آب گذشته بجیغور رفته
بودند رسیدند حضرت صاحبقران زبان بشکر ملک وهاب گشاده اشاره فرمود که امیر شاهملک و
امیر الله داد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب اند بر دشمنان دوانند و از کثرت اعدا مطلقا دغدغه
بخاطر نگذرانند امرا دولت بی تحاشی با آن دو هزار سوار تیغها آخته و بجانب اعدا تاخته ولوله در زمین
و زمان انداختند چندان رعب و خوف در باطن مبارک خان و اتباع او استیلا یافته که بی لبث و درنگ
روی از جنگ برتافتند و چند روزه حیات طبیعی بر نام و ننگ اختیار کردند و بجانب جنگل
شتافتند لشکر شهریار مظفر لوا در پی ایشان رفته جمعی کثیر از ان بی دینان گمراه را در ورطهٔ فنا
افگندند و عیال و اطفال ایشانرا اسیر گرفته و گلهای گاو که از حیز حساب بیرون بود بدست مسلمانان
افتاد حضرت صاحبقران در آن محل لمحهٔ نزول فرمود و همانلحظه خبر رسید که در دامن دره کوتله که بر کنار
بحر گنگ واقع است چند قبیله مجتمع شده اند بر فور با پانصد نفر متوجه آنصوب گشت و باقی چریک
بگرفتن غنایم و رخوت و بهایم مشغول بودند و چون قریب بدرهٔ کوتله رسیدند در انتقام از اعدای ملت اسلام
گروهی انبوه دیدند باسازواهبتی تمام و از امرای تومان امیر شاهملک و علی سلطان با وجود قلت انصار
و اعوان بر سر ایشان ریختند و بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشانرا سوخته مخالفانرا
با آن کثرت و غلبه مغلوب ساختند لشکریان باخذ غنیمت اشتغال نموده زیاده از صد سوار ملازم

رکاب فلک فرسای نماند و آن نحال کبری پرکینه ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده همه دل از جان برگرفته و تیغ از
کشیده متوجه موکب همایون شدند و آنحضرت تا بنفس نفیس خود توجه بقتل و اعدام آن کفره فجره اقدام نموده باشند بدست
مبارک سی کافر نابکار را افکنده عنان بانجانب تافت و چون شیخه کبر نزدیک رسید یکی از ملازمان خاصه
نادانسته معروض داشت که این شیخ کوکر است که در سلک بندگان درگاه انتظام دارد و در اردوی همایون
می باشد بنابرین حضرت صاحبقران ظفرقرین روی بکوه آورد و شیخه کبر که بعضی از لشکر اسلام بتیغ رهانیده
آنحضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان بطرف او منعطف ساخته و سپاه ظفرپناه آن کبر نو بند
تیری بر شکم زدند و تیغی بر فرق فرود آوردند و او را دست و گردن بسته پیش پادشاه اسلام آوردند
و حضرت صاحبقرانی از و احوال پرسید و او پیش از جواب جان بمالک سپرد و در همان ساعت خبر رسانیدند
که در دره کوبله که از اینجا تا آن موضع دو کروه راه است خلق بسیار از فجره و اشرار هند جمع آمده اند و از اینجا
تا مقصد راهها سخت و بیشهها پر درخت چنانکه باد صبا از مضایق آن بدشواری می گذرد و واقع آنست
حضرت صاحبقرانی با وجود آنکه در آنروز دو نوبت تعب و مشقت رزم و پیکار اختیار فرموده بود
انسب و الیق چنان می نمود که لحظه آسایش فرمایند اما طلبا لمرضات الله تعالی با طایفه از بندگان خاص
از امرا و توشون در ضمان حفظ و عنایت ملک بیچون روی سعادت بدان دره نهاد و چون طریق
صعب المسالک در پیش بود و کفار فجار پیش از پیش و لشکر حاضر در غایت قلت در خاطر خطیر پادشاه
مؤید منصور خطور نمود که اگر درین وقت فرزند پیر محمد و امیر سلیمانشاه برسند از لطایف صنع ربانی
باشد و حال آنکه سه روز پیش ازین ایشان از ناحیه دور دست جهت غارت و تاراج عبده اوثان و مجوس
بی ناموس فرستاده و متوقع نبود که درین اوقات بموکب همایون پیوندند و خیال امیرزاده مشار الیه
و امیر مذکور گنجایش نداشت که حضرت صاحبقرانی بانطرف آب عبور خواهد فرموده و هنگام نماز دیگر شاهزاده

مشار الیه جوانبخت و امیر فیروزمند به تاج و تخت بطریقی که در ضمیر انور گذشته بود بتقبیل رکاب ظفر انتساب
فایز گشت و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران شقاوت نشان راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از
روزگار اشرار برآورده با غنایم موفور و اموال نامحصور بموقف غزوه دوم معاودت نمودند و در آنمحل
بسمع همایون رسید که بالاتر از دره کوبله به پانزده کروه راه سنگی است بشکل گاوی و آب دریا از آن
سنگ بیرون می آید و گمراهان کشور هندوان سنگ رای پرستند چنانکه از یکساله راه بدان موضع می آیند
و از جمود طبع و خوی بدان که حجری که یکی از جمادات است و نفع و ضرری از آن متصور نیست تقرب
می نمایند و مردگان خود را سوخته خاکستر او را همراه می آورند و در آن آب ریخته این معنی را وسیله
نجات و رفع درجات دانسته زر و نقره نیز در آن آب می پاشند و زندها در آن آب قدم می نهند
و از آن آب بر سر خود ریخته سر و ریش می تراشند و اینصورت را از جمله عبادات می شناسند
چون در نواحی سنگ مذکور جمعی نامحصور از هندوان مانده بودند که اموال فراوان از مواشی
و منقولات داشتند حضرت صاحبقران با حشمت عنان عزیمت بدانصوب تافت و از زمره ضلال
بغیر جنگ و جدال که خیال محال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور
بدان دره رسیدند از برانغار امیرزاده محمد سلطان و امیر سلیمانشاه و از جوانغار دیگر سران سپاه و از
قول امیر شاه ملک و سایر امرا و سرداران لشکر منصور حمله آوردند و اکثر آن بی دینان از تیغ جهاد
بجانب بئس المهاد فرستادند و اندکی از آن ورطه بهزار مشقت نیم جانی بیرون بردند و چون عرصه
آن ولایت از آلایش وجود اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی پایان بدست غازیان
موحدان افتاد رایت نصرت شعار در همانروز بازگشته از دریا رکنک کیل بگذشت و در ساحل
منزل کردند حضرت صاحبقران دریا نزال نماز پیشین گذارده باداء شکر پادشاه ذوالجلال که اشفاق

آن فتوحات درین یورش کرامت فرموده بود قیام نمود و همانساعت سوار شده بسیج کرده راه قطع کرده در طرف زیر آب کبل نزول فرموده قبه سرادق جلالت انتما باوج ثریا برافراشت

ذکر عزم مراجعت فرمان فرمای ممالک و شرح بعضی از وقایع و غزوات کوه سوالک

چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از جنت وجود کبران و بت پرستان پاک شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت جزم کرده روز دوشنبه سادس شهر جمادی الاول سنه احدی و ثمانمایه از کنار آب کبل نهضت نمود حکم واجب الاتباع صدور یافت که تواجیان بروند و اغرق را بموکب همایون رسانند و دیگر روز مسامع رسانیدند که در دره‌ها کوه سوالک که آن را یک لک و دانکی از هندوستان می شمارند جمعی کثیر از هندوان بدکردار نکوهیده آثار بایکدیگر اتفاق نموده مترصد رزم و پیکارند یرلیغ جهان مطاع صادر شد که سپاه ظفر پناه که در اغرق جمعند کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آنحضرت بنفس همایون ایلغار فرموده بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک فرود آمد و دران مرحله امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین بر اغرق پیشین گرفت و غرباطبوس دریافتند و امرا و نوینان بزبان درخواست معروض داشتند که اگر رای ممالک آرا اقتضی فرماید رایت نصرت شعار در ضمان سعادت و اقبال معاودت فرماید تا ما بندگان برویم و دمار از نهاد اهل شرک و عناد برآوریم آنحضرت در جواب فرمود که از ارتکاب امر جهاد دو فایده متصور است یکی احراز اموال دنیوی و دوم فایز شدن بسعادت اخروی و همچنانکه شما را درین واقعه نظر بر ثواب آخرة و منفعت غنیمت است من نیز خواهان این معنی هستم که لشکریان بغنایم و اموال مستظهر گردند و در مآل بنعیم باقی و سعادت سرمدی رسند و هیچ شک نیست که ملاحظه حال مسکینان و زیردستان از آیین سلاطین دین پرور و خواقین معدلت گستر است و هم درآن روز فرمان قضا جریان صدور یافت که امیر جهانشاه که از امرای جوانغار بود و پیش ازین بیک هفته جهة غارت و تاراج بالای آب جون رفته بود بیاید و با سایر امرا و بهادران بفضیلت غزا و جهاد بهره ور گردد و خود متوجه گشته بموکب همایون ملحق گشت و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم تاختن برحسب فرموده متوجه گشته بموکب همایون ملحق گشت کوه سوالک رایت توجه برافراخت و دران دره راهی بود تیره رای بدروز بهروز نام چندهزار اوباش و جهال فراهم آورده و بحصانت جای و محکمی موضع بخار پندار بدماغ راه داده رایت نخوت و استبداد برافراشت و از برانغار امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمانشاه و دیگر بهادران سپاه نصرت پناه و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر گردان فلک وقار حمله آورده روی شجاعت بمحاربه آن گمراهان نهادند و امیر شیخ نورالدین و جهانشاه و امیرشاه ملک که هراول قول بودند دست جرارت از آستین جلادت بیرون آورده قمع و استیصال مخالفان وجهه همت ساختند و حضرت پادشاه گردون شکوه در دهان دره توقف نموده بوجود همایونش لشکریان را قوت دل و قوت جان افزوده تقالی فاحش دست داد و آخر الامر نسیم فتح و بهروزی بر پرچم رایت جهانگشای خسرو غازی وزیدن گرفت و صبح نصرت و فیروزی دمیدن آغاز نهاد و آن مخاذیل بعضی کشته و برخی نیم جانی تبک پا بیرون برده اموال ایشان از نقود و رخوت و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین دار افتاد و از موقف حکم قضا مضا بنفاذ پیوست که از مردم زیردست که هریک از ایشان سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضی از آنها ستده بزیردستان و عجزه دهند و از میامن عاطفت پادشاهانه افراد و آحاد سپاه نیز محظوظ و بهره ور گشته و زبان بدعا و ثنا خسرو بحر و بر بگشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمده باردوی همایون پیوست و بنابر کثرت اثقال و احمال زیاده از چهار کروه

راه را در شبانروزی قطع نمی شد و چون بعد از طی منازل و مسالک از موضع کندر گذشته
و از آب عبور نموده حدی دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام مزین گشت
منهیان بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود راویست از رادان کشور هندوستان نام که تمادی
ایام حشری انبوه که هامون کوه از کثرت ایشان بستوه آیند فراهم آورده است و بکوههای بلند
و بیشههای محکم پناه برده و جز بدرخت افکندن و جنگل بریدن بآنموضع درآمدن ممکن نیست حضرت
صاحبقران غازی چندان توقف ننمود که روز شود و هم در شب پانزدهم مشعلها برافروختند
و فرمان داد که لشکریان بدرخت بریدن و راه نمایان ساختن مشغول سازند و در آنشب بتوفیق
دولت روزافزون دوازده کروه را پیدا ساخته آنمسافت را قطع نمودند و صباح پنجشنبه رایت
ظفرپیکر بمیان کوه سوالک و کوه کوکه رسیدند و در آنوقت رتن میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته
تن برزم و دل به پیکار نهاده بود اما در بدایت حال که آواز کورکه و کوس و صدای تکبیر و تهلیل
مجاهدان ملت بیضا بگوش هندوان رسید رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میدان
ستیز روی بوادی گریز نهادند و لشکر اسلام در عقب اقدام نهاده اکثر آن بیدینان را
بتیغ انتقام بگذرانیدند و هرچه داشتند از اغنام و غیره همه را بگرفتند و هریک را احاد و افراد سپاه
صد گاو و دویست گاو و ده نفر و بیست نفر را برده بدست افتاد و امیر جهانشاه که دست چپ
بعهدهٔ اهتمام او بود بدرهٔ دیگر تاخت و بسیاری از لشکریان هندوان را نیست گردانید و او
لشکریانش غنیمتی نیافتند و لشکرها دست چپ و راست آنوصه را تاخته و مهمات ایشان را
ساخته شب جمعه شانزدهم ماه مذکور بموکب همایون پیوستند و روز جمعه حضرت صاحبقران دشمن
گداز باز بر کوه سوالک برآمد و از آن مرحله تا دیار بکرکوه پانزده فرسنگ بود و آن دره جنگل بسیار

و کوههای استوار داشت و رای عقده‌کشای حضرت صاحبقران بر تلقیع و قمع کفار نابکار قرار
یافته شنید که دران بیشها و جنگلها طبقات لا تعد و لا تحصی از بت پرستان و اهل عدوان
از مجوس و غیرهم استقرار دارند و چون سپاه خراسان روز گذشته در کوه سوالک چنانکه مذکور شد
بغنیمتی گران رسیدند فرمان قضاجریان نفاذ یافت که امیر مشارالیه و مردمانش بدانموضع درآمده
اسر و غارت کنند و مقارن این حال صاحبتمور که قراول بود آمده در پایه سریر اعلی عرضه داشت که کثرت
هندوان بمرتبه‌ایست که قوت ناطقه از تعریف و بیان آن بعجز و قصور اعتراف می نماید حضرت
صاحبقران بنفس نفیس بپای ایستاد و سپاه خراسان و لشکر جوانغار را فرمود که بمهم خود اشتغال
نمایند و ایشان تیغ جهاد از نیام برآورده جمعی کثیر را از آنمشرکان روان ساختند و غنیمت فراوان
و مالی بی‌پایان گرفتند و در وقت نماز پیشین همین روز از پیش امیر شیخ نورالدین و علی سلطان
تواجی کسی آمده خبر آورد که از طرف چپ دره‌ایست و در آنجا طایفه از گبران مجتمع شده‌اند و از حیز
قیاس و تخمین بیرون اند و مواشی و مراعی بیشمار دارند صاحبقران کامکار عنان عزیمت بدانطرف
معطوف داشته فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی و سایر بهادران نامدار بر
آنجماعت ظلمت شعار رانند و ایشان برحسب اشارهٔ علیه روان شدند و تیغ جهاد بران
روزبرگشتگان نهادند و چتر زرنگار خسرو دولتیار بر قلهٔ کوهی که بر آنموضع مشرف بود برآمد
تا بفر شکوه آنحضرت دست و دل مجاهدان غازی قوی تر گشته داد جهاد دادند و چون
اکثر آن مخاذیل کشته گشته بقیة السیف روی بگریز آوردند لشکر ظفرقرین با غنایم روی زمین
بازگشته روی نیاز بر سم سمند جهان نورد مالیده بعواطف بیکران و عوارف بی پایان اختصاص
یافتند و چندان مواشی و مراعی آورده بودند که صحرا و کوه از آنمحل بستوه می آمد حضرت پادشاه اسلام

تا هنگام ظلام بر زبر آن کوه توقف نموده از کمال مرحمت و اشفاق حکم فرمود که از سپاه ظفر پناه هر کرا
غنیمتی نرسیده باشد برسانند و او را بی نصیب نگذارند و شب اردوی کیهان پوی بدان قرنه نزول
کرد و دران بیشه و جنگلها حد و نه بسیار بود و چون شب میشد رخوت و دیگر اشیا می بردند
و در مدت یکماه که در میان کوه سوالک و کوه کوکه بودند بیست غزوه معتبر اهل اسلام داد و هفت قلعه
حصین را گرفتند و نواحی مسخر ساختند و آن دیار باندک روزی از خبث وجود مشرکان پاک شد
و بانوار توحید مزین گشت و در ظفرنامه مسطور است که یکی از آن قلعها قلعه شیخ بود که از خویشان
ملک شیخ کوکر بود و اهالی آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره
متابعت نهادند و ظاهر گردن انقیاد بطوق بندگی و فرمانبرداری بیاراستند اما دلایل نفاق
و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی برایشان
نوشتند و از مجاری اوضاع آن گمراهان مخاذیل عذر و فساد تفرس میرفت که یکی از بندگان
درگاه مکری لطیف انگیخته متقرر گردانید که اجناس بوجه مال امانی بستانند و جامه کهنه و کالای
که اندک قیمتی داشت ثمنی گران بران نهادند و از روز برگشتگان هر سلاحی که داشتند جلب بیرون
بردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع
صدور یافت که چهل نفر از گبران در سلک هندوشاه که یکی از بندگان درگاه جهان پناه
بود در آیند و بدین واسطه آن بدبختان از جادهٔ مطاوعت انحراف جستند و بعضی از مسلمانان را
بقتل آوردند و بر ذمت همت غازیان لشکر اسلام انتقام آن ارباب ظلام شقاوه فرجام واجب
گشت بنابرین مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه نهادند و آنرا فتح کرده دو هزار گبر
بتیغ غزا گذرانیدند و دود استیصال از آن خان و مان بسقف زراندود فلک لاجوردی رسانیدند

سخن ظفرنامه همین بود و در بعضی تواریخ دیگر نیز کیفیت واقعه آن قلعه را بدین جهت آورده اند از قوم
وف گویند که هر گاه که مورخان قایل شده اند باینصورت که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود را در عوض
مال امانی دادند و چندان مناسب نمی نماید که گویند که مخاذیل نفاق و شقاق را از ناصیه عذر و فساد
ظاهر و باهر بود والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر غزوات حضرت صاحبقران دین پرور در نواحی جمو
نقبه لهاو و روقصه شیخه کوکر و بعضی وقایع دیگر چون خاطر انور صاحبقران والاگهر از غزوات کوه سوالک
باز پرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت جمو بر افراخت و در مقابل قریه بابله از
امال آن موضع نزول فرمود امیر شیخ محمد ایکو تمور و مبشر و اسمعیل برلاس بتاخت اندیه و فرستاد
مردم بایله بغایت دلیر و شجاع بودند و جنگلها استوار داشتند و چیرها در کنار جنگل مرتب ساخته
آماده جدال و قتال شدند مجاهدان دین در خواستند که بی تاخیر بدار و گیر مشغول شوند و سزا
و جزای آن بدکرداران در کنار ایشان نهند اما درآنحال از موقف جلال خبر آمد که بهادران در
جنگ مبادرت ننمایند و چندان توقف نمایند که روز دیگر چتر زرنگار سایه وصول بران دیار اندازد
در روز هفدهم جمادی الآخر حضرت صاحبقران سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شد
و لشکریان صفها کشیده برانغار و جوانغار و قول آراسته شدند و آواز تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر
رسانیدند مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس و سورن سپاه ظفرپناه دیه بگذاشتند
و بگریختند و بسان ابن اوی در بیشها و جنگلها ماوی گرفتند شیران بیشه هیجا چیرها برداشته در مقابل
جنگل توقف نمودند تا سپاه ظفرپناه از سر امنیت و فراغ پای در قریه نهادند و غله فراوان بدست
آوردند و هم آنروز از آن مقام در حرکت آمده و چهار کروه مسافت پیموده فرود آمدند و در همان روز
اولجه تمور و توبقار و فولاد و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت پیش اسکندر شاه والی کشمیر

رفته بودند احکام واجب الانقیاد باسم او برده بود با ایلچیان شاه اسکندر رسیده بسعادت
بساط‌بوس فایز شدند و بعرض رسانیدند که شاه اسکندر احرام ملازمت بسته و روی نیاز
بدرگاه عالم‌پناه آورده بموضع جهار رسیده بود که دران مرحله مولانا نورالدین که از جانب او
برسالت آمده بود بوی ملحق شد و چنین تقریر کرد که امراء دیوان بزرگ مقرر فرموده اند که یکهزار
سر اسب و صد هزار درست زر هر یک بوزن دو مثقال و نیم از ولایت کشمیر سرانجام نمایند
بجهت تقدیم این خدمت بازگشت تا بعد از انجام این مهم دیگر بار روی اخلاص بدرگاه
فلک اشتباه نهد حضرت صاحبقران نصفت دثار بر دیوانیان انکار فرمود که شاه اسکندر را
تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده از آنچه گنجایش ولایت کشمیر است ازوی طلب داشته اند
مقتضی عدالت آنست که هرچه درخور وسعت و فسحت مملکت بود از آنجا طلب دارند ایلچیان حسن
عبودیت و صفای طویت شاه اسکندر معروض گردانیدند عاطفت صاحبقران جهانگیر شامل
روزگار والی کشمیر گشته با ایلچیان گفت که باید که شاه اسکندر بهیچ چیز باز نماند و بزودی احرام
بندد و در روز هژدهم ماه رسولان شاه اسکندر بمصاحبت معتمد زین الدین رخصت
انصراف دادند مقرر بر آنکه چون مدت بیست و هشت روز بگذرد ازین تاریخ باید که بکنار
آب سند رسیده باشد و بعد از گسیل کردن ایلچیان سپاه ظفرپناه سه قریهٔ معمور معتبر را
تاخت کردند و خاطر خود را از علفه و علوفهٔ چند روزه فارغ ساختند و لشکر فیروزی اثر بعد از
قطع چهار فرسنگ که مجموع آن کشته‌زار بود در درهٔ منیع جمو شب درآمدند و از آب بگذشتند و در
دامن کوه بطرف دست چپ قصبهٔ جمو بود و بجانب دست راست قریهٔ منو و در هر محل گبران
قوی‌هیکل بلندبالا بودند و کوه‌ها در غایت حصانت و متانت داشتند چنانچه روندگان را

عبور بر آن محال از محالات بود و آن جهال عیال و اطفال خود را بقلال آن جبال فرستاده بودند و از ایشان
طایفهٔ از متهوران بی‌باک بموضعی حصین از کوه پناه برده ایستاده بودند و تیر می انداختند و نعره می زدند
رای عالم‌آرا بنابر مصلحتی که ملاحظه فرموده فرمان داد که ایشان را بحال خود گذاشته هیچکس از لشکریان متعرض
آن جماعت نشود اما قریهٔ منو را تاخت کنند سپاه ظفرپناه برحسب فرموده عمل نمودند و آن دیه را غارت
کردند و در وقت مراجعت بقصبهٔ جمو درآمدند و غلهٔ فراوان برگرفتند چنانچه مایحتاج ایشان آماده گشت
و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده خسرو گردون اقتدار فرمود که چند قوشون مرد جلد در
کمینگاه جنگل پنهان شده توقف نمایند و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمو عبور نموده
و چهار کروه قطع کرده بمرغزاری که چهار فرسخ در چهار فرسخ علف‌زار بود و برکنار آب جناده فرود آمد
چون اردوی کیهان‌پوی از درهٔ جمو و منو بیرون آمده روان شد هندوان روباه صفت بتصور
آنکه بیشه از شیران جلادت شعار تهی مانده از جنگل پای بیرون نهادند که ناگاه بهادران شجاعت
آیین از کمین تاخته و دست بتیغ کین آخته بدان مدابیر بیدین حمله آوردند و بسیاری از آن طایفه
بزمین انداختند و دولت تمور تواجی و حسین ملک قوچین جمو را که زخم دار شده با پنجاه گبر دیگر دستگیر
کرده بدرگاه پادشاه اسلام‌پناه رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند و بعد از
وعد و وعید بسیار را و جمو زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانید و گوشت گاو که در کیش ایشان و مذهب آن جمع
بدکیشان بر ایشان حرامست بموافقت مسلمانان بخورد و به تشریف و اعزاز سرافراز گشت و ملازمت
موکب اعلی اختیار کرد و در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا که بطرف جهاد رفته بودند شیخ کوکر را
که نقد اخلاص او از کورهٔ امتحان تمام عیار بیرون نیامد گرفتند بیان این سخن آنست که شیخ برادر
نصرت کوکر مذکور بیاد در هندوستان بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شد و تربیت و نوازش

اختصاص یافت و مرتبهٔ او بجایی رسید که هر کس که در حدود هندوستان گفت که من از اتباع شیخا کوکرم
بجان و مال از سپاه و دشمن امان یافت و در آن زمان که میان دو آب دریای کیل و دریای جون معسکر
ظفرمآب بود شیخا کوکر رخصت طلبید که بولایت خود رود و پیشکش و ساوری ترتیب داده بار دیگر در کنار
آب بیاه بشرف تقبیل سدهٔ بارگاه فلک اشتباه استسعاد یابد چون ملتمس باجابت گشت و بعد از قطع
منازل در الکاء او که مملکت او بود قرار گرفت بساط نشاط بگسترد و رقم نسیان بر میعاد و مقرر کشید و با وجود
خلف وعده قلت التفات نسبت با بندگان حضرت صاحبقرانی بس نبود که عجب را شعار روزگار
ادبار خویش ساخته چه در آن اوان که مولانا عبدالله هندوشاه خازن و دیگر ملازمان درگاه
از سمرقند می آمدند بدانجا رسیدند مطلقا بحال ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت و مروت
بجای نیاورد لاجرم قهرمان قهر بغارت ولایت و اخذ و قید او اشارت کرد و مضمون ولنذیقنهم
من عذاب شدید بظهور پیوست و چهارم ماه مبارک رجب در جنبش آمده و پنج کروه راه قطع کرده
در منزلی با نزهت قرار گرفت و در آن روز فرستادگان میرزاده میرانشاه رسیدند و اخبار
شاهزادگان و دولتخواهان و احوال و اوضاع ممالک محروسه و غیر آن بعرض رسانیدند و در روز
بیست و پنجم ماه هندوشاه خازن مامور گشت که بجانب سمرقند رود و بشارت موکب همایون
بسمع اهالی آن دیار از صغار و کبار رساند و هم در آن روز نوکر امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ از فارس
برسید و حالات آنجا کماهی معروض داشته پیشکشهای لایق از شمشیرهای مصری و کمانهای ایجی و غیرهم
بگذرانیدند و روز بیست و ششم ماه از کنار آب جناوه نهضت نمود و شش کروه راه پیموده در بیابانی
فرود آمدند و روز بیست و هفتم بسعادت و اقبال روان شد بعد از طی مسافت در کنار بیشه منزل
گرفتند و محفهٔ حضرت صاحبقرانی را بر سر تلی فرو گرفتند و در آن روز شیری از بیشه ظاهر شده بهادران

سپاه بسبیل شکار بران صید تاختند و بیشتر از همه امیر شیخ نورالدین شمشیر بران بر آن شیر رانده
از پای در آورد و مقارن این حال امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه
که بتاخت بهادر رفته بودند با غنیمت فراوان و اموال بی پایان بموکب همایون پیوستند و انواع
تقوزها و تبرکات بمحل عرض رسانیدند همت پادشاهانه مجموع آنها را بایستادگان پایهٔ سریر اعلی بخشید
و در آن میان نظر مبارکش به پیر محمد آزاد افتاد و او را مشمول عنایت بیکران گردانید و بجامهٔ خاص و
ترکشهای بند طلا که آن هم مخصوص بآنحضرت بود اختصاص داد و هم در آن روز حکم واجب الاتباع صدور
یافت که شاهزادگان با حشمت و جاه و نوئینان و سران سپاه هر یک از راه معین بجانب وطن و مسکن
خویش بازگردند و تمامت مخدوم زادگان و ارکان دولت از زمین عاطفت پادشاهانه که فرق همایونش
باکلیل خاص و میان مبارکش بکمر مرصع موشح و مزین شد و از میان اعیان ممالک هند طایفه
که ملوک و امرا ملازم رکاب شهریار جهاندار بودند تمامی را بخلعتهای گرامی و تشریفات نامی و یرلیغ سرافراز
ساخته بانصراف رخص گردانید و خضر خان را که از بند سارنگ گریخته پیش اهودن ملک بیان
رفته بود و از آنجا در حین وصول خبر فلک فرسای پناه بظل حمایت رایت جهانگشای آورده
بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون در آن حدود شکارگاهی فسیح عریض بود و اجناس وحوش
مثل شیر و گرگ و ببر و کرگدن و کوته پای و آهوی سیه و گوزن کبود و غیر ذلک و اصناف طیور مانند
طاوس و طوطی و سایر مرغان غریب الخلقت خاطر خطیر حضرت صاحبقران گردون سریر میل شکار کرد
لشکریان بشکار در حرکت آمده روان شدند و چندان شکار افکندند که کلاب فرداب تتمهٔ تنها
از لحوم و دسوم آنها منتفع گشتند و چون از آن کار فارغ شدند روز جمعه بیست و هشتم ماه
هشت کروه راه رانده در موضع جبهان که سرحد کشمیر است و در آن زمان بانواع سبزه و ریاحین

آراسته بود فرود آمدند واکر اشارت عالیحضرت سعادتمند که مرجع و ملاذ اشراف و اعالی شرف
نفاذ یابد که در خاتمهٔ کتاب تعریفی با مصار بلاد و رود و صفت کشمیر بعد قضا الله تعالی درآنجا سمت
گذارش پذیرد

کفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران کشورکیر بصوب مستقر سریر سعادت مصیر خلافت مصیر

در روز یکشنبه سلخ ماه جمادی الآخر اعدل خواقین اوایل و اواخر از عساکر گردون مآثر جدا شده
روی توجه بدار السلطنت سمرقند نهاد و بر سبیل تعجیل رانده بیست کروه راه قطع کرد و موضع سانیت
از توابع کوه محل نزول شهریار صاحب شکوه گشت و در روز دوشنبه غرهٔ رجب از آنجا روان شد
حوالی قوریه بروجه را مضرب خیام اقبال ساخت و از آن مرحله در همان روز بعد از ادای نماز پیشین پای
در رکاب نصرت انتساب آورده بجول جلالی درآمد و بشتاب هر چه تمامتر نزدیک بنماز شام
از آن مرحله بیرون آمد و بدین سبب تسمیهٔ این جول بجول جلالی سمت کذارش یافت و چون از قریه بروجه
سی کروه راه قطع فرمود در کنار کول آب بکمال محفوف بسعادت و اقبال فرود آمد و روز سه شنبه
دوم ماه مذکور در کنار دریای سند بفر قدوم حضرت صاحبقران گیتی ستان رشک چشمهٔ حیوان
گشت و امرا که ضبط قلعهٔ نغر و یاوان حدود میکردند مثل پیر علی سلدوز و شاه علی فراهی برحسب فرمان
قضا جریان بر آب سند پلی بسته از سه پایه و جسر و کشتی مهیا ساخته بودند و رایت نصرت مآب
از آن پل عبور فرموده تا وقت استوا بر کنار آب توقف نموده امیر الله داد را بر سر پل باز داشت
که اغرق و لشکریان از عقب بودند تا باهستکی بگذرند و بعد از قطع مسافت چون در حوالی
قبهٔ بارکاه پادشاه اسلام پناه بر اوج مهر و ماه برافراشته پیر علی تاز و دیگر سرداران که جهت
دفع شر اوغانیان در قلعهٔ بانو و آنحدود بمقتضی یرلیغ واجب الانقیاد توقف نموده بودند در این
مکان بتقبیل سدهٔ فرخنده نشان فایز گشتند و یک تغوز اسب و یکهزار گاو بمحل عرض رسانیدند

حضرت صاحبقران ظفرقرین که بپشت گاو زمین از حمل انعام خم میگشت اسبان ابهان برهان دران
بخشید حکم فرمود که گاوان که از هر کس گرفته بودند بصاحبانش رسانند و پیر علی را باتباع حکم شد که
درآنجا چندان توقف نمایند که لشکریان با اغرق از آنجا بگذرند و روز پنجشنبه رابع جمادی الثانی
مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایت نصرت آیت بجانب نغر در حرکت آمد و روز
جمعه خامس شهر مذکور قلعهٔ نغر از غبار موکب همایون عطرسای آغاز نهاد و در آن روز نوکر امیرزاده میرانشاه
بموجب فرموده متوجه تبریز شد تا اخبار فتوحات ارجمند که بندکان خاص در کشور هند بدان اختصاص
یافته بودند بمسامع بیکان و قطان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز باشارهٔ عالی صدور یافت
که محمود برادر خواجه راوه هندوشاه بکابل رفته لشکریان آن ناحیه جهت دفع شر اوغانیان بیارند
و پیش از این نگاشتهٔ کلک بیان گشت که حضرت صاحبقران ممالک ستان در بدایت توجه
بجانب هندوستان جهت دفع فتنه و فساد اوغانیان تمهید بساط امن و امان در میان
مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود تا نغر را بجمال عمارت باز آورده امیر مشار الیه
در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما در کنار قلعه چشمهٔ آب خوشگوار خارج حصار
مانده بود در آن وقت رای عقده کشای اقتضای آن کرد که آن چشمه داخل حصار شود و با وجود
استیلای شوق و آرزومندی بملاقات اولاد و احفاد مصلحت بلاد و عباد را بر نیل مراد خود مرجح
دانسته درآنجا توقف فرمود چون عدد لشکریان خاص معلوم نبود معروض رای انور
گشت که از جملهٔ اسباب اختاخانه چند خروار نعل موجودست فرمان قضا مضا نفاذ یافت
که آن نعلها را بر طایفه که ملازم رکاب ظفر انتساب اند بخش کنند سرداران سپاه نعل طمع در آتش
ایل نهاده نوکران خود را زیاده از واقع نوشتند و بعد از آن حکم واجب الاتباع صادر شد که

در اضافه عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه چشمهٔ آب مذکور را داخل حصار کرده و برحسب مفصل قسمت نقل بسیار
انداخته قدغن بمرتبه رسید که امرا بدست خویش بمقتضی فرموده خشت می کشیدند تا بنوکران وزیر
دستان چه رسد و در سه روز آن عمارت سنگین تکمیل یافت و بعد از اتمام آن مهم نصرت نمای
از نوکران امیرزاده پیر محمد با سیصد کس از توشون او و سه اغلان از احفاد جوجی خان با چهارصد
خانه کوچ اوزبک مقرر شد که محافظت آن قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ارباب و شنوزان بشیخ حسن سنجکال
عم زاده امیر شیخ نورالدین مفوض گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده یکمنزل قطع فرموده روز
سه شنبه نهم ماه از حوالی گنبد شیخ مبارک شاه روان شده منزل کرباج مخیم اقبال خسرو با تخت و تاج
گشت و درین مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی ببارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد اما همت شیخ مشا
چیزی که بجای تقایای روح حیوانی بآن منوط بود قاصر آمده باقامت وظیفه ضیافت چنانچه راه و رسم ارباب
توفه و اصحاب فقر و فاقه است بهیچ گونه قیام نتوانست نمود و در همان روز خانه شیخ عبدل بموضع اسکیا
از قدم مقدم فرمان فرمای عصر غیرت فزای سپهر برین گشت و آن درویش بقدر وسع و قدرت
خدمت بتقدیم رسانید **شعر** برومند باد آن همایون درخت **که** در سایهٔ آن توان بود رخت
گران سایه آسایش جان دهد **بس** این میوه آسایش خان دهد **روز** دهم ماه مذکور از موضع اسکیا کوچ کرد
دهانه ارهنگ لحظه آرامگاه سپاه نصرت پناه گشت و در آنروز مولانا نعمت رایش امیرزاده شاهرخ
فرستاده تا مژده وصول چتر فلک فرسای جهان گشای برساند و چاشت آنروز سپاه در جوش آمده
هوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه مظفر لوا معطر ساگشت و بعضی از آغایان که طاقت
ایوار و شبگیر نداشتند بگذاشت و مبشر را باز داشت تا ایشان را بآهستگی بیارد و از آنجا نهضت نموده
بجرهای کبیر که معمار همت آنحضرت احداث نموده بود آمد و چون از آنجا روان شده موضع غوربان محل نزول

موکب نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که دران سر راه رباطی معتبر از گچ و آجر ترتیب نهند
و باندک فرصتی آن عمارت تمام گشت و بعد از اتمام آن بقعه حضرت صاحبقرانی از آن منزل کوچ کرده قریب بدو فرسخ راه
قطع نموده فرود آمده و در آن منزل که بناحوشک موسوم بود از اثر آب و هوای هندوستان در دست پادشاه
اسلام قرحه پیدا شده و ملازمان بارگاه فلک اشتباه ازین صورت ناخوش کشیده و شب هنگام از جانب
هرات نوکر شاهزاده شاهرخ رسیده اخبار سار و بمسامع علیه رسانید و بجهت شدت وجع سه روز دران
منزل توقف واقع شد و بعد از آن اردوی کیهان پوی در حرکت آمده محفه آنحضرت را دران دره استران
راهوار می کشیدند و چون در محفه درد زیاده میشد بندگان صادق الاخلاص دول ساخته محمل اشرف را
بر کاهل شانه ها هفت و چهار دران درج بود دبرگردن گرفته از آبهای گذرانیدند و در اثناء آن طریق
عقبه ایست سیاه وج نام و از اول دره تا آن عقبه بیست و شش کرت و از عقبه تا آخر دره بیست و دو
نوبت از یک آب عبوری باید نمود و روز پنجشنبه پانزدهم ماه نوکران ابهت آیات سرایملک خانم
و سایر خواتین و آغایان و پادشاه زادگان رسیدند و پیلاکات و احوال سلامتی ایشان بعرض رسانیدند
حضرت صاحبقران کردن و توان کسی را با اغرق فرستاد که پیلان را بتعجیل بیاورند و در هفدهم ماه عارضه
بکلی زایل شده روز پنجشنبه هژدهم ماه خسرو کامیاب از موضع سراب نهضت نموده متوجه بغلان
گشت و در قریه آخر نزول فرموده چندان توقف کرد که آش خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قرابلاغ محل
نزول شهریار آفاق گشت و در آن منزل خواتین امیرزاده پیر محمد و امرا و رعایاء دیار بغلان سنا و ریهای
لایق مرتب داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدند که موکب همایون از آن محل جنبیده و منازل و مراحل قطع نموده
در آن شب بلب آب جیحون رسید **ذکر عبور حضرت صاحبقرانی از جیحون با سعد طالع و ملاقات با حضرات
اولاد و وصول بسمرقند و بنای مسجد جامع** در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمایه آن بحر سلطنت

وعدالت بکشتی درآمده از آب بگذشت و در مکان مخدومزادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان
و حجله نشینان تتق عصمت و جلالت سرایملک خانم و تومان آغا و بیگیسی سلطان و سایر شاهزادگان و آغایان
و مجموع اشراف و اعیان بلاد ماوراء النهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار خجسته صاحبقران منور
و روشن ساختند و زبان بدعا و جان درازی گشاده مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و پیشکشهای بی انداز
کشیده و درم و دینار بسیار نثار کردند و دو روز در مرقد توقف نمودند و روز سیوم خانزاده علاء الملک
که از اجله سادات آنجا بنغامت بیان و نباهت شان از دیگران امتیاز داشت طوی سنگین کشیده
تنسوقات مناسب بعز عرض رسانید و در روز شنبه بیست و سیوم ماه حضرت صاحبقران کامکار
بر سمند باد رفتار سوار شده و قطع منازل و مراحل فرموده موضع دو رسلجن معسکر ظفر قرین گشت و در آن
مرحله دری درج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هراة رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف
شد و لوازم تهنیت بجای آورده تبرکات مناسب بموقف عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده عمر
ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار رحم جاه او را در سمرقند گذاشته بود بدولت بساطبوس سرافراز آمد
و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایا و کافه برایا معاش پسندیده کرده بود بتربیت و عاطفت پادشاهانه
اختصاص یافت و روز شنبه سلخ رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش از مقدم
همایون آنحضرت جنت وش گشت و از حسن عقیدت و صفای سریرت شهریار دین دار بزیارت قدوة
الواصلین شیخ شمس الدین کلال و سایر مشایخ بزرگوار و پدر عالیمقدار شتافت و نذور و صدقات
بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج رسانید و از آنجا روانه شده و مسافت پیموده در کوشک باغ دلگشا
در ظاهر سمرقند در آنحین با تمام رسیده بود نزول اجلال فرموده و در آن مکان با نزهت شاهزادگان
و آغایان و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر آمده زبان بتهنیت گویا گردانیدند و چندان در و جواهر

نثار کردند که ریسم آز و نیاز از جهان برخواست و در روز دوشنبه بیست و یکم شعبان مانند روح که بکالبد
درآید بدار السلطنه سمرقند فی ایمن وقت و اسعد ساعات درآمد سنو باز درآمد بشهر کوکبه شهریار با نصرت
فردوس شد از قدومش آن دیار بار و بعد از استحکام و اخلاص تمام صاحبقران نوشیروان اساس فیض
رسان بقثم بن عباس تیمن و تبرک جست و مقیمان و مجاوران آن مزار را بصلات و صدقات
بابایان مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا بخانقاه مهد علیا تومان آغا قدم رنجه فرمود و بعد از نماز
پیشین باغ چنار از فر مقدم صاحبقران دولتیار رشک گلستان ارم گشت و در آنجا بعیش و عشرت
مشغول شده داد طرب و کامرانی داد و از آن موضع فرح افزای بباغ بهشت نقل کرده بساط نشاط ممهد گشت
بعد از آن حضرت خسرو دولتمند از باغ بهشت عنبر گشت بباغ بلند خرامید و درین ایام پیلان داوق
از عقب بودند رسیدند سکان دیار ماوراء النهر که مدت العمر پیل ندیده بودند از آن هیکل هیبت
و ترکیب عجب متفکر گشته انگشت تحیر بدندان تعجب گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرینها خواندند حضرت
صاحبقران ممالک ستان مجموع شاهزادگان عظام و امرا و نوینان ذوی الاحترام و اکابر و اشراف و اصاغر
اطراف ماوراء النهر را بعطا و بخشش و اهدا و اتحاف تبرکات و تنسوقات ممالک هندوستان فرحناک و
شادمان گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملو خان را که در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بود با دو زنجیر فیل
و دیگر امتعه و اقمشه و نفایس کشور هند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاده جهت مجموع امرا که در سرحد
مغولستان قرار و استقرار داشتند ارمغانی روان کرد و شاهزاده جهانیان امیرزاده شاهرخ رخصت
انصراف یافته متوجه هراة گشت و در اثنای این اوقات بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر آفتاب تاثیر پادشاه
جهانگیر بود فرمان داد و روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه احدی و ثمانمایه بعت میامن برکات
که قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان دانشور

در ساعتی بایسته و بزبانی شایسته در بناء آن شروع نمودند و عمله و پیشه کاران که هر یک در فن خویش عدیل و نظیر
نداشتند در آن مهم غایت جهد و سعی مبذول داشتند و خاصه از آن جهت که بفرمان ظل الله کار خدا میکردند و
سنگ تراشان ماهر که از حد و ممالک جمع آمده بودند دویست نفر در مسجد کار میکردند و پانصد نفر در کوهها سنگ
می بریدند و بشهر ارسال می نمودند و جمله بر جمله آن کمر جد و اجتهاد بر میان جان بسته بودند و جهت نقل
و حرکت آلات و ادوات کار نود و دو زنجیر فیل از دیار هندوستان بسمرقند رسیده بود و بعضی
سنگها بگاو و گردون میکشیدند و ستونها بر شاهزادها و امرا و نوینان و ارکان دولت و اعیان حضرت
منقسم گشته و هر کس در امری که تعلق باو میداشت مساعی جمیله را کار میفرمود و در اثنای این اوقات
امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد مغولستان بود با جماعتی از خواص و مقربان در خانقاه
تومان آغا بشرف پایبوس استسعاد یافت و بمراسم نثار و پیشکش اقدام نمود و آن قرة العین سلطنت را
در آغوش گرفته پرسش نمود و از کمال اهتمام و لطفی که فرمانفرمای هفت اقلیم در اتمام آن بقعه خیر داشت
اکثر اوقات بنفس همایون بر سر عمارت حاضر بود تا بمیامن التفات اشرفات عالیش از ایوان
کیوان در گذشت و باندک زمانی چهار صد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده شد که هر یک
از کوه بیستون نشان میداد افراخته شد و مجموع سقف رفیع و فرش بدیعش از تختهای سنگ تراشیده
ساخته و پرداخته آمد و غرض اصلی از تسویه این اوراق تاریخ است نه انشاء و توصیف و در تعریف آن بقعه
علیه شریفه بهمین قدر اکتفا رفت **ذکر اصابت عین الکمال بجمال امیرزاده میرانشاه و لشکر کشیدن حضرت جهانستان**
بایران زمین که یورش هفت ساله عبارت است ازان در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمایه امیرزاده
میرانشاه گورکان را هوس شکار دامن گیر شده بعزم همین کار بر سمند باد رفتار سوار گشته در صحرای
مرند چون که بهم رسید در جوار مزار پیر عمر نخجیربان شکاری فراوان جمع آورده در اثنای تک و تاز شاهزاده

گردن غزال بغوچی باز خورده و از فراز زین دو تو گشته خواست که زنده بدست گیرد که ناگاه از حکم
ربانی و قضای آسمانی بسر و گردن بر زمین افتاد و بعضی گفته اند که غوج را گرفته بقربوس زین رسانید
و آن صید طپیده و اسب رمیده شاهزاده از بالای زین بر زمین افتاد و علی ای التقدیرین از شدت
آن سقط بیهوش گشت و ازین واقعه عظمی خروش از نهاد جمله بر آمد امرا و اعیان روی ببالین شاهزاده
کامران آورده قلق و اضطراب آغاز کردند تا بعد از اندک درنگی برخود جنبیده فی الجمله اثر حیاتی در وجودش
اثبات نمود و مدت سه شبانروز چند نوبت غشی بر ذات پسندیده صفاتش طاری گشت و از طبیبی که متصدی
معالجه او می بود بسهو یا بعمد و قصد یا باغوای بعضی در تداوی تقصیری واقع شد و خللی فاحش بدماغ
شاهزاده خردمند که مملکت هلاکوخان را بنوعی ضبط نموده بود که مزیدی بر آن متصور نبود راه یافت
و بنابرین اکثر اقوال و اعمال ازو بر نهجی صادر میشد که مرضی و پسندیده عقلا نبود گاه بمجرد خیالی بیگناهی
زیان میداد و گاه از طریق اسراف گنجی براه گدایی می نهاد و بسیاری از امور که لایق بمرتبه سلطنت
نبود ارتکاب می نمود و از آنجا در اوایل فصل تابستان بموجبی لشکری ببغداد کشیده و در شبانروزی
دو منزل قطع میکرد و تصور آنکه سلطان احمد جلایر از آوازه توجه رایت نصرت آیت بغداد را گذاشته
راه فرار پیش خواهد گرفت و چون بقصبه ابراهیم رسید از جانب تبریز قاصدی آمده خبر آورد که
طایفه از روسا و اعیان آن دیار با هم عهد و پیمان بسته اند و داعیه آن دارند که عذری اندیشند و چون
همت شاهزاده عالیشان رخصت نمیداد که بی نیل مقصود مراجعت نماید بدان سخن التفات ننمود و همچنان
میراند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و بنابر آنکه سلطان احمد میدانست که در هنگام محاصره دار السلام
تعرض دار و پای وقار در دامن اصطبار کشید و لب تحمل بدندان تجلد گرفته جای خود محفوظ داشت
و چون از تبریز متعاقب رسیدند و خبر طغیان اهالی آنجا مکرر معروض گردانیدند بعد از دو روز که مدت

ظاهرا سهو در کتابت عظیمی حکایت شد

دار السلام مرکز خیام سپهر احتشام گشته بود رایت فتح آیت از آنجا مراجعت نمود و هر روز دو کوچ
میفرمود تا بمقصد رسید وجمعی را که اندیشه خلاف داشتند شاهزاده کامران از میان برداشت
ویکی از آنجمله قاضی تبریز بود و در پاییز همین سال مخالفت سیدی علی ارلات تحقیق ناکرده لشکر
بولایت او کشیده حاصل مملکتش را از صامت وناطق بباد تاراج داد وچون صیت اشتغال شاهزاده
بلهو وسرور در اقطار انتشار یافت کرجیان که از مهابت سیف وسنان لشکر توران در زوایای
اختفا خزیده بودند ودر مدت غیبت حضرت صاحبقران کردن غلام ورفتن او بجانب هندوستان
پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی باذیال ممالک محروسه دراز کردند ودران اوان
سلطان سنجر نامی بموجب فرمان صاحبقران فرمانفرمای کردون توان سلطان طاهر پسر سلطان
جلایر در قلعه النجق محاصره میکرد ودر کرد قلعه دیواری کشیده بودند بلند ومحکم که هیچکس را مجال دخول
وخروج ممکن نبود واهالی حصار بغایت بتنگ آمده بودند ودر مضیق حیرت افتاده درین اثنا کرکین
حاکم کرجستان جمعی بمدد سلطان طاهر ومحصوران قلعه النجق فرستاده وسیدی علی
شکی با وجود تجلی بنور اسلام بواسطه آنکه لشکر شاهزاده ولایت او را غارتیده بود با ایشان
اتفاق نموده متوجه قلعه النجق شد وبمملکت آذربایجان درآمدند ودست بظلم وعدوان برآورده
متصدی خرابی بیلمانان شدند وچون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بضرورت از
در قلعه برخواسته بتبریز رفت وصورت حادثه بعرض میرزاده میرانشاه رسانید وآنجناب
پسر خود امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر وحاجی عبد الله عباس وغیرهما بتسکین
آن فتنه امر فرمود وایشان روی جلادت بقلعه النجق آوردند وچون کرجیان بظاهر قلعه النجق رسیدند
سلطان طاهر از آنجا فرود آمده با ایشان ملحق شد وقلعه را بحاجی صالح وسیدی احمد علیشاهی سپرد واز ناوره کرجی

سپردند وبلغت کرجی ازناور عبارت از امرا و بهادر است وچون مقصود کرجیان استخلاص سلطان
طاهر بود بعد از آن که این صورت میسر شد مراجعت نمودند وهم دران نواحی لشکر تبریز را با ایشان
ملاقات دست داد واز جانبین بتسویه صفوف اشتغال نموده نیران محاربه اشتعال یافت وچون
مخالفان در غایت کثرت بودند ازناوران کرجی برانغار وجوانغار شاهزاده ابابکر را از جای خود
برکرفتند ودرین اثنا سیدی علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد وخدمت امیرزاده
با آنکه در صغر سن بود در مقام مردانگی ایستاده بیک چوبه تیر سیدی علی را از پای درآورده
برخاک هلاک وبوار انداخت وچون کرجیان غالب شده بودند ولشکر تبریز را منهزم ساخته امیرزاده
ابابکر مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان از آن معرکه برتافته خود را از غرقاب بساحل نجات رسانید
وکرجیان نیز روی باوطان خود نهادند وامیرزاده میرانشاه مایل بشرب خمر ولهو ولعب شده
از تنسیق مملکت تغافل ورزید از آنجهت اختلال باحوال ممالک راه یافت وچون حضرت صاحبقران
تاج بخش کیتی ستان از دیار هندوستان مراجعت نموده در مستقر عز وشرف آرام کرفت
بسمع همایونش نامضبوطی ممالک آذربایجان رسید ودرین اثنا حرم محترم امیرزاده یعنی بانوی عظمی
از شوهرش بسببی از اسباب رنجیده از تبریز بسمرقند رفت ودر قصر باغ چنار بشرف لثم بساط
خسرو عالیمقدار استسعاد یافت وحال ضعف دماغ شوهرش بعرض رسانید وکفت اکر درین اوان
رایات عالی بپایه وصول بر آن دیار نبیند از دماغ او مخالفت هم خواهد نمود واین معانی موجب
آن شد که حضرت صاحبقران هنوز از مشاق یورش هندوستان نیاسوده وبیش از چهار ماه در مستقر
سریر سلطنت توقف ننموده بار دیگر بر توجه ایران عازم وجازم کشت وتواجیان بهرام صولت
باطراف مملکت فرستاد تا جار رسانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله کرده بدرگاه

عالیپناه شتابند و امرا امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهانملک و پیر محمد نوای
بحسب فرمان بهراة رفتند و با شاهزاده مشارالیه گفتند که شما را با لشکر خراسان بموجب فرمان
عزیمت آذربایجان می باید کرد که امیر سلیمانشاه پیشتر متوجه آذربایجان شود و چون این خبر بسمع فرخنده
امیرزاده شاهرخ رسید بجمع سپاه نصرت مآل فرماندادند و امیر سلیمانشاه و امیر سید خواجه در مقدمه
روانه شدند و بعد از اجتماع لشکر با شاهزاده جوانبخت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام
و دامغان در حرکت آمده چون در جاجرم اتفاق نزول افتاد توکل قرقا از اردوی اعلی خبر رسانید
که سپاه خراسان براه شمالستان و استراباد روند که رایات جهانگشا از جیحون عبور نموده از دامغان
و بسطام خواهد گذشت شاهزاده اطاعت فرمان واجب الامتثال نموده با لشکر خراسان بجانب
شمالستان آمد و دران راه بجهت صعوبت طرق و علفهای جانگزای چندان چهارپای در عرصه تلف آمد
که بشرح نیاید و بعد از تعب و مشقت انکوه انبوه بفیروزکوه رسیدند و بهروزی و فیروزی از آنجا
روانه شدند حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان را بجهت ضبط توران در سمرقند
گذاشت و جمعی از امرا که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل می شود بدستور سابق در خدمتش
باز داشت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده دیگر را بحکومت سمرقند تعیین فرمود و خسرو ممالک
عرب و عجم در هشتم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه بطالع مسعود در زمان محمود پای در رکاب نصرت
انتساب آورده سوار شد و منازل قطع فرموده و شرف زیارت مشایخ و اکابر دین رضوان الله
تعالی اجمعین دریافته چون ببلخ رسید در وثاق امیر یادگار برلاس که داروغه آن ولایت بود نزول
اجلال فرمود و امیر مشارالیه ترتیب اسباب طوی و پیشکش قیام نموده وظایف خدمتکاری بتقدیم
رسانید و از آنجا روی براه بل بفضل الله آورد و چون سارق قمش جام محل نزول خدام عالیمقام گشت حرم با

حرمت امیرزاده شاهرخ ملکت آغا و گوهرشاد آغا با فرزندان از هراة آمده در آنمحل تبرک بساط بوس
فایز شدند و امیرزاده سیورغتمش که قبل ازین بتاریخ پنجشنبه ثامن شهر رمضان المبارک سنه
احدی و ثمانمایه بطالع سنبله در هراة متولد شده بود از ملکت آغا بنظر کیمیا اثر پادشاه هفت کشور
رسید و هم درآنمنزل امیر آقبوغا نیز از هراة آمده بشرف ملازمت سرافراز گردید و بنوازش و خلعت خاص
اختصاص یافته رخصت انصراف حاصل کرد و از آنجا نهضت فرموده و مسافت پیموده بمزار فایض
الانوار شیخ الاسلام احمد جام درآمد و بقدم صدق پیش رفته استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را
از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگترش امیرزاده پیر محمد فرستاد تا هر دو برادر باتفاق
یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر سونجک با دوهزار نفر بر حسب فرمان در رکاب شاهزاده روانه شدند
و رایت جلالت سمات از راه نیشابور و بسطام در حرکت آمده از خواری گذشت و چون قریه ایوانکی
از فر نزول پادشاه سپهر احتشام غیرت فزای ایوان کیوان گشت جناب شاهزاده جوانبخت شاهرخ
بهادر که بموجب اشارهٔ علیا از سبیل مازندران متوجه عراق شده بود درآنموضع بظل رایت جهانگشای
استظلال جست **ذکر وصول امیرزاده میرانشاه بدرگاه گیتی پناه و ذکر گرفتاری خواص و ندمای او بمحن و بلایا
و بیان دیگر وقایع و قضایا** امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان پیشین عازم تبریز شده بود چون بری
رسید و از کلام بیان و توجین قضیه ضعف دماغ امیرزاده میرانشاه نزد او محقق گشت رفتن به
تبریز و ملاقات با امیرزاده مشارالیه صواب ندانست لاجرم بهمدان رفته درآنمکان توقف نمود
و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر چون حقیقت حال معلوم کردند قاصدی با مکتوب نزد امیر سلیمانشاه
فرستاده او را طلب داشتند و امیر سلیمانشاه متوجه آنجانب شده چون بمقصد رسید بعد از دو روز
امیرزاده میرانشاه را با معدودی چند باردوی همایون روانه ساخت و چون رایات جهانگشای

شهر باخجسته رای از ولایت ری بگذشت امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق گشت و پادشاه
کامکار روز نخست شاهزاده را بار نداد روز دیگر بشرف پایبوس سرافراز شده زانو زده پیشکشها
بمحل عرض رسانید اما بنا بر اخبار نامناسب که از جانب او بمسامع علیه رسیده بود ملحوظ نظر التفات
نشد و تمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام پیشتر برحسب فرموده جهت تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده
بتبریز رفته بودند و کارکنان شاهزاده مشار الیه را گرفته بند کردند و دفترهای دیوان را ملاحظه کردند اموال
و دوانگه چند سال که تعلق بخزانه عامره حضرت صاحبقرانی میداشت نمانده بود و آنها را بعمرو و زید داده
بود از آنجا بیرون نوشته استرداد نمودند و چون مکرر بعرض همایون رسانیده بودند که از اطوار میل
شاهزاده بلهو و طرب و شرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام که بسبب اختلال مملکت گشته بترغیب
تحریض جمعی از مردم اهل پیشانی بیشه بوده که پیوسته ملازمت مجلس بزم می نموده اند مزاج اشرف
حضرت صاحبقرانی بحکم ربانی و قضای آسمانی چنان متغیر شده بود که در دم فرمان داد که مجموع ایشان را
گرفته بدار اعتبار برکشیدند و بموجب فرموده عمل نموده حریفان نزهت سرای فرح افزای شاهزاده را
مثل مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در مسایل عقلی و نقلی در شیوه نظم و نثر و فن جد و هزل از ابنای زمان خود
ممتاز بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عواد و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار
زیر این گنبد دوار سرآمد ابنای روزگار بودند و چون ایشان را بپای دار رسانیدند مولانا محمد کاهکی بطریق
مطایبه و ظرافت چنانچه شیمه او بود روی بقطب الدین نایی آورده گفت که چون خدمت استاد در همه ابواب
بر ما همه تقدم داشت حالا هم آن طریق اولیست کاتب این حکایت گوید که قبل ازین کتابت از مولانا کمال
معلم که از استادان علم ادوار بوده و هم مصنف و شاعر غزالی ایهم و تخلص شنید که در آن که از قطب نایی
باز پرداخته شد دیگر گفت که من حبیب عودی دوست میدارم که پیش روی من باشد او را پیش رو سازید که

از عشاق بی نواست و این مرتبه آن بزرگ راست تمت النقل استاد قطب الدین گفت چه محل هزل
و امثال این سخنانست مولانا محمد گفت فایده من در آنست و جلاد نخست قطب الدین نایی را
رسن در گردن افکنده برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت در بدیهه انشا کرد
چنانچه عقل از اقبال او بر شعر گفتن در آن حال متحیر ماند شعر پایان کار و آخر عمر است ملحدا
گر باید و گر نه بدست اختیار نیست مصراع منصور وار گر ببرندت بپای دار مصراع مردانه پای دار
که جان پایدار نیست مصراع و رفیقان او نیز از دست ساقی اجل همین جام ناکام کشیدند و اگر چه
چند ندیمان شاهزاده را بیاساق رسانیدند و خواص مقربان را از ملازمت منع کردند اما
از مقام سلطنت بر مجموع شاهزادگان مقدم می نشست و در یورش مصر و شام تمامی الوس
بنظر اعزاز و احترام در روی می نگریستند و چون لوای نصرت انتمای سلطانیه رسید مظفر نظری
که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان بتقبیل بساط جلالت مناط علم مباهات برافراخت
و ترکات و تنسوقات لا تعد و لا تحصی بپایه سریر اعلی حاضر ساخت و اعلام ظفر انجام از راه قرار
و اردبیل بجانب قراباغ توجه نمود و در صحرای موغان طاقیان شکارکنان بر کنار آب ارس
فرود آمد و بران آب پل بسته عبور نمود و یورت عمر با برادر حوالی قطور رفتند برای قشلاق
اختیار فرموده و در آنجا امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و پایبوس سرافراز گشتند و امرا امیرزاده
میرانشاه که مصحوب ایشان بودند هر یک فراخور حال خویش پیشکشها بموقف عرض رسانیدند دیگر
و چون پیش ازین سیدی علی شکی با گرجی اتفاق نموده بدر قلعه النجق آمده بود و جان شیرین
بجرمانه داده چنانکه گذشت درینولا پسرش سیدی احمد که متصدی منصب پدرش شده
بتنسیق امور ولایت خود قیام می نمود التجی بحاکم شروان برده او را شفیع ساخت تا بگناه پدر

پسر مواخذ نشود و امیر شیخ ابراهیم که از بندگان خاص بمزید قربت اختصاص داشت سیدی احمد را
بپایه سریر خلافت مصیر آورده دران باب کلمات شفاعت آمیز بموقف عرض رسانید و التماس او
بعز اجابت اقتران یافته منصب پدرش بروی مقرر شد ع از لطف تو هیچ بنده نومید نشد
و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت کمر بسته بترتیب اسباب طوی مشغول شده چندان گاو
و گوسفند کشتند که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواجیان ذباح بر لشکریان قسمت نمودند
و دیگر مایحتاج جشن که مناسب آن بود و بعد ازان پیشکشها از کنیزان ماه روی و غلامان عنبر بوی
و فهور جهنده و جانوران گزنده و نفایس اقمشه و لطایف امتعه آنقدر بمحل عرض رسانید که از حیز تبیین
و تخمین بیرون بود از آنجمله شش هزار اسب بود و مقارن این احوال دیگر و از اطراف اخبار
رسید که دلالت بر قوت دولت میکرد نخست آنکه تیمور قتلق اغلان که بعد از انهزام و نکبت توقتمش خان
از پیش حضرت صاحبقران برگشت قبچاق رفته بود و حکومت الوس جوجی خان بروی مقرر شده
و عز و دولت بر کفران نعمت اقدام نموده دم از مخالفت میزد درین ولا وفات کرده و هرج و مرج
بمملکت او راه یافته و ایل و الوس او متفرق شده اند و دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام
باو متعلق بود رخت بسرای باقی کشیده و میان امرا و خواص و مقربان او حرب و نزاع واقع شده
جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و پسرش فرج که ولی عهد پدر است چندان اختیاری ندارد
و دیگر تنغوز خان پادشاه ممالک ختای که مدتها در بادیه کفر و ضلال و صحرای غوایت و عنایت
سرگردان میگشت ازین سرای بدان سرای نقل کرده و سپاهی و رعیت آن مملکت پریشان
و بی سامانند و دیگر آنکه خضر خواجه اغلان ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده است و میان اولاد او
شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان بواسطه بدگویی اهل غرض و سعایت مخالفت

پدید آمده قصد یکدیگر دارند و دیگر امیرزاده اسکندر ولد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر با امرا
و بهادران بمغولستان رفته است و بعز دولت روزافزون بر مخالفان غالب آمده است و ایشان را
منکوب و زبون گردانیده و از استماع این اخبار که یکبار رو در روی اعلی انتشار یافت مواد
بهجت و سرور و نشاط و حضور بر همگنان مضاعف گشت و تفصیل اجمال احوال امیرزاده اسکندر
در قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجه اغلان وفات یافت و مملکت
او بهم بر آمد شاهزاده مشار الیه فرصت غنیمت شمرده لشکری بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم
آورده و باتفاق امرا مثل پیر محمد طغا بوغا برلاس و یورک برلاس و پیان تمور پسر شکمک جته
و پیر حاجی مبشر و غیرهم با آنکه در سن پانزده سالگی بود مانند شیر ژیان و پیل دمان بجانب مغولستان
روان شد و چون شاهزاده عالی گهر بحدود کاشغر رسید امرا که بموجب فرمان که در سرحد جته اقامت
داشتند مثل پیر پیک ساربوغا و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و غیرهم بموکب
شاهزاده جوانبخت پیوستند و بهیات اجتماعی متوجه آنجانب شده نخست یارکنت را غارت
کردند و چون از آنجا فراغت یافته عرصه سارق قمش و کلس و الی کول و امثال آن ولایات را تاختند
و بعد ازان متوجه شده و بدانموضع رسیده آن حصار استوار را تا چهار روز بکوشش بگشادند آنگاه
امیرزاده مشار الیه با امرا و سپاه عنان عزیمت بجانب آقسو تافتند و آقسو عبارت از سه قلعه است
که راه دیگر دارد و اهالی آن نواحی هنگام ظهور شداید و محن و حوادث و فتن همیشه پناه بدانجا برند
تا خون و مال ایشان مصون و محروس بماند القصه شاهزاده و امرا بمقصد رسیده در قلعه فرود آمدند
و بترتیب اسباب حصار گیری مشغول شدند و قریب بچهل روز جنگ بیکار لشکر دشمن سوز
امتداد یافت و بسیاری از تجار ولایت ختای و قافله عرض و مال خود گردانیده از حصار اخراج نمودند

و شاهزاده باین قدر از ایشان راضی شده فرمانداد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند
و در بعضی تواریخ بخلاف این مذکور است که چون دوازده روز از حصار آقسو بگذشت ارباب
قلعه تنگ آمدند از محتاج امان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشانرا مبذول داشته فرمود که سپاه
از محاربه باز ایستادند و مخالفان از التماس صلح پشیمان گشته بار دیگر اظهار یاغیگری کردند
و ازین حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا عساکر منصور بمهم سابق
اشتغال نمایند و ایشان روی جلادت بتسخیر حصار نهاده از سر جد و جهد جنگ آغاز کردند تا
بقهر و غلبه بر آن حصار استیلا یافتند و مردانرا بیاساق و زنانرا با فرزندان اسیر گرفتند و علی
ای التقدیر چون امیرزاده اسکندر از مهم آقسو بپرداخت طایفه از بهادرانرا بجانب یای و کوسن
که ییلاق و قشلاق افواج مغول بود روان ساخت و آن جماعت بر امثال مثال مبادرت نموده
در حرکت آمدند و ارباب یای را از پای درآوردند و مردم کوسن را بانواع محن گرفتار ساختند
و از آنجا تا رم آن سرزمین تاختند و شاهزاده جوانبخت بعد ازین فتوحات عنان عزیمت بجانب
ختن تافت و از ختن بخانبالغ که دار الملک پادشاه ختاییست از راه آبادانی صد و شصت
یک منزل است چنانچه مورخان تفصیل آنرا در مصنفات خویش ایراد کرده اند و گویند راهی دیگر هست که
از ختن تا سرحد ختای بچهل روزی توان رفت الا در آن راه بغیر ریگ بر ریگ هیچ چیز نیست
بالجمله امیرزاده اسکندر بتایید ملک ذو المنن بختن رسید اهالی آنجا بارشاد بخت روی توجه
بدرگاه آن شاهزاده که شایسته سریر تخت بود آوردند و انواع تبرکات و اصناف پیشکش
بموقف عرض رسانیدند و بمساعدت دولت و اقبال حضرت صاحبقران بیهمال قلاع و بقاع آن نواحی
از شایبه کدورت خلاف و نزاع مستخلص گشت و امیرزاده اسکندر بعد از نیل مقصود بکاشغر معاودت نمود

آن زمستان در آن موضع بسر برد و از خوبرویان ختنی دو تقوز برگزیده بدرگاه شهریار روی زمین
و زمان فرستاد و یک تقوز دیگر از آنجنس با نه سر اسب بجهة شاهزاده محمد سلطان روانه کرد
و خدمت شاهزاده مشار الیه در آن اوان بعزم یورش جته و مغولستان با لشکر تا چند منزل پیش آمد
و چون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر در سمرقند توقف ننموده از پیش رفته بود و آثار جهانگیری
بظهور رسانیده این معنی بر خاطر محمد سلطان گران آمد و بیلاکات تاوار را رد کرده و بسمرقند مراجعت نمود
و چون بهار شد امیرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمد و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان
عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید در اثنای راه منهیان بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده
متغیر است و اندیشه گرفتن تو دارد خدمتش از استماع این خبر اندیشناک شده باز گشت
و بحصار اندکان درآمد امرا که در آن سرزمین بودند مثل پیر محمد طغا بوغا و پیر حاجی لیبر بیسی اینصو ایشان را
محمول بر مخالفت داشتند و لشکر اندکان را فراهم آورده حصار را احاطه کردند و امیرزاده اسکندر با
ایشان سخنان گفته از قلعه بیرون آمد و در باغ گلستان که از محدثات شاهزاده مرحوم امیرزاده
عمر شیخ بهادر بود نزول فرمود امرا نواب و خواص او را گرفته مقید ساختند و خبر پیش امیرزاده محمد سلطان
رسانیدند که امیرزاده اسکندر اندیشه عصیان داشت با نوکران خاصه او را گرفته ایم و گوش بر
فرمان داریم بهر چه حکم صادر شود بدان قیام نماییم شاهزاده کس روان کرد تا امیرزاده اسکندر را
در باغ گلستان با نوکران خاصه گرفته بند کردند و قاضی جلال الدین باندکان فرستاد که امیرزاده
اسکندر را بسمرقند آورند و بعضی گفته اند که امیرزاده اسکندر چون از قلعه بیرون آمد از پیش امیرزاده
محمد سلطان کس باندکان رفت و او را گرفته با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کوهک خدمتش را
رسانیدند و پرسیده وی را مقید ساختند بالجمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان

بیان تیمور بیکچک را که اتابک او بود با بیست و شش نفر دیگر از نوکران امیرزاده مشار الیه
بقتل رسانیدند

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران مظفر لوا جهت اجرا مثوبات غزا بجانب کفار کرج و دره خفت

حضرت شهریار غازی بنا بر جرات و جسارت کرجیان که سال گذشته آمده بودند
و سلطان طاهر را از مضیق محاصره خلاصی داده با خود برده بودند در آنولاکه قراباغ محل نزول لشکر
فیروزی نشان بود عزیمت غزو کفار کرجستان و گوشمال ایشان با تم وجهی تصمیم داده امیر ابراهیم
و سیدی احمد را رخصت مراجعت ارزانی فرمود و حکم کرد که از ده نفر سه نفر قوت ده روزه بردارند
و ملازم رکاب ظفر انتساب باشند و بقیه لشکر و اغرق در همانجا توقف نمایند و آنحضرت
باتمام شاهزادها و طایفه از بهادران شمشیر زن نیزه گذار بعزم رزم خیشاکه یکی از سرداران کرج بود
ایلغار فرمود و چون کنار آب کذار وصول رایت همایون علم تفاخر بر چرخ برین برافروخت بموجب حکم
جهانمطاع واجب الاتباع بر سر آب پل بستند و مجموع مردم باسانی از پل گذشتند و امیر شیخ ابراهیم با لشکر
شروان و سیدی احمد با لشکر شکی باردوی اعلی پیوستند و اعلام ظفر انجام از شکی گذشته بطرف
دره خیشاکه مساکن کبران بود روان شد و مجموع آن دره از تشابک اشجار بمرتبه بود که جاسوس وهم
از آنجا گذار نتوانستی نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت پیشه بدبره و اره
و تبر تیشه جنگل بریده ده منزل راه هموار سازند تا لشکریان بسهولت از آنجا توانند
گذشت و دران اوقات مدت بیست شبانروز برف می بارید تا وجود شدت برد و کثرت
ثلج مجاهدان دین و پویندگان طریق یقین همچنان میراندند تا بمواطن کرجیان رسیدند و بضرب
تیغ انتقام روی زمین را از خون آن بیدینان لعل فام گردانیدند و هر کرا یافتند از چنگ اجل
امان نیافت و هر که پیدا شد در زیر خاک پنهان گشت و خیشاکه سردار آن قوم نابکار بود از
نهیب شمشیر مبارزان اسلام شغال صفت در جنگلها و دور دست خزید و عساکر گردون مآثر از
عقب آنها تا دره آقسو شتافتند و غنیمت و چهارپایان فراوان یافتند و غازیان مراجعت از آنجا
برتافتند و چون صغیر و کبیر آنها بشراب خوردن معتاد بودند و موافق آنجماعت را تا آب انگور بهم
نرسد دفن نمی کردند از برای تنغیص عیش و هدم قاعده آن بدکرداران مجموع تاکها را از بیخ برکندند
و کلیساهای ایشان با خاک یکسان کردند و دران دیار از عمارات عالیه و اشجار مثمره آثار نگذاشتند
و بنا بر شدت سرما و عدم قوت سپاه و علیق چهارپایان حضرت صاحبقران مظفر لوا و لشکر ظفر
نصرت انتساب با اقمشه و رخوت و دواب که از حیز حساب بیرون بود باغرق باز گشتند
سعادت اینحال بخشنده بی منت امیرزاده خلیل سلطان را پسری کرامت فرمود و او را برکل
نام نهاده چند روز متعاقب پادشاه عالیجاه و شاهزادها و امرا و سپاه بعیش و نشاط بساط
افکندند و بعد از ان یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که امراء امیرزاده میرانشاه را که در جنگ
کرجیان جهت استخلاص سلطان طاهر بحوالی قلعه النجق آمده بودند و تقصیری از ایشان واقع شده بود
یرغو پرسند و امیرزاده شاهرخ و امرا دیوان بزرگ بآن مهم اشتغال نمودند و بعد از تفحص و
تفتیش صورت حال را بی کم و بیش معروض شهریار خیر اندیش گردانیدند از موقف جلال مثال
صادر شد که حاجی عبدالله عباس و محمد قرغان را چوب یاساق زنند و ایشان را چوب بسیار زده
بگذاشتند و باشارت علیه بکشتن حمزه ابردی که در آنمعرکه پیشتر از همه فرار نموده بود صدور یافت
و عاقبت بشفاعت شاهزادگان از زیر تیغ جسته او تیر چوب بسیار خورد و هر یک ازین
سه نفر بجرمانه سیصد اسب تسلیم نمودند و از باقی نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه که
تعینی داشتند بر قدر استعداد هر یک از پنجاه تا صد تا دویست و سیصد اسب گرفتند و مجموع

این اسبان بر پیادگان لشکر قسمت کرده شد و امیرزاده ابا بکر که دران مصاف آثار شجاعت
بظهور رسانیده بود و سیدی علی بیک را بیک جوبه تیر انگنده مشمول عاطفت و احسان بیکران گشت
و در خلال این احوال برهان اغلان که بکرات تقصیرات ازو در وجود آمده بود بواسطه گناه عظیم که مجددا
ازوی بسمع همایون رسانیدند بیاساق رسید ذکر بعضی از حالات امیرزاده پیر محمد و توجه سپاه منصور
بجانب بغداد و فرار سلطان احمد سابقا گذارش یافت که حضرت صاحبقران گردون
غلام از ولایت جام امیرزاده رستم را نزد برادرش امیرزاده پیر محمد فرستاد بشیراز که باتفاق
متوجه بغداد شوند چون امیرزاده رستم و سونجک بهادر با دو هزار سوار بموجب فرمان
در رکاب او روان شدند بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داده خلعت پوشانید
و هزار دینار کپکی بخشید و امیر سونجک و برادرزاده اش حسن جعداول و حسن جاندار که هر دو در
شیراز بملازمت امیرزاده پیر محمدی نمودند از راه بهبهان و تستر روی ببغداد نهادند و امیر مشار الیه
با امیر رستم نیز عازم آنجانب شدند و امیر سعید برلاس و علی بیک عیسی را که با امیر عباس خویشی داشت
بموجب اشارتی که از بارگاه گردون اشتباه صادر شده بود بضبط شیراز بگذاشت و چون امیرزاده پیر محمد
بنوبندجان شولستان رسید تمارضی نموده بازگشت و امیر ساکی و فضلی را غارت و تاراج کردند و از صنع
روبندان نهضت نموده با دراویکا را نیز تاخته زن و فرزند متوطنان آن دو موضع را اسیر کرده
بردند و چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود پای در میدان مجادله
و مقاتله نهاد عساکر منصور او را بیک حمله منهزم ساختند و فوجی از نوکران بهانه مرضی کرده داشتند مراجعت
کرده بشیراز درآمدند و بواسطه افساد و اغوای جمعی مردم تازیک نهاد شریر که ملازم او شده بودند تصورات
لاطایل بدماغ امیرزاده پیر محمد راه داده بترتیب سموم قاتل و تدبیرات باطل مشغول شد و طایفه هم از

ملازمان او ازان اندیشهای بیحاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش همان
نوکران آن نخاله را در حضور شاهزاده و امرا با زر راندند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه
قهندز مضبوط ساخته جهة احتیاط خود نیز دران بقعه ساکن شد و علی بیک عیسی بمحافظت شیراز
باز داشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه باردوی اعلی که در قراباغ بود فرستاد قاصد
امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید عرضه داشت رسانیده حضرت صاحبقران یرلیغ
داد که امیر الله داد بشیراز رود و مفسدان بدآموز را سیاست کند تا عرصه چمن مملکت از خار
فساد و بیداد پیراسته گردد و امیرزاده رستم را بر جای برادر بزرگ نشانند و خدمتش را بند کرده
باردوی همایون رسانند و امیر مشار الیه بر حسب فرموده در حرکت آمده چون بشیراز رسید از
اهل شرارت که در مکتب جسارت بدآموزی شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد
که خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را بر فور بیاساق رسانید و مستوی توتنجین را دست
و پای بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را بند کرده بنشان فرمانده
ممالک عجم در عقب امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاد و در مندلی بعد از فرار امیر
قلندر بمنشور خاقان منصور بامیرزاده رستم رسید و خدمت شاهزاده چون بر مضمون آن
وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسن جعداول
بر حسب فرمان در رکاب شاهزاده مشار الیه بازگشتند و امیر سونجک جنجال روی توجه
باردوی همایون که در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر
گریخته ببغداد رفت و کیفیت حادثه بعرض سلطان احمد رسانید خدمتش را قلق و اضطرابی
عظیم روی نمود و از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازها بستند و دران هنگام بقوت دولت

روز افزون تعینه بس غریب عجیب از پس پرده غیب ظاهر شد تبیین این مقال آنکه حضرت
صاحبقران ممالک ستان حکومت خوزستان وضبط حدود آن مملکت در کف کفایت
و قبضه درایت امیر شروان نهاده بود و او دل بر جمع مال داده دست ظلم و بیداد بگشاد و از متمولان
آن ولایت مثل شمس الدین و بهادر و غیره اموال فراوان گرفت و جمعی از متعینان حویزه بقتل رسانید
و با هزار سوار مکمل روی ببغداد نهاد و در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت و سلطان
بچشم اعزاز و احترام در وی نگریسته پایه قدرش از فرق فرقدین بگذرانید و شروان پوشیده
و پنهان با امراء بغداد و ارکان دولت سلطان احمد اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و
هر یکی از آنها بمبلغی خطیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ و بهره مند
گردانیده ممنون ساخت و وفا خاتون عمه سلطان را نیز که سلطان تربیت یافته او بود و از
حین طفولیت تا آنزمان نسبت با سلطان احمد شرایط شفقت بجای می آورد و خدمتهای
پسندیده کرده از قضای الهی مفصل وجهی که امیر شروان بهر کس داده بود از نویسنده او فوت
شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد که او را کوره بهادر نام بود افتاد و در ان ایام که سلطان
احمد از خوف و خشیت توجه سپاه نصرت پناه حضرت صاحبقران سعادتیار دروازهای بغداد
بسته و دهشت و حیرت بر ضمیرش غالب گشته اندیشناک نشسته بود کوره بهادر آن صحیفه را
بنظر او رسانید و در آن مفصل ده هزار دینار باسم رافع مثبت بود توهم سلطان احمد از آنجهت
یکی هزار شد فی الحال کوره بهادر را نشاند و بدست خود گردن زد و در آن اوقات سلطان
احمد شروان را با جمعی امرا مثل قطب حیدری و غیره بتاخت قوم ابو برات فرستاده بود یادگار
اختاجی را روانه کرد تا شروان را با امرا بقتل رساند و سر ایشان مصحوب خویش ببغداد آورد و بنمود

علم نموده چون بشهر رسید سلطان احمد خود را در ورطه بلا دغا دید دست در دامن حیله زد یکی را
از امراء خود در خلوت می طلبید و او را امیدواری گردانید و میگفت روا باشد که فلانکس که برگرفته
و تربیت یافته این درگاهست بموجبی دل دگرگون کرده با مخالفان دولت من اتفاق نماید
اکنون مصلحت چیست آنکس از او زده معروض میداشت که هر چه رای صواب نمای پادشاه اقتضا کند
عین صوابست سلطان میگفت که اگر ترا تربیت فرمایم مبادا که تو نیز مانند دیگران بر کفران
نعمت اقدام نمایی و با عاصیان یار شوی آنشخص بتضرع و زاری سوگندهای مغلظه بزبان آورد و
عهد و میثاق می بست سلطان میفرمود که او را بیاساق رسانند و اموال و جهات خان و مان
آن عاصی را برسم سیورغال بخود متعلق دانند و چون آن بیچاره برین خدمت قیام می نمود
دیگری را طلبیده بروی می گماشت و برین نهج و دیگر وجوه و حیل که بدان تمسک نمود در یکهفته
دو هزار کس از مردم خود در شهر از میان بر داشت منقولست که در روزی که سلطان احمد
ندیمان و محرمان خویش بدست خود گردن زد و از بالای قصر بزیر آمد فراشی پیش او رسید
سلطان با وی گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی من و تو باید که زنده باشیم
سلطان احمد در خنده شد بنوعی که شمشیر از دستش بیفتاد و فراش بجان امان یافت و بعضی
از مورخان گفته اند که وفا خاتون که بجای مادرش بود و او را از خوردی پرورده بود و بزرگ
کرده بواسط فرستاد تا بالشی بر روی او نهادند و هلاک ساختند و دیگر زنان و خدمتکاران
که در حریم دولت او بودند بیشتر را بدست خود کشت و در دجله انداخت و زعم بعضی اینست که
روی پوشان حرم را با وفا خاتون در کشتی نشانیده بهانه آنکه بواسط میفرستم و چون بوسط آب
رسیدند ملازمان و ملاحان که در کشتی بودند باشارت نامبارکش همه را غرق ساختند القصه سلطان

برحم چون از امرا و مقربان و خواص محرمان با زیر درخت در خانه بسته هیچکس را از بقیة السیف بخود
راه نمیداد چنانچه آشچی که تنها کسی از بهر خورشش می آورد در میزد و بخدمت می سپرد و باز می گشت
چون یکچند روزگار تیره او بدین و تیره بگذشت شش نفر از محرمان که برایشان آن پریشان
اعتماد تمام داشت و در اجل آنها تاخیری رفته بود فرمود که هفت سر اسب خاص را از طویله بیرون
آورده بجانب دجله بردند و در کشتی نشست و در ظلمت لیل آن تیره رای با شش کس بیرون
آمده با اسبها سوار شدند و روی بجانب قرایوسف ترکمان نهاد و بدتی مطبخیان بدستور آش
بدر خانه می بردند و بخادمی سپرده باز میگشتند و خدمتکاران دعوتی بنواع میخوردند و از
پرونیان هیچ آفریده بر غیبت او اطلاع نداشت و چون آن بخت برگشته با قرایوسف
ملاقات کرد غاره بغداد را که چون روی عروسان آراسته بود در نظر او جلوه داد و ترکمانان را
با خود آورده در کنار آب منزل ایشان متور کردانید و خود بکشتی نشست و از آب بگذشت
و از تاراج شهر پشیمان شده چندان سلاح و اسب خوب و رخوت اقمشه مرغوب بقرایوسف
و ترکمانان داد که خورسند گشتند و نگذاشت که دست تعدی بمال رعایا دراز کنند و بنابر آنکه
از هجوم سپاه نصرت آثار حضرت صاحبقران بخت یار بغایت خایف و نزار بود جاسوسان
طرار بر گماشته تفحص حال آنحضرت مشغول بود و چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمایه مسموع او
گردید که رایت گردون مماس پادشاه کشورگیر عزیمت سیواس دارد اندیشید که اگر
خدام عالیمقام بولایت مصر و شام درآید راه خلاص و نجات او مسدود گردد لاجرم عیال و
اطفال و نفایس اموال که در بغداد داشت برگرفت و با قرایوسف از مدینة السلام فرار نمود
و از فرات گذشته عازم روم گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تیمورتاش والی آنجا و

امرای مصر و شام با ساز و اهبت تمام از شهر بعزم جنگ بیرون آمده صفها بیاراستند شاهزاده
تورالور و شاهزاده معتصم و علی پاشا و سیاوش و شاهین و فرخ و اکبوغای شکرچین و جمعی دیگر
که از سیلاب بلا از پای در نیامده در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یار علی برادر
قرایوسف و پیر حسین سعد و الیاس و قاسم و دیگر سرداران با حاکم خود یعنی قرایوسف ترکمان رزم
آرای می نمودند بالجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داد و نایره حرب بالا گرفت
و طوفان بلا از سر گذشت آخر الامر عظمای مصر و شام روی بهزیمت نهاده متوجه شهر گشتند و متحصن
شدند و در آن معرکه اموال و اسلحه فراوان بدست لشکریان افتاد و سلطان احمد و قرایوسف
چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض نموده متوجه روم شدند و چون بحوالی سیس
رسیدند میان ایشان بسخنان غرض آمیز اصحاب نفاق غباری پدید آمد قرایوسف تخلف نمود و سلطان
احمد روی بروم نهاد و چون شهریار غازی ایلدرم بایزید بهادر شنید که سلطان احمد نزدیک
رسید بقدم استقبال بیرون شتافت و چون بهم رسیدند هر دو پادشاه از اسب فرود آمده
شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند و یکدیگر را در کنار گرفته اسبان کشیدند و قیصر سلطان را
طویی پادشاهانه داده مجلس بزم بیاراست و اخراجات کوتاهیه خرج مطبخ او کذاشت
و خود به برسا رفت و سلطان احمد چندگاه بعیش و طرب گذرانید و درین اثنا قیصر او را به برسا طلب
داشت و جشنهای عظیم ترتیب داده بعد از فراغ از سور و سرور با سلطان احمد بکوتاهیه آمد
و درین اثنا قرایوسف نیز از نهیب لشکر قیامت اثر پادشاه بحر و بر پناه بروم آورد
و ایلدرم بایزید جناح احسان بر او گسترانیده فرمود تا مال آقشهر بوی مسلم داشتند و امیر قرایوسف
در انی رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت کشید **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب**

کرجستان محفوف بتایید ملک متعال و ذکر فتح قلاع و غزوات عساکر نصرت مآل دران دیار بر سبیل اجمال

جون فصل زمستان منتهی شد و اوان بهار در رسید خسرو صاحبقران از قشلاق قراباغ بیرون آمده بجشن و سور فرمان داد و شاهزادها و امرا و کردنکشان اطراف را جمع آورده در قضیهٔ غزاء کرجستان با ایشان مشورت درمیان نهاد و جون جند روز بلهو و سیر درکذرانید آنحضرت پرتو التفات بر احوال لشکر جلادت انداخت و مجموع مخدومزادگان و نوینان و سایر سپاهیان را او کلکا داد و یاد کار نا سوا ساخت و از سرکین و انتقام که در زمان غیبت رایت فتح آیت کرجیان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بقلعهٔ النجق آمده بودند جنانچه سابقا مذکور کشت نخست روی جلادت بولایت ملک کرکین نهاد و جون بعد از قطع مسافت صحرای بردع محل نزول شهریار فلک اقتدار کشت طهرتن که همیشه خویش را از جملهٔ کمینه غلام آن برکزیدهٔ ملک علام می شمرد از ارزنجان رسیده بشرف بساطبوس سرافراز کشت و زانو زده پیشکشهای لایق کشید حضرت صاحبقران دریا نوال بر نوازش و تربیت او اقبال نموده بکلاه و کمر مرصع و خلعت خاص قامت قابلیتش را زیب و زینت بخشید و بعنایت طوق و علم و کوس و نقاره که نسبت با او از موقف عنایت و تربیت صدور یافت طنطنهٔ شوکت و ابهت خدمتش در حد روم و آن نواحی افتاد و رخصت انصراف یافته بصیانت و محافظت آن ولایت کما یجب و ینبغی از تعرض دیگران مامور کشت و رایت نصرت نشان از آنجا در حرکت آمده جون صحرای کرجستان از نزول موکب همایون پای تفاخر بر جرخ برین نهاد ایلجی پیش ملک کرجی فرستاد که طاهر احمد جلایر را بدرکاه ما فرست کرکین که از جادهٔ مستقیم انحراف داشت جون بمضمون پیغام اطلاع یافت

در برابر جوابی نامقابل گفت فرستاده جون بازکشت سخن آن بدکیش بسمع خجسته پادشاه بزرگ منش رسانید آتش خشم و غضب جهانسوز آنحضرت زبانه کشیده اغروق کذاشت و بتعجیل هر جه تمامتر روان شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال درآمده دست بنهب و غارت و تخریب عمارت و قلع اشجار و رفع آثار بکشایند و ایشان بموجب فرموده بناهای عالی با زمین هموار ساختند و درختان از پای انداختند و عنبها با میوه رسیده و خوشه کشیده از بن و بیخ بر کندند و کرجیان شقاوت فرجام از خوف حامیان حوزهٔ اسلام بمواضع حصین و قلاع رصین پناه بردند که عقل کره کشای فتح یکی از آنها بعد تنهاء در از قبیل محالات می شمرد سالکان مسالک غزا و جهاد در اندک زمانی پانزده قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساختند و هر که بدین اسلام در نیامد به بئس المهاد فرستادند و در بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صندوقها نشسته و جمعی آنها را بطنابها و زنجیرها بسته استوار ساختند و از سرهای کوه در برابر مغارها که آن بی دینان بدان تحصن نموده بودند فرو می کذاشتند و ایشان بمقابل آن مغاره ها میرسیدند و دست به تیر و کمان کشاده آن بدکیشان را مقهور و نابود می ساختند و حضرت صاحبقران کردون توان جمعی از مردم خراسان را بمحافظت تبلیس نامزد فرمود و بنفس همایون در دشت مقوان فرود آمد کرکین بیدین جون ضرب دست غازیان موکب همایون مشاهده نمود از میدان ستیز رو بوادی کریز نهاد و سرداران و نام آوران کرج بقدم انقیاد پیش آمده امان خواستند و جون آن ولایت در تحت تصرف ملازمان رکاب خسرو جهانکیر درآمد کلیسیاها را ویران ساختند و بجای آن معابد و مساجد بنا کردند و بعد از فتح مملکت کرکین حضرت صاحبقران با تمکین دیکر اغرق کذاشته از دشت مقوان بر سبیل استعجال بجانب درهٔ جانی بیک کرجی روان شد

واطراف آن دیار بباد غارت وتاراج رفت جانی بیک از خوف جان بپایه سریر اعلی شتافت
وجمیع حصار مغاره را بیکبار تسلیم نواب نمود ولشکر منصور در آن ولایت قتل وغارت
بی نهایت کرده باغنایم موفور در ظل رایت فیروزی سمات بازگشته باغرق پیوستند وحضرت
صاحبقران سید خواجه وامیر شیخ علی بهادر وامیر جهانشاه را بتاخت ولایت کرجستان روان ساخت
وخود براه سماواکه امیر شیخ علی رفته بود در حرکت آمد وارباب جهاد واصحاب جد واجتهاد جهت
اعزاز کفار علمها برکنده وکلیسیاها را ویران کرده با اسب وگوسفند بیشمار مراجعت نمودند وباردوی
شهریار جمشید وقار فریدون اقتدار پیوستند ودران نواحی قلعه بود در غایت رزانت ونهایت
متانت وچون پادشاه گیتی کشای سایه وصول بران مکان انداخت یرلیغ واجب الاذعان
نفاذ یافت که لشکریان بی توقف بمحاربه مشغول شوند وایشان بموجب فرموده عمل نموده در
بمانروز بران قلعه استیلا یافتند وحضرت صاحبقران فلک اقتران بعد از فتح آن حصار
امیر جهانشاه ودیگر سرداران را با غلبه تمام بطلب کرکین که در جنگلها وبیشها سرگردان میگشت
فرستاد وسپاه ظفر پناه فوج فوج دران کوهها ودرها شتافتند واو را بسیار جستند وکم یافتند اما
طایفه از خواص نوکرانش را دستگیر کرده با غنیمتی که بیرون از حساب وشمار بود مراجعت نمودند وباردوی
همایون پیوستند وحضرت صاحبقران از آنجا روان شد واز آب کر گذشته بدولت وسعادت
فرود آمد ومقارن اینحال جمعی از مخبران صادق القول خبر آورده معروض رای انور صاحبقران
داشتند که جمعی کثیر از سرداران کرج زریت مانع ذرایا دانسته پناه بدانجا برده اند همت عالی
آنحضرت کمند تدبیر بر کنگره تسخیر آن حصار که بر بالای کوهی واقع بود استوار کرد وبایلغار روان شد
سپاه بدانجا کشید لشکریان آن قلعه نامدار را مرکزوار در میان گرفتند واسباب محاصره از عرادة

ومنجنیق وامثال آن آماده ساخته جنگ در انداختند وروز هفتم بمقتضی یرلیغ واجب الاتباع صاحبقران
جهانمطاع جنگ سلطانی بنیاد کردند وقلعه را فتح کرده مژدگانی فرستادند ودرین اثنا بیقین پیوست
که کرکین شقاوت قرین در قلعه شوابنیت نشسته ودروازها بر خود بسان بخت وسعادت دربسته
آنحضرت بر منجنیق وضبط راهها فرمان داد وبعد از اجتماع عساکر گردون مآثر که بجیغون رفته بودند
نیمه سپاه را در اغرق گذاشته وبا نصف دیگر بجانب آن قلعه ایلغار فرموده ملک کرکین از استماع
هجوم لشکر شجاعت اثر از حصار فرار نموده بطرف ابخاز گریخت وجنود ظفر ورود بآن قلعه رسیده
بیک حمله در کمند تسخیر در آوردند وطایفه از پهلوانان بکامیشی کرکین روان شدند وبسیاری از
اتباع واشیاع او را در راه گرفته مقتول ساختند وچون کرکین عاجز وبیچاره گشت سلطان طاهر
پسر سلطان احمد جلایر از پیش خویش براند واو بجانب روم عنان برتافت واز آب ایلون
گذشته بمجانی از ورطه عناد وبلا ونجات برد وعاقبت کرکین از در اعتذار واستغفار در آمده
اسمعیل نامی را بدرگاه عالمپناه فرستاد واسمعیل خلالی که از حوادث زمان باو راه یافته بود در پایه سریر
اعلی زانو زده عرضه کرد که کرکین سوگند غلاظ شداد یاد کرده که مدت الحیوة در وظایف خدمتکاری و
جانسپاری واداء خراج وباج گذاری تهاون وتقصیر جایز ندارد اگر این نوبت از سر خون او
درگذرند بعد از این روی اطاعت از قبله فرمانبرداری نگرداند مراحم خسروانه عذر پذیرفته جرایم اعمالش را
بزلال عفو واغماض شسته عنان عزیمت بجانب ولایت ایوانی که یکی از امراء عظیم کرجستان بود
منعطف ساخت وآن دیار را نیز تاخته لواء شوکت بطرف منازل قراقلقالق برافراخته آنهارا هم
غارتیده وحصارها را ایشان با زمین یکسان گردانید وچون عساکر نصرت مآثر اکثر ولایت کرج را
غارت وتاراج کرده در اماکن ومساکن آن در زنجیان آتش زدند ولوای گیتی کشای معاودت نموده

ومسافت پیموده ییلاق منکول جهت عرصهٔ قبول آمد و در آنجا مسموع پادشاه جهان پناه که طایفه از
کرجیان بی ایمان در موضع فرس کرد آمده اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف جلال صدور
یافت که امیر شیخ نور الدین با جمعی از حاویان حوزهٔ دین متین بر سر آن ملاعین تازند و امیر
مشار الیه بر مقتضی فرمان فرمانده عرصهٔ روی زمین روی توجه بآن صوب نهاد و بعد از چند روز
آنحضرت بنا بر فضیلت جهاد و غزا در عقب امیر شیخ نور الدین روان شده علم ظفر پیکر برافراخت
و بعد از قطع بوس کرد رسید و در مدت پنج روز قلعه از قلاع آن مشرکان ثلاثه کوی را مفتوح ساخت
با خاک یکسان کرد و اهل اسلام مینا رنگ عرصهٔ کوه و هامون را از خون ارباب ظلام لعل فام ساختند
و رایت خسرو جهانگیر محفوف بتاییدات ملک قدیر از آنجا بازگشته در اردوی همایون که
بر حسب اشارت علیه در منکول نزول کرده بودند فرود آمد و درین اثنا ایلچیان فرنگ رسیدند
پسر امیر مراد که از جملهٔ قیاصرهٔ روم بود بدست ایشان افتاده رسانیدند و بوسیلهٔ امراء مقرب
درگاه بارگاه فلک اشتباه حاضر کردند و صورت اخلاص و دولتخواهی حکام و سرداران دیار خود
معروض رای عقده کشای کردانیدند **ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقرانی بقیصر روم و لشکر کشیدن**
آنحضرت بجانب سیواس و استیلا او بر آن مرز و بوم ایلدرم بایزید که در آن عهد قیصر بود بمزید شوکت
و کثرت ساز و عدت و فسحت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و خدمتکاران
جانسپار از قیاصرهٔ ازمنهٔ ماضیه تفرد و امتیاز داشت و آنچه او را دست داد هیچ یک از پدرانش را
میسر نشده بود و بنا برین استکبار که در زمرهٔ بندگان حضرت صاحبقران منتظم بود بایلچی کری
فرستاد و پیغام داد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد ما باید بود و خراج از ارزنجان و ارزروم
و آن حدود و نواحی را حاصل کرده بخزانهٔ عامره باید رسانید و فرستادهٔ دیگر طهارتن نام از زبان قیصر

در مجلس طهارتن سخنی چند گفت که از کیاست و تدبیر قیصر بغایت بعیدی نمود طهارتن صورت واقعه را عرضه
داشت ملازمان موکب همایون کردانید و حضرت صاحبقرانی فرمود که تو راست میگویی که قیصر بمال
موفور و ولایت معمور و سپاه نامحصور مغرور شده است و از جادهٔ قدیم و صراط مستقیم انحراف جسته
و آنحضرت خواست که نخست بنصیحت و زلال موعظه غبار نخوهٔ طغیان که بر حاشیهٔ ضمیرش نشسته
فرو شوید شاید که از بادیهٔ غوایت بشاه راه هدایت کراید و از مقام تکبر و تجبر بموضع معذرت و تکسر آید
و از میدان مخاطرت و منازعت بیرون آمده در کوی عافیت خانه کیرد و این همه ملاحظهٔ پادشاه
دین دار نیکوکردار بنا بر آن بود که آیینهٔ ضمیر اهالی آن دیار که پیوسته با نصاری و مشرکان فرنک جنگ
میکروند و در اعلام معالم دین و ترویج احکام شرع سید المرسلین صلوات الله الملک المعین میکوشیدند
از غبار رسم ستور عساکر منصور تنگ و تیرکی نکیرد لاجرم دبیر رایش رانده فرمان داد تا صدر کتاب را
باین کلمه آرایش دهد که رحم الله امرءً عرف قدره و لم یتعد طوره رحمت ایزدی بر آنکس باد
که قدم در رهٔ جنون ننهد / قدر خود را بداند و سر کز / قدم از حد خود برون ننهد / و بعده در قلم آورد که الحمد لله
والمنه که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و ملت در قبضهٔ اختیار و انامل اقتدار ملازمان
بارگاه بندگان پناه ماست و عرصهٔ ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت بیچون و ارادهٔ قادر کن فیکون
در تحت تصرف خدمتکاران شایسته و جانسپاران بایستهٔ ماست ملوک و سلاطین ایران و توران
حلقهٔ عبودیت ما در کوش و غاشیهٔ اطاعت بر دوش دارند و سرداران اطراف و کردنکشان اکناف
از مقتضی فرمان جهان مطاع و یرلیغ واجب الاتباع ما بمقدار سر مویی در نمی کذرند و بر ضمیر انور روشنست که
سلسلهٔ نسب تو به ترکمان کشتی بان منتهی می شود همان بهتر که در سفینهٔ ندامت و استغفار نشینی و
زورق حیات خود را از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل سلامت برسانی و چون درین مدت استیلای

یرفت که اکثر اوقات تو بغزای فرنگ معروف است واکنون همت تو بر استیصال نصاری فرنگ الی
متوجه تا غایت تحریک عنان توجه بدان صوب بدان سبب از کمین قوت بحیز فعل نیامد حفاظ
نمی خورست که بمقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از مرور وعبور عساکر نصرت مآثر تو قدر و
ملالت شامل حال کافه مسلمانان کردد وشماتت نصیب بد دینان اکنون وصیت آنست که از طریق
روش آبا واجداد خود اعراض نمایی وپای جسارت با دیهٔ خسارت ننهایی وحدیث اترکوا
الترک ما ترکوکم نصب العین ضمیر خود سازی وابواب بلا وفتنه بر خود ومملکت نکشایی والسلام علی
من اتبع الهدی چون مکتوب بمهر وتوقیع رفیع مزین وموشح کشت مصحوب طایفهٔ از مردم هوشمند
سخندان نزد ایلدرم بایزید فرستاد وایشان بر جناح استعجال روان شده بمقصد رسیدند و
آنچه وظیفهٔ سفارت وپیغام کذاری بود بجای آوردند اما مادهٔ صفرا وسودا بخیدان در خیال
در غلیان وجوشش آمد که بسکنجبین نصیحت وافیتمون موعظت تسکین یابد ودر برابر سخنان
موحش معضب بر زبان رانده کفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقابله در سر وسودای مقاتله او
در خاطر است ومخزون ومکنون ضمیر آنکه اکر او مراجعت نماید من تا تبریز وسلطانیه او را تعاقب
نمایم شعر به بینیم تا دور کردون سپهر کرا بر سر آرد ز پستی بمهر دیا کردش چرخ ناپایدار
کرا کرد خواهد درین کارزار فرستادکان چون بازکشته کلمات قیصر بعرض پادشاه والاکهر
رسانیدند این جواب آتش خشم جهانسوز آنحضرت نه بحدی مشتعل کشت که بوصف درآید
وبا سپاه قیامت پاس عزیمت طرف سیواس مصمم کردانید وچون رایت نصرت آیت بحدود
اونیک رسید امیر الله داد که جهة آوردن میرزا پیرمحمد بشیراز رفته بود واو را بند کرده باردوی
همایون رسانید وخدمتش را بموجب اشارت علیه در دیوان بزرک حاضر آورده به یرغو پرسیدند

وچوب یاساق زده بند بر داشتند وبکذاشتند وشیخ زاده فریدون ومبارک خواجه که در ان
امر ناشایسته معلم شاهزاده بودند بیاساق رسانیدند وحضرت خاقان سلیمان مکان حضرات
عصمت سمات سرای ملک خانم وخانزاده ودیکر حرمهای شاهزادها با میرزاده الغ بیک بیرده
بجانب سلطانیه روان ساخت وبجهة ضبط مهمات ایشان امیرزاده عمر وامیر خداداد برادر بزرک
امیر الله داد ومولانا قوام الدین متعین شدند ورایت ظفر نشان با لشکری کران وسپاهی
بیکران از آنجا در حرکت آمد وچون از روم از غبار موکب فرخنده عطر آمیز کشت امیر طهرتن
باکروهی انبوه باردوی اعلی پیوسته بعنایت وعاطفت خسروانه اختصاص یافت وبعد از
دو روز طوق ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده از ارزنجان بکذشت وحضرت صاحبقرانی در اول
محرم سنه ثلث وثمانمایه ایلغار فرموده متوجه سیواس شد ودرین اثنا منهیان بمسامع علیه
رسانیدند که خوندکار شیخی با تمورتاش که از عظمای امرای روم بمزید شهامت وجلادت امتیاز
داشت با دیکر سرداران وبهادران به سیواس فرستاده وایشان از استماع رایت نصرت آیت
با خاطری پریشان بازکشتند وآنحضرت امیر جهانشاه وامیر سلیمانشاه وامیر شیخ وامیر سونجک
بهادر وسید خواجه پسر شیخ علی بهادر روانه خواجه ودیکر متعینان وبهادران را بنکامیشی رومیان فرستاد
امرای مذکور تعجیل تمام رانده واز قیصریه کذشته بلشکر روم رسیدند وآنجماعت را پراکنده ساخته آتش
نهب وغارت دران حدود ونواحی زدند وبا غنایم لاتعد ولاتحصی مراجعت نموده در ظاهر سیواس به
اردوی کردون اساس ملحق شدند وشهر سیواس باروی استوار داشت از اساس تا کنکره
بسنکهای تراشیده مرتب ساخته بودند عرض دیوارش ده کز وپهنای سر دیوارش شش کز
وارتفاع تا سر کنکره بیست کز واز جانب محفوف بخندقی عریض عمیق چنانچه نقب زدن میسر نبود

زیرا که چون مقدار یک گز میکندند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود ظفر
ورود بود نقب کندن صورت پذیر بود و مصطفی و داروغه قیصر با چهار هزار سوار جرار شمشیرزن
خنجرگذار تیرانداز با نیزهای سرفراز در اندرون شهر اسباب رزم و پیکار مرتب داشته در مقام
جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بودند و اهل اخبار در تواریخ برانند که آن
شهر از مستحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی است القصه در آنطرف شهر که نقب زدن
تمشیت پذیر بود نقبچیان بکار در آمدند و سپاه جلادت شعار از اطراف و جوانب جنگ
در انداختند و استادان چابک دست ماهر عراده و منجنیق نصب کردند و بعد از هژده روز
برج و باره از زخم سنگ عراده اختلال پذیر گشت و نقبها تمام شده بروج بر سر چوب
کرفتند و شعله قهرمان قهر فلک اثر کشیده فرمود تا آتش در ستونها زدند و برجها افتاده
دود و دهشت و حیرت بالا گرفت و نزدیک بآن شد که حصار بغلبه و قهر مفتوح گردد و مصطفی بپای
عجز و اضطراب راه مسکنت و انکسار گرفته بیرون آمد و با سادات و علما و ایمه و ارباب عمایم
روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آوردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مسلمانان بمال امان
قناعت نمایند و نصرانیان و سایر بیدینان را غارت و تاراج کنند و اسیر گیرند و از سپاهیان
ایلدرم بایزید چهار هزار نوکر که جنگ بجسارت و آلات جنگ یازیده بودند زنده در چاهها افکندند
و خاک بر سر ایشان ریخته تا عبرت دیگران باشد از نخلی العین و حصار سیواس با زمین هموار
ساختند و ابنیه و عمارات عالیه آثار نگذاشتند و در اثناء این اوقات بمسامع جلال رسید که
سلطان احمد جلایر که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه روم است و ازین حوالی میگریزد آنحضرت
طایفه از ابطال رجال بتکامیشی روان ساخت و ایشان دستگیر کرده با غرق خدمتش رسیدند و خوا

بزرگ او را سلطان دلشاد و دو دخترش با زنان دیگر اسیر و دستگیر کرده سلطان نیم جانی از آن ورطه
بیرون برد و بقیصر پیوست

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران گیتی ستان بجانب ملطیه و آبلستان

دران زمان که حضرت صاحبقرانی بمحاصره سیواس اشتغال داشت اشرار آبلستان پوشیده و پنهان
باردوی ظفرنشان می آمدند و اسبان لشکریان می بردند و هیچگونه از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند
و چون مهم سیواس بر نهجی که خامه مشکین شمامه رقم بر قرطاس زده قرار گرفت طهرتن را بارزنجان
بازگردانیدند تا بضبط سرحد خود قیام نماید و عنان عزیمت بجانب آبلستان منعطف گردانیده
امیرزاده شاهرخ را با سیم منغلای روان ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر
نصرت شعار در رکاب شاهزاده بجانب آنصوب در حرکت آمدند و شاهزاده مشار الیه و سپاه
ظفرپناه بآبلستان رسیدند تراکمه آنجا شهر را گذاشته فرار نموده بودند و در کوه و صحرا سرگردان
یکشده و شاهزاده از عقب ایشان تعجیل براند و با نجماعت رسیده جنگ در پیوست
و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان برآورده همه را متفرق
گردانیدند و مواشی آنها را گرفته معاودت نمودند حضرت صاحبقرانی ایلچی را بملطیه فرستاده اهالی
آنموضع با ایلچی درشتی کرده پیر مصطفی حاکم سیواس داروغه آنمحل بود و از غایت جهل آن ناهل
ایلچی را بند فرمود و از استماع این خبر موحش آتش غضب دارای بر و بحر برافروخته گشت
و رایت ظفرپیکر بآنصوب در حرکت آمد پیر مصطفی با اتباع خود بمجرد خبر توجه خدام بهرام انتقام
راه گریز پیش گرفت و چون چتر زرنگار سایه وصول بر ملطیه و آن دیار انداخت بهادران شجاعت
آثار در همانروز شهر را مسخر ساختند و گرجیان و بیدینان را اسیر گرفته از مسلمانان مال امانی
گرفتند و حضرت صاحبقران مظفرلوا امیر جهانشاه را با دیگر امرا و لشکریان بتادیب و گوشمال

آمده بود نامزد فرموده وایشان برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند وتا قلعه کاخته
تاخته آتش نهب وغارت درخان ومان آن بیدینان ومقیمان آن ولایت انداختند وبعضی از
قلاع را مسخر ساختند وبا غنیمت فراوان بازگشتند ودر ملطیه باردوی همایون پیوستند عاطفت
پادشاهانه حکومت ملطیه با توابع ومضافات بامیر قراعثمان ترکمان ارزانی داشت

ذکر اسباب توجه رایت ظفر فرجام بولایت شام وشرح بعضی از قضایا که مناسب است درین مقام

حضرت صاحبقران بهرام احتشام در شهور سنه خمس وتسعین وسبعمایه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه‌ء را که بکمال
حسب وجمال نسب آراسته بود با جمعی برسالت پیش پادشاه مصر وشام ملک برقوق فرستاده
وهمچنان بسخنان شایسته وکلمات بایسته پیغام داد چنانچه درین اوراق از یرلیغی شمه رقم زده‌ء
کلک بیان گشت وچون شیخ مشار الیه بشام رسید اورا در آنجا بر سبیل معهود موقوف داشته
خبر بمصر فرستادند وبرقوق بخلاف شرع وعرف که بر ایلچیان کشتن نیست بنا بر اغوای سلطان
احمد جلایر که آنزمان در مصر بود بقتل آن بزرگ ورفیقانش فرمانداد وخواجه شیخ را با جمیع
ملازمانش بدار البوار فرستادند وبا آنکه حکایت بازرگانان وکشتن ایلچی چنگیز خان بحکم سلطان محمد
خوارزمشاه وهجوم لشکر تاتار بدان سبب وقتل عام بدایشان رسیده بود بدان امر شنیع اقدام
نمودند واز وخامت عاقبت نیندیشیدند ودیگر آنکه صاحب قران ممالک ستان بعد از
فتح آذربایجان وعراق عرب همت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف داشته متوجه دشت
قبچاق شد ایلمش قوچین که برحسب فرمان حکومت وضبط قلعه اونیک تعلق بدو میداشت
با قرا یوسف ترکمان اتفاق محاربه افتاده بتقدیر ملک قدیر او دران معرکه دستگیر شد
وقرا یوسف خدمتش را بند کرده پیش ملک برقوق بمصر فرستاد وبرقوق بتقیید ایلمش را ضمیمه

جریمه‌ء سابق ساخت ودرین هنگام که ملطیه والبستان در تحت تصرف ملازمان دولت آشیان آمد
حضرت صاحبقران گردون غلام ایلچیان پیش فرج که بعد از وفات پدرش فرمانفرمای مصر وشام
شده بود باز وعد ووعید سخن رانده ایلمش را طلب کرد وایلچیان چون بحلب رسیدند ایشانرا
بدستور سابق توقیف کرده بمصر روان کردند وفرج شقاوت فرجام بمقتضی انا وجدنا آباءنا
علی امة در امر تقیید ایلچیان تقلید پدر خود کرده بحبس ایشان در قلعه فرمانداد وخبر جسارت
فرج چون معروض رای انور گشت شعلهء غضبی که از حرکت ناپسندیده برقوق در خاطر خطیر آنحضرت
مستقر بود سر بعیوق کشید واز منازعت قیصر اعراض نموده رایات ظفر آیات بجانب مصر و
شام برافراختن اولی واهم دانست چه درین ولا که لشکر فیروزی نشان بتخریب سیواس
وملطیه والبستان اشتغال داشت ایلدرم بایزید اصلا در مقام ممانعت در نیامد ومطلقا متعرض
اذیال حشم منصور نگردید امرا ونوینان بلشکر کشیدن ورفتن بجانب دیار شام راضی نبودند
ودران باب دلایل معقول اقامت نمودند فاما پسندیدهء رای حضرت صاحبقران گردون غلام
نیفتاد

گفتار در نهضت خسرو کامیاب بطرف شام وفتح قلعه بهسنی وعنتاب

چون شهریار سپهر احتشام
عذر امراء عظام را در تاخیر یورش دیار شام بواسطه آنکه لشکریان از مشقت سفر هندوستان
وگرجستان وملطیه والبستان هنوز آسایشی نیافته بودند بسمع رضا اصغا نمود فرمانداد تا افواج لشکر
مانند بحر اخضر در حرکت آیند متعاقب یکدیگر وامیرزاده شاهرخ با جمعی از امرا بر سبیل منقلای
لوای جلادت برافراخته متوجه قلعه بهسنی شدند وچون بآنجا رسیدند حصار را مرکز وار درمیان
گرفتند وحضرت صاحبقران با بقیه سپاه از عقب رسید وقریب بر قلعه برفراز پشته فرود آمد
واطراف وجوانب حصار را بنظر احتیاط درآورد وآن حصنی بود حصین درمیان دره بسیار

آب بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده چنانچه خطوط شعاعی از خاکریز آن نمیگذشت و استواریش
برتبه بود که اختلال برج و باروی آن بر خاطر هیچکس خطور نمیکرد و عقل از تصور تصویر آن
عاجز و قوت واهمه در احساس فتح آن متحیر و قطان و سکان حصار بحصانت و رصانت آن
مغرور و بکثرت ذخایر دار باب نبرد از مقام اطاعت و فرمانبرداری دور و از فرط غفلت و وفور
جهالت در بند ممانعت و مدافعت آمدند و عساکر گردون مآثر بیک حمله شهر را در تحت و تسخیر خویش
در آوردند و صامت و ناطق آن قوم در معرض نهب و غارت آمد و از قبل والی شام مدبری مقبل نام
که بمحافظت قلعه قیام می‌نمود در آن قلعه منجنیق گردان ساخته و پرداخته بودند که بهر طرف که
میخواستند سنگ می‌انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحبقرانی باحتیاط برج و باروی قلعه مشغول
بود سنگی گران از منجنیق گردان کشاد یافته نزدیک خیمه خاص آنحضرت بر زمین آمد و از آنجا
لغزیده باندرون خیمه رفت از مشاهده این صورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه خورشید قدر
فرمان داد که اطراف و جوانب آن حصار را بر امرا بخش کردند و لشکریان تیغ انتقام برکشیده
بهادران اردوی گردون شکوه که فضای کوه و هامون از ازدحام آن بستوه بود بر حسب
یرلیغ واجب الاذعان در پیش موضع منجنیق نصب کردند و در همان مکان که سنگ مخالفان
بر زمین آمده بود منجنیق برافراختند و نخست سنگی که از منجنیق انداختند بر منجنیق اندرون آمده
آنرا درهم شکست و بنیروی دولت روزافزون امثال این امور زیاده از چند و چون صدور
می‌یافت و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده بشرف بساطبوسی مشرف گشته
لشکر آن ولایت ضمیمه عساکر نصرت پناه شد و مبارزان و بهادران جنگ در انداختند و نقبچیان
حصاری آنجا استوار را از جمیع جوانب مجوف ساخته برج و باره آنرا بر سر چوب کردند

مقبل نامراد از هیبت آن واقعه جانگسل در قلق و اضطراب افتاد و متعاقب یکدیگر کسان بآستان
رخنده آشیان میفرستاد و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت می‌نمود که بنده کمینه غلامان
درگاه فلک اشتباهم و از شکوه چتر سلطانی یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسرو کامکار را
شفیع خود می‌سازم که از سر گناه این بیچاره فرومانده درگذرند چه ریختن خون و ناریختن
این غمگین در عرصه حشمت و تمکین چندان تفاوتی نخواهد کرد شهریار کامکار فرمود که چون قلعه را
بغلبه مسخر سازم خلعت عفو و اغماض در تو پوشیده خواهد شد مگر پیش از تسخیر از در این حصار
برخیزم مردم کوته نظر گویند که از مناعت و رصانت این قلعه لشکر فیروزی اثر از عهده تسخیر
آن بر نیامدند و حمل عجز بر ایشان کرده شود تا روز یکشنبه هفتم صفر از موقف جلال فرمان
متحتم الامتثال صدور یافت که آتش در نقبها زنند و برجها افتادن آغاز کرد از مشاهده این حال
ارکان ثبات و قرار مقبل و سایر اهل حصار منهدم و مختل شد و بی لبث و درنگ سرچه و دست
قدرت و اختیار مقبل با آن میرسید از لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسبان راهوار و استر
و شتران قطار در رکاب سادات و علما و مردم پرهیزگار با فرهنگ بیرون فرستاد که معروض
سازند و شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر را شفیع ساختند تا آنحضرت از سر خون آن سیاه کم بها
درگذشته پیشکشات را قبول فرمود و رقم عفو بر ذلات جریمه او کشیده عنان عزیمت بصوب
قلعه عناب معطوف گردانید و آن حصاری بود مانند عهد ارباب دیانت محکم و برج و باره آنرا به سنگهای
تراشیده مستحکم خندقی داشت در عمق سی گز و در عرض هفتاد گز و خاکریزی سنگین مجوف
پیرامون حصار کشیده بودند چنانچه دو سوار در اندرون می‌توانستی راند و تیراندازها گذاشته
چون لشکریان و ظل رایت فتح آیت بدانجا رسیدند شهری دیدند مشحون بغله و نعمت اما اکابر و اشراف

و ارباب اقتدار گریخته بودند و طایفهٔ از صناع و محترفه دروازها بسته نشسته بودند همین که رایت نصرت آیت سایهٔ وصول بران مملکت انداخت مفاتیح ابواب پیش آورده شهر سپردند و غیر تسلیم رضا چارهٔ دیگر ندانستند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب حلب و فتح آن بی ارتکاب زیادتی تعب و نصب

دران اوان که حضرت صاحبقران فلک سان در حدود بهسنی و عنتاب بود رعب و هراس بر ضمیر تیمورتاش که از قبل پادشاه مصر بضبط و حراست حلب معین بود بنوعی استیلا یافت که قرار و آرامش نماند و در باب استعانت نامها نوشته پیش فرج حاکم مصر فرستاد و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام باشان و عدت تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تیمورتاش اهتمام تمام نمایند و بر وفق اشارهٔ فرج شدون که امیر الامرای دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون و از حیز حساب و تعداد بیرون همه آراسته و مسلح با جوشنهای داودی و تیغهای یمانی بحلب آمده و همچنین از سایر ولایات عرب چون حمص و انطاکیه و طرابلس و کنعان و غیره و رمله و قدس و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران و افواج متجنده متوجه آن جانب شدند و باندک زمانی سپاهی که محاسب وهم از شمار آن عاجز آید در حلب مجتمع شد و بعد از اجتماع لشکر تمورتاش والی حلب که از عقل و کیاست بهره‌مند بود با امرا و سرداران عرب مشورت کرد و گفت که این پادشاه موید من عند الله است لشکرهای عظیم شکسته است و قلاع حصین رصین را فتح نموده و اکثر معمورهٔ عالم را بضرب تیغ مسخر کرده اگر مصلحت دارید ما از در انقیاد با او در آییم و اطاعت نماییم و معلوم کرده که سادات علما را نزد او وقر تمام هست ایشان را وسیله سازیم و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب مصحوب آنها فرستیم شاید که عنان توجه ازین صوب بگرداند و جان و خان و مان ما بسلامت ماند دانشوران ایشان این رای پسندیدند اما جمعی که از خرد بی نصیب بودند مثل شدون و امثال او

ازین سخن سر باز زدند و اعراض نموده گفتند من باب خاب ترسناک مغلوب است این مملکت بدیگر ممالک نسبت ندارد برج و بارهٔ بلدانی و امصار و قلاعی که این طایفه مسخر کرده‌اند از گل و خشت خام بوده و حصار شهر از سنگ رخام است و درین ولایت قلاع سنگین بسیار است که اگر متصدی تسخیر یکی از آنها شوند بسالهای دراز نتوانند و میسر ایشان نشود و اگر خوف و خشیت شما از کثرت اسباب جنگ و بسیاری لشکر است لله الحمد که دران هم ما فایقیم کمانهای ما دمشقی است و شمشیرهای ما مصری و نیزه‌های عربی و سپرهای حلبی و درین دیار شصت هزار قصبه و قریه هست که اگر از هر مومنی دو نفر بیرون آیند جهانی از مردم پر شود و مع ذلک پناه ایشان خیمهٔ کرباس است و مامن ما قلعهای سنگین اساس پس رعب و هراس بخود راه نباید داد و مردانه کمر جد و اجتهاد بر میان باید بست و بنای کار بر غایت و حمایت کرد کار باید نهاد طایفهٔ از عجم که دران میان بودند و بزیرکی معاشی و کیاست اشتهار داشتند گفتند این مهم را خود می دانید لیکن در جنگ تعجیل مکنید که ما این جماعت را به از شما می شناسیم مبارزان عرب و جاهلان حلب گفتند که شما جاسوسانید و داعیهٔ آن دارید که این ملک بدست مغولان افتد و بعد از قیل و قال و کثرت جواب و سوال اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتماد و استظهار بدیوار حصار باز نهادند و انصاف آنکه اگر برین اقرار اصرار می نمودند مهم بطول می انجامید و از ینطرف حضرت صاحبقران عالیجناب دو منزل از عقب بتعجیل و شتاب طی فرمود و بر اندیشهٔ شامیان وقوف یافته ملهم توفیق عنان سمند جهان نورد کشیده داشت و هر روز نیم فرسنگ کوچ میکرد و چون فرود می آمد لشکریان برحسب فرمان جهان مطاع پیرامون خود خندقی می کندند و آنرا بتورها و چپرها استوار میگردانیدند و شرایط حزم و احتیاط در هر منزلی مرعی میداشتند و مخالفان که بر تدبیر خسرو جهانگیر وقوف نداشتند

پنداشتند که لشکر منصور را از ایشان توهمی در خاطر پدید آمده و این همه تسکین بجهت این معنی بود
از روی ظاهر و باطن و چون خیال بستند که عدم مسارعت در حرکت جهت قلت شوکت و حکمت است
دلیر شدند و از آن رای که اقرب بصواب بود عدول نمودند بلی سو چو تیره شود مرد را روزگار
همه آن کند کش نیاید بکار و بتمنای استقبال و استقلال از شهر بیرون آمده لوای نحوست انتما برافراختند
در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول ماهچه طوق طغ پیکر صاحبقران ظفر قرین سایه وصول بر حوالی حلب انداخت
امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از سپاه و ملازمان خویش بقراول مخالف رسید تا آنکه دشمنان
در غایت کثرت بودند امیرزاده مشار الیه بی اندیشه برایشان تاخت و بنوک نیزه سواری را برداشت
و بر زمین زده او را دستگیر کرد و از معرکه بیرون آورد و نوکرانش نیز آثار مردانگی بظهور رسانیدند
و دو نفر را بگرفتند بهمین طرز اعراب از مشاهده این صورت کلمه انّ هذا لشیء عجاب بر زبان
گذرانیدند و روی بهزیمت نهادند و در همان روز امیرزاده ابابکر با شصت نفر از دلیران سپاه
پیش رفت و گروهی انبوه بمقاتله او برخاستند و حربی قوی دست داد و بعد از کوشش بسیار هر دو فریق
بی آنکه کسی منعشان کند از یکدیگر روی برتافتند و روز دیگر طایفه از ترکان در برابر خصم رفته بایستادند
و همچنان از طرفین قدم جلادت در میدان کین نهادند و در روز سیوم که خاقان شرقی انتساب یکسواره
بر لشکر شام تاخت و ایشان را بضرب تیغ صاعقه کردار منهزم کرد خسرو افراسیاب نهیب بکوب
سپاه نصرت مآل و برافراختن رایات جنگ و جدال و حرب و قتال فرمان داد و با شلامیشی برانغار
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران صف شکن بازگذاشت
و در قبل ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه
و دیگر نوئینان بلند مکان و امرای تومان بضبط و تنسیق لشکریان قیام می نمودند و در قبل آنجماعت

امیرزاده سلطان حسین رایت نصرت انتما بقبه جوزا رسانیده قلب سپاه بفرّ شکوه صاحبقران
فریدون فر جمشید جاه آرایش یافت و از جمله اسباب حشمت و ابهت صفی از پیلان کوه
پیکر عفریت منظر بود که ضمیمه فتوحات دیار هند شده بود و بنوعی صف قتال آراسته ساخت که دیده
رمد دیده مخالفان از دیدن آن تیره و خیره ماند و در وقت تعبیه صفوف فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که یکتومان سوار جرار شیر شکار بر بالای پشته که بر جانب راست مصافگاه بود
توقف نمایند مقرر آنکه با وجود آنکه لشکر منهزم شده فرار نمایند اصلا از جای خود حرکت نکنند
و از جانب مبارزان حلب و بهادران دمشق و سرداران سایر بلاد با ساز و ابهت تمام میمنه و
میسره آراسته و خاطر از جبن و بددلی پیراسته در برابر پادشاه هفت کشور صفها راست کردند
و آواز طبل و کوس زلزله در گنبد آبنوس انداخت و از برانغار امیرزاده ابابکر با سپاه نصرت
انتساب حمله آورده بعون و عنایت ملک وهاب میسره شامیان را در هم شکست و از جوانغار
امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه دشمن تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند و بهادران
شیر صولت که در قلب قرار داشتند پیلان را راندند و از هیات و هیبت آن کوههای روان
معاندان را از جای برداشته شدند و تمورتاش از مشاهده این حالات سراسیمه شده
عنان از مصافگاه برتافته از جانب دروازه منقوصه روی بشهر نهادند و اکثر گریختگان متوجه
طرف دمشق شدند و جمعی از دلاوران لشکر بنکامیشی ایشان روان شدند و تیغ کین و انتقام
در اهل انهزام نهادند و از میان آنجماعت یکسوار جان بیرون نبرد و صورت حادثه را بدمشقیان رسانیدند
و چون لشکر گریخته خواستند که بشهر درآیند و چهار دیوار ملک را حصار سازند از ازدحامی که در آن
راه روی نمود کس را مجال عبور نماند ارباب ستیز و آویز از عقب ایشان شتافته هرکرا یافتند

لباس فنا در برش یافتند لاجرم از غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق ریختند و بر بالای
یکدیگر افتاده جان دادند که خندق با زمین سمت تساوی پذیرفت و در یازدهم ربیع الاول
شهر حلب بنیروی دولت قاهره مسخر گشت و شدون و تمورتاش بعد از انهزام و وصول بشهر بی
تاخیر و تصویب پناه بقلعه بردند و قلعه کوهی بود مصنوع از سنگ خارا سر باوج ثریا و قبه جوزا کشیده
و پیرامون آن خندقی در عرض سی گز واقع چنان عمیق که باب رسیده و خاکریز آن قلعه از بن
خندق تا دیوار حصار تخمینا مقدار صد گز بلند بمرتبه که پای جاسوس خیال از ارتقا بران کند گشتی
شدون و تمورتاش پشت استظهار بمناعت دیوار قلعه و حصار نهاده دیگر رایت تمرد و استکبار
بر افراختند و اهل قلعه بجوش و خروش بر بروج بالا رفتند و آتش بازان ایشان خودنمایی کرده
رعداندازی آغاز نهادند حضرت صاحبقران سپهر مکان بشهر درآمده در برابر قلعه قبه بارگاه
سپهر اشتباه باوج مهر و ماه بر افراشت و تیراندازان بنوک پیکان نگذاشتند که هیچکس سر از
سور بیرون کند و لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را مرکزوار در میان گرفتند
و نقبچیان ببازوی قوت و توان در یکشب حوالی خندق غربال وار ساختند و آب را بیرون کرده
روز دیگر بر خاکریز برآمدند و در تک دیوار حصار که بسنگهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بریدن
مشغول شدند از مولانا نظام الدین شامی که در میان وقایع حضرت صاحبقرانی دفتری ساخته
و پرداخته است منقولست که گفت در آن زمان که لشکر منصور قلعه حلب را محاصره میکردند و اصحاب
نقب بمهم خود اشتغال می نمودند من یکی از ساکنان حصار بودم و در برجی ایستاده بنظر اعتبار
در صنع آفریدگار و جرات و جلادت سپاه نصرت شعار می نگریستم ناگاه دیدم که در قلعه باز شد
و پنج مرد جوشن پوش تمام سلاح از دروازه بیرون آمدند و سر طنابی که جانب دیگرش بدست مردم

بالای حصار بود که بر میان خود بسته بودند تا در تندی بی دغدغه آمد شد توانند نمود و تیغ کین از
نیام کشیده روی بجانب نقبچیان نهادند نقبچیان با بهادران سپاه ظفر پناه همه را بزخم تیر بینداختند
و اهل قلعه آن جماعت را بالا کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد و بعد از فتح جلال الاسلام
خدمت مولانا مشار الیه را بپایه سریر اعلی حاضر آوردند و تربیت یافت القصه ارباب حصار
از سهم آن سیاست و دست برد اندیشناک شدند و هیچکس را یارا نماند که از سوراخ نگاه کند
تا به بیرون آمدن چه رسد و درین اثنا فرستاده حضرت صاحبقرانی با مکتوبی بقلعه درآمد مضمون
نوشته آنکه حضرت باری سبحانه و تعالی بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی زمام مهام عالمیان را
در کف اختیار و اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم حکم امر و فرمان ما گردانیده حصانت
حصار و قلعه و رزانت بلدان و امصار مانع تصرف لشکر و تسلط عسکر نصرت اثر ما نمی آید جمعیت مردم
و کثرت آلات نبرد دافع نکایت آتش خشم جهانسوز ما نمی شود اگر بجان و مال تعلق دارید بقدم اطاعت
و انقیاد بیرون آیید و در تضییع نفس و نهب اموال و اهل و عیال سعی منمایید ارباب قلعه چون
دانستند که تمرد و عناد نسبت به بندگان حضرت صاحبقرانی سبب وبال و نکال و موجب خسار
و پشیمانی است انگشت بدندان ندامت گرفتند و شدون و تمورتاش و سادات و علما و اکابر
و اشراف بپای عجز و انکسار بیرون آمدند و بساحت بارگاه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین
نهادند و کلید خزاین و مقالید دروب بنواب دیوان اعلی تسلیم نمودند و حکم جهانمطاع صادر شد که
شدون و تمورتاش با هزار نفر از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند بر تومانات قسمت کرده
بند کنند و مضبوط سازند بندگان درگاه برحسب فرموده کاربند شدند و همت پادشاهانه خزاین
قدیم و جدید را که در قلعه حلب بود بلازمان عتبه علیا بخشید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که

شرفات قلعه را بمتین قهر از بروجی که سر بر آسمان می کشید بر زمین افکندند و حضرت صاحبقران کامگار
آسن بوغا دوات را که در حصار بدست لشکریان سعادت یار گرفتار شده بود پیش فرج حاکم
مصر فرستاده پیغام داد که شادون و تمورتاش در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر اند و فرج و خلاصی ایشان
موقوف برسیدن اتلمش است اورا بزودی بدینجانب باید فرستاد تا اسیران شما را نیز آزاد
کنیم و آسن بوغا بتعجیل هرچه تمامتر روان گشته مقرر شد که بچند روز معین مراجعت نماید و آنحضرت اغروق را
گذاشته با اثقال در قلعهٔ حلب درآمد و سید عزالدین و ملک هزارگزی و شاه شاهان حاکم سیستان
و موسی توی بوغا را با جمعی دیگر از امرا بمحافظت قلعه تعیین فرمود و بعد از آن که پانزده روز در آنجا
توقف نموده بود عنان عزیمت دیگر از ولایت شام نهاد **ذکر توجه پادشاه مظفر لوا بجانب حمص و حما**
و تسخیر آن دو موضع و شهر بعلبک بهمت صاحبقران نصرت پزک دران اوان که ظاهر حلب
محل قرار و استقرار اردوی همایون بود حضرت صاحبقران سعادت انتما امیرزاده پیر محمد امیرزاده
عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر سرداران را بحمص فرستاد و چون
شاهزادگان و امرا و نوئینان بمقصد رسیدند تسخیر شهر میسر شد اما فتح قلعهٔ اندرون بنا بر حصانت
و رصانتی که داشت در حیز توقف ماند و چون رای عالم آرای صاحبقران عدو بند قلعه گشای
از قضیهٔ حلب فراغت یافت نخست تسخیر قلعهٔ حما را وجههٔ همت عالی نهمت ساخته و علم دولت
دیرباز بآن صوب برافراخت و چون هوای حما از گرد سم کمیت لشکر جهانگشای معطر گشت اهالی آنجا
از بالای قلعه مهابت و کثرت سپاه منصور مشاهده نموده از مخالفت و عناد پشیمان گشتند و چاره
بجز اطاعت ندیدند با ترکات و پیشکشهای لایق بیرون آمده و شاهزادگان را شفیع ساخته بجان امان
خواستند و مقرون باجابت شد و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی را که دران یورش بدست

آمده بود بلشکر و مخند و مزادها قسمت نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حما بگذشت و دولتخواهان
معروض داشتند که قرب دو سال شد که جریک مشقت سفر می کشد و چهارپایان بنهایت لاغر
و دشمنان با ساز و عدتی تمام در خانهای خود نشسته اند اگر رای صواب نمای اقتضا کند بجانب صحرا و
ابلی رویم و این زمستان فارغ بسر بریم در اول بهار از سر تمکنت و اقتدار روی بکارزار دشمن
نهیم این سخن هرچند در نظر پادشاه مستحسن می نمود مقبول نیفتاد شعر شه شیردل خیره و پیلتن
دران داوری گفت با خویشتن صواب آنچنان شد که آرام تاب که آزرم دشمن نباشد صواب
و رایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون عرصهٔ آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص
بنا بر نصیحت یکی از علمای عالیشان که مقدم بودند بقدم ضراعت و مسکنت پیش آمدند و بخدمات
شایسته قیام نمودند و بدین واسطه از تعرض لشکر قیامت اثر مصون و محروس ماندند و چون خاطر
خسرو سپهر اقتدار از آن مهم و کار فراغت یافت عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک تافت و بعد از
قطع چند فرسخ حوالی نمکزاری محل نزول پادشاه کامکار گشت و در آنجا بر حسب فرمان قضا
جریان فوجی از لشکریان ایلغار کرده بجانب صیدا و بیروت بیرون شدند و موکب همایون
بعد از طی مراحل به بعلبک رسیده خلایق از مشاهدهٔ آن شهر که از سنگهای بزرگ برافراشته
بودند علم تحیر و تفکر برافراختند چنانچه سنگی که در گوشهٔ دیوار قلعهٔ آن شهر بود بیست و شش گز
بنظر اهل مساحت درآمد و از جانبی دیگر شانزده گز و در افواه و السنهٔ خواص و عوام دایر و سایر است
که بنای آن باشارت سلیمان نبی علیه السلام دیوان ساخته و پرداخته اند والله تعالی بحقایق
الامور اعلم والقصه فتح شهر بعلبک باسهل وجهی میسر شد و لشکریان از میوه و غلهٔ فراوان
تمکین یافتند و مراسم سپاس بخشندهٔ بی منت بتقدیم رسانیدند و بموجب فرمودهٔ حضرت

صاحبقرانی امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر سونجک و غیرهم از امرا با سی هزار سوار بجانب
دمشق در حرکت آمدند **گفتار در نهضت آن مربی و معتقد ارباب جذبه بدمشق و محاربه با فرج حاکم
مصر و مفتوح شدن دمشق** چون رمضان درآمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه
واقع است اشتداد یافت حضرت صاحبقران گیتی ستان از آنجا نهضت نموده روی توجه
بجانب دمشق نهاد و در اثناء راه جمعی که بجانب صیده و بیروت رفته بودند با غنایم نامحصور باز گشته
بموکب منصور پیوستند و دران ولا که دیار عرب بوجود پادشاه جهانیان آراسته بود امرای
دمشق و غیرهم مجدد لبعرض فرج پسر برقوق که دران وقت زمان فرمای مصر و شام بود می‌رسانیدند
و خدمتش توجه بجانب دمشق و دفع لشکر جغتای ترغیب و تحریص می‌نمودند تا از جاده
مستقیم منحرف گشت و راه صواب گم کرده لشکری فراوان و حشری بی پایان جمع آورده با
تجملی تمام روی بشام نهاد و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق اسباب حصارداری
مبالغه لاکلام می‌نمود و بوسوسه نفس و شیطان و فریب ایشان بنیاد مکر و حیله آغاز نهاد آن بانی
ظلم و بیداد   صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد   بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد   بیان این سخن آنست که
فرج عیاری را که بلباس اهل فقر ملبس بود و بغایت سخن ور و فتنه انگیز برسالت نامزد کرد و فدایی را
مقرر ساخت که آن دو فدایی صوفی وش دو خنجر زهرآلوده در ساق موزه داشتند و روی بپایه سریر
سلطنت مصیر نهادند و بمقصد رسیده بعد هشت بادای رسالت قیام نمودند با وجود آنکه ایشان را
برکات سعادت قربت آنحضرت دست داد نتوانستند که آنچه در خاطر منحوس مرکوز داشتند بفعل آرند
آخر الامر بفر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود
سمنانی که از نویسندگان عظیم الشأن دیوان اشرف اعلی بود جلوه گر آمد و بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای

زهرآلود را از ساقهای موزه ایشان بیرون آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار کیفیت
واقعه را بصورت راستی در میان نهاد و حضرت صاحبقران مؤید منصور صلات و صدقات موفور
بارباب فقر و احتیاج رسانیده بر زبان گوهرفشان گذرانید که هر چند اهل سفارت در توره
و آیین سلطنت از کشتن معاف‌اند اما این شخص که از کمال خبث و شرارت بزی اهل تصوف بر آمده
و چنین متهور و ناپاک است ابقاء او دیگران را محض وبال و موجب خسران و نکال تواند بود لاجرم یرلیغ
واجب الانقیاد نفاذ یافت که آن مدبر بهمان تیغ زهرآلودی که با خود داشت بجزای عملش کار ساختند
و کالبد پلیدش بسوختند **بیت** یار آنها که جان آرند پیشکش جان برند **مصرع** صدق پیش آور که اینجا
آرند آن برند و آن رفیق طریق او را گوش و بینی بریدند و با نوشته نزد حاکم مصر فرستادند و رایت
نصرت آیت روان شده و قطع منازل نموده بنواحی شام رسید و قبه سیاه مغرب خیام سپاه فیروزی
شعار گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط یساقیان پیرامون اردوی همایون خندقی کندند و آنرا
بجرومند استوار گردانیدند و حضرت صاحبقران بلندمکان بر فراز پشته بر آمده برج و باره
شهر را بنظر اشرف درآورد و اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت گشاده از گرد راه دست
بردی بمی الغان نمایند و بنا بر فرمان واجب الاذعان امیر سونجک با دیگر بهادران رفتند و
از آنجمله صاین تمور بهادر و دانه خواجه و توکل باورچی و تنکل دا از دست راست شیخ علی بهادر و داود از دست
چپ امیرزاده رستم بعد ایشان رایت مبارزت برافراختند و با حمله آتش در خرمن
مخالفان انداختند و شامیان راه انهزام پیش گرفتند و سپاه منصور از ایشان تاخته بعضی را کشته
و برخی اسیر گردانیده بدرگاه عالم پناه آوردند شحنه قهر بر بختی خون شدن آنکه از حلب با دیگر دشمنان
همراه آورده بود فرمان داد و همه را به تیغ سیاست گذرانیدند و چون شب شد امری غریب از پرده

غیب روی نمود مفصل آن مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دلاوری او درین اوراق
بکرات گزارش یافته در غلوای سکر و مستی با غوا و اغرا اهشتی مفسد فتنه اندوز از اردوی همایون
بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد و شامیان آنرا مقدمه ظفر پنداشته و ازین نوید صبح اقبال از مطلع
آمال در خیال ایشان دمیدن گرفت و غافل از نکته عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم خدمتش را باین عظمتی
تمام بشهر در آوردند و از مراسم اعزاز یکسر مو تهاون جایز نداشتند و از ملازمان امیرزاده مشار الیه
دو شخص امیر شاه ملک را ازین قضیه مطلع ساختند و صورت حال را بعرض جلال حضرت صاحبقرانی
رسانیدند و چون روز شد اردوی همایون کوچ کرده یکفرسنگ رفته صحرایی که بطرف کنعان و مصر واقعست
محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و بر طبق فرمان لشکریان در گرد اردو از سنگ بمقدار بالای
شخصی بلند قامت بر آوردند و در پیرامن آن خندق کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفه از برای پاس
متعین شدند و بعد از دو روز صاحبقران گردون غلام پادشاه پور را از پیش فرمان فرمای مصر و شام
فرستاده زبده سفارت آنکه امارات و علامات مارا در امر جهانگیری و حزم و عزم شنیده باید و در نزد
دبیر عقلا این معنی مخفی نماند که غرض سلاطین ذوی الاقتدار از لشکر کشیدن و گشودن کشورها ارتکاب
منازعت و مشقت اسفار از التزام شبگیر و ایوار رعایت ناموس و نام است مصراع
وگرنه نیم نان مارا تمام است ؛ مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت ایلمش را طلبیدیم و اورا
نفرستاد تا عاقبت مهم منجر بآن شد که اردوی کیهان پوی متوجه اینجانب گشت و ازین سبب
پریشانی و اختلال بسیار بحال ساکنان دیار شام راه یافت و مع ذلک ایلمش را بدرگاه ما ارسال
گردانند و رؤس منابر و وجوه دنانیر را باسم و لقب همایون ما بیارایند تا بساط مخالفت در نوردیده
شود و راه منازعت مسدود گردد و رعایا و جندیان در مهاد سلامت و عافیت مانند والاشیاه ظفر پناه ما

قتل و سبی و غارت و جرارت و جسارت عادت دارند مبادا که از سعی ایشان مبانی اسلام انهدام
پذیرد و تفرقه تمام بحال انام ایام راه یابد والسلام نظم طریق مدارا و راه ستیز ؛ کزان امن خیزد
وزین رستخیز ؛ نمودم بتو عقل را کار بند ؛ وزین هر دو ره آنچه خواهی پسند ؛ و چون فرستاده بشهر
در آمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق اعزاز و احترام تمام بجای آوردند در تفقد و دلجویی کوشیدند
و چون در آن بلاد و دیار آتش بازی و رعد اندازی بسیار رواج دارند و این معنی در نظر ایشان
دقتی و وقری دارد جمعی کثیر از آن طایفه را پیش فرستاده حاضر گردانیدند تا هنرهای خود تمام نمودند
و این عمل را از قدرت و شوکت خویش اظهار کردند و ندانستند که سیلاب قهر چون بحرکت آید
نه آتش ماند و نه آتشباز و نه رعد پاید و نه رعد انداز القصه پادشاه پور را منقضی المرام باز گردانیدند
و در عقب او اشراف و اعیان ولایت را بیرون فرستادند و ایشان در پایه سریر اعلی معروض داشتند
که حکام دیار مصر و شام می گویند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد و دور از طریق مخالفت و
عنادیم و تا پنج روز دیگر ایلمش را بفرستیم که مراحم خسروانه مزاحم ما نگردد و از سر جرایم ما گذشته بعد ازین
از شرایط فرمانبرداری و مقتضای رای جهانگشای سر مویی تجاوز جایز نداریم و اکنون بعواطف
پادشاهانه امیدواریم و خاطر بدان قرار داده ایم که بجز راه مطاوعت مدت العمر نسپریم حضرت
صاحبقرانی ایلچیان را زر و خلعت بخشیده باز گردانید و چون اردوی بزرگ مدت ده روز در
جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن یورت از علف اثری نمانده فرمان عالی شرف نفاذ
یافت که یورتجیان علف غوطه را که در شرقی شهر واقعست بنظر احتیاط در آورند و ایشان بموجب
فرموده عمل نموده جهت نزول موکب همایون محلی مناسب پیدا کرده عرضه داشتند و حکم شد که
لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا چهارپایان را علف باشد و چون اردوی همایون در کوچ

آمد شامیان را در خاطر گذشت که همانا لشکر جغتای بنا بر وهن و فتور و ضعف و قصوری که
بحال ایشان راه یافته طبل ارتحال کوفته بجانب مشرق متوجه شده اند بنا بران آن بدبختان
گفتند با یکدیگر که فرصت غنیمت باید شمرد و کار از پیش بر وجهی که اگر درین ولا بهیات اجتماعی از شهر
بیرون رویم و از پی لشکر جغتای در آمده بر ایشان حمله نماییم هیچکس را زمام اختیار بدست
اقتدار نخواهد ماند و جمله پریشان و متفرق خواهند گشت و آثار جلادت و شجاعت ما بر صفحهٔ
ایام یادگار ماند و باین اندیشهای باطله و سوداهای فاسده که بدماغ خود راه داده بنیاد حرکت
نموده جندیان مصر و شام جبا و جوشن داودی پوشیده و نیزهای عربی بدست گرفته و تیغهای
مصری حمایل کرده سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمده بودند تبر و کمان
و سیف و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه آنچه بدست ایشان افتاده پای در دایرهٔ قتال
نهاده از پی سواران متعاقب هم شتابان شدند و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای
دمشق از ایشان مالامال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن
درین مکان کس نشان نمی داد و چون قراولان از وقوع اینحال حضرت صاحبقرانی را خبر دادند
آنحضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان لب حد زوال رسیده است و دولت از دودمان
مصریان انتقال نموده دست در دامن عروة الوثقی توکل زده بازوی همت بشجاعت گشوده
روی بمعاندان نهاده فرمان داد که لشکریان فرود آیند و از سنگ و اثقال و احمال پناهی ترتیب
نموده خیمه و خرگاه و سایه بان بر افراختند و شهریار شیردل درین دار و گیر با پنجاه کس از خواص
ملازمان بر بالای بلندی بر آمد و بوضو و دعا دست بر آورد و بنماز و عرض نیاز مشغول گشت و از
کارساز بنده نواز ظفر و نصرت مسالت نموده پای در رکاب نصرت انتساب آورد و آزادا

کورگه و کوس زلزله در گنبد آبنوس افتاد و از نعرهٔ پردلان و شیههٔ اسبان نفور و فتور ارکان
راسخة البنیان دوران راه گرفت و مردم جوانغار تمام رسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که
از برانغار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا
و بهادران روی بمدافعت خصمان نهند و ایشان باشتمال امر قیام نموده پای در میدان مقابله
و مقاتله نهادند و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانگیر و غیاث الدین
ترخان و امیر توکل و امیر یادگار برلاس و شیخ نور الدین و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس
و بیر علی سلدوز و دیگر امراء تومان و قوشون بکشتن و افکندن و تاختن و سر انداختن مشغول
شدند و در مقدمه و هراول قول از امراء تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید خواجه و شیخ علی بهادر
و از امراء قوشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی و سایر بهادران نصرت انتما رایت
شجاعت و مبارزت بر افراشته دست بنیزه زدن و تیر انداختن و تیغ راندن بر آوردند و از جمیع
جوانب آتش پیکار بالا گرفته هول روز رستاخیز ظاهر گشته میان جان و تن و سر و بدن افتراق
کلی دست داد آخر الامر نسیم فیروزی بر لواء دولت روزافزون وزیدن گرفت و لشکر تیره روز
شام روی بانهزام و سپاه سپهر احتشام شامیان را تا کنار دمشق راندند و بسیاری از ایشان را
بتیغ گذرانیدند و بر خاک هلاک انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب وهم و دا
لب حد عد و احصای آن نتوانند رسید و این واقعهٔ عظمی در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الآخر
سنه ثلاث و ثمانمایه اتفاق افتاد و در اثناء حرب و ضرب امیرزاده سلطان حسین در مقابل امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و نویاق قوچین که از جملهٔ ملازمان شاهرخی بود باو رسیده
عنان اسبش گرفت و بخدمت ولی نعمت خویش برد و خود بتعجیل رفته صورت گرفتاری او را

بعرض همایون رسانیدند و یرلیغ جهانمطاع بمجلس قید امیرزاده مشارالیه نفاذ یافت و بعد از چند روز
بشفاعت امیرزاده شاهرخ چوب یاساق زده بگذاشتند اما همچنان در مقام حجاب مانده یارای
مجلس رفتن نداشت القصه روز دیگر شهریار کشور از معسکر فیروزی اثر کوچ نموده و اندک
مسافت قطع کرده در دامن پشته نزول فرمود و دیگر روز از آنجا عازم ارتحال شده حکم عالم مطیع
صدور یافت که وضیع و شریف تکمل وار آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون
آثار از پیلان شکوه مند کوه مانند صفی ترتیب دهند و دندان و خرطوم آنها بسلاحهای گوناگون
بیارایند و لشکر قیامت نهیب باین آیین و زیب روان شدند و نزدیک بدمشق رسیده بموضعی
رفیع که بر شهر مشرف بود برآمدند و کوس و کورکه فرو کوفته سورن انداختند دمشقیان چون بر کمیت
سپاه ظفر پناه که تا غایت بران اطلاع نداشتند وقوف یافتند و خروشی مثال فزع اکبر که در دشت محشر
شنوند استماع نمودند حیران و سراسیمه شدند و بدهشت تمام بدفع قضای مبرم مشغول گشتند
و لشکریان پرخاشجوی از آنجا پیش رانده برکنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند
و از تواره و کاه و سر و پا به پیرامن اردوی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از رعایت حزم و
احتیاط برحسب یرلیغ جهانمطاع سواران تندخوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند
مخالفان اگرچه بسیار بودند و آلات و ادوات حرب کما یجب و ینبغی داشتند لیکن از بیم دست
بردی که روز پیشتر دیده بودند پای کم می آوردند و مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خود توقف
نموده قدم پیش ننهادند و درین اثنا والی مصر با امراء عالیمقام مثل نوروز حافظی و بیشک و شادون
و دیگر خواص و مقربان در مسار بساط مشورت ممهد داشتند از جمله پرسید که در دفع این واقعهٔ هایله
عظیمه رای شما چه اقتضای کند بعضی گفتند که اگرچه اندک فتوری بمجال ما راه یافت و طایفه از مردم کشته شد

لله الحمد والمنه که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ زن نیزه گذار بیشمار مصلحت آنست که پشت
استظهار بدیوار حصار باز نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم و برخی از عقلا که بمزید
تجربه و کیاست ممتاز بودند ازین تدبیر که پیر عقل بران می خندید سر باز زده گفتند که خود را باندیشهٔ باطل
و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست در آن ساعت که آنجماعت بی رعایت ضبط و محافظت
خود کوچ میکردند باهیات اجتماعی از قفای ایشان در آمدیم و آنچه مقدور و میسور بود در کسر و انکسار ایشان
سعی و کوشش نمودیم جز بوار و خسار فایده نداد چاره آنست که امروز این قوم را بسخنان دلپذیر تسکین
دهیم و چون زمانه لباس سوگواری در پوشد ترک ولایت شام گفته خفتن گاه در پردهٔ ظلام با سواران
خویش راه مصر پیش گیریم و درین شهر از جندیان و رعایا گروهی انبوه هستند اگر جهت حفظ مال
و سلامت اهل و عیال جنگ کنند و قلعه و حصار نگاه دارند فهو المراد و الا ما خود را از غرقاب ممات
بساحل نجات رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول افتاد و فرج حاکم مصر و شام ایلچی نزد
صاحبقران گردون غلام فرستاد که آنچه دیروز واقع شد رضای ما در ان نبود جمعی اراذل و اوباش
و جهال بران جسارت اقدام نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای عالی صواب
بیند لشکریان امروز دست از حرب کشیده دارند تا ما فردا بپای انقیاد پیش آمده بخدمتی که وعده
کرده ایم وفا نماییم ایلچی چون ببارگاه فلک اشتباه رسیده پیام گذارد و پیشکشی که داشت بگذرانید
در طبق فرمان چریک منصور عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان مملکت
صبح از بیم مواکب کواکب گردون خرام بهنگام شام روی انهزام بولایت مغرب نهاد فرمانروای
مصر و شام با اکثر امرا و خواص و مقربان آماده گریز گشتند و در نیم شب جمعه صلات توقه در دادند
سوار شده از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آوردند و تعجیل هرچه تمامتر میراندند حتی

شامی پیش امیرزاده شاهرخ آمد کیفیت حال باز نمود شاهزاده مشارالیه او را بحضرت اعلی فرستاد
و چون رای عالم آرای بران قضیه اطلاع یافت فرمان واجب الاتباع صادر شد که امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه را از جوانغار شهر مرکز وار در میان گرفتند تا کسی بیرون نتواند آمد و از امرا با تکلین
سونجک و الله داد و بر ندق جهانشاه و علی سلطان و از شهریاران جندیان غلبه در عقب گریختگان
روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساختند و بر خاک هلاک انداختند و زندگان آنچه
داشتند از صامت و ناطق بگذاشتند و بگذشتند نیم جانی بهزار حیله بدر بردند و روز دیگر که
شهسوار گردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه آن حصار شد حکم قضا امضا صادر گشت که لشکر
بترتیب تمام در حرکت آیند و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند و ایشان بر حسب فرموده
عمل نمودند و آنحضرت قصر ابلق را که از مستحدثات ملک ظاهر والی مصر بود در برابر واقع شده بود
بنور وجود خویش تزیین بخشید و شاهزادگان کامکار و نوئینان عالیمقدار در عمارت ظاهر شهر نزول
کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آن است در تحت تصرف آوردند
و چندان امتعه غریب و امتعه لطیف و اسلحه بدیع بدست عساکر گردون مآثر افتاد که انامل محاسبان
چالاک از شمار آن عاجز بودند و صاحبقران پاکیزه سیرت از حسن سریرت و صفاء طویت بعزم
زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضی الله عنهما که از ازواج طاهرات سید کاینات و سرور موجودات
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بوده اند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور
قرشی بود سوار شد و در آن بقاع متبرکه مراسم زیارت و نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه
بمنزل همایون و رعب و هراس بر اهالی دمشق استیلا یافته سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر
و اشراف و روس و اعیان بقدم مطاوعت و اذعان از شهر بیرون آمدند و ببارگاه فلک اشتباه

رسیده زبان بدعا و ثنای پادشاه دوست نواز دشمن گداز گشودند و تبرکات و تنسوقات
بی اندازه کشیدند و مال امانی قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و جهت تحصیل آن وجوه و ضبط و
نسق امور امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی
و جلال الاسلام بنفس دمشق در آمدند و روز جمعه بر سر منبر مسجد بنی امیه بنام و لقب همایون حضرت پادشاه
ربع مسکون خواندند و نثار افشاندند **ذکر فتح قلعه شهر مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران منصور و بیان**
دیگر قضایا و امور [illegible] هرچند دمشق بعد از فرار فرج لیسر برقوق بی کلفت محاصره در تحت
تصرف بندگان حضرت صاحبقران فلک قدر قرار گرفت نزدکو توال که متهوری نکوهیده افعال
بود طایفه از جندیان که در قلعه بسر می بردند رایت خلاف و عناد برافراختند و بمناعت و متانت
حصار مغرور گشته آتش رزم و پیکار برافروختند و آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری چنانچه
از کنگره تا اساس بسنگهای بزرگ ساخته و پرداخته آمده بود و از بلندی و عروج سر بفلک البروج کشیده
بذخایر فراوان و مردان جنگی مشحون بود و سالهای دراز بود که از حوادث دوران مصون و از آفت
دهر مامون بود و از سهم ناوک دلدوز و قارورهای نفط عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق
و دیگر اسباب ممانعت و مدافعت که اهل حصار آماده و مهیا داشتند هیچکس را مجال نمی داد که
پیرامون آن حصار بگردد و حضرت صاحبقران کشورگیر اندیشه رزین بر تسخیر قلعه چنین متین رصین گماشت
فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان و سایر سرداران و لشکریان بترتیب پیش رفته اطراف آنرا
احاطه نمودند و سرکارها بخش کرده بترتیب عراده و منجنیق و دیگر ادوات حصارگیری مشغول شدند
و سه ملجور ساختند که بر قلعه مشرف بود و نقب زنان خندق را بیرون بردند و جوی ها در خندق ریختند
و بعد از آن نقبچیان آهنین چنگ بکندن سنگ اشتغال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت

ورعدانداران وناوک افگنان وآتش بازان راعنصر نار در حرکت آمده از سر جد وجهد درکار
بودند با آنچه بایشان مفوض بود و در اثنا این اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه
وامیرزاده شاهرخ وامیر سلیمانشاه وامیر جهانشاه و دیگر نوئینان قشلاق بجانب کنعان کنند
وتمامت چهارپایان سپاه نصرت نشان در رکاب ایشان بعلفخوار روانه شدند بمقتضی فرموده
عمل نموده در خلال این احوال نقبچیان سنگهای بزرگ بآتش می تافتند و سرکه بران می ریختند و
ریزه ریزه گشته بیرون می آوردند و در تجویف بروج وطایف سعی واجتهاد بتقدیم میرسانیدند
و پیش از همه برج طارمه که سرکار التون بخشی بود و بلندترین بروج مجوف ساخته بر سر چوبها کردند
و بر حسب فرمان آتش دران زدند تا فرو افتاد و در راه گشاده شد بهادران لشکر فیروزی
شعار سپرها در سر کشیده متوجه حصار شدند ناگاه مقدار ده گز از دیوار بر زمین آمده غباری عظیم
برید شد و قرب هشتاد کس در زیر آن بماندند لشکر جلادت شعار که باستعجال متوجه قلعه
بودند بایستادند و مخالفان فرصت یافته رخنه را محکم ساختند اما خوفی عظیم در دل ایشان جایگیر شد
و از تواتر و جسارت خود پشیمان شده بواسطه اعلان کلمه عصیان یارای بیرون آمدن نداشتند
باز آتش در دیگر جانب زدند و آنجانب دیگر از حصار بیفتاد بالضروره یزدار کوتوال و کلانتران
آن قلعه دروازه باز کرده روی توجه بآستان نصرت آشیان و مفاتیح خزاین و مقالید دروب را
بملازمان عتبه علیا سپردند و یزدار که راس و رئیس اهل حصار بود بر حسب مثال واجب الامتثال
بیاساق رسید و اموال بیکران بتصرف ارباب دیوان آمد و از محصول اوقاف حرمین شریفین
انباری معتبر در قلعه بود چون رای عالم آرای بران اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ آفریده دست تصرف
بدان دراز نکند و یکی از تواجیان ملک نام صدر جوانرا آنجا برده بود خدمتش را باشاره شحنه سیاست

چوب پس و پیش زده بها جواز وی بستاند و معتمدان با دیانت بموجب اشارت آنحضرت در
صدد بیع غله آمده هر یک من از آن به دینار کپکی فروختند چه آنوقت سال بود و ایام پریشانی و خوردنی
بسیار کم یافت می شد و مبلغی خطیر از بهاء آن غله حاصل کرده مجموع را بخدام حرمین تسلیم کردند
و جندیان که تمامت ایشان عبید و ممالیک بودند بعضی از ولایت چرکس و برخی از دیگر ممالک
بموجب فرمان واجب الاذعان بر شاهزادگان و امرا تقسیم نمودند و باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر
و غنی و فقیر اسیر گرفتند و محترفه را از ایشان جدا ساختند و پیشه وران هم بر امرا بخش کردند که مع خانه
کوچ بسمرقند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا جلال الدین و مولانا سلیمان را که هر دو از زمره اطبا
بودند با خانه کوچ بدار السلطنه سمرقند رسانند و در خلال اینحال حضرت صاحبقرانی از قصر ابلق
بکوشک نجاس که از مستحدثات یکی از امراء عظیم الشان شام بود نقل فرمود و دران مقام روح افزای
دلپذیر که مردم جهت خوبی هوا بهوس بسیار پهلوی آن خانها و عمارتها ساخته بودند و از برای
امهات المومنین یعنی حرمهای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم هیچکس را همت تقاضای آن نکرد
بر سر مرقد فرخنده ایشان خشتی چند بر سر هم نهد و چون اینمعنی بر ضمیر انورش خطور کرد فرمان داد که
بر بالای سر آن دو محترمه دو قبه عالی مرتب سازند و از شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان
و از امرا امیر شیخ نور الدین و علی سلطان و منکلی خواجه را فرمود تا دران باب اهتمام تمام نمایند و ایشان
بامتثال امر قیام نموده غایت سعی مرعی داشتند تا در مدت بیست و پنج روز دو گنبد از سنگ سفید
تراشیده که در رفعت و استواری از عمارت هرمان نشان میداد سمت استکمال یافت
و چون نقد رایج آن بلاد نقره مغشوش بود بر مقتضی حکم لازم الاطاعه نقره و زر را که بسته و
بخالص برده تنگچات صد مثقال و پنجاه مثقال و ده مثقال و کمتر از این نیز ملقب همایون و اسم عالی

مزین ساختند و زر و نقره در میان لشکریان بمرتبه بود که در اندک وقتی که از حاصل دار الضرب مبلغ
ششصد هزار دینار کپکی بخزانه عامره واصل شد و اشارت علیه بارسال فتحنامها و فرستادن
نسخه سکوک باطراف ممالک محروسه جهة خواتین و آغایان و شاهزادها و سایر اشراف و اعیان نافذ گشت
و بشیران قمر سیر با صحایف بلاغت تحریر و تحف و پیلاکات دلپذیر روی توجه بممالک ایران و توران
نهادند و صاحبقران جهانگیر خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه
و امیر جهانشاه با سپاه فیروزی جنگ بجانب دریای فرنگ رفته آنحدود و نواحی را تا در شهر عکا تاخت
کنند و ایشان عنان توجه بآن دیار تافته مجموع آنولایت را غارت و تاراج کرده با اسباب و اموال
بیکران کامران بکنعان بازگشتند در تضاعیف این احوال قرحه بر پشت مبارک حضرت صاحبقرانی
پدید آمده منجر بمرض صعب گشت چنانچه از امرا و ملازمان تمور را بکنعان فرستاد و امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ را با جمعی از سرداران سپاه بموکب همایون طلب داشته شد و مقارن وصول
شاهزادگان و نوئینان آن زحمت بصحت تبدیل یافت و در اثنای این حالات حضرت صاحبقران
روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر خطیر گذشته در مجلس خاص مشحون بسادات و علما و مقربان و خواص بر زبان
خجسته بیان گذرانید که بتواتر بسمع ما میرسد که در ان اوان که مروانیان با اهل بیوت نبوت عداوت
می ورزیدند بتخصیص معاویه و یزید علیهما اللعنة والعذاب الشدید که نسبت بداماد و ابن عم و وصی حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله و سبط مکرم او امیر المومنین حسین علیه السلام و رضی الله عنه از ایشان آن نوع حرکات
نامرضیه صدور یافت و سکان شام در اعمال ناپسندیده و افعال نکوهیده موافق بودند بلکه باقصی الغایات
معاونات می نمودند عقل در اندیشه این صورت را بسیار مستبعد و نامستحسن می شمرد که چگونه طایفه
که از امت مقتدای انبیا و سرور اصفیا باشند و بیمن دعوت و ارشاد آنحضرت از مبادی ضلالت و غوایت

رهایی یافته بسرچشمه عنایت و هدایت رسیده باشند جانب اهل بیت را گذاشته با دشمنان ایشان
در سازند و هر گونه جور و ستم و تعدی و ظلم درباره طیبین و طیبات و طاهرین و طاهرات روا دارند
ان هذا لشیء عجاب و اکنون این نقل بمرتبه یقین رسید چه اگر بخلاف آن بودی از دیوان عدل
مالک الملکی که جمله ملوک و سلاطین بداغ عبودیت او علم مباهات و افتخار برافراخته اند
سزایی باین حیثیت حواله اولاد و احفاد که بشیمه آبا و اجداد خود متصف اند رفتی و از مویدات
اینمعنی آنکه درین هفتصد سال هیچکس از ارباب تجمل و مال از باطن تیره خویش مرخص نشد که بر سر قبر
دو حرم بزرگوار سیده مختار چهار دیواری طرح اندازد و از ابتدای رحلت ایشان تا غایت مراقد آن
دو همنشین و هم صحبت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه بی رواج و رونق بوده چنانچه مشاهده رفت
و بعد از ادای این کلمات که دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان مکرمت آیات داشت
خلایق را صفای عقیده و خلوص نیت آنحضرت معلوم شده در روز چهارشنبه غره شعبان المعظم
سنه ثلاث و ثمانمایه سپاه ابهت پناه به نیت غارت و تاراج روی قهر بشهر آوردند و دست
تسلط و استیلا بر سبی و نهب گشاده طریق مدارا و مواسا بسته شد و اهالی دمشق را از پیر و جوان
و قوی و ناتوان و شیوخ و اطفال و نسا و رجال باسیری گرفته آنچه سالها بجوکان اندوخته بودند از در و جوهر
و زر و زیور در یکساعت بدست لشکریان پادشاه والاگهر افتاد و بصحت پیوسته که غارتگران اردوی
همایون صوف قبرسی و کتان رومی و سقرلاط عل نبات و سایر قماشات اسکندریه و مصر که پیشتر گرفته
بودند می انداختند و بجای آن نقود رایج که متمنی اهل حوایج است و اوانی نقره و زر و مرصعات از کمر و افسر بار
میکردند و در تضاعیف این حالات از شعله قهر الهی آتشی در دمشق افتاده و طبقه و سه طبقه که آن از چوب
ساخته بودند و بشنگرف و روغن کمان تزیین داده بودند و بر طبقه سنگین بنا نهاده پاک در سوخت

و پیش ازین آتش دران میگرفت با وجود آنکه بسعی و اهتمام خاص و عام در اطفاء آن می کوشیدند
تا یک دو محله محترق نمیگشت آتش فرو نمی نشست و درین وقت از غایت پریشانی و تفرقه بهیچکس
بآن نپرداخت و در اوان احتراق این خبر بسمع همایون شهریار آفاق رسیده امیر شاه ملک با فوجی
از لشکریان آتش آهنگ بوشتافت تا جامع بنی امیه را از آن نایره صیانت نمایند و چون سقف آن
هم از چوب بود کوشش ایشان را فایده مفید نیفتاد و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که
منار شرقی مسجد مذکور که از سنگ برافراخته بودند تمام خاکستر گشت و منار عروسی که لسان فصاحت
بیان صاحب شریعت غرا علیه من الصلوة اتمها وعده داده که نزول عیسی علیه السلام بران خواهد بود
و بزبان معجز بیان آنحضرت بمنار بیضا مذکور شده با وجود آنکه اصلش از چوبست و ظاهر آنرا بگچ
اندوده اند سالم ماند و بهیچ گونه آتش دران تصرف نکرد و چون دمشق تمام بسوخت و آنچه دران
شهر بود بتاراج رفت آتش نهب و غارت در جمیع بلاد شام افروخته گشت رای عالم آرای
پادشاه جهانگشای عزم معاودت تصمیم نموده از موقف عنایت اشارت علیه صدور یافت که
اسیران دمشق و سایر آن بلاد را رها کنند و برحسب فرمان جلال الاسلام بدبختان شام را جمع
آورده باندرون شهر رسانیدند و روز شنبه چهارم ماه شعبان المعظم سنه مذکور حضرت صاحبقران
گردون غلام کامران و دوستکام از موضع قبات که بجانب کنعان واقعست در حرکت آمده
براه قاره روان شد و بغوطه رسیده نزول اجلال فرموده و در آنمنزل که نمونه از فردوس بود در باغ
جهان چنان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر بر آنکه میرزاده محمد سلطان که در
سرحد مولتان بموجب فرمان نشسته بود خداداد حسینی و پیری بیک ساربوغا را بضبط آن حدود
و نواحی گذاشته خود متوجه پایه سریر اعلی گردد که ایالت تحت هلاکو خان با و حواله شده و دیگر آنکه

ترمان آغا با فرزندان بجانب اردوی عالی روانشوند و این دو نشان بمهر اشرف موشح گشته
مصحوب دانه خواجه ارسال نمودند و حضرت صاحبقرانی از آن مرحله نهضت نموده و سه منزل قطع
نموده هوای حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار ساخت و بنابر آنکه اهالی اندیار در غیبت
رایت نصرت شعار از جاده انقیاد پای بیرون نهاده بودند از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان
رسید و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادها و امراء عظام را با فوج لشکر قیامت اثر
بجوانب و اطراف فرستاد و از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین
بمقتضای فرمان با ده هزار سوار بطرف شهر ترمد که از بناهای سلیمان نبی علیه السلام است تا حشم
ذوالقدر که گریخته میرفتند بتازند و امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با پنجهزار سوار متوجه صوب
انطاکیه گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغای بوغا برلاس و تمور خواجه و علی سلطان
تواجی و دیگر سرداران با پانزده هزار نفر روی بترکمانان کوبک که در کنار آب فرات نشسته بودند
نهادند و امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر با سپاه برانغار که در ملازمت ایشان متعین شده بودند
تا شهر ترمد رفته دویست هزار گوسفند از حشم ذوالقدر گرفته و آنجماعت گریخته خود را بکوه انداختند
و شاهزادگان مذکور بالشکر منصور از آنجا باز گشته و از چول گذشته بکنار فرات آمدند و بیابانی
روان شدند و امیرزاده سلطان حسین با بهادران جوانغار بانطاکیه رسیده آنچه یافتند بباد تاراج بردادند
و از آنجا عنان بصوب اردوی کیهان پوی تافته در راه امیرزاده خلیل سلطان و لشکر قول که در
ظل حمایت او میرفتند بهم پیوستند و باتفاق متوجه قلعه روم شده در آن حوالی بترکمانان رسیدند
و آن قوم بی عاقبت در برابر عساکر گردون مآثر صف کشیدند و دست تهور برزم و پیکار زدند
و عاقبت شیخ حسین تیغ کین از نیام انتقام بیرون آورده جمعی کثیر از آن خون گرفتگان بقتل

در آورده و غنیمت فراوان گرفته از آنجمله زیاده از هشتصد هزار گوسفند در شمار آمد و چون پادشاه
مظفر لوا بحوالی حمص رسید شنید که از آنجا که بخت بد و طالع نحس آنها بود اظهار مخالفت نموده عماری
که گاه توجه سپاه نصرت اشتباه ترتیب داده بودند کنده اند و ویران ساخته ازین فعل نکوهیده
شعله خشم جهانسوز آنحضرت بالا گرفته امر فرمود و لشکریان دست بغارت در آورده سکان
آن شهر را اسیر کردند و آتش در ابنیه و اماکن ایشان زدند و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده
بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسیدند سید عز الدین هزارگری و شاه شاهان سیستانی
و موسی توبتوغا و دیگر سرداران از نواحی حلب نهضت نموده بچهار کوچ بکنار فرات رسیدند
و دران هنگام امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امراء برانغار بموکب ظفر نشان پیوستند
و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراء قول و جوانغار آمده بعرض زمین بوس
استسعاد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند گوسفندی در اردوی بآن
عظمت بیکدینار رسید و چون دران یورش امیر سلطان حسین آثار جلادت و مردانگی از و بظهور
آمده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات او کشیده شرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاهزادگان
و امرا که بجیحون رفته بودند با اغنام بسیار باز گشته باردوی همایون ملحق شدند یرلیغ جهان مطاع
صدور یافت که از فرات عبور نمایند و از جهت گذرانیدن رخوت خاصه دو کشتی از بیره آوردند
و تونیان و لشکریان بکوب سر و شنا از آب بگذشتند و بحوالی بیره نزول فرمودند والی آنجا
بقدم اخلاص بیرون آمده بقدر وسع و مکنت خود پیشکشها و لایق بگذرانید و مشمول عنایت
بی غایت گشته حکومت آن دیار برو قرار یافت و از عبور لشکر منصور گرد ملال بر حاشیه
ضمیر سکان آن دیار نشست و در اثناء این اوقات قرا عثمان بدرگاه فلک اشتباه آمده بیلاکات

گرانی بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر عاطفت شد و چون چتر زرنگار کامگار از آنجا در حرکت آمد
خاطر آنحضرت میل شکار فرمود شاهزادگان و امرا و سایر ملازمان پنج روزه راه جرگه انداختند
و ابر چشمه راس العین جرگه بهم رسیده شکاری بسیار بتیر و نیزه افکندند و از شکارگاه متوجه شهر رها شده
اهالی و اعیان آنجا با تحف و هدایا باردوی اشرف اعلی آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند
و رایت نصرت انتما از آنجا نهضت نموده بحصاری رسیدند که موطن جمعی از ارمنیه بود و لا جرم
فرمان قضا امضا بنفاذ پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود کفار پاک ساختند
و اموال ایشان را غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند درین اثنا هندوشاه خواجی از
سمرقند آمده خبرهای خوش آورد و نوکران آغایان و خواتین همراه او باردوی بزرگ رسیده تحف
و هدایا معروض داشتند و اخبار صحت و سلامت حضرات باز گفتند و رایات ظفر قرین روی توجه
باردین آورده هندوشاه خواجی و نوکران آغایان و خواتین که با او آمده مکاتبات و بیلاکات
گذرانیده رخصت مراجعت یافتند و سلطان حسین کیغا که بحسن کیف اشتهار داشت و حاکم ارزین
و دیگر سرداران اطراف و اکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نمودند و از عنایت شامل و عاطفت
کامل پادشاهانه محسود و مغبوط سایر اعیان و اشراف گشتند و چون عیسی سلطان حاکم ماردین
که چند گاه بود که در قلعه سلطانیه بر حسب فرمان مقید و محبوس گشته در حین حکم بخشش و اطلاق
او عهد و میثاق درمیان آورده مبانی آنرا بایمان غلاظ و شداد استوار گردانیده بود و مدة العمر
شرایط خدمات بتقدیم رسانیده در استرضای خاطر منتسبان عتبه عالیات بهیچ وجه اهمال
و اغفال جایز نمی داشت و دران وقت که چتر فلک فرسای متوجه شام شده بود مناسب چنان
می نمود که بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام داشته باشد اگر بنا بر قرب جوار اعدا این معنی

مستبعد شمردی بایستی که یکی از فرزندان یا برادران با جواز آن سعادت تعیین فرمودی و چون
درین امور از اندیشهٔ باطل و رای قاصر تقصیر کرده بوده از قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد
چون ماردین از فر وجود پادشاه باداد و دین غیرت فزای چرخ برین گشت منیر آفتاب تاثیر
سایهٔ تفقد و التفات بر حال او انداخت و ایلچی را بطلب خدمتش فرستاد سلطان عیسی از فرط
شقاوت پنبهٔ غفلت از گوش بیرون نیاورد و کشف وار در چهار دیوار خزیده از امتثال امثال
عدول جست بنابر آنکه محاصره و استخلاص قلعهٔ ماردین بر طول زمان منحصر بود و علفخواری که علیق اسبان
لشکریان از آنجا حاصل شود دران حوالی نبود از موقف جلال یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که
تجنده و فرمانبرداران مجموع اسواق و دروب و قصور آنرا با زمین هموار و یکسان ساختند
و تر و خشک آن ولایت را که قابل احراق بود باتش قهر و غضب سوخته شد و رای ممالک آرای قرا عثمان را
که با آن قلعه قرب جواری بود بعنایت پادشاهانه بیکران سرافراز گردانید و امر فرمود که در محاصره
سلطان عیسی تغافل و تکاسل جایز نشمرد و عنایت خسروانه پادشاه حسن کیف و شاه ازرین و دیگر
سرداران بلاد و اطراف که بتلقین ملهم غیب روی دولت باردوی گردون حشمت آورده بودند
همه را بجامهای طلا دوز و کمر شمشیر زر اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی داشت و بموکب خوا
بازگشتند و اغرق نصرت قرین چون بقلعهٔ نصیبین رسید یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که آنرا خراب
سازند اهالی آنجا متعالیه در و بام آورده روی استکانت بر زمین نهادند و زبان بتضرع و زاری گشودند
عرق بخشایش در حرکت آمده فرمان داد که هیچکس مزاحم ایشان نشود و درین اثنا امیر الله داد مامور
گشت که متوجه ترکستان شود و در اسیره حل اقامت انداخته بمحافظت سرحد جته قیام نماید و خدمتش
برحسب فرمان روانه شد **ذکر لشکر فرستادن حضرت فرمانفرمای انام بجانب دیار گرجستان و**

طرف مدینة السلام چون اردوی جهان پناه از جانب قلعهٔ ماردین کوچ کرد فرمان قضا مضا صدور
یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و تمور خواجه آقبوغا
و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر سرداران متوجه قلعهٔ النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی بقمع
و استیصال گرجیان نکوهیده خصال نهند و شاهزادگان با امرا و لشکریان منصور رایت عزیمت
بالنصوب بر افراختند و در هنگام توجه اعلام نصرت انجام بجانب سیواس و بلاد شام از ملازمان
امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از منسوبان امیرزاده شاهرخ امیر فیروز شاه بمقتضای
زبدهٔ شهریاران ادوار و ایام بجانب حصار النجق رفته بر محاصرهٔ آن مبادرت نمودند و اهالی قلعه
باوجود قلت عدد از بی قوتی بجان رسیده پوست بر جرم کهنه بدل روح حیوانی بود و بعد از فقدان
بالضروره دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند عساکر نصرت شعار سلطان احمد کوتوال قلعه را
بندکرده باردوی همایون فرستادند شاهزادگان و امرا چون بحوالی قلعهٔ اوینک رسیدند از
فتح قلعهٔ النجق آگاه شدند لاجرم عنان بگرجستان تافتند و در آن ولایت دست تسلط بغارت و تاراج
برآوردند ملک گرگین چون از توجه سپاه نصرت قرین آگاهی یافت از در عجز و نیاز درآمد که
من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم و هرگاه که لوای نصرت انتما سایهٔ عاطفت
برین دیار انداز د بدرگاه سپهر اشتباه شتافته غبار سم سمند جهان پیما را سرمهٔ دیدهٔ بینا سازم
شاهزادگان کس فرستاده صورت انقیاد و اطاعت او را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر
اعلی کردند و دست از تخریب و نهب گرجستان باز داشتند و در منکول آنحوالی توقف
نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان رسد و در خلال این حال یرلیغ واجب الاتباع بنفاذ
پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا

و دیگر سرداران باگروه سپاه جهانگشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان ممتثل فرمان
شده روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیدند و در قبلی مدینة الاسلام
فرود آمدند و در آنهنگام فرج نام شخصی از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آن ملک قیام می‌نمود
بواسطه جمعی کثیر از اتراک و اعراب که در بغداد مجتمع شده بودند و فرج شقاوة فرجام ازدحام خلق را
بخود راه داده در مقام منازعت و ممانعت می‌بود چون آوازه توجه لشکر جلادت اثر در آن نواحی
و حوالی اشتهار یافت امیر علی قلندر از مندلی و جان احمد از یعقوب بیرون آمده قریب به مداین
از دجله عبور نمودند و فرج شاه از حله و میکاییل از شیب آب روان شده در صرصر بیکدیگر پیوستند
سه هزار مرد متکل بخت برگشته متوجه میدان رزم گردیدند و از جانب امیرزاده رستم و لشکریان سواران
آنها را شکاروار در میان گرفته بلب دجله رانده در حوالی عمارت امیر احمد جنگ اتفاق افتاد و جان احمد
با فوجی از لشکر او کشته گشته و بعضی دیگر از متجنده خود را در آب افکنده طعمه ماهیان شدند و امیر علی قلندر
با معدودی بهزار مشقت نیم جانی بتک پا از آن سیلاب فنا بیرون بردند و فرج بی فرج که پیش از
حکومت دارالسلام اختیار وجودی نداشت با وجود شکستگی چنین که با امرا آن نواحی آمده دل از
امارت بر نمیگرفت و به تعلل و عسی روزگار گذرانیده گرد عذر و بهانه می‌گشت و بزبان تزویر تقریر
میکرد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر حضرت صاحبقرانی بنفس خویش متوجه این دیار گردد
شهر را تسلیم کرده بیرامون مخالفت نگردد تا برعیت ضرری نرسد و الحاح نموده که بغیر آنحضرت
هرچند شاهزادگان و امرا که بیایند در مقام ممانعت بکجهت باش و بغداد را بهیچ آفریده مده و بقدر
میسور و مقدور ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و من مخالفت سلطان خود نمی‌توانم نمود زیرا
که برکشیده و پرورده نعمت آنحضرتم و باین عذر ناصواب عصابه مخالفت بر پیشانی شقاوة بسته

علم جدال و قتال برافراخته بسیاری از رعایا و لشکریان را فریفته در محافظت شهر با خود یار ساخت
و در هر محل که دریای محاربه و مقاتله در تموج آمده بود فرج با اعوان و انصار در کشتیها نشسته پیش آمدند
دست جسارت بیرون کرده بمحاربه و مقاتله می‌کوشیدند ذکر توجه رایت فتح آیت بجانب بغداد
و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرج بد نهاد دران اوان که حضرت صاحبقران رفعت انتسام از ولایت
شام مراجعت نموده بموصل رسید و بموجب فرموده بر آب دجله جسری بسته شاه و سپاه بیکدفعه
بگذشتند و از پیش امرا و نوئینان که برحسب یرلیغ جهان‌مطاع ببغداد روانه داده بودند قاصدی را فرستاده
صورت تمرد و عناد فرج و کلماتی که دست آویز مخالفت ساخته بود معروض ملازمان رکاب همایون
گردانیدند و چون آنحضرت بر کیفیت واقعه اطلاع یافت از اردوی نصرت شعار ایلغار فرموده
ضبط و نسق اغرق در عهده امیرشاه ملک کرده ملازم شاهزاده کرد و فرمود که از راه جباران و
قلاغی بتبریز روند و بنفس همایون متوجه دارالسلام بغداد شد و براه الطون کوپرک در حرکت آمد و بعد از
قطع منازل بمقصد رسیده در کنار دجله بطرف پایان آب در مقابل دروازه قریة العقاب طوق
طوزبیکر سر بذروه عیوق کشید و لشکر بهرام قهر اطراف و جوانب شهر احاطه نموده نقبچیان آهنین چنگ
بمقتضا اشارة خسرو فیروز جنگ بکار خویش مشغول گشتند و از شاهزادها امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
رستم و امیر خلیل سلطان و از امراء عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و برندق جهانشاه
و رستم طغا بوغا و علی سلطان و سایر امراء تومانات و قشونات در سرکار خود مرکس نقبچیان برگماشتند
و بهادران هشیار کاردان بصیانت و حمایت ایشان باز داشتند و فرج از برای تحقیق آمدن
حضرت صاحبقرانی شخصی معتمد که قبل ازین دیده او بدیدار آنحضرت روشن شده بود برسم رسالت بیرون
فرستاد تا بار دیگر آن طلعت همایون را بعین الیقین مشاهده کند و آن معتمد بپایه سریر اعلی آمده بشناخت

بادای سفارت قیام نمود و بخلعت و نوازش پادشاهانه سرافراز گشته مراجعت نمود و صورت
حال را چنانچه مطابق واقع بود بعرض رسانید و فرج با آنکه میدانست که راست می‌گوید از کمال
شقاوت و بدبختی سفاهت کرده او را بدروغ متهم گردانید و آن صادق القول را محبوس ساخت
تا بدیگران نگوید و در انکار روایات پادشاه گیتی‌ستان اصرار نموده بر قرار سپر بیشتری در روی
می‌کشید و بازوی تهور و جسارت بمحاربه و مقاتله می‌گشود و در تضاعیف این حالات دو تیر
از شست تقدیر گشاد یافته بر مقتل خواجه مسعود سمنانی و منکلی خواجه آمد سو مرگ حقیقت لیکن از
تقدیر کاه سنگش سبب بود که تیرها و حضرت صاحبقران لقمان تواجی را بطلب امیرزاده شاهرخ
فرستاده فرمود که با اغرق متوجه بغداد شوند و لقمان در موضع قلاغی بشاهزاده مشارالیه
پیوسته مجموع بازگشتند و چون آن لشکر بیکران بیسال کشیده بدار السلام رسیدند دود
حیرت و دهشت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری بدان عظمت که دور آن دو
فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در طرف پایان آب قریب بقلعة العقاب
جسری بر روی دجله بستند و تیراندازان جلد را در مکانها بازداشتند تا هیچکس بزیر آب نتواند
گریخت و ضبط بالای آب بشاهزادگان عالیجناب و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ حواله
رفت و ایشان در مقابل شهر قیام می‌نمودند تا هیچ آفریده بیرون نرود القصه طرق خروج و دخول
بغدادیان چنان مضبوط گشت که موری از خانه یارای بیرون آمدن نداشت تا بگریختن مردم چه رسد
درین اثنا احمد عثمانی که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح خدمتش را معتقد بدرگاه فلک‌اشتباه
فرستاده بودند چنانچه سابقاً ذکر یافت و بموجب فرموده مقتول شد و حراست آن قلعه بملک محمد
اوبهی مقرر شد و مقارن اینحال امیر موسی که از طرف ماوراءالنهر پیش امیرزاده محمد سلطان

رسیده بود اخبار معروض داشت و یکقطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل
شده بود بمحل عرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از دنیا
و ما فیها برگرفته فدایی وار سعی و کوشش می‌نمودند هرگاه که نقبچیان از عمل خود فارغ شده
آتش در نقب زدندی و مقداری از دیوار حصار فکندی باز مردم شهر چابک دستی بجای آورده
آنرا بگچ و خشت و تخته استوار کردندی و در آن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام
داشتی و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که خرچنگ در قعر آب کباب گشتی و سنگ خارا مانند موم
در گداز شده آب شدی و لشکریان در چنین وقتی جبها پوشیده در حرب و ضرب و استعمال
آلات و ادوات جنگ از جهات اشتغال می‌نمودند و با آنکه چند نوبه شاهزادگان و نوینان زانو
زده که بیکبار از اطراف و جوانب کنند و قهراً قسراً ملک در تحت تصرف آرند حضرت صاحبقران
کوه وقار بپای تحمل و اصطبار استوار داشته بدان امر همداستان نشد بدان امید که مگر مخالفان
از بادیه غوایت بشاهراه هدایت گرایند و از در عجز و نیاز آمده پوزش نمایند تا رعایا و کافه برایا
مستحق اسر و قتل نگردند و ملک بایر و ویران نشود و آن دو زبرگشتگان از کمال شقاوت متنبه نشده
بر طغیان اصرار می‌نمودند تا در شهر عسرت و تنگی بدید آمد و از نان بجز نام و نشان نماند و در اثنای
اینحالات نیم روزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و وفور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند
و اکثر بمنازل خود رفته و بروج خالی گذاشته خود را بر جویها تعبیه کرده بودند از شاهزادگان امیرزاده
خلیل سلطان و از نوینان امیر شیخ نور الدین و رستم طغا بوغا روی انتقام بجانب دار السلام
که بر محصوران آنجا دار الظلام شده بود آوردند و نردبانها بر دیوار حصار نهاده پیش از همه
امیر شیخ نور الدین ببالا برآمد و طوق طغ بیکر بر فوق ماه و خور برافراخت و از جانب دیگر امیرزاده

میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا تومان و قوشون و از دیگر طرف امیرزاده
رستم و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرا هزاره و صده حمله آوردند دیوارهای شهر
در خندق ریختند و بر غو و نفیر کشیده مهابت نفخ صور در ان ساعت بظهور آمد القصه از اطراف و جوانب
لشکریان رخنها کرده بشهر درآمدند و شهریان هول روز رستاخیز بعین الیقین مشاهده نمودند
و حضرت صاحبقرانی فرمود بر سر جسر که برحسب فرمان بسته بودند و جوانان پرخاشجوی با تیغهای کشیده
ببغداد درآمدند و آن خون گرفتها حصاری مانند وحوش شکاری بهر جانب که روی می آوردند
سیلاب بلا بر خود محیط می دیدند نه راه خلاص از آن ورطه خونخوار ح چرا کاری کند عاقل که باز آرد پشیمانی
و خلقی بسیار از مهابت تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و به بئس القرار رفتند و گروهی بنوه در کشتیها
نشسته و جمعی بشنا متوجه جسر گشته چون بمقصد رسیدند از ناوک دلدوز دیدند آنچه دیدند و فرج
براختر که روزی چند بر خشک رانده بود با یک دختر که داشت با جمعی از مخصوصان در سفینه درآمده
بجانب بالای آب گریزان شدند و اصحاب قبضه کمان راه آب گرفته رفته رفته بر ایشان تیرباران میکردند
تا از سهم پیکان خود را در آب انداختند و بدنهای نازپرور خویش را طعمه ماهیان کردند و جمعی از ملازمان
با آب درآمده فرج مرده را بیرون آوردند به قهرمان قهر فرمان داد که هر نفری سری بیاورد و تیغ یمانی سرافشانی
آغاز نهاد و خنجر تیز رسم خونریزی که چنگیزخان در میان آورده بود تازه ساخت و بازار سیاست
جهان گرم شده بود که دلال اجل پیر هشتاد ساله و کودک هفت ماهه به یک بها میفروخت و شعله غضب
پادشاهی جهان بالا گرفت که تر و خشک و سرگین و مشک را یکسان می سوخت و تواجیان برحسب
یرلیغ سلطانی بشمار رؤس مخالفان پرداختند و از آن سران عبرة للناظرین منارها برافراختند
و سادات و علما و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند و عاطفت

و بر خاک مذلت انداختند و چون در آن مدت بسیار جغتای [illegible] جمعی کثیر را از جنگ [illegible] در آورده بودند همه

خسروانه ایشانرا نوازش نموده مرکب و ملبوس داده فرمود که همه را بجای امنی رسانند و باقی خلایق
در معرض تلف آمدند و کار اغنیا و مساکین باینطریق فیصل یافت نوبت به دور و مساکن رسید
فرمان قضا امضا بویران یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر بقاع خیر مجموع عمارات
را ویران سازند لشکریان روی بهم مذکور نهادند و عمارات عالیه و سافله از اسواق و بیوت
و باقی بقاع و رباع زیر و زبر ساخته از ابنیه و تزیین و تکلف اثر نگذاشتند والحکم لله العلی الکبیر
القهار و در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یکشنبه هفتم ماه ذی قعدة الحرام سنه ثلث و ثمانمایه
اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب بچهل روز امتداد یافته بود ذکر نهضت حضرت صاحبقران از
دار السلام بغداد و بیان بعضی وقایع که در آن ملاءمت دارد حضرت خاقان منصور در عشر اول ذی حجة
الحرام سنه مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده مقدار یک فرسنگ بجانب بالای آب
راند و در سر مزار ~~فایض الانوار امام اعظم بعضی و پیشوای اقدم جمعی ابوحنیفه کوفی از روح~~ [illegible] استمداد
همت نموده در همان نواحی نزول اجلال فرمود و موسیکه از سمرقند آمده بود با اقمشه و منایح
و تحف دلپذیر باز گردانید و یرلیغ جهانمطاع بنفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده
خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان و متعینان که تفصیل اسامی ایشان
موجب تطویل می شود بر سبیل تعجیل در حرکت آیند و ایشان بامتثال مثال قیام نموده و از دجله
گذشته تا مشهد مقدس مطهر منور امیر المؤمنین و امام المتقین سرور اولیا مهتر و بهتر اوصیا اسد الله الغالب
علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بدین دولت سرافراز گردند و روی نیاز بدان
آستان ملایک آشیان نهاده بشرف زیارت مفتخر و بهره ور شوند و سکان و مجاوران آن بقعه
شریفه را دلجویی و تفقدات نمایند زهی سعادت دنیا و زهی توفیق و ایشان بموجب فرموده

در عمل آوردند و سپاه ظفر مآل که در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند ولایت حله
و واسطه را غارتیده با کرایم اموال بملازمت امرا رسیده باردوی اعلی پیوسته و حضرت
صاحبقران فرخنده پی از راه شهرزور و قلاغی متوجه تبریز گشت و اغرق و معظم لشکر را بعهده
امراء عالیمقدار دانشور باز گذاشته فرمود که بآهستگی از عقب بیایند و هیچ فردی از تومان
و توشون خود جدا نشود و بنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادگان بلندمکان امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و گروهی
گمراه دران راه بقطع طریق قدم پیش نهاده هر کرا از اردوی همایون جدای دیدند دست برد
می نمودند و چون صورت این طریق آن مفسدان بمسامع علیه رسید فوجی را در مکامن باز داشت
و همین که ایشان پیدا شدند بهادران از کمین جسته قریب سی نفر از قاطعان طریق را گرفته
از درختان که بر سر راه بود بیاویختند راویان اخبار که هیچ آفریده انکار اقوال ایشان ننموده
روایت کرده اند که درختان بلوط آن سرزمین یکسال بلوط و یکسال مازو بار می آورد القصه رایات
نصرت آیات چون بکنار آب جغتو رسید حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر مهدهای
مخدومزادگان با اولاد سعادتمند امیرزاده الغ بیک و غیره برسم استقبال استعجال نمودند و بمقام
سپهر شرف دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات ارجمند بگشادند و برسم نثار
و پیشکش قیام نمودند و از آنجا کوچ کرده روانه شدند و چون ییلاق آق زیارت محل نزول اردوی
باعظمت گشت سادات و قضاة و علما و فضلاء ممالک عراق و آذربایجان که بنیت احراز
شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شربت نوازش و عاطفت
و خلعت عز و کرامت نوشیدند و پوشیدند و مدت بیست روز دران موضع توقف واقع شد

هر روز تا وقت فراغ از شیلان مجلس همایون بوجود افاضل که از اطراف و اکناف در اردوی اعلی
مجتمع شده بودند مشحون بود و اکثر اوقات فرخنده آیات بتحقیق مسایل مذهب دین و تدقیق رسایل
شهد یقین مصروف و مقرون بود و مقارن این احوال امیرزاده رستم باشارهٔ علیه متوجه شیراز
گشت و فرمان شد که حسن جغداول و حسن جاندار بعد از رسیدن شاهزاده روی توجه بدرگاه فلک
اشتباه نهند و دران ایام که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام قیام مینمود ایلدرم بایزید بتحریک
سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه گردون احترام گریخته بودند و پناه باو برده
لشکر کشید و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره نمود و با طهرتن جنگ کرده بر شهر مستولی
گشت و دران محاربه مقتل نایب طهرتن بدست نوکران قرا یوسف گرفتار شد و ایلدرم بایزید بشفاعت
سلطان احمد حکومت ارزنجان را برقرار بر طهرتن ارزانی داشت اما زن و فرزند او را ابسیم اسیر به
برسا رسانید و خود نیز مراجعت نمود و اینمعنی بسمع همایون رسیده بمزاج اشرف گران آمد و درین
ولا که موضع دشت رود از نزول موکب فرخنده رشک نه رواق لاجورد زر اندود گشت منهیان
بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید باز متوجه اینجانب است از استماع این تقریر آتش خشم جهانسوز
زبانه بفلک اثیر کشید و بیلیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت
بر دفع هجوم قیصر مقصور و مصروف گرداند و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران دارا
با لشکرهای جهان پیمای در رکاب فلک جناب او در حرکت آیند و امیرزاده
پیش شاهزادگان و امرا و نوینان که بجانب گرجستان رفته بودند در منکول توقف نموده دستور
کر بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندد و شاهزاده مشارالیه بموجب فرموده روانه شده در اثنای راه
باو ملحق گشتند و چون طوق ظفر پیکر شاهزاده جوانبخت با دینک رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن

از نزد او آمده خبر رسانید که قیصر روم از کردار ناصواب خود نادم و پشیمان شده و طهرتن را
شفیع ساخته که حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر زلات او کشد و از جرایم و عثرات او
درگذرد و پیمان بسته چون مهم مصالحت باتمام رسد در برابر سعی طهرتن کسان او را که اسیر ساخته
به برسا فرستاده باز فرستد و طریق یکجهتی و ارسال رسل و رسایل مفتوح دارد امیرزاده شاهرخ
شیخ علی را بمصاحبت یکی از ملازمان خود بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد تا صورت حال باز نماید
و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی از هشترود باوجان رفته بود و درین اثنا
مهد علیا تومان آغا و دیگر خواتین و شاهزادگان مثل ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص از
ماوراء النهر آمده بسعادت ملاقات استسعاد یافتند و تنسوقات و پیلاکات بعز عرض رسانیدند
و بعد از چند روز حضرت صاحبقران سعادت قرین از اوجان بجانب تبریز روان شد و در راه
بمراسم صید و طرد اشتغال فرمود و چون بمقصد رسیده در دولتخانه نزول فرمود و ابواب رافت
و نصفت بر روی ضعفا و فقرای آن دیار بکشاد و کافهٔ برایا با احسان و امتنان بیکران نوید داد و درین ولا
خواجه علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه عالمپناه رسیدند و شرف بساطبوس
دریافته پیشکشهای گرامی گذرانیدند و خواجه مسعود سمنانی در بغداد گذشته بود چنانچه گذشت حضرت
صاحبقرانی آن دو خواجه را بدیوان نصب فرمود و ایشان جمعی را اعلام نمودند تا بر جلال الاسلام تقریر کردند
و خواجگان نو دولت صورت واقعه را بمسامع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش او را غل کرده
بند کنند و برحسب فرموده عمل نمودند و خدمتش را بمحصل سپردند و از بقایای اموال و تصرفات خاصهٔ
اتباع او مبلغی گرامند بحصول موصول شد و از تشدید محصل کار او بجان کشیده بر خود زد و چون
آن زخم مردانه نبود کارگر نیامد و در همان دو سه روز بموجب فرمان معالجه نموده به شد و آنحضرت فرمود که

سرداری لشکر تازیک تعلق باو داشته باشد و در مهم مال مدخل نکند و مقرر رخصت یافته بسبب و
سخن طایفه از مباشران امور دیوانی در بند افتادند و از آنجمله یکی خواجه محمود شهاب بود و مهم او بعد از
وجوهی که فرود آورده بودند در آن تولا به تسلیم دویست سر اسب متوسط القیمه قطع کردند و خواجه اسمعیل خوافی
در در دولتخانه در مذلت و اهانت بر خود کشاده از همه کس چیزی می طلبید و محقری که میگرفت از نفع
محصلان فاضل نمی آمد و رایت نصرت آیین از تبریز نهضت نموده در اثناء راه خواجه اسمعیل
بعد از تعذیب و شکنجه بسیار بمقتضی فرمان بر سر بازار بر کشیدند و لشکر فیروزی اثر از آب ارس
گذشته نخجوان مضرب خیام ظفر اتسام گشت و حضرت صاحبقران با طایفه از مقربان بتفرج قلعه النجق که
دران زودی فتح شده بود تجشم فرمود و فراز و نشیب آنرا ملاحظه میکرد و بعد از آن بمعسکر ظفر قرین معاودت
نمود و دران ولا طهرتن از ارزنجان رسیده بسعادت بساطبوس فایز گشته زانو زد و صورت
نیاز و اعتذار ایلدرم بایزید را بعرض رسانید و بزلال تقریر دلپذیر آتش خشم آنحضرت را منطفی گردانید

ذکر فرستادن حضرت صاحبقران فلک تمکین ایلچی بجانب والی گرجستان ملک گرگین و قشلاق فرمودن آنحضرت در قراباغ و وصول امیرزاده محمد سلطان از سمرقند

چون حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان
رسولی نزد والی گرجستان فرستاده جزیه و خراج طلب داشت و در آن محل امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
ابابکر و امیر جهانشاه و تمور خواجه آقبوغا و دیگر اعیان و امرا که برحسب فرمان شهریار مظفر لوا از
حوالی منکول روانه شده با میرزاده شاهرخ پیوسته بودند باردوی همایون رسیده دولت زمین بوس را
سرمایهٔ افتخار و استظهار ساختند و رایت نصرت نشان از جلگاء نخجوان در حرکت آمده و قطع منازل
کرده سایهٔ وصول بر کوچکه تنکیز انداخت و در آنجا داعیهٔ صید و شکار از خاطر خطیرش سر بر زد و بعد از
تنظیم اسباب آن چندان گوزن و نخجیر انداختند که پشت گاو زمین از حمل آن کوفت و چون از آن

امر فراغت یافت فرود آمد و شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر را با امرا که ملازم او بودند برحسب
حکم مراجعت نموده بدرگاه عالمپناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده صحرای تکور
محل نزول سپاه منصور گشت و امیر کوپیر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای
لایق بمجلس عرض رسانید و در آن شکار ایلچی که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک برادر خود را
با اموال و تحف بیکران فرستاده ساو و خراج و جزیه و باج را ملتزم شده بوسیلهٔ امرا باسیاء
و تمکین بپایهٔ سریر اعلی حاضر گشت و روی مسکنت بر زمین نهاده باداء پیغام ملک مشار الیه
و قبول باج و جزیه قیام نمودند زبدهٔ سخنان آنکه ما از جملهٔ بندگان کمترین آستان سلطنت آشیانیم
و از جرات و جسارت خود نادم و پشیمان شده ام اگر مراحم خسروانه نقوش زلات و عثرات
ما را که از سر جهل و نادانی صدور یافته بآب عفو و اغماض محو گرداند بعد ازین در وظایف خدمتکاری
و فرمانبرداری بجان ایستادگی نمایم و جزیه و خراج بموجب دلخواه سال بسال تسلیم گماشتگان
دیوان اعلی نمایم و از لشکر آنچه مقرر شود در وقتی که اشارت علیه نافذ گردد حاضر گردانیم عاطفت
پادشاهانه در اهتزاز آمده معذرت ملک گرگین پذیرفت و از سر جرایم او در گذشت و برادرش را
نوازش فرموده خلعت خاص پوشانید و مقضی المرام بجانب گرجستان باز گردانید و در وقت
انصراف با او خطاب فرمود که برادرت را بگوی که ترا بجان امان دادم و عنان عنف از آن
دیار برتافتم مشروط آنکه دیگر گرد آزار اهل اسلام نگردی بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شمری
و در رفاهیت احوال فرقهٔ ناجیه از خود تقصیر و اهمال راضی نباشی فانا عهدنا الیک و بهنگام طلب
لشکرها مرتب ساخته بمعسکر نصرت انجام فرستی والعهدة فی هذه الدار علیک و رای صواب اندیش
تمور خواجه آقبوغا را بسمرقند فرستاد تا با دیگر امرا که ملازم امیرزاده عمر شیخ بودند باتفاق در تنسیق امور

آن مملکت جد و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز موضع قراول تو به محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پذیر
گشت و از آنجا منهیان بعرض رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان و امیر حاجی سیف الدین را ملازم
ظفر مآل خود گردانیده بود و بر مقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده چون بنشابور رسید امیر مشار الیه
بواسطهٔ وقوع مرضی چند روزه بجوار رحمت ملک حی پیوست حضرت صاحبقرانی بنا بر سوابق
خدمت او بغایت متالم و متاثر گشت و زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاده دست
در دامن تحمل و اصطبار زد و بعد از یکماه که در حوالی قراول تو به توقف واقع شد اردوی کیهان
پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ شد و چون آن سرزمین محل نزول سرادق جلال گشت
از برای شهریار کامکار و اولاد و احفاد عالیمقدار او از نی بوریا منزلی ترتیب دادند و در اندرون
آن خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و چون متصور جنان بود که در اوایل بهار رایت نصرت
شعار فرمانده باستحقاق متوجه دشت قبچاق شود شاهزادگان و امرا و لشکریان روی بجانب
دربند خیمها زدند و در آن اولاء عاطفت پادشاهانه تمامت جریک را او کلکا داد و مقارن اینحال
از طرف دشت قبچاق ایلچیان رسیدند و بوسیلهٔ نوینان و مقربان بشرف زمین بوس مستسعد
گشتند و زانو زده از زبان خان خویش لآلی جواهر ثنا و محمدت نثار کردند و اظهار اطاعت
و انقیاد نموده کلمات دلپذیر در پایهٔ سریر خسرو کشورگیر در حیز تقریر آوردند و بدین سبب شعلهٔ خشم
جهانسوز که حرارت آن بمقعد فلک قمر رسیده بود تسکین پذیرفت و در تضاعیف این احوال
مباشران بمسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکرهای بیکران و ساز و ابهت بی پایان
بمقتضی یرلیغ جهانمطاع از سمرقند بیرون آمده و منازل قطع کرده بتاق تمام رسیده مجموع شاهزادگان
و امرا مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و دیگر وزرای سپهر سلطنت و امیر سلیمانشاه

و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سایر نوئینان بعزم استقبال استعجال نمودند و از جبرائیل گذشته عهد
ملاقات تازه ساختند و باتفاق عنان توجه باردوی اعلی منعطف ساختند و چون بشرف بساط بوس مشرف گشتند شاهزاده
مشارالیه لطایف الحاجتی بجای آورده حضرت صاحبقران خورشید منزلت از روی عاطفت ویرا در آغوش گرفت و بنواخت
بعد آن زانو زده پیشکشهای عدیم المثال بموقف عرض رسانید و امرا که در رکاب شاهزاده بودند مثل امیر شمس الدین عباس
و غیره بتقبیل ساحت کریاس گردون اساس مبادرت نمودند و پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانیدند
و چون تو حضور تقاضای عیش و سرور میکرد روزی چند طویهای عظیم واقع شد از طرفین و حضرت
صاحبقران دریانوال امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانید **شعر**
سرش را بیاراست از تاج زر ** همان کرده کاوش بزرین کمر ** و از جمله چیزها که باو بخشید نه تقوز
اسب تازی نقره جنک بود مجموع با زین زر و مکلل بدر و گهر و بعد از طی بساط جشن و سور
و لهو و سرور ضمیر آفتاب اشراق خاقان منصور سایه التفات بر تنظیم امور مملکت انداخته امیرزاده
اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنابر جریمه که از و در وجود آمده بود چنانچه مذکور شد بند کرده همراه
داشت در آن اولا یرغو پرسیده و چوب یاساق زده بند از پای او برداشتند مولانا کمال الدین عبدالرزاق
رحمه الله علیه بر حاشیه تاریخ خویش بخط خود نوشته که در ظفرنامه می گوید که در دیوان بزرگ او را
یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و این سخن غریبست چه رفتن او بجانب مغولستان موافق مزاج
حضرت بود و یاغی گری او محقق نشد و حضرت هیچیک از فرزندان را با وجود جرایم چوب یاساق نفرمود
تمام شد کلام مولانا مذکور راقم حروف گوید که از غریب تر آنکه مولانا مرحوم نیز همچون مورخان در تاریخ
خویش ثبت فرموده که حضرت صاحبقرانی امیرزاده سلطان حسین که از جمله نشینان تتق سلطنت سلطان خلیل
متولد شده بود بنابر تخلفی که در ولایت شام از وی صدور یافت چوب یاساق زد و ایضا بسعیت پیوسته

که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ را بواسطه جریمه که از وی صادر گشت برحسب فرموده چوب
یاساق زد چنانچه درین اوراق ثبت افتاد

ذکر ایلغار روان شدن فرماننده مشارق و مغارب در شهور سنه اربع و ثمانمایه باطراف و جوانب

پیشتر ازین سمت گذارش یافت که سلطان احمد
جلایر از بیم عساکر گردون بغداد را گذاشته و گریزان شده پناه بایلدرم بایزید برده بود و
در آن اولا که آوازه توجه رایات فتح آیات بجانب دیار روم در میان مردم انتشار یافت سلطان احمد
در حوالی قیصریه خاطر بر فراق قیصر نهاده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعه الروم بهبهست آمده از آنجا
ببغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب شده بود بعمارت آن مشغول گشت و جمعی که بر سان
بنات النعش پراکنده شده در زوایا خزیده بودند در خدمت او چون ثریا مجتمع گشتند و چون
صورت این حادثه معروض رای صواب نمای گشت مصلحت ملکی راجحان مقرر شد که پیش از آنکه
مخالف را تمکنی و رونقی پدید آید فکری در دفع ایشان کرده شود که بکلی مستاصل گردند و بعد از تقدیم
مشورت رای بران قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک بجانبی روان شوند
مفصل این مجمل آنکه امیرزاده پیر محمد و امیر عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و پیر علی تاز و دیگر
بهادران سر باز بیورش لرستان و خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
با جمعی از امرا دیگر از لشکر ظفر پناه نامزد دارالسلام بغداد شدند و تعیین رفت که امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر بهادران و اعیان با چند قوشون از لشکر فیروزی
اثر عزیمت بعضی از ولایت عرب نمایند و امیر برندق با بعضی از ارباب شجاعت و جلادت
بعزم تاخت حویزه و قلع و قمع مفسدان اکراد که در حین مراجعت لشکر عالمگیر از بغداد دست
جسارت بدزدی و قطع طریق که موجب خسارت رهگذریست برآورده کمر بسته بودند و در آن باب

بقدر میسور بشیوه جد و اجتهاد مرعی دارند و با آنکه قلب شتا بود و هنگام لشکر سرما شاهزادها و امرا
و نوینان برحسب فرمان مبادرت نموده گروهی برای که امر کرده شده بود بمدد رفتند و در نواحی دربند
تواشی خاتون که اکراد به نهاد دنبا بر کثرت برف و شدت برد از کوهها فرود آمده در صحرا نشسته بودند
که ناگاه سپاه ظفر پناه بر ایشان رسیده گروهی انبوه بقتل رسانیدند و فوجی از آن ناپاکان
روی بکوه نهاده خواستند که جان از آن غرقاب خونخوار بکنار کشند از کثرت ثلج و برودت آن فرصت
دست نداد لاجرم بازگشته فغان الامان برآوردند و چون ایلی و انقیاد آن جماعت چون ایمان یأس
فرمن محال بود فایده بران مترتب نشد بلکه اکثر اعمال نامحمود آنها بر صفحات دوران اظهر من الشمس بود
مجموع عرضه تیغ بیدریغ گشته و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی توجه ببغداد نهادند
و راهها را چنان مضبوط ساختند که مرغ وهم بلند پرواز از نشیب و فراز او را مجال جواز نبود و منازل
طی نموده ناگاه بدانجا رسیدند سلطان احمد بمرتبه غافل بود که از غایت اضطرار با پیرهنی بی ازار خود را
در کشتی انداخته از شط بگذشت و از آنطرف آب پسرش سلطان طاهر و فوجی قلیل از نوکران بر اسبان
با دپا سوار شده راه حله پیش گرفتند و مردم ایلغار آنشب در بغداد آرام گرفتند روز دیگر چون معلوم
ایشان گشت که سلطان بکدام راه رفته است امیر جهانشاه و بنکامیشی پای در رکاب آورده تا حله
عنان بازنکشید بنا بر آنکه سلطان جسر بریده بود و بجزیره خالد و مالک رفته امیر شاه الیه هم آنجا
توقف نمود و مسرعی باردوی اعلی فرستاده صورت حال معروض رای صوابنمای پادشاه جهانگشای
گردانید و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه جنجهال رفته در منازل دست
بغارت و تاراج بر آورده اهالی آن نواحی و حوالی را پایمال کردند و امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد
والی آنجا بود گریخته و از شط عبور نموده ایل و الوس آنجا جمع آورده و ابرا پناه ساخته پای جلادت

بفشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان پسر جهانگیر برلاس با پانصد
مرد بهادر بطرف بالای آب رفته از شط بشناه عبور نمایند و از قفای مخالفان درآیند و خود
بنفس شریف در برابر ایشان بایستاد و چون پاینده سلطان از شط گذشته پشت
معاندان فرو گرفتند لشکری که در مقابل ایشان ایستاده بودند خود را بر آب زده بگذشتند
و تیغ آتشبار خرمن ثبات و جمعیت آنجماعت را بباد فنا بر دادند و مراسم غارت و اسر بتقدیم
رسید با علامرتبه و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و مار از روزگار احشام سالکی و فیلی برآورده
همه را غارت و تاراج کردند و امیرزاده رستم که از شیراز متوجه ششتر بعزم قشلاق شده بود
بآنجانب رسیده برحسب فرمان بر ایشان ملحق شد و از آنجا باتفاق عزیمت عباده و واسط
نمودند و بکوب سر از دجله بگذشتند و در معبدیه بزیارت سلطان سیدی احمد کبیر قدس سره
رفته استمداد همت نمودند و از آنجا بیرون آمده دو روزه راه قطع کرده اعراب عبارت را تاخته
الجه بسیار گرفتند و از آنجا مراجعت نموده بششتر آمدند و امیرزاده از آنجا متوجه شیراز شد و
شاهزادگان و نوینان آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان
در تحت تصرف ایشان درآمد و در اول بهار برحسب یرلیغ خسرو گردون اقتدار متوجه درگاه
گیتی پناه شدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه بهمین نیت در حرکت آمدند و قریب بمحل حمری
که در دوازده فرسخی بغداد واقعست بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه بدرگاه عرش اشتباه
آوردند **ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و داعیه لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بران
کشور بسعادت و اقبال** دران اوان که حضرت صاحبقران ممالکستان در قراباغ
ایران بود فرستادگان ایلدرم بایزید بدرگاه عالمپناه آمدند و بتقبیل ساحت بارگاه فلک اشتباه

سرافراز گشته سخنان دلپذیر عرضه داشتند تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنست که چون قرا یوسف
ترکمان از دیرباز در میان مملکت مسلمانان دست تعدی بر آورده و پای جسارت پیش نهاده
بر حرکات ناموجه مبادرت می نمود دفع او بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم بود
و همیشه پادشاه عدو بند کشور کشای رای صواب نمای بر دفع فتنه و ضرر و اطفاء شرر اشرار متصور
و معروف میداشت و چون رایات فتح آیات بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرا یوسف
از بیم لشکر ظفر اثر مقرون تحیر و تاسف بطرف روم گریخت چنانچه شمه از ان رقمزده کلک بیان
گشته و قیصر در صدد تربیت او در آمد این معنی بسمع حضرت صاحبقران رسید و ازین جهت تجدید
داعیه لشکر کشیدن بجانب روم از خاطر انور آنحضرت سر برزد و چون ایلغی در اقطار و اطراف
اشتهار یافت توهمی عظیم بر ضمیر قیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز در قلق و اضطراب افتادند سادات
و مشایخ و علما و صلحاء مملکت روم نزد ایلدرم بایزید رفته شمه از جهانگیری و کشورکشایی حضرت صاحبقرانی
باز راندند و گفتند که این همه دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت را روی نموده از حیز قدرت بشری بیرون است
و ایشان این امور جز بتایید و نصرت خالق بیچون کسی را دست نداده پس با چنین سعادتمندی مخالفت
ورزیدن از طریق صواب و راه پیش اندیشی بی دوری نماید اکنون صلاح در صلحست و مصلحت در نصح
ایلدرم بایزید را این رای مطبوع و معقول افتاد و خود نیز خایف و هراسان بود پس آنکه یکی از قضاة ممالک
خویش را با امیری سخندان چرب زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت و یگانگی و مباعدت از وحشت
و بیگانگی و مبنی از محبت و وداد و مقتضی بر اطاعت و انقیاد فرستاد و ایشان در قراباغ اران بپایه سریر
خسرو صاحبقران رسیدند و مکتوب را بوسیله شاهزادگان و نوینان بعرض اعلی رسانیدند و بزبانی که محتوی
بر تملق و استکانت بود ادای سفارت قیام نمودند و حضرت صاحبقرانی در جواب ایلچیان سخن گذار

فرمود که چون والی شما پیوسته بغزاء فرنگ و اداء فریضه جهاد از سر جد و اجتهاد قیام می نماید بالطبع
مایل هستیم که لشکریان دیار شیم جز ایلغی مقتضی بخرابی مملکت مسلمانان و شماتت بددینان می شود لیکن
قرا یوسف ترکمان که یورت او و جماعتی اشرار که متابعت اوی ورزند بقطع طریق و نهب و غارت
و سایر حرکات مذمومه مشغول می شوند در وسط مساکن و مواطن اخیار و ابرار واقع شده و آن مفسد که
همیشه ضرر او باهل اسلام میرسد اکنون از بیم تیغ جهانگیر منصور ما گریخته است و بدان طرف رفته و والی شما
او را جای داده حمایت و رعایت میکند و این معنی بغایت مستبعد و اینصورت بسیار مستنکر است
حالا چشم داشت و متوقع ما چنانست که حاکم شما یکی از سه کار کند نخست آنکه شمشیر را بر وی حکم ساخته
قصه او بانجام رساند یا آنکه او را بند کرده نزد ما فرستد تا بعد از پرسش و ثبوت گناه بجزا و سزای خود
رسد یا او را از ملک خود براند تا سلسله نزاع و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و دوستی استحکام
پذیرد و ما بعد از ان در غزاء فرنگ شرط مساعدت و معاضدت بجای آوریم و طریق موافقت و معاونت
مسلوک داریم و ایلچیان بزبان خشوع و خضوع گفتند که پادشاه ما در متابعت و مطاوعت آمده و از مخالفت
که سابقا صادر شده پشیمانست و بقدر میسور در استرضای خاقان منصور خواهد کوشید و آنچه خاطرخواه
بندگان شهریار دین پناه باشد از سر اخلاص بجای خواهد آورد و درین اثنا میل شکار از خاطر
حضرت صاحبقران که مورد انوار سبحانی بود سر برزد و با مضاء این عزیمت پای خجسته در رکاب
نصرت آورده سوار شد و از آب ارس گذشته لشکر مور شمار پیل افکن شیر شکار تمام عرصه
آق تام و جبال و صحاری آن دیار را احاطه نمودند و بعد از ان جرگه بهم رسیده چندان شکاری جمع
شد که چون شاهزادگان و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن فارغ شدند و عامه لشکر
متصدی آن امر گشتند هر کس از ایشان را پنج و شش بدست آمده خود گرفته و چون مهم شکار

تا آنجا نماید صاحبقران کامکار رایات همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز بر حسب فرمان
طوی پادشاهانه ترتیب دادند و فرستادگان فرمانفرمای روم را دران طوی بخلعتهای از کلاه
و کمر سرافراز ساختند و آنحضرت با ایشان گفت که ما درین زمستان درین مکان توقف
خواهیم کرد و در اوایل بهار در ضمان حفظ و تایید کردگار ازانجا روانشده بجانب روم می آییم
و انتظار رسول والی شما میکشیم اگر ازانجانب جوابی مرغوب رسید فهو المطلوب و الّا بیت
بر بینیم تا خود بهنگام جنگ ٭ که باشد گریزان که پاید درنگ ٭ و بایزید چلبی ایلچیکه با موکب گشت که با جمعی با
رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید روند و صاحبقران فلک مکان مکتوبی مصحوب ایشان
بقیصر فرستاد مضمون آنکه اگر سخنان ایلچیان که بما رسیده مطابق واقع است باید که آنچه در باب
قرا یوسف مذکور کرده ایم بتقدیم رسانیده آید دیگری از امرای بزرگ خود را بفرستد تا درینجانب سالک
مبانی ایمان موکد و استوار کردانند و ابواب رسل و رسایل مفتوح گشته غبار خلاف که سطوع یافته فرو نشیند
و مسلمانان را رفاهیت احوال و آسایش روزگار کردد و بعد از توجه ایلچیان روم حضرت صاحبقران
دریا نوال بحفر نهری عظیم که منطمس شده بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در شکارگاه بدان افتاده بود فرمان داد
تا تواجیان آنرا بر امرا قسمت نمودند و بیکماه جویی که طول آن ده فرسنگ بود کنده شد و از آب آنجوی
سی قری و طواحین و باغات و بساتین معمور گشت و آن جوی بنهر برلاس موسوم در ازمان و ادوار آمد

ذکر نهضت حضرت صاحبقران با ساز و اهبت موفور و سپاه نامحصور از قراباغ اران بعزم شمکور

شهریار خجسته قدوم توجه بجانب روم کرد بنا برانکه ایلدرم بایزید بغرض جهاد قیام می نمود و مرای میسور
و چون از خدمتش حرکاتی صادر میشد که موافق مزاج همایون نبود و همت پادشاهانه رخصت نمیداد
که هیچگونه از لشکر ظفر پیکر تعرض صادر گردد و چون روم مرز و بومی عریض است و والی آنجا ایلدرم بایزید

لشکری فراوان داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند و دران اوان از افواه و السنه مسموع می شد که
شوکت و عظمت او بمرتبه ایست که دوازده هزار رکیبان دارد و سپاه نصرت پناه از سه سال باز
در یورش بکیر بوده اند ازینجانب بآنجانب تاختن روزگار گذرانیده بودند و اسبان لاغر شده
بنابرین قضایا نوینان و امرا یورش روم را صواب نمی دیدند و چون شمس الملک بواسطه زیرکی و فصاحت
و بلاغت در پایه سریر اعلی مجال تکلم و سخن گفتن داشت ایشان او را بان داشتند که هنگام فرصت بعرض
همایون رساند که امرای گویند که در امر روم توجه بدان مرز و بوم فکری تمام می باید نمود چه محل تامل و اندیشه
دانشمندان را بحکم علم علما نجوم می گویند که ایشان بر انند که امسال قوت لشکر چغتای کمتر از لشکر روم
می باید و چون شمس مذکور حدیث مصلحت اندیشان بسمع خسرو صاحبقران رسانید و انکلام را بگفتار
اهل تنجیم منسوب ساخت شهریار سخن دان و دقیقه شناس ازو پرسید که آنچه از امرا نقل کردی مسلم
داشتیم اما قضیه اوضاع فلکی از کجا دانستی و از که شنیدی او از جواب عاجز شد و فی الحال جلال الاسلام
زانو زده عرضه داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و منجمان اختیار میکنیم و امیدوار
بعون و عنایت مالک الملک ازلی و قوت دولت روزافزون صاحبقرانی آنکه ایلدرم بایزید اسیر
و دستگیر شده ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد که بکبر و نخوت بافراط او مقتضی زوال حکومت
و سلطنت او گشته حضرت صاحبقران گیتی ستان جهت رفع دغدغه نوینان و امرا با مولانا عبدالله
لسانی که نصرت آسا ملازم رکاب همایون بود طلب داشت و از اوضاع فلکی و تشکیلات سماوی
استفسار فرموده مبالغه نمود که آنچه از دلایل معلوم تو شده باشد بی مداهنه و ملاحظه باز نمای و در
مخزن رموز و باب معدن کنوز و اسرار بکشای مولانای مذکور عرضه داشت که تقویم امسال
که بنظر شریف رسیده و احکام در آنجا ثبت افتاده که طالع صاحبقرانی در غایت قوتست و ازان

مخالفان در نهایت ضعف بحسب اتفاق ذو ذنابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه از هنگام
شام تا وقت غروب شفق از طرف مغرب مرئی میگشت و بعد از چند روز مقارن ظهور صبح از
طرف مشرق پدید می آمد و مولانا مشار الیه نسخه از مؤلفات حضرت شیخ محی الدین مغربی قدس سره
بمجلس همایون آورد و دران نسخه مثبت بود که چون ذو ذنابه در برج حمل ظاهر گردد سپاهی از جانب
مشرق بدیار روم استیلا یابد و پادشاه روم را پریشانی و نکبت رسد راقم حروف گوید که زمانی
که کسوف کلی در حد مشتری واقع شد و ظلمتی عظیم ظاهر گشت که ستارها رخ نمودند و منجمان هراة
حمیت عن الآفات نوشته بودند در تقاویم که از آنجهت تفرقه و تشویش بنهایت در اکثر بلاد
عالم ظاهر خواهد شد بنده کمترین احکام محی الدین مغربی را جهت خاطر بعضی از ارباب اختیار پیدا ساخت
و در آنجا بنظر رسید که چون آفتاب در حدود مشتری بگیرد و آن کوکب سعد بر موضع کسوف مستولی
باشد رفاهیت و ارزانی روی نماید غرض از ایراد این کلمات آنکه برای علم بصحت نقلی که در ظفرنامه غیر
آن مذکور است درین اوراق مسطور و احکام که این کمینه بنظر احتیاط در آورده موافق قول ارباب
تواریخ یافت که از مولانا عبدالله روایت کرده اند القصه صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم
جزم کرد و در سیزدهم رجب المرجب سنه اربع و ثمانمایه از یورت قشلاق روانشد و هم در قراباغ اران
نزول فرموده دران نواحی چند روزی رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت انجامید و خسرو انجم
از خانه مشتری بیرون آمده مقام بهرام را که بیت الشرف اوست بوجود خود مشرف ساخت از آنجا
در حرکت آمده بجانب صحرای شکور رایت منصور برافراخت و امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان
از آب کر عبور نموده بکنار آب روانشد و حضرت صاحبقران فلک قدر مولانا عبدالله صدر را از
برای مغزده اصفهان و ضبط اموال آنجا فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قومی را که در سلک صدور انتظام داشت

جهة تنسیق امور دیوانی بشیراز فرستاد و رایت نصرت آیت از بردع و گنجه گذشته صحرای شکور از نزول
اردوی اعلی عشرت فزای عرصه بهرام گور گشت و بعد از چند روز که علف دران نواحی و حوالی در
عرصه تلف آمد فرمانروای باستحقاق عازم الاتاق شد و چون کنار آب بندر که سرحد گرجستانست
مضرب خیام لشکر ظفر پیکر گشت و در بیست و چهارم رمضان المبارک سنه اربع و ثمانمایه باری سبحانه
و تعالی از بحر موهبت گرانمایه دری بامیرزاده شاهرخ ارزانی فرمود یعنی امیرزاده محمد جوکی
سلطان از گوهرشاد آغا تولد نمود و این خبر مسموع حضرت صاحبقران نصرت قرین گشت مادهٔ
سرور و فرح تضاعف پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان که از آنطرف آب در حرکت آمده بود
جماعت لکزیان البرز را تاخت کرده بشمشیر و گرز ایشان را پست ساخته با غنایم بیحساب
درین محل باردوی ظفر انتساب پیوست و چون شهریار مؤید مظفر از موضع بندر کوچ فرمود
حضرت ابهت سمات سرایملک خانم و دیگر خواتین و آغایان و شهزادگان مثل امیرزاده الغ بیک
و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده
سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد گرامی که حاضر بودند بموجب فرموده بازگشتند و آدینه
برادر پنجشنبه قلی بملازمت و محافظت آن جماعت مقرر شد و چون تابستان نزدیک
شده بود به تبریز رسیدند و آن فصل در آنجا بسر کردند و در اول پاییز متوجه سلطانیه گشتند بمقصد
رسیده بمقصود فایز گشتند و از ینجانب چون حوالی منکول محل نزول لشکر برانغار و جوانغار
و قول گشت حضرت صاحبقرانی بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاد خلاصهٔ پیغام آنکه هرچند لشکر
نصرت شعار توجه این دیار نموده اما قول ما همانست که نخست کرده اعلام نموده ایم اگر سنجی ما
عمل نمایی قلعه کماخ را که همیشه داخل ممالک اینجانب بوده به گماشتگان ما بازگذاری مملکت روم

بر تو مسلم ماند تا دران مرز و بوم از سر فراغت و حضور بال بتوان کار خیرات مآل اشتغال
نمایی و ما بقدر امکان معاونت و مساعدت تو بتقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم
و درحین ارسال رسول خبر آمد که قرا یوسف از قیصر روی گردان شده و جریده از روم بیرون رفته
آنحضرت با ایلچی گفت که ایلدرم بایزید را بگوی که متعلقان او را نزد ما فرست تا قواعد دوستی مؤکد
گردد

ذکر فتح قلعه ترتوم و حصار کماخ و تخریب عمارات قلعه نخستین از بروج و باره و رواق و کاخ و رسیدن ایلچیان قیصر بمعسکر دارای بحر و بر

دران اوان که حضرت صاحبقران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون
رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعه ترتوم و قریب بدویست نفر
کرجیان بی دین بدان موضع پناه برده اند و متعرض آینده و رونده می شوند و اهل اسلام از ایشان
مشوش گردند و در آن هنگام حاکم ایشان طغای نام شخصی را کرجی پیک اسم بر نیابت خود گذاشته
غایب گشته چون بسمع اشرف اعلی رسید یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و موسی توپوغا و دیگر شیران بیشه وغا شمشیر کین از نیام انتقام کشیده روی
توجه بدان صوب آورند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روان شدند و پیش از وصول خویش
ایلچی فرستادند و بمقتضی لقد اعذر من انذر پیغام دادند که اگر مال و جزیه قبول نمایید در امان باشید
والا آثار سخط و غضب بشما رسد کرجیان باستحکام حصار مغرور شده جوابی نه بر وفق صواب
دادند و از انقیاد و اطاعت سر باز زده بتهیه اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند چون بهادران
دین و پیوندگان بر صفحه یقین چنان دیدند برزم و پیکار یکبار رو بحصار آوردند کرجیان شقاوت
فرجام مدت پنج روز در مقام منع و معارضه سپاه اسلام حرکت المذبوحی کردند و در روز ششم چهره
مقصود روی نموده قلعه کشوده گشت و سپاه بهرام انتقام مجموع آن طایفه بدکیش را بدوزخ فرستادند

حصار را با زمین هموار ساختند چنانچه از عمارت اثری نماند و بعد از تسخیر و تخریب قلعه طغای که حاکم
آن بود توجه بدرگاه عالم پناه آورد و مراحم خسروانه از جرایم او گذشته روان شد و چون رایت
نصرت نشان بقلعه اونیک رسید چند روز دران حدود توقف واقع شد و دو ماه از
بیعا و آمدن ایلچیان صاحبقران خجسته قدوم منقضی شد و از روم خبری نیامد انیمعنی موجب ملال
خاطر خطیر صاحبقران بی همال شده بر زبان سحر بیانش جاری گشت که نژاد و تبار اعتباری عظیم
دارد و هر چند ما با ایلدرم بایزید از روی رفق و مدارا سخن می رانیم عرق ترکمانی او را نمی گذارد که از
در موافقت و مصالحت درآید و هر چند ما نمی خواهیم که لشکر بجانب روم کشیم و با آن دیار که
از ثغور اسلامست تعرضی رسانیم او بحرکاتی اقدام می نماید که بر ذمت همت پادشاهانه واجب
و لازم است که متوجه آن دیار شویم تا جزای خود رایی و ستیزه کاریش در کنار نهیم و از آنجمله ایلچیان
را نگاه داشته باز نمی فرستند و درین اثنا مهد علیا تومان آغا و سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان را
بسلطانیه باز گردانید و چون هوای ارزروم از غبار موکب همایون اعلی عطرسا گشت شاهزادگان
و نوینان که در زمستان از قراباغ اران باطراف و اقطار مملکت رفته بودند و دشمنان را مقهور
ساخته و ایل و الوس را تاخته با غنایم و اموال باز گشتند و از آلاتاق و اونیک گذشته درین محل
بموکب همایون پیوستند در اثنای این حالات داعیه تسخیر قلعه کماخ از خاطر خطیر خسرو جهانگیر
سر برزد و آن حصاریست باستحکام و استواری موصوف و معروف بر روی پاره سنگ
پاره بلند واقع شده و پیرامن آن بساتین و باغهای مشتمل بانواع گلها و ریاحین آراسته و در
دامن آن رود فرات که غیرت فزای آب حیاتست جریان یافته و از بدایع صنایع آفریدگار آنکه
هر سال موسم بهار صغار طیور و بچه عصفور دران دیار هر روز پیوسته فرود می آیند و مردم آنها را

گرفته و ذبح کرده و نمک خورده و در ظرف ذخیره می سازند و هر چه دران سه روز نمی گیرند باشش
بزرگ گشته پرواز می کنند القصه چون پرتو التفات حضرت صاحبقرانی بر تسخیر قلعه کماخ افتاد
امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن امر مفوض باو گردد و ملتمس شاهزاده
جوانبخت بانجاح مقرون گشت و آن جناب با امراء تومان و قوشون و سپاهی از اوران انجا
ازدن آلت محاصره و جنگ حصار و ادوات رزم و پیکار بایلغار بانجانب توجه نمود و چون حضرت
صاحبقران گیتی ستان بارزنجان رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان
و امرا و نوینان را با فوجی از سپاه جلادت شعار در عقب شاهزاده عالیمقدار فرستاد و ایشان
چون برحسب فرمان بامیرزاده محمد سلطان پیوستند باطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال
نمودند و سپاه نصرت مآل همت بر فتح قلعه گماشته آب از قلعه باز گرفتند و نردبانها از ریسمان
ترتیب داده طایفه از مردم تکریت در ظلمت لیل بر کمرها بالا رفتند و سرطنابها در بالا استوار ساختند
و امیرزاده محمد سلطان اسامی جمعی از بهادران قلمی کرده مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند و مردان
کارزار دران شب تاریک موده شهریار دولتیار عمل نمودند و اهالی حصار از توجه دلاوران خبردار شده
از سر اضطرار دست بمدافعت برآوردند و سنگهای گران پران کرده در مقام ممانعت آمدند و دران کشاکش
پریم و مراس عزاده امیر عباس با چند نفر دیگر خطا شده از بالا در افتادند و گوهر حیات تسلیم صیرفی
قضا و قدر نمودند و دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی در انداختند و از نهیب واقعه و غبار معرکه
رخسار آفتاب زرد و فضای سما لاجورد گشت امیرزاده محمد سلطان بهادران را بجنگ و جدال و حرب
و قتال ترغیب می نمود و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش بسیار میفرمود و نوکران او
پیش حالا رآمدند و آوالامر سپاه گردون منصور را از اطراف و جوانب حمله آوردند و دشمنان را مقهور ساختند

یک حمله و جنگ سلطانی حصن حصین را مسخر گردند و چون این خبر بسمع همایون شهریار کامکار
رسید در فور سوار شده متوجه آنجانب گشت و بانجا رسیده برج و باره قلعه را بنظر احتیاط
درآورد و چون مسافت میان ارزنجان و قلعه کماخ هفت فرسنگ بود زمام ضبط و حکومت
حصار مذکور را در قبضه اقتدار امیر طهرتن والی ارزنجان نهاد و از آن موضع مراجعت نمود و
تهیه اسباب محاصره قیصر مشغول گشت و دران ولا بعی از ارباب بغی و عصیان از بیم تیغ عسا
عساکر فیروزی نشان گریخته پناه خود را بغارها و مواضع محکم ساخته بودند امیر شیخ نورالدین
و علی سلطان تواجی و دولتیمور تواجی برحسب یرلیغ واجب الاذعان روی قلع و استیصال
بجانب ایشان نهادند چون از شکوه آنگروه انبوه رالرزه بر اعضا و کوه غم در دل جایگیر شد
آن بیچارگان از سر عجز و اضطراب بپای اطاعت و انکسار پیش آمده زینهار خواستند و امان
یافته جان از ان ورطه و غرقاب فنا و بوار بکنار کشیدند و خون جلکاه سیواس مضرب سرادقات
گردون اساس گشت چنای ایلچیده که از وزرا حضرت صاحبقران او را برسم رسالت فرستاده بود
بار فرستادگان قیصر روم بدرگاه سپهر احتشام آمدند چون اراده ازلی بخرابی آن مرز و بوم متعلق
شده بود ایلدرم بایزید بعد از مطاوعت راه مخالفت سپرده و از جاده صواب منحرف گشته
پیغامهای درشت و سخنان ناصواب در جواب فرستاده و در تسلیم قلعه کماخ بمعاذیر دلپذیر
تمسک جست فی الجمله رسولان قیصر بوسیله شاهزادگان و نوینان بپایه سریر اعلی حاضر شده
زانو زده و چند جانور شکاری و دو سر اسب تازی بموقف عرض رسانیده و از ان کلمات
واهی ایلدرم بایزید فصلی باز راندند حضرت صاحبقرانی از استماع آن کلمات و حکایات برآشفته
بلاکات را رد کرد و گفت شعر اگر رسم شاهان نیکو سیر بدی کشتن ایلچی بدگهر بفرمودمی تا

سرت را زتن ؛ بد اندیشی کردی جدایی مخن ؛ هر چند خواستم که ایلدرم بایزید را از خواب غفلت
بیدار گردانم تا بلاد اسلام از آسیب سپاه بهرام انتقام ما محروس و مصون ماند چون خدائی خواست
فایده بران مترتب نمی شد و دیگر تلونی بر مزاج والی شما مستولی است اگر کوچ قرایوسف را
بامیورشتا و قلعهٔ کماخ را بگماشتگان اینجانب تسلیم می نمود او و هم مملکتش از حوادث
دوران سالم می ماند لله الحمد والمنه که قلعهٔ کماخ بمینتا و در تحت تصرف بندگان ما آمد اکنون
باوی بگویید که چون سخن ما بسمع رضا اصغا نمودی و از مقتضی ملتمس ما تجاوز درشتی پای ثبات
مردوار استوار دار ؛ سو ؛ اگر مرد جنگی بیفشار پای ؛ ها من اینک رسیدم نگهدار جای ؛ ذکر یورش
لشکر و مراجعت فرستادگان قیصر چون عزیمت خسروانه بجانب روم مصمم شد از پایهٔ سریر
گردون اساس فرمان صادر شد که لشکریان در صحرای سیواس جولان نمایند و آنحضرت
در بالای پشته که سراپردهٔ ظفر قرین باوج سپهر برین برافراخته بودند بنشست عساکر منصور
فوج فوج چون دریا بموج درآمدند و گروه گروه مانند کوه در سیطروی از جای خود جنبیدند همه
تیرانداز و شمشیرزن و نیزه گذار و از فرق سر تا نعل تکاور غرق آهن و هر فوجی از افواج که در
مقابل خداوند تخت و تاج می رسیدند سرداران ایشان پیش آمده و زانو زده اسب می کشیدند
زبان بدعا و ثنا و ولی نعمت می گشادند و آنحضرت از سر عاطفت او را استمالت میفرمود و بدین
نهج و طرز تومان تومان و هزاره هزاره و قشون قشون می گذشتند تا نوبت باز بامیرزاده
محمد سلطان رسید که دران زودی از سمرقند آمده بود و سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر مثال
آن نوجوانان نیفتاده بود و دیدهٔ کواکب بزیب و زینت موکبی بمانند آن موکب باز نشده
و شاهزادگان جوانبخت فرموده بودند که هر فوجی از لشکر بر یکی برانند جمعی را مجموع اسلحه از کمان

و تیر و نیزه و جاق و غیر ذلک از علم و سنجق و سایر اشیا سرخ باشد و گروهی را سبز و فرقه را سفید
و علی هذا القیاس لشکر بدین زیب و فر بسان بحر اخضر جوشن پوش بجوش و خروش آمدند
و امیرزادهٔ مشار الیه سپاهی چنین بمحل عرض جلوه داد و حضرت صاحبقران سعادت قرین تحف
[illegible] ارزانی داشت و چون از اول بامداد تا آخر پسین طبقات چشم خور را در نظر فرمانفرمای
طوایف امم نمایش داده یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که فرستادگان روم را سوار کرده
تا آخر صف رسانند ملازمان بارگاه فلک اشتباه بمقتضی فرموده عمل نمودند ایلچیان را از مشاهده
کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر دود حیرت و دهشت بدماغ برآمده خوف و خشیت بر
نمای ایشان یافت روز دیگر حضرت صاحبقران والا گهر رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت
انصراف داده فرمود که با ایلدرم بایزید بگویید که چون این نوبت عزم جهاد در مملکت تو اقامت موافق
مزاج ما نیست که آن دیار را از عبور لشکر منصور آسیبی رسد و با این همه طریق مدارا و مواسا مسلوک
می داریم اگر متعلقان طهرتن را بفرستی و یکی از فرزندان را بجانب ما روان کنی تا ما او را گرامی تر از اولاد
صلبی خود نگاه داریم غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم ماند و مردم آن دیار بفراغ
بال و حسن حال بگذار کار و دفع اشرار قیام نموده بطریق سابق معاندان فاسق را نیست و نابود
گردانند یقین است که اگر مهم بدین منوال گذرد برکت آن در عاجل و آجل بروزگار همگنان واصل و
متواصل گردد والسلام علی من اتبع الهدی و چون ایلچیان مراجعت نمودند منهیان بمسمع اشرف
اعلی رسانیدند که درین حدود و نواحی قلعه ایست موسوم بهاروک و در آنجا طایفه از نااهلان
متحصن شده اند و بواسطهٔ مناعت حصار از تمرد و استکبار دم می زنند در دم فرمان عالی صدور یافت
که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه آن صوب گردند و در تخریب قلعه و تادیب ساکنانش

مساعی جمیله مبذول دارند امرا مذکور بامتثال امر مبادرت نموده با طایفه از بهادران روی توجه
بآنجانب آوردند وچون بحوالی قلعه رسیدند نیران محاربه اشتعال یافت نقبچیان بکار خود اشتغال
نمودند و دیوار حصار را انداختند ولشکر نصرت شعار بتیغ آبدار جنتیا نزا به بئس القرار فرستادند
و عمارات را با زمین هموار ساختند

ذکر توجه آن برگزیدهٔ خالق البریه بصوب قیصریه وانکوریه

در حوالی سیواس جمعی مردم که بطرق وپالک آندیار وقوف داشتند بعرض همایون رسانیدند
که در راه توقات جنگلیست و قیصر با گروهی انبوه وحشری اکردون شکوه بتوقات آمده است
و سر راه گرفته و فوجی از قراولان که آن جنگل دیده بودند و تنگی گذار مشاهده کرده تصدیق قول
ایشان نمودند بنابرین خسرو فلک تمکین عنان مکنت و اقتدار بصوب دیار منعطف گردانید
براه قیصریه در حرکت آمد و امیر سلیمانشاه را با لشکر انجم اشتباه در مقدمه بآنصوب روان ساخت
و علی سلطان تواجی را از عقب فرستاد تا نگذارد که لشکریان از قیصریه پیش روند و کوکب
خجسته بشش منزل از سیواس بقیصریه رفت و جناح عدل و احسان بر سکنهٔ آن محل گسترانید
چند روز آنجا توقف فرموده طایفه از مراس لشکر دون اساس پناه بنقبها و سوراخها برده
بودند ارباب جلادت تعاقب نموده همه را از زوایا بیرون آورده آنچه داشتند غارت کردند
و چون وقت محصول آن سرزمین بود بموجب شهریار عالیمقدار سپاه مور شمار با ذخایر غلات
آندیار کماحقها در میان بستند و بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ابابکر
امیر شیخ نور الدین بقراولی روان شدند آنحضرت با بقایای سپاه جبا پوشیده و یسال کرده از قیصریه
بجانب انکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و سه منزل قطع کرده روز چهارم نواحی قرشهر مضرب
خیام لشکر بهرام انتقام گشت در آنجا خبر رسید که قراولان سپاهی لشکر ایلدرم بایزید دیده اند

در حسب فرموده شاهزادگان و نوئینان و سایر سپاه منصور بتوره فرود آمدند و بمراسم حزم و احتیاط
عمل نموده بر گرد خود خندق کندند و بجز و مند وار استحکام گردانیدند و حضرت صاحبقران دولت یار
امیر شاهملک را با هزار سوار بزبانگیری فرستاد و او در ظلمت لیل متوجه خیل دشمن شد و بسرعت
سیل قرب ده فرسخ رانده قریب بصبح نزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسید و در کمینگاه
ایستاده چون قراولان دشمن از قیتول پای بیرون نهادند و بر آنجماعت حمله برده جمعی صعب روی
نمود و چون قیصر مطلع شد که عددی اندک از سپاه نصرت پیزک پای جرأت پیش نهاده اند
بر خاطر او گران آمده و دود حیرت و دهشت بدماغ او متصاعد شده امرا و سرداران سپاه
خود را در محل خطاب و عتاب آورده و هنگام طلوع صبح طبل رحیل کوفته متوجه قریه شهر شد و امیر شاهملک
بسرعت فرستاده صورت جنگ و توجه ایلدرم بایزید را معروض رای صواب نمای گردانید و حضرت
صاحبقران دوراندیش الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و رستم مراد برادرش و دانه خواجه
و امیر حسین قوچی و سلطان ملک بیرلوج قرابهادر و دیگر بهادران و مردان که مجموع شصت نفر بودند
بزبانگیری فرستاد و امیر شاهملک مراجعت نموده شبهنگام بدرگاه خسرو آفتاب احتشام رسید
و چون روز شد حضرت صاحبقرانی با شاهزادگان و امراء عظام بر سبیل مشورت گفت که
درین مقام دو صورتست که بر لوح ضمیر نقش پذیر میگردد یکی آنکه در همین مکان توقف کنیم تا رسیدن
مخالفان و لشکر مردم آسوده شوند و چهارپایان استراحت نمایند و از کوفت بیرون آیند و دیگر آنکه
بمیان مملکت یاغی در آییم و غارت کنان میرویم و باطراف و جوانب مینویسیم تا ایلدرم بایزید از
سر ضرورت در عقب متوجه گردد و حضرت صاحبقرانی بعد از قال و قیل رای ثانی مرجح داشته
بسعادت و اقبال پای همایون در رکاب آورد و امیرزاده سلطان حسین با دو هزار سوار در یورت

توقیف نمود و امیر برندق بمقتضی حکم واجب الاطاعة و دیگر امرا پیشتر بجانب انکوریه رفتند تا اگر از آنجا
دشمنان متوجه شوند سر راه برایشان بگیرند و لشکر پیاده برحسب فرموده با امرا موافقت نمودند
تا در سر راهها چاهها فرو برند و عبدالرحمن که پیادگان را تواجی بود پیادها را سر کرده بهادران که از
پیشین بزبان گیری رفته بودند فوجی آن جماعت را تلاقی شده دو کس را بگرفتند یکی کشته شد و یکی مصحوب
خویش ساختند و در آن شب پسر قیصر با هزار سوار بزبان گیری آمده بود و پنجاه از دلاوران سپاه ظفر پناه
گذشته و در دره پنهان شده ایشان چون وقت ظهور صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند
و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و یاغی هزار سوار بفراغ بال در مقام قتال و جدال آمده جنگ کنان
بسوی قیمتول روان شدند رومیان چون از دور سیاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین مشاهده
کردند بر جای خود بایستادند و آن شصت کس در ضمان سلامت بموکب نصرت شعار پیوستند
و امیرزاده مشار الیه نیز از عقب برسید و امرا و پیادگان که بموجب یرلیغ جهان مطاع در مقدمه
بصوب انکوریه توجه نموده بودند پیادگان در راه بجوی چاه و احداث سپاه مشغول گشتند و امرا از پیش
بانکوریه توجه نموده بودند و تمامت ایل و الوس آنحدود و نواحی را غارت کردند و غنیمت فراوان بدست
لشکریان افتاد و رایت فتح آیت بعد از سه روز بانکوریه رسید و دران ولا ایلدرم بایزید یعقوب
نامی را از امرا خود بانکوریه فرستاده بود تا بمحافظت قلعه آنجا با حصار که برگردون پهلو میزد قیام نماید
و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال گشته بود حضرت صاحبقران والا گهر روز دیگر
بر کمیت عالم نورد سوار شده اطراف قلعه را بنظر احتیاط درآورد و اشاره فرمود که بهادران جلادت
شعار روی جرات بتسخیر حصار نهند و ایشان برحسب فرموده پیش رفتند و نیران محاربه و مضاربه را
اشتعال دادند و نقبچیان نقب زده آب خندق بیرون بردند و جمعی از ارباب شجاعت مثل مقصود بهادر

و توکل بادرجی و علیشیر و شهسوار و غیرهم برجی از بروج عروج کردند و نزدیک بآن شد که حصار
مفتوح گردد ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با لشکری زیاده از عدد و اختر از عقب آمده در چهار
فرسخی رسید آنحضرت بار روی همایون بازگشت دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان بزیر آمدند
و برحسب مثال متحتم الامتثال لشکر کوچ کرده مقدار یک اسب تاختن پیش رفته آب را از عقب
گذاشتند و بتوره فرود آمدند و رعایت حزم را پیرامن معسکر ظفر آثار خندقی کنده استوار ساختند
و در ممر لشکر روم چشمه آب در دامن کوه واقع بود و دران گذر آبی بغیر از آن یافت نمی شد و چون
رایت رومی روز انتحاف پذیرفت و علم مشک فام شب شبایه ظلام برعرصه سکون افکند
صاحبقران بجه حکومت فرمانداد که طایفه رفتند و نجاسات و قاذورات و بول مانند طبیعت اهل اخلاف
شقاق تیره و نتن و مکدر گردانیدند و حضرت پادشاه صافی طویت پاکیزه عقیدت در وقتی که
مردم بر بستر استراحت خفتند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز
بندهنواز فتح و نصرت مسالت نمود و توکل بر فیض الهی کرده اصلاح اسباب ظاهری را بخاطر نیاورد

شعر
ای همه هستی ز تو پیدا شده ... خاک ضعیف از تو توانا شده ... بی طمعیم از همه سازنده
جز تو نداریم نوازنده ... چاره ما ساز که بیچاره ایم ... گر تو برانی بکه روآوریم

ذکر تعبیه حضرت صاحبقران سعادت اقتران و آرایش سپاه رزم خواه روم و رکوب هر دو پادشاه بعزم مصاف

بامدادان که از مهیب خشم دلیران نیرو زجنگ دشمن سوز دل ترک روی روز آهنگ طپیدن گرفت
صاحبقران ستوده مآثر بر کوب جمیع عساکر فرمانداد و قول همایون بفر شکوه آنحضرت آرایش
گرفت و لشکر جوانغار بفر اقبال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان زیب و زینت پذیرفت
و امرای بلند مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و دیگر

امرا و ملازمان شاهزادگان دولتیار مقرر شدند و قبل ایشان امیرزاده سلطان حسین و علی سلطان
تواجی و موسی توی بوغا و تبری و بر جوانب جوانغار رایت شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و فرزندش
باوج مهر و ماه رسید و امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی قوچین و امیر طهرتن و مبشر و حاجی عبد الله
و عباس سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر ابراهیم شروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده
مشار الیه کمر جد و اجتهاد بستند و قبل آنها امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان ترکمان و توکل برلاس
و پیر علی سلدوز در دست راست قول قیامت نهیب باشتمور اغلان بود و امیرزاده احمد عمر شیخ
و شهسوار و سرای و جلال باورچی و تاسوق و یوسف مغول و حاجی بابا سونجک و اسکندر هندو بوغا و خواجه علی
پسر خواجه بردی و دولتمور و حسن براتخواجه و محمد قوچی و سراتخواجه و ادریس قورچی و شمس الماغی و مهر ملک
تواجی و ارغون ملک و پیر محمد و بهاء الدین و قرا احمد و بیک ولی ایلمکده و جتماق ایلچی و دولتخواجه بوغا و عبد الله
و صوفی خلیل و محمد تواجی و آسن تمور و شیخ محمد و قرامان و سنجر و حسین و عمر بیک و نیکروز جونی قربانی
و جهانشاه و پیر بردی بیک قوچی و احمد و عجب شیر و محمود و بهلول و امیر زیرک جاکر و دیگر سرداران در دست
چپ قول جلال الاسلام بود و توکل قرقرا و علی محمود و شاه ولی پسر سونجک و جانی بیک و تبرک برمش
خواجه و محمد خلیل برادر دولتیمور تواجی و شیخ حسین و میرک ایلچی و پاینده و لقمان تواجی و سلطان برلاس
و عبد الکریم حاجی سیف و عادل و قطب الدین و جنید و جهانملک ملکت و توبلاق قوچین و عبد الصمد حاجی سیف الدین
و پیر محمد شنکوه و شیخ ارسلان کیک خانی و دولت خواجه برلاس و الیاس کپک و یوسف برلاس
و علی عباس و خواجه شیخ علی بهادر و عثمان تواجی و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستان و ابراهیم قمی
و شاه پوران سیستانی و دیگر دلیران و مبارزان و در پیش قول امیرزاده محمد سلطان رایت استعلا
بر سما برافراخت و در ظل علم حشمت امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و از

اراشیغم افتراش امیر شمس الدین عباس و امیر شاهملک و الیاس و خواجه شیخ علی بهادر و امان و دیگر بهادران
قرار گرفتند و چهل قوشون آراسته در سایه ماهچه توق ظفر پیکر باز داشت که از هر جانب که بمدد احتیاج
افتد جمعی از بهادران بدان صوب روی آورد و چند زنجیر پیل کوه پیکر از بقیه غنایم دریای هند
که در اردوی اعلی مانده بود همه را با اسلحه گوناگون آراسته و نخش اندازان و نفط افکنان بران
نشسته در پیش صفوف عساکر منصور باز داشتند و از آنجانب نیز ایلدرم بایزید ترتیب و آرایش
لشکران و سپاه بیکران خود از چتاغان و طوایف افرنج و غیر ایشان بپرداخت و اولاد
و اقربا و طبقات حشم و اقوام خود در امحال مناسب جای ساخت از آنجمله پسر لاس افرنجی
که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از مردم افرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع
سیاه پوشیده بودند و برین بیت ملتبس شده که شعر ظاهر و باطن بداغ اتحادت سوخته
هم درون با تو یکی داریم و هم بیرون یکی تا و عادت آنجماعت در پوشیدن جوشن خنان است که
سرتاپای در آهن نهان می سازند که بغیر از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آنرا برثبت
پای بهم پیوسته مقفل میگردانند و تا قفل نمی گشایند جبه و خود از ایشان جدا نمی شود و در قبل
پسر و لیسر بزرگ خود سلیمان چلبی را با لشکرهای بسیار توقیف فرمود و خود در قول ایستاده
سه پسر مصطفی و عیسی و موسی در عقب خود جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود بکرنجی اشتها
داشت و عظمای امرا بالفرج پاشا و علی پاشا و عید بیک و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک
و حسن پاشا و خلیل پاشا و مراد پاشا و سروج و ابرلوس و یعقوب و یوسف و ال طربان
و شکری برش و لیمان و داود تانی و شاهین بانیج لیسرایلدرکز و احمدی و طاهر و محمدی و مقبل پاشا
و غیرهم هر یک با گروه انبوه از لشکریان بجای خود قرار گرفتند و قیصر با تمام متجنده و ارباب

شهامت وصرامت روی برزم ومیدان کین آورده بکمل وسلیح در حرکت آمدند وچاشت سلطانی
دو پادشاه صاحب جاه جنگجوی وکینه گذار آراسته وپیادگان دلاور چرها پیش داشته ورسیده
بر سر پشتها ایستادند واز جانبین کوس کورکه زده واز جان دل برکنده سوراخ انداختند
بیت برآمد بانگ کوس وناله نای‌ها دو کوه آهنین جنبید از جای‌ها نهان گردیده چون آتش در آهن
بدید آمد هزاران آهنین تن گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با قیصر روم وهبوب نسیم اقبال بر رایات
ظفر پیکر وگرفتاری ایلدرم بایزید از گردش چرخ محنت اثر جو شد قلب وجناح
هر دو صف راست فغان نای وبانگ کوس برخواست زهر جانب علم زد آتش کین
دو لشکر را علمها گشت رنگین حضرت پادشاه دین پرور برسم معتاد وآیین مستمر پیاده شده
وروی ضراعت وافتقار بر روی حمایت قادر مختار عظم سلطانه واعز برهانه آورده واز بارگاه
مالک یکتا استیلا بر معاندان واستعلا بر مخالفان مسئلت نمود وچون وجه مطلوب در مرآت
امید آنحضرت جلوه‌گر آمد وروی مقصود بی نقاب ارتیاب بدیده معنی مشاهده فرمود
رکاب نصرت انتساب را بپای مبارک مشرف ساخته سوار شد وتوکل کلی بر آفریننده
جزو وکل کرده متوجه مصاف گاه گشت وفرمان داد که لشکر فیروزی سمات نهال وجود اهل خسارت
وعناد وتمیمین قهر از حصن حیات منقلع سازند وتیغ آتشبار خرمن خود وپندار ایشانرا در هم سوزند
بهادران نصرت شعار شمشیرها کشیده پیش رفتند ویردلان روم نیز پای جلادت در میدان مقاومت
ومدافعت نهادند شعر دو لشکر چون دو دریا ریخت برهم هزاران کینه وآویخت باهم ز سرگشته
ترازوی بلا سنجها همی بود بر شیر ژیان رنجها زهر سو رشتهای عمر شیران بریده تیغ بران دلیران
زچاک چاک خنجر سینها چاک شده دلها برکت از کینها پاک کشیده جنگجویان سپهدارها بردی

آشتی از تیغ دیوارها ودران معرکه خونخوار نخست امیرزاده سلطان حسین از قبل جوانغار حمله آورد
وبا لشکر رزم آزمای کشش وکوشش نمود وجوانغار مخالفانرا که قبلش پسر مهتر قیصر سلیمان چلبی بود
از جای برداشت وقراتغان نیز داد مردانگی داده دست چپ دشمنانرا تمام چون دل ایشان
درهم شکسته شد وکرشیخی که از دیگر اولاد پادشاه بزید شجاعت دکی ست امتیاز داشت از
مراسم دلاوری وجلادت نکته نامرعی نگذاشت وچون مقاومت با بهادران موکب
همایون از حیز مکنت وقدرت خود بیرون دید دست از جنگ بازکشید وبا مردم پشت از
معرکه برگاشت وراه انهزام پیش گرفت وبسلامت خود را بکنار کشید واز قبل امیرزاده ابابکر
چون شیر ژیان وببر دمان با طایفه از یردلان روی جلادت بمیدان نهادند واز برق
تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات وقرار مخالفان برنهادند وامیرزاده محمد سلطان بعد از
طلب رخصت از آنحضرت بمدد جوانغار شتافته ودر دریای هیجا غوطه خورده کشتی حیات
مخالفانرا در گرداب فنا افکند پسر لاس فرنجی که برانغار رومیان بمعاضدت او مانند سکندر
بت مستحکم واستوار بود دلاوران افوج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند وچند نوبت
از طرفین حمله کرده یکدیگر را راندند عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده دمار از روزگار ایشان
برآوردند بیت زهر سو گشته خنجرهای خونریز بجون غمزه کافر دلان تیز خدنگ شیر مردان
سینه خسته زتن سرکشان در خون نشسته روان پیک اجل هر سوی چون تیر که گردد خشک
گردانرا عنان گیر ودر آن معرکه چندان پیاده کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد وامیرزاده پیر محمد
عمر شیخ وامیرزاده اسکندر وامیر شاه ملک با بهادران پرخاشجوی قول از پیش رانده وبازوی
شجاعت برداشته بسیاری از اهل روم را باستعمال نهنگ مردم خوار شمشیر در لجه اجل

نا خوطه دادند و چون آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت
اشارت علیه فرمان فرمای باستحقاق بنفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امرا و نوئینان بیکبار
روی شجاعت و مردانگی بلشکر قیصر نهند از میمنه سپاه ظفر پناه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه
و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دیگر امرا شکوه مند
باتمکین و از میسره امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوغا
و دیگر شیران بیشه هیجا باتفاق حمله کردند و نیران قتال بنوعی اشتعال یافت که دل بهرام خون آشام
بزیر رواق فیروزه فام بر کشتگان معرکه بسوخت و آتش حرب جهان برافروخت که کوه زهره در
نماند ملخص سخن آنکه دران زمان که امیرزاده محمد سلطان برانغار قیصر را از جای گرفته شش قشون
از سپاه آنجناب بر بالای پشته که محل ایشان بود بر آمدند ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه
آنموضع گشته و سپاه شاهزاده از آنجا رانده خود ببالا بر آمد و سپاه خویش را احتیاط کرده
میمنه و میسره شکسته و پریشان دید هیبت و دهشت بر ضمیر او استیلا یافت و از سپاه برانغار
و جوانغار که متفرق شده بودند طایفه با وی پیوستند حضرت صاحبقرانی بجانب قیصر روان شد
و امیرزاده میرانشاه نیز با امرا دست راست روی بدانجانب نهادند و امیرزاده سلطان حسین
با عظمای دست چپ هم بآنطرف توجه نمودند و مجموع لشکرها متوجه آن پشته گشته ایلدرم بایزید را
با لشکر تتکاری وار درمیان گرفتند و قیصر بقیه آن روز بهر نوع که بود دست مخالفت در روی کشید و
پای تجلد بفشرد و بهادران روم و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود را از جمله واجبات
شمردند و بهنگام زرد آفتاب از راه اضطراب مانند بخت و دولت خویش از آن بالا متوجه نشیب
گشته در بادیه فرار روانه شدند و حکم اندازان بر ایشان تیرباران کردند جمعی کثیر را بر خاک مذلت

و بهوا افکندند و بسیاری از تشنگی نقد روان تسلیم کردند چه خورشید در ششم درجه اسد بود و هوا
بغایت گرم و دران مرحله آب یافت نمی‌شد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات سلاطین
گردون اقتدار است دست داد حضرت صاحبقران موید منصور در عین کامرانی و سرور مراجعت نموده
باردوی همایون نزول فرمود و بادای شکر خالق بیچون و سپاس واهب بیمنت و بخشنده
سلطنت قیام نمود و شاهزادگان و امرا و نوئینان بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر شتافته
و در انواع ده زبان بتهنیت آن فتح نامدار گشودند و دست بساجق و نثار دراز کردند و روز
جمعه نوزدهم ذی الحجة الحرام سنه اربع و ثمانمایه تلاقی فریقین و انهزام قیصر اتفاق افتاد و چون
رومیان منهزم گشتند و قیصر از معرکه بیرون رفت جمعی از بهادران تحریک عنان نموده سر در پی
ایشان نهادند و سلطان محمود خان با ایلدرم بایزید رسید و خدمتش را دستگیر کرده همانرم
دست بسته بدرگاه حضرت صاحبقرانی فرستادند و در تواریخ مسطور است که چون آنحضرت
بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او گشاده بحرمت در آوردند اما مسود اوراق
از والد خود رحمة الله علیه شنیده که سیدی احمد ترخان چنین گفت که من در بارگاه فلک اشتباه
حاضر بودم که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته بر در گریاس گردون اساس
آورده اند رخصت شد که او همچنان بمجلس همایون رسانند ایستادگان پایه سریر اعلی الغ نموده عمل نمودند
و چون چشم خجسته خاقان مظفر موید بر قیصر افتاد نخست کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت
بعد از آن فرمود تا دست او گشاده شرف جلوس ارزانی داشت فی الجمله چون لطف و مرحمت
حضرت صاحبقران خطاپوش در حرکت آمد ایلدرم بایزید را نزدیک خویش بنشاندند و با او
بزبان عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هر چند ظهور خیر و شر منوط و مربوط باراده

قادر مختار و خالق البشر است و هیچکس را زیاده اختیاری و اقتداری نیست اما از روی انصاف
و راستی در عالم اسباب سبب این محنت که بتو رسیده خود بوده ع اگر بار خار است خود کشته
بارها پای از حد خویش بیرون نهادی و هر چند قضیه مبادرت نمودی که هر یک باعث بران
میشد که لشکر بجانب تو کشم و من تحمل می کردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای می آوردم که مبادا
از مرور و عبور سپاه منصور غبار ملالی بر وجنات روزگار مردم مسلمان و غازیان این
دیار نشیند و در خاطر داشتم که نصیحت من بشنوی و در جزئیاتی که از تو ملتمس نمودم مضایقه
نکنی بمال و لشکر و گنج و گوهر تو امداد کنم و از تو چیزی دریغ ندارم و با این همه تمکن نه معلوم است
که اگر قضیه بر عکس بودی و در استیلا و استعلا و تسلط و تمکن و حالاتی که باری سبحانه و تعالی بما ارزانی
داشت نصیب تو می آمد از آثار غضب و سخط توجه ناملایمات بود که بما و اتباع و متعلقان نمی رسید
لیکن بشکرانه نصرت و ظفر ملک داد که حواله من کرده در باره تو و اولاد تو و منتسبان تو
جز خیر و نیکویی نخواهم کرد خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه بخویش راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت
در پیش افکنده گویا زبان مقال او برین مضمون مترنم بود س سر خجالت در پیش از آن بود در پیش
که گر گنه ببخشند شرمساری هست ع در کشور عشق بنده و شاه یکیست ها و گفت فی الواقع
خطا کردم که سخن چون تو سعادتمندی نشنیدم اگر مراحم خسروانه رقم عفو و اغماض بر زلات بنده
مجرم کشد من و فرزندان تا زنده باشیم پای از دایره متابعت و مطاوعت تو بیرون ننهیم
و با آنچه مقدور و میسر باشد وظیفه خدمتکاری و جانسپاری بجای آوریم حضرت صاحبقران
پوزش پذیر او را خلعت پادشاهانه پوشانیده خاطر محزون پریشانش را بوعدهای
جمیله مطمئن گردانید قیصر چون آن همه لطف و مرحمت مشاهده کرد بعد از اداء دعا معروض داشت

که فرزندانم مصطفی و موسی در رزمگاه با من بودند از جهت ایشان دغدغه عظیم بر من مستولی است
مامول آنکه فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان نمایند اگر زنده باشند به بنده رسانند
تا بسایر الطاف و احسان منتظم گردد ملتمس قیصر مبذول افتاده فی الحال تواجیان حسب اشارهٔ
علیه باطراف و جوانب روان شدند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده ببارگاه عالمپناه آوردند
عاطفت پادشاهانه قامت قیصرزاده را بخلعت خاص بیاراست و نزد پدر فرستاد و دوران
اوان خرگاهی بتکلف جهة قیصر نصب کرده بودند و حسن برلاس و بایزید جهابی بنابر فرمان
واجب الاذعان حضرت صاحبقران ممالک ستان بمحافظت و مرافقت او قیام می نمود

ذکر فرستادن حضرت صاحبقران گردون بسطت لشکرها باطراف مملکت اهل نزاع و مخالفت و ارسال فتح نامها بممالک محروسه و اشتغال بعیش و عشرت

جون شهریار هفت کشور از میدان رزم
مظفر و منصور کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود یعقوب کوتوال از شهر آمده مفاتیح دروب
تسلیم نمود و آنرا بعلی سلطان تواجی سپردند و گماشتگان دیوان اعلی بموجب اشارهٔ علیه
تحصیل و توجیه مال امانی انکوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان
برسا که تختگاه قیاصره بوده توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و دیگر
امرا و تومانات تا کنار اسرنقیه که بغاز اسکندر مشهور است تاخت کنند و دیگر فرمود که امیرزاده
سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر رستم طغای بوغا و سید خواجه و شیخ علی بهادر
و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران متوجه جانب قرنیه و آقشهر و علائیه و عدالیه
گردند مجموع برحسب اشارت علیه عنان عزیمت منعطف ساختند و چون خاطر از امثال این
قضایا فراغت یافت یرلیغ مطاع نفاذ یافت که فتح نامها ارباب قلم در سلک تحریر کشند

منشیان بلاغت سمات و دبیران فصاحت آیات درین باب رسایل پرداختند و مصحوب
ایلچیان تیز سیر بممالک ایران و توران روان ساختند و فتح نامه نزد خواتین و آغایان سلطنت پناه به
فرستادند و یکی بدار السلطنت سمرقند پیش امیرزاده عمر شیخ ارسال رفت و دیگری بجانب
کابل نزد امیرزاده پیر محمد و یکی بشیراز نزد امیرزاده رستم و همچنین بکاشغر و ترکستان و ختن
و خوارزم و خراسان و گیلان و مازندران و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرجستان
و لرستان و کیچ و مکران و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و سایر بلاد و امصار
فتح نامها ارسال نمودند و دران اوان که خواجه غیاث الدین سالار سمنانی ضابط مال یزد بود
از اموال دیوان اعلی در عین شهر بازاری میساخت و در حین اتمام این فتح نامه رسید و بدان سبب
آنرا دار الفتح نام کرد و باین اسم اشتهار یافت و بتکلف در روی زمین بزار خانی بان آیین
کس نشان نمیداد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر
گران بسرحد ترکستان رود و در محافظت آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند
و امیر مبشر و دولتتیمور تواجی در ملازمت آنرکاب فرخنده بخدمت اقدام نمایند و چون دران
ولا امیر آقبوغا در هراة بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود حکم شد که امیر مضراب نیز در موکب شاهزاده
ش رالیه تا خراسان رفته دران دیار توقف نماید و بر مقتضی فرمان عمل کردند و حضرت صاحبقران
دولتیار از نواحی انکوریه در زمان حفظ آفریدگار نهضت نموده بعد از قطع منازل بسوری
حصار رسید و بالای قلعه برآمده اطراف و جوانب آنرا احتیاط فرمود و جلگا که آنجا از
نزول موکب همایون سر بگنبد دوار کشید و در تضاعیف اینحالات حضرت صاحبقران
دوست پرور امیرزاده شاهرخ را با ده تومان لشکر بطرف کول حصار و استانوس و کشتر

فرستاد و بنفس همایون متوجه کوتاهیه شد و چون بدانجا رسید شهری دید در عین خوشی و زیبایی
متصف بطیب هوا و مشتمل بر جلگاء دلکشا مشحون بمیوهای خوب و بسیار و مقرون بچشمهای
آب خوشگوار لاجرم مدت یکماه درانجا توقف و ارباب و اهالی آن بلده طیبه باشارت
علیه خلعت پوشید و مال امانی بخزانه عامره روان کردند و مبلغی خطیر از اموال تیمورتاش که در
کوتاهیه بود غنیمه آن شد و رای صواب‌نمای ممالک آرای بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک
و عبد الکریم حاجی سیف الدین و دیگر امراء شجاعت آیین را با فوجی از سپاه نصرت قرین بطرف
کراده و خواجه ایلی و منتشا روان ساخت و چون تمام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه
سپاه پادشاه کواکب مواکب گشت و قیصر و بعضی از اولاد وی بند دوران گردید در زمره آنها
دولت خسرو جهانگیر انتظام داشتند رای شهریار عرب و عجم اقتضای عیش و طرب فرمود و مجلس بزم
بوجود شاهزادگان خورشید تمکین و خواتین زهره جبین زیب و زینت یافت و امراء عظام
و نوئینان عالیمقام در پایه سریر شهریار سپهر احتشام تمام بنشستند و ساقیان گلرخ سیم اندام
باده‌های رنگین در جامهای زرین و قدحهای بلورین افکنده و مغنیان خوش آواز صدای نوشانوش
شراب بسمع میقمان این گنبد ازرق پوش و در خلال این احوال سپاه نصرت مآل که باطراف
و جوانب تاخت برده بودند چندان غنیمت بدست ایشان آمد که رسم آز و نیاز از میان برخاست

ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن از اردوی همایون حضرت صاحبقران چون شاهزاده جوان بخت
بفرمان صاحب تاج و تخت بجانب برسا روان شد پنجشنبه روز چنان تعجیل راند که از سی هزار
سوار مامور که در رکاب آنجناب بودند زیاده از چهار هزار کس با او ببرسا نرسیدند و پیش از
وصول شاهزاده سلطان جلبی بانجا رفته بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست می توانست برد

برگرفته و بی توقف بدر رفته و جمعی از اعیان مملکت بکوه کشیش که بر سا در دامن آن واقع است
روی نهاده و طایفهٔ از ارباب حشمت و مکنت بساحل دریا گریخته بودند از آنجمله شیخ شمس الدین محمد
جزری بود که با اشراف برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد فناری و دیگر اکابر و اعیان
عمایم از شهر بیرون رفته بودند عساکر یکامیشی کرده همه را دریافتند و رسم غارت نسبت با ایشان
از مکمن قوت بحیز فعل آوردند و در صحرای کریه شیخ جزری و پسرش رسیدند و ایشانرا گرفته پیش
امیر شیخ نور الدین آوردند و دو دختر او که در تنگی شهر مختفی گشته بودند و یکدختر سلطان احمد جلایر که
ایلدرم بایزید جهت پسر خود مصطفی چلبی خواستاری می‌نمود و در برسا اقامت داشت مجموع بدست
سپاه فیروزی اثر افتاد و در آن اوان که قرا یوسف ترکمان از بیم جان و سطوت لشکر صاحبقران
گریخته پناه بروم برده بموجب فرموده ایلدرم بایزید روزگاری گذرانید و چون آوازهٔ وصول رایات
فتح آیات بقیصریه مسموع او گشت گریخته بجانب حله و بر عرب رفت و درین اوقات که امیرزاده محمد سلطان
ببرسا رسید آن شهر بی مانعی و منازعی مسلم او گشت و امیر شیخ نور الدین بقلعه در آمده خزاین قیصر
در تحت تصرف در آورد و نویسندگان دیوان اعلی مثل علی سمنانی و یوسف تونی تفاصیل آنرا بر صفحات
دفاتر ثبت کردند و بعد از انضباط لشکر ظفر مآل عرصهٔ آن ولایت بجاروب غارت و تاراج رفته
ابنیه و اماکن برسا را که از چوب نی بود و بانواع صنایع سر بر کشیده بآتش قهر بسوختند و بعد از
رسیدن سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روانشد و امیرزاده
ابابکر را با ده هزار سوار بجانب دست راست روبار نیک که از شهر معتبر روم است روان ساخت
و آن شهریست که آب و هوایش در غایت لطافت و سور بسوری از سنگ تراشیده
در نهایت استحکام بود و در یک دروازه اش البحیره ایست که دور آن دو روزه راه است و انحصار

نزدیک بغاز اسکندر برگذار استنبول واقعست و امیر سونجک را با جمعی از جریک شمشیر زن نیزه گذار
بسوی دست چپ بصوب کانده و کن رود ریا روانه ساخت و امیرزاده ابابکر چون بارنیک رسید
و سلیمان چلبی با آنکه اسباب مقاتله و لشکر فراوان داشت شهر را گذاشت و از آب بغاز بگذشته
باسر لیقه گریخت و کوچ و متعلقانش بذل اسیری گرفتار شدند و چون لشکر جهانگیر از نهب و سبی ارنیک
و آن نواحی باز پرداختند امیرزاده ابابکر کیفیت حالات آنجا را بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان
گردانید و او در آن اوان مرغزاری مخالیح را مضرب خیام اقبال گردانیده بود و شاهزاده بعد از
استماع این اخبار خوش مصحوب صد نوجلد بار دوی اعلی فرستاده از فتح ارنیک و گریختن
سلیمان چلبی و اخباری که بود بمسامع جلال رسانید و امیرزاده ابابکر آق سلطان را باشغاری چند بدرگاه
سپهر اشتباه فرستاد و میان برسا و کوتاهیه که دو مرحله است عقبه بود بغایت سخت و بیشه پر درخت
و تنگ بکثرت اشجار بحیثیتی که وهم تیزگام از مضایق آن راه بیرون شدن دشواری دانست و چون
فرستادگان بآن بیشه که طولش چهار فرسخ بود در آمدند حیاغان که پناه بآنجا برده بودند فرصت
غنیمت دانسته از اطراف و جوانب بر سر ایشان ریختند و الحق جای آن بود که پای بهادران
سست گردد و دست دلاوران از کار ماند لیکن بنیروی دولت قاهره محمد قوشچی تیسوری و ابراهیم
و احمد و فخر الدین و محمد قلندر و خضر با بقیه آن صد نوجه و هم بجو در راه ندادند و بقدم ثبات و وقار
ایستاده بازوی جلادت بتیر و کمان و سیف و سنان گشاده حیاغانرا منهزم ساختند و بتعجیل
تمام راندند و در کوتاهیه بعز بساطبوس فایز گشتند و پیلاکات گذرانیدند و امیر شیخ نور الدین
از خزاین قیصر طلا و جواهر و زر جدا کرده بشمس الماغی سپرد و خدمتش با جمعی که هر یک خود را
از رستم و اسفندیار کم نمی‌شمردند باردوی اعظم فرستاد و او نیز در کوتاهیه بتقبیل قوایم

سریر خلافت مصیر سرافراز گشته آنها را بموقف عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار
محالیج کوچ کرده از ان دیار معاودت فرموده در برسا فرود آمد و امیر سونجک در کاننده آنچه امکان
خرابی بود بتقدیم رسانید و ساحل را غارت و تاراج کرده در برسا بموکب شاهزاده پیوست
و قبل از وصول او امیرزاده ابابکر با غنایمی که محاسب وهم از ضبط آن عاجز آید بعز ملاقات امیرزاده
محمد سلطان استسعاد یافت و شاهزاده مشار الیه از برسا کوچ کرده بعلف زار سکر شهر که برسا
متصلست فرود آمد و امیرزاده مشار الیه باشارت شاهزاده فلک قدر دختر مهین قیصر
در حبالهٔ نکاح آورد

ذکر چند قضیه که از آنجمله یکی نهضت حضرت صاحبقرانی است از کوتاهیه

امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغا بوغا و دیگر سرداران
گرامی دست چپ برسم ایلغار شتافته بودند کبک ترکمان را یافته غارتیدند و آق شهر و قرا
حصار را بگرفتند و بر اهالی آن دیار مال امانی حواله نمودند و جغربلغ و قوم حمید را بغارتیدند و چندان
اسب و شتر و گوسفند بدست آمد که لشکریان از راندن آن عاجز آمدند و شهر باقة و آقسرا نیز
مفتوح شده ارباب آن مملکت هم مال امانی بستدند و امیر سلیمانشاه در قونیه لنگر اقامت
انداخته از انجا سپاه ظفرپناه غان بگرفت و مجموع بدرگاه عالمپناه فرستاد و امیر سید خواجه
و شیخ علی بهادر باتفاق شاهزادگان و امراء مذکور بطرف ولایت ایل ادس توجه نمود و مجموع
آن ولایت را تاکنار دریا غارتیده جمعی کثیر را بقتل آوردند و درخلال این احوال امیر شیخ نور الدین
با خزاین و دفاین قیصر و زن و فرزند و متعلقان و کنیزکان چنگی او بدرگاه جهان پناه آمده
تمامت آنها را بموقف عرض رسانید مراحم خسروانه و ستینه که زن قیصر داشت دختر لاس
افرنجی با صبیه و سایر منتسبانش نزد شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت

که سالها در کفر و ضلالت روزگار بسر برده بود در زمرهٔ اهل ایمان و عرفان انتظام یافت
و زبان بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد جزری
که امیر شیخ نور الدین همراه آورده بعز تلاقی حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و ظفر گرداک
ملازم رکاب نصرت انتساب خسرو کامیاب شد و امیر محمد پسر قرمان که از دوازده سال
باز بحکم ایلدرم بایزید مقید و محبوس بود و از حکومت بلکه از حیات مایوس درین ولا باردوی
اعلی رسانیدند و عنایت خسرو دین پرور خدمتش را بافسر و کمر محسود و مغبوط ممکنان گردانید
و حکومت مملکت قرمان و لارنده و آقسرا و انطاریه و علائیه با مضافات و ملحقات
باو ارزانی داشت و ایالت آقشهر را ضمیمهٔ آن ساخت و مدتهای مدید ولایات مذکوره در تحت
تصرف امیر محمد و اولاد ماند و چون مدتی یکماه حضرت صاحبقران جم جاه در کوتاهیه بعز و ناز
در عین نعیم و ناز بگذرانید و در زمان تایید و حفظ و عنایت پروردگار بعزم ارتحال از آنجا
سوار شده امیرزاده محمد سلطان و امیر شمس الدین عباس را در شهر تو بضبط اغرق تعیین فرمود
و خود متوجه درگاه گیتی پناه شد و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک ملازم موکب
عالی او بودند در اثناء راه بارودی کیهان پوی پیوسته غبار کمیت جهان پیماء پادشاه مظفر لوا
توتیای دیدهٔ بینا ساختند و پیشکشهای لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و درین اثنا قهرمان قهر
بقتل صاین تمور و مراد برادرش که چند گاه از ایشان صادر شده بود فرمان داد و اشارت
علیه نفاذ پیوست که پسر صاین تمور و دیگر برادرانش هر جا که یابند در عقب آنها بشتند
و برحسب فرموده بعمل آورند و بموجب یرلیغ مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
ابابکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در برسا و شهر تو باغرق ملحق شدند درایات

عالیات بجانب پیغوزلغ بحرکت آمده و از عقبه کذشته در نواحی التون تاش مرغزاری ا
نزهت مضرب خیام اقبال و دولت کشت و شحنه سیاست بقتل خواجه فیروز بدروز که حکومت
اسریقه تعلق باو داشت فرمان داد و دار القضای جانفزا بحکم پادشاه تاج بخش ممالک ستان
مجلس بزم را جنان آراسته شد که رشک کلستان ارم و نمودار روضه رضوان آمد ساقیان
حوراوش با رخسارهای جون آتش در قدحهای بلورین آب انکور جون عقیق رمانی ریختند اهل
تلوین و تکوین بر شرب آن اشراب نمودند و جون اثر شراب در دماغ شیخ و شاب بدید آمد
حضرت صاحبقران کامیاب قیصر را طلب داشت تا جنانجه در روز میدان هیبت دلیران مشاهده
کرده در ایوان بزم هیات دلبران ملاحظه نماید و خاطرش از منزل بمقام الفت کراید و جون
خدمتش را بمجلس در آوردند بانواع نوازش و مواعید جراحات سینه اش التیام پذیرفت
و کیسه آمال و امانی او از نقود الطاف و اعطاف خسروانه مملو کشت و آب زندکانی و کامهای
مالامال دوستکامی غبار ملال از خاطر و حاشیه ضمیرش محو و منفی شد و بوعده لازم الوفا تفویض
مملکت روم رنج و محنت او بروح و راحت تبدیل یافت و بعد از طی بساط لهو و عشرت رایت
فتح آیت بصوب تقوزلغ در حرکت آمد ذکر ارسال رسولان بانحا و اطراف و اتیان ایلجیان از
پیش اعیان و اشراف حضرت صاحبقران نصرت قرین مولانا بدر الدین احمد بن شیخ شمس الدین محمد
جزری را برسالت نزد والی مصر نامزد فرمود و زبده سفارت آنکه بنصرت الهی و عنایت پادشاهی
تمام مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندکان درکاه قرار کرفت باید که سکه و خطبه ولایت مصر و شام
باسم و لقب همایون ما زیب و زینت یابد و اتلمش را در زمان بدرکاه عالم پناه روان سازی و اکر
درین باب تغافل جایز دارد یقین داند که رایت عالی بعد از مراجعت دیار روم متوجه آن مرز

و بوم خواهد شد مصراع هرجه در دل داشتم کفتم تو دانی بعد ازین وَقد اَعذَرَ من اَنذَرَ و جند نفر
دیکر با فتح نامه روم مصحوب شیخ زاده مشار الیه کردانید و دران اوان که کوتاهیه مرکز اعلام ظفر پیکر
صاحبقران نصرت قرین بود جند تن را بایلجی کری بجند جای فرستاد از آنجمله دو کس را بالقسطنطنیه
که مشهور باستنبول است پیش حاکم آنجا یار تاکور نام ارسال نمود و جزیه و باج طلب فرمود و دو
شخص را پیش سلمان جلبی که با سریقه کریخته بود و در کزل حصار که از مستحدثات پدرش بود در برابر
استنبول نشسته روانه ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرکاه کردون احترام می باید آمد یا مال فرستاد و
والا سپاه بهرام انتقام بتعجیل تمام متوجه آنجانب خواهند شد و درین اثنا فرستادکان
استنبول باز آمدند و تاکور رسولی سخندان همراه ایشان کرده بود و فلوری بسیار و تحف
و هدایای بیشمار مصحوب او روان کردانیده ملخص سخن آنکه من یکی از بندکان درکاه و از مخلصان
آن عالم پناهم و دل بمتابعت و مطاوعت ملازمان عتبه علیه بسته و جشم بفرمان واجب الاذعان
پادشاه جهانکش نهاده و باج و جزیه قبول دارم و از مخالفت و نزاع بیزارم حضرت صاحبقرانی
جزیه بر حاکم استنبول مقرر فرمود و فرستاده را خلعت داده رخصت مراجعت ارزانی داشت
و جون موکب همایون بموضع بلق رسید قاصدان از پیش سلمان جلبی معاودت نموده عز بساط بوس
دریافتند و او شیخ رمضان را که در زمان حکومت پدرش ایلدرم بایزید شغل خطیر قضا با منصب وزارت
جمع داشت با تنسوقات و پیلاکات از فلوری و جانوران شکاری و غیر آن در مرافقت ایلجیان
فرستاده بود و عرضه داشته که این بنده خود را از کمترین جاکران ساخته کرباس کر دولت
اساس می شمارم و جون کرم و لطف خسروانه شامل حال پدر من شده او را در مجلس عالی شریف
جلوس ارزانی فرموده اند و جرایم و آثام او را باکرام و احترام مقابل کردانیده بنده را بالطریق اولی که نعما

شهریار دولتیار هزار گونه امیدواری و استظهار است هرگاه که اشارهٔ علیه نافذ گردد بی
تاخیر و تسویف بآستان دولت آشیان بشتابم تا از عواطف و مراحم پادشاهانه حظی
اوفر و نصیبی اکمل یابم حضرت صاحبقرانی سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود و در جواب فرمود که
آنچه نگاشتهٔ قلم تقدیر حی قدیر بود بظهور آمد اکنون از گذشته گذشتیم و بساط خلاف
در نوشتیم باید که قیصرزاده بی دغدغه و اندیشه متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از آینهٔ مصافات
مرتفع شود و چهرهٔ مخالصت و مرات موافقت روی نماید و از عواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه
بهره ور شود و شیخ رمضان را بکرد انسر مستظهر و سرافراز ساخته باز فرستاد و سلطان محمود خان
که با میرشاه ملک بتاخت بعضی ولایات رفته بودند بواسطهٔ عرض مرضی در کیج برلغ برحمت
الهی واصل شد و از استماع این خبر هایل حضرت قدوهٔ شهریاران اواخر و اوایل از رتبهٔ فرح و سرور
بمقام حزن و اندوه مایل گشت و زبان توفیق بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاده و دل بر مفارقت
ضروری نهاد و امیرشاه ملک که با دیگر امرا و لشکریان بحیقوزه رفته بودند کج برلغ و آق بقه
و عدالیه را بغارتیدند و در عدالیه شیخ علی سیلانی و شیخ حاجی در جنگ کشته گشتند و از آنجا
شب در میان کرده آتش تاراج در سواحل و کنار دریا زدند و مجموع ولایت منتشا و ایلی که بمقتضا
یفعل الله ما یشاء خراب و ویران ساختند و با اموال و الجه بیرون از تخمین و قیاس باز گشته
باردوی گردون اساس پیوستند و در اول خریف اردوی کیهان پوی در تنغوزلغ فرود آمده
و سید خواجه و شیخ علی بهادر که پیش ازین بتاخت ایل ادین رفته بودند چنانچه رقمزدهٔ
کلک بیان گشت بتنغوزلغ آمده بعضی از لشکریان که همراه بودند بنا بر حرارت و عفونت
هوای آنجا رنجور شده رحلت نمودند و او نیز بمرض صعب گرفتار آمد و چون حضرت صاحبقرانی

بعیادتش قدم رنجه فرمود و بمیامن حضور موفور السرور آنحضرت حیاتی از نو یافت و از غرایب
حالات درین نواحی چشمه بود که آب آن در هر مکان که درنگ میکرد متحول بسنگ می شد طایفهٔ
از لشکریان ازان آب نادانسته آشامیده بر جای سرد شدند و الحکم لله العلی الکبیر

ذکر تعیین نمودن خسرو آفاق مواضع قشلاق در ممالک روم و شرح دیگر قضایا باراده ملک حی قیوم

پادشاه کامکار با شاهزادگان و نوینان رفیع مقدار در باب قشلاق مشورت فرموده هر یک را
از شاهزادها و امرا و نوینان امر فرمود که در شهری از شهرهای روم زمستان بپایان رسانند
و پیش امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد که بعد از غارت و تاراج ولایات در سرهای ایلی شهر مغنی
سپاه قشلاق کند و شاهزاده جوانبخت از نکی شهر برسا نهضت فرموده بمحالیج رفت و در آنجا
چند روز توقف فرمود و از آن موضع کوچ کرده سال کسری آمد و آتش نهب و غارت در آن ولایت
زده بمرغزاری نزول فرمود و چون پاسی از شب بگذشت الیاس سوباشی با طایفهٔ کثیر از
جیناغان که دران حوالی اقامت داشتند شبیخون آوردند و غاوار چون بحد اول رفته خبر
دیر رسانیدند و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از سپاه بحیعون رفته بودند و جمعی
بر بستر راحت غنوده شاهزاده بنا بر رعایت حزم سوار شده از اردو بیرون خرامید و امیر جهانشاه
و دیگر سرداران سپاه دران شب جمع آمده روی بجنگ و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشان را
منکوب و مقهور ساختند و شهرستان ابدان آن طایفه را از والی ارواح بپرداختند و امیر جهانشاه
در همان مرغزار قرار گرفت تا اغرق شاهزاده از عقب برسید و چند روز توقف افتاد
شاهزاده امیر جهانشاه و امیر سونجک با سپاه بجانب بیرغه فرستاد تا ایشان آن شهر را
با توابع و لواحق در عرصهٔ عاهات و آفات آوردند و شاهزاده بیقمان سواحل را تاخته و خاطر از

کار ایشان پرداخته بعضی سپاه رفت و تمام زمستان در آنمکان بگذرانید و بعضی سپاه در این
کوهی واقع است آبهای روانش رشک چشمهٔ حیات و هوای عنبرافشانش روح‌بخش رمیم
و رفات و جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جوانغار ولایت کرمیان ایلی تعیین رفت
و شاهزاده زمستان نزدیک الغ برلغ و کچک برلغ رحل اقامت انداخت و رایت نصرت شعار
از شغو زلغ در حرکت آمده بدو غدولغ رسید که در کتب قدما اران علارقبه تعبیر کرده اند و آن نهری
بود شعبهای متنوعه آراسته و مزین و ایمغی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمن افتاد
و بغیر مال امانی نگرفتند و تعرضی باهالی آنجا نرسانیدند و رایت گردون مماس از آب مندوران
عبور نموده فرود آمد و دران منزل پیران منتشا امیر محمد و امیر اسفندیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار
رسیدند و بشرف تقبیل بساط همایون استسعاد یافته هزار اسب بموقف عرض رسانیدند و عنایت
شهریار دریانوال شامل حال ایشان گشته بافر و کمر مغزز و مکرم گشتند اسفندیار ملازمت رکاب
ظفر انتساب اختیار نمود و امیر محمد بر حسب فرمان مال امانی قبول نموده با محصلان بازگشت
و چون رایات فیروزی آیات بگزل حصار رسید چند روز دران محل قرار گرفت و گماشتگان
دیوان اعلی بر ارباب آنجا مال امانی حواله داشتند و بوصول پیوست و در آنموضع بمسامع علیه رسید که
درین حدود کوهیست و دویست نفر از چتاغان خون گرفته پناه بدان برده اند و از لشکریان بجهة
هیمه و علف هرکه بدان حوالی میرسید از نهب و قتل سالم نمی ماند و استماع این خبر موحش آتش غضب
فرمانفرمای عجم و عرب التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه خون آشام
آن کوه را در میان گرفتند و چون خسرو گردون خرام از برای دفع ظلام از کوه سر برزد لشکر بهرام
اشتعام از آن بی باکان اثر نگذاشتند و درین اثنا مولانا عبدالجبار خوارزمی که سالها نصرت آیا

ملازم موکب حضرت صاحبقران هنرپرور بود بعارضهٔ چند روزه سرای فانی را وداع کرد غفرالله له
و حضرت صاحبقران نامدار از گزل حصار نهضت نموده بشهر ایاسلیق آمد و چند روز در آنجا توقف
و مال امانی بحصول پیوست و از آنجا متوجه شهر تیره شد که از مشاهیر بلاد روم است و آن بلده را
بنور طلعت خویش نورانی گردانیده وجوه مال امانی حواله داشت و درین اثنا جمعی که همراه امیر محمد منتشا
جهة مال امانی رفته بودند آمده نقود فراوان و اجناس بیکران بنظر علیه آوردند و پیشکشها که امیر
مشارالیه فرستاده بود بنظر کیمیا اثر آنحضرت رسانیدند و چون آنمقام محل توقف اردوی
کیهان احترام گشت

شرح فتح ازمیرکبران و استیلای اصحاب غزا و جهاد بر آن

در تضاعیف این حالات بسمع همایون رسید که در کنار دریا قلعه‌ایست مضبوط که از سنگ
تراشیده آنرا برداخته اند و بغایت بلند و مستحکم ساخته اند و همه طرف آن محفوفست ببحر
بی پایان و در یکطرف که بخشکی متصلست خندقی عمیق فرو برده اند و گروهی انبوه از متهوران
افرنج در آنجا مجتمع شده اند و آن قلعه بازمیر موصوفست و اهالی افرنج بزعم خویش آنرا از
مواضع متبرکه می شمارند چنانچه از سایر ولایات بقصد زیارت بدانجا روند و نذور و صدقه
باخود برند و آنرا از معظم عبادات و اشرف طاعات دانند و بمثابت یک اسب تاختن
دور از آنحصار قلعهٔ دیگر است بر سر کوهی بلند که ارباب اسلام در آنجا توقف و تمکن دارند
و آنرا نیز ازمیر مینامند و پیوسته میان سکان این دو بقعه اسباب حرب و ضرب مقابله
و مقاتله معد و مهیاست و چون سه طرف ازمیرکبران متصل بدریاست مخالفان دین متین
بکشتیها ماکول و ملبوس و اسلحه و آنچه محتاج الیه ایشانست می آورند و چون ساکنان ازمیر
مسلمانان پای ثبات فشرده با اعداء ملت بیضا بر دوام جهاد و کوشش می نمایند اهالی افرنج

از میر کبران را معمور داشته هزار نفر از کبران جهت محافظت قلعهٔ مذکور سال بسال علوفه و مرسوم
داده میفرستند و در ترویج و رونق آن حصار سعی و اهتمام بسیاری می نمایند لاجرم هیچکس از حکام
اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تصرف بآن حصار دراز کند و از بدایت عمارت تا
اکنون ساکنان آنجا جزیه و باج و خراج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده اند و مراد بیدر ایلدرم بایزید
چند نوبت لشکر بدر این قلعه کشید و نامراد باز گشت و خدمتش نیز سالها بمحاصره مشغول
شد و بجایی نرسید و مسلمانان از سکان آن حصار زحمت بسیار دارند و چون صورت حال
از میر کبران بر صفحهٔ ضمیر امیر صاحبقران اشتغال پذیرفت فرمود که امیرزادهٔ محمد خلف
امیرزاده عمر شیخ و امیر شیخ نور الدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آن قلعه شوند و
بطریق سنت ایلچی پیش ایشان فرستاده آن جماعت را بقبول اوامر شریعت دعوت نمایند
اگر توفیق ایشان گشته بدین اسلام درآیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش و عنایات
پادشاهانه اختصاص یابند و بالفرض که فرایض و واجبات و کل تکالیف شرعی را بقدم
تمکین و انقیاد پیش نیایند اما در صدد ادای مال باشند جزیه بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاق ازلی
دامن گیر اهل ضلال شده پای در دایرهٔ متابعت و مطاوعت ننهند بحکم صاحب شریعت غرّا
تیغ غزا و جهاد بر ایشان حکم سازند و اصل و بنیاد اهل فتنه و فساد براندازند امیرزاده محمد
با امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا که بر حسب اشارت علیه در حرکت آمده بودند نخست ایلچی باز میر فرستادند
و از وعد و وعید و بیم و امید سخن راندند بجز جواب خشن چیزی نشنیدند و باطراف و اکناف ولایت
از پنج کس فرستاده لشکر طلب داشتند و از مبارزان و سپاهیان آن حدود حشری
انبوه و گروهی کوه شکوه جمع آورده و در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری

باقصی الغایت کوشیده امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نور الدین عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند
کیفیت قضیه را انها کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت اغرق در دامن کوه
چمره گذاشته بنفس همایون در قلب زمستان و عین بارندگی بتاریخ روز شنبه ششم
جمادی الاول سنه خمس و ثمانمایه با لشکری که از کثرت روز محشر خبر میداد متوجه ازمیر گشت
و بر حسب فرمان امیرزاده محمد سلطان با سپاه دست چپ که در قشلاق مغنی بودند و امیرزاده
میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سایر امرا و اعیان که با ایشان بودند روی توجه بازمیر
نهادند و چون چتر ظفر نگار سایه وصول بر آن دیار انداخت چریک منصور از جانب حصار
که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امرا بسپه خود نقبچیان را بکار داشتند و بنصب عراده
و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان قضا جریان امیر شاه ملک مردان کاردان
فرمود که در طرف دریا که سه رکن قلعه در آب بود سه پایهای بلند استوار ساخته قریب به
یکدیگر برافراختند و بر بالای آن چوبها انداخته بطریق جسر استحکام دادند و درای بهین که سپاه منصور
بر زبر آن ایستاده بمدافعه و مقاتله قیام توانند نمود پرداخته آمد و در میان قلعه و دریا سدی بسته
تا راه آمد شد مخالفان مسدود گشت و هیچکس را مجال نماند که خود را بوسیله کشتی خوردنی و سلاح
بحصار تواند رسانید و بهادران ظفر شعار چپرها گرفته بر بالا برآمدند و بنقب مشغول شدند و در
اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با امرا اغرق را گذاشته در قشلاق
و سپاه بعهدهٔ امیر شمس الدین عباس بموکب اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار
افروخته نوکرانش غایت سعی و جهد مبذول داشتند و بموجب اشارت علیه بهادران فیروزی آثار
بیکبار روی جلادت برزم و پیکار آوردند و از یکجانب مجاهدان دین و سالکان عرفان

و یقین بزخم پیکان دلدوز و ناوک جگرسوز قصر حیات مشرکان را رخنهای ساختند و از آنجا
بی باکان فرنگ نیز جنگ قاروره نفط و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند و مدت
دو هفته میان فریقین نیران محاربه و قتال اشتعال داشت و با آنکه دران اوان و روزگار
بسعی و کوشش مخالفان تیره دل می خندید و چشم سحاب بر عاقبت آز و زبرگشتگان لحظه از گریه
نمی آسود و چون نقبچیان سنگها بیرون آورده برج و باره را بر سر چوب گرفتند و چشم جهان افروز
شهریار بران افتاد از خشم فرمان داد تا نقبها بهیمه و نفط انباشته آتش زدند و دیوارهای قلعه
سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوار قلعه افتاده در چنگ اجل زبون گشته راه جهنم پیش گرفتند
غازیان دولتمند با شمشیرهای کشیده روی جلادت بقلعه نهادند و بازوی اقتدار کشادند و
دشمنان را مقهور و مغلوب ساختند و از رخنها در آمده بفحوای و اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم هر کرا
از آنجماعت یافتند از پای در آوردند و معدودی چند از فرقه ضاله خود را بکشتی انداخته بهزار
مشقت جان ازان ورطه خونخوار بیرون بردند و حامیان حوزه اسلام بحکم و فرمان حاکم انام
ازان عمارات اهل شرک و ظلام که بگچ و آجر ساخته بودند اثری بجز نام نگذاشتند و از بعضی مواضع
افرنج کشتی بزرگ که آنرا کوکه گویند دو بادبان دار و مشحون بمردان کارزار و آلات و اسلحه
و اسباب رزم و پیکار بمدد مشرکان ازمیر متوجه بودند و چون بنزدیکی رسیدند از برج و باره
و ابنیه اثر ندیدند غرق دریای حیرت و دهشت گشته کشتی باز داشتند اشارت علیه بنفاذ پیوست که
از سرهای بدکیشان که بتیغ جهاد از ابدان جدا کرده بودند چندی بکمان رعد بکشتی ایشان
انداختند و آن بداندیشان بچشم سر صورت حال ایشان مشاهده کرده خایف و خاسر
بادبان مراجعت بر افراختند و مردم آن دیار که بر متانت و رصانت حصار اطلاع داشتند

تخصیص قیصر روم انگشت تحیر و تعجب بدندان تفکر و تامل گرفتند و چون از ابتداء محاصره تا زمان
تسخیر بیت دو روز درمیان زیاده نبود و مولف ظفرنامه افاض الله علیه بغفرانه گوید که محرر داستان
در اثنا بعضی اسفار بر ازمیر مسلمانان عبور افتاده و یکی از رفیقان طریق قصه مذکور بمناسبت
مقام در سلک انتظام در آورد و در آنوقت صورت بطریق محفوظی که بی اندیشه بیاد آید در خاطر
خاطر آمد شعر
ازمیر خراب گشت از میر ** تیمور مؤید جهانگیر ** و انقلعه که هیچ شاه نفکند ** بر کنگره اش
کمند تسخیر ** در جنگ بهفت سال قیصر ** ننشاند بران غبار تغییر ** بگرفتن و کندنش ز بنیاد ** زین شه
بدو هفته یافت تیسیر ** اینست کمال کامکاری ** با زوی قوی و حسن تدبیر

ذکر آمدن فرستادگان اولاد قیصر پیش حضرت امیر و مراجعت آن حضرت در کنف دولت و سعادت از ساحت ازمیر

در خلال این احوال شیخ رمضان که پیش ازین نزد سلیمان چلبی ولد ایلدرم بایزید
آمده بود بار دیگر با عدد انواع تحف و پیلاکات که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود
همراه داشته بوسیله امراء رفیع مقدار مجموع بموقف عرض رسانیده صورت انقیاد و بندگی
و مطاوعت و امیدواری مرسل خود را بغایت کامل و عاطفت شامل حضرت صاحبقرانی بزبان
ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی تقریر کرد و ضمیر آفتاب اشراق شهریار کامکار آفاق پرتو التفات
و تفقد بر احوال اختلال پذیرفته قیصرزاده انداخته حکومت اسرقیه را با توابع و مضافات و ضمایم
و ملحقات را باو ارزانی داشت و منشور جهان مطاع عالم مطیع دران باب تکمیل یافت و شیخ رمضان را
با خلعت فاخر و اسب با زین زر و افسر مرصع مع کمر ارسال نمود و هم دران ایام از جانب پسر دیگر
قیصر عیسی چلبی رسولی راسخ الکلام موسوم بقطب الدین بآستان فرخنده نشان شتافته صورت
فرمانبرداری و امیدواری قیصرزاده را بوسیله امرا و مقربان در پایه سریر پادشاه گیتی ستان

عرضه داشت و او هم مشمول لطف و احسان بی پایان آمد درین اثنا شاهزاده محمد سلطان مأمور گشت که بجانب قلعه که بیک روزه راه از ازمیر برین کنار دریا واقعست توجه نماید و آن حصن را که جمعی از افرنج پناه بدانجا برده اند مفتوح فرماید و چون شاهزاده بعزم آن امر مبادرت نموده بمقصد رسید ساکنان حصار شوکت سپاه ظفر پناه ملاحظه کردند بازوی اقتدارشان از کار مانده اعیان قلعه بقدم صدق و اطاعت طرق ضراعت پیموده بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج گردیده بجان امان خواستند شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرموده محصلان باستخلاص آن وجوه مشغول گشتند و امیرزاده مشار الیه با لشکریان که ملازم او بودند برحسب فرمان بازگشت و در مغنی سپاه باغرق خود پیوست و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قصه ازمیر کبران باز پرداخت پرتو التفات برحال ازمیر مسلمانان انداخت و ایشانرا بانواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده در باب غزا و جهاد وصیتها فرمود و رایت نصرت شعار از نواحی ازمیر نهضت نموده باردوی همایون و اغرق شریف فرمود و از آن مکان روان شده چون صحرای ایازلق مضرب سرادقات جلال گشت حاکم جزیره ساقز که مصطکی از آنجا خیزد سیه نام که در سلک ملوک افرنج انتظام داشت بپایه سریر خلافت مصیر رسید و از زبان حاکم خود پیغام بندگانه معروض گردانید و پیشکشهای پادشاهانه کشید حضرت صاحبقرانی درباره او عنایت و شفقت مبذول فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال حکم متحتم الامتثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواجی و دیگر امرا و سرداران ایلغار کرده بزم را غارت کنند و ایشان بی توقف روانه شدند و در ولایت نهب و غارت و تاراج تقصیری ننمودند و در بلده نشسته از ممالک آن نواحی مال امانی گرفته مظفر و منصور بازگشته باردوی همایون ملحق شدند و رایات نصرت آیات

از ایازلق در حرکت آمده چون بجایگاه تنغوزلغ نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که از مغنی سپاه بیرون آمده بود از سپاه جدا شده پیشتر آمد و شرف دستبوس دریافت و حکم شد که خدمتش با لشکر برانغار از جانب دست چپ بانکوریه روند و قیصر بموکب اعلی پیوندند شاهزاده جوانبخت در تنغوزلغ توقف نمود تا جریک برسید و حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده بسلطان حصار رفت و طایفه از جیتاغان که در جبال آنجا توقف نموده بودند بضرب تیغ آبدار بباد فنا رفتند و مراحم خسروانه ایالت کوتاهیه و تنغوزلغ و قرا شهر و الوس گرمیان را در کف اهتمام یعقوب چلبی نهاد که بحسب ارث باو میرسید و از ایلدرم بایزید گریخته بشام رفته بود و بعد از فتح آمده بود ظفر کردار ملازم رکاب فیروزی آثار گشته و اعلام ظفر انجام از راه الغ برلغ در جنبش آمده چون سایه بلند پایه بآن سرزمین انداخت امیرزاده شاهرخ از یورت قشلاق خود متوجه شده بود بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و اشارت شهریار جهان پناه بنفاذ پیوست که لشکریان روی جلادت بتسخیر حصار آنجا آورند و ارباب جنگ و قتال بامتثال مثال کمر مبادرت بر میان بسته مردانرا سیاست و طفلانرا اسیر کرده زمین آنجا با خاک هموار گردانیدند و در تاریخ واقعه جلال الاسلام گفته اند

بیت

کان تاریخه بنصف رجب اتا ‌‌ طیب روحه و طاب مثواه

ذکر فتح اکریدر دلنشین بر سعی و اهتمام سپاه شجاعت آیین

در مملکت حمید دریاچه ایست طول آن بیست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن عذب و خوشگوار بود و دران بحیره چند رود خانه ریزد و از جانبی دیگر بیرون میرود و در اطرافش باغات بسیار و بساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها و ریاحین واقعست و بر کنار دریای مذکور

شهربندی از سنک بنیاد کرده اند و به اکری در شهرت کرفته سه جانب آن متصلست بآب
و یکطرفش بکوه پیوسته و در کتب تواریخ آن قلعه بفلک آباد تعبیر کرده اند و در میان آن
بحیره دو جزیره است یکی قریب بشهر مشهور بکلستان و دیکر بنسبین و در نسبین که بزرکتر است
قلعه ساخته اند و عمارتی عالی دلکشای پرداخته و اهالی آن حوالی و نواحی اموال و آنچه مایحتاج
ایشان بودی دران قلعه نکاه داشتندی و درینولا خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و باعتماد
دریا که از جمیع جوانب محیط است بان فارغ البال نشسته بودند و چون این احوال بر آینه ضمیر
خسرو بیهمال جلوه آمد خیال تسخیر آن قلعه از خاطر عاطر دریا مقاطرش سر بر زد و مثال واجب الامتثال
صدور یافت که براه آق شهر در حرکت آیند و چون در آن ولا مزاج ایلدرم بایزید از نهج استقامت منحرف
بود و مرض صعب بر وی مستولی کشته لطف شهریار احسان شعار اطبا حاذق مثل مولانا رکن الدین مسعود
شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم قیصر کردانید تا بتداوی وی اشتغال نمایند و ایشانرا با ازنیق
روانه آق شهر نمود و رایت نصرت شعار از الغ یرلغ ایلغار فرموده شب بمیان کرده صباح شنبه نهم
اکری در نزول کرد و روز دیکر بمقتضی یرلیغ جهان مطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابا بکر و امیرزاده اسکندر
و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی و سونجک بهادر و دیکر
امرا و بهادران و سرداران و اعیان و وجوه سپاه متوجه حصار کشتند بعضی بکوه بر آمدند و برخی از دامن کوه
بدروازه شتافتند و حصار را بعنف مسخر ساخته لشکریان بشهر در آمدند و از مخالفان جمعی کثیر را بقتل در آوردند
و کروهی انبوه خود را در آب انداختند و پناه بدان دو جزیره بردند و یرلیغ مطاع صدور یافت که عمدها بندند و
کشتیها از چوب و پوست اسب و کاو مرتب سازند و فرمان بران امر مبادرت نموده مجموع شاهزادکان و امرا
و نوئینان بکشتیها در آمده روی بقلعه نهادند و آن حصار را مرکز وار در میان کرفتند و کوس و کورکه کوفته

سورن انکیختند سکان آن موضع از مشاهده آن مدهوش و متحیر کشته شیخ بابا را که کلانتر ایشان بود
دست از جان شسته در میدان جرأت قدم نهاده التجا بمراحم شاهزادکان برده ایشانرا شفیع ساخت و بجان
امان یافته فرمان شد که او را با خانه کوچ نقل نمایند و قلعه نسبین در حوزه تصرف بندکان درکاه آمده اموال
و جهات آنجا بلشکریان بموجب فرمان تقسیم یافت و درین اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان پیک
مبشر آمده خبر آورد که قرة العیون سلطنت رنجور و ناتوانست از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی
پریشان و مشوش کشته ابابکر را بتعجیل فرستاد تا صورت حال چنانچه باشد بموقف عرض رساند و بنفس
همایون متوجه آق شهر شد و چون عبور رایت فتح آیت بر لشکر جوانغار اردوی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد
شاهزاده جوانبخت طویی عظیم کرده پیشکشها در خور کشید و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه نیز خدمات شایسته
بتقدیم رسانیدند و در اثنا این اوقات از قونیه بدرکاه عالمپناه انواع تحف و هدایا از نقود و اجناس بموقف
عرض رسانیدند عاطفت خسروانه که او را از بند قیصر خلاصی داده بود بجای پدرانش نصب فرمود چنانچه سمت کذارش یافت
پذیرفت و مجدد خدمتش را بصنوف نوازش اختصاص داد و باز کردانیدند و اردوی کیهان پوی از آن منزل
کوچ فرمود

ذکر وفات قیصر روم ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان انار الله علیهما شآبیب الغفران

در روز پنجشنبه چهارم شعبان المعظم سنه خمس و ثمانمایه خبر رسید که پادشاه سعید ایلدرم بایزید
در آقشهر از دست ساقی اجل شربت ناکوار ناکزیر چشیده و بمرض خناق و ضیق النفس قیصر را روح دست تصرف
از تدبیر بدن باز کشید و حضرت صاحبقران از استماع این واقعه بی درمان بغایت محزون و اندوهناک کشت
و بمضمون کلمه عرفت الله بفسخ العزایم بخاطر انور کذرانیده زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بکشاد و عزم
آن داشت که چون تمامت ملک روم بحوزه تسخیر لشکر ممالک ستان جهانکیر در آید اسباب سلطنت قیصر
آماده داشته و چتر کسر و حقت وی فرموده مجموع آن مرز و بوم را بخدمتش ارزانی دارد تا بار دیکر بکسر اصنام قلع

عهده او ثان کمر بندد و چون نگاشته قلم تقدیر مخالف آن بود باراده حی ودود رضا داد و چون
رایت نصرت آیت بجد ودو آن شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمده تقریر کرد که مولانا
فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داد و مفید نیفتاد و از تصاعد خاطر مرض بصرع منجر شده این حدیث
بر مزاج اشرف اعلی بغایت گران آمده خاطر عاطر آنحضرت بسی نگران شد و دانه خواجه را دو اسبه
بازگردانید که تا پیش از رسیدن موکب همایون از مجاری احوال بیمال شاهزاده بی امهال خبر رسانند
و چون خسرو سعادت قرین نصرت بهر ضمان تایید الهی بآن شهر نزول فرمود بازماندگان قیصر را
خلعت پوشانیده تفقد و دلجوئی نمود و عیسی چلبی ولد صلبی او را خلعتها گرانمایه و کمر شمشیر مرصع زرین بند
و بار طلا و دیگر اسباب لایق و صد اسب بدو اعلی و یرلیغ موشح بال تمغا کرامت نموده دلجوئی
فرمود و قیصرزاده را امر کرد که برود و نعش پدرش را که در فراش شیخ محمود حیران بامانت گذاشته اند
در محفه بآیین سلاطین ببرسا برد و در عمارتی که خاص برای اینمعنی ساخته اند دفن نماید و عیسی چلبی
بموجب اشارت در حرکت آمد و حضرت صاحبقرانی اعرق گذاشته از آن شهر بر جناح تعجیل
بجانب اردوی محمد سلطان روانه شد و در آن راه شنید که خضر بیک و ابراهیم که از امرای ترکمان
منحرف شده بکوهی که راه بدامن آن میگذرد تحصن نموده اند بنا برین حکم شد که لشکر جلادت
آیین توجه بکوه نمایند باستیصال آن زمره برگشتگان کمر اجتهاد بر بندند لاجرم چاکران فرمان
گذار اطراف کوه را در میان گرفتند و زخم پیکان آبدار خرمن جمعیت آن خاکساران را بباد
فنا دادند و بعضی کشته و بعضی دیگر گریختند و اموال ایشان بتاراج رفت و عیال و اطفال
آن جماعت بذل اسیر گرفتار آمدند و در اثناء طریق دولتخواه توغا ایلچی از اردوی شاهزاده آمد
خبر آورد که مرض آنجناب روز بروز اشتداد می نماید حضرت شهریار دین پرور تعجیل براند

و بعد از وصول بمقصد بر سر بالین رنجور آمده نور حضور ارزانی داشت و بیمار را جانی ناتوان
یافت که مجال تکلم نداشت و حضرت صاحبقرانی را ملال عظیم بر باطن مستولی شده شاهزاده را در محفه
خوابانیدند و هم در آن روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته شد فرود آمدند مرغ روح شاهزاده
از قفص کالبد پرواز کرده روی بمقصد اصلی آورد و این واقعه هولناک در هژدهم شعبان سنه
خمس و ثمانمایه روی نمود و مدت عمر شریف شاهزاده مرحوم انار الله برهانه بیست و نه سال بود
زبان صاحبقران عدیم المثال بدین کلمات مترنم گشت ؎ کجائی ای ز فراق تو جامه جان چاک
بجان رسید بجان تو این دل غمناک ٭ تو سرو باغ بهشتی چه میکنی در گل ٭ تو عین آب حیاتی
چه میکنی در خاک ٭ صبر و قرار و تحمل و اصطبار یکبار از ضمیر بزرگوار شهریار فلک تمکین کوچ کرده
رخت بر بست و عنان تمالک و تماسک بالکل از دست مبارکش بیرون رفت و وضیع و شریف
و مرد و زن در آن ماتم و شیون کبود و سیاه پوشیدند و دم بدم خون دل از قدح دیده نوشیدند
جوانان چون شمع گداخته و پیران چون فاخته نمد سیاه در گردن و از فریاد و فغان و ندبه
نفیر امیر و وزیر صبح محشر ظاهر گشت صاحبقران دریادل در آن واقعه هایل جانگسل بقضای باری
سبحانه و تعالی رضا داد و زبان بکلمه انا لله وانا الیه راجعون گویا گردانید و فرمان داد که بعد از
اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزاده مرحوم را در تابوت مشحون برحمت
حی لایموت نهادند و تابوت را در محفه تعبیه فرموده بر استران بار کردند و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر
و امیر ایاره و دانه سوار دو اسبه ملازم تابوت گردانیدند فرمود که چون باونیک رسند گوهر
دریای مغفرت را صدف ارتو سازند و تابوتی مجدد نهاده سر تابوت بمسمار مضبوط سازند
و بسلطانیه برند و در مزار قیدار پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که در آنجا واقعست بامانت

بسپارند تا بعد از آن بسمرقند و باقی و مقربان با محفه و تابوت خالی در اودینک توقف نمایند
و جماعت مذکور بر حسب فرمان روانه شده حضرت صاحبقران بعد از توجه ایشان با غرق خجسته
مراجعت کرد و از صحرای آقشهر نهضت نموده روی عزیمت بشهر نهاد و در اثنای طریق بعضی از
امرا که عرضه داشتند حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوکواری بیرون آیند و ترک نوحه
و زاری کنند مجموع مردم که از ماتم سیاه و کبود پوشیده بودند ناله و افغان کوتاه زبان خروش
در کام بناکام کشیدند

ذکر آمدن ایلچیان حاکم مصر و شام بدرگاه حضرت صاحبقران گردون احتشام

چون رسولان پادشاه گیتی پناه بمصر رسیدند اتمش را طلب داشتند
نطفه خلف برقوق الملقب بالملک الناصر قضیه فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که شوکت
و مهابت او در خاطر اهالی آن دیار قرار گرفته استماع نمودند دهشت و حیرت در دماغ او
راه یافت و دانست که منازعت با ارباب و مخالفت با اصحاب تایید و نصرت ثمر خسران
و نکبت است و مستلزم محنت و مذلت از نا فرستادن اتمش که در آن باب تقلید پدر خود کرده
بود پشیمان گشت و بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان خود خدمتش را از حبس بیرون آورده
بمجلس طلبید و در توقیر و احترام الحاح و مبالغه نمود و شرایط دلجویی و عذرخواهی بتقدیم رسانید
و در تمامت ولایت مصر و شام منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب شهریار آفاق محلی و مزین
گردانیده اتمش را شفیع ساخت و با دو رسول احمد واقفه نام او را بدرگاه عالم پناه فرمانده انام
فرستاد تا صورت معذرت والی خود را بعرض عالی رسانند و تقصیرات ایام گذشته درخواست
نمایند و سخنان خود را بقبول باج و خراج مؤکد بسازند و در باب فرمانبرداری و طاعت گذاری
فصول پرداخته برسم پیشکش اموال متکاثر از نقود و جواهر و رخوت نفیس اسکندرانی و شمشیرهای

مصری و غیر ذلک با ایشان روانه ساخت فرستادگان بولایت روم در آمده اتمش بسعادت
و پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و احوال و اخبار مصر و شدت خوف و هراس
والی و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه جم جاه رسانیده رسولان بار روی اشرف اعلی پیوستند
و بوسیله امرا و نوئینان عز تقبیل بساط جلالت مناط دریافته تحف و هدایا را معروض داشتند
و سخنان فرج را بسمع همایون رسانیدند عرق شفقت و لطف خسروانه در اهتزاز آمده بر زبان
گوهر افشان گذرانید که چون او را حداثت پدر و سایه اشفاق و اشبال او از سر افتاده مساعدت و معاضدت
بر ذمت همت پادشاهانه ما از جمله واجباتست چه اگر در سلوک جاده متابعت و مطاوعت راسخ باشد
بفنون رافت و صنوف مرحمت ما مستوثق و مستظهر گردد و به تنسیق مهمات ملک و ملت و خدمت
حرمین شریفین زادهما الله تعالی تشریفا و تکریما کما یجب و ینبغی قیام تواند نمود و تجار و زوار آینده
و رونده بی دغدغه و خوف تردد توانند کرد و فرستادگان فرج را بانواع نوازش مقرون
و مسرور و فرحان باز گردانید و بخلعت و کمر و سیم و زر بی نیاز و توانگر ساخت و از برای حاکم مصر
افسر مرصع و خلعت خاص و کمر مشحون بجواهر و درر ارسال فرمود و بنوید پادشاهانه و عواطف
و عوارف خسروانه فرج را در زمره خدمتکاران و وفاداران و جانسپاران جای داد ع
چنان کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر قوم قراتاتار و توجه شهریار صاحبقران بجانب ایشان بر سبیل ایلغار

از قدیم باز قوم قراتاتار عدد کثرت ایشان بهفتاد هزار خانه وار رسیده بود و در
حدود دیار خطای روزگار می گذرانیدند و بر اکثر اقوام و قبایل غالب آمده بحرمت و جاه زندگانی میکردند و میان
انجماعت و مغول خصومتها واقع شده چنانچه تفصیل آن در تواریخ ترکان مسطور است و چون حق تعالی
جل و علا جنگیز خان را استیلا بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را تا کودکان شیرخواره بکشند چه در نفسه

وفساد ایشان بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه جهانگشای بموجب فرموده عمل نمودند و چون
در اوایل دولت چنگیز خان و پیشتر از آن نیز مغول و غیر مغول از آن قبیله دختران خواسته بودند و فرزندان
حاصل شده کودکان خود پنهان داشتند و چون شدهٔ غضب چنگیز خان تسکین یافت و آن
طفلان بزرگ شدند بعضی از آن فرقه هم در زمان سلطنت او بمرتبهٔ امارت رسیدند القصه در آن
اوان که منکو خان برادر خود هلاکو خان را بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر او گردانید
و چون هلاکو خان در تبریز بر سریر سلطنت متمکن گشت آن قبیله بواسطهٔ آنکه خلافی در جبلت داشتند در حدود
روم یورت و مقام داد و بنا بر آنکه بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان در ممالک ایران پادشاهی
صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی شعار خود ساختند و پنجاه و دو فرق شدند و هر صده بهوای دل خود یورتی
اختیار کردند و بعد از انقضای ایام دولت قاضی برهان الدین ایلدرم بایزید بر سیواس و آن نواحی استیلا یافته
قراتاتار را داخل لشکر روم کرد و از برای آنها در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در آن ولایات اخراجات
و عوارضات دیوان چندان نمی باشد باندک فرصتی ایشان صاحب ثروت و حشمت و مال و جمال شدند و در
هنگامی که حضرت پادشاه عالم‌پناه جمشید جاه بر قیصر و سپاه او غالب آمد این داعیه از خاطر خطیر آنحضرت
سر بر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان الوس جغتای جای دهد و در آن زمان که سرداران قبیلهٔ مذکور بدرگاه
گیتی پناه شتافتند عنایت خسروانه ایشان را بخلع طلادوز و شمشیرهای زراندود و انواع نوازش
دیگر محترم و موقر ساخت و وعده‌های جمیله بر زبان خجسته بیان بگذرانید و چون هیچکس از سپاه منصور
متعرض قوم مذکور نشده ایشان را ایل و منقاد دانسته در یورتهای خود بفراغ بال نشسته بودند و در آن وقت
که رسولان حاکم مصر باردوی اعلی رسیدند پادشاه مظفر لوا سه روز در منزلی توقف نموده با ارباب کیاست
و عقلا از شاهزادگان نامدار و امرای ذوی الاقتدار در باب نقل قراتاتار بما وراء النهر مشوره فرمود و رای عالم آرا

بر کوچانیدن آن جماعت قرار گرفت و چون قرب چهار هزار خانه‌وار بودند
و مردم متعین در میان ایشان بسیار رای صواب فرمان داد که شاهزادگان
و امرا و تومانان هر یک برای روان شدند و اطراف و جوانب آن قوم را
چنان احاطه نمایند که هیچ کس براه هوس خود قدمی ننهند و در رعایت
حزم و احتیاط مبالغها نموده فرمود که مطلقا ضرری بایشان نرسانند و بر
مقتضی اشارهٔ علیه امیر جهانشاه با دیگر امرا و سپاه برانغار و لشکر امیرزاده
محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه
از بهادران جوانغار بطرف قیصریه و سیواس روان شدند و بعد از آن
حضرت صاحبقران سعادت یار با بقیهٔ جنود ظفر ورود در حرکت آمده
عنان عزیمت بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن و مساکن الوس
قراتاتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ را بحفظ طریق تعیین نمود
تا که ایشان قرار بر فرار ندهند و چون موکب ظفرانتساب بعد از قطع منازل
از پل قراشهر عبور نمودند و نزدیک بیورتهای ایشان رسیده کس فرستادند
و رؤسای ایشان را طلبیدند فی الحال دو نفر از سرداران قوم قراتاتار بپایهٔ سریر
سلطنت مصیر با خاطر آسوده حاضر گشتند حضرت صاحبقران کامران آن
دو شخص را بمواعید دلپسند مطمئن و ارجمند گردانید و خلعت طلادوز و
کمر زرنگار بخشید و بجهت اطمینان ایشان سوگند یاد کرد که درباره شما
جز عنایت و مرحمت از اینجانب بظهور نخواهد پیوست و مدتی مدید است که

آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین سابق از توران زمان که یورت قدیم
وماوای اصلی ایشان بوده بیرون آمده اند ودر دیار غربت بجفا ومحنت کربت
روزکار کذرانیده اکنون بعنایت ایزدی از آنجا تا اینجا در حوزه تصرف
بندکان ماست وحکم یک ولایت دارد وظیفه آنکه کلمه حب الوطن من الایمان
نصب العین ساخته بجانب ماوراء النهر با اسباب واموال خود در مرافقت اردوی
اعلی توجه نمایند ومدت العمر در ظل عنایت وحمایت ما زندکانی کنند واز موائد
انعام واحسان ما محظوظ وبهره ور شوید ایشان بعد از ادای شکر وسپاس
ودعا وثنای بی قیاس بعرض رسانیدند تا اوامر ونواهی حضرت پادشاهی را
از وفور اخلاص وکمال دولتخواهی بجان ودل مطیع ومنقادیم وبندکان را کدام دولت
به از آن باشد که در زمره خدام شهریار انام انتظام یافته حیات چند روزه بپایان
بریم حضرت صاحبقران هنرپرور کلام کلانتران قوم قراتاتار را فی الجمله باور کرده بنا
بر احتیاط وحزم حکم فرمود که اسلحه ایشان را کرفته بقورخانه سپارند وآن قوم را
جوق جوق وکروه کروه ساخته بر امرا تقسیم نمایند ویرلیغ جهانمطاع صدور یافت
که هیچکس از ایشان کوسفند وچهارپای نخرد تا موجب سبکباری ایشان نشود
وفکر کریز نکنند وفرمود که از جمیع تکالیف واخراجات معاف ومسلم باشند ویوزه تجبایان
ایشانرا امیرا بها وعلغوارهای مناسب فرمود واوروندوسی چهل هزار خانه وارباب موا
وحواشی ملازم شدند ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از ولایت روم وآکاه شدن خانزاده والده
امیرزاده محمد سلطان از واقعه شاهزاده مرحوم وچون تمامت ممالک در تحت تصرف لشکر پادشاه کیتی پناه

آمده وقلاع وبقاع آن مرز وبوم از شایبه کدورات اغیار وتمرد اصحاب عناد واستکبار صافی
کشت رای آفتاب اشراق نخست بر مراجعت آذربایجان وعراق عزیمت
تصمیم داد تا فضای آن ممالک را سرانجام داده متوجه سمرقند شود ودر ضمان
حفظ وتایید ملک ذو الجلال در عین کامرانی واقبال روان شد ونشان بجانب
سلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرایملک خانم وتومان آغا وخانزاده
مادر امیرزاده محمد سلطان ودیکر اغایان وشاهزادکان که آنجا بودند متوجه شوند
وتا قلعه اونیک بیایند وچون صاحبقران کیتی ستان قیصرلیسان به قیصریه رسید
دانست که اهالی آن دیار رعب وهراس بخود راه داده پناه بنقبها برده اند
لاجرم فرمان قضا مضا صادر کشت که علی سلطان تواجی با طایفه از جریک منصور
متوجه ایشان کردند وچون نزدیک آن جماعت رسیدند ایشان از خوف سر و
جان آهنک جنک کردند علی سلطان از سوراخی که ممر روشنی ایشان بود
سر بسوی آن برده که ناکاه تیری جانکزای از شست قضا بر شاهرک
او آمده جان را روان تسلیم نمود ولشکریان آن بی باکان را بدست آوردند
برادر علی سلطان ایشانرا به تیغ انتقام از پای درآورد وموکب همایون چون
از سیواس بکذشت حضرت صاحبقران کامکار امیر قراعثمان ترکمان را
خلعت داده بجای خودش روانه ساخت وچون مرغزار زنجان از وصول
موکب ظفرنشان غیرت فزای روضه رضوان کشت طهرتن خدمات
پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بکذرانید وچون اعلام نصرت نجاح

از آن موضع در حرکت آمد یکدو منزل قطع فرمود ملکات ملکانه طهرتن را بخلعت شهریارانه اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و کپکی که خبر توجه آغایان و خواتین از سلطانیه آورده بودند بازگردانید که فرزندان نامدار را بتعجیل رانده پیشتر بیایند و چون اضعاف دم از غبار موکب شهریار بلند مقدار رایت تفاخر برین گنبد دوار برافراخت دارای سپهر سلطنت و حشمت امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص باردوی همایون رسیدند و حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش گرفت و بزبان لطف و عطوفت پرسش فرمود و از رویت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت فراقت شاهزاده محمد سلطان تازه شد چون خواتین و آغایان که برحسب فرمان از سلطانیه آمده بودند در تبریز نیز اسباب تعزیت ترتیب داده و از آنجا در حرکت آمده بقلعه اونیک رسیدند و چند روز آنجا توقف نمودند و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران دیار انداخت خانزاده را از واقعه فرزند مغفور مبرور آگاهی دادند و بانوی عظمی از استماع این بلیه کبری بیت زد دست و درید پیرهن را
کین مرده چه میکند کفن را ها جمیع آغایان و حرمها لباس سوگواری در بر افگنده نوحه و زاری آغاز کردند و غوغای سنگین در اشتد گورکه و کوس را پاره پاره [illegible] و تابوت خالی را که در اونیک بمسمار استوار کرده بودند و گذاشته نزد خانزاده آوردند و آن ستیره عظمی چنان در گریه و فغان شد که خون از دل سنگ چکیدن

گرفت و بعد از آن جهت روح پرفتوح او ختمات کلام الله کرده طعام و آش دادند و سادات و علما و مشایخ و صلحا که از اطراف آمده بودند در مجالس متعدد بمصقل موعظه و نصیحت زنگ ملال فی الجمله از خاطر عاطر حضرت صاحبقران سخن دان زدودند و چون حزن و اندوه آنحضرت اندکی تسکین یافت بساط تعزیت در نوردیده پرتو عنایت و التفات پادشاهانه بر وجنات حاضران مجددا تاخته آنحضرت همه را بنظر اعزاز و اکرام نگرسته و بانعام و احسان خسروانه همه را سرافراز ساخته رخصت کرامت فرمود

ذکر توجه رایت گیتی ستان بجانب گرجستان و آمدن حاکم ماردین بدرگاه سعادت قرین و تفویض ولایات بشاهزادگان مکرمت آیات

بنابر عهد و پیمان که ملک گرگین در سال گذشته با بندگان درگاه پادشاه فلک جاه کرده بود واجب چنان مینمود که درین هنگام بپای ضراعت و مسکنت پیش آمدی و پیشانی نیاز و اخلاص بر ساحت کریاس سپهر حشمت نهادی زبان به تهنیت گشادی و چون باین سعادت موفق نگشت عصبیت دین و غیرت خسروانه باعث آن شد که شهریار دین دار عزم صوب گرجستان فرمود و در عین تسلط بر درایت جهانگیری و جهانبانی برافراخته بطرف منکول با سپاه برانغار و جوانغار و قول روان شد و درین اثنا سلطان عیسی والی ماردین از تقاعدی که پیش ازین نموده بود و بموکب همایون نه پیوسته پشیمان گشت و بیقین دانست که جراحت نکبت و محنت او را بجز لطف و عاطفت آنحضرت دوایی ممکن و متصور نیست لاجرم با وجود خوف و بیم و دلی از فکر و اندیشه دو نیم میان امل و یأس با شمشیر و

کرباپس روی توجه بکریاپس کردن اساس نهاد و چون برسید دست
امید بدامن شاهزادهٔ جوانبخت شاهرخ بهادر زده آن جناب را شفیع
جرایم خویش ساخت و شاهزاده مشار الیه خدمتش را در بارگاه کیوان اشتباه
آورد و او سربرهنه کرده و در قایمهٔ عفو دست زده بعد از رخصت بر قاعدهٔ
و شیمهٔ گناه کاران درآمده نوشیروان جمشید منش بعد از عتاب و سرزنش
رقم عفو بر ذلات او کشیده بعواطف بیکرانش نوید داد و او خراج و باج چند ساله
مار دین و پیشکشهای لایق بنظر کیمیا اثر صاحبقران کامران رسانیده مشمول
انواع عاطفت و احسان گشت و بتاج و خلعت و کمر مرصع سر تفاخر بر ذروهٔ
کیوان کشیده بمزید قربت اختصاص یافت و مخدرهٔ خدمتش نامزد امیرزاده
مظفر الدین ابابکر شد و در خلال این حال پسر آقبوغا کرجین با کرایم اموال بدرگاه
پادشاه اسلام پناه آمده بوسیلهٔ مخصوصان و مقربان شرف تقبیل سرادق
جلال دریافته اسبان و جانوران غریبه و غیر آن بموقف عرض رسانیدند و همچنین
کوستندیل برادر ملک کرکین که با او مخالفتی ورزید روی توجه بقبلهٔ اقبال
و کعبهٔ آمال آورده و پیشکشها گذرانیده ملحوظ عنایت گشت و از هر جانب سرداران
اطراف و اعیان و اشراف اکناف بدرگاه گیتی پناه می آمدند و بانواع سیورغامیشی
اختصاص یافته دوستکام باز می گشتند و در حوالی منکول بپرتو التفات ضمیر آفتاب
تاثیر صاحبقران جهانگیر بر صفحات روزگار امیرزاده پیر محمد بن امیرزادهٔ مرحوم
عمر شیخ بهادر دریافته او را بصنوف تربیت و نوازش سرافراز و ممتاز گردانیدند

و بتجدید حکومت دار الملک شیراز بجد متش ارزانی داشته و لطف الله بیان تیمور
و حلبانشاه برلاس را بملازمت او تعیین فرمود و شاهزادهٔ مشار الیه روی توجه
بآن صوب نهاد و بموجب حکم امیرزاده رستم که ایالت فارس تعلق باو میداشت
از ییلاق کوه زرد متوجه اردوی کیهان پوی گردید و چون بنجانبار که از اعمال
جرباذقانست نزول فرمود از نزد حضرت صاحبقران کس آمده خبر رسانید
که ما اصفهان را بتو ارزانی داشتیم اغرق خود بدانجا فرست و خود بوروجرد برو
و بعمارت قلعهٔ ارمیا که خرابست و ویران اشتغال نمای و مهم اهالی آنحوالی را
اشتطامی ده و در خانپار امیرزاده پیر محمد که عازم شیراز بود رسید و با امیرزاده
رستم ملاقات کرد و برادران جانی یکدیگر را در آغوش مهربانی گرفته اظهار
شادمانی و مسرت کردند و امیرزاده پیر محمد بمقصد شتافته امیرزاده رستم
گماشته خود را باصفهان فرستاد و چون بوروجرد رسید در باب قلعهٔ مذکور
سعی و اهتمام تمام نمود و در تضاعیف این حالات داعیهٔ تعمیر بغداد که از امهات
اسلام است و بواسطهٔ مخالفتی که از سکان آنجا واقع شده بود زهر انتقام
چشیده بودند چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر حضرت صاحب قران
جهانگیر سر بر زد و این شغل عظیم بشهامت و صرامت امیرزاده ابابکر حواله رفت
و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات و ضمایم و مضافات بشاهزادهٔ مشار الیه
مفوض گشت و جمعی از امراء عالی مقدار مثل پاینده سلطان برلاس و حسین بیک
برلاس و سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولت خواجه

ایناق و دیگر بهادران و سپرداران برحسب فرمان ملازمت رکاب
شاهزاده نامدار اختیار نمودند و اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر دار السلط
و بصره و کردستان و ماردین و دیار بکر بجا روبلی را د حاضر آیند و از متابعت
و مطاوعت آن جناب گردن نه پیچند و شاهزاده را امر فرمود که از
راه دیار بکر درآید و بقیه مفسدان و شریران آن نواحی و اطراف را
سیاستی بلیغ فرماید و چون فصل خریف روی نماید بعراق
عرب گراید و نخست بدفع قرا یوسف ترکمان اشتغال نماید
چه دران اوان دران مملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم
خاطر جمع سازد مردم را به زراعت و عمارت ترغیب نماید
و بعد از ان بآبادانی دار السلام بغداد از سر جد و اجتهاد
پردازد چنان که بزودی معمور گردد چنانچه سال باراده ملک
داد گر قادر حی زر روانه شود و ما التوفیق والتایید الا من عند الله
العزیز الحمید **ذکر احوال قرا یوسف ترکمان و توجه سلطان احمد بشام**
مقرون به تحیر و تاسف شرح استیلاء قرا یوسف
ترکمان بر عراق عرب چنان بود که او از صدمات عساکر نصرت
آثار پناه بایلدرم بایزید برده بود چنانچه رقم زده کلک بیان گشت
و در وقت عزیمت حضرت صاحب قران گردون توان بممالک روم
قرا یوسف ترکمان اظهار گریز از قیصر نمود و دست تسلط باموال و چهار

پایان مقیمان قیصریه دراز کرده غنیمت فراوان جمع آورد و از ساحل آب فرات روی توجه بجهت
نهاد و در جول و بیابان هیت قرار گرفته احشام تراکمه و اخفا و بعضی قبایل عرب بمتابعت خود
دعوت کرده گروهی انبوه از هر دو طایفه پیش او جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد و تمامت عراق عرب
بود حکومت بعضی از ولایت عراق عرب را به پسر خود طاهر ارزانی داشته خدمتش در حله اقامت
داشت و سلطان احمد از بغداد بحله پیش پسر خود و سلطان طاهر آمد و آقا فیروز را که وزیر و مشیر صاحب
تدبیر و مدبر امور او بود بگرفت و سلطان طاهر از نیمعنی متوهم شده با امراء پدر خویش مثل محمد بیک و امیر علی
و بیکاییل و فرخ شاه که اینجماعت نیز اعتمادی بر سلطان احمد نداشتند مشورت کرده باتفاق یاغی
شدند و در نیم شب از جسر گذشته باینطرف آب آمدند سلطان احمد چون برین حادثه اطلاع یافت
جسر ببرید و کنار آب گرفته در مقابل پسر و امرا بنشست و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده التماس
نمود که باو ملحق شود و او را باموال فراوان نوید داد و قرا یوسف با لشکر گران از عرب و ترکمان روان
شده بسلطان احمد پیوستند و بهیات اجتماعی از آب گذشته هر دو سپاه صفها بیاراستند و بعد از
محاربه عظیم شکست بر طرف سلطان افتاد و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند و سلطان طاهر را در وقت فرار
جویی پیش آمد خواست که مرکب از ان جوی بجهاند با اسب و جبه در آب افتاد و شعله حیاتش منطفی گشت
و تراکمه بمال سلطان احمد طمع کردند و خدمتش این صورت بفراست دریافته در ظلمت لیل بر خود پیش
گرفتند و راه بغداد و در پیش قرا یوسف از مردم حله آنچه توانست بدست آورد و در عقب سلطان متوجه شد
و چون ببغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مختفی گشت و چون شب درآمد
قراحسن نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برد و او را بر دوش گرفته قریب پنج فرسخ قطع کرده
در راهی گاوی بدست ایشان آمده سلطان احمد بران سوار شده و رو بتکریت رفتند و سارق عمر

ادبرات که آنجا بود در مقام خدمت آمده چهل سر اسب بکشید و از نقود و اسلحه و رخوت و امتعه آنچه
دست بهم داد بان پیر رسید بسلطان احمد بگذرانید و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده
بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار و غیرهم بتکریت آمده در ظل رایت او مجتمع گشتند سلطان احمد وداع
فرموده از انجا عنان توجه بجانب شام تافت و قرایوسف بر تمام عراق عرب استیلا یافت
و بنا بر سیاق تاریخ چون شمه از حال قرایوسف و سلطان احمد ثبت افتاد خامهٔ مشکین شمامه بستان ادا
اصل رفت بازمی نماید که چون امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شد اشارت علیه
بصدور پیوست که امیرزاده رستم از رودجرد در حرکت آمده با میرزاده ابابکر ملحق شود و توکل
ارس بوغا که از همدان و بین و سوجی از نهاوند و شاه رستم از سنقر و دینور که در ملازمت امیرزاده رستم
بودند باتفاق در دفع فتنهٔ قرایوسف مساعی جمیله مبذول دارند و چون امیرزاده ابابکر حسب
فرموده روانه جانب دار السلام شده باردبیل رسید عبد الله حاکم انجا را با دیگر سرداران
که در تهییج فتنه می کوشیدند گرفته و بند کرده باردوی همایون فرستاد و دران موضع پاینده سلطان
برلاس نقدحیات بقابض ارواح سپرد و امیرزاده ابابکر اغرق را گذاشته و ایلغار کرده متوجه
دفع قرایوسف شد و امیرزاده رستم از رودجرد بیرون آمده و پیافت نموده در حوالی حله
با میرزاده ابابکر پیوست و شاهزادگان مذکور با امرا و لشکر منصور بعد از تلاقی از فرات بگذشتند
و در زیر حله بکنار نهر الغنم که مقابل قریهٔ سبب است بقرایوسف رسیدند و با ایشان زیاده از
سه هزار کس نبود و قرایوسف با غلبهٔ تمام جوی را خندق ساخته و جنگ را مجدد آماده ایستاده بود
و چون امیرزاده رستم بحسب سن از امیرزاده ابابکر بزرگتر بود امیرزاده ابابکر گفت که
در قلب لشکر شما توقف نماید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بر حسب حکم جهان مطاع بکمک شما

آمده ام اگر مصلحت باشد دو قول پیا باییم و هر یک از طرفی در آییم و سخن برین قرار گرفته نخست
امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته گشت و یار علی
برادر قرایوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم او
که قریب پانزده هزار خانه وار بودند با اموال فراوان از گله و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن
بدست تصرف و استیلاء بندگان درگاه گیتی پناه افتادند و نوکران امیرزاده رستم زن قرایوسف را
که مادر اسکندر و اسپند بود با توابع و لواحق اسیر کردند و بغیر عرب را که حکومت اعراب بر تیه تعلق
بدو میداشت با دیگر سرداران و متمردان آن نواحی که تا غایت گردن از اذعان و انقیاد ننهاده
بودند منکوب و مقهور ساختند و در اثنای تعمیر ییلاقات ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم
سر برادر قرایوسف باردوی همایون آورده صورت آن فتح ارجمند معروض داشتند و چون
خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرایوسف و دیگر معاندان جمع شد از سر فراغ بال همت عالی نهمت
بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول گشت **ذکر طلوع ماهچهٔ
توق نصرت نشان از افق بعضی ولایات گرجستان** موکب گیتی گشای حضرت شهریار آفاق
از حوالی قارص نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده بمملکت گرجستان در آمد و پیشتر از توجه
رایت منصور امیر شیخ ابراهیم شروانی که همیشه طریق خدمتکاری و جانسپاری مسلوک میداشت
بر حسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج ولایت گرج را ضبط کرده و چون ملک گرگین
که حاکم و مالک آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر ضمیرش
مستولی گشت و نزدیک بان رسید که مرغ روح از قفس کالبد در طیران آید لاجرم رسولان سخن آرای
چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه خسرو گیتی ستان فرستاد و خلاصهٔ عرضه داشت آنکه

این بندهٔ خاکسار نه دران عدد و شمار هست که پادشاه ذو اقتدار بنفس همایون متوجه این دیار گردد
چاکر بمقدار گردد و اگر غرض اطاعت و امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریاریست بجان و دل
فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراجست آنچه مقرر شود سال بسال بی تاخیر و تسویف بخزانهٔ عامره
بسپارم اما سایهٔ چتر سلطانی بسیار مهیبست و درین ولا یارای آن ندارم که شرف تقبیل ساحت
جلال دریابم اگر عاطفت بیکران حضرت صاحبقران مهلت بخشد تا بعد از ازالهٔ خوف و هراس
مانند سلطان ماردین و دیگر حکام مواضع ببارگاه سپهر اساس شتابم تا بنده نوازیهای سابق
لاحق گردد آنحضرت بکلمات روی اندو و التفات نکرد و رقم قبول و ارتضا بر تحف و هدایای او
نکشید و در جواب فرمود که با گرگین بگویید که قضیهٔ تو بجمعی که شرف الاسلام شفیع جرایم و آثام ایشان
می شود نسبتی ندارد اگر بحیات خود تعلقی داری باید که هرچند زودتر بخدمت شتابی و بعد از وصول
بدرگاه ما از دو حال بیرون نیست قبول ملت یا اصرار بر کفر و ظلام و بر تقدیر اول عنایات پادشاهانه
بنوعی شامل حال تو گردد که جهانیان دران انگشت تعجب بدندان تحیر همی بخایند و اگر توفیق رفیق
تو نگردد بر حسب فرمودهٔ شریعت غرا علیه من الصلوات اتمها جزیه بر تو مقرر سازم و ترا مستظهر و
مستوثق بازگردانم و عرض و مال تو پایمال حوادث نگردد و رعایای مملکت تو از مکارهٔ نوایب دوران
سالم و در امان مانند والی استنبول که در دین و کیش با تو موافق است چون التجا بدین درگاه آورد
شنیده باشی که از موائد احسان ما تا بچه سان محظوظ گشت آنرا مقیس علیه ساز و در آمدن
بهانه و تعلل مپرداز که هیچ گونه عذر مسموع نخواهد بود و بعد از ان ایلچیان رخصت مراجعت یافتند
و باز گشتند و در اثنای این اوقات داروغهٔ تبریز پیان توجین با نویسندگان و عمال آذربایجان
بدرگاه فلک اشتباه آمده جانوران و اسبان بموقف عرض رسانیدند و از جانب نخواپان

علیشتانی که از قبل خواجه علی سمنانی ضابط اموال دیوانی آن ممالک بود رسید و پیشکشها کشید و همت
خسروانه مجموع آنها را با ستادگان پایهٔ سریر اعلی قسمت فرمود و چون وقت رفع محصولات گرجستان
بود رای صوابنمای تجویز نمی فرمود که مخالفان دین غلات از زمین برگیرند و خود را قوی ساخته
مخالفت از سر گیرند لاجرم بر حسب اشارت علیه امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا بر سبیل ایلغار روانشده بولایت
گرج درآمدند و ارباب شقاق و عناد را متفرق و پراکنده ساختند و امیر شیخ نور الدین چندان تمکن ورزید
که لشکریان غلها را بکوفتند و برداشتند و امرا و سپاه مقرون بسلامت و غنیمت بدرگاه پادشاه
متوجه گشتند ذکر فتح قلعهٔ کرتین بتایید و نصرت حضرت رب العالمین در ولایت گرجستان
میان دو دره زمینی بلند عمیق واقع شده و بران موضع مرتفع کوهی از جمیع جوانب بلند و هموار برفعت
موازی یکصد و پنجاه گز سر باوج سپهر دوار کشیده و از جانب آن کوه شعبه منفصل گشته و بارتفاع
از ان کوه درگذشته چنانچه گردن بقرب لامکان بر افراشته و از سر کوه جز بنردبان و ریسمان و نظایر
آن بقلعه و آن سنگپاره وصول ممکن و متصور نیست و آن کوه بجز یک راه باریک بیچاپیچ از طرف
هیچ ندارد و در پیرامنش بواسطهٔ درهای ژرف ضیق محل نزول لشکر و نصب خیام نتوان یافت
و بر بالای کوه گرجیان قلعه ساخته بودند و دروازه بران نشانده و حوضهای عمیق جهت انجوار آب
باران و فیض آسمان مرتب ساخته حاکم آنجا شخصی ترال نام و سی نفر از عظما از نامداران گروه انبوه
از گرجیان در تحصن با او موافقت داشتند و چند گله خوک و گوسفند دران قلعه می چریدند و همیشه
خمهای ایشان که از کثرت در شمار نمی آمد مملو از شراب ناب و مشحون بیواقیت مذاب بود و چون حضرت
صاحبقران جهان گشای بر صورت قضیه اطلاع یافت عنان سمند جهان پیمای بصوب تسخیر حصار تافت
و چون آن قلعهٔ خیبر صفت در وسط بلاد ارباب عناد و خلاف بود و در بیرون چندان آب یافت نمی شد

تا لقوت چه رسد و سپاه اندک بنا بر قرب مخالفان توقف در انجا نمی توانستند کرد و گروه انبوه از ترتیب
و تحصیل علفه و علوفه جای آن بود که فرو مانند بنابرین امور مردم ظاهر بین فتح این قلعه را از محالات میشمردند
و از نهضت رایت نصرت انتساب بدان صوب استعجال می نمودند و ابلهی است محل بران میکردند
که چون حضرت صاحبقران بنفس همایون توجه نموده شاید که دهشت و حیرت از وصول خسرو آفاق بر اهل
شقاق و عناد استیلا یابد و حصار بسپارند و اگر چنین نکنند جز گذاشتن و گذشتن چاره توسل نتوان جست
فی الجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه ست و ثمانمایه موکب همایون بظاهر قلعه کرتین رسید ارباب
حصار پیشکش اندک بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد برگشادند و چون داشتند که
پیران سال خورده با تمیز چون کودکان نورسیده بجوز و مویز راضی نخواهند شد رایت تمرد و استکبار
برافراختند و سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر از بالا بزیر می انداختند حضرت صاحبقران فرمان داد که
امرا و نوینان رفیع مقدار در اطراف حصار منزل کرده فرود آمدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیر شاه ملک
در برابر دروازه حصنی رفیع رصین سازد و دیگر امرا را امر فرمود که از دو جانب دو قلعه بنیاد کنند برابر
آن و تصور آنکه اگر فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان دران قلاع ساکن گشته بمحاصره
قیام نمایند و امیر شاه ملک بمساعدت دولت روز افزون در مدت سه روز قلعه برافراشت که گنجایش
اقامت سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعه به پشت قلعه نقل فرمود که نصب عراده و منجنیق
دران محل تیسیری پذیرفت و برحسب فرمان عراده و منجنیق متعدد ترتیب دادند و یرلیغ مطاع نفاذ
پیوست که در مقابل پشت حصار که مرکز اعلام ظفر شعار بود از سنگ و چوب ملجوری بسازند
و چنان برافرازند که مشرف باشد بر قلعه و چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق برج و باره قلعه در افتاده
بود گرجیان فارغ البال نشسته دغدغه از آن هم بخاطر راه نمی دادند و با یکدیگر می گفتند که مصراع

ز سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل !! و چون یکهفته برین نهج بگذشت از قوم تکریت که در رفتن کوه و کمر
بر نخجیر رجحان و تفوق دارند یکی جک نامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور بر طریق اختفا روانه شد
و بر بالای آن سنگپاره که در جانب جنوبی قلعه بود برآمده بحصار رفت و یکی اس بز گرفته ببالای
آن سنگ برآورد و در انجا ذبح کرده بنشانه بگذاشت و هیچ کس را از اهل قلعه بران حال اطلاع
نیفتاد و روز دیگر پیک جک سرگذشت شبانه را در پایه سریر اعلی تقریر کرد حضرت صاحبقران فرمود
که از ابریشم و ریسمان طنابها تافتند و نردبان مثال چوب را سری در یک طناب و سری در دیگری استوار
کردند و بر صدق دعوی عروج بر بالای چنان کوهی بلند برهان سلمی ترتیب دادند و برحسب فرمان
پیک جک و سه نفر دیگر از قوم تکریت شب یکشنبه بیست سیوم ماه با طناب دراز قد که نردبان
بآن بالا توان کشید از ممر کمرتند بآن کوه برآمدند و ریسمان فرو داشته نردبان بالا کشیدند و از
اتفاقات حسنه که دولت عبارت از انست درختی بران قلعه بالا کشیده بود و چون نردبان
سرش بآن درخت استوار بستند امیر شاه ملک در پایان قلعه ایستاده پنجاه مرد از ترکمان
و مبارزان خطه خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی حضرت صاحبقرانی ثبت افتاده بود
از جمله ارغداق یکیک را بنردبان بالا فرستاد و بیمن مساعدت و اقبال شهریاری گرجیان ا[illegible]
بخواب غفلت غنوده بودند و چون روشنی صبح صادق در آفاق منتشر گشت گرجیان تیره
اندرون سر از بستر غفلت برگرفته در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بی اختیار آواز بلند
بتکبیر گفته بر خاتم انبیا و سید اصفیا علیه من التحیات اتمها صلوات فرستاد و محمود نفیرچی از جمله
بندگان امیرزاده شاهرخ بران قلعه نفیر کشید گرجیان بدافعال از آن حال که در خیال ایشان
نگذشته بود آگاهی یافته سراسیمه از هر طرف بشتافتند و پای ممانعت فشرده دست مقاتله

ومقابله برکشیدند و شهریار دین دار بادپیمای عالم پیما سوار شده و از دره درگذشته در برابر
قلعه که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند بنشست و مجموع لشکریان غلغله و تکبیر بذروهٔ کرهٔ
اثیر رسانیدند و سورن انداخته کورکه فرو کوفتند و چون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه چنان
تنگ و تاریک بود که زیاده از یک کس پهلوی هم نمی توانستند ایستاد نخست پردلی سپر در سر
کشیده پای تهور پیشتر نهاد و دو نفر دیگر با او دست بتیر و کمان یازیدند ناگاه از شصت قضا
و قدر تیری بر دهان حامل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از دست انداخته باز پس افتاد
و گرجیان پیش آمده سر بر گرفتند و عبدالله سبزواری عرق عصبیت دین در حرکت آمده با شمشیر
آبدار صاعقه کردار روی بکفار نهاد و داد مردی و مردانگی داده و ده دوازده زخم خورده
بازگشت و بعد از وی از اتراک محمود نامی محمدت فرجام با گرز گران سنگ پیش رفته و بادی
از ناوری را که گرجیان بمعاونت و معاضدت او پشت گرم بودند بشکست و بعضی از آن پنجاه
دلاور که بر بالا برآمده بودند روی بدروازهٔ قلعه نهادند و از آنجا نیز تنور حرب گرم گشته و عاقبت
نسیم فتح و ظفر بر رایت مجاهدان دین و زبدهٔ سپاه نصرت قرین بنیروی دولت قاهره
دروازه شکسته شد و قلعه چنانکه شمهٔ از وصف آن قلمی گشته هم در روز یکشنبه بیست و سیوم
ماه مذکور مسخر ساختند کار از دست و تیر از شصت رفته بود گرجیان فریاد الامان بایوان
کیوان رسانیدند و لشکر فیروزی نشان جمعی از ناوران گرج را از بالای کوه و برج بزیر
انداختند و نزال حاکم قلعه و دیگر سرکشان را گرفته و دست بسته بدربارگاه جلال آوردند
و مجموع مردان را بتیغ سیاست گذرانیده زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند عاطفت خسروانه
زن نزال را بالشیخ ابراهیم والی شروان بخشید و برحسب حکم مطاع آتش در عرادها و منجنیقها داد

محوری که ساخته بودند زدند و فرمان فرمای هفت اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده
باردوی همایون فرود آمد پیلچک و دیگر مبارزان را که دران شب بحصار بالا رفته بودند
از زر و کمر و خلعت و شمشیر و اسب و استر و خیمه و خرگاه و ضیاع و عقار و دیگر اسباب تجمل و تنعم
بی نیاز و توانگر گردانید و حراست قلعه را بیکی از اعیان خراسان موسوم بمحمد توران که بشادی
توران اشتهار داشت تفویض فرمود و طایفهٔ از خراسان را پیش او بگذاشت و فرمود که
اموال آنحدود و نواحی را در مایحتاج خود صرف کرده نگذارند که بعد ازین گرجیان پیرامون ولایت
مسلمانان گردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قرمی از شیراز با مجموع نویسندگان آن
دیار بدرگاه عالم پناه آمدند و بسیاری از تنسوقات و تبرکات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب
ایشان حاجی پیا فراز پیش امیرزاده رستم پیشکشها کشید و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی آمد
و از نقود و جواهر و اجناس و اسب و شتر و استر چندان بگذرانید که دیدهٔ عقل دران خیره ماند
و صاحبقران دریانوال اکثر آنها را بشاهزادگان و امرا و نوئینان تقسیم نمود و از کرمان ایدکو
برلاس و لحمد داود که بضبط مال آنجا رفته بودند باردوی اعلی پیوستند و عز بساطبوس دریافته
مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند و از الولایت مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدرالدین که بمهرد
متصدی منصب قضا بودند رسیدند و سید حمزه و شیخ محمود زنگی عجم که نسخهٔ جوش و خروش در مناقب
و مآثر حضرت صاحبقران ذو مفاخر ساخته است همراه ایشان بودند شیخ محمود مشار الیه در وقت
عبور از پل آب کر که در حوالی تفلیس بسته اند درگذشت و در آب افتاده غریق بحر رحمت شده
پسرش که آن کتاب را باتمام رسانیده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و مشمول
نظر عاطفت و احسان آمد و داروغهٔ یزد یوسف خلیل با ضابطهٔ اموال آنجا غیاث الدین سالار سمنانی

بموکب همایون پیوستند و همچنین از انجا و اقطار ممالک محروسه حکام و عملا ایران میرسیدند و هدایا و
تحف گذرانیده بتفقد و التفات پادشاهانه سرافراز می گشتند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب
ابخاز و مراجعت آنحضرت از ابخاز در عین تنعم و ناز** چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر سرافراز از قلعه گرتین
فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت و ترتیب طوی با عظمت و عزیمت جانب ابخاز تصمیم داد و امیر
شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا و نوینان را با سپاهی افزون از قطرات امطار در مقدمه
روان ساخت و حکم کرد که ولایت گرجستان را تا انجا که نهایت مملکت ایشانست بغارت
و تاراج کنند امرا و لشکریان برحسب فرموده در حرکت آمدند و چون همه یک گیتی ستان جنگلستان
بود و شیران بیشه وغا درختان بریده راه می بستند بقدم صدق پیش رفته و دست بنهب و سبی
برآورده غلغله و تکبیر در طاس نگون سپهر می انداختند و حضرت صاحبقرانی از عقب نهضت نموده
بمیان گرجستان درآمد و از عبور لشکر منصور قریب هفتصد قصبه و مزرعه و دیر معروض عرصه غارت
و تاراج گشت و کلیساها را که از سنگ افراخته شده بود با خاک یکسان آمد و از گرجیان هر که بدست
افتاد از پایش درآوردند و بعضی در مواضع کفار گرج بمغارها که در میان درها و کوهها بنردبان
بالا رفته بودند و متحصن شده از موقف جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها را
بزنجیر و ریسمان استوار بستند و در هر صندوقی یکنفر دو نفر از ارباب جلادت و شجاعت
برنشستند و طایفه در بالای کوه ایستاده صندوقها را تا برابر مغارها فرو میگذاشتند و آن بهادران
بتیر و شمشیر بی دغدغه جنگ میکردند و بچستی و چالاکی از صندوق جسته خود را در مغاره می افگندند
و با آنکه در هر مغاره چهل و پنجاه کس بل زیاده بودند بر همه غالب می آمدند و مردان را کشته زنان
و فرزندان ایشانرا اسیر میکردند و اموال و اثقال آنجماعت را بباد تاراج میدادند و بدین نهج بسی

مواضع مسخر گشت و کنایس مخالفان ملت بیضا را منهدم می ساختند و باغات ایشانرا از بیخ و بن برانداختند
و از خرابی و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و درختان بعضی پوست باز کردند و بعضی را باتش
سوختند و چون از کار کفار بنهایت انجامید روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سپاه بهرام محل بازگشته
باردوی اعلی ملحق شدند و روز سه شنبه با دیگر ملازمان بموکب همایون سوار شده صید فراوان افگندند
و باز در جمعه بیستم ماه مذکور داعیه شکار از خاطر خاقان موید منصور سر بر زد و در آن صحرا و بیابان نخجیر
بی پایان افگندند و چون از آن کار فراغت یافتند بار دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و پیش ازین سرداران
گرج که در اردوی کیهان پوی اسیر بودند کس فرستاده و گرگین را آگاهی داده بودند که اگر بدین
طریق رایت فتح آیت خسرو سرافراز بابخاز رسد در گرجستان از هم کیشان ما و تو نشان
نماند بلکه گرگین ازین خبر مشوش شده جمعی از معتمدان خود را با پیشکشهای فراوان بدرگاه اسلام پناه
فرستاد و چون ایلچیان گرگین بدرگاه خجسته پادشاه روی زمین رسیدند دست در دامن
شفقت امرا زده عرضه داشتند که والی ما در مقام طاعت گذاری و فرمانبرداریست اگر بمیامن
اهتمام و عنایت شما نوعی شود که سورت غضب حضرت صاحبقرانی تسکین پذیرد او بر فور از نقود
و جواهر و امتعه آنچه میسر گردد ارسال نماید و باج و خراج را ملتزم شود که سال بسال بخزانه عامره رساند
امرا فرصت یافته و در وقت مناسب زانو زده سخنان ضراعت آمیز ملک گرگین را بپایه سریر
اعلی عرضه داشتند و در آن باب فضلی شفیع راندند چنانچه در تواریخ مسطور است و زبان هر یک
بمضمون این مقال مترنم شد که   بمن بخش گرگین میلاد را   حضرت صاحبقرانی که همگی همت او
بر اعلای معالم دین مقصور و مصروف بود شفاعت ایشانرا نشنود و آن کلمات را بسمع رضا اصغا ننمود
امرا درین قضیه بعلما و اصحاب درس و فتوی رجوع کردند فقها و متعینان در مجلس همایون باتفاق

تقریر کردند که چون اینجماعت جزیه قبول نمایند و متعرض مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که
دست از ایذا و اضرار ایشان باز دارند و بقتل و غارت این طایفه را متعرض نرسانند آخر الامر
حضرت صاحبقرانی بفتوی ایمه عمل نموده ملتمس ملک کرکین را باسعاف مقرون داشت و امیر شیخ
ابراهیم را که یکی از شفعاء او بود ممنون ساخت و سرکرم در جنبانیده فرستادگان او را در میان
یاس و امید رخصت انصراف داد و چند روز دران نواحی بعیش و عشرت کوشیده و بصید و شکار
روز گذرانید و ایلچیان بتعجیل مراجعت نموده اند و هزار تنگه زر مسکوک بالقاب همایون
شهریار و ادکر و هزار اسب بانفایس امتعه و غرایب اقمشه و اوانی طلا و نقره و یکقطعه
لعل آبدار خوش رنگ بوزن هژده مثقال بعرض رسانیدند و قبول جزیه و خراج را
بعهود و مواثیق موکد ساختند حضرت صاحبقران دین دار رایت مراجعت برافراخته بعد از
قطع چند منزل بتفلیس رسید و مجموع دیرها و کلیساها که دران حدود و نواحی بود منهدم گردانید
و چون از آب کر گذشته دو مرحله پیموده گشت جهت احداث عمارت بیلقان عنان عزیمت
خسروانه بقراباغ اران منعطف گردانید و اغرق را گذاشته از پیش روان شد و چون حوالی
بیلقان از نزول موکب همایون رایت افتخار بر آسمان برافراشت بعد از دو هفته اغرق و
لشکریان رسیده هر یک از افواج حشم و خدم بموجب جل خود فرود آمدند و رای آفتاب اشراق
پرتو التفات بر تعمیر بیلقان انداخت و آن شهر از دیرباز خراب و ویران شده بود که از ابنیه و
عمارتش خشتی برجای خود نمانده بود القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ انجامید که مهندسان
جرّ و معماران روشن ضمیر طرح شهری برکشیدند مشتمل بر صوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار
و دور و خانات و حمامات و باغچه و بستان و غیر آن و در ساعتی مسعود و زمانی محمود اساس شهر

انداخته و بطناب پیموده و بر شاهزادگان و امرا قسمت کردند و لشکریان باهتمام تمام بکار عمارت اشتغال
نمودند و مجموع آن ابنیه و عمارات از خشت پخته در مدت یکماه باتمام رسانیدند و دور باروی آن
بگز بزرگ دو هزار و چهارصد گز بود و عرض دیوارش یازده گز و مقدار ارتفاع قریب بپانزده گز
و عرض خندق سی گز و عمق آن بیست گز و در عرض بارو جهت پاسبانان خانها ساختند و در هر
ضلعی از اضلاع چهارگانه برجی معتبر برافراختند و دروازه گشاده کنگره و سنگ انداز ترتیب
دادند و شهری چنین با وجود برودت هوا و کثرت بارندگی و شدت سرما در مدت یکماه بانجام
مسطور رسید ساخته و پرداخته آمد و رای صواب نما اقتضای آن کرد که از رود ارس جدولی بریده
شود که آب آن از بیلقان گذرد تا از فیضانش اراضی آن حدود و نواحی معمور و مسکون گردد لاجرم
فرمان قضا جریان نفاذ یافت و شاهزادگان و امرا و نوینان بکفایت آن مهم قیام نمودند
و تواجیان مسافت جوی را بر سپاهیان گردون توان قسمت کردند و در اندک زمانی نهری
روان و جاری کردند مقدارش شش فرسخ بعرض پانزده گز بشرع مرتب و آباده گشت **ذکر ارسال
حضرت صاحبقران امنا را بولایات جهة تفتیش اموال زیردستان و آمدن میرزاده عمر شیخ از جانب
ماوراء النهر و ترکستان و شرح دیگر از وقایع که در اثنای تعمیر بیلقان و حفر نهران دست داد** دران اوان که اراضی بیلقان
مرکز رایات فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک توران و ایران برسانیدن تعزیت شاهزاده
مرحوم سلطان بهادر و تهنیت فتح دیار روم از انحا و اقطار احرام قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال بسته بودند
درگاه شهریار ستوده خصال مجتمع آمده و هنگام بارعام در مجلس فرمان فرمای انام از علما و امرا
و فضلای روزگار مجمعی عظیم منعقد می‌شد و چون خاطر خطیر مایل به بحث و تفتیش مسایل دینی و معارف یقینی
و ملکات ملکانه و اخلاق خسروانه بود نکات لطیفه و حکایات بدیع در میان آمد از جمله روزی

ارباب علم و دانش بفضیلت عدل و احسان و مزیت بر و امتنان منجر شد و حضرت صاحبقران عدالت
شعار نخواست که آن مبحث بمجرد گفتار بی کردار آخر شود لاجرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود
که در ازمنهٔ سابقه و قرون علماء ملت و دین و سلاطین و ارباب دولت را نصیحتهای مشفقانه کرده اند
و بر امور مستحسن ترغیب و تحریص نموده و از اعمال نکوهیده منع فرموده اند و درین عصر شما هیچ
ارشاد نمی کنند و از صلاح و فساد مملکت و رعیت هیچ با من نمی گویید ایشان متفق الکلمه معروض
داشتند که لله الحمد والمنه که پادشاه دین پرور معدلت گستر از مواعظ و نصایح امثال ما استغنا دارد
و همه کس را در اجرای احکام و قوانین علما از آن حضرت تعلیم می باید گرفت و حضرت صاحبقران صافی
سریرت از آن کلمات اگرچه مطابق واقع بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال این سخنان
که بر سبیل ستایش و تحسین گویند اصلا خوش نمی آید و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست
بلکه مقصود آنست که شما هر یک از ناحیه آمده اید احوال داروغگان و معاش عمال و گماشتگان
نسبت برعایا و زیردستان معلوم کنم تا اگر از زبردستی حیفی بر زیردستی رود بتدارک آن مشغول
شوم علما و فضلا زبان بدعا و ثنا گشودند و هر یک آنچه از نیک و بد و غث و ثمین مملکت خود
میدانستند معروض داشتند حضرت صاحبقران رعیت پرور طایفه از اصحاب دین و فتوی را
که بزهد و تقوی موصوف بودند اختیار فرمود و هر یک از ایشان را با امینی متدین از قبل
دیوان اعلی بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از
ظالم بستانند و ستمکاران را گوشمالی و مالشی بسزا دهند و صورت قضایا را بموجب راستی
ثبت کنند و بازگشته بعرض رسانند عالمیان باین عواطف امیدوار گشته در مهاد امن و
امان پهلو بر بستر استراحت نهادند و در صبح و شام بدعای دولت روزافزون پادشاه اسلام

تیام نمودند و دیگر از وقایع آن زمان این بود که امیرزاده عمر از آنجا روان شده و قطع منازل و مراحل کرده
باراضی بیلقان رسید و در روز جمعه غرهٔ جمادی الاول سنهٔ ست و ثمانمایه بشرف پابوس آنحضرت استسعاد
یافت و بسبب طلب امیرزاده عمر آن که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق مفوض برای و رویت
آنجناب کرد و دیگر از وقایع آنکه نوکر پوس سرتومن از نهاوند آمده بسر ملک عزالدین حاکم لر کوچک را
که پیوسته تمرد و ضلالت می نمودند بدرگاه گیتی پناه آورد و عرضه داشت که پوست از تنش کنده اند
و بکاه کنده آگنده و از دار اعتبار آویخته دیگر از وقایع آنکه شحنهٔ عدالت شهریار جهان فرمان داد که
که مولانا قطب الدین قرمی را که پیش ازین باعمال فارس بار دوی همایون آمده بودند بند کنند و
سبب قید آنکه بسمع اشرف اعلی رسید که مولانا مشار الیه در حین توجه بدرگاه عالمپناه مبلغ سیصد هزار دینار
کبکی بعلت نثار و پیشکش از رعایا و محترفهٔ شیراز گرفته است و قدم از عالم انصاف بیرون نهاده
و حکم شد که شیخ درویش آلهی خدمتش را باز ولانه و دو شاخه بشیراز برد و آن وجوه را بصاحبان
اموال رساند و نوکرش ارغون را که حرکت ناپسندی از وی صادر شده بود و ضربی چند
بخلایق رسانیده از حلق بیاویزند و بجبر کسر حال ضعفا و مظلومان پردازند و اشارت علیه
نافذ شد که مولانا صاعد که همراه مولانا قطب الدین قرمی با نویسندگان از فارس آمده بود صورت
ظلم مولانای مذکور را بمسامع علیهٔ خاقان منصور رسانیده مصحوب ایشان بشیراز باز گردد
و خاطرنشان مردم آنجا کند که سر حیف و ظلم که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده
دران باب مستقل بوده و رضا و اشارت خسرو کامیاب بآن مقرون نبوده و حضرت صاحبقران
خواجه ملک سمنانی را با ایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت و چون انجماعت بموجب
یرلیغ پادشاه سرافراز از اردوی اعظم بیرون آمده مسافت پیموده بشیراز رسیدند ارغون را

از حلق برکشیدند و در روز جمعه که گروهی انبوه از مردم شهر و روستا در مسجد عتیق جمع آمده بودند
وصحن و بام مسجد از ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین بازولانه آهنین
و دو شاخه چوبین حاضر ساختند و مولانا صاعد بالای منبر بر آمده سخنان شهریار صاحبقران را
که از موقف انصاف صدور یافته بود بسمع خلایق رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری
داده برین نهج بر زبان گذرانید که **بیت** اگر خواب شد این مملکت ز شاه مدان ؛ که نزد مردم
دانا گناه مولاناست ؛ و از اطراف و جوانب مسجد غلغله ثناء پادشاه رعیت پرور عدالت
گستر بگوش ساکنان صوامع عالم علوی رسید و در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را
که همراه آورده بودند در حضور ائمه و قضاة و امینان مملکت بی قصور و کسور بخداوندان اموال
تسلیم نمودند و دران باب خطوط نوشته شده باسامی حضار مجلس موشح گشت و بعد از ان
شاهزاده جوانبخت پیر محمد امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را با بند و دوشاخه برگرفته
روانه سمرقند گردانید **ذکر قشلاق فرمودن خسرو تاج بخش گیتی ستان در قراباغ اران و شرح
بعضی از وقایع و حوادث آن زمستان** چون خاطر خطیر خسرو بانی مبانی جهانبانی یعنی
حضرت صاحبقرانی از عمارت بیلقان فرغت یافت عنان عزیمت خاص از برای قشلاق
بجانب قراباغ تافت و چون بآنجا رسید حضرت پادشاه و پادشاهزادگان و امراء و سرداران
سپاه در قوریاها که پیشتر بموجب فرموده ساخته و پرداخته بودند نزول فرمود و لشکریان
نیز در منازل خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان واجب الاذعان قهرمان
ماء و الطین صادر شده بود که بقوریلتایی که جهت تفویض ولایت و الوس هلاکو خان امیرزاده عمر
در قراباغ منعقد خواهد شد حاضر گردد از راه نهاوند و سنقر متوجه گشته باردوی همایون پیوسته

شرف زمین بوس دریافت و دران اوان منهیان بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی
که بر حسب یرلیغ خاقان سعادتمند بضبط محل خود فیروزکوه و دماوند رفته بود دم از عصیان
و تمرد و طغیان میزند و در قضا حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی را بر طاق نسیان نهاده بکفران
نعمت اقدام می نماید و این معنی بر مزاج اشرف گران آمده از موقف جلال مثال لازم الامتثال
صدور یافت که امیر سلیمان شاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه ری شوند اگر خبر یاغیگری اسکندر
واقعی باشد بیادکان قم و کاشان و درجزین را جمع آورده از عقب او بروند و سزا و جزای آن
کافر نعمت را در کنارش نهند و ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم شروانی
بدرگاه حضرت صاحبقرانی آمده ساوری فراوان آورد و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جوشن
و سایر اسلحه و غلامان خوش منظر و کنیزان ماه پیکر و تنسوقات دیگر بعرض رسانید و دیگر از امرا اشیا
و همچنین عطایای اموال امراء رفیع مقدار را از نقود و اجناس گران بار گردانیده و دران
زمستان هر هفته ببهانه طویهای عظیم آشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب می پرداختند
در تضاعیف این حالات از عراق عرب نور الورد پسر سلطان احمد را که هژده مرحله از مراحل
زندگانی طی کرده بود و گل رخسارش در باغ جوانی نوشکفته بیاوردند و بصرصر قهر نهال قامتش
که بر جویبار خلاف بالا کشیده بود منحنی گشت و در اثنای این اوقات سید برکه علیه التحیات
و البرکات برسید و حضرت صاحبقران ستوده خصال از خرگاه برسم استقبال بیرون آمد و جناب
سیادتمآبی جهت اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت و
آنحضرت سید مشار الیه را در آغوش گرفته هر دو بسیار بگریستند و هم دران زمان از جانب
ماوراء النهر اعیان و اشراف و سادات و علما مثل خانزادگان ترمذ و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین

و خواجه افضل کشی و اولاد شیخ الاسلام کش عبد الحمید و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن دیار و سایر بلاد
و امصار بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آمده مراسم عزای شاهزاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال
نصیحت و موعظت نایرهٔ حرقت آنحضرت را که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خطیر خاقان
جهانگیر بتحقیق مسایل دینی میل تمام داشت هر روز بعد ازان که رای عالم آرای را از تنسیق امور
ملکی فراغی روی نمودی فضلاء انام و علماء اعلام در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و
بمباحثات شریف و الغاز و نکات لطیف متعلق بملت منیف بود مجلس آراسته شدی و چون پیش ازین
نویسندگان برامیر ایدکو که حاکم خطهٔ کرمان بود تقریر کرده بودند مبلغی بنام او رقم زدهٔ کلک بیان گشته
و درین محل ستر علی نویان آغا که عمزادهٔ آنحضرت بود و دختر او در حبالهٔ ایدکو بمیان در آمده آن مهم را
بصد تومان کپکی قطع فرمودند و ایدکو ملتزم ادای وجه مذکور شده بار دیگر حکومت کرمان برو
قرار گرفت و دیگر از جزئیات وقایع آنکه دران اوان نوشیروان پسر بیان آغا را برای تحصیل اموال
آذربایجان به تبریز فرستادند و پیر محمد پولاد را که از جملهٔ امراء شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بود
بحکومت ساری روان کردند و درین اثنا خدر معلی بیگم ملک آغا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر
با سه پسر امیرزادهٔ مشار الیه خالد و بوزنجر و سلطان مهدی باردوی همایون رسیدند و بشرف
ملاقات فایز شده نفایس هندوستان بموقف عرض رسانیدند ذکر توجه مخدوم زاده عالمیان شاهرخ
بهادر سلطان بصوب گیلان برحسب فرمان و بعضی از وقایع آن زمان چون حکام ممالک گیلان بمجرد ارسال رسل
و هدایا و تحف اکتفا نموده بسایهٔ چتر خسرو جهانگشا استظلال جستند و دیدهٔ امید را از غبار سم سمند
جهان پیمای روشنایی نفرمودند از موقف غیرت پادشاهانه یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که
دریا قوچین و بلال و محمد برادر علی سلطان تواجی و بایزید یورلدای و بهلول برلاس با فوجی از سپاه

ظفر پناه بجنگلستان گیلان در آمده دران حدود قشلاق کنند و ایشان باشتغال بامر مبادرت نموده
روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند توشون از چپ یک منصور متوجه الصوب گشته بیغول نغاج
رود و فرزند ارجمند شاهزادهٔ مذکور ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم
و رستم طغای بوغا و سید خواجه شیر علی بهادر و دیگر شیران بیشهٔ وغا ملازم رکاب ظفر انتساب آنجناب
باشند و شاهزادهٔ جوانبخت و سرداران پای تخت بر موجب فرموده در حرکت آمدند و بیغول انغاج
رسیده توقف نمودند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی آثار خبردار شدند اضطراب بمیان
قصر تمکن و وقار ایشان راه یافته وکیلان فرستاده مبلغی گرامند برسم باج و خراج قبول کردند
شاهزادهٔ جوانبخت کس فرستاده صورت قضیه را بعرض همایون رسانید و در محل قبول افتاده
جمعی بنابر فرموده جهت تحصیل اموال بگیلان فرستادند و سید رضا کیا که از حکام آنجا بگوهر نسب
و زیور علم و دانش متفرد و منفرد بود و امیر محمد رشتی که از ملوک آن سرزمین بحشمت و تمکین امتیاز
داشت تنسوقات سزاوار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین دیگر
آلات و سرداران آن دیار هر یک معتمدی را با هدایا و تحف بسیار ارسال نموده بودند و چون
آن جماعت بساحت بارگاه جلال رسیدند پیشکشها گذرانیدند و زبان باظهار اطاعت و انقیاد برگشادند
و براهنمونی سعادت و اقبال اداء باج و خراج را التزام نمودند عاطفت خسروانه همه را بصنوف
نوازش و ترتیب سرافراز ساخت و بنابر آنکه سید رضا کیا از اهل بیت نبوت بود و صاحب حقوق
پاک عقیدت خواست که در تربیت او بنوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند
لاجرم از مال آن ولایت که قریب بپانزده من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب
و سه هزار دینار مقرر شده بود آنچه به مملکت سید مشار الیه و امیر محمد میر سید نصفی و آنچه بدیگران

میر سید شیخی بجناب سیادت مآب بخشید و محصلان برحسب فرمان دست از مطالبه نصف و ثلث
مال که مرقوم رقم تخفیف شده بود باز داشتند و مقارن این احوال حضرت صاحبقران بی بهاء بایغ
شمس نام را از خویشان امیر عباس بضبط قلعه کماخ فرستاد و از جمله وقایع زمان قشلاق قرا
یکی آن بود که امیر سید برکه مریض گشت و هرچند مهره اطبا در معالجه آن جناب ید بیضا نمودند فایده
بران مترتب نشد و صحیفه آن سید بزرگوار منطوی گشته مرغ روحش از قفس کالبد بجانب کنگره
عرش پرواز نمود حضرت صاحبقران از وقوع این حادثه بسیار مضطرب و متألم شد و آخر الامر
مضمون کریمه کل نفس ذائقة الموت نصب العین ضمیر ساخته دست در عروة وثقی تحمل و اصطبار زد
و اشارت علیه صدور یافت که نعش او را با خود برده بر سبیل امانت در خاک نهند و در ان اوان
عنایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندر آمده زمام ایالت ولایت همدان نهاوند و بروجرد
و مواضع لر کوچک را با ضمایم و ملحقات و توابع و مضافات در قبضه اقتدار او نهاد و چون فصل شتا
باخر رسید در اوایل فروردین سلطان عیسی حاکم ماردین با تقصا و بازینت و تجمل تمام بدرگاه پادشاه
اسلام آمد و حجله نشین تتق عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود همراه آورد و ملک عز الدین شیر
نیز از وسطان رسیده پیشکش فراوان بموقف عرض رسانید و درین اثنا حکم لازم الانقیاد نفاذ پیوست
که وجوه و اعیان الوس هلاکوخان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر یک پسری را
با برادری با کوچ بسمرقند فرستند و بجهت کوچانیدن ایشان جمعی معین شدند و چون ماه مبارک
رمضان روی نموده مدت یکسال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته بود برای ترویح
روح او ختمات کلام الله بتقدیم رسانیده آشی عظیم دادند و بعد از آن نشاط شکار از خاطر عاطر
خسرو کامکار سر برزد و آنحضرت سوار شده شاهزادگان کرام و امرا عظام و سایر خدام در صحرای

آقاتام جوکه انداختند و بعد از سه شبانروز اطراف جوکه بهم رسیده صید فراوان افکندند و چون از ان کار
فراغت یافتند حضرت صاحبقران عالی همت سادات و علما و اکابر و فضلاء سمرقند و بخارا و سایر
بلاد ماوراء النهر را تبرکات و تنسوقات روم و افرنج چندان داد که در متخیله ایشان و آبا و اجداد بزرگوار
ایشان نگذشته بود و رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت خشنود و شاکر و دعاگوی و آسوده خاطر بمواطن
و اماکن خویش مراجعت نمودند

ذکر جنبش رایات ظفر پیکر و تفویض ایالت الوس هلاکوخان با میرزاده عمر

چون درین یورش خجسته اثر آنچه در متخیله پادشاه هفت کشور مصور بود میسر گشت عزم مراجعت بجانب
مستقر سریر سلطنت از خاطر انور سر برزد و در اوایل بهار که از اسباب مشرقی انتساب آفتاب
روی بمستقر عز و شرف خویش آورد رایات نصرت شعار در چهاردهم رمضان سنه ست و ثمانمایه از قشلاق
قراباغ نهضت نموده بجانب دار السلطنت سمرقند در حرکت آمد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و دولت
عبور نمود و در علف زار کنار بحوالی قریه نعمت آباد که از قرای نهر برلاس است و از مستحدثات
همت آنحضرت نزول فرمود و دران محل امیرزاده شاهرخ از قزلاغاج معاودت نموده بموکب
همایون پیوست درین اثنا ملازمان عتبه علیا بموجب اشارت پادشاهانه ترتیب اسباب طوی و تهیه
مایحتاج جشن قیام نمودند و عاطفت خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با لواحق و توابع
تا حد روم و شام با میرزاده عمر بن میرانشاه تفویض نموده یرلیغ لازم الاتباع مال تمغای خاص
ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگان که متعدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از
حکم او سر نه پیچند و بکار و بار وی حاضر شوند و لشکریان پدرش در ملازمت او کمر بندند و امیر
جهانشاه و امیر جاکو را با چند امیر دیگر مثل رستم امیر موسی و توکل بایزد کار برلاس و جنید بورلدای
و غیرهم ملازم شاهزاده گردانید و سفارش فرمود که در کلیات و جزئیات امور از صواب دید

امیر جهانشاه در نکذرند و شاهزاده را بتاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسب با زین زر اختصاص بخشید
و امرا او را نیز بتشریفات فاخر و انعامات وافر معزز و موقر ساخت و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم
و سلطان عیسی حاکم ماردین و ملک عز الدین شیر و کورستندیل کرجی و شیرک و جالیق و لبطام همه را خلعت
و کمر داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و او بصوب ییلاق الهتاق توجه نمود و فرمان فرمای
آفاق بعون ملک خلاق از انجا کوچ کرده و شکار انداخته صید فراوان افکندند و کنار آب اغلق
که آنرا جای بلاورد گویند از نزول موکب همایون رشک سپهر کبود گشته چند روز دران
منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان باخر رسانید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود مولانا
نظام الدین شنی که بعضی مورخان ازو بشامی تعبیر کرده بتلاوت خطبه عید و اقامت صلوة آنروز
سعید قیام نمود و حضرت پادشاه دریا دل بعد از ادای فرایض و نوافل بخشش و انعام شامل الطاف
و سرور عیش و حضور مایل شده فرمان داد تا جشنی شاهانه و بزمی خسروانه بیاراستند

ذکر تتمه داستان میرزاده رستم و امیرزاده سلیمانشاه و رفتن امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک در عقب ایشان بجانب ری بر وفق اشارت پادشاه اسلام پناه

سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
بمقتضی اشارت خسرو فریدون رزم جم جاه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند
و چون بدانجا رسیدند روشن شد که اسکندر را از تیرگی رای روی از درگاه سلاطین پناه گردانیده است
و در بیابان غوایت و غباوت توغل نموده قلعه فیروزکوه را مستحکم ساخته و پسر و خویشان خود را
بمحافظت آن قلعه نصب کرده خویشتن بکوهستان جلادون و رستمدار گریخته است امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه بیست روز در طهران ری بساط اقامت انداختند و از پادکان آن ولایت
و قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک دو هزار مرد جمع آوردند و سر در پی اسکندر نهاده رستمدار

درآمدند و بعد از محاصره قلعه نور را مسخر ساختند و دران محل ملک کیومرث پیش ایشان آمد امیرزاده
و دلیاردو نویین رفیع مقدار از فحوی کلمه الحرب خدعة عمل نموده ملک کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی
نزاع و مخالفت بود بگرفتند و خدمتش پیش اسکندر فرستاده از راه تقریب پیغام دادند که دشمن ترا
فرستادیم باید که بی دغدغه و تحاشی با اتباع و حواشی باین جانب شتابی و خدمات سابق را باین حرکت
لایق مؤکد گردانی اسکندر بعد از اظهار تمرد و عناد برین کلمات اعتبار نکرده با کیومرث صلح و صفا
پیش گرفته او را تبر ساینده و هر دو با یکدیگر عهد و میثاق بسته در بدعهدی اتفاق نمودند و در کوههای
سخت و بیشهای پر درخت خزیدند و در اوایل شوال که کنار آب اغلق مخیم سپاه ظفر مآل بود قاصدی از
پیش امیر سلیمانشاه آمده صورت واقعه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانیدن و رای عقده کشای
ایلچی پیش امیر مضراب بخراسان روان کرد که با لشکرهای آنجا براه آمل و ساری روی توجه بدفع
اسکندر شیخی نهد و روز جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراء النهر آمده اخبار
ساره بپایه سریر علیه رسانید و چون اراضی اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام گشت خسرو فیروز روز
امیرشاه ملک و پیرعلی سلدوز را پیش بری فرستاده فرمان داد که احشام خلج و اعراب که در
نواحی قم و کاشان و ساوه و آنحدود توطن دارند حشری فراهم آورند و امر فرمود که امیرزاده
اسکندر متوجه شده با میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیوندد و موکب فرمان عرب و عجم از اردبیل
و میانه گذشته بموضع سرچم نزول فرموده و در آنجا دولدا که ضبط قلعه اونیک تعلق باو میداشت
بتعجیل از عقب رانده عز بساط بوس دریافت حضرت صاحبقران جهانگشای جهت خدمات دیرینه
دولدای او را در آغوش کشیده پرسش نمود و خلعت و کمر داد و فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات
شود یا نه وظیفه آنکه از اصلاح و ضبط این بلاد غافل نشوی احمد جلایر نازک مزاج واقع شده ازو

اندیشه نیست اما از قرا یوسف ترکمان برحذر باشی و بعد از اتمام وصیت او را وداع کرده رخصت
مراجعت ارزانی داشت و حضرت طغرنگار از انجا روان شده بیست و پنجم شوال در ضمان عنایت
ملک ذو الجلال بسلطانیه رسید و دران مکان محصلان که بتحصیل اموال گیلان رفته بودند
آمدند و اجناس فراوان آوردند و بیست و دوم ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نمودند
و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر نصرت قرین گشت و چون امیرزاده ابابکر بر مراجعت
آنحضرت اطلاع یافت از اردبیل دو اسبه روی براه آورد و بمدت نه روز آن مسافت
بعید را پیموده در صحاری قزوین بخاکبوسی ساحت بارگاه شهریار روی زمین سر تفاخر باوج علیین
رسانید و بوسیله سرایملک خانم و امیر شیخ نور الدین از خاقان عدالت آیین درخواست کرد که
اگر رخصت پادشاهی بدان مقرون گردد پدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد پیش او باشد و
ملتمس شاهزاده مبذول افتاده حضرت صاحبقران دوست نواز بنظر عنایت و اعزاز در امیرزاده
میرانشاه نگریسته فرزند بجان پیوند را در کنار گرفت و اجازت داد و مبلغ چهارصد دینار کپکی
و صد سر اسب با دیگر نفایس و ظرایف بدو بخشید و شاهزاده مشار الیه را بجانب سلطانیه باز گردانید
و چون رایت فتح آیت پادشاه آفاق بسوق بلاق رسید بحر عنایت در تموج آمده دویست
سر اسب و صد دست جبه و صد هزار دینار کپکی بامیرزاده ابابکر انعام فرمود و دجیل را که از توابع
بغداد است بحرم شاهزاده مشار الیه شاهی ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سیورغال
ارزانی داشت و خدر معلی بموجب فرمان اعلی متوجه سلطانیه گشت و حکم شد که امیرزاده ابابکر
از عقب امیر سلیمانشاه رفته باتفاق در دفع فتنه اسکندر شیخی سعی تمام نمایند و آنجناب بفرمان
خسرو کامیاب پای سعادت در رکاب آورده بعد از طی منازل در گجور بامیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر

و امیر سلیمانشاه و سپاه منصور پیوست و ایشان در ادای رعایت حزم و احتیاط نموده خندق کندند
و بشاخهای درخت استوار ساخته بیست روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و باز از اردوی
همایون خبر آمد که از عقب اسکندر بروند شاهزادگان و سران سپاه برحسب فرمان روان شدند و آن
راه چون جنگلستان بود و بسیاری درختان افکنده راه می گشادند و در کمرها گذرها را که مخالفان
خراب کرده بودند تختها و چوبها قابل عبور می ساختند و بدین وتیره از پی اسکندر تیره ضمیر
می شتافتند و هر که را می یافتند نهال حیات او را از جویبار نشو و نما بر تبر قهر قطع میفرمودند و ما ...
آفتاب اشراق از سوق بلاق در حرکت آمده در غره ذی قعده از افق جلگاری طالع شد و چون موکب
سارق قمش مخیم اقبال پادشاه باداد و دهش گشت رای عالم آرای چهارپایان و احمال و اثقال
زیادتی را براه بستی و خوار روانه ساخت و در انجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر با فرزندان اشارت رخصت
مراجعت یافته بجانب غزنین و کابل روانه گشت و یرلیغ مطاع صدور یافت که امیر شمس الدین ...
و دیگر امرا که نقل ایل قراتاتار و خانه کوچان مملکت آذربایجان منوط و مربوط باهتمام ایشان ...
از راه خوار و سمنان در حرکت آمده قطع مسافت نمایند و باشارت علیه از هر تومان یک میر ...
که موکل بودند با چند خانه واران قراتاتار را ایشان زاراننده ایوار و شبگیر آغاز کردند و امیر شیخ ...
و پیر علی سلدوز که از برای جمع آوردن لشکر پیشتر آمده بودند باردوی همایون پیوستند و چون عبور
حضرت صاحبقران بر قلعه گلخندان که در دامن دماوند واقع است و دران اوان خراب و ویران
بود اتفاق افتاده بتعمیر آن از گچ و خشت پخته فرمان داد و از انجا روان شده از دماوند بگذشت
و بفرخی و فیروزی بفیروزکوه رسید **ذکر فتح قلعه فیروزکوه و تمرد قراتاتار و رسیدن ایشان بجزای**
اعمال نا سزا از امهات قلاع مملکت ایران که بحصانت و مناعت اشتهار تمام دارد یکی قلعه

کردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن در افواه والسنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطور است

که چون رایت نصرت شعار بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار اطراف و جوانب قلعه را

احاطه نمودند و گورکه زده سورن انداخته فرود آمدند و بهادران کوه شکوه بقدم جرأت پیش رفته شیها

ترتیب دادند و تهیهٔ اسباب حصار از عراده و منجنیق اشتغال نمودند و اهل حصار از سر اضطرار و اضطراب

خاطر برزم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بیفشردند و دست بتیر و کمان یازیده تیر کمان شری

در روی کشیدند و چون شب در آمد از نوکران امیرزاده ابراهیم سلطان محمد آزاد و شیخ بهلول بیالان

تمور و طایفهٔ دیگر از مبارزان از عقب هم یکیک بقلعه و کوه بر آمدند و بپای بارو رفتند مخالفان چون

برین حال اطلاع یافتند و بمدافعه و مقاتلهٔ ایشان شتافتند و نایرهٔ حرب اشتعال یافته از بهادران لشکر

فیروزی آثار معدودی چند زخمدار شدند و چون آفتاب جهانگیر دار از پس کوه سر بر زد بهادران

رزم آزمای قلعه‌گشای کوس و کورکه فرو کوفته از کمرها ببالا بر آمدند و روی جلادت بتسخیر حصار آوردند

پسر اسکندر شیخی و جمعی مازندرانیان و دیوپار که در قلعه بودند از مشاهدهٔ آن حال سراسیمه و مضطرب

شده از غایت دهشت طایفه را بساحت بارگاه گردون عظمت فرستاده بزبان استکانت از حضرت

صاحبقران اسکندر مکنت کیخسرو حشمت امان خواستند مرحمت بیکران حضرت صاحبقران شامل حال

فرستادگان شده همه را خلعت پوشانید و بعاطفت بی پایان نوید داده باز گردانید و چون آنجماعت

بقلعه در آمدند پسر اسکندر و سایر متعلقان و منتسبان او که آنجا بودند بپای ضراعت و اطاعت بدرگاه

عالمپناه شتافتند و فوجی از سپاه ظفرپناه بحصار رفته ساکنان آن بقعه را بکوچ بیرون آوردند

حصنی چنین حصین بدو روز مفتوح شده در تصرف بندگان دولت قرین آمد و حضرت صاحبقرانی

زنگی تونی را با جمعی بکوتوالی قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده و نیم فرسنگ

رفته بمرغزاری فرود آمدند و شهریار والاگهر حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا را با اوراری

سپهر خلافت امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص

از راه سلطان میدان روانهٔ سمرقند گردانید و درین اثنا منهیان بمسامع اشرف اعلی رسانیدند

که قراتاتاریان یاغی شده فتنه انگیخته‌اند بیان این سخن آنست که یک گرز از ایل تاتار که نقل ایشان

بعهدهٔ خواجه تنکری بردیش شده بود در ظاهر دامغان سر از گریبان طغیان و عصیان بر آوردند و او را

بزخمهای مولم از مرکب در انداخته راه گریز پیش گرفتند و داروغه گرن دیگر که از عقب ایشان می

آمدند تنکری بردیش را که زخمدار و بیخبر افتاده دیدند شناختند و خدمتش را باندرون دامغان بردند و مردم

کاروان بمعالجهٔ او مشغول شدند و دیگر گرزها که ازین صورت خبردار گشتند بر سر راه عذر و فتنه رفته

آهنگ فرار کردند و چون امیر شمس الدین عباس و شاه ولی پسر امیر سونجک و اتلمش و غیرهم از امرای

توشون که موکل گرزها بودند برین حال اطلاع یافتند تیغ خونریز از نیام بیرون کشیده قرب

سه هزار نفر از ایشان در اندرون و بیرون دامغان براهی که باز آمدن نتوان روانه ساختند

و چند فوج از آن قوم بجانب جنگلستان استراباد مانند برق و باد شتافتند و باز ماندگان را

امیر شمس الدین عباس با خود ببرد و چون رای عالم آرای شهریار جهانگشای ازین حادثه آگاهی

یافت بیان توجین و فاضل پسر سیف الملک حاجی سیف الدین و دانه خواجه و رستم بولاد و تمار

بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق

نیز با طایفهٔ از لشکریان بنکامیشی قراتاتار بر حسب یرلیغ روان شدند و چون ایل تاتار بعضی

کشته شدند و برخی گریخته و زمرهٔ همراه امیر شمس الدین رفته بودند امیرزادگان مشار الیه با ملازمان

تا دامغان رانده از آنجا باز گشتند و بموکب همایون پیوسته شرف ملازمت دریافتند

وبیان توجین و دیگر بهادران که نخست از عقب تاتار رفته بودند از بسطام و عقبهٔ لنکر دو گذشته در
موضع قراتقان بکنار دریای قلزم بآن مردم رسیدند و با آنکه سپاه منصور با نصد مرد بیش نبودند
و معاندان گروهی انبوه با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از آنجماعت را تیغ انتقام گذرانیدند و
قریب دو هزار خانه وار از قوم تاتار بدست آوردند و بیان توجین از آن موضع بازگشته روی توجه
بار دوی اعلی نهادند و شاهزادگان و خواتین که پیش ازین باشارت واجب الاطاعه متوجه سمرقند گشته
بودند چون به بسطام رسیدند اغرق امیرزاده شاهرخ از ایشان جدا شده بود و براه نیشابور عازم
هراة گشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق بزرگ براه جاجرم و اسفراین
در حرکت آمدند

ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب اسکندر و محاربهٔ سلطان حسین با او و هبوط کوکب طالع آن بد اختر

حضرت صاحبقرانی قمع و استیصال اسکندر را اهم مهمات دانسته عزیمت خسروانه بجانب چلاو
مصمم گردانید و امیرزاده شاهرخ را که دران ولا اندک مرضی روی نموده بود روانهٔ هراة گردانید
و حکم فرمود که امرا و لشکریانش همچنان ملازم اردوی اعظم باشند و لوای ظفر پیکر بجانب چلاو که
مغز و مقر اسکندر بدگهر بود در حرکت آمد و در چند روز لشکر فرخنده پی بسیاری از کوههای
بلند و دریای ژرف طی کردند و چون بعد از قطع و راههای دشوار سپاه فیروزی آثار ببالای
کوه چلاو بر آمدند اسکندر کافر نعمت با صد مشقت روی شقاوت بجهنم دره نهاد و موکب همایون
یک روز در چلاو توقف نموده روزی دیگر از عقب اسکندر شتافت و دران راه دره ایست
عمیق بسیار درخت و بنابر ابر و میغ که پیوسته در انجا می باشد و بارندگی که همیشه در انجا واقع می شود
و زمین آن از نور خورشید عاطل و بی بهره و پر لای و گل است و دران دره آبیست عظیم بغایت
تیره که با اسب و شنا عبور ازان نمی توان کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری راه بجهنم دره

اشتهار دارد و پلی که بر بالای آب بسته بودند جناب سعادتمآب ازان گذشته پل را خراب و ویران
ساخته بود و چون گذشتن از آب متعذر می نمود طاعت گذاران باشارت فرمان ده جزو کل بران
رود پل بستند و نخست جهان بهادر که بقراولی مقرر بود با پانصد مرد عبور نمودند بعد ازان یوسف
برلاس و خواجه سید شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین بترتیب از عقب
یکدیگر بگذشتند و آن مردان گزیده جنگلها بریده راه می ساختند و از پی اسکندر که از جادهٔ صواب
منحرف گشته بود هر طرف می تاختند و حضرت صاحبقرانی نیز از پل گذشته و یکمنزل قطع فرموده بر
بالای پشته برآمد که درخت نبود و سرداران و بهادران را با طراف و جوانب بطلب اسکندر روانه ساخت
و نجرجیان ایشان سادات مازندران بودند و از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین و بندگان
پادشاه روی زمین دریا توجین و شاهملک برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش آلهی و دیگر مبارزان
ضیغم افتراس و در میان جنگل در کنار دریای قلزم باسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دویست پیاده
و سی سوار دلاور از قیتول خود بیرون آمده متصدی رزم و پیکار گشتند و شیخ درویش آلهی و هم هراس
بخود راه داده بهانهٔ لشکر منصور که باسکندر رسیده بودند پشت نوبیش نمودند و بارها دست برد
شجاعت او در معارک مشاهده ایشان گشته بود و فی الواقع اسکندر دلاوری بمیراث داشت
چه نزد ارباب تواریخ مقرر شده که قبیلهٔ او از نسل بیژن اند که پدرش گیو مرثد و جدش گودرز و مادر
وی بانوگشسپ دختر رستم دستان است و فردوسی اسکنه الله فرادیس الجنان در داستان از زبان
بیژن گفته نیا شیر جنگی پدر گیو گرد هم اکنون به بیژن زمین دست برد القصه بیست بهادر از بیم عتاب
باز خواست خسرو کامیاب پای تجلد فشرده بایستادند و دست بتیر و کمان یازیده دل بر مرگ نهادند
و اسکندر چند نوبت با سواران خویش تیرها در کف از صف پیش رانده حمله آوردند و شیران بیشهٔ وغا

از موقف خویش زایل نشده تیرباران کردند و عاقبت اسکندر که قبل ازین بقوت دولت قاهر
از لشکر روی برمی تافت دران حال بنابر کفران نعمت از پیش اندک لغوی براه هزیمت شتافت

بکفران نعمت دلیری که کرد ٭ که رخش حیاتش سکندر نخورد ٭ سکندر که بد رستم روزگار ٭
ز کفران نعمت چنین گشت خوار ٭ و قراولان لشکر فیروزی اثر ندانستند که اسکندر دران
جنگل بکدام طرف گریخت و مقارن این یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجی عبدالله عباس از
عقب رسیدند و باتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست بغارت و تاراج دراز کردند و غنیمت
بیرون از قیاس و تخمین گرفتند و شب در انجا توقف نمودند و امیر سونجک که با امیرزاده رستم
و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بود پیشتر آمده بایشان پیوست و از انجانب جیب بجست وجوی
آن ناراست در حرکت آمده و بعزادواذله اسب رسید امیر علی پسر اسکندر و زنان و متعلقان
خدمتش را اسیر گرفت و درین اثنا امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه و شیخ علی بهادر با هفتاد
نوا ز قراولان رسیدند و بهیأت اجتماعی در جنگل در آمده از پی اسکندر در آمدند و هنگام استوا
دران جنگلستان آن پهلوان بیوفا را دریافتند و با او دویست پیاده بود و پنجاه سواره بالفروره
دست از جان شیرین شسته و آماده قتال گشته در برابر بایستادند و امیرزاده سلطان حسین بر ایشان
حمله کرد و بطریق خدعه و فریب روی باز پس نهاد و مخالفان دلیر گشته و سوار و پیاده
از جنگل بیرون خرامیده در پی امیرزاده شتافته و ملازمان او شتافتند و ایشان مراجعت
نموده تیغ انتقام در معاندان نهادند و اکثر پیادگان را بر خاک هلاک انداختند و از سپاه
نصرت شعار وفادار قلم تیغ بر دستان رستم و اسفندیار کشید چه بعد از آنکه سنان او لعرب
سنان از دهان بیرون افتاده بود جنگ بسیار کرد و اسکندر منکوب و مقهور بجانب کیلان برون

رفت و در مآل حال او اختلافست بعضی گفته اند که دران راه بصد تلخی جان شیرین بقابض ارواح تسلیم
نمود و برخی بر آنند که جهت سلامت نفس لباس ارباب تصوف پوشیده و خرقه ارباب تعرف اختیار کرد
والله اعلم بالصواب و بالتحقیق اقرب و امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته در کنار دریای قلزم با امیرزاده
رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین که باکروه انبوه بجست
وجوی اسکندر در تک و پوی بودند دو چار خورده و باتفاق کنار دریای مذکور بجانب گیلان رفتند
بعد از قطع پنج فرسخ فرود آمدند و چون دران ظلمت آباد از اسکندر نشانی نیافتند مراجعت نموده باردوی
همایون پیوستند غیرت خسروانه شاهزادگان و امرا را بازخواست نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر
نرفتند و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان گردانید و باز بطلب اسکندر همه را بجانب گیلان فرستاد و انجا
یکشبانروز در میان جنگل و لای و گل و اراضی برنج کار رنج و مشقت بسیار دیده رفتند و دران ایام متصل
ابر بر حال اسکندر میگریست چنانچه شاهزادگان محل فرود آمدن نمی یافتند و مقارن این محنت
و زحمت فرمان حضرت صاحبقران رسید که بازگردند و ایشان برحسب فرموده مراجعت نمودند
و رایت منصور از فراز پشته مذکور نهضت نمود و از پلی که بر آب جهنم دره بسته بودند گذشته
نزدیک بقلعه نور که از قلاع مستحکم است فرود آمد و دران منزل لشکر نصرت اثر پسر اسکندر را با برادرزاده
او با جمعی از نوکران و متعلقان گرفته بودند بدرگاه سلاطین پناه آوردند عاطفت خسروانه از سر جرایم
ایشان گذشته همه را بجان بخشید و شبانگاه از پیش شاهزادگان آفتاب احترام امیرزاده ابابکر
و امیرزاده سلطان حسین و از پیش امارت مآب امیر سلیمانشاه قاصدی آمده خبر آورد که بکنار آب جهنم دره
رسیده ایم و بی پل عبور از آنجا متعذر است و مستعد پل بستن نداریم رای عقده گشای محمد آزاد و توکل
بادرچی با کشتی بانان جیحون فرستاد و تا بر آن آب پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل

عبور نمودند و بخدمت شتافته و سعادت زمین بوس دریافته شب دران مرحله توقف نمودند و رایات
ظفرنشان از ان منزل بجانب کیلان بطرف قلعه حوثی در حرکت آمده بجلکا کلاره دشت رسیده چند
روز دران صحرا رحل اقامت انداخته و مقارن این حال حضرت صاحبقرانی امیر غیاث الدین ترخان و سید
کمال الدین علی را که میان ایشان و اسکندر عداوت قدیم بود ملحوظ نظر عنایت گردانید و ایالت
ولایت ساری را بوی ارزانی داشت **گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مرکز**
دولت و وصول آنحضرت بدار السلطنت سمرقند جون اسکندر شیخی مانند آب حیوان بجز نام و نشان نماند
و اقربا و اعوان و انصار او در قبضه لشکریان پادشاه فلک اقتدار آمدند عزیمت خسروانه بجانب
ما وراء النهر تصمیم یافته بر حسب فرمان امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم
بصوب اصفهان روانشدند و آنحضرت امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر گردانیده ببغداد
فرستاد و امیرزاده اسکندر مامور شد که بهمدان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که
سید عز الدین هزار کری و سید علی بآمل توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت
نموده بعد از جند کوچ بپای دماوند که ارغون آنجا قصری بنا کرده است و بکوشک ارغون اشتهار
یافته نزول فرموده و از آنجا بتعجیل با خواص و مقربان راهی شده جون فیروزکوه مضرب خیام ظفر
فرجام شد امیر سلیمانشاه را بخلعت طلادوز و کمر مرصع نوازش نموده بحکومت ری و فیروزکوه
و آنحدود باز داشت و بیان توجین را که داروغه ری بود امر فرمود که بقلعه کلخندان و بضبط آنجا
قیام نماید و از آنجا در حرکت آمده به بسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و مساکین را
صلات و صدقات داد و پیر پادشاه که نصرت آسا ملازم رکاب همایون بود و حکومت استراباد
تعلق باو میداشت و پیشتر باشارت علیه بآنجا رفته بود و معاودت نموده درین محل باردوی

اعلی پیوست و پیشکشها بموقف عرض رسانید از انجمله نه دو توز کشید و بعد از اختصاص بخلعت خاص
بر حسب فرمان روی بولایت خود نهاد و هم در بسطام دانه خواجه که از عقب قوم تاتار رفته بود
رسید و احوال آنجماعت معروض شهریار سپهر احتشام گشت و حکم شد که سرداران ایشان را ببند
کرده بسمرقند برند و جون قریه حقدار وصول صاحبقران بی همال جنت مثال گشت حسن صوفی
ترخان از پیش امیرزاده شاهرخ رسید و پرسید که در کدام مکان شاهزاده عالمیان بموکب همایون
پیوسته او از دولت بساط بوس نماید و آنحضرت او را بالالاغ بارکرده فرمود که زود متوجه گردد
جنانچه در کنار آب جیحان برسد و رایات ظفرنشان از قریه حقو در جنبش آمده وطی مسافت نموده
بنشابور فرود آمد و روز جهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمایه از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول
فرمود و در روز جمعه سیوم قصبه جام محل نصب خیام ظفر فرجام گشت و از مقدس بنده پیل استمداد
نموده بر کمیت خوش خرام سوار شد و بتعجیل تمام رانده جون کنار آب جیحان معسکر فرخنده خاقان
بلند مکان گشت امیرزاده شاهرخ از هراة تشریف آورده و دیده امید از مطالعه طلعت جون
خورشید فریدون وقت و جمشید روزگار گردانید و پیشکشها کشیده همت خسروانه همه را بخواص
و مقربان بخشید و آقبوغا و قرابوغای جونی قربانی که در مدت غیبت حضرت صاحبقرانی سر از
گریبان عصیان بر آورده بودند و باقدام جسارت بهرگونه حرکت ناملایم اقدام نموده هندو شاه
شیخ هر دو را گرفته بدرگاه گیتی پناه آورد و بعد از ثبوت گناه بفرمان پادشاه آن دو شخص
بر در رباطی که در آنجا بود از حلق بیاویختند و درین اثنا خواجه طوسی بضبط اموال خراسان
و ممر و عمال آنجا مقرر شد و او در مدت جهل روز دویست تومان کبکی حاصل کرد و حضرت
صاحبقران گردون ابهت در حرکت مسارعت نموده امیرزاده شاهرخ را بهراة باز گردانید

وچون رایت زمان فرمای ایران و توران بکولان رسید تمور خواجه آقبوغا که از سمرقند برسم
استقبال شتافته بود بموکب همایون ملحق شده و عز بساطبوس دریافته نه سر اسب را هموار
کشید و چون کنار آب مرغاب محل نزول شهریار کامیاب شد مردم جیجکتو از داروغه خود سبق
تبه شکایت نمودند و بموجب فرموده پای او را سوراخ کرده سرنگون بیاویختند و در اثنای راه
داروغکان قری و قصبات و بلدان و امصار بپای رسیده اسبان را هواری کشیدند و ملازمان
رکاب همایون فیروزی انتساب الاغان مانده خود را می گذاشتند و بران اسبان آسوده سوار شده
بتعجیل تمام میراندند و چون خاقان ستوده خصال بعد از قطع منازل در حوالی بلخ بقرب قریه ادینه
مسجد نزول اجلال فرمود اکابر و اشراف شهر مذکور برسم استقبال پیش آمده دران محل پیشانی نیاز
بر ساحت بارگاه صاحبقران سرافراز نهادند و موکب همایون ازان منزل نهضت نموده بکشتی
از جیحون بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود و خانزاده مشار الیه بشرایط
خدمت و ضیافت چنانچه از همت اومی سزید قیام نموده از آنجا بکش رانده آقسرا از قدوم
آنحضرت جنت گشته و بر فور بزیارت شیخ شمس الدین کلال قدس سره و پدر نامدار و فرزندان
و اقربای عالی تبار رفته ساکنان و مجاوران مزارات را بصلات و صدقات خشنود گردانید
و چون از کش در حرکت آمده بعد از چند روز باغ قراتوبه و قصر جهانمای مرکز لوای نصرت انتما گشت
و دران محل خواجه یوسف و ارغونشاه امیرزاده قید و پسر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باردوی اعلی
آوردند و شرف زمین بوس دریافته پیشکشها گذرانیدند و مهد علیا تکل خانم نیز با خواتین امرا
بشرف تقبیل بساطبوس جلالت مناط فایز شده تنسوقات بموقف عرض رسانیدند و دران مکان
اکابر و اعیان سمرقند فردوس مانند بساحت بارگاه گردون اشتباه رسیده ناصیه اخلاص بر

آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار
نزول فرمود و از آنجا بشهر سمرقند در آمده بمدرسه امیرزاده محمد سلطان که تا غایت که ساخته
بودند منظور نظر کیمیا اثر نگشته بود تشریف برد و باز بباغ چنار رفته بساط عیش و عشرت
ممهد داشت و چون خواتین و آغایان و شاهزادگان که از فیروزکوه بیشتر براه ماخان و باورد
و مرو بر حسب فرمان روان شده هنوز نرسیده بودند کس فرستاد که بتعجیل بیایند و ایشان بعد از
چند روز رسیدند و سرای ملک خانم باغ چنار را منزل ساخت و تومان آغا بباغ بهشت رفت و مزاج
اشرف دران اوان از نهج اعتدال انحراف پذیرفته بعد از یکهفته مرض بصحت تبدیل یافت
و آنحضرت در زمان مرض بباغ بهشت بود و چون کمال تندرستی روی نمود بباغ شمال رفت و در آنجا
جهت فرزندی که از بکی متولد شده جشنی شاهانه مترتب ساختند و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود
و از انجا بشهر در آمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بمقدم فرخنده تزیین داد و امر فرمود که متصل
بمدرسه شاهزاده مشار الیه مرحوم گنبدی جهت مرقد منورش احداث نمایند و معماران و چابک
دستان را در اندک عهدی از رخام منقش پرداختند و نقاشان بطلا و لاجوردش مزین ساختند
و خانه چند که در حوالی مدرسه بود ویران کرده باغچه که از روضه رضوان نشان میداد مرتب گردانیدند
و چون بمسجد جامع که معماران بهمت عالی نهمت آنحضرت باحداث و عمارت آن امر فرموده بود
که کار کرده در گاهش را که در مدت غیبت رایات عالیات بر آورده بودند بواسطه کوچکی و کوتاهی
نپسندید و اشارت علیه بنفاذ پیوست که آنرا ویران سازند و وسیع تر و رفیع تر اساس انداخته
بایوان کیوان بر افرازند و خواجه احمد داود که در وسعت و رفعت آن اهمال ورزیده بود معاتب
و مخاطب گشت و در خلال این احوال حضرت صاحبقران بی همال از کمال نصفت و عدالت نو

وعلما ایران را گرفته بند کرد و بعد از تحقیق و تفتیش هر کرا از و فرّی بتغلق رسیده بود ادبهای
بلیغ نمود از انجمله محمد داود و محمود جلد را که در مدت غیبت رایت فتح آیت بشغل خطیر وزارت
قیام نموده بودند در عین جشن و سور که در کان گل واقع شد چنانچه شمه از ان رقم زده کلک بیان
خواهد گشت فرمان داد تا بتغلق بر کشیدند و درین اثنا ایلچی ایدکو که از دشت آمده بود بوسیله
امرا و نوئینان بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بجای آورده شونقار و دیگر تبرکات که همراه داشت
بگذرانید و هم دران ولا از پیش حاکم افرنج ایلچی رسید و پیلاکات فاخره و تنسوقات متکاثره بعز عرض
رسانید و از انجمله پردهای مصوّر معروض داشت که هرگز نظیر آن در متخیلهٔ مانی صورتگر نگذشته بود
و پیش ازین حضرت صاحبقران بلند مکان فرمان داده بود که در باغی که در جنوب باغ شمال
بامر واجب الامتثال ساخته بودند طول هر یک از چهار دیوار ان تقریبا هزار و پانصد گز بود
بنام آن شام قصری در میان آن باتمام رسانند و درین اوقات کوشکی پادشاهانه لتبعی ایشان
ساخته و پرداخته شد که روزی هزار طعنه بر سریر خورنق میزد این کوشک از جمیع قصرها که در
باغات بامر عالی برافراشته بودند بلندتر و بزرگتر آمده و چون زیب و زینت عمارات شام
از سنگ رخام می باشد و آب روان در منازل و مساکن ایشان شیوع تمام دارد و هنرمندان
دیار در سنگ تراشی و نقوص کاری اختراع فوارات جاری ید طولی دارند چنانچه هر کاری
که خاتم بندان آبنوس و دندان سازند ایشان بهمان خردی و نازکی در فرش دیوار پیدا زنند
لاجرم از سنگ مرمر در داخل آن قصر زیبا منظر صور بدیع بظهور آورده بکمال حذاقت و مهارت
خویشان اظهار کردند و فواره بسیار ضمیمهٔ نزاهت و طراوت آن ساخته و حضرت صاحبقران
مقرون بعیش و کامرانی بان تحشم فرمود و ترتیب طوی پادشاهانه مثال داده جشنی باز نیت

در بها آماده و مهیا گشت امرا و نوئینان بلوازم نثار و تهنیت تمام نمودند و ایلچیان افرنج دران طوی
حاضر بودند و این مثلی مشهور است که عید بلی روستایی نمی باشد

ذکر ترتیب حضرت صاحبقران کشورگشای ترتیب جشنی عظیم جهت تزویج شاهزادگان واجب التعظیم

چون از دیرباز خسرو سرافراز
بنجامه اندیشه و تدبیر بر صفحهٔ ضمیر نگاشته بعد از فتح ممالک روم و شام لشکر بجانب ولایت ختای
و بلاد اهل شرک و ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد و کسر اوثان و اصنام قیام نماید تا پی معنی سبب
غفران بعضی جرایم و آثام که دران اوان جهانگیری از خدام بهرام انتقام صدور یافته شود لاجرم
درین اوقات که در مقر دولت و مستقر سریر سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از ان یورش
دیرباز و ارتکاب آن سفر دور و دراز بعضی از شاهزادگان نامدار را باکرایم عفت دثار در سلک
ازدواج کشد چه بقای نسل خلاصهٔ اتحاد تکوین موقوف برین تبیین و صدق یقین است
القصه فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند که
اشراف اطراف و اعیان و اکناف و اصحاب اعتبار و ارباب مکنت و اقتدار بقوریلتای
حاضر گردند و از شاهزادگان جنگیز خانی بابری اغلان و باش تمور اغلان بعز عرض حضرت
صاحبقرانی رسانیدند که مناسب خیال می نماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین
و امیر شاهرخ از خراسان بیایند رای صواب نمای در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید
اما شاهرخ را مصلحت نیست چه مجموع مردم بلاد آذربایجان و عراق بوجود او قوی دل و مستظهر
و فارغ بال و آسوده خاطر و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد متوجه غزنین شد و موضع کان گل از برای
جشن و سور و اجتماع نزدیک و دور تعیین یافت در روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول سنهٔ سبع
و ثمانمایه از قرن نزول شهریار باعز و تمکین آن سرزمین جنت آیین آمد و از برای منزل همایون

جهار سراپرده به پیرامون صحراها مون کشیدند و سر خرگاه با وج شمس و ذروهٔ قمر برافراشتند
و دوازده بای گیتی آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخملهای ملون
فرنگ بود و طنابهای ابریشمین و ستونهای منقش و قبه‌های زرین جمعی پیکران از فراشان
بیک هفته برپای کردند و آن دوازده بای چنان وسیع بود که سایهٔ آسایش بر سر دوازده
هزار کس از روی تخمین می انداخت از برای خواتین و شاهزادگان دولت قرین و امرا و نوئینان
و عظما. و جوجیان خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراخته بودند و در وسعت و رفعت موازی
سایه‌بان سپهر ساخته و دران مکان از انجار و اقطار خراسان و ترکستان و غیر آن چندان خلایق
جمع آمدند که دیدهٔ گردون پیر از مشاهدهٔ کثرت آن خیره ماند و درین اثنا منگلی بوغای حاجب که از
امرای ملک برقوق بفنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان
و وقوف بر لطایف علمی و شعور بر قوانین علمی و اتصاف بصفات ارباب تحقیق و عرفان و اتسام
بسمات اصحاب تدقیق و امعان امتیاز داشت از پیش پسر ملک فرخ حاکم دیار مصر و بلاد شام
برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و اقمشهٔ فاخره و امتعهٔ متکاثره که همراه آورده بود
بوساطت خواص و مقربان بعز عرض رسانید و از جملهٔ نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوهٔ آن تنسوقات
و تبرکات گردانید امیرزاده خلیل سلطان که در حدود ترکستان بود در وی توجه بجشن گاه
آورده شرف بساط بوس دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بطلب او کسی از پایهٔ سریر
خلافت مصیر رفته بود درین اثنا بیامد حضرت صاحبقرانی او را در آغوش مهربانی کشیده جراحت
فرقت برادر مرحومش امیرزاده محمد سلطان تازه شده و شاهزاده بمراسم نثار و پیشکش قیام
نموده تقوزها بنظر کیمیا خاصیت رسانید و عاطفت خسروانه او را بخلعت طلادوز و کمر و افسر

سرافراز گردانیده خواص ملازمانش را جامه پوشانید و ایشان از لباس سوگواری که در روز روشن
مانند شب تاری در بر داشتن بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی که جهت مفرد عمال خراسان متعین شده
بود بیامد و از وجوه مفرد اموال فراوان بخزانهٔ عامره رسانید و پیشکشهای لایق بگذرانید و دران هنگام
فرح و سرور بعموم یافته پرتو نشاط و انبساط بر خواطر و ضمایر او تافته هر طبقه از محترفه مناسب شغل
و حرفهٔ خویش لعبتهای طرفه و غریب ابداع و اختراع نمودند مجالس انس و محافل تماشا انعقاد پذیرفت
و حضرت صاحبقران دین پرور بر مضمون کلمهٔ تناکحوا توالدوا تکثروا را منظور داشته فرمان داد تا ارباب
تنجیم و اصحاب معرفت زیج و تقویم ساعتی بسعادت مخصوص و زمانی بنظرات سعود مقرون اختیار
کردند و دران وقت مسعود و هنگام محمود بر حسب اشارت عالی سادات و قضاة و موالی و اهالی و ائمهٔ
درس و فتوی و اجلهٔ زهد و تقوی بمجلس همایون حاضر آمدند و امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان
و امیرزاده میرانشاه و از اولاد شاهزاده عمر شیخ و امیرزاده احمد و سیدی احمد و شاهزاده بایقرا
هر یک را بکریمه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت آیین شرع مطهر و ملت حنیف عقد بسته شد
و دران محفل شمال ایام امیه ستوده خصال الشیخ شمس الدین محمد جزری بعد از رعایت شرایط عقد
و تصحیح مقدمات آن بقرائت خطبه و نکاح اشتغال فرمود و کلمات ایجاب و قبول بتقاضی قضات سمرقند
مولانا صلاح الدین متعلق بود و درم و دینار بسیار و گوهر بیشمار نثار کردند سو ز بس گوهر و زر
که افشانده شد :: ز برچیدنش دستها مانده شد :: حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی بر آمد خواتین
و آغایان و کلیتان نطاقها برنهاده و چمن خوبی را بدرختان مرصع زینت بخشیده هر یک بجای خود
قرار گرفتند و ماه رویان زهره جبین با طراوت گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آیین بفر
حضور خویش تزیین دادند شاهزادگان و امرای بزرگ و نوئینان و سادات و اکابر و جوجیان

در سایهٔ دوازده پای فلک فرسای بنشستند و سایر خلایق از امرا و اعیان و اشراف هر مملکت
و دیار مقدار یک تیر پرتاب از دوازده پای دور بساوری محل جلوس اختیار نمودند و پیلان بهرام
صولت با خلعتهای طلا دوز برزینهای مرصع سوار شده وظایف خدمت بتقدیم رسانیدند و پیلان
کوه پیکر را با انواع تکلفات و تختهای طلا بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و از شیرهای مرصع و
اوانی زر و نقره چندان حاضر ساختند که نطاق نطق از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف نمود و در
ماکولات و مشروبات بمرتبه برسید که رسم جوع و عطش از میان برخواست و چند شبانروز شاه و گدا
و صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای و جوش و خروش گذرانیدند و در آخر آن جشن موفور السرور حضرت
صاحبقران مؤید و منصور ایلچیان مصر و شام و دیار افرنج و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر
اکابر و اشراف و اکناف و مجموع امرا و نوینان و پیران سپاه و مقربان درگاه را بخلعتهای فاخر
و نعمتهای وافر مسرور خاطر گردانیدند و چون ایام عیش و عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران دین پرور
پرتو التفات بر امور ملک انداخته در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام نمود و بخلوت
سرای نیاز درآمده مراسم شکر و سپاس ملک کارساز بجای آورد و الحمد لله المنعم المفضال
فی جمیع الاوقات والاحوال **ذکر بعضی از قضایا که سابق بود بر یورش ختا و توجه رایات نصرت آیات
بعد از آن بدان صوب خاص از برای احراز مثوبات غزا** نخست حضرت صاحبقران عقیده درست فرمان داد
که تواجیان شمار سپاه را هزار بهزاره بواجبی تحقیق نمایند و هر جا که قابلیت اضافه باشد زیاده کنند
و در وفا ترتیب نمایند و چون این مهم تمام سازند امراء عظیم الشان نسخه توقال ازیشان بستانند
که بچه یراق و دستور بیایند و تواجیان و نوینان بموجب فرموده عمل نمودند و حکام ولایات
و سرداران اطراف بعد از قرار میان سپاه بمقتضی یرلیغ متاع جهت آوردن چریک با یجاد

داقطار ممالک محروسه متوجه شدند و حضرت صاحبقران خلافت بهر ارکان بجانب شهر توجه
نمود و در مدرسه مهد علیا سرای ملک خانم نزول نمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با اسب و
خلعت و کمر و افسر معزز و موقر ساخت و رخصت داد که بدولتستان مراجعت نماید و همچنین
مجموع ملازمانش را اسب و جامه بخشید و امیرزاده سیدی احمد شاهزاده عمر شیخ را که مادرش
حرم محترم شاهزاده مشار الیه بود و خود درین قوریلتای بمصاهرت شاهزاده مخصوص شده همراه
او روان گردانید و ایشان براه هراة متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر نیز خلعت و کمر ارزانی
داشته و از موائد اکرام و احسان بحظی اوفر محظوظ و بهره ور آمده دستوری یافت که بکشور
خود باز گردد و مولانا عبد الله کشی را با جمعی رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و در طول هفتاد گز
سطور آن باب زر قلمی شد بخط ید مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن خط
و کتابت نویسی سرآمد روزگار بود بوالی مصر ملک فرج در صحبت ایشان روان کرد و چون ملک فرج
پیغام داده بود که با سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترکمان گرفته بند کرده ایم بهر جا اشارت
عالی نافذ شود در بارهٔ ایشان بتقدیم رسانیم حضرت صاحبقرانی در جواب نوشت که
سلطان احمد جلایر را بند کرده بفرستند و قرا یوسف را بند از بند جدا کنند و آنحضرت تحف
و پیلاکات بیکران که هر یک از آن موازی خراج مملکتی بود با رسول و نامه ارسال فرمود
و سایر ایلچیان را که از بلاد افرنج و دشت قبچاق و اطراف آفاق آمده بودند مقرون نوازش
و احسان بمواطن خویش باز گردانید و بانوی عظمی ملکت آغا که بنا بر فرمان از هراة درین
قوریلتای حاضر شده بود و اجازت انصراف ارزانی داشته همانجا بازگشت و خدر معلی بیکی سلطان
با آیین و تجمل تمام پیش شوهرش امیرزاده اسکندر بهمدان روان فرمود و درین ولا عنایت بیکران

حکومت ولایت تاشکنت و سیرام و ینکی و اشبره و ولایت جته را تا حدود ختای بشاهزادهٔ جوانبخت
الغ بیک گورکان ارزانی داشت و زمام ایالت دیار اندکان و اخسیکت و کاشغر را با نواحی
ختن در کف کفایت و قبضهٔ درایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و دران باب یرلیغ موده
شهریار اعلی جناب نشان همایون بآل تمغا موشح ساختند و از امرا شاهزادهٔ مشار الیه پیر محمد
طغای بوغا و شیخ بهلول بیان تمور آقبوغا و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکر آن نواحی را فراهم
آورده بتاشکنت که وعده‌گاه اجتماع سپاه ظفرپناه بود برند و حضرت صاحبقران از مدرسهٔ
سرایملک خانم سوار شده در کوک سرای که از مستحدثات معمار همت عالی نهمت آن حضرت
بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود و امر عالی نفاذ پیوست که امیر برندق نسخهٔ لشکر احتیاط کرده
بازبیند که چه مقدار مرد سپاهی درین یورش ملازم رکاب شاهنشاهی خواهد بود و امیر مشار الیه
تفحص نموده بموجبی که در کان کل قرار یافته بود معروض داشت که از بلاد ماوراء النهر و
خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم تاتار که ایشان را از روم
کوچانیده آورده‌اند دویست هزار سوار و پیاده نامدار اند و در کارزار جمع می‌شود و چنانچه در ظفر
نامه مسطور است و مسود اوراق از حضرت فرماندهی باستحقاق المخصوص بعنایت الملک الصمد
میرزا سلطان احمد خلدت ظلال سلطنته بارها شنیده که دفتر سان لشکر حضرت صاحبقران
پیش منست و در انجا مثبت شده که علوفه خوار خاصهٔ آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و
هشتاد و دو هزار و سیصد و دوازده در شمار آمده و همچنین از آن صاحب حشمت استماع افتاد
که مجموع سپاه عالم اقطاع حضرت صاحبقران پادشاه کامکار دران اوان هشتصد هزار سوار
و پیاده بود القصه حکم لازم الانقیاد حضرت قدوهٔ شاهان خجسته نهاد نفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان

و امیرزاده احمد و امیرزاده عمر شیخ و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا تومان
و قوشون با لشکرها در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از
سپاه جوانغار در یسی و صبران زمستان بپایان رساند و شاهرخیه را در زمان سابق فناکت
میگفته‌اند و در زمان توجه چنگیز خان بممالک ماوراء النهر و ترکستان دران دیار و یار نمانده بود و همانا بالتش
چنان خراب و ویران شده بود که یک خشت درست پیدا نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمایه
حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و معماران چابک دست باندک فرصتی حصاری استوار
مرتب ساختند و طاعت گذاران اهالی آن حدود و حوالی را بآنجا نقل فرمودند فی الجمله ارغون شاه
بمحافظت سمرقند مقرر گشته حراست خزاین بشیخ جهره حواله رفت و رایات فتح آیات در بیست و سیم
جمادی الاول سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در اوسط قوس بود در روی توجه بقشلاق آقسولات نهاد
و بموضع قرابلاغ نزول فرمود و از اطراف و جوانب سپاهی از عدد کواکب در جنبش آمدند و بهجت ساعت
طلوع آفتاب باشراق از قرابلاغ نهضت فرموده براه ایلان اوتی روان شدند و چون لعبت ازطی
سایهٔ وصول بر تابق انداخت خورشید آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده برفی عظیم و بارانی
که از طوفان قدیم نشان میداد بباریدن و بادی تند وزیدن و سرمای قوی پدید آمد و حضرت صاحبقران
در ضمان تایید ربانی از آنجا سوار شده و بتعجیل رانده در آقسولات فرود آمد شاه و مخدوم‌زادگان و امرا
و سپاه در عمارات و قوربانها که پیش ازین باشارت علیه در انجا ساخته بودند قرار گرفتند و
دران اوان خورشید در زمستان خانهٔ جدی بود و شدت برودت بمرتبه که اگر کوه اثیر بر
کیفیت آن بر خاطر گذرانیدی فی الحال طبیعتش انجمادی پذیرفتی و با وجود این معنی زمان زمان بها
قوی‌تر می‌شد و روز بروز از هوا خنکی بیشتر از پیشتر مشاهده می‌افتاد و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان

تاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین و صبران ولبی نامزد شد و یکی از وقایع که در ایام قشلاق
حادث شده و در داستان آینده بدان احتیاج خواهد افتاد قصهٔ شاد ملک بود و بیان این سخن آنست
که امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را که در حبالهٔ نکاح داشت و امیرزاده علی
خواهرزادهٔ صاحبقرانی بود از قضای ربانی و اقتضای سبحانی امیرزاده خلیل سلطان با شاد ملک که سابقا
در زمرهٔ سکان امیر حاجی سیف الدین انتظام داشت تعلق و تعشق پدید آمد و محبت شاهزاده یوماً
فیوماً سمت تزایدی پذیرفت تا عنان تمالک و تماسک بیکبار از قبضهٔ اختیار او بیرون رفت
و در زمان غیبت رایات جهانگشای شاد ملک را بزنی بخواست و چون حرم امیرزاده خلیل سلطان
ازین حادثه آگاهی یافت صورت قضیه در سمرقند بعرض حضرت صاحبقرانی رسانید و آنحضرت
باحضار شاد ملک فرمان داده شاهزاده نوعی ساخت که او را نیافتند و بدین سبب آتش خشم
جهانسوز افروخته تر گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که هرجا که شاد ملک را یابند بکشند
و در پیدا کردن و حاضر کردن او بهیچ وجه بهانه و توسل نجویند و بنابر شفاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر
امضای آن حکم در توقف افتاد و باز در آقسولات بسمع خسرو حمیده صفات رسید که امیرزاده
خلیل سلطان خدمتش را نهفته دارد و یرلیغ مطاع نفاذ یافت امیر برات برفت و او را پیدا کرد
و شحنهٔ سیاست بقتل آن عورت امر فرمود و مهد علیا سرای ملک خانم از دل نگرانی خاطر شاهزاده
مشوش و پریشان ضمیر شده در باب مخلص او چاره اندیشید و با امیر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک قرار داد که در پایهٔ سریر اعلی عرضه دارند که شاد ملک از شاهزاده حامله است
و چون اینصورت معروض رای صواب نمای گشت حکم شد که او را به هوبیان آغا سپرند تا بعد از
وضع حمل کودک را محافظت نمایند و تربیت کنند و شاد ملک را یکی از غلامان دهد وهم

در آقسولات از جانب خراسان رسید خواجه شیخ علی بهادر از پیش امیرزاده شاهرخ برسید و خبر سلامتی
شاهزاده و استقامت ملک بمسامع علیه رسانید و رای عقده کشای امیر برندق را بجانب تاشکنت
روانه ساخت تا برسانیدن تغار لشکر قیام نماید و دران زمستان از آبها و کردونها مشحون
بانواع ماکولات و سایر ضروریات از اطراف و جوانب می آوردند و اسبان دنباره دار را که بهر
ولایت بجل گرفته بودند بدرگاه اعلی می رسانیدند و ید باذل شهریار دریادل مجموع آنها بشاهزادگان
و امرا و نوینان و مخصوصان و مقربان و ملازمان رکاب نصرت انتساب می بخشید و چون
رفعت و حشمت پادشاه و مکنت و رفاهیت امرا و سپاه بمرتبه رسیده بود که زیاده بران
متصور نبود ارباب فراست از ملاحظهٔ مضمون کلمهٔ اذا تم امر دنا نقصه بغایت خایف و هراسان
می بودند و از بیم زوال دولت دیر باز لحظه براحت نمی غنودند **ذکر توجه رایات ظفر شعار از آقسولات
بجانب خطهٔ اترار** با آنکه آفتاب در اواخر جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که زهاد و عباد
از مفارقت آتش دوزخ نفس سرد می کشیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد را حرص غزا
وجهاد دامنگیر شده صبر نفرمود که موسم سرما کمتر شود بعد از تفحص و تفتیش مسالک آن ممالک رایت
عزیمت برافراخت و عنان توجه بجانب خطهٔ اترار منعطف ساخت و در اوایل فرمان داد که امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر برندق و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات
و محمد درویش برلاس و رستم طغا بوغا و برادرش پیر محمد و نوشروان پسر بوغان آغا و عبد الکریم
حاجی سیف الدین و پیر علی منکلی بوغا سلدوز و حاجی سیک سلدوز و سعادت تمور تاش و دیگر سرداران
و وجوه و اعیان که برحسب فرمان در نواحی تاشکنت و پیرام و شاهرخیه قشلاق کرده بودند
چون آفتاب بمنتصف حوت رسید در جنبش آیند و باتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین

نیز که بجانب سی و صبران رفته بود بی تاخیر و تعلل در اول بهار سوار شود و موکب همایون
بعد از قطع منازل و طی مراحل از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و دران
سال از اوایل قوس تا اواخر حوت کاروانیان و عرابها و غیر ذلک از گذارهای سیحون
و جیحون بر روی یخ می گذشتند و رود سیحون بنوعی بسته بود که تا دو سه گز نمی کندند تا به آب نمی
رسید و حضرت صاحبقران کامکار از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب
در انزار خانهٔ بیردی بیک را بفر حضور زیب و بها بخشید و شاهزادگان و امرا و خواص
هر یک بمنزلی فرود آمدند و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه در سرایی که از برای
نزول همایون تعین شده بود در روز وصول از ممر بخاری آتش در گوشهٔ از سقف خانه افتاد و
اندک اوراقی روی نمود و اگرچه در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر بدیع پریشانی
خواطر شریف و وضیع زیاده گشت چه دران اوقات مردم خوابها آشفته میدیدند و بر توحش
وقوع حادثهٔ ناگزیر آنحضرت بر ضمایر ایشان دران زودی تافته می ترسیدند و حضرت
صاحبقران بی مثال موسی رکمال را بفرستاد که تفحص نماید که راه اردو بیل جبان بسته که
توان گذشت یا نه و او بامتثال امر مبادرت نموده و احتیاط کرده بازگشت معروض داشت
که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری که بجانب سرام و عقبهٔ فلان بهمان کار رفته مراجعت نمود
و بعرض رسانید که دران عقبه دو نیزه بالا برف نشسته است و درین اثنا سرا خواجه از
پیش توقتمش خان که از دیر باز در دشت و صحرا سرگردان میگشت بدرگاه سلطان پناه
آمد و روزی که حضرت صاحبقران در دیوان خانه بر مسند عز و تمکین قرار گرفته و از اولاد
و احفاد چنگیز خان تای اغلان و باش تمور اغلان و چکره اغلان در جانب دست راست

نشسته بودند و دیگر طرف بفر وجود شاهزادگان دولتمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم
سلطان زیب و زینت پذیرفته بود بواسطهٔ امراء عظام مثل امیر بردی بیک و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم شرف بساط بوس دریافتند و پیغام توقتمش خان از بر
زبان تضرع و مسکنت و تنزل و استکانت بعرض همایون رسانیدند که بجزای کفران نعمت
حضرت صاحبقران کامکار بر صفحات روزگار خود دیدیم و محنت آن کشیدیم و مرارت آن چشیدیم
و مدتی شد که در صحرا و بیابان پریشان و بی سامان میگردم و از خوف اعدا یکزمان بفراغ بال
نفسی نمی توانم زد اگر مراحم خسروانه و عاطفت ملکانه از سرزلات و عثرات این بیچاره درگذرد دیگر
پای از دایرهٔ اطاعت و انقیاد بیرون ننهد و مدت العمر بشرایط خدمتکاری و جانسپاری
قیام نماید و خلق کریم شهریار هفت اقلیم قرا خواجه از نوکران قدیم توقتمش خان بود بلطف
عمیم بنواخت و استمالت نموده در جواب فرمود که امید دارم که بعد ازین یورش دشت قبچاق
و الوس جوجی خان از شوایب کدورت منازعان مصفی ساخته باو سپارم و در خاطر خطیر حضرت
صاحبقران جهانگیر جبان بود که هم دران چند روز از انزار بجانب ختای نهضت نموده خواهد
و شاهزادگان که برسم مشایعت آمده بودند باز گردانند و قرا خواجه را رخصت انصراف
ارزانی داشته بیلاکات گرامی و تنسوقات باو پیش توقتمش خان فرستد لیکن نگاشتهٔ
قلم تقدیر بخلاف این اندیشه و تدبیر بود و الحکم لله الملک القدیر **ذکر انتقال حضرت صاحبقران از این
مرحلهٔ فانی بدار القرار آن جهانی انار الله برهانه و ثقل بالحسنات** حکم مقنعه بر جمیع بریه جاریست
و تیر میر اجل بهمه دلها کاری هیچ سروقامتی بجویبار حیات بالا نکشید که از نکبای نکبت
منحنی نشد و هیچ غنچهٔ رخساری در چمن زندگانی نشکفت که از صرصر حوادث پژمرده نگشت

هر که رخت هستی درین کاخ فیروزه منظر آورد روزگار بیوفا گرد فنا از قصر وجود او برآورد هر که
علم رفعت باوج ثریا برافراخت باندک زمانی ابو یحیی خدمتش را در ورطهٔ رنج و عنا درانداخت شعر
نیامد کس درین فیروزه منظر ؛ که ننهد مرکش آخر رخت بر در ؛ ز رفعت گر نهی بر آسمان پای ؛ بود زیر
زمینت عاقبت جای ؛ سرت گر بالش مه کرده بالین ؛ که آخر کاسه کرده سفالین ؛ عزایی هر عروسی
داشت دربی ؛ زبی هر نوبهاری را بود دی ؛ گل کم خنده زد بر طرف گلزار ؛ که ناید بر کلالش گریهٔ زار
نیاز دو آسمان گهوارهٔ کس ؛ که تابوتش نسازد نیز از پس ؛ نروید سبزه از بوستانی ؛ که آسیبی نه بیند از
خزانی ؛ غرض از تشبیب این مقدمات و تمهید این کلمات آنکه دران اوان که حضرت صاحبقران
سعادت یار از دار السلطنت سمرقند بیرون آمد و بخطهٔ انزار رسید و بنا بر کثرت برف و صعوبت
مسالک رحل اقامت دران دیار انداخته بساط عیش و کامرانی بگسترد ناگاه در چهارشنبه دهم شعبان
سنه سبع و ثمانمایه مزاج همایون از جادهٔ اعتدال انتقال نمود و تبی محرق بر ذات پسندیده صفات
عارض گشت و حضرت صاحبقران زبان خجسته بیان باعتذار و استغفار گشاده از جمیع
مناهی و معاصی از سر صدق نیت عزم درست توبه فرمود و زمان زمان زحمت اشتداد می یافت
تا چند مرض مختلف جمع آمد چنانچه از معالجه یکی دیگری زیاده می شد و مولانا فضل الله طبیب
با آنکه دم عیسوی و در علاج ید بیضای موسوی می نمود منجح و مفید نمی افتاد و چون شهریار
روشن ضمیر بیقین دانست که مرض علاج پذیر نیست و از سوانح آخرت گزیر نی بمواضع توفیق
قطع رشتهٔ علایق و عوایق کرده دل بران امر ناگزیر نهاد و خواتین عفت آیین و عظما و امرا را طلب
فرموده در باب تنسیق امور مملکت و ملت و توطید مبانی دین و دولت سخنان بر زبان آورد
که محل آن داشت که پیر دبیر بقلم زرین همه را بر صفحهٔ خورشید و ورق آسمان نگارد و آن کلمات

پسندیده وصایای ارجمند را تبدیل باین حدیث ساخت که پیر محمد جهانگیر ولی عهد و قایم مقام ما
باشد وظیفهٔ شما آنکه طریق متابعت سلوک دارید و از مخالفت و منازعت او مجتنب و محترز باشید
تا سبب تفرقهٔ حال برایا نگردد و سعی چندین سالهٔ من ضایع نگردد و باید که امرا حاضر اینمعنی را
بلفاظ ایمان مؤکد گردانند و سران سپاه را که غایب اند سوگند دهند که سر از فرمان نه پیچند
امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر خواص و مقربان که بر سر بالین خسرو روی زمین حاضر
بودند در گریه افتادند و زبان بدعا و ثنا گشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای لحظهٔ حیات
صاحبقران باد تا نفسی در تن و رمقی از حیات در بدن داریم پای از دایرهٔ خدمتکاری بیرون
ننهیم و بقدر میسور و مقدور و لوازم جانسپاری بجای آریم چه خلاف رای ولی نعمت موجب نکبت
و مستلزم نقمت است و بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان
را طلب داریم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان
نیز بشنوند که از ایصال ما این وصیت را استماع ایشان از شما تفاوت بسیار است حضرت
صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان گنجایش آن ندارد که غایبان حاضر گردند الحمد
والمنه که هیچ آرزو در خاطر نمانده مگر ملاقات قرة العین شاهرخ که میخواستم یکنوبت دیگر
دیده بدیدار او روشن کنم و میسر نشد شعر جگرم چون خدایی خواهد ؛ آنکه پادشاه والا گهر و
بفرزندان نیک اختر که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند آورده گوش گردن ایشان را بدرر
نصایح بیاراست و بموافقت یکدیگر دلالت کرد و از منازعت هم تحذیر فرمود و چون وصیت
باتمام پیوست مرضی بغایت استیلا پذیرفته فواتی عظیم طاری شد و اشارت علیه صدور یافت
که مولانا هبة الله از میان موالی و حفاظ که در بیرون بقرائت کلام ملک بیچون مشغول بودند

باندرون آید و بتلاوت فرقان حمید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت نماید و چون زمانه از غیبت خسرو انجم سپاه لباس سیاه پوشید میان شام و خفتن چند نوبت کلمهٔ طیبه بر زبان خجسته بیان گذرانیده جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون و این حادثهٔ کبری و بلیهٔ عظمی در هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مولانا بهاء الدین جامی در تاریخ وفات آنحضرت گوید شعر

سلطان تمر آنکه چرخ را دل خون کرد ٭ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد ٭ در هفدهم شعبان سوی علیین تافت ٭ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ٭

و دیگری گفت شعر شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد ٭ وداع شهریاری کرد و تاریخش جهان آمد ٭

مولانا علی بدر الدین هروی گوید شعر میر اعظم تمور خان زجهان ٭ رفت سوی بهشت و تخت بهشت ٭ قبر او شد بهشت و تاریخش ٭ سر قبرش نموده است بهشت ٭ باد قایم مقام او بر تخت ٭ شاهرخ خسرو فرشته سرشت ٭ سال

مدت زندگانی حضرت صاحبقرانی هفتاد و یکسال بوده و زمان سلطنتش باستقلال سی و و سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده یادگار داشت چنانچه تفصیل اسامی ایشان از مساعدت وقت مأمول است

ذکر اقامت رسم تعزیت حضرت صاحبقران عالی منزلت و ارسال نعش آنحضرت بصوب سمرقند جنت صفت

و ران شب تار که رای آفتاب اشراق خاقان نیکوکردار پرتو التفات از حال مقیمان این گنبد ازرق پوش و دوار باز گرفت علامت روز قیامت آشکارا گشت نالهٔ نفیر صغیر و کبیر و غنی و فقیر و امیر و وزیر بگوش ساکنان خطایر عالم بالا رسید شاهزادگان افسر عزت بر خاک مذلت و هوان افگندند امرا و خواص گریبان چاک زده خوناب سرشک بر رخسارها روان کردند خواتین بزخم ناخن رویها خراشیدند و نمک بر سینهای مجروحت پاشیده از نوحه و زاری و لوازم تعزیت و سوگواری بجا آوردند شعر سران ملک پیراهن دریدند ٭ دم یال پیستوران را بریدند ٭ برآمد ناله و آه از چپ و راست ٭ ز مرد و زن غریو و نوحه برخاست

و چون روز شد از سر تحسر و تاسف روی بتجهیز و تکفین میت آوردند و بابر وصیت هندو شاه خزانچی بغسل اشتغال نمود و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات امر مشروع نمود و چون از آن مهم باز پرداختند اعاظم امرا مثل پیر دی بیک سار بوغا و برادرش شیخ نور الدین و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و مقربان باهم اتفاق کردند و سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر نکنند و از مقتضی وصایای حضرت صاحبقران مغفور در نگذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولی عهد دانسته تخت سمرقند باو سپارند و ندانستند که تمشیت امور عزت و منزلت و دولت نزدیک و دور در قبضهٔ قضا و قدر است و سعی عباد در آن باب بی ارادهٔ ملک وهاب هبا و چون هنوز عزم رفتن بجانب ختای منفسخ نشده بود ارباب اقتدار آغایان را از تغیر لباس و فریاد و فغان مانع می آمدند تا دشمنان بزودی بر کیفیت حال اطلاع نیابند هیات کسوف کل در وسط السما بچه سان پنهان ماند و آثار طوفان نوح درین دیر مینا چگونه بوضوح نپیوندد القصه امراء عظام بعد از تقدیم مشورت با خواتین واجب الاحترام کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان را و امرا که در تاشکنت بودند از آن واقعه هایله آگاه گردانیدند و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین روان کردند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی قوی شده باید که جریده متوجه گردد و حضرت توجین را با نوشته بجانب غزنین روانه ساختند که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت آگاهی دهد و ولایت عهد و قایم مقامی او را خبردار گردند تا بر جناح تعجیل بتختگاه سمرقند شتابد و شاهزادگان و حکام که در ممالک محروسه بودند همه را مکاتبات ارسال نمودند و از وقوع آن حادثه اعلام دادند و در محافظت بلاد و عباد ترفیه

و دفع مخالفان و قمع معاندان مبالغها کردند شیخ تمور قوچین را بجانب هراة پیش امیرزاده شاهرخ
فرستادند و علی درویش که ببیکجک اشتهار داشت متوجه تبریز گشت که امیرزاده عمر میرانشاه را
آگاه گرداند و او را از صورت این واقعه خبر دهد و ادراتمور بجانب بغداد پیش امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده ابابکر شتافت و دیگری بطرف فارس و عراق روانه گشت و بعد از ارسال رسل
شاهزادگان و آغایان و امرا که در انزار بودند شب پنجشنبه هجدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن
آن صاحب را در محفه از شهر بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر روی یخ گذشته
در دو فرسخی انزار در میان بیشه فرود آمدند و در انجا بازعنان تمالک مالک و ملوک از دست
رفته جزع و فزع بسیار کردند بتخصیص خواتین که خود را در عرصه هلاک در آوردند و چون نوحه
و زاری آقایان از حد درگذشت امرا پیش آمده بزلال نصیحت آتش حزن و انده ایشان را فی الجمله
تسکینی دادند و بعد از آن امرا بحضور خواتین و آقایان در باب یورش ختای مشورت کردند
و با یکدیگر گفتند که حیف باشد که لشکری چنین عظیم که در استعداد و آراستگی ایشان هیچ دقیقه
یا بدلی نیل مقصود باز گردند و مجموع آقایان و شاهزادگان و امرا که حاضر بودند رفتن بجانب
ختای را صواب شمردند و رایها بران قرار گرفت که در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که حضرت
صاحبقران او را بختای می برد روان شوند و با امیرزاده خلیل سلطان که دران وقت بیست و
یک ساله بود و از شاهزادگان حاضر بسن بزرگتر بپیوندند و او را پادشاهی برگرفته متوجه دیار
بت پرستان شوند و بعد از اقامت مراسم جهاد و استیلا بر معاندان معاودت نموده بموجب
وصایای حضرت صاحب مغفور عمل نمایند   تو خود هوس داری و رفتار خدا بخشد   و چون
مشورت مذکور بر نهج مسطور قرار یافت نعش صاحبقران مغفور را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین

و زمره از خواص روانه سمرقند گردانیدند و مبالغه کردند که بتعجیل برانند و در راه نیک برحذر
باشند و ایشان بران امر مبادرت نموده و در حرکت مسارعت نموده شب دوشنبه
بیست و دوم شعبان تابوت مغفور برحمت حی لایموت را بسمرقند رسانیدند و در گنبدی که جهت
آرامش و آسایش تعیین یافته بود بر نهج شرع شریف و سنت منیف بخاک سپردند و بعد از
ارسال جنازه مغفرت مآل حضرت صاحبقران بهمان حضرات عالیات سرایملک خانم و تکل خانم
و تومان آغا با دیگر خواتین و امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند روان شدند و امیرزاده ابراهیم
سلطان و امرا و نوینان به نیت غزا و جهاد مشرکان ختای رایت جهانگشای برافراخته و جا
هار روز بدولت و اقبال سوار شدند و از آب سیحون گذشته و یک فرسخ رانده و در جانب
شرق انزار بکنار جوی فرود آمدند و از انجا ایلچیان بجانب دست راست پیش امیرزاده
خلیل سلطان و امرا معظم که در تاشکنت بودند فرستاده باز نمودند که نعش مغفور
برحمت رحمان و مغفرت رضوان حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم و خواتین و آغایان نیز
از عقب متوجه آنجانب شدند و داعیه یورش ختای و مضاء عزیمت پادشاه جهانگشای
مصمم یافته و همچنین بطرف دست چپ کس پیش امیرزاده سلطان حسین فرستادند و از
صورت قضیه مذکور اعلام نمودند و پیغام دادند که با لشکر توجه نموده نوعی سازد که در
موضع چو کلک ملاقات شود تا باتفاق متوجه غزا شویم و چو کلک قریه ایست در پنج فرسخی
انزار بجانب شرقی

ذکر مخالفت میرزا سلطان حسین بعزم جلوس بر تخت فرمانفرمائی ملک و دین و شرع متین و ظهور انواع تفرقه و تشویش

چون خبر وفات حضرت صاحبقران مغفور بامیرزاده سلطان حسین
رسید لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان بعضی از ایشان را گرفته

باهزار کس و دو اسبه بتعجیل عزم سمرقند کردند تا بتدبیر خود در او شهر اندازند و اعلام شوکت شهریاری
برافرازند و ایلچی که بجانب او رفته بود در همان روز باز آمد و خبر آورد که بنا بر آنکه وقتی عجب بود
خوف و هراس بر ضمایر ارباب بصایر استیلا یافت و چون امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
بر حقیقت قضیه اطلاع یافتند نوشته بضابط سمرقند ارغون شاه فرستادند مشعر بر آنکه امیرزاده
سلطان حسین با آقا و اینی مخالفت آغاز کرده و لشکر را بهم بر زده با هزار سوار دو اسبه متوجه آنجانب
شده است باید که در محافظت شهر مساعی جمیله مبذول دارد و او را باندرون شهر نگذارد و اگر
میسر شود خدمتش را گرفته بند کرده نیکو نگاه دارد و پیش حضرات عالیات کس فرستادند و از مخالفت
امیرزاده سلطان حسین آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا که رسیده باشد توقف نمایند که
ما بندگان نیز از عقب میرسیم و بخواجه یوسف نیز مسرعی ارسال نمودند و پیغام دادند که در محافظت
محفه دقایق رعایت حزم و احتیاط مرعی دارد و آنرا بتعجیل هر چه تمامتر بشهر رساند که دور نیست
که امیرزاده سلطان حسین خود را ببهانه نعش بشهر افکند و آتش فتنه را التهاب دهد و همچنین
نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا که در تاشکنت بودند ایلچی با نامه روان کردند و شکایت امیرزاده
سلطان حسین در میان آوردند و باز نمودند که جهت مخالفت امیرزاده مشار الیه کوچ سوی ختای
در ضمیر توقف افتاد شعر افسوس که یار باز برگشت ؛ و اندیشه کار بار دگر گشت ؛ اکنون صواب
آنست که شما با مجموع لشکر بموضع اترار که چراگاهی فراخ و علف زاری معتبر است باز گردید ما
نیز ازین محل توجه بآن صوب نمائیم و بعد از دولت تلاقی وصایای حضرت صاحبقران مغفور
بشما رسانیم و آنچه مصلحت آقا و اینی و مقتضی وقت و زمان باشد بران عمل کنیم و چون از ارسال رسل
و رسایل فراغت یافت شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک

عزم رفتن بجانب سمرقند جزم کردند و امیر بردی بیک سار بوغا باتفاق همگنان در اترار توقف نمود
و شاهزاده و امرا از ظاهر شهر مذکور بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین
تمام جبه پوشیده در حرکت آمدند و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف ساخته از آب سیحون و معابر
عبور ایشان یخ بشکست و سه شتر خزانه با زر بآب فرو رفت و ایشان بسیحون فرود آمدند و چهار پایان
جو خورده شاهزاده و ملازمان از آنجا شبگیر کردند و از غرایب حالات آنکه پیش از وصول ایلچی که
از اترار رفته بود خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان و نوئینان بلکه جمیع
افراد لشکریان شنیده بودند و از استماع این واقعه دهشتی و حیرتی که از واقعه حضرت صاحبقران
داشتند سمت تضاعف پذیرفت و امیرزاده احمد ولد شاهزاده عمر شیخ و امیر خداداد حسینی
و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیگر سرداران بی آنکه کس فرستند
و با حضرات عالیات و شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک مشورت کنند امیرزاده خلیل سلطان را
که بپادشاهی برداشتند و دیگر وارثان ملک را نابوده انگاشتند و چون خبر بیعت امرا و سپاه
با امیرزاده خلیل سلطان در اثنای راه بحضرات عالیات و شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعییر و سرزنش در قلم آورده بایشان فرستادند که این امر ناپسند
مخالف قول حضرت صاحبقرانیست چه آنحضرت فرموده که بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قایم باشد
و ما مطلق السلطنت دیگری همداستان نیستیم و طریق متابعت و مطاوعت امیرزاده خلیل سلطان
سلوک نخواهیم داشت و ما را توقع چنان بود که اگر دیگری ازین مقوله سخنی در میان آرد بزجر و منع او
مشغول شوید ندانستیم که از شما با وجود کیاست و کاردانی امری که خلاف وصیت حضرت خاقانی
باشد صدور یابد زینهار که باخیالات فاسد مردم نادان همداستان نشوید و چهره مروت و فتوت را

بناخن بدعهدی و بیوفایی بخراشید و خاک بی آزرمی در دیده مردمی و مردی مپاشید تا از
بدنامی و دشمن کامی ایمن باشید و چون این نامه بامرا رسید از کردار خویش پشیمان شدند و
ندامت فایده نداشت و باوجود که کار از دست رفته بود امیر برندق را فرستاده در مقام تلافی
آمدند

ذکر آمدن امیر برندق بن جهانشاه پیش سرداران سپاه و رفتن امیر شاهملک بپای تخت دارا مساعدت بخت نایافتن از عزم

چون موضع آقسولات مضرب خیام شاهزادگان و حضرات عالیات گشت امیر برندق بن جهانشاه
از جانب تاشکنت رسید و بعد از اقامت مراسم سوگواری و تعریف مکتوب امیر خداداد و شمس الدین عباس
در خلوتی با امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک رسانید و مضمون آنکه تا این مهم یعنی بیعت امیرزاده خلیل سلطان
بجهت استقامت مملکت و استدامت دولت پیش گرفتیم چه اندیشیدیم که اگر درین زودی ملک را
حارثی و ملت را ضابطی پیدا نشود خللها زاید و فتنها روی نماید که تدارک آن نزد ارباب اختیار
و اقتدار دشوار باشد و روشن است که هرگاه که عرصه ممالک را نگهبانی نباشد بدفرصتان که در انتظار
چنین روزی عمرها گذرانیده اند سرکشی آغاز کنند و پای از حد خویش بیرون نهند و باطراف ولایت
تعرض رسانند و گمان چنان بود که شما درین امر همداستان باشید و چون دانستیم که حضرت صاحبقران
بخلاف این وصیت کرده از کار و کردار خود پشیمانیم و هرچه شما در باب امضاء وصیت آنحضرت مصلحت
بینید بتقدیم رسانیم امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک چون بر مضمون نامه امرا و مافی الضمیر امیر برندق
اطلاع یافتند گفتند ما باری تغیر و تبدیل بعزم نموده ولی نعمت خود راه نخواهیم داد و حکم امیرزاده خلیل سلطان
گردن اطاعت و انقیاد نخواهیم نهاد و امیر برندق قول ایشان را امتحان نموده در حضور شاهزادگان
عهد و سوگند خورد که از متفق وصایای حضرت صاحبقرانی در نگذرد و بجز امیرزاده پیر محمد را هیچکس والی عهد
و قایم مقام آنحضرت نشمرد و بدین سبب امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک بار دیگر با امراء عظام

نسل خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر سرداران و اعیان سپاه مکاتبات
ترتیب دادند و ایشان را بر نقض عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریص نمودند و مکتوبات را
بامیر برندق تسلیم فرمودند و پیغام زبانی فرستادند که خطایی از شما صادر یافته بهر حال تدارک آن
نمایید و ملازمت درگاه امیرزاده پیر محمد را از جمله سعادات بزرگ دانید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان
نیز در مقام مطاوعت شاهزاده مشار الیه آید و درین باب عهدنامه نوشته بفرستید چنانچه در
سمرقند بما رسد تا ما آنرا پیش وارث ملک ارسال نماییم و امیر برندق با مکتوبات مراجعت نموده
روی بجانب تاشکنت نهاد و روز دیگر شاهزادگان و امرا و خواتین هر یک با چشم گریان و روی
خونین از آن منزل کوچ کرده متوجه سمرقند شدند و امیرزاده الغ بیگ و امیر شاهملک و طایفه از لشکری
فرصت یافته بطرف دست راست از راه در حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ نور الدین
و جمعی از بهادران و سرداران بدیگر طرف از طریق توجه نمودند و هر دو گروه تعجیل تمام راندند تا [illegible]
ظهور خلل بسمرقند آمده پرتو التفات بر ضبط و دارایی مملکت انداختند و چون بعد از قطع منازل
بموضع قرحق نزول فرمودند بمشورت و صوابدید همگنان امیر شاهملک از پیش راندند و چون
بحوالی سمرقند رسید شهور منضبط یافت چه ارغونشاه بنا بر مواعید امیرزاده خلیل سلطان و اشارات
او که امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک را که متوجه آنصوب اند بتختگاه راه ندهند و در دقایق حصار
نگه فرو نگذارند و برج و باره را استحکام داده در مقام مخالفت پای ثبات فشرده بود و امیر شاهملک
از دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است بدروازه چهار راهه شتافت که امیر خواجه یوسف
و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند و گفت و شنید واقع شد ارغونشاه امیر شاهملک را
در شهر نگذاشته باین بهانه تمسک جسته جواب داد که من بموجب فرموده و نشان حضرت صاحبقران

مغفور رضا بطا این دیارم وامیرزاده پیر محمد جهانگیر قایم مقام وولی عهد آنحضرت هرگاه که بادشاهزادگان
بر پادشاهی او اتفاق نمایند و خدمتش بعز قدوم خویش این خطه را مزین سازد من بنده کمر
مطاوعت بسته دروازه کشاده شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون دانست که ارغونشاه بر
امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده بهیچگونه دروازه باز نخواهد کرد باچشمی پرنم و دلی مشحون باندوه
والم بازگشت و چون از آب کوهک عبور نمود دید که حضرات عالیات و شاهزادگان بصحرای
علی آباد رسیده اند صورت حال تقریر کرد و آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود باز نمود از
غصه این قصه جراحت مفارقت حضرت صاحبقرانی تازه شد و بسیاری بگریستند و بعد از نوحه
و زاری همانجا نزول کردند و خواتین و امرا جانقی کرده امر مصلحت دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات
عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا صواب آن دانستند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر خواجه یوسف
و ارغونشاه و سایر سرداران با حشمت و جاه را نصیحت کنند شاید که مؤثر افتد و عاقبت [illegible]
صوابدید ایشان قرار گرفته امیر شیخ نور الدین از برق و باد سرعت سیر استعاره نموده روانه شد
چون بدروازه چهار راهه رسید مردم اندرون را بزبان رفق و مدارا پندها داد و هر چند در اصلاح
مزاج ایشان کوشید بجایی نرسید و بجز جواب ناصواب از آنجماعت جوابی نشنید و خدمتش پیاده
شده از پل روان بگذشت و با شهریان گفت که باز این چه قصه است که در میانست مرا باندرون
راه دهید تا در صلاح و فساد این امر بحضور یکدیگر سخن کنیم و سلوک طریقی اختیار کنیم که موجب خجالت
و ندامت نباشد ملتمس او اصلا قبول نیفتاد و دروازه نگشادند امیر شیخ نور الدین بضرورت بی نیل
مقصود مراجعت نموده و بعلیاباد رسیده کیفیت حال پیش شاهزادگان و خواتین بتفصیل باز راند

ذکر وصول امیر برندق بتاشکنت و میل امرا با مضای وصیت حضرت صاحبقران و مخالفت بعضی نوئینان

بامیرزاده خلیل سلطان سابقا سمت گذارش پذیرفت که امیر برندق در آن تسویلات بجهت
شاهزادگان و حضرات عصمت سمات رسیده با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در باب
تمشیت وصیت حضرت صاحبقرانی عهد و پیمان بسته با مکتوبات آن دو امیر و پیغامات ایشان
بطرف تاشکنت باز گشت القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوبات امیر شیخ نور الدین و
امیر شاه ملک را با امرای بزرگ رسانید و پیغام ایشان بگذارد و آنجماعت از بیعتی که با امیرزاده خلیل سلطان
کرده بودند بغایت پشیمان شدند و باتفاق گفتند که تاج و تخت نصیب آن نیکبختی است که حضرت
صاحبقران حواله باو فرموده و ما تغییر و تبدیل بوصیت حضرت صاحبقران امیر کبیر راه نخواهیم داد
و مجموع دران باب عهد و پیمان بستند و در مجلس عهدنامه نوشته هر کس مهر خود بران نهاد
و امیرزاده خلیل سلطان نیز بر مقتضی وقت برحسب ضرورت بدان صورت رضا داد و آن
صحیفه را بخط و مهر خویش مزین ساخت و اتلمش را با عهدنامه و پیلاکات و تبرکات برسالت
پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک روانه داشتند و از آنجا بتعجیل شتافتند و آنرا بشاهزاده
ولی عهد امیرزاده پیر محمد جهانگیر رسانند و امیرزاده خلیل سلطان در حین توجه اتلمش را
طلب فرموده باو گفت که نیازمندی ما بامیرزاده پیر محمد برسان و بگوی که شما را قایم مقام
و ولی عهد حضرت صاحبقرانی دانسته ایم و میدانیم و برعایت مقتضی وقت باین جسارت اقدام
نموده بودیم اگرچه امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر و اتفاق نوئینان امثال این سخن
میگفت اما در معنی جان شیفته جمال جمال عروس ملک بود که بهیچگونه چشم از مطالعه غنج و دلال
او بر نمی داشت و از باطن خود رخصت نمی یافت که آسان آسان دل بر مفارقت او نهد

شعر
عروس ملک که مهرش بریده اند بتیغ ٭ مگر بتیغ توان قطع مهر او کردن ٭ و جمعی از

امرا و خواص که درین اندیشه با شاهزاده هم راز و هم آواز بودند در خلوت با او گفتند که من غلب
سلب هر که غالب شد ربود و این مثلی مشهور است و این حدیث در نسخ مذکور والملک بعد الیلی
علیا فرصت غنیمت باید شمرد و هر چند زودتر خود را بسمرقند باید افگند و بر تخت کامرانی نشستن
و در گنجها باز کردن درین وقت بسهولت دست میدهد و اگر فرصت فوت کرد و پشیمانی سودی
ندارد و داعیهٔ امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این کلمات رسوخ یافت لاجرم اسبان
و اشتران حضرت صاحبقران و شاهزادگان و امرا که دران حوالی و نواحی یافت مجموع را بر امرا
و نوئینان و خواص مردم عراق که با او بی شایبهٔ نفاق زندگانی میکردند تقسیم نمود و بسی از
نقود و رخوت و اسلحه که لشکریان آن حدود متصرف شده بودند بایشان داد و باد مانی بر
سودای سلطنت روی توجه بتختگاه سمرقند نهاد و چون قریب بآب سیحون رسیده نزول
فرمود و قرار چنان یافت که نخست امیر برندق از پلی که بر کشتی در بالای شاهرخیه بسته بودند
بالشکر برانغار گذار نماید آنگاه شاهزاده عبور نماید آنگاه بیار امرا بگذرند و امیر برندق
پیش ازین در خفیه با امیر خداداد و با امیر شمس الدین عباس گفته بود که من داعیهٔ آن
دارم که بشاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بپیوندم که چنین عهد کرده ام
و ایشان در جواب گفته بودند که ما نیز از مقتضی وصیت حضرت خاقان مبرور عدول نخواهیم
جست و بسلطنت امیرزاده خلیل سلطان راضی نخواهیم شد و عزم آن داریم که از موکب او
تخلف نمائیم و بطرف اجق فرکت رویم و چون امیر برندق و رستم طغا بیوغا و عبد الکریم حاجی
سیف الدین بسیحون رسید و از پل بگذشتند امیر برندق بقطع جسر امر فرمود تا از پی
ایشان کسی بنگامیشی از آب عبور نتواند کرد و باشارت او آلات پل بستن را از خشت

و نی و غیر آن پریشان ساختند و خدمتش را از عقب شاهزادگان روی بسمرقند نهاد و تا از
عهده عهدی که از تار عنکبوت واهی تر بود بیرون آمده باشد و از انجانب امیر خداداد حسینی
و امیر شمس الدین عباس با ملازمان خود امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف
اجق فرکت رفتند و چون شاهزادهٔ مشار الیه از خلاف امرا آگاهی یافت بی دغدغهٔ پراکندگی
خاطر بکنار پل آمد و به بستن جسر امر فرمود لشکریان در هر جا بحالی بهتر از ان بود مرتب ساختند
و روز دیگر شاهزاده والا گهر با مجموع لشکر از پل بگذشت و چون امیر برندق بحوالی دوام
رسید جلال باورچی را در انجا دید که از قیتول شاهزادگان و خواتین گریخته باردوی
امیرزاده خلیل سلطان میرفت و جلال قصهٔ رفتن امیر شاه ملک و راه ندادن ارغونشاه
او را در شهر تقریر کرد امیر برندق از نقض پیمان و عهد هیچگونه نیندیشید و فی الحال از ان راه
که آمده بود باز گشت و روی توجه ببارگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد و خجل منفعل بموکب
شاهزاده رسید و زبان معذرت برگشاد و بتجدید عهد قیام نموده آنرا بایمان مغلظ موکد
گردانید و رستم طغا بیوغا که در راه از امیر برندق تخلف نموده بود و بقیتول حضرات عالیات
و شاهزادگان حمیده خصال رسیده صورت حال باز نمود و امیرزاده خلیل سلطان با اتباع
از عهدنامه که در مصاحبت اتمش با میرزاده پیر محمد فرستاده بودند فراموش کردند و رایت
تسلط بر افراشته متوجه سمرقند شدند

ذکر رفتن امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان با امرا بجانب بخارا و توجه حضرات عالیات بطرف سمرقند و وصول بانی و اقامت رسم عزا

و چون خبر تجدید بیعت امرا بیوفا
بامیرزاده خلیل سلطان و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک گشت
با جگری خونین صورت حادثه را معروض آغایان و خواتین گردانیدند و گفتند که باین مرتبه رسیده صواب

جنان می نماید که ما در رکاب شاهزادگان جوانبخت عازم بخارا شویم و شما در ضمان تایید و حفظ مهیمن
ملک بی مانند بسمرقند روید و ما ازانجا بملازمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر شتابیم و اگر توفیق رفیق
گردد چنانچه باید و شاید بعذرخواهی کافرنعمتان پیمان شکن قیام نماییم حضرات عالیات امرا و صاحب
نیات را درین رای امتحان نمودند و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک از مجلس خواتین بیرون
آمده خواص و مقربان حضرت خاقان مغفور را که اصول آن زمرهٔ حق شناس اتمش قوچین بود
و توکل قرقرا و حسن جبداول و ارسلان خواجه و استوی و شمس الدین المالغ و موسی بر کمال دلبستگی و وفادار
که فی الحقیقه بایتیم و بر یتیم او وفادار بودند جمع آوردند و بر یتیم مشورت با ایشان در میان نهادند
که داعیه چنانست که بخدمت امیرزاده پیر محمد که بحکم وصیت ولایت عهد تعلق باو میدارد شتابیم
و شرف بساطبوس او دریابیم رای شما درین اقتضا میکند انجماعت متفق الکلمه جواب دادند که
بیت چو عاشقان بوفا جان کشند در پایش : امیدهست که ما نیز در قدم باشیم : امثال مثال
صاحبقران بی همال در حیات و ممات آنحضرت از جملهٔ واجباتست و در کل احوال از مقولهٔ مفترضات
و ما در اجرای فرمان واجب الاطاعه از مضمون کریمهٔ واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم تجاوز
جایز نخواهیم داشت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر حاکم و دیگر شاهزادگان بمحکوم انگاشت و سایر خواص
و مقربان حضرت صاحبقران نیز درین امر متفق بودند و چون عزم بخارا التصمیم یافت شاهزادگان
عالی مقام امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان که هر دو در سن یازده سالگی بودند
و امیرزاده الغ بیک که بچهار ماه و کسری بزرگتر حضرات عالیات را وداع کردند و با چشم نمناک جامهٔ
صبوری را چاک زده متوجه بخارا گشتند و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک با بابا یردولت خواجه
در رکاب ایشان روان شدند و در عشر اول رمضان نزدیک بمقصد رسیدند و رستم برلاس که او را

ازپیش روانه بخارا گردانیده بودند و برادرش حمزه حاکم آنجا بود باستقبال شتافت و در ظاهر
شهر بسر قبر جابر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک و رستم برلاس
تجدید باهم عهد بستند و در رمضان مذکور ازانجا سوار شده بقلعهٔ بخارا درآمدند و بعمارت
و زیادتی استحکام آن مشغول شدند و چنان قرار یافت که شاهزادگان و امیرشیخ نورالدین
و امیرشاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف قلعه تعلق
بامیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که در جانب بیرون باز است
با نصف دیگر از قلعه متعلق باهتمام ابراهیم سلطان و امیرشیخ نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش
حمزه و اتلمش و توکل قرقرا و دیگر سرداران در شهر قرار گیرند بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند : و بر نهج مذکور هر کس بکار خویش و ضبط دروب و غیر آن مشغول
شدند و ازانجانب حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون با نوادا ایجل و سعد وقاص
و سیونغتمش و غیرهم با نوکران خاصه و توق و طبل و علم صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند
و لباس سیاه و کبود پوشیده شعار عزا هویدا کردند و با ناله و زاری و آیین سوگواری بدروازهٔ
چهار راهه اعیان اندرون توهم بی جایگاه بخود راه داده ایشان را ازبی طریق بشهر راه ندادند
و ایشان با خاطر مجروح و دل پریشان در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب باو دروازه است
فرود آمدند و شبی که از صبح روز قیامت نشان میداد درانجا گذرانیده چون چشمهٔ خورشید با چشم
خونفشان طلوع نمود دروازه باز کرده حضرات عالیات را با شاهزادگان و اغرق بشهر در آوردند
و خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد حضرت صاحبقران آنجا بود محل نزول ایشان گشت
آقایان سرها کشاده و سینها خراشیده غلغله در زمین و زمان افکندند خواتین و شاهزادگان

وامراکه در شهر بودند وزنان اعیان واکابر روی کشوده وروی بقطران اندوده ونمد درگردن
افکنده جمع آمدند ودیگر شاهزادکان وامرا وارباب عمایم مثل خواجه عبدالله وخواجه عصام الدین
وعالم ربانی امیر سید شریف جرجانی وامیرک میر دانشمند وغیرهم تغییر لباس کردند وحاضر شدند
وحالتی قریب دست داد که جامه سیاه وعمامه ازا وار شدت آن هنکامه عاجز وقاصر است وچون
بغیر از شکیبایی چاره ندیدند بعد از چند روز بساط تعزیت در نوردیدند ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان

بشهر وجلوس او بر تخت صاحبقران مغفرت مآل امیرزاده خلیل سلطان با امرا ولشکریان از تاشکنت
رانده چون نزدیک بمقصد رسیدند امیر خواجه یوسف با نثار وپیشکش از شهر بیرون آورده
در قریه شیراز که از انجا تا سمرقند چهار فرسخ است بعز بساطبوس سرافراز کشت ومجموع اعیان
واکابر آن بلده فاخره از سادات وعلما وقضاة در استقبال استعجال نمودند وچون کنار آب
کوهک مضرب خیام سپاه نصرت بدرک کشت ارغونشاه با مفاتیح دروب قلعه وشهر ومقالید
خزاین بخدمت شتافت ومجموع را بکماشتکان شاهزاده خلیل سلطان سپرد وبر حسب اختیار
مولانا بدر الدین منجم شاهزاده مشار الیه در شانزدهم رمضان سنه سبع وثمانمایه که آفتاب
در برج حمل رایت عز وشرف برافراخته بود بشهر درآمد واندوخته بجد وکانرا تحت تصرف
درآورد وملاحظه وصیت حضرت صاحبقرانی فی الجمله کرده امیرزاده محمد جهانکیر را که پسر امیرزاده
محمد سلطان بود وبرادرزاده امیرزاده پیر محمد ولی عهد بجانی بر داشت واسم اورا
علی الرسم در اوایل مناشیر می نوشتند وامیرزاده خلیل سلطان بی مانعی ومنازعی در تمشیت
امور سلطنت شروع نموده ودر تاریخ جلوس او این مصرع کفته اند مصراع تاج زر بر سر خلیل نهاد
وبعد از دو روز نقل تابوت امیرزاده محمد سلطان که تربت صاحبقران مغفور آنجا بود رفت وکار

تعزیت از سر کرفت مجموع شاهزادکان وآغایان ونوئینان تمامت اکابر واشراف واعیان اقطار
واطراف بزرکان ومتعینان مملکت با لباس سوکواری ورکریه وزاری آمدند وبعد از تقدیم مراسم
عزا شاهزاده عالمیان نذور وصدقات فراوان بارباب احتیاج ومستحقان رسانیدند ودران
چند روز چندان آتش بمردم دادند که قافله جوع از معده کرسنکان بدرت الحیوة رخت بر بست
وشعرا وفضلا قصاید غرا در مرثیه حضرت حضرت صاحبقران مغفور کفتند وبعرض رسانیدند از الجمله
خواجه عصمت الله بخاری قصیده کفته که مطلعش اینست شعر ای فلک خرکاه ویران کن که سلطان
غایبست ! تخت کو برخاک بنشین چون سلیمان غایبست ! وچون روزی چند از جلوس شاهزاده
بکذشت وآیین تعزیت منقضی کشت فرمود که خواتین ونوئینان با عز وتمکین را از کسوت عزا
بیرون آورند وتمامت همه را بخلعتهای فاخر وجامهای طلا دوز تزیین دهند وخواص ومقربان
وایلچیان وتاشقیان بلکه عموم ممالک خلایق را بانعامات وافر شاکر وخشنود ومرفه وآسوده
خاطر کردانیده در کنج بکشادند ولشکریان را از زر وکوهر توانکر کردانند طالبت کذاران
فرمان پادشاه را کار بد شدند اتلاف واسلاف بمرتبه رسید که نقود مضروبه بتراز وکیل
تقسیم می یافت وزر بخروار بلکه بقطار می بردند تا در اندک زمانی کنجهای کران تلف شد
مملکت وحکومت امیرزاده خلیل سلطان در عرضه زوال ومعرض انتقال آمد چنانچه شرح
آن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی ذکر اولاد واحفاد واسامی حضرت صاحب قرانی
صاحبقران دین دار درین جهان ناپایدار سی وشش پسر ونبیره ونبیره زاده از ذکور اولاد
یادکار کذاشت شاهزاده میرانشاه در سن سی وهشت سالکی بود با هفت پسر ونبیره میرزا
ابا بکر بیست وسه ساله بود با دو پسر انکیر نه ساله وعثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه

بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یک ساله ایجل دو ساله سیورغتمش شش ساله
و شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر میرزا الغ بیگ
و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله سیورغتمش شش ساله
محمد جوکی سه ساله جهان اغلان دو ساله یاروی یک ساله از نسل شاهزاده مرحوم جهانگیر یازده
جه از امیرزاده محمد سلطان سه پسر مانده بود جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی
پنج ساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بود با هفت پسر بزرگتر از همه قیدو
نه ساله بود خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر و از نژاد شاهزاده مرحوم سعید
شهید عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده بود و پیر محمد در سن بیست و شش سالگی بود با یک عمر شیخ
هفت ساله رستم بن امیرزاده عمر شیخ در سن بیست و چهار سالگی با و پیر عثمان شش ساله
سلطان علی یک ساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یک ساله احمد هشت ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا
دوازده ساله حضرت صاحبقران مغفور راسی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بود که دیده دولت
از مطالعه جمال ایشان روشن و آینه بخت ارباب مخالفت از شمشیر ایشان تیره بود ذکر

جلوس شهریار عالیشان متعالی مکان شاهرخ بهادر خان بر سریر مملکت ایران برای پیر و بخت جوان

چون خبر
مایه حضرت صاحبقران مغفور بدار السلطنه هراة رسید گوهر دریای سلطنت و خلف صدق
آنحضرت الذی افتخر بوجوده العدل والرافه معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر خان
افسر خسروی از سر و خلعت شهریاری از بر بینداخت سو بکنگ گشتن و کر بودن آرزومند است
زراه دیده او خون دل برون ندوید ؛ خیل حیرت و فکرت بر صحن سینه مبارکش تاختن آورد و انواع
حزن و اندوه در ضمیر انورش منزل ساخت خواص حضرت صاحبقران و عظمای دولت جبهه خضوع

و خشوع بر زمین ادب نهاده معروض داشتند که دار دنیا که محل حوادث و نزول رزایاست
درحق او گمان ثبات و بقا خطاست خلود در جهان از قبیل محالاتست و ثبات دران
از مقوله ممتنعات اگر حضرت صاحبقران تخت کامرانی را وداع فرمود لله الحمد که فرزندان
ارجمند او استعداد ملک داری و استحقاق شهریاری بر وجه اتم و اکمل دارند نظم

گر او را فیض رحمت گشت ساقی ؛ جهان بر وارثانش باد باقی ؛
و راو بی تاج شد تا جش رضا باد ؛ سر این تاجداران را بقا باد ؛
خصوصا وارث اعمال شاهان ؛ نظرگاه دعای نیکخواهان ؛
معین ملک و شاهی کافرینش ؛ زنام او پذیرد نور بینش ؛
ستاره پایه تخت بلندش ؛ فلک را بوسه گه پشت سمندش ؛
جهان تا هست شاه جهان باد ؛ بدانچه امید دارد کامران باد

رسم جهان گذران اینست که اگر پدر بزرگوار ابدار القرار رود پسر نامدار قایم مقام و سرور تبار شود
و اگر اصل را گزندی رسد فرع بجای او سر کشد سو درخت برومند چون شد بلند ؛ گر آید ز
گردون بر و بر گزند ؛ جوان جا که بگسلد جای خویش ؛ ابا شاخ نو آیین دهد جای خویش ؛ هر چند
زودتر پای بر معارج سروری باید نهاد و دست دریا نوال کشاده منع اقاصی و ادانی و اباعد
و اجانب را بدانه احسان در دام اطاعت و اذعان آورد حضرت خاقان سعید سخنان بندگان
نیک اندیش را بسمع رضا اصغا نموده پرتو التفات بر تنسیق امور مملکت انداخت و سریر
خلافت مصیر را بفر وجود همایون مزین و موشح ساخت و ارکان دولت و اعیان مملکت را
بعنایت بیدریغ خسروانه بنواخت و اجب احترام در صحبت مردم دانشور باطراف و اکناف
ممالک محروسه فرستاد سرداران حدود و حکام ولایات احکام عالم مطیع را بالقدم تلقی
پیش آمده شرایط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آوردند گردنکشان خراسان و سیستان

و مازندران و سایر بلدان کمر جانسپاری بر میان بسته متوجه قبلهٔ آمال شدند و در اندک
زمانی ساحت بارگاه فلک اشتباه سجده گاه جباران شد و در تمام ولایتهای مذکور خطبه و سکه
بنام نجسته والقاب همایون زیب و زینت یافت چشم فتنه در خواب رفت و تیغ خلاف
در غلاف قرار گرفت چهرهٔ مطلوب عالمیان بر وجه احسن روی نمود و رخسار مراد جهانیان
بر وفق دلخواه جلوه گر آمد و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه
هراة حمیت عن الآفات والنکبات اتفاق افتاد و مقیمان عالم بالا خلود این دولت دیرباز را
از بارگاه حق سبحانه و تعالی در مطان اجابت دعوات مسألت نمودند ساکنان اقلیم رابع بتخصیص
قاطنان خطهٔ خراسان در مهاد امن و امان غنودند چمن ملک از سحاب رافت شهریاری تازه
و ریان شد و چهار باغ مملکت از غایت مرحمت شاهنشاهی رشک ریاض رضوان آمد الحمد لله
علی نوایر نعمائه و ترادف آلائه **گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب سمرقند و شرح دیگر قضایا و حالات**
حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت ابد پیوند خواست که پیش از ان خللی بقواعد
ملک راه یابد حضرت خاقان منصور لوای شوکت و اقتدار بجانب سمرقند بر افرازد و خاطر
همایون از ان طرف جمع سازد و چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر علیکه کوکلتاش و امیر خواجه راستی را بضبط و محافظت دیار خراسان که معظم ملک
ایرانست تعیین فرمود و اعلام ظفر انجام از دار السلطنت هراة بجانب سمرقند در جنبش آمد
چون به تقوز رباط رسید عبد الصمد حاجی سیف الدین جهة احضار لشکرهای بادغیس روانهٔ آن صوب
گردانید و دران منزل خضر خواجه و شیخ حسن توجین را بطرف ماوراء النهر فرستاد تا اخبار آن دیار
معلوم کرده بپایهٔ سریر اعلی مراجعت نمایند و چون موکب همایون از انجا کوچ کرده بدرهٔ زنگی رسید

امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق
اعاظم و امرا افسر سلطنت و جهانبانی بر تارک نهاده است و بر مسند حضرت صاحبقرانی
بتمکن تمام نشسته و در گنج و خزاین گشاده صلای عام در داده است حضرت خاقان سعید
خواص دولت و مقربان بارگاه حشمت را حاضر ساخته بمقتضی کلمهٔ وشاورهم فی الامر قرعهٔ
مشورت در میان انداخت هرکس بقدر دانش خویش سخنی گفتند عاقبت رای همایون بران
قرار گرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراء النهر است حزم و احتیاط تقاضای آن میکند
که دار السلطنت هراة مقر عز و مستقر شرف بندگان حضرت اعلی خاقانیست عمارت و مرمتی
یابد چه از ان زمان که پادشاه ممالک ستان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان
آنرا فتح فرموده بی دروازه مانده و بارویش چندان استحکام ندارد که جنهٔ حوادث و نوایب
گردد حکم لازم الانقیاد بنفاذ پیوست که امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام هراة را
که بلطف هوا و عذوبت ما بر همه آفاق و بلدان فضیلت و رجحان دارد و فی الواقع معدن
علم و فضل و مجمع ارباب صدق و صفاست آبادان و معمور سازد شعر گرکسی پرسد ز تو کز شهرها
بهتر کدام ؛ گر جواب راست خواهی گفت او را گو هری ؛ این جهان همچو دریا دان خراسان چون صدف
در میان آن صدف شهر هری را گوهری ؛ امیر شاهی که بر و رحمت نامتناهی باد بزبان
ظرافت گفته شعر شام رمضان خوش است و گلگشت هراة ؛ با نوبهٔ تکبیر و سلام و صلوات ؛
خوش باش بتاریکی بازار ملک ؛ چون آب خضر روان شده در ظلمات ؛ القصه امیر فیروزشاه
بهراة آمد و تعمیر بلدهٔ فاخره غایت جهد مبذول داشت چنانچه شرفات سورش از ایوان کیوان
برگذشت و خندق آن در عمق به پشت گاو ماهی رسید پوشیده نماند که هراة از شهرهای

قدیم است و پادشاهان ذو شوکت در عمارت و رونق آن اهتمام نموده اند چنانچه از فحوای
این رباعی معلوم میشود شعر لهراسب نهاده است بهری را بنیاد گشتاسب و بنای دیگر بنهاد
بهمن پس ازو عمارت دیگر کرد اسکندر رومیش همه داد بباد اما عمارتی که بتجدید یافت بر عمارات
سابق فایق و رجحان آمد و درین اثنا امیر سید خواجه بفرمان عالم مطیع بجانب ولایت طوس
و مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیة و نسا و باورد و نشابور و سبزوار توجه نمود تا از آن
حدود و نیک بر خبر باشد و قلعه طوس را جهت شامت علی جونی قربانی از آسیب قهر بندگان
حضرت صاحبقرانی خراب شده بود معمور ساخت و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید
بلنگر شیخ زاده بایزید رسید امیرزاده سلطان حسین از جانب ماوراء النهر آمده آنحضرت او را نوازش
فرمود و خضر خواجه و شیخ حسن توچین که جهت استخبار بجانب سمرقند رفته بودند رسیدند و اخبار
آن دیار شروح بعرض رسانیدند حضرت خاقانی سلیمان مکانی حمزه و توقرا پیش امیرزاده خلیل سلطان
فرستاد و بزبان عطوفت پیغام داد که پدر بزرگوار که ماده اعتضاد و استظهار بود برحمت
ایزدی پیوست و تو امروز مرا بجای فرزندی و مثابه برادری و از روشنایی دو دیده
بلکه از جان شیرین عزیزتر و هرچه متمنی تو باشد از ملک و مال و لشکر مضایقه نیست اما اکبر سن
و تجربه روزگار و معرفت مقادیر طبقات عساکر و تمشیت معظمات امور و وقوف بر دقایق
لشکرکشی و مهام جهانگیری و جهانداری دخلی تمام دارد اگر بعضی امرا بواسطه بعد پیفت
و مخالفت و تطرق فتنه و آفت بحواشی مملکت اتفاق نموده اند بدان زیاده التفات ننمایی و از
سر بصیرت پیش آیی تا هرچه مصلحت یراق باشد بران اتفاق افتد و اردوی همایون از اندخود
گذشته بکنار جیحون نزول فرمود و برحسب فرمان پل بستند و در خلال این احوال امیر شاه ملک

از جانب بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان ابراهیم سلطان بعرض رسانیدند و این معنی
سبب مزید مسرت و ارتیاح خاطر اشرف اعلی گشت و ایلچی امیرزاده خلیل سلطان بموکب
ظفرنشان رسیده معروض رای خاقان بلندمکان گردانیدند که شاهزاده میگوید که
ایل و مطیع و داعی آنحضرتم و الوس و مردم ایشان در خراسان مقیم اند و یقین میدانم
حضرت شهریاری خراسان را خالی نخواهد گذاشت و بنده داعی بضبط این مملکت خواهند
گماشت و هیچ بنده شایسته تر و بایسته تر ازین داعی نخواهد بود اگر لطف فرموده معاودت
فرمایند این بنده مال و خزینه ارسال نماید و در وظایف عبودیت و طاعتداری تقصیر و
اهمال از خود راضی نگردد و حضرت خاقان سعید ملتمس شاهزاده خلیل سلطان را بانجاح
مقرون داشته عنان عزیمت مراجعت منعطف ساخته و امیر شاه ملک را ببخارا فرستاد
و شاهزادگان را طلب داشت و چون رایت نصرت شعار بحوالی اندخود رسید امیرزاده
خلیل سلطان با لشکران از سمرقند بیرون آمده بکنار آب نزول فرمود و بواسطه مخالفت
رستم برلاس امرا که آنجا بودند بخارا را گذاشته و در رکاب هر دو شاهزاده عالیجناب از
آب گذشته باردوی اعلی پیوستند و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین لشکرهای بادغیس را
سرکرده شرف پایبوس دریافت و حضرت خاقان سعید بدوکه رسیده شنیده که امیر علیکا از
امیرزاده خلیل سلطان مفارقت اختیار نموده ببلخ آمد و آنحضرت امیر شیخ لقمان برلاس
و امیر چرکس و امیر یوسف خواجه را که روانه آنصوب گردانید و در اثنای این اوقات
از پیش امیر شاه ملک که پیش ازین برحسب اشارت بضبط کنار آب رفته بود عرضه داشتی
بپایه سریر اعلی رسید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس

و امیر ارغونشاه آمده اند اگر مصلحت باشد امیر شیخ نور الدین بیاید و در باب مصالحه با ایشان
سخن گوید حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین عباس و ارغونشاه بخدمت ما آیند
تا شیخ نور الدین پیش خلیل سلطان رود و بهر چه شرط و عهد کنند وفا نموده آید و امراء
آنجانب باردوی همایون آمده امیر شیخ نور الدین پیش امیرزاده خلیل سلطان رفت
و از زبان خجسته حضرت خاقان سعید کلمات مودت انگیز محبت آمیز که موجب صداقت
جانبین و مستلزم موافقت طرفین تواند بود درمیان آورد و شاهزاده را بلطف بیکران خسروانه
نویدها داد و در تشیید قواعد وداد و تاکید مبانی اتحاد سعیهای بلیغ نمود و بساط مصالحه تمهید
یافته چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانیکه بیگم را با بعضی از خزاین پیش امیرزاده
پیر محمد جهانگیر فرستد و خزینه خاص امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را با خانه
و نوکران ایشان که در سمرقند مانده اند باردوی اشرف اعلی روانه دارد و از آنجانب جیحون
بر امیرزاده خلیل سلطان مسلم باشد و برین موجب اساس میثاق ترطید یافته امیر شیخ نور الدین
بازگشت و کیفیت حال را در پایه سریر اعلی عرضه داشت حضرت خاقان سعید بدانچه امیر
شیخ نور الدین مقرر کرده بود رضا داد و حکم شد که امیر شیخ نور الدین و امیر عبد الصمد حاجی
سیف الدین و مکنه بخشی از جیحون عبور نمایند و بعد از سرانجام مهمات معاودت نموده
باردوی همایون باز آیند و در تضاعیف این حالات امیر سلیمانشاه که حضرت صاحبقران
مغفور در حین مراجعت از یورش روم اورا در ری گذاشته بود تا حدود رستمدار و فیروزکوه
بوی ارزانی داشته از صولت سپاه امیرزاده میرانشاه دست از حکومت کوتاه کرده متوجه
درگاه عالم پناه شد و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر استسعاد یافت و بعواطف پادشاهانه

از امرا کبار و نوئینان رفیع مقدار ممتاز گشت و امیر پیر محمد شنکوم که ضبط و نسق ولایت ساری بعهده
دلاوری او مفوض بود و چون بر فرار امیر سلیمانشاه اطلاع یافت او نیز ترک ایالت آن سرزمین کرده
بلکه تمام ساری را غارتیده با یکهزار سوار روی بهراة نهاد و چون بهراة رسید یکروز آنجا توقف
نموده دیگر روز عازم اردوی همایون گشت و بمقصد رسیده امیر سلیمانشاه و امیر جهانملک بنابر
کینه دیرینه که از خدمتش در سینه داشتند سخنان نالایم ازوی بعرض رسانیدند و در کشتن آن
خون گرفته سعی نمودند تا بیاساق او فرمان واجب الاذعان صدور یافت و ایشان بمقصود
رسیدند و حضرت خاقان سپهر مکنت بعزم معاودت هراة رایت دولت برافراخته امیر
سلیمانشاه معروض داشت که تومان او دران نزدیکی از راه دور آمده اند اگر فرمان عالی نافذ
گردد روزی چند در حدود اندخود و شبرغان گذرانند تا از رنج راه برآسایند ملتمس او مبذول افتاد
حکم شد که چندان توقف نمایند که امرا که بسمرقند رفته اند باز آیند آنگاه در ملازمت ایشان
روی بدرگاه گیتی پناه نهند و پیش ازین فرستادگان امیر سید خواجه باردوی آمده بودند و خبر
آورده که خواجه سلطانعلی سبزواری با جمعی از سرداران پای از حد خود بیرون نهاده اند و درین
ولا که امیر مضراب که از هراة آمده بود و بعزم باطبوسی سرافراز گشته بود بر حسب فرموده
بدر امیر سید خواجه شتافت رایت نصرت شعار در بیست و ششم ذی قعده بدار السلطنت
هراة رسیده ظل رافت و مرحمت بر مفارق ساکنان آن دیار انداخت

ذکر عصیان سلطانعلی سبزواری و قدم نهادن در دایره سرداری و سرانجام او

و در آن زمان که امیر سید خواجه بعمارت قلعه
طوس اشتغال داشت منهیان بسمع او رسانیدند که خواجه سلطانعلی پسر خواجه مسعود سبزواری
حقوق ایادی و احسان حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده باستظهار جمعی سرداران

بی مقدار گردنکشی و سرافرازی میکند و در ملک داعیهٔ انبازی دارد و امیر سید خواجه چون خبر بشنید بی لبث و درنگ بر مرکب توکل سوار شده با آن مقدار سپاه که داشت باهنگ جنگ مخالفان در حرکت آمد و تا مرغزار رادکان عنان باز نکشید و در آنجا روزی چند توقف نمود باطراف ولایات کس فرستاد و جهة احضار لشکرها سرعان فرستاد و درین اثنا امیر مضراب باو پیوست و آن دو امیر باتفاق سیصد سوار جرار بر سبیل منغلای بجانب سبزوار فرستادند و خواجه سلطانعلی از توجه سپاه آگاه گشته دویست سوار مسلح کار آزموده نامزد دفع ترکان کرد و در نواحی بحرآباد هر دو فریق بهم رسیده نیران محاربه و قتال اشتعال یافته سبزواریان غالب آمده اکثر ترکان بقتل آمدند و چون امیر سید خواجه ازین قضیه مطلع شد با دو هزار سوار بتعجیل تمام ایلغار فرموده بجنگ گاه رسیده تنهای بی سر دید و از مخالفان یکتن ندید و از انجا متوجه جاجرم گشت و طایفهٔ مردم بی عاقبت بجنگ پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخمدار شدند تا آنغایت که امیر سید خواجه را نیز دو زخم رسید و آن شیردل زخمهای خود پنهان داشت و چند روز خفیه مرهم و فتیله می نهاد چنانچه هیچکس از خواص و مقربان او را بران حال اطلاع نیافت القصه بمردم سه روز چهار دیوار قلعهٔ جاجرم را از نقب و حفر مانند چشم زره و خانهٔ زنبور ساختند و برج و باروی آنرا انداخته قتلی بافراط کردند و امیر سید خواجه بعد از قتل متوجه فریمد گشت و سکان آن حدود و حوالی که پناه بدان قلعه برده بودند نیز ممانعت در روی کشیده متوجه رزم و پیکار گشتند و محاربات صعب واقع شد و امیر سید خواجه از سر جریمهٔ آن جماعت درگذشت و بدان قدر اکتفا نموده از انجا متوجه مزینان شد و قلعهٔ مزینان در تحت تصرف آورده روی بسبزوار نهاد و بظاهر سبزوار فرود آمده فرمود که لشکریان

گرد گرد خود خندق کنند و چون دو روز از محاصرهٔ سبزوار بگذشت ناگاه خبر رسید که پیر پادشاه اظهار خلافت کرده بولایت خود فرود آمده است امیر سید خواجه دست از جنگ سبزواریان باز داشته متوجه پیر پادشاه شدند و خواجه سلطانعلی از تنگنای محاصره بیرون جسته به پیر پادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده از جانبین صفها راست کردند امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و نوربوغا و شیخ سلطان و ابابکر در میسره نزول نزول کردند و از انجانب پیر پادشاه در قلب بایستاد و خواجه سلطانعلی سبزواری با جمعی از سرداران در میمنه توقف نمودند و میسره را بوجود طایفهٔ از بهادران و سرداران نامدار آرایش دادند خواجه سلطانعلی از برانغار حمله آورده جوانغار امیر سید خواجه را از جای برداشت امیر مضراب از جوانغار پیش راند و برانغار پیر پادشاه را از موقف خود بر گرفته از عقب قول او در آمد پیر پادشاه که آن همه لاف جلادت و مردانگی میزد از میدان ستیز و آویز روی ببادیهٔ گریز نهاده و درست که گفته اند

بجنگ ار چه رفتن ز بهروزیست
گریز بهنگام فیروزیست

سلطانعلی سبزواری را چون معلوم شد که پیر پادشاه گریخت او نیز عنان از معرکه برتافت و در عقب گریختگان شتافت و سپاه منصور غنیمت فراوان گرفتند و امیر سید خواجه دو روز از پی آن روز برگشتگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب سبزوار معاودت نمود

ذکر احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان او بعد از واقعهٔ صاحبقران مغفرت پناه و قتل امیر جهانشاه

سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران کامکار در هنگام مراجعت از یورش هفت ساله تخت هلاکو خان را بامیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه ارزانی داشت و برادر بزرگتر او امیرزاده ابابکر بن میرانشاه را بحکومت بغداد گذاشت و بنابر التماس امیرزاده ابابکر

فرمود که پدرش در بغداد پیش او باشد و هر چند امیرزاده ابابکر و برادر بحسب سن سمت تقدم
داشت اما در یرلیغ چنان قلمی شده بود که حکام ولایات و سرداران حدود بخارا نزد امیرزاده
عمر حاضر شوند و در امور کلیه از مشورت و صوابدید او در نگذرند و تسلط فرزندان و عزل امیرزاده
میرانشاه بر شاهزاده مشار الیه گران می آمد اگرچه دماغ او وانی بتربیت مصالح جمهور نبود
چون میرزاده ابابکر بسن با شجاعت جمع داشت متابعت میرزا عمر که برادر کوچک بود
بر وی نیز شاق می آمد و چون خبر حادثه حضرت صاحبقران مبرور بمیرزا عمر رسید روس
منابر و وجوه دنانیر را بنام و لقب خویش موشح ساخت و از پدر و برادر چندان خیالی برنگرفت
و این سخن پیوسته در مجلس میرزا ابابکر میگذشت که با وجود پدر و برادر بزرگتر برادر
کوچک چگونه دعوی سلطنت کند و چون خبر حالت ناگزیر پادشاه گردون سریر امیر تیمور
گورکان محقق گشت طایفه از مفسدان امیر جهانشاه جاکو را بران داشتند که چند نوکر
معتبر امیرزاده عمر را از میان بر باید داشت تا باستقلال ما بامر حکومت اشتغال توانیم
نمود و امیر جهانشاه که اکثر اوقات بشرب مدام مشغول بودی و از نیک و بد ایام غافل
زیستی بکلمات ارباب غرض فریفته شد و صباح بیست و دوم رمضان با دماغی در
غایت یبوست بدرگاه راند و جمعی از نواب مخصوصان شاهزاده را که حاضر یافت
بقتل آورد و مولانا قطب الدین اودبهی که راه و رسم نیابت داشت و داراب قوشچی و شیخ محمد
تواچی و عبد الخالق پسر تیمور شکورچی از آنجمله بودند و بعد از کشتن ایشان امیر جهانشاه
جاکو روی بسراپرده نهاد و میرزا عمر پای ثبات فشرد و ایناقان و خانه بچگان را سلیح ساخته
فرمود تا سوار شدند و آهنگ جنگ امیر جهانشاه کردند و لحظه فلحظه شاهزاده قوچی را

بدو ایشان میفرستاد و امیر جهانشاه دانست که مهمی از پیش نمی رود راه گریز پیش گرفت از امرا
عمر تابان و بابا حاجی و برادرش و پسران امیر شیخ محمد مقتول و امیر عبد الرزاق و الیاس تمور
یساول عاشق از عقب او شتافتند و جناب امارتمآبی را در نماز دیگر همان روز بگرفتند و باغواء
جمعی بابا حاجی پسرش محمد تواچی مقتول بقصاص پدر امیر جهانشاه را بکشت و چون میرزا عمر
ازین صورت خبر یافت زبان بسرزنش گشاد اما چندان فایده نداد و میرزا عمر بخلاف
تصور مردم پسران و بازماندگان امیر جهانشاه را بنواخت و درباره ایشان مرحمت مبذول
داشت و درین اثنا امیرزاده ابابکر از گرمای بغداد متنفر شده با لشکرها قصد ییلاق
همدان کرد و ایلچی فرستاده درین باب از برادر رخصت طلبید میرزا عمر ایلچی میرزا ابابکر را
بنوازش بیکران اختصاص بخشیده فرمود که چون واقعه هایله امر بزرگ روی نموده
آن برادر باید که بزودی متوجه اینجانب گردد تا بایکدیگر مشورت کنیم و باتفاق ضبط و
باسامیش مملکت را وجهه همت ساخته چون فرستاده مراجعت نمود و پیغام میرزا عمر میرزا
ابابکر رسانید خدمتش بی توقف با دویست سوار روان شده متوجه اردوی برادر شد
و میرزا عمر بیشتر با امرا اتفاق کرده مقرر ساخته بود که چون میرزا ابابکر برسد فی الحال او را
بگیرند همانا ندم که میرزا ابابکر باردوی برادر رسیده در دیوانخانه فرود آمده جمعی از امرا و بهادران
در وی آویختند و امیر سونجک دست در کاکل شاهزاده زده او را حاضر گردانیدند و همان
لحظه بندی از نقره بر پای او نهادند و بعد از آن قریلتای عظیم کردند امیر سونجک و سلطان
سنجر و بیشتر از امرا گفتند که میرزا ابابکر را از میان بر می باید داشت تا فتنه تسکین یابد
امرای عراق و بسطام و ترک عرض کردند که علاقه اخوت در میان هست و عاقبت میرزا ابابکر را

درقلعه قهقهه که حصون مملکت عراق بحصانت و رزانت تمام امتیاز داشت محبوس ساختند و طایفه
از غلاظ و شداد را بروی گماشتند و چون میرزا میرانشاه از گرفتاری میرزا ابابکر خبر یافت
عازم خراسان شد و تا کالپوش عنان باز نکشید و در آنوقت امیر سید خواجه بدفع خواجه سلطانعلی
سبزواری اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا میرانشاه بجانب آن
آگاه شد فرمود که امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروزشاه تا پنج هزار سوار باستقبال
شتابند مقرر آنکه میرزاده میرانشاه داعیه تسلط و ملکگیری و یاغیگری داشته باشد بمقاومت
و مدافعت او قیام نمایند اگر بنابر مقتضی وقت طریق ایلی و برادری پیموده باشد آنچه وظیفه
مهمانداری و خدمتکاری باشد بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان گردانید مضمون آنکه حضرت
صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان را مملکتی داده و راه رسمی مقرر فرموده امروز صلاح دولت در آنست
که هر یک از اولاد و احفاد آنحضرت بضبط ناحیه که متعلق باو شده بنوعی قیام نماید که فتوی بآن
راه نیابد و بیگانگان مدخل نکنند و اگر چند بواسطه حرکت ناشایسته فرزند عمر غفر الله لعیوب نفسه
وجعل الیوم خیراً من امسه آن برادر در ممالک آذربایجان که تختگاه ممالک ایرانست دخلی ندارد
اما ولایت اران و موقان و ارامنه و گرجیان در تصرف بندگان آن جنابست اگر به تنسیق امور
آن ممالک التفات ارزانی دارند بصلاح نزدیکتر نماید و لله الحمد که جناب شهریاری
بوفور کیاست و وفور عقل از سلاطین جهان ممتازست و بزبان اهل فتنه امل نخواهند نمود که
این معنی موجب پریشانی خاندان و ناسامانی دودمان خواهد گشت شعر بر شیشه
خویشتن مزن سنگ ؛ با لشکر خویشتن مکن جنگ ؛ و بر آن جناب مخفی نماند که مبالغه که
در مصالحه میرود از جهت عجز نیست بلکه غرض رعایت نام و ناموس است و اگر عیاذاً بالله

چهره موافقت بناخن مخالفت خراشیده شود و مشرب عذب اخوت بخار و خاشاک منازعت
تیرگی پذیرد و آتش فتنه بنوعی در التهاب آید که اطفاء آن در نظر عقل محال نماید رجا واثق که
در عواقب تأملی بسزا فرمایند و طریقی که وسیله بهبود و ذریعه مقصود باشد مسلوک دارند تا دور
و نزدیک مجال اعتراض نیابند و ترک و تازیک زبان سرزنش دراز نکنند و چون بموجب
زمان حضرت صاحبقران اولاد و امجاد در مملکت یکدیگر دخل نکنند و بآنچه حواله ایشان شده
قناعت نمایند لامحاله انواع خیر و برکت بروزگار فرخنده آثار ایشان واصل و متواصل
گردد و لله الحمد والمنه الحمد لولیه والصلوة علی نبیه و امرا با لشکرها در حرکت آمده در سبزوار با امیر
سید خواجه پیوسته و باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند که میرزا میرانشاه آنجا بود و پیش از این
خواجه سلطانعلی سبزواری که از معرکه امیر سید خواجه گریخته در عقب پیر پادشاه میرفت و چون
شنید که میرزا میرانشاه بکالپوش رسیده التجا بدرگاه او برد القصه امیر سید خواجه
و امیر مضراب بخدمت شاهزاده مشار الیه مستسعد گشته پیغام حضرت خاقان سعید
مفصلاً بعرض رسانیدند میرزا میرانشاه سخنان دلپذیر گفته خلوص عقیده که نسبت بآن
حضرت داشت بظهور رسانید و انواع تملق و دلجویی آغاز کرد امرا بعد از ادای دعا
و ثنا معروض داشتند که بر رای عالم آرای شهریاری مخفی و مستور نماند اگر بنده عاق
سر از ربقه طاعت ولی نعمت باستحقاق خود کشد بر همگنان واجب و لازم باشد که در
تادیب و نکال او بکوشند و بمنع و زجر او کما یجب و ینبغی قیام نمایند غرض از تمهید این مقدمه
آنکه سلطانعلی سبزواری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کان لم یکن
انگاشته بتخلف صدق او معین السلطنه والخلافه در مقام سرکشی و یاغیگری آمده و جو

سیلاب بلا را باطراف وجوانب خود محیط یافت بدرگاه حضرت سلطنت شعاری شتافت
واکنون در اردوی همایون است اگر جزای عمل ناپسندیدهٔ خود نیابد دیگران دلیر شوند
وسبب فتنه وتشویش گردد امید بملکات ملکانه آنکه او را بما سپارند که این معنی سبب زیادتی
محبت وصداقت حضرت صاحبقران سعید خواهد بود والا باین بندگان او را بدست نیارند
ممکن ومتصور نیست که بار دیگر ملتمس امرا مبذول افتاده سلطان علی وسلطان حسین پسر پیر پادشاه را
با طایفه از ارباب عصیان با میر سید خواجه سپردند او بر فور ایشان را بقتیول خود رسانید
وسلطان علی را بند کرده روانهٔ هراة گردانید وبقیهٔ سبزواریان را بتیغ یاسا گذرانیدند ودر
تضاعیف این حالات میرزا ابابکر از حبس رهایی یافته بعد از چند روز ایلچی پیش میرزا
میرانشاه فرستاده واظهار رذل بندگی کرده پیغام داد که چون سلطان علی پناه بما آورده
بود مناسب نبود که او را بدشمن سپارند وطریق مروت مسلوک ندارند دیگر مردم را بر ما
چه اعتماد ماند وبعد از تقدیم مشورت میرزا میرانشاه وخواص ومقربان او روی بآذربایجان
نهادند **ذکر تقیه چند وتخلص میرزا ابابکر از حبس وبند** چون میرزا ابابکر گرفتار گشت میرزا عمر فرمود که
امیر پیر حسین برلاس اغرق وخواتین واحشام او را در کزل درهٔ سلطانیه محفوظ ومضبوط دارد
ومیرزا عمر در اوایل ذی قعده بطرف همدان رفته او آخر ذی حجه آنجا بعیش وعشرت گذرانید
وسرداران پیاده وکردستان ولرستان بخدمت او شتافته پیشکشها گذرانیدند وبعنایات
پادشاهانه اختصاص یافتند ودرین اثنا خبر آمد که گرجیان پای از حد خویش بیرون نهاده اند
ونخجوان وگنجه را غارتیده دست بخون ومال مسلمانان دراز کرده اند وبسطام جاگیر با
حکومت اردبیل وچند منصب دیگر باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده وبا میر شیخ ابراهیم

والی شروان پناه برده ومکاتبات ارسال داشته دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت
مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف دولتخواجه ایناق بیرون آورده است وعنقریب کیفیت
خلاصی او وقرا یوسف از حبس پادشاه مصر رقم زدهٔ کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی
وچون اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امراء عراق زانو زده عرضه داشتند که مصلحت نیست
که لشکرها از خود جدا گردانیم بلکه صواب چنان می نماید که بهیات اجتماعی دفع یکی از متمردان را
وجههٔ همت سازیم وچون از و فارغ شویم بدیگری پردازیم میرزا عمر اصلا تدبیر امرا را منظور نداشته
وعمر تابان وتوکل برلاس ومیر حسین جلبه را با دیگر سرداران بجنگ مخذولان کرج نامزد فرمود
وامیر سونجک را با فوجی از لشکریان ببغداد فرستاد تا آن ولایت را از دست سلطان انتزاع
نمایند وبنفس خویش متوجه مراغه شد وچون بدان حدود رسید بسمع او رسانیدند که در قریهٔ شیراز
از اعمال مراغه درویشی تقوی شعار پیدا شده است بابا یکی نام واز و کرامات صادر میگردد
چنانچه در اثناء وجد وسماع خاک وکلوخ نسبت در دست او بقند ونبات تبدیل می یابد میرزا عمر
فرمود که درویش را مقید ساخته حاضر گردانیدند واز کیفیت حالات وکرامات سوال
کردند درویش انکار کرد آخر الامر او را نوید دادند که بجهت تو در قریهٔ شیراز زاویه مرتب
میسازیم ونصف مال آن قریه را بران زاویه وقف میکنیم وبعد از و بر گرفته در اظهار کرامات
شرایط جد واجتهاد بجای آوردند وبابا در حضور قاضی محمد که یکی از قضاة ولایات آذربایجان
بود بذکر وسماع مشغول شد ودران اثنا مقداری کلوخ در کف او نهادند وجدی عظیم بر بابا طاری
شده بجای آن کلوخ در دست او قند پیدا نشد وبعد از مشاهدهٔ چنین حالتی قاضی بعرض
رسانید که این شخص از اهل بدعت است وقتل او مباح میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشتند

باباجون از حیات مایوس شد گفت که نصیب ما از خانچهٔ دنیا شربت شهادت بود
مصراع نصیبهٔ ازل از خود نمی توان انداخت اما از زوال دولت این پادشاه نزدیک است
به بیند که بعد از من جها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه رابع محرم سنه ثمان و ثمانمائه
بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آخر همین روز که بابا ر[ا] کشته شد میرزا ابابکر
که در قلعه سلطانیه محبوس بود از بند رهایی یافته قلعه را متصرف شد و خلاصی او موجب
انهدام مبانی قصر دولت میرزا عمر آمد بیان این سخن آنست که خدمتش میخواست که
میرزا ابابکر را از میان برگیرد اما بجهت رعایت خاطر والده نمیخواست که این امر برملا
واقع شود لاجرم فرمان داد که در خفیه شربتی مسموم بخورد او دهند و چون شربت بدکردار
پیش شاهزاده آوردند از خوردن آن امتناع نمود عادل خزانچی و عیسی قورچی که مباشر
آن کار بودند این صورت بعرض میرزا عمر رسانیدند جواب چنین آمد که او را در شب
بخفیه هلاک کنند منهی از کیفیت واقعه میرزا ابابکر را آگاهی داد و پیش از آن یکی از
نوکران حاو شه عادل شمشیری در میان علف پنهان کرده بود و پیش او برده عادل و
عیسی آن روز در مجلس میرزا ابابکر بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود
بآن فعل شنیع اقدام نمایند و در آخر روز به نرد باختن مشغول شدند و انتظار آمدن
عاقل ایناق و خدمت او می کشیدند میرزا ابابکر فرصت غنیمت شمرده ببهانهٔ علف
بخانه درآمد و بدست خود بند بشکست و به شمشیر برهنه بیرون دوید و عادل و عیسی را فی الحال
بقتل آورد و روی انتقام ببرای عاقل غافل نهاده او را نیز از میان برداشت و خدمت
عبودیت بوسیده پادشاهزاده اتفاق نمود و میرزا ابابکر قریب ده کس از مردم نامی او را

بقتل آورده قلعه را متصرف گشت و خزاین و اموال و اسلحه که امیر بزرگ جهه مدد میرزا عمر
در قلعه سلطانیه گذاشته بود همه را بگرفت و مبلغ دو هزار تومان نقد در آنجا یافته
و اراذل و اوباش و احاد الناس تقسیم نمود و روز دیگر مهد علیا والده اش و سایر خواتین
و امیر حسین برلاس با او پیوست و قلعه سلطانیه را از صامت و ناطق خالی ساخته
باتفاق روی عزیمت بجانب ری آوردند تا بمیرزا میرانشاه پیوندند و در همان روز که میرزا
ابابکر خروج کرد لشکر برج بر عمر تابان و امرای میرزا عمر غالب آمده ایشان را تا مرند دوانیدند
و چون این خبر بشاهزاده مشار الیه رسید خوف و رعب بمرتبه بروی مستولی شد که مجال
دم زدنش نماند و لشکریان او ندیم تاسف و تلهف گشته شد و میرزا عمر از آنجا که بود عنان
بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید از میرزا ابابکر نشان ندید امیر عبد الرزاق
و حسن تمورجه و اسمعیل سردار را با جمعی بنکامیشی برادر روان کرده و ایشان در سوق
بلاغ بمیرزا ابابکر رسیدند و شاهزاده دست جرأت از آستین جلادت بیرون آورده
کارزاری کرد که آثار شجاعت رستم و طوس مطموس گشت و اسمعیل مهردار را دستگیر کرده
با خود ببرد و دیگران خایب و خاسر بازگشتند و این حادثه موجب زیادتی هراس میرزا
عمر شد و قلعه سلطانیه را بدولدای سپرد و از آنجا بازگشته بر سجاس نزول فرمود و در انجا
شیخ خسروشاهی که حضرت صاحبقران مغفور بواسطهٔ فضولی که از وی مشاهده میکرد
او را کوچانیده بسمرقند برده در ماوراء النهر بمیرزا عمر پیوست و شاهزاده او را صاحب دیوان
ساخته خدمتش باتفاق مولانا محمد قوشچی بتخریب ولایت و رعیت مملکت مشغول شدند چمن
که از رشحات سحاب عدل شاهزاده مانند روضهٔ رضوان تازه و ریان بود بصرصر ظلم

و پیدا و پژمرده گشت چون دولت روی بانحطاط نهد تدبیر عقلا ناصواب آید و از مؤیدات
این مقال آنکه چون میرزا عمر از سجاس کوچ کرده دو منزل تبریز رفت نخست خبر رسید که
لشکریانی که همراه امیر سونجک بهادر بودند و بطرف بغداد می رفتند چون خانهای ایشان
در ماوراء النهر بود و ایشان زا بارسم یوسقال آنجا گذاشته بودند در راه یاغی شده اند و اردوی
سونجک را غارتیده روی بری آورده اند تا از آنجا بخانهای خود روند دیگر خبر آمد که توکل برلاس
که از موکه گرجیان روی گردان شده بود بمرند آمده و اظهار عصیان کرده با طایفهٔ از سپاه
متوجه ری است و میرزا عمر سلطان سنجر را با جمعی از امراء متجنده در عقب توکل برلاس
فرستاده در حدود میانج باو رسیدند و چون لشکریان عزیمت خانهای خود داشتند باز
گردانیدن ایشان متعذر می نمود جنگی عظیم واقع شد و سلطان سنجر چند زخم خورده لشکرش
پراکنده شدند و او خراب حال مراجعت نمود و درین اثنا خبر رسید که بسطام جاگیر لشکریانش
و احشام ترکمه را جمع آورده دم استقلال میزند میرزا عمر حسن تمور جته را با فوجی از بهادران بجنگ
بسطام نامزد فرموده و در میان اردبیل و کوه تالش بوی رسیدند و حربی عظیم دست داده
حسن تمور اسیر گشت بعد از آن امیرزاده عمر منصور جاگیر برادر بسطام را تربیت کرده بدفع
او فرستاد و منصور بساط منازعت در نوردیده ببسطام پیوست و در تابستان این سال
میرزا عمر و امراء در یلاق قربتای کردند و نه پایهٔ لعظمت زده رایت جبروت برافراختند
اما در تصرف ایشان جز تبریز و سلطانیه نماند و العظمة والکبریاء لله الواحد القهار و در اثنای این
اوقات دولتخواجه اینان بغداد و دیاربکر و دیار عراق و عرب طوغا و کرتا بسلطان احمد
گذاشته با نوکری اندک باردوی میرزا عمر رسید و امیر سونجک نیز با چند پریشانی بخدمت

شاهزادهٔ مشار الیه پیوست و خبر متواتر شد که بسطام جاگیر اهل هزاره‌ها را جمع آورده پیش
امیر شیخ ابراهیم شروانی رفت و سرداران قرامان و هزاره و گنجه و اوج اغلان با حشری
انبوه از آب کر گذشته بامیر شیخ ابراهیم ملحق شدند و از آنطرف امراء شکی نیز در سلک
خدام او انتظام یافتند و ملک گرجستان نیز ایلچیان پیش خدمتش فرستاده دم از
اطاعت و انقیاد زده مخالفان متوجه بیلقان که از مستحدثات حضرت صاحبقران بود
شدند و بهرام شاه که مستحفظ آن دیار روی بفرار نهاد و لشکر بیگانه آن شهر معمور را
خراب ساختند و میرزا عمر ایلچی پیش شیخ ابراهیم روان کرد که بسطام را باردوی من
فرست و او بعذر واهی تمسک جسته جواب داد که حالا تابستانست و آنحضرت زمستان
بقراباغ تشریف خواهد آورد و این کینه او را مصحوب خویش باردوی اعلی خواهم رسانید
میرزا عمر ازین سخن در غضب رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته
بموضع مانی نزول فرمود و شیخ ابراهیم و بسطام و پیران قرامان و سیدی احمد شکی از
بردع بکنار آب کر رفتند و آبرا شناه ساخته متشمر جنگ و پیکار گشتند و بعد از یکهفته که
هر دو لشکر در برابر هم فرود آمده بودند خبر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر از حدود
خراسان مراجعت نموده بجلگاه عراق عجم در آمدند بیان این سخن آنست که ایشان بسبب روز
از بسطام بدامغان آمدند و دامغانیان بیاوری و پیشکش فرستاده لشکریان را در شهر
نگذاشتند و سمنانیان بسبب آنکه پیشتر بعضی از ملازمان میرزا میرانشاه را غارتیده بودند
در بیولا همه بر جانب کوه گریخته هیچکس در سمنان نبود و سپاهیان را غارتیده بجوار آمدند
و میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر امیر پیر حسین برلاس را بقلعهٔ شهریار فرستاده خود نیز از

عقب روان شدند و قلعه را متصرف شده در آنجا شنیدند که میرزا عمر بجنگ امیر شیخ ابراهیم رفته است
و میرزا ابابکر اغرق را در سوق بلاق گذاشته با دو هزار سوار بسلطانیه رفت و قلعه بی کلفت
جنگ مسخر شد و میرزا ابابکر خواتین میرزا عمر و امرا او را بهر کس بخشید و لشکریان این خبر
شنیده اکثر از وی برگشته و پیش میرزا ابابکر رفتند و میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرک
آشتی کرده مراجعت نمود و درین اثنا شیخ خسرو شاهی و پیان قوجین و دیگر ظالمان به تبریز
رفته و بدر روز مبلغ دویست تومان عراقی نقد کردند و اکثر اکابر تبریز رقم مفارقت بر
خان و مان کشیدند و میرزا عمر از راه اردبیل عاجز رسیده و در آنجا خبر استیلاء میرزا ابابکر و
تمکن او بشنید و چون این معنی بتحقیق پیوست عمر تابان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
و عبد الرزاق و غیرهم از امرا میرزا عمر گذاشته پیش میرزا ابابکر رفتند میرزا ابابکر عمر تابان و
فرزندان او را تربیت کرده باقی سرداران را سر از بدن جدا ساخت امیر پیان قوجین و شیخ خسرو
شاهی در اوجان خبر ویران شدن میرزا عمر شنیده مالها که بظلم از رعایا ستاده بودند پیش
میرزا ابابکر بردند و شیخ ظالم بنفس بنموده میرزا ابابکر مصلوب گشت میرزا ابابکر میرزا امیرانشاه را
بر تخت زرین نشانده بپادشاهی برداشت و چند روز بعیش و عشرت گذرانیدند و میرزا عمر
از جانب کارزود بمراغه رفت و بعد امیر جالق ترکمان و سابق برلاس و طایفه از مردم سلدوز
متوجه تبریز گشت و علیکه پسر جالق برسم منقلای بدان صوب فرستاد و علیکه به تبریز رسیده ترکمانان
آغاز تظلم و بیداد کردند و در هتک ستر ارباب ناموس کوشیدن گرفتند رعایا تاب این سخن
نیاورده اتفاق نمودند و خواجه پیر علی را که حکم صد هزار دینار آورده بود کشتند و مداخل و مخارج
شهر را مضبوط ساخته در مقام ممانعت بایستادند میرزا عمر کس فرستاده شهریان را نصیحت نموده تبریزیان

گفتند که میرزا عمر شاه و شاهزاده ماست اگر بشهر در می آید مانعی نیست اما ترکمانان را نمی گذاریم میرزا عمر را
این جواب موافق مزاج نیامد و تراکمه را رخصت جنگ داد و ایشان مکمل و مسلح روی بشهر
نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبد الحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکمانان را
بشهر راه ندادند درین اثنا خبر آمدن میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر بجانب مراغه روان شد
ذکر جلوس میرزا ابابکر علی سبیل الاستقلال بر تخت و توجه بجانب تبریز همعنان ظفر و بخت در بعضی تواریخ مسطور است
که چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید بنا بر کمال رنجشی که از امراء میرزا عمر در خاطر داشت خواتین ایشان را
بارا ذل و اوباش بخشید چنانچه سبق ذکر یافت و اموال آن جماعت را در معرض تلف و تفرقه آورد
امرا این خبر شنیده از میرزا عمر روی گردان شدند و بخدمت او پیوستند شاهزاده الا عمر تابان
همه را مقید ساخت و با خود اندیشید که اگر ما خواتین و اموال امرا محافظت می نمودیم اکنون ایشان
اعتمادی بودند و چون بشتاب کردیم و اموال آن جماعت را در معرض تلف آمد و خواتین ایشان را
بفساد منسوب گشتند هر گاه که فرصت یابند بمکافات مشغول شوند حالا صواب آنست که اینجماعت را
از میان برگیریم تا یکبارگی خاطر جمع گردد و این صورت با خواص و محرمان در میان آورده
فی الحال باحضار امراء بیوفا فرمان داد و زبان عتاب گشوده با میر سونجک خطاب فرمود که از
شآمت و رای ناصواب تو محبت و مودت با برادران بمنازعت و گرفتن تبدیل یافت و در
گرفتن من سعی کردی و دست در کاکل من زده بیکناه مرا مقید کردی و از تدبیرات خطای تو
انواع تفرقه و پریشانی بملک و ملت راه یافت و اکنون نیز بشیوه غدر و بیوفایی در زیدی
و عمر را تنها گذاشته با امرا بدین جانب آمدی و دفع شر تو از مقوله واجبات است و ابقاء ذات تو
از قبیل محظورات این گفت و فرمان داد تا او را بیاسا رسانیدند و گناه بر دیگران نیز موجه ساخته

اشارت فرمود تا همه را بقتل رسانیدند چنانچه هفتاد و دو نفر از امرا و اعیان دولت میرزا عمر
شربت فنا چشانیدند و چون خاطر میرزا ابابکر از دغدغه امرا فراغت یافت پرتو التفات بر تنظیم
احوال مملکت انداخت درین اثنا خواص و مقربان بعرض رسانیدند که با وجود استقبال و استحقاق
شاهزاده در شیوه جهانبانی و عالم ستانی محصلی ندارد که اسم سلطنت بر دیگری اطلاق کنند
و اختیار غیری داشته باشد شعر چون شیر بخود سپه شکن باش ۞ فرزند خصال خویشتن باش
آنجا که بزرگ بایدت بود ۞ فرزندی من ندارد سود ۞ میرزا ابابکر بسمع رضا این سخن را
اصغا نموده طوطی سنگین برداشت و خود بر تخت نشسته پدر را خلع کرد و باعلام این حال رسل
و رسایل باطراف و جوانب فرستاد و امیر بیان بموجب فرمان شاهزاده با جمعی به تبریز رفت
و النود و اوباش ازین تراکمه را در شهر نگذاشته بودند بتصور آنکه هنوز میرزا ابابکر در ری است
و این جماعت از پیش خود به تبریز آمده اند امیر بیان را مدخلی ندادند و امیر بیان در شنب غازان
فرود آمد و خبر یافت که امیر دولدای و خواجه پیر ددی بهادر در میرسند و او را قوتی حاصل شده
روز دیگر شنید که شیخ قبانی و قاضی عمادالدین با دو هزار سوار از جانب مخالف متوجه شده
نزدیک اند و در همین روز خواجه بردی آمده خبر آورد که امیر دولدای با فوجی از مردان
رزم آزمای فردا میرسند امیر بیان توقف نمود و با چهار صد سوار بطرف اهل خلاف
توجه نمود و مخالفان سیاهی سپاه او را دیده راه انهزام پیش گرفتند و مقارن این حال امیر
بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهر بمعاونت این جماعت می آیند و خدمتش ترک
تکامیشی کرده روی بشیخ قصاب آورد و از صولت لشکریان گرگ صفت امیر بیان رمه شیخ
قصاب رم خورده پراکنده شدند و امیر بیان بازگشته بشنب غازان آمد روز دیگر امیر دولدای

رسید و تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر می آید لاجرم باستقبال بیرون شتافته امیر دولدای را
بتعظیم و احترام بشهر در آوردند و امیر دولدای خواست که شیخ قصاب و خواجه عبدالمحسن قزوینی
و طایفه از پیشوایان را سیاست فرماید امیر بیان مانع آمد و امرا دو شب در شهر توقف نمودند
و بهلول برلاس را داروغه گذاشته بمراغه رفتند و میرزا ابابکر متوجه آذربایجان شده بعد از
قطع منازل در دوازدهم رجب سنه ثمان و ثمانمایه بعظمتی هر چه تمامتر در دولتخانه تبریز
نزول فرمود و منشورها بنواحی و اقطار عالم فرستاده خلایق را بعدل و نصفت نوید داد و چون دران
مدت انواع جور و ظلم و مطالبه نسبت به تبریزیان واقع شده بود مردم را استمالت دادند
و مناشیر نوشتند که بعد ازین ارباب تخصیص و توجیه را که باطراف و جوانب پراکنده شده بودند
باز آوردند و مستظهران و متمولان که در زوایا اقامت داشتند پای در صفحه ظهور نهادند و دران
زمان از امرا و بزرگ صاحب ناموسی که حضرت صاحبقرانی در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی
ملازم میرزا ابابکر نبود و جمعی از اراذل و اوباش نیابت او میکردند از عهده دارایی مملکت و یاسامیشی
سپاه و رعیت تنقیح نمی توانستند نمود لاجرم طبقات حشم و افواج خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد
آغاز نهادند و دست تعدی باهل و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مولانا حسین که از
عملداران هراة بود و بمرتبه وزارت شاهزاده رسیده دید که اندک جمعی در تبریز جدید آمد قلم تخصیص و
توجیه از قلمداران بدنفسی برکشید و بنام هرکس رقم زد و محصلان برگماشت و بزخم چوب و شکنجه
مطالبه می نمودند روز بتظلم و شب بفسق مشغول بودند تا بیست و دوم ماه شعبان سال مذکور
امتداد یافت و دران زمستان که از شدت برودت خون در عروق منجمد می شد و برفهای
عظیم باریده بود میرزا ابابکر جمعی از ظلمه را بضبط تبریز باز داشت و خود بواسطه اخبار ناملایم که از

جانب عراق استماع نمود از شهر بیرون آمده روی جلادت بدفع میرزا عمر اولاد امیرزا عمر شیخ طاب ثراه نهاد

ذکر محاربهٔ میرزا عمر با برادر باتفاق میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر

میرزا عمر بعد از تک و پوی و کر و فر که در ولایت آذربایجان و عراق و طوس و فارس کرد ان اولاد امجاد شهزادهٔ مرحوم سعید شهید عمر شیخ بهادر طاب الله ثراه استمداد نمود و شهزادگان که اسامی ایشان در عنوان مسطور گشت خاطر بر معاونت میرزا عمر قرار دادند و بهیات اجتماعی مرحوم اغرق میرزا ابابکر که در ولایت ری بود رفتند و مردم او را غارت و اسیر کرده بجانب اصفهان بازگشتند و چون این خبر موحش بمیرزا ابابکر رسید از تبریز باسپاهی خونریز روی بانتقام اصفهانیان نهاد و شهزادگان عظام نیز با لشکرهای خون آشام باستقبال روان شدند و در نواحی پل خورره فریقین باتفاق ملاقات افتاده حربی صعب دست داد و بنخست شاهزاده میرزا ابابکر شکست یافته شاهزادهٔ مشار الیه چون دید که ارباب خلاف بغارت و تاراج مشغول بودند و جمعی قلیل پیش شاهزادگان مانده اند از کمینگاه چون شیر غرین بر سر ایشان تاخت و همه را بیک حمله گرزگران متفرق و پریشان ساخته و شاهزادگان تا اصفهان عنان باز نکشیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و میرزا ابابکر از پی ایشان شتافته بمحاصرهٔ اصفهان قیام نمود و در ظاهر اصفهان حکم کرد که کسی بباغات و عماراتی که در بیرون بود تعرض نرسانند تا مگر اصفهانیان بدین مکرمت قدم در دایرهٔ اطاعت نهند و سه روز توقف نموده روز چهارشنبه با جمعی از بهادران بکوچه باغها درآمد مردم شهر پای ممانعت و محاربت پیش نهاده و از طرفین خلق بسیار زخمدار شده هر دو گروه مراجعت نمودند و شب تا روز از جانبین پاس داشتند روز دیگر میرزا ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح راست

راست کرده با مجموع لشکر روی شجاعت بشهر نهاده بکوچه باغها درآمده نیران محاربه اشتعال یافت پیروزیان از خلق اصفهان قریب دو هزار نفر بقتل آورده بودند و سه سردار را اسیر کردند و اگر میرزا ابابکر ترحم نمودی غالب آن بودی که شهر بغلبه و قهر مسخر شدی صباح که خورشید خاوری از بیم کثرت کواکب لرزان سر از طاق نیلوفری بیرون آورد سادات و اشراف و قضاة باردوی شاهزاده شتافتند و متقبل شدند که هر چه از اغرق شاهزاده باصفهان رسانیده اند باز دهند و خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح سازند و هم برین جمله قرار یافته اصفهانیان معاودت نمودند شب میرزا ابابکر از آنچه مرضی او بود پشیمان شد و گفت صواب آنست که شهر را بجنگ بستانیم و آنچه مدعای ما باشد از ایشان حاصل کنیم بامداد لشکریان تودرها و نردبانها برداشته روی بشهر بند اصفهان نهادند خلایق چون بنقض عهد میرزا ابابکر اطلاع یافتند ترک باغات گرفته بمحافظت خود مشغول شدند و روز تا شب جنگهای مردانه کردند و درین اثنا میرزا ابابکر شنید که شیخ حاجی عراقی بمحاصرهٔ سلطانیه مشغول است و امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیر بسطام در تبریز اند بالضروره با خلق اصفهان و شاهزادگان صلحی شکسته بسته درهم بسته از در شهر برخاست و چون بدرگزین رسید شیخ حاجی دست از محاصره باز داشته بولایت خود رفت و مقارن این حال خبر توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز تیز شد و چون میرزا عمر یقین دانست که از پیش میرزا محمد و برادرانش بهم او کفایت نمی شود عازم خراسان شد و کیفیت ملاقات او با حضرت خاقان سعید و تربیت کردن آنحضرت شاهزادهٔ مشار الیه را درین اوراق مسطور خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز

ذکر احوال فرزندان شهزادهٔ مرحوم عمر شیخ بهادر و برافراختن ایشان رایت موافقت حضرت خاقان سعید

انار الله برهانه بر سبیل مباهات و تفاخر در وقت واقعهٔ ناگزیر حضرت خاقان مغفور امیر تیمور گورکان
انار الله برهانه امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد میرزا عمر شیخ بود بر فارس استیلا داشت و برادر
دیگرش میرزا رستم بر اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بر همدان و چون خبر ارتحال حضرت
صاحبقران بیهمال بشیراز رسید میرزا پیر محمد با لطف الله بن بیان تمور بن آقبوقا و امیر علیکا برلاس
و دیگر امرا مشورت کرده از هرکس در تنظیم امور مملکت خویش رای طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید
کرد و کسان بمصر باید فرستاد تا از خلیفهٔ عباسی که در آنجاست منشور مملکت آورند و برخی
عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم و جمعی اظهار کردند که پادشاهی میراث شاه است همداستان شویم
القصه هرکس بفهم خویش سخن گفت میرزا پیر محمد که عاقلترین آن روزگار بود فساد آن رایها باز
نمود و فرمود که چون حضرت صاحبقران مغفور والدهٔ ما ملک آغا را با میرزاده شاهرخ
بهادر داد و صلهٔ رحم را بدان پیوند جدید تاکید فرمود که مناسب چنان می نماید که ما او را
پیشوا و پادشاه خود دانسته سکه و خطبه بنام همایون و لقب میمون آنحضرت کنیم شاید که بهمین قدر
از ما خشنود گردد و اگر عیاذا بالله از جایی حادثه روی نماید نصرت و معاونت از ما دریغ
ندارد امرا بر صوابدید امیر پیر محمد آفرینها کرده رایها بران قرار گرفت و شاهزادهٔ مشار الیه
فرمان داد که منشیان بلاغت شعار مکتوبی باخلاص آثار مرتب ساختند و این بیت در آن
مکتوب اندراج یافته بود و بغایت مناسب آمده بیت همه بندگانیم شه رخ پرست
من و رستم اسکندر و هر که هست و در مملکت خویش خطبه بنام نامی حضرت خاقان سعید
خوانده و سکه نیز زده مکتوب را در مصاحبت هوشمندی سخندان و رسولی چرب زبان بخراسان
فرستاد قاصد چون بمقصد رسید و بوسیلهٔ امرا و خواص شرف پایبوس دریافته کیفیت

حالات بعرض رسانید حضرت خاقان سعید او را نوازش بسیار فرمود و در شان میرزا پیر محمد
سخنان دلپذیر روح پرور بر زبان خجسته بیان آورد چنانچه هیچ پدر مشفق در شان فرزند
مخلص نگوید و هم دران حین ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر ایدکو رسید و تنکسوقات مسکوکهٔ شاهرخی
آورده و عرضه داشت که در تمام آن ممالک خطبه بنام و لقب همایون آرایش یافته حضرت
خاقان سعید ایلچیان را بانواع انعام و احسان اختصاص داده باز گردانید و چون فرستادهٔ
شاهزاده بشیراز رسید و شرح لطف و احسان و بر و امتنان حضرت خاقان سعید بعرض
رسانید میرزا پیر محمد از سر استظهار تمام بمهمات ملکی و قضایا قیام نمود و محمد سربدار و تمور ملک را
با خلعت خاص پیش داروغهٔ یزد و عبدالرحمن ایلچیکدای فرستاد و او را طلب داشت و دیگری
با جامهٔ طلادوز نزد سلطان محمود داروغهٔ ابرقو ارسال نموده او را نیز بشیراز طلبید و ایشان
تنکشهای سنگین یراق کرده متوجه شیراز شدند و میرزا پیر محمد در شان هر دو داروغه
لطف بیکران مبذول داشته ایشان را در سلک امرای بزرگ انتظام داد و حکم فرمود که مجموع
سپاهیان عراق و فارس که بعضی دست در تفرقه زده بودند و بعضی متصدی تفرقه گشته بودند از
زوایای خمول بیرون آیند و علوفه از دیوان گرفته ملازم درگاه باشند و پیدا کنند کار از جمع آورد
اسامی ایشان در دفاتر ثبت گشت و چند نوبت ایلچی بکرمان فرستاده امیر ایدکو را باطاعت
خویش دعوت فرمود و امیر ایدکو بدین سخن اصلا التفات ننمود آمد شد مردمان بجایی نرسید
و درین اثنا میرزا رستم از جانب اصفهان آمده ملحوظ نظر عنایت گشت و بعد از دو سه روز
رخصت انصراف یافت و فی الواقع میرزا پیر محمد لطفی تمام و کرمی عام و رعایت صلهٔ رحم و محافظت
حقوق مسلمانان در نصاب کمال و درجهٔ قصوی بود و ضبط و سیاست بمثابه که هیچکس یک

تو بره گاه بخلاف حکم از رعیت نمی توانست که بستانند و برادرانش میرزا رستم و میرزا بایقرا
پیوسته ملازمت او می نمودند و بتقدیم آنجناب در همه ابواب خدمتش را بحکومت یزد فرستاد
و چون میرزا پیر محمد بعزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراخت میرزا اسکندر با لشکری از یزد
بیرون آمده بموکب برادرش پیوست و برسم منقلای روان شد و در راه شنید که طایفه از بهادران
سپاه کرمان باستقبال شتافته اند و در کمینگاه بمکر و حیله نشسته میرزا اسکندر بی دغدغه
بر سر ایشان راند و گروهی انبوه را بقتل آورده جمعی اسیر و دستگیر کردند دیگر کرمانیان را
یارای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محیط گشته خرابی
آغاز کردند تا عالیجناب سیادت مآب حقایق مناب سرور ارباب نقطه و انتباه امیر نظام الدین
نعمت الله از دار الامان کرمان در باب مصالحه مبالغه نمود و بیمن نفس آن سید عالیمقدار
مهم بر صلح قرار داد و امیرزاده پیشکشهای قیمتی بیرون فرستاد اما تا انقیاد و مبانی مهادنت بیرون
کرمان از تعرض لشکریان حکم بیابان لوط گرفته بود و میرزا پیر محمد نوازش میرزا اسکندر نموده
بجانب یزد فرستاد و خود بشیراز باز گشت و چون قضایای اولاد امجاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ
درین اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت حالا بهمین قدر اختصار یافت عیب نفرمایند

ذکر وقایع خراسان و عاقبت حال سلطان حسین میرزا نبیره صاحبقران امیرزاده سلطان حسین اگر چه بجمال نسب
آراسته بود اما در مهمات زیاده غوری نداشت و آنچه در بادی الرای او را روی میداد بی اندیشه
بران عمل می نمود و چون در حوالی اندخود از اردوی حضرت خاقان سعید بموجبی فرار نمود چنانچه مذکور شد
متوجه ماوراء النهر گشت و در نواحی کش با امیرزاده خلیل سلطان پیوست و بعنایت و عاطفت
اختصاص یافت و چون دران ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود امیرزاده خلیل سلطان جمعی از امرا

مثل امیر ارغونشاه و امیر الله داد و تیمور خواجه و خواجه یوسف ملازم رکاب میرزا سلطان حسین ساخته
بکنار جیحون فرستاد تا از آنجانب با خبر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا سلطان حسین
پدید آمده باحضار امرا امر فرمود بهانه آنکه مهمی حادث شده که بمشورت ایشان احتیاج است
و خود بر در بارگاه نشسته بود و بیست نوکر مسلح پیش خود باز داشته چون امرا حاضر شدند و نمود
کر ایشان را مقید گردانیده امیر تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و امیر
الله داد و امیر ارغونشاه و بعضی را لرزه بر اندام افتاده زانو زدند و زبان بتضرع و زاری گشاده
سوگندهای عظیم خوردند که مدت الحیوة یکجهت باشند و بعد از شرایط پیمان و غلاظ ایمان خون
همه را بخشید بلکه ایشان را نایب و محرم خود ساخته و خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که از سمرقند
ببلخ آمده بود پیش میرزا پیر محمد میرفت غارت کرد و از نقود و اجناس گرفته بنوکران داد
و امرا و سپاه طوغا و کرناها و امر و نواهی او را مطیع و منقاد گشته و با لشکری آراسته روی عزیمت
بسمرقند نهاد و خلیل سلطان چون ازین صورت آگاهی یافت در خزینه بگشاد و خود ظفر نشان
کلکا زدان داد و در اواخر ذی حجه سنه ثمان و ثمانمایه بطالعی که قضا زان بود بفتح شهر از سمرقند
بیرون آمده در نواحی کش بموضع جاکدالیک هر دو فریق بهم رسیدند و پیش از تسویه صفوف
امیر الله داد و امیر ارغونشاه با دیگر امرا که بحسب ضرورت ملازم رکاب میرزا سلطان حسین بودند
جون بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکریان با ایشان موافقت نمودند و این واقعه
در ثامن محرم سنه ثمان و ثمانمایه دست داد میرزا سلطان حسین ناچار فرار بر قرار اختیار کرد و میرزا
خلیل سلطان مظفر و منصور روی بتختگاه سمرقند آورد و میرزا سلطان حسین از جیحون عبور نمود
در نواحی اندخود و شبرغان با میر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان بانی پیمان بغلاظ ایمان

تاکید یافت و درین اثنا میرزا پیر محمد ایلچی پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان حسین دشمن
منست و ازوی چند حرکت که مقبول طبع سلیم نیست صادر شده وظیفه آنکه او را پیش من
فرستی تا قاعده وداد برقرار ماند امیر سلیمانشاه بدین کلمات التفات ننمود و آتش حمیت
شاهزاده افروخته شد ناگاه برسر ایشان شبیخون آورد میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه
بالضروره از مقام ستیز روی ببادیه گریز آوردند و این المفرگویان روی بهراة نهادند و بپایبوس
حضرت خاقان سعید سرافراز گشته منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که ولایت سرخس
سیورغال امیر سلیمانشاه باشد و عجالة الوقت صد هزار دینار کپکی و اسبان خوب بوی دادند
و خدمتش را بجانب طوس و مشهد فرستادند تا با امیر مضراب یا امیر سید خواجه پیوندد و این صورت
دران وقت واقع شد که میرزا ایرانشاه در حدود کالپوش بود و چون میرزا ایرانشاه را
گسیل کردند حضرت خاقان سعید در باب میرزا سلطان حسین مشورت فرمود خواص مقربان
حرکات نا ملایم خدمتش که از زمان یورش شام تا غایت واقع شده بود بزبان کشادند و گفتند
اگر این نوبت عفو و اغماض شامل حال او کرده مبادا که حادثه روی نماید که دست تدارک از
دامن تسکین آن قاصر آید مرد عاقل از وی چگونه غافل باشد و بچه کیفیت بروی اعتماد کند
پادشاه سعادتمند سخنان ایشان را بسمع رضا اصغا نموده بقتل میرزا سلطان حسین فرمان داد
نوشروان برلاس آن سروجویبار جوانی در بیرون دروازه عراق بریاض جاودانی فرستاد
والملك الحکم لله الواحد القهار **ذکر عصیان میرزا سلیمانشاه و بعضی از حوادث خراسان و کشته شدن
حکام ولایت فراه** امیر سلیمانشاه چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بنابر مواضعه که با او داشت
تنگدل و پریشان ضمیر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد

که آنحضرت می خواهد که من نوکر باشم باید که شاه ملک را از درگاه براند و نوشروان برلاس البته
رساند از استماع این التماس بی جایگاه آتش خشم پادشاهانه زبانه کشیده باحضار عساکر گردون
آثار فرمان داده عزیمت جانب طوس و مشهد تصمیم یافت و اعلام ظفر فرجام چون بیارق
نقش رسید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر مشارالیه امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین
را که محل اعتماد اوست طلبید حضرت خاقان سعید عبدالصمد را رخصت داد که بآنجانب رود و در وقت
توجه فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همیشه تو نسبت بدین خاندان در مقام جانسپاری و دولتخواهی
بوده و حقوق تو در ذمت همت دولت راسخة البنیان زیاده از انست که بشرح و بیان احتیاج
داشته باشد و حضرت صاحبقران همیشه ترا در زمره فرزندان و برادر انتظام میداد و عقیده ما در
بارهٔ تو روز بروز سمت تضاعف می پذیرد باید که بی دغدغه متوجه شوی و از هر که شکایتی داشته
باشی در حضور بازرانی تا بغور رسیده آید امیر عبدالصمد پیغام حضرت خاقان سعید رسانید و امیر
سلیمانشاه عذری چند نامسموع تقریر کرد و در آخر کلمات گفت که امیر جهانملک بیاید تا با او مشورت
نموده یراق رفتن کنیم و بجانب قلعه کلات متوجه شده آن موضع را مستحکم ساخت و طایفه از ارباب
خلاف و عناد پیش او مجتمع گشتند و آنحضرت از قلعه خوجزه ایلغار فرمود و چون ماهچه توق ظفر پیکر
بر صحرای طوس و مشهد انداخت امرا که در سرحد فراه بودند میرزا ایرانشاه را بجانب عراق گسیل
کردند و خود در تلو بموکب همایون پیوستند و امیر عبدالصمد نیز از پیش امیر سلیمانشاه آمده سخنان
او معروض داشت و امیر جهانملک بر حسب فرموده رفته و با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده خدمتش
بوعده وفا نکرد و چون جهانملک باز آمد حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بجانب کلات
فرستاد و مقارن این حال از پیش امیر چرکس که در حدود فره بود قاصدی رسید و بعرض

رسانید که از ایل قراتاتار که حضرت صاحبقران گردون اقتدار تمام ایشان را از روم کوچانیده
بسمرقند فرستاده بود طایفهٔ گریخته باین سرحد آمدند و عزم وطن خویش دارند حضرت خاقان
سعید فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاه ملک و امیر جهانملک با جمعی از لشکریان ایلغار کرده
سر راه ایشان بگیرند و امرا برحسب فرمان روان شدند و امیر سید خواجه درین اثنا سلطان علی
پسر پیر پادشاه را که از سمرقند گریخته باستراباد میرفت گرفته پیش حضرت خاقان سعید
فرستاد و آنحضرت سلطان علی را با حرم محترم پدرش بجانب استراباد روان فرمود و پیغام داد که
حکومت آن دیار بنابر فرمودهٔ حضرت صاحبقران مغفور بدان جناب مقرر است و تغییر و تبدیل
بقواعد آن راه نخواهد یافت باید که از سر استظهار پیش آید که جز عاطفت بیکران در بارهٔ
او بظهور نخواهد پیوست و رایات نصرت آیات متوجه کلات گشت و امیر سلیمانشاه چون از آن حال
آگاهی یافت بر سبیل مسارعت بجانب سمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سید خواجه را
بکلات فرستاد تا آنچه از امیر سلیمانشاه باز مانده ضبط نماید و آن سرزمین را از عداث طغات
پاک سازد و چتر ظفر نگار معاودت نموده در هفتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه بدار السلطنت هراة
نزول فرمود و درین اثنا ایلچی شاه قطب الدین آمد و عرضه داشت که شاهان فراة شاه علی و
غیاث الدین پسران شاه جلال الدین سر گردنکشی دارند و دیگری آمده همین خبر رسانید حضرت خاقان
سعید امیر حسن جاندار را با فوجی از لشکر نصرت شعار بدان صوب فرستاد و امیرشاه را الیه
بجانب فراة رفت و شاهان یاغی را گرفته بیاسا رسانید و از وقایع سال یکی آن بود که زمین
آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر ملتفت بآن شد که میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک بجانب اندخود و شبرغان
رفته بضبط آنحدود قیام نماید و ایشان بدانجانب توقف نموده چندکس را بزبان گیری بدان طرف آب

آب فرستادند و فرستادگان عیسی و خضر خواجه را گرفته بازگشتند و میرزا الغ بیک خضر خواجه را به پیش
حضرت خاقان سعید و عیسی را نزد پیر محمد که در قبة الاسلام بلخ بود روان کرد و در تضاعیف این
حالات امیر سید خواجه را از مهمات قلعهٔ کلات بمهمات آمد و چون کارهای بزرگ در اندک فرصتی
ازوی صدور یافته بود از گریزانیدن پیر پادشاه و دفع ایل باکان سربدار چنانچه مذکور شد منصب
امیر الامرایی یافت و باشارت علیه در مهمات جزئیه و کلیه شروع نمودن گرفت و روی بضبط مملکت
آورده معروض داشت که تا غایت مودود گرمسیری بدرگاه عالم پناه نیامده و حکم شد که امیر جهانملک
بجانب گرمسیر رود و هر کرا که داعیه سرکشی داشته باشد از پای درآورد و چون فصل زمستان بنهایت
انجامید رایت نصرت آیات بجانب ییلاق باذغیس در حرکت آمد و در منزل رباط محاربه میرزا
پیر محمد و میرزا خلیل سلطان بمسامع علیه رسید و در موضع سترکی رفته خانیکه دختر امیر کیخسرو
دو فرزند ارجمند میرزا پیر محمد بن میرزا خلیل سلطان که یکی را که حرم محترم میرزا الغ بیک بود
از جانبها ورای النهر رسانید و حضرت خاقان سعید چند روز بخرمی و فراغت تمام گذرانید

ذکر محاربهٔ شاهزادگان بلندمکان میرزا پیر محمد جهانگیر و امیر خلیل سلطان

دران اوان که میرزا الغ بیک
و امیرشاه ملک بموجب فرمان بجد و اندخود و شبرغان رفتند امیرشاه ملک بکنار آب جیحون
رفته با لشکرهای آراسته بلب آب آمد و جمعی از قراولان لشکر سمرقند از پل که امیرشاه ملک بتعلق
بسته بود بگذشتند و با خراسانیان جنگ کردند و دولتخواجه خویش امیرشاه ملک بدار الملک
رسیده رسل و رسایل در میان آمده مهم بر مصالحه قرار یافت و میرزا خلیل سلطان
خویش مراجعت نمود و امیرشاه ملک نیز بازگشت و میرزا پیر محمد امیرشاه ملک را به بلخ
پیش خود طلبید و چون خدمتش بانجا رسید شاهزاده مشارالیه از میرزا خلیل سلطان

شکایت بیکران درمیان آورد و خواص و مقربان میرزا پیر محمد گفتند که شاهزاده ما ولی عهد است
و تخت باو میرسد نه بمیرزا خلیل سلطان و حضرت صاحبقران سعید چنین وصیت فرموده
با آنکه میرزا خلیل سلطان بسن خردتر است برین شاهزاده دعوی تفوق میکند و بعد از قیل و قال
ایلچی پیش میرزا خلیل سلطان فرستادند که نشستن شما بر سریر سلطنت ماوراء النهر خلاف
وصیت حضرت خاقان صاحبقرانست میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن قادری
که افسر و تخت با میر جوانبخت عنایت فرموده بود اکنون بمن ارزانی داشته میرزا پیر محمد
و امیر شاه ملک و سایر امرا و ارکان دولت ازین جواب بی تاب شدند و عنان تمالک
و تماسک از دست ایشان رفته با سپاهی گران و لشکری بی پایان از آب گذشتند
و میرزا خلیل سلطان ابواب خزاین کشاده و بهادران و سرداران بل افراد لشکریان
بجزایل عطایا مستظهر و سرافراز گشته و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت روان شد
و هر دو گروه در نواحی و حوالی نسف بیکدیگر رسیده در برابر هم صف آرای گشتند و بعد از تمهید
بساط جنگ و جدال و حرب و قتال و کر و فر جوانان جانبین میرزا خلیل سلطان با بهادران
ماوراء النهر و خراسان و عراق که در ظل رایت فتح آیت او مجتمع بودند بر میرزا پیر محمد حمله آورده
قول او از جای برداشتند و نخست اهل ارلات روی گردان شده و برانغار و جوانغار نیز
متفرق گشتند میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک چون دیدند که کار از دست رفت ایشان نیز از
معرکه روی برتافتند و احمال و اثقال فراوان بدست لشکریان افتاد و اسیران مصاف را
میرزاده خلیل سلطان در ظل حمایت و عنایت خویش جای دادند و جناح عاطفت و رحمت
بر سر ایشان گسترد و کان ذلک فی ثامن عشرین شهر رمضان المبارک سنه ثمان و ثمانمایه

و بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب اندخود و شبرغان معطوف
ساخت و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک از جنگ رسیده شرف بساط بوس دریافتند و اشارت
علیه صدور یافت که ایشان یکماه در ولایت بادغیس توقف نمایند تا اسبان فربه شوند و برحسب
فرموده کاربند شدند و چون اردوی همایون در تاری قاسون نزول فرمود امیر عنا شیرین که حضرت
خاقان سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران شاهزاده مشار الیه
رسیدند و از زبان او عذرخواهی نموده گفتند که خدمتش میگوید که ما بر همان عهد و پیمانیم که با ملازمان
خاقان سعید بسته ایم بیت گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله و چون
میرزا محمد قدم جلادت پیش نهاده بولایت ما درآمده بود و بالضروره با او جنگ کردیم و حضرت
بخشنده بی منت ما را ظفر و نصرت بخشید و آن موید بتایید آسمانی مزید جونی قربانی را با نوکران
میرزا خلیل سلطان پیش او فرستاده پیغام داد که میثاق ما نیز همچنان برقرار است و بنای مودت
بدستور استوار مصراع بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود اما سلیمان شاه و ارغون شاه بمملکت
ما درآمده میخواسته اند که ضرری تمام برعایا رسانند و چون سپاهی سپاه ما از دور دیده و آیت
الفرار خوانده گریز بر ستیز گزیده اند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهند
کرد باید که فرزند خلیل سلطان نیز بآنجانب آمده احوال گذشته باز رانیم و چمن عهد و میثاق
بگلدستهٔ محبت و وفاق تازه گردانیم و اگر خود نیاید امراء معتبر فرستد تا بخواص و مقربان ملاقات
کنند و از آنچه قرار یابد سرموئی تجاوز جایز نداریم و مزید جونی قربانی رفته و پیغام حضرت خاقان
گذارده و دولتخواجه جنکرجی با خود آورده و باتفاق عرضه داشتند که میرزا خلیل سلطان می گوید که ما
مقرر کرده ایم که امیر الله داد و امیر ارغونشاه بکنار آب حاضر شوند آنحضرت هر کرا اصلاح دانند

پیوستند و حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بدین مهم نامزد فرمود و جناب قاضی قطب الدین عبد الله
امامی را همراه او ساخت و درین اوقات اردوی خجسته در ییلاق واقان وایلا توقف نموده بود
و در خلال این احوال امیر جهانملک که بطرف گرمسیر رفته بود و مودود را مستاصل ساخته و دشمنان را
برانداخته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت نشان پیوست و علی بیک در پایه سریر
اعلی معروض داشت که امیر شاهملک میگفت که من از جهت تکبر و تجبر سید خواجه از رکاب
نصرت قرین تخلف نموده ام و بلشکر رفته آنحضرت در غضب رفته بود که شاهملک را چه حد آن
باشد که امثال این سخنان گوید و فی الحال تواجی پیش او فرستاده پیغام داد که مقرر چنان شده
شده بود که یکماه در بادغیس توقف نماید اکنون چند روز از میعاد گذشت وظیفه آنکه بر فور متوجه شود
و اگر نیاید در مملکت ما نباشد و بهر جا که خاطرش خواهد برود و رایات نصرت شعار از ییلاق ایلا
در حرکت آمده متوجه دار السلطنت هراة گشت و امیر شاه ملک از راه بمرالنک متوجه اردوی
امیرزاده پیر محمد جهانگیر شد **ذکر عصیان امیر سید خواجه ولد امیر شیخ بهادر** سید خواجه بن علی بهادر
چون منصب امیر الامرایی یافت و مهمات جزوی و کلی رجوع باو شد دماغش خلل کرده خواست که
حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از ابنای امرا که ذکر ایشان بر سبیل تفصیل موجب تطویل می شد
بهر نوع که توانست بعزیمت با خود متفق ساخت و تا نماز شام ذی قعده از جرغلنک سوار شد
متوجه جام گشته و چون صورت واقعه بر ضمیر آفتاب اشراق خسرو آفاق روشن گشت هم در آن شب
با جمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورد و متعاقب اهل عصیان روان شد و علی الصباح
در صحرای توربت بسید خواجه و متابعان رسیده آنحضرت یکسواره در میان ایشان رانده فرمود
که چرا یاغی شده اید ایشان همه پیاده شده گریه و زاری آغاز کردند و بگناه خویش معترف شدند

حضرت خاقان سعید ذیل عفو بر زلات آنجماعت کشیده از سر جریمه ایشان درگذشت و فرمود تا
سوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب باز گشتند و چون به سالار رسیدند خاقان نیکو
کردار بر قول مخالفان اعتماد کرده بیشتر تشهیر راند طایفه از مفسدان که در مقام شر انگیزی بودند
با امیر خواجه گفتند که اگر فی المثل پادشاه ترا معاف دارد ما هر یک را بصعوبتی هلاک کنند که زیاده
از آن متصور نباشد و باز اتفاق نموده عازم جانب طوس و جام شدند حضرت خاقان سعید
عزیمت انتقام جزم فرمود و مقارن این حال توکل تمور تواجی از پیش امیر مضراب آمده خبر آورد
که مدتها در کنار آب انتظار کشیدیم میرزا خلیل سلطان بوعده وفا نکرد و هیچکس نفرستاد حکم
شد که امیر مضراب مراجعت نماید و بپایه سریر اعلی آید و آنحضرت امیر فرمان شیخ را پیش خواجه
فرستاده پیغام داد که توجه اندیشه فاسد بخود راه داده و کدام پادشاه ترا بیش ازین رعایت
و تربیت خواهد کرد باید که بی دغدغه بخدمت شتابی که از گذشته گذشتم و جریمه ترا نابوده انگاشتم
بنای عاطفت و عافیت استوار است و موهبه و منصب برقرار اما باو ملاقات کرده هر چند
نصیحت کردند فایده بران مترتب نگشت و درین اثنا خبر آمد که مودود و گرمسیری با لشکر حد غور
درآمده و دست غارت و تاراج برآورده آنحضرت امیر ویس بن آقبوغا را بدفع ایشان
نامزد فرمود و در روز سیم ذی حجه سنه ثمان و ثمانمایه از دار السلطنت هراة بیرون آمده بصوب
طوس حرکت فرمود و مرغزار بشر تو مخیم اقبال گشت و امیر مضراب از کنار جیحون آمده بموکب
همایون پیوست و از جانب طبس فرستاده امیر یوسف خلیل داروغه آنجا رسیده مکتوب
سید خواجه را که بمیرزا اسکندر نوشته بود بدست نوکر برادر خود یوسف خواجه بجانب عراق
روان داشته آورد مضمون آنکه توفیق رفیق شود خراسان را جهت ملازمان شاهزاده مستخلص

کردانم و چون این راز از زوایای اختفا بصحرای بروز آمد امید صلاح از جانب سید خواجه تماما
منقطع کشت و معتمدی از کسان سید خواجه باز نموده که او برخلاف مصر است و سپاه کردن
احترام در غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمایه بجانب ولایت جام نهضت فرموده آنحضرت
بزیارت معتبره شیخ الاسلام احمد جام قدس سره فایز شد و شیخ زادگان را بنوازش
اختصاص فرموده صلات و صدقات بمستحقان رسانید و چون قریه خرجرد مضرب خیام عساکر
گردون مآثر گشت نوکر میرزا عمر آمده در پایه سریر اعلی عرضه داشت که آنجناب احرام ملازمت
بسته است اما بنا بر عدم اسباب سفر باهستگی می آید حضرت خاقان سعید فرمود که او
بمثابه فرزند و برادر است هیچ چیز از ملک و خزانه و لشکریان و آلات و ادوات از وی
دریغ نباید داشت و آنحضرت بار دیگر پرتو التفات بر احوال سید خواجه انداخته فاریا علی
را بیکی از نوکرانش که در اردو بودند پیش او فرستاد و بعنایت و لطف خسروانه نوید داد
و با نجاح ملتمسات او وعده فرمود و چون شقاوت ازلی دامن گیر وی شده بود دگر مخالفت
از میان بکشاد و جوشن منازعت از بر بیفکند و چون بنا بر آنکه صورت اصرار او بر تمرد
و استکبار معلوم شهریار عالیمقدار گشت آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید و اردوی اعلی
از قریه خرجرد در حرکت آمده بموضع باقرته نزول فرموده و از آنجا بمسامع جلال رسید خواجه
بجانب قلعه کلات تافته است بداعیه آنکه دران حصن حصین تحصن نماید و در بیتولا براهنمونی
بخت و اقبال ازان کافر نعمت روی گردان شده پناه بدرگاه عالمپناه آوردند ملکات
ملکانه خلعت عفو و اغماض ارزانی داشته همه را در ظل عنایت ماوی داده رایات
نصرت شعار چون بمشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیه رسید حضرت خاقان سعید

شرایط زیارت بجای آورده سادات عظام را تفقد و دلجویی تمام فرموده فقرا و ارباب
احتیاج را بصدقات و نذورات بنواخت و از آنجا عازم مرغزار رادکان شده دران
فضای دلگشای خاطر انور که جام جهان نمای عبارت ازان بود صورت پذیر گشت
خواجه علی نصر الله ترشیزی از آن ولایت دم از محبت و ولای سید خواجه میزند و آنحضرت
امیر مضراب را بدفع فتنه او نامزد فرموده و خواجه علی نصر الله از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی
یافته بگریخت و امیر مضراب جهات و متملکات او را گرفته برحسب فرموده او را آورد روی بهراة
و رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر تفتیش احوال سید خواجه انداخته بتحقیق
پیوست که چون خدمتش بحوالی قلعه کلات رسیده شنید که امیر علیکه و دیگر امرا با
لشکرهای سرخس و مرو عازم اردوی همایون اند در مضیق حیرت و عنا مانده با وجود شدت
گرما کربت غربت اختیار کرده روی بمازندران نهاده است و پیشتر از توجه خویش امیر عبد الصمد
و امیر شمس الدین اوج قرا بهادر را باستراباد پیش پیر پادشاه فرستاده بود و از آمدن
خویش آگاهی داده و چون امیر علیکه کوکلتاش بالشکر بیکران ضمیمه سپاه ظفر نشان گشت
حکم شد که تواجیان پرتو توجه بر انتظام چریک افکنده دفترهای سان ایشان بعرض رسانید
و بعد از اتمام این مهام دست دریا نوال پادشاه ستوده خصال در بخشش آمده امرا و سرداران
سپاه را تا آحاد لشکریان و شاکردپیشگان بانعام و احسان و الکاء فراوان بنواخت
و در یلغز نعاج خویشان امیر شاه ملک از جانب بلخ آمده عز بساط بوس دریافت و در
ییلاق سلمقان حضرت خاقان سعید منکلی تیمور را بیانز که بآداب رسالت مزین و محلی
بود پیش پیر پادشاه ارسال نمود و مضمون سفارت آنکه ما سید خواجه را از حضیض مذلت

باوج عزت و امارت آورده ایم و زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار آن نکوهیده خصال نهاده ایم و بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی چون اسباب توقع و کامرانی جمع دید سودای فاسد استقلال حکومت جبان بر دماغ او استعلا یافت که با قیمون نصیحت علاج پذیر نمی شد و از جهالت و غرور بتعرض نزدیک و دور مشغول شد و چون از توجه سپاه ظفر پناه ما آگاه گشت بیت نادیده زد و برق شمشیر — بگریخت جبان چه روبه از شیر — و اکنون جبان بمسامع علیه رسیده که متوجه آنطرف گشته چشم آنکه چمن محبت را برشحات موافقت تازه دارد و ارباب تمرد و عناد که حقوق ولی النعمت را رعایت نکرده اند بحوالی مملکت خویش راه ندهد نظم ارباب عقل را نبود میل اختلاط — با دشمنان دشمن با دوستان دوست — والحمد لله والمنة که قوت مراعات احبا و قدرت مکافات اعدا حاصل است و اگر عیاذا بالله چهرهٔ مخالفت بناخن منازعت خراشیده شود امواج بحر غضب ما چنان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان نایاب شود و آنچه در مکمن غیب است بنوعی ظهور یابد که دست تدارک بدامن آن نرسد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون منکلی تمور بجانب مازندران روان شد حضرت خاقان سعید جهت حرارت هوا توقف نمود

ذکر اتفاق صید و شکار و رسیدن میرزا عمر بدرگاه پادشاه فلک مقدار

در صحرای سلمقان هوای شکار از خاطر خطیر پادشاه گیتی ستان سر زد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تواجیان جار بلشکریان رسانیدند که هر نوعی از یورت و مقام خویش بعزم شکار حرکت کنند و دشت و صحرا در نوردیده اصناف وحوش و طیور را بصیدگاه رسانند طاعت گذاران بموجب فرموده عمل نمودند و افواج حشم و طبقات خدم از محال خود در جنبش آمدند و غلغله و خروش در زمین و زمان افتاد

و شهریار شیر شکار بر سمند ماه سیر گردون رفتار سوار گشت و شاهزادگان سعادت یار و امرای عالیمقدار و وزرای عطارد شعار و سپاهیان بهرام اقتدار در رکاب ظفر انتساب روان شدند سواران بهر طرف می تاختند و تیر انبساط بهر جانب می انداختند پشت گور و سرین آهو بپر عقاب پوشیده گشت شعر برکشادند دست را بشکار — بر شکاری زمانه گشته حصار — یوز بگرفت گردن آهو — باز درید سینهٔ تیهو — گشت بازان بسوی گور کمند — چون شهاب از قفای دیو نژند — شد هوا همچو ابر فروردین — از پر باز و واشه و شاهین — فضای هوا و عرصهٔ صحرا از پرنده و چرنده خالی ماند ادیم خاک از خون جانوران رنگ شقایق النعمان گرفت و درین اثنا قاصد میرزا عمر رسیده معروض داشت که شاهزاده میگوید که از پدر و برادر و سایر خویشان نومید شده ام و بغیر از درگاه عالم پناه ملاذ و ملجأ دیگر ندارم و بمراحم خسروانه امیدوارم و ایضا فرستاده بعرض رسانید که میرزا عمر جهت ضعف مراکب و فقدان گونه گونه مآرب در مضیق اندیشه و تفکر مانده در حرکت مسارعت نمی تواند کرد و شهریار بلند همت فی الحال مصحوب ایلچی کسوتهای خاص و اسبان راهوار و افسر و کمر شاهوار فرستاد و فرمود که در سبزوار که ممر شاهزاده بود ما یحتاج او و نوکرانش مرتب و مهیا داشتند نظم سراپرده و خرگه و سیم و زر — قطار و مهار و کلاه و کمر — ز اسبان تازی که اشتافتی — تنک روز بگذشته دریافتی — و میرزا عمر چون به سبزوار رسید آنچه مطلوب او بود آماده یافت و بر جناح تعجیل روانه شد در غرهٔ ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه در بیابان سلمقان بموضع خواجه قنبر بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر مستسعد گشت و بنظر عنایت و حسن عاطفت از شاهان و شاهزادگان امتیاز پذیرفت و مجموع خدم و حشم و اتباع و اشیاع او بجامهای فاخر و اسبان

راهوار و دیگر انعامات محظی و بهره ور گشته و درینولا منکلی تمور را که یا برسالت پیش پیر پادشاه
رفته بود باز آمده و پیر پادشاه ایلچی با عرضه داشت مصحوب او گردانیده بود مضمون آنکه چون
ملازمان بارگاه فلک اشتباه این ولایت را بمن مسلم دارند و جرایم جمعی را که پناه بدین جانب
آورده اند بر بنده بخشند و رایت همایون بدار السلطنت هراة مراجعت نماید بنده کمینه
آنجماعت را با فرزند خویش بفرستد تا در ملازمت قدم باشند و چون ملتمسات پیر پادشاه
مشتمل بر حوات گستاخی بود حضرت خاقان سعید متوجه استراباد شده هر روز جهت
شدت گرما اندک مسافتی قطع میفرمود و در رفتن مسارعت نمیفرمود ذکر محاربه خاقان سعید
با امیر سید خواجه و پیر پادشاه و انهزام ایشان مقترن به روزگار پریشان و حال تباه اول خزان که خسرو
سیارگان سایه وصول بر برج میزان افکنده پیر پادشاه کامران بجلگاه مازندران
درآمده و در اواسط ربیع الآخر بنواحی قلعه شاسمان نزول فرمود و بایزید جوانان از قبل
پیر پادشاه آنجا بود دروازه برکشید و چون مهم استراباد اهم و اولی بود خاقان سعید بآن
قلعه التفات ننمود شعر لشکر شاه جهان کار بجهان ضعیف * حیف باشد که شود ملتفت
جنگ و جدال * ننگ بازان بود آن روز که عصفور کشند * عار شیران بود آن روز که گیرند شغال
سپاه ظفرنشان بجانب اصفهان روان شد و قراولان در خرابیان خانه بیکدیگر رسیدند
و از جانبین دست بتیر و کمان و قبضه شمشیر بردند و از بهادران لشکر مخالف چند نوکر گرفتار
آمده بیاسا رسیدند و پیر پادشاه با سپاهی افزون از قطرات امطار و اوراق اشجار
ظاهر استراباد معسکر ساخته بود و چون موکب همایون بموضع سیاه بلاد رسید چنانچه قاعده
لشکرکشی است حکم شد که یساقیان پیرامن اردوی اعلی خنگ کنند و مردم بآنکار مشغول

بودند ناگاه پیر پادشاه با سپاهی چون غنچه و لاله درع فیروزه و خفتان لعل پوشیده و مانند
نرگس خود بر سر خود نهاده و بیکبارگی تیغ خلاف کشیده از بیشه بی اندیشه بیرون آمدند
شعر چو آمد با سپاه از بیشه بیرون * زمین گفتی روان شد همچو گردون * میان گرد پیدا بود و لشکر
چو در میغ تنک مانند اخگر * چنان آمد همی آن لشکر انبوه * که گه را دشت کرد و دشت را کوه *
پیر پادشاه در اول بود و شمس الدین و شیر علی و دیگر سرداران در جوانغار و امیر سید خواجه و امیر
عبد الصمد و سید شمس الدین در برانغار و چون لشکر خصم نزدیک رسید سپاه منصور ترک خندق
گرفته در برابر ایشان صف آرای گشتند و از برانغار میرزا عمر بهادر و امیر یوسف خلیل و امیر
جهانملک حملهای مردانه کردند و از قول امیر علی ترخان و سایر ترخانیان که در شب تا ردیه
نور و مار درهم دوختندی روی بدشمنان نهادند و برانغار میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک
و امیر موسیکه بتیغ آسمان رنگ که اجل در صحیفه گوهرش چهره نمودی نشانه روز رستخیز بدید آوردند
هر دو لشکر چون دو کوه فولاد و دو دریای مواج بهم رسیدند و بتیغ و تیر و گرز و شمشیر بضیافت
هم مشغول شدند شعر بجنبید هر دو سپاه گران * تو گفتی که شد کوه و بیشه روان * دو رویه هم
تنگ اندر آمد سپاه * یکی ابر گویی برآمد سیاه * که باران او بود شمشیر و تیر * و زو گشت عالم
چو دریای قیر * ز پیکان پولاد و پر عقاب * سیه گشت رخشان رخ آفتاب * عاقبت نسیم
فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت کشور وزیده پیر پادشاه با صد گونه حسرت و آه
عنان از معرکه برتافت و چون برق و باد بجانب بیشه و جنگل شتافت و بهزار مشقت از تنگنای
آن رزم خود را بخوارزم افکند و سید خواجه و عبد الصمد راه وزازنشیر از دربیش گرفتند و شمس الدین
اوج قرا بهادر و سید حسام خواهرزاده سید خواجه التجا بدرگاه عالم پناه آوردند و بعنایت

و عاطفت اختصاص یافته و تمامت ملک مازندران در تحت تصرف بندگان پادشاه کامران
آمد و لشکریان از کثرت غنایم کان پیار بحر استظهار گشتند و آوازهٔ این فتح نامدار
در اقطار و اطراف بلاد و امصار شیوع یافت و پادشاه معدلت گستر آتش خشم جهانسوز را
بزلال لطف و احسان تسکین داده رقم عفو و اغماض بر جرایم و آثام اهالی جرجان کشید
و سید عزالدین هزاره جریبی که از کبار سادات بمکارم اخلاق و احیان و محاسن صفات
امتیاز داشت و بحسب ارث و استحقاق بحکومت و دارایی آنمملکت اشتغال می‌نمود برادر
خود را با تحفهای پادشاهانه بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و بوسیلهٔ امرا و نوئینان بسعادت
بساطبوس فایز شده آنچه آورده بود بموقف عرض رسانید و در مجموع آنمملکت خطبه و سکه
بنام و لقب همایون زیب و آرایش یافت و حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله
صدر را برسالت ساری نامزد فرمود و او برحسب فرمان بدانصوب رفته شرایط
سفارت بجای آورد و والی آنجا مرتضی ممالک اسلام رضی الدین سید مرتضی مبانی عهد
و پیمان را مؤکد بایمان ساخت که مدت الحیوة راه موافقت سپرد و سرمویی مخالفت جایز
ندارد و خدمت و رعایت بسیار فرموده خشنود و کسیل کرد و همچنین مولانا صدرالدین
ابراهیم صدر باشارت عالیه مصحوب برادر سید عزالدین هزاره جریب رفت و ایشان
نیز میثاق بسته شرایط خدمتکاری بجای آوردند و چون ولایت مازندران مفتوح و مستخلص
گشت و دران دیار مخالفی و منازعی نماند عاطفت پادشاهانه زمام حکومت آن ولایت را
در قبضهٔ اقتدار میرزا عمر و میرزا میرانشاه نهاد و سر او را با فسر عزت از فرق فرقدان
بگذرانید و شاهزاده بر مسند شاهان ذواقتدار قرار گرفت و همچنین ایالت ولایت

طوس و جبوشان و کلاه و ابیورد و نسا و نیشابور و شیراز مع ضمایم و ملحقات بپدری سمار خلافت
میرزا الغ بیک مفوض گشت و رایت نصرت سلطنت بعزم دارالسلطنت هراة در
حرکت آمد و درین اثنا بسامع جلال رسید که امیر موسی که کوچ خود را بخوارزم فرستاده
او نیز متعاقب عزیمت خواهد نمود لاجرم فرمان قضا امضا نفاذ یافت که او را مقید ساخته
بهراة رسانید بندگان درگاه بدان موجب عمل نمودند و آنحضرت چهارم جمادی الآخر بدار السلطنت
هراة نزول فرمود و دران ایام در بلاد خراسان عموما و در شهر هراة خصوصا قحط و عسرتی
روی نمود که هرگز قریب آن نشده بود چنانچه بهای یکمن گندم بوزن شرع به دیناری کپکی
رسید و اکثر خلایق بدیدن قرص ماه و خورشید قناعت نمودند و اگر دست رس داشتند
گرده را از میان فلک می‌ربودند عرق شفقت شهریاری که نسبت بخلایق عمومی داشت
در اهتزاز آمده از موقف عنایت اشارت شد که در انبارها بگشایند و یکمن گندم به
یک دینار کپکی بمردم فروختند و خلایق از زمان بی‌نیاز شده بجان امان یافتند

ذکر مخالفت و عصیان پیرعلی تاز و شهادت یافتن میرزا پیرمحمد بارادهٔ ملک بی‌نیاز

میرزا پیر محمد خلف
صدق میرزا جهانگیر پیرعلی تاز را از حضیض خمول باوج قبول رسانید و پایهٔ قدر و منزلت
او از اوج عیوق بگذرانید و آن مدبر ازلی در تنسیق امور ملکی و ملی بر سبیل استقلال شروع
در پیوست و چنان صاحب اختیار مطلق شد که دیگر هیچکس را وجود و اعتبار نماند و شاهزاده
بکلی از نظم امور مملکت اعراض نمود و مجلس بزم را بر میدان رزم برگزید و با دلبران
پری پیکر بجلوه‌گاه عیش و نشاط خرامید و صبوح را بالغبوق و غبوق را بالصبوح متصل ساخت
و این معنی سبب زیادتی تمکن پیرعلی تاز شد و چون اشتغال شاهزاده در ارتکاب

تناهی و ملاهی از حد اعتدال درگذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت بدید آمد و هوای استبداد و خیال انفراد و استقلال در دماغ پیر علی تاز جای گرفته بود و جمعی از معتمدان شاهزاده را بطریقی که توانست بفریفت و با خود یار ساخته مضمون کلمهٔ اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا را از خاطر ناپاک محو کرد و در چهاردهم ماه مبارک رمضان میرزا پیر محمد در سراچهٔ دل شمع انابت و استغفار را افروخته بود آن بی باک غدار با طایفه از اشرار پیرامن سراپرده شاهزاده ساده دل درآمدند و آنجناب را با جمعی از خواص و مقربان شربت شهادت چشانیدند و از وخامت عاقبت نیندیشیدند **بیت** ماه تمام ملک بزیر نقاب شد ؛ آب حیات دولت و حشمت سراب شد ؛ سروی ز بوستان بزرگی شکسته گشت ؛ برجی ز آسمان معالی خراب شد ؛ ماتم سرای گشت سپهر چهارمین ؛ روح القدس بتعزیت آفتاب شد ؛ و میرزا سید احمد میرک در شبرغان بود ازین واقعهٔ جانگداز متوهم شده بدرگاه عالم پناه آمد و شرح حادثه را معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلی گردانید قراول حزن و الم در فضای سینهٔ بی کینهٔ حضرت خاقان سعید بازگشت و قلق و اضطراب بسیار کرد عاقبت بقضا رضا داد و گردن تسلیم نهاد و الامر و القضاء الله تعالی ولا صانع لحکمه و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان بر مقتضی فرمان واجب الاذعان در ملازمت میرزا سید احمد میرک بجانب بلخ روان شدند و مقارن این حال بمسامع جلال رسید اسپهبد غوری جمعی از غوریان و سیستانیان فراهم آورده در حدود غور در بفتنه و فساد اشتغال دارند آنحضرت در عشر آخر رمضان متوجه اسفزار شد و امیر حسن جاندار و امیر جهانملک بدفع شر اسپهبد نامزد شد و در اوایل شوال بمسند عز و اقبال خود مراجعت نمود اسپهبد چون از توجه وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافت عنان

بیادیهٔ فرار تافت و امرا جهات او را غارت کرده موافقانش را بیاسا رسانیدند و ولایت را مضبوط ساخته باز آمدند و پیر علی تاز بعد از قتل میرزا پیر محمد بر مسند ناز و تنعم نشست و مملکت وسیع عریض در تحت تصرف آورد و ندانست که کدو هر چند گردن افرازی کند عاقبت بسر خویش بازی کند و بر وی پوشیده شد که مکر و غدر را دوامی و فریب و بیوفایی را انتظامی نباشد و آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید اشتعال یافته خواست که بر سر آن بدکیشان روزی لشکر کشد که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر میرزا معز الدین میرانشاه از راه عصیان و طغیان عازم خراسانست

ذکر مآل حال میرزا عمر و انتقال او ازین عالم بعالم دیگر

ای هردم از جفای تو دل را غمی دگر ؛ عالم ز تو خراب و تو در عالمی دگر ؛ چون میرزا بر سریر ملک مازندران قرار گرفت نوکران و ملازمان خود را باقطاعات و سیورغالات بنواخت و طوایف مختلف در ظل رایات او مجتمع گشت و خانهٔ او بتجدید نظام و انتظامی گرفت و لشکری بحدود دوری و هشتاد و هزار خانه وار مغول را که با اغروق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آوردند و شیخ حسن محمی و جمعی دیگر که ملازمت امیرشاه ملک می نمودند از خدمتش اعراض نموده بمیرزا عمر پیوستند و گفتند که سپاهیان خراسان از امیرشاه رالیه روی گردان شده بر سبیل طوع و رغبت بدین جانب آیند و بسبب این معانی داعیهٔ تسخیر خراسان از خاطر میرزا عمر بر زد و حقوق ایادی و احسان حضرت خاقان فراموش کرده رایت خلاف برافراخت **بیت** ز آب گرگان گذشت و آمد تیز ؛ در خراسان فکند رستاخیز ؛ امیرشاه ملک ازین حادثه آگاهی یافته فی الحال کسی مانند برق و باد پیش نوشیروان و کیقباد نهاد و فرستاد و چون خبر توجه میرزا عمر بمسامع علیه رسید یکی از مقربان در خلوتی با حضرت خاقان سعید گفت که در آن زمان که میرزا عمر

بدرگاه عالم پناه آمد گفتم که قابل اعتماد نیست چه با پدر و برادر وفا نکرد با که وفا کرد که با ما کند
و شما بخدمت من التفات ننمودید و عاقبت نتیجه این داد آنحضرت در جواب فرمود که ما اهل
کرم ایم و شقاوت و سعادت و مذلت و سلطنت در قبضه قدرت حق است مملکت از هر که خواهد
ستاند بهر که خواهد دهد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنده را در هیچ چیز
اختیاری نیست مصراع بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا لاجرم همین این حسن عقیدت و صفای
طویت شهریاران حلقه طاعت او در گوش کرده غاشیه متابعتش را بر دوش گرفتند القصه
حضرت خاقان سعید در هژدهم شوال محفوف بتایید و نصرت الهی پای در رکاب نصرت انتساب
آورده از دار السلطنت هراة بکمیت جهان نورد سوار شده بجلگاء بادغیس درآمد و چون موکب
همایون بغزل رباط رسید نوکر امیر مضراب آمده بعرض رسانید که پیر علی تاز لشکر بجانب الات
کشیده و امیر یادگار شاه از صدمات او گریخته و با امیر مضراب پیوسته حضرت خاقان سعید
فرمود که امیر مضراب با لشکرها در کنار مرغاب بنشینند که حالا رایات فتح آیات متوجه دفع
میرزا عمر است و درین اثنا محمد علی میرزاده خانزاده از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی را
همراه آورده و در فاتحه این سفر که چنین مسرتی روی نمود ارباب کیاست و فراست بنصرت
و ظفر پادشاه هفت کشور واثق شدند و آنحضرت نیز تفأل نموده و طوی بعظمت داده ایشان را
روانه هراة گردانیده اعلام ظفر فرجام متوجه جام شد و در نواحی بردویه فریقین را اتفاق افتاد
و چون تسویه صفوف دست داد جگه تواچی که قلب میرزا عمر بار مستظهر بود صفها شکافته
بخدمت خاقان سعید مبادرت نمود دیگران که اینصورت مشاهده کردند در اطراف و جوانب
پریشان گشتند و میرزا عمر با نوکرانی اندک و خوف بسیار روی به بادیه فرار نهاده بمقتضی الحق

یعلو و لا یعلی حضرت خاقان سعید غالب آمد غنیمت فراوان بدست لشکر ظفر نشان افتاد
حضرت پادشاه ستوده خصال شکر ملک ذو الجلال بجای آورده اسیران را در ظل عنایت
و احسان خویش مأوی داد و این فتح نامدار روز دوشنبه تاسع ذی قعده سنه تسع و ثمانمائة
روی نموده فتح نامها باقطار بلاد و امصار روان کرد و عرصه خراسان از آسیب اهل تمرد
ایمن گشت و خواطر اهل دانش که مشوش و پریشان بود ساکن و مطمئن شد سواری از اردوی
همایون بجهت مژده فتح عازم هراة شد و مهتر بادکانی نیز برای همین معنی متوجه آنصوب بود
مهتر عمر برباط تومان آغا که قریب قصبه کوسویه است رسید و سوار را آنجا دید مهتر لنگان لنگان
پیش سوار رفت و گفت مرا نیز برای همین کار فرستاده اند اما پای من بدرد آمده درین
روزی نمی توانم رفت و سوار این سخن از عیار باور کرده در رفتار زیاده تعجیل ننمود و مهتر
پی غلط داده از راه دیگر درآمد و خبر فتح رسانید خلایق از نقد و جنس چندان بمهتر دادند
که مدة العمر بی نیاز گشت و حضرت خاقان سعید تجدید میرزا الغ بیک را بحکومت بعضی حابان
و ماوراء النهر و مازندران نصب فرمود و شاهزاده هم از جام متوجه طوس شد و رایات نصرت
شعار عازم سریر دولت پایدار گشت و در منزل امرودک قاصدی از کرمان رسیده عرضه داشت که
امیر جاکو حاکم آنجا در منزل ناگزیر هم صحبتی کرمان اختیار فرمود و هم دران منزل نوکران امیر مضراب
میرزا عمر که در حوالی مرغاب گرفته بودند با زخمی سنگین و بندی نوکران باردوی ظفر نشان رسانیدند
مراحم خسروانه محفه خوب عنایت فرمود و طبیب و جراح روانه ساخت و او را روانه هراة گردانید
و شاهزاده چون به بیغو رباط رسید ضعف بر قوت غلبه کرد و تداوی مسیح طبیب کامل
و جراح حاذق سودمند نیفتاد و از هاتف غیب شنید که مصراع جهان رباط خرابست بر گذر که سبیل

گمان مبر که بدین مشت گل شود معمور ؛ و در آنجا با صد حسرت و آه زبان بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد
رسول الله گشاده جان شیرین تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون و در بیست و پنجم ذی قعده
او را در مزار فایض الانوار امام بزرگوار فخر الدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در
اوایل ذی حجه بمستقر عز خویش بازگشت و در تضاعیف این حالات از پیش امیر شیخ
لقمان برلاس و امیر حسن جاندار که بدفع فتنهٔ محمد صالح پسر ملک اسمعیل و اسپهبد غوری که در
زمان ملوک کرت حکومت غور تعلق باجداد او می داشت پیش ازان بآن سرزمین رفته
بودند قاصدی آمده عرضه داشت که امرا میگویند که اعدا در غایت کثرت اند و بنا بر رعایت
حزم و احتیاط نزدیک ایشان رفتیم بهرچه اشارت شود بدان عمل نمایم آنحضرت امیر سید
ترخان و امیر زمان شیخ را با لشکرهای تمام بمدد ایشان روانه فرمود و امرا بیکدیگر پیوسته
بر سر یاغی رفتند محمد اسپهبد بگریخت و ملک صالح گرفتار گشت سپاه منصور با غنایم نامحصور
مراجعت نموده ملک صالح را بدرگاه عالم پناه آوردند شحنهٔ سیاست حکم بصلب او فرموده خذلان منشی را
بیاسا رسانیدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیرعلی تاز بعیش ناخوشگوار

حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه با لشکرها از ییلاق بادغیس جهت انتقام
پیرعلی تاز متوجه بلخ شد و چون خطهٔ اندخود از قدوم شهریار زرین سر بچرخ برین کشید بمسامع علیه
رسانیدند که آن غدار نابکار جرأت نموده تا پل خطب پیش آمده است و سر پل ضبط نموده
نشسته است و موکب همایون از اندخود نهضت نموده چون بدو که نزول فرمود از جانب
بلخ دانه خواجه توجین و بعضی نوکران میرزا پیرمحمد عرضه داشتند که چون پیرعلی تاز از توجه سپاه
ظفر شعار آگاهی یافت عنان بیابان ادبار فرار تافت آنحضرت میرزا سید احمد و امیر یادگار شاه

ارلات و امیر نوشیروان برلاس را بنکامیشی خدمتش روان فرمود و امرا بوی رسیده پیرعلی
با فوجی قلیل و بد طویل از میان بدر رفت و احمال و اثقال لشکر مقهور بدست چریک منصور
افتاد و از جمعی که با پیرعلی تاز بودند هر کرا توفیق رفیق گشت بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خلعت
امان یافت و چون همای چتر سلطانی سایهٔ عنایت بر سر اهالی بلخ انداخت امرا که بنکامیشی
پیرعلی تاز رفته بودند او را از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور مراجعت نمودند و درین ولا
سلطان محمود نبیرهٔ امیر کیخسرو والی ختلان و خواجه علی پسر الجایتو حاکم سالی سرای تبرکات
فرستاده بوسیلهٔ امرا معروض افتاد و حضرت خاقان سعید امیر غنا شیرین را روانهٔ سمرقند
گردانید و از آنجانب امیر الله داد و سیدی منصور حاجی ترمد آمده بودند و آنحضرت امیر جهانملک
و امیر زمان شیخ را پیش امیر الله داد فرستاد و پیغام داد که ما بر همان عهد و وفاییم که بسته ایم بدوست
دارا رفته و با امیر الله داد ملاقات کرده آنچه گفتنی بود گفتند و مراجعت نموده بعز بساطبوس آنحضرت فایز
گشتند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر غنا شیرین ایلچی با سفارها و پیلاکات بسیار روانه داشت
و تجدید قواعد الفت و مودت تاکید یافت و در اثنای این اوقات بمسامع جلال پیوست که علی
دریکه النک نشسته است فرمان عالی نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ
لقمان برلاس و دیگر بهادران ضیغم افتراس متوجه آنصوب شدند و حکم شد که قلعهٔ هندوان
بلخ را که حضرت صاحبقران در بدایت سلطنت بجرای آن فرمان داده بود بحال عمارت باز آورند
و قلعه در اندک زمانی معمور شده عنایت خسروانه ایالت ولایت بلخ را بمیرزا قیدو که خلف صدق
میرزا پیرمحمد جهانگیر بود تفویض فرمود و امیر شمس الدین اوج قرا و توکل برلاس پیش او باز داشت
و فرمان داد که امیر جهانملک در بلخ چندان توقف نماید که میرزا قیدو بر سریر حکومت متمکن گردد

ورایت فتح آیت بعزم معاودت در حرکت آمده در شبرغان نزول فرمود اشارت علیه بر مرمت قلعه
آن صدور یافت و عنایت پادشاهانه خلد الله خود را بر سیم سیورغال بامیر سید احمد ترخان که
برادر مهد علیا گوهرشاد آغا بود ارزانی داشت و موکب همایون قطع مسافات نموده در پانزدهم
ربیع الاول سنه مذکور دار السلطنت هراة را بوجود خویش مشرف و مزین ساخت و امرا که در عقب
پیر علی تاز رفته بودند بعد از طی منازل و مراحل او را دریافتند و نایره قتال و جدال برافروخته تیر علی
لحظه پای جلادت بفشرد و چون صولت دلاوران رزم آزمای مشاهده کرد چاره بجز فرار ندید
رخسار امید تیره و چشم امل خیره روی بعقبه هندوکش نهاد و امرا عظام مظفر و دستکام با غنیمت
فراوان مراجعت نمودند و از قضای الهی امیر علی بیک بکاول نوکر نیک حضرت خاقان سعید بود
دران معرکه شهادت یافت فرزند او امیر عبد العلی در سلک معتبران درگاه انتظام داشت
و امیر جهانملک یاسامیشی مهمات بلخ نموده بعضی مفسدان را کوچانیده و برخی که با پیر علی تاز موافق
بودند بیاسا رسانیده متوجه دار السلطنت هراة گشت والحمد لله والمنة الملک العلی الکبیر ذکر لشکر
کشیدن حضرت خاقانی بجانب مازندران نوبت ثانی چون شهریار دادگر از یورش بلخ در ضمان
تایید و نصرت ملک حی اکبر بدار السلطنت هراة حمیت عن النکبات معاودت نمود دستاده
مغیث السلطنت والدین میرزا الغ بیک گورکان آمده عرضه داشت که پیر پادشاه از صدمات
چریک منصور گریخته بجانب خوارزم رفته بود گردهی انبوه از مردمان جونی قربانی و توکلی و
غیر ذلک جمع آورده روی باستراباد نهاده است و آن حالت بمحاصره قلعه آن اشتغال دارد
و شمس الدین علی جمشید قارون که کوتوال آنجاست در مضیق دهشت مانده بیم خطر عظیم دارد چون
پرتو سور حضرت خاقان موید منصور برین حادثه افتاد حکم فرمود که امیر مضراب با فوجی از لشکر

ظفر انتساب بگرمسیر و سیستان دران نواحی قشلاق کنند و از ان حدود نیک باخبر باشند و الغ
میرزا ابراهیم سلطان را بضبط هراة باز داشت و امیر میرک بنیابت او باز داشت و موکب همایون
از دار السلطنت هراة نهضت فرموده موضع بشرتو که جناب سعادت مآب فضایل ایاب سید فضل الله
رادکانی پیوسته آنرا اشرتوی نوشت و هر که بجای حرف میم لفظ با بر زبان می آورد دولت او کشید
محل نزول همایون گشت و در قبضه کرسویه فرمان واجب الاتباع صدور یافت که هر طایفه از
امرا و لشکریان برابر روان شوند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی
نیک و امیر عجب شیر براه زاده و محولات در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید راه جام و مشهد
اختیار فرمود و امیر شاهملک در حدود مشهد شرف زمین بوس دریافت و آنحضرت چون
در مشهد نزول فرمود بوظایف زیارت امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا قیام نموده از
روح مقدس استمداد جسته از مشهد برادکان رفت و میرزا الغ بیک در قصبه جوجان بتقبیل
انامل فیاض فایز گشت و در موضع خواجه قنبر امیر شیخ لقمان برلاس و امیر یادگار شاه ارلات
و امیر علیکه کوکلتاش با چریک بادغیس و سرخس و مرو و ماخان باردوی فیروزی نشان
پیوسته و در بیولا ابو مسلم پسر اوج قرا از جانب مازندران بعرض رسانید که پیر پادشاه
از آوازه توجه لوای ظفر پناه فرار بر قرار اختیار کرده زوال دار بجانب رستمدار گریخت
و موکب همایون در حرکت مسارعت نموده و مسافت پیموده ماهچه طوق ظفر پیکر شهریار نیکو
نهاد از افق استراباد طالع شد و دیگر باره ممالک مازندران در ضبط و نصرت بندگان
درگاه عالم پناه آمده محفوظ و مضبوط گشت و کوتوالی قلعه استراباد به ابو اللیث و قلعه شاسمان
بعد از عمارت بر شیخ سلطان مقرر شد و امرا ایراق دیدند که خسرو گیتی ستان قشلاق در مازندران

کند و درین اثنا جناب سیادت مآب امیر سید عز الدین هزار جریبی بسعادت ملازمت استسعاد یافت و برحسب فرمان خطهٔ دهستان بنام سیورغال بجد مدتش تفویض رفت و حکومت دیار مازندران نیز بگماشتگان میرزا الغ بیگ مفوض آمد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور ملک و تنسیق احوال رعیت باز پرداخت رایت معاودت برافراخت و شکارکنان از جانب سرخس درآمده در تاسع ذی قعده دار السلطنت هراة از مقدم آنحضرت زیب و آرایش پذیرفت

ذکر عصیان امیر جهانملک و آوردن او نفس خود را در ورطهٔ هلاک

امیر جهانملک بن ملکت از قبیلهٔ توجلیان هراة بود و از زمان صغر سن در ملازمت حضرت شاهرخی قیام نمود و بواسطهٔ حسن عبودیت روز بروز تقرب دار تفاع او سمت تضاعف می پذیرفت و مرتبهٔ اوی افزود و چون امیر سید خواجه از درگاه سلاطین پناه دور افتاد توجه منصب او بر جهانملک قرار گرفت و در رتق و فتق و قبض و بسط مهمات ملک مشار الیه و معول علیه گشت و از نشاء شراب دولت خلل عظیم بر دماغش راه یافت تا از جادهٔ استقامت بتیه غوایت گرایید و روی از متابعت حضرت خاقان سعید برتافت و یکی از اسباب عصیان او و دیگر امرا آن بود که خواجه غیاث الدین سالار که صاحب دیوان ممالک بود نسخهٔ توفیری مرتب ساخت و بنام هر یک از برکشیدگان دولت مبلغی رقم زد و هر بیضه را شتر مرغی و هر گوسفند را رمه و هر جوی را خرمنی و هر کاهی را کوهی در دفاتر خویش ثبت نمود و درینولا اتراک مبالغه کرده هر دانگی که از آنجا حاصل شده بود دیناری اعتبار کرد و در آن میان اجناس قیمتی تمام داشت و چون آوازهٔ توفیر او بگوش همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان درگاه که از خود بهره نداشتند متوهم شدند که مبادا که از دیوان حواله فوق الطاقه بود

و بی عرضی باید کشید مع ذلک حساب خواجه کافی منغص بآن شد که جمعی امرا را مدار خاطر بآن قرار دادند که نسبت بحضرت خاقان سعید قصدی اندیشند چنانچه امیر جهانملک باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت ولد تیمورتاش و بهلول بن جان تیمور و سلطان بایزید عثمان و هندک و غیرهم درین باب بایکدیگر عهد و میثاق بستند و چون همیشه آنحضرت در حفظ و حمایت پادشاه ذو اقتدار بود شمهٔ ازین حادثه معلوم فرمود و امیر مضراب را که در آن اوان از سیستان آمده بود جهت دفع این فتنه طلب داشته امرای عاصی دانستند که صورت مواضعهٔ ایشان بسمع اشرف اعلی رسیده خواستند که با لشکری که در آن اوان نامزد سیستان شده بود بپیوندند و ایشان را درین امر با خود متفق سازند و بامضای این عزیمت بجانب جوعلک توجه نمودند و حضرت خاقان سعید با طایفهٔ از بهادران ظفر کردار که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند سوار شد و امیر مضراب عاصیان را دریافته جنگی عظیم و زخمی قوی بر روی امیر مشار الیه رسیده او را بشهر درآوردند و آن تیره بختان بی باک از کار و بار گذشته فرار را پناه ساختند و افواج حشم که نامزد سیستان گشته بودند جوق جوق بموکب خجسته می پیوستند و عاقبت آن قوم نمک بحرام روی بانهزام نهادند هر یک بطرفی رفتند و لشکر منصور ایشان را تعاقب نمودند سعادت بی دولت و برادرش احمد آتبوقا قوشتاییان امیر حسن صوفی در بادغیس گرفته پیش حضرت آوردند و سعادت بیاسا رسیده برادرش احمد خلاص شد و جهانملک و هندک گریخته بجا خان افتادند امیر چرکس هر دو را گرفته و مقید ساخته روانهٔ هراة گردانید و بیشتر قاصد او آمده حضرت خاقان سعید را ازان معنی خبر داد و آنحضرت ایلچی فرستاد که بهر کجا که رفته باشند کار ایشان را آخر سازند

دو فرستاده در چهل دختران با اهل عصیان رسیده فرمان رسانیدند که هم آنجا شربت فنا چشیدند
و امیر حسن جاندار و پیرش یوسف خلیل بجانب طبس و تهستان که سیورغال ایشان بود گریختند
امیر حسن صوفی ترخان و موسی ترکمان و پیر روبیر را تعاقب نمودند و ایشان از بیابان بیرون
آمده باصفهان پیش میرزا رستم بهادر رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفته بشفاعت
میرزا ابراهیم سلطان بجان امان یافت ذکر عاقبت کار پیرعلی تاز و دفع شر او بعنایت مهیمن کارساز
پیرعلی تاز چون از صدمات لشکر منصور جان از آن ورطه خونخوار معرکه بیرون برد باز در
مقام فتنه و فساد آمده بایزید بورلدای را با خود متفق ساخت و از شاهان بدخشان استمداد
نموده لشکرهای پراکنده جمع آورد و داعیه تسخیر بلخ از باطن ناپاک او سر بر زد و میرزا
قیدو بر خبث نیت او اطلاع یافته ایلچی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و صورت حال
باز نمود و آنحضرت امیر یادگار شاه ارلات و خضر خواجه و عثمان تواجی و جمعی دیگر از بهادران
با لشکر گران بطرف بلخ بیکدیگر باز خوردند و دست جرأت از آستین جلادت
برآورده نایره حرب را التهاب دادند و شامت کفران نعمت بر صفحات احوال پیرعلی تاز
ظاهر گشته پشت از معرکه برگاشت و هر چه همراه داشت بضرورت بگذاشت و اهل
بدخشان بولایت خویش گریختند و سرداران همراه پیرعلی تاز بساط مشورت ممهد داشته
با یکدیگر گفتند که تا این خمیرمایه فساد در میان ما خواهد بود با پادشاهان عناد خواهد ورزید
و ازین ثمر بی‌نتیجه و الم بما خواهد رسید وظیفه آنکه پیش از وقوع حادثه که تدارک آن نتوان
کرد شر او را از سر خود باز کنیم لاجرم اتفاق نموده خدمتش را بگرفتند و سر بی مغز او را که هوس
گاه داشت از بدن جدا کرده پیشکاه کردند و بدرگاه عالم پناه فرستادند و آشوب و شورش

آن شقاوت فرجام تسکین یافت ذکر احوال مملکت تبریز و آذربایجان بعد از مراجعت میرزا ابابکر
از آن بلده جنت نشان چون میرزا ابابکر شنید که در تبریز میرزا عمر و دیگر شاهزادگان
قصد اغرق او که در ری گذاشته بود کرده اند محمد دواتی و زین الدین قزوینی و محمد دمشقی را
جهت محافظت قزوین بگذاشت و بجانب عراق توجه نموده ایشان مبلغ خطیر برای
عمارت برج و بارو از رعایای بیچاره ستاندند و شیخ قصاب که تمغاجی شهر بود طبل و علم
ترتیب داده سر بگماشتگان میرزا ابابکر فرود نمی‌آورد و امیر بسطام جاگیر در اردبیل خبر
پریشانی تبریز شنیده متوجه آنجانب شدند و بدان حدود رسیده اظهار کرد که از قبل
امیر شیخ ابراهیم شروانی می‌آید محمد دواتی که از همه صاحب اختیارتر بود باستقبال امیر بسطام
روان شد و امیر مشار الیه رعایا را استمالت داد و داروغگان را باطراف فرستاد و نویسندگان را
تعیین نموده مال بر مردم شهر و بلوکات حواله داشت و بعد از حصول بر ملازمان خویش قسمت نموده
و چون چند روز از حکومت بسطام بگذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم شروانی می‌آید و محمد
دواتی که از همه صاحب وقوف‌تر بود از آب کر گذشته متوجه این صوب است و خواهرزادگان
امیر بسطام از وی روی گردان شده پیش امیر شیخ ابراهیم رفتند و از حال خویش سخنان
ناملایم بعرض او رسانیدند و عداوت بسطام و خواهرزادگان او در خاطر شیخ ابراهیم جایگیر
آمد و عزیمت تبریز نموده در اواسط ذی حجه بشهر نزول فرمود و امیر بسطام بجنگ و جدال
ولایت گذاشته از راه سراب بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه بیست و سیوم ماه
مذکور در مسجد جامع تبریز خطبه بنام شادی خان پادشاه دشت قبچاق خواندند ایلچی الیگر کو
بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل روانه شد خواجه زین الدین قزوینی

و خواجه محمد دمشقی و خواجه محمد دواتی از وی گریخته بامیر شیخ ابراهیم پیوستند و آن سرداران
متعرض محمد دواتی نشدند اما آن دو عزیز دیگر مبلغی خطیر ستاندند و نویسندگان را باطراف
فرستاد تا اموال استخراج نمودند و هر چه حاصل شد بر ملازمان امیر شیخ ابراهیم قسمت شد
و گماشتگان امیر شیخ ابراهیم با مردم آذربایجان زندگانی بر وجه احسن کردند و از قانون
نصفت و عدالت عدول ننمودند و در ماه محرم سنه تسع و ثمانمایه خبر رسید که گروه انبوه اوباش
و تراکمه پیش سلطان احمد جلایر مجتمع گشته اند و او را بر توجه بجانب تبریز ترغیب می نمایند
و خدمتش باستعداد یورش اشتغال میفرمایند امیر شیخ ابراهیم این حدیث استماع فرمود که
مدتها ما را باین خاندان طریق اخلاص سلوک بوده و آذربایجان تختگاه آبا و اجداد سلطان است
و بنابر آنکه ظالمان تعرض برعایا میرسانند ما اینجا آمدیم و ایشان را از حیف نوایب خلاص
دادیم اکنون بجانب شروان توجه نمود و برادر بسطام جاگیر منصور و پسر منصور که مقید داشت
پیش بسطام فرستاد و در اواخر ماه مذکور سلطان احمد بدولتخانه تبریز نزول فرمود خلایق اظهار
فرح کرده و کرده شهر را آذین بستند و سرداران ولایت بخدمتش اشتافتند و مردم را
گمان آن بود که چون سلطان احمد مدتها کربت غربت کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده
ترک حرکات ناملایم کرده باشد و ندانستند که قضیه برعکس نتیجه داده است القصه چون قاضی عماد الدین
بتخریب قلعه النجق مشغول گشت پرسید که چرا آن موضع را که مسکن اصلی ماست خراب کردی
قاضی مردی فصیح دانا و سخنور بود در جواب فرمود که چون اعدای دولت بر ولایت استیلا
یافتند و آن موضع حصین رصین بود نخواستم که پناه ایشان باشد اکنون که مملکت موروث
در تحت تصرف بندگان سلطان آمد اگر رخصت باشد بده روز آبادان گردانم و سلطان این کلمات

موافق مزاج افتاده باب زر سطری چند در قلم آورد و مضمون آنکه امرا و ارکان ولایت نخجوان
و قبایات اران و مرند و خوی و سرخیلان احشام بدانند که قلعه النجق که در شان آن اهتمام
تمام است خراب شده و ما معتمد قاضی عماد الدین را مقرر فرموده ایم که آن قلعه را بحال عمارت
باز آورد وظیفه آنکه از جمیع ولایات و هر چه مایحتاج آبادانی آن حصار باشد بر حسب توجیه
قاضی مذکور بدهند و امر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و سبب خرابی قلعه النجق آن
بود که چون بقوت دولت حضرت صاحبقران زمان آن قلعه مسخر شد دویست نفر علوفه خوار
مقرر شد که بمحافظت آن قیام نمایند و ایشان را هر ماهه مرسوم میدادند و چون نوبت
سلطنت بمیرزا عمر رسید و خلایق را از ممر قلعه النجق آسیب بسیار میرسید قاضی امیر جهانشاه
رفته پنجاه هزار دینار کرد و جان نمود که جهت مستحفظان قلعه هر چند گاه مبلغی خطیر میباید داد
و هیچ حاصل از آن نیست اگر رخصت شود قلعه را خراب کنند امیر جهانشاه بزر فریفته
شده روز دیگر بتخریب قلعه فرمان داد فی الجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک
اطراف و اکناف بخدمت او توسل جستند اما سلطان احمد از امور ملک تغافل میورزید
و پیوسته بعیش و عشرت و کبوتر بازی و هم صحبت پسران زیبا منظر مشغول می بود و بدین
جهت امرای سلطان احمد شیخ علی ادیرات و امیر علی عرب کوفته خاطر بودند و مهم منجر بان
شد که مکتوب بجانب میرزا ابابکر ارسال نموده اظهار مطاوعت کردند و شیخ حاجی که
از قبل سلطان احمد جلایر بمحاصره قلعه سلطانیه اشتغال داشت مکتوبات را در راه
گرفته پیش سلطان فرستاد و سلطان در حال شیخ علی ادیرات و امیر علی عرب را
مقید ساخت امرا و فرمان برداران دیگر ولایت را اجازت داد که بمکانهای خود روند

و شیخ حاجی رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز بود سلطان احمد
ولایت آذربایجان را گذاشته هراسان ببغداد معاودت نمود و ذکر رسیدن میرزا
ابابکر به تبریز درین اوراق رقم زده کلک بیان گشت انشاء الله تعالی سلطان احمد مکرر
محرر شد و محاربه بمیرزا ابابکر و قرایوسف نیز مسطور خواهد گشت لایق بسیاق تاریخ چنان نمود
که کیفیت حبس و خلاص شدن ایشان از قید پادشاه و رسیدن بمقاصد و مآرب باز
نموده آید و من الله العصمة و التوفیق ذکر مقید شدن سلطان احمد و قرایوسف بحکم والی مصر و شام و استخلاص
ایشان از حبس و وصول آن دو ذو شوکت بمقصد و مرام چون سلطان احمد و قرایوسف ترکمان
از صدمات عساکر گردون مآثر حضرت صاحبقران ممالک ستان بپادشاه مصر بردند
و آنحضرت برین معنی اطلاع یافته خبر با میر فرج فرستاد که او در دعوی اطاعت و محبت ما
صادق است باید که سلطان احمد را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و قرایوسف خلایق را از
بند جدا کرده چنانچه شمه ازین معنی در سبق ذکر یافت و چون پیغام حضرت صاحبقران بفرج
حاکم مصر و شام رسید سلطان احمد جلایر و قرایوسف را مقید گردانیده هر یک را در
برجی از بروج قلعه باز داشت اما میان ایشان آمد شد و اختلاط واقع می شد و دران هنگام
قرایوسف را پسری تولد شد و او را پیر بداق نام کرد و سلطان احمد پیر بداق را در دامن
خود گرفته بفرزندی قبول کرد و دایه و پسر را پیش خود نگاه داشته بتعهد ایشان مشغول شد
و در اثنای اختلاط میان سلطان احمد و قرایوسف انواع حکایات روی می نمود
روزی سلطان با او گفت که اگر تو با من عن صمیم القلب متفق می بودی مهمات باین
مرتبه سر اید نمیکرد و قرایوسف نیز از حدت مزاج و سرعت غضب ایشان داستانها راند

آخر الامر با یکدیگر عهد و میثاق بستند که اگر ازان ورطه خلاص یابند قصد یکدیگر نکنند و
مدت العمر باهم متفق و متحد باشند و تبریز از قرایوسف و بغداد از سلطان احمد باشد و هیچ
یک متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مدتی ایشان در قید و حبس روزگار میگذرانیدند
تا خبر واقعه حضرت سلطان مغفور رسید و از توهمی که داشتند ایمن شدند و شبی قرا
یوسف در خواب دید که در مجلس حضرت صاحبقران گیتی ستان حاضر ساخته شد
و آنحضرت از انگشتری که در انامل داشت یک انگشترین بیرون آورده در انگشت
وی کرد و علی الصباح قرایوسف واقعه دوشینه را با سلطان احمد در میان نهاد و
سلطان احمد جواب داد که تعبیر خواب آنست که بر قطری از اقطار ممالک حضرت
صاحبقران پادشاه و فرمان روا خواهی شد و در خلال این احوال بمصر خبر رسید که ملک الامرا
دمشق حکام بلاد شام را با خود متفق ساخته سر از گریبان بیرون آورده است شیخی حاصکی نیز
که از اعاظم غوری از هر چند راه با خود یار گردانیده دم استقلال می زد سلطان مصر با امرا
و خواص خود مشورت فرمود و چون اطراف مملکت مشوش و پریشان بود امرا اتفاق
ورزیدند رایها بران قرار گرفت که سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان را از حبس
بیرون آورده تربیت نمایند و ملک فرج آن دو سردار را طلبیده بصنوف نوازش
اختصاص ورزید و مقرر چنان شد که هر کدام ازیشان با پانصد مرد ملازم تو باشند
و ما یحتاج هزار کس از اسب و اسلحه و زر نقد بسلطان و قرایوسف دادند و بجهت خود بند
و لشکر دیگر از مردم سلطان احمد کسی در مصر نبود و سلطان هرچه از خزانه مصر
گرفت بانجماعت داد و از توابع قرایوسف که مجموع شمشیرزدن و تیراندازی و قانون

محاربه بر وجه اتم میدانستند با آن ولایت بسیار آمده بودند و برخی از ایشان بنوکری مصریان
و برخی بحرفه مشغول گشتند قرا یوسف پانصد مرد را چنانچه خاطر او می خواست اسب و جامه
و زر و جبه داده مرتب و آماده ساخت و مجموع مردم خود را بنظر والی مصر رسانیده عرضه
داشت که از احشام ترکمان دیگر شاهان جلد در مصر هستند که ملازمت را سزاوارند
اگر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرمایند شاید ملک فرج ممنون شده همه را اسباب
و سلاح و جامه و علوفه مرفه خاطر و آسوده گردانید و هر روز که قرا یوسف سوار می شد جمعی کثیر در
غایت آراستگی ملازم رکاب او بودند و از غلبه و ازدحام تراکمه بمرتبه رسید که هیبت و شکوه در
خاطر اهل مصر جای گرفت و روز بروز انتظام احوال قرا یوسف سمت ازدیادی پذیرفت
و چون تراکمه مردم بی باک بی سر و پا اند تنفری ازان قوم در ضمیر ملک فرج و امرای مصر پدید
آمد روزی پادشاه مصر با خواص و امرا بمیدان رفته چوگان باختن آغاز کردند و قرا یوسف
نیز با طایفه از ملازمان خود مثل پیر عمر و سلطان خواجه و بایزید و اویس قورچی و دلو موسی
و دیگر جوانان جلد بهمان کار مشغول شدند و با سلطان مصر در مقام اظهار آمدند و سایر ترکمانان
سواره بنظاره ایستاده بودند امرای مصر را مبالغه ایشان در اظهار جلادت موافق
مزاج نیفتاد و فرمودند که ترکمانان که بنظاره ایستاده اند از اسبان پیاده شوند و میدان را
از سنگ ریزه پاک سازند بر تراکمه این معنی شاق آمد چندانکه امرای مصر درین باب
مبالغه نمودند مفید نیفتاد و از اسبان فرود نیامدند در آخر بخاطر قرا یوسف رسید که
قصد گرفتن او دارند فی الحال سواره بنزدیک سلطان مصر رفت که ما مردم غریب
باین ولایت آمدیم و پادشاه درباره ما عنایت و عاطفت فرمود اکنون برخصت پادشاه

بوطن خود میرویم و هر جا که هستیم دعاگوی سلطانیم قرا یوسف بعد از ادای این سخن از میدان
بیرون رانده روی بوثاق خود نهاد و جماعت تراکمه در عقب او تاختند چون بخانهای خود
رسیدند اهل و عیال را برگرفته روی بولایت شام آوردند و بعد از رفتن ایشان معروض
پادشاه گردانیدند که نقص سلطان باشد که طایفه چنین بی رخصت سلطان از مملکت بیرون
روند اگر مصلحت باشد جمعی را بتکامیشی روانه داریم ملک فرج فرمود که این طبقه فوجی متهور
بی باکند و دست از جان شیرین شسته اند صلاح نمی نماید که کسی از عقب ایشان فرستیم بگذارید
تا باماکن و مواطن خویش روند و ترکمانان فدایی وار روان شدند و از حدود مصر تا کنار
فرات مستحفظان طرق و امرای سرحدها و کوتوالان قلاع سر راه بر تراکمه گرفتند و قرا یوسف
و لشکر اش دران معرکه غالب آمده مخالفان منکوب و مقهور گشتند و ترکمانان هرچه در راه
می یافتند غارت میکردند القصه قرا یوسف بعد از قطع منازل و مراحل بدیار بکر در آمد
و میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط و تفلیس و آن حدود موافقتی تمام روی نمود
و قرا یوسف دختر خود را بدو داد چون میان ملک شمس الدین و حاکم وان و وسطان
ملک عز الدین نقاری تمام بود ملک شمس الدین اغوا کرد تا قرا یوسف بوان و وسطان
لشکر کشید و دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج برفت
و ایل و الوس ترکمان و خویشان و ابن اعمام با وی پیوستند و قرا یوسف قلعه اونیک را
در تحت تصرف آورد و کوکب بخت او از نکبت هبوط روی بذروه شرف نهاد و آن زمستان
در حدود اران قشلاق کرده اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن قرا یوسف
مصریان را آبروی و اعتماد نماند و سلطان نمی توانست که آن راه دور و دراز مانند قرا یوسف

بجرات و جلادت قطع کند لاجرم بطریق درویشان و اهل فقر در آمده نمد پوشید و با معدودی
چند از مصر بیرون آمده روی بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رسید و از دیار بکر بجزیره رفت و در
گوشه بنشست مردم اراذل و اوباش آمد شد بنیاد کردند و خدمتش روز بروز تحقق می بود و شب
مخلصان و متابعان را نزد خود طلب می نمود و بجانها جمعی که از ایشان خشنود نبود میفرستاد
تا انواع جور و ظلم بتقدیم میرسانیدند و آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب و عجم شیوع یافت
و چندان اراجیف در بغداد انتشار یافت که دولتخواجه اینانق حاکم آنموضع مجال توقف در آنجا نماند
لاجرم دست از حکومت باز داشته و از آنجا بیرون رفته بمیرزا عمر پیوست و بعد از یکهفته از رفتن
دولتخواجه اینانق سلطان احمد در شب با معدودی چند در بغداد در آمد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
مَن تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر ذکر وصول میرزا ابا بکر
به تبریز و آنچه واقع شد میان او و قرا یوسف از ستیز و آویز سابقا مذکور شد که سلطان احمد چون آوازه
توجه میرزا ابا بکر بجانب تبریز شنید ولایت را گذاشته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان احمد
میرزا ابا بکر بده روز دار الملک را از قدوم خویش زیب و زینت داد اما بنا بر ظهور نوائب از ستم ستور
بیگانه و بلیه طاعون بقیه مردم تبریز سر خویش گرفته باطراف و جوانب متفرق شده بودند میرزا ابا بکر
هیچ کس را در شهر ندیده اظهار عدالت کرده استمالت نامها بانجا و اقطار آذربایجان فرستاد و فرمان
داد که هیچ آفریده بهیچوجه مزاحم رعایا نشوند و مردم یک یک و دو دو از زوایای اختفا آواره پیدا شدند
فی الجمله جیشی در تبریز پدید آمد و میرزا ابا بکر داعیه آن داشت که از عقب سلطان احمد ببغداد رود
ناگهان بسمع او رسانیدند که قرا یوسف کردستان را غارت کرده است و قلعه اونیک از دست
دولدای انتزاع نموده و گروهی انبوه از تراکمه و غیر ایشان پیش او جمع آمده اند و روز بروز لشکر

جمعیت او در تزاید است و چهارپای و اموال فراوان دارند و شاهزاده از تبریز و حوالی آن زیاده
حاصلی ندید فی الحال که این خبر شنید بعزم رزم قرا یوسف کوچ کرد و قرا یوسف سرداران ترکمان را
طلب فرموده بر سبیل مشورت با او گفت که ما را بر نهج آبا و اجداد خویش سلوک باید داشت
وظیفه آنکه متابعت ایشان بجای آورده تابستان به ییلاق الاتاق رویم و زمستان قشلاق
دیار بکر و کنار فرات و ممالکی را که به ییلاق و قشلاق ما نزدیک است مضبوط ساخته بدستور
پدران خود کیسم مقرر کنیم اکنون جمعی کثیر از متعلقان ما در دیار بکرند همین که بدانجا رسیم همه پیش ما
جمع آیند و چون مردم ما تجدید فراهم آمده اند و قرار و استقراری پیدا کرده اند ما را با لشکر جغتای
محاربه و مقاتله مصلحت نیست صلاح آن می نماید که بدیار بکر رویم و لبیره و حصنو در آنجا روزگار
گذرانیم امرا و سپهداران تراکمه گفتند اگر نوئینان رفیع مقدار و بهادران جلادت شعار که
حضرت صاحبقران کامکار ایشان را بضبط ولایت اران و آذربایجان تعین نموده بود در
قید حیات و انتظام میداشتند ما مقاتله و مقابله با آنجماعت مصلحت نمی دانستیم اکنون ازین امرا
صاحب وجود هیچکس نمانده و میرزا ابا بکر طایفه اراذل را تربیت فرموده عنان اختیار امارت
و مملکت بزمره داده که بر قوانین جنگ و رعایت نام و ننگ مطلقا وقوف نداشته هیچ غم
نیست و میرزا ابا بکر اگر چه شه و شهزاده است و شجاع و دلاور اما بیشتر اوقات بافعال ناپسندیده
اشتغال می نماید حالا گروه انبوه در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند و مردم ایشان مجموع کار دیده
و گرم و سرد روزگار چشیده مردانه پای ثبات و وقار فشرده در دفع مخالفان سعی و کوشش و
آنچه وظیفه مردی و مردانگی است بجای آریم تا جان در تن است روی گردان نخواهیم شد و عنان
فرار اختیار نخواهیم کرد و ظفر و نصرت در مشیت حق است اگر مهم بر وجهی روی نماید آنچه برباد عالم

حقیقت واجب است باری بتقدیم رسانیده باشیم قرایوسف از سخنان امرا قوی دل شد و اظهار بشاشت کرد و سرداران را استمالت داده گفت هرچه حق تعالی بما ارزانی دارد ملک و مال همه ایثار شماست مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابابکر شدند روز اول که میان فریقین ملاقات واقع شد چنانچه شیمهٔ ایشانست آثار جلادت بظهور رسانیدند و مردم ترکمان نیز پای ثبات فشردند و دل از جای نبردند و در مقام مدافعت و ممانعت محکم بایستادند قرایوسف بنفس خود کوششهای بلیغ بمیان صف اعدا درآمده از پادکان سپاه جغتای ششکس دست راست و ششکس نواز دست چپ در آویختند تا خدمتش را از اسب بزیر کشیدند و او تازیانه بر اسب زده خود را از آن ورطه بیرون انگند و آن روز مقاتله و مقابله از جانبین تا وقت عصر امتداد یافت بعد از آن هر دو گروه بمنزل استراحت معاودت نمودند اما وهمی عظیم از تهور و جلادت سپاه جغتای بخاطر تراکمه راه یافته بود روز دیگر باز در برابر هم صف آرای گشتند و از طرفین داد مردی و مردانگی دادند و لشکریان میرزا ابابکر جلادت و جسارت نموده چند نوبت صفوف تراکمه را در هم شکستند و رسم ترکمانان چنانست که چون صفهای ایشان شکسته شود باز مراجعت کرده بر جای خود قرار گیرند و روز دوم وهم و خوف ترکمانان زیاده شد لیکن اظهار تجلد نموده تا نماز شام به مکاوحت و ممانعت مشغول شدند و روز سیوم تراکمه بهیأت اجتماعی روی بمیدان ستیز نهادند و تنور حرب گرم گشت و درین روز میرزا ابابکر توهمی بخود راه داده آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال او ظاهر شد و مانند روزهای گذشته در جنگ اهتمام ننمود و قرایوسف بکنار میدان درآمده روی بجانب میرزا ابابکر آورده بآواز بلند گفت که بواسطهٔ عداوت با دو کس خونهای ناحق بسیار واقع شده و می‌شود شرط آنست که ما هر دو بمصاف درآییم و هر کرا

باری سبحانه و تعالی یاری دهد ملک و مال او را باشد و دیگر بندگان بیگناه از رنج و محنت خلاص شوند و میرزا ابابکر این کلمات استماع نموده اصلا از جای نجنبید و پیش نیامد و بعد از زمانی هر سپاه کینه‌خواه در هم آویختند میرزا ابابکر بطرف یورت خود عنان بر تافت تراکمه پنداشتند که او در منزل خویش فرود خواهد آمد و روز دیگر متوجه جنگ خواهد شد میرزا ابابکر در یورت قرار نگرفت و اسباب و تجملات پادشاهی را گذاشته با چند کس از جوانان جلد که همراه داشت فرار اختیار کرد و برخی از لشکریان او کشته شدند و بسیاری در آب ارس غرق شدند و از کثرت نفایس اموال و جبه و دواب که بدست لشکریان ترکمان افتاد در عقب او نرفتند میرزا ابابکر گریخته بمرند رسید سپاه او دست بغارت و تاراج برآوردند و بر هر موضع که عبور نمودند همین شیوه مرعی داشتند و به تبریز رسیده بنهب و سلب مشغول شدند و انواع خرابی و بیداد آغاز کردند و چون شب شد شیخ قصاب که از شهر گریخته بود در صحرا آتش بسیار برافروخت مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده تصور کردند که قرایوسف بنکامیشی آمده است بامداد تبریز را گذاشته بگریختند و از مردم تبریز جمعی کثیر را شکنجه کشتند و میرزا ابابکر متوجه سلطانیه شد و در اثنای این اوقات شیخ زادهٔ اعظم سلیل المشایخ فی العالم خواجه سیدی محمد کججی بر سبیل استعجال بجانب اردوی روانه شد قرایوسف از آمدن شیخ زاده خبر یافت و حکایات و کرامات پدرش بخاطر او گذشته از بارگاه بیرون آمد و شیخ زاده را باعزاز و احترام تمام درآورده برخویشتن مقدم نشاند و اظهار شوق و نیاز کرده از احوال شهر و خرابی و آبادانی آن تفتیش نمود خواجه سیدی احمد شمه‌ای از نوایب زمان و حوادث دوران که به تبریز رسیده بود در ضمن حکایات رقت‌آمیز باز نمود چنانچه قرایوسف متاثر و متغیر گشت و شیخ زاده او را بر توجه جانب تبریز

ترغیب و تحریص نمود قرا یوسف در جواب گفت که از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان فرزندان
بسیار مانده و من عهد کرده ام که با ایشان مخاصمت و معادات نورزم و آنچه میان من و میرزا
ابابکر واقع شد از جانب او بود نه از طرف من مرا بسلطنت و مملکت کاری نیست و بر سر ترکمانان
خواهم رفت و قرا یوسف درین باب مبالغه می نمود تا عاقبت شیخ زاده بحسن تقریر و کلمات
دلپذیر نوعی ساخت که قرا یوسف جمعی بضبط و حراست تبریز تعیین فرمود و بعد از آن حکم کرد
تا نشانی درین باب نوشتند که شاهزاده سیدی احمد به تبریز رود و هیچ یک از داروغگان
از سخن و صوابدید او بیرون نروند و او نیز نگذارد که بر هیچ آفریده ظلمی برود و شیخ زاده را
اسب و جامه داده جهت استمالت رعایا را به تبریز روانه ساخت و در عقب او حاکم و داروغه
بآنجا فرستاده خود دران زمستان به تبریز رفت و در حوالی مرند قشلاق کرد و در جمادی الآخر
سنه تسع و ثمانمایه امیر بسطام بدرگاه امیر قرا یوسف آمد و منصب امیر الامرایی یافت و همچنین
حکام ممالک و محافظان ثغور و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و سلاطین و ملوک
از و حسابها کرفتند و خدمتش بالشکری و رعیت معاش پسندیده پیش گرفت و وضیع و شریف را
رعایت نمود **ذکر مآل حال امیریان و بیان بعضی از قضایا که روی نمود بعد از آن** میرزا ابابکر چون از لشکر
ترکمان روی گردان شده بقزوین رسید و چند روز بگذشت در آنجا شنید که بیان قوچین
در قلعه شهریار یاغی شده قاصدی پیش میرزا عمر بمازندران فرستاده است که برادرت
از سپاه تراکمه انهزام یافته خراب و بدحال در قزوین روزی بشب می رساند جمعی بمدد من
فرست تا باتفاق بر سر او رویم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر مبشر بن بیک را در قزوین
گذاشته عازم شهریار شد و پیرامن قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشت و امیریان بپای حمایت
پیش آمده جنگهای مردانه کرد و سپاه شاهزاده روی جلادت بحصار آورده فصیل را بگرفتند
و محصوران را دست از کار رفته و امان طلبیده قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابابکر قلعه را بالعلی صدیق
سپرده بیان قوچین را با نوکرانش بیاسا رسانیدند و آنگاه به ساوه رفته مال امان از رعایا بستدند
و امرا را با بعضی از چریک بجانب کردستان فرستاد و ایشان بدان صوب رفته غنیمت فراوان
آوردند و خود بطرف درجزین و همدان توجه نمود و در ینولا عمر کعوک گفت که اصلا این سخن را
بکسی مگوی که من ازین واقعه آگاه شده ام و از جمله امراء به عهد توکل ارس بوقا و پیر حسن برلاس
و اسمعیل انکه را بگرفت و جهات این سه کس را بعلی داود خواست که نوشیروان و پیردی را نیز بگیرد ایشان
خبر یافته بگریختند و گرفتگان را در موقف یرغو حاضر گردانیده از کیفیت حال حکایت و مبنی استفسار
نمود توکل ارس بوقا گفت که اسمعیل انکه شیطان راه باشد پرسید که گرا بجای من نصب میکردید
جواب داد که میرزا میرانشاه گفت او ازین اتفاق خبر داشت توکل سوگند یاد کرد که نی میرزا ابابکر
آن سه خون گرفته را قتل کرد و سر هر یکی را بولایتی فرستاد و پدر را مصحوب خویش ساخت و از امراء
پدرش هر که از آن قصد خبر داشت بزندان پیخبران فرستاد چنانچه دیگر اثر از و پیدا نشد و عمر کوتک
و قتلغ خواجه لیبادل که در استیصال خبر او نیز مدخلی داشت هر یکی را کری مرصع که موازی خراج ملکی
معمور بود و میرزا ابابکر از سرزمین درجزین بقورق ارغون رفت و در آن موضع نزهت چند روز
بعیش و عشرت گذرانید **ذکر محاربه میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر با قرا یوسف ترکمان و شهادت یافتن
میرزا میرانشاه بن قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه** چون میرزا ابابکر از قرا یوسف
روی گردان شده بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف گماشتگان او بود و از ولایت همدان
و درجزین و قزوین و غیر ذلک لشکر خود را آراسته و معمور ساخت و درین اثنا شنید که امراء

جونی قربانی نوروز و عبد الرحمن را با پنجهزار مرد از خدمت میرزا خلیل سلطان اعراض نموده و بسبب
راطوغا و کرنا کوچانیده با خود بعراق برد و با سرداران جونی قربانی در باب مهمات ملکی مشورت فرمود
رایها بران قرار گرفت که در موسم حرکت لشکرها متوجه آذربایجان شوند و آن ولایت را از تصرف تراکمه
بیرون کنند و در اوایل بهار میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر با سپاهی افزون از قطرات امطار متوجه
تبریز شدند و بمراغه رسیده جمعی از قلعه کادرو بایشان پیوستند و چون این خبر بسمع قرا یوسف رسید امرای
عراق را که ملازمت او می نمودند طلب داشت و بزبان رفق بایشان خطاب کرد که من از قوم ترکمانم و ییلاق
من الداق است و قشلاق دیار بکر و ساحل فرات و تخت سلطنت بامن نسبتی ندارد اکنون این عزیز یعنی
میرزا ابابکر که روی توجه بما آورده نبیره حضرت صاحبقرانیست و حقوق ایادی و نعم آنحضرت و برادران
بر ذمت همت شما ثابت است اگر شما را میلی بجانب او باشد هیچگونه بدیع و غریب نمی نماید و خاطر من اصلا
نمی رنجد شما همه دوست و برادر یدمن می خواهم که بجالت اصلی خود باز روم و شما با میرزاده خود ملحق شوید
امرای عراق باتفاق آواز برآوردند که این چه حکایت است ما تا زنده ایم از ملازمت تو جدا نمی شویم و دست
از دامن تو بر نمی داریم ما عراقیان پیش از همه بحرب اقدام می نماییم و جانها فدای کنیم و آنچه بر زبان شما گذشت
که حضرت صاحبقرانی و میرزا ابابکر در ذمه ما حق نمک دارند راست است اما میرزا ابابکر برادر خود را
که امیر تیمور گورکان با چندین مال و استعداد و لشکر آراسته درین ولایت گذاشته بود از مملکت بیرون
کرد و امرای بزرگ را بقتل آورد و زمام ارباب ناموس لشکریان با راذل بخشید و از وی بجز فسق و ظلم
هیچ در وجود نمی آید و جمعی را که بمرتبه امارت رسانیده است و در مقابل ما آورده جماعتی اند که هرگز در هیچ
حساب نبوده اند و آیین و رسم جنگ نمی دانند سرداران عراق مثل بسطام و برادرانش مثل معصوم و منصور
و جلال الدین تیزک و برادرش یادگارشاه و جالیق و علیکه دبیر علی معتدم قدم پیلدز و غیرهم سوگند ان

عظیم بر زبان آوردند که درین قول صادقیم و با میر کجیبت و موافق قرا یوسف بواسطه یکجهتی امرای عراق و اتفاق
ایشان در امر وفاق بغایت خوشدل شد و از سر استظهار تمام بتهیه اسباب جنگ و جدال اشتغال
نمود و خدمتش با امرای عظام و کلانتران احشام در شنب غازان نزول فرمودند و جوانغار و برانغار و قول
مرتب ساختند و از مردم شهر و ولایت حشم انبوه فراهم آوردند و هر دو لشکر از جانبین روی بیکدیگر
نهادند و در بیست و ششم ذی قعده سنه عشر و ثمانمایه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بن
بنا بر تصور آنکه میرزا ابابکر با جوانان کاری خود در برابر لشکر او خواهد زد از موقف خود زایل شده بقشون
دیگر پیوست به نیت آنکه اگر قول را مدد و احتیاج شود خود را از سر بصیرت مساعدت نماید میرزا ابابکر
خود متعرض قول نشد و با طایفه از بهادران اعتمادی عثمان بجانب برانغار خصم که در عهده ضبط تیزک
و برادرش یادگارشاه بود دیافت و ایشان پای وقار استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین
جمعی عظیم کشته و زخمدار گشتند و عاقبت شکست بر تیزک افتاده روی بگریز نهادند و میرزا ابابکر را
تعاقب نمود تا آن زمان که بوی رسید و لشکریان سر تیزک را بر سر نیزه تعبیه کردند و امیر بسطام و دیگر امرا
که در جوانغار لشکر قرا یوسف بودند در زمان غیبت میرزا ابابکر بر برانغار سپاه او حمله آوردند
و جمعی را که یاسامیشی برانغار باهتمام ایشان بود فی الحال از جای برکندند و مردم جونی قربانی
چون آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار خویش ظاهر دیدند طایفه از ایل خود گشته و خسته
یافتند عثمان از معرکه بر تافتند و فوجی از بهادران تراکمه متوجه قول میرزا ابابکر شدند و میرزا بابا حاجی
که با زمره مردم حله در پیش قول ایستاده بودند در مقام ممانعت و مدافعت آمدند و از دلاوران
ترکمان چند نفر را بقتل رسانیدند و بعضی را زخمدار ساختند و چون از مردم قول بعلت ایشان
هیچکس قدم بیرون ننهاد و زمان زمان مخالفان بیشتر شدند با حاجی عثمان از منازعت باز شدند

بقلب پوست و بسطام و سایر مردم عراق مقابل خود را رانده از قفای قول در آمدند و قلب سپاه که میرزا
میرانشاه در انجا بود شکست یافت و مردم بهر طرف متفرق گشتند و درین اثنا غلام امیر موسی دوکواز
لشکر قرایوسف بمیرزا میرانشاه رسیده و نادانسته شاهزاده را زخم کاردی زده از مرکب بینداخت
و بطمع جامه و سلاح از اسب پیاده شد و آن سرو چمن سلطنت را برهنه ساخته چون زخم او را
کاری دید سر مبارکش را از بدن جدا گردانید و تن همایونش را هم آنجا بگذاشت و اصلا معلوم نشد که مقتول
چه کس است و لشکریان روی پوشیدگان حرم میرزا ابابکر را پیش قرایوسف آوردند و او همه را
در کنف عصمت جای داد و پیش خواتین خویش فرستاد و غلام ترکمانی که سر میرزا میرانشاه را نزد
قرایوسف آورده بود بفرموده او مقتول گشت و سر شاهزاده سعید را با بدنش هم بفرمان او
در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس غوری استخوان او را بما وراء النهر برده در قبة الخضراء کش مدفون
گشت و چون در اردوی همایون شاهزاده کس نماند بابا حاجی کاورودی نیز راه گریز پیمودن گرفت
و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت از عقب تیزک بازگشته با سیصد کس بمعرکه رسید و از مردم خود اثر
ندید ناچار از عقب گریختگان روان شد قرایوسف فرمود که هیچکس از پی او نرود الحق مال فراوان و
نعمت بی پایان بدست سپاه ترکمان افتاد و دران میان هزار پوستین سمور بود و ترکمانان ناداشته
آنرا ببهای اندک فروختند و هر اسیری که بدست جمهور تراکمه افتاد او را آزوق داده راه بیرون شد
می نمودند قرایوسف از الجه هیچکس طمع نکرد و همه را بدیگر غایات نوید داد و چون اسباب سلطنت
بیرون از حد و احصی نصیب تراکمه آمد قرایوسف خاطر بر پادشاهی قرار داد و شاه و سپاه متوجه الناق
شدند و امیر بسطام که دران مصاف آثار جلادت بظهور رسانیده بود بتجدید تربیت عظیم یافت
و چون در ییلاق نزول فرمود در باب خطبه و سکه اندیشها نمودند و خاطر قرایوسف جان میخواست که

فرزند خود پیر بوداق را بر تخت نشاند لیکن از دور و نزدیک شرم میداشت و درین اثنا قرایوسف
رسولان با فتح نامها و تبرکات و نفایس که از اردوی میرزا ابابکر گرفته بود برای ملوک و سلاطین
باطراف آفاق روانه داشت و یکی از معتمدان خود را با پیلاکات سنیه او نزد احمد جلایر ببغداد
فرستاد و پیر بداق نیز شخصی را مصحوب پدر خویش گردانید و علاحده بسلطان احمد نامه نوشت
و پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و ایلچیان پدر و پسر چون بدار السلام رسیدند سلطان
صنوف نوازش انعام بتقدیم رسانید و ایشانرا بکر و افسر معزز و موقر ساخت و جواب مکتوب
پیر بداق از روی مودت و محبت نوشت و او را بتجدید فرزند خود خواند و جهت او چتر و دیگر
اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسل داشت و فرستادگان تراکمه در صحبت
ایلچی بازگشتند و چون اهتمام سلطان احمد درباره پیر بداق معلوم قرایوسف گشت اظهار بشاشت
کرد و در باب سلطنت فرزند بهمان تمسک جسته او را بر تخت نشاند و در جمیع ممالک که تعلق
بوی میداشت خطبه و سکه باسم و لقب پیر بداق موشح ساخت و در مناشیر و احکام فرمود که
چنین نویسند که پیر بداق خان بهادر یرلیغیدین ابو النصر یوسف بهادر سوزمیز و چون پیر بداق
بمجلس پدر می آمد قرایوسف دست او را گرفته بر بالای تخت می نشاند و خود بدو زانوی ادب
در پایین تخت می نشست و از ملازمان قرایوسف هر کرا پسری یا برادری بود بموجب حکم ملازم
پیر بداق خان گشتند و هر کجا که موضعی با نزهت بود قرایوسف رقم سیورغال بران نکشیده بود
بدیوان او بازگشت و انصاف آنکه پیر بداق با حسن صورت پاکیزگی جمیع داشت و چند روزه که
درین خاکدان دنیا به تنگنای طبیعت گرفتار بود ضرری بهیچکس نرسانید و در حلم و بردباری و کم
آزاری میکوشید پادشاهان گیلان و ملوک شروان و والی گرجستان و حکام کردستان و سرداران

حسن کیف دمار دین ایلجیان فرستاده و پیشکشها روان کرده زبان بتهنیت گشادند و فرزند
جلوس بدو و نزدیک و ترک و تازیک رسید قرا یوسف پیش سلطان قاصدی فرستاد که
چون آنحضرت مجد و اپیر بداق را فرزند خواند و برای او چتر و دیگر تجملات پادشاهی فرستاد
تا بر موجب فرمان واجب الانقیاد و الاذعان حکومت مملکت آذربایجان با و مفوض داشتیم
وخود در مقام لشکرکشی و تدبیر امور ملک و دفع شر معاندان کمر بسته ایم و صورت حال چون برین
نهج بود واجب نمود که بعرض رسانیم باقی رای عالی حاکم است **ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه**
یکی از وقایع آن بود که چون بعد از انهزام میرزا ابابکر قرا یوسف بسطام را بحکومت
عراق عجم فرستاد و او بدانجا رفته قلعه سلطانیه را از گماشتگان میرزا ابابکر انتزاع نمود و قزوین
و قلعه شهریار و درجزین و همدان را بتحت تصرف درآورد و بعد از ضبط این ممالک بحسب فرمان
روی بعراق عرب آورد و ایل و حشم بسیار پیش او مجتمع شدند دیگر آنکه باباحاجی چون از معرکه قرا یوسف
عنان برتافت بقلعه کاورود درآمده آنرا استحکام ساخت و امیر قرا یوسف تا آنکه محاصره قلاع را
منکر بود از امرای ترکمان بوصا را بمحاصره قلعه مذکور فرستاد و او بدانجا رفته در مقام تسخیر حصار آمد
و تراکمه آیین قلعه گیری از نصب عراده و منجنیق و غیر ذلک نمی دانستند و هر روز بوصا و جمعی از
تراکمه در کنار خندق صف کشیده تیری چند می انداختند و از شصت قضا روزی تیری گشاد
یافته بر روی بوصا آمد و جراحت امتداد پذیرفت و بهمان زخم درگذشت بعد از آن قرا یوسف
بر قلعه آمد و چون دید که حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شد و بزعم او چنان بود که یک مرد
جلد به از صد قلعه است و پیوسته میگفت که مردم عاقل چگونه جنگ حصار اختیار کنند که از اطراف
تیر بدل می آید و از ینجانب بر کل دیگر آنکه قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانچه مذکور شد

بعمارت قلعه النجق مشغول گشت و در اندک زمانی آنرا بحال اول باز رسانید و سرداران و کلانتران
بعضی ولایات را که در حوالی قلعه واقع بود کوچانیده باندرون قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز
ببغداد رفت و در تبریز حاکمی بوجود نبود قاضی رایت استبداد و استقلال برافراشت و بنا
بر آنکه قرا یوسف میدانست که استخلاص آن قلعه بهیچ وجه متصور و ممکن نیست نشان نوشت که
قلعه با بوضعی چند که بآن نزدیکست بر قاضی مسلم باشد و بعضی از ولایات را که از قلعه النجق
فی الجمله بانجا بعد مسافتی داشت بفرزند خود ارزانی داشت و چون قاضی عماد از مردم متعین نخجوان
بود و بعقل و کیاست از اقران منفرد و ممتاز کار او بالا گرفت و همه تومان نخجوان رجوع بدو کردند
و هر براتی که بهر جایی نوشت بطوع و رغبت وجه تسلیم می نمودند و در اندک زمانی مال فراوان
جمع آورد و هر روز جمعیت قاضی زیادت میشد و چون نخوت حکومت در دماغ او رسوخ
یافت با برادران گفت که طایفه از اتراک و تراکمه را که درین حوالی یورت و مقام دارند پیش خود
باید آورد که مهمات از وی گشاید که از تاجیکان نمی آید و متقاضی اجل قاضی را بر آن داشت که
از اتراک تراکمه ویسل و برادران و اق بای اورا و حاجی قورجی و جمال الدین و شهریار و غیر اینجماعت را
خانه کوچ بقلعه درآورد و یکی نب قلعه را بدیشان سپرد و علوفه و مرسوم همه را بموجب دلخواه مقرر
ساخت و چون مدتی برین قضیه بگذشت و ترکان مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم
تاجیک اند و هیچ یک از ایشان را در امر ملک و مال مدخل نمیدهند نایره بغض و حسد در خاطر
آن قوم اشتعال یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه
قاضی جمع شوند و او را از میان برگرفته قلعه را بتصرف درآورند و مقرر ساختند که چون بیلان
فریاد کنند هرکس که باشد دست بسلاح برد و صباح روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه

قاضی جمع شوند و او را از میان برگرفته قلعه را بتصرف درآورند و مقرر ساختند که چون بیلان فریاد
کنند هر کس که باشد دست بسلاح برد و صباح روز چهارشنبه مقرر شخصی با قاضی گفت که
ترکان جمعیتی کرده بودند و در خفیه حکایتی میگفتند قاضی با برادران فرمود که فردا مجموع ترکان را
جمع آورد تا هر کرا که قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه و فساد را از قلعه بیرون کنیم و در همین روز
بوقت ظهر که قاضی در خواب بود ترکان بر در خانهٔ او جمع گشتند و بیلان آواز برآوردند و تیغها
کشیده قدم پیش نهادند و چون شورش و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مردی دلیر و
بیدل و پهلوان بود با شمشیر کشیده از خانه بیرون دوید و شهریار قاضی تیری در کمان داشت چنان
بر سینهٔ او زد که از پشتش بیرون رفت و شاه محمود برادر دیگر قاضی با تیر و کمان از دیگر در پای بیرون
نهاد و حاجی قورچی مهم او را بیک چوبه تیر آخر ساخت و مقارن این حال قاضی از خواب بیدار شده
با شمشیر در برابر اعدا رفت و چندان کرد که او را پاره پاره ساختند و مجموع نوکران قاضی عماد الدین را
کشته اموال ایشان را در میان هم قسمت فرمودند و با یکدیگر مشورت نموده گفتند اگر ما بضبط قلعه
مشغول شویم ممکن که از عهدهٔ دارایی آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را به
اسکندر پسر قرا یوسف سپاریم و خود بملازمت او کمر بندیم و از اینجا تا یورت او شش فرسخ است همین شب
کس با سند عاجلا باید فرستاد تا خاطر جمع شود و شهریار بطلب اسکندر روان شده بقیتول او رسید و
حال عرضه داشت اسکندر با مقدار سوار و پیاده که داشت بر جناح استعجال در حرکت آمده بقلعه
نزول کرد و در حال اهل حصار بنظر امعان نگریسته آثار شجاعت بر صفحات احوال ایشان ظاهر
یافت و هر یک از آن سرداران را منصبی تعیین نموده حاجی را قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت
دیوان نصب فرمود و دو نیل را راه نیابت و ندیمی ارزانی داشت و صورت فتح قلعهٔ النجق را

معروض امیر یوسف گردانیده خدمتش ایالت قلعه را باسکندر تفویض کرد **ذکر تتمهٔ احوال امیرزاده ابابکر و انجام روزگار آن شاهزادهٔ مرام** در سنه احدی عشر و ثمانمایه میرزا ابابکر از تبریز بهزیمت یافت
و براه یزد متوجه کرمان شد و چون بدان حدود رسید ایلچی پیش سلطان اویس پسر امیر ایدکو که حاکم آن الکا
بود فرستاد که دواب و چهارپایان ما لاغر شدند اگر دو سه روزی که در طرف میشد که علف خوار است
نزول افتد که چهارپایان ما فربه شوند و ما بگذریم غالبا مصلحت شما نزدیک تر باشد سلطان اویس
درین باب با امرا مشورت نمود همگنان گفتند که اگر او را بدین طرف نیاوریم این ولایت را زیر و زبر
کند و برد و سلطان اویس و امرا در اظهار انقیاد و اطاعت مبالغها نمودند و امیر ترک را فرستادند
تا شاهزاده را بر خلوص نیت ایشان اطلاع داده بشهر رساند و امیر ترک در رفسنجان باردوی میرزا
ابابکر رسیده ملحوظ نظر عنایت شد و از کمال عاطفت پادشاهانه شمهٔ اعلام سلطان اویس کرد و چون
میرزا ابابکر بحدود کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون رفت و شاهزاده را با اعزاز
و احترام تمام بشهر درآورد و قصر همایون را جهت نزول او تعیین نمود و چند روز بعیش و طرب گذرانید
و میرزا ابابکر سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت و عنان تحمل و اصطبار از قبضهٔ اختیار
بیرون رفت و در آخر معنی لا یجتمع فحلان فی شول ولا سیفان فی غمد بظهور پیوست و میرزا ابابکر
گرفتن سلطان اویس را بر صفحهٔ خیال می نگاشت و خدمتش همین اندیشه در خاطر داشت تا روزی
کرمانیان طبل زده پیرامن قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا ابابکر که در محلات فرود آمده بودند
مجال آن نیافتند که باو ملحق شوند و تا روز دیگر که آفتاب بلند شد لشکر کرمان بر در قصر صف کشیده
ایستاده بودند آخر الامر عهدی در میان آمد که هیچکس قصد شاهزاده نکند و او نیز بی آنکه در ولایت
خرابی کند عنان باقلیم دیگر منعطف سازد و میرزا ابابکر از قصر بزیر آمده با معدودی چند از دروازه

الله اکبر بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد و بمقصد رسیده میان او و شاه قطب الدین
والی آنجا مبانی مودت و عهد استحکام یافت و این معنی سبب آن شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ بهادر
سلطان بدان صوب لشکر کشیده چنانچه شمه ازان رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی
القصه چون میرزا ابابکر از ولایت کرمان نهضت نموده سلطان اویس دیگر بار در آن مملکت
تمکن گشت و لشکری بجانب گرمسیرات و کیچ و مکران فرستاد و ازان سپاه طایفه گریخته به سیستان
رفتند و بعرض میرزا ابابکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست که لشکرها بگرمسیر رفته اند اگر شاهزاده
در حرکت مسارعت نموده عنان عزیمت بآنجانب منعطف می سازد شهر زند و مستخلص میکرد
و میرزا ابابکر از برق سرعت سیر استعاره نموده از سیستان متوجه بم شده در عشر آخر جمادی الآخر
سنه احدی عشر و ثمانمایه دران خطه نزول فرمود و سلطان احمد این خبر شنیده متحیر گشت و از
غرایب اتفاقات مقارن این حال لشکریان که بجانب گرمسیر رفته بودند رسیدند قوتی دیگر
در کرمانیان بدید آمد و در چهارم ماه رجب سلطان اویس با لشکر جرار روی بجانب بم نهاد و در
رابع عشر شهر مذکور فریقین را ملاقات واقع شده قراولان جنگ بجنگ و جدال یازیدند و امیر
ترک از امرای کرمان کشته رعب و اضطراب بحال کرمانیان راه یافت و میرزا ابابکر در محاربه توقف
نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند سلطان اویس فرمود تا پیرامن اردوی او خندق
کنند و چون شب شد میرزا ابابکر شبیخون آورده تا کنار خندق آمد و از آنجانب هیچ آفریده
از جای خود نجنبید میرزا ابابکر فرمان داد تا تیری چند بلشکرگاه مخالفان انداخته بازگشتند
روز دیگر علی الصباح میرزا ابابکر بیشتر از سپاه خویش را در برابر سلطان اویس غافل ازین معنی
بدانجانب که فضایی داشت میل کرد و بالشکر روان شد میرزا ابابکر گمان برد که از کمین آگاهی

یافته اند و کرمانیان بقصد وی متوجه شده و خوف بر ضمیرش مستولی گشته از همانجا عنان برتافت
و تا چیرفت در هیچ مکان از نزد عقل رخصت توقف نیافت کرمانیان شمشیر انتقام از نیام بیرون
آورده روی بر سپاه میرزا ابابکر نهادند و قتلی بافراط کردند و چون شاهزاده بچیرفت رسید سپاه
دالوبین و احشام بدو پیوستند و سلطان اویس لشکری در مصاحبت برادر خود سلطان حسین روانه
چیرفت گردانید و بعد از محاربه با میرزا ابابکر منهزم باز آمدند سلطان اویس بجبران کسر مشغول شد
و با لشکری آراسته متوجه ابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین و محاربه فئتین شکست بر میرزا ابابکر افتاد
و شاهزاده دران معرکه زخمی عظیم یافت و مرغ روح او از قفس کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نمود
انا لله و انا الیه راجعون الحکم و البقاء لله تعالی **ذکر مخالفت اولاد میرزا عمر شیخ بعد از موافقت بحکم داراد**
الغزی یحکم و یامر مدتها میان برادران اساس محبت و بنای اخوت استوار بود تا با فساد مفسدان و سعایت
حاسدان محبت بوحشت انجامید و مهم منجر بآن شد که میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید گردانید
و یزد را بمعتمدی سپرده خزینه آنرا فرمود تا بشیراز بردند و داروغگان توابع و مضافات یزد نیز بپیش
میرزا پیر محمد آمدند غیر عمر قورچی داروغه نایین که ابا نمود و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شده بشکستن
بندها و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرمان داد و چون میرزا رستم رنجور بود کسی بجنگ پیش نیامد
و میرزا پیر محمد از نزدیک اصفهان در عین کامرانی و ناز بجانب شیراز بازگشت و میرزا اسکندر را
مقید بخراسان فرستاد و او در چهار دهِ طبس بند گسسته از راه بیابان بجانب اصفهان شتافت
و میرزا رستم مصاحبت او را فوزی عظیم دانسته باستقبال برادر روان شد و میرزا اسکندر را بعظمت
و احترام تمام بشهر در آورد و میرزا پیر محمد از اجتماع و اتفاق ایشان اندیشناک شد و نوکران میرزا اسکندر
که در شیراز مانده بودند مقید گردانید و میرزا اسکندر سعی نمود که میرزا رستم نیز ترک التفات بر تهیه اسباب

یورش فارسی انداخت و هر دو برادر در مرافقت یکدیگر با لشکر گران عازم شیراز گشتند میرزا پیر محمد
حکم کرد که از سر حد بند عضد الدوله دیلمی تا دامن قلعه ماران کنار رودخانه را که محل گذار است
مضبوط سازند و تمور خواجه ابراهیم مغلای فرمود که بدر بند فاروق رود و مقارن این حال میرزا اسکندر
بمشهد مادر سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رسیده در قلعه کهر فرود آمد و سپاهی سیاه و تیمور خواجه
بمیرزا محمد پیوست و میرزا پیر محمد فرمود تا امرای تومانات و هزارجات کنار آب را گرفته بضبط گذارها
اهتمام نمودند و میرزا اسکندر بقصبه کناره آمد و میرزا رستم نیز با لشکر قول رسیده و از رفتن گذارها
تحیری تمام بحال ایشان راه یافت و روز آخر آمده ابری سیاه فام در هوا پدید گشت میرزا اسکندر
فرمود که اگر امشب باران بارد از گذارها مشکل توان گذشت بهر طریق که هست امشب از آب عبور باید
نمود و با مضای این عزیمت جمعی از لشکریان را در گذاری که مشهورترین گذارها بود در مقابل عمده سپاه
فارس باز داشت و فرمود تا نقاره زدن بنیاد کردند و چون از گذرهای مجهول بر آب زده چون باد
بگذشتند مستحفظان باقی گذارها این خبر شنیده آخر مجموع روی بگریز آوردند میرزا محمد با وجود جنبی
حربی عظیم که محل نارک بود از مستحفظان باز خواست ننموده عازم شیراز شد و باد و باران چنان توی
گشت که از طوفان نوح نشان میداد و هر دو لشکر در عقب یکدیگر نماز شام بشهر رسیدند میرزا رستم
در برابر دروازه سلم فرود آمد و بعد از آن بنا بر کثرت لای و وحل انبوه بدامن کوه رفت و اکثر ایام
از صبح تا شام از وقت فلق تا هنگام ظلام نایره حرب و قتال افروخته بود و چون زمان محاصره تا چهل روز
امتداد یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر دانستند که فتح شیراز تعذری دارد و بعد از تقدیم مشورت
دست از محاصره باز داشته لشکری بجانب گرمسیرات فارس بردند و مجموع آن ولایات را
در معرض نهب و تاراج آوردند و غنیمت فراوان گرفته رایت معاودت بطرف اصفهان برافراختند

و بعد از چند گاه میرزا پیر محمد را داعیه انتقام پیدا شد و لشکریان را کلکا فراوان داد و آهنگ راه عراق
و اصفهان کرد و میرزا رستم بکثرت اعوان و انصار مغرور بود و آمدن امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل
از خراسان صمیم غرور او شد و دران ایام میرزا رستم بواسطه وبا و طاعون که در اصفهان واقع شد از شهر
بیرون آمده در موضع کندان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس در آنجا باو رسید جمعی را شاهزاده بمصالح
ترغیب نمودند میرزا رستم از روی عجب گفت که قافله شیراز از برای ما تنسوقات و تبرکات می آورند
و چون میرزا محمد نزدیک رسید میرزا رستم اغرق را گذاشته دو فرسنگ پیش رفت و از برای مصاف
محلی مناسب اختیار نموده فرود آمد و قراولان جانبین یکدیگر را دیده هر دو گروه از شدت هراس
آن روز تا شب پاس داشتند روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد بتعبیه سپاه افتتاح نمود و صفوف لشکر
آراسته در برانغار حلیان شاه برلاس و طاهر بن امیر سیف الدین باز داشت و قول را با میر سعید برلاس
و شیخ محمد جوان و صدیق بیر و در جوانغار مقرر شد که خواجه حسین شربتدار با طایفه از امرای نامدار
و مردان روزکار باشند و میرزا رستم قول را باهتمام سلطانشاه و قاضی نظام الدین احمد صاعدی منوط
گردانید و در جوانغار رضا دراغلان و میرزا اسکندر را تعیین نموده در برانغار امیر حسن جاندار با فوجی
از بهادران نیزه زن شمشیر گذار قرار یافتند و چون تسویه صفوف دست داد میرزا رستم پیش دستی
کرده بر سپاه فارس حمله آورد و هر دو لشکر مانند باد صرصر روی بیکدیگر نهادند و از جانبین کوشش
بسیار نموده آخر الامر شیرازیان غالب آمدند و اصفهانیان عنان معاودت بعزم انهزام برتافتند میرزا رستم
بکاشان آمد و امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سلطانشاه و محمود آقبوقایی ملازم بودند و میرزا رستم
ایشان را در کاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا اسکندر نیز عازم آن صوب گشت و چون
میرزا پیر محمد انتقام خود کشید حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض نوکران و متعلقان میرزا رستم و رعایای او نگردند

اصفهانیان که مژده امن و امان شنیدند فوج فوج متعاقب یکدیگر رسیدند و میرزا پیر محمد همه را بند نمود
و محمد قبچاق و عیسی بکاول را بر قید بندیان ساخته مصحوب ایلچی روانهٔ خراسان ساخت و در اثنای راه اهل قید
باهم گفتند که حیف باشد که تن نازک در قید باشد بندها را شکسته محافظان را بسته بگذاشتند و سر خویش گرفتند
و میرزا پیر محمد خاطر از معاملهٔ کاشان و جرباذقان جمع فرموده عازم اصفهان شد و غلات آنجا با وجود آنکه اکثر آب
در خوشه وطن گرفته بود و هنوز بر رفع حصاد در نیامده بود و بیمن مقدم شاهزادهٔ جوانبخت از وبا در اصفهان
اثر نماند و دیگر باره شهر معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که دفترهای مال و خراجی در آب شستند و حکومت اصفهان ساخت
بفرزند خود امیرزاده عمر شیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و فاضل بملازمت او مقرر
و شیخ یساول را بحکومت کاشان روان کرد و خود در عین ناز شیراز بازگشت و چند روزی بفراغت گذرانیده
متوجه بلاد خوزستان شد و امیرخواند سعید برلاس و شیخ زاده و توکل که حکام آن نواحی بودند دم از عناد
و مخالفت میزدند و میرزا پیر محمد از موضع رامهرمز عبدالله پروانچی و عبد خواجه و مولانا صنع الله پیش ایشان
گردنکش با عهدنامها روان کرد و پیغام داد که اگر در مقام مطاوعت آیند جز عنایت و عاطفت از ما نسبت بایشان
صدور نخواهد یافت چون فرستادگان پیغام شاهزاده بگذاردند امرا باهم مشورت نموده قرار دادند که
باستقبال بیرون آیند و میرزا پیر محمد در شش فرسنگی ششتر فرود آمد و امرا با خزاین و پیشکشها بخدمت
شتافتند و شرف بساطبوس دریافتند و بصنوف عواطف و عوارف سرافراز گشتند و شاهزاده دولتیار
در شهر ششتر بدار الاماره نزول فرمود و چند روز بخرمی و نشاط گذرانیده عازم دزفول شد و از آنجا متوجه
حویزه گشت و در کنار رود چهار دانگ سرداران و رؤسای احشام کرد و اعراب جزایر مصحوب سید مونس
و سید عبدالله پیشکشها و نزاخور فرستادند و شاهزاده مشار الیه ملک خوزستان را مسخر ساخته تا سرحد
بغداد بتاخت و بعضی امرا بنا بر عفونت هوا و شدت گرما رنجور شده برحمت ایزدی پیوستند و میرزا پیر محمد

ملاحظه حال خود و دیگران کرده عنان عزیمت بصوب شیراز منعطف گردانید و در آن ولایت معتمدان نشاند

ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر بجانب فارس بار دیگر

میرزا رستم از جور حوادث دوران
درآمده و بلثم بساط‌بوس حضرت خاقان سعید فایز شده بعنایت و عاطفت خسروانه از سایر شاهزادگان
امتیاز یافت و در باب بعضی از ارباب جرایم که ملازم او بودند شفاعت نموده ملتمس او بانجاح و اسعاف
مقرون افتاد و خاطرش امین و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دار الامارهٔ خراسان شد و در میان
تون و طبس چند روزی بر سبیل اختفا بگذرانید و چون زمانه خواست که با فشاء آن راز زبان بگشاید
در ظلمت لیل از راه بیابان بجانب بلخ و شبرغان روان شد و بجد و در آن ولایت رسید و جمعی بدو پیوستند
و میرزا قیدو که در بلخ بود متوهم شد و لشکری فراهم کشید پیش از آنکه احوال میرزا اسکندر انتظام یابد
روی بدفع او نهاد و فریقین بیکدیگر رسیده جنگ در پیوسته شد و میرزا اسکندر طاقت مقاومت
نیاورده منهزم گشت و جمعی کثیر که با او بودند متفرق شدند و شاهزاده مشار الیه تغییر وضع کرده خواست
که از جیحون عبور کند اما بهنگام ظلام چهره که بروی اعتماد تمام داشت بگریخت و بنابر آن عزیمت
فسخ کرده در صحرا و بیابان میگشت تا بحوالی اندخود افتاد حاکم آنجا امیر سید احمد ترخان که حضرت
خاقان سعید آن ولایت بدو ارزانی داشته بود خبر یافته باستقبال او شتافت و او را در مقام مناسب
فرود آورده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه معروض پایهٔ سریر اعلی گردانید
و میرزا اسکندر اندیشه‌مند می‌بود که از پردهٔ غیب چه روی نماید و چون پرتو شعور حضرت خاقان سعید
برین قضیه افتاد مصحوب نوکر میر سید احمد ترخان نشان واجب الاذعان که مستحفظان طرق الصلاح متعرض
متعلقان میرزا اسکندر نگردند و بگذارند که تا هر کجا خاطر مبارکش خواهد برود و داروغگان ولایات
و گماشتگان حدود او را بدرقه داده بسلامت بگذرانند و سفارش نامه نیز همراه نوکر امیر مشار الیه

در باب میرزا ابت گشته که مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را طلبیده بعنایت و شفقت مخصوص سازد و ناحیه
از نواحی مملکت باو ارزانی دارد و در باب شرایط اخوت نکته نامرعی نگذارد و میرزا اسکندر چون
بر مضمون مکتوب حضرت خاقان سعید اطلاع یافت با خواص خود مشورت نموده عازم فارس شد با آنکه
شاید برادرش علاقهٔ اخوت ملاحظه کرده زنگ کدورت از آینهٔ ضمیر انورش بزداید و بمقتضی لا تثریب
علیکم الیوم فرموده از جرایم درگذرد و شفقت و ترحم فرماید شب و روز مسافت می پیمود و صحرا و بیابان قطع
میکرد و از رفتن لحظهٔ نمی آسود تا در بیست و ششم ماه رمضان تنگا تنگ نماز شام از تنگ الله اکبر شیراز
گذشته و متعلقان را در بیرون گذاشته پیاده بشهر درآمد و بخانهٔ خواجه حسین طبیب رفته در وقت افطار این خبر
بمیرزا پیر محمد رسید دست از طعام باز کشید و او را باحترام طلبیده انواع تفقد و دلجویی بجای آورد و در اسباب
پادشاهی برادر مرتب داشته فرمود که در محلهٔ موردستان بخانهٔ رمضان آغا که احتیاجی شاه شجاع بود بخیر
و خوبی فرود آید و میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده دران منزل بسعادت و اقبال
قرار گرفت **ذکر شهادت یافتن شاهزادهٔ عالمیان میرزا پیر محمد جهانگیر بن عمر شیخ و ظهور میرزا اسکندر**
میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش گردانیده با لشکران متوجه تسخیر
دار الامان کرمان شد و منازل و مراحل پیموده چون بموضع دوچاهه رسید سید حسین شربتدار که شاهزاده
او را از رتبهٔ طبیبی بمرتبهٔ امارت رسانیده بود با طایفهٔ از اشرار صورت غدری در خاطر گذرانیده در نیم
شب از اطراف و جوانب شاهزاده درآمدند و آن سرو جویبار سلطنت را از پای درآورده نه از خدام
حرم داشته شد و نه از خلق آن زمره و میرزا اسکندر همان ساعت از آن واقعهٔ عظمی آگاه شد و با دو رفیق
سر خویش گرفت و راه شیراز در پیش بعد از دو شبانه روز بشهر رسید و با تیمور خواجه که قائم مقام میرزا پیر محمد
سعید شهید بود ملاقات نموده کیفیت حال باز گفت امرا که در شیراز بودند گمان بردند که این

حرکت شنیع از میرزا اسکندر واقع شده است و چون مردم اردو متعاقب رسیده آنچه واقع شده بود تقریر
کردند امرا و اعیان و کلویان فارس میرزا اسکندر را بپادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین محمد
که رأس و رئیس اصحاب ناموس فارس بود بضبط شهر و برج و بارو قیام نمود و حسین شربتدار غدار
بعد از آن جرأت و جسارت و شقاوت و خسارت برادر خود علی را بوثاق خود میرزا اسکندر فرستاد
تا او را نیز همان شربت چشانند و او خود همعنان برق و باد بطرف شیراز رفته بود و در همان زمان
میر عبد الصمد بجانب یزد روان شده و باقی امرا اظهار انقیاد کرده در ملازمت او کمر بستند و آن ملعون
نابکار بعظمتی هر چه تمامتر بظاهر شیراز آمده در میدان سعادت چتر بر سر آن بید دولت برافراختند
و از جانب شهر جنگ درانداختند و حسین شربتدار بدروازهٔ موردستان رفته با کلو علاء الدین محمد
سخن گفت و جوابهای ملزم شنید و دران روز از بامداد تا وقت عصر از طرفین آنچه امکان سعی
و کوشش بود در امر محاربه بجای آوردند و در آخر روز یکی از امرا از درب موردستان بشهر در رفت
و خواجه حسین این خبر شنیده پریشان خاطر و بدحال گشتند و سایر امرا و لشکریان میل خدمت
میرزا اسکندر کردند و شاهزاده فرمود که دروازهٔ موردستان بگشایند و دران شب سرداران
سپاه و آحاد متجنده بشهر درآمدند و آن غدار نابکار یعنی حسین شربتدار با چند مفلوک بجانب کرمان
فرار نمود و روز دیگر میرزا اسکندر جمعی را که ضمناً با حسین موافقت نموده بودند از میان برداشت
و بر سر ایالت فارس متمکن گشت و امرا که ایشان را میرزا اسکندر بجهت منغلای روانهٔ کرمان
گردانیده بود از استماع این واقعه از هم فرو ریخته در عقب یکدیگر عازم شیراز گشتند و از آن جمله
امیر صدیق در راه حسین شربتدار را گرفته و یک گوشش را بریده با خنجر بر سم نشانی پیشتر نزد میرزا اسکندر
فرستاد و بعد از آن آن ملعون را ببازار حضرت شیخ سعدی قدس سره آوردند و در آنجا خدمتش را

آرایش نان کرده وبعضی از بروت وریش او تراشیده بر گاو نشاندند وکلاه دولتش بر سر نهاده
پیش میرزا اسکندر آوردند شاهزاده از وی پرسید که چه قصد برادر مخدوم من کردی حسین جواب داد که
اگر نسبت باو قصدی واقع شد ترا خود بدنیا مد میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست او را
از حدقه بیرون آورد وفرمود تا بضرب چاق او را هلاک ساختند وسر آن مخذول را بمخدومش باصفهان
فرستادند وبدن خبیثش را بعد از دو سه روز که آویخته بودند بسوختند وجمیع امراء میرزا پیر محمد پای
در دایره انقیاد میرزا اسکندر نهادند الا داروغه یزد واو با وجود آنکه نوکر قدیم شاهزاده مرحوم میرزا
عمر شیخ بود تمرد آغاز نهاد وامیر عبد الصمد وطاهر بیک ملک آغا را که مخدوم او بود غارت کرد
میرزا اسکندر برین امر اطلاع یافته امیر عبد الصمد وامیر عبد الکریم وخواجه محمود خوارزمی را بمحاصره یزد
فرستاد وخود بجانب اصفهان توجه نمود ودر اثناء راه شنید که حادثه که در خاطر هیچکس نمیگذشت
در ولایت اصفهان روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین
بن شاه شجاع چون پدرش را بفرمان حضرت صاحبقران بسمرقند بردند او بولایت شام ودرین
اوان از آنجا بازگشته پیش امیر قرا یوسف آمد وملحوظ بنظر اعزاز واحترام گشته چند روز در تبریز
بعیش وعشرت گذرانید آنگاه باتفاق بسطام جاگیر دولت قاضی نظام الدین احمد صاعدی عازم
اصفهان شد ومیرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد وامیر سعید برلاس وامیر حلبات شاه که در اصفهان بودند
باستقبال شتافته وجنگ ناکرده متوجه شهر گشتند وامیر فاضل از امیر عمر شیخ جدا شده در
کوشک زرد بخدمت میرزا اسکندر رسید وصورت حال معروض داشت وامیر اسکندر وامیر
صدیق وامیر کیومرث وامیر بیان در عقب امرا که جنگ ناکرده بجانب یزد میرفتند فرستاد وخود
روی برفع سلطان معتصم آورد وهر دو سپاه در حوالی آتشگاه بهم پیوستند وبدین سبب مخالفان دیگر

نزدیک میرزا اسکندر آمدند اما ملازمان رکاب اسکندری بنصرت ویاری حضرت داوری دود از
دودمان مظفری بر آوردند ومخالفان از معرکه عنان برتافتند واکثر اعیان عراق وآذربایجان اسیر ودستگیر
شدند سلطان معتصم شکسته ومنهزم بحوالی اصفهان رسید وجوی پیش آمده خواست که اسب از آن
جوی جهاند وشاهزاده مردی گران بود خود را نگاه نتوانست داشت برقفا افتاد بهادران از
عقبش رسیده سر او را از بدن جدا ساختند وشعله حیات وآتش فتنه او فرو نشست وقاضی نظام الدین
احمد صاعدی عصابه تعصب بر پیشانی بسته با رعایای چهار دانگه ودو دانگه اصفهان تمرد آغاز
نهاد وبدین واسطه انواع خرابی بظاهر اصفهان راه یافت ودرین اثنا میرزا رستم برخصت خاقان سعید
از جانب خراسان رسید وقاضی احمد صاعدی با دیگر سرداران باستقبال شتافتند ومیرزا اسکندر
ازین معنی خبر یافته امیر عبد الصمد را که از بند یزد خلاص شده بود بورزنه فرستاد ودیگری از امرا
تا باخت جو باد قان روان گردانید وچون عازم شیراز شد جمعی از امراء میرزا پیر محمد که جنگ ناکرده
متوجه یزد شده بودند در اثناء راه امراء میرزا اسکندر صدیق وکیومرث وبیان بایشان رسیدند
جنگ کردند واسکندر غالب آمده امیر حلبات شاه بایشان پیوست ودیگران گریخته راه خراسان
پیش گرفتند وچون آنجا رسیدند میرزا رستم را تحریک نمودند تا اجازت یافته بعراق آمد چنانچه
مذکور شد ایشان نیز همراه بودند وامراء میرزا اسکندر که پیش ازین بجانب یزد رفته بودند
بمحاصره اشتغال داشتند عاقبت دران باب مبالغه نمودند تا یزدیان بتنگ آمده امیر عبد الصمد را
از حبس بیرون آوردند وبجهت امر صلح پیش میرزا اسکندر فرستادند وطاهر را نیز گذاشتند
ومیان طاهر وکوتوال قلعه یزد که یزدیان را سردار بود دابابکر نام محبتی پدید آمده وابابکر طاهر را در قلعه
قایم مقام خود گردانید وبسببی از اسباب بیرون رفت وطاهر را پیش امراء میرزا اسکندر که بمحاصره

یزد آمده بودند خبر فرستاد که عرصه خالیست فرصت غنیمت باید شمرد و امیر الجام یزد در قلعه گریخته
و جمعی کثیر از اهل شهر را بقتل آوردند و میرزا اسکندر از فتح یزد آگاهی یافت امیر یوسف جلیل را بحکومت
آنجا تعیین نمود و چون میرزا اسکندر بر مملکت فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی
بخراسان پیش خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد از واقعه جانسوز برادر سعید شهید بنا بر ترفیه احوال
رعایا در امور ملک داری شروع نموده شد و مهمات فی الجمله بنظام و انتظام گرفت اکنون ملتمس آنکه
از برادران هر کرا مصلحت دانند نامزد عراق فرمایند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید
رقم بنام شاهزاده جوانبخت میرزا بایقرا کشیده او را بطبل و علم و سایر اسباب پادشاهی معزز و
محترم ساخته عنان بجانب عراق عجم گردانید و بمیرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت
سبحانی آباء بزرگوار ما را برتبه جهانبانی رسانید و آن منصب عالی از اسلاف باخلاف رسیده چنانچه
اکنون مقالید امور نهی مملکتی که تختگاه حضرت سلیمان علیه السلام موسوم است بآن عزیز انتقال یافته
لئن شکرتم لازیدنکم شکر منعم که عقلا و شرعا بر منعم علیه واجبست بجای باید آورد تا موجب مزید دولت
و نعمت گردد و ما مضمون سنشد عضدک باخیک را ملاحظه کرده بنا بر ملتمس او میرزا بایقرا که آثار رشد
و نجابت از ناصیه او ظاهر و لایح بود بآنصوب روانه گردانیدیم وظیفه آنکه طریق عاطفت مسلوک دارد
تا عقد الفت انتظام گیرد و امر مرافقت التیام پذیرد لله الحمد و المنه که آن سعادتمند از امثال این
وصایا مستغنی است رجا واثق که برادران و خویش نژاد در ظل رایت شفقت خویش جای دهد
که این معنی در ثبات دولت و بقای سلطنت اثر عظیم دارد و طریق مکاتبات مسلوک داشته ابواب
مراسلات مفتوح گرداند و آرزویی که باشد اعلام نماید در اتمام آن لوازم اهتمام مبذول افتد و باجابت
موصول گردد انشاء الله تعالی **ذکر محاربه میرزا رستم و میرزا اسکندر و رفتن میرزا رستم پیش قرایوسف**

میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نمود اندیشه بر تسخیر ولایات عراق عجم گماشت و امیر عبد الصمد
و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان فرمود و ایشان بطرف ورزنه رفتند و قلعه آنرا مضبوط ساختند
و میرزا رستم ازین صورت آگاهی یافته با لشکرها متوجه آنصوب شد و بمحاصره قلعه اشتغال نمودند چون
پرتو شعور میرزا اسکندر برین خبر تافت امیر تولک و امیر یوسف جلیل را با فوجی از لشکریان بمدد
محصوران فرستاد و میرزا رستم از توجه سپاه شیراز آگاهی یافته باستقبال ایشان شتافت و آنجماعت
چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشتند پناه بقلعه دستجرد بردند و میرزا رستم برادر خود را میرزا
بایقرا که دران نزدیکی بعراق آمده بود تلطف و تعطف بسیار نموده با خود یار ساخت و باتفاق محاصره نمودند
و درین اثنا ناگاه خبر آمد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسید میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر نیز متوجه آنصوب
گشت میرزا رستم سه فرسنگ استقبال نمود و آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر بهم رسیدند و بعد از
ساعتی که از جانبین محاربه و مجادله نمودند میرزا اسکندر بموضع آتشگاه نزول فرمود و در آن اوان میرزاده
خلیل سلطان با ده هزار سوار بموجب فرموده حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل
قضایای سمرقند و کیفیت آمدن میرزا خلیل سلطان پیش حضرت خاقان سعید و رفتن او بجانب عراق
درین اوراق مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و درینولا میرزا رستم ازان جناب استمداد نمود و میرزا
خلیل سلطان بلزوم مصالحه برادران بجانب اصفهان روان شد و هر چند کسان فرستاده از میرزا
اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا اسکندر از یکطرف اصفهان مقام داشت و میرزا خلیل سلطان
از یکطرف دیگر بشهر درآمد و دران ایام از جانبین محاربات قوی بظهور پیوست و بهم منجر بآن گشت که
در اصفهان عسرت و غلایی عظیم روی نمود و از تقدیر وجدان اسباب قوت مردم اندرونی بی قوت
گشت و میرزا رستم بضرورت ولایت گذاشته روی باردوی امیر قرا یوسف نهاد و میرزا خلیل سلطان

پای تجلد فشرده در شهر توقف نمود و میرزا اسکندر همچنان بر سر نزاع و جدال بود و درین اثنا طایفه
از لشکر شول بی رخصت میرزا اسکندر بازگشتند و خدمتش نیز ترک محاصرهٔ اصفهان کرده میرزا خلیل سلطان
بسر فالیز درویشی رسید که در شهر بآب چاه مزروع گردانیده درویش خربزه آورده وظایف خدمت
بتقدیم رسانید میرزا خلیل سلطان خواست که درویش را رعایت کند میسر نشد اما بزبان عذرخواهی نمود
الله الله دنیا چه بی اعتبار جاییست که شاهزاده که گنجهای عالم را بقطار میداد در اندک زمانی بدو دینار فرو ماند
فاعتبروا یا اولی الابصار و میرزا خلیل سلطان بواسطهٔ جوع از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را
معروض خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون بنواحی تبریز رسید امیر قرا یوسف ده فرسنگ
استقبال نمود و باعزاز و احترام هرچه تمامتر او را بشهر در آورده ترتیب طویهای عظیم فرمان داد و دقیقه
وظیفهٔ مروت و ضیافت بود بجای آورد و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق بگذرانید و از برای نزول
شاهزاده سرای خواجه محمد محرّر که بهترین سراها بود تعیین رفت و از خوراک ان مهمانی و ضیافت
هر روزه متواتر گشت و میرزا رستم و امیر قرا یوسف در خلوات باهم صحبت داشتند و در باب تنظیم امور ملک
هر نوع سخنان میگفتند و میرزا رستم او را بر تسخیر ولایت عراق ترغیب میکرد و قرا یوسف در جواب میگفت که
از عراق عجم زیاده حاصلی نیست و مال فراوان و اسباب تجمل در ولایت روم و شام است و تسخیر این
دو مملکت بسهولت میسر میشود و از ولایاتی که در تحت تصرف ماست مثل مراغه و اردبیل و نخجوان
هر کدام که خواهی سیورغال بیاریم تا ملازمان آنجناب از آنجا یراق بقاعده کرده بر سبیل اتفاق روی
بجلادت بدیار شام آوریم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم رویم و چون میرزا رستم پسر خود میرزا
عثمان را پیش قرا یوسف بگذاشت و چون روی توجه بآنصوب اصرار نمود آخر الامر قرا یوسف طایفه
از ترکمانان را فرمان داد تا در رکاب شاهزاده باصفهان شوند و میرزا رستم پسر خود میرزا عثمان را

پیش قرا یوسف بگذاشت و چون روی توجه بآنصوب نهاد امیر قرا یوسف امیرزاده عثمان را تعظیم تمام
می نمود و بهنگام بار در برابر همه کس مقدم می نمود و در اثنای راه تا آنکه میرزا رستم را گذاشته بگریختند و میرزا
رستم با خواص خویش عازم اصفهان شد خواجه نظام الدین احمد صاعدی که صاحب اختیار آن مملکت بود
با سایر اشراف و اعیان عراق برسم استقبال روان شدند و میرزا رستم را بشهر در آوردند و خدمتش قریب
دو ماه در اصفهان کامیاب و کامران روزگاری گذرانید و چون خواجه احمد صاعدی بخلاف رای شاهزاده
در فیصل قضایا مدخل می نمود و میرزا رستم در قتل او با خواص و مقربان مشورت فرمود همگنان گفتند که
چون عید نزدیک است و خواجه بمبارکباد خواهد آمد دران زمان کار او را باتمام رسانند و بموجب
فرمان در روز معین مهم خواجه را آخر ساختند و اصفهانیان بعد از قتل خواجه با میرزاده رستم تاب
مقاومت نیاورده عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمایه بپابوس حضرت
خاقان سعید مستسعد گشت و انواع انعامات و تشریفات اختصاص داد و آنحضرت آنچه مایحتاج
الیه شاهزاده مشارالیه بود با وارزانی داشت و بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر
در فارس و عراق عجم فرمان فرمای علی الاطلاق شد و شهر قم را مسخر گردانید و باصفهان
رفت و کوکب طالع او بدرجهٔ شرف رسیده دار الملک سلطان ملکشاه تختگاه ساخت

ذکر مقید شدن علاء الدوله بن سلطان احمد جلایر و غباری که میان قرا یوسف و سلطان احمد پدید آمد و انتهای ایام او

در زمانی که امرای عراق از سمرقند مراجعت کرده باذربایجان
میرفتند سلطان علاء الدوله پسر سلطان احمد جلایر را بر خود حاکم ساخته گاه و بیگاه مجتمع پیش او میگشتند
اما او را زیاده شوکتی و مکنتی نبود و چون بحوالی استراباد رسیدند علاء الدوله قاصدی در خفیه پیش
بیر پادشاه حاکم آنجا فرستاد که این جماعت که عازم ولایت آذربایجان شده اند نقود و

اجناس و جواهر فراوان همراه دارند قوت طامعه پیر پادشاه در حرکت آمده با لشکر بسر راه ایشان
رفت طایفه از آنجماعت که پیشتر بودند و هرچه داشتند با خود برده رجاحتی که مانده بودند دست از
احمال و اثقال شسته و مجموع را گذاشته با اهل و عیال بیرون رفتند و علاء الدوله پیش پیر پادشاه
رفت چه بموجب اشارت حضرت صاحبقران مغفور خواهر سلطان علاء الدوله را که دختر سلطان
احمد جلایر بود پیر پادشاه در حباله نکاح داشت و علاء الدوله چند روزی در استرآباد بغلاکت روزگار
گذرانیده متوجه خدمت امیر قرایوسف شد و قرایوسف در مقام تربیت او در آمده خدمتش را
با نعامات متکاثر آسوده خاطر گردانید و چند وقت ملازم بود آخر الامر امراء عراق بعرض رسانیدند
که مصلحت آنست که علاء الدوله پیش پدرش سلطان احمد رود که توقف او در اینجا مستلزم فتنه و پریشانیست
قرایوسف علاء الدوله را پیش خود طلبیده گفت که میان ما و پدر تو مبانی پیمان بغلاظ ایمان تاکید
یافته و با یکدیگر در مقام محبتیم و مدتی شد که تو بکربت غربت گرفتاری اکنون صلاح چنان می نماید
که بخدمت پدر مبادرت نمایی و زنهار که به تبریز نروی که اراذل و اوباش آنجا پیش تو جمع آیند
و این معنی موجب فتنه خواهد بود و امیر قرایوسف علاء الدوله را در آغوش کشیده و اسب و جامه
داده گسیل کرده و خود بجانب خوی روانه شد سلطان زاده چون از اردوی قرایوسف بیرون
آمد باغوا جمعی مردم بدآموز که همراه او بودند متوجه تبریز گشت و چون بدانجا رسید طایفه از ارباب
شرارت پیش او جمع آمدند حاجی کوجک رکابدار که از قبل قرایوسف حاکم تبریز بود و این معنی را شنید
فی الحال سوار شده پیش علاء الدوله رفت و گفت فرمان پادشاه چنان بود که تو به تبریز نیایی چرا
مرتکب خلاف امر شده علاء الدوله جوابی ناملایم گفت حاجی کوجک او را بند کرده پیش قرایوسف
فرستاد و فرمود که در چاه زندان شاهزاده را مضبوط نگاه دارند و در اثنای این اوقات سلطان احمد

بجد تمام در استحکام بغداد سعی می نمود و مال فراوان در ان اوان بدست او افتاده بود و در عمارت
مدینة السلام صرف میکرد و بیان این سخن آنست که در وقت توجه حضرت صاحبقران مغفور بجانب
بغداد بسیاری از زر نقد و طلاء خود را در صنادیق نهاده بمعاونت معتمدان خویش بموضعی که هیچکس
گمان آنجا نمی برد نهان کردند و درین نوبت که بدار السلام آمد آنها را بچنگ آورد و شهر را از آنچه
بود مختصر تر ساخت و خندق عمیق در پیرامن آن باز پرداخت رسولان پیش قرایوسف
و پیر بداق خان فرستاد با تحف و هدایا و در باب پرسش علاء الدوله که محبوس بود هیچ سخن نگفت و
پیغام فرستاد که در بهار آینده بواسطه ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد در ییلاق همدان
اتفاق نزول خواهد آمد قرایوسف را عدم درخواست سلطان احمد بسلطان علاء الدوله موافق
مزاج نیفتاد و از پیغام توجه بجانب همدان نیز متاثر گشت و گفت میان ما و او عهد و پیمان واقع
شده که قصد مملکت یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمیکنم اگر او مرتکب این امر ناپسندیده می شود
حاکم است و این نوبت ایلچی سلطان را زیاده احترامی نکرد و چون بهار شد قرایوسف به ییلاق
اله تاق رفت و حشری انبوه در ظل رایت او مجتمع گشتند و بضبط آن ولایت مشغول شده تا حدود
ارجیش و عادل جوز رفت و از آنطرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان آمد و
بتصرف گماشتگان بسطام جاگیر بود ایشان در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تابستان در آنجا گذرانید
با پانزده قوشون مکمل آراسته متوجه سلطانیه شد و در قلعه سلطانیه معصوم برادر بسطام حاکم بود و سلطان
هژده روز او را محاصره کرد و کاری از پیش نرفت کس پیش او فرستاده او را بعنایت و عاطفت
پادشاهانه نوید داد گفت صبر باید کرد تا خود چه پیش آید مقارن این حال خبر رسید که اویس نامی در بغداد
بفرزندی سلطان موسوم شده و بعضی مفسدان عروس مملکت را در نظر او جلوه داده اند و خدمتش

شیفته این معنی گشته سلطان را بر در سلطانیه مجال توقف نماند و عازم دار السلام شد و چون به بغداد
رسید عقد جمعیت مخالفان از هم فرو ریختند اویس مذکور و پسر شعیب که خمیرمایهٔ فتنه و فساد بودند گرفتار شدند
و درین زمان که سلطان از سلطانیه بازگشته به بغداد رفت امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق در بغداد
کرد و بعد از آن بنابر تعرض قراعثمان بولایت ارزنجان و استدعای والی آنجا پیر طهرتن قرا یوسف
با لشکرهای گران متوجه آن صوب شد و پسر خود شاه محمد را که ارشد اولاد او بود جهت محافظت در اوجان
بگذاشت و سلطان احمد غیبت قرا یوسف را غنیمت شمرده از مردم اویرات و ترا که که سر از متابعت
قرا یوسف کشیده بودند و سپاه عراق عرب و احشام کردستان و دیگر ممالک گروه انبوه و لشکر گران
شکوه از بغداد به همدان آمد و از آنجا متوجه تبریز گشت شاه محمد پسر قرا یوسف از اوجان بخوی رفت
و سلطان احمد با تجمل و زینتی تمام در غرهٔ ربیع الاول سنه ثلث عشر و ثمانمایه بشهر درآمد که بینندگان در تحیر
افتادند چنانچه قریب صد قطار شتر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر احمال و اثقال او میکشیدند
و جلهای شتران و اسبان و استران بیشتر از کیمخای شاهی بود و دران روز نه تغوز اسب برسم کوتل همه
با زینهای زر و لجامهای مرصع پیش پیش او می دوانیدند و بر بالای سرش چتر زربفت مرصع داشته بودند
و مرغی از طلای احمر بر زبر چتر ترتیب داده و دری در مقابل بیضهٔ عصفوری در دهان مرغ تعبیه کرده و امرا
عظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و از عقب ایشان جوانان و صاحب حسنان که ملازم بودند
همه با جامهای زربفت هر یک نوعی از سلاح در دست گرفته میشتافتند و بر دست راست سلطان
شاهین آقا که صاحب اختیار مملکت بود قدم برخاک می نهاد و بر دست چپ او بغداد آقا پیاده میرفت
و از پیش و قفای سلطان مقدار یک تیر پرتاب نیک هیچ سوار نبود و دران روز شهر را آذین بسته
انواع آرایش بتقدیم رسانیده بودند و هرچند قدم که رفتی زر سرخ و نقرهٔ سفید همه مسکوک بر سر او می پاشیدند

و هر چند گام که اسب او می نهاد پای اندازهای قیمتی بر زمین می افکندند و سلطان لعلی بر تاج داشت که
دیدها از دیدن آن خیره میگردید بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دولتخانهٔ تبریز نزول فرمود
و جمعی از امرا که در عقب شاه محمد بودند ولد قرا یوسف در حوالی خوی باو رسیدند و بعد از کوشش فراوان
هر دو گروه دست از محاربه باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون قرا یوسف بنابر طلب
پیر طهرتن و مردم ارزنجان بدانجا رسید خلق آن مملکت در تسلیم شهر تعللی می نمودند و داعیهٔ آن داشتند
که قرا یوسف بر ایشان کسی مقرر کرده شهر را بولد طهرتن مسلم داشته بازگردد قرا یوسف برین معنی راضی
نشده و آغاز محاصره کرد عاقبت سادات و موالی و اعیان و اشراف ارزنجان بیرون آمده شهر را
تسلیم نمودند و خطبه و سکه بنام و لقب پیر بداق خان موشح گشت و آن دیار را با توابع و لواحق برسم
سیورغال قرا یوسف بیار غار خویش پیر عمر که در سپاهی گری بغایت معتقد او بود ارزانی داشت
و چون دو روز از فتح ارزنجان گذشت خبر استیلای سلطان احمد بر ممالک ارزنجان مسموع قرا یوسف
گشت امرا و اعیان سپاه و مقربان درگاه را جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان مشاورت فرمود
همگنان بر محاربهٔ قرا یوسف با سلطان احمد اتفاق کردند و در باب یکجهتی خویش سوگندان عظیم بر زبان
آوردند قرا یوسف یکیک را بوعدهای جمیل خوشدل گردانیده و مقرر شد که بچهل منزل به تبریز آیند و از
ارزنجان روانشده و مسافت پیموده بصحرایی که قریب شنب غازان بود و سلطان احمد در آنجا اقامت
نموده بود رسیدند و دران منزل فرود آمده تهیهٔ اسباب مقابله و مقاتله مشغول شدند و صباح روز آدینه
قرا یوسف از یورت خود سوار شده میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته روی بشهر شنب غازان نهاد
و سلطان احمد با لشکری متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم واقع شده از طرفین خلق بسیار
بقتل رسیدند عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکری سلطان روی بانهزام آوردند و باطراف

وجوانب پراکنده گشتند و سلطان احمد در معرکه تنها مانده ناچار عنان بگردانید و در وقت فرار
ترکمانی مجهول بوی رسیده و نادانسته دو ضرب زده سلطان را از اسب در انداخت و سلاح و جامهای
قیمتی پادشاه را گرفته او را بگذاشت و سلطان بسوراخ باغی که آب از آنجا بیرون می آمد در رفت
و از غایت دهشت هم آنجا بنشست تا ببیند که کسی از عقب او می آید از قضا پیری کفش دوز از شهر
بیرون آمده و بر بالای درخت جوز رفته نظاره جنگ میکرد و در آن حال که سلطان یک سواره از شهر
بیرون آمده روی بگریز آورد و اسب او را بشناخته دانست که راکب پادشاه عالی مرتبت زیر آمده
پیش سوراخ رفت و فریاد بر آورد که ای پادشاه عالم این چه حالتست سلطان گفت که خاموش
باش و ستر ما فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم و نزد چهارپایان از ایشان
بستانیم و ترا رعایت نیک کنیم و همین که ببغداد رسیم ملوک یعقوبیه را برسم سیورغال بتو ارزانی داریم
و برین جمله عهد بسته پیر کفش دوز بخانه رفت و او عجوزه داشت که او بجوز زدن تفاول نمودی و از امور
آینده و قضایای مخفیه سخن گفتی پیر با زن خود صورت حال در میان نهاد و آن عجوزه بدر نهاد جوز زدن آغاز
نهاد و چون از کار فارغ شد شوهر را گفت که میان ما و بغداد و یعقوبیه مسافتی بعیدست و حالیا از ان
نفعی بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب شود و مردم پیش سلطان جمع شوند دیگر ترا با او ملاقات
دست ندهد و صیدی چنین از دست ما بجهد و آن زمان پشیمانی سودی ندارد اکنون مصلحت آن می نماید
که پیش قرایوسف روی و کیفیت حال باز نموده سونچی نیک بستانی کفش دوز را سخن زن معقول
افتاده متوجه درگاه پادشاه شد و دران زمان میرآخوران و اختاجیان را سلطان جمع آورده
از ایشان تفحص میکرد که سلطان احمد چند سر اسب همراه داشت و چند اسب همراه برده باشد و چند
دیگر بدست سپاه افتاده باشد ناگاه پیر کفش دوز بی تحاشی بمجلس قرایوسف درآمده گفت که سلطان احمد

در موضعی نزدیک پنهانست اگر پادشاه خواهد جمعی را بر او برم قرایوسف گفت این چه سخن است باید که
او چند فرسخ قطع کرده باشد پیر کفش دوز بر قول خود اصرار نموده عرضه داشت که معتمدان خود باید فرستاد
تا قلعه را بسپارم قرایوسف مردم اعتمادی خویش را مثل شیخ اورتون و بیردی شیرجی و محمود ایناق و ستیلمش
همراه کفش دوز روان کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ بیرون آوردند و سلطان برهنه بود و با یک
پیرهن قبای خلق در پشت انداخته و تاقیه کهنه بر سرش نهادند و خدمتش را بر کفل اسب بیردی شیرجی سوار
کرده بمجلس قرایوسف رسانیدند امیر یوسف برپای خواست و سلطان را بر پهلوی خود بنشاند
و زبان عتاب برگشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا بر قول و فعل تو اعتماد نیست بارها بقرآن مجید
و اسمای بزرگ الهی سوگند خوردی که قصد من و مملکت من نکنی و خلاف کردی قرایوسف هر حکایتی
شکایتی که در دل داشت اظهار فرمود و حرکات ناشایستی که از ایام گذشته تا غایت از وی صادر شده
بود باز نمود و بعد از آن او را از موضع جلوس برخیزانیده در صف نعال نشاند و پیر بداق خان در آمده
برکت بنشست و امرا و اعیان با سلطان گفتند که مملکت تو بتو و به پیر بداق میرسد و بهزل یا بجد از وی
تفویض ممالک آذربایجان باسم پیر بداق خان با آب زر کشند و تکلیف کردند که سلطان آن نشان را
خود نوشت آنگاه گفتند که ما شاه محمد را در ممالک آذربایجان گذاشته بودیم و تو آمدی و آنرا بعنف از
دست او انتزاع کردی اکنون یورت قدیمی خود بغداد را مع مضافات باو باید داد و فرمودند که دران
باب بخط خویش نشانی در قلم آورد مضمون آنکه فرزندان اعز امجد ابقاهم الله تعالی که در بغداد اند
و مستحفظان قلعه هیت و تکریت بدانند که تختگاه بغداد را بفرزند اعز ارشد ارجمند غیاث الدین محمد
شاه بهادر ارزانی داشتیم می باید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال با یراق و پیشکش باستقبال بیرون
آیند و مفاتیح قلاع و خزاین باو سپارند و ابواب مخالفت مسدود گردانیده خدمتش را بقدم اطاعت

را تقیا و تلقی نمایند و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قرا یوسف دامرا هم در آن مجلس
جانقی کرده شاه محمد را نامزد دار السلام فرمودند و امراء ایرات و سرخیلان اعراب عیرات آن را از
متجنده که درین جنگ اسیر شده بودند امان داده در رکاب شاه محمد روان کردند و بسطام با سلطان
گفت که خاندان سلطان اویس را تو خراب کردی و با زماندگان و ارکان دولت او را کشتی و از تو
هیچ کاری که لایق باشد صادر نشد و نخواهد شد و ما نخواهیم گذاشتن که امیر یوسف را بگویی
و فی الحال از جای خود برخواست و شمشیر از میان کشاده پیش قرا یوسف گذاشت که حیات این شخص
موجب فساد است و اگر او را زنده بگذاری هزار فتنه و شورش روی نماید و نزد عقلا عدم او بر وجودش
رجحان دارد و امراء عراق متفق الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد بهیچ وجه مصلحت نیست آن
نیکان صادق جواب داد که بعنایت الله تعالی اگر هزار کس همچون او در لشکر من باشد دغدغه
بخاطر خطور نخواهد کرد و من سوگند خورده ام که قصد او نکنم و اصلا بخلاف سوگند خود عمل نخواهم
کرد و بسطام معروض داشت که این شخص چندین خون ناحق کرده است و خصمان حاضراند اگر
تو قصد او نمی کنی حمایت او هم مکن قرا یوسف ساکت شد امراء عراق ستمش را گفتند که سلطان را
بمدرسه قاضی شیخ علی که یورت او بود ببر خواجه جعفر تبریزی زانو زده عرضه داشت که سلطان
برادر مرا بناحق کشته است و بسطام بر صدق مقال او گواهی داده و از بسیاری مبالغه عراقیان
امیر یوسف بقتل سلطان احمد همداستان گشت و خواجه جعفر و چند کس دیگر بخانه ستمش رفتند
و سلطان را بخفه هلاک کردند و روز دیگر امرا بخدمت قرا یوسف رفتند و بسطام بعرض رسانید
که با آنکه سلطان احمد را دیروز بعالم عدم فرستادیم اوباش و اراذل می گویند که سلطان زنده است
و چندان مبالغه می کنند که ممکن که فتنه روی نماید قرا یوسف بسطام را گفت که تدبیر این امر منوط

برای و تدبیر تست بسطام فرمود که نعش سلطان را در مدرسه خواجه شیخ کججی نهادند و صوفی سیاه بر او
پوشیدند و اهل تردد تا سه روز آمده سلطان را بدان حال می دیدند و بدین تدبیر این گفتگو تسکین
یافت و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در جنگگاه گرفتار شده بودند همان شربت شهادت
چشانیدند و سلطان علاء الدوله را که در قلعه محبوس داشتند بموجب فرموده قرا یوسف براه عدم
فرستادند و سلطان احمد را تجهیز و تکفین کرده در عمارت دمشقیه در پایین برادرش سلطان حسین
که بتیغ غدر او کشته شده بود مدفون ساختند دنیا جای آفات است و در بسیاری اوقات ظالمان
هم درین عالم بجزای اعمال سیئه خود گرفتار می شوند و چون خبر واقعه سلطان احمد بسمع علیه حضرت
شاهرخی رسید از خواجه عبدالقادر که گویند که چند سال در خدمت سلطان احمد بسر برده بود پرسیدند که
در باب قضیه دوست خود هیچ ساخته خواجه عبدالقادر این رباعی گفته و در علی الشطام داده بعرض رسانید
بیت عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز ها با دو سپهر نیست جای ستیز ها کان مهر سپهر سرو برنا ناگاه
تاریخ وفات گشت قصد تبریز ها اما قضیه شاه محمد ولد امیر قرا یوسف چنان بود که بعد از قطع مسافت
بدار السلام رسید بعد از یکسال و شش ماه که اولاد و صغار سلطان احمد در بغداد محاصره کرد ایشان
در شب یکشنبه پنهان گشته بگریختند و او شهر را بگرفت و بر تمامت ولایت عراق عرب استیلا یافت
و در آن مملکت مدتها حکومت کرد و لشکر فراوان جمع آورد و مال بیکران اندوخت و خطبه
سکه بنام خویش موشح ساخت و دیگر پیش پدر نیامد و قرا یوسف با وتعرض نکرد

گفتار در قضایای خراسان و عزیمت خاقان سعید بعد از تمهید خاطر شاهزادگان بجانب سیستان

و در شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه حضرت
خاقان سعید پرتو التفات بر حال اولاد و امجاد انداخته فرمان داد تا اسباب طوی بعظمت ترتیب کردند
و موضع باغ شهر را که قریب بقلعه اختیار الدین در نفس دار السلطنه هراة واقع است آرایش داده بهشت

شاهزادگان غیاث الدین میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر قیام نمودند درین اثنا خبر رسید که میرزا بابر
از کرمان بسیستان آمده و شاه قطب الدین والی آن ولایت دم از محبت و ولای او میزند و این معنی
موجب استغنا و استرضای حضرت خاقانی میبود لاجرم شهریار جمشید قدر فریدون فر با حصار لشکر ظفر نشان فرمان
داد و اعلام ظفر اعلام در شهر جمادی الاول سال مذکور از دار السلطنت هراة در حرکت آمد و چون رایات
نصرت شعار بقصبهٔ اسفزار رسید برحسب اشارهٔ کامکار سپاه جلادت شعار درعهای داودی پوشیده
و خودهای مصقول در سر و کمانهای کیانی در بازو بعرضگاه حاضر گشتند و جنود ظفر پناه از اسفزار
روان گشته والی آنجا شاه اسکندر نیالتکین بحصانت قلعه و ذخیرهٔ فراوان و مدد اهل سیستان مغرور
گشته سپر ممانعت در سر کشید و پای اطاعت پیش ننهاد چرخ منصور مانند قضای مبرم بر ظاهر آن
قلعه نزول کردند هزار مرد جلد از مردم فراه با شاه اسکندر در حصار بودند و بهادران سیستان مثل محمود
هندو بوقا و محمود شمس و غیرهم با ایشان متفق دیار و مجموع دلاوران آن سرزمین پشت بدیوار حصار
نهاده بایستادند و جمعی از سپاه فیروزی نشان مثل محمود شاه نکودری و یوسف عراقی و خدایداد
و سرداران دیگر حمله کردند و از دیوارها گذشته پیاده بمیان باغی درآمدند مبارزان جانبین دست بهم
آویخته گرز و شمشیر بر یکدیگر بختند مخالفان چون دست برد لشکر قیامت اثر مشاهده کردند
فرار کرده در قلعه خزیدند ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و کندن نقب
اهتمام نمودند نقب بعهدهٔ امیر شاه ملک بود و یکی بعهدهٔ امیر مضراب و دیگری بعهدهٔ امیر ترخان
و یکی بعهدهٔ امیر حسن صوفی ترخان و دیگری بعهدهٔ امیر علیکه کوکلتاش و یکی بعهدهٔ امیر جلال الدین فیروزشاه
و دیگری تعلق بامیر نوشیروان و یکی بامیر فرمان شیخ و دیگری بامیر سید علی ترخان و یکی بامیر یوسف خواجه
و امیر تکبه و مولانا ابراهیم صدر و دیگری بامیر خاوندشاه و بامیر موسی شیخ و امیر محمد مشرف تعلق میداشت

و طایفهٔ دیگر از سرداران سپاه ظفر شعار از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب میکندند و پیش
می بردند و مردم قلعه نیز کوششهای بهادرانه می نمودند و مدت ده شبانروز آتش رزم و پیکار
افروخته بود اهل حصار چون علامت دولت و اقبال بر چهرهٔ حال لشکر نصرت مآل مشاهده کردند
چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند اسکندر نیالتکین و پهلوان شمس را از سایر سرکشان قلعه
از در عجز بحضیض تضرع آمده امیر شاه ملک را شفیع ساختند و امیر مشار الیه سخن عجز و بیچارگی
ایشان در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت و بخشش همه خواهش نمود و ملتمس او با نجاح اقتران
یافته شاه اسکندر و سرداران قلعه بخدمت شتافتند و ارباب جرایم بمراحم و عواطف خسروانه
اختصاص یافتند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از دغدغهٔ قلعهٔ فراه فارغ شد رایت فتح آیت
بجانب حصار اوک برافراخت و پهلوان شمس را از راه مجد خلعت پوشانیده با معارف سیستان
برسم رسالت پیش شاه قطب الدین بخلاف گذشته بدرگاه عالم پناه آید جز عنایت و عاطفت
دربارهٔ او بظهور نخواهد پیوست حق علیم است و کفی به شهیدا که ما قصد مال و عرض او نداریم و اگر
نصیحت ما را بسمع رضا اصغا نماید و از خواب غفلت بیدار نگردد شاید که امری نسبت سپاهی و رعیت
آن ولایت از مکمن غیب بحیز فعل آید که در شریعت معدلت جایز نباشد و چون آنجماعت عزیمت
سیستان نمودند سپاه فیروزی شعار اوک را در میان گرفتند و اهل قلعه در مقام ممانعت و مدافعت
استوار بایستادند و از جانبین جنگ پیوسته شد لشکر منصور آب از ایشان باز گرفتند و ارباب
قلعه باب چاه روزگاری گذرانیدند و چاهجویان نقب زده آب چاه را نیز باز بستند شاه نصرت
و عاطفت ارزانی داشت و اهالی باقی قلاع دیگر که دران نزدیکی بود دست در دامن استیمان زده
امان یافتند و چون آن ولایت مسخر و مفتوح شد موکب همایون در جنبش آمده بهر من محل نزول لشکر

نصرت شعار گشت و شاه قطب الدین با آنکه خود دنیا مدکس نیز تو بهستانو آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک
اثیر کشید و بشحنهٔ قهر فرمان داد که بندهای سیستان که از عهد رستم باز بسته بود بشکستند و دست نهب و
غارت برآوردند و از مواضع و مزارع اثر نگذاشتند و با وجود آنکه دران مملکت غله بسیار مهیا شده
بود در اندک زمانی دود قحط از دودمان برآمد و خرابی بسیار از لشکریان دران دیار صدور
یافت و میرزا رستم در آن اولا از عراق آمده بود و امیر مضراب برحسب فرمان بر ولایت دره رفته همین
طریقه مسلوک داشتند و چون آثار بی عنایتی دران ممالک بمرتبهٔ ظاهر شد که مزیدی بران متصور نبود
حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرموده و ایالت ولایت فراه را بشاه اسکندر پسر شاه علی که آثار
مردانگی و انوار فرزانگی از ناصیهٔ او لایح و ظاهر بود ارزانی داشت و در سلخ شعبان دار السلطنت هراة
از وجود خجسته ورود آنحضرت رشک سپهر کبود گشت و درین اثنا ایلچیان دایمنگ خان پادشاه
ختای رسیده تعزیت حضرت صاحبقران مغفور رسانیدند و بصنوف نوازش و عنایت مخصوص گشته
رخصت انصراف یافتند **داستان امیرزاده خلیل سلطان و شرح اختلال حال و اسباب آن**
بر خداوندان بصیرت و هوشمندان صافی سریرت مختفی و محجوب نماند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل
جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و عروج بر معارج جهانداری بی سابقهٔ عنایت ربانی و مقارنه
تایید سبحانی خیالیست باطل و اندیشه ایست بیحاصل و هرکه بخاطر گذراند که ابقای آن بمجرد کثرت رجال
و بسیاری اموال بدون ارادهٔ ملک ذو الجلال میسر میشود تصوری باشد دور از صواب و پنداری بود
بی حقیقت تر از سراب چه از بسیاری شوکت و جهانبانی و مقدمات مکنت و ملکستانی میرزا خلیل سلطان
را دست داد از بدو ایجاد افسر و تخت تا آن غایت مشکل که هیچ نیکبختی را میسر شده باشد و در زمان
ارتحال و انتقال حضرت صاحبقران بیهمال بدار القرار اکثر امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار که در تاشکنت

با او بودند بیشتر لشکر فیروزی اثر در ظل رایت او مجتمع بودند و چون دران حدود از اولاد امجاد حضرت
صاحبقران بحسب سن از وی بزرگتر نبود خدمتش را بپادشاهی برداشتند و جمهور امرا و طبقات حشم
در رکاب او عازم سمرقند شدند و چون بحوالی آن بلدهٔ بی مانند رسیدند اصول و اعیان و امرا و ارباب حسب
اختیار که محافظت خزاین و دفاین تعلق بایشان میداشت با ائمه و ارباب عمایم برسم استقبال شتافتند و
مفاتیح و مقالید گنجها را تسلیم گماشتگان شاهزاده نمودند چنانچه شمه ازین سابقا مذکور شد و در ان
اوان شهری بمعموری و آبادانی سمرقند در ربع مسکون نبود و از هفت اقلیم عالم اکابر و اشراف علما
و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طبقات امم و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند
و خزاین خسروان نامدار و سلاطین ذو اقتدار از تلماق تا اقصی بلاد روم و از هندوستان تا نهایات
شام و آن مرز و بوم و از خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس و بلغار و فرنک و دیگر ترکات
و مصنوعات و پیشکشهای ملوک و حکام آن بلاد و دیار کفر و اسلام آنجا انتقال یافته بود و چندان نقره
ابیض و طلای احمر و اوانی مرصع و جواهر نفیس و امتعهٔ قیمتی و تجملات پادشاهی از جبه و جوشن و خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه و تیر و کمان و سیف و سنان در خزینه موجود بود که هرگز عشر عشیر آن در خیال جمشید
و فریدون در نیامده بود و مال و خراج سی و شش ساله ممالک محروسه ضمیمهٔ آن شده بود و با آنکه تختگاهی چنان
با آن همه اسباب خدم و حشم فراوان از سوار و پیاده بی کلفت جنگ و مشقت حرب و محنت سپاه
ناگهان بدست میرزا خلیل سلطان افتاده در اندک زمانی سر هیچ باز نهاد و شاهزاده دست را الکه
اتلاف و اسراف برکشاده چهار سال ازان همه زر و زیور و گنج و گوهر اثر نگذاشت جمعی دونان که شایستهٔ
یک دینار نبودند هر یک لطفاری میبردند و دیگران که هر فردی از ایشان مستحق صد تومان بودند در کار روزی
یکنان میمردند اکثر اموال را بکنیزانی داد که هم ایشان سبب زوال و اختلال ملک و اقبال او شدند و از

و از جملهٔ آنکه ارباب دولت و اصحاب مکنت را از ارتکاب آن اجتناب واجب لازم است شاهزاده
از آن احتراز ننمود یکی آن بود که فرومایگان را برکشید و بمرتبهٔ امارت رسانیده از وخامت آن نیندیشید
و هم خاطر امراء کبار و نوئینان رفیع مقدار ازین حرکت ناپسندیده برنجیدند و هم دیو غرور در دماغ آن
ناکسان آشیانه کرد و دیگر علت استقلال امیرزاده خلیل سلطان آن بود که او را چنانچه سبق ذکر یافت
بیکی از سراری امیر حاجی سیف الدین شاد ملک نام تعلق خاطر پیدا شد و پنهان از حضرت صاحبقران
آن معشوق را در نکاح آورد و مدتی جز دزدیده و بترس و بیم از وصال او حظی نمیگرفت و چون نوبت سلطنت
بشاهزاده رسید یکبارگی شیفتهٔ غنج و دلال او شد و عنان تمالک و تماسک از دست اختیار عدول نمود
از صواب دید آن ناقص عقل تجاوز جایز نمی داشت و میرزا خلیل سلطان باغواء شاد ملک خواتین
و سراری حضرت صاحبقرانی را که نسبت با و رتبهٔ مادری داشتند بر سبیل تکلیف بطایفه داد که خدمتکاری
آن [illegible] داشتند و این معنی علاوهٔ رنجش ارکان دولت و اعیان حضرت بلکه طبع وضیع و شریف از شاهزاده
متبرم و متنفر گشت و آن همه دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان بسر حد زوال پیوست

گفتار در نهضت موکب همایون از باغ شهر و وصول رکاب همایون بباغ بادغیس و متوجه شدن بماوراءالنهر

حضرت خاقان سعید ماه مبارک رمضان را در دار السلطنت هراة بگذرانید و بشرایط عید و آداب
آن روز سعید قیام نمود و خسرو انجمن در بیت الشرف خویش رایت اقبال برافراخت آنحضرت فرزند
ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بمحافظت دار الملک بگذاشت و امیر جلال الدین فیروزشاه را
بملازمت او باز داشت و فرمود که امیر لطف الله بیان تیمور و حمزه قوتوقو بسر حد سیستان رفته لوازم
حزم و احتیاط مرعی دارند و بنفس خجسته متوجه بادغیس شد و مثال متحتم الامتثال باحضار عساکر منصور شرف
نفاذ یافت و در اندک زمانی سپاهی افزون از چند و چون در ظل عنایت جمع آمدند و چون این خبر

بمیرزا خلیل سلطان رسید او نیز در سمرقند با لشکر فراوان بحوالی کش آمد و در آنجا خبر یافت که خداداد حسینی
که در زمرهٔ مخالفان انتظام داشت بکنار آب خجند رسید شاهزاده مشار الیه امیر الله داد و امیر ارغونشاه را
با سه هزار سوار نامزد آن صوب گردانید هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل هم فرود آمدند و در جنگ
تعجیل نمی ورزیدند امیرزاده خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده مدد طلبید شاهزاده با چهار هزار سوار
ایلغار فرموده تا قریهٔ شیراز براند و از آنجا فرود آمد خداداد حسینی برین حال اطلاع یافته روز خود را مخفی
نمود و شب همه شب و روز دیگر بر جناح استعجال ایلغار نموده هنگام نماز پیشین بقریهٔ شیراز رسید
و از جانبین جوانان در میدان آمده نیران محاربه را اشتعال دادند و عاقبت لشکر سمرقند شکست یافتند
میرزا خلیل سلطان بشیراز پناه برد و خداداد فی الحال شاهزاده و قلعه را بدست آورد و نشانها کوفته میسر نمود
که میرزا خلیل سلطان مهر کند و بآنجا و ولایات اطراف پیوستند و تا ممالک ماوراءالنهر مسخر او گشت و این
حادثهٔ عجیب در سیزدهم ذی قعدهٔ سنه احدی عشر و ثمانمایه وقوع یافت و چون پرتو شعور حضرت خاقان
مؤید منصور در ولایت بادغیس برین احوال جلیع افتاده لوای توجه بدیار ماوراءالنهر برافراخت و پیش ازین
حضرت خاقان سعید امیر جرکس باتیش پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود خداداد حسینی چون بر وی
ظفر یافت نوکر خود و نوکر میرزا محمد جهانگیر را مصحوب امیر جرکس روان کرد و ایشان در لباس قتلق تیمور
بموکب اعلی پیوستند و بعرض رسانیدند که امیر خداداد میگوید که این صورت بنا بر خدمتکاری آنحضرت
از بندهٔ مخلص صادر شد اکنون بهر چه فرمان شود عمل نمایم حضرت خاقان سعید چوبین توجین را همراه
نوکر خداداد فرستاده پیغام داد که آنچه در پردهٔ غیب مستتر بود ظاهر شد ما متعاقب ایلچی میرسیم هر چه
یراق و مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسید باید که امیر خداداد بی توقف متوجه قبلهٔ اقبال گردد که عنایات
خسروانه شامل احوال اوست و در ششم ذی حجه کنار آب جیحون معسکر همایون گشت و امیر شیخ نورالدین

در وقت توجه بجانب ماوراء النهر با حضرت پادشاه گردون اقتدار قرار داده بود که هرگاه که ماهچهٔ توق
ظفر شعار پادشاه از افق آن دیار طالع گردد من باردوی همایون خواهم پیوست و درینولا بنابر وعدهٔ
خویش ببخارا آمده و چون خداداد از توجه او بدرگاه عالم پناه خبر یافت از سمرقند بایلغار بر سر امیر
شیخ نور الدین تاخت و مردم او را پریشان و پراکنده خاطر ساخت و مراجعت نموده موکب حضرت
شاهرخی بفرخی و فیروزی از جیحون عبور نموده درین اثنا میرزا احمد میرک و میرزا سیدی احمد که امیر
خداداد ایشان را بتسخیر ولایت حصار فرستاده بود بتلقین ملهم دولت متوجه درگاه سلاطین پناه شده
شرف پابوس دریافتند و بنوازش پادشاهانه سرافراز گشتند و در خوار السمع پادشاه سعادت یار
رسید که چون رشتهٔ امیر خداداد حسینی از آراستن زلف عروس مملکت منقطع گشت میرزا سلطان خلیل
بند کرده هزیمت غنیمت شمرد و حضرت خاقان سعید در زمان نصرت و تایید پادشاهی مانند
بالشکر متوجه دار الملک سمرقند شد و بیشتر علیکه کوکلتاش را با امناء دیوان بدانجانب جهت
حفظ و ضبط خزینه و اموال روان فرمود و میرزا محمد جهانگیر و امرا و ارکان دولت و اعیان و دستار بندان
شهر باستقبال تا رباط بام آمدند و بالتفات پادشاه اسلام سرافتخار و مباهات باوج سماوات
میکشیدند و در عشرین ذی حجه ازین مقدم خسروی زمین تختگاه حضرت صاحبقران مغفرت
پای تفوق بر چرخ برین نهاد و ظل رافت و عنایت و نصفت و حمایت آنحضرت بر رؤس اهالی
آن دیار مبسوط گشت و چون حق در منزل خود قرار گرفت امیر خداداد با ارباب بغی و عناد روی
بمغولستان نهاد و حضرت خاقان سعید شکر نعم ملک حمید مجید بجای آورد و در اوایل محرم
سنه اثنی عشر و ثمانمایه امیر خضر خواجه و امیر حسن کاو و خواجکی را فرمان داد که بجد و دستان رفته به
لطف الله بیان تیمور و حمزه قنقو ملحق گشتند و از آنجانب برخبر بوده معاون یکدیگر باشند

دولت بیاتر خان ایشان خداداد حسینی فرستاد که تو پیش ازین بعرض رسانیده بودی که ما از مهمی که متصدی
آن شدیم غرض استرضای شماست و ما از آن کار ممنونیم و همانا طریق اهتمام و عنایت ما نسبت با
بندگان قدیم و چاکران برجادهٔ عبودیت راسخ و مستقیم دانسته باشد و حسن وفا و شیمهٔ صدق و صفای
او معلوم شده و تا غایت امری واقع نشده که موجب احتراز و اجتناب او از ملازمت ما باشد اکنون
باید که بی دغدغه متوجه اینجانب گردد تا از مایدهٔ احسان ما بنصیبی از محظوظ و بهره ور شود چون ولد
بیاتر خان با امیر خداداد ملاقات کرده با او رسالت قیام نمود خدمتش را جواب گفت که امیر شیخ نور الدین
آنحضرت را برین مزاج نخواهد گذاشت اگر او را بند کند من بخدمت سرافراز گردم حضرت خاقان سعید
ازین جواب ناصواب برنجید و در غضب رفت و دفع فتنهٔ آن ناحق شناس را اهم مهمات دانسته بجانب
مغولستان در حرکت آمد **ذکر توجه حضرت صاحبقران سعید بجانب مغولستان و سوختن قبیلهٔ خداداد
حسینی با آتش غضب شمع جهان** حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده رایت جلادت
بانصوب برافراشت و انتقام خداداد حسینی بر ذمت همت پادشاهانه از جملهٔ مفترضات شناخت
و از سمرقند بیرون آمده چون قریهٔ شیراز مخیم اعلام دولت شد بازگشت میرزا رستم و امیر علی ترخان
و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان بر حسب فرمان برسم منقلای روان شدند و میرزا میرک احمد و میرزا بایقرا
و امیر سلطانشاه برلاس و امیر حسن صوفی نامزد خجند گشتند و حضرت خاقان سعید موضع
اوراتپه را محل اقامت سپاه نصرت علامت ساخت و از پیش امرای منقلای خبر آمد که امیر خداداد حسینی
میگوید که امیر شیخ نور الدین باینجانب آید هر چه مصلحت باشد بتقدیم رسانیده شود آنحضرت امیر مشار الیه
بر آن صوب فرستاد و درین اثنا صورتی بس بدیع روی نمود که آیینهٔ خیال هیچکس نقش پذیر مثل آن
نبود و کیفیت واقعه چنان بود که امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان استمداد نموده و او برادر خود

شمع جهان را بمعاونت فرستاد و امیر خداداد خرم و خوشدل شده خرامان و نازان باستقبال شمع جهان
جهان شتافت و از مضمون مثال بیت هر بیشه گمان مبر که خالیست ⁂ شاید که پلنگ خفته باشد ⁂
غافل ماند و با آنکه نسبت با برادر محمد خان وظایف خدمت و لوازم ضیافت کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید
اما او با خواص خویش در میان نهاد که خداداد حسینی مردی ناحق شناس بی وفاست چه با وجود چندین
عنایت و عاطفت که حضرت صاحبقرانی درباره او داشت اکنون به بینید که این نمک بحرام با اولاد کرام
آنحضرت چه نوع معاش میکند و عدم چنین شخصی بر وجود او در میزان خرد رجحان دارد و بر قتل او اتفاق
نموده خدمتش را بگرفتند و سر پر هوس او را از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستادند سو
سری که گردن از امرت کشید گردنش ⁂ بر آستان تو اینک کشان کشان آرند ⁂ ذکر تفویض مملکت
بمیرزا میرک احمد ولد میرزا عمر شیخ و آمدن میرزا خلیل سلطان و رجوع ایالت ماوراءالنهر بحضرت شاهزاده
عالمیان میرزا الغ بیک چون ممالک ماوراءالنهر در تحت تصرف گماشتگان حضرت خاقان سعید
قرار یافت پرتو التفات بر احوال میرزا میرک احمد بن شاهزاده مرحوم شهید عمر شیخ بهادر که در مدت
طریق جانسپاری سلوک داشته بود انداخت و زمام حکومت اوزجند را در کف کفایت او نهاد
و برادر او میرزا بایقرا و امیر مضراب و امیر موسیکا را بدان ولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از ضبط و نسق
امور آنجایی باردوی همایون بازگردند و امراء منقلای سر خداداد و پسرش الله داد که در قلعه شاهرخیه
بسری برو همراه آوردند بصنوف نوازش گشتند و امیر شیخ نور الدین که بر حسب فرمان عازم ملاقات
خداداد حسینی بود چون شر او مندفع شد معاودت نموده بپایه سریر اعلی عرضه کردند که مغولان
بولایت در آمده اند مبادا که از ایشان خرابی واقع شود اگر رخصت فرمایند بیورت خود باز گردم
و دست تصرف آن جماعت را از مملکت کوتاه گردانم حضرت خاقان سعید اجازت داد مشروط بآنکه زود

باز آید و میعادی مقرر کرد که اگر از آن تجاوز نماید گناهکار باشد و امیر مشار الیه تقبل نموده روان شد در این
اثنا بمسامع جلال پیوست که امیرزاده خلیل سلطان بعد از واقعه خداداد نگاهبانان را با خود متفق ساخته
بطرف الان قلعه رفته با امیر عبد الخالق پسر خداداد مذکور پیوسته است حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را
با دیگر سرداران بدانجانب فرستاد که ایشان را بدست آورند و خود بنفس همایون عازم سمرقند شد
امیرزاده خلیل سلطان التماس کرد که راه من باز دهید که ازین مضیق بیرون آیم و امیر عبد الخالق نیز خبر
فرستاد که شما از در قلعه برخیزید که من متوجه درگاه عالم پناه می‌شوم امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره
دیده عازم اردوی اعلی گشت و چون امیر شیخ نور الدین در آمدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید مولانا
قطب الدین قمی و امیر توکل قرقرا که در زمان حضرت صاحبقران مغفور متصدی مهمات امور بودند
پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد که مقرر چنان بود که زود مراجعت نمایی موجب توقف چیست او در
جواب گفت که عنایت پادشاهانه درباره من بسیار واقع شده و از تقصیرات خود منفعلم ملتمس آنکه مرا در نوبت حال
از آمدن معاف دارند و چون رایت ظفر نشان بخراسان مراجعت نماید بخدمت رسم و متقارن این
میرزا خلیل سلطان از الان کوه آمده با امیر شیخ نور الدین پیوست و مولانا قطب الدین و توکل بازگشته
سخن او را معروض گردانیدند حضرت خاقان سعید عذر شیخ نور الدین را مسموع نداشت و عنان عزیمت
بجانب او منعطف ساخت و در آقسولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان بخشی نام آمده کیفیت احوال
و صورت نیاز و دولتخواهی او را معروض داشت حضرت خاقان سعید فرستاده را بالطاف بیکران
مستظهر ساخته باز گردانید و شاهزاده بار دیگر بخشی را فرستاد که آنحضرت عهد و پیمان بسته از امرا کرا
فرستند همراه او بخدمت مبادرت نمایم حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود که متوجه جانب او گردند و در حضور بخشی پیش امرا قسم یاد کرد که

که مدت الحیوة قصد جان فرزندی خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم دارم و اگر کسی قصد او کند بقدر
وسع و امکان بدفع او سعی نمایم و سخن صاحب اغراض در شان او نشنوم امرا این عهد و از آنحضرت شنیده
متوجه جانب انزار گشتند که میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین در آنجا بودند و چون بدانحدود رسیدند
امیر شاه ملک بر کنار آب توقف نموده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بانزار رفتند و میرزا خلیل سلطان
ملاقات کرده در حضور امیر شیخ نور الدین سخنان حضرت خاقان سعید را بعرض رسانیدند شاهزاده مستظهر
و آسوده خاطر روی باردوی همایون نهاده در موضع اوزون اتا شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده مجلس
انس و بساط قرب گشت و از خاطر خطیر خسرو جهانگیر داعیهٔ معاودت بجانب خراسان سر بر زد و ایالت مملکت
ماوراء النهر و ترکستان را بفرزند سعادتمند خود نور باصرهٔ خلافت مغیث الدین میرزا الغ بیگ کورکان ارزانی
داشت اگرچه شاهزاده در باب عدالت و نصفت اینجا بود و احتیاج بپند و نصیحت نداشت آنحضرت
گوش هوش او را بدرر نصایح و مواعظ مشفقانه و التفات پادشاهانه بیاراست ذکر تفویض حصار شادمان
بمیرزا محمد جهانگیر و قندهار و کابل بمیرزا قیدو و تربیت یافتن هردو و مفوض شدن بلخ و ضمایم آن
بابو الفتح ابراهیم سلطان چون ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق از مهمات ممالک ماوراء النهر بپرداخت
رایت مراجعت بصوب دار السلطنت هراة برافراخت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر
بن میرزا محمد سلطان برسم سیورغال ارزانی داشت و شاهزاده را بدارایی رعیت و تنظیم امور ملک
و ملت وصیت فرمود و خدمتش خوشدل و شادمان روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب همایون
از جیحون عبور نموده مملکت قندهار و کابل و غزنین را که تختگاه آل سبکتکین بود بمیرزا قیدو فرزند ارجمند
میرزا پیر محمد و میرزا جهانگیر عنایت فرمود و گفت که عروس آن مملکت را بزیور معدلت و احسان بیاراید
و مضمون کلمهٔ الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم را بخاطر بگذرانید و چمن ملک را از خار ظلم ظالمان و مفسدان

پاک سازد و این معنی را سبب استدامت دولت شناسد و از طریق سویت و عدالت در نگذرد و بعد از آن
رای جهانگشای عالم آرای پادشاه هفت کشور مقتضی آن شد که حکومت مملکت بلخ و طخارستان را تا
حد کابل و بدخشان به یمین عدل شامل و حسن عقل کامل فرزند عالیشان متعالی مکان خویش ابو الفتح میرزا
ابراهیم سلطان که در تمامت الوس جغتای بلکه در مجموع بلاد ایران و توران در فنون فضایل و مکارم
اخلاق و محاسن آداب عدیل و نظیر نداشت حواله فرماید و بنابران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که
شاهزاده که در دار السلطنت هراة قایم مقام حضرت ظل علی خاقانی بود متوجه اردوی سلطانی
گردد و آنجناب امتثال مثال نموده بر مرکب استعجال سوار شده در شانزدهم رجب بخطهٔ اندخود
رسیده سعادت دستبوس دریافت و بعد از آزار بسیار که حضرت خاقان سعید او را مخاطب ساخت
بضبط مملکتی که باسم آنجناب موسوم شده فرستاد و در وقت وداع زبان خجسته بیان حضرت
خاقان سعید باین مقال مترنم شد که بیت نماند بگیتی کسی پایدار ؛ همان به که نیکی بود یادگار
و چون مهمات آن ولایت بحسب اراده سرانجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دار السلطنت هراة
ایلغار فرمود و در شانزدهم شعبان بمستقر دولت و شرف رسیده آن بلدهٔ طیبه طراوت روضهٔ
رضوان یافت ؛

یکی از آن جمله آن بود که سید علی بن امیر سید کمال الدین بن امیر سید قوام الدین که حاکم آمل و
ساری بود پناه بدرگاه عالم پناه آورد و مفصل این مجمل آنست که حضرت صاحبقران مغفور
هنگام مراجعت از دیار مصر و شام حکومت آمل و ساری را بجناب مرتضی مشار الیه ارزانی داشته بود
و درین ایام که حضرت خاقان سعید در ماوراء النهر بود امیر سید مرتضی برادر امیر سید علی
بامداد سادات هزاره جریب سپاهی فراهم آورده قصد برادر کرد و امیر سید علی بولایت

خراسان آمد و مشمول نظر عاطفت گشته حضرت خاقان سعید متقبل شد که او را بمملکتش رساند
و خواجه محمد مشرف سمنانی را مقرر فرمود که در مصاحبت امیر سید علی بجانب ساری رود و با سید
مرتضی بگوید که حضرت خاقان مغفور ولایت آمل و ساری بر برادر تو ارزانی داشته تو اکنون در آن
مضایقه میکنی وظیفه آنکه ابطال بقواعدی که آنحضرت مؤکد گردانیده راه ندهی و با برادر منازعت نکنی
که این معنی موجب کدورت ضمیر اشرف خواهد شد و بحمد الله و المنه که ما امروز تا هشتاد هزار سوار مکمل در خراسان
نشسته ایم و خاطر از جمیع جوانب جمع و ضبط آن مملکت ظاهرا بنهضت رکاب همایون احتیاج نداشته
باشد اگر جناب مرتضوی سخن ما را نشنود لشکرها در آن حدود مجتمع اند و اشارت عالی را مترصد او را
بشنوانند و چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید علی باسترآباد رسیدند خواجه مشار الیه بساری رفت
و سید مرتضی را هر چند نصیحت کرد فایده نداد عاقبت امیر سید علی طایفه را در استرآباد با خود متفق
ساخت و بطریق شبیخون متوجه ساری شد و سید مرتضی را بیرون کرده بار دیگر در آن دیار تمکن
یافت دیگر آنکه امیر بیک شاه بدخشانی که شاه بهاء الدین برادر او را بقتل رسانیده بود روی امید بقبله
آمال آورده باحراز سعادت زمین بوس فایز گشت و حضرت خاقان سعید او را نوازش فرموده بوعدهای
جمیل امیدوار ساخت دیگر از طرف خوارزم ایلچی والی آنجا رسیده و پیشکشها گذرانیده زبان بمبارکباد
فتح ماوراء النهر بگشاد و آنحضرت بعد از نوازش او را رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنین ایلچیان
فولاد خان و امیر ایدکو بهادر و دیگر حکام دشت قبچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیده و شنقار و سایر جانوران
شکاری آورده مراسم تهنیت فتوحاتی که تجدید در ولایت ترکستان و ماوراء النهر واقع شده بتقدیم رسانیدند
و آنحضرت همه را اسب و جامه و زر داده با فر و کمر بنواخت و از برای فولاد خان و امیر ایدکو و امیر
بیلاکات و تحفهای گرامند که سزاوار پادشاهان ذو الاقتدار باشد تعیین نمود و امیر حسن کاراکه بوفور کیاست

و حسن تدبیر اتصاف داشت فرمان داد که پیش فولاد خان رود و بجهت شاهزاده جوانبخت میرزا محمد
جوکی که مخدره از خاندان خانی و دودمان چنگیزخانی خطبه کند و امیر حسن کا بموجب فرمان عزیمت نمود
دیگر آنکه طایفه از ترکمانان که در موضع اغرچه و دهستان بسر می بردند و در فتنه پیر پادشاه فرار نموده بودند
درین اوان مقدم ایشان تیمور سالار بتلقین دولت بیدار همه را جمع کرده بیورت قدیم باز آورد و خود
بشرف پایبوس سرافراز شده زبان باعتذار و استغفار بگشاد مرحمت بیدریغ ذیل عفو بر زلات آنجماعت
ایشان بفراغت خاطر این بندگان جناب ارشاد مآب ولایت ایاب شیخ زین الدین خوافی را [illegible]
نمایند همه ایمن شده بخدمت شتابیم و حضرت خاقان سعید جناب تقوی مآب هدایت انتساب را
رخصت فرموده و آنجناب روانه شده چون نزدیک بمقصد رسید اعیان ولایت باستقبال مبادرت نموده
شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و جناب شیخ شمه از عنایت و عاطفت آنحضرت را که نسبت بمردم
سیستان معلوم او شده بود باز راند اکابر و متعینان آن دیار مثل شاهزاده مسعود برادر شاه قطب الدین
قاضی سابق و غیرهما با تیغ و کفن میان امل و یاس بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب ارشاد مآبی در باب
شفاعت ایشان فصلی مشبع تقریر کرد و عرق بخشش جبلی در حرکت و رقم عفو بر جرایم ایشان کشید
همه را بعاطفت خسروانه اختصاص داد و شاه نصرة الدین پسر شاه محمود را که در بغداد بود اطلاق
فرمود و همراه اکابر سیستان پیش پدرش فرستاد و شاه مسعود ملازم رکاب نصرت انتساب گشت
دیگر از وقایع آن بود که خاطر آفتاب تاثیر حضرت خاقان جهانگیر متوجه تعمیر ولایت مرو شد و آن دیار
در زمان چنگیزخان باتش قهر پسرش تولی خان سوخته و بجز خاک و خاکستر از ابنیه و عمارات آنجا
چیزی باقی نمانده بود و بامضای این عزم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان دور و نزدیک
و ترک و تاجیک روی بدان مهم آورند خلایق بر حسب فرمان کاربند شدند و باهتمام امیر علیکه کوکلتاش

وامیر موسی وامیر علی سغانی ولایتی بآن ویرانی را در اندک زمانی بکمال معموری وآبادانی رسید

امیر شیخ نور الدین بتسویلات شیطانی

وتخیلات نفسانی با جمعی از متهوران بی باک روی بطرف سمرقند نهاد وامیر شاه ملک با لشکرها از شهر
بیرون آمده هر دو سپاه از موضع غزل رباط بهم رسیدند وصفها آراسته دست بتیر وشمشیر بردند وقول
امیر شاه ملک را مخالفان از جای برداشتند وخدمتش از معرکه عنان بجانب قراتبه تافت واز آنجا بکوه
القران که میان کش وسمرقند است پناه برد وامیر وفادار بدست دشمنان گرفتار شد چون کیفیت این قضیه
بسمع علیه رسید فرمان داد که امیر مضراب وامیر توکل برلاس وامیر یادگار شاه ارلات وامیر نوشیروان
برلاس وامیر محمد صوفی ترخان وامیر سیف الدین خواجه وامیر عجب شیر متوجه ماوراء النهر شدند ودیگر امرا
مثل امیر محمد بیک ومحمد خواجه بجانب طوس ومازندران رفته از آن حدود برخبر باشند وحضرت خاقان سعید
ملدرشید خود میرزا غیاث الدین ومیرزا بایسنغر را در دار السلطنه هراة بحکومت تعیین نمود وموکب
همایون در چهاردهم محرم الحرام سنه ثلث وعشر وثمانمایه بجانب ماوراء النهر نهضت نمود ودر موضع مرو
عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلی آمد معروض آنکه روز دوشنبه شانزدهم ذی حجه خبر محاربه
امیر شیخ نور الدین وامیر شاه ملک بشهر رسید ویکی از ملازمان امیر شیخ نور الدین فلان نام بدروازه
آمده پیغام او رسانید سمرقندیان فرستاده او را تیر بوخ جبان زدند که بر پلاس نهاده باز پس بردند
وروز جمعه امیر شیخ نور الدین بدرب شیخ زاده آمد که محافظت آن باهتمام خواجه عصام الدین ولد
شیخ زاده ساغرجی بوده هرچند فریاد برکشید هیچکس جواب نداد واز آنجا بدروازه آهنین رفت که
خواجه عبد الاول وقاضی صلاح الدین متعهد ضبط آن شده بودند وسخن گفتند خواجه عبد الاول جواب داد که
ما مردم طالب علمیم وبحکومت کاری نداریم حاکم ما میرزا شاهرخ بهادر است قرة العین خود را انجا

گذاشته بود واز صدمت شماتت شاهزاده روی توقف ندید اکنون تا رخصت حضرت شاهرخی نشود
ما شهر را بکسی نخواهیم سپرد ودر آخر عرضه داشت اکابر واشراف سمرقند از حضرت خاقان سعید
التماس کرده بودند که بزودی رایات فتح آیات متوجه آن صوب شود تا ایشان از تعرض اشرار
ایمن گردند حضرت خاقان سعید ایلچیان قمر سیر بسمرقند فرستاد تا بشارت وصول چتر فلک
فرسای بسمع اهالی آنجا رسانند وچون چتر همایون مرکز اعلام ظفر فرجام گشت نوکر امیر شاه ملک عرضه
داشت آورد که میرزا الغ بیک در کدار کلف نشسته واین بنده در مصاحبت امیر نوشیروان
برلاس متوجه سمرقند گشت وچون امیر شیخ نور الدین از دروازه سمرقند مایوس گشت عم زاده
خود امیر شیخ حسن را فرمود که بکنار آب رفته حصار کرکین را محاصره کند ودرین اثنا پسر امیر خداداد
حسینی بی رخصت امیر شیخ نور الدین بولایت خود رفت واز آن جهت خدمتش اندیشناک
وپریشان گشت ووفادار را که مقید داشت بقتل رسانید وبترمذ رفته میرزا محمد جهانگیر بن
میرزا محمد سلطان که در حصار بود بدمدمه وافسون پیش خود آورد ودرین زمان که امیر شاه ملک
بسمرقند رفته ورایات همایون بکنار جیحون رسید امیر شیخ نور الدین عبد الکریم حاجی سیف الدین را
با بعضی از سرداران در برابر امیر مضراب باز داشت وسلطان بایزید را بجانب کلف فرستاد
تا سر راه میرزا الغ بیک را نگاه دارد وخود با میرزا محمد جهانگیر متوجه سمرقند شد بتصور آنکه شاید
سمرقندیان شهر بروی شاهزاده بگشایند وچون بمقصد رسیده چهره مقصود جمال ننموده شهریان
همچنان در مقام ممانعت آمده بودند چند روزی امیر شیخ نور الدین پریشان خاطر وپراکنده دل در
باغ دلگشا کان گل بگذرانید درین ولا رایت فتح آیت بکلف رسید که میرزا الغ بیک آنجا بود وسلطان
بایزید احمال واثقال گذاشته فرار نمود وعبد الکریم حاجی سیف الدین با دیگر امرا که در برابر مضراب

نشسته بودند همه بگریختند و روز جمعه بعد هم صفر موکب منصور از آب عبور نمود و امیر مضراب را
بجانب کش روان کرد و خود بآهستگی در حرکت آمد امیر شیخ نور الدین از گذشتن لشکر فیروزی اثر
خبردار شده تجلد نمود و از نواحی سمرقند متوجه کنار آب شد و امیر شاه ملک سوار و پیاده سمرقند را
جمع آورده از عقب امیر شیخ نور الدین روان شد و خدمتش عطف عنانی کرده بر امیر شاه ملک
تاخت و سمرقندیان را متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسلحهٔ ایشان بدست امیر شیخ نور الدین
افتاده بسبب زیادتی غرور او گشت و با خود خیال بست که در مقابل لشکر منصور آید و میرزا میرک احمد
با پانصد سوار از ولایت خود بیرون آمد و با میر شاهملک پیوسته روی توجه بدرگاه اشرف اعلی
آوردند و میرزا الغ بیک توجیان ولایت کش را جمع آورده مجموع ایشان بخدمت پیوسته
و گروه انبوه در اردوی گردون شکوه مجتمع گشتند و امیر شیخ نور الدین نیز با سپاهی افزون از حساب
همه پرخاشجوی و رزم آزمای متوجه لشکرگاه شهریار گیتی گشای گشت و در زمانی که هر دو فریق در
برابر یکدیگر صف کشیدند امیر شیخ نور الدین در شان امیر مبشر بدگمان شده او را از میان برداشت
و نایرهٔ حرب بالا کشیده آتش قتال اشتعال پذیرفت و یک پسر امیر خداداد که ملازم امیر شیخ نور الدین
بود کر و فری میکرد میرزا احمد میرک پیش رفته او را از جای برگرفت و توجیان نیز آثار شجاعت
و جلادت بظهور رسانیدند و حضرت خاقان سعید بنفس همایون آهنگ معرکه کرده مبارزان قول و
بهادران قلب را از آن جرأت قوت تازه پیدا شد و یکبار روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ آتشبار
خرمن جمعیت ایشان بباد دادند و امیر شیخ نور الدین از میدان عنان تافته لشکریانش متفرق و
پراکنده شدند و جمعی براهنمونی بخت روی بر سم سمند گردون خرام مالیده بذنوب و آثام خویش معترف
گشتند و آنحضرت همه را نوازش نموده عنایت فرمود و این فتح روز دوشنبه نهم ربیع الاول از

ممکن غیب بعالم ظهور آمد و یازدهم ماه مذکور خطهٔ سمرقند از خیر مقدم حضرت خاقان مانند بهشت
گشت و سمرقندیان از چنگ حوادث امان یافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشتند و آنحضرت
امیر شاهملک را با لشکر کینه گذار بنواحی انزار فرستاد تا هر کرا از اتباع امیر شیخ نور الدین یابد مستاصل
سازد و چون مهمات مملکت ماوراءالنهر تجدید رونق و طراوت یافت آنحضرت عنان عزیمت بجانب
خراسان تافت ذکر عود آنحضرت بجانب هراة و بیان بعضی جزویات حضرت خاقان سعید در بیستم ربیع الاول
بدار السلطنت هراة نزول فرمود و از دشت قپچاق و ولایت اورنگ ایلچی امیر ایدگو و از مملکت دربند
و شروان فرستادهٔ امیر شیخ ابراهیم و از جانب هراة امیر جویب و کس سید عز الدین و از ولایت ساری
قاصد پسر امیر سید علی کیا و همچنین از قلعهٔ فیروزکوه و دیگر ممالک ایلچیان دران چند روز متعاقب
میرسیدند و سخنان حکام خود را بوسیلهٔ امرا و مقربان معروض میداشتند و درین اثنا پیرک که از اصحاب اختیار
مملکت گرمسیر بود مودود را از ولایت بیرون کرده هر دو متعاقب هم بدرگاه عالم پناه آمدند و امرای کبار
در دیوان اعلی معاملهٔ ایشان پرسیده چنان بوضوح پیوست که نخست غبار فتنه از جانب مودود
تهییج یافته لاجرم یرلیغ مطاع صدور یافت که حکومت گرمسیر تعلق به پیرک داشته باشد و مودود بملازمت
رکاب نصرت انتساب قیام نماید و بعد از معاودت آنحضرت بخراسان بنای مدرسه شریف و خانقاه
معارف پناه که در سنهٔ ثلاث و عشر و ثمانمایه بر طرف شمالی شهر در برابر قلعهٔ اختیار الدین بحکم طرح انداخته
بودند باتمام رسید و اکنون که تاریخ هجری بسنهٔ تسع و تسعین مثنی می شود در غایت صفا و معموری است
و در سال مذکور خاقان مؤید منصور در جانب شرقی شمالی هراة بعمارت باغ سفید فرمان داد و مهندسان
و استادان چابک دست در اندک وقتی در غایت تکلف و تزیین تمام شد و بیشتر ازان [illegible]
در از دران فضای وسیع باغی بوده موسوم بباغ سفید ذکر آمدن میرزا عمر شیخ از جانب عراق و مشهد

گشتن بملازمت خسرو آفاق حضرت خاقان در افتتاح سنه اربع و عشر و ثمانمایه عزیمت ییلاق بادغیس فرمود و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ بهادر از جانب فارس و عراق آمده شرف پابوس دریافت و سبب این معنی آن بود که چون میرزا اسکندر آن مملکت را در تحت تصرف آورد مصلحت چنان که میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و میرزا علی بن میرزا رستم را که هر دو برادرزادگان او بودند از مملکت عذر خواهد ایشان از روی ارث و اکتساب استحقاق پادشاهی داشتند و آن دو شاهزاده متعینان متوجه خراسان شدند و در اواخر محرم بموکب همایون پیوستند درین اثنا قاضی مولتان که از جمله آن دیار بود برسم رسالت آمده و انواع تحف و تبرکات آورده بوسیله امرا معروض داشت و بعرض رسانید که در آن بلاد خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح شده و بعنایات بیدریغ مخصوص گشته رخصت انصراف یافت و در خلال این احوال حمزه چهره نوکر میرزا الغ بیک آمده مغولی را مقید آورد و بعرض رسانید که امیر شیخ نور الدین بمغولستان پیش محمد خان رفته و او برادر خود شمع جهان نامزد و امیر مشار الیه تعیین نموده ایشان با لشکرها بقرب بیرم رسیده اند و مقارن این حال از جانب کرمان نوکر سلطان اویس پسر امیر ایدکو آمده خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس و عراق فارغ شده روی بدار الملک کرمان نهاده و درین ولایت خرابی بسیار میکند و باز ایلچی میرزا الغ بیک رسیده اخبار ناخوش رسانید و خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافته لشکریان را از ییلاق بادغیس اجازت داد که بخانهای خود روند و آنحضرت در بیستم صفر بدار السلطنه هراة نزول فرموده باغ زاغان را نمودار روضه رضوان ساخت و درین ولا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب شروان رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و آنحضرت فرستاده را رعایت و عنایت فرموده باز گردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک بطرف مغولستان رفته و آن دیار را غارت و تاراج کرده با الجه فراوان مراجعت نمود

ذکر مخالفت امیر شیخ نور الدین

نوبت ثانی لشکر کشیدن حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی

امیر شیخ نور الدین با آنکه شکست فاحش یافت دل از حکومت بر نمی داشت و هر لحظه سر راهی میگرفت و هر ساعت خود را بر حاشیه ولایت میزد و چند نوبت از صدمات لشکر سمرقند منهزم شد و چون کاری از پیش نبرد و عاجز گشت پناه بمحمد خان برد و ازو استمداد نمود و محمد خان با لشکر فراوان متوجه ما وراء النهر گشت و این بسمرقند رسیده میرزا الغ بیک صورت حادثه را معروض داشت حضرت خاقان سعید باحضار لشکرها فرمان داد و در روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان بباغ مختار نزول فرمود و از آنجا پای سعادت در رکاب آورده روان گشت و منازل قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و در آنجا قاصد میرزا الغ بیک آمده خبر رسانید که مغولان بولایت خود رفتند بیان این سخن آنست که چون محمد خان بمیان نیکی و صوران رسید و امیر شیخ نور الدین باو پیوسته با خواص و مقربان و مردم تجربه یافته مشورت کرده گفت چه ضرورتست که ما برای شیخ نور الدین با مردم فر و شوکت جنگ کنیم و معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست و رایها بر ترک محادات قرار یافته محمد خان ایلچی حافظ نام پیش امیر شاه ملک فرستاد که سابقا میان ما و تو عداوتی نبود و اندک نزاعی که روی نمود بنابر آنکه اصحاب اغراض بود اکنون با تو دوستی میکنیم اگر میان تو و شیخ نور الدین عداوتیست ما او را حمایت نمی کنیم امیر شاه ملک ایلچی را زر و خلعت داده خوشدل باز گردانید و نوروز ایلچی را با سیلاکات و تبرکات پادشاهانه پیش محمد خان فرستاد و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت و درین اثنا ملک یساول نوکر میرزا الغ بیک رسیده بعرض رسانید که میان شاهزاده و امیر شاه ملک کدورتی واقع است حضرت خاقان سعید جهت معاودت مغول و آمدن ملک یساول در رفتن بجانب سمرقند متردد شده چند روزی در النگ چیچکتو توقف نمود و امیر سید علی ترخان را

مشار الیه بموجب فرموده عمل نموده به بخارا رفت و باز آمده معروض داشت و بعد از تفحص و تفتیش خبر بوضوح
پیوست که از آن زمان که زمام حل و عقد و رتق و فتق مهمات ممالک ماوراء النهر در کف کفایت امیر شاه ملک
نهاده آمده در شرایط ملک داری و مراسم جانسپاری دقیقه فرو نگذاشت اما مزاج پادشاهان تیغ است
نازک می باشد باقی رای عالی حاکم است و همچنین امیر سید علی بعرض رسانید که دران حین که من بترمذ گشتم
امیر شاه ملک بدفع شیخ نور الدین متوجه مغولستان شد تا مهم بکجا رسد و از استماع این اخبار حضرت
خاقان فلک اقتدار عازم سمرقند شد تا آن مملکت را تجدید رونقی دهد و چون بقبة الاسلام بلخ رسید
زمان همایون شرف نفاذ یافت که بر جیحون پل بستند و موکب اعلی در بیست و یکم جمادی الاول عبور فرمود
و چون موضع قشقا مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت میرزا الغ بیک و اکابر و اشراف رسیده سعادت
بساطبوس دریافتند و آنحضرت چون جان که بتن آید بشهر سمرقند در آمد و بزیارات اکابر آن دیار
و صاحبقران نامدار رفته صلات و صدقات بمستحقات رسانید و مرغزار کان گل را محل نزول رایات
پادشاه دریادل گشت و بعد از چند روز نوکر امیر شاه ملک رسیده سر امیر شیخ نور الدین را رسانید ذکر
کشته شدن امیر شیخ نور الدین که دال بود بر کمال اقبال پادشاه روی زمین امیر شاه ملک چون جهت دفع امیر شیخ
نور الدین عزم مغولستان کرد و خواست که بر آب سیحون پل بندد امیر شیخ نور الدین آگاه شده و اضطراب
آغاز کرد و بهر کس از امرا و شاهزادگان چنگیزخانی توسل جسته التماس نمود که چنان کنند که میان او و امیر
شاه ملک صلح واقع شود و بعد از قیل و قال امرا با امیر شاه ملک در باب مصالحه امیر شیخ نور الدین ایشان را
از پیش روان داشته خود متعاقب بسبوران آمده قاصدی پیش شیخ نور الدین فرستاده پیغام داد که
اگر بگناه اعتراف میکنی و بعذر خواهی گذشته مشغول می شوی با تو صلح میکنیم والا میان ما و تو جنگ است
امیر شیخ نور الدین گفت که اگر امیر شاه ملک با دو نوکر بدر قلعه آید تا من نیز با دو کس بیرون آیم و بی آمد و شد

رسول این قضیه بقطع رسد بهتر باشد سخن برین قرار یافته امیر شیخ نور الدین بیرون آمده یکدیگر را در
آغوش گرفتند و پرسیدند امیر شاه ملک گفت که بر عالمیان روشن است که حضرت خاقان سعید ترا بنوعی
تربیت کرد که مزیدی بران متصور نبود چه از فرزندان صلبی ترا دوستر میداشت و یکی از عنایتهای آن
حضرت که در شان تو مبذول فرموده آنکه ترا در زمره امرای عظام انتظام داد و خود انصاف ده که با وجود
این حقوق از تو نسبت باین خاندان چه بی حرمتیها واقع شد اکنون الماضی لا یذکر که گفته اند بزرگان
گذشته را گذشته نگویند اگر از سر اخلاص قدم پیش نهی من متقبل می شوم که از جانب حضرت خاقان سعید
هیچ گزندی بتو نرسد بلکه همه لطف و عنایت مشاهده کنی امیر شیخ نور الدین گفت س رشته چو گسیخت
میتوان بست ولیکن گرهیش در میان هست هر چند امیر شاه ملک مبالغه نمود که امیر شیخ نور الدین
از سرکردن کشی و عناد بگذرد و در مقام رضا و استغفار و اعتذار آید فایده نداد امیر شاه ملک گفت روز
بلند شد و هوا گرم از برای ما و شما میانه و خوردنی بفرست تا بیاشامیم و خود از در قلعه دورتر رفت
و امیر شیخ نور الدین همچنان ایستاده بود و او را بدین سخن فریب داد القصه امیر موسی کا و امیر دولتخواجه
چند نوبت آمد شد کرده سخن صلح بجایی نرسید امیر شاه ملک گفت با امرا که یکنوبت دیگر این بی دولت را
نصیحت کنید اگر خود پیش آنحضرت نمیرود یا فرزند را روانه نمی کند باری نوکر نیک خود را بفرستد تا باز
گشتن را ناموسی باشد امرا رفته و امیر شیخ نور الدین قریب بدر قلعه سواره ایستاده با ایشان سخن
میگفت درین حال امیر شاه ملک در مقام نوازش بر قداق آمده با او گفت که تو مرا بجای برادری
بلکه بیشتر اگر امروز قدم پیش نهی و برین معنی که در خاطر آمده اقدام نمایی شاید که چهره ظفر و نصرت در آینه
مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در السنه و افواه سایر و دایر گردد و نام شجاعت تو بر صفحات روزگار
باقی ماند باید که چون امرا از پیش امیر شیخ نور الدین باز گردند تو نزد او روی و بیشک چون ترا از

دور بیستد پیش طلبید و در آغوشش مهربانی کشد فرو کشیدن آواز اسب در عهده تو و دمی قطعت حمایت
تو در عهده ما هر قداق متقبل این معنی شد و چون امر اسخن تمام کرده مراجعت نمودند قداق فرصت
نگاه داشته متوجه در قلعه شد و چون چشم امیر شیخ نورالدین بروی افتاد آواز داد و هر قداق بپای
چند نوبت زانو زد و امیر شیخ خم شده او را در آغوش کشید و چندان که دستهای هر قداق بر پشت
امیر شار الیه بهم رسید بهر زوری که داشت خدمتش را از اسب فرو کشید و چون شیخ نورالدین بر زمین
افتاد زانو بر سینه او نهاده شمشیر از غلاف بیرون آورد و نوکران امیر شیخ نورالدین که با او در بیرون قلعه
بودند از دورتر ایستاده بر سر هر قداق تاختند و یک شمشیر بر بازوی هر قداق فرود آوردند و داد
بزانوی امیر شیخ نورالدین فرود آورد و انگشتان او را که بجهت دفع شمشیر پیش داشته بود با بعضی
از کاسه سرش بریده شد و امیرشاه ملک که از دور با جمعی بنظاره مشغول بودند پیش آمدند هر قداق چون
دید که مدد رسید برخواست و بیکه ضرب شمشیر سر امیر شیخ نورالدین را بر خاک مذلت انداخت و امری
چنین بدیع بنیروی حضرت خاقان سعید از پرده غیب ظاهر شد و امیرشاه ملک هر قداق را که بر چنین
امری خطیر اقدام نموده بود تربیت و نوازش فرمود و گفت تا مدت العمر ممنون تو خواهم بود هر قداق
گفت چه سعادت ازین بهتر که رضای مخدوم حاصل شد و نام این بنده در میان الوس باقی ماند و بعد ازین
واقعه امیرشاه ملک قلعه صوران را محاصره کرد و درین اثنا ایلچی حضرت خاقان سعید در رسید و
پیغام با میرشاه ملک آورد که مردم قلعه از تو متوهم اند باید که پیش ما آیی تا ما دیگری فرستاده آنجماعت
را استمالت داده و امیرشاه ملک برحسب فرمان بدرگاه عالم پناه مراجعت نمود **ذکر معاودت رایات
ظفر نشان بخراسان و خبر واقعه میرزا خلیل سلطان** چون ممالک ماوراء النهر و ترکستان از وجود عداة
و طغاة صافی شد و مجموع آن ولایت مضبوط و محفوظ گشت حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت

علم دولت و شوکت برافراخت و اردوی همایون از کان گل کوچ کرده بکوک گنبد فرود آمدند و دران
منزل میرزا میرک احمد بموکب خجسته پیوسته شرف بساط بوس دریافت و بعنایات مخصوص شده امیرشاه ملک
نیز بتقبیل بساط جلالت مناط استسعاد یافته بعواطف خسروانه سرافراز گشت و هم دران منزل شاهزاده
جوانبخت میرزا الغ بیک کورکان طوی عظیم ترتیب داده پیشکشهای لایق بنظر پادشاه رسانید درین اثنا
ایلچی عمزاده شیخ نورالدین شیخ حسن که در بعضی تواریخ از وی به برادر شیخ نورالدین تعبیر کرده اند فرستاد که
اگر درین قول صادقی تومان آغا را پیش ما فرست از سیاق کلام مورخان چنین فهم می شود که بعد از ارتحال
حضرت صاحبقران مغفور انار الله برهانه امیر شیخ نورالدین تومان آغا را در حباله نکاح آورده بود و چون
خاطر اشرف میرزا الغ بیک از امیرشاه ملک اندک غباری داشت چنانچه شمه ازین معنی مذکور شد فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر شار الیه عازم خراسان شود و موکب همایون از کوک گنبد
نهضت نموده مسافت پیموده در دار السلطنت هراة نزول فرمود و بعد از چند روز مهد علیا تومان آغا
رسیده و آنحضرت شرایط اعزاز و احترام بجای آورد و قصبه کوسویه را که از هراة تا بدانجا قرب پانزده فرسخ
است بنواب او ارزانی داشت و حالا از آثار خیر مهد علیا دران سرزمین ابواب البر موجود است و پیش از
توجه بولایت ماوراء النهر حضرت خاقان سعید در صدد تربیت میرزا خلیل سلطان آمده ده هزار سوار
با دواد و جمعی از سرداران مثل امیر حمزه قتو قتو و بیک پولاد و خضر سپاهی و غیرهم را ملازم رکاب او گردانید
و فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده را مرتب ساختند و یرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت
عراق عجم و آذربایجان رود و از ان حدود و ممالک که تعلق به پدر مرحوم او میرزا میرانشاه میداشته
هر جا را که بگیرد از ان او باشد و هر جا که خاطرش خواهد یورت سازد و میرزا خلیل روی بعراق آورد
و چند روز در ری نشسته بنا بر طلب میرزا رستم باصفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت

و درین نوبت که بری رسید بعارضه دو سه روزه براه دار القرار پیش گرفت و از وقوع این حادثه جگر جهانیان کباب
و سینها پر خاک و جگرها کباب و دلها خراب گشت و خبر واقعه او بمسامع علیه حضرت خاقان سعید
پیوسته خاطر انور آنحضرت مشوش و پریشان گشت و زبان خجسته بیان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد
هنوز گوش از صدمت صدای زلزله کوس رحیل شاهزاده خلیل سلطان فارغ نشده بود که طنین ارتحال
والده اش مهد علیا خانزاده در شرفات قصر باغ وضیع و شریف پیچید و آن بانوی عظمی در مشهد مقدس
رضویه علی ساکنها السلام و التحیة وفات یافت و در جوار روضه بزرگوار بخاکش سپردند مصراع
بخلد روانش پر از نور باد ذکر توجه خاقان سعید بجانب مشهد مقدس و معاودت از آنجا و نزول بدار السلطنت هراة
و وصول ایلچیان ختای چون آفتاب عالم افروز لوای عظمت و شوکت بجانب بیت الشرف خویش بر افراخت
ظهیر خورشید تاثیر پادشاه جهانگیر اقتضاء آن فرمود که موسم عید اضحی زیارت مشهد مقدس رضوی که
ارباب عرفان و تحقیق آنرا برابر حج نافله داشته اند بتقدیم رساند و بامضاء این عزیمت نهم ماه ذی القعده
موکب همایون از دار السلطنت هراة نهضت فرمود درین اثنا بمسامع جلال پیوست که مودود گرمسیری
که التجا بدرگاه عالم پناه آورده بود و چندی در ملازمت رکاب نصرت انتساب روزگار می گذرانید درین
اوقات فرصت غنیمت شمرده عزیمت گرمسیر نمود و آنحضرت شخصی را بسرعت بجانب هراة روان گردانید
و کیفیت حال آنچنان بود که چون حکومت ولایت به پیرک که منازع او بود مفوض گشت چنانچه سبق ذکر
یافت مودود بنابر فرمان ملازم شد و مدتی روزگار بفلاکت گذرانید و همچنین که مجال یافت روی
بگرمسیر نهاد و در منزل برسین جماعت بلوجان که رئیس و رئیس ایشان علی تیمور بود و در شکارگاه
باو دچار خوردند علی تیمور ازو پرسید که باین جانب چگونه افتادی جواب داد که برحسب اشارت علیه
ولایت خود میروم علی تیمور گفت که درین باب نشان همایون باید نمود الا موقوف باید نمود و مودود

تیغ کین از نیام آورده چند تن از بلوجان زخمدار ساخت و بعضی از ایشان را بدرجه شهادت رسانید
علی تیمور فرار نمود و مودود از پی او تاخت تیمور پسر علی تیموره از عقب مودود درآمده تیری چنان بر پشتش
زد که سینه اش بیرون آمد و جماعت بلوجان نوکران مودود را مقید ساخته باسرا و روانه هراة گردانیدند
و در همان روز که قاصد حضرت خاقان سعید جهت تفحص حال مودود بشهر رسید بلوجان سر مودود را
رسانیدند و چون آنحضرت بمشهد مقدس نزول فرمود نخست مراسم زیارت بجای آورده نذور
و صدقات بارباب احتیاج داد و سادات عظام را بنوازش و عطایا اختصاص بخشید درین ولا امیر
سید عز الدین حاکم هزارجریب از حسن عقیدت و صفای طویت بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق
از خیول بزرگی سند و در خور جهان پادشاهی بنظر رسانید و خدمت او شرف قبول یافته بعنایات
پادشاهانه ممتاز و سرافراز شد و برادر امیر حسن حاکم فیروزکوه نیز رسیده پیلاکات و تبرکات
سزاوار بمحل عرض رسانید و مشمول نظر عنایت و احسان گشت و عزیمت معاودت تصمیم یافته
آنحضرت در کنف نصرت و تایید ایزد متعال بدولت و اقبال براه بادغیس شکارکنان روان شد
در روز جمعه عاشر محرم خوشدل و خرم بمعز دولت و اقبال خود نزول فرمود و مقارن وصول چتر فرقدسای
بدار السلطنت هراة خبر آمد که ایلچیان دایمینگ خان پادشاه ختای نزدیک رسیدند فرمان عالی
نفاذ یافت که شهر و اسواق را آذین بندند و ارباب حرف و صنایع حذاقت و مهارت خود ظاهر گردانند
و دکانها را زیب و آرایش دهند و بعد از امتثال مثال واجب الانقیاد امرا و اعیان برسم استقبال
بیرون شتافتند و مقدم رسولان را برخود مبارک دانسته ایشانرا بتعظیم و احترام تمام بشهر درآوردند
و آن هنگام زمانی بود چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شبهای وصل جانان غمزدای حضرت
خاقان سعید فرمود که باغ زاغان را بسان باغ جنان بیارایند بیاولان بهرام سطوت نرگس را

در محل مقام خود تعیین فرمودند و حضرت مشتری ماهیت خورشید طلعت بهزار گونه آیین و حشمت بر سریر
رفعت برآمد امرا و ارکان دولت ایلچیان را بشرف پایبوس رسانیده پیلاکات ایشان را بگذرانیدند و سخنان
و ایلیک خان را که همه از محض خیر و نیک اندیشی بود بموقف عرض رسانیدند و مکتوبات پادشاه ختای
را که بزبانهای مختلف نوشته بودند و همه مشتمل بود بر سلام و تحیت و ستایش و محمدت آنحضرت و سفارش
میرزا خلیل سلطان و غیر ذلک معروض داشتند و حضرت خاقان سعید دقایق آن از الفکر دوربین ادراک
فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد مجموع را باسعاف مقرون ساخته حکم کرد که امرا و ایلچیان را طوی دهند و درین اثنا
ملک قطب الدین حاکم سیستان که پیشتر از مراسم عبودیت متقاعد بود اعتماد بر لطف و مرحمت خاقان سعید
کرده بدار السلطنت هراة آمد و امرا عظام را در باب جرایم و آثام خود شفیع ساخت امرا عرضه داشتند که
هرچند ملک قطب الدین درین مدت در خدمتکاری تقصیر نموده و قدم او از موافقت عبودیت لغزیده اما الحال
زبان باعتذار و استغفار کشاده مصراع باتیغ و کفن بزینهار آمده است ها از غایت مرحمت پادشاهی
جنان سزد که نومید باز نگردد ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر جرایم او کشیده ملک قطب الدین سعادت
دستبوس دریافته بعوارض خسروانه مستظهر گشت بیت عذر به آنرا که خطایی رسید ها آدم ازان عذر
بجایی رسید ها و قبول کرد که سال بسال باج و خراج بخزانهٔ عامره رساند و آنچه از مال گذشته باقی باشد
ادا نماید عاطفت پادشاهانه مملکت بقطب الدین ارزانی داشت و چون ایلچیان ختای مهمات را سر انجام
داده بودند رخصت کردند که معاودت نمایند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان روان گشت

شاه بهاء الدین والی بدخشان قاصدی پیش حضرت

خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که معتمدی ارسال فرمایند تا مال و ولایت باو تسلیم نموده آید
و فرزندان را بملازمت فرستد و آنحضرت امیر حمزهٔ تمتوق را روانه کردند و مشار الیه بمقصد رسیده

شاه بهاء الدین از وعده پشیمان شده بود و اندیشهٔ محال و خیال استقلال بخود راه داده احکام نموده امیر
حمزه باز آمد و کیفیت حال معروض داشت آنحضرت فرمان داد که امیر مضراب و امیر سید علی ترخان
و امیر جلال فیروزشاه ببلخ رفته در ظل رایت امیرزاده ابراهیم سلطان لوای جلالت برافراخته متوجه
بدخشان شوند و امرا مذکور ببلخ رسیده شاهزاده در شان ایشان صنوف نوازش و احسان مبذول
داشت و میرزا ابراهیم سلطان و امرا عزیمت بدخشان نمودند و از راه بقلان باشکمش آمدند شاه بهاء الدین
باقصی ولایت بدخشان گریخت و امرا و لشکریان از عقب او روان شدند و میرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده
در اشکمش توقف نمود شاه بهاء الدین از آوازهٔ لشکر شاهزاده جوانبخت بکوههای سخت و بیشهای پر درخت
گریخته بود و در نظر عقل محال نمود که هیچ بیگانه بدانجا تواند رسید احمال و اثقال شاه بهاء الدین بدست
لشکریان افتاد و امرا با سپاه بازگشته بوسط بدخشان در آمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود
برادر شاه بهاء الدین دادند که پیش ازین بدرگاه سلاطین پناه آمده بود حکم شد که او در حمایت میرزا
ابجل باشد و درین اثنا بمسامع علیه پیوست که حرم محترم شاهزاده جوانبخت الغ بیگ گورکان پرده نشین
آبستن است و حضرت خاقان سعید از غایت محبت و ودادی که نسبت باولاد و احفاد داشت فرمود که آن
صدف گوهر بزرگ شرف را قبل از میعاد حمل بخراسان آورند بر حسب فرمان محفهای زرنگار مرتب گردانیدند
و آن بانوی عظمی بحشمت و عظمت تمام بهراة رسانیدند و در عاشر جمادی الاول سنه خمس عشر و ثمانمایه یکی دردانه خانزاده
بطالع سعد قدم از زاویهٔ عدم بصحرای وجود نهاد و طویی بعظمت ترتیب دادند و درین سال امرا عظام
بموجب یرلیغ واجب الامتثال بخوارزم رفتند و پیر امیر ایدکو صاحب اختیار ولایت اوزبک شهر گذاشته
آن ولایت را با سایر ممالک محروسه انضمام یافت و امیر شاه ملک چند روز آنجا توقف نموده برای رزین
و عقل بود درین مهمات آن سرزمین را ضبط و نسق داده مردم کاردان بمحافظت آن مملکت باز داشته

متوجه پایه سریر اعلی شد و بنوازش بیکران اختصاص یافت و بعد از چند گاه خوارزم مع ضمایم و ملحقات
بامیر شاه الیه مفوض گشت و تا آخر ایام حیات تعلق باو میداشت و در سنه ست و عشر و ثمانمایه حضرت
خاقان سعید میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید و چند روز
شاهزادگان و آقایان بجشن و سور و حضور میگذرانیدند و درین ایام چون خبر استیلاء امیر قرا یوسف ترکمان
متواتر بسمع جلال میرسید عزیمت تسخیر ولایت عراق و آذربایجان در خاطر خطیرش رسوخ یافت و فرمان
جهانمطاع عالم مطیع باطراف ممالک متظاهر شد که لشکرهای فیروزی نشان بدرگاه پادشاه ممالک
ستان حاضر شوند و در اندک فرصتی چندان سوار و پیاده مجتمع گشت که هامون و کوه از حمل آن بستوه
آمدند و چند زنجیر فیل که از سمرقند آورده بودند در مقدمه مقرر شد همه زنده پیلان گردن کش
به تندی چو دریا بهیکل چو کوه حضرت خاقان سعید هژدهم رجب از دار السلطنه هراة با چتر همایون و طالع
سعد نهضت نمود و چون موکب عالی ببلده فاخره نیشابور رسید رای دوربین اقتضای آن کرد که
مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال نماید و از عزیمت خجسته اعلام فرماید منشی دیوان اعلی آن نامه را باین
عبارت در قید کتابت آورد

جناب فرزندی اعزی خلد ملکه بسلام مالا کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل الهی و یمن دولت
تأییدات نامتناهی احوال این مملکت بر مناهج استقامت استوار یافته و امور این ولایات بر مجاری
استدامت استمرار پذیرفته و هر زمان از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت درر کرم و غرر نعم نصیب دولت
و حشمت ما می آید هر مراد که بر خاطر گذرانیم دولت مساعدت می نماید و روزگار موافقت مینماید اکنون
همت بر تفریق جمع و تمزیق شمل قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایات آذربایجان مصروف است حالا عزیمت
آنست که زمستان در مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار پیدا شود رایت شاهی افراخته سوار و پیاده

لشکر با اسبان کوه پیکر رخ بدین مهم آورده فرزین بند خصم را کشاییم و دست بردی باو نماییم چه از آن
زمان باز که نازله هایله برادر مخدوم پادشاه سعید شهید بوقوع پیوسته تدارک آن قضیه فرض عین بل عین
فرض دانسته ایم اما بسبب بعضی قضایا که در ممالک واقع شد چنانچه جناب فرزندی را معلوم است توجه باطراف
میسر نمی شد امروز بحمد الله تعالی ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل تا اقصی هندوستان و مملکت ماوراء النهر
با نواحی ترکستان و مازندران با تمامت طبرستان در تحت تصرف بندگانست و خاطر از جوانب جمع و حق تعالی
دولت انتقام ارزانی فرموده و صد هزار سوار هر یک ابری غران و برقی درخشان در اردوی همایون ملازمند
و هیچ آفریده را باین خاندان که عقد ایامش از انفصام مصون باد این جرأت نبود که قرا یوسف نمود و الحالة
هذه سودای استبداد از سر بیرون نکرده و بر شیوه مخالفت مستمر است انتقام ازو طبعا و شرعا و عقلا و نقلا از
شما رواجبات است و دفع او از مفترضات اگر با یکدیگر راه مباسطت گشاده نداریم و جادّه اتحاد نسپریم
و در جذب منافع و دفع مضار مشارک و متفق نشویم دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت زیاده گردد
می باید که اول بهار بالشکر متوجه شده در حدود ری اتفاق ملاقات باشد و بهیات مجموعی روی بدین
مهم آورده هر چه مصلحت وقت باشد تقدیم نماییم و پیش از ملاقات هر کرا از امرا اصلاح داند فرستد تا مشورة
نموده هر چه مصلحت باشد باتمام رسد و چون نامه تمام شد و شرف اختتام یافت در صحبت ابو سعید ملک ارسال
نموده آمد و آنحضرت در اوایل میزان پای همایون در رکاب سعادت آورده سوار شد و شکار کنان
و صید افکنان میرفت تا بجلگای مازندران درآمد اکابر و اعیان از انجا و اقطار ممالک روی توجه
بار دوی همایون آوردند امیر عز الدین از هزار جریب و امیر حسن کیا از فیروزکوه و امیر علی از آمل و ساری
و سایر حکام گیلانات بدرگاه عالم پناه آمدند و مجتمع گشتند و علی اختلاف طبقاتهم بانعامات و تشریفات
مفتخر و سرافراز شدند و ملتمسات و مقترحات ایشان باجابت اقتران یافته بعد از رخصت بسر اعمال

واشتغال خود فرستند

ابوسعید ملک چون مکتوب خاقان سعید بمیرزا اسکندر رسانید واو را بر آمدن آنحضرت
بجانب مازندران اطلاع افتاد گمان برد که حضرت خاقانی قصد ولایت عراق و فارس دارد و بتظنی چنین
خطا که درخیال پادشاه کشورگشا نگذشته بود خود را معروض مضطر و بلا آورد و بکثرت مال
و نصحت ملک بسیاری اعوان و انصار مغرور شد و نوکر خود را همراه امیر سعید ملک بپایهٔ سریر اعلی
فرستاد تا جوابی ناصواب بعرض رسانید حضرت خاقانی بدان سخن التفات ننمود و فرمود که
اگر خود نمی آید لشکر فرستد و میرزا اسکندر را از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی اسم و لقب
حضرت خاقانی را از خطبه بیفکند که پیش ازین بچند گاه آن هر دو را بدان آرایش داده بود و رایت
استبداد و استقلال برافراخت و طبل طغیان و گردنکشی بنواخت و راههارا مسدود و مضبوط ساخت
و فرمود که نواحی ری را که ممر لشکر فیروزی اثر بود آتش زدند و این معنی بدان ماند که سیل را
با نباشتن باز دارند و زمین را از زلزله بفشردن پای ساکن گردانند و یلاکات بسر حد فرستاده
بشیوهٔ بغی و عناد خود را در خاطر اوانی و اقاصی قرار داده از آنجمله کانی اسلام را بجانب سیستان
و قندهار و گرمسیر نامزد فرمود و چند سر اسب تازی با زینهای زرین و خلعتهای قیمتی جهة سرداران
این ولایت فرستاد و نشانها ارسال نمود مضمون آنکه باری سبحانه و تعالی از دیوان تؤتی الملک
من تشاء سلطنت ممالک بحر و بر بما ارزانی داشته و بعنایت ازلی واثقیم که هر روز مواد
این معنی در تزاید باشد و حالا که همت تمامی نهمت ما مقصور بر آنست که بلادی که در تصرف
جد ما امیر بزرگ صاحبقران بوده محفوظ و مضبوط گردانیم و قرا یوسف که پشت و پناه قوم تراکمه
است یک حملهٔ ما را پای نیاورد و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بنابران نوشته بود که

پیش ازین آنجناب و قرا یوسف لشکرها کشیده متوجه یکدیگر شده بودند و قرا یوسف بنابر مرضی که
در اثنای راه روی نموده بازگشته بود و میرزا اسکندر این صورت را از جملهٔ فتوحات عظیم میشمرد
و دیگر میرزا اسکندر در منشا شیر قلمی کرده بود که تا آن زمان که حضرت شاهرخی با ما طریق خویشی
و دوستی مرعی میداشت ما نیز رعایت جانب ایشان میکردیم الکنون با لشکر فراوان به
طرف مازندران آمده اند ما نیز اصفهان را معسکر همایون ساخته ایم و مقرر شده که در اوایل
بهار هفتاد هزار سوار جرار مرد افکن کینه گذار در ظل رایت نصرت شعار مجتمع شوند باید که ایشان نیز
با ما در مقام وفاق و اتفاق باشند و تا نواحی هراة سوار تاخت فرستند و چون مملکت از منازعان
صافی شود ولایت کابل و زابل و بعضی خراسان از برسم سیورغال میان ایشان تقسیم خواهیم
نمود اما این مثل در میان مردم مشهور است که بیت چنین گفت رستم بخداوند رخش ٭ بدشت
آهوی ناگرفته مبخش ٭ القصه کانی اسلام عازم سیستان شد و در رباط اشتران نوکران داروغه
طبس او را دیده و شناخته و یلاکات بنظر در آورده و صورت قضیه را عرضه داشت کرده
بدار السلطنة هراة فرستاد که کانی اسلام متوجه آنجانب است چون این خبر رسید بفور راه او را
بند کرده بودند و از آنجانب چون کانی اسلام بنواحی سیستان رسیده قاصدی فرستاده
از آمدن خویش ملک را اعلام داد قطب الدین فی الحال کسان فرستاد تا او را بگرفتند [illegible]
یلاکات و مکتوبات بهراة بردند و از آنجا او را باردوی همایون رسانیدند حضرت
خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را با مهر و نشان او بدید مخالفت شاهزاده را که تا
غایت نسبت بکذب و افترا میکرد و حمل بر سخنان اصحاب اغراض میفرمود مصدق داشت
و با وجود این حال آنحضرت خواست که شیوهٔ عفو و اغماض را کاربند شود و بمعارضه و مقابله

در باب امرا عرضه داشتند که میرزا اسکندر بلند بلند مخالفت تنبیه خود را در عالم انداخت و جهان
آرمیده را آشفته ساخت اگر درین باب اهمال و اغفال واقع شود دوست و دشمن دور و نزدیک
حمل بر عجز اینجانب فرمایند و ازینجانب خللها زاید که دست تدبیر از دامن تدارک آن قاصر آید
از مقتضای معارضه الفاسد بالفاسد و دفع الشر بمثله عدول نباید نمود حضرت خاقان سعید در
جواب فرمود که آنچه شما میگویید متضمن مصالح امور مملکت و ملت است اما اگر فرزند اسکندر از روی
نادانی و غرور جوانی بر حرکات ناشایست اقدام نماید ممکن که بنصیحت و موعظت پنبه غفلت از
از گوشش بیرون کند و از کردار ناصواب خویش پشیمان شود و در مقام اعتذار و استغفار آید
و اگر دشمن باشد از دست او چه بر آید اگر بصلح میسر شود که با دشمن ره وفاق روی آشتی
به از جنگست ما را نظر بر آنست که رعایا و ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال رنج و عنا نگردند
امرا ازین مدعا شاکر شده بر قول خود اصرار نمودند فی الجمله چون زمستان بپایان رسید حضرت
خاقان سعید مصلحت چنان دید که غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بدار السلطنت هراة مراجعت
نماید شاهزاده بر حسب اشارهٔ علیه از جلگای مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف
ساخت بعد از قطع منازل بمقصد رسیده شهر هراة از مقدم همایونش علم تفاخر باوج ثریا افراخت

چون خورشید عالم افروز از خانهٔ برجیس روی

بمنزل بهرام نهاد عالم افسرده دیگر باره از نسیم فروردین نظام انتظام گرفت حضرت خاقان سعید از
مازندران نهضت فرموده بجانب ری روانه شد و چون موکب همایون در دامغان نزول فرموده
بجانب ری روانه شد و ایلچی امیر بسطام از سلطانیه رسیده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و آنحضرت
امیر مشار الیه را رعایت فرموده باز گردانید و پیغام داد که بر حسن عقیدهٔ او اطلاع یافتیم وظیفه آنکه

پسر یا برادر خود باینجانب فرستد تا اعتماد بر سخنش بیشتر شود و چون رایات فتح آیات
بخوار ری رسید جمعی ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و معروض داشتند که در حین
توجه ما بخدمت طایفه از امرا و لشکریان عزیمت محاصرهٔ ساوه داشتند بیان این سخن آنست که
در زمانی که اردوی اعلی در قشلاق مازندران بود نصر الله صحرایی که حکومت ساوه تعلق باو میداشت
کس فرستاده التماس نموده که داروغه بفرستند و حضرت خاقان سعید یکی از ملازمان را روانهٔ
آن صوب گردانید و میرزا اسکندر برین حال اطلاع یافته امیر یوسف جلیل و امیر جلبانشاه برلاس
و عبد الله پروانچی و سعد الله و غیرهم از سرداران را نامزد فرمود که بساوه روند و چون حضرت
خاقان سعید ازین قضیه آگاهی یافت فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان
و امیر دولتخواجه ایناق و امیر چهارشنبه با ده هزار سوار بنصرت و معاونت نصر الله روان گردند
و امرا بر حسب فرموده عزیمت ساوه نمودند و چون سپاه میرزا اسکندر از توجه امرا و قصد حضرت
اعلی خبردار شدند با یکدیگر طرح مشورت افکنده گفتند که ما جمله بنده و بنده زادهٔ حضرت صاحبقران
مغفوریم اگرچه میرزا نبیرهٔ آنحضرتست اما قول و فعل او را اصلا اعتمادی نیست و این دولتمند که بدین جانب
لشکر کشیده فرزند صاحبقرانست و فرزند بولایت از نبیره اولی باشد بتخصیص چنین خلف صدق
که فرمان فرمای اکثر ربع مسکونست امرا چون امثال این سخنان در میان آوردند هر یک دیگری را
از خود بخدمت پادشاه هفت کشور راغب تر دیدند و اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالم پناه نهند
و چون امیر یوسف جلیل بنا بر آنکه با جهانملک در مخالفت خاقان سعید موافقت نموده بود گریخته
بعراق آمده چنانچه گذشت وثوقی نداشتند او را گرفته بند کردند و با امرا حضرت شاهرخی پیوستند
و هنوز آنحضرت در حدود ری بود که چنین فتحی دست داد بی سعی و کوشش لشکر جرار و چون رایات

نصرت شعار رسانیده وصول بر قلعهٔ شهر بار انداخت و از جملهٔ منتسبان میرزا اسکندر امیر بیان پسر
عبدالله پروانجی و سعدالله بشرف بساطبوسی سرافراز گشتند و موکب همایون چون بباده رسید
امیر حسن صوفی و امیر سید علی و دیگر امرا با اعیان لشکر میرزا اسکندر رسیدند و یوسف جلیل را مقید
بدرگاه عالم پناه آوردند امرای میرزا اسکندر بانواع تربیت و نوازش اختصاص یافتند مراحم
پادشاهانه از سر جریمهٔ یوسف جلیل درگذشت و او زبان استکانت بمعذرت گشاده بابلی
فسیح از سر اخلاص ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و بتلافی ایام گذشته مشغول شد و خاقان
فلک اقتدار در صحرای پاوه میل صید و شکار فرموده بعد از تقدیم مراسم آن کار چندان جانور
افکندند که بمدتها مرغان در ان دشت وحوش و طیور از ذئاب و نسور بحضور ... درگذرانیدند

چون موکب همایون نزدیک اصفهان

رسید بباغ رستم که در دو فرسخی شهر است نزول فرموده طایفهٔ براهنمونی بخت بلند چون سیل
که بر نشیب میل کند روی باردوی اعلی نهادند و در سلک عبید و خدم انتظام یافتند و شیخ محمد خویش
امیر عباس گریخته بشرف خاکبوسی استسعاد یافت و در عقب او شیخ علی قزاق با سیصد سوار بموکب
ظفر قرین پیوست و در مقام آشکاه طایفهٔ از مردم احشام بعرض همایون رسانیدند که خیل خانه
ما در بیرون دروازهٔ اصفهان است اگر عنایت فرموده حکم کنند که جمیع بهادران نزدیک شهر رفته
معاونت نمایند ممکن که آن فقیران از گرفتاری خلاص یابند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که
امیر مضراب و امیر الیاس خواجه و زمرهٔ دیگر از ارباب جلادت و شجاعت متوجه آنجانب شوند
و فوجی سازند که باردوی اعلی پیوندند دلاوران سپاه منصور مانند برق و باد در حرکت آمدند
و چون قریب بمقصد رسیدند قراولان لشکر میرزا اسکندر که شیران بیشهٔ دغا و نهنگان دریای

هیجا بودند در برابر صف آرای گشتند و هر دو سپاه تندخوی پرخاشجوی روی در روی آوردند
میرزا بایقرا که از جفای برادر دل پر آذر داشت تیغ کین از نیام کشیده مانند دریای جوشان بر لشکر
میرزا اسکندر حمله آورد و امیر جلبان شاه برلاس و امیر لطف الله بیان تیمور و خضر خواجه پسر شیخ علی بهادر
و توکل باورچی و علیشاه آزاد داد مردی و مردانگی دادند اصفهانیان چون دست برد دلاوران سپاه
منصور بدان سان دیدند از محال خود زایل شده پناه بمحلات بردند مبارزان خراسان گریختگان را
تعاقب نمودند لطف الله بیان تیمور بر سر پل ایستاده چشمها رای گذرانید و از انجانب لشکر اصفهان
عود نموده هر چند امیر عبدالصمد و امیر جنید سعی و مبالغه کردند مفید نیفتاد که لطف الله را از سر پل
دور کنند و خدمتش با مخالفان چندان جنگ کرد که ده زخم باو رسید و شمشیرش شکست آخر الامر
اصفهانیان روی از معرکه برتافتند و خراسانیان حشمها بزار انده باردوی همایون رسانیدند میرزا اسکندر
در بدایت حال خبر اختلال مردم خود شنید و شرح کشتگان و مجروحان لشکر استماع فرموده دود حیرت
و دهشت بکاخ دماغش تصاعد نمود و با خواص و مقربان در امر صلح و جنگ مشورت کرد در اینها
بر حرب قرار گرفت و باتفاق با لشکری افزون از قطرات امطار و اوراق اشجار از شهر
بیرون آمدند و دست بکشش و کوشش برآوردند بیت هر کرا بخت رهبری نکند ٭ کوشش و
جهد یاوری نکند ٭ حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف سپاه روی برزمگاه آوردند
و جواب خصم بتیغ و خنجر و سنان دادند میرزا اسکندر چون چهرهٔ فتح و ظفر از آیینهٔ شمشیر مبارزان
پادشاه هفت کشور ملاحظه کرد و علامات عجز و انکسار در امارات ضعف و افتقار سپاهیان
روزگار اعوان و انصار خود دید دانست که با کوه دگر دست در کمر زدن و با گردون ستیزه کردن
کار خردمندان نیست لاجرم گردنکشان عراق و سرداران آفاق خان از معرکه پیچیده پراکنده دل و

پریشان خاطر آهنگ چهار دیوار شهر کردند اهل خراسان در عقب هزیمتیان تاختند و بزخم شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر را از مرکب بدن سر انداختند و میرزا اسکندر نیز نزدیک بود که دستگیر شود عاقبت بصد گونه مشقت جان تنگ پا بیرون برد و خود را باصفهان انداخت و موکب همایون باصفهان نزول فرموده در مقام شیخ وزری از قلعه شهریار و بایزید پسر بسطام از حصار سلطانیه باردوی اعلی رسانیدند و بعنایت مخصوص گشته در سلک دولتخواهان انتظام یافتند و با وجود آنکه اصفهانیان را شکستی چنین فاحش رسید ناگاه از دروازه برانغار موازی سیصد سوار بیرون آمده فداییوار آهنگ رزم و پیکار کردند و امیر الیاس خواجه زخمدار شد و حضرت خاقان سعید فرمود که تواجیان دیوارهای شهر بطناب پیموده برامرا بخش کردند و لشکر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر هیچکس بیخبر از آنجا بیرون نرود

چون خبر توجه سپاه فیروزی نشان بجانب اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید کلویان و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد سابق که داروغه اسکندر بود در آن مملکت در عواقب امور نگاه کرده بایکدیگر گفتند که چون لشکر رایات نصرت شعار بر دیار اصفهان استیلا خواهند یافت و پیش از آنکه طایفه از سپاه قیامت اثر متوجه اینجانب کردند ما باید که کس فرستیم و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش بعرض رسانیم تا کاری بموقع کرده باشیم و خدمتی بموضع او پیش برده رایها برین قرار یافت پسر میرزا اسکندر و اولاد امیر عبدالصمد و شیخ نیال و پسران و سایر متعلقان و مخصوصان امیرزاده مشار الیه را گرفتند و خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح ساختند و پیشکشهای سزاوار بدرگاه شهریار فلک اقتدار فرستادند و آنحضرت کمنه بخشی و لطف الله پیان تیمور را بضبط اموال و حکومت مملکت فارس تعیین فرمود و امیر جلبانشاه را فرستاد تا پسر میرزا اسکندر و پسران امیر عبدالصمد را باردو رسانند درین اثنا نوکران سلطان شاه چهره که معتقد میرزا اسکندر بود

و ضبط برخی تعلق باو میداشت ولی نعمت خود را گذاشته از راه بیوفایی قدم بیرون نهاده بدرگاه عالم پناه آمد و هر روز باصفهانیان وهنی تازه و شکستی بی اندازه میرسید و با وجود این حالت صباح و بیگاه بجانب تجلد نموده از دروازه بیرون می آمدند و جنگ پیش آوردند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و در آن ایام از اطراف ممالک خبر چند متنوع بمسامع علیه پیوست آنکه میرزا الغ بیک قاصدی فرستاده معروض داشت که میرزا میرک احمد اظهار خلاف کرده امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را بقتل رسانید و آنحضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که حالا قضایای عراق پیش نهاد همت عالیست چون بمستقر جلال آید تدارک آن کرده شود دیگر تو کمنه بخشی از شیراز آمده عرضه داشت که امیر لطف الله پیان تیمور بگمان آنکه امیر جلبانشاه برلاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانیدند بنابر این حرکت ناشایست آنحضرت کمنه بخشی و لطف الله نادان را عزل فرموده امیر سید علی ترخان را بحکومت شیراز تعیین نمود و فرمان داد تا ترخان مشار الیه تحقیق آن کمان بکند دیگر از ولایت نستر قاصدی وندی سلطان دختر سلطان اویس آمده اظهار مطاوعت نمودند و آنحضرت ایشان را نواخته باز گردانید و دیگر در وقت عزیمت محاصره اصفهان پیر و انجی و علی درویش برحسب فرمان متوجه کاشان شده بودند و آن ولایت را بواجبی ضبط نمودند و ایل والوس آنجا در مقام اطاعت و انقیاد آورده عرضه داشتی درین باب بپایه سریر اعلی فرستادند و درین اثنای محاصره اصفهان بسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر از کردار خود پشیمان است و داعیه آن دارد که دیگر باره خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت آرایش دهد و این خبر ملایم مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چه میخواست که بهانه عفو ان عزیمت بجانب دار السلطنت هراة منعطف کردند تا صله رحم بجای آورده شاهزاده را مستاصل نگردانند و خدمتکاران قدیم و عموم رعایای آن دیار را پایمال حوادث نگردانند و بجهت تاکید این معنی

مولانا غیاث الدین سمنانی که بفضیلت تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بمصالحت
راسخ سازد و با او بگوید که رضای پادشاه بصلح و نظر بر صلاح طرفین است مولانا غیاث الدین بشهر در آمد
و با میرزا اسکندر ملاقات کرده پیغام حضرت خاقانی بگذارد و میرزا اسکندر برخلاف متوقع از درشتی
و خشونت و مذهب و منقصت و تندگویی و درشت خویی دقیقه مهمل نگذاشت مولانا غیاث الدین
باز آمده آنچه شنیده بود معروض داشت حضرت خاقان سعید معلوم فرمود که میرزا اسکندر فرستادن
قاضی سمنانی را حمل بر عجز و فتور کرده لاجرم برخود قرار داد که مهم اصفهانیان و مخالفان را جز بتیغ خونریز
فیصل ندهد و بغیر تیر دیگری را بسفارت نفرستد و بعد از چند روز میرزا اسکندر توکل قرا را که منصب
امیر الامرایی داشت با دو سر اسب پیش حضرت خاقان سعید فرستاده التماس نمود که آنحضرت عود
فرماید تا من بخدمت رسم شهریار رد داد و فرمود که اگر فرزندم اسکندر پیش ما آید او را گرامی داریم و اگر
نمی آید بطرف یزد یا همدان رود که هیچکس متعرض او نخواهد شد قاصد او رفته و خبر رسانیده خود متوحش
راضی نشد و همچنان بر تمرد و استکبار خویش مصر بود و هر روز بین الفریقین جنگ و محاربه روی نمود و اگر
سپاه نصرت شعار بعد از سعی و کوشش بسیار بر بالای دیوار بر می آمدند اصفهانیان بزخم ناوک دلدوز
ایشان را از آنجا دور می کردند چون مدت محاصره تمادی شد حضرت خاقان سعید همگی همت بر تسخیر اصفهان
مصروف داشته با علام ظفر پیکر برافراشت و در بامداد ثانی جمادی الاول که غره صباح دولت بود فرمان داد
که سپاه فیروزی نشان بهیأت اجتماعی روی جلادت باستیصال مخالفان نهند مبارزان و دلاوران لشکر
جوشان و خروشان از یمین و یسار در حرکت آمدند و از نفیر نای و نفیر کوس غلغله در زمین و زمان
افتاد و نعره دلاوران باوج ثریا و قمه جوزا رسید و از شهر لشکر آراسته در کثرت غایت بیرون آمدند و از
استعمال کمان و سیف و سنان مهم بدست و گریبان رسید آن روز تا شب میان ارواح و اشباح بویحی

صلای تفرقه درداد و از بسیاری کشته نفس بدشواری راه بیرون آمدن پیدا میکرد و عاقبت نسیم فتح
و ظفر بر اعلام سعادت فرجام خاقان هفت اقلیم وزیدن آغاز نهاد و رایت دولت مخالفان منخفض
و منکسر گشت سپاه منصور نردبانها نهاده بر بالای دیوار بر آمدند و میرزا اسکندر با متوبان و خواص خویش
روی بقلعه آورد و روزگار بموافقت بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشیده و بهادران روشن ضمیر
بر سرهای دیوارها تا روز مشعل بر افروخته انتظار طلوع آفتاب میبردند و در آن شب امیر عبدالصمد
گریخته بموکب همایون پیوست و از وقوع این حادثه عنان تمالک و تماسک از دست میرزا
اسکندر بیرون رفت و قرین صدگونه حزن و پریشانی قلعه را گذاشته و ملک و مال را کان لم
یکن انگاشته از بیم تیغ تیز روی ببادیه گریز آورد و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آوردند
و چندان نقود و جواهر و اوانی سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسب و سلاح بدست ایشان
افتاد که ریسم آز و نیاز از میان برخواست حضرت خاقان سعید فتح نامها بممالک ماوراءالنهر
و ترکستان و کابل و زابل و غزنین و قندهار و هندوستان و خوارزم و خراسان و طبرستان
ارسال نموده شکر الهی و سپاس نعم نامتناهی بتقدیم رسانیدند و میرزا اسکندر چون عروس مملکت را
طلاق داد بر وجهی که رجوع ممکن نبود از قلعه بیرون رفت طایفه او را تعاقب نمودند و حدمتش را
گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و چون او را بمجلس همایون در آوردند امرا و ارکان دولت زبان
سوال برگشادند و هر چند از و سخنان پرسیدند از غایت انفعال و شرمندگی مجال سخن نداشت
و دهشت بروی مستولی شده سر خجالت در پیش افکند مراحم پادشاهانه ملاحظه صله رحم نموده او را
برادرش میرزا رستم سپرد که شاید که شفقت اخوت مرعی دارد و فلک خود معامله دیگر پیش آورد و در زمانه
نقش دیگر بر آب زد چه میرزا رستم فرمود که بی لبث و درنگ جهان بین میرزا اسکندر را بمیل

آتشین آسیب رسانیدند هر که این واقعه را شنید جویهای خون از فوارهٔ دیده روان کرد
و بگوش هر که این خبر رسید بمفارقت نور باصرهٔ خویش رضا داد مدت سلطنت شاهزادهٔ عالی مقام
باختتام انجامید و دور خلافت او سر بنهایت کشید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

بعد از آنکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین

کامکار تواند بود روی نمود حضرت خاقان سعید لشکریان را از غارت و تاراج منع فرمود و ظل مرحمت
و احسان بر سر اهل اصفهان گسترانید و همه را در حریم امن و امان مأوی داد و ثلث مال آن سال بایشان
بخشید و صد هزار دینار کبکی که نذر مزارات متبرکه فرموده بود بفقرا و ارباب احتیاج بخشید و بضبط
ممالک و حفظ مسالک قیام نموده بعضی از لشکریان را رخصت داد که بخراسان روند و خزاین خاصه را
که مشحون بود بزر و جواهر و اوانی زر و سیم و اسلحه و هندی و مصری و چینیهای فغفوری و مسکوکات
نقره و طلوری روانهٔ دار السلطنت هراة گردانید و چون میرزا رستم مدتی دیر باز در ماوراء النهر
و خراسان آثار اخلاص و جانسپاری بظهور رسانیده بود و سالها حکومت از عراق عجم کرده یاد داشت
و دوست نواز زمام ایالت ولایت اصفهان در قبضهٔ اختیار او نهاد و او مجدداً بر سریر حکومت
و ایالت متمکن گشت و نسبت با رعایا و سایر خلایق طریق رافت و معدلت پیش گرفت
و جرایم بعضی مجرمانرا که پیش ازین از ایشان صادر شده بود نابوده انگاشت و رعیت که از جور
و بیداد پراگنده و متفرق شده بودند از صیت معدلت او رو باوطان خود نهادند و میرزا رستم
تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و همچنین آنحضرت نظر مرحمت
و عاطفت بر حال میرزا بایقرا که در ریعان جوانی سرآمد میدان پردلی و پهلوانی بود و در آفاق
همایونش امارات مردانگی و علامات فرزانگی مشاهده می افتاد و حکومت ولایت همدان و قلاع

و رود بروجرد و نهاوند و تمامت لرستان بآنجناب تفویض فرموده مجموع این مملکت را برسم
سیورغال باو ارزانی داشت و خدمتش را بانصاف اتصاف وصیت کرده و شاهزاده مستقبل شده
بسر ولایت خود رفت و ایالت مملکت ری بمیرزا ایلچل بن میرزا میرانشاه و حکومت دیار قم را
بامیرزاده سعد وقاص که هر یک ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و جهانبانی بودند تفویض شد و حاصل آن مملکت را
باخراجات ملازمان شاهزادگان مذکور باز گذاشت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنسیق مهمات

ممالک عراق فراغت یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس تافت و فرزند ارجمند خویش
میرزا ابراهیم سلطان را بضبط اغرق باز داشت و چون ماهچهٔ توق ظفر نگار از افق شیراز طالع شد
همای عنایت که بر سر ساکنان آن دیار که پیش ازین بخدمات لایقه توسل بدرگاه عالمپناه جسته
بودند سایهٔ عاطفت انداخت و حکام لرستان و مغولستان و سرداران باردوی فرخنده نشان
شتافته پیشانی خضوع و اطاعت بر زمین عبودیت نهادند و بعنایات بیکران اختصاص
یافته رایات افتخار بآسمان رسانیدند و نوئین کامکار رفیع مقدار امیر مضراب بهادر با ایالت آن
دیار ممتحن گردید و بعد از چند روز مرغ روح بلند پروازش از قفس کالبد بکنگرهٔ عرش طیران
آمد و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را نواخته میرزا ابراهیم سلطان را طلب فرمود
و آن سعادتمندانرا بضبط و حکومت مملکت فارس و توابع و لواحق آن تعیین نمود و رتق
و فتق مهمات آن دیار را از جزوی و کلی و ملکی و ملی حواله برای رزین و فکر دوربین او کرده فرمود
که استدامت دولت موقوف بر معرفت معاذیر عبید و خدم است تا رعایت این جماعت از اخور حال
هر یک بتقدیم رسانیده آید و استقامت مملکت منوط و مربوط بملاحظهٔ امور جمهور و استحکام حدود

بود و هرچند شاهزاده بنا بر قابلیتی که در جبلت همایونش مرکوز بود در تنسیق امور شرعی و ملکی احتیاج
بمرشدی نداشت و اینمعنی آنحضرت میدانست اما شفقت پدری باعث بران شد که کلمهٔ چند در
باب جهانگیری و جهانبانی بر زبان گوهرفشان بگذرانید چه جای آن نداشت که بر دبیر تقلم زرین
بر صفحهٔ خورشید نگارد فی الجمله شاهزادهٔ جوانبخت زمین خدمت بوسیده قبول نمود که از
مقتضای وصایای ارجمند سر موئی تجاوز جایز ندارند با نبساط و اهتزاز بحکومت شیراز اشتغال
نمود و اعیان ولایت فارس چون مخایل کیاست و فراست و دولت و اقبال بزرگی و جلال در ناصیهٔ
شاهزاده قرار گرفت و دست دریای موهبت بگشاد و بارگاه سپهر احتشام او مرجع و ملاذ خاص و عام
گشت و صیت مناقب اخلاق پسندیده و اوصاف مرضیهٔ او در اقطار و امصار عالم بلندی نامی
اشتهار یافت القصه چون حضرت خاقان سعید خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس و عراق جمع فرمود
عنان دولت و سعادت بصوب خراسان انعطاف داد و از تختگاه فارس بدار العباده یزد آمد
و از آنجا براه بیابان مغیثان روانشد و مراحل طی کرده در بیست و دوم رجب بدار السلطنت هراة نزول
اجلال فرمود و سرداران اطراف و گردنکشان اکناف روی بدرگاه عالمپناه نهادند از آنجمله امیر
بسطام جاگیر که از عظماء امراء عراق عجم بود و تاج الدوله برادر کیومرث از رستمدار و نصر الله صحرائی
از ساوه و شاه اویس پسر سلطان تواچی از غزنین وغیرهم بدار السلطنت هراة آمده از موائد انعام
و احسان حضرت خاقان سعید محظوظ و بهره ور گشتند

جناب میرزا الغ بیک از سمرقند ایلچی

فرستاده میرزا میرک احمد را طلب داشت او توهم نموده گفت که بنده دولتخواهم اما از مزاج میرزا
الغبیک ترسانم اگر از توجه بخدمت واقع شود معذور خواهم بود میرزا الغ بیک امیر بایزید پروانچی
را که مقرب و معتمد او بود باندکان پیش میرزا میرک احمد روانه ساخت و پیغام داد که سخن بایزید سخن منست
هر عهد که خواهد با او درمیان آورد تا بدان وفا نمایم امیر بایزید باندکان پیش او رسید و هرچند سعی نمود
بجائی نرسید اما وعده کرد که بعد از چند روز پسر خود در ان خدمت فرستد امیر بایزید بازگشت و آن
ماجرا عرضه داشت و آن وعده بسر آمد و پسر نیامد جناب میرزا الغ بیک بجانب اندکان عزیمت نمود
و میرزا میرک احمد قلاع آن حدود را محکم ساخته خود پناه بکوههای صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک
قلعهٔ اخینی را که منیع ترین قلاع او بود محاصره کرده مسخر فرمود و اموال فراوان بدست لشکریان افتاد
و کوتوالی قلعه بپاینده بکاول داده بطرف اندکان روانشد و چون بدانجا رسید شنید که میرزا میرک احمد
از بازگشتن آنجناب خبر یافته بالشکر مغول که بمدد او آمده بودند عازم اندکان شد امیر موسیکا و امیر محمد
تابان و امیر علی قوچین و دیگر سرداران بآهنگ جنگ از اندکان بیرون آمدند و بحوالی اوش رسیده چون از حال
یاغی خبری نداشتند بی اختیار بمنزل نزول کردند و از شرایط حزم غافل ماندند و میرزا احمد میرک ازین ن
شان داشت تا که بر سر لشکر اندکان تاخت و امرا مذکور و دیگر بهادران را بقتل آورد و امیر رستم
برادر امیر سلیمانشاه جنگ کنان باندکان درآمد و میرزا میرک احمد الکا گرفته بولایت خویش بازگشتند
و چون خبر معاودت حضرت خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیک رسید از سمرقند بیرون آمده عازم
خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنت هراة تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت
خاقان سعید مشرف گردید و آنحضرت انواع عطوفت و عنایت در بارهٔ فرزند سعادتمند خویش
ارزانی داشت و درین اثنا پرتو التفات و اهتمام حضرت خاقان سعید بر وجنات روزگار مهر
سپهر خلافت غیاث الدین میرزا بایسنغر تافت و ولایت طوس و مشهد و ابیورد و سلقان و جرجان
و خبوشان و نسا و باورد و استراباد و دهستان و کبود جامه مع مضافات و منسوبات بدیوان او باز گذاشت

و این ولایت را بر نواب شاهزاده مشار الیه مسلم داشت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمایه فرمان
قضا جریان شرف نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین که ملک فخر الدین متصل بدیوار شمال شهر هراة
آنرا ساخته و پرداخته بود حضرت صاحبقران بتخریب آن فرمان داده بود بحال عمارت آورند
و بموجب نسخه هفتصد هزار مرد درانجا کار کردند تا باتمام رسید والعهدة علی الراوی

چون میرزا میرک احمد امرا را کشت چنانچه مذکور شد توهم او زیاده گشته عزم کاشغر نمود که از آنجا
پیش محمد خان رود حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او شنیده توکل نام نوکرش را با استمالت
نامه بخدمت وی فرستاد و برین منوال که اطال الله تعالی نفاذه فی خلود السعادات الابدیه و حصول
المرادات السرمدیه وفور سلام و تحیت که نسایم آن از محض فیض اشفاق باشد و بر ریاض
نفحات سعادت گذر د قرین بزینت مهربانی و مجلی بجلیه جاودانی تامل نماید همگی خاطر خطیر و جملگی ضمیر
منیر متعلق احوال آن شناسد اشتیاق و آرزومندی ملاقات عزیز فرزندی فوق الحد قصور کند توفیق ذوق
تلاقی متعذر باشد و شانزدهم ربیع الاول از دار السلطنت هراة انفاذ می یابد که شکر مواهب
یزدانی واجبست لله الحمد والمنه چنین استماع میرود که میان او و فرزند الغ بیک بمجرد سخنان نامعتبر
اهل فساد صورتی که متضمن تشویش بلاد و عباد باشد روی نمود و این خبر در مملکت عراق بما رسید
و بسبب بعد مسافت بتدارک آن نپرداختیم و چون بدار السلطنت هراة رسیدیم شنیدیم که آن فرزند
عازم مغولستان است بغایت بعید و بدیع نمود چه کمال اتحاد نسبت با برادران و فرزندان
من المهد الی اللحد معلوم دارد و وثوق کامل و اعتماد شامل آنکه از سر استظهار تمام متوجه شود تا بنای
فرزندی کالجبال الراسیات ثابت باشد و این صورت از روی صله رحم و غمخواری مسلمانان رفع

آن دو از تکلف و تصلف و محل بر شایبه مکر و حقد خیالی است جمعی که ملازم اند شاید که متوهم شده آن فرزند
را مانع آیند که حرکات ناشایست از ایشان اختیارا و اضطرارا صادر شده مجموع خواطر را ایمن سازد
که جرایم همه را عفو فرمودیم الماضی لایذکر حقا ثم حقا که همه را در پناه رافت ماوی خواهیم والتوفیق من الله
المنان   عمرت چو نتیجه خود باقی باد   و در خلال این احوال امیر قرا یوسف از خواص و مقربان مرد شاه
نامی را که بعقل و کیاست و فهم و فراست و حسن تدبیر و لطف تقریر در ولایت آذربایجان میان خاص و عام
اشتهار تمام داشت بدرگاه عالم پناه فرستاده و بوسیله امرای کبار مکتوبی که همراه او بود بعرض رسانید
مضمون آنکه اگر حضرت خاقان سعید قلعه سلطانیه باین ارزانی دارد آنچه از وظیفه اخلاص و دولتخواهی
باشد بتقدیم رسانم آنحضرت در جواب نوشت که علامت راستی سخن قرا یوسف آنست که یکی از
پسران خود را پیش ما فرستد و چون بدین خدمت قیام نماید ما سلطان آن دیار تا بقلعه سلطانیه چه رسد
بوی مسلم داریم و ایلچی را نوازش فرموده باز گردانید و مقارن این حال خبر رسید که میرزا ایجل که حضرت
خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس و عراق او را بحکومت مملکت ری تعیین نموده بود بعارضه چند روزه
در گذشت   دریغا که آن شاه مقبل نماند   دریغا که شهزاده ایجل نماند   حضرت خاقان سعید
از واقعه میرزا ایجل کوفته خاطر و پریشان دل شد و بجای او میرزا ایلنکیر را بضبط ری فرستاد و امیر یوسف
خواجه و امیر غیاث مقرر شدند که در حدود آن ولایت باشند و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه
مسموع پادشاه جم جاه گشت امیر ابراهیم و امیر جهانشاه را با بیست قوشون آراسته فرستاد که با
ایلنکیر آنچه ملحق شده متوجه جانب ری گردند باتفاق امرا که دران حدود اند اگر قرا یوسف تعرض
ملک محروسه کند بمقابله او درآمده مانع شوند و امرا بامتثال مثال مبادرت نموده آنچه مقتضی فرمان
بود بجای آوردند

بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر امیر قرا یوسف
رایت استبداد و استقلال برافراخت و سرداران و گردنکشان هر که با او دوستی ورزید و بعنایت و سیورغال
او را در میان اکفا و اقران سرافراز ساخت موید این مقال آنکه امیر باباحاجی کاوردی که با میرزاده
ابابکر نوبتی تا چهار فرسخی تبریز میرفت و غارت میکرد و بانواع جرأت و جسارت دیگر اقدام می نمود
آخر الامر پیش قرا یوسف کس فرستاد که من از سر اخلاص بخدمت تو می آیم قرا یوسف گفت این معنی از
غایت مردانگی و پردلی است که او فکر کرده است اگر باباحاجی در دعوی خویش صادق است من او را
بنوعی تربیت کنم که آثار آن باقطار بلاد و امصار رسد و مروت و مردی خود را بر عالمیان ظاهر گردانم
و فرستاده او را نواخته باز گردانید و باباحاجی بی توقف با برادران و فرزندان و ملازمان بخدمت
امیر قرا یوسف مقدم ایشان گرامی داشت و همه را اسب و جامه و زر انعام فرموده باباحاجی و فرزندان
و برادران او را طویها داد و در مجلس خاص ایاغ گرفت و قلعه کاوردی را با توابع و لواحق و ششصد قریه
و مزرعه دیگر برسم سیورغال باو ارزانی داشت و حکم کرد که باباحاجی مادام که در اردو باشد در دیوان
مهر زند و بی استصواب او ارکان دولت هیچ مهمی فیصل ندهند امرا هر چند درین باب سخنان گفتند دیگر
عنایات که تفصیل آن طولی دارد شامل باباحاجی و برادرش حاجی محمد و متعلقان او شد القصه دران زمان
که سلطان احمد جلایر بقصد قرا یوسف متوجه تبریز شده بود از امیر شیخ ابراهیم شروانی استمداد نمود
و چون میان ایشان اساس دوستی موکد بود شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث را با جمعی بخدمت سلطان احمد
فرستاد و شروانیان در روز جنگ قریب بتبریز رسیده فرود آمدند تا زمانی که از تعب رنج راه
برآسایند اتفاقا طایفه از تراکمه که بجنگ رفته بودند و از برای جزوی نفع خود میگشتند بقیتول کیومرث
رسیده دیدند که فرقه بنوع تمام نشسته اند و اسبان العلف رها کرده ترکمانان شمشیر کشیده بر کاه

خرکه کیومرث رفتند و خرگاه او را شکسته خدمتش را بگرفتند و مردم با ترکمانان اتفاق نموده اردوی کیومرث
را غارت کرده و اموال فراوان بدست ایشان افتاد و تراکمه کیومرث را مقید ساخته پیش قرا یوسف
بردند و چون خبر گرفتن ولد ارجمند با امیر شیخ ابراهیم رسید رسول چرب زبان با تحف و هدایای فراوان
پیش قرا یوسف فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و متقبل شد که اگر پسرش سلامت باز رسد
مبلغی خطیر ارسال نماید امیر قرا یوسف نخست زبان عتاب برگشود که مملکت شروان در جوار تبریز واقع
شده و امیر شیخ ابراهیم با والی بغداد محبت و صداقت می ورزد و با حاکم تبریز در مقام مخالفت و عداوت
می آید اینصورت باری در نظر ناپسندیده می آید اکنون ممالک آذربایجان مع مضافات و عراق عرب
و دیار بکر در تصرف ماست می باید که امیر شیخ ابراهیم با ما یکدل و یکجهت باشد و بواسطه مروت و انسانیت
که در جبلت ما مرکوز است فرزند عزیز او را بر حسب دلخواه دوستان بر جانب شروان گسیل میکنم
امیر شیخ ابراهیم نیز باید که از مخالفت ما مجتنب و محترز باشد و طریق مصافات و موالات مسلوک دارند
و امیر قرا یوسف بعد از آنکه آنچه در خاطر داشت با ایلچی شروان گفت و بند از پای کیومرث
برداشته او را با تشریفات فاخر بنواخت و رسول را نیز بصلات و عطایا سرافراز ساخته هر دو را
رخصت انصراف ارزانی داشت و چون چندگاه برین قضیه بگذشت قرا یوسف شنید که میرزا
اسکندر از اصفهان با لشکر آراسته بیرون آمده است و داعیه آن دارد که متعرض ولایت آذربایجان
گردد لاجرم او نیز از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و بواسطه رصانت بآنجا دست نیافت
لیکن آتش نهب و غارت دران حدود و نواحی زد و از آنجا چون بحوالی همدان آمد اکثر لشکر ترکمان
بیمار شدند و قرا یوسف نیز رنجور گشت بنابرین الوداع خوانده عنان مراجعت بجانب تبریز
منعطف گردانید و چون سایه وصول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم والی شروان توهمی

بی جایکاه بخود راه داده و فرزند خود کیومرث را بعلت آنکه محبت و دوستی قرایوسف در
خاطر او راسخ است بقتل آورده و حشری انبوه از ولایت شروان جمع کرده و دلیران علی
شکی را با خود متفق ساخته است و کستندیل حاکم کرجستان با دو هزار سوار با و پیوسته
بعزم جنک پیش او آمده اند امیر قرایوسف این معنی را از فتوحات روزکار خود دانست و با جمعی
لشکرها فرمان داد و باطراف خبر فرستاد که هر که با ما یکجهت و یکدل است باید که درین مهم حاضر
شود و امیر قرایوسف دران زمستان متوجه جانب قراباغ شد و حکم کرد که با باحاجی راه اردبیل
محافظت نماید و از ان حدود با خبر باشد و لشکریان اران و ارس و موغان با میر قرایوسف پیوستند
و سپاه تومان نخجوان نیز با و ملحق شدند و قرامان از مردم خود هفت هزار سوار جمع کرده بر سم
منقلای روانشد و قرایوسف با لشکری فزون از مور و ملخ از عقب قرامان در حرکت آمد و
امیر شیخ ابراهیم با عظما امرا و سرداران حدود بر کنار آب کر خیمه اقامت زده بودند چون
ترکمانان در مقابل یاغی رسیدند بی تحاشی از آب بگذشتند و قرامان و خواهرزادکان بسطام
بمیان یورت یاغی درآمدند مردم شروان گریخته ملک کرج با از ما دران پای ثبات فشرده
قرایوسف که آنحال مشاهده کرد فی الحال بر سر ایشان تاخت و کرجیان را درمیان گرفته
اکثر آن بی دینان را بقتل آورد و ملک کرجستان گرفتار گشت و بعضی سرداران روی بگریز
نهادند و درین حال امیر شیخ ابراهیم خواست که اسب خود را از خندقی که پیرامون اردو کنده بودند
بجهاند از مرکب بیفتاد و دست او بشکست و ترکمانی مجهول باو رسیده و جامه اش بستد امیر شیخ
ابراهیم از صعوبت درد دست حال خود با ترکمان گفت و آن شخص فوطه در گردن والی شروان کرد
و او را پیش قرایوسف برد و فرزندان او مثل غضنفر و اسدالله و خلیل الله منوچهر و عبدالرحمن

و نصرالله و هاشم و ارکان دولت وی چون قاضی بایزید و امیر هوشنگ با اولاد امیر و دستگیر شدند
و همچنین طبیب و گوینده و منجم و دیگر ملازمان شروانشاه را گرفته پیش قرایوسف آوردند و آنچه از وصول
وابیان بودند برحسب فرمان مقید شدند چون عامه لشکر شروان دران جنگ زیاده جلادتی
نموده بودند قرایوسف حکم کرد که ایشان را تعرض نرسانند و مردم کرجستان که گرفتار شده بودند
همه را بقتل رسانیدند و ملک کرج را در مجلس حاضر ساختند و چون از بشره او آثار تمرد و تهور و غضب
مشاهده کردند بر یراق بکفر بت دیگر مهم او را با تمام رسانیدند و قرایوسف شیخ ابراهیم و اولاد و اتباع
او را مقید و مغلول به تبریز برده چون اهالی تبریز از والی شروان شاکر و راضی بودند هر کس از زبان
که در مجلس قرایوسف راهی داشت نکویی و حسن معاش او را بعرض رسانید و امیر شیخ ابراهیم
پادشاهی شیرین سخن و عیاش بود و بصحبت ارباب حسن و ملاحت میل تمام داشت و پیوسته کلمات
ندیمانه از وی بامیر قرایوسف میرسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم کیان نجده پیشکش فرستاده
او را باموال جزیل وعده داد و امیر قرایوسف مردی صاحب کرم و مروت و پیاده دل بود از جرایم
عظیم بسهولت میگذشت امیر شیخ ابراهیم از در تملق و عذرخواهی درآمده کدورت قرایوسف بصفا تبدیل
یافت و امیر شیخ ابراهیم اموالی که از زمان یزدجرد بن شهریار در خزانه آبا و اجداد او موجود بود
فرمود تا از قلاع آورده همه را فدای نفس و عرض خویش کردانید و دیگر نقود و جواهر قبول فرمود
که بر مهر قرایوسف در مقام عنایت آمده گفت با وجود آنکه از امیر شیخ ابراهیم حرکات ناشایست
نسبت بدولت ما صادر شده اگر از وی عفو کنیم و او را بحکومت شروان روان سازیم هر آینه صیت مردی
و مروت و کرم و احسان ما در اقطار آفاق انتشار یابد و حسن اشفاق و مکارم اخلاق ما بر عالمیان روشن
کردد و این سخن را قرایوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص میگفت و مقارن این حال کلمی ز زبان

امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانید که خدمتش میگوید که دست من بسیار درد میکند اگر جرعه از فیض فضل
خویش بکام این بنده مخاکی حواله فرمایند شاید که وجع اندکی تسکین یابد مصرع اگر شراب خوری جرعه
فشان بر خاک ها از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک ها و این شخص امیر قرا اتابک بر براق بود که امیر
شیخ ابراهیم را نگاه میداشت قرا یوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازند و چون حاکم شروان
بمجلس درآمد ارباب حسن و جوانان ساده عذار بموجب فرموده او را ایاغ دادند و امیر شیخ ابراهیم
چندان سخنان دلپذیر بر زبان آورد که قرا یوسف شیفته او شد و هم دران مجلس فرمود که بند
از پایش برگرفتند و او را پهلوی خویش بنشاندند و امیر بر براق را نیز طلب فرمود و او بر حسب فرمان
آمده امیر شیخ ابراهیم را کاسه داد و درین اثنا اخی قصاب و اصول و اعیان تبریز نثارها آورده با امیر
قرا یوسف ملاقات کردند و گفتند که هر چه امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان قبول کرده است ما
متضمن می شویم که آنرا ادا نماییم مشروط بآنکه حکم شود که ارباب حوالات در عوض زر اجناس
بگیرند و امیر شیخ ابراهیم مبلغ هزار و دویست تومان عراقی قبول کرده بود و امیر قرا یوسف ملتمس
ایشان مبذول داشت و روز دیگر در باب حکومت امیر شیخ ابراهیم نشانی نوشتند مضمون آنکه
ما حکومت ولایت شروان را از حدود شکی تا دربند باب الابواب از بلاد و بقاع و قلاع بدستوری
که پیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود باو ارزانی داشتیم می باید که هیچ آفریده در آن ولایت بخلاف
حکم دخل نکند و امیر شیخ ابراهیم داروغگان و ضابطان بولایت شروان فرستاد و از دیوان قرا یوسف
بروات برای قصاب و جمعی که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه بمحصلان میدادند
و بروات را بجنس پیش امیر شیخ ابراهیم می بردند و نوشتها از دیوان مال ممالک شروان می ستانند و در
اندک زمانی آن وجه ادا شد و امیر شیخ ابراهیم دران زمستان حریف و انیس قرا یوسف بود چون فصل

بهار رسید رخصت یافته بجانب ولایت خود متوجه گشت

در عاشر ربیع الاول سنه ثمان و عشر و ثمانمایه عرضه داشت
میرزا سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلی خاقان معلا رسید مضمون آنکه امیر بسطام جاگیر توجه
قرا یوسف بجانب سلطانیه شنیده و پسر خود را در آنجا گذاشته پیش بنده آمده و او را گرفته مضبوط
نگاه داشته ام بهر چه حکم شود عمل نماییم این خبر بر مزاج اشرف گران آمد و فرمود که بسطام تربیت کرده
ماست چون دشمن قصد او کرد و پناه بولایت ما آورد سزاوار آنست که بمال و لشکر مدد دهیم
اخذ و قید او در نظر عقل بغایت بعید و بدیع می نماید باید که چون نوشته ما باو رسد بی توقف
بسطام را مطلق العنان گردانیده بواجبی رعایت کند و مقرر شد که اردشیر تواچی پیش میرزا سعد وقاص
رود و درین اثنا طایفه از مردم مفسد بی عاقبت با شاهزاده گفتند که پیشکش مثل بسطام دارای هیچ
به از آن نیست که بخدمت قرا یوسف روی و پای بر معارج سروری و مهتری نهی و ادوات العمر
از تو ممنون خواهد بود و میرزا سعد وقاص بسخن آن جماعت فریفته شد و تعلق اجرا الضبط و نسق اعزاق
در قم گذاشت و بسطام را گرفته با سیصد سوار قدم در بیابان ادبار نهاد و چون بمقصد رسید امیر قرا یوسف
شرایط اعزاز و احترام بجای آورده با شاهزاده گفت بیت تو پیروی بسوی چمن آمدی بسی
سوی خانه خویشتن آمدی ها و باستظهار میرزا سعد وقاص قرا یوسف طمع در ولایت عراق عجم کرده و بسطام
را گذاشته تربیت فرمود و شاهزاده را بانجا میل اقامت فرمود و قرا یوسف پسر امیر بسطام را بجانب قم
روان ساخت تا حرم محترم میرزا سعد وقاص را باذربایجان رسانند و چون خاتون شاهزاده آغا بیگی بنت
میرزا امیرانشاه که بانوی عاقله بود شنید که امیر فرخ نزدیک رسیده با خود اندیشید که سعد وقاص غلط فاحش
کرد که پناه باین خاندان آورد اگر ما بآنجانب رویم ناگاه ترا کمه قصد او کنند حال ما در میان مردم

مردم بیگانه بکجی رسید و تدبیری در خاطر خود گذرانید نوکران خود را مکمل ساخت و چون ترکمانان رسیدند همه را بگرفت و جمعی را که بنابر تحریک ایشان میرزا سعد وقاص روی در بادیهٔ هجران نهاده بود بقتل رسانید و در عقب آن مفسدان را مصحوب نوکر خود شیرزاد پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت علیا مهد را درین امر تحسین نمود و شیرزاد را رعایت نموده شیرعلی نوکر میرزا رستم را همراه او ساخت و با ستمالت نامه روانه جانب قم گردانید

چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان سعید آن ضریر را برادر کوچک او میرزا بایقرا سپرد تا خدمتش را در ظل شفقت وی مأوی داده از حال وی نیک باخبر باشد و میرزا با وجود آن واقعه که او را روی نموده بود پیوسته با خود خیال تغیر مملکت می بست و در مقام فتنه انگیزی قدم می نهاد و چون بواسطهٔ رفتن میرزا سعد وقاص بجانب یاغی مملکت قم و کاشان تا حدود همدان بهم برآمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا بایقرا گفت که بعد ازین درین دیار اقامت ممکن و متصور نیست چه لحظه فلحظه میرزا سعد وقاص لشکر ترکمان عنان ریز پیدا خواهد شد و آن زمان مجال گریز نخواهد بود و جمعی را انگیز کرد که میرزا بایقرا را بدان داشتند که عازم شیراز شود و میرزا بایقرا سخن غرضخواهان شنیده باتفاق میرزا اسکندر متوجه فارس گشتند نوکر میرزا اسکندر از راه عقل بجانب اصفهان گریخت و کیفیت حادثه را بعرض میرزا رستم رسانید و میرزا رستم خواست که عقد جمعیت ایشان گسیخته گرداند لاجرم جمعی را بسر راه فرستاده در سمنان در حوالی جرباذقان بمخالفان رسیدند و از ضعف طالع و بخت بد بلکه از ارادهٔ احد صمد میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا رستم گرفتار شد و او را باصفهان بردند و میرزا بایقرا بدین سبب اندک فتوری در عزیمت پیدا شد چند روزی در گندمان توقف فرمود و چون خبر مخالفت میرزا بایقرا و توجه او بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان گشت و بعد از تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون سونج خواجه وارد و ان و مزید و باشلیق گرفته و بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانیدند و ایشان چون بجان حبش که میانه ابرقو و مشهد مادر سلیمانست رسیدند بندها را شکسته و موکل را کشته بگذرمان پیش میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده را بر توقف و تاخیر ملامتها کردند و بر تعجیل ترغیب نمودند میرزا بایقرا چون هوس جهانگیری و ملک ستانی در سر بود بار دیگر لوای جلادت بجانب ملک فارس برافراخت و میرزا ابراهیم لشکرها مرتب ساخته باستقبال از شیراز بیرون آمد و در نواحی بیضا شیران بیشهٔ هیجا بهم رسیده صف کشیدند و چون تنور حرب گرم گشت بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانند مسعود شاه شول وغیره بجانب میرزا بایقرا رفتند و زمرهٔ از عراقیان نیز آهنگ مخالفت ساز کردند و میرزا ابراهیم سلطان که این معنی دریافت عنان بجانب شیراز تافت و شب بشهر در آمده والدهٔ خود طوطی بیگم را و از خزانه آنچه توانست برگرفته تا ابرقوه در هیچ مکان توقف ننمود میرزا بایقرا صباح جمعه بدروازهٔ اصطخر آمد و تا چاشتگاه سواره بایستاد و سادات و قضاة و ستاد بندان و کلویان شهر بنابر ضرورت استقبال بقدم بیرون آمدند و شاهزاده را باعزاز و احترام بشهر در آوردند و چون خبر استیلای میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر را که مهیج آن فتنه بود از میان برداشت الملک والبقاء لله الواحد القهار

ذکر توجه حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی بجانب تختگاه سلیمان نوبت ثانی

چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بمسامع علیهٔ حضرت خاقان سعید رسید رای عالم آرای اقتضای آن کرد که پیش از آنکه قوت او زیاده شود تدارک آن مهم نموده آید و بامضای این عزیمت امیر جلال الدین فیروزشاه را با بهادران کینه خواه از راه بیابان یزد بعراق فرستاد تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان قرار گرفته در دفع خللها سعی نماید

و امیر غیاث الدین شاه ملک را بجانب ری ارسال نمود که با امرا که درین حدود اند بپیوندند و باتفاق گرد
فتنه و شورش عراق را بنشانند و گردانند و فرمان قضا امضا شرف نفاذ یافت که میرزا شیخ لقمان
برلاس بقندز و بقلان رفته و لشکرهای آن نواحی را جمع آورده باردوی اعلی رسانند و چون جنود ظفر
ورود بر درگاه عالمپناه مجتمع گشتند حضرت خاقان سعید در هفدهم جمادی الاول ماه مبارک رایات
ظفر انتساب از دار السلطنت هراة نهضت فرمود و در مزار متبرک جام از وستادگان قرایوسف
جاسوسی کرفتند و احوال عراق عرب و عجم و آذربایجان معلوم کردند و درین ولا قاصد میرزا الغ بیک از جانب
سمرقند آمده معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان بعالم بقا خرامید و نقش جهان نبیره خضر
خواجه اغلان را بجای او نشاندند و چون اعلام ظفر فرجام بجد و بسطام رسید امیر سید علی کیا در صحبت
امیر علاء الدین علیکه براهنمونی بپایه سریر اعلی آمده بعنایات بیدریغ سرافراز شد و از برای نسق لشکر تولایت
خود مراجعت نمود و امیر حسن کا از قلعه فیروزکوه باردوی گردون شکوه آمده سعادت زمین بوس دریافت
و معصوم برادر امیر بسطام جاکیر از طرف اردبیل رسیده حالات آذربایجان و قرایوسف ترکمان معروض
کردانید فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که امرا که در حدود ری مقیم اند بجانب شیراز توجه نمایند
و همچنین حکم شد که خدمت امیر فیروزشاه نیز در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روانشده در کوشک زرد
بایشان ملحق شوند و هر دو فریق از سپاه ظفر مآل در عین دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند و
برین گونه رفتند تا قصر زرد ✿ ز گرد سپه شد هوا لاجورد ✿ و میرزا ابراهیم سلطان چنانچه مقرر شده
با لشکری بی پایان عازم شیراز گشت و چون میرزا بایقرا از توجه سپاه نصرت پناه آگاهی یافت
در مضیق تفکر و اندیشه افتاد که گاهی خود را تسلی میداد که ممکن و متصور نیست که آنحضرت بنفس همایون
آمده باشد و میرزا ابراهیم سلطان چون بحوالی شیراز رسید میرزا بایقرا چهار دیوار شهر پناه ساخت

و موکب حضرت خاقان سعید بجد در قم و کاشان رسیده از آنجانب اصفهان رفت و در آنموضع قاصد
میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا بایقرا در شیراز سپر مخالفت در روی کشیده و متحصن گشته و از
استماع این خبر فرمان فرمای بحر و بر از آنموضع مهیا بر سبیل ایلغار روی توجه بملک فارس نهاد و بعد از
طی منازل و مراحل چتر همایون فال و سایه اقبال بر ظاهر شیراز ممدود ساخته عرصه بانزهت میدان
سعادت محل نصب سرادق سپهر حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از وصول رایت نصرت شعار
خبردار شد حیرت و ندامت بر ضمیر او استیلا یافت و کس بخدمت غیاث السلطنت و الدین میرزا
بایسنغر فرستاده التماس نمود که در پایه سریر اعلی زبان خجسته بشفاعت او کشاید شاهزاده
جوانبخت التماس او مبذول داشته بعرض حضرت خاقان سعید رسانید که هر چند از میرزا بایقرا حرکات
ناشایست و نابایست در وجود آمده اما تا عاصی مرتکب معاصی نشود مضمون العفو عند القدرة که بهترین
مکافاتست بوضوح نه پیوندد و اکنون اگر رخصت شود او را با تیغ و کفن بدرگاه عالم پناه آورم و آنحضرت
مسئول فرزند سعادتمند خویش را باسعاف و انجاح مقرون داشته از زلات و عثرات میرزا بایقرا
درگذشت و خدمتش شب یکشنبه پنجم رمضان با صد تومان خجالت و شرمساری از شیراز بیرون رفت
و شرف دستبوس حضرت شهریاری دریافت و آنحضرت بوعده وفا فرموده میرزا بایقرا را مواخذه ننمود
اما دو سه کس را از مفسدان بدآموز معروض آتش خشم جهانسوز کردانیده خاص از برای نفع عام بسیاستی
اختصاص داد **ذکر بعضی از وقایع متفرقه و تفویض ایالت عراق عجم به پیر الیاس خواجه** چون میرزا بایقرا
از غایت شرمندگی و کمال انفعال مجال آن نداشت که دیگر بر ملازمت خاقان ستوده خصال اقبال
نماید و اقامت او در آن مملکت مقرون بمصلحت سلطنت نبود رای عقده گشای آنحضرت اقتضای
آن کرد که او را بجانب کرمسیر و قندهار فرستد تا چند روزی مصاحب میرزا قیدو باشد و خدمتش را با [illegible]

سپرده روانهٔ آن صوب گردانید و موکب همایون بشیراز آمده حکم شد که امرا با لشکریانی که در عهدهٔ
ضبط و اهتمام ایشان‌اند بعلفخوار بار روند و درین اثنا حکام لرستان و سرداران شولستان بدرگاه
سلاطین پناه آمدند و ملک گرگین والی ولایت لار با تحف و هدایای بی‌شمار بموکب سعادت
قرین پیوست و آنچه آورده بود بوسیلهٔ امرای کبار معروض گردانید و خدمات او قبول یافته منظور نظر
عاطفت گشت و آنحضرت همه را بعنایات بیکران مسرور و شادمان ساخته روان گردانید که باوطان
خود روند و باقی ماه مبارک رمضان در شیراز گذرانید چون هلال فرخ فال شوال رخ نمود حضرت
خاقان سعید علی الصباح بنیت اقامت صلوهٔ عید متوجه مصلا شد **بیت** خوشا نسیم مصلا
آب رکناباد ⁂ غریب را وطن خویش میبرد از یاد ⁂ و چون ولایت عراق عجم بار دیگر بعز التفات خسروانه
زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات آن مملکت را بسرداری
صاحب وجود حواله فرماید که رعایا در کنف حمایت و برایا در ظل رعایت او زندگانی توانند کرد
و بعد از تقدیم مشوره قرعهٔ اختیار بر نوئین رفیع‌مقدار امیر مبارزالدین الیاس خواجه بهادر که باجی آثار
رستم و اسفندیار بود افتاد و زمام مهام آن دیار در قبضهٔ اختیار و اقتدار و عدالت و شجاعت
او قرار گرفت و یرلیغ مطاع بنفاذ انجامید که مال و متوجهات مملکت قم و کاشان و ری و رستمدار
تا حدود کلانرا در وجه اخراجات لشکریانی که ملازم او باشند معروف گردانید و از مقتضای
سویت و عدالت درنگذرد و با سپاهی و رعیت معاش کند که یوم یقوم الحسنات از عهدهٔ جواب
بیرون تواند آمد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از جانب فارس و عراق فراغت یافت بعزم زیارت
حضرت مرشد آفاق قطب السالکین سلطان شیخ ابواسحق قدس سره متوجه کازرون شد و از
روح مقدس آن بزرگوار و سایر اکابر و مشایخ آن دیار استمداد نموده براه کول بار دیگر عزیمت

شیراز نمود و کرت بعد اخری ایالت آن دیار را بفرزند سعادتمند خویش میرزا ابراهیم سلطان
که چشم و چراغ دودمان حضرت صاحبقران بود رجوع فرمود و بعد از آن رایات نصرت‌نشان
از تختگاه سلیمان بجانب دارالامان کرمان نهضت نمود **ذکر توجه رایات گیتی‌ستان بجانب کرمان
و مراجعت نمودن از حدود آن ولایت بخراسان** در اول نوبت که حضرت خاقان سعید متوجه
عراق و فارس گشت ایلچیان باستحضار سلطان اویس بیرامی ایدکو بکرمان فرستاد و او بنابر آنکه
از تعرض حکام شیراز ولایت خراب شده بود و در خزانه هیچ نمانده که پیشکشی سرانجام نماید در
انقیاد حکم تعلل نمود و دست در اهالی و اموال مشایخ صوفیه زده بهزار زحمت اندک پیلاکتی
که لایق ملازم حضرت نبود ترتیب داد و آنرا باردوی همایون فرستاد و نوکر سلطان اویس
آن محقر را در یزد بموقف عرض رسانیده معروض داشت که سبب توقف او غیر این نشد
که بتهیهٔ اسباب سفر و ترتیب تحف و هدایا که سزاوار ملازمان آستان فرمان‌فرمائی باشد
مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی‌پناه خواهد رسید و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت و کرم
رقم عفو و اغماض بر جریدهٔ جریمهٔ بی‌ادبی سلطان اویس کشیده عازم خراسان شد و در نوبت
دوم که حضرت خاقانی بمملکت فارس آمد و آن ولایت را از دست تصرف میرزا بایقرا انتزاع نمود
سلطان اویس مادر خود را آغاجه باسن آغا که بچشم اعزاز و احترام در وی می‌نگریست بدرگاه پادشاه
اسلام پناه روان کرد و چون در نارفتن ترتیب نثار و پیشکش را بهانه ساخت و ایشان در شیراز
سعادت زمین‌بوس حاصل کردند و آنحضرت از احوال سلطان اویس استفسار نمود جواب
دادند که در همین چند روز میرسد و چون زمان آمدن سلطان اویس امتداد یافت حضرت
خاقان سعید فرستادگان او را عتاب و مواخذه فرمود و این خبر بکرمان رسیده سلطان اویس

از غضب پادشاه اندیشناک شده ملازمان او که از حضیض مذلت باوج عزت رسیده بودند
انواع خیالات فاسد بدماغ راه دادند و رایت طغیان از شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان
رسید و بزیارت قدوة السالکین شاه شجاع کرمانی قدس سره رفته استمداد همت نمود و خبر
توجه آنحضرت در کرمان متواتر شده سلطان اویس و مخصوصان و مقربان او در ورطه حیرت و دهشت
افتادند و آخر الامر عالیجناب سیادت پناه تقوی شعار ارشاد مآب امیر شمس الدین محمد قدس سره را
جهت شفاعت باردوی اعلی فرستادند حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام کما یجب و ینبغی
بجای آورد و سید مشار الیه بتشفع اهالی کرمان زبان کشاد و تقبل نمود که اگر پادشاه عدالت شعار
لشکریان را از خرابی خرابه کرمان مانع آید و عزیمت خراسان فرماید آنجناب بهر وجهی که باشد سلطان
اویس را بملازمت رساند حضرت خاقان سعید درخواست جناب ولایت مآب نبوت انتساب را
رد نفرمود و امرا که بتاخت جیرفت و گرمسیر رفته بودند باز طلبید و از قصبه سیرجان براه بیابان
روی بخراسان نهاد و بعد از طی مفاوز و مسالک در اواسط محرم سنه تسع و عشر و ثمانمایه
دار السلطنت هراة را از یمن مقدم خویش رشک گلستان ارم گردانید و در سال مذکور غیاث
السلطنة والدین میرزا بایسنغر بموجب فرمان خاقان سعید در دیوان اعلی مهر زد و تا نهایت
عمر که صدر دیوان بوجود او مشرف بود بمقتضی فاحکم بین الناس بالحق عمل نمود ذکر مصاحبت میرزا
میرک احمد و میرزا ایلنکیر و آنچه بدیشان رسید از افساد رای بدبین چون میرزا میرک احمد با میرزا الغبیک
گورکان اظهار مخالفت کرده امرا را بقتل آورد و خواست که بمغولستان رود حضرت خاقان سعید
استمالت نامه باو فرستاد چنانچه شرح مسطور گشت و خدمتش مقارن معاودت حضرت خاقان سعید
از کرمان بدار السلطنت هراة آمد و شرف تقبیل انامل فیاض دریافته ملازم شد اما پیوسته طاعت

میرزا ایلنکیر بن میرزا ابابکر واجب و لازم دانسته بایکدیگر بشرب خمر اشتغال می نمودند و نوکران فتنه انگیز
چهره عروس مملکت را در نظر ایشان جلوه و آرایش میدادند و شاهزادگان نیز بنظر قبول در ان می نگریستند
و صورت این قضیه مفصلاً بمسامع علیه رسید و در اثنای تفحص این حال و تفتیش این مقال عرضه داشتی از
جانب میرزا قیدو آمد مبنی از آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم بی عاقبت قصد بنده دعاگوی کرده
و چون بنده وقوف یافته ارباب شورش و فساد را بپیش الهها دو فرستادیم و میرزا بایقرا را در پنجاب
مضبوط نگاه داشته ایم و بر وصول فرمان گوش نهاده و امرا و ارکان دولت بعرض همایون
پادشاه گردون مکنت رسانیدند که مضمون کلمه الاقارب کالعقارب بوضوح پیوست و مجاورت
و جسارت شاهزادگان از حد اعتدال گذشت اگر درین باب اهمال و اغفال رود ممکن که بخاطر اشرف
چندان ملال رسد که ازاله آن آسان آسان دست ندهد و با وجود سعی مقربان در اهلاک و اعدام شاهزادگان
حضرت خاقان سعید بدان سخنان التفات نفرمود و فرمود که میرزا میرک احمد بن میرزا عمر شیخ بحج خانه
کعبه رود و میرزا بایقرا را از آب سند بگذرانند تا در آن ولایت قرار گیرد و میرزا ایلنکیر را در کشتی نشانند
تا بخت و طالعش سر بکجا بر آورد و هر یکرا چند نوکر بر حسب فرمان ملازم شدند و همه را از حدود ممالک
بیرون بردند و بکربت غربت مبتلا ساختند میرزا ایلنکیر را از ممالک نفی کردند و دیگر از ان شاهزادگان
خبر و اثر پیدا نشد و هیچکس از ایشان نشان نداد بیت دلم که رفت بکویت دگر نیامد باز تا بکشت
رفت غریبی و خانه را گم کرد ذکر آمدن امیر شمس الدین محمد و ستوده داشتن امیر اویس را بخلف وعده
نامرادی ... عالیجناب نقابت ایاب سید شمس الدین که متعهد شده بود که سلطان اویس بن
امیر ایدکو را بپایه سریر اعلی رساند از کرمان بدار السلطنت هراة آمد و معروض رای خاقان مغفرت کشور
گردانید که هرچند سلطان اویس را نصیحت کردم که روی بقبله اقبال و آستان فرخنده مآل آورد مقبول

بیغنا دوازاستماع این مقال آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که
امرای عظام مثل امیر جهانشاه برلاس وامیر حسن صوفی ترخان وامیر فرمانشیخ وغیرهم که ذکر ایشان
بتفصیل موجب تطویل می شود باتفاق والی سیستان شاه قطب الدین وحاکم فراه شاه اسکندر نیای لنکین
بالشکرهای آراسته متوجه کرمان کردند امرای مذکور وشاهان با چهل هزار سوار نامدار عازم آنجانب
گشتند ودر منتصف ماه ربیع الآخر توجه لشکرهای خراسان وسیستان بکرمان رسید سلطان با وجود
آنکه هر روز علیق علاغان اورا بر اهل بازار قسمت میکردند ودر خزانه مبلغ صد دینار کبکی نداشت تمرد
واستکبار اصرار نموده رعایای بیچاره را باستحکام برج وباره امر فرموده در شهر تحصن نموده رایت خلاف
وعناد برافراشت وامرای عظام باسپاهی چنان عظیم که هر لشکری چنان بکرمان نیامده بود در ماه
جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه کردند واز جانبین نایره حرب افروخته گشت ومدت عناد وروز محاصره
امتداد یافت وتمامت ارتفاعات واثمار وفواکه در بیرون بود ورعایای مسکین در اندرون با شکمی
مانند طبل تهی بسر می بردند امرای کرمان هر یک بر دروازه نشسته بودند بروج وباره بر نوکران
خود قسمت کرده بزخم چوب از صناع ومحترفه واهل بازار خرج محافظان بروج میگرفتند ودیوانیان
سلطان اویس بهر کس که دیناری گمان میبردند محصل بروی میگماشتند وایشان پیش ترکان
چنان بی قدر وزبون بودند که از ادنی مغول هزار دشنام می شنیدند ومجال دم زدن نداشتند وبجز زر
حواله کردن ورعایا در زیر لیا انداختن دیگر چیزی نمیدانستند وآخر اهل شهر بتنگ آمدند وسلطان اویس
سفرا پیش امرا فرستاد که اگر حضرت خاقان سعید خون بنده گناهکار ببخشد باستان فرخنده نشان
بیاورد تمامی امرا کیفیت التماس وتضرع سلطان اویس را عرضه داشت کرده بپایه سریر اعلی
فرستادند آنحضرت ترحم نموده فرمود که سلطان اویس چند نوبت مقرر کرد که بدرگاه آید ویکبار

بوعده خود وفا ننموده وباین همه اگر اکنون در قول خود صادق است وزبانش با دل موافق
یکی از معتمدان خود را پیش ما فرستد تا لشکر فیروزی اثر ترک محاصره کنند والا امرا از در شهر برنخیزند
تا کمند تسخیر بر شرفات کرمان نیندازند امرا چون رخصت مصالحه یافتند خبر پیش سلطان اویس
فرستادند که اگر مصلحت تو وجمیع اهل کرمان در آن می نماید که شیخ حسن که رکن رکین این مملکت ومعتمد
ومقرب تست مصحوب ما بپارگاه فلک اشتباه آید تا مهم را قراری دهیم وسلطان اویس عهد وپیمان بسته
شیخ حسن را بیرون فرستاد وامرا از ظاهر کرمان برخاسته متوجه دار السلطنت هراة گشتند
بعد از قطع مسالک ومفاوز بمقصد رسیدند وشیخ حسن بوسیله ایشان شرف دستبوس دریافته
پیشکشها را بگذرانید والتماس نمود که حضرت خاقان سعید با خدای عز وعلا عهد کند که خلعت امان در
سلطان اویس پوشانند تا او بی دغدغه بیاید وپیشانی استکانت بر ساحت سرادق گردون
منقبت نهد وآنحضرت تبسم یا ذکر کرده از موقف باس وسیاست هیچگونه تعرض وزحمتی بسلطان اویس
نرسانند وهر که در آن صدد آید او را منع فرمایند فرمود که اگر سلطان اویس متوجه اینجانب گردد
از برادران وفرزندان گرامی تر باشد والا دفع او بر ذمت همت پادشاهانه واجب ولازم شود
باقی اوداند وشیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان بازگشت وآنچه دیده بود وشنیده بسلطان
اویس بازگفت وخدمتش در دوازدهم شوال متوجه کعبه آمال گشت وچون بسرحد خراسان رسید
در منازل ومراحل آنچه محتاج الیه او بود آماده یافت وبعد از چند روز با دلی پر امید بملازمت حضرت
خاقان سعید مستسعد گشت وآنحضرت سلطان اویس وسایر محرمان اورا بنواخت وهمه را در مهاد امن
وامان ماوی داد ودرین سال که ولایت کرمان بحوزه تصرف بندگان خاقانی آمد اعنی سنه تسع وعشر
وثمانمایه نوکران میرزا قید وبا او مخالفت کرده خواستند که شاهزاده را از میان برگیرند وبرادرش

میرزا سنجر را بجای او نصب کنند میرزا قید و خود را بکنار کشید و حضرت خاقان سعید را معلوم شد
امیر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر را بدفع این حادثه نامزد فرمود و میرزا قید و بر دشمن ظفر یافته
بجای خود متمکن گشت و هم در سال مذکور سید فخر الدین که منصب وزارت خاقان سعید باستقلال داشت
واز نخوت و تکبر بر تارک گردون قدم می نهاد بنابر سعی خواجه احمد داود در اظهار قبایح اعمال وی عنایتی
شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر از وزارت معزول گشت و بامراض مختلفه مبتلا شده نقد حیات را
بقابض ارواح سپرد تفصیل حالات سید فخر الدین در تواریخ مسطور است و در ایراد آن زیاده
فایده متصور نی **ذکر رفتن شاهزاده عالمیان میرزا سیورغتمش بر جانب بدخشان بر حسب فرمان**
شاه بهاء الدین نیکی شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع و عشر و ثمانمایه از جانب بدخشان بدار السلطنه
هراة آمد و از برادران و قرابتان خویش در پایه سریر اعلی شکایت کرد و در بیان اختلال احوال
بدخشان و هرج و مرج آن مملکت فصلی مشبع باز راند خاطر خطیر آنحضرت که مورد الهامات ملک قدیر
مقتضی آن شد که ضبط و نسق ولایت بدخشان را بیکی از شاهزادگان صاحب وجود نافذ فرمان
رجوع فرماید و بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بر فرزند صلبی آنحضرت شهریار کامکار بزرگ منشی میرزا
سیورغتمش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت آن سعادتمند را در اعلی درجه کمال نظر
مهیا ساخته زمام مهام عرصه بدخشان که از ولایات عظیم الشان است در کف کفایت و قبضه درایت
مخدومزاده عالمیان نهاد و او را با فوجی از لشکریان روانه آنصوب ساخت و مملکت بدخشان
از فر طلعت آن مهر سپهر خلافت و بدر سماء سلطنت درخشان شد و مردم آنجا از حوادث روزگار
و جفای چرخ دوار امان یافتند و شاه بهاء الدین نیکی شاه نیز باجازت مراجعت کرد و بعد از غیبت
میرزا سیورغتمش را اندک زمانی اختر بخت رکن السلطنة والدین میرزا علاء الدوله از افق ولادت

طالع شد و نقشبند کارخانه ابداع و اختراع در سنه عشرین و ثمانمایه این صورت بدیع بر لوح هستی
بنگاشت **بیت** طلوع کرد بتایید حق ز برج جلال ٭ بر آسمان شهی اختر همایون فال
مغیث السلطنة والدین میرزا الغبیک کورکان را اشتیاق ملاقات حضرت
صاحبقران خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافته از دیار ماوراء النهر عازم دیار خراسان شد و چون خبر وصول
آنجناب متواتر گشت و موکب همایون او بهراة رسید بانوی کبری گوهرشاد آغا و غیاث الدین میرزا بایسنغر
و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان باستقبال شتافتند و شرایط تبجیل و تعظیم
بتقدیم رسانیدند و جناب الغبیکی در نوزدهم ماه ربیع الآخر بدستبوس افتخار سلاطین اوایل و اواخر
مستسعد و مفتخر گشت و حضرت خاقان سعید فرمود تا در آن روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند
و در آخر ماه ایلچیان ختای را که پیش از این بچند گاه آمده بودند طوی عظیم دادند و آنحضرت مجموع ایلچیان را
مغمور بحر احسان و انعام گردانید و آنحضرت جهة دایمینک خان حاکم ختای پیلاکات و تبرکات
ابراز نموده و با جماعت سپرده رخصت انصراف ارزانی داشت و هم در آخر ماه مذکور سلطان اویس بن
امیر ایدکو را که از جانب کرمان آمده بود بسمرقند ارسال فرمود و در اوایل جمادی الاول میرزا الغبیک
و میرزا محمد جهانگیر و امیرشاه ملک را که در آن چند روز از خوارزم آمده بودند طوی سنگین داد و امیر
امرا الجلقههای فاخر و اسبان راهوار تفقد نمود و رعایت ارکان دولت جناب بایسنغری بتمامی
بجای آورد و بعد از آن بجانب سمرقند روانه شده میرزا محمد جوکی بهادر همراه او بود **ذکر توجه رایات**
نصرت شعار بجانب ولایت گرمسیر و قندهار در شهور سنه عشرین و ثمانمایه از جانب گرمسیر خبر رسید که بیر
سغیل تندباری و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت خاقانی هریک حاکم ناحیه از نواحی آن دیار بودند
باهم نزاع میکنند و از جهت منازعت آن دو منفعت رعایا در مشقت و زحمت اند و آنحضرت امیر حسن صوفی

ترخان را با فوجی از لشکریان برای تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان ساخت و چون امیر مشار الیه
بدان حدود رسید شنید که شاه اویس پسر سلطان تواجی بمحاصرهٔ غزنین مشغول است و سلطان بایزید پسر سیقل
بر بعضی از ولایات گرمسیر استیلا یافت و طایفه از مفسدان مردم آن ولایت را از دزدی و حرامزادگی
بفغان آورده اند حضرت خاقان دولتیار صلاح در آن دید که قشلاق در آن دیار کند چون میرزا قیدو
و میرزا بایقرا را آنجا نگاه داشته بهندوستان فرستاده بود آنحضرت قاصدی پیش میرزا قیدو روانه گردانید
که چون میرزا بایقرا بجانب هند رفته او را بدین صوب فرستد و حضرت خاقان سعید در اواسط سنبله
موافق منتصف رجب خیمهٔ حشمت و عزیمت بر سر پل مالان زد و در آن منزل بشرایط دعا و استفتاح
قیام نمود و در همان روز کس از پیش میرزا قیدو در آمد که اینک میرزا بایقرا آنحضرت فرستاده میرزا قیدو را
بازگردانیده با او پیغام داد که ما بجهت دفع هزاره و افغانیان متوجه آن طرف شده ایم باید که کمان بند
و چون میرزا بایقرا باردوی همایون پیوست حضرت خواجه بر حسب فرموده ملازم شاهزاده شده او را
بسمرقند برد و رایت نصرت شعار از پل مالان در جنبش آمده بعد از سه روز بقصبهٔ اسفزار رسید و میرزا بایسنغر
در آن موضع باردوی اعلی ملحق شد و بعد از یکهفته از آنجا کوچ واقع شده در چهاردهم شعبان کنار آب
هیرمن که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر همایون پادشاه زمین گشت و روز دیگر امیر حسن صوفی
ترخان از جانب قندهار رسید و امرا نامدار بر سبیل ایلغار روان شدند و چون حضرت خاقان سعید
میخواست که لشکریان بی الزام حجتی یکبار دست تعرض بقتل و غارت هزاره دراز کنند و اخیار که در میان
ایشان مانند اشرار در ورطهٔ محنت و بلا افتند مولانا صدر الدین ابراهیم را که منصب صدارت بوجود
او مزین بود بجانب هزاره فرستاد تا رؤسا آن طایفه را نصیحت کند و بخدمت رساند مقارن این حال
رای ذوالجبین که تربیت کنندهٔ حضرت خاقان صاحبقران مغفرت قرین بود بتلقین ملهم شده باردوی

همایون آمد و بشرف بساطبوس مشرف شده مشمول ایادی و احسان خسروانه گشت و میرزا سیورغتمش
با امیر ابراهیم امیر جهانشاه و امیر نوشیروان از جانب بدخشان رسیده بموکب اعلی پیوستند و ملک قطب الدین
با لشکر سیستان ملحق شد و سپاهی افزون از تخمین و قیاس در تحت رایت گردون مماس جمع آمدند
و موکب نصرت شعار در حرکت آمده بیست و دوم شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام فیروزی آثار گشت و
امراء شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر مقرر شدند که بجانب هراة بر سبیل ایلغار روان شوند و در این
اثنا مولانا ابراهیم صدر رسیده معروض داشت که کلانتران هزاره میرسند و بدین سبب رفتن امرا در
توقف افتاد و سیوم ماه مبارک رمضان اعیان غزنین بدرگاه عالم پناه آمدند و از جانب میرزا قیدو
کس رسیده خبر آورد که شاهزاده فرار نمود آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچکس از عقب او
نفرستاد و در نهم ماه دیگری آمده عرضه داشت که در کابل از مردم میرزا قیدو کسی نماند حضرت خاقان
سعید امیر ابراهیم را روانهٔ آنصوب گردانیده فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کند و غزنین را باو
گذاشته مراجعت نمایی و الا بضبط آن مملکت مشغول شوی و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قیدو
باردو درآمده بعنایت پادشاهانه اختصاص یافت امرا و سرداران هزاره اسبان نامدار بر وجه پیشکش گذرانیده
باج و خراج قبول کردند آنحضرت در ضمان دولت و اقبال بجانب الغ فرخنده که در کنار هیرمن گذاشته
بود مراجعت فرمود و روزی آنحضرت بر سمند گردون خرام سوار شده سیر میفرمود که ناگاه از پشت
زین بر زمین افتاد و کسری بدست همایونش راه یافت ع چه راه یافت که ای کاج راه گم کردی
و فی الحال ایلچیان قمر سیر در حرکت آمده استاد میردی که از شکسته بندی عدیل و نظیر نداشت از
دار السلطنت هراة همراه شمال و صبا باردوی همایون حاضر ساختند و او بجبر مشغول شده در آن
امر ید بیضا نمود و در اندک زمانی آن زحمت سخت تبدیل یافت و از نعمت دینوی چندان با

دادند که مدت حیات آسیب نقر دنیا زوروی محنت وآزار ندید **ذکر تفویض وزارت وبعضی وقایع**
که در مدت توقف در یورت قشلاق روی نمود ومعاودت آنحضرت دران اوان که کنار آب مرغاب مضرب
خیام عساکر گردون مآثر گشت رای اعلی اقتضای آن کرد که منصب وزارت که تالی رتبهٔ سلطنت است
مفوض بوزیری صاحب تدبیر گردد که از عهدهٔ استخراج اموال آن مملکت ودارایی رعیت ومال پادشاه
بیرون تواند آمد وبعد از تقدیم مشورت همگنان اتفاق نمودند که این خلعت زیبا بر قامت قابلیت
جناب آصف صفات دستور اعاظم الوزرا خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی چست ودرست است
لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل وعقد ورتق وفتق وضبط وقبض وبسط مهام جهانیان در کف
کفایت وقبضهٔ درایت او نهاد واو بنوعی دران شغل خطیر شروع نمود که هم جانب پادشاه ملحوظ
بود وهم طریقهٔ رعیت مرعی وقریب سی سال باستقلال وفراغ بال بران امر اشتغال داشت وتا حضرت
خاقان سعید در حیات بود گرد ملال بر حاشیهٔ ضمیر او ننشست ودیگر از بدایع که دران ایام روی
نمود این بود که میرزا علی بن میرزا رستم از جانب اصفهان رسیده پیشکشهای پادشاهانه بموقف
عرض رسانید ودیگر در اواخر ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل برحسب فرمان رفته بود
باز آمد ومعروض داشت که میرزا بکابل رسیده است وعازم اردوی همایونست ودرین اثنا
امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که مردم هزاره متقبل شده بودند عزیمت نمود وامیر
نوشیروان ویوسف خواجه وحمزه که بتاخت بعضی از خیل خانها که دم از عصیان می زدند رفته بودند
والجه زاوان گرفته باز آمدند ومیرزا سیورغتمش برحسب اشارت علیه متوجه ولایت خود شد ومیرزا
علی بن میرزا رستم بعد از نوازش رخصت انصراف یافته باصفهان بازگشت ومقارن این حال
بمسامع جلال رسید که هزاره در اداء مال مقرر تعلل می نمایند آنحضرت امیر محمد صوفی وامیر موسی وامیر بوته را

بآن صوب روان فرمود تا متمردان را تاخته کار ایشان ساخته مراجعت نمودند وآنحضرت
در اوایل بهار عزم معاودت مصمم فرمود واز یورت قشلاق کوچ کرده روی بمستقر عز وشرف خویش
نهاد ومیرزا سنجر وامیر یادگارشاه ارلات وامیر علیکه وامیر فیروزشاه را بضبط اموال آن ولایت
تعیین نمود وفرمان داد که میرزا قیدو ابو لخوشی همراه خویش بهراة برند واگر نیاید الوس او را
تاخته وخدمتش را پیدا ساخته بدرگاه عالم پناه رسانند وحضرت خاقان سعید حکومت ولایت گرمسیر را
بامیر عبد الصمد ارزانی داشت وجهة کوتوالی قلعهٔ قندهار یکی از معتمدان تعیین کرد وموکب همایون را
بعد از قطع مفاوز ومسالک دویم محرم بدار السلطنت هراة نزول فرمود واعیان آن بلدهٔ فاخره
مراسم تهنیت ونثار بجای آوردند وچون رایات فتح آیات در مستقر شرف خویش قرار گرفت
حضرت خاقان سعید ایلچیان امیر قرا یوسف وامیر قرا عثمان را که پیش ازین آمده بودند اجازت
مراجعت داد ودر اوایل ربیع الاول سنهٔ مذکور خبر رسید که میرزا سعد وقاص که بموجبی ملک
قم را گذاشته بآذربایجان رفته بود چنانکه مذکور گشت در ریعان جوانی ازین سرای فانی انتقال
نمود وحضرت خاقان سعید بر فوت آن شاهزادهٔ پاکیزه صورت تاسف وتحسر بسیار خورده
بغایت ملول ومحزون گشت ومراسم تعزیت بتقدیم رسانید وجمعی امرا که بطلب میرزا قیدو رفته
بودند در استمالت او مساعی جمیله مبذول داشتند وخدمتش را بلطف وعنایت حضرت اعلی
خاقانی نوید دادند وشاهزاده را چون وفور شفقت وکمال مرحمت آنحضرت معلوم شد متوجه خدمت
گشته احرام ملازمت ببست وشرف تقبیل انامل فیض رسان حاصل کرده بعنایت بیکران
مخصوص گشت **ذکر توجه امراء عالیشان بجانب ولایت بدخشان** چون چند روز از وصول
حضرت خاقان سعید بدار السلطنت هراة بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم

طغیان برافراخته دم از عصیان میزدند و آنحضرت سید احمد البرقرا را که برسم رسالت و سفارت
دانا بود بآنصوب فرستاده سید احمد ببدخشان رفته با پادشاهان ملاقات کرده چندانکه از وعده و وعید
سخن راند فایده نکرد لاجرم بازگشت و بپایهٔ سریر اعلی آمده صورت اصرار آن جماعت بر تمرد و استکبار معروض
داشت آنحضرت فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و امیر محمد صوفی ترخان
و امیر فیروزشاه و امیر حمزه لشکرهای قندز و بقلان را جمع آورده در رکاب نصرت انتساب شاهزادهٔ
بزرگ منش میرزا سیورغتمش عزیمت بدخشان نمایند و امرا بدانصوب روان شده چون ببلخ رسیدند
شاه بهاء الدین که رئیس و ریش‌سفید شاهان بود از جانب بدخشان آمد امرا با او گفتند که کلانتر شاهان تویی
اگر قبول میکنی که سال بسال مال آن ولایت چنانچه در زمان حضرت صاحبقران مغفور مقرر بوده بخزانهٔ
عامره رسانی ما شفاعت کنیم که حضرت خاقان سعید حکومت آن مملکت بتو ارزانی دارد شاه بهاء الدین
گفت که اوقات من بطاعت و عبادت مصروفست و برادر و پسر من صاحب اختیار مملکت اند امرا ایلچی
پیش ایشان فرستادند و برادر و پسرش جوابی مقرون بصواب ندادند امرا کیفیت حال معروض بجانب
پایهٔ سریر اعلی خاقانی گردانیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاء الدین را همراه گرفته امرا
ببدخشان روان شوند و تا مهم مخالفان را بالقطع نرسانند معاودت ننمایند امرا بموجب فرموده
متوجه بدخشان گشتند و میرزا الغ بیگ پنجهزار مرد مدد فرستاده بایشان پیوستند و چون نوئینان
با لشکریان بموضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین از قلت تدبیر اظهار خلاف و عناد میکرد و سیلاب
بلا را بجوی محیط یافت و از کردار خویش پشیمان شده جناب ولایت مآب هدایت انتساب خواجه تاج الدین
حسن عطار را که از ارباب اعاظم ایقان و عرفان بود و پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد نهاده و جناب حقایق را
قدوة العرفان با امرا ملاقات فرموده حدیث مصالحه در میان آورد و امرا صورت شفاعت خواجه تاج الدین

بحسن قبول و وجه حسن تلقی نموده از سر جرایم بدخشیان درگذشتند و رقم عفو بر جراید جرایم ایشان
کشیده و شاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانهٔ عامره رسانند و امرا مراجعت نموده حکومت بدخشان
بر شاهان قرار یافت **ذکر اخذ و قید میرزا قیدو بنا بر بخت برو مخالفت و عصیان او** چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد
بر علی تاز و جمعی خاقانیان کشته شد حضرت خاقان سعید کشندگان او را بانواع عقوبت و نکال سزا داد
و حکومت بلخ را به پسرش میرزا قیدو عنایت فرمود و چون اعوان و انصار او بسیار شدند آنحضرت
مملکت قندهار و بلاد سند را تا حدود هند بروی مسلم داشت و علم دولت او چنان بالا گرفت که پیش
حضرت خاقان والی هندوستان فرستاده پیغام داد که اگر دوام ملک و حکومت میخواهی از حدود
قنوج تا ملتان باید که خطبه و سکه بنام او موشح و مزین گردانی و باوجود آنحضرت بدین جسارت اقدام
نمود و دران هنگام که موکب ظفر آثار در گرمسیر قندهار قشلاق فرمود میرزا قیدو انعام و احسان
حضرت خاقان سعید را فراموش کرده جای خود بازگذاشت و از شرایط خدمت مباعدت جسته
طریق بیگانگی پیش گرفت و چون آنحضرت معاودت نمود امرا که مامور باوردن میرزا مامور بودند
خدمتش را از باس سلطان امین گردانیدند تا او بی دهشت روی بشاه عالم پناه آورده و شرف دستبوس
دریافته ملحوظ عنایت و ملاطفت گشت چنانچه بسمت گذارش یافت و چون چندگاه در دار السلطنت هراة
باعزاز و احترام و فراغ تمام بگذرانید جمعی از مردم مفسد بدآموز از طریق تسویلات شیطنه در دماغ شاهزاده
جای دادند و او از ضعف طالع و بخت بد در شب نوزدهم رجب از دار السلطنت هراة عازم قندهار
شد چه اعوان و انصار شاهزاده دران دیار بسیار بودند و همان ساعت خبر رفتن میرزا قیدو بمسامع علیه
رسید آنحضرت فرمود که میرزا بایسنغر با چندین مبارز بهادر بتکامشی او متوجه هراة شدند و همچنین
امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ بموجب فرمان بتراه رفتند میرزا قیدو نیم شب بغریه توران رسید

دبوته دار و غیر آن بشهری آمد نوکران شاهزاده خواستند که اسبان بوته را بگیرند نتوانستند و بوته داران
که میرزا قیدو رو بگریز داد و دو قاصدی عنان او بقصبهٔ ادرستاد و از کیفیت آن حادثه اعلام داد
میرزا قیدو صباح بجد و داد به رسید چون معلوم کرد که رندان از حقیقت حال آگاه شدند محل توقف ندید و عزیمت
هر چه تمامتر عزیمت نمود و خواجه نظام الدین که ضبط ولایت تعلق باو میداشت با طایفهٔ از عقب در حرکت آمد
و شاهزاده زمان بزمان ایستاده بجنگ و دفع مشغول میشد و هر دو گروه جنگ کنان میرفتند تا بقصبهٔ
ناب رسیدند میرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد تا نظام الدین شیرازی و ادبهیان از و درگذشتند ناگاه
برایشان تاخت و مجموع را پریشان و پراکنده ساخت و نظام الدین زخمدار شده میرزا قیدو متوجه قریهٔ
شیراز گشت و مردم آنجا نیز واقف بودند ملک قطب الدین سر راه گرفته جنگهای عظیم کرد و بهلول را که عمدهٔ
ملازم میرزا قیدو بود بقتل آورد و میرزا بایسنغر هنگام چاشت بقصبهٔ ادبه رسید و از شدت گرما و حرارت
هوا اندیشید و انجمعی که فدایی شده بودند همراهی ننمود طاشرف راه نداد و فی الحال از عقب روان گشت و چون
میرزا قیدو را در قریهٔ سبز زمانی توقف افتاده بود منقلای میرزا بایسنغر همان لحظه باو رسیدند و بهلوان
محمود و فدایی آثار پردلی و پهلوانی بظهور رسانیدند ناگاه رایت فتح آیت میرزا بایسنغر سایهٔ وصول بر معرکه
انداخت میرزا قیدو متحیر و سراسیمه شده از اسب فرود آمد و بر تقدیر ملک قدیر رضا داده دست به بند
داد امیر زمان شیخ او را بسته پیش آورد و باقی مخالفان گرفتار گشتند تا ببادیهٔ ادبار فرار نمودند میرزا
بایسنغر حکم کرد که هیچ کس تعرض نرساند اما صدر جهان را که خمیرمایهٔ فساد بود بیاسا رسانیدند و شاهزاده
بعد از ظفر و نصرت معاودت نموده میرزا قیدو را مقید بدرگاه عالمپناه آورد و حضرت خاقان سعید بمراسم
شکر و سپاس ملک حمید قیام نموده و در باب محرمان بمقتضی فتوی ائمهٔ اسلام و شرع شریف عمل فرموده
میرزا قیدو را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس گردانید و رتبهٔ بعضی که دران یورش کارهای مردانه کرده بودند

بذروهٔ عیوق رسانید و چون خاطر خطیر حضرت اعلی خاقانی از جانب میرزا قیدو فراغت یافت تمامی
ولایتی که تعلق بشاهزادهٔ مشار الیه میداشت از کابل و غزنین و قندهار و غیر ذلک برسم سیورغال
بفرزند ارجمند خویش در صدف بزرگواری دری فلک اقبال و شهریار کامکار شاهزاده بایداوددین میرزا
سیورغمتش ارزانی داشت و آنجناب با طبل و علم و خیل و حشم و عبید و خدم بآنصوب رفته متصدی
ضبط و حکومت و مملکت گشت

ذکر رفتن خاقان سعید بمشهد مقدس و معاودت از آن مکان شریف بدار السلطنهٔ هراة

حضرت خاقان سعید بنابر حسن عقیده که با خاندان طیبین و طاهرین و ائمهٔ معصومین
داشت عزیمت جانب مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیة جزم فرموده و بار دیگر تمامی
همایون در رکاب نصرت انتساب آورده روی توجه بآنصوب صواب نهاد و چون بآن موضع فیض آثار
و مقام متبرک رسید شرایط زیارت بجای آورد و صلات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانید
و قندیلی را که از مثقال طلا استادان باشارت علیه ساخته و پرداخته بودند فرمود که در گنبد مرقد
آویختند و پیش ازین بانوی کبری گوهرشاد آغا در جوار قبهٔ حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
مسجد جامعی بنا نهاده بود و درین اوقات نزدیک باتمام رسیده و این عمارت بتکلف و تزیین
در نظر پادشاه روی زمین بغایت مستحسن نمود و شرف محمدت ارزانی داشت و حضرت اعلی خاقانی
در مدت اقامت در آنصوب چهار باغی و سرایی در طرف شرقی مشهد طرح انداخت استادان
چابکدست در عرصهٔ چند روز باتمام رسانیدند تا هرگاه که موکب همایون بدانجا رسد منزل آماده
و مهیا باشد و آنحضرت از مشهد متوجه طوس شده بیامن زیارت اکابر و مشایخ آنجا فایز گشت و
انواع معدلت در بارهٔ درویشان و مسکینان بتقدیم رسانید و از آنجا بدار السلطنت هراة روان شد
بعد از طی منازل و مراحل در غرهٔ رمضان بمقصد رسید و باغ زاغان را از فر مقدم خویش ثانی روضهٔ

پرداخته ذخایر فراوان در آنموضع بوده و آن بقاع را بمردم جنگی سپرده و ازان زمان که میرزا معز الدین
پیرشاه را آن واقعه هایله روی نمود در خیال حضرت خاقانی پیوسته میگذشت که لشکر بآذربایجان
کشد و قرا یوسف را ازان حرکت گوشمالی بسزا دهد و اما بسبب حوادثی که در حوالی مملکت محروسه
روی می نمود این عزیمت در حیز تاخیر و تعویق ماند و درین ایام که خاطر خطیر خسرو جهانگیر از دغدغه
مخالفان جمع بود و چمن ملک از خار تعرض اهل عدوان پیراسته چون خبر صدیق بمسامع جلال پیوست
اندیشه سابق تازه شده و داعیه ملاقات با عروس ملک آذربایجان که سالها در زوایای اختفا
بسر می برد بر منصه ظهور جلوه گر آمد قضا مضا صادر شد که تواجیان بتفحص سپاهیان لشکر مشغول
شوند و حساب لشکر گردون مآثر مهیا و مقرر کردند که در موعد معین جمع آیند و باشارت علیه ابواب خزاین
مفتوح گشته مال موفور و نقدی نامحصور در مواجب و مرسومات متجنده انفاق رفت و حکم شد که
ملازمان آستان دولت آشیان بترتیب مصالح مقاتله و مقابله و اسباب محاربه و مجادله اشتغال
نمایند و سی هزار دست جبه مکمل در جبه خانه موجود بود فرمان نفاذ یافت که بوقت یورش خجسته
باید که دو هزار دیگر مکمل شود و از اقصی ماوراء النهر و زابل و کابل و سیستان و کرمان و فارس و خوزستان
و عراق عجم و دیگر بلاد عالم که در حوزه تصرف بندگان درگاه است از شمشیر و نیزه و باقی اسلحه که مبارزان
در روز هیجا بدان احتیاج افتد بقیمت وقت خریده بمعسکر همایون رسانند و یرلیغ مطاع نفاذ
پیوست که میرزا الغ بیک برقرار بضبط و ربط ولایت ماوراء النهر مشغول گردد و ده هزار سوار
از لشکرهای آن دیار باردوی نصرت شعار فرستد و میرزا سیورغتمش نیز بدستور سابق در ولایت
قندهار اقامت نماید و امیر سید احمد ترخان بحکومت خراسان مقرر شد و حضرت خاقان سعید
در پانزدهم شعبان از دار السلطنت هراة نهضت نموده در موضعی بانزهت نزول فرمود

رضوان ساخت و مقارن این حال بار دیگر ایلچیان ختای و نفایس مزاج افزای رسیدند و مکتوب
دایمینک خان مبنی مبتنی از محبت و وداد و مبنی بر یگانگی و اتحاد رسانیدند و تفصیل آن و تبیین احوال
فرستادگان در تواریخ مبسوط و مسطور است و اردشیر نامی که پیش ازین بر حسب فرمان مصحوب
ایلچیان ختای که سابقا آمده بودند بآنجانب رفته بود درانولا مصحوب این جمع بازآید و یکی از وقایع
دیگر آن بود که درخلال این احوال دختر شمع جهان حاکم مغولستان که حضرت خاقان سعید جهة میرزا
محمد جوکی بهادر او را خواستاری کرده بود در بیست و پنجم رمضان با تجمل و زینتی تمام و زیبی لا کلام بهرات
رسیده و مهد علیا گوهرشاد آغا طویهای عظیم فرموده در ساعتی مسعود و زمانی محمود با آیین دین نبوی
و شریعت مصطفوی زهره برج خانیت را با آفتاب سپهر سلطنت عقد بستند و چون ایام طوی در
نهایت انجامید حضرت خاقان سعید جمعی که در رکاب مهد علیا آمده بودند بصنوف نوازش و انعام
خشنود گردانید و زیادت بر مطموع ایشان همه را بنواخت و آنجماعت رخصت انصراف یافته
مراجعت نمودند و فرمان فرمای خراسان و عراق بلکه اکثر معموره آن زمستان در عرصه بادغیس قشلاق
فرموده بعد از تقدیم مشورت بران قرار یافت که بعد از تهیه اسباب یورش جهت دفع تراکمه متوجه
اران و آذربایجان شوند

ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن بر اعدا آنحضرت بتایید ملک منان

باعث بران یورش آن شد که پادشاه جهانیان صدیق رایش قرا یوسف فرستاده
او را باطاعت و موافقت دعوت فرموده صدیق بآذربایجان رسیده پیغام بگذارد و از عناد
و سرکشی مشاهده نموده اجازت معاودت یافت و بپایه سریر اعلی آمده بعرض رسانید که قرا
یوسف چنان استبداد و استقلال در دماغ دارد و خود را دران مملکت از سلاطین ذوی الاقتدار
می شمارد و گردنکشان اطراف سر بر خط فرمان و رضای او نهاده اند و از حصون حصین ساخته و قلاع متین

وجهت حرارت هوا و اجتماع لشکرها چند روز دران مقام دلفروز توقف نمود و امیر غیاث الدین شاه ملک
از جانب خوارزم آمده غرّه باطبوس دریافت و خدمتش باتفاق حسن صوفی برسم منقلای روانه شدند
و موکب ظفرنشان چهارم شعبان که موافق اول میزان بود در جنبش آمدند و ممالک محروسه سوی ماوراء النهر
پانزده هزار پیاده تازیک برسم نام بردار ملازم شوند و دوازدهم ماه مذکور بولایت جام رسیده شرایط
زیارت جناب ولایتمآب اعنی حضرت شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بتقدیم رسانید و از آنجا در معان
حفظ و نصرت یزدانی سوار شده در حرکت آمد و در هشتم رمضان مواکب منصور لشکر کنان از نیشابور
عبور نمود و میرزا بایسنغر بمقدمهٔ سپاه فیروزی اثر گشته بیست و نهم ماه بحراما داز وصول موکب همایون عزت
فزای تختگاه فریدون و کیقباد گشت و حضرت خلافت پناه بسعادت زیارت قدوه ارباب نقطه و اشتا
شیخ سعد الملة والدین الحموی قدس سره استسعاد یافت و دران فرخنده مقام بوظایف خدمت قیام نمود
و ششم شوال در معان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال در مرغزار خرقان سراپرده اقبال برافراشت
و از روح مقدس مقرب بارگاه سبحانی شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره استمداد نمود و هفتم شوال
بمزار سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس الله تعالی سره حاضر آمده مراسم زیارت بظهور
آورد و عاشر شوال ظاهر دامغان مضرب خیام سپاه ظفرنشان گشت و دران منزل چند نفر تحویل
که در ولایت مازندران بر دو هر یک بزخامت چند کوهی باردوی همایون رسانیدند و لشکرهای
خوارزم و نسا و باورد و دهستان و دامغان و مازندران و جرجان بموکب اعلی پیوستند و در چهاردهم ماه
جتر ظفر نگار سایهٔ وصول بر بسطام انداخت و آنحضرت شرط زیارت سالک ربانی شیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی بجای آورده و دران لشکرهای فراه و سجستان و عرصهٔ گرمسیر و غزنین و کابل و قندهار
ضمیمهٔ سپاه ظفرقرین شدند و در اثنای این اوقات امیر الیاس خواجه با سرداران تمر و کاشغر

زمین بوس فایز گشتند و بیستم شوال از رود نمک عبور نموده قریب بوراوین فرود آمدند و دران چند
روز شاهزادهٔ جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بعنایت خسروانه اعزاز
گشت و میرزا رستم با لشکر فراوان از طرف اصفهان و امیر حقاق از صوب یزد و امیر عنایت شیر از کرمان
باردوی اعلی ملحق گشتند و چندان سپاه و مردم جمع آمدند که بی سبب هم از تعداد ایشان بستوه آمد
امرا و نواجی چند روز احتیاط سپاه لشکرها کرده دویست هزار سوار در حیز شمار قرار گرفت و دفتر
اسامی ایشان بموقف عرض رسید و از آنجانب امیر قرا یوسف با سپاهی که از همه شمشیر زن و نیزه
گذار در مقام عناد و استکبار اصرار نمود و اصحاب رای و فرهنگ و فارسان میدان جنگ در مقام
تحیر و تفکر افتادند و هر کس را خیالی در سر و اندیشهٔ در ضمیر پیدا شد چه امیر قرا یوسف با کمال شجاعت و بهادری
استعداد حرب بر وجه اتم حاصل کرده و سپاهی رزم جوی پرخاشجوی با اسبان لاغر ضعیف چندین
مسافت دیگر قطع می بایست کرد و فصل زمستان نزدیک رسیده اما طایفه که بکرات مشاهده نموده
بودند که پیشروی دولت قاهره مهمات کلیه قضایای مشکله علی سبیل السهولت بقطع و فصل پیوسته بحسب
الخواه هواخواهان سرانجام می یافت هیچ دغدغه بخاطر ایشان نمی رسید و پیشتر ازین امیر غیاث الدین
شاه ملک نوکری از پیش خود بجانب امیر قرا یوسف فرستاده بود و پیغام داده که مرد بیخرد مند
باید که تبعات و ملامت آنچه میسر شود احتراز و اجتناب لازم شناسد اگر مثل این حرکت از آن جناب
صادر شده موجب ملال خاطر اشرف گشت باعتذار و استغفار رفع آن می توان کرد و اندک نزاع
و جنگ با حضرت خاقان سعید هیچکس او را ببی ناموسی نسبت نخواهد کرد وظیفه آنکه تدارک مافات نموده
سلطانیه و قزوین که بخلاف رضای شهریار بتمکین دست بردی بر وی مسلم دارد و امیر قرا یوسف
بقوت بازوی شجاعت آثار و کثرت اعوان و انصار و اموال و خزاین موفور و انقیاد حکام حدود

ومحافظان تفور جنان مغرور بود که از استماع این کلمات در غضب رفت و فرستاده را در تبریز محبوس
گردانید و از ممالک آذربایجان و اران و موغان و توابع و لواحق عراق عرب لشکری بیکران و دیاربکر
لی بایان جمع آورده خاطر بر مقابله و مقاتله قرار داد و حضرت خاقان سعید چون جلادت و جسارت دشمن
معلوم نمود بالکل دل از اسباب ظاهری برگرفته روی افتقار و نیاز بدرگاه ملک کارساز آورده بعد از
استخاره و مناجات از بارگاه مجیب الدعوات بر زبان تضرع و تخشع فتح و نصرت مسالت نمود از
سروش غیب مژده اجابت شنیده فرمان داد که حفاظ و قراء که ملازم پایه سریر اعلی بودند دوازده هزار بار
سوره فتح ختم فرمودند و بعد از آن شهریار مملکت بخش گیتی ستان امیر یوسف خواجه با هزار سوار نامدار
روانه طرف قزوین گردانید و قاسم نوکر که حاکم آنجا بود شهر را گذاشته متوجه سلطانیه شد و امیر
یوسف خواجه جناح رحمت و احسان بر مفارق ساکنان آن دیار گسترده همه را ایمن ساخت و اکابر و اعیان
آن ولایت بدرگاه گردون اشتباه شتافته دولت پابوس دریافتند و حکم واجب الانقیاد یافت که
لشکریان بقزوین نروند و تعرض برعایا نرسانند و قاسم چون بسلطانیه رسید صورت حادثه را
بعرض امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف که ضبط و حکومت آنجا تعلق بوی میداشت رسانید امیر
جهانشاه بجمع و ترتیب محاربه و اسباب حصارداری اهتمام تمام فرمود و گفت که کاه و هیمه رعایا
بقلعه آورند و تراکمه در بالای و سراها و تختهای دکانها جهت چیر بستن بقلعه کشند و هر که استعداد داشت
بحصار درآمد و باقی بطرف طارم و گیلان رفتند و تراکمه خاطر بر جنگ و شکار قرار دادند ذکر
رسیدن خبر وفات قرایوسف از ولایت تبریز و رفتن بی لغان از میدان ستیز دران زمان که ماهچه طوق آفتاب
اشراق سایه وصول بر مملکت عراق انداخت و امیر جهانشاه بضبط و استحکام قلعه سلطانیه
پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز از جانب تبریز رسید و خبر رسانید که امیر قرایوسف در

حوالی اوجان جان شیرین و روح نازنین را وداع فرموده ملک و مال را بگماشتگان حضرت خاقان
سعادت قرین بازگذاشت و از استماع این خبر امیر جهانشاه حیران و سراسیمه شده و از قلعه سلطانیه
بیرون آمده با توابع و لواحق روی بتبریز نهاد و شخصی از قزوین باردوی همایون رسیده جهان
حادثه معروض داشت و در همان روز قاضی سلطانیه ببارگاه جهان پناه شتافته واقعه قرایوسف
بتفصیل در مجلس واجب الاحترام والتبجیل تقریر کرد و چون این خبر سمت وضوح یافت حضرت اعلی
خاقانی بمراسم شکر یزدانی قیام نموده رایت توجه بجانب سلطانیه برافراخت و غیاث السلطنة والخلافة
میرزا بایسنغر برسم منقلای روانه تبریز ساخت و بموجب فرموده امیر علیکه کوکلتاش و خواجه محمد
سمنانی برای ضبط اموال دیوانی در رکاب نصرت انتساب میرزا بایسنغر روان شدند و بمقتضی فرمان شاهزاده
جوانبخت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان از راه سجاس بجانب مراغه در حرکت آمد و در پانزدهم ذی قعده
ظاهر سلطانیه محل نزول موکب جهانگشای گشت و رعایای سلطانیه از مخافت تعرض قیامت اثر هنوز
از قلعه بیرون نیامده بودند حضرت خاقان دولتیار از کمال مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد که
از حصار بیرون نیایند تا مجموع جنود ظفر ورود بگذرند و بعد از آن بمساکن خود قرار گرفته در معموری
شهر و بازارها سعی نمایند و آنحضرت امیر موسی را بمحافظت قلعه و تعهد رعیت گذاشته از سلطانیه
نهضت نموده باردبیل رسید و براه بوغان روانشده در هشتم ذی حجه از آب ارس عبور فرمود
و روز دیگر در قراباغ اران بیورت قشلاق فرود آمد و از آنجانب چون امیر قرایوسف در روز
پنجشنبه نهم ذی قعده سنه ثلث وعشرین وثمانمایه از دار فانی بسرای جاودانی رحلت نمود
تراکمه از غایت دهشت متفرق شدند و بتجهیز و تکفین او نپرداختند و میت را در خرگاهی که وفات
کرده بود گذاشته سر خویش گرفتند امیر الامرا امیر قراقوم پادشاه که محبوب ترین خواتین

امیر قرا یوسف بود فکر کردند که یکی از اولاد او را بر سریر سلطنت نشانند و دیگران بخدمت وی
کمر بندند و چون امیرزادگان مثل امیر شاه محمود و امیر اسکندر و امیر جهانشاه و امیر ابو سعید
هر یک در ولایتی بودند و زمان گنجایش آن نداشت اندیشهٔ ایشان بجایی نرسید و غزان پادشاه
پسر امیر مصر برادرزادهٔ امیر قرا یوسف خزاین برگرفته متوجه قلعهٔ اونیک شد و امیر قراقوم
پادشاه بجانب قلعهٔ النجق رفتند و زینل بیک که برادرزادهٔ دیگر قرا یوسف بود روی بطرف دیگر
نهاد و امیر بایزید کرد میل کردستان نمود و امیر الیاس و محمد جنگی به پیران سعد پیوستند و برین
نهج عقد جمعیت تا که از هم فرو ریخت و این بیت در تاریخ وفات امیر قرا یوسف گفته اند
وفات میر یوسف شاه تبریز کتابت شد بتاریخ کتابت القصه با وجود موکب همایون در نواحی
ری بود و این قصه در اوجان روی نمود تا که چنان پراکنده شدند که یکس در اردوی چنان
با عظمت از ملازمان نماند و اوباش در خرگاه امیر قرا یوسف درآمده هر چه یافتند غارت کردند
بحدی که جامها از تن مرده بیرون کشیدند و حلقهٔ طلا از گوشش بریدند فاعتبروا یا اولی الابصار چون
این واقعه دست داد اکابر و اشراف تبریز نوکران امیر شاه ملک را از حبس بیرون آوردند و عذر
خواهی نموده شرایط تعظیم و دلجویی بتقدیم رسانیدند و جثهٔ امیر یوسف را از راه تبریز بارجیس بردند
و در جوار مرقد آبا و اجداد و ادنجاک بسپردند **ذکر وصول پادشاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر به تبریز**
و وضوح پیوستن الولد الحر بعید بالآبا غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بهادر که پیش از توجه رایات
همایون متوجه ممالک آذربایجان شده بود در منتصف شهر ذی قعده به تبریز رسیده در دولتخانهٔ اسلاف
نزول فرموده اتباع قرا یوسف مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپیدا شدند و شاهزاده بطریق
خویش بساط امن و امان گسترده خطبه و سکه بنام لقب بشاهرخی زیب و آرایش داد و حکام اطراف

و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی رتبت آمده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنغر بهادر
همگی همت عالی نهمت برفاهیت احوال رعیت گماشته امور مملکت بر سنن استقامت قرار گرفت
و درین ولا که حضرت خاقان سعید در قراباغ اران قشلاق فرمود سرداران عراق عجم بخدمت
پادشاه عالم پناه مبادرت نمودند مگر امیر باباحاجی کاوردی که برادر خویش را بدرگاه عالمپناه فرستاد
و خود نیامد سبب تخلف آنکه در زمان میرزا عمر شیخ بهادر امیر جهانشاه جاکو را بقصاص پدر خود
کشته بود و درین اوان توهم کرده پای وقار در دامن تمکن کشید حضرت اعلی فرمود که ما چون
رقم عفو بر جریمهٔ او کشیده ایم سبب تخلف او چیست و حکم شد که میرزا بایسنغر عزیمت قلعهٔ کاورود
نماید و باباحاجی را بهر نوع که باشد بپایهٔ سریر اعلی رساند و شاهزاده در قلب زمستان بآن طرف
روان شده بظاهر قلعهٔ کاورود رسید و امیر باباحاجی در موافقت متردد و از مخالفت نیز متوهم بود
میرزا بایسنغر معتمدی پیش باباحاجی فرستاد و از عنایت و مرحمت که از حضرت خاقان مغفور نسبت
به پدر و قبیلهٔ او صادر شده بود بیاد او آورد و از وخامت خلاف و عناد تحذیر نمود و فرمود که
اگر بقدم انقیاد پیش آید ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردد و ولایت دیگر ضمیمهٔ مملکت او شود و حضرت
خاقان حکم فرموده که مردم امیر جهانشاه قصهٔ او بر زبان نیاورند و امیر باباحاجی اطاعت فرمان
شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنغر در شان او انواع تربیت بتقدیم رسانید و امیر مشار الیه
در رکاب نصرت انتساب جناب بایسنغری روی باردوی اعلی نهاد و چون بمقصد رسید بصنوف
نوازش مخصوص گشته در زمرهٔ امرای عظام انتظام یافت **ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات**
و بیان بعضی از وقایع و حکایات حضرت خاقان سعید در نهم ماه ذی الحجه به نیت اقامت زمستان
قراباغ اران نزول اجلال فرموده ملوک آفاق و حکام ولایات و محافظان ثغور و هدایا موفور د

نفایس و متروکات نامحصور بدرگاه سلاطین پناه شتافتند و از موائد احسان پادشاه گیتی ستان حظی وافر
یافتند و حضرت خاقان سعید در عید اضحی در آداب سنن قیام نموده صدقات بمستحقات رسانید و حکام
آن ممالک را بنوازش و انعام مفتخر و سرافراز گردانید و در همین روز باش بیک وغیره که از سلاطین
مصر روی گردان شده بودند بدولت پایبوس رسیدند و امرای عراق و ترکمان در روز عید آمده شرف
تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند و در رابع عشر ذی حجه امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم شروانی
که بصفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش احرام قبله اقبال بسته بموکب
اعلی پیوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانیدند و خدمتکاری امیر خلیل الله عز قبول یافت
و چون علامات مردانگی و امارات فرزانگی در بشره او ظاهر و لایح بود با نفر و کمر و صنوف انعامات
دیگر محترم و موقر گشت و سوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخت و برادر امیر منوچهر که
بشجاعت و دلاوری اتصاف داشت غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه بی همال را در دیده اقبال
کشید و همچنین درین روز سیدی احمد بن میر سید علی شکی از ولایت خویش رسیده تبرکات لایق معروض
گردانید و بتشریفات گرانمایه مخصوص شد و مقارن این حال امیر دوستای و سید احمد قرامان و سرداران
تالش بیورت قشلاق آمدند و پیشانی نیاز بخاک آستانه دولت آشیان مالیده سر تفاخر باوج آسمان
رسانیدند و روز دیگر یار احمد شیرزاد پسران قرامانلو از ولایت گنجه و بردع باردوی اعظم ملحق شدند
و باصناف نعم مکرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت امیر قرا یوسف مثل خواجه جعفر
تبریزی وغیره بکوک کرجستان بقراباغ درآمدند و اجتماعی عظیم دست داد و در اوایل محرم امیر علیکه کوکلتاش
با اعیان و اشراف تبریز بدرگاه عالمپناه آمدند و هفتم ماه مذکور ایدکو غوجی از پیش پادشاه مغولستان
بموکب خجسته پیوست و سخنان حاکم خود معروض داشت و شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان

که بر حسب فرمان متوجه مرغه گشته و روی باردوی اعلی نهاده و در چهاردهم محرم ملازمت خاقان نامدار
و پدر بزرگوار دریافت و در آخر ماه مذکور ملک عز الدین شیر که بکمال حسب و جمال نسب و جلالت خاندان و رفعت
دودمان اتصاف داشت از دسطان متوجه آستان فرخنده نشان شده انواع تبرکات و تنسوقات
بعرض رسانید و قابل قبول آمده معروض داشت و درین داعیه شکار از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر برزد و
در صحرای افغان شکاری فراوان انداختند و یکی از وقایع دیگر آن بود که نصر الله صحرایی که از تربیت
یافتگان این دولت بود کفران نعمت را شعار خود ساخته دم از عصیان میزد و امرا که جهت دفع سادکی
بساوه رفته بودند خدمتش را گرفته آوردند و با آنکه سکه و خطبه بنام امیر قرا یوسف کرده بود حضرت خاقان سعید
از سر جریمه او درگذشته و دیگر آنکه حاکم باب الابواب باردوی ظفر قرین نصرت انتساب آمده و مشمول عواطف
پادشاهانه گشت و معاودت نمود و همچنین بحکام و سرداران اطراف بجلایل انعام و احترام و نمود اهبت
اکرام اختصاص یافته بر حسب فرمان باوطان خویش بازگشتند و چون موسم بهار رسید حضرت
خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد و چون به بیلقان نزول فرمود منهیان بعرض
رسانیدند که عطا بهادر که نوکر قدیم میرزا عمر بود و بر حسب اشاره علیه بضبط ایل و الوس خود رفته بود
امیر اسپند را گرفته است آنحضرت میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک را با بیست هزار سوار
بجانب نخجوان که یورت قدیم پیران سعید که اصل لشکر ترکمان ایشان بودند و امیر اسپند را
درآنطرف نشان میدادند فرستاد و درین اثنا نوکر امیر اسپند باردوی همایون آمده صورت
دولتخواهی او بعرض رسانید و آنحضرت او را نوازش نموده بازگردانید و چون خاطر آفتاب اشراق
خسرو آفاق مایل بآن بود که امیر خلیل الله شروانی را بنوعی تربیت فرماید که محسود اقران گردد دختر
میرزا ابابکر بن میرزا معز الدین میرانشاه را نامزد او فرمود و بعد از آنکه مادر امیر خلیل الله از شروان

با تجمل تمام و اسباب فراوان آمد و طوی عظیم ترتیب دادند و آن مخدره را بآیین شریعت مطهره
بشروانشاه عقد بستند و در خلال این احوال امرا در موضع قراکویک بعرض رسانیدند که یار احمد شداد
از گنجه عازم گرجستان گشت و پناه بقلعه اسفرزن برد و جه حاکم آن موضع کاوس خویش یار احمد بود
و آن قلعه ایست بر روی سنگ خارا در میان بیشه واقع و آبی بر سان رود نیل در گرد آن روان
و برج و باروی آن مانند سد سکندر در نهایت استحکام میرزا بایسنغر از راههای دشوار گذشته
قلعه را محاصره کرد و یار احمد و اهالی قلعه بعد از دو سه روز که بمقابله و مقاتله مشغول شدند دانستند که جز
انقیاد چاره نیست و یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمد روی نیاز بر ساحت سرادق جلال نهاد
و شاهزاده عالیجناب رقم عفو و اغماض بر جریده او کشید و بعد از تسخیر حصار معاودت نموده در منزل
حسن خانی بموکب اعلی خاقانی پیوست روز دیگر یار احمد را سر برهنه ساخته و گردن بسته پیش آوردند
و آنحضرت ترحم نموده بنظر عنایت در وی نگریست و زیاده ازین با وی خطاب نکرد که خود را
بی اعتنایی کردی اما خدمتش را بامیر چهارشنبه سپردند و موکب همایون از موضع حسن خانی نهضت
نمود و چون بکنار آب بندی فرود آمد قاصد امیر شاه ملک رسیده خبر آورد که امیر اسکندر با امیر
قراعثمان محاربه کرده و قراعثمان انهزام یافته است و رایات منصور در سیم جمادی الاول از آب
ارس عبور نموده در پای حاشیه کوه نزول فرمود ذکر فتح قلعه بایزید به نیروی دولت قاهره
سلطان سعید چون رایت فتح آیت از آب ارس گذشته بجلگا در آمده بسمع اعلی رسید که در میان
محل قلعه ایست موسوم بقلعه بایزید چون برج آسمان کشیده ذخیره بسیار و نفایس بیشمار آنجا گذاشته
بود و بعد از و امیر اسپند آنرا متصرف شده مردم خود را دران موضع نشانده است و آنحضرت
بیست و سیوم ربیع الاول بحوالی قلعه نزول فرموده مستحفظان را بایلی و انقیاد دعوت کرد چنانچه حسام الدین

نوکر امیر اسپند بیرون آمده معروض داشت که امیر اسپند خاتون خود را با ذخایر فراوان درآنجا
گذاشته و اینجماعت تا جان در بدن دارند اختیار خود از دست نخواهند داد و حضرت خاقان سعید
فرمود که ترا دولت مساعدت نمود که بسعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب امیر محمد خواجه
چهره ساخته مثالهای دار و ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب بود و لشکر فیروزی نشان
مرکز وار قلعه را در میان گرفتند و سایه بانها بر افراشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب بر ضمیر
ساکنان حصار استیلا یافت و عقول ایشان خیره و رایهای ایشان تیره شد و در عقب اهل آن
لشکر منصور دامن کوه را که شهر بند مخالفان بود و طویله اسبان و انبارهای غله بازستاندند
و روی جلادت بتسخیر قلعه نهادند و سپرها در کشیده متوجه بالا شدند و چندانکه ساکنان حصار
دلاوران سپاه فیروزی شعار را زخمدار ساختند و سنگ می غلطانیدند دیگر بجای ایشان بالا میرفتند و بکمر
کوه که ممر قلعه بود رسیده چند برج قلعه بر سنگ خارا ظاهر شد ملازمان میرزا بایسنغر متوجه
آنجانب شدند و طایفه از جاجویان سپرها در کشیده قصد برجها کردند اگر کسی را از زخم تیر و
سنگ آسیبی میرسید او را کشیده پیش میرفتند و بهر مشقتی که بود بچنگال و ناخن بدان خارها
بالا رفته خود را بپای برج رسانیدند و برجها را سوراخ کردن گرفتند و تا یورچیان ستاده نقب
بیکان نمیگذاشتند که کسی سر از هیچ برجی بیرون کند و بیک ساعت جاجویان برج را مشبک ساختند
و خلل فاحش در دیوار حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین رسم قلعه گیری ساکنان آن سرزمین
آموختند و نوکران میرزا محمد جوکی بی تحاشی بر بالای آن کوه رفیع برآمده و نزدیک دروازه رسیده
دست بتیر و کمان کشادند ساکنان پشت دروازه بعضی مجروح شده فریاد الامان بر آوردند
پیش از انکه ایشان را ایمن سازند باتفاق طایفه از لشکریان شجاعت شعار که بالای کوه

یافته بودند خود را در حصار انداختند و قلعه چنان حصین که شهباز همت پادشاهان پیشین
بر کنگره تسخیر آن پرواز نکرده بود از صباح تا وقت نماز پیشین مفتوح گشت و چریک ظفر
شعار غنایم بسیار گرفتند و خسرو آفاق بعزم ییلاق ارتاق که در فصل تابستان طبیعت زمستان
آشکارا میکرد روان شد و در هفتم جمادی الاول در دامن دربجی بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمود
و روزی چند دران محل توقف نمود **ذکر بعضی از وقایع که بعد از تسخیر قلعه بایزید و پیش از محاربه لشکر
منصور با تراکمه پدید آمد** حضرت خاقان سعید اغروق را در دامن دربجی توقیف نموده با پنج هزار سوار نامدار
از اواخر جمادی الاول پای عزم در رکاب عالم ستانی آورد و در اوایل جمادی الآخر دربای اخلاط
بر جانب چپ گذشته در کول شاهی فرود آمد و امیر عثمان شیرین را بقلعه عادل جوز فرستاد و چون کوکب
همایون از ارجیش متوجه اخلاط گشته دران منزل عثمان شیرین که فتح قلعه عادل جوز کرده بود
سرداران آنجا قدوس نام را ببارگاه کیوان اشتباه رسانید و اردوی کیوان پوی از حوالی
اخلاط گذشته در مرغزار حوم نزول فرمود و چند روز دران مکان گذرانیده امیر محمد کرد اخلاطی
بخدمت رسید و اخلاط مسخر گشت و امیر اسپند در صحرای موش آوازه توجه عساکر گردون
مآثر شنیده از آنجا بجانب بکر رفت و امیر شمس الدین بدلیسی براهنمایی بخت و طالع سعد بموکب اعلی
پیوست کوکب اقبال او روی بدرجه شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش شرف پابوس
حاصل کرده حصار را تسلیم نمود و امیر دولدای که بموجب فرمان حضرت صاحبقران حاکم اونیک
و آن حدود شده بود و درین ایام کمر ملازمت بسته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد ملک محمد
پسر ملک عز الدین شیر کوه که صاحب اختیار روان و سلطان بود باستان دولت آشیان آمد
و امیر علی پسر قراعثمان با سرداران اق قرطوق باردوی همایون پیوستند و ظاهر اخلاط مرکز

اعلام ظفر اعلام گشته و در شانزدهم ماه جمادی الآخر ولایت ارجیش از مقدم آنحضرت غیرت
افزای خانه برجیس آمد و درآنجا امیر بایزید پسر دیگر امیر قراعثمان رسیده از دولت پابوس
سرمایه مباهات بفرق فرقدان رسانید و حضرت خاقان سعید اغروق فرخنده که در آق بلاق
بود پیوسته حکم فرمود که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با لشکری متوجه علیکا جالق و سید احمد
و یزک شوند و آن بی باکان را که اظهار مخالفت و گردنکشی کرده اند گوشمالی سزا دهند و امیر قراعثمان
در آق بلاق بدرگاه فرمان ده علی الاطلاق رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و بخلعتهای شاهوار
و اسبان راهوار و افسر مرصع و سایر عوارف عواطف محمود سلاطین ذوالاقتدار آمد و در آن موضع
سرداران و کلانتران ولایت باصناف عنایات و بانواع صلات اختصاص یافته رخصت انصراف
باوطان و ممالک خویش یافتند و امیر قراعثمان همچنان ملازم بود و درین ولا که موکب ظفر لوا بجانب
تبریز روان شد **ذکر مراجعت حضرت خاقان سعید بالشکر توکل و اسکندر و گریختن اسکندر از صولت سپاه
پادشاه فریدون فر** و در اثنای راه بمسمع اعلی رسید که پسران قرا یوسف اسکندر و اسفندیار با سپاهی فراوان
از جون و چند متوجه تبریز شده قریب باخلاط و عادل جوز رسیده اند و آنحضرت با عقلای ارباب
تجربه و امرا ایشان مشوره فرموده و امراء نوینان باتفاق امیر قراعثمان معروض داشتند که
تا اولاد امیر قرا یوسف بکلی مستاصل نگردند این مملکت رواج و رونق نیابد و احوال نظام
و انتظام نپذیرد و حضرت خاقان سعید سخنان نیکوخواهان را بمسمع رضا اصغا نمود و از شهر نو بجانب
ارجیش معاودت نمود و امیر الیاس خواجه و امیر قراعثمان برحسب فرمان مقدمه لشکر قیامت اثر
شدند و رایات همایون چون بارجیش رسید مسموع آنحضرت گشت که میرزا ابراهیم و امیر شاه ملک
و علیکا خالق و سید احمد و یزک را گریزانیده اند و ایل و الوس ایشان را غارتیده اند و پسر علیکا را گرفته

و درین اثنا جمعی آقایان از دار السلطنت هراة رسیده این معنی موجب مسرت و ابتهاج حضرت
خاقان سعید گشت و امیر محمد خواجه چهره که مصحوب امرا منقلای رفته بودند با قراول اسکندر جنگ
کرده دو کس از ایشان بدرگاه اعلی آوردند میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک مظفر و منصور رسیدند
و اولاد قرا یوسف چند نوبت ایلچیان فرستاده سخن صلح درمیان آوردند اما فایده بران مترتب
نگشت و حضرت خاقان سعید عزم رزم جزم فرموده بجانب ترکمان روان شد ایشان نیز پیشتر آمده
و در موضعی مناسب نزول کرده پیرامن اردوی خود را بخندق و چپرهای دیگر مانند سد اسکندر استوار
ساختند و چند هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار از اغرق حضرت خاقان سعید جدا شده پای پیشتر
نهادند و قرب دو فرسنگ رانده اظهار جلادت و مردانگی نمودند و ازینجانب حضرت خاقان سعید
پرتو التفات بر یاسامیشی لشکر انداخت و برانغار و جوانغار را بر ناوک اندازان و نخش
انکان قرار گرفته بودند و در پیش قلب بازداشته به پشت زنده پیلان برنشسته ناوک اندازان
چو عفریتان آتشبار بر تلهای خاکستر و پیش از علامات فریقین ترکمان آوازه پیلان شنیده
بودند و از ان هراسان گشته فیلان مجسم از گل می ساختند و برگستوان پوشیده اسبان را بران
می تاختند و بعضی گاوان بقوت راجوالهای کاه بار میکردند بچوبها و پلاسها ایشان را شبیه فیل
میگردانیدند و گرد گاوان می کشیدند تا اسبان ایشان که فیل ندیده بودند در روز جنگ از
میدان دور نباشند فی الجمله چون صفوف راست شد از طرفین حملهای تند کردند و دران روز
از بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ و جدال و حرب و قتال اشتعال داشت و چون از
تیغ چون باران از میغ می بارید و چون سلطان مشرق انقلاب آفتاب روی بولایت مغرب نهاد
و حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمده فرمان داد که در پیش لشکر چاه کنند و از هر دو

جانب شب همه شب بهادران پاس داشتند و روز دیگر که خسرو انجم سپهر شنجرفی از افق سیمابی
برآورد و باشقام سپاه رنگ رایت لعل پیکر برافراخت حضرت خاقان سعید فرمود که لشکری
کینه گذار بعزم حرب و پیکار سوار شدند و سپاه قیامت اثر که از مهابت شمشیرشان کوه آهن
آب میشد برانغار و جوانغار را آراسته روی بدشمن آوردند و قریب نیم فرسنگ پیش رفتند
ناگاه سپاه ترکمان با ساز و عدت فراوان پدید آمدند و دلیران جانبین و مبارزان طرفین مانند
تعبیه شطرنج صف آرای گشتند و هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان چون باد صرصر بر یکدیگر
حمله آوردند و درین روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ بهادر از برانغار در میدان راند کارزاری
کرد که رستم و دستان و اسفندیار بر طاق نسیان ماند و امیر ابراهیم امیر جهانشاه داد مردی و مردانگی
بداد و سپاه خسرو جهانگیر بر حسین سعد را که استظهار و اعتضاد سپاه ترکمان بود اسیر و دستگیر کردند
و حضرت خاقان سعید فرمود که سپاه گرد اردو شکوه کوه تا کوه خیمها برافراشتند و خرگاهها زدند
فرود آمدند و درین اثنا جمعی از طرف ترکمان آمده عرضه داشتند که اولاد امیر قرا یوسف خاطر جنگ
قرار داده دل بر مرگ نهاده اند و مضمون این مقال نصب العین ضمیر گردانیده اند که بیت
ز مرگ ار بترسی بنه خود و ترگ ٭ که جنگ آن کند کو نترسد ز مرگ ٭ چون کشش و کوشش بسر حد افراط
رسید و خورشید عالم افروز گلوگاه مغرب خرامید و زمانه لباس سوگواری پوشید مبارزان
هر دو لشکر و گردان هر دو کشور بر رسم پاس قیام نمودند تا طلوع سحر مراقب و بیدار بودند و از حال ایشان
آگاه روز دیگر که خورشید خاوری با خنجر زرنگار در عقب مواکب درین میدان نیلوفری تاخت
حضرت اعلی خاقانی فرمود که چون یک منصور بعزم رزم سلطان سوار شوند و از آنجانب لشکر ترکمان
هم بزور پیل و هیکل شیر در برابر آمدند و بعد از مسافت تیر و کمان شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و درین روز

میرزا رستم و امیر ابراهیم امیر جهانشاه از برانغار آثار جلادت و مردانگی بنوعی ظاهر شد که روان اسفندیار و رستم از آن کارزار خیره بماندند و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر مخالف ترخان از دست راست حمله آورده زلزله در قصر تمکین و وقار دشمنان افکندند و برانغار مخالف بر امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروزشاه و امیر فرمان شیخ حمله کردند و ایشان جای خود نگاه داشته امیر مؤید و خواجه محمد مشرف و جمعی که از رسوم سپاهیگری عاطل بودند تراکم آن جماعت را صید خود دانسته تیغ جهد بقتل آوردند و خواجه محمد مشرف سمنانی نیز بساط زندگانی طی کرده از کثرت حملات ترکمانان نزدیک بود که چشم زخمی بسپاه منصور رسد و مخالفان چند قطار شتر رانده این معنی را مقدمه فتح و ظفر تصور کردند اما حضرت پادشاه نیک اعتقاد فرمان داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه زدند و بعزم نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود از اسب گردون خرام فرود آمده بتانی و تسکین تمام وضوی کامل ساخت و پیشانی تضرع و نیاز چند نوبت چنانچه معهود وی است بر زمین اخلاص نهاد و بوقت اجابت دعا از حضرت احدیت و بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسألت نمود و چون بیقین دانست که ملتمس باسعاف اقتران یافته تیر دعا بهدف اجابت رسیده پای سعادت در رکاب همایون آورده در مستقر قبول آرام گرفت و درین وقت امیر غیاث الدین شاه ملک که ملازم آنحضرت بود تدبیری بصواب اندیشیده فرمود تا نقاره بشارت کوفتند و آوازه در انداختند که اسپند گرفتار شد و مضمون کلمه الحرب خدعة و لشکریان مخالف دلگیر شده و امیر اسکندر از استماع این خبر دست از کارزار از دست رفت و پای وقار و ثباتش متزلزل شد و میرزا بایسنغر دران زمان که شکستگی بدست چپ جنود ظفر ورود رسید مانند شیر ژیان با طایفه از دلیران پرخاشجوی بآن صوب روی نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود که پنج هزار سوار آراسته بمدد شاهزاده شتابند موکب

همایون در ضمان حفظ و نصرت ملک بیچون در حرکت آمده قول و برانغار یکبار روی بدشمنان آوردند و نیران محاربه التهاب یافته جویهای خون در معرکه روان شد و میان ارواح و ابدان مبارزان بنوعی مفارقت دست داد که تا قیام ساعت و ساعت قیام امکان مواصلت نماند اولاد امیر قرا یوسف و لشکر ترکمان که دیو غرور در دماغ ایشان ماوی گرفته بود چون آثار دولت و اقبال از صفحات احوال حضرت مآل مشاهده کردند و تسلط و اقتدار ایشان معاینه دیدند شکسته خاطر و متوضع شده دل از ملک و مال برگرفتند و هر چند خواستند که یاسامیشی لشکر کنند میسر نشد لاجرم روی فرار ببادیه ادبار بر تافتند و مانند پشه از باد صرصر و کبوتر از صدمت باز بلند پرواز گریزان شدند و بسیاری از تراکم در پنجه تقدیر اسیر گشتند خورشید فیروزی بهروزی از مطلع سعادت طلوع نمود و حضرت خاقان سعید این فتح نامدار که طراز فتوحات خواقین روزگار و سلاطین ذو اقتدار تواند بود از محض عنایت الهی بود و السنت و زبان لشکرها دعای پادشاه گشاده فرمان داد تا منشیان بلاغت شعار بسرعت تمام فتح نامها در سلک تحریر آوردند و ایلچیان تیز رو آن اخبار را بعراق و آذربایجان و مازندران و سیستان و کابل و خوارزم و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و سایر ممالک محروسه بردند و لشکر منصور اموال فراوان و غنایم بی پایان گرفتند

شعر

ز بس غارت آوردن از بهر شاه :: غنیمت نگنجید در عرصگاه ::

و این فتح ارجمند در غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمایه در موضع لشکر روی نمود و روز دیگر کوچ فرموده در اثنای راه نظر کیمیا خاصیت پادشاه بر اسیران ترکمان افتاد و از کمال کرم که در جبلت همایون مرکوز داشت

ببخشود بر بختی کارشان :: ز شمشیر خود داد زنهارشان ::

و فرمان عالی باطلاق آن جماعت نفاذ یافت و آنحضرت براه خوی روانه شده منتصف ماه شعبان بدار الملک تبریز رسید و اهالی آنجا که بیم

غارت و تاراج در اشتند یمن معدلت و احسان حضرت خاقان سعید از آسیب دوران مصون
و محروس ماندند **ذکر مراجعت حضرت خاقان با نصفت و بعضی وقایع و قضایا که بعد از آن دست داد** بر رای صواب‌نمای
هفت کشور اقتضای معاودت از ممالک فراپان بجانب آذربایجان نموده اردوی کیهان‌پوی
در حرکت آمد و در اوایل رمضان خاقان سعید سپهر آستان در سلطانیه نزول کرد حکام و سرداران
آذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرموده مناشیر و امثله ارزانی داشته اجازت انصراف داد
و خاقان ظفرقرین در حدود قزوین لشکرهای فارس و عراق را اجازت فرمود که بمساکن خود روند
و میرزا ابراهیم سلطان براه درجزین متوجه جانب شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان رفت
و همچنان حکام کرمان و یزد و کاشان برحسب فرمان بولایت خود باز گشتند و حضرت خاقان سعید
بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت تب‌گیر کرده از مملکت ری بگذشت و امیر الیاس خواجه با لشکر
جلادت‌آیین در حدود ری و قزوین بگذاشت لشکر ظفرنشان در اوایل رمضان بمملکت خراسان
در آمد و امیر غیاث الدین شاهملک اجازت یافته از راه استراباد بخوارزم شتافت و چون آنحضرت
بنیشابور رسید بزیارت قبر مشایخ و اکابر آنجا مشرف شده از آنجا بمشهد مطهر منور رفته از روح مقدس
امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رخصت استمداد نموده و نوزدهم شوال دار السلطنه هراة از قدوم
آنحضرت نمونه ریاض جنات آمد و چون در مستقر دولت پایدار قرار گرفت ایلچیان خضرخان والی دهلی
بدرگاه عالم‌پناه آمدند و پیش از یورش آذربایجان خضرخان کسان فرستاده التماس نموده بود که
از پایه سریر خلافت مصیر رسولی بدان جانب رود تا موجب افتخار روزگار شود و در ممالک هند
مستلزم زیادتی ناموس و احترام او گردد و حضرت خاقان سعید مولانا پیر خواجه را انجمن تقریر دلهای
رمیده و صید کرده روانه آن صوب گردانید خضرخان خاقان سعید مولانا مشار الیه را رعایت بسیار نمود

و تحفه‌های پادشاهانه مصحوب جناب مولوی ارسال نموده و قاعده دولتخواهان خدمت شایسته
شید گردانید و از جمله عجایب آن دیار و بدایع صنایع حضرت آفریدگار یک کرگدن فرستاده حیوانی
زیب شکل مهیب میانه شبیه گاو و مهیا ساخته یک شاخ بر میان پیشانی داشت و از نهایت
صلابت پوستش اصلا هیچ آلت بروی کارگر نمیشود و از آن چیزهای مستحکم معتبر سازند اگرچه بجثه
گاو است اما گویند که با فیل جنگ میکند و غالب می‌آید و محمد طبیب که از قراباغ اران برحسب فرمان
حضرت خاقان کشورستان برسم رسالت عازم مصر و شام شده بود چون بآن مملکت رسید
سلطان شیخی حاکم آنجا وفات یافته بود و ططر تاتار بحل و عقد آن دیار قیام می‌نمود ایشان
فرستاده را انواع تفقد و دلجویی کردند و عرضه داشتی مصحوب او گردانیدند مضمون آنکه اگر رایات
نصرت آیات باین مملکت توجه نماید آنچه وظایف خدمتکاری و جانسپاری باشد تقدیم نموده
آید و محمد طبیب در آخر شوال بدار السلطنه هراة رسید و صورت اخلاص و عرضه داشت ططر تاتار را
معروض گردانید و سلطان توبنجی که هم از قراباغ بر مقتضی فرموده متوجه دشت قبچاق شده بود
هم از آنجا شاکر و خشنود باز گردانیده در ماه ذی قعده بدار الملک هراة رسید و کیفیت محبت و دولتخواهی
خان آن مملکت بشرف عرض رسانید **ذکر حالات شاهزاده جوانبخت الغ بیک گورکان و قضایای ما وراء النهر و تتمه از
احوال مملکت جته و مغولستان** جناب سلطنت‌مآب میرزا الغ بیک پادشاهی حکمت‌اندوز و دانش‌آموز و شهریاری
دادگستر هنرپرور بود و در جمیع علوم بتخصیص علم ریاضی عدیل و نظیر نداشت تفرد او در رعایت قواعد
نصفت و عدالت بر همگنان روشن شده و آوازه او در تنظیم امور ملک و ملت بر عالمیان عیان آمده
و اگرچه مناسب چنان می‌نمود که هرگاه که خامه مشکین‌شمامه بذکر سلاطین کامیاب سعیدی بتقریر القاب
اشتغال نمودی اما چون مکرر اسامی سامی ایشان درین اوراق مستطر می‌یابد اختصاص بمجرد نام بزرگوار

این طبقه نامدار القا نموده می آید ومن الله العصمة والتأیید در اوایل محرم سنه احدی وعشرین وثمانمایه
میرزا الغ بیک از نواحی خجند که در آنجا قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند آمد و در اوایل صفر جمعی از
ملازمان خاصه که بمدد امیرشاه ملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر ومنصور بدرگاه عالی رسیدند
و در دهم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید و در اواخر ربیع الاول نوکر صدیق بهادر از جانب
کاشغر رسید وعرضه داشت که اویس آغا پسر نقش جهان را که خان جته بود بقتل آورد و در میان
مغولستان فتنه وآشوب است ومیرزا الغ بیک معتمدی بتفحص احوال امرا مغول فرستاد وجمعی از
مغولان را که در قلعه سمرقند مقید ومحبوس شده بودند آزاد ساخت ومیرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب
متوجه ولایت ماوراء النهر گشت وچون از جیحون بگذشت میرزا الغ بیک طایفه از خواص مقربان
را برسم استقبال نامزد فرمود وایشان روان شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافته در
رکاب او بازگشتند دو اختر سعد در یک برج وآن دو گوهر قیمتی در یک درج قرین یکدیگر شدند ومیرزا
محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد ومیرزا الغ بیک چند روز متعاقب بشرایط ضیافت قیام نمود
بزمهای پادشاهانه بیاراست ودرین اثنا معتمدی که بتحقیق احوال مغولستان رفته بود بازآمد
شرح پریشانی آن دیار بعرض اشرف اعلی رسانید میرزا الغ بیک را خاطر از آنجانب فراغت
یافته میرزا محمد جوکی را اموال فراوان ونفایس بی پایان داده باتفاق عازم خراسان شدند واز
سمرقند بیرون آمده بیست وهشتم شوال درکنف تایید واقبال بدار السلطنت هراة رسیدند
وحضرت خاقان سعید که برسم جانور انداختن بولایت هراة رفته بود چون بدولت وسعادت
مراجعت نمود شاهزادگان مراسم استقبال بجای آوردند و در رباط امیرداود بتقبیل انامل فیاض
فایز گشتند وآنحضرت دو ستاره فرزند ارجمند را بصنوف احسان ونوازش ارزانی داشته طوی

پادشاهانه ترتیب نمود ورخصت معاودت داده شاهزاده متوجه ماوراء النهر شد و روز پنجم ذی الحجه
بدار السلطنت سمرقند نزول فرمود ویکی از وقایع ماوراء النهر آن بود که در هفتم ماه محرم سنه اثنی وعشرین
وثمانمایه آکه بیگم بنت میرزا محمد سلطان که حرم محترم حضرت میرزا الغ بیک گورکان بود بعد از عارضه
چند روزه درگذشت وشاهزاده کامکار با وجود کمال تمکن ووقار عنان اصطبار از دست داد
وقطرات عبرات از فواره دیده روان کرد عاقبت چنگ در عروة الوثقی صبر وتحمل زده زبان
بکلمه انا لله وانا الیه راجعون بگشاد وصلات وصدقات بارباب فقرا ومحتاج الیه رسانید
وشرایط اطعام وختمات ملک علام بجای آورد ودیگر آنکه در سلخ ربیع الآخر براق خان پیش از آنکه
بر سریر حکومت نشیند بسبب انقلاب احوال اوزبک واختلاف آرا وتغلب اهوا وولوع ایشان
بر خلاف وانحراف از جاده اسلاف وهر چند که او براختیار خانی واجتماع بر تخریب خان ومان
از میان الوس بیرون آمده التجا بدرگاه کیوان کردون اشتباه میرزا الغ بیک گورکان
آورد وبانواع احسان وانعام ملحوظ ومخصوص آمده در زمره شاهزادگان وجوجیان انتظام
یافت وجناب الغ بیکی اسباب سلطنت براق خان ترتیب داده خدمتش را بجانب مملکت خویش
فرستاد ودر اواخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که دختر امیر خداداد قصد پادشاه کرده میان
مغولان فتنه وآشوب است میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده بتماق جزم فرمود ومیرزا اسکندر هندو
بوقا را در سمرقند داروغه ساخت واز باغ دلگشا نهضت نموده بموضع قرابلاق رفت ودر آنجا
نوکران امیر خداداد از جانب مغول آمده شرف پابوس دریافتند وروز دیگر نوکران صدر الاسلام
که از معظم امراء جته بود بهمراه صدر الاسلام آمده بوسیله امرا اسبان پیشکش که آورده بود بگذرانیدند
ومیرزا الغ بیک از آب خجند عبور نموده مقارن این حال حکام در ملازمت مهد اعلی مهر نگار خانیکه

دختر شمع جهان که جهة میرزا محمد جوکی بخراسان می برد رسید و ذکر تزویج مبارک در بن اوراق
بر سبیل اجمال رقم زدهٔ کلک بیان گشت و میرزا الغ بیک برای رعایت آن دوحهٔ بستان
خانی و نتیجهٔ دودمان جنگیز خانی سوار شده او را بآیین تمام بگذرانید و از تاشکند کوچ نمود
موضع بودلاق مخیم دولت و اقبال گشت و دران منزل شخصی از جانب اوزبک آمده بود و خبر
رسانید که قوم جته بتمامی بقتل آمدند و یکی از تجار هم ازان طرف رسیده موافق خبر سابق گفت میرزا الغ بیک
رایت معاودت برافراخته و خواجه ترخان و دیگر امرا را بجانب کاشغر روان ساخت و در آن صحرای
دلگشای روح افزای برسم صید و شکار قیام نمود و هفتم رمضان از رود سیحون گذشت و مناز(ل)
پیموده دوم شوال در کنف نصرت و اقبال بمقدم خویش خطهٔ سمرقند را جنت مثال ساخت و در
آخر همین ماه بجانب بخارا عزیمت نمود و چهارم ذی قعده در ارک بخارا نزول فرمود و دیگر روز
نوکران امیرشاه ملک از طرف خوارزم جانوران پیشکش گذرانیدند و جناب الغ بیکی در شانزدهم
ذی قعده بمدرسه که معمار همت عالی نهمت او ساخته و پرداخته بود و در اندرون بخارا در آمد
و طلبهٔ علوم و ساکنان آن بقعهٔ شریفه را عنایت فرمود و بعد از چند روز که در بخارا بکام دل گذرانید
عازم سمرقند شد و در قریهٔ کونین امرا که بطرف کاشغر رفته بودند بموکب همایون پیوستند و
بیست و سیوم ذی حجه از طلعت خجسته اش شهر سمرقند بهشت مانند گشت و در اوایل سنهٔ اربع
و عشرین و ثمانمایه ایلچیان ختای که پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و بعضی پیش میرزا
ابراهیم سلطان رفته و زمره بخدمت امیرشاه ملک بخوارزم مبادرت نموده مجموع بازگشته
بسمرقند رسیدند و از جمله ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه و از میرزا
بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیرحسن و پهلوان جمال

و از میرزا سیورغتمش ارغداق و از امیرشاه ملک اردوان و از شاهان بدخشان خواجه تاج الدین
که بسفارت ختای نامزد شده بودند همراه فرستادگان اینک خان حاکم ختای بسمرقند آمدند
و میرزا الغ بیک اینجماعت و ایلچیان ختای را طوی پادشاهانه داد و رعایت و عنایت بسیار فرمود
ایشان در غرهٔ صفر بجانب ختای عزیمت نمودند و بسیاری از تجار و مردم اطراف و اقطار آن
سواخیا رنمودند و با ایلچیان همعنان گشتند و در خلال این احوال میرزا الغ بیک در وسط ناحیهٔ
سمرقند بنای مدرسهٔ عالی و خانقاهی رفیع فرمان داد و از مستغلات و مزارع و قری چندان بر آن
وقف کرد که بعد از استیفای ارباب وظایف از مدرسان و طلبهٔ علوم و شیخ و حفاظ و عملهٔ آن
دو بقعهٔ شریفه حقوق خود را هر سال مبلغی خطیر فاضل می آمد و در خزینهٔ آن دو موضع محفوظ و مضبوط
میگشت و همچنین فرمان اعلی نفاذ یافته تا استادان چابک دست رصدی بنیاد نهادند و عمدهٔ
عملهٔ رصد بطلیموس ثانی و خلاصهٔ حکماء یونانی مولانا غیاث الدین جمشید و جناب فضایل مآب مولانا معین
الملة والدین کاشی بودند و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف و تزیین و متانت و
رصانت باتمام رسید و از تاریخ رصد زیجی مرتب شد که آنرا زیج جدید گورکانی گویند و اکنون
بیشتر منجمان تقویم ازین زیج استخراج نمایند دیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح آذربایجان و انهزام
لشکر ترکمان در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیک خواست که دیدهٔ هجران دیدهٔ او بنور طلعت
والدهٔ بزرگوار بانوی نامدار گوهرشاد آغا روشنی پذیرد و دران زمان با دیگر فرزند ارجمند خود
میرزا محمد جوکی در خراسان بود و نهضت شاهزاده از ولایت ماوراء النهر بنابر مصلحت ملکی متعذر بود
آنجناب کس بخراسان فرستاد و التماس نمود که بانوی عظمی بدان صوب قدم رنجه فرماید و مهد و هودج
عصمت پناه در اوایل ربیع الاول از دار السلطنت هراة روی براه نهاد و میرزا محمد جوکی درا

یورش ملازم بود و چون حضرت مهد علیا از آب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک استقبال
مرتب داشته روانه شد و در ولایت بخارا بسعادت ملاقات مسرت داده باتفاق متوجه
سمرقند شدند و منتصف ماه ربیع الآخر بدان بلدهٔ بی مانند رسیدند و میرزا الغبیک در باغ
چنار طوی سنگین ترتیب داد و چند روز بعیش و نشاط انبساط تمهید یافته شاهزاده اسبان
با زین زر و قطارهای شتر و استر و اصناف نفایس و تبرکات پیشکش بانوی عظمی کرد و چون
طوی بنهایت انجامید مهد علیا عازم خراسان شد و میرزا الغبیک جهت اعزاز و احترام تا رباط ریان
مشایعت نمود و بعد از آن بانوی کبری گوهرشاد آغا آنجناب را بمبالغهٔ تمام بازگردانید
و میرزا محمد جوکی برادر بزرگ او را وداع فرموده در رکاب الدهٔ عظمت انتساب عازم خراسان
شد و میرزا الغبیک لشکرها جمع آورده عزم جانب جته جزم فرمود و رایت جلادت بدان صوب
افراشته از قرابلاق امیر اسکندر و امیر هرملک و امیر بایزید را برسم منقلای روانه ساخت
و بعد از چند روز ملک الاسلام از طرف مغولستان رسید صورت اخلاص و دولتخواهی مغولان
بعرض رسانید و میرزا الغبیک معاودت نموده در مستقر عز و جلال خویش نزول فرمود و پیش از
وصول بمقصد از مژدهٔ ولادت فرزند سعادتمند میرزا عبدالرحمن پرتو التفات بر ضبط
احوال مملکت انداخت و درین اثنا از پیش امرا که بایلغار رفته بودند خبر آمد که الوس مغول
منقاد شده به سپاه ظفرپناه پیوستند و متعاقب این خبر کلانتران آن قوم بسمرقند آمده شیر محمد
اغلان و صدر الاسلام بشرف پابوس استسعاد یافتند و همه را بمحل مناسب فرود آوردند
میرزا الغ بیک ترتیب طوی پادشاهانه فرمان داد و ایشان را بتشریفات فاخره و انعامات
متکاثر نوازش فرمود و درین ولا بمسامع علیه رسید که امرای مغولستان یک پسر قمرالدین را

بقتل آورده اند و دیگر پسرش بامیدواری و لطف بیکران میرسد و پسر قمرالدین چون بدرگاه جهان
پناه رسید مشمول الطاف و اعطاف بی نهایت اختصاص یافت و درین اثنا صوفی اغلان از پیش
براق خان آمده پیشکش بسیار آورد و مقبول افتاد و ابوبولاد و تیمور از طرف جته رسیده عنایات
پادشاهانه شامل حال ایشان شد و شب سادس ماه شوال بمسامع جلال پیوست که شیر محمد اغلان
و ساریق اغلان با گروه انبوه از ایل جته گریخته آنجناب فی الحال پای در رکاب دولت آورده
تا بوقت پیشین راند و در گکینه یلاق بآن جماعت رسیده و شیر محمد اغلان و ساریق اغلان را
دستگیر کرده و جمعی از امرا جهت باقی گریختگان گذاشته خود بازگشت و امرا ارباب فرار را
گرفته بعد از چهار روز بپایهٔ سریر اعلی آوردند و میرزا الغبیک رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ گناهکاران
کشید و همه را رعایت فرمود و صدر الاسلام و ملک الاسلام را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را
اسباب پادشاهی بخشیده بجانب ولایتش روان ساختند و بنفس همایون جهت توشقلمشی
عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر خطیر از نشاط شکار و پرانیدن شاهین و شنغار فراغت
یافت اردوی همایون بدستور پیشین در ظاهر بلدهٔ فاخره قشلاق فرمود و ایلچیان از جانب
تبت رسیده خشنود و معاودت نمودند و آن زمستان وهاب علی الاطلاق خسرو آفاق را فرزند
گرامی ارزانی داشت و بعبدالله موسوم گشت و میرزا الغ بیک چون فصل شتا در نواحی
بخارا گذرانید در بهار سنهٔ خمس و عشرین و ثمانمایه عازم خراسان شد و بسعادت دستبوس
حضرت خاقان سعید استسعاد یافت و مراسم تهنیت فتح اران و آذربایجان بجای آورد
و درین یورش اشراف و اعیان سمرقند مثل شیخ الاسلام و خواجه نظام الدین و خواجه عصام الدین
و خواجه ابوالفضل و خواجه ابواللیث ملازم شاهزادهٔ عالیجناب میرزا الغبیک بودند و در اثنای

این اوقات میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس بمشهد آمده برادران عالی گهر بدیدار
یکدیگر اظهار مسرت نمودند و بنا بر آنکه حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود و حکم مهمان
داشت میرزا الغ بیک طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه مرتب ساخته اعیان حضرت و ارکان
دولت را لا تعد و لا تحصی ضیافت فرمود و در مدت دو ماه در ملازمت حضرت اعلی خاقانی بسر برده
رخصت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب ولایت ماوراء النهر معطوف گردانیده در
مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود ذکر آمدن شاهان بدخشان و بعضی وقایع و حکایات غرایب آن
شاه محمود و شاه ارغون شاه باامید الطاف و اعطاف پادشاهانه حضرت خاقان سعید
روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در سیم صفر سنه خمس عشرین و ثمانمایه بدار السلطنه هراة
رسیدند و آنحضرت از اعزاز و احترام دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشت و ایشانرا در جلگه
ملوک جای داد و فرمان کرد که امرای عظام فرمان شاهانرا بر حسب دلخواه ساخته و پرداخته
نمایند و بتشریفات فاخره سرافراز گشته بر حسب اشارت علیه بولایت خویش بازگشتند و حضرت
خاقان سعید زمستان در دار السلطنه هراة گذرانیده چون موسم بهار رسید بطرف زاوه
و محولات در حرکت آمد و غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر بجانب طوس نهضت فرمود
و حضرت خاقان سعید را هوس شکار بر ضمیر انور استیلا یافته فرمان داد تا کاشتکان وحوش
خون گرفته را از اطراف رانده بر رسم آن کار قیام نمودند و شاهزاده بایسنغر بموکب همایون
پیوسته رایات نصرت شعار بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود و در نهم ربیع الاول
بمقر دولت و مستقر حشمت فرود آمد و در شانزدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه حق سبحانه
و تعالی میرزا بایسنغر را فرزندی ارجمند ارزانی داشته و بمیرزا ابو القاسم بابر موسوم آمد

طالع فرخنده اش میزان بود و آفتاب و مشتری و زهره در سرطان بود که عاشر شاهزاده عبارت
از آنست و خانه عز و شرف و حکومت و سلطنت همان مقام داشتند و کاشتکان چند روزی
پیوسته باشارت علیه تهیه اسباب جشن و سور اشتغال نموده طوی عظیم کردند و خواص و عوام
انام و وضیع و شریف ایام بلهو و سرور بسر بردند چون خاطر خطیر از آن کار فراغت یافت برای
صوابنمای به تنسیق امور ملک و ملت پرداخت و امیر یوسف خواجه و امیر سیدی را با سه هزار سوار
شمشیر زن نیزه گذار بعراق عجم فرستاد تا معاونت و معاضدت امیر الیاس خواجه بجای آورده
از حدود آن ولایت نیک باخبر باشند و در آخر ماه شعبان نوکران امیر خلیل الله شروانی
و امیر سیدی علی شکی بپایه سریر اعلی آمده عرضه داشتند و هدایا بموقف عرض رسانیدند
و عطایای ایشان از عنایت شهریاری گرانبار شده رخصت مراجعت یافتند و باوطان
خویش بازگشتند و در غره رمضان سال مذکور جهان از فروغ طلعت بهجت افزای میرزا محمد
جوکی بهادر روشنایی پذیرفت و گلهای مسرت و شادمانی در چمن آمال و کامرانی از آن شکفت
و شاهزاده طویی با طول و عرض ترتیب نموده و در شان انعام ارکان دولت اهتمام تمام
نمود و در سال مذکور ایلچیان که بختای رفته بودند باز آمدند و خواجه غیاث الدین نقاش که از
قبل میرزا بایسنغر مامور بآن شده بود که احوال و اوضاع و غرایب ولایت ختای را از نقیر و قطمیر
بی زیاده و نقصان نوشته روزنامه نگاه دارد و بعرض رساند بفرموده عمل نموده آنچه مشاهده
و مسموع او گشت مشروحاً معروض داشت و ایراد بعضی از آنها در خاتمت کتاب از مساعدت
وقت مامول است و هم درین سال اعنی سنه خمس و عشرین و ثمانمایه ماه مبارک رمضان از جانب
عراق و آذربایجان خبر آمد که از سرداران ترکمان دلو احمد با لشکری بسلطانیه آمده حوالی و حواشی

انرا از دواب و مواشی خالی ساخت هرچه جمع آورده بود بطرف تبریز برد و بار دیگر باکرده انبوه
عازم سلطانیه شد و این نوبت نوکر امیر الیاس خواجه بمقابله و مقاتله پیش رفت حربی صعب و قتالی فاحش
روی نمود و دولواحد تاب مقاومت نیاورده جریده از معرکه بگریخت و از اتباع او جمعی کثیر بقتل رسیدند و
طایفه گرفتار آمدند و احمال و اثقال دلواحد بدست لشکریان افتاد و دیگر از طرف دشت قبچاق از
پیش محمد پادشاه و یار اوزبک عالم و شیخ اغلان قولاد بدرگاه فلک اشتباه آمدند و اسبان خوب و
جانوران مرغوب و دیگر تنسوقات برسم پیشکش آوردند و بوسیله استادگان پایه سریر اعلی
بموقف عرض رسانیدند و در محل قبول حضرت خاقانی سلیمان مکانی افتاد و آنحضرت ایلچیان را
بجامه و زر و افسر و کمر مستظهر و امیدوار ساخت و برای محمد خان تبرکات پادشاهانه روان
فرمود و در سیزدهم شوال در حفظ و امان پادشاه ذو الجلال آنحضرت از دار السلطنت هراة
نهضت نموده متوجه دار السلطنت فراه شد حکام ولایت سیستان و قندهار و کابل و زابل تا
حدود آب سند و نواحی هند با پیشکشهای پادشاهانه متوجه آستان فرخنده نشان گشتند و بتقبیل
ساحت بارگاه جلال استسعاد یافته خدمات شایسته بجای آوردند و آنحضرت درباره ایشان
انواع عاطفت مبذول داشته مجموع را بموجب خاطرخواه بازگردانید و چند روز دران عرصه
جانفزای بنشاط و شکار گذرانید و چون ازان کار فراغت حاصل شد عنان عزیمت بجانب
دار السلطنت هراة منعطف ساخت و هفتم ذی الحجه باغ زاغان از مقدم شهریاری شبیه بروضه
رضوان گشت و زمستان هم دران مکان بپایان رسانید و چون فصل شتا بنهایت انجامید
حضرت خاقان سعید برسم جانور پرانیدن عازم سرخس شد و میرزا بایسنغر بجانب مشهد توجه
نمود و از حدود مملکت مازندران تا اقصی ولایت ترکستان سرداران و کلانتران دران مقام

آمده بشرف زمین بوس مستسعد گشتند و آنحضرت چندانکه خواست در صحرای سرخس بصید و شکار
اشتغال فرمود و چون ازان مهم ملالت فرمود بزیارت زروه ارباب طریقت و حقیقت شیخ
ابوسعید ابو الخیر قدس سره و اولاد و کرای جناب ارشاد پناهی خدمات پسندیده بجای آوردند
و حضرت خاقان سعید درباره ایشان انعام و اکرام مبذول داشته از سرخس معاودت نموده و در
نزهات بادغیس چند روز اقامت فرمود و در اواخر ربیع الآخر امیر خضر خواجه هروی را با لشکری
سنگین بجانب مملکت ری روانه داشت تا ازان حدود نیک باخبر باشند و غیاث السلطنة
و الدین میرزا بایسنغر که بطرف طوس و مشهد رفته بود شرایط زیارت امام هشتم رضوان الله علیه
بجای آورده بجانب مرغزار رادکان عزیمت نمود و روزی چند دران فضای دلگشای بجانور
پرانیدن و یوز دوانیدن اشتغال نمود و چون سطح هوا و عرصه صحرا از طیور و وحوش خالی گشت
شاهزاده عنان مراجعت منعطف ساخته در قرا باغ بادغیس باردوی اعلی پیوست و روز دیگر
حسب الاشارة العلیه متوجه دار السلطنت هراة شد باغ سفید را از یمن طلعت خویش غیرت افزای
طارم کبود گردانید و حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس توقف فرمود و درین اثنا
نوکر امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده عرضه داشتی آورد مضمون آنکه براق اغلان اردوی
محمد خان گرفته است و اکثر الوس اوزبک مطیع و منقاد او شدند و آنحضرت اواخر جمادی الاول
عزیمت مراجعت نموده بدار السلطنت هراة نزول فرمود و مقارن این احوال حق سبحانه و تعالی میرزا
محمد جوکی پسری ارزانی داشت و بمیرزا موسوم گشت و میرزا ابوبکر بن میرزا امیر محمد بن میرزا جهانگیر بن
امیر بزرگ امیر تیمور گورکان را بدار جنان رسانید درین صندل سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی
عروسی و آنحضرت بوثاق شاهزاده مرحوم تشریف برده بازماندگان را بنوخت و در دوازدهم

ماه مذکور امیرزاده محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را که بشرف مصاهرت آنحضرت مشرف بود بخشنده ای
منت پسری کرامت فرمود او را محمد سلطان نام کردند و طوی عظیم ترتیب نمودند و چون هلال فرخ فال شوال
نقاب از روی خود بر داشت حضرت خاقان سعید بسنن و آداب روز عید اشتغال فرمود و پنجم ماه
مذکور برسم شکار متوجه ولایت بورشیخ و کسویه شد و در یازدهم باز آمد و میرزا بایسنغر نیز بعزیمت
قوشلمش عازم مملکت فراه شد و چندگاه بنشاط و انبساط گذرانیده باز گشت و آنحضرت زمستان بفراغ
بال در مستقر عز و شرف و اقبال بپایان رسانیده چون بهار رسید سبزه در کنار جوی و دامن صحرا
بر دمید حضرت خاقان سعید جهة صید کلنگ عازم سرخس شد و چون میرزا بایسنغر بجانب مرغزار رادکان
توجه نمود و آنحضرت از سرخس مراجعت کرده در غرهٔ جمادی الآخر باغ زاغان را از طلعت خجسته
باغ جنان ساخت و میرزا بایسنغر نیز بعد از جانور پرانیدن و نخجیر افکندن از رادکان عنان عزیمت
بجانب دار السلطنت هراة تافت و درین اثنا امیر یونس که از عظماء امراء شاهزاده بود وفات
یافت و در پنجم رجب جناب امارت پناه حکومت مآب امیر حسن صوفی که برادرزادهٔ مهد علیا
گوهرشاد آغا بود روی ازین سرای فانی بعالم جاودانی آورد و در گنبد رفیع مدرسه بانوی عظمی
مشار الیها مدفون گشت و برای ترویح روح او بکرات ختمات کلام ملک علام بتقدیم رسانیده
آش و طعام بمستحقان انام و گذشتگان ایام دادند و منصب و راه امیر مغفور را حضرت خاقان
مؤید منصور با میر محراب ترخان الیکه که در مجلس بزم و بخشش ابر گوهربار و در میدان رزم و
کوشش ثالث رستم و اسفندیار بود ارزانی داشت ذکر بعضی از حکایات میرزا الغ بیک گورگان
بجانب جته و مغولستان و بیان سبب آن راویان اخبار و ناقلان آثار چنان ادا کرده اند که سرداران جته از منازل و مواطن خود گریزان و هراسان
پویان و این المفر گویان التجا بدرگاه میرزا الغ بیک گورکان آوردند شاهزادهٔ جوانبخت همه را در ظل

حمایت و رعایت خویش جای داد و ایشان مدتی در کنف رحمت خسروانه و رأفت پادشاهانه
بسر بردند بجزایل نعم و مواهب کرم از درهم و دینار و خلعتهای فاخر و ثیاب عیش زاهر و اسبان
راهوار با دنعل آتش کردار و منازل روح بخش فرح افزای اختصاص یافتند و آخر الامر بمقتضی والبلد
الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا سوء نیت بل شرارت طبیعت ایشان
باعث و محرض شد که بعد از وصول بمواطن خود همه حقوق را بعقوق مقابله کردند بیان این سخن آنست
که پسر علی تکریت بجهت ظاهر از درگاه اعلی روی گردان بسوی ایشان شتافت و اسکندر پسر ملکشاه
تراجی بموجب فرمان از عقب او رفت و چون غیبت اسکندر امتداد یافت میرزا الغ بیک گورکان
بیک ارسلان را بدین مهم نامزد فرمود و بعد از مدتی که فرستادگان باز آمدند معروض داشتند که
صدر اسلام بعرض میرساند که بنده بر آنست که در فصل بهار قاصدی بدرگاه خسرو فلک اقتدار فرستد
و در باب جریمهٔ پسر علی تکریت کلمهٔ چند بمسامع علیه رساند که ملتمس شده قبول افتد فیها و الا بجز تسلیم
دالتیا و چه تدبیر فصل بهار آمد و قاصد نیامد و علامات نفاق و شقاق بر صفحات روزگار ایشان ظاهر
و لایح گشت چون آن قوم مربوب شفقت و مغمور نعمت جناب شهریاری بودند و رعایت جانب بنده
و عاصی و مطیع برسم علیه و شیم رضیه از جملهٔ واجباتست بعثت و باس آن جمع ناشناس ناسپاس
مبادرت نمودند بامید آنکه یرجع علی انایام آن بعض قوما کالذی کان زاتا بهار و تابستان گذشته
فصل تیرماه روی نموده و از رسیدن قاصد و ایلچی یاس تمام حاصل آمد و آن جماعت که نقض مبانی
عهد و ملتزم گشتند رای صواب نمای بر استیصال آن مفسدان قرار گرفت و چون عزیمت جناب
خسروی بر توجه بدان جانب تصمیم یافت حمزه را بخراسان فرستاد تا صورت قضیه را بتفصیل معروض
حضرت خاقان سعید آن یورش را صواب شمرده فرستاده را باز گردانید و حمزه بسمرقند رفته

داشت

صورت حال باز نمود و میرزا الغ بیک از روی انبساط رایت نشاط برافراخت و بدلی صحیح و
نیتی صحیح تهیهٔ اسباب لشکرکشی اشتغال فرمود و چون عزیمت تصمیم یافت دلی بیک توجین را
بدار السلطنهٔ هراة فرستاد که حضرت خاقان سعید را از توجه رایات فتح آیات بجانب جته
اعلام دهد و میرزا الغ بیک روز چهارشنبه پانزدهم ذی الحجه سنه سبع و عشرین و ثمانمایه موافق
لوییل که آفتاب در آخر بود بفال همایون و رای صواب پای سعادت در رکاب فلک انتساب
آورده سوار شد بنیت آنکه چندگاه در حوالی شاهرخیه توقف نماید و چون لشکرها جمع شوند
از آنجا بفیض و فضل آفریدگار عنان جواد حرکت بجانب اعدا منعطف گرداند و فرمود تا سپاهی
که در نواحی سمرقند بود و کش و نخشب و بخارا خیام اقامت زده بودند بزودی در حرکت آیند و تواجیان
و ایلچیان فرمان شد تا چریک سایر ولایات چون ترمد و تونکت و صغانیان و فرغانه و شاش
و استغاب و بیکی طراز و انزار و صبران و غیر ذلک جمع آورند و در اندک زمانی برحسب میعاد در ساحل
آب سیحون لشکری جمع گردید که هامون و کوه از کثرت آن بستوه آمدند جناب شهریار کامکار
دانست که کنار آب تاب چنین لشکری نخواهد آورد بنابرین فرمان نافذ شد که میمنهٔ عساکر منصور
تمام در ولایت اندجان اقامت نمایند و میسره بجلگی بجانب استرآباد روانه شوند و قلب سپاه در ساحل
سیحون باشند و برین نهج افواج حشم در مواضع مقرر آرام گرفتند و جناب شهریار عادل فرمود که تا
تغارها که جمع آورده بودند بر لشکریان تفریق کردند و هر فردی از افراد سپاه را علفه و علوفه مقرر
ساختند و درین اثنا مستوفی رسید چنانچه طعام اقامت و سفره و ادوات چهارپایان او را در [illegible]
و آیاب تقنیم و علیق کافی گردید و عدت و آلت و مایحتاج چریک منصور مرتب گشت و حکم قضا مضا
یافت که امرا از نواحی و درسان لشکر تفحص بلیغ نمایند و ایشان بلغ نموده عمل نموده هر جا قصوری

بود بعرض رسانیدند و آیت عذاب که در باب ارباب تقصیر نازل شده در معرض سخط و عتاب
و نکال و عقاب آیند و میرزا الغ بیک ابواب خزاین گشاده عساکر گردون مآثر اکلکا داد و امرای
تومان و قوشون را علی طبقاتهم بصلات بنواخت و همه را منشرح صدر گردانید و ادوات
حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و خود و مغفر و زره و بکتر و جوشن
و جوشن بیرون از وهم برانجا و اجناد قسمت یافت بمرتبه که قیام ستوه آمد و درین اثنا یادق
از پیش براق اغلان که در دشت قبچاق در آن نزدیکی بر سریر خانی نشسته بود بدرگاه فلک اشتباه
میرزا الغ بیک آمد و چند دست شنقار با اسبان راهوار و دیگر پیلاکات و تبرکات بگذرانید
و از جلوس براق بر مسند آبا و اجداد خویش بشارت داد و این معنی موجب زیادتی مسرت
و ابتهاج جناب الغبیکی شد و در مفتتح یورش پادشاهی همال صورت بفال گرفت و یادق
چند روز در اردوی همایون توقف نموده رخصت انصراف طلب داشت و جناب شهریاری
او را بانواع اکرام و خلعت و انعام اختصاص بخشیده اجازت داد و ترش اغلان و توزک برلاس
که آن یک از اغلانان کبار و این یک از امرای رفیع مقدار بود نامزد دشت قبچاق فرمود تا بجهت
براق اغلان رفته مراسم تهنیت جلوس بتقدیم رسانند و تحف ارجمند و هدایای دلپسند چون
حلقه‌های طلا دوخته و ثیاب زربافته و تاج و کمر و ترکشها و شمشیرها با بند زر و اسب و استر و خرگاه
و خیمه و درم و دینار و کوس و علم و رکاب خانه و فراش خانه و فرش و اوانی با دیگر اسباب
سلطنت جهانبانی و اصناف شاگرد پیشگان مانند رکابدار و باورچی و نقاره‌چی همراه ایلچیان
روانه فرمود مصراع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار و یادق و ترش اغلان و توزک برلاس
باتفاق متوجه دشت قبچاق شدند و در خلال این احوال چنگیکه بغوط ذها و کمال ذکا معروف و مشهور بود

از جانب خراسان رسیده معروض داشت که حضرت خاقان سعید می‌گوید که شما لشکر را جمع آورده
و در شاهرخیه قشلاق کرده اید و داعیهٔ آن دارید که بولایت جته و مغول روید چگونه با ما درین باب
نکرده اید و از رای اصابت شعار ما استطلاع ننموده اید میرزا الغ بیک در جواب فرمود که شروع درین مشورة
یورش بی رخصت اعلی نبوده و حمزه و ولی بیک را پیش ازین جهة استخاره بدرگاه عالم پناه فرستاده
بود و ایشان بعد از مراجعت باز نمودند که آنحضرت تصویب این اندیشه فرموده نشان همایون
موافق قول خویش همراه آوردند چنانکه گفت که حضرت خاقان سعید توجه شما را بدالصوب از
طریق صواب بعید می شمارد و جناب شاهزاده جواب داد که آنچه از ما واقع شده بنابر اشارت
رای صواب نمای بوده و بمقتضی الشروع ملزم این عزیمت با مضا خواهیم رسانید و تسویف درین کار
موجب آن می شود که بعد از ترتیب و تجهیز لشکرها و آمدن تا بدین مقام دور و نزدیک و ترک
و تازیک ما را بکثرت رای و قلت ثبات و تلون مزاج منسوب دارند و بر اقوال و افعال ما اعتماد
ننمایند و نشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود بر استحسان آن عزیمت مصحوب چنگه فرستاده
شد و چون چنگه بازگشت امیر یوسفخواجه پسر امیر شیخ علی بهادر را حضرت خاقان سعید پیش
میرزا الغ بیک فرستاد تا شاهزاده را از آن یورش منع کند و یوسفخواجه دران باب از زبان
همایون آنحضرت مبالغها نمود و میرزا الغ بیک اعادهٔ آن کلمات کرد که با چنگه درمیان آورده بود
بلکه دیگر سخنان معقول ضمیمهٔ آن گردانید و یوسفخواجه جواب بصواب شنیده دم درکشید القصه

چو خورشید سر بر زد از برج حوت   بفرمان حی الذی لا یموت

جناب سلطانی بتوفیق حضرت
سبحانی رایت جلادت بجانب جته برافراخت و صباح شنبه بموجب بارک الله فی سبتکم و خمیسکم
در بیست و هفتم ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه بدلالت دولت   بطالعی که تولا بدو کند تقویم

از قشلاق شاهی بصوب جته روان گشت **شعر** شاه عزم خطهٔ بدخواه کرد   تا فزاید دین و دولت را
فلاح   ثابت الاقبال منصور اللوا   مستقیم الامر و مامول النجاح   دولت اندر پیش و فیروزی زپس
نصرت اندر قلب و عزت بر جناح   بر لشکری که کوه از حمل آن بستوه آمد و مرکز زمین از ثقل
آن از جای خود بجنبید از برای عبور گذار خجند را اختیار فرمود و چون قلب سپاه بتاشکند
رسید میمنه و میسره ملحق گشتند و امرا و بهادران و مبارزان و دلاوران از اطراف ممالک محروسه
باردوی همایون پیوست و میرزا الغ بیک بمقتضی و شاورهم فی الامر عمل نموده فرمان داد تا امرا
و ارکان دولت جمع آمدند و فرمود که درین امر مشورت کنید و آنچه وظیفهٔ حزم و احتیاط است
بدان قیام نمایید ایشان متفق الکلمه گفتند که رای پادشاه اصوب است بهرچه اشارت فرماید
مقرون بصلاح و نجاح خواهد بود میرزا الغ بیک فرمود که درین ایام استماع افتاد که جمعی از جته
کمقدم ایشان ابراهیم پسر قتمور بزرگ از اقوام کرایت و اولی تیمور نبیرهٔ بدون از قبیلهٔ سلدوز
ایرزن نارین کوچک باکوچ و بنهٔ خود نزدیک نیکی طراز مقام ساخته اند باعتماد آنکه بعد از حضرت
صاحبقران مغفور هیچ ملک قصد ملک ایشان نکرده و هیچ خان میل خانهٔ ایشان ننموده
فارغ و ایمن و ساکن و مطمئن نشسته اند مصلحت چنان می نماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران
بجر بر سر ایشان تاختن برند چه کار حرب مبنی بر مکر و خداع است امرا باجمعهم این مکر را صواب شمردند
در امضای این رای اتفاق نمودند میرزا الغ بیک لقمان تواچی و بیری ملک و شاه ولی بهادر و اوکه
بهادر را با ده هزار سوار همه مردان کار و شایستهٔ کارزار بر سبیل ایلغار بجانب آن قوم فرستاد
و وصیت فرمود که مطلقا آتش نکنند تا دشمن آگاه نشود و باید که چون ظفر یابید بزودی مراجعت
نمایید تا ایشان تصور کنند که شرذمهٔ قلیل بوده اند که انتهاز فرصت یافته غنیمتی بچنگ آورده اند

بدین سبب در مقام خود توقف کرده نگریزند تا رایت منصور برسد و امرا چون برق خاطف
روی بمنازل آنجماعت نهادند و میرزا الغبیک با لشکرها از جهان از عقب روان شد امرای عظام
بجزم و احتیاط تمام مراحل می پیمودند و از احوال آن قوم تفتیش و تحقیق واجب و لازم میدانستند و چون
چند منزل قطع کردند جهت استخبار و استطلاع احوال ایشان جمعی را بزبان گیری فرستادند و از
لشکر منصور که باین امر رفته بودند ناگاه بخانهای بعضی مخالفان رسیدند فی الحال بی کمان برو
بگرفتند بسبب اشتغال بغارت و تاراج غفلتی واقع شده یکی از اهل آن خانها فرصت یافته بگریخت
و ابراهیم توقتمور را از رسیدن سپاه آگاهی داد فی الحال اولی تیمور و ایرزن از خوف او لی شدن
عیال و اطفال خود را با اموال فراوان آنمقدار که میسر شد برگرفته روی بگریز نهادند و بسیاری از امرا
خود را در تزل سوی خاصکنت گذاشتند امرا چون روز شنبه پانزدهم ربیع الاول بتزل سوز رسیدند
دست باسیر و قتل و غارت عام برآوردند و غنایم بسیار از اغنام و سوایم و دواب و انعام و سایر
اجناس فوق الحد و القیاس در تحت تصرف آوردند و بموجب فرمان جهان مطاع العود احمد خواندند موضع
اختره را مقام محمود دانسته بقصد آنجا بازگشتند و تصور ایشان آن بود که چون دشمن پشت داده
روی بگریز نهاده و بهزار حیله خود را از ورطه هلاک و بوار خلاص ساخته باز خویشتن را در مهلکه و
لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نیندازد ابراهیم توقتمور از فرط عیش و خفت رای بعد از انهزام بجهانشاه
پسر قمر الدین اعتصام نمود و در موضع بغوم باو رسیده جهانشاه چون این صورت مشاهده کرد
خواست که او نیز فرار نماید اما ابراهیم و اتباع او تضرع بسیار نموده گفتند که این جمع که ما را پریشان
ساختند شاد و دل بوده با خیل خود اگر چنانچه در عقب او برویم و بروی شبیخون زنیم و اموال خود استرداد
نماییم و مردم خویش را از ذل اسر خلاص کنیم موجب نیکنامی ما باشد و باین دمدمه و افسون جهانشاه

و قوم او را مغرور گردانیده همه را در تیه ادبار سرگردان ساختند و باتفاق یکدیگر خالی از سوء
عاقبت در عقب امرا کام عرض گشاده و دندان طمع تیز کرده و با جان خود در مقام ستیزه آمده
بتعجیل روان شدند و امرا بازگشته با قسور رسیده بودند که ناگاه سیاهی سپاه دشمن ظاهر گشت
همه مستعد جنگ و جدال و مترصد حرب و قتال شده در جوانغار ابرلن جای داشت و در برانغار
ابراهیم و اولی تیمور و در قلب جهانشاه قرار گرفته بودند و ازین جانب میمنه و میسره آراسته صفها راست
کردند و فوج فوج چون دریا در موج آمدند شعر همه گرزنکشان گرزافکن // همه نیزه داران و تیغ گذار
همه دانند جنگ را تدبیر // همه بینند حرب را انجام // اعدا اجله حمله آوردند و لشکر منصور تیرباران آغاز
کردند و ایشان ناوک دلدوز دشمنان را بپیر کرده دست بتیغ و خنجر و نیزه و شمشیر بردند و بزخم
شمشیر آبدار دمار از نهاد خاک راه برآوردند و با آتش سنان شرربار باد نخوت و پندار از دماغ
مخالفان بیرون بردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بر خاک هلاک انداختند ابراهیم توقتمور با دو پسر و یک برادر
زاده جان بر آذر هلاک نهادند و اولی تیمور را نیز با دو پسر و یک برادر بقتل آوردند امرا چون از کار
حرب باز پرداختند و از سرهای اهل عدوان و طغیان منارها ساختند و سر ابراهیم را مصحوب شیخ
بخشی بدرگاه کیوان رفعت فرستادند و بر حسب فرمان عزیمت اشیره نمودند و این واقعه در روز شنبه
سیزدهم ربیع الآخر دست داد

ذکر وصول موکب فیروزی اثر باشیره و رسیدن امرا بخدمت و ترتیب دادن لشکرها و قول از میمنه و میسره

چون بوصول رایات نصرت شعار جناب الغبیکی بمقتضی لکل مکان دولت
موضع اشیره مشرف گشت امرای نامدار بفتح و تایید قرین و بنصرت و ظفر قدر مقرر سریر مبادرت نمودند
میرزا الغ بیک ایشان را بنواخت و آفرین معزز فرمود و بنوازش و عاطفت هر یک را مشرف ساخت
سران سپاه و لشکر با الطاف جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان اعتذار بگفتار در آوردند

اینها همه از آثار دولت روزافزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب همایونست و بعد ازین رای
زرین شهریار ظفر قرین برین قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن در آمد باید که بطریق حزم و
احتیاط سلوک رود مبادا که دشمن بکمین آورده نهان اسب کین زیر زین آورده بغفلت بر لشکر
آید و از کمین‌ها بر سر شیر فضول دلش پر کین‌ها ورده روز در آن شهر به تعبیه و ترتیب سپاه توقف
واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و قنبل دست راست و دست چپ بجبار زران روزکار
و صفدران کارزار آرایش یافت و از جمله مردان مرد و دلیران صف نبرد که در آن یورش ملازم
بودند هر یک بمقامی و محلی منصوب شدند ارسلان خواجه ترخان بود و توکل بیگ توجین و الوک بهادر
و شاه ولی و سلطان ملک پسر تیمور ملک و محمد مزید و الوس اغلان و علی بیگ ترخان و محمد برلاس و توکل
و شیخ بایزید و ساره داود و بلی بوغا و ایدکو پسر ایدکو بختی خواجه ادرنک و اویس قوجین و ابراهیم پسر
امیر ایدکو تیمور و خواجه یوسف پسر امیر الیاس خواجه و قوجین و جقماق و ایلچیکدای و اسکندر پسر هندو بوغا
و پهلوان قطب الدین برادران داود و سلطان ترخان و عادل بیگ و سلطان اویس برلاس و شیخ
ابوسعید و زمان شاه و امان شیخ و محمد برلاس و محمود اتلمش و ابابکر و قوی ملک و سلطان احمد
پسر تیمور تاش و دیگر بهادران و سرداران سپاه همه کمانکش و رزم آزمای و تیر اندازها همه مبارز
آهن لباس و جوشن ورها یکی بتیر نکندن بسان آرش نیوها یکی به نیزه زدن بر مثال رستم زنها و چون آن
تعبیه لشکر انتظام یافت و جای هر کس و موضع مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند و چون
موکب همایون باقسو رسید راه مبدل با صد و پنجاه مرد بر حسب فرمان بزبان گیری از پیش روانه شد
و شخصی را از مردم آن دیار گرفته باردوی همایون رسانیدند و او چنین تقریر کرد که جهانشاه در
الغ نستن نشسته است میرزا الغ بیگ با امرا شورت فرمود که لشکر بکدام صوب صواب است که روی آورد

بعضی امرا مصلحت چنان دیدند که بجانب الکتول شویم او فرار نماید و بر سعی و طلب جز تعب و نصب فایده
مترتب نشود و مهم او اهم و اولی است عاقبت برین رای بمجموع اتفاق کردند و فرمان شد که ارسلان خواجه
ترخان و خواجه یوسف پسر امیر الیاس خواجه با پنجهزار سوار بر سر جهانشاه روند و موکب همایون
بنا بر آنکه دامن او به برف معمور و مستور گردیده و راه جواز از آن ممر بر لشکر نامحصور غیر مقدور
می نمود از آب عبور نموده براه ارکسو توجه نمود **ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه از استماع توجه
امرا و پیوستن ارسلان خواجه ترخان باردوی ظفر انتما** حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که ارسلان خواجه
ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند و نخست او را بر انقیاد حکم و تسلیم و سلوک طریق مستقیم
دلالت کنند اگر قبه وجود در ربقه اطاعت آرد و طوق طوع و حلقه اخلاص زیب و زینت گوش
و گردن گرداند و بر قول تقبیل درگاه عالمپناه که موضع دولت و اقبال است اقبال نماید شرایط اعزاز
و احترام او بجای آورند و تعرض با یل و الوس او نرسانند و اگر بر عناد و تمرد اصرار نماید جمع او را
متفرق گردانند و رخصت دهند که از اتباع او هر کرا یابند بقتل رسانند و زن و فرزند او را اسیر سازند
و آنجماعت را در معرض نهب و تاراج آورند ارسلان ترخان و دیگر امرا از موضع آقسو بدان سو روان شدند
و جهانشاه چون از توجه سپاه آگاهی یافت مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان گریز برتافت و ارسلان خواجه را
اندیشید که اگر در عقب او روان شود بسهولت و آسانی رجوع بدرگاه سلطانی دست نخواهد داد حزم و احتیاط
کاربند شده مراجعت نمود و در اثنای راه شنید که قومی از ایل مادرین از رایان گذشته اند بداعیه
آنکه بر ایشان روند و چون از آمدن سپاه آگاهی یافته اند میزان تاب را که بمناعت جانب و حصانت آنجانب
اطراف موسوم است پناه خود ساخته اند و بر آنجا تحصن نموده اند ارسلان خواجه ترخان و امرا متوجه
گشتند و بعضی از مخالفان را کشته و فرقه اسیر گرفتند و هرچه در آنجا بود از اموال و جهات در تحت تصرف در آوردند

و چون ترخان مذکور از کار بپرداخت مظفر و منصور رجوع بدرگاه جهان پناه واجب شناخت و در آب
تکلیک نزدیک اتفاق جمع بشرف بساط بوس مشرف گشت و از جمله امیران قماد خضر خواجه اغلان بود و فرمان شد که
او را باعزاز و اکرام بدار السلطنت سمرقند برند و میرزا الغ بیگ از این منزل بایزید اغلان و خیل او چون
اندک اندیش باشند با جمعی که معرکه بسیار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده با بیست سوار بزبان گیری
بلجیکای ایشان مراد قوچین تعیین فرمود که مردی مردانه بود و کار آزمای فرزانه هزار سوار مصحوب او
گردانید و فرمود که بایزید اغلان و خیل او چون اندک اندیش باشند تا جمعی که در کنارهای راه مقیم اند دور
نشوند و نگریزند و مراد قوچین یک یکمنزل در عقب باشند تا اگر از دشمن بجماعت مقدم رایش آید
ایشان را با آن قوم قوت مقاومت نباشد مدد مراد قوچین زود برسد و فرمود که در راه از جوانب
آگاه باشند و در روز بسکون و آرام التزام کنند و چون شب شود بر حرکت اقدام نمایند و مطلقا آتش نکنند
و بطعام پخته که با خود دارند اکتفا کنند و چون ایشان روانه شدند میرزا الغ بیگ از آنجا کوچ کرده چند
منزل قطع فرموده بموضع بور القور رسید و فرمود تا بدانجا نصبه که ترکان او را اوباکو بیند پا خلند
بلند و استوار برای نشانه و از آنجا روانشده چون در او کنون قوشوت نزول فرمود مراد قوچین
و بایزید اغلان که بزبان گیری رفته بودند رسیدند و گفتند که موجب فرمان جهان مطاع بندگان تا پیش
رفتند و دشمنان از استشعار توجه موکب گیتی ستان چندان صحرا و بیابان طی کرده گریخته بودند
که هر چند سعی نمودند تفحص از ایشان نیافتند و هر چند مغاوز و مسالک پیمودند در آن دیار دیاری پیدا نشد

کسی کز تو ترسان شود خواهدی — که در ننگ تو آشیان باشدی
ز بیم حمایت روا دارد ی — که در کام شیران نهان باشدی

و چون فرمان قضا جریان بدان عنان تافته بود که بندگان
ازالبش بیشتر نروند از آنجا قدم بیشتر نتوانستند نهاد سو اگر عقل داری و فرهنگ و یار

ملک برخلاف شهنشاه کار / که چون نیک آید ندارد صواب / وگر بد بود وانگهی در عقاب
القصه سو چو خورشید برزد سر از برج گاو / بگردون برآمد خروش چکاو / خورشید آسمان سلطنت
مرغزار البش را که از قدیم الایام خانه خانمان جته ارامگاه جنود ایشان بود مراکز رایات شیر شعار
و جولانگاه اعلام اژدها کردار خویش گردانید و در اثنای این اوقات ناگاه از قراول خبر رسید که
بربالای پشته سیاهی سپاه دشمن پدید آمد میرزا الغ بیگ فی الحال بنفس مبارک خود با خواص روی
بایشان آورد و آن جماعت بمجرد پریشان گشتند فوجی از بهادران سعی نمودند که بمحال لفان رسند
اما نرسیدند و موکب همایون از البش کوچ کرده و مسافت پیموده در موضع قوشون بولاق نزول
نمودند شیخ درویش کوکلتاش از پیش امیر خداداد که در میان الکوس جته لعلوشتان و سمومکان
اتصاف داشت و تا غایت تن بتسخیر هیچکس نداده بود و هیچ پادشاه را گردن انقیاد ننهاده
آمد و سخنان امیر مشار الیه را بعرض رسانید مضمون آنکه مدتی مدید و عهدی بعید است که در میان
قوم جته روزگاری گذرانم و عمر عزیز در رتق و فتق امور ایشان صرف میکنم و از مبدا حال تا اکنون
انتظامی در روزگار این جماعت مشاهده نکردم و از انوار نیکان پرتوی بناصیه هیچکس از ایشان ندیدم
که گفته اند بیت پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست / تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است
هر چند این قوم را نصیحت کردم و از مخالفت حضرت تحذیر نمودم مفید نیفتاد و حالا بنده جز درگاه عالم پناه
ملاذ و ملجایی نمی شناسد و می خواهد که روی بآستان دولت آشیان که کعبه آمال و امانی و قبله اقبال
و کامرانی است آورد و خود را از ذل این اراذل و از دوام ادبار این مشت جاهل خلاص دهد میرزا
الغ بیگ پیغام امیر خداداد را اصغا نموده دانست که این کلمات از سر اخلاص است و آن حکایات
از محض اختصاص لاجرم فرستاده را بنواخت و امیر خداداد را در آن قضیه محمدت و تحسین فراوان

ارزانی داشت و از آن منزل کوچ کرده در اریا یازای نزول فرمود حسین ملک قوچین را که اهلیت ادا
نموده بود و در سفارت باخبرت مصحوب شیخ درویش کوکلتاش در اردوی همایون بود در پایه
سریر اعلی تقریر کرد که جهانشاه در انغیق کول هست و عزیمت آن دارد که بصدر اسلام و ملک اسلام
ملحق گردد میرزا الغ بیگ چون این خبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس برلاس با سه هزار سوار
بجانب انغیق کول رفته در سنگین تاش که سرحد یورت جهانشاه است نگاه دارد تا نتواند
که بصدر اسلام و ملک اسلام پیوندد سلطان اویس بموجب فرموده بآنجانب رفت و مقدمه سپاه جهانشاه را
دریافته و مردانه کشته وزن و فرزندان ایشان را اسیر کرد و جهانشاه چون ازین حادثه خبر یافت
هزیمت غنیمت دانسته عنان معاودت برتافت و سلطان اویس بموجب فرموده در همان موضع توقف
نمود تا هرچه فرمان شود بدان عمل نماید میرزا الغ بیگ چون حسین ملک قوچین را پیش امیر خداداد
فرستاد در روز دیگر از آب جاری عبور فرمود و بر ضمیر آفتاب اشراق گذشت که شاید که امیر
خداداد بسخن مردم بدآموز بد اعتقاد عمل کند و از جاده استیناس نماید بنابرین ابوک را که از تربیت
یافتگان دولت بود فرمود که با هزار سوار نزدیک ایل امیر خداداد بنشیند تا اگر او در توجه تعلل ورزد
و بوعده وفا نکند خدمتش را بقهر و قسر بیاورد ابوک حسب فرموده بدانجا شتافت و موکب همایون
براه تاش برنیاق در حرکت آمده در قزل سوی کوک تیبا نزول فرمود **ذکر آمدن امیر خداداد و بعضی
قضایا که بعد از آن دست داد** چون رایات نصرت آیات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند که
امیر خداداد بتلقین ملهم دولت و راهنمونی بخت بلند متوجه درگاه فلک اشتباه است میرزا الغ بیگ
از استماع این خبر مستبشر گشت و جهت رعایت محل و بمقتضی انزل الناس علی منازلهم استقبال
نمود امرا و بزرگان و خواص و سپاه و ملازمان درگاه چون مواکب کواکب بگرد ماه از حد حصر فزون

در رکاب همایون روان گردیدند امیر خداداد را چون از دور نظر بر جمال طلعت شهنشهی افتاد بقصد
زمین بوس در اهتزاز آمد جناب شهریاری مورد او را بتعظیم و ترتیب تلقی فرمود و خدمتش را همراه
بارگاه گردون اشتباه برد و بصنوف عاطفت و فنون موهبت مشرف ساخت و بخلعتهای
گرانمایه و تشریفات فاخره معزز و مکرم گردانید امیر خداداد در ایام شیب جلادت روزگار شباب
مشاهده نموده و زبان بشکر گشاده بقدر احسان و تحسین نثار کرد درین اثنا قانجقی آمده خبر آورد
که صدر اسلام و ملک اسلام در کنار آق قیاس نشسته اند اما عزیمت آن دارند که پیش شیر محمد اغلان
روند فرمان نافذ شد که محمد برلاس و اسکندر رهند و بوغا و شیخ ابوسعید دولکت و پیران و داود
پسر ایلچی بوقا با بیست هزار سوار متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس که لشکر برده بود
در دره سنگ تاش را محافظت می نمود با امرای مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر باتفاق یکدیگر باستیصال
صدر و ملک آیند امرا بموجب فرمان روان شدند و چون یکمنزل رفتند گریخته دیگر آمده بعرض رسانیدند که
صدر و ملک بعزم اردوی شیر محمد اغلان از آب یکه گذشتند حکم قضا مضا نفاذ یافت که چون ایشان بر
جای خود قرار نگرفتند رفتن در عقب آنجماعت مفید نیست باید که امرا در حرکت مسارعت نمایند
و از رایات همایون یکمنزل پیش پیش نباشند بهم برین جمله قرار یافت درین ولا امیر خداداد معروض
داشت که قوم این ضعیف قوی بی قوت اند و زمستان بغایت شاق میگذرد و اسبان لاغر و الوس
بدحال و ابتراند اگر رخصت شود بتانی و آهستگی متوجه سمرقند گردند ضمیمه سایر الطاف گردد میرزا
الغ بیگ ملتمس او مبذول داشت و حضرت شیخ پسر اتلمش را فرمود تا فوجی از سپاه ایشان تا سمرقند
رسانند و بر موجب فرموده عمل نموده آمد و جناب شهریار بیست هزار سوار از بهادران را بزبان
گیری فرستاد و شیخ درویش کوکلتاش را که از جمله خواص امیر خداداد بود دلیل ایشان گردانیده دلیران

سپاه روی دران بیابان نهادند و در راه جمعی که از مخالفان گریخته عزم اردوی همایون داشتند دید
وایشان را گرفته در منزل الحسن بدرگاه آوردند و چنین تقریر کردند که قوم ما در آق قیاس چون خبر توجه
لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان گشتند و وجوه و اعیان گریخته در شعاب و جبال شامخ
تحصن نمودند و ما در اثنای راه جمعی را دیدیم که گفتند شیر محمد اغلان و پاینده درکیمن تیبا نشسته اند و لشکرهای
اطراف و نواحی ولایت خود را جمع آورده و کوچ و گله و بنه و رمه و اثقال و احمال از آب بکه گذرانیده اند
وخود جویده خاص از برای جنگ و پیکار ایستاده اند میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود بیاسامیشی سپاه
ظفرپناه مشغول گشت و فرمان نافذ شد که امیران که یک منزل پیش میرفتند توقف نمایند تا رایات ظفر آیات
بایشان رسید و موکب همایون در حرکت آمده در بیابان الحیق شاه و سپاه که در مقدمه بودند بهم پیوسته شدند
و هم درین منزل حکم شد که شب هر یک نفر در پنج محل آتش افروزد و این آتش بزبان مغول اوت عجای
گویند و چون زمانه لباس ظلام پوشید زمین از کثرت آتشهای آسمانی درخشان گشت
روز دیگر از آن منزل کوچ فرموده در منزل تبرک نزول فرموده جناب شهریاری فرمان داد که
یوسف و سلطانشاه و عبدالله خازن با پانصد کس شب بر کوهی که آنرا پای تاق گویند بر آیند
و نگاه کنند که در کیمن تیبا که منزل گاه جته بود کجا آتش افروخته اند و ایشان بر حسب فرموده بپای
تاغ رفتند و چون روز شد اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در منزل تبرک جکان نزول
فرموده در کنار آب لغوتو فرود آمد و جماعتی که بپای تاغ رفته بودند آمدند و عرضه داشتند که شب
بالای کوه رفتیم و چندانکه نظر بر گماشتیم در کیمن تیبا هیچ جا آتش ندیدیم اما از جانب چیچال
آتش بسیار پدیدار گردید بقیاس آنکه در معسکر برافروزند و در اثنای این تقریر از قراول خبر رسید
که سیاهی سپاه مخالف دیدیم و چون این خبر استماع افتاد لشکریان بموجب فرموده جهت حزم و احتیاط

خندقی عریض عمیق در گرد لشکر کندند و پیرامن آن از آنجا که نمناک و چپر و غیر آن استوار ساختند و آخر
روز لشکر جته مکمل و آراسته فوج فوج رسیدند بیت نماز شام چو خورشید گنبد گردان ها بکوه رفت
ز دیده چشم گشت نهان ها مخالفان از مقابله در راستی سپاه منصور بجانب دست چپ روی آوردند
و از پیش لشکر گذشته در پس پشته و نگاه تو پشته بکوه باز نهادند و چون هوا کسوت ظلام لباس
نیلفام دربر افگند سپاه منصور آیین حراست و رسم مراقبت مرعی داشتند

ذکر محاربه میرزا الغ بیک کورکان با پادشاه جته شیر محمد اغلان

روز دیگر که شهسوار گردون خرام بعزم استیصال سپاه ظلام در
میدان آسمان تاخت میرزا الغ بیک آهنگ جنگ ساز داد و از بالای کوه سپاه جته گروه گروه پدیدار
آمدند و دست چپ و راست دلیران معرکه دغا و مبارزان روز هیجا آراسته در قول شیر محمد اغلان با
بهادران رزم آزمای قرار گرفته و در دست چپ ملک اسلام و موسی چریک تیمور داروغ اغلان
و یوسف اغلان و حاجی کالیر یوت متعین شدند و در دست راست پاینده و حراس ابو کچک
و براهیم ملک و قوش پیر نوبکان مقرر گشتند و صدر اسلام تمارضی کرده در معرکه حاضر نگشت و میرزا
الغ بیک چون دید که لشکر بمجموع میل بجانب میسره کردند فرمان داد تا قبیل میسره چون مقابل خندق بود
داخل خندق بر جای خود قرار گیرد و مردم قول با هراول در پس خندق باشند و قوشونها که بر دست
راست تعین کرده شده بود از آنجمله نوزده قوشون بعهده محمود اتلمش و پانزده قوشون بعهده لقمان
تراچی و نه قوشون دیگر در عهده سلطان اویس برلاس که در میمنه قول در خلف خندق باشند
و محمود برلاس که در میسره بود فرمود که در میمنه سلطان باشد و قوشونها که بر دست چپ معین
شده بودند از آنجمله نوزده قوشون بعهده سلطان ترخان و عادل بیک بود و نوزده قوشون
دیگر بعهده داد و دلبر ایکچی بوقا و نوزده قوشون تیمور ملک مجموع این قوشونات را فرمان شد که

از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جته بایستند پس این جماعت بدست راست لشکر
منصور گردیدند و قول و پیشتر از دست راست بدست چپ کشته شدند و برین نهج شهریار عالی مقدار
سپاه را تعبیه فرمود و میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر بیاراست از میدان هیجا غبار در
هیجان آمد و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا از اثر باد موج زدن آغاز نهاد و پیاده
جته بر فراز کوه و پشته و رایات همایون در دشت هامون مخالفان یاجوج کردار بقصد آنکه
خود را بر سد اسکندری زنند از بالا روی بنشیب نهادند و میرزا الغ بیک بعد از عرض و ادای
نیاز از بارگاه ملک کارساز ظفر و نصرت مسألت نمود و فرمان داد که لشکرها بیکبار حمله
کنند ایشان تیرها در ترکش کشیدند و سنانهای آبدار و شمشیرهای آتشبار در دست گرفتند و روی
جلادت بدشمن نهادند بهادران و دلیران جته که از پیل روی نمی گردانیدند چون صدمات سپاه
منصور مشاهده کردند فی الحال از کمال خوف و هراس متفرق و پراکنده گشتند و چون روباه که
از حمله غضنفر متهرب و مضطرب جوید روی بگریز نهادند عساکر منصور تیغ شجاعت آخته در عقب ایشان
تاختند و بسیاری از آن سواران را از پشت زین بر خاک مذلت انداختند و طایفه را اسیر و مبتلا
ساختند و اسیران را پیش پادشاه آورده بموجب حکم معروض تیغ یاساق شدند و میرزا الغ بیک
زبان خجسته بیان بشکر و ثنای جهان آفرین گشاده امرا و ارکان دولت و بهادران را نوازش
فرمود و بر دست و بازوی ایشان آفرین خواند و فرمود که اگرچه دشمن شکستی فاحش یافت اما
دور نیست که بعضی از سرداران جته که از معرکه بیرون رفته اند بار دیگر پندار بدماغ راه داده
دست تعرض بحواشی مملکت دراز کنند و فساد و فتنه آغاز نهند حالا مصلحت چنان است که روی باستیصال
ایشان نهیم و رمه و گله و احمال و اثقال و جهات و اموال آنجماعت را که از آب بگذرانیده اند در تحت

تصرف آوریم تا صورت و قوت ایشان بشکنند و اگر زنده مانند دیگر گرد فضولی نگردند و مجموع امرا
این رای را استحسان داشته برین عزیمت جازم شدند میرزا الغ بیک اسکندر همت و بوغا را مصحوب
ازرق بوتوش فرستاد و بنفس همایون در عقب سپاه جته بر سبیل ایلغار روانه شد و چون برود آق قیا
که از روی قیاس جیحون از هول آن در موج خون بود عبور فرمود و محمد برلاس با جمعی امرا و بهادران
براه بالین فرستاد و خود براه تکه متوجه گشت و هر قبیله و شعبه جته که در شعاب و قلال جبال متحصن شده
بودند از عبور لشکر قیامت اثر پایمال حوادث و نوایب گشته شدند و موکب کوه و هامون پیموده و دور
گذشتن از انهار عظام توسط جسور و صحاری ورزید تا موضع کونکاس مخیم لشکر بیقیاس گشت
ارسلان خواجه ترخان و ابو اللیث و ابراهیم پسر انکه تیمور خان با پیشه بعضی الوس جته را غارت و
تاراج کردند و سپاه فیروزی نشان قبایل جته را که در حوالی کونکاکه پناه بقلاع کوههای شاهرخ برده
بودند گرفته و کشته و غارت کرده در آن دیار دیار نگذاشتند و چون نواحی کونکاس از ارجاس
و انجاس مخالفان پاک کردند میرزا الغ بیک عنان عزیمت بجانب قرشی که مقر و آرامگاه
کوچ و اغروق بود در حرکت آورده از قبل اقبال شاکر و از مساعدت سعادت راضی و بعد از چند
روز دران مکان دلفروز قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند و درین اثنا خبر رسید که جهانشاه
بن قمرالدین و محمد بیک حمید از مضیق النیق کول که از سپاه ظفرمآل پناه بدانجا برده بودند
خود را اخلاص داده براه سنگ تاش بیرون شده در آن طریق بخضر شیخ پسر اتلمش و اغروق
امیر خداداد باز خورد و بعد از محاربه غالب شد اغروق امیر مشار الیه غارت کرده اند میرزا
الغ بیک از کیفیت واقعه آگاهی یافت فی الحال فرمود تا ارسلان خواجه ترخان و اسکندر هندو
بوقا و شاه ولی با طایفه از دلاوران متوجه مخالفان شوند و ایشان بر حسب فرمان

جهانمطاع مود انشد ند و چون شنیدند که پادشاه مظفر و منصور مراجعت فرموده خایف و هراسان باز
گشتند و باز بجانب السیق کول رفتند و میرزا الغبیک در روز کیس پیش امرا فرستاد و پیغام داد
که حال چنین است باید که امرا دو فرقه شوند و سرهای راه بر ایشان گیرند و بنفس نفیس همایون متوجه
دار السلطنه سمرقند شد و در اثنای راه شنید که در قرشی تختگاه چیچون خان سه قطعه سنگ
یشم بود که چشم هیچکس یشمی مثل آن ندیده و گوش هیچ آفریده مانند آن جوهری نشنیده چون
ولیکن چون نعل بابها و یشمی لیکن جوهری روح افزا ثقیلی بعنوف اجسام خفیف کثیفی بلطافت
اجرام لطیف چند نوبت پادشاهی ختای رسل با هدایا و تحف ارسال نموده و قبول کرده که
از ثیاب نفیس و اوانی چینی هرچه خواهند و مبلغ صد هزار دینار کپکی بر سری ارسال نمایند تا بسبب
آنکه حکام آن سرزمین از سر آن سنگها درگذرند ایشان راضی نشده اند و حضرت صاحبقران
مغفور چون بر آن ولایت استیلا یافته حکم فرموده که نواب و گماشتگان بی توقف آن قطعه
سنگ را بسمرقند نقل کنند ایشان یکقطعه را روان کرده اند و دو سنگ دیگر همچنان
بر جای خود است و آنجناب که نقاوه خاندان صاحبقران کامکار و کامیاب بود همت بر
مصروف گردانید که دو سنگ باقی مانده را نیز بسمرقند برند گماشتگان و ملازمان غلطکها
ساختند و فواصل را با و تاد محکم و حصین کردند و سنگها را در غلطکها نهادند و بقوت اسبان و گاوان
آنها را بر روی زمین بغلطانیدن در آوردند و فرمان شد که هر روز یک امیر تومان با مردم خود بنوبت
همراه آن سنگها باشند تا در مضایق اعانت نمایند و نقابان و سنگ بران مقرر و معین گشتند
که هر جا که گردنها و غلطکها بسبب ناهمواری راه دشوار گذرد آن را هموار سازند و چون خاطر خطیر
خسرو جهانگیر ازین معنی فراغت یافت لشکران بیکران در جنبش آمد و طول و عرض بیابان ذراع

اندام مرکب می پیمود و چون ماه از منزل بمنزل حرکت میفرمود اما حال امرا که بموجب فرمان
جهانمطاع دو فرقه شده بودند تا سرهای راه بر جهانشاه و پیر قمر الدین گیرند چنان بود که ارسلان خواجه
و بعضی امرا براه علم روان گشتند و محمد برلاس و اسکندر رهنه و بوغا و شاه ولی و دیگران براه
کبرد در حرکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیک از راه بومقال تحقار رفته اند
لاجرم بر عقب ایشان روان گشتند و محمد برلاس و اسکندر و شاه ولی از حال جهانشاه خبری نداشتند
و یلغاغ بال میرفتند و از دشمن حسابی در ضمیر ایشان و از طریق حزم و احتیاط که از شرایط سپاهی
گری است تجنب می نمودند غافل از آنکه استحقار دشمن و استخفاف عدو مودی بندامت و مفضی ببوار
خامت می باشند جهانشاه و قوم او چون از توجه لشکر خبر یافتند بجانب محمد برلاس و اسکندر
میل کردند و ایشان از سر غرور در حرکت مسارعت می نمودند بتصور آنکه بتأنی و آهستگی روند
و الوس جته و جهانشاه را از وصول لشکر آگاه کردند که راه فرار پیش گیرند و همچنان در کمال اهمال
و اغفال بی تعبیه میمنه و میسره و ترتیب یسال می شتافتند ناگاه سپاه جته افزون از حد و قیاس
در رسیدند و اکثر لشکر متفرق گشته امرا با فوجی قلیل در برابر آمدند ناگاه از چکاچاک شمشیر و خنجر
و اصطکاک مقرعه و شمشیر گوش هوا بوصمت صمم متهم گردید قول مخالفان در برابر امرا بایستاد و
باقی سپاه از عقب گریختگان رفتند و ارسلان خواجه ترخان ازین صورت خبردار شده چون
برق خاطف در حرکت آمد و مانند ابر و باد در رسیدند و از آب بومقال و محقال گذشته بروی جلادت
بر که نهاد اعدا چون سپاهی سپاه نصرت پناه از دور دیدند پای هزیمت در رکاب آوردند
و عنان براه انهزام منصرف گردانیدند و هر دو فریق بر یکدیگر مستبشر گشتند و محمد برلاس و اسکندر
بر خلاص ازان ورطه و نجات زبان بحمد و ثنای ملک ذو المنن و قول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن

بکشادند و برارسلان خواجه ترخان در مدح و تحسین و ثنا و آفرین بکشادند و هردو کرده باتفاق
ازبی جهانشاه و سپاه جته بسیر آمدند و ایشان بلطایف الحیل التی بصنع جبل بر دند و جون شهبان
وهم هرچند پرواز میکرد از کمر کوه نمی کذشت و راهی صعب المسالک داشت و جندان لشکر
نبود که احاطهٔ آن تواند کرد نا چار امرا در دامان کوه توقف نموده کیفیت واقعه معروض آستان اعلی
پایهٔ سریر اعلی داشتند میرزا الغ بیگ که در قلعهٔ النیق کول حضرت صاحبقران آنرا بنا کرده بود
مقام داشت لقمان تواجی و ابو اللیث و خوی ملک و اویس قوجین و ابو بکر را با دو هزار سوار نامدار
بمدد ایشان فرستاده تا رسیدن این جماعت سپاه جته عنان انهزام منعطف ساخته بودند
و نهر غنیمت ساخته و سپاه فیروزی اثر هرچند در عقب مخالفان شتافتند از ایشان
خبر و نشان نیافتند و جون از وصول بآنجماعت یاس تمام حاصل شد بالضرورة مراجعت نمودند روز
و منازل بیموده بموکب همایون پیوستند محمد برلاس اسکندر هندو بوغا و شاه ولی جند
بجهت تساهل و غفلتی که دران یورش ورزیده بودند در مقام خطاب و عتاب آمدند و مزاج
میرزا الغ بیک منحرف شده جند نوبت با ایشان بزبان سرزنش خطاب کرد و دران
باب پیغام داد که و عاقبت امیر خداداد شفیع شده پادشاه از سر جرایم ایشان در کذشت
و ذیل عفو بر زلات همه کشیده و دران راه بصید و شکار میل نموده فضای هوا و دامن دشت
و صحرا را از وحوش و طیور خالی ساختند و جون قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون
نزدیک سمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و سادات و قضاة و مشایخ و علما و موالی
و ائمه و حکام و داروغکان باستقبال مبادرت نمودند و شرف دستبوس حاصل کردند و در
قریهٔ شیراز کلبن باغ دولت و کامکاری و نوبادهٔ جمن ملک و جهانداری شاهزادهٔ عالمیان

میرزا عبد الرحمن رسیده جهان بین خود را بطلعت والد نامدار روشن کردانید و جناب سلطانی
او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از آنجا روان شده در دهم شعبان بتوفیق مهیمن دیان
در باغ جهار زند دل فرمود و خلایق در ظل امن و امان آسوده کشتند و ریاض دین و دولت
طراوت و نزاهت از سر کرفت اعاظم و اشراف اطراف و اکناف با هدایا و تحف روی بدرکاه
عالم پناه آوردند و جون بقدوم سلطانی اسباب عیش و کامرانی دست فراهم داد موجبات
سرور متوفر و مقتضیات حبور متکثر کشت جناب شهریاری بترتیب طوی و تزیین بزم عشرت
فرمود و نواب و کماشتکان بر حسب فرمان درکان کل بجان و دل متصدی این امر شدند و طوی
ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف آن بعجز و قصور مقر و معترفست و جون روزی
جند بنشاط و خرمی بسر بردند میرزا الغ بیک کورکان پرتو احوال بر مملکت انداخت و وضیع و شریف
علی اختلاف طبقاتهم بلطف بیکران و احسان بی پایان بنواخت **ذکر توجه لشکرهای ماوراء النهر**
بجانب سغناق و محاربهٔ میرزا الغ بیک کورکان با شاهزاده براق شاه بقا سمت کذارش یافت که براق اغلان بجد مت
میرزا الغ بیک آمده آنجناب او را تربیت فرموده بجانب ولایت اوزبک فرستاد و او در سنه
ثمان و عشرین و ثمانمایه برادر وی محمد خان پادشاه اوزبک استعلا یافته الوس او مستولی شد
و جون حال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت از حد خویش بیرون نهاده بجد و سغناق
آمد و پیش میرزا الغ بیک کس فرستاد که بیمن همت شما تخت ارس خان جد خویش ضبط کردم
و باین دیار رسیده امیدوارم که عنایت پادشاهانه شامل حال من کردد و جون براق بی اجازت
بولایت سغناق در آمده بود و نیز بمسامع علیه پیوسته که او میکوید که سغناق را جد من اروس خان
عمارت کرده بر حسب شرع و عرف بمن می رسد بنا برین دو سبب ایلجی براق جوابی بر حسب دلخواه

نشیند و درین زمان ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت
کرده عرضه داشت که نوکران او درین جانب بی ادبی بسیار می کنند و در تخریب ولایت جمعیت
سعی می نمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا الغبیک عزم جانب سغناق جزم فرموده لشکری
عظیم ترتیب داده عرضه داشتی بخراسان فرستاد و کیفیت احوال را در پایهٔ سریر اعلی حضرت خاقانی
باز نمود و آنحضرت از جنگ که سبب ویرانی عالم است منع فرمود اما میرزا محمد جوکی را با لشکری
آراسته بسمرقند فرستاد تا هنگام احتیاج بمعاونت برادر بزرگوار خود قیام نماید و چون میرزا
الغبیک یراق جنگ براق کرده متوجه سغناق شد میرزا محمد جوکی بسمرقند رسیده از عزیمت
آنجناب وقوف یافت فی الحال از عقب حرکت آمد و لشکریان ماوراء النهر و خراسان بیکدیگر
پیوستند و هیچکس را در خیال نمی گذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزادهٔ عالیشان آید
و میرزا الغبیک او را حقیر شمرده تند و بی التفات پیش راند و براق پای ثبات و وقار فشرده
متشمر جنگ و پیکار گشت و نخست باتفاق در آن معرکه پشته بود که سپاه خصم تمام نمی نمود
براق فرمود که چریک بهادران او یکبار حمله آوردند و آتش حرب افروخته شد و فزع دشت
محشر روی نمود لشکریان میرزا الغبیک بکثرت خویش مغرور بودند از مخالفان چندان
حساب برنداشتند و ایشان دل از جان برگرفته روی بکارزار آوردند و جوانغار سپاه
سمرقند بهم برآمده لشکر اوزبک قصد کردند و قلب نیز منقلب گشت و علامات انکسار و امارات
عجز و انفعال بر وجنات روزگار اهالی ماوراء النهر ظاهر شد و امرا چون دیدند که کار از قبضهٔ اقتدار
و حیز اختیار بیرون رفت و امید بهبودی نماند عنان میرزا الغبیک گرفته از معرکه بیرون بردند
و پهلوان محمود دندانی که از ملازمان حضرت خاقانی بود بی رخصت خاقان سعید بهواخواهی

میرزا محمد جوکی بدان صوب رفته بود و در روز جنگ بمعرکه رسید و آثار جلادت و شجاعت
بظهور آورده چون صعوبت حال مشاهده نمود شاهزادهٔ مشارالیه را بسعی و اهتمام بسیار از آن
ورطهٔ خونخوار بیرون آورد و شاهزادگان با لشکر گریخته و ارباب انهزام بتعجیل تمام متوجه
سمرقند شدند سپاهی که نصرت و ظفر شعار ایشان بود فرار نموده آنچه داشتند بگذاشتند
و اموال فراوان نصیب دشمنان آمد و ممالک ماوراء النهر چنان آشفته شد که بعضی مردم گویند ایشان
خواستند که دروازه‌های سمرقند برکشند و تدبیر قلعه داری پیش گیرند اکابر و اشراف آن دیار
بدین معنی راضی نشدند و گفتند النار و لا العار و لشکریان براق اغلان باطراف ولایت ماوراء النهر
و ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کردند و تخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت
و نهب و اسر نکته فرو نگذاشتند و این خبر موحش بمسامع علیهٔ حضرت خاقان سعید پیوسته فرمان
داد تا الوس تهیهٔ اسباب یورش ترکستان اشتغال نمایند و رفتن آنحضرت بدان صوب
در موضع خود بیاید ان شاء الله تعالی ذکر آنچه از مقتضی سپهر دوار بلکه از محض تقدیر آفریدگار در دیار خراسان
بدید آمد الحکم لله الواحد القهار در اواخر جمادی الآخر امیرزاده یوسف خواجه بن امیر شیخ علی بهادر بر حسب
فرمان با لشکری بجانب ری رفت و امیر موسی حکال در دار السلطنهٔ هراة وفات یافته حضرت
خاقان سعید بر خدمات شایستهٔ امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را عنایت و نوازش
فرموده راه و رسم او را بابا و لکاوش تفویض نمود و در ستهٔ تسع و عشرین و ثمانمایه مزار فایض الانوار از زمین اعتقاد
و التفات حضرت پادشاه اسلام پناه عمارت یافت و آن موضع متبرک را که محل شیخ الاسلام و المسلمین خواجه عبدالله انصاری
است قدس الله سره طراوت و رونق تمام حاصل شد و درین سال حضرت خاقان زمستان در دار السلطنهٔ هراة
گذرانیده چون موسم بهار رسید بر سم جالور برانیدن عنان عزیمت بجانب ولایت سرخس تحریک داد و چون بنواحی

رسیده خاطر اشرف از آن کار رو غبت یافته بزیارت قدوه ارباب عرفان و مرجع اصحاب سلوک دیر سلطان ابو سعید
بن ابی الخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نمود و حکم معاودت فراخته بجلکا باد غیس در آمد
و میرزا بایسنغر که برسم سیر و شکار رو جانور پرانیدن بجانب سیستان رفته بود مراجعت کرده زمستان
در دار السلطنت هراة گذرانید و در موسم بهار ییلاق بادغیس متوجه شده بشرف دستبوس حضرت
اعلی خاقانی استسعاد یافت و آنحضرت عازم هراة شده منتصف رجب در باغ زاغان نزول
اجلال فرمود و در سال مذکور امیر اعظم غیاث الدین شاهملک وفات یافت این خبر بخراسان
رسیده حضرت خاقان سعید تنگ دل تنگ شد و بغایت ملول و محزون شد چه امیر مرحوم مشار الیه
در ملازمت این خاندان سوابق خدمت ثابت گردانیده بود و آنحضرت حکومت خوارزم را
که سالها با میر شاهملک تعلق میداشت بفرزندان او امیر ابراهیم سلطان عنایت فرمود و در سنه
ثلث و ثمانمایه کوکب حیات شاهزاده جهانیان میرزا سیورغتمش در ولایت کابل با فق غروب
و افول رسیده و این خبر در هراة متواتر شد و حضرت خاقان سعید از استماع واقعه فرزند
ارجمند جان ملول و متاثر و مشوش خاطر گشت که زیادت بر آن امکان نداشت و چون
بیقین میدانست که چاره جز تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده ترویح
روح او را ختمات کلام ملک علام بجای آورد و آش و طعام بفقرا و ایتام و محتاجان ایام داد و
او را بعز زندار جمند سلطان مسعود ارزانی داشت و درین سال شیخ الاسلام اعظم مرشد طوایف
الامم شیخ محی الدین غزالی الطوسی که سلاطین در مجلس شریفش بزانوی ادب می نشستند و
بی رخصت او در سخن خوض نمی پیوستند و چند نوبت زیارت کعبه مکرمه بجای آورده بود هم در
راه حج دعوت حق را لبیک اجابت گفت سو وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانه حلبست

میانه رمضان و آن معظم و تاریخ این سال کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود و بیان این سخن
آنست که آنحضرت در روز جمعه بیست و سیوم ربیع الثانی برسم معهود و عادت مالوف مسجد جامع هراة
را مشرف ساخت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز بعزم بیرون آمدن کرد ناگاه شخصی نمد پوش احمد لر
نام از مریدان مولانا فضل الله استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست در درون مسجد در اثنا
راه پیش آمد حضرت اعلی خاقانی یکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او را تحقیق کرده بعرض
رساند احمد لر مدبر بی اندیشه قدم پیش نهاد و کاردی چون قطره آب بشکم پادشاه نیکو نهاد رسانید
و علی سلطان قوچین در آن حال از آنحضرت رخصت قتل او حاصل کرده بتیغ تیز سر او را از بدن
جدا گردانید و سایر یجکیان شمشیر در احمد نهاده پاره پاره اش ساختند و از وقوع این قضیه فریاد و
فغان خلایق باسمان رسید و چون همیشه عنایت الهی حارس و نگهبان پادشاه وادگر بود این زخم
کارگر نیامد امراء عظام امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه پیش از آنحضرت باب را
بیرون آمده بودند و بر در مسجد سوار ایستاده که این حادثه روی نمود و خسرو دوران امیر فیروز
طلبیده امیر مشار الیه سواره بمسجد در آمد و از مشاهده این واقعه حیران بماند حضرت خاقان سعید
خواست که در محفه نشیند امیر فیروزشاه گفت که بر اسب سوار باید شد و الا فتنه عظیم روی نماید
چه مردم را در حیات و ممات عیاذا بالله تردد واقع شود و آنحضرت پای در رکاب دولت
آورده سوار شد و نقاره بهیبت فرو کوفتند و شهریار جهان از راه بازار بباغ زاغان تشریف
برد و طبیبان و جراحان بمعالجه و مرهم اشتغال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید بیت
سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوة بو العجب حالتی بدید آمد در خراسان
ولی بشهر هراة کج روی در بساط چون فرزین خواست تا شه رخی زند شد مات میرزا بایسنغر

و امر بتفحص حال احمد لر مشغول گشته از قتل او پشیمان شدند و از جیبهای او کلیدی یافتند و حسب شرایط تفحص و تجسس بجای آوردند و در تیمچه خانه مقفل دیدند که قفل خانه بآن کلید باز می شد و اهل تیمچه گفتند که شخصی باین حلیه درین خانه طاقیه دوزی میکرد و مردم پیش او می آمدند و از آنجا مولانا معروف خطاط بغدادی با او اختلاط تمام میکرد و این مولانا معروف از جمله افاضل دوران بود و شوخی نیک گفتی در جواب خواجه سلمان گوید که شعر ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد راست // درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست // و بغیر شعر و خط بدیگر فضایل متصف بود و او در بدایت حال از سلطان احمد جلایر روی گردان شده پیش میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بهادر آمد و یکی از متعینان کتابخانه پادشاه شد و میرزا اسکندر فرمود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بنویسد و او برحسب فرمان عمل می نمود و بعد از چندگاه دو روز هیچ ننوشت پادشاه این معنی شنیده سبب تعطیل از وی استفسار نمود مولانا در جواب فرمود که می خواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم و کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمود تا سایه بان و بارگاه برافراشتند و یک کس قلم تراشیدن و مولانا نوشتن آغاز کرد و تا نماز دیگر هزار و پانصد بیت بنوشت و پادشاه استحسان فرموده بصنوف نوازش و انعام او را مخصوص گردانید و در آن وقت که حضرت خاقان سعید بعراق رفت و فتح اصفهان میسر شد آنحضرت مولانا را بهراة آورد و فرمود تا در کتابخانه خاص بکتابت مشغول باشد و او فاضل و نیکو منظر و شیرین سخن بود نمد علی پوشیدی و طاقیه نمد بلند بر سر نهادی و الف نمدی بر گرد آن پیچیدی و جوانان مستعد ظریف هراة بملازمت و صحبت او میل نمودندی و جناب مولوی بغایت بزرگ منش و خویشتن دار بود چنانچه گویند که میرزا بایسنغر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد و التماس نمود که خمسه شیخ نظامی نویسد و مولانا زیاده از یک سال کاغذ نگاه داشته نانوشته آنرا باز داد میرزا بایسنغر

ازین حرکت بغایت برنجید و انصاف آنکه جای آن داشت که هر کرا اندک مروتی باشد با اهل بازار این حرکت نکند القصه دران اوان مولانا معروف را متهم ساخته بگرفتند و ارباب طمع از جمعی که پیش او متردد بودند زرها اخذ کردند و مولانا را چند نوبت بپای دار آوردند آخر الامر خدمتش را در قلعه اختیار الدین محبوس گردانیدند و خواجه عضد الدین دخترزاده مولانا فضل الله استرابادی را با جمعی دیگر که متهم بودند دران امر گرفته بقتل آوردند و جثهای ایشان را سوخته بباد دادند و در السنه و افواه افتاد که احمد لر گاهی بلنگر عالیجناب سیادت ایاب نقابت قباب امیر سید قاسم تبریزی قدس سره میرفته و با آن مخدوم که بمثابه فرزند عزیز آنجناب بود صحبت میداشت و چون میرزا بایسنغر از مرتضی اعظم کدورتی در خاطر داشت آنجناب را در موافقت با احمد لر مطعون گردانید و شاهزاده باین اکتفا نکرده در باب اخراج و جلاء وطن آنجناب سعی نمود تا حکم فرمود که جناب سیادت پناهی از خراسان متوجه سمرقند شود و در وقت شنیدن خبر جلای سید بزرگوار غزلی مبنی از شکایت انشا کرد که مطلعش اینست

بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان // مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان

و مقطع این که // قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن // شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

و هنگام رکوب بعزم ماوراءالنهر فرمود که شعر نمیدانم چه افتادست نسبت از قدر ما را // که زین درگاه میرانند دایم در بدر ما را // و آن امیر سید قاسم علیه الرحمة والرضوان چون بسمرقند رسید میرزا الغ بیک بی تکلفهای آنجناب مشاهده فرمود و بغایت مرید و معتقد و در اعزاز و احترام جناب [illegible] عزیز مبالغه تمام نمود

ذکر عزیمت حضرت خاقان خلافت پناهی بجانب ماوراءالنهر محفوف بعنایت ربانی و تائید سبحانی

حضرت خاقان سعید چون از آسیب زحمت کار صحت یافت عنان عزیمت بجهت انتقام براق اغلان بطرف ماوراءالنهر تافت و میرزا بایسنغر متعاقب توجه نمود و موکب همایون

براه بلخ رفته از جیحون بگذشت و میرزا بایسنغر جهة التماس میرزا الغ بیگ فرمان واجب الاذعان
بجانب تختگاه خراسان بازگشت شب پانزدهم رمضان در اردوی مخدوم زاده عالمیان
غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بهادر خواجه قنبر کیفرکی ابیوردی را که خواجه صاحب وجود
معتبر خیر بود در ظاهر بلخ در خیمه او بکشتند و چون صباح شد هر چند تفحص و تجسس کردند قاتل
معلوم نشد اما امیر یوسف جنید جونی قربانی را بدان امر ناشایست متهم میداشتند و میرزا
بایسنغر از ظاهر بلخ بر جناح استعجال روان شده در بیست و یکم رمضان رسیده باغ سفید
از قدوم خویش غیرت افزای هفت آسمان ساخت و درین اثنا شاهزاده بنابر عرض مرضی
سر مبارک بر بالین نهاد و اطبا بمعالجه مشغول شده و حسن تدبیر بجای آورده و اراده ملک قدیر
موافق آن افتاده مرض زایل گشت و صحت کامل روی نمود و چون موکب همایون از ساحل
جیحون در حرکت آمد اکابر و اشراف دیار ماوراء النهر باستقبال مبادرت نمودند و شرف خدمت
و ملازمت پادشاه دریا نوال دریافته نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در عین
حشمت و جلال در بلدة الاقبال سمرقند نزول فرمود و بمزارات اکابر و مشایخ آن دیار رفته
مستحقان و مجاوران بنذورات و صدقات واجبات بنواخت و بر سریر دولت و
جهانبانی آرام گرفته ضمیر آفتاب اشراق متوجه تنسیق و ضبط ممالک آفاق گشت و نخست از
محاربه براق اغلان تفحص نمود و بلغور آن قضیه رسیده از کیفیت آن حادثه سخنان پرسید و گناه
و تقصیر بر جمعی از امراء ماوراء النهر ثابت شده آنحضرت فرمود تا ایشان را در دیوان اعلی
چوب یاساق زدند و میرزا الغ بیگ را در مقام خطاب و عتاب آورده توبیخ و سرزنش بسیار نمود
و آنجناب چند روز اختیار را اعتبار نداشت عاقبت عرق شفقت ابوت در حرکت آمده بار

دیگر فرزند ارجمند را از حضیض مذلت باوج عزت رسانیده زمام اختیار مملکت ماوراء النهر
در کف اختیار و اقتدار او نهاده از صدمت سپاه ظفر نشان آتش فتنه براق اغلان منطفی
گشت و بکام و ناکام دندان طمع از مملکت برکنده راه گریز پیش گرفت و بحسرت تمام
دل [illegible] حکومت بر داشته آواره و ناپیدا شد و چون حضرت اعلی خاقانی بمهمات ولایت ماوراء النهر
و ترکستان ابواجبی مضبوط ساخت لوای معاودت بجانب خراسان برافراخت و پانزدهم
محرم سنه احدی و ثلاثین و ثمانمایه بدار السلطنت هراة رسیده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود
و درین اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی بهادر را پسری ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا
ابابکر موسوم گشت و چند روز ارکان دولت بعشرت و کامرانی گذرانیدند و طویهای عظیم
ترتیب یافت **گفتار در توجه رایات نصرت نشان بجانب ممالک آذربایجان جهة دفع فتنه اسکندر بن قرا یوسف ترکمان**
در اوایل محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمایه بمسامع رسید که اسکندر ترکمان
بار دیگر رایت عصیان برافراشته و با لشکر گران بحدود عراق در آمده و پسر ایلیاس خواجه
حاکم آنجا و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان بود گرفته و بنابرین حضرت خاقان ظفر قرین
باحضار لشکرهای ممالک محروسه فرمان داد و از اقطار ممالک چندان خلایق جمع آمدند که
قوت محاسبه و هم از تعداد آن عاجز و قاصر ماند و غیاث السلطنة والدین بایسنغر و امیر شیخ لقمان
برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بموجب فرمان در مقدمه روان شدند و آنحضرت یکشنبه پنجم رجب
بطالعی که سعود از آن اقتباس سعادت می نمود از دار السلطنت هراة نهضت فرمود و منازل
و مراحل پیموده بهر قصبه و شهر که رسید بزیارت مشایخ آنجا رفته از ارواح مقدسه ایشان
استمداد نمود و گوشه نشینان مواضع را از مایده جود و احسان خسروانه بهره ور و متنفع ساخت

وبانواع صلات وصدقات خاطرهای شکسته مفلسان را بنواخت و چون مملکت ری مرکز اعلام ظفر
فرجام گشت چند روز دران دیار اقامت نموده تا لشکرهای جهان و حکام و سرداران ایران و توران
بموکب همایون پیوستند و صد هزار سوار نامدار در ظل رایات نصرت شعار جمع آمدند و آنحضرت
باستدعا شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان قاصدی بجانب فارس فرستاد و آنجناب با سپاهی
بسیار متوجه اردوی گردون اساس گشته در عرصه مملکت ری بسعادت ملاقات [illegible] آنحضرت
خاقان سعید برادر شاهزاده نامدار و یگانه روزگار در همه اوصاف و اطوار اظهار استبشار نمود
و او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده بنابر حسن معاشی که از آنجناب نسبت با رعیت و لشکری
صدور می‌یافت و بتفصیل بمسامع جلال پیوسته بود محمدت و تحسین ارزانی داشت و امیر حمزه
از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر علاء شیرین از کرمان باردوی اعلی ملحق شدند و حضرت
از دیار ری نهضت فرموده بیست و یکم رمضان سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و
گماشتگان اسکندر قلعه سلطانیه را گذاشته گریختند و حضرت خاقان در هلال غره شوال در آن مقام
باداب سنن روز عید قیام نمود و امرا و کبار و نوینان رفیع مقدار بترتیب طوی اقدام نمودند
و چون از تناول اطعمه فاخر و تشریفات مشرف گردانیدند و از آنجا رایت اردوی کیهان پوی
در جنبش آمده در نواحی موضعی که مزار ابو ایوب انصاری رحمة الله علیه اشتهار دارد نزول فرمود
و چند روزی دران مقام قرار و آرام گرفت و از آنجا روان شده شنب غازان معسکر همایون
سلطان ممالک ستان شد و از آن موضع رایت گردون مماس متوجه خوی و سلماس شد و ظاهر
سلماس مضرب خیام اردوی گردون اساس گشت و در آن محل اجتماعی دست داد که بر انفس
انفاس راه تردد و آمد شد متعسر می‌نمود

ذکر محاربه حضرت خاقان گیتی ستان با پادشاه ترکمان و هزیمت ایشان

چون موکب همایون در ظاهر سلماس نزول فرمود خبر متواتر شد که امیر اسکندر و برادران با سپاهی
سنگدل آهنین چنگ که از شکوه ایشان زلزله در مفاصل کوه افتد باهنگ جنگ و عزم پیکار نزدیک
رسیدند حضرت خاقان سعید بترتیب لشکر و تعبیه سپاه اشتغال نمود و برانغار را مرکز اعلام ظفر نشان
ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان گردانید و لشکری فارس در رکاب نصرت انتساب شاهزادگان
کامیاب بود و جوانغار را بطلعت بهی و منظر شهی غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر آرایش داد
و فرمان فرمود که لشکرهای خراسان و مازندران در ظل علم پیکر آنجناب مجتمع باشند و قول بزرگ
بفر وجود همایون بهجت پادشاه گردون مطاع کیوان ارتفاع زیب و زینت یافت و میرزا محمد جوکی
با چند هزار سوار دلیر که جگرهای شیر و پیل می‌دریدند مقرر شد که ملازم قلب لشکر باشند اگر جمعی را احتیاج
بمدد افتد معاونت مبذول دارند و از آنجانب امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح بنوعی بیاراست
که دیده نظاره گر در تماشای آن خیره مانده و آن دو سپاه رزم جوی تندخوی دست از جان شیرین
شسته و دل از خان و مان برگرفته روی در روی آوردند و دو لشکر چون امواج بحر اخضر در جنبش
آمدند و حضرت خاقان سعید فرمود که در میان میدان سراپرده برافراشتند و از سمند کوه
پیکر فرود آمده روی نیاز و پیشانی خضوع بر خاک نیاز نهاد و از سر اخلاص زبان خشوع
گشاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت که همیشه شامل حال آن شهریار ذو شوکت
بود مسألت نمود و چون بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیرش گذشت که در آسمان عنایت
گشاده شد و تیر دعا بهدف اجابت آمد بر کمیت گردون خرام با استظهار تمام سوار شد
و میرزا ابراهیم سلطان از برانغار با مردان صف شکن و صف شکنان مرد افکن پای جرأت
در میدان جلادت پیش نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ مقابله و مدافعه کرده

در برابر شاهزاده آمد و از صدمت سپاه فارس آثار ضعف و انکسار بر وجنات روزگار او لایح
گشت امیر اسکندر چون حال برادر بر وجه دلخواه خویش ندید بمعاضدت و معاونت او مرکب شجاعت
در میدان راند و بدفع و منع دلیران شیر از شمشیر انتقام از نیام بیرون کشید و دران روز امیر اسکندر
بنوعی کوشش نمود که پردلان معرکه از دوست و دشمن بر دست و بازوی او آفرین خواندند و کار رزم
و پیکار امتداد یافت و تا خورشید جهانتاب رخساره در نقاب حجاب کشید آنشب تا صبح صادق
از جانبین پاس داشته شد و از دقایق حزم و احتیاط اندک و بیش فرو نگذاشته شد روز دیگر که از
اشعه خور و لمعات خنجر او عرصه آفاق روشنی پذیرفت ترکان گروه انبوه همه شیر هیبت و فیل شکوه
در برابر سپاه منصور همه صف آرای گشته شد و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند و در
عاقبت نسیم فتح بر پرچم رایت حضرت اعلی خاقانی وزیدن گرفت و بعد از ستیز و آویز عاجز
راه گریز پیش گرفتند و آنحضرت برین فتح شکر نعما و آلاء قادر مختار بجای آورده و بوظیفه سپاس
و ستایش کما یجب و ینبغی قیام نموده فتح نامها باطراف ممالک ربع مسکون فرستاده و فرزند سعادتمند
خود امیرزاده محمد جوکی را بنکامیشی مخالفان روان کرده جمعی از امرا و بهادران را ملازم رکاب ظفر
انتساب شاهزاده عالیجناب گردانیده و ایشان از ارض روم رفته دشمن را رانده آثار جلادت
و مردانگی بظهور آوردند مؤلف ظفرنامه یعنی فاضل محقق و کامل مدقق مولانا شرف الدین علی یزدی
تغمده الله بغفرانه که دران یورش ملازم شاهزاده جوانبخت زیبنده افسر و تخت ابوالفتح میرزا ابرهیم سلطان
بوده است می فرماید که آنچه از کمال جرأت و دلاوری و شجاعت و بهادری مخالفان شدید البأس
در ظاهر سلماس مشاهده افتاد و برای العین دیده شد حقا و ثم حقا که اگر از افواه ثقات استماع افتادی
عقل بهیچ سبیل پیرامن تصدیق آن نگشتی و از قبول آن سرباز زدی سو زاین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ

خون شد زحسد بروز هیجا دل سنگ ؛ این حال زکوههای سلماس بپرس ؛ کز راه صدا شرح دهد از دل تنگ
و آنجناب در تاریخ آن واقعه عظمی گفته سو اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید ؛ دارای زمان سزای او واجب دید
از تیغ ابوالفتح چو بگریخت بجنگ ؛ تاریخ شد از قد ابوالفتح بدید **ذکر بعضی از قضایا و احوالی که بعد از
فتح بظهور پیوست بر سبیل اجمال** ؛ ؛ ؛ چون آتش فتنه اولاد قرایوسف انطفا پذیرفت
حضرت خاقان سعید از رشحات تمام انعام عام خویش چمن آمال شاهزادگان و امرا و نوینان و ارباب
بسالت و شجاعت را که بشرایط خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده بودند سرسبز و سیراب گردانید و پایه
قدر ایشان را از اوج ثریا و ذروه جوزا بگذرانیده و درین وقت که اردوی اعلی در ظاهر سلماس قرار
و استقرار داشت از جانب ماوراءالنهر قاصد میرزا الغ بیگ رسیده بعرض رسانیدند که میان
سلطان محمود اغلان و براق اغلان جنگی صعب واقع شد و سلطان محمود بر براق غالب آمده او را بقتل رسانید
و هم درین اثنا ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که شاهزادگان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا
سنجر بن میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ رخت از این عالم فانی
بسرای آنجهانی کشیدند حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان متحیر و پریشان ضمیر و محزون خاطر
گشت و ترویح روح ایشان از ختمات کلام مجید فرموده طعام بفقرا داد و موکب همایون در سادس
محرم سنه ثلاثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس در جنبش آمده بجانب قلعه النجق روان شد و چون چتر همایون
فال سایه وصول بدان دیار انداخت حصنی نمود موازی فلک البروج و محاذی معدل النهار اهل قلعه
در اضطراب افتاده نثار و پیشکش بیرون فرستادند و حضرت خاقان سعید بر حال ایشان بخشایش
فرموده عنان عزیمت بجانب یورش قشلاق معطوف ساخت و در نوزدهم صفر بقراباغ اران نزول
کرد و درین اثنا امیر ابوسعید بن امیر قرایوسف باردوی اعظم رسیده بشرف بساطبوس پادشاه

عالم اشرف گشت و منظور نظر عنایت آمد و آن زمستان در قراباغ قشلاق نموده رسل ملوک
مصر و فرنگ و روم و شام بدرگاه فلک احتشام رسیدند و باکرام و انعام اختصاص یافته خوشدل
و شادمان برحسب فرمان مراجعت کردند و پادشاه گردون توان حکومت ممالک آذربایجان را
با میرزا ابوسعید بن امیرزاده یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت انجامید و خاطر اشرف
از مهمات آنجایی فارغ شد عزم معاودت بطرف ملک خراسان تصمیم داد و در یازدهم شعبان
از یورت قشلاق نهضت فرمود روز دیگر از آب ارس بگذشت و میرزا بایسنغر به
تبریز رفته عمارات تراکمه را خراب ساخت و اردوی کیهان پوی هفتم رمضان بسلطانیه آمد
و ماه صیام در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید در روز عید بصلات و صلوات و صدقات
اشتغال نموده و حکام عراق و فارس مثل میرزا ابراهیم و میرزا رستم بهادر و امیر غیاث شیرین و امیر
جقماق و دیگر سرداران اجازت یافته بولایات خود رفتند و رایات ظفرنشان بجانب دار السلطنه هراة
روان شد و میرزا بایسنغر از صاین قلعه برسم ایلغار بر اسبان با ده رفیق سوار شده و آن مسافت
دور و دراز به نه روز قطع کرده در هشتم ذی الحجه بباغ سفید فرود آمد و در سال مذکور شب پنجم شعبان
عالیجناب افادت مآب مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دار السلطنه هراة از خاکدان دنیی بمنزل
عقبی رحلت نمود و همچنین درین سال قدوه ارباب قرآت و حدیث شیخ شمس الدین محمد جزری
وفات یافت و هم درین سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران مغفور از ین سرای غرور
بدار سرور در ولایت نیشابور نقل فرمود و موکب همایون حضرت خاقان سعید بعد از قطع مغاور
و مسالک هشتم ماه محرم سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه بدار السلطنت هراة نزول فرمود و درین ولا
از جانب خوارزم قاصدی رسیده خبر رسانید که لشکر اوزبک گروه انبوه قصد خوارزم کردند و امیر ابراهیم

پسر امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده بکات و جنوق رفت و خواجه اصیل الدین اسباب حصارداری
مرتب ساخته رایت ممانعت برافراخت عاقبت عاجز شده و اوزبک خوارزم را مسخر ساخته
غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان گرفته بجانب دشت باز گشتند حضرت خاقان سعید از
استماع این خبر متاثر گشت طایفه از امرا و بهادران را بدان صوب فرستاد و ایشان بموجب فرموده
عمل نموده روان شدند و برایل و الوس اوزبک در آمده مخالفان را متفرق و پریشان ساختند
و درین سال قدوه ارباب عرفان و کمال و سرور اصحاب نقطه و انتباه امیر سید نعیم الدین نعمت الله
قدس سره وفات یافت و هم درین سال عالیجناب فضایل مآب اسوة المحققین و افضل المتاخرین
مولانا رکن الملة والدین محمد الخوافی که مرجع علماء اعلام و ملاذ کبراء ایام بود و خواص مقربان حضرت اعلی
خاقانی بملازمت آن موید بتاییدات ربانی افتخار داشتند در ظاهر دار السلطنت هراة بنوادیس
جنان شتافت و آنجناب را در عقلی و نقلی لطایف و نکات راست و منشیان بلاغت شعار پیوسته
از مفتوحات خاطر فیض آثار او اقتباس می نمایند که شخصی از خدمت مولانا پرسید که چرا شما بتاهل
میل نمی نمایید در جواب فرمود که سلسله ولادت از آدم علیه الصلوات والسلام باین ضعیف رسید
می خواهم که یک سر سلسله بدست ابو البشر باشد و دیگر در دست بنده احقر آری سو فکر هر کس بقدر
همت اوست

ذکر رفتن میرزا بایسنغر بطرف استراباد و توجه حضرت خاقانی با دهشتی و داد بجانب سرخس برسم جانور پراندن و شکار

رای صوابنمای خسرو مرزا ایران و توران اقتضای آن
فرمود که میرزا بایسنغر در ولایت جرجان و استراباد که در ایام سابق تختگاه سلاطین گردون توان بوده
قشلامیشی کند و بنا بر فرمان امراء عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین
فیروزشاه و امیر محمد میرم ولد امیر الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب باشند با لشکری بیکران

در شهور سنه خمس وثلاثین وثمانمایه بصوب مازندران روان شدند وبمقصد رسیده چندگاه دران
مملکت بدولت واقبال گذرانیدند ودرین اثنا امیر محراب ترخان که برامراء دیوان سمت تقدم
داشت ودر سخاوت وبخشش بر معن زایده وحاتم طایی نزد ارباب خرد وتمیز راجح می نمود
از دار وحشت غرور بسرای الفت وسرور رحلت نمود ومقارن این حال ایلچیان از جانب
عراق رسیده بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر برادر خویش ابوسعید را که در مملکت آذربایجان
نصب فرموده حضرت خاقان سعید بود کشته است وبران دیار استیلا یافته به هیجان غبار فتنه
اشتغال می نماید درینولا هوس جانور پرانیدن وشکار کردن بر ضمیر انور مستولی شده آنحضرت
دراواسط جمادی الاول بامضاء این عزیمت متوجه ولایت سرخس شد وبراسم آن کار شگرف
برحسب دلخواه قیام نمود وچون ازان مهم ملالت وسآمت حاصل آمد بجانب جهنه مبارک توجه فرمود
وشرایط زیارت ملاذ وملجاء اصحاب سلوک پیر سلطان ابوسعید ابوالخیر کما یجب وینبغی بجای آورد
ودرخلال این احوال میرزا الغ بیک از قشلاق بخارا عازم اردوی همایون شده بدولت ملاقات
خسرو نامدار وپدر بزرگوار استسعاد یافت وبمواهب پادشاهانه محظوظ ومخصوص آمد وبرخصت معاودت
که آنحضرت فرمود متوجه ولایت گشت درین اثنا میرزا بایسنغر که در ملک جرجان قشلاق کرده بود
فرزند ارجمند خود میرزا سلطان محمد را باردوی اعلی فرستاد وحضرت خاقانی سلیمانی شاهزاده را
در آغوش مهربانی کشید واز کیفیت حالات آن دیار استفسار نمود وآن بلند همت بسیار دان
اندک سال جواب آن بکلمات وعبارات دلپذیر ادا نمود چنانچه آنحضرت از حسن تقریر او تعجبها
نمود وموجب زیادتی عنایت ومحبت شد وهرگاه که شاهزاده از دور پیدا شدی حضرت خاقان سعید
فرمودی که بایسنغر رسید ورایت فتح آیت از حدود سرخس ومهنه در جنبش آمده دراوایل ماه شعبان

حضرت پادشاه گردون توان در ضمان حفظ وتایید ملک منان بدار السلطنت هراة
رسیده درباغ زاغان نزول فرمود ومیرزا بایسنغر نیز از دیار مازندران بازگشته
بدولت ملازمت استسعاد یافت درینولا از جانب سمرقند خبر آمد که میرزا عبد الرحمن
بن میرزا الغ بیک گورکان فوت شد وحضرت خاقان سعید یکی از معتبران دولت را
برسم عزا رسانیدن فرستاد ودرین سال جناب فضایلمآب حقایق مآب
خواجه صاین الدین علی اصفهانی که در علوم حکمی وتصوفات مولفات دارد در دار السلطنة
هراة رحلت فرمود ودر سنه ست وثلاثین وثمانمایه امیر خلیل الله ولد امیر شیخ ابراهیم
شروانی امیرزاده یار علی ولد امیر اسکندر بن قرا یوسف که از پدر گریخته پیش او آمده
بود گرفته وبندکرده بدرگاه عالمپناه فرستاد وحضرت خاقان سعید اورا تربیت فرموده
در جرگه پادشاهزادگان منتظم گردانید روزی آنحضرت بتماشای کمان رعد که استاد
توپ ریخته گر ساخته بود وچهارصد من سنگ ازان کمان بیرون می انداخت سوار شد
ودر شمالی کوه بادی گاه که محل سنگ انداختن بود خلق بسیار مجتمع گشتند وآنحضرت
سواره ایستاده نظاره می فرمود ناگاه امیرزاده یار علی که جوانی بود در غایت صباحت
ونهایت ملاحت با رخساری زیبا وعارض جان افزا پیدا شد خلایق از توغ کمان
رعد اعراض نموده روی توجه بدان ترکان ناوک افکن آوردند حضرت خاقان سعید
چون این صورت مشاهده کرد خاطر خطیرش متغیر گشت وچون ببارگاه فلک اشتباه
نزول فرمود امیرزاده یار علی را بندکرده بسمرقند فرستاد ودرسال مذکور مدرسه رفیع
وعمارت منیع که بامر مهد علیا گوهرشاد آغا در شمال شهر هراة در سر پل انجیل طرح انداخته بود

با تمام رسید و شرح تزیین و استحکام آن بقعه شریف تحریر راست نمی آید مگر برای العین
مشاهده افتد و در سال امیر خواجه یوسف که حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و غیر
ذلک از سرحد ری تا حدود تبریز بموجب فرمان حضرت اعلی خاقانی تعلق باو میداشت
وفات یافت و منصب امیر مشار الیه به برادرزاده اش امیر محمد میرم برحسب
اشارت علیه مفوض گشت و هم درین سال از جانب شیراز مبشری آمده بپای مع
اشرف اعلی رسانید که میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان را پسری ارجمند ارزانی داشت و
میرزا عبدالله موسوم گشت و در سال مذکور میرزا علاء الدوله زینب سلطان بیگم دختر امیر یادگار شاه
ارلات را بنکاح شرعی بخواست و طویهای بعظمت واقع شد و دیگر از وقایع آنکه میرزا محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر صاحبقران مغفور میرزا تیمور گورکان بعز
مصاهرت حضرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را وداع کرد و دیگر آنکه امیر محمد درویش
که داروغگی هراة باو مفوض بود ازین سرای پر ملال ارتحال نمود حضرت خاقان سعید منصب اورا
بر پسر رشیدش سلطان ابو سعید ارزانی داشت و در اواخر این سال از جانب آذربایجان
خبر آمد که امیر بابا حاجی همدانی شاه محمد ولد قرا یوسف را بقتل رسانید ذکر شمه از مناقب شهزاده
کامران و کامیاب میرزا بایسنغر و وفات آنجناب در جوانی و ایام شباب غیاث السلطنت و الدین
بایسنغر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری بود با حشمت و اقتدار بفرط کیاست و ذکا
و وفور حدت و ذهن از دیگر اقران ممتاز و مستغنی و بمتانت رای رزین و استقامت فکر
دوربین خلعت اقبالش مزین و محلی سو خسرو تاج بخش تخت نشان ها بر سر تاج و تخت
گنج فشان ها معدلت شعاری که بنشر عدل و احسان و بث جود و امتنان لوای مفاخرت برافراخت

نصفت دثاری که ابقاء ذکر جمیل و ادخار فضل جلیل را مقصد توجه همت ساخت بیت
سر از کوی نیک اختری برزده ها به نیک اختری فال اختر زده ها رعیت پروری که در زمان
دولت او در خانه هیچکس جز باد باز نیکرد و عدالت گستری که در ایام حشمت وی شهباز
بجانب تیهو پرواز نمی نمود سو رسم انصاف در جهان آورد ها عدل را سر بر آسمان آورد
در مجلس بزم ابری بود گوهر بار و در میدان رزم ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار در چمن
دولت خویش جز نهال بر و احسان نمی نشاند و صحایف آمال ارباب احتیاج و اهل
سؤال جز بعین عنایت و اجابت نمی خواند و با این همه صفات رضیه و سمات مرضیه پیوسته
اوقات عزیز او مصروف بمجالست ارباب فضل و کمال بودی و در انجاح مآرب این
طبقه لحظه اهمال و اغفال نفرمودی صیت سخای آنجناب نسبت باصحاب هنر در اطراف
بحر و بر منتشر گشت و مانند صبای جهان پیما باقاصی و ادانی اهل عالم رسید فضلا و علما
و هنرمندان و پیشه وران از ایج و اقطار بلاد و امصار روی بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار
آوردند و از موائد خوان کرم آن ولی النعم بحظ تمام بهره ور محظوظ آمدند ملوک و سلاطین
با ابهت و شوکت از استماع و مشاهدت عظمت و حشمت و فر و شکوه شهریاری و انتظام
امور جهانداری آنجناب انگشت تحیر بدندان تعجب گرفتند و بیمن اعتنا و حسن اهتمام آن
شهریار رفیع مقام مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف خیاط بغدادی بمرتبه
رسید که مبصران جهان بسیاری از خطوط او را نوشته یاقوت مستعصمی پنداشته بهای گران
خریدند و مولانا جعفر تبریزی و شاگرد او مولانا اظهر در شیوه تعلیق خط نسخ بر تحریر و کتاب
خواجه میر علی کشیدند و مولانا شهاب الدین عبدالله تکمیل شش قلم نموده در هفت کشور

بحسن خط علم شدند و مذهبان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجایی رسانیدند که
مزیدی بران متصور نبود و مجلدان و زرگران و حکاکان و خاتم بندان در نازکی و لطافت
صنعت چندان سعی و کوشش نمودند که در خزانهٔ خیال بشر نمی‌گنجد القصه شاهزادهٔ
عالیجناب باوجود اتصاف بفضایل نفسانی و خصایل ملکی بشرب مدام شغف تمام
داشت و مانند لاله زمانی بی پیاله بسر نمی‌برد و صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل
می‌ساخت از مخبری صادق القول استماع افتاده که چون میرزا بایسنغر بسن رشد و تمیز
رسید فرمود تا بنظر احتیاط در زایچهٔ طالع همایونش نگریسته احکام نویسند علماء نجوم
بموجب فرموده عمل نموده آنچه از اوضاع فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند در سلک تحریر
کشیدند و در ساعتی مسعود بعرض رسانیدند میرزا بایسنغر از منجمان پرسید که
عطیه چند خواهد بود جواب دادند ایشان که عمرت دراز باد که چرخ عطیه بخش از هر عطیه
کرده عمر خوشتر است ما اینقدر می‌دانیم که مادام الحیوة شرف و اقبال لازم ذات فرخنده
خصال خواهد بود و مرکز غبار ناکامی و ملال بر حاشیهٔ ضمیر انور شهریار کامکار نخواهد نشست
شاهزاده باز از آن معنی استفسار نمود و منجمان همین جواب گفتند میرزا بایسنغر فرمود که
صورت راستی در میان آرید و آنچه معلوم شما شده از قضیه و عطیه با من بگویید و هیچ اندیشه
مکنید چون الحاح شاهزاده از حد تجاوز نمود و اتفاق دقایق آسمانی را چاره نماند معروض داشتند
که ایام زندگانی پادشاه قریب بچهل سال خواهد رسید میرزا بایسنغر ازین سخن غمناک گشت
و بعد از آن بمضمون این بیت عمل می‌نمود ؎ چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است تا حرارت شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب

و اطباء حاذق هر چند منع می‌نمودند مفید نمی‌افتاد و از جام شراب و ساغر انبساط جرعه
کم نمی‌کرد و غذا بغایت اندک تناول می‌نمود تا ضعف بر طبیعت استیلا یافته در صبح شنبه
هفتم جمادی الاول ازین خاکدان دنیا روی بجنة الماوی نهادند و زندگانی سی و هفت سال و
چهار ماه بود حضرت خاقان سعید از استماع این خبر هایل آشفته خاطر و پریشان دل
گشت و فکرت و دهشت و حیرت بر ضمیر انور آنحضرت استیلا یافت و دران صبح
صیحهٔ روز محشر در بن طاس نیلگون پیچید و علامت قیامت پیش از نفخ صور بر صفحات
روزگار ظاهر گردید حضرت اعلی خاقانی بباغ سفید قدم رنجه فرموده فرمانداد تا بآیین
شرع مبین تجهیز و تکفین شاهزادهٔ نازنین پرداخته کردند و چون نعش غفران مآل تکمیل یافت
در همانجا نماز گذاردند و آنحضرت در باغ توقف نموده امراء عظام و اکابر و اشراف ایام
نعش را برداشتند و دران اوقات دار السلطنت هراة چنان معمور بود که زیاده ازان
در قوت متخیله نمی‌گنجید از درون باغ تا مدرسهٔ گوهرشاد آغا که حالا مدفن شاهزاده است
و دو رویه مردم ایستاده بودند و ازدحام بمرتبه روی نمود که هرگز هیچکس قریب بآن
یاد نداشت و مجموع خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه پوش شدند و تابوت شاهزاده را
در هودج و محفه نهاده بآیین و عظمت هرچه تمامتر بمدرسهٔ مذکوره رسانیدند و در
بقعهٔ عالی آن گنبد شریفه مانند گنج بخاک سپردند افاض الله علیه شآبیب الغفران و اسکنه
فرادیس الجنان و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید در باغ سفید نشسته بمراسم تعزیت
قیام نمود و سادات عظام و علماء انام و اشراف و موالی و ارباب و اهالی بمجلس همایون
حاضر می‌شدند و هر روز ختمات بجای آورده آشها و اطعمهٔ گوناگون امرا و نواب

پردم میدادند و شعرا مراثی گفته بعرض میرسانیدند و از آن جمله مولانا سیف الدین
نقاش ترجیع بندی بس غرا انشا فرمود که مطلعش اینست   چندانکه چرخ گشت
بدوران روزگار   نقش وفا نیافت در ایوان روزگار   و بند این قصیده این که
شهزاده بایسنغر عالیجناب کو   جمشید را چه آمد و افراسیاب کو   و یکی دیگر از افاضل
در تاریخ وفات شهزاده بایسنغر فرموده شعر سلطان سعید بایسنغر سحرم ۞ گفتا که
بگو باهل عالم خبرم ۞ من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ۞ بادا بجهان عمر دراز پدرم ۞ و چون چهل
روز برین واقعه هایله بگذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری
بینداختند و بدستور سابق جامها بپوشیدند و آنحضرت فرمود تا متروکات شاهزاده را
علی فرایض الله میان ورثه قسمت کردند میرزا بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین علاء الدوله میرزا
و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و در این سه شاهزاده
پای بر سریر سلطنت نهادند چنانچه شرح احوال هر یک در موضع خود گفته خواهد شد ان شاء الله
تعالی و حضرت خاقان سعید ولایتی را که سیورغال جناب میرزا بایسنغر بود بفرزند
بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و فرمود که در دیوان بزرگ بجای پدر مهر زند و
میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر را علوفه و مرسوم تعیین نمود و میرزا محمد جوکی بموجب
فرمان همایون بگرمسیر رفته بود خبر وفات برادر استماع نموده بازگشت و بتقبیل انامل
فیامن سرافراز گشته ناله و فغان برداشت و حضرت خاقان سعید او را بنصایح پادشاهانه
تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاهزاده عالیجناب مغفرت مآب میرزا بایسنغر بود در
بچند روز مولانا اعظم اقدم قدوة العلماء فی العالم مولانا فصیح الدین علاء که مفتی فریقین و جامع مذهبین

در دار السلطنه هراة وفات یافت و او را بآیین تمام بگازرگاه بردند و در مزار فایض الانوار
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی سره دفن فرمودند و چون خبر وفات
میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و چندان
توقف نمود که امرا که بمغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند و در هنگام
بهار پای مبارک در رکاب آورده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید
و از اکابر و اشراف سمرقند شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و خواجه فضل الدین کتی و خواجه
فضل الله ابو اللیثی ملازم میرزا الغ بیک بخراسان آمدند و نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده
عالیجناب بدستبوس خسرو کامیاب مفتخر و سرافراز گشت و آنحضرت فرزند سعادتمند را دید
دیده جراحت فراق غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر تازه شد و اعیان ماوراء النهر نیز
بشرف ملاقات استسعاد یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام گشتند و باعزاز و اکرام مخصوص آمدند
و میرزا الغ بیک چنانچه رسم تعزیت باشد آش عظیم ترتیب نموده و ختمات کلام مجید بجای آورد و
چون هلال عید صیام جمال خویش بخاص و عام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آش بزرگ
مرتب ساختند و بانوی عظمی گوهر شاد آغا انواع تکلفات پادشاهانه مهیا گردانیده بود
و چند روز پیوسته باطعام خاص و عام قیام نمودند و حضرت اعلی خاقانی میرزا الغ بیک را به
انعام و اکرام معزز و متوقر ساخته و اکابر ماوراء النهر را بتشریفات فاخر نواخته رخصت انصراف داد
و شاهزاده در بیستم شوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه خواجه غیاث الدین
سیدی احمد خواجه نظام الدین احمد اندخودی بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید مشرف
گشت و آنحضرت زمام حل و عقد امور دیوانی را بخواجه مشار الیه رجوع فرمود و او در میان

مردم بخواجه سیدی احمد شیرازی اشتهار دارد و درین اثنا امیر خلیل الله شروانی را که نسبت
باین خاندان سوابق اخلاص بلواحق اختصاص موکد داشت از محمودآباد شروان عرضه داشتی
مصحوب خالق بیردی به پایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد مضمون آنکه اسکندر قرایوسف چون
بر مملکت شروان مسلط و فرمان روا شد قصد شروان کرد و اکنون بتخریب بلاد و تعذیب
عباد مشغول است اگر حضرت اعلی خاقانی پرتو توجه و التفات بر دفع این حادثه نخواهد
انداخت مجموع این ولایت ویران خواهد ساخت و از حرث و نسل اثر نخواهد گذاشت باقی
رای صواب نمای حاکم است و آنحضرت مصلحت ملکی دران دید که بار دیگر لشکر بجانب
آذربایجان کشد **ذکر توجه خاقان فلک رفعت بجانب آذربایجان نوبت سیوم** چون تسلط اسکندر
بار دیگر بر مملکت اران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان ببلاد شروان مسموع پادشاه
عالم پناه گشت این معنی بر مزاج اشرف گران آمد و عزم انتقام جزم فرمود امرا و ارکان دولت
عرضه داشتند که صلاح در توقف است و مصلحت در قبول نصح اما امیر جلال الدین فیروزشاه
در خلوتی بعرض رسانید که چون میرزا بایسنغر از میان رفته مردم کوتاه بین را گمان شد
که عجز و ضعف بحال لشکر فیروزی نشان راه یافته اکنون رایت نهضت و حشمت بطریق
که باشد باید افراشت و بهیچ وجه تاخیر درین یورش جایز نباشد و نباید داشت حضرت خاقان سعید
صوابدید و سخن امیر مشار الیه را بسمع قبول تلقی نمود و تواجیان فرستاد که اقصی بلاد ماوراء النهر
و ترکستان و از هندوستان و از خوارزم تا سیستان و مجموع دیار خراسان و عراق و فارس
و کرمان بلیجار معین لشکرهای روی زمین توجه بدرگاه فلک اشتباه نهاده و در ظل اعلام
نصرت انجام مجتمع گردند و سپاهی بی قیاس از اطراف و اکناف همه شدید القوه در جنبش آمدند

و آنحضرت امیر فرمان شیخ را بضبط و حکومت دار السلطنت هراة متوز ساخت و صاحب اعظم امیر علی
شقانی و خواجه رمضان تونی را جهت تمشیت امور دیوانی بگذاشت و بتوفیق ربانی دوم ربیع الثانی
از مستقر عز و شرف روان شد و در اثناء راه چنانچه معهود آن شهریار نیکو اعتقاد بود بزیارات
قبور مشایخ و اهل الله شتافته استمداد همت می نمود تا بآیین جمشید و حشمت فریدون
بحدود ری رسید و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و دران
ایام برف و باران و شدت سرما بمرتبه انجامید که راکب و مرکوب هر دو را مجال حرکت
نماند امرا بعد از تقدیم مشورت صواب دیدند که حضرت خاقان سعید قشلاق در ملک
ری نماید و باتفاق اینصورت بعرض همایون رسانیدند و آنحضرت ایشانرا بسمع رضا
اصغا نمود و فرمان جهان مطاع صدور یافت که لشکریان تورها بسته یراق زمستان
کنند و سپاه ظفر پناه بموجب فرموده عمل نموده دران زمستان از ایوار روشنگیر خلاص
شدند چون اسکندر ترکمان از توجه خاقان بلند مکان خبر یافته مانند تیر از کمان از مملکت
آذربایجان بیرون جست و کلانتران آن دیار روی بدرگاه فلک اقتدار آوردند و
امیر خلیل الله شروانی نیز باردوی اعلی ملحق شده پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض
رسانید و خدمات او بعز قبول یافته بانعام و اکرام و احترام مخصوص گشت درین اثنا امیر جهانشاه
بن امیر قرایوسف برهنمونی سعادت و اقبال متوجه کعبهٔ آمال گشته بصنوف عنایت و نوازش
اختصاص یافت و درین ایام که پادشاه مجتبی بآیین فریدون و کی در قشلاق
ملک ری اقامت داشت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان که در فارس حاکم علی الاطلاق
بود بعارضهٔ چند روزه مبتلا گشت عاقبت مرغ روح آن شاهزادهٔ خجسته سمات از

از قفص کالبد بجانب شاخسار طوبی در پرواز آمد رحمة الله علیه واین واقعه عظمی در چهارم شوال سنه ثمان وثلاثین وثمانمایه روی نمود وآن سعادتمند بحسن مکارم اخلاق افسر امثال ملوک آفاق بود وعنایت واهتمام بسیار درباره اهل فضل وکمال داشت وپیوسته محبت ومودت این طایفه گرامی بر لوح ضمیر نگاشت وبیمن اعتناء آن پادشاه هنرپرور مولانا اعظم اقدم قدوه فضلاء العجم والعرب مولانا شرف الدین علی یزدی بتالیف ظفرنامه پرداخته چنان نسخه را که از بدو ایجاد وتدوین فن تاریخ وانشا الی یومنا هذا هیچکس قریب بآن نشان نداده یادگار گذاشته القصه چون حضرت خاقان سعید ازین واقعه جانگداز که در شیراز حادث شد خبر یافت آتش خشم در خرمن ثبات ووقار زد وقلق واضطراب بسیار نمود وشرایط تعزیت بجا رسانیده دست در عروه وثقی شکیبایی زد وتن بقضای ربانی واراده سبحانی نهاد وحکومت مملکت فارس را بخلف صدق شاهزاده مغفور میرزا عبد الله باوجود آنکه در صغر سن بود ارزانی داشت وتمام اختیار آن ولایت بقبضه درایت وکف کفایت شیخ محب الدین ابو الخیر باز گذاشت ومقارن این حال امیر ناصر الدین خاوندشاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق باو میداشت در قشلاق ری روی بعالم آخرت آورد ونعش اورا بهراة برده در خیابان دفن کردند ودر سیم رمضان ملک منان جناب میرزا رکن الدین علاء الدوله را بدیدار فرزندی مسرور وشادمان کرد وبمیرزا ابا بکر موسوم گشت وطویی سنگین کردند

ذکر وبا وطاعون که در دار السلطنت هراة ومضافات آن واقع شد

دار السلطنت هراة بلطافت هوا وعذوبت ما از سایر بلاد دنیا ممتاز ومستثنی بود وپیش ازین واقعه عظمی وبلیه کبری از طاعون ووبا ومرگ مفاجات بعنایت باری سبحانه وتعالی محفوظ ومحروس بوده وامثال این امور در آنجا بوقوع نه پیوسته ناگاه درسالی که تاریخ بدایت آن از لفظ دل خراب مستفاد میشود اعنی سنه سبع وثلاثین وثمانمایه در ماه جمادی الاول موافق اوسط حوت علت طاعون در نفس شهر وبیرون وبلوکات بدید آمدن گرفت وبر بدن هرکه ازان ماده فاسده چیزی ظاهر میشد در جوف زمین اورا نهان میبایست گشت خلایق را چون هرگز مصیبتی مثل آن پیش نیامده بود در مقام دهشت وحیرت ماندند وروز بروز این مرض سمت ازدیادی پذیرفت تا حدی شیوع یافت ناگاه کسی بر تب محرق گرفتار می آمد ومقدار نخودی کمتر یا بیشتر بر عضوی از اعضای او پدید می آمد بعد از یکدو روز رحلت میکرد وجمعی کثیر از مردم شهر وبلوکات وقری وقصبات جلاء وطن اختیار کردند واکثر بسلامت باز آمدند شخصی بود از مشاهیر انام در دار السلطنه هراة که اورا صوفی بود ریایی میگفتند که از قضایای مخفیه گذشته وآینده خبر دادی پیش از وقوع این بلیه ومحنت نزد حاکم محکمه شرع رفته گفت ای قاضی مسلمانان دوش در واقعه دیدم که جمعی زنگیان باین شهر در آمدند وآب دهن در روی مردم می افکندند وبر رخسار هرکه از آب دهن ایشان میرسید سیاه میشد وبر روی من نیز انداختند از قضا صوفی نیز درهمان چند روز با دیگران در سفر آخرت موافقت نمود وصعوبت اینحال بمرتبه رسید که یکروز از خلق بلده وبلوکات ده هزار کس فوت شدند والعهدة علی الراوی گویند که حکام بر در دروازه‌ها کسان گماشته تا تعداد موتی کنند چهار هزار وهفتصد تابوت بشمار در آمد که یکروز از شهر بیرون برده بودند بی آنکه حمالان بر پشت

وبر الاغان بار کرده بدر آوردند و درین اثنا جناب ولایتمآب ارشاد انتساب عرفان پناه
کرامت دستگاه شیخ زین الملة والدین الخوافی درباب دفع وبا دعا فرمود و بعد از
خواهش بر زبان مبارک آنجناب طاعون ظاهر شده برحمت ایزدی پیوست
از بعضی ثقات استماع افتاد که دران اوان جناب حقایق پناهی سرور ارباب وجد
و عرفان شیخ بهاء الدین عمر قدس الله تعالی سره در بعضی عمارات کازرگاه انزوا داشت
و ما در آن روز که شیخ الملة والدین الخوافی دعا فرموده بخدمت شیخ بهاء الملة والدین عمر
رفتیم و آنجناب در مراقبه بود ناگاه سر برآورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که غضب
الهی درین اوقات بمرتبه ایست که هرکس دست بخلاف اراده برمیدارد از پای
در می آید و هرکه زبان می کشاید مضمون کلمه کل اپانه بر وی صادق می آید و چون ازان
مجلس بیرون آمدیم شنیدیم که بر زبان همایون شیخ زین الملة والدین آن مرض طاری
گشته مشرف بهلاک است و آنجناب در شمال شهر و جنوب عیدگاه مدفون است
و جناب دستور اعظم الوزرا فی العالم غیاث الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار مورد الانوار
عمارت عالی ساخته و مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن موضع وقف نموده درین
تاریخ که سنه تسع و تسعین و ثمانمایه هجری است نبیرهٔ آنجناب شیخ فضل الملة والدین که بمکارم
اخلاق و محاسن آداب و افعال رضیه و اعمال مرضیه و حسن معیشت و لطف طبیعت و جود
و سماحت متصف و محلی است دران بقعهٔ متبرکه شیخ و متولی است و بضیافت صادر
و وارد کما یجب و ینبغی می پردازد و سفرهٔ نعمت پیش وضیع و شریف متعاقب می اندازد
تقبل الله تعالی منه القصه جماعتی از مشاهیر دیار خراسان دران غرقاب جان فرسای

فرو رفتند و یکی ازان قاضی شمس الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله الامامی بود و خدمتش
در ماه شوال اشتغال نموده در مزار کازرگاه مدفون است و مولانا ضیاء الدین نورالله الخوارزمی
که قطب و جامع جمیع هراة بوده و در صنوف علوم مصنفات دارد هم درین ماه وفات یافت
و او را نیز در کازرگاه مدفون ساختند و همچنین جناب معلی انصاب مولانازاده شمس الدین محمد
بن الامام الهمام قدوة ارباب التحقیق و اسوة اصحاب التدقیق العالم النحریر باعتقاد الصغیر
والکبیر مولانا سعد الدین والدوله التفتازانی در ثامن ذی قعده بسرای جاودانی رحلت نمود
و جناب افتخار الوعاظ والناصحین مولانا جلال الدین قاینی که محتسب بود و مردم از بیرون
رفتن منع میفرمود ازان ورطه خود نیز بیرون نرفت و خواجه عبدالقادر که از جمیع فنون
حظی وافر داشت و در علم ادوار و فن موسیقی سرآمد اهل دوران بود و مدتها ملازمت
سلطان احمد بغدادی کرده سلطان پیوسته او را بیار عزیز خطاب میکرد و در بستن نقش
و عمل بدیل و نظیر نداشت و درین ولا حاصل شهرستان بدن او بعلت طاعون از بدل
معزول شده روی بعالم عقبی نهاد و همچنین دیگر اعیان و اشراف که ذکر ایشان تفصیل
در سخن اسراف می شود رحلت نمودند ملخص سخن آنکه چون حضرت خاقان سعید خرابی
و ویرانی شهر هراة و ضمایم و ملحقات آنرا شنید و بر فوت اکابر و اصاغر آنجا اطلاع یافت
خاطر اشرف او بنهایت ملول و محزون شد و حکم فرمود که مکاتباتی که از جانب خراسان
آید هیچکس سر آن نگشاید و در مطالعه جسارت ننماید تا موجب پراگندگی خاطر و ضمایر
نشود و همچنان سربسته بحضرت آورند و بمعتمدهای سپارند و بموجب فرموده عمل نمودند و در
یورت قشلاق از جانب شیراز خبر آمد که مرتضی ممالک اسلام سرور انام امیر نورالدین محمد

ولد استاد البشر عقل حادی عشر امیر سید شریف الجرجانی علیهما الرحمه نقد زندگانی را تسلیم قابض
ارواح نمود حضرت خاقان سعید مسلمیات و سیورغالات سید مرحوم را باولاد گرامی
او ارزانی داشت و همچنین بمسامع علیه پیوست که امیر الیاس خواجه که قصبه رادکان
برسم سیورغال تعلق باو میداشت و بنا بر غرضی توقف نموده بود فوت شد و آنحضرت
موضع رادکان را بامیر سید شریف پسر امیر مرحوم عنایت فرموده **ذکر توجه رایات فیروزی
آیات از یورت قشلاق بجانب قراباغ اران و مقیم بودن چندگاه در ان خجسته مکان و
مراجعت نمودن بجانب خراسان و وقایعی که در ایام اقامت بآن مرجعت روی نمود** حضرت خاقان گردون توان
در موسم بهار از یورت قشلاق در حرکت آمده از قزوین و سلطانیه و زنجان گذشته
در اوجان نزول فرمود و اعیان و متعینان تبریز بعزم بساط بوس باردوی همایون پیوسته
عواطف و نوازش بیکران شامل حال ایشان گشت و حضرت خاقان سعید بطرف
تبریز میل کرد تابستان و تیرماه آنجا بدولت و اقبال بگذرانید و در اوایل زمستان متوجه
قراباغ شده سایه نصرت انتما در انجا انداخت اسباب اقامت فصل شتا را از قوریات و غیر ذلک
ترتیب دادند و در ان یورت امیر بایزید نیلق که از اعیان امراء ترکمان بود بخدمت خاقان
سعید مبادرت نموده بلطف و عنایت بیکران مستظهر و شادمان گشت و بعد از رسیدن
امیرزاده شاه علی ولد امیرشاه محمد بن قرا یوسف از عم خود امیر اسپند روی گردان شده
التجا باستان دولت آشیان آورد و آنحضرت درباره او کمال تلطف و تفقد بظهور رسانید
و در خلال این احوال میرزا محمد جوکی که از قشلاق ری برحسب اشارت علیه در عقب
امیر اسکندر رفته بود بشهر ارزنجان رسیده و دختر امیر قراعثمان را باذن و رضا خواسته

و بنا بر فرمان بازگشته بموکب همایون پیوست و بتقبیل قوایم سریر اعلی استسعاد یافته
عرضه داشت که چندانکه تفحص نموده شد از اسکندر خبر و اثر پیدا نشد و حضرت خاقان
سعید حکام و سرداران که از اطراف آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشت امیر
نصرت الدین خلیل الله عازم شروان شد و امیر علی ایناق لشکی رفت و امیر بایزید
ببسطام و موغان و امیر سپهبد تبالش مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید جناب
معلی نصاب شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را بدیار
روم پیش سلطان مراد فرستاده پیغام داد که واهب بی منت ولایت وسیع بما ارزانی
داشته و لوای شوکت ما را بفرق فرقدان برافراشته و اسکندر ترکمان در هر چندگاه
جسارت نموده بممالک محروسه در می آید و انواع خرابی و فساد و ظلم و بیداد بظهور میرساند
و چون موکب همایون بقصد او حرکت می نماید چون پشه از پیش باد صرصر فرار میکند توقع
آنکه اگر بدیار شما رسد او را گرفته و بندکرده بدرگاه فلک اشتباه فرستند و در اثنای این
اوقات از جانب خوارزم ایلچی آمده عرضه داشت که ابوالخیر اغلان ناگاه از حدود دشت
باین ولایت رسیده و امیرزاده سلطان ابراهیم ولد امیرشاه ملک تاب مقاومت نیاورده
فرار نمود و رعیت بضرورت شهر تسلیم نمودند و لشکر اوزبک خوارزم را غارت
عام کرده بوطن خود بازگشت و درین ولا حضرت خاقان سعید بجانب گرجستان ایلچی
فرستاده اسیر مسلمانانرا از حاکم آنجا طلب داشت ملک گرجستان بقدم انقیاد
پیش آمده همه را بدرگاه عالم پناه روان کرد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور مملکت
آذربایجان فراغت یافت و اسکندر ترکمان از تیرگی رای در بیغولهای ظلمات نهان گشته

آنحضرت عزم معاودت تصمیم داده در یازدهم شوال سنه تسع وثلاثین وثمانمایه بسعادت
واقبال از قراباغ اران نهضت نموده بطرف اوجان روان شد واز جسری که سابقا
بحسب فرموده بر آب ارس بسته بودند شاه وسپاه عبور نمودند ودر هشتم شعبان
سال مذکور خواجه سیدی احمد وفات یافت آورده اند که روزی خواجه سیدی احمد با
مولانا فصیح الدین خوافی که چند روز در دیوان میرزا بایسنغر مهر میزد ومولانا مشار الیه طبقی
چند تتماج بدنبه حاضر کردانید خواجه سیدی احمد چون در ماکولات تکلف بسیار مینمود دران
طبقها نگریسته روی بمولانا فصیح الدین آورده گفت ای عزیز مردم حرام خورند چنین خورند
ودست خواجه بر طبقی رسیده مقداری آش بر دستارخوان ریخت وروز دیگر هر دو وزیر
بر سر دیوان حاضر شدند مولانا فصیح با حاضران گفت که دی روز خواجه سیدی احمد بوثاق ما
آمد ودستارخوان ما از آش چرب کردانید خواجه مشار الیه در جواب گفت که مولانا را خاطر
جمع باید داشت که چندان روغن بر سر آش نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود وچون
خبر فوت خواجه سیدی احمد بخراسان رسید مولانا فصیح الدین خوافی شبها از هوس وزارت
نمی غنود متوجه اردوی اعلی شد ونوکران میرزا علاء الدوله که از جانب عراق باخذ وقید
مولانا مشار الیه می آمدند در ولایت ساری با او دچار شده خدمتش را بند کردند و
بهرات باز گردانیدند حضرت خاقان سعید زمام حکومت ولایت آذربایجان را
در قبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف ترکمان نهاد واو پیشکشهای خسروانه
بموقف عرض رسانید وآنحضرت امیر جهانشاه را باسب وزین زر وشمشیر وکمر وجهارقب
طلا دوز ودیگر تنسوقات ولغو ز معزز ومحترم کردانید ونوکران او را بتشریفات فاخر

سرافراز ومفتخر ساخت وموکب ظفرنشان بجانب خراسان روان شد ومیرزا علاء الدوله
ایلغار فرموده بدوازده روز از حدود آذربایجان بهرات رسید ومیرزا محمد جوکی متعاقب آمد
ورایت آفتاب پیکر خاقان هفت کشور منازل پیموده دوم ربیع الثانی بدار السلطنت هرات
نزول اجلال فرمود ومدت دو سال یورش امتداد یافت اشراف واعیان خراسان
تخصیص مقیمان مرکز دولت ومقر عز وسعادت یعنی بلدهٔ فاخرهٔ هراة مراسم پیشکش ونثار
بتقدیم رسانیدند ودرین سال امیر علی سلطان ولد امیر جلال الدین فیروزشاه که در
دیوان محمد جوکی مقدم بر امراء دیگر مهر میزد ازین دار ملال ارتحال نمود وحضرت خاقان سعید
بوثاق امیرزادهٔ مرحوم رفته امیر فیروزشاه را تعزیت رسانید وبموعظت ونصیحت
حزن واندوه او را زایل کردانید ودرین اثنا والی هرموز پادشاه سیف الدین بواسطهٔ
مخالفت وتسلط برادر کهتر خود ملک فخر الدین تورانشاه از جرون بیرون آمده التجا
بپایهٔ سریر اعلی آورد وتجمل وزینتی تمام واستعدادی لاکلام از عقود جواهر ولآلی ونفایس
مرصعات متلالی ونقود وطلاء بسیار واقمشهٔ بیشمار واسبان راهوار بهراة رسید وبواسطهٔ
امراء عظام بساط بوس دریافت وبعد از چندگاه که ملازمت نمود امیر علیکه کوکلتاش وامیر جلال الدین
فیروزشاه ملتمس او را بعرض رسانیدند که خدمتش بطلب مدد ولشکر روی بدین درگاه
نهاده است حضرت خاقان سعید در مقام تربیت پادشاه سیف الدین آمده طبل و
علم وخیل وحشم باو ارزانی داشت وبتشریف کرانمایه او را بنواخت ونوکرانش را بدینار
ودرم وخلعت سرافراز ساخت وامثال واحکام بحکام عراق وفارس وکرمان ارسال
نمود که با لشکرها متوجه هرموز شوند وخزینهٔ جرون را مع توابع ولواحق از دست ملک

توران‌شاه انتزاع نموده پادشاه سیف‌الدین را بر سریر حکومت بنشانند و آنحضرت
والی هرموز را نوبت دوم با افسر و کمر و صنوف انعامات دیگر محترم و موقر ساخت و مجموع
ملازمان او را عنایت و رعایت فرموده پادشاه سیف‌الدین در هفتم ذی الحجة الحرام رخصت
یافته با مناشیر و احکام خرم و شادمان متوجه فارس و عراق شد و مجموع سرداران آن ولایت
بمضمون فرمان جهان‌مطاع عمل نمودند لشکرها جمع آوردند و باتفاق بجانب هرموز در حرکت
آمدند ملک توران‌شاه چون از توجه سپاه قیامت نهیب آگاهی یافت و سیلاب بلا را
بر جزیره جرون محیط دید چاره جز آن ندانست که ببذل اموال آن فتنه را تسکین دهد و نقود
و جواهر و نفایس بحر و کان را که در جزیره جرون و خزینه او مخزون بود وقایه عرض و ملک خویش
سازد و بحسن تدبیر کشتی حیات خود را از غرقاب حدثان بساحل نجات رساند چون
او برین معنی قرار گرفت حکام ولایت عراق و فارس را بخدمات شایسته و کلمات بایسته
تسکین داد و بعضی از ارباب عمایم را بدرگاه پادشاه جهان‌پناه فرستاد و فرستادگان
بدار السلطنت رسیده و امرا و ارکان دولت را وسیله ساخته کلمات توران‌شاه که مشتمل
بود بر مسکنت و استکانت بعرض رسانیدند ملخص پیغام و عرضه‌داشت آن بود که اجداد و آبا
بنده پیوسته امیدوار در زمره خدمتکاران و هواخواهان آن خاندان عظیم الشان انتظام
داشته‌اند و مخدوم و برادرم پادشاه سیف‌الدین نسبت به پدر بزرگوار که چند نوبت
بطواف بیت الله الحرام مشرف شده و زیارت مرقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم بجای آورده عذر ورزید و حرمت ابوت بر طاق نسیان نهاده دست آنجناب را
از تصرف ملک کوتاه گردانید و قاعده ظلم و بیداد که در ربع دیار معهود و معتاد نبود بنیاد نهاد

و مجموع رعیت از جور و ستم او بجان آمدند و ناله و افغان بآسمان رسانیدند و روی
از طاعت و انقیاد آن بیدادگر تافته در اطراف ولایت نفیر عام برخاست و نزدیک
بآن رسید که ملک موروث بیگانگان مدخل نمایند اشراف قبایل و رؤسای عرب
از پدر بزرگوار التماس کردند که بار دیگر بامور مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت
التفات و اهتمام نمایند و چون آنجناب از مباشرت شغل حکومت بکلی اعراض نموده بود
و متوجه درگاه احدیت گشته به تکفل آن مهم بنده را اشارت فرمود و اکنون بنده جانی
باقبال حضرت خاقانی و صوابدید پدر بزرگوار زمام مدار عالیمقدار و اتفاق لشکر مسکنت شعار
والی این ولایت است و ایستادگان پایه سریر اعلی را باضعاف و آلاف دستور پیشتر باج
گذار و فرمانبردارم و هرچه دارم از ملک و مال بنواب حضرت می‌سپارم و امیدوارم که بنده
کینه و دعاگوی دیرینه بخدمتکاری قبول فرمایند و بسخنان فریبنده آن غدار که با پدر آن معامله
تقدیم رسانیده التفات نمایند و ایلچیان با عرضه‌داشت ملک توران‌شاه و جواهر بیشمار
و دُرر آبدار و غرایب رغایب و نفایس سفاین را که برسم نثار و پیشکش فرستاده
بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و امرا را که متحرک بودند بایصال پیلاکات و تبرکات تسکین
دادند حضرت خاقان سعید چون بر مضمون سخنان ضراعت‌آمیز پادشاه توران‌شاه
اطلاع یافت بروی ترحم فرمود و فرمان همایون بجانب عراق و فارس فرستاد که
لشکریان دست تسلط از تخریب عرصه هرموز بازدارند و گوشه‌ای از نواحی و حوالی هرموز را
که مصلحت دانند بدیوان پادشاه بازگذارند امرای عراق و فارس گنج مال بسیار از پادشاه
توران‌شاه بر سبیل ارتشا گرفته بودند بهانه‌ای جستند که دیگر تعرض بولایت او ننمایند

واز ینمعنی متقاعد شوند چون فرمان واجب الاذعان از جانب خراسان بایشان رسید صلاح
دران دیدند که ملک تورانشاه قلعهٔ شرک را بتصرف پادشاه سیف الدین گذارد و این قلعه
از باقی قلاع بهر موز باب و هوا بهتر است ملک تورانشاه از سر وفور رغبت تسلیم نمود
و متقبل شد که نسبت به برادر در مقام دلجویی و خدمتکاری آمده از مراسم اشفاق آنچه
تواند بجای آورد و پادشاه سیف الدین در شرک خزیده دم در کشید و امرا صورت
مصالحه عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کردند و حضرت خاقان سعید استحسان فرمود ذکر
چند قضیه که پیش از توجه حضرت اعلی خاقانی بجانب مشهد صدور یافت یکی از آنجمله قضایا اینست که آنحضرت
در سنه احدی و اربعین و ثمانمایه امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار را تربیت فرمود
و امیر حسن جاندار در زمان صاحبقران فلک اقتدار در معارک و مواقف آثار شجاعت
بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید او و فرزندان امیر یوسف
خلیل و امیر شیخ حاجی در سلک اعاظم امرا انتظام داشتند و چون در فتنه امیر جهانملک
صورت عذر بر لوح ضمیر نگاشته شد بدین سبب در خراسان محل اقامت ایشان نماند
لاجرم راه عراق پیش گرفته بخدمت میرزا اسکندر رفته چنانچه شمّهٔ ازینمعنی سمت گذارش
یافت و چند گاه امیر حسن و اولاد او در اصفهان ملازم بودند و از آنجا متوجه کعبهٔ معظم
شدند و شرف زیارت بیت الله دریافته بازگشتند و بار دیگر بمیرزا اسکندر پیوسته شدند
و دران هنگام که رایت فیروزی نشان از قشلاق مازندران بجانب اصفهان
در حرکت آمد امرای میرزا اسکندر از وی روی گردان شده در ساوه یوسف خلیل را
گرفته بدرگاه عالمپناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر پذیرفت و حضرت خاقان سعید از جریمه

یوسف خلیل و برادرش شیخ حاجی که امرای میرزا اسکندر او را همراه آورده بودند درگذشت
و راه و رسم ایشانرا که سابقاً داشتند بدیشان ارزانی داشت و در سال مذکور امارت
دیوان میرزا رکن السلطنة و الدین علاء الدوله با میر شیخ حاجی تفویض نمود و حل
و عقد امور در خانه شاهزاده را بعهده کاردانی او بازگذاشته و صلاح ملک و مال
آنجناب را برای رزین و فکر دوربین او منوط و مربوط گردانید و درین سال امیر
شیخ لقمان برلاس که در دیوان تواجی منصب امیر الامرایی داشت در زمان
سلطنت حضرت خاقان سعید بغایت معظم و مکرم می زیست اسب زندگانی و
طومار حیات را پی کرد و آنحضرت موجه و منصب امیر مرحوم را به پسر رشید او امیر لقمان
عنایت فرمود و همچنین امیر ملک حسین که راس و رئیس یساولان بود با میر شیخ لقمان
در سفر آخرت موافقت نمود و پادشاه جای او را بولد وی امیر فرخ حسین داد و در
جمادی الاول این سال امیر بابا مسعود بن امیر بابا محمود بن خواجه رستی بجانب رستمدار
رفت و در زمانی که حضرت خاقان سعید نوبت سوم در آذربایجان بود کوتوالی
قلعهٔ اختیار الدین بامیر بابا مسعود میداشت و او جوانی بود بغایت فتاک و بی باک
چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در زنک پردهٔ مستوران رعیت می کوشید و با رنود
و اوباش صحبت میداشت و انواع حرکات ناشایست از وی در وجود می آمد گاهی
از حصار بیرون می آمد و در حصار ملک یک شبانه روز بلکه بیشتر باواز طبل و نقاره شراب
می خورد و گاهی به پل مالان و خیابان عزیمت می نمود و در رفتن و آمدن بشرب خمر
و انواع ملاهی مبادرت میکرد و آثار تباهی و بیراهی بر صفحات روزگار او ظاهر و لایح بود

وحکام ملک هراة از بیم امیر علیکه که با بامسعود با وعرق خویشی داشت بمنع و زجرا و قیام نمی نمودند

وجون با بامسعود جهانرا از شر و شور خود بازپرداخت حضرت خاقان سعید کوتوالی حصار

اختیار الدین ببرادر او موسی میرک مفوض داشت و خدمتش جوانی بغایت چابک سوار

وتیر خوب می انداخت جنانچه در اعیاد بحضور پادشاه و امرا از دو طرف قبق می تاخت

وتیری افکند و بیشتر آن بود که تیر او بقبق میرسید و درین سال امیر یادگار شاه ارلات که از

امراء عظام بود و میرزا رکن الخلافت والدین علاء الدوله داماد او جهان فانی بدرود کرد و شاهزاده

مشار الیه مراسم عزا قیام نمود و درین سال مذکور بفرموده خاقان سعید سلطان مسعود بن

میرزا سیورغتمش حدر معلی عایشه بیکه صلبیه میرزا بایسنغر باآیین دین نبوی و شرع مصطفوی

در نکاح آورد و چند روز بساط عیش و عشرت مبسوط گشت **ذکر فرمان فرمای انام**

وتوجه بزیارت امام هشتم علیه السلام و معاودت آنحضرت در کمال احتشام و آمدن ایلچی مصر جهانگشای

نام و بیان بعضی قضایا که واقع شد در خلال این ایام درسنه اثنی واربعین وثمانمایه حضرت اعلی خاقانی در کمال

عز و تمکین نجم ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان خراسان متوجه شهر مقدس شد و غلغله

نهضت همایون بسمع ساکنان این گنبد مسدس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا

محمد جوکی عازم ماوراء النهر شد و بسعادت ملاقات پادشاه هنرپرور و برادر بزرگتر میرزا

الغ بیک فایز گشته بصنوف نوازش و اشفاق اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله نیز

برحسب اشارت علیه عزیمت قشلاق استراباد فرمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب

مرو افراخته و بمقصد رسیده دران ولایت بعمارت و زراعت اشتغال نمود و حضرت پادشاه

اسلام جون بخطه جام رسید مراسم زیارت بجای آورده اولاد عظام شیخ الاسلام احمد را

اعزاز واحترام نمود و ایشان نیز امر ضیافت را جنانچه سزاوار بود بجای آوردند و آنحضرت

مشایخ انام را انعام واحسان فرمود و از آنجا موکب همایون نهضت نموده بسعدآباد

رسید و حضرت اعلی خاقانی دران منزل نهضت نمود و باسباب شکار بپرداخت و دران

صحرای وسیع صید فراوان انداخت و جون ازان مهم فراغت یافت عنان توجه

بجانب مشهد تافت و منازل طی کرده جون بمقصد رسید در شرقی شهر بجهار باغ که معما

همت آنحضرت احداث فرموده بود فرود آمد و روز دیگر بآستانه امام هشتم علیه الصلوة

والسلام رفته عتبه علیا قبه را که مرقد آن پاک و پاکزاده است ببوسید و سادات و مجاوران آن مزار

بفنون انعام و صنوف احسان مسرور و شادمان ساخت و بجهار باغ آمده عزیمت بطرف

مستقر دولت معطوف داشت مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمة الله علیه در تاریخ نوشته

که جون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی اصغر چند بریان و باقی اسباب دعوت

بنوعی کشید که دیده ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردید از آنجمله قریب صد طبق جوشیره

حاضر ساخت و آنحضرت خدمت خواجه را بالطایف پادشاهانه بنواخت فی الجمله لواء

ظفر انتما از خطه جام در حرکت آمده در جهاردهم ماه جمادی الاولی هوای فضاء هراة از غبار سم سمند

جهان پیما شهریار خجسته لقا معطر گشت و درهمین روز امیر علیکه کوکلتاش که بجانب مرو

رفته بود باز آمد و منظور نظر کیمیا خاصیت شد و درین سال میرزا الغ بیک قاصدی

معتمد بخراسان فرستاده مخدره خویش حبیبه سلطان خانزاده بیگم را که مهد علیا گوهرشاد آغا

که بتعهد و تربیت او بسیار اهتمام نموده بود طلب داشت و بنا بر التماس آنجناب بانوی

کبری را باآیین و حشمت تمام بسمرقند فرستاد و درسال مذکور میرزا سلطان محمد جهانگیر

که از صبیهٔ حضرت خاقان متولد شده بود از این دار پروحشت بروضهٔ جنت خرامید
و این معنی سبب حزن و ملالت آنحضرت گردید عزای سنگین داشته شد و درین سال
جناب معلی مآب مولانا جلال الدین لطف الله که صدری صاحب وجود بود و حضرت اعلی
خاقانی نسبت با او التفات و اهتمام تمام داشت براه عدم رفت چون دیگران استاد
قوام الدین معمار که بانی مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد بیگم بود درین سال از خرابهٔ دنیا رحلت نمود
و در خلال این احوال حضرت خاقانی امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را امیر الوس
ساخت و زعامت لشکر بجنس و رایت او باز گذاشت و در سنه ثلاث و اربعین و
ثمانمایه سلطان مصر جقماق الملقب بالملک الظاهر ایلچی جیجکتوقا نام بدرگاه پادشاه گردون
احتشام فرستاد و اظهار محبت و وداد و ارادت و اعتقاد نمود و سبب اینمعنی آن بود که پیش از
وصول برتبهٔ سلطنت سلطان جقماق در خواب دید که حضرت خاقان سعید میان او را
گرفته و برداشته بر تخت سلطنت مصر نشاند و سلطان جقماق از غایت فرح و سرور بیدار
شده از فور نشاط و کمال انبساط در جامه نمی گنجید اما این راز سربسته با هیچکس در میان ننهاد
و منتظر طلوع کوکب جلال از افق سعادت و اقبال می بود و باخود قرار داد که هرگاه که دست
در کردن مقصود حمایل کند پای از دایرهٔ ولای حضرت پادشاه ظفر لوا بیرون ننهد و بقدر امکان
در ازدیاد مصادقت شهریار جهانیان سعی نماید و دران هنگام که فرمان فرمای مصر و شام
ملک اشرف از جهان ناپایدار بدار القرار رفت جقماق بیک آیرآخور بود چون آن سعادتمند
مؤید بتایید ازلی و مخصوص بعنایت لم یزلی بود امرا و ارکان دولت ملک اشرف در تعیین
پادشاهی نافذ الحکم که از عهدهٔ دارایی سپاه و رعیت بیرون تواند آمد مشورت نمودند قرعهٔ

اختیار بر جناب سلطان جقماق افتاد صنادید مصر و کبراء شام و عظام ایام با وی بیعت کردند
و او را الملک الظاهر لقب دادند و چون سلطان جقماق بر سریر سلطنت بلا دغدغه تمکن
یافت از امری که با خود قرار داده بود یاد آورد و در اظهار وداد و اتحاد نسبت بحضرت
خاقان سعید با اعاظم و اعیان مملکت مصر مشورت فرمود و چون از زمان ظهور دولت
چنگیزخانی سلاطین و عظمای آن مملکت تا آن هنگام با خواقین ترک شیوهٔ معادات
می ورزیدند و مقربان و خواص سلطان جقماق این شیمه بمیراث داشتند اکثر مانع
آمدند و بنا بر آنکه سلطان در دوستی پادشاه بلند مکان بی اختیار بود بر رای شرذمهٔ قلیل
که سلطان نژاد دران فکر استحسان نمودند بامضاء عزیمتی که در خاطر او بود جزم فرمود و جیجکتوقا را که
از خواص او بمزید کیاست و سخن گذاری اتصاف داشت برسالت تعیین نمود و او را
با علبهٔ تمام و تبرکات لایق و تنسوقات مناسب که درخور و سزاوار خسروان ذو الاقتدار
و شهریاران فلک مقدار باشد روانهٔ خراسان گردانید و چون خبر وصول جیجکتوقا
دران نزدیکی بسمع اشرف اعلی رسید آمدن او موافق مزاج همایون آمده امیر حبیب الله
سلدوز که در زمرهٔ مقربان انتظام داشت برسم استقبال فرستاد و رسول مصر بدار السلطنت
هراة رسیده او را در باغ امیر شاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز بارگاه فلک
اشتباه آمده بوسیلهٔ امراء عظام بتقبیل انامل فیاض پادشاه ستاره احتشام استسعاد
یافت و پیشکشها بمحل عرض رسانیده بعز قبول مقرون گشت و حضرت خاقان سعید از احوال
سلطان مصر استفسار نمود و اظهار مصادقت و موافقت فرمود و برحسب فرمان ایلچی را
بر دست راست در جرگهٔ جوجیان رفیع الشان نشاندند و دران روز طویی عظیم ترتیب نموده

بودند واکثر خوانها و طبقها و کاسهاء مجسم از طلاء احمر و مرصع بیواقیت و جواهر قیمتی و در ربود وایلچی بعد از تناول طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق خود باز گشت میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف بنوبت ایلچی را طلبیده طویهای بتکلف ترتیب نمودند و اسبان راهوار و خلعتهای شاهوار ارزانی داشتند و همچنین امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد از دقایق ضیافت و لوازم انسانیت نکته مهمل نگذاشتند و ایلچی بعرض همایون رسانید که سلطان جقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور التماس نموده که ارسال فرمایند تاویلات حجت اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی و شرح تلخیص جامع خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدوله پهلوان و روضه در مذهب شافعی و باوجود آنکه مجموع این کتب در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه بخط خوب نوشتند و جلد دلکشیده مکمل ساختند و با [illegible] علیه استادکان پایه سریر اعلی طویی بعظمت ترتیب دادند و بجهت پادشاه مصر سوغات و [illegible] که چشم بیننده در تماشای آن خیره می ماند و ادراک مبصران بسرحد قیمت یکی از آنها نمیرسید تعیین رفت وایلچی را در شهر دهم ماه رجب بمجلس همایون آوردند و حضرت خاقان سعید او را پنجاه هزار دینار نقد و تشریفات خاصه و اسبان مکمل با در فتار عنایت فرمود و پنجاه نوکر او هریک را اسب و جامه و هزار دینار نقد دادند و رخصت انصراف مملکت مصر ارزانی داشتند و در وقت اجازت [illegible] معروض داشت که سلطان جقماق بنده را فرموده که بدستور بندگان حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز و یزد و کاشان است دیده و احوال و اوضاع آنرا معلوم کرده باز نمای حضرت خاقان سعید ملتمس او را مبذول داشته احکام بآن بلاد نوشتادکه پیش از وصول

ایلچی آن شهرها را آذین بندند و مبلغ صد هزار دینار کپکی از آن چهار شهر برسول مصر دهند مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی را که از تربیت یافتگان دولت ابد پیوند بود فرمود که برسم سفارت بمصر رود و تبرکات و هدایای سلطان جقماق و آن پنج کتاب بایلچی تسلیم نمود و ایلچیان اسباب یورش مهیا ساخته و کارها پرداخته بجانب مصر و شام روان شدند و درین سال جناب میرزا علاء الدوله را حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرمود و بسلطان ابراهیم موسوم گشت و این عطیه در شب سیوم شعبان بصدور پیوست و قلم سحر آثار مقتفی فضلاء جهت تاریخ ولادت او بر صفحه روزگار نوشت که تاریخ شود سوم از شعبان و چون میرزا سیورغتمش را که حاکم ولایت کابل و غزنین و آن حدود بود ولد رشید حضرت خاقان سعید بود وفات یافت دو پسر بیادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراجار و حکومت آن بلاد بر پسر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد و او بخلاف قاعده و توره می زیست و رعیت آن ولایت از ظلم و بیداد شاهزاده بجان آمدند و میرزا قراجار از برادر متوهم شده روی بدرگاه جد بزرگوار آورد و بسعادت دستبوس مشرف شده بعد از چند روز حکومت کابلستان و زابلستان بروی مقرر گشت و شاهزاده با امثله و احکام بدان صوب روان شد و میرزا مسعود بپایه سریر خلافت مصیر طلب داشتند و میرزا قراجار بمقصد مقصود رسیده میرزا مسعود بدار السلطنت هراة آمد و چند گاه در مقام حجاب مانده بمجلس همایون آمد شد می نمود و عاقبت بعنایت و عاطفت مفتخر و مستظهر گشت و درین سال مذکور حضرت خاقان سعید بر خرجنته بار صید و شکار قیام نمود و چون خاطر اشرف اعلی از آن کار فراغت یافت بدار السلطنت هراة مراجعت فرمود و درین سال جناب فضایل مآب مفتی فریقین و امام مذهب مولانا علاء الدین عبد العزیز مشهور بمولانا زاده ابهری عزم زیارت بیت الله الحرام کرد و بعد از طواف

و ادای مناسک حج مراجعت نموده در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست و هم درین سال
امیر فرمان شیخ که در امور ملک و مال حضرت خاقان سعید اعتبار و اختیار تمام داشت رخت
بعالم بقا کشید و از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت متکلف و نازنین و در سنه اربع
و اربعین و ثمانمایه سید مرتضی محتسب بعرض رسانید که این مخلص کمینه از شکستن خمهای شراب
شاهزادگان عالیمقدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله عاجز است بلکه رسیدن بخمهای نهانی
ایشان محال می نماید آنجا مگر شمال وزد یا صبا رود و آنحضرت بنفس شریف سوار شد
و هر جا که شراب یافت فرمود که برخاک ریختند و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که جناب
شیخ الاسلام الاعظم هادی طوایف الامم قدوة ارباب طریقت اسوة اصحاب حقیقت صدر
نشین بارگاه ملک اکبر شیخ بهاء الملة والدین عمر از وفور صدق و نیاز عزیمت سفر مبارک
حجاز فرموده طایفه از خداوندان سلوک و دیگر افاضل و اعیان خراسان و متمولان
آن دیار موافقت نمودند و هر چند امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادتمندان که در
شان حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند خواستند که اندک تحفه بطریق هدیه قبول
فرمایند میسر نشد دیگر از وقایع این سال آنکه امیر علاء الدوله والدین علیکه کوکلتاش که
عمر مبارکش از نود تجاوز نموده بود فرمان یافت و او امیر خیر عادل بود و بغور مهمات رسیدگی
و داد مظلوم از ظالم ستاندی و تخم کشت او سالی از صد هزار خروار گذشته بود و حضرت
خاقان سعید منصب امیر مرحوم را به پسر او امیر شیخ ابو الفضل ارزانی داشت و خدمتش در
دیوان اعلی بجای پدر بنشست و امیر علیکه در گنبد مدرسه سر خیابان که ساخته و پرداخته
همت عالی نهمت اوست مدفون گشت و هم درین سال امیر اویس بن امیر آقبوغا

که از خدمت سلطان اعراض کرده بود و زیارت حرمین شریفین دریافته برحمت
ایزدی پیوست و در حظیره که خود ساخته بود در شرقی خیابان بخاکش سپردند و درین سال
عایشه بیکه بنت میرزا بایسنغر که سلطان محمود کابلی ویرا در حباله داشت وفات یافت
و درین سال قاصدی از طرف استراباد مانند برق و باد رسیده خبر آورد که لشکر اوزبک
بیخبر آمدند و حاجی یوسف خلیل در معرکه ایشان پای ثبات فشرده شهادت یافت
و درین سال خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسالت مصر رفته بود در غره از اعمال
قدس بجانب بهشت شتافته همنشین قدسیان شد و پیلاکات و تبرکات او پسر او امیر رحیم
بمصر برد و حضرت خاقان سعید موجه و منصب او را باولاد او ارزانی داشت و در خلال این احوال
از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملکت آغا که سابقا جناب میرزا عمر شیخ
در حباله داشت و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا ازو متولد شدند و بعد از شهادت شاهزاده
مرحوم حضرت خاقان سعید جناب عفت مآب را بخواست و میرزا سیورغتمش ازو بوجود آمده
ازو وفات یافت و در قبة الاسلام شهر بلخ در گنبد مدرسه که معمار همتش بنا کرده بود مدفون شد
روانش بخلد برین شاد باد آنحضرت از مفارقت انیس قدیم و جلیس دیرین غبار ملال
بر خاطر نشست و قطرات عبرات از فواره دیده بر خساره روان شد و تعزیت سنگین
داشت و در آخر ذی الحجه سال مذکور مناره فلک الدین که در بازار عراق بر شرقی مدرسه
نظامیه بود بیفتاد و دوازده کس که در صحن مدرسه بخواب رفته بودند از آسیب آن دیگر بیدار نشدند
چنین استماع افتاده که فلک الدین از امراء سلطان سنجر بوده و از قبل سلطان سالها در هرات
حاکم بود و عبد الواسع جبلی بنام او قصاید غرا دارد و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمایه خواجه

شمس الدین سمنانی که مربی اهل فضل و کمال بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز گشت و امیر علی شغانی از دیوان معزول شد و اینمعنی بر مزاج اشرف خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی بغایت دشوار آمد چرا امیر علی شغانی در جمیع مهمات دیوانی که خواجه می ساخت متابعت مینمود و خواجه شمس الدین در مقام مضایقه و منافقه می بود

ذکر شکایت امراء فارس از شیخ ابو الخیر و ابنای مهام او بجز

امراء مملکت فارس شکایت نامه باستان دکان پایه سریر اعلی ارسال نمودند مضمون آنکه مجموع رعیت از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و نفیر و فغان باسمان رسانیده اند و میرزا سلطان عبد الله را در هیچ امر از امور مدخل نمیدهند تا بامرا چه رسد حضرت خاقان سعید چون برین قضیه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر سیدی را که از امرا با حشمت بود بضبط و ربط سیاست امتیاز داشت بحکومت آن مملکت فرستاد و او چند گاه در ولایت فارس بان امر قیام نمود و چندان ظلم و ستم از وی صادر شد که مردم بجان و دل طالب ابو الخیر شدند درین اثنا نفیر مظلومان و نفرین ایشان مؤثر افتاده امیر سیدی بخنگ عزرائیل گرفتار گشت و او را از شیراز بخراسان آوردند و بگنبد مدرسه که در مشهد مقدس ساخته و پرداخته بود دفن کردند و حضرت خاقان سعید در باب ضبط مملکت فارس با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود در اینجا رای بر ارسال خواجه معز الدین ملک سمنانی قرار گرفت و خدمتش بان صوب روان شد و چون خواجه ملک بشیراز رسید شیخ ابو الخیر بی اختیار متحیر گردید و چاره جز آن ندید که بدرم و دینار و نقد و جنس از خواجه ملک باز رهاند تا بتدریج خود را بمملکت خراسان اندازد و رخصت حکومت فارس بار دیگر از دیوان اعلی حاصل سازد عاقبت قاصدان بدار السلطنه هرات فرستاد و تحف و هدایا مصحوب ایشان بجهت ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشته التماس نمود

که او را با پایه سریر اعلی طلب دارند امرا بعرض رسانیدند که چون مدت مدید شیخ ابو الخیر صاحب اختیار مملکت فارس بوده و در امور مالی شریک و سهیم نداشته و چون حکم شده که تفتیش او را تحقیق کنند مناسب چنان می نماید که مهم شیخ در دیوان اعلی قرار یابد اگر فرمان نافذ گردد باحضار او ایلچی فرستاده شود و حضرت خاقان سعید رای امرا را مستحسن داشته بطلب او قاصد و نشان روان فرمود و چون ایلچی بشیراز رفته نشان همایون رسانید شیخ ابو الخیر مانند جره باز در پرواز آمد و چون بمقصد رسید شاهزادگان و امرا را پیشکشهای سنگین کشید و بوسیله آنجماعت بشرف دستبوس اعلی خاقانی مشرف و مزین شده تحف و بیلاکات چندان گذرانیده که همگنان آنرا عظیم شمردند و از کثرت خدمات شایسته امرا و ارکان دولت را چنان ساخت که همه متفق الکلمه بعرض همایون رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام می باید و مهمات جزایر و جزیره ششتر و باقی ولایت خوزستان تا حدود بغداد بی حسن تدبیر او تمشیت نمی پذیرد و شیخ در توفیر مال دیوانی سعی می نماید و هر ساله واجبی مملکت فارس بهزار و صد تومان اجارت میکرد سخنان امرا موافق مزاج اشرف اعلی آمد و آنحضرت شیخ ابو الخیر را بتشریفات فاخر بنواخت و زمام امور مملکت و مال آن دیار در قبضه کفایت او نهاد و شیخ رخصت مراجعت یافته مقرون باحترام و اعزاز متوجه دار الملک شیراز شد و نوبت طرح اساس حکومتی انداخت که قلم دو زبان از تحریر و تقریر آن قاصر است و خواجه معز الدین ملک سمنانی در جرگه امراء عظام انتظام داشته در دیوان میرزا عبد الله بهرزد و درین سال بانوی عظمی گوهرشاد بیگم عازم سمرقند شد و سبب این عزیمت آن بود که میرزا عبد اللطیف در بدایت حال در ملازمت خاقان روزگار جد بزرگوار خود دلبری برد و در اوایل سنه خمس و اربعین و ثمانمایه

رنجیده خاطر بطرف ماوراء النهر رفت و موجب رنجش شاهزاده آنکه بلقیس زمان گوهرآغا محبت فراوان بمیرزا علاء الدوله داشت و از کمال دوستی او بحال دیگر فرزندان نمی پرداخت و چون میرزا عبداللطیف بجانب سمرقند توجه نموده غیبت او امتداد یافت حضرت خاقان سعید از فراق جگرگوشه بی طاقت شد چه انس و الفت تمام نسبت باو داشت و جهت غیبت شاهزاده بعنایتی مهد علیا دانسته پیوسته از حرم محترم اظهار خاطر ماندگی می نمود که فرزند ارجمند مرا از من جدا کردند و مهد عظمت شعار از طریق اضطرار سفر ماوراء النهر اختیار کرد و چون آوازهٔ عبور مهد علیا در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیگ برسم استقبال روان شد و شرف دستبوس والدهٔ بزرگوار حاصل کرده در ملازمت محفهٔ بلقیس زمان بشهر بازگشت و خدمات شایسته نسبت بملازمان مهد عصمت بجای آورد و تحف و هدایاء بایسته گذرانید بعد از چند روز میرزا عبداللطیف را با آیین و تجمل پادشاهانه ملازم والدهٔ بزرگوار خود بخراسان روان ساخت ایشان چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنت هراة رسیدند و حضرت خاقان سعید از وصول فرزند بجان پیوند بغایت مسرور و شادمان گشت مقارن این حال مریم سلطان بیگه بنت حضرت خاقان سعید که در حبالهٔ میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود وفات یافت و در مدرسهٔ والدهٔ خویش گوهرشاد آغا مدفون شد و درین سال شاه جلال برادر ملک علی نیم روز از این دار ملال ارتحال نمود و حضرت خاقان سعید معتمدی را با آن صوب فرستاد تا ملک علی را اعزاز رساند و هم درین سال مولانا شمس الدین محمد آدم که بغایت زاهد و متورع بود و معالجهٔ بیماران بی طمع و بی توقف می نمود از استراباد روز دیگر روی توجه بروضهٔ رضوان نهاد و درین سال خواجه نصرالله که خواجهٔ عالی همت صاحب وجود بود در هراة وفات یافت و هم درین سال آثار فتنه که در ناصیهٔ میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم مشاهده می افتاد حضرت

خاقان سعید او را بند کرده بقلعهٔ سلیمانی فرستاد

ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب اهل سغناق و عزیمت میرزا سلطان محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بمملکت عراق

در اوایل سنهٔ ست و اربعین و ثمانمایه رایت نصرت آیت بطرف قومس و دامغان نهضت فرمود و سبب آنکه ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریق خدمتکاری مسلوک میداشت و حرف عبودیت و فرمانبرداری بر صفحهٔ ضمیر می نگاشت درین ولا بنا بر تسویلات شیطانی گردن از طوق متابعت پیچیده باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نمود و چون مملکت ری از سردار صاحب وجود خالی بود جمعی از مردم خود را بدان صوب فرستاد و خیال تصرف و ضبط آن ولایت در ضمیر او جایگیر بود و چون این خبر بمسامع علیه پیوست حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عساکر فیروزی نشان در ظل رایت ممالک ستان روان شوند و چون موکب منصور از ولایت نیشابور عبور نمود تزلزل و اضطراب در بنیان قصر جلال ملک کیومرث افتاد عرضه داشتها در صحبت قاصدان با امرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نموده بتضرع و زاری خواهش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از سر جریمهٔ او بگذرد امرا صورت بیچارگی و عجز کیومرث را بموقف عرض رسانیدند و آتش خشم و غضب آنحضرت را که زبانه بفلک اثیر کشیده بود بزلال حسن مقال و تقریر دلپذیر تسکین دادند و در باب ضبط و ربط مملکت عراق پادشاه و امرا و سرداران سپاه مشورت نموده رایها بران قرار گرفت که باید که یکی از شاهزادگان نامدار بر سبیل حکومت متوجه آن دیار گردد و دران زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدوله قدس سره از سفر حجاز در باب الجنهٔ قزوین بزیارت قدوهٔ ارباب عیان و تحقیق شیخ احمد غزالی رحمة الله علیه فرمود برآنحضرت در آن مقام

منکشف گشت که اولیا اتفاق نموده میرزا محمد سلطان بن میرزا بایسنغر را حاکم ولایت
عراق سازند شیخ الاسلام بهاء الملة والدین عمر بهراة رسیده این واقعه را بخدمت
امیر جلال الدین فیروزشاه گفته بود و امیر مشارالیه سخن شیخ را بر خاطر خطیر داشت درین وقت
که مشورت تفویض مملکت عراق بیکی از اولاد امجاد در میان آمد امیر فیروزشاه واقعه مخدومی
شیخ الاسلامی را بعرض همایون رسانید و در باب فرستادن میرزا سلطان محمد اهتمام تمام
نمود و رای اقالیم‌گشای ولایت سلطانیه و قزوین وری را بمهر سپهر سلطنت ارزانی داشت
و زمام اختیار ولایت مذکوره را بکف درایت او بازگذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان محمد
گسیل کرده رایت دولت بجانب بسطام سعادت برافراخته و امیر فیروزشاه در رکاب سلطان محمد
تا بسطام رفت و در آنجا سلطان امیر نیکونام را تفقد و دلجویی نموده بازگردانید و خود عازم عراق شد
و چون بآن مملکت رسید اعمال سلطان و اموال دیوانی را مضبوط ساخت سرداران آفاقی
و گردنکشان اطراف روی ببارگاه کیوان اشتباه شاهزاده آورده بخدمت او کمر توسل بستند و در سنه
سبع واربعین وثمانمایه حضرت خاقان سعید را داعیه آن شد که جامه جهة پوشش کعبه ارسال نماید
و اینمعنی بی رخصت سلطان مصر میسر نمی‌شد لاجرم رای صواب‌نمای اقتضای آن کرد که نخست قاصدی
بجانب مصر روانه نماید و والی آنجا را از مافی الضمیر خویش آگاهی دهد و خدمت امیر فیروزشاه که صاحب
اختیار ملک بود سید شمس الدین محمد زرندی را بسفارت مقرر ساخت و مشارالیه اسباب سفر
ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد و تا بدان حدود رسید از نواحی حلب تا ممالک قاهره برحسب فرمان
سلطان آنچه امکان خدمت بود نسبت بسید مشارالیه بجای آوردند و حضرت سلطان جمعی از
مقربان باستقبال آنجناب فرستاد تا بعاطفت و مرحمت خسروانه سید را نوید دهند و ایشان

با سید ملاقات کرده مستظهر و مطمئن خاطر بخدمتش بشهر در آوردند القصه چون سید شمس الدین محمد
زرندی بمجلس پادشاه رسید مکتوب و پیلاکات بگذرانید و پیغام حضرت خاقان سعید
رسانید سلطان از احوال شهریار عصر پرسش نمود و متقبل شد که هرگاه که آنحضرت جامه
کعبه ارسال نماید او در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول فرماید و سلطان جقماق فوق الحد والقیاس
اظهار ارادت و اعتقاد نمود و جناب سیادتمآب را رعایت و انعام فرموده اجازت مراجعت
داد و مرتضی مشارالیه بازگشته و بپایه سریر خلافت مصیر رسیده کیفیت احوال و اوضاع
آنولایت معروض داشت و درین سال استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه و دخل او در امور
ملک و مال از حد اعتدال تجاوز نمود و هر کرا امیر مشارالیه بمهمی بازمیداشت هیچکس را مجال
تغییر آن نبود و هرچند اینمعنی بر مزاج همایون شهریاری دشوار می‌آمد اما چون از امراء عظام
دیگری نبود که بتمشیت مهام اقدام نماید آنحضرت تغافل و تساهل می‌ورزید و درین وقت سید
عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود و پدرش سید زین العابدین سالها بوزارت
و نیابت حضرت صاحبقران مغفور میرزا شاهرخ بهادر قیام نموده روز بروز قربت و منزلت او
بغایت و عاطفت شهریاری بمتازدیاد می‌پذیرفت تا محسود امرا و ارکان دولت گشت
و امیر فیروزشاه آنجناب را بضبط ولایت بلخ تعیین فرمود و هرچند سید استغاثه نمود مفید نیفتاد
و حضرت خاقان سعید نیز میخواست که سید بشغلی بهتر از آن معین گردد و چون امیر فیروزشاه در آن
باب مبالغه داشت بدان رضا داده سید متوجه آنجانب گشت و بحسب اتفاق در آن سال محمد جوکی بهادر
قشلاق متوجه قبة الاسلام بلخ شد و بمسامع علیه رسید که نواب و گماشتگان امیر جلال الدین فیروزشاه
بران ولایت استیلا یافته و اموال واجبی بدیوان اعلی واصل نمی‌شود و سید تنها نمی‌تواند که از عهده امور

آنجا تعقیب نماید حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که از سید عماد الدین مسعود سال مملکت
بلخ را در حضور میرزا محمد جوکی بتفصیل رساند و شاهزاده را از امیر فیروزشاه غبار ملالی بر حاشیه ضمیر
انور نشسته بود القصه میرزا محمد و سید عماد الدین به تفحص قضایای بلخ از سر جد و اجتهاد مشغول شدند
درین اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا محمد از ولایاتی که سیورغال اوست زیاده از واجبی مال
می‌ستاند و رعیت از نواب و کاشتکان او در زحمت اند و آنحضرت جهت فرزند سعادتمند
فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و بس و در دیگر مواضع دخل نماید و خواجه شمس الدین بخاری را
جهت ضبط اموال مواضعی که از شاهزاده باز ستده بودند بعراق فرستادند و مقارن اینحال خواجه
معز الدین ملک سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ مجیب الدین ابوالخیر بنا بر اشارهٔ علیه خاقان سعید
در مجموع ممالک فارس بی منازعی فرمان روا شد

ذکر عروض مرض بر ذات پادشاه اسلام و بیان بعضی از وقایع و وفات امیر جلال الدین فیروزشاه

در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه مزاج همایون
حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بسر حد اعتدال کشید و روزگار باصابت عین الکمال یار شده
نیل عارضه بر رخسار همایون فال کشیده مرضی صعب روی نمود حضرت خاقان سعید سر ببالین ناتوانی
نهاد و اطباء حاذق و حکیمان صادق در معالجه ید بیضا می نمودند و بانفاس عیسوی در مداوا میکوشیدند
و مرض بهیچگونه دفع نمی شد دلها هراسان و خاطرها پریشان شد درین اثنا حضرت مقتدای انام
و پیشوای مشایخ ایام المحتظی من الواردات الغیبیه بالحظ الاوفر بهار الحق والحقیقة والدین شیخ عمر که از
زیارت بیت الحرام بازگشته در قریه جغان مقام داشت روز جمعه بعد از اداء نماز و عرض نیاز متوجه
زاغان شد و ببارگاه میهمان درآمد و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز بود که دیده
مبارک باز نمی کرد و سخن نمی گفت چشم بگشاد و بر زبان خجسته سلام شیخ کرد و شیخ بزرگوار از اداء

جواب سلام دست مبارک بدعا برداشته از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسألت نمود
و فاتحه خواند و خاقان مؤید پاک اعتقاد از آن قدوهٔ ارباب وفا چیزی طلب داشت و حضرت شیخ
دستار از فرق خویش برگرفته پیش شهریار رفیع مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرض بآن صنعت
بیمن حضرت ولایت منقبت روی در انحطاط نهاده باندک وقتی زایل گشت و خلایق حیاتی
تازه یافته نذور و صدقات بارباب حاجات و فقرا رسانیدند و خاقان جمشید مکان
بعد از کمال صحت خواست که آنچه مخزون خاطر همایون بود بظهور آورد و جامه کعبه را مصحوب
کسی که قابلیت رسالت مصر داشته باشد و بیت الله را جامه تواند پوشانید ارسال نماید و چون این
خلعت بر قامت هر کس راست نمی آید با ارباب اقتدار مشورت کرده جناب ولایت انتساب
شیخ محمد مرشدی و خدمت فضایل مآب مولانا شمس الدین ابهری را از برای این شغل خطیر
اختیار کردند و حضرت خاقان سعید بر موجب صوابدید امرا فرمان داد که جامه کعبه را که در دار العباده
یزد ترتیب داده بودند بهراة آورده در خزانه محفوظ گردانیده تسلیم ایشان نمودند
و نواب و کماشتگان مهمات جناب شیخ و خدمت مولوی ساخته و پرداخته آن دو بزرگوار
بطرف مصر در حرکت آمدند و چون قطع مسافت نموده بولایت شام رسیدند امراء آن ملک و عظماء
آن ولایت شرایط خدمت و تعظیم بتقدیم رسانیدند و بعد از آن که بحوالی مصر رسیده سلطان وقوف
یافت طایفه از خواص و مقربان باستقبال ارسال نمود تا ایشانرا در موضعی لایق فرود آوردند ایشان
و چون سه شبانروز بگذشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند پادشاه بنظر اعزاز و احترام در
نگریست و احوال حضرت خاقان سعید استفسار نموده مکتوب آنحضرت را طلب داشته مطالعه فرمود
و اظهار ارادت و اعتقاد کرده و ایلچیان را بوثاق خود باز گردانید هر روز جهة اخراجات ایشان

مبلغی کثیر مقرر فرمود و اکثر اوقات سلطان ایلچیان را می طلبید و احترام تمام می نمود و از اوضاع
ولایت خراسان و سایر ممالک محروسه می پرسید و این معنی بر مزاج امرا و ارکان دولت گران
می آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه دیر بیرون آمدند آوازه در مصر افتاد که سلطان
بگرفتن ایشان فرمانداده بود و اوباش روی بوثاق خدمت شیخ و جناب مولوی نهادند
و هرچه در آنجا یافتند بغیر صندوقهای جامه کعبه همه را غارت کردند و سلطان ازین حرکت
ناشایست خبر یافته قلق و اضطراب نمود و فرمود که ارباب فتنه دوست را از من رنجانیده اند
و شیخ و مولانازاده را طلبیده زبان بعذر بگشاد و سوگند عظیم خورد که من ازین حادثه خبر نداشتم
و اسباب سفر ایشان بجانب حجاز ترتیب کرده فلوری بسیار انعام فرمود و قاصدان همراه ایلچیان روان
گردانید امثله و احکام برای سفارش ایشان بحکام شریفین حرمین نوشت و شیخ و مولانازاده متوجه
مکه مشرفه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق حکام و خدام آنجا بیت الله را جامه پوشانیدند
و آن راه دور پیموده بخراسان بازگشتند و بپایه سریر اعلی رسیدند حضرت خاقان بر حال
ایشان نظر التفات و عنایت انداخته همراه ایلچیان رفته بود زانو زده تظلم نمود که جناب شیخ
و خدمه مولوی از انعام پادشاه مصر مرا بی نصیب گردانیده هیچ نداده اند آنحضرت فرمود که این
مهم دیوانیان بپرسند و چند روز درین باب گفتگوی نمود و عبدالله را خشنود نمودند و اینصورت
ملایم حضرت افتاد و در خلال این احوال سید عماد الدین از تحقیق معاملات ولایات بلخ فارغ شد
بهراة آمد میرزا محمد جوکی باتفاق امرا و وزرا سید مشار الیه را بمجلس همایون آورد و چون شاهزاده
شنیده بود که در زمان شدت مرض حضرت خاقان امیر فیروزشاه بترغیب و ترتیب گوهرشاد آغا
بمیرزا علاء الدوله بیعت کرده رنجشی که از وی در خاطر داشت سمت تضاعف پذیرفت بنابرین

میرزا محمد جوکی با امیر فیروزشاه در مقام معارضه درآمد و بکلی و جزوی مضایقه نمود و حضرت
خاقان بنابر مصلحت از امیر فیروزشاه جواب سخنی که نسبت بوکیلان او از تصرف اموال بلخ و
تصرف ایشان دران ولایت میکنند استفسار نمود و امیر فیروزشاه را کجی در خیال می گذشت
که امثال این سخنان از وی توان پرسید و در اثنای قیل و قال برخاست و دست بدامن زده از
مجلس همایون بیرون رفت و چند روز در خانه نشسته در دیوان حاضر نشد و آنحضرت مولانا
یعقوب پیره وانچی را پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام فرستاد که ازینجانب امری واقع نشد که
موجب ملال خاطر امیر باشد و داعیه آن نبود که وکلاء اورا در آنچه تصرف نموده اند بازخواست رود
و اگر توره چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته بیرون روند مبارکش باد و الا باید که از سخط
و غضب پادشاه برحذر باشد امیر فیروزشاه ازین پیغام رایحه انتقام استشمام نموده از کرده
پشیمان شد و لشکر اندوه و ملال بر صفحات احوال او تاختن گرفت و ازین غصه رنجور گشت و حضرت خاقان
چند نوبت بعیادت او رفت و تفقد و دلجویی نمود اما روز بروز مرض زیاده می شد تا بعد از چند روز
مرغ روح آنجناب از تنگنای قفس کالبد بجانب گلشن قدس و جمع انس خرامید و در گنبد مدرسه که در راه خیابان
ساخته او است مدفون گشت امیر جلال الدین فیروزشاه بغایت حمیده خصال بود و پسندیده افعال
در رعیت پروری و معدلت گستری در زمان خویش عدیل و نظیر نداشت و پیوسته بملازمت اهل الله
و ارباب انتباه اشتغال می نمود و در توقیر علما و اهل فضل دقیقه مهمل نمی گذاشت و اثر انعام او بر وجه
اتم و اکمل بسادات و اشراف ممالک مصر و شام و حرمین شریفین زیاده از چند و چون بنا کرد
و فرزندان شایسته بیادگار گذاشت حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک
که تعلق بامیر مرحوم داشت بولد رشید او امیر نظام الدین احمد بازگذاشت و دیگر فرزندان سعید او

امیر غیاث الدین سلطان حسین که در مکارم اخلاق و محاسن اوصاف وجود و سخا آراسته بود
و پیش ازین بچند سال در دیوان مخدومزادهٔ عالمیان علاء الدوله مهر زده در غایت حشمت میگذرانید
و درین اثنا شخصی از محافظان خزینهٔ عامره یکی از مخصوصان خود را لت پرلیغ زده داو بخدمت امیر
نظام الدین احمد رفته تقریر کرد که خازنان در زمرهٔ خاینان آمده مبلغی کثیر از خزانه برده اند و حالیا آن
وجه در حوض فلان سرای مدفونست امیر نظام الدین احمد آنسخن بعرض همایون رسانید و آنحضرت
فرمود تا خزنه را بند کردند و امرا بنا بر اشارهٔ علیه بعرض خزانه اشتغال نمودند خیانت بسیار از آن
جماعت ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابوالفضل ولد علاء الدوله علیکه و امیر احمد پسر امیر جلال الدین فیروز شاه
که بجای آبای خویش در دیوان بزرگ مهری زدند و در کوی سباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید
امیر سلطانشاه برلاس که مدبری کاردیده بود و سرد و گرم ایام چشیده و در قبیلهٔ برلاس از او اعقل
کسی نبود در دیوان ملک و مال شریک ایشان گردانید و ربط و ضبط ملک را بحسن رای و درایت و کفایت
او باز گذاشت **ذکر وفات میرزا محمد جوکی در ایام جوانی از اقتضای آسمانی بلکه بمحض تقدیر
و ارادهٔ ربانی** سرسبز نگشت بوستانی کاز ار نیافت از خزانی سردی بچمن نخواست از جای
کاخوبتری نخورد بر پای هر ناز زمانه را نیازیست هر شمع مراد را گدازیست در دهر کجاست
صبحگاهی کش نیست زپی شب سیاهی این سفله که نام شد سپهرش یکسر همه کینه است مهرش
موید این حال و مصدق این مقال وفات میرزا محمد جوکی است که در سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه
واقع شد او پادشاهی بود در کمال ابهت و شوکت و آثار شجاعت و مردانگی از صفحات روزگار او ظاهر
و انوار فطانت و فرزانگی از وجنات احوال او لایح دلایل جهانگشایی و مخایل فرمان روایی هم در زمان صبی
او و اوان نشو و نما از نسیم بستان شمایل او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در جبههٔ او
معاینه می دید و شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت بسر می برد و اینمعنی را دولتی قوی و فوزی عظیم
می شمرد و آنحضرت را در شان فرزند ارجمند غایت تمام و شفقت لاکلام بود و والدهٔ آنجناب مهد علیا
گوهرشاد آغا مزاج شهریار کامکار بحال خود نمی گذاشت و در توبیخ اعمال و افعال او می کوشید و در انحطاط
منزلت او سعی بلیغ می نمود و برادرزادگان او میرزا علاء الدوله در امور ملک و مال اختیار تمام داشت و
شاهزاده را یارای آن نبود که جزوی از مهمات که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند از نحوست سپاه
حزن و اندوه بر عرصهٔ ضمیر او تاختن آورد و قافلهٔ غم و هم در سراچهٔ دل او بار بگشاد و مهم منجر بآن شد که انواع
مرض بر ذات بی همال او عارض شده و با وجود آنکه میرزا محمد جوکی با مراض متضاده ممتحن گشت
از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نمی یافت و پیوسته در محفه نشسته بود و از نا در دیدی و دوری
جسته در اطراف سیر میفرمود تا در حدود سرخس مدبر بدن شریفش از تدبیر عاجز آمد و روی از ین سراچه
غرور برتافته در روضهٔ سرور و حبور همنشین حور و قصور شد و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر
حضرت اعلی خاقانی از دنیا و مافیها و مشغول مستوحش شد و اضطراب عظیم آغاز کرد و آخر الامر دست
در عروهٔ وثقی شکیبایی زده زبان بکلمهٔ استرجاع بگشود و نعش شاهزاده را بدار السلطنت هراة
آورده در گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون گشت و ولایتی که
برسم سیورغال تعلق بمیرزا محمد جوکی میداشت بدو پسر ارجمند او میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر
تقسیم رفت و متروکات آن جناب کا فرض میان ورثه قسمت یافت **ذکر احوال میرزا محمد سلطان
در ممالک عراق و انحراف از جادهٔ مستقیم و مخالفت بلا زمان فرمان فرمای آفاق**
میرزا سلطان محمد چون بر سریر حکومت مملکت عراق تمکن یافت گردنکشان حدود و سرداران
آفاق پای بدایرهٔ متابعت او نهاده بدرگاه فلک اشتباه شاهزاده توسل جستند مگر حاجی حسین ولد امیر

بابا حاجی همدانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و میرزا سلطان محمد از جهت استعطاف
چند نوبت ایلچیان فرستاده او را استمالت نمود و بلطف و عنایت بیکران نوید داد حاجی حسین التماس
نمود که جمعی امرای شاهزاده پیش او روند تا بعد از موانست با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان محمد
طایفه‌ای از خواص و مقربان درگاه پیش او فرستاد و حاجی حسین بقول و وعده که کرده بود وفا ننمود
و بنیاد کار بمکر و شعبده و صنعت نهاد و امرای شاهزاده که بنا بر مصلحت او بدان صوب رفته بودند
در قلعه همدان محبوس گردانید و با وجود ارتکاب جریمه چنین بزرگ میرزا سلطان محمد از آنجا
که کمال مروت و مرحمت او بود آسان آسان نخواست که بجانب همدان لشکر کشد تا رعایا پایمال
حوادث نشوند و منتسبان خاندان امیر بابا حاجی بیکبار مستاصل نگردند اما امرا عرضه داشت کردند که
اگر در دفع جاره و بی ادبی حاجی حسین اهمال و اغفال ورزند محتمل که خللی واقع شود که دست تدبیر از
دامن تدارک آن قاصر آید شاهزاده سخن نیک اندیشان از السمع رضا اصغا نموده دفع شر و فتنه
حاجی حسین بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دید و در فصل بهار که موسم حرکت
لشکرها بود بعزم جنگ او نهضت فرمود و حاجی حسین بشوکت و ابهت و کثرت سپاه
جرار و بسیاری اعوان و انصار خویش مغرور شده بسرعت هر چه تمامتر لشکر نصرت مآل را
استقبال نمود و میمنه و میسره و قلب و جناح و غیره آراسته در میدان مقابله و مقاتله رایت جدال
و مخاصمت برافراشت و فدایی وار بتصور آنکه شاهزاده بنا بر صغر سن و قلت مباشرت رزم
پیکار روی بجو در راه داده عنان از معرکه بتافته بود میرزا سلطان محمد با طایفه از مقربان و خواص
پیش از آنکه برانغار و جوانغار را یا سامیشی کنند روی جلادت بحاجی حسین و گروه انبوه او آورد
و بیمن مساعدت دولت قاهره تزلزل و اضطراب در بنیان ثبات و وقار او انداخت و هنوز

یکساعت نجومی نگذشته بود که مخالفان را منهزم ساخته خاطر شریف از دغدغه ایشان باز
پرداخت و حاجی حسین خشک لب و کبود رخسار روی براه فرار نهاد و لشکر همدان در کوه
و بیابان پراکنده و پریشان گشتند و حاجی حسین متبدل و مخذول با بیست نوکر مفلوک
گریخته بقلعه همدان رسید و اهالی قلعه با زمانه یار شده دست رد بر سینه ملتمس او نهادند
و خدمتش را بحصار راه ندادند و چون از جانب ایشان آنچه توقع میداشت بحصول نپیوست
سر در کوه و بیابان نهاد و ارباب همدان امرای شاهزاده را از حبس بیرون آوردند و مفاتیح
دروب تسلیم ایشان کردند و چند کس از بهادران پلنگ افکن در کمر کوه قلعه الوند حاجی حسین را
بچنگ آورده خدمتش را باردوی خجسته میرزا سلطان محمد رسانیدند و بر حسب فرمان
مطاع حاجی حسین را به پسر عم او که بملازمت موکب همایون مشغول بود سپردند تا در موضع
چهار باغ همدان بهمان موضع که پدرش کشته بود قصاص نمود و حضرت خاقان سعید چون
از کیفیت حالات عراق آگاه گشت بنا بر سبق خدمت حاجی حسین و امیر بابا حاجی
این حرکت از میرزا سلطان محمد نه پسندید و فرمود که مناسب چنان بود که جریمه
حاجی حسین را سلطان محمد عرضه داشت پایه سریر اعلی نمودی و چون گرفتار گشت
او را باینجانب می بایست فرستاد و بسبب قتل حاجی حسین بی رخصت غبار ملالی
از شاهزاده بر حاشیه ضمیر منیر حضرت خاقانی نشست و بعد از این فتح ارجمند
درگاه شاهزاده ملجا و ملاذ حکام و سرداران عراق گشت و از اطراف اعیان
و اشراف افواج ملازمت بارگاه او بستند و میرزا سلطان محمد ابواب جود و احسان
که هرگز بسته بود گشود و دخل ولایات بخرج شاهزاده عالی همت وفا نمیکرد و نواب و اصحاب

کفایت وغیره مضطر و مضطرب گشتند و رعیت از مطالبه و مواخذت تا وجه در زحمت
افتادند و درین اثنا فتنه انگیزان عراق که ملازم رکاب نصرت انتساب شاهزاده بودند
استماع آنجناب میکردند که مزاج همایون حضرت خاقان سعید از منهج اعتدال بالکل منحرف
شد و ضعف بدان مرتبه رسید که مجال حرکت و نهضت نبود فرصت غنیمت باید دانست
و آنچه مکنون ضمیر انور و خاطر اشرف است بظهور رسانید و امرا و ارکان دولت باتفاق
عرضه داشتند که عرصه اصفهان خالیست و بی خداوند و امیر سعادتمند ولد امیر خاوندشاه
برادرزاده امیر فیروزشاه که داروغه آنجاست بنده و خدمتکار و ایضا اعیان و روسای
اصفهان شاهزاده را استدعا می نمودند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت می
بودند و در شب سوم سنه تسع و اربعین و ثمانمایه شاهزاده بلند مکان رایت فیروزی
نشان بجانب تختگاه سلطان ملکشاه سلجوقی اعنی دیار اصفهان بکشاد
و برافراخت و داروغه آنجا امیر سعادت گرفته مقید ساخت و اموال فراوان بدست
اقتدار شاهزاده سعادت دثار آمده مجموع آنرا بر سپاه نصرت شعار تقسیم
نموده و چون از ضبط اموال اصفهان فراغت یافت تسخیر ملک فارس را
وجه همت بلند نهمت ساخت و اکابر اصفهان را استمالت داده و نوازش
فرموده با سوار و پیاده بی شمار بجانب شیراز در بیرون آمد و چون
آوازه توجه شاهزاده بسمع سلطان عبدالله رسید بنابرانکه در جنگ
صحرا حریف آن جناب نبود برج و باروی شهر را ضبط نموده اسباب
حصارداری مهیا داشته قاصدی هم عنان شمال بدرگاه

همعنان شمال بدرگاه پادشاه مظفر لوا بخراسان فرستاد و از صورت حادثه اعلام داد میرزا سلطان محمد
چون بظاهر شیراز رسیده شهر را مضبوط و مستحکم یافت خاطر بر جنگ و محاصره قرار داد و در آن اوان
که اخبار مشوش از جانب عراق و فارس بخراسان رسید حضرت خاقان سعید بغایت ضعیف و ناخوش
بود و آثار نخافت و علامات شیخوخیت بر وجنات احوال شهریار عالیمقدار ظاهر و لایح گشت و امارات
ذبول و ضعف قوت بر صفحات روزگار او روشن و هویدا و مقتضی سن بود که آنحضرت بنفس شریف تحمل
مشقت اسفار و کربت محنت سبکبر و ابوار اختیار فرماید لیکن دو چیز باعث بر آن یورش
شد یکی غیرت و ناموس سلطنت و یکی مبالغه مهد علیا گوهرشاد آغا که بانویی بود در کمال اختیار و
غایت حشمت و اقتدار ذکر توجه ماهچه رایت آفتاب اشراق بجانب مملکت فارس و عراق
محفوف بعون ملک خلاق ملک تاجبخش ملکستان چون خبر پریشانی دیار فارس و عراق شنید تواجیان
قر تمیر باطراف ممالک محروسه فرستاد تا جار رسانیدند که عساکر گردون مآثر به بلجار معین متوجه
دارالسلطنت شوند و در اندک زمانی لشکر افزون از تخمین و قیاس در ظل رایت گردون مماس
جمع آمدند و پادشاه دارارای اسکندرمنش و زیبنده تاج و تخت کیان و فرازنده اختر کاویان
در شهور سنه خمسین و ثمانمایه پای سعادت در رکاب نصرت آورده از دارالسلطنت هراة نهضت فرموده
میرزا علاء الدوله را در مرکز عز و مستقر شرف خویش قایم مقام گذاشت امیر محمد صوفی ترخان را با کار
دیوان خراسان باز داشت و چون اردوی کیهان پوی در بلده فاخره نیشابور نزول فرمود ایلچیان
امیر جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیله امراء عظام پیلاکات پادشاهانه بمجلس
عرض رسانیدند و از انوزده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من در آن اوان
که بدرگاه عالمپناه آمدم یکسواره بودم و بهمین عنایت و عاطفت آنحضرت اکنون سردار و

صدهزار سوار و همچنان خود را از زمرهٔ عبید و خدم میشمارم و بمزید پرواحسان و لطف و امتنان آنحضرت
امیدوارم آنحضرت ایلچی را نوازش بیکران فرموده باز گردانید و مولانا جلال الدین محمد را برسالت گیلان
تعیین نمود چه امیر سید ناصر کیا والی لاهیجان در زمانی که احمد مغول از جانب میرزا سلطان قصد تسخیر قلعهٔ سلطانیه کرد
جمعی از گیلان بمدد امرا بنا بر حق فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت بجای آورده بودند و این معنی موافق
مزاج همایون آمده و مولانا جلال الاسلام المشتهر بقاضی بچه سمنانی بشهر لاهیجان رسیده امیر سید ناصر کیا از التفات
حضرت خاقان سعید لوای مباهات و افتخار بذروهٔ سماوات برافراخت و قاضی بچه را رعایت بی اندازه فرموده گفت
که من این نیکو بندگی باتفاق امیر محمد رشتی بظهور رسانیده ام اگر آنحضرت عنایت فرموده کسی جهت استمالت
او فرستد می شاید و قاضی بچه بازگشته در سمنان باردوی همایون پیوست و ملتمس امیر سید ناصر کیا را عرض
داشت و دیگری متوجه جانب ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر فیاض بهره ور آمده و رایات
نصرت آیات چون بولایت ری رسید امیر سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر شیخ ابو الفضل
و امیر احمد ولد امیر فیروز شاه برحسب فرموده برسم منغلای پیشتر روان شدند و حضرت خاقان سعید
بکنبدبان رسید و میرزا سلطان محمد از توجه آنحضرت آگاه شده ترک محاصرهٔ شیراز کرد و ملک و مال و احمال و اثقال
گذاشته و دل از اسباب دنیوی برداشته باروی پوشان حرم و اندک مردی از عبید و خدم
بجانب لرستان رفت و حضرت خاقان سعید از راه شیراز منصور و مظفر بازگشته در اصفهان نزول فرمود و گفته
که طایفه از سادات و روسای اصفهان که ضمناً استدعای شاهزاده نموده بودند مقید ساختند و اکثر ایشان را
در طارم سده در اواسط رمضان برحسب فرمان بقتل آمدند و کشتن سادات عظام موافق دولت پادشاه
اسلام نبود و جناب دقایق مآب مولانا شرف الدین علی یزدی که پیوسته میرزا سلطان محمد موقر و محترم
باخود میداشت بمسامع علیه رسیده بود که مولانا نوبتی این بیت برشاهزاده میخواند که س پیر نه چرخ و اختر بخت تو

نوجوان ما آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد ما و میگفتند که حضرت خاقان سعید دیگر بعراق نخواهد آمد و
مولانا را حسب الفرمان گرفته پیش حضرت آوردند پادشاه از خدمتش پرسید که تو از کجا گفتی که من
دگرباره بدین طرف نخواهم آمد مولانا گفت که من این سخن از روی قیاس و عقل گفتم نه از طریق دلایل نجومی
و فلکی چه شاهزاده نهالیست بر جویبار سلطنت بالا کشیده و مهریست از افق خلافت طالع گشته و من بحسب
ظاهر چنان مینمود که از صرصر قهر پادشاه جهانیان ایمن اند و بیمن دولت و عنایت بسرحد کسوف و زوال
نرسد و اگر کسی بخلاف این معروض داشته باشد آن از محض افترا و عین تهمت باید دانست و میرزا
عبد اللطیف در مجلس همایون زبان بکلمات ناسزا برگشاده مولانا را بخشان درشت گفت و آنحضرت مولانا
را بمیرزا عبد اللطیف سپرد و شاهزاده بحسن تدبیر مولانا را از عقاب هلاک بساحل نجات
رسانید و مشار الیه را روانهٔ دار السلطنه هراة گردانید و حضرت خاقان سعید زمستان آن سال در
ساوری گذرانید و چون فصل شتا باخر رسید حکم واجب الاتباع جهان مطاع شرف نفاذ یافت
که امراء عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و امیر احمد فیروزشاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را
نصیحت کنند تا باردوی همایون آید و اگر شاهزاده تمرد نماید بزجر و تکلیف بیاورند و امرا امتثال
روانهٔ آن صوب شدند و امیر شیخ ابو الفضل بر دیگران پیشدستی نموده بانجا رفت و با شاهزاده بحسب
فرموده و بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر اشرف میرزا سلطان محمد را مایل بآن گردانید
که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیر گذشته را عذرخواهی نماید و بتدارک مافات مشغول شود و حضرت سعید
تا اواخر ذی الحجه در یورت قشلاق توقف فرمود و گاهی از درد معده متشکی میبود و انتظار آمدن
میرزا سلطان محمد میکشید که ناگاه صورتی روی نمود که متوقع خلایق نبود **ذکر ارتحال حضرت خاقان
سعید و انتقال او از اقاصی و ادانی ارتفاعات جمعیت بسرحد پریشانی** کدام آفتاب روی به

منظرات ارتفاع نهاد که از محنت کسوف بی تاب نگشت و کدام بدر کامل خورشید اشتباه شرف اوج دریافت
که بحضیض خسوف گرفتار نگشت از تشبیب این مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان سعید معموری مملکت بغایت
رسیده و خوشحالی سپاه و رعیت بنهایت انجامیده اسباب استغنا و کامکاری مجتمع مواد و احتیاج
و ناکامی مرتفع و منجسم چنانچه گویند که بهنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان در اردوی بازار بشمار آمد
القصه صباح نوروز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب مخلصه نوش کرده بر استر کوه پیکر عزیمت
قلعه طرک نمود تا شرف زیارت مقابر اکابری حاصل نماید و استر راهوار در اثنای رفتار مانند توسن ایام
سرکشی آغاز نهاد و چون بنا بر تعبیه ضعف قوت آنحضرت بتماسک و عنان داری نبود خواست که بمحفه درآید و آن خیمه
تقدیر پیش کشیده مضمون این مقال الا اینمود که بیت شد وقت که مرکبان انجم ها هم نعل بیفکنند و هم دم
شد وقت که این جهان حمال ها بنهند محفه و پالها و حضرت خاقان سعید بمحفه درآمده اندک
مسافتی قطع کرده این نوبت در دمعه چنان استیلا یافت که بغیر از ادای شهادتین مجال دم زدن مجال
نمود و شاه و سپاه از راه بازگشته پیش از وصول بپارگاه فلک اشتباه در اثنای طریق طوطی روح شهریاری
بجانب گلشن قدس و حدیقه انس در پرواز آمد با مسافران آنجهانی رفیق گشت از این منزل پر ملال انجمن سرا
سرور ارتحال نمود بیت درین ره خواه سلطان خواه درویش ها باخر عقبه مرگ آیدش پیش ها درین
صحرا که بوی خرمی نیست ها گیاهی بی بلا تا آدمی نیست ها و این تعزیه عظمی صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه
سنه خمسین و ثمانمایه روی نمود عمر آنحضرت هفتاد و دو سال بود هفت سال از قبل حضرت صاحبقران مغفور
حکومت خراسان کرد و مدت چهل و سه سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت
و در روز واقعه هایله و حادثه نازله از شاهزادگان عالیشان در اردوی اعلی بجز میرزا ابوالقاسم بابر
و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر که نبیره دختر حضرت خاقان سعید بود حاضر نبودند

و از امرای عظام نیز بغیر از امیر پیر لقمان برلاس هیچکس نبود چه مجموع ایشان از طلب میرزا سلطان محمد رفته
بودند و بانوی عظمی گوهرشاد آغا پیش میرزا عبداللطیف کس فرستاد که ایل و الوس را سروری نماند ترا بضبط
اردو قیام باید نمود و نگذاشت که تفرقه بحال خلایق راه یابد شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر خبر
وفات حضرت خاقان کامکار در اردو انتشار یافت و علامت روز قیامت و اثر دشت محشر بدید آمد
آه گرم و نفس سرد امیر و وزیر و صغیر و کبیر باوج اثیر و کره زمهریر رسید و میرزا عبداللطیف از برانغار
بپای طوق ظفر شعار آمد و میرزا بابر با خواص ملازمان عازم خراسان شد و میرزا خلیل بهمراهی آنجناب
روان گشت و چون عبور ایشان بر اردو بازار بود لشکریان دست بغارت برآورده و از هرکسی چیزی
میربودند مهم سپاه از حیز ضبط بیرون رفت و طوفان بالا گرفت میرزا عبداللطیف گرد اردو برآمده
چندکس را سیاست نمود و آتش فتنه را که اشتعال یافته بود تسکین داده آن روز تا شب بضبط و دارایی
سپاه مشغول شد بعد از سه روز نعش مغفرت مآل را در محفه نهاده عازم خراسان شدند و در روز این واقعه
میرزا عبداللطیف قاصدی سمعان صبا بسمرقند فرستاد تا از کیفیت حالات میرزا الغ بیک را
اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بسمع میرزا عبداللطیف رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا
باتفاق ترخانیان قصد عذری دارند و چون شاهزاده خود متلون مزاج و محبت بانوی عظمی را با میرزا علاء الدوله
معلوم داشت این سخن در ضمیرش جایگیر آمد و بغایت متفکر و متوهم شد و مفسدان تحمل خیانت
یافته او را بران داشتند که مهد علیا و ترخانیان و امیر نظام الدین احمد را با توابع و لواحق ایشان
غارت کرد و هرکرا که ارزی توهمی داشت بند فرمود و این واقعه در سلخ ذی حجه میان خوار ری و سمنان
دست داد شاهزاده اردوی بزرگ را سر کرد و سودای سرداری در دماغ مستحکم گردانیده روان
شد تا بسمنان رسید و در آنجا دستور اعظم خواجه پیر احمد الخوافی و خواجه شمس الدین علی السمنانی

که در شب واقعهٔ هایله در اردوی خاقان سعید مغفور بیرون رفته بودند بموکب شاهزاده پیوستند و بموجب
حکم بدستور سابق در دیوان میرزا عبد اللطیف مهر زدند و شاهزاده مانند جد بزرگوار خویش صدق
و نیاز پیش آورده بزیارت مقرب بارگاه حضرت سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفت تمام
و از روحانیت آن بزرگوار استمداد همت نمود و از آنجا نهضت فرموده متوجه دامغان شد و داروغه آنجا
شقاوت فرجام دروازه را بسته ابواب ابا بر خود کشاد و طایفه قوچین که ملازم موکب همایون بودند
و با آن نازنین علاقه قرابتی داشتند و هر چند او را نصیحت کردند مفید نیفتاد و محط دعوت در اردوی
شاهزاده بمرتبه بود که هرگز مثل آن در هیچ زمان نشان نمیداد و عبور از آن مکان بی یراق متصور نبود لاجرم
میرزا عبد اللطیف فرمان داد که لشکر دامغان را مرکزوار در میان گرفتند و در اطراف آن شهر افواج سپاه
فرود آمدند و در شب نخست امیر پیر لقمان برلاس از امیرزاده عبد اللطیف روی گردانیده متوجه دار السلطنت
هراة گشت و شاهزاده بعد از محاربه شهر دامغان را مسخر ساخته فرمان داد تا چریک منصور دست بغارت و تاراج
برآوردند این مثل مشهور است که گرگ را دوختن باید آموختن که دریدن کار اوست سپاهیان که در بند بهانه بودند
هر چه در ولایت دامغان اسم شیئی بر آن اطلاق می یافت ربودند و چون سعادت اکثر رخ نمی‌بود بشفاعت
قورچیان بخشید و جناب شاهزاده از دامغان به بسطام آمد و در آنجا مجاوران مزار حضرت سلطان العارفینی
قدس سره بعرض رسانیدند که چون میرزا ابو القاسم بابر بدین بقعه شریفه نزول فرموده از جانب
جرجان قاصدان رسیده او را طلب داشتند و او چون ابر و باد باستراباد شتافت و کیفیت حال چنان بود که
حضرت خاقان سعید در آن سال بعضی امرای تومان را بولایت جرجان میفرستاد تا از سر حد دشت قبچاق بر خبر باشند و در
آن سال از امرای عالیمقدار در آن مملکت امیر هندوکه اقامت داشت و چون خبر واقعه ناگزیر آن حضرت
بسمع او رسید اول بضبط اسباب دیوان و اموال و جهات امرا اشتغال نمود و قاصدان بسر راهای

فرستاد تا هر جا که میرزا بابر دوچار خورند آنجناب را بتوجه جانب استراباد ترغیب و تحریص
نمایند و چون شاهزاده باستماع التماس امیر هندوکه بحدود مازندران رسید امیر هندوکه چند
منزل استقبال نمود و شرایط خدمتکاری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و مفصل گلهای اسبان معروض
گردانید و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و سایر اسباب سلطنت بگذرانید و بغایت مستحسن
و مقبول افتاده مملکت مازندران در قبضه اقتدار نواب و گماشتگان شاهزاده جهان قرار
گرفت میرزا عبد اللطیف چون برین حال اطلاع یافت بر پل ابریشم آمد و نخست خواست که
بجانب ماوراء النهر توجه نماید و باز از آن برگشته بطرف سبزوار میل نمود و در اثناء راه بسامع
میرزا عبد اللطیف رسید که امیر سلطان شاه برلاس و امیر بایزید برلاس که بطلب میرزا سلطان
محمد رفته بودند مراجعت نموده بدرگاه میرسند و امیر شیخ ابو الفضل در عراق توقف کرده
و امیر نظام الدین احمد و امیر فیروزشاه از راه ترشیز بهراة رفته و دیگر امرای برلاس باردوی
شاهزاده بدستبوس فایز گشتند و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نشابور رفت و ترخانیان
همچنان مقید و محبوس و محفوظ و مضبوط بودند و چون شاهزاده به نشابور رسید شنید که میرزا
علاء الدوله ابواب خزاین که بسالهای دراز در قلعه اختیار الدین جمع آمده بود گشاده
لشکر فراهم می آورد و جمعی از سرداران بجانب مشهد رضوی فرستاده است

ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری او بقید آفت و دوام محنت

سابقا سمت گذارش یافت
که در آن اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله
را در دار السلطنت هراة بجای خود باز داشت و چون آنحضرت رفت تا عالم دیگر گوهر
شاد آغا ایلچی بعنان شمال و صبا بهراة فرستاد و ایلچی بهفت روز از ری بمقصد رسید میرزا علاء الدوله

از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب ابواب گنجهای جهان که اندوخته بجد و کان بود بگشاد و چندان با لشکریان و باشقیان داد که در خزانه خیال هیچکس نمی‌گنجید و در اوایل حال میرزا علاء الدوله داعیه آن داشت که تختهای گرامی پیش عم بزرگوار خود میرزا الغ بیگ فرستد و از در مصالحت و موافقت درآید لیکن چون شنید که میرزا عبد اللطیف نسبت با مهد علیا گوهرشاد آغا آن همه بیحرمتی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمد و بجمع آوردن لشکر مشغول گشت و دران ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبد اللطیف خبری می‌آمد که امرا و سپاه از سلوک مزاج شاهزاده بتنگ آمده اند و اگر از دور سیاهی سپاه ظفر پناه بدید آید جمله روی گردان می‌شوند و اردوی شاهزاده چندان ضبط و سامانی ندارد و فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امراء عظام امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران رزم آزمای تعیین فرمود که بر جناح استعجال متوجه نیشابور شدند شاید که دست بردی نموده بپای مردی ایشان مهد علیا و ترخانیان از قید حبس خلاص کردند و امرا در ملازمت میرزا صالح بسرخس آمده از آنجا متوجه مشهد مقدس شوند و در آنجا دانستند که میرزا عبد اللطیف فارغ البال نشسته است و اعیان سپاه و سایر الوس از تندخویی و درشت گویی او بجان رسیده اند و میرزا صالح و امرا از جانب مشهد بحد نیشابور آمده و اندیشه بر تفصیل آن مهم گماشته با یکدیگر قرار دادند که در وقت ظلمت لیل بجانب اردوی میرزا عبد اللطیف برسم شبیخون تازند و خاطر از ان قضیه فارغ سازند و در صبح شنبه سیزدهم ماه صفر چون آتش سوزان و بلای ناگهان در قیتول میرزا عبد اللطیف درآمدند و مهد علیا و ترخانیان را از حبس خلاص کرده و از اردو بیرون برده بر عقب کشیدند و صفها راست کرده سوران انداختند و میرزا عبد اللطیف از حادثات

چرخ فارغ و ایمن گشته بود و بخواب غفلت فرو رفته چون آواز جوش و خروش بگوش او رسید سراسیمه از جای خود برخواست و از لشکر آنچه میسر شده جمع آورده متشمر جنگ و پیکار گشت و از جانبین در محاربه سعی و کوشش نموده آتش قتال التهاب یافت و ناگاه از ضعف طالع و بخت بد اسب شاهزاده بسر درآمد و طایفه از دلاوران لبراه در انده خدمتش را دستگیر کردند و امیر جنید با جمعی از منتسبان و مخصوصان شاهزاده بیاسا رسیدند و گروهی را بشفاعت آشنایان و خویشان بجان امان دادند و اموال شاهزاده بباد غارت و تاراج رفت و معنی کما تدین تدان بوضوح پیوست چه در همان چند روز میرزا عبد اللطیف چنانچه مذکور شد مهد علیا گوهرشاد آغا و ترخانیان را غارت کرده و بند فرموده بود الحکم و العظمة لله و تعالی و تقدس القصه میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور همراه محفه حضرت عصمت پناه با نعش مغفرت مآل پادشاه گزیده خصال بنجات دار السلطنت هراة بازگشتند و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلال و حشمت و اقبال تا سعد آباد جام حضرت مهد علیا گوهرشاد آغا استقبال نمود و در آن موضع بسعادت ملاقات آنحضرت مشرف شده بدیدار یکدیگر مستبشر گشته شکر نعماء الهی بتقدیم رسانیدند و حکم جهان مطاع صدور یافت که میرزا عبد اللطیف را بشیوه سایر گناهکاران از جانب جیب درآورده بپایه تخت سلطنت رسانیدند میرزا علاء الدوله از و پرسید که این همه بدی چرا کردی شاهزاده در جواب گفت که من بدی کردم و جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی و شهریار کامکار ذیل عفو بر جرائت میرزا عبد اللطیف پوشیده فرمود تا بجهت او خرگاهی خاص ترتیب دادند و مستحفظان بر شاهزادگان گماشت و اعلام ظفر فرجام از سعد آباد جام بعزم دار السلطنت هراة در حرکت آمد و چون در مرکز عز و شرف نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اکابر و اشراف بخدمت

توسل جسته مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند میرزا عبد اللطیف را بگو تو الی قلعه سپرده در
آن موضع تنگ مانند لعل در سنگ محبوس گردانید نعش مغفرت مآل را در گنبد مهد علیا گوهر
شاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر است مدفون ساختند و برسم و آیین سلاطین گردون احتشام
عزا داشتند و آش و طعام دادند **ذکر عبور میرزا الغ بیک گورکان از جیحون و وقوع مصالحت**
میان آنجناب و میرزا علاء الدوله و چون قاصد میرزا عبد اللطیف از ری بسمرقند رسیده میرزا الغ بیک را از واقعه
ناگزیر حضرت خاقان سعید اعلام کرد آنجناب اضطراب بسیار نمود آخر الامر خود را در زمره
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب جای داده زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد
و بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه اختلال باحوال ممالک محروسه راه یابد
عنان عزیمت بجانب ملک ایران تابد و عساکر ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون
آمد و رایت جهانگیری بصوب خراسان برافراشت و چون ساحل جیحون مضرب خیام عساکر فیروزی
مآثر گشت بمسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر ولد کهتر میرزا محمد جوکی بهادر بعد از فوت پدر بر حسب فرموده
پادشاه هفت کشور ختلان و ارهنگ و پیالی سرای سیورغال او بود و بکمال شجاعت و دلاوری و جلادت
و بهادری اتصاف داشت حشر بسیار و حشم بیشمار جمع آورده داعیهٔ استبداد و استقلال در
خاطر در آورد و میرزا الغ بیک اندیشه بران قضیه گماشته رسل و رسایل بجانب او متواتر داشته
و وعدهای جمیل داده آن شاهزادهٔ ساده را نرم گردانید و پیش خود برد و او را بتشریف مصاهرت
خویش امیدوار ساخت و میرزا ابابکر صبح و شام با عظمت و حشمت تمام بملازمت عم
بزرگوار خود قیام می نمود اما در ناصیهٔ او آثار تمرد و استکبار ظاهر و لایح بود و سرا و جهرا از افعال
و اقوال میرزا الغ بیک انکار بلیغ می نمود و زمان بزمان زبان خود بطعن و اعتراض می گشود

و درین اثنا یکی از امراء برلاس که در دیوان میرزا ابابکر مهر میزد در خلوتی بمسمع میرزا الغ بیک رسانید
که شاهزاده اندیشهٔ غدری در خاطر دارد و این راز با خواص خود در میان نهاده نقش جفا و قطع
صلهٔ رحم بر لوح ضمیر می نگارد و چون رعایت احتیاط و حزم بر ذمت همت پادشاهان صاحب
رای ثابت عزم واجب و لازم است میرزا الغ بیک بتفتیش حال میرزا ابابکر مشغول شد و بعد از
تفحص بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است و دور از منزل محبت
و وفاق است لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته خدمتش را بند کرده بسمرقند فرستاد و
بنفس همایون از جیحون عبور نموده قبة الاسلام بلخ لشکرگاه ساخت و چشم میداشت که
میرزا عبد اللطیف با اردوی بزرگ از راه نسا و باورد بموکب همایون بپیوندد و چنانچه شاهزاده
در حوالی پل ابریشم بحال گذشته بود که ناگاه قضیهٔ گرفتاری و حبس فرزند ارجمند شنید بغایت
ملول و محزون گردید و همگی همت و تمامی نهمت بر استخلاص قرة العین گماشت و با اعیان امرا
مثل میرزا ابراهیم انکو تمور و امیر ابابکر بیان تمور و امیر بایزید درین باب مشورت فرمود و رایها
بران قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در مصالحت درآیند تا شاهزاده را از آن حبس خلاص
داده استخلاص نمایند و از ینجانب میرزا علاء الدوله از عبور میرزا الغ بیک آگاه شده در گنجها گشاد
و زر بترازو بارباب قبضه و اصحاب زور بازو قسمت نمود چندان نقد در میان خلایق بدید
آمد که هر فرد از افراد جنسی که پیش از آن بده دیناری فروختند کسی نمی خرید بصد دینار رسید القصه
میرزا علاء الدوله سپاهی عظیم مرتب داشته از دار السلطنت هراة نهضت فرموده از آب
مرغاب عبور نمود و میرزا الغ بیک مولانا میرک محمود و صدر را برسالت فرستاد و مضمون پیغام
آن بود که میرزا علاء الدوله مرا بجای اولاد صلبی است و هرگز خرابی مملکت او بر خاطر نگذشته بود

اکر عبداللطیف رها شد اساس دوستی استحکام پذیرد و قواعد یکانکی بتجدید تشبیه و تاکید
یابد و در اثنای این اوقات میرزا علاء الدوله شنید که میرزا بابر از ولایت جرجان بیرون آمده
بحدود خراسان در آمد و قراولان او با محمد میرزا که از قبل آنجناب در عرصه جام با لشکری چون
آتشام آرام داشت محاربه نموده او را بکرفتند میرزا علاء الدوله در میان دو دشمن قوی متحیر ماند
و با میرزا الغ بیک صلح فرمود مقرر آنکه فاصله میان طرفین جلکاء جیجکتو باشد ذکر معاودت
رکن السلطنت والخلافت علاء الدوله بهادر بهراة و خلاص میرزا عبداللطیف و رفتن رکن السلطنت
مشار الیه بجانب مشهد مقدس و صلح نمودن با برادر خود میرزا علاء الدوله بعد از مصالحت با میرزا الغ بیک بدار السلطنه
هراة معاودت نموده میرزا عبداللطیف را از حبس بیرون آورد و تفقد و دلجویی نموده
هر دو شاهزاده در مجلس خاص بنشستند و با یکدیکر عهد و پیمان ببستند که با هم خلاف نورزند
مشروط بآنکه نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعه نیشابور کرفتار شده بودند و اکنون در
زندان هراة محبوس اند بکذارند و از خزانه تحفه و هدایا که لایق دانند بماوراء النهر فرستند و
مهمات برین جمله قرار یافته و میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبداللطیف
ساخته باردوی میرزا الغ بیک که در مملکت بلخ بود فرستاده و میرزا الغ بیک از آمدن فرزند
بجان و دل پیوند بلکه جانکیل فرخناک و خوشدل شد و او را در آغوش شفقت و عطوفت
کشیده از بند و زندان پرسش نمود شاهزاده بی همال باین مقام مترنم شد
شرط ادب آنست که در حضرت خورشید کویند که ما خود شب تاریک ندیدیم و میرزا الغ بیک
ولایت بلخ را برسم سیورغال بمیرزا عبداللطیف ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده در مستقر
جلال خویش نزول فرمود و میرزا علاء الدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع ساخت

و بر جناح استعجال روان شد و بجانب مشهد رایت جلادت برافراخت و میرزا ابوالقاسم بابر
در ولایت جنوشان با لشکری چون دریای جوشان متشمر جنک و پیکار بایستاد و میرزا
علاء الدوله بمشهد رسیده توقف نمود و جمهور سران سپاه را با لشکری نامور بجنک
برادر فرستاد و هر دو فریق چون در برابر یکدیکر صف آرای کشتند نیک خواهان
اندیشیدند که اکر در میان اخوان منازعت قایم شود یمکن که میرزا الغ بیک که بحقیقت
وارث ملک است از مصالحت پشیمان کردد و فرصت غنیمت شمرده بر تسخیر ولایت
ایران لشکر کشد و اکر برادران با هم متفق باشند آسان آسان دست بکردن مقصود
حمایل نکند بلکه بی شک چهره مطلوب او در نقاب حجاب ماند و بمراد خویش فایز نکردد و در
زمانی که هر دو سپاه کینه جوی تندخوی در برابر هم صف کشیده بودند امرا و نیک اندیشان
در میان میدان فرود آمدند و در باب مصالحت سخن کفتند و کلمات آنجماعت در قیل و قال آن
طبقه بر حد اطناب کشید و آخر الامر مهم بر صلح قرار یافت مشروط بآنکه میان مملکت برادران
عرصه جنوشان فاصله باشد و در تاکید مبانی مصادقت عهد و پیمان در میان آوردند
و لشکریان از قتل و نهب خلاص یافتند میرزا علاء الدوله در کمال احتشام بدار السلطنت هراة
معاودت فرمود و در منزل و مقام خویش قرار و آرام کرفت و از آنطرف نیز میرزا ابو القاسم
بابر باز کشته عنان یکران بصوب دیار جرجان منعطف کردانید و بعد از طی مسافت
در مرکز عز و شرف و مستقر دولت فرود آمد

میرزا ابوالقاسم بابر چون رایت مراجعت
برافراشت در استراباد نزول اجلال فرموده استماع نمود که والی ولایت ساری امیر شمس الدین محمد

رقبه از ربقهٔ فرمانبرداری بپیچیده است و پای از دایرهٔ خدمتکاری کشیده چون پرتو این
خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت فرمان همایون باحضار سپهسالاران سپاه و امرا و مقربان بارگاه شرف
نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورهٔ امیر هندوکه با جمعی از متعینان و دلاوران برسم منقلای در
حرکت آمدند و میرزا ابوالقاسم بابر با بقیهٔ چریک منصور از عقب ایشان بر سمت ساری روانه شد
والی آنجا چون ملجا و مهربانی نداشت بر حسب ضرورت خاطر بر جنگ نهاد و گردان هر دو لشکر
و مبارزان هر دو کشور نزدیک بیکدیگر رسیده دست بنیزه و خنجر و شمشیر بردند و دران راه‌های
سخت و بیشه‌های پر درخت فوجی از مازندرانیان از کمین بیرون جسته در برابر شیخ منصور
قزاق پیدا شدند و مسالک بر سپاه پادشاه ممالک بسته تنی چند از ایشان بشهادت رسانیدند
و باقی لشکر منصور گریزانیده بودند باز خوردند و بزخم سنان آتش‌بار بیشتر آن خاکساران را
از پای درآوردند و سید عزیز که پشت و پناه سپاه ساری بود چند تیر شکاری خورده و خسته و جریحه
خود را بامنی رسانید و بعد از دو سه روز بزبان زخمها وفات یافت و بقیة السیف بیشه و جنگل را حصار
ساختند و میرزا ابوالقاسم چون ابر و باد از عقب امرا راندند و چون شب شد از ظلمت لیل و از کثرت
گل و وحل مجال حرکت نماند و موکب همایون در همان محلی که رسیده بود نزول فرمود و مقداری از شب
گذشته معدودی چند باردوی اعلی آمدند و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را
شناغزند و متعاقب ایشان جمعی دیگر رسیده موافق کرده اول گفتند شیخ منصور که از صدمت
جنگ گریخته بود بپابوس شهریار مشرف شده معروض داشت که امرا و سپهسالاران سپاه متفرق
گشتند و اکنون مناسب چنان می‌نماید که پادشاه بجانب تختگاه مراجعت نماید میرزا ابوالقاسم
بابر ازین سخن برآشفت و گفت حالا که امرا و بهادران را چشم زخمی نرسیده اگر از آسمان تیر باران

بظهور آید و از جنگل سنان روید تا سزای بدکرداران در کنار ایشان ننهم مراجعت محالست
و شب دران منزل گذرانیده علی الصباح نهضت نمود و چون اندک مسافتی قطع فرمود از
جانب امرا قاصدی رسید و پیغام ایشان رسانید که دشمنان که مانند بنات النعش پراکنده شده
بودند ثریا آسا مجتمع گشته اند اگر چتر همایون فال سایهٔ اقبال بر سر این سوختگان آفتاب عنا اندازد
امید که رخت حیات ازین غرقاب هلاک بساحل نجات رسانیم میرزا ابوالقاسم بابر از استماع
این خبر چون آتش برافروخت و در حرکت مبادرت نموده نماز پیشین بامرا پیوست و بقیهٔ
آن روز در آنجا توقف واقع شد و روز دیگر پادشاه جهان بعزم رزم روان شد و هنوز نرفته که
خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و لشکریان
غنایم بسیار گرفته مجموع بحر پیاردگان استظهار گشتند و حاکم ساری مختفی و متواری شد
اما دران حین در مقام اعتذار و استغفار آمده شخصی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد که اگر پادشاه
عنایت فرموده از سر جریمهٔ این بنده درگذرد و مدت العمر بر جادهٔ عبودیت مستقیم باشیم
و میرزا ابوالقاسم بابر مولانا شمس الدین محمد بخاری صدر را برسالت و استمالت سید شمس الدین محمد
ارسال فرمود و مولانا پیش او رفته جناب سیادت مآب اظهار انقیاد و تضرع نمود و مولانا محمد صدر باز
گشته صورت عجز و انکسار او را بعرض رسانید و یکی از معتمدان سید را همراه آورد و میرزا
ابوالقاسم بابر در صدد عنایت آنجناب آمده التفات بسیار کرد و چند روزی بلدهٔ ساری را
بقدوم خویش مزین ساخت و یکی از امرای کبار پیش امیر سید محمد فرستاد و مخدره از حجله
نشینان خاندان عصمت را خواستاری نمود و جناب سیادت مآب این معنی را فوز عظیم
شمرد و متقبل شد که چون اسباب مهیا سازد هر وقت که اشارهٔ عالی نافذ گردد و نور باصره

خاندان سیادت را که درج عصمت ترتیب یافته ارسال نماید و میرزا ابوالقاسم بابر تمامت ولایت ساری را بسید شمس الدین محمد ارزانی داشته بجانب استراباد در حرکت آمد و بار دیگر خطبه و سکه دران مملکت بنام و لقب همایون آرایش یافت و شیخ منصور که اجتهاد خطا کرده خبر غیر واقع بسمع اشرف اعلی رسانیده بود مخاطب معاقب گشت و درخلال این احوال فیاض بی ظنت و بخشنده بی منت جناب میرزا بابر را فرزندی خورشید طلعت مشتری بهجت کرامت فرمود و بمیرزا شاه اتسام یافت و طویهای عظیم و جشنهای قوی ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه اثنین و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد **ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله بجانب اندخود و شبرغان و جوجبان و متعذر شدن رعایای مملکت مذکور از لشکریان** سابقا مذکور شد که یکی از شروط مصالحت شاهزادگان آن بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعه نیشابور گرفتار شده بودند بفرستد و از خزانه عامره آنچه لایق و مناسب داند ارسال دارد و میرزا علاء الدوله آن سخن را کان لم یکن انگاشت و آن التماس از نتایج پریشانی دماغ او پنداشت و مع ذلک میرزا صالح را با طایفه از امرا بجانب آب مرغاب فرستاد تا از ان حدود باخبر باشند و چون آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبداللطیف گشت و حال آنکه او را از واقعه نیشابور صورت انتقامی درخاطر بود و تاخیر در فرستادن نوکران علاوه آن کدورت شده و ناگاه از بلخ ایلغار کرده بر سر میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت او را از هم گسیخته پریشان شد گویند میرزا صالح را چندان مجال نشد که پای در رکاب آورد و خود را از ان تهلکه بهزار مشقت بکنار کشیده بمیرزا علاء الدوله پیوست و کیفیت حادثه باز نمود علاء الدوله از استماع این خبر برآشفت و بر فور نوکران میرزا عبداللطیف را

که در زندان بودند کشت و با آنکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ و شبرغان شد و میرزا عبداللطیف در استحکام برج و باروی بلخ اهتمام تمام نموده قاصد بسمرقند پیش میرزا الغ بیگ فرستاد و آنجناب را از صورت واقعه اعلام داد و میرزا الغ بیگ ایلچی نزد میرزا علاء الدوله روان کرده پیغام فرمود که چون اساس محبت توکید یافته دران باید کوشید که روز بروز محبت و وداد سمت ازدیاد پذیرد و اکنون اگر از عبداللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافت وظیفه آن بود که اعلام آنجانب نمودی تا بتادیب پادشاهانه مؤدب گشتی اکنون صلاح آنست که عود نماید و لشکر را از خرابی مملکت منع فرماید چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت فرمود و گفت تا لشکریان آنجناب ولایت اندخود و شبرغان را غارت عام کردند و مردم را اسیر گرفتند و شاهزاده مراجعت کرده در نواحی جیجکتو به بنای حصاری فرمان داد و چون از شدت برودت هوا و هجوم لشکر بارندگی و سرما مجال خشت پختن نبود از حوضها و لنگرهای اربلط خشت پخته نقل کردند و بنابرآنکه بنایان و لشکریان که بساختن آن مشغول بودند بغیر از گندم بریان قوت دیگر میسر نمی شد آن قلعه را قلعه قورماج نام نهادند و بعد از تکمیل قلعه قورماج که هرگز رونق و رواج نیافت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنت هراة باز گشته در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود و بقیه آن زمستان در منازل دلکش بفراغ بال بگذرانید و چون فصل شتا بنهایت انجامیده و موسم بهار رسید سبزه و ریاحین در اطراف چمن و باغ بدمید میرزا علاء الدوله جهت ختان فرزند میرزا ابراهیم ترتیب طویی عظیم فرمانداده امر فرمود که باغ زاغان را بسان زلف عروسان بیارایند و چهار طاق ها بسته ابواب عیش و عشرت بروی خود گشادند و حکم مطاع نفاذ یافت که خلایق ترخان باشند و هیچکس را بارتکاب گناه مواخذت ننمایند جناب پادشاه و مقربان بارگاه و افراد لشکریان بلکه مجموع ترک و تاجیک خراسان که دران اوان در

دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات بود بدل بنشاط و خرمی کرده بساط عیش ممهد شد ناگاه روزگار بمقتضای طبیعت خود عمل نمودن گرفت و مضمون وای نعیم لا یکدره الدهر بوضوح پیوست فلک کبود پوش سنگ تفرقه بر شیشه خانه جمعیت زد بیان این آنست که مقرر بود که آش عام دهند و وضیع و شریف و شاه و گدا در یک انجمن در هر دوری یک جام که مملو باشد از نیمی برلب نهند کسی آمد و خبر آورد که میرزا الغ بیک بنفس خود با لشکری زیاده از تخمین در حدود دره قافی که دو فرسخی اندخود است مایل بهراة نزول فرمود شادی بغم و سور بماتم تبدیل یافت میرزا علاء الدوله و ارکان ملک بساط نشاط در نوردیدند و بکار رزم پرداخته از مجلس بزم اعراض کردند **ذکر محاربه میرزا علاء الدوله با میرزا الغ بیک گورکان و انهزام سپاه خراسان در نهایت حال شاه** چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که فرستادن ایشانرا وعده کرده بود بگذاشت و از خزاین و دفاین حضرت خاقان سعید بسمرقند بیج نفرستاد و لشکر کشیده بجانب بلخ و شبرغان رفت و آن ملک را زیر و زبر کرده بازگشت و این قضایا میرزا الغ بیک را باعث بران شد که بجانب ایران لشکر کشد و بمقتضای المکافات فی الطبیعة واجبة عمل نماید لاجرم با عساکر ماوراء النهر و ترکستان بعزم تسخیر خراسان از آمویه عبور نمود و میرزا عبد اللطیف با لشکرهای قندز و بقلان و ارهنگ و سرای و ختلان و بلخ و اندخود و شبرغان و فاریاب تا حدود آب مرغاب بدانجانب پیوستند و باتفاق دفع میرزا علاء الدوله بجهت همت ساختند و میرزا علاء الدوله چون از توجه طالبان ملک آگاهی یافت در گنج بگشاد و افواج حشم و طبقات خدم را از زر بیشمار داد و چون اسباب سپاه ستاره عدد ترتیب و تنظیم یافت بدستور زمان حضرت خاقان امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابوسعید را بحکومت و داروغگی دار السلطنت هراة تعیین فرمود و قلعه اختیار الدین با چهار هزار تومان نقد که از جمله هژده هزار مانده بود بآقا حاجی تیج که در زمره معتمدان او انتظام داشت

و مولانا یار ولی را که از تربیت یافتگان دولت او بود و محل اعتماد و بقلعه عماد که مشحون بگنج قارون اندوخته کاوس و فریدون بود فرستاد و از مستقر دولت خویش نهضت فرمود میرزا الغ بیک با حشمتی بهرجهة تمامتر روز و شب مانند فلک دوار در حرکت آمده از شبگیر و ایلغار نمی آسود و چون قمر در سیر مسارعت نموده منازل می پیمود تا از آب مرغاب گذشته قریب بر تاب رسید و میرزا علاء الدوله چون از کوتل شیخاب عبور نمود بر خاطر خطیرش گذشت که برغم بزرگوار از در صلح و صفا درآید و آتش منازعت را که بالا گرفته برشحات غمام مصادقت منطفی گرداند و این معنی در باطنش رسوخ یافته طایفه از مخصوصان لشهر روان کرد تا از جناب ارشاد مآب سالک مسالک صلاح و سداد ناسک مناسک خیار عباد صاحب ضمیر انور شیخ بهاء الملة والدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرماید و در باب مصالحه سخن گوید تا باشد که بیمن انفاس متبرکه ایشان چندین هزار کس از قصد خون و مال یکدیگر باز ایستند و چون فرستادگان بخدمت آن بزرگوار رسیده پیغام بگذاردند ملتمس ایشان مبذول افتاد و جناب شیخ الاسلام اعظم با جمعی مریدان و معتمدان روان شدند و یکی از آن جمله والد مسود اوراق بود و جناب مخدومی ابوت مآبی موازی بیست هزار دینار کبکی از رخوت همراه خویش گردانید این کمینه با وجود صغر سن مجاورت نموده بعرض رسانید که قمر در طریقه محترقه است اگر سبکتر رویدی شاید آنجناب این کمینه را دشنام داده فرمودند که طریقه محترقه با شیخ و مریدان او چکند و پیش از وصول آن جناب ولایت پناه آن لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده روی توجه بیکدیگر نهادند میرزا الغ بیک جرانغار را بمیرزا عبد اللطیف پسر و برانغار با امرا نامدار که در سلک اهتمام میرزا عبد اللطیف انتظام داشتند تفویض فرمود و بنفس همایون در قول جای گرفت و چندین قوشون از بهادران نامدار در ظل رایت فتح آیت جای داد تا اگر احتیاج افتد آماده کار و مستعد کارزار باشند میرزا علاء الدوله را

از جانب برانغار چشم امید از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغاریان از لمعان سنان
میرزا خلیل سلطان منور و مزین و خود در قول آرام یافته چند امیر تومان با لشکرهای جهان پیوسون کوه شکن
مهیا بودند و در وقتی که آن دو لشکر تندخوی پرخاشجوی در برابر هم بایستادند میرزا عبدالله شیرازی از
صف بیرون آمده بجانب میرزا الغ بیک رفت و این موجب وهن و فتور لشکر خراسان گشت
و میرزا علاء الدوله ازین حرکت ناجایگاه از جای رفت و خاطر شریفش مشوش و پریشان شد
و با وجود این حال دلیرانرا بر جنگ ترغیب می نمود و بر ابقای نام و ننگ تحریص میکرد و آن
دو لشکر نامور بر سر یکدیگر ریختند و خاک معرکه با خون مبارزان آمیختند عاقبت آثار ضعف و فتور
بر صفحات روزگار سپاه خراسان ظاهر و لایح گشت و سمرقندیان چیره شده جوانغار و برانغار
میرزا علاء الدوله از جای برداشتند و شاهزاده بقدر میسور در قلب توقف نمود و چون دید که مهم
نوع دیگر است او نیز از معرکه عنان برتافت و میرزا الغ بیک بتایید و نصرت ربانی اختصاص
یافته و میرزا علاء الدوله از جنگگاه بیرون رفته متوجه قلعه عمار شد و ابواب خزاین گشاده
اموال فراوان بنوکران و ملازمان داد و از آنموضع بعزم ملاقات برادر کهتر میرزا بابر روی
باسترآباد نهاد و چون بآنجا رسید اجتماع سعدین دست داد و برادران بدیدار یکدیگر اظهار
استبشار نمودند میرزا بابر بتفقد و دلجویی میرزا علاء الدوله زبان گشاده گفت خاطر جمع باید
داشت که هیچ چیز از ملک و مال و لشکر دریغ نیست و مهد علیا گوهرشاد آغا و برادران او امیر
محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و امیر سلطان ابوسعید داروغه که در هراة بودند
چون خبر انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق گشتند امیر سلطان ابوسعید
در اثنای راه گرفتار شده و دیگران بسلامت رفته بامن رسیدند و چون کوکب بخت میرزا الغ بیک

بدرجه شرف رسیده مظفر و منصور گشت لشکر را از کشتن مخالفان منع فرمود و بر حال زارشان بخشود
و عساکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند و میرزا الغ بیک شکر نعماء الهی بجای آورده فتح نامها
باطراف فرستاد و با آنکه میرزا عبداللطیف دران معرکه آثار شجاعت و جلادت بنوعی بظهور رسانیده
بود که دوست و دشمن تحسین کردند میرزا الغ بیک فرمان داد که منشیان بلاغت شعار جلدوی این
فتح نامدار بنام فرزند کهتر او میرزا عبدالعزیز نوشتند و اینمعنی بر مزاج شاهزاده گران آمده کدورت
بی کران در ضمیر او رسوخ یافت و موکب همایون از موضع پرتاب کامیاب بجانب دار السلطنه هراة
نهضت فرمود و سپاه سمرقند در موضع چهل دختران حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر
و اصحاب ایشانرا غارت عام کردند و ساربان جناب مغفوری مرحومی ابوی حکایت کرد که جمعی
ترکان در صحرای چهل دختران پیش آمدند و مهار قطار شتر را که رخوت و اقمشه بران بار بود از دست
من ربودند با ایشان گفتم که این اشیا ببندی که از ملازمان شیخ زمانست و تعلق باو میدارد
جواب داد که ما این چیزها بتبرکی می بریم القصه میرزا الغ بیک هم دران منزل با حضرت ولایت
منقبت ملاقات کرد و فرمود تا اوطاقان شیخ بزرگوار باز دهند و تعظیم و احترام تمام فرمود و اینمعنی بر میرزا الغ بیک
مبارک نیامد و شرح زوال دولت او مشروح مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و میرزا الغ بیک عازم مرکز دولت
و مستقر حضرت خاقان سعید شد و سادات و قضات و اعیان دار السلطنه هرات برسم استقبال
استعجال نمودند و میرزا الغ بیک بر سریر عزت تمکن یافته آفتاب عدل و احسان او بر اطراف و اقطار
ممالک خراسان تافت و فقیران و زیردستان را در کنف عاطفت و مرحمت خویش جای داد و امیر جلال الدین محمد
والد امیر سلطان شاه برلاس که مصحوب پدر خویش و باتفاق او در حوالی مرغاب از میرزا علاء الدوله روی
گردان شده بودند و بخدمت میرزا الغ بیک رفته در تاریخ فتح مذکور گوید مصرع مظفر الغ بیک کشورگشای

که در سلطنت ماند اساس عجیب ها چو لشکر بسوی خراسان کشید ها میسر شدش فتح فتحی قریب ها خرد از پی نقش تاریخ ش
بتاریخ گفت ان فتحا قریب ها و امیر جلال الدین بلطف طبع و حدت ذهن در میان ترک و تاجیک اشتهار دارد
و سبب آمدن میرزا الغ بیگ بخراسان و انقراض دولت میرزا علاءالدوله تحقیقت امیر سلطانشاه برلاس بود و از غرایب
اتفاقات آنکه میرزا عبداللطیف در آن مدت که در قلعهٔ اختیار الدین محبوس بود میرزا علاءالدوله با امرا و خواص در باب
اعدام و ابقاء او مشورت فرمود و امیر شیخ حاجی عباس که در زمرهٔ امراء عظام انتظام داشت گفت رای من آنست
که میرزا عبداللطیف را بر چوب دار استوار بندند و امرا را التکلیف نمایند که او را تیر باران کنند اما نخست کسی که او را تیر
زند امیر سلطانشاه برلاس باشد و چون ارادهٔ ملک قدیر و مقتضی تقدیر بخلاف آن اندیشه بود در رای امیر شیخ
حاجی عمل ننمودند آخر الامر امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت و میرزا الغ بیگ را با فنون وسوسه بخراسان
آورد فی الجمله چون میرزا الغ بیگ بر مسند جهانبانی بر آمد قلعهٔ نیرتو که در شرقی هراة واقع است و از آنجا تا شهر
دوازده فرسنگ مسافت باشد و در آن اوان مشحون بذخایر و اوانی و اجناس و نقود بی پایان گورکی
از معتمدان میرزا علاءالدوله بمحافظت آن قلعه قیام می نمود مسخر شد و همچنین حصار اختیار الدین که باهتمام آقا بیک
ارتباط و انضباط داشت بسعی میرزا عبداللطیف که در حین حبس او طریق التفات و اختلاط مسلوک میداشت و او نیز
بلوازم خدمت قیام می نمود مفتوح گشت و اجناس بیقیاس در قبضهٔ اقتدار شهریار در آمد و مبلغ دویست تومان
نقد که تعلق بخاصه شاهزاده عبداللطیف داشت در آن حصار بود آن دویست تومان نیز ضبط نمود و مرتضی
اعظم سید عماد الدین پسر سید زین العابدین جنابذی را در دیوان وزارت نصب فرمود و میرزا بابر علی ولد میرزا
اسکندر ترکمان که امیر خلیل الله سبزواری او را بخراسان فرستاده بود بواسطهٔ آنکه رفته که پادشاه در ناحیهٔ او
فتنه می نمود بند کرده سلطان ابوسعید داروغه قرین او کرده بجانب تبریز فرستاد و موکب همایون بجانب
مشهد مقدس رضوی علیه الاف التحیة والثنا در کنف دولت و اقبال نهضت نمود ذکر عزیمت میرزا الغ بیگ گورکان

بمشهد و حرکت آنجناب از آن مکان تا حدود بدخشان میرزا علاءالدوله چون بمیرزا بابر پیوست
هر دو برادر در مخالفت میرزا الغ بیگ موافقت نمودند و جمعی از الجیکان و دیگر سپاهیان بایشان ملحق شدند و
خلقی کثیر در ظل رایت شاهزادگان جمع گشتند و طایفه از امرا و بهادران سمرقند که از عقب نهضت همایون رفته بودند
بجام رسیده از اجتماع اعادی و توجه دو شاهزاده آگاه گشته عرضه داشتی بپایهٔ اعلی فرستادند و کیفیت حال باز نمودند
میرزا الغ بیگ چون بر مضمون عرضه داشت مطلع شد با لشکرها در جنبش آمده بمشهد مقدس رضویه علیه الصلوة
والتحیة رسیده شرایط زیارت بجای آورد و جمعی از امرا به تسخیر قلعهٔ عماد فرستاد و آن قلعه بود از زمین دورو با سمان
نزدیک و استحکام و استعلا بدان موضع منیع بسعی و کوشش انسانی میسر و متعذر بود و چون این معنی انور
روشن گشت که فتح قلعه جز بنقد برد و توفیق الهی میسر نشود قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت و رایات توجه
بجانب ملک زادگان بازداشته در چارباغ آن موضع چند روز اقامت داشت و در آن مقام ایلچی میرزا بابر رسیده تحفه
و هدایا بموقف عرض رسانیدند میرزا الغ بیگ اظهار عنایت کرده ایلچی را بانواع نوازش اختصاص داده بازگردانید
و متعاقب ایلچی روان شده تا اسفراین عنان باز کشید و میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله شیرازی را با گروه انبوه
ببسطام فرستاده و فرمان داد که میرزا عبدالله باستر آباد رود و آثار تسلط و اقتدار بظهور رسانند و میرزا الغ بیگ
تا پل ابریشم رفته معاودت فرمود و میرزا عبداللطیف که در سرحد بسطام مقام داشت چون از مراجعت میرزا آگاه
شد بر فور باز گشت و از معاودت بی ترتیب میرزا الغ بیگ حشمت او در خواطر فتور پذیرفت از مخبران
صادق القول منقول است که از میرزا الغ بیگ تا آنکه ببسطام میرفت میرزا علاءالدوله و میرزا بابر بعراق در آمدند
و در سلک ملازمان سلطان محمد انتظام می یافتند و میرزا عبداللطیف در اثنای راه بر [illegible] گرفته شد و فتنه انگیزان
میرزا الغ بیگ را گفتند که خدمتش تمارض می نماید و آنجناب طایفه از خواص و معتمدان را روانه داشت تا شاهزاده را بمحفه انداخته
بمشهد آوردند و در آنجا کیفیت حال بر میرزا الغ بیگ ظاهر شده فرمود تا اطبای حاذق بمعالجهٔ میرزا قیام نمودند و شاهزاده

بعد از چند روز سر از بالین ناتوانی برگرفته صحت کامل یافت الحمد لله علی نعمائه **ذکر توجه امیرزاده یارعلی**
ترکمان از حصار نیره تو بمحاصره شهر و فرار او از استماع وصول در آن اوان که میرزاده یارعلی
و سلطان ابوسعید داروغه در قلعه نیره تو محبوس بودند شخصی از کسان سلطان ابوسعید سوهانی در میان کماج تعبیه کرده بود و پیش
او فرستاد و آن دو عزیز بوسیله سوهان بند از پای خود بر داشتند و چند تن با خویشتن یار ساخته تیغ در اهل قلعه نهادند
و بعضی از مستحفظان کشته گشته بقیة السیف امان خواستند و از سر اخلاص کمر خدمت بستند بازمانه یار شده و امیرزاده
یارعلی سلطان ابوسعید را رخصت داده از قلعه بیرون فرستاد و اموال بی نهایت را که در قلعه مخزون بود تصرف نمود و طمع او
افزونی بیش و بیشی آمد و امیرزاده یارعلی دست سخاوت کشاده نقد بسیار و جنس بیشمار بمردم تفرقه کرد و به تسخیر هرات
برافراخته بولایت کپتاخ درآمد و امیر بایزید پروانچی که در شهر حاکم بود از وقوع این حادثه آگاهی یافته مسرعان پیش میرزا الغ بیگ
فرستاد و برج و باره شهر هراة محفوظ و مضبوط گردانید و حکم کرد که تمام الانی را داشته باشد بعزم رزم میرزاده یارعلی بیرون روند
مردم تاجیک چنانکه عادت ایشان است خیابان میرفتند بر اسپان سوار شده روی بکروخ نهادند و چون بدان حدود رسیدند یارعلی
صباحی بر ایشان تاخت و همه غارت کرده هرچه داشتند بگرفت اما هیچکس را بجان تعرض نرسانید و از جانب
خلق هراة احوال اعیان یارعلی منتظم شد و بظاهر شهر رسیده نزول نمود و مردم بیرون شهر را از وی آسیبی نرسید و طایفه
از اوباش و لیام که در آن ایام از اعتبار روی احترام بردند در خدمت او مجتمع گشتند و خدمتش را از سر جد بر میان بستند
جنگ محاصره آغاز نهاد و امیر بایزید باتفاق قضاة و اکابر شهر در امر حصارداری سعی و اهتمام تمام نمودند و بر زخم تکمان
جگردوز ترکمان سمرقندی نگذاشتند که مخالفان پیرامن خندق گردند و کافه رعیت در محاربه و مقاتله تکمان میکشیدند و بقدر
وسع و امکان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند و لحظه از مراسم جنگ و پیکار فارغ نمی نشستند و از خدمتگاری و جانسپاری تساهل
و تغافل نمی ورزیدند بدین طریقه چند شب تیره و روز روشن که در چشم شهریان آن نیز تیره بود و تیره می نمود تا روزی
تا روزی یارعلی با حشری بیشمار در برابر برج سمعانیان جنگ پیش آوردند و بکنار خندق آمدند ناگاه جمعی از ایشان

سپرها در سر کشیده و تورها در دست گرفته بفصیل بر آمدند و پیل در دیوار شهر بستند و هم و هراس بر ترکمان استیلا
یافت از روی بارو بگریختند و تاجیکان نیز از هم فرو ریختند درین حین فرقه از تیراندازان تاجیک پیش فرستند
و پای تهور در میدان نهادند و بر مخالفان که بتخریب دیوار مشغول بودند تیرباران کردند و یکی از سرداران یارعلی
از خندق میگذشت بآتش جهنم فرستادند و آن قوم بی باک چیزها گذاشته و از خاکریز بر آمده باک بگریختند
و تا رسیدن ایشان بکنار خندق زمره از آن مدبران زخم دار و افگار شدند و از زخم شست تعدیه تیری
بکمر پشت یارعلی رسید و بعد از دو سه روز از جانب میرزا الغ بیگ امیر اسمعیل منونی ترخان برادرزاده
گوهرشاد آغا با دیگر امرا بمدد شهریان رسیده و از صدر دروازه در آمدند و اهالی هراة را قوت و شوکت زیاده
شد و یارعلی هرچند کرد نتوانست که دست در گردن مقصود کند و اتباعش عاجز و متحیر ماندند درین
اثنا میرزا الغ بیگ از مشهد مقدس باز گشته بجانب هراة رسید و یارعلی معدودی از صدمات لشکر منصور
قرین ویل و ثبور را بطالع منکوس سراسیمه و پای پس از در شهر برخاست و ایام و عوام که پیش او جمع آمدند
پریشان شدند و جناب الغ بیگ میرزا در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود و امیر بایزید بعرض رسانید
که اگر مردم بیرون شهر یاری یارعلی نمی نمودند هم بدین مرتبه نمیرسید و چندان خباثت کرد که آتش خشم
جلی سلطنت اشتعال یافت و حکم شد که محلات ظاهر شهر را برابر قسمت نموده غارت کنند و در آن هنگام که شهر
بمرتبه بود که خون در بدن انسان منجمد میشد لشکریان دست بتاراج بر آوردند و هیچ درهم و دینار نگذاشتند
و بعد از سه شبانه روز که ما یطلق علیه اسم الشی در دست کسی نماند دریای مرحمت شهریاری در موج آمده فرمان شد
که دست از آن کار باز داشتند و مردم بیرون شهر عریان و گریان در آن سرمای قوی بدعاگویی و ثناخوانی میرزا الغ بیگ
مشغول شدند و این صورت در آخر رمضان واقع شده در روز عید شخصی از رعایا که هرچه از اموال خوردنی و پوشیدنی
داشت روزگار را از باتاراج حادثات داده بود گرسنه و برهنه در سراسب الغ بیگ میرزا امید و مکنت ای پادشاه

عادل خوش عیدی بمسلمانان و درویشان داد حق تعالی بوجود دولت تو برکت کناد و میرزا عبد اللطیف که
بموجب حکم مطاع در مشهد مقدس بود چون آوازهٔ توجه میرزا بابر شنید بی لبث و درنگ بجانب هراة روان شد
بپدر بزرگوار خود پیوست و میرزا الغ بیگ عزیمت سمرقند جزم فرمود و نعش غفران پناه خاقان سعید بایسنغر
روانه داشت و طایفهٔ از اهل هنر که [illegible] بسیار بماوراء النهر فرستاده فرمان داد که بعضی از بدایع را نیز نقل کنند
و از آنجمله چند زوج در فولاد که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا منصوب
کرده بود بموجب فرمان بماوراء النهر نقل کردند و همچنین خزاین و نفایس فراوان بر حسب فرمان واجب الاذعان
بآنطرف بردند و جناب میرزا الغ بیگ سلطنت هراة را از بیم زوال و انتقال ایمن نموده و از منازعت طالبان ملک
مامون بمیرزا عبد اللطیف مفوض داشت و شاهزاده مشار الیه بعد از روزی چند از صدمات سپاه میرزا بابر در
تاریکی شب فرار بر قرار اختیار کرد چنانچه بعد از تحریر چند سطر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کفی بالله

میرزا بابر چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا
الغ بیگ از سر پل ابریشم بازگشته بدولت و سلطنت خویش امیدوار گشت و لوای توجه از عقب او برافراخت
و تسخیر شهر هرات بلکه مجموع بلاد خراسان را وجهت همت ساخت و بسرعت هر چه تمامتر در حرکت آمده در ادای [illegible]
لشکر تقصیر جایز نمیداشت و با لشکری چون شیر ژیان سخت جنگ و چون پلنگ دمان رو در آهنگ بمشهد مقدس
آمد و امیر هندوکه با جمعی از بهادران نامدار بجانب مرو فرستاده و چون در آن اوان استماع نموده بود که میرزا الغ بیگ عازم
سمرقند گشته و فوجی از نامداران بطرف هراة روانه داشت بنفس همایون عازم سرخس و امیر هندوکه منازل
پیموده هر دو منزل یکی ساخت و در آن زمان که سپهر دوار بر ثوابت و سیار آرایش یافت بحوالی اردوی میرزا الغ
رسید و امیر ابراهیم اکو تیمور را که بر ساقه لشکر بود گرفت و مقید ساخت و غنیمت فراوان بچنگ آورده

سپاهی را از کوچ باز گردانید و مراجعت نموده عازم دار السلطنه هراة شد و میرزا الغ بیگ بر معبر آمویه پل بسته عبور نمود
و لشکریان بعضی گذشته بودند و بعضی میگذشتند که قوم ازبک رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند و سپاه سمرقند
بهزار جان کندن و مشقت خود را بدانجا رسانیدند و میرزا الغ بیگ زمستان هم آنجا قشلاق نمود و نعش خاقان غفران
مآل را بآیین تمام روانه سمرقند گردانید و در گنبد حضرت صاحبقران مغفور مدفون ساخته و میرزا بابر فوجی از سوار
نیروزی آیات که بجانب هراة فرستاده منازل پیموده در قصبه فوشنج نزول فرمودند و میرزا عبد اللطیف خبر ایشان
شنیده بعد از حکومت یکماهه روزه در ظلال لیل الفراق فی وقته کلمه ظفر بزبان آورده با خیل خود [illegible] لشکریان
میرزا بابر که رأس و رئیس ایشان [illegible] خواجه بابای و خلیل الله بودند بهراة در آمدند و ظلم و بیداد آغاز نهادند و یارعلی از قلعه [illegible]
شده بظاهر دار السلطنت رسید و چون بابای خواجه و خلیل متعرض مردم گشتند و از رعیت بستم چیزی میگرفتند
طباع خلایق از حرکات ایشان متنفر شده شب جمعه بهنگام سحر طایفهٔ از ارباب یارعلی از جانب دروازه عراق
بشهر در آمدند و امراء میرزا بابر بقلعه اختیار الدین پناه بردند روز دیگر بعضی مستاق بیرون آوردند و بار بقلعه رفته
مبلغی خطیر که از مردم بزجر و تعدی گرفته بودند و یارعلی در آن چند روز بحاکم [illegible] رعایا و زیر دستان معاش پسندیده کرد
و او پیوسته بشرب و ارتکاب مناهی مشغول بود درین اثنا امیر عبد العلی [illegible] از اردوی میرزا بابر بطریق ایلغار
و مبادرت پیش یارعلی آمده شیوه مردی و جلادت پیش گرفت و در آن شب که رایات همایون نزدیک رسیده
و عبد العلی آنرا معلوم داشت رطلهای گران بر آن ترکان پیاده لوح پیمودن گرفت و تا صبحدم بنای نوش
بسر بردند و علی الصباح فوجی از دلیران لشکر منصور همه جوشن پوش و نیزه دار با تیغهای کشیده از دروازه ملک
بباغ در آمده یارعلی مست را دست و گردن بسته در سر کوچه خیابان بخدمت میرزا بابر رسانیدند و موکب همایون
بطالع سعد و بخت میمون در ساعت مسعود نزول اجلال فرمود و بموجب فرمان یارعلی را در چهارسوی دار السلطنت
هراة آورده بشهرستان عدم فرستادند و قبر او در سر کوچه خیابان است و این واقعه در اواخر ذو الحجه سنه اثنی و خمسین

و تا نمایه بوقوع پیوست و میرزا بابر بر سریر جهانبانی بی نوع منازعی تمکن یافت و امیر هندوکه از جانب
مرو باز گشته امیر ابراهیم ایکوتمور و بعضی را ارباب حرف را گرفته باز گردانید و از اوزرده خون میرزا
ابراهیم را درخواست نمود ملتمس او مبذول افتاده میرزا بابر امیر هندوکه را بصنوف عواطف پادشاهانه
و صنوف عوارف خسروانه نوازش نمود و پایهٔ قدر او از ایوان کیوان بگذرانید و در اکثر بلاد خراسان رؤس
منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب او تزیین و آرایش یافت و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از معرکه میرزا الغ بیگ
روی گردان شده تا آن اوان که خراسان مفتوح گشت در ظل رایت میرزا بابر ماوا داشت میرزا بابر بعد از استیلا
بران دیار سرکار تون را برسم سیورغال بمیرزا علاء الدوله ارزانی داشت و آنجناب ولد رشید خود میرزا ابراهیم
با جواهر و نقود که دران هنگام از قلعهٔ عماد بیرون آورده بود بدان صوب فرستاده بود و در هنولا که دار السلطنه
هراة در تحت تصرف میرزا بابر آمد جمعی مردم شریر حاسد که در مجلس آمد شد مینمودند بعرض میرزا بابر رسانیدند
که میرزا علاء الدوله داعیهٔ سرکشی جدال دارد و پیوسته حرف استقلال بر لوح ضمیر و خیال می نگارد و بحکم من
یسمع یخل این سخن موثر افتاد میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس ساختند و جمعی کثیر بتون
فرستادند تا میرزا ابراهیم را بگیرند و باز گردانند از آنجماعت مولانا احمد سیاول جنگی عظیم کرد و زخمی قوی بوی
او رسیده رقیه سلطان بیگم را که همشیرهٔ میرزا ابراهیم بود بجانب عراق برده بمهد علیا گوهرشاد آغا رسانیدند
و میرزا ابراهیم با خزاین بیقیاس که همراه داشت پیش میرزا بابر بردند و جناب شهریاری صندوقهای طلا
و جواهر ناگشوده و ناکشیده بر ملازمان قسمت فرمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانیدند در اثنای این احوال
امیر هندوکه در امور ملک و مال بغایت صاحب اختیار بود اما چون میرزا بابر از اشتغال عیش و عشرت
پروای ضبط مملکت نداشت اکثر امرا بنیاد جور و ستم کردند و بخلاف عرف و عقل از ایشان حرکات بوجود
می آمد و امیر هندوکه بزینت لطف و کیاست آراسته بود از اوضاع و اطوار متنفر و ملول شده رخصت طلبید که

چند روزی بییلاق بادغیس رود و اجازت یافته بدان صوب روان شد و امیر ابراهیم ایکوتمور که محبوس بود آن
با خود همراه برد و در هنولا از پیش میرزا عبداللطیف که در بلخ بوده قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغ
بیگ لشکر ماوراء النهر و ترکستان و غیره جمع آورده عازم خراسانست لیکن ما بتوفیق الهی نخواهیم گذاشت
که از آب عبور کند و خاطر جمع دارد که ما بعد ازین با ایشان طریق محبت و موافقت مسلوک خواهیم داشت

ذکر مخاصمت میرزا عبداللطیف با جناب میرزا الغ بیگ گورکان و بیان اسباب لشکر کشیدن پدر و پسر و نشستن در برابر یکدیگر

منجمان در زایچهٔ طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف بنظر امعان نگریسته حکم کرده بودند که پدر را
از ممر پسر آسیبی تمام رسد و این معنی نیز میرزا الغ بیگ میدانست و همچنین در الیها دهندوستان مکتوب
پادشاه فرستاده بود و شمهٔ ازین صورت در ضمن آن درج فرموده غالبا حضرت خاقان قضیهٔ قصد میرزا
عبداللطیف از علم نجوم یا از ارباب بافتند و جوکیان معلوم داشته و اعجوبهٔ آن زمان مولانا محمد اردستانی
ازین باب بشهریار عالیجناب سخنان می گفت چنانچه روزی میرزا الغ بیگ در حین توجه بجانب خراسان
میفرمود که عنقریب ممالک محروسهٔ خاقان سعید را در تحت تصرف خواهیم آورد مولانا محمد گفت اگر عبداللطیف
بگذارد و این مولانا محمد اردستانی در طالع دیدن و رمل و غیر ذلک از نوادر دوران بود و حکایات بدیع
غریب از وی در اخبار از امور مخفیه و قضایای آتیه منقولست از انجمله مسود اوراق از جناب افادت مآب مولانا
علاء الدین قوشچی رحمة الله علیه چند حکایت شنیده که هر یک از آنها موجب استعجاب میشود درین مقام
از جهت اختصار بر یکی از آنها اقتصار کنیم مولانا علاء الدین قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا
الغ بیگ نشسته بودم که مولانا محمد در آمد و آنجناب با او گفت که رملی بکش و آنچه در ضمیر منست اعلام نمای
مولانا بموجب فرموده عمل نموده گفت سوال از حرم است و دیگر هیچ نگفت پادشاه گفت علی قوشچی
محرم ماست آنچه بخاطر میرسد بی دهشت بگوی جناب مولوی گفت که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح

داروی کامی کشد و دیگری آنکه دختر خان بهت طلاق مید بد میرزا الغ بیگ را تعلق بدختر خان که زبده
عفاف آراسته بود و بزیور صفات حمیده مزین و محلی بمنزلتی است که لحظه‌ای از وی جدا باشد تا بطلاق
چه رسد استجاب بتمام نمود و بعد از چند روز الغ بیگ خاتونی را که مولانا محمد رقم قتل باد کشیده بود بکشت
و دختر خان چندان اظهار مسرت و شماتت کرد که میرزا الغ بیگ رجبرا الهاء او را طلاق داد القصه
میرزا الغ بیگ بواسطه حکایتی که در قلم آمد چندان محبت و التفاتی بمیرزا عبد اللطیف نداشت و میرزا عبد العزیز را
بروی ترجیح میداشت و در خاطر خوبی و باقصی الغایه مکنون شده اینمعنی بر مزاج میرزا عبد اللطیف دشوار آمد
و بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چند امر از میرزا الغ بیگ صادر شد که موجب کدورت
خاطر میرزا عبد اللطیف شد یکی آنکه جلدوی فتح نامه بنام میرزا عبد العزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه از دو لک
تومان که شاهزاده در حصار اختیار الدین داشت فلسی باو نداد و این قضیه سابقا رقم زده کلک بیان
گشت دیگر آنکه در ولایت بسطام و مشهد و هراة او را در سر شمشیر یاغی گذاشت بتصور آنکه
شاهزاده بدست دشمن گرفتار آید و خاطر از جانب او فارغ گردد هیهات تدبیر انسانی دفع تقدیر ربانی
نتواند کرد و علت عصیان و مخالفت میرزا عبد اللطیف آن بود که چون خدمتش از دار السلطنه هراة
بعد از رفتن میرزا الغ بیگ بجانب ما وراء النهر بنابر توجه میرزا بابر بطرف خراسان بیرون رفته بود در معبر
اندخود پل بسته بیرون رفت قاصدی پیش پدر روان کرده از وصول اعلام داد میرزا الغ بیگ
نشانی فرستاد مضمون آنکه بلخ سیورغال او است باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا
عبد اللطیف اینمعنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و برتق و فتق و حل و عقد آن ولایت پرتو
التفات افکند درین اثنا میرزا الغ بیگ در خفیه نشانی بمیرزا میرانشاه که از احفاد حضرت
صاحب قران مغفور بود در جلگاه بلخ و شبرغان با ایل و الوس خود آرام داشت ارسال فرموده او را

برانگیخت تا میرزا عبد اللطیف را ترغیب و تحریض نمود و میرزا میرانشاه بسخن میرزا الغ بیگ فریفته شده
داعوان و انصار خویش جمع آورده تشمیر رزم و پیکار گشت و میرزا عبد اللطیف از استماع این خبر
و عصیان میرزا میرانشاه تعجب نمود که او پیوسته بآنجناب در مقام هواداری و جانسپاری بود و خدمتش
تیر با لشکر بلخ روی توجه بدفع فتنه او نهاد و بعد از تقارب فریقین مبارزان در جالش دلاوران در آتش آمدند
و آسیای حرب گردان شده جمعی کثیر بدام فنا گرفتار و اسیر گشتند عاقبت میرزا عبد اللطیف غلبه کرده
مخالفان متفرق و پریشان شدند و میرزا میرانشاه بقتل رسید و نشان میرزا الغ بیگ در وقت ضبط
و تحقیق جهات شاهزاده مقتول بدست میرزا عبد اللطیف افتاد و بالکل از جانب پدر مایوس گشت و
خوفی که از آنجناب داشت یکی هزار گردید و لشکرها جمع آورده رایت خلاف برافراشت و فرمود
تا صندوق تقارا شکسته منادی کردند که بعد ازین بجهت تمغا متعرض مردم نشوند که ما آن رسم مذموم را از
میان برداشتیم و زیان دنیا را سراسر سود آخرت انگاشتیم و باعث برین آن بود که میرزا الغ بیگ در باب
تمغا اهتمام تمام و مبالغه عظیم داشت ایل و الوس که از میرزا الغ بیگ متنفر بودند در ظل رایت میرزا
عبد اللطیف بتمام و اهتمام جمع آمدند و بالشکری فزون از چند چون آماده و مرتب گشته و جناب میرزا
الغ بیگ با سپاه ما وراء النهر و ترکستان زیاده از ریگ بیابان بکین پسر متوجه کنار آب گشت و میرزا عبد اللطیف
در ترتیب چون گذارها را ضبط فرموده پدر و پسر در برابر یکدیگر نشستند و آب در میان فریقین
حایل بود در آن مدت چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشته محاربه نمودند و در اکثر آن
اوقات لشکریان میرزا عبد اللطیف غالب می‌آمدند نوبتی میرزا عبد الله شیرازی رجب فرمان از آب
بگذشت و آتش محاربه برافروخت و بدست لشکریان شاهزاده گرفتار گشت میرزا عبد اللطیف در مقام
رحمت آمده او را بجان امان داد و چند روز درین قضیه گذشته میرزا الغ بیگ از کنار آب بنا بر مساعدت

روزگار جفاکار از برابر میرزا عبداللطیف کوچ کرد اسباب و ادوات پادشاهی گذاشته روی توجه بجانب
سمرقند نهاد مجمل این مفصل آنکه میرزا الغ بیک در وقت توجه بدفع فتنه میرزا عبداللطیف میرزا
عبدالعزیز را در سمرقند بنیابت گذاشته بنفس همایون متوجه کنار جیحون گشت و در کنار آب اقامت
بمد اطناب کشید و میرزا عبدالعزیز در سمرقند حرکات ناپسند آغاز نهاد دست باهل و عیال امرا
و رعیت دراز کرد امرا اضطراب نموده این صورت را بعرض رسانیدند میرزا الغ بیک چند نوبت نشان
فرستاد مشتمل بر تهدید و وعید بولد اعز و شاهزاده همچنان بر افعال خود اصرار نموده التفات
باحکام و امثله پدر نکرد و امرا بی طاقت گشته نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گرفته به پسر سپارند
در خلال این احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه خروج کرد گفتار در ظهور میرزا سلطان
ابوسعید بمعاونت ایل ارغون و نهایت کار میرزا الغ بیک گورکان از سپهر بوقلمون
آثار پادشاهی انوار عنایت الهی همیشه از آسره میمون و ناصیه همایون سلطان ابوسعید گورکان
ساطع و لایح بود و پیوسته ملازمت میرزا الغ بیک مینمود و از افعال و اقوال آنجناب قوانین و آداب
سلطنت اقتباس مینمود و دایم الاوقات حرف سلطنت بر ضمیر انورش می نگاشت و مانند سرمستان بشیوه
غرور پروای عیش و عشرت نداشت و در آن هنگام که پدر و پسر بساط معارضه و مناقشه گسترده
بودند قوم ارغون را با خود متفق ساخته و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبدالعزیز
در خود قوت و مکنت صحرا ندید ناچار در چهار دیوار شهر خزید و دم درکشید میرزا سلطان ابوسعید که
در ظاهر سمرقند قبه بارگاه نصرت اشتمال بقمه جوزا و اوج ثریا برافراشت میرزا الغ بیک چون برین حال
اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهانه در کانون ضمیرش مشتعل شد و دود حیرت و دهشت بکاخ دماغ

مبارکش متصاعد گشت و بعد از تقدیم مشورت میرزا عبداللطیف را بحال خود گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون بدان
حدود رسید میرزا سلطان ابوسعید از بیم هیبت و صولت سپاه نصرت آیت ترک محاصره کرده بیورت ایل ارغون رفت و میرزا
عبداللطیف از آب عبور کرده بقبة الخضرا کش آمد و لشکرهای آن نواحی جمع آورده متوجه سمرقند شد میرزا الغ بیک
با سپاهی چون حرکات فلکی نامحدود از سمرقند بیرون آمده بحدود قریه دمشق رسید و از جانب دیگر سیاهی سپاه میرزا
عبداللطیف پیدا گشت و میرزا الغ بیک برفراز پشته قرار گرفت و آن دو لشکر خونریز و دو گروه فتنه انگیز اثر رزم
رستخیز ظاهر ساختند و بعد از آنکه زمانی بمجادله و مقاتله مشغول بودند میرزا الغ بیک ناگاه بی آنکه عجز و فتوری بر صفحات
احوال سمرقندیان ظاهر شود از آن پشته بزیر آمده روی بفرار نهاد و بانزار تاسف و تلهف میراند تا بدروازه سمرقند
رسید و خواست که بارک درآید میرزا شاه توجین که از خاک برداشته و کاشته او بود کوتوال قلعه از دخول مانع شد
و میرزا الغ بیک با چشم پرنم و دل پرغم و درد و حسرت و الم روی بشاهرخیه نهاد و میرزا عبدالعزیز و معدودی چند
ملازم بودند از امیر حاجی محمد خسرو که در آن هنگام در اردوی میرزا عبداللطیف بود شنیدم که گفت
در وقت گرفتاری میرزا الغ بیک گفتم که اگر پادشاه در مصافی که قریب بقریه دمشق واقع شد تا بجانب پشته
فرود می آمد مجموع لشکر میرزا عبداللطیف میگریختند فرمود که ای حاجی عجب سخنی میگویی دارنده فراز و نشیب و دهنده
چرخ کبود ما را از آن پشته فرود آورد و بتحقیق هیچکس را درین کارخانه کاری نیست فی الجمله میرزا عبداللطیف بسمرقند
آمده بسریر دولت تمکن یافت و میرزا الغ بیک چون بشاهرخیه که آن قلعه بود بذخایر فراوان مشحون و از
آفات دوران مصون و مامون رسید خواست که چند روزی در آنجا اقامت نماید تا از پرده غیب چه روی نماید
کوتوال آنجا ابراهیم پسر پولاد که مملوک میرزا الغ بیک بود قصد ولی نعمت کرد و پادشاه برین حال اطلاع یافته از آنجا
بازگشت و کمند تقدیر کشان کشان بسمرقند برد و میان آنجناب و فرزند نامهربان او میرزا عبداللطیف بانواع سخنان
بظهور آمد که قلم مسکین رقم از ادای آنها خود را معاف معذور داشت و در آن ولا میرزا عبداللطیف که بیوسون

حضرت صاحب قرانی برداشته بود و عباس نامی را فرمود که پیش خان رانو زده عرضه داشت که میرزا الغ بیک پدر مرا
بغیر حق کشته است خان حکم کرد که آنچه مقتضی شرع باشد بدان عمل رود و مجموع ائمه سمرقند فتوی نوشتند که میرزا
الغ بیک را قصاص کنند الا جناب قاضی مسکین که بآن همداستان نشد فی الجمله میرزا الغ بیک را بیراقی تمام با میر حاجی
محمد خسرو سپردند که او را بحج برد از امیر مشار الیه راقم حروف استماع نموده که گفت هنگام شام در رکاب میرزا
الغ بیک از سمرقند بیرون آمدیم ناگاه شخصی از عقب دست من بکشید باز نگریستم یکی از قوم سلدوز دیدم که پیش
میرزا عبد اللطیف راهی داشت گفتم خیر است گفت حکم خان برینجمله است که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی
باشد فرود آیند و چندان توقف نمایند که یراق ایشان بر وجهی که پسندیده خرد و بزرگ و تاجیک و ترک بود درست
کرده آید جواب دادم که بالسمع و الطاعه و میرزا الغ بیک از من پرسید که چه میگوید صورت حال باز نمودم میرزا
الغ بیک چون خبر توقف شنید زبانش از گفتار باز ماند و اندوهی عظیم بر ضمیرش استیلا یافت و در آن نزدیکی قریه
مختصر بود در آنجا فرود آمدیم و چون هوا اندک برودتی داشت میرزا الغ بیک فرمود تا پیش او آتش کنند و کباب نمایند
بعضی از نوکران بآن کار مشغول شدند ناگاه شراره از آتش بردایی که بر دوش او بود رسید و اندک احتراقی
در ردا پدید آمد میرزا الغ بیک بدست خویش آتش منطفی ساخته با آتش خطاب کرد که من هم بدینک یعنی تو هم دانستی
که حال چیست امیر حاجی محمد گفت که میرزا الغ بیک در آن زمان اضطراب بسیار نمود و از حال میرزا عبد العزیز می پرسید و از
حکم قتل خویش استفسار مینمود و من او را تسکین و تسلی میدادم درین اثنا ناگاه عباس با شخصی دیگر درآمدند و چون چشم
آنجناب بر عباس افتاد بیخود از جای برجست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه او بود پوستین الطاقی میرزا
الغ بیک از دوش او بربود و عباس بیرون رفت تا ریسمان بیارد من در خانه را زنجیر کردم زنی مردی که از بیخبری کمر بست
در حین کشتن دست و پای می افشاند و حاجی نکرد که ولی نعمت خود را چند خطوه از آن مهلکه بگریزاند پادشاه عالی
برآورد و عباس بازگشته آنجناب را بیرون برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشاندند و ما هر کس بگوشه رفتیم و آن بی سعادت

پس حر

بیکضرب شمشیر آن پادشاه عادل را بمرتبه شهادت رسانیدند ما از آنجا بازگشته بسمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف برادر خود را
پیش از قتل پدر بدو سه روز کشته بود و در تاریخ واقعه میرزا الغ بیک گفته اند ع چو عباس کشتش بتیغ جفا ع
بود سال تاریخ عباس کشت ع القصه آن شاهزاده بی عاقبت چنان پادشاهی که پدر او بود بقتل آورد
و بد نامی ابد جهت خود حاصل کرد و با وجود عذاب آخرت از دنیا نیز حظی بر نداشت ع چون کافر درویش نه دنیا و نه دین ع
و بهنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه برلاس و امیر اسمعیل صوفی ترخان در راه با ایشان باز خوردند و پدر و پسر از زخمهای
کاری زدند امیر سلطانشاه در اثنای طریق براه آخرت رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت و چون چند روز
برین قضیه بگذشت میرزا عبد اللطیف با امرا مذکور که در مخالفت او با پدر او جانسپاری کرده بودند بدگمان شده
مجموع را بقتل رسانید نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا فی الجمله میرزا عبد اللطیف از جمیع جوانب خاطر جمع
ساخته در ضبط ملک و قمع اعدا سعی نمود و هر سال لشکر اوزبک که تا بنخ زنخی می آمدند و نقد و جنس بسیار دست برد
میبردند در آن زمستان ببعضی از ولایات ما وراء النهر از بیم صولت و سطوت او نیامدند میرزا عبد اللطیف چون بر سریر
ما وراء النهر متمکن گشت میرزا سلطان ابو سعید را از میل ارغون بیرون آورد و او پیش خود نگاه داشته بود بعضی
رسانید ذکر لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سیستان در ضمان تایید رحیم رحمان و موجب آن و دیگر وقایع خراسان
در آن وقت که میرزا عبد اللطیف بتهیه اسباب معارضه والد بزرگوار خویش اشتغال مینمود حاکم سیستان شاه حسین که
سنت آبا و اجداد او باطاعت و اذعان این خاندان عظیم الشان مفتخر و مباهی بود اظهار خلاف کرده بخار استبداد
و استقلال بدماغ خود راه داد و از استماع این خبر آتشین صفت خشم شهریار شیر دل میرزا ابو القاسم بابر بهادر مشتعل شد
و فرمان داد تا سرداران اقطار بلاد خراسان با لشکرهای گران در ظل رایات فیروزی نشان مجتمع گردند و بعد از اندک
زمانی ازدحامی دست داد که پشت گاو زمین از ثقل جوشن داران خم گرفت و حشر فیروز جنگ از دار السلطنه هراة
نهضت فرموده آهنگ ولایت نیمروز کرد و قصد الکای دغلیش پیش امیر سند که فرستاد و او را طلبید امیر مشار الیه

عرضه داشت که میرزا عبد اللطیف در ولایت بلخ لشکر جمع میکند این سرحد خالی گذاشتن مصلحت نیست و میرزا بابر بادلاوران
ظفر شعار تا عرصه اسفرار رفت و از آنجا امرای نامدار را بجانب سیستان روان ساخت حاکم ممالک نیمروز دانست که
با کوه دست در کمر زدن ساعد سیمین خود آزردن است و در این بیت که گفته اند ◦ هر که با پولاد بازو پنجه کرد ◦ ساعد سیمین خود را
رنجه کرد ◦ لاجرم در مقام عجز و اضطرار آمده از کرده پشیمان شده وسایل انگیخت و بدست مسکنت و افتقار در دامن
شفاعت آویخت و مبانی پیمان را بایمان موکد کردانید که بعد الیوم سر از خط عبودیت نکشد و شرایط خدمتکاری بجای آورد
و بمال و لشکر مدد کند و از مقتضای امر و مثال واجب الامتثال در نگذرد و تحفه لایق و پیشکشهای مناسب مصحوب ایلچیان
چرب زبان سخندان روان داشت امرا و مقربان سخنان ضراعت آمیز ملک را در محل مناسب معروض داشتند
و پلاکات و تبرکات را بموقف عرض رسانیدند لطف اصلی و کرم جبلی میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جریمه
ملک کشید و زلات و عثرات او را نابوده انگاشته عنان عزیمت بجانب مستقر سلطنت و خلافت منعطف کردانید
و چون امیر هندوکه از توجه میرزا بابر بجانب سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم ایکوتمور را بطرف سمرقند فرستاد
و او را دراند خود گرفته پیش میرزا عبد اللطیف برند و مدتی در حبس ماند و خود باظهار کلمه عصیان مبادرت نمود چون
ابر و باد متوجه استراباد گشت میرزا بابر فوجی از سپاه ظفرپناه را در ظل رایات امیر شیخعلی بهادر و امیر سلطان ابو سعید
داروغه در عقب امیر هندوکه فرستاد و سپاه ظفرنشان در دیار خبوشان باو رسیدند و از جانبین مبارزان
در میدان آمده شمشیر جلادت آختند امیر هندوکه بسیاری از معارک دیده بود و صف شکنی ورزیده و تیغ و شیرشن
دهر چشیده در آن مصاف مانند شیر غران بغرید و تیغ کشیده صفها بر هم درید امیر سلطان ابو سعید را زخمی
قوی بسینه رسانید بیان زخم در گذشت و آن لشکر از بیم صولت امیر هندوکه متفرق و پریشان شدند و مردم او از پی گریختگان
رفتند و خدمتش با معدودی چند در مصاف گاه مانده دیگران بغارت و تاراج مشغول شدند درین اثنا امیر شیخعلی بهادر
و امیر هندوکه بیکدیگر باز خوردند و در هم آویختند و خاک معرکه را بخون یلان بر آمیختند و امیر شیخعلی به نیروی دولت

قاهره امیر هندوکه را بقتل رسانیده سر او را بر سر نیزه کرده پایمال حوادث کردانید و چون مجال توقف نبود بتعجیل تمام
بهرات رسید و سر امیر هندوکه را جهت عبرت سایر کافرنعمتان از دروازه ملک آویختند و میرزا بابر از جانب
سیستان کامیاب و کامران مراجعت نموده در مستقر عز خویش نزول فرمود و چون خاطر خطیرش از جمیع جوانب
جمع بود بساط عیش و نشاط بگسترد و از دست ساقیان سیمین ساق گل اندام جامهای مدام نوشیدن گرفت و چند
روزی بفراغت و بیغمی گذرانید ◦ خوشتر ز عیش و صحبت باغ و بهار چیست ◦ در خلال این احوال قلعه عماد
که در تحت تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بسعی و حیله میرزا محمد صالح که جوانی پردل و خردمند بود
مفتوح شده نقود و ذخایر فراوان بدست ملازمان بابر افتاد و دیگر از وقایع آنکه در اثنای این اوقات یکی از
محافظان میرزا علاء الدوله از مراقبت غافل شد او را از حبس بیرون برد و براه غور و غرجستان پیش گرفت و از
آنجا بسیستان رفته کار او فی الجمله عروج یافت و میرزا بابر امیر خداداد را بدفع آنجناب فرستاد و میرزا علاء الدوله
چون خبر توجه سپاه ظفرپناه شنید از سیستان بجانب عراق رفت و کار او فی الجمله عروج یافت و برادر خود
سلطان محمد خواست که بپیوندد میرزا سلطان محمد تجویز این معنی نکرده خبر فرستاد که آن برادر در مغازه یزد
توقف نماید که ما عازم و جازم خراسانیم و مصمم عزیمت آن طرف ملاقات خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر رفتن میرزا محمد بعراق و فارس و انهزام میرزا عبد الله در دشت خراسان و محاربه میرزا محمد با میرزا جهانشاه ترکمان

میرزا سلطان محمد چون از واقعه هایله خاقان سعید خبر یافت فی الحال از نواحی چمچال خرم
آباد روان شده بیورت آنحضرت نزول فرمود و از آنجا باصفهان رفت و آن مملکت را ضبط فرموده بعزم تسخیر دیار فارس
رایت جلادت برافراخت و شیخ محب الدین ابو الخیر که شمه از احوال او مذکور شد بآنجناب پیوست و ترغیب تمام
نمود که میرزا سلطان محمد بآن صوب رود و میرزا عبد الله بعزم مدافعت و محاربت با لشکرهای فارس از شیراز بیرون
آمده بهم در آن نواحی چند گاه روزگار گذرانیدند درین اثنا حاجی محمد غنا شیرین با سپاه کرمان بموکب میرزا سلطان محمد

پیوست عاقبت مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفته آتش حرب برافروخت و میرزا عبدالله هر چند سعی و کوشش
نمود مفید نیفتاده منهزم و منکسر گشت و خود را بقلعه اصطخر رسانید و چند روز در آنجا بناکامی روزگار
گذرانید و لشکر عراق اردوی شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند و میرزا سلطان محمد معاودت
نموده باز بشیراز درآمد و اشراف ممالک فارس بشرف بساط بوسی فایز شدند و سید نظام الدین را با سید علی میرزا
عبدالله پیش او فرستاد و سوگند یاد کرد که بهیچگونه قصد شاهزاده نکند و مرتضی مشار الیه بقلعه رفته
شاهزاده را مطمئن و مستظهر گردانید و او را بخدمت میرزا سلطان محمد رسانید و آنجناب بوعده وفا
نموده فرمود که شاهزاده در هر شهری از شهرهای فارس و عراق که خواهد ساکن شود و الا بخراسان رود
میرزا عبدالله بامید مصاهرت میرزا الغ بیگ که پادشاه او را وعده داده بود راه خراسان اختیار نمود و بسبب
سفر او بغایت میرزا سلطان محمد بحصول موصول شده شاهزاده عازم خراسان شد و میرزا علاء الدوله
کالجه بتیغ رعایت او نمود و او در روز مصاف از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بمیرزا الغ بیگ
پیوست چنانکه مذکور شد و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن شده گردنکشان آفاق سر بر خط
فرمان او نهادند الا میرزا جهانشاه ترکمان که اظهار خلاف کرده و لشکر با فرستاده سلطانیه و قزوین را تصرف
نمود و میرزا سلطان محمد چون از قضیه آگاه شد بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون پیوسته حضرت
خاقان سعید مغفور رقم فرموده بآن سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که
چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این صورت
بغایت بی قاعده و بیراه است باید که آن ولایت بنواب دیوان اعلی گذارد و بولایتی که خاقان
مغفور جهت او تعیین نموده قناعت نماید تا آنچه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد بظهور آید
و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی که بر دقایق سخن مطلع بود ارسال نمود و بنفس شریف با لشکری

از اوراق اشجار افزون در عقب قاصد روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از قوت و جلادت
شاهزاده تعجبها نمود و با لشکر آذربایجان روی بعراق و فارس نهاد و چون بین الفریقین مسافت سمت تقارب
یافت از طرفین رسایل انگیختند و سخن مهادنه و مصالحه در میان انداختند و مهم بر آشتی و دوستی قرار گرفته
اساس محبت و پیمان بغلاظ ایمان موکد یافت و میرزا سلطان محمد بمستقر شرف خویش بازگشت و امیر جهانشاه
بجانب آذربایجان مراجعت نمود

ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بخراسان و وقوع محاربه میان آنجناب و میرزا بابر سلطان

میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه خاقان
سعید و مسقط راس شاهزاده بود در خاطر خطیر داشت فارس و عراق را مضبوط گردانیده در ان دیار
او را منازعی نماند و شنید که میرزا الغ بیگ بجانب ماوراءالنهر رفته داعیه او استحکام گشت لاجرم فرمان داد
که از ممالک محروسه سپاه بیکران در ظل رایات فیروزی جمع آمدند لوای عزیمت بجانب خراسان افراخته
از بسطام بگذشت و ایلچی پیش برادر فرستاده او را از توجه خویش آگاهی داد میرزا بابر نیز سپاه خراسان فراهم
کشیده بتعجیل تمام از دار السلطنه هراة نهضت فرمود و در نواحی جام آن دو سپاه بهرام احتشام خون آشام
بهم رسیدند و داد کشش و کوشش و خونریزی دادند و از جانب میرزا بابر امیر خداداد بدست لشکر عراق
گرفتار گشت و از بیم جان نام خود اظهار کرد و همانزمان او را کشتند و دختر امیر خداداد در حباله شهریار
با صلاح و سداد میرزا بابر بود القصه لشکر خراسان شکست یافته میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر
عراق و فارس چندان لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسبان راهوار و استران قطار بل جواهر زواهر و خلع
فاخره و دراهم و دنانیر و خیمه و خرگاه گرفتند که در خزانه خیال آبا و اجداد ایشان نگذشته بود و میرزا
بابر با هفت نفر بجانب قلعه عماد که در آن نزدیکی مفتوح گشته بود متوجه شد و بعد از مشقت بسیار که باو
رسید بقلعه درآمد و میرزا سلطان محمد پیشتر امیر پیرزاد بخاری را جهة استمالت رعیت بدار السلطنه هراة فرستاد
و رایات فتح آیات متعاقب او در حرکت آمده جناب شهریار تاج بخش ملک ستان در بهترین اوقات و خوشترین

اوان تختگاه جد نامدار خویش را بوجود همایون زیب و زینت داد و بعد از تنظیم امور و تمهید بساط عدل و داد
فرمود تا مجلس بزم آراستند و بعیش و عشرت و سرور و بهجت پرداخت و میرزا ابراهیم ولد امیر علاء الدوله را
که در حبس میرزا بابر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر رسانیدند و پادشاه او را نوازش نموده پیش پدر فرستاد و درین
اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید مضمون آنکه شمارا فتح خراسان و مارا فتح ماوراء النهر مبارک باد
ما با میرزا بابر بجهت این شیوه محبت مرعی داشتیم که برادر شما بود و الا بر جهانیان معلوم است که در زمان
خاقان سعید ما چه رتبه داشتیم و او در چه مرتبه بود ایلچی بوسیله امرا شرف بساط بوس حاصل کرده مکتوب
بگذرانید میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد صدر بخشی را مصحوب ایلچی روانه میرزا عبد اللطیف گردانیده
پیش او فرستاد و در جواب نامه سخنان مناسب نوشته ارسال نمود و در آن زمستان که میرزا سلطان محمد
در خراسان بود در دار السلطنه هراة قحط و عسرتی عظیم روی نمود چنانچه صد من گندم تنکه هراة بمبلغ
چهار صد دینار کپکی رسید و با وجود چنین غلائی بوضوح پیوست که یک کس از گرسنگی و فقدان نان جان داده
باشند بخلاف محطی که بعد از رفتن ترکان در خراسان واقع شد و تفصیل آن حال صعب درین اوراق رقمزده
کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی ذکر رفتن میرزا علاء الدوله بحکومت کرمیر و جمعیت میرزا بابر و
استیلای او بر استراباد و کشته شدن امراء عراق با بتیغ سیاست او و بیان وقایعی که بعد از قتل دست داد
در این اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق میزیست سلطان سعید اظهار کرد امیر حاجی محمد غنا شیرین
ضمنا با آنحضرت موافق بود و چون بعد از وفات آنحضرت میرزا محمد بر مسند جهانبانی ارتقا نمود امیر حاجی
محمد بجانب او پیوسته در دیوان بزرگ مهر زد و روز بروز رفعت و درجه او در ترقی بود تا هیچکس را در امور ملک
و مالی بغیر او اختیار نبود و چون مملکت خراسان در حوزه تصرف و تسخیر میرزا سلطان محمد درآمد حاجی محمد
بمطالبت و مواخذت ترک و تاجیک سپاه و رعیت مشغول شد بمرتبه که هرچه میرزا بابر در ایام سلطنت خویش

انعام کرده بود بازیسیم علوفه داده استرداد مینمود هرچند دستور عالیجناب خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
که او نیز در جرگه امرای ترک مهر میزد و دیگر نوئینان و وجوه و اعیان او را از آن حرکت منع میکردند و گفتند که
این امر سبب اختلال مملکت میشود مفید نیفتاد و بدین حرکت خاطرها از دولت میرزا سلطان محمد نفور شده
خلایق طالب میرزا بابر گشتند و فوج فوج گریخته با وی می پیوستند و کیفیت حال چنان بود که چون خدمتش از معرکه
بیرون رفته بقلعه عماد درآمد چنانکه مذکور شد امیر محمد صالح که ضبط قلعه تعلق بدو میداشت خدمات پسندیده
بجای آورد و میرزا بابر از آنجا بیرون آمده بابیورد رفت و اولاد خواجه قنبر کرکی خواجه شهاب الدین عبد الله
و خواجه کمال الدین حسین در شرایط خدمتکاری تقصیری ننمودند و بعد از چندگاه جناب شهریاری بطرف
استراباد شتافت و گماشتگان سلطان محمد را پریشان ساخته بر آن مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم از جور
و ظلم امیر حاجی محمد بجان رسیده بودند روی بآستان دولت آشیان او نهادند و میرزا سلطان محمد چون
دید که زمام اختیار از قبضه اقتدار بیرون میرود همت بر دفع میرزا محمد گماشت و تا خاطر اشرف از جانب میرزا
علاء الدوله جمع شود او را بحکومت کرمیر روان فرمود و اهانتی در صورت تعظیم نسبت ببرادر بزرگتر
بتقدیم رسانید و چون میرزا علاء الدوله بجانب کرمیر گسیل کرد فرمان داد که امیر حاجی محمد با دیگر امرا
و سرداران در گذشتن بمدافعه و محاربه میرزا بابر در حرکت آیند امرای عراق با آئین و عظمت تمام و غرور و استکبار
لا کلام و لشکر آراسته که دیده بهرام از نظاره ایشان خیره می شد و آئینه گردون از غبار مراکب ایشان تیره
میگشت رایت جلادت برافراخته بجانب استراباد روان شدند و از آنجانب شهریار شیر شکار با سپاه کینه گذار
از جنگل جرکان بیرون آمده روی بدفع و استیصال اهل خلاف و جدال نهاد و آن دو لشکر تند خوی جنگجوی بهم رسیده
صفها راست کردند و تیغ انتقام از نیام برکشیدند ادیم ارض از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و مرکز
زمین از جثه نفس منقطع کشتگان باوج آسمان سمت توازی پذیرفت و الی الاجل دست بگریبان امل دراز کرد و شمشیر

بیان رسم سرافشانی آغاز نهاد آخر الامر لشکر عراق از تیزی و آویز عاجز آمدند و امیر حاجی محمد که از تکبر و نخوت
پای بر تارک افلاک می نهاد با دیگر سرداران امرای تومان دستگیر شده بقتل رسیدند و شکستی فاحش بر اهل عراق راه
یافت و غنایم نامحصور بدست سپاه خراسان استراباد افتاد و هنوز بر تفصیل اموال اطلاع پیدا نکرده بودند
که غلغله در اردوی میرزا بابر پدید آمد که میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف از مولانا شمس الدین محمد معمائی
صدر استماع نموده که میرزا بابر چند صندوق مملو از نقود و امتعه نفیسه از غنیمت لشکر عراق بمن ارزانی داشت
و آن صنادیق در خیمه انتظام یافته من بر سر صندوقی نشسته بودم و هنوز اقفال از آن بر نداشته که ناگاه آوازه
وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرای عراق بعزم رزم میرزا بابر بجانب
استراباد روانه شدند میرزا سلطان محمد بلهو و طرب مشغول شد و امیران پیشتر نقد از عهده میرزا بابر آگاه شدند
و امیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت بپایه سریر اعلی نمود که بندگان را طاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اگر چتر
همایون فال سایه اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهمات بر حسب مراد و دلخواه فیصل یابد و میرزا سلطان محمد چند روز
تاخیر کرده آخر الامر اغرق را بعهده دستور اعاظم الوزرا خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی در حدود طوس
منوط و مربوط گردانیده از آنجا در عقب امرا بتعجیل روان شد و در اثنای راه کرکچیان رسیده صورت حال را
بعرض شهریار رفیع مقدار رسانیدند آتش خشم پادشاهانه مشتعل شد و چنان بسرعت راند که بغیر از سیصد سوار
ملازم رکاب نصرت انتساب نماندند و مانند قضای مبرم در اردوی ابدر کهتر فرود آمد لشکریان
میرزا بابر چون حروف تهجی پراکنده و متفرق گشتند و میرزا بابر بطرف قلعه عماد شتافت و چون شب شد
میرزا سلطان محمد بخیال آنکه مخالفان شاید که مکری سگالیده باشند در همان شب بجانب اردوی خود عنان
برتافت و در راه خبر یافت که اغرق او ویران شده مردم سر خویش گرفتند و کیفیت حال چنان بود که
چون میرزا سلطان محمد از حدود طوس ایلغار فرمود خبر قتل امرای عراق باردوی همایون رسید و اغرق بنوعی بهم

برآمد که خواجه غیاث الدین پیر احمد از ضبط عاجز آمد و هر کس از بیم جان بطرفی بیرون رفتند و اراجیف بسیار
در افواه و السنه افتاد چنانکه مردم و متعلقان شهریار در موت و حیات میرزا محمد سلطان متردد گشتند و در زوایا
متواری شدند و آنجناب چون عود نموده بیورت رسید از آن همه خلایق که گذاشته بود متنفسی پدید
گردید و چون خلق از سلامتی پادشاه خبر یافتند یک یک دو دو از کنجها بیرون آمدند میرزا سلطان محمد بعضی از آن
مردم بقتل رسانید و جمهور ایشان را بجان امان داد در این اثنا شنید که میرزا علاء الدوله از کمیر بهراة آمد
و ملکشاه و بعضی دیگر از متعلقان و منتسبان آنجناب را اندک تعرضی رسانید و چون اسباب تفرقه خاطر خطیر
پادشاه جهان متوالی و مترادف گشت با خواص و مقربان خویش مشورت کرده فرمود که مردم خراسان بالطبع هوا
خواه میرزا علاء الدوله اند و او در هراة متمکن گشت و لشکر ما ویران شد مصلحت آنست که آوازه اندازیم که
میرزا عبداللطیف با سی هزار سوار بهراة رسیده آن مملکت در تحت ضبط آورد و ما متوجه جانب عراق شویم
بشهر خود روم و شهریار خود باشم و رای بر این قرار گرفت که میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرده میرزا
علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت رایت شوکت و عظمت بایوان کیوان بر افراخت و خاطر از حکومت
خراسان قرار داد و در این اثنا روزی خبر رسانیدند که در جانب قصبه توشیج سیاهی دیده اند و بمجرد
این آوازه میرزا علاء الدوله و اتباع او منازل و مساکن خود پرداخته سر خویش گرفتند و بجنگ پیش رفتند
و بعضی از مردم فتان نوکران شاهزاده را تعرض رسانیدند و چون معلوم رای شهریار اعلی جناب گشت
که این خبر اصلی نداشته روز دیگر بشهر معاودت نمود و بعضی از آن خلق فضول لقلق پایتخت و میرزا علاء الدوله
کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد بساول داد و چون خبر توجه میرزا بابر منتشر گشت آنجناب عنان
عزیمت بجانب بلخ تافت میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد بطرف عراق عازم دار السلطنه هراة گشت و پای
بر مسند جهانبانی نهاده بضبط امور مملکت که در غایت پریشانی بود دردی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیار

الدین

که بعهدهٔ دارائی مولانا احمد یساول بود محصور گردانید و مدت چهل روز لشکریان بمحاصره قیام نمودند کاری
از پیش نرفت و عاقبت میرزا بابر از سر رافت و عنایت در باب تسلیم قلعه بمولانا احمد یساول پیغام بسیار
داد و مولانا مشار الیه در جواب گفت که وقتی این معنی میسر شود که حضرت بهاء الملة والدین عمر باتفاق
امیر سید ناصر الدین قریش میرزا بابر را سوگند دهند که هیچ تعرضی باهل قلعه نکند و درباره ایشان بدی نیندیشد
و اگر دیگری قصد اینجماعت کند نگذارد تا ساکنان حصار اعتماد کرده بیرون آیند آن دو بزرگوار در مجلس میرزا
بابر حاضر شدند تا آنجناب عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید و مولانا احمد از سر وثوق و استظهار بپای عذر از
از حصار بیرون آمد و قلعه را تسلیم گماشتگان پادشاه نمود و میرزا بابر آنچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا را
در کنف امن و امان ماوا داده رعایتها نمود **ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله**
و بعضی از احوال میرزا سلطان ابوسعید در زمان میرزا عبد الله میرزا عبد اللطیف بلطف
طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی از میان اکفا منفرد و بکمالات انسانی از اقران
منفرد روزی قدوة العلماء المتبحرین مولانا شمس الدین محمد جاجرمی از جودت قریحت شاهزاده سخن میگفت
راقم حروف جرات نموده از آنجناب استفسار نمود که شما را این معنی از کجا معلوم شد فرمود که نوبتی بدرس ما
تشریف حضور ارزانی داشت و در بعضی نسخ که طلبه بمطالعه اشتغال مینمودند کلمه نعل را بلفظ ذهب تفسیر کرده بودند
در بیان مشتبه شد که اینصورت چگونه تواند بود میرزا عبد اللطیف گفت شخصی که کاری پسندیده کرده
در عرف میگویند که فلانکس نیک رفت مجموع حضار حوزه زبان بمدح و آفرین او کشادند و گفتند **بیت**
آفرین بر طبیعت تو کمال ** خود ترا احتیاج تحسین نیست ** و آن پادشاه پیوسته خدمت اهل الله کردی و در
مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود این حالات بغایت تند خوی بود و بسیاست بگناه اندک عقوبت
بسیار کردی و هیچکس از خواص و مقربان او را مجال نبود که از صلاح و فساد مملکت با او سخنی بگوید و بجهت

نیکخواهی و حدیثی بعرض رسانند و دران ایام نوکران میرزا الغ بیک میرزا عبد العزیز در باب قمع و استیصال او
طرحها می انداختند و انجمنها می ساختند و با آنکه بسمع نزدیکان او میرسید مجال دم زدن نداشتند و آنجناب
در ایام سلطنت خویش این بیت حمسه را که شیخ نظامی علیه الرحمه در قصه شیرویه که پدر خود خسرو پرویز را کشته بود
گفته پیوسته میخواند ** پدرکش پادشاهی را نشاید ** و گر شاید بجز شش مه نپاید ** القصه جمعی که از سطوت
میرزا عبد اللطیف خایف و هراسان بودند با نوکران میرزا عبد العزیز قرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبد
اللطیف را از میان برگیرند و هم ایشان رقم سلطنت مجازی بر میرزا عبد الله شیرازی کشیدند و آن بد
اندیشان در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چنار بطرف شهر می آمد از کمین غدر تیری بجانب او انداختند
و آن تیر مانند تیر قدر کارگر آمد و میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد بر آورد که الله اوق
تنگدی یعنی تیر الله رسید و معدودی چند که با او بودند از مشاهده آن حال پریشان گشتند و آن گروه بی عاقبت
فی الحال خود را باو رسانیده سر از بدنش جدا کردند و تنش بصد خواری و زاری بر خاک مذلت افکنده بگذاشتند
و سر او را که با افسر جمشید و فریدون فرو نمی آمد از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک بیاویختند و آنچه باپدر روا
کرده بود در دنیا باو رسید و مدت سلطنت او شش ماه بود و از شیرویه پدرکش هفت ماه و از منتصر که با ترکان
همداستان شده پدر خود متوکل را از موده تا بقتل آوردند شش هفت ماه بیش نبود و باباحسین تخت میرزا
عبد اللطیف را به تیر زد و در تاریخ آن واقعه گفته اند ** باباحسین کشت شب جمعه اش بتیر ** تاریخ قتل او دست که باباحسین کشت
و بعد از واقعه میرزا عبد اللطیف امرا و ارکان دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبد الله را بپادشاهی
برداشتند و در اواخر حیات میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان ابوسعید از سمرقند گریخته بیخارا رفته بود
و در همان روز که شاهزاده را کشتند او در آنجا خروج کرد و مردم بخارا او و داروغه و قاضی از بیم میرزا عبد اللطیف
میرزا ابوسعید را گرفته در محبسی تنگ تاریک باز داشتند و جمعی مردم سفله کوتاه اندیش خواستند که چراغی که حق تعالی

برافروخته است منطفی گردانند و کوکبی که بذروهٔ شرف و اوج عزت رسیده در حضیض مذلت هبوط کرده گرفتار سازند
روز دیگر که ایلچی رسیده خبر قتل میرزا عبد اللطیف بخارا رسانید جماعت که بی‌رسمی کرده بودند پای ادب
پیش نهادند و آنجناب را بر سریر سلطنت نشانده بقدم خدمت ایستادند و میرزا سلطان ابو سعید که بعد از این زمان
سعادتمند بسلطان سعید تعبیر خواهد رفت با وجود بدایت حال و عدم استقلال بملک بخارا قناعت ننموده روی همت
عالی‌نهمت بصوب تسخیر سمرقند آورد و میرزا عبد الله نیز بعزم رزم و پیکار کمر در بست و میان این دو پادشاه
محاربه واقع شده میرزا عبد الله و سلطان سعید مدتی در اطراف و جوانب سرگردان می‌گشت تا آن زمانی که دست
همایون در گردن مقصود حمایل کرد چنانچه مرقوم رقم بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی درین اثنا میرزا عبد الله شنید که
میرزا علاء الدوله در حصار شادمان لشکر بسیار جمع آورده عزیمت سمرقند دارد و سابقا مذکور شده بود
که میرزا علاء الدوله از صدمات سپاه میرزا بابر متوجه بلخ گشت و میرزا عبد الله چون از حال خاطر حرص مملکت
خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت عاقبت آن پادشاه بساط محاربه را بقایای رسم بپیچیدند میرزا عبد الله
بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله از جیحون گذشته بجانب بلخ توجه نمود و لشکرهای آن نواحی را در ظل رایات خویش
مرتب ساخت

ذکر توجه شهریار کامکار از هراة بجانب بلخ و بدخشان

میرزا بابر چون بر جمعیت میرزا علاء
الدوله اطلاع یافت مهتر اویس بیک ابکوتوالی قلعهٔ اختیار الدین نصب فرمود و با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام
بلخ شتافت و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا سمندروار در میان آتش موسی اقامت کرده [illegible]
مراحل و منازل پیمودن گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات ظفرآیات آگاه شد بجانب بادیه طالقان و کوههای
بدخشان رفت و میرزا بابر بقبة الاسلام بلخ نزول فرموده از کثرت برف مجال حرکت و محل رفتار متعسر می‌نمود
و با وجود مانعی چنین عنان دولت بجانب میرزا علاء الدوله منعطف ساخت و اسباب جمعیت او را بکلی بر
انداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفرپناه در فرار سرعت نموده در شکاف کوهی خزیده دم در کشید
خاطر بر کربت غربت قرار داد و میرزا بابر کوچ و اغروق میرزا علاء الدوله بدست آورده عازم بلخ گشت
و بعد از تقدیم مشورت رای صواب‌نمای ایالت ولایت بلخ و شبرغان و قندز و بغلان و ارهنگ سرای را مع ضمایم
و ملحقات برسم سیورغال بامیر پیر درویش هزارسپی و برادرش امیر علی هزارسپی داشت و ایشان مدتها بمراسم خدمتگاری
و جانسپاری شهریار جهانیان قیام نموده بودند فی الواقع آن دو برادر در شجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق
و محاسن آداب و صفات رضیه و سمات مرضیه از امرای زمان و حسنا دید دوران امتیاز تمام داشتند قبة الاسلام
بلخ در زمان حکومت ایشان در عمارت و زراعت بجایی رسید که غیرت فزای مصر جامع گشت و امیر پیر درویش
بر علم تصوف و سیرت ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه موکب همایون از بلخ نهضت فرموده عازم هراة شد
و در ایام غیبت پادشاه جهانیان در دار السلطنه هراة امری که مقصود و متوقع هیچکس نبود ظاهر گشت تفصیل این
مقال آنکه میرزا بابر در حین عزیمت بلخ اویس بیک ابکوتوالی قلعهٔ اختیار الدین باز داشت چنانچه سبق ذکر یافت و بنای
سرکشی و عناد بدماغ ناپاک آن بد اصل ناقص عهد نموده اسباب حصارداری بنوعی ترتیب نمود که دیدهٔ نظارگیان ازان
خیره ماند و بر در دروازهٔ حصار اندک عمارتی ساخت و گاهی در آنجا می‌نشست و جمعی کثیر از ملازمان و پیادهای او
با شمشیر و سپر و تفنگهای تیر و دیگر اسلحه صف کشیده پیش او می‌ایستادند و گاهی دران موضع شراب میخوردند و بعضی از
اصحاب ملاحت و ارباب جمالت و صباحت را که از پای حصار می‌گذشتند بزجر و تکلیف بمجلس خود میطلبید و شراب
میداد فی الجمله با آنکه میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار السلطنه هراة رسیده در باغ سفید نزول فرمود اویس بیک
همچنان بر عصیان و طغیان خویش اصرار نموده بظلم و بیداد و فسق و فساد که پیشتر مشغول می‌بود بعد از وصول رایات
همایون همان نوع اشتغال مینمود و چون قلعهٔ اختیار الدین حصاریست در غایت متانت و رصانت و در آن زمان مشحون
بذخایر فراوان بود امرا در باب تسخیر آن متحیر گردیدند آخر الامر رای صایب خسرو جهانگیر اقتضای آن کرد که یکی از محرمان
پیش اویس فرستاد که هرچند من ترا التماس نمایم بیرون نیایی که من خود بحصار خواهم آمدن و پادشاه شبی با آن

دفائن و عده خویش آمده پیشتر اهل ساز و گویندگان بقلعه فرستاد که متعاقب میرسیم و طایفه از بهادران در آن شب
بدر قلعه روان کرد و ایشان تا آنجا رفته غلغله در حصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس ترخان بدهلیز حصار آمده از جمله
یردلان شیخ منصور در و آویخت و اویس خنجری بر آورده او در خندق افتاده هلاک شد و دیگر دلاوران خود را
بمنزل اویس رسانیده او را بیرون آوردند و سرش از بدن جدا کرده تنش بر خاک مذلت و هوان انداختند و بعد از
دو سه روز برادر اویس سیفشاه و مراد زرگان که مقرب او بود قلعه تسلیم نمودند و ایشان را بچهار سوی ارکه
آورده بفرمان شحنه قهر گردن زدند درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله بعرض میرزا بابر رسانید که
جناب پادشاه نزدیک شهر رسید و در دامن کازرگاه غایبیت میرزا بابر فرمود تا بتفحص مشغول شدند و در وثاق
اسکندر بیک بردند و او را از آنجا بیرون کشیده با نعل نو کرده سوی گوری دشت بحضور و نظر میرزا بابر رسانیدند
خدمتش فرمود تا جمعی میرزا علاء الدوله را محفوظ و مضبوط سازند و شرح خلاصی آنجناب از مساعدت وقت
مامول است ذکر بدایت ارتفاع رتبه سلطان سعید معز السلطنه و الخلافه میرزا سلطان ابو سعید
سلطان سعید بعد از سیر و سلوک در بلاد ترکستان و کرّ و فرّ در صحرا و مملکت دشت توران ابیسی بدست آورد
و چند روز در آن بلده رحل اقامت انداخت و میرزا عبدالله چون ازین حال آگاه شد در قلب زمستان امرا
و ارکان دولت را با لشکری سنگین بدان صوب فرستاد با امیدی که آن آهوی رمیده را بدام آورند و امرای
عظام با آیین و حشمت تمام منازل و مراحل پیموده بشهر ابیسی رسیدند و سلطان سعید برج و باره را محکم و مضبوط
گردانیده در آنجا تحصن نمود و دل بر عون و عنایت آفریدگار بسته پای ثبات و وقار بیفشرد و امرا بمحاصره اشتغال
نموده آتش پیکار اشتعال پذیرفت و چند روز آتش قتال و جدال التهاب یافته خلقی مقتول و مجروح شدند و لشکر سمرقند
مجال آن نیافتند که پیرامن برج و باره گردند و رعب و هراس بر ایشان غالب شد درین اثنا تدبیری پسندیده بخاطر
خطیر سلطان سعید گذشته طایفه از اتباع و سپاه اوزبک پنهان و پوشیده از شهر بیرون فرستاد تا از دور

سیاهی نموده آوازه در اندازند که ما لشکر اوزبکیم که بمدد میرزا سلطان ابو سعید آمده ایم و ایشان
بموجب فرموده عمل نمودند و در شهر نقاره شادیانه کوفتند که خان اوزبک رسید سپاه سمرقند را از شنیدن
این حال دست از کار رفته دل از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و اثقال و جهات و اموال ایشان
بدست ملازمان سلطان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبدالله در سلک خدام بهرام انتقام انتظام
یافتند و دیگران بمشقت و محنت بسیار نقد حیات را که عوض ندارد بسمرقند رسانیدند و صورت حادثه را
معروض داشتند میرزا عبدالله بترتیب اسباب حرب و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شدند و ابواب خزاین
کشاده مالی وافر بعسکر داد و گروهی انبوه همه پلنگ افکن و پیل شکوه از دار السلطنه سمرقند بیرون رفته
بجانب شاهرخیه در حرکت آمد که آوازه سپاه مخالف از آن طرف بسمع او میرسید و چون صیت توجه میرزا
عبدالله بسمع سلطان سعید رسید با امرا و خواص خویش مشورت کرد و فرمود که جز توکل بر عنایات
آفریدگار تدبیری نیست و بغیر از قایمه شمشیر آبدار درین امر دستگیری نه خاطر بر جنگ قرار باید داد
که فیروزی و ظفر بنصرت ایزد دادگر است نه از بسیاری سپاه و لشکر درین اثنا مقربی از ملازمان
رکاب سعادت انتما بموقف عرض رسانیدند که مدتیست که لشکر ابوالخیر خان پادشاه اوزبک دم از ولا
و محبت سلطان سعید میزنند و آرزوی آن دارند که پادشاه التفات نموده بجانب او تجشم فرماید تا در
عزیمت بجانب سمرقند موافقت نماید و این سخن موافق مزاج همایون آمده یکی از معتمدان را باردوی خان
فرستاد و التماس معاونت کرد ابوالخیر خان نیز منتظر اشارت بود و در عوض از یورت خود کوچ فرموده
باردوی سلطان سعید پیوست و باتفاق لوای شجاعت و شوکت بر افراشتند و تسخیر دیار ماوراء النهر را
وجهه همت ساختند و میرزا عبدالله آگاه گشته در مقام تحیر افتاد ذکر محاربه میرزا عبدالله با ابوالخیر خان
و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن دو سعادتمند بلند مکان بنصرت و تایید سلطان سعید و ابوالخیر

خان با لشکری گران از جانب تاشکنت و خجند عزیمت جانب سمرقند نمودند و چون دران راه لشکر اوزبک از شدت
حرارت هوا متضرر می شدند خان فرمود که سنگ یده در عمل آورند و اوزبکان بآن کار مشغول شدند
و چند روز ابرهای تیره فام و بارندگی سرما بدید آمده حجاب سحاب مانع رویت جمال خورشید جهانتاب
شد و موکب همایون دشت و صحرا پیموده بقریه شیراز که در جانب شمال بچهار فرسخی شهر واقع است رسید
و از هیبت توجه آن آنزمان فوج فوج لشکریان میرزا عبدالله باردوی سلطان می پیوستند و جمعی که
قصد میرزا عبداللطیف کرده بودند و از میرزا عبدالله عنایتها دیده قدر نعمت نشناخته بسلطان سعید
ملحق شدند و میرزا عبدالله با سپاهی مکمل از آب کوهک گذشته در برابر رفت و هردو فریق بعد از
یاسامیشی برانغار و جوانغار و قول بمحاربه و مقاتله اشتغال نموده میرزا عبدالله عنایتها دیده
قدر نعمت نشناخته بسلطان سعید ملحق شدند و چندانکه طاقت و توان او بود پای ثبات و وقار
بیفشرد و دست رهبت و دست جبا و تمام شکست و کار از دست رفته قلب تیر مانند دل منقلب
گشت و آن شاهزاده صاحب جمال طبل ارتحال کوفته روی بانهزام نهاد و در جیون کوی زیر قوایم باد پایش
در آب و گلی که پیش آمد تا بزانو فرو رفت جمعی از عقب رسیده او را گرفته پیش سلطان بردند آنحضرت
فرمان داد تا درهمان زمان خون او را بعالم آخرت فرستادند و این واقعه در عشر آخر جمادی الاول
سنه خمس و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد و چون سلطان سعید تفرس مینمود که اگر لشکر اوزبک بسمرقند استیلا
یابد انواع خرابی از ایشان برعیت رسد و ازین جهت دران چند روز اندیشه مند میبود و چون نزدیک بدروازه
سمرقند رسیدند سلطان سعید بایکی از امرای اوزبک که بشغاولی آنحضرت موسوم بود و در معنی از حفظ
و حراست پادشاه آگاه نبود گفت که اسپانرا آب دهیم و بعد از ان هر جا که مصلحت باشد نزول کنیم و آن امیر
موافقت نموده الاغان در جویی که قریب بدروازه بود اسب میرزا و اوزبکان آب میخوردند و کمیت سلطان سعید

هنوز سیراب نشده بود که آنحضرت از جوی بیرون آمده و تازیانه بر براق برق رفتار زده تا دروازه
تاخت و مستحفظانرا آواز داد که منم سلطان ابوسعید دروازه باز کنید تا از تعرض سپاه اوزبک سالم مانید
بر خود دروازه بکشادند و پادشاه خود را در شهر انداخت و دروی ابرادان کار و دلیران هشیار سپرد
و بضبط برج و باره ضبط قیام نموده ابوالخیر خان در بیرون مبهوت و متحیر ماند و سلطان سعید پیش خان
کس فرستاده پیغام داد که این ولایت را از سرداری چاره نیست و خان بنفس خویش درانجا توقف
نخواهند فرمود و بحسب ارث و استحقاق این ولایت بمن میرسد اکنون حق در مرکز خویش قرار گرفت
اگر چندان توقف نمایند که بامر ضیافت قیام نموده شود می شاید و ابوالخیر خان صلاح در مصالحه دیده
سخنان ملایم در برابر گفت و سلطان سعید در استرضای خاطر او کوشیده از نقود و جواهر و خلع
قیمتی و اسپان راهوار و شتران و استران قطار آنچه مقدور و میسور بود بیرون فرستاد و خان خشنود
گشته مصلحت در مراجعت دید و روی بدیار خود نهاده در مقر عز و مستقر شرف خویش آرام گرفت
و چون جناب نقابت ایاب شیخ الاسلام اعظم خواجه مولانا که رأس و رئیس اهل عمایم بود و با میرزا عبدالله
صداقتی عظیم داشت و پادشاه از اشارت او بجا و زمی نمود شنید که میرزا عبدالله بانقراض انجامید
و سلطان سعید بر جناح استعجال از سمرقند روان شده بخراسان درآمد و میرزا با برادران او متوجه
مازندران بود چون خبر استیلای سلطان سعید بماوراءالنهر بخواجه مولانا شنیدند نشان فرستاد و آنحضرت را
باردوی همایون طلب داشت و نزدیک بوصول امرا و ارکان دولت حسب اشارت علیه آنحضرت باستقبال او
شتافتند و چون بمجلس اعلی رسید پادشاه بر پای خواست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورده از احوال
ماوراءالنهر استفسار فرمود و مدتها جناب خواجه مولانا در خراسان معزز و محترم روزگار گذرانیدند تا آنزمان
که با بدعای سلطان سعید متوجه وطن خویش گشت

ذکر توجه آفتاب سپهر سلطنت از عراق بجانب خراسان

جنگ اوزبهادران وحرب آنجناب با میرزا بابر وازپای درآمدن آن سروجویبار خلافت در موضع جناران چون موسم
تسخیر ولایت خراسان دیگر بر ضمیر انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت تواجیان بهرام صولت باطراف ممالک
محروسه فرستاده ولشکرها جمع آورده فرمان داد تا بلده قم تغار برند کاشکنان بموجب فرموده
عمل نمودند وموکب ظفرنشان از بلدهٔ طیبهٔ شیراز بعزیمت فتح خراسان روان شده باصفهان رسید ومیرزا
بابر در ولایت بسطام تفصیل این احوال شنید وبعد از تقدیم مشورت رای پادشاه فریدون حشمت
اقتضای آن کرد که خواجه مولانا را برسم سفارت پیش سلطان محمد فرستند تا آتش فتنه را که بتجدید بالا گرفته
بزلال موعظه ونصیحت بنشانند وبروجهی که صلاح دانند در اصلاح کوشند ومهم مصالحه بتفصیل رسانند جناب
شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمان فرمای انام بجانب اردوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد وچون بمقصد
رسید پادشاه از مراسم تعظیم وتبجیل دقایق بعد من هذا القبیل دقیقه فرونگذاشت وآنچه وظیفهٔ مروت بود بتقدیم
رسانید وآنجناب بشرایط ادای رسالت قیام نموده بآیات واحادیث حسن صورت مصالحه را در نظر
پادشاه جلوه داد ومیرزا سلطان محمد بین الرد والقبول متردد میبود وخواجه مولانا چند نوبت آمد شد
کرده التماس صلح مکرر کرد تا بآخر الامر قرار بر آن داد که مختصر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان اعلی
باشد وخطبه وسکه بنام ولقب همایون در قلمرو میرزا بابر موشح ومزین کردد ودرین جمله از جانبین عهد وپیمان
بستند وخواجه مولانا بازگشته مقتضی الوطر باردوی شاهزادهٔ فیروزی اثر پیوست ومیرزا بابر اعتماد
بر صلح کرده بمازندران رفت ومردم خراسان جهت اقامت زمستان در آنجا قوریها ترتیب دادند درین اثنا
خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد دفتر عهد وپیمان را بر طاق نسیان نهاده واز بسطام ودامغان گذشته
باسفراین رسید واز استماع این خبر آثار تغییر در بشرهٔ میرزا بابر پدید گشت وسپاه تفکر بر ضمیر انورش
تاختن آورد وبعد از تقدیم مشورت خاطر خطیر رجعی ربه قرار داد وچون شیر خشمناک بسپاهی افزون از

حرکات دوار افلاک از جنگل مازندران بیرون آمد ومیرزا سلطان محمد چون عهد شکسته بجانب اسفراین روان شد
داروغکان باطراف ولایات خراسان فرستاد واز انجمله امیر عبد الرحیم دولدای را بضبط ولایت قهستان روانه
ساخت ومشار الیه چون بدان حدود رسید مولانا احمد لیاول که ضبط قاین تعلق باو میداشت باتفاق قرابان
ترکان داروغه تون بعزم رزم امیر عبد الرحیم از موضع خویش متوجه شدند وهر دو کروه بیکدیگر رسیده
آتش پیکار برافروختند ولشکر خراسان غالب آمده عراقیان راه گریز پیش گرفتند وعبد الرحیم که سردار ایشان
بود از پای درآمد وسر او را از بدن جدا کرده باردوی میرزا بابر فرستادند چون مفتتح امر چنین فتحی روی نمود
خراسانیان بظفر ونصرت واثق شده حیاتی تازه وقوتی بی اندازه یافتند ومیرزا سلطان محمد چون شنید که
میرزا بابر متوجه او است از اسفراین بازگشته روی توجه باسترآباد نهاد وآن دو سپاه بیکران در موضع
جناران بهم رسیده صفها راست کردند ومیرزا سلطان محمد تیغ از نیام انتقام کشیده بشمشیر صاعقه کردار
جهانی را بسوخت ومیرزا بابر بحملات متواتر نیران محاربه می افروخت ومبارزان هر دو طرف در میان
میدان می تاختند وبه تیر وشمشیر کار یکدیگر میساختند امیر نظام الدین احمد ولد امیر جلال الدین فیروزشاه
از جوانغار حمله آورده برانغار لشکر خراسان را از جای برداشت وشیر احمد که دست راست بود بمعاودت
او استظهار تمام داشت از پای درآورد ودلیران ساری که در برانغار بودند راه فرار پیش گرفتند وامیر
ابو سعید میرم از لشکر عراق مفارقت گزیده پیش میرزا بابر آمد وعرضه داشت که میرزا سلطان محمد قاصد
قول بزرگ است شرایط احتیاط در آنجانب مرعی باید داشت ومقارن این حال میرزا سلطان محمد بر سمند
کوه پیکر نشسته ولوای جلادت افراخته با طایفهٔ از دلاوران بجانب قول تاخت ولشکر قول از پیش حملهٔ او
گریزان شدند واو بمیان سپاه قول درآمد وعساکر منصور از اطراف وجوانب قدم پیش نهاده عراقیان را
از میان باز زدند وزمانی طویل کشش وکوشش مبارزان جانبین از حیز قوت بصحرای ظهور آمد وعاقبت نسیم

فتح و ظفر بر پرچم فرمان فرمای خراسان وزیدن گرفت و شکست بر سپاه عراق افتاده راه فرار پیمودن گرفتند
و میرزا سلطان محمد شاه در میان معرکه بگذاشتند و خود نیز از زخمی گران رسیده گرفتار گشت و او را هم در مصاف
گاه پیش میرزا بابر که با سران سپاه سوار ایستاده بود آوردند پادشاه مظفر منصور زبان طعن و سرزنش
بگشاد و گفت از جانب من چه واقع شده بود که آن نوبت آمده قصد خون و مال مسلمانان کردی و بار دیگر
بدان سان شکسته و ویران شده رفتی هیچ را نتیجه حاصل نشد و بار لشکر بدین جانب کشیدی و بدین سان
گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد در جواب گفت ای برادر در امور ملک امثال این قضایا روی مینماید میرزا
بابر بسعی و اغوای جمعی مردم کوتاه اندیش که پروای نام و ناموس دیگران و خویشتن نداشتند بقتل برادری
چنان که در شجاعت و مروت و سخاوت از مادر دهر مثل او فرزندی سالهای فراوان متولد نشده بود فرمان
داد و از بدنامی دنیا و نکال آخرت نیندیشید مدت زندگانی او سی و چهار سال بود ده سال حکومت کرد
پنج سال ببیعت حضرت خاقان سعید حمیده خصال و پنج سال دیگر باستقلال و نعش غفران مآل شاهزاده
بدار السلطنه هراة رسانیدند و در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا که مرقد میرزا بایسنغر است مدفون
ساختند بجاه ارچه بر آسمان تخت زد بچاه لحد عاقبت رخت برد و از غرایب اتفاقات
و بدایع حالات انکه حرم محترم آنجناب آغا بیگی در فراق مونس قدیم آه سرد از سینه افگار و دل
ریش میکشید تا در همان دو سه روز شربت ناگوار مرگ چشید و میرزا بابر بدین فتح نامدار مفتخر و
مباهی گشته شکر نعمای الهی بجای آورد و فتح نامها باطراف ممالک روان کرد و طنطنه کوس عظمت و
جبروت بسمع ساکنان ملک ملکوت رسانید و چون خاطر از جانب برادر جمع ساخت بهم دیگر برادر خود
میرزا علاء الدوله که او را مقید همراه خویش داشت پرداخت و فرمان داد که چشمان جهان بین او را بعمل میل
از نور باصره باطل سازند و تعلیم آنکس که این کار ناشایست مفوض باو بود میرزا علاء الدوله بلطایف

الحیل آب در چشم آورده پلکها را بر هم نهاد و آن مشفق میل آتشین بر پلکهای آنجناب کشید و میرزا بابر که
طبیعت او بر کرم و سخاوت و حسن خلق و وفا مرکوز بود بر برادران ترحم نفرمود و بقساوت قلب و قطع صله رحم
خود را در سلک شیرویه و منتصر عباسی و میرزا عبد اللطیف و سایر شاهزادگان ملک آشام داد و اگر غدر
برادران پذیرفتی و رقم لا تثریب علیکم بر ایشان کشیدی در میدان دنیا گوی سبقت بمکارم اخلاق
و محاسن اوصاف ربودی و در روز جزا موجب رفعت درجات و اجر از مثوبات او بودی اما پرتو
آفتاب توفیق ازلی بر که تابد و سعادت عنایت لم یزلی که را دریابد ذکر نهضت خسرو علی الاطلاق بجانب
ممالک فارس و عراق و معاودت آنجناب و تمکن او در تختگاه هراة و بیان بعضی وقایع و حالات که روی نمود در آن اوقات
میرزا بابر چون خاطر از جانب اخوان جمع فرمود عزیمت عراق و فارس مصمم گردانید و بدان سبب که میرزا
سلطان محمد از راه ری آمده بود و غلات آن ولایت نمانده بعد از تقدیم مشورت راه بیابان قرار گرفت
که بدیار ترشیز رفته از راه یزد متوجه مملکت عراق شوند و این نخست امری بود که خارج قانون توجه که
در قانون راه عراق از یزد به تقدیر بیرون افتاد چه میرزا جهانشاه ترکمان اختیار آن راه که محل عبور
سلاطین گردون اقتدار نبود حمل بر ضعف و فتور سپاه پادشاه کامکار فرمود دیگر خطا آن بود که میرزا
بابر در مکتوبی که بعد از واقعه سلطان محمد بآذربایجان فرستاد مهر بر پشت زد و همچنین موکد تصور میرزا
جهانشاه شد که در باب عجز لشکر خراسان داشت چه مناسب رتبه سلطنت آن بود که فرمان در جیب الاتباع
بیومون نشان بنام میرزا جهانشاه شرف نفاذ یابد فی الجمله در باب خطبه و سکه سخن راندی و او را بمتابعت
و مطاوعت خود خواندی از وعد و وعید کلمات در میان آوردی و نتایج کلیه بر آن مترتب گشتی فی الجمله چون
موکب همایون بظاهر بلده تون رسید و غله در آن ولایت نایافت بود و رعایا غله را بامید غلا در صندوق
بیع نمی آوردند میرزا بابر فرمود که لشکریان هرجا غله یابند تصرف نمایند سپاه قیامت نهیب بهانه

علم حبس در خانهای مردم رفته آنچه در نظر آمد بر داشتند و از نهب و سلب دقیقه فرو نگذاشتند و رایات
فتح آیات از بلده تون در حرکت آمد و منازل طی نموده بدار العباده رسید اکابر و اشراف از اطراف بدرگاه
عالمپناه رسیده شرایط تهنیت بجای آوردند و از امرای میرزا سلطان محمد اولاد امیر جلال الدین فیروزشاه
امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پای بوس مشرف شده و تربیت یافته
بامارت دیوان اعلی معین گشتند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا یعقوب بسعادت ملازمت
استسعاد یافته بصنوف عنایت سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد روان شده و قطع
مسافت نموده در شهر شیراز نزول اجلال فرمود اکابر و اعیان فارس مراسم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند
و آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهانه بر صفحات احوال ساکنان آن ولایت تافت و میرزا بابر چندی در آن
بلده جنت نشان با خوبرویان مصاحبت و مجالست اختیار فرموده بساط عیش و نشاط و خرمی و انبساط ممهد
داشت و چون داد لهو و سرور داد از بزم عشرت و خلوت ببارگاه سلطنت خرامید و در آن ایام که واقعه
میرزا سلطان محمد در موضع چاران دست داد میرزا بابر ولایات عراق و فارس را بامرا عنایت فرموده
هر یک را بجانبی فرستاد و از انجمله ساوه را بامیر شیخ علی بهادر ارزانی داشت و شهر قم را بامیر درویش
علی بازگذاشت و ایشان از راه ری متوجه قم و ساوه شدند و امیر شیخعلی رعایا را بمطالبه و مواخذه نا موجه
از خود نفور گردانید و بیچارگان از غایت اضطرار بجمعی از ترکمه که در آن نواحی بودند متوسل شدند
ترکمانان مانند بلای ناگهان در منزل امیر شیخ علی بهادر نزول کردند و او را گرفته پیش میرزا جهانشاه
فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بی مشقت حرب و جنگ بچنگ ترکمانان
آمد و ایشان بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شدند و امیر درویش علی نیز با رعایای آنجا معاش نیک
نموده باوجود آنکه قم مولد و منشا او بود دار العصمه درویش علی برج و باره مضبوط ساخته در شهر متحصن شده

در آنکه بمحاصره مشغول شدند درین اثنا میرزا بابر در شهر شیراز بعیش و طرب اشتغال داشت و سرداران
ممالک بخدمت او توسل می جستند و از انجمله امیرزاده الوند ولد اسکندر قرا یوسف بموکب فلک احتشام
پیوست و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضای چهار ماه که پادشاه عطابخش جرم پوش در شهر
شیراز بنای نوش گذرانید خبر فتح ساوه و گرفتاری امیر شیخعلی بهادر و محاصره امیر درویش علی اشنیده
و جهة توجه همت بر دفع ترکمانان گماشته امرای عظام را بجانب اصفهان روان کرد و دیار فارس را بامیرزا
معز الدین سنجر تفویض نموده بنفس شریف از شیراز بیرون آمده عازم عراق شد و در اثنای راه ایلچی رسیده
از تفرا و بمسامع جلال پیوست که در خراسان فتنه و آشوب پدید آمده چه میرزا علاء الدوله خروج کرده
و خلق بسیار پیش او مجتمع گشته اند بیان این سخن آنست که باری سبحانه و تعالی جهان بین میرزا علاء الدوله را
از آسیب میل نگاه داشت و میرزا بابر از خراسان بعراق رفت و آنجناب خود را بلطایف الحیل از مشهد مقدس
بکنار آب مرغاب انداخت و از انجا بمیمنه فاریاب رفت و در آن مملکت رایات سلطنت و عظمت برافراشت و در آن
ولایت یورت ایل و الوس ارلات بود و امیر یادگار شاه رئیس و رئیس ایشان مادام الحیوة بواسطه مصاهرت
شاهزاده مشار الیه سر تفاخر و مباهات بفرق فرقدین میرسانید و میرزا علاء الدوله مجموع آن مملکت
خاصه خود می پنداشت بلکه ملک خویش می انگاشت امیر سلطان محمود ولد امیر یادگار شاه و سایر امرا
ارلات بر سلطنت شاهزاده عالمیان اتفاق نموده کمر خدمتکاری او بر جان بستند و مضمون این بیت
سعدی وصف حال میرزا علاء الدوله آمد   ز رایتان مه بدر و آفتاب   در خدمت مکان درت بسته اند میان
و بعد از اجتماع لشکر و انتظام احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رای بهایران قرار گرفت
که نخست بجانب بلخ روند و خاطر از جانب امرای هزار اسپی فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بطرف
خراسان معطوف دارند و بامضای آن عزیمت با لشکرهای آراسته متوجه بلخ شدند و امیر پیر درویش قرا

امیر علی برلاس سپاه بلخ و آن نواحی جمع آورده عنان شجاعت بطرف قوم ارلات بحرکت دادند و چون مودود
گروه در برابر هم رسیدند شمشیر از نیام برکشیده و سنانها برافراشته بر یکدیگر تاختند و از خونهای کشتگان
در معرکه جویبار روان ساختند عاقبت لشکر ارلات از تیز و آویز عاجز شدند و راه فرار پیش گرفتند و امیر سلطان
محمود ارلات رعایت نام و ناموس کرده پای ثبات و قرار بفشرد و تا رمقی در بدن داشت جنگ میکرد و مرد
می افکند ناگاه از شست قضا تیری بر مقتل او آمد امرای برلاس مظفر و منصور گشته غنایم نامحصور گرفتند
و میرزا علاء الدوله با طایفه که روی گردان شده بودند و دیگر مردم که در اثنای طریق باو ملحق شدند
از راه لنگر امیر غیاث متوجه دار السلطنه هراة گشتند و در شهر مذکور و بلوکات غبار فتنه و آشوب برخاست
و امرای عظام که از قبل میرزا بابر در ولایات بحکومت قیام مینمودند مثل امیر اویس خان از هراة و امیر پیر
درویش از بلخ و امیر خلیل از مرو و ماخان بدفع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش پیش
از همه شاهزاده را در نواحی هراة دریافت و میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده در رمضان سلامت
بیرون رفت و لشکریانش متفرق و پراکنده شدند و تا رسیدن لشکریانش بهراة مهم میرزا علاء الدوله بسعی
و اهتمام امیر پیر درویش کفایت شده بود و میرزا بابر چون بر قضیه خراسان وقوف یافت توقف
در مملکت عراق مصلحت ندیده در پنجشنبه شانزدهم رجب از کوشک زرد عنان عزیمت بجانب مرکز
دولت و مستقر عز و شرف خود منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه مذکور رایت منصور در تفت
یزد نزول اجلال فرموده با جناب قضا مآب حقایق مناب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات فرموده
از فواید مجلس او بهره مند گشت و موکب همایون از بلده یزد روان شده چون بتون رسید آن ولایت را
ازوامان ترکمانان باز ستده امیر غیاث الدین سلطان حسین در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرموده
سایه وصول بر عرصه دار السلطنه هراة مبسوط گردانید و در انجا تفحص حال میرزا علاء الدوله کرده چنان

بوضوح پیوست که خدمتش بعد از فرار از معرکه امیر پیر درویش عازم سیستان شده و از آنجا بجانب عراق
رفته و با میرزا جهانشاه در ولایت ملاقات فرموده و ملحوظ نظر اعزاز و احترام آمده اکنون در آن دیار
بشادکامی و فراغ بال روزگار میگذراند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع جهات جمع شد بساط انبساط تمهید
نموده مجلس بزم و طرب بیاراست و از دست ساقیان گل اندام از شام تا بام و از صبح تا شام راح ریحانی
و شراب ارغوانی می نوشیدند و تا می توانست در ازدیاد مواد خرمی و بیغمی میکوشید و چون خسرو آفاق
از مملکت فارس و عراق نهضت فرمود انواع قضایا در آن دیار روی نمود یکی از انجمله آنکه میرزا سنجر که بحسب
فرمان ضبط بلاد فارس باو تعلق پذیرفته بود از صدمات لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و سعادت
تقبیل انامل فیاض میرزا ابوالقاسم بابر مستسعد گشت و تراکمه بر ولایت فارس و عراق استیلا یافتند و بساط
مخالفت و منازعت ملکی چنان بعد از هشتاد سال از دست این خاندان بیرون رفت چنانچه مضمون این
مقال از سیاق کلام گذشته و آینده بوضوح می پیوندد دیگر آنکه تراکمه بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شده آن
شهر را محاصره کردند و اهالی قم مدتی در مدافعه و ممانعت مساعی جمیله بجای آوردند عاقبت طایفه از اوباش
فتنه و شر عسکر بیگانه یار و آشنا شدند و آن بلده طیبه بدست دادند و محافظان قلعه چون در غایت قلت
بودند امان خواستند و آن را تسلیم نمودند دیگر آنکه از الوس ترکمان لشکر گران عزیمت اصفهان نمودند و درویش
قطب الدین وزیر و خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر چاره در آنکه با مخالفان موافقت نمودند و مفاتیح دروب
پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند و چندگاه ارباب ابرقوه از هیبت و شکوه
ترکمانان نیندیشیده از متابعت ایشان روی تافتند و بحمایت حصار مستظهر بوده میرزا بابر امیدوار بوده
دروازه ها بر کشیدند و در جواب ترکمانان بجز از تیر و سنگ از ایشان چیزی صادر نمی شد و تراکمه دست
از محاصره باز نمیداشتند و مدتی نایره حرب و جدال اشتعال داشت عاقبت رعایای بیچاره بمحنت عسرت و بلای

غلا گرفتار گشتند و چون از بی‌نانی کار ایشان بجان و از بی‌گوشتی کار از مجاعت باستخوان رسید اهالی
طلبیده بیرون آمدند و آن قوم فتان بی‌باک بشهر درآمده دست بغارت و تاراج برآوردند و بنهب و سلب اکتفا نکرده
گروه انبوه را از مردم آنجا بقتل رسانیدند و قضیهٔ استیلای ترکمانان بر ولایت عراق و فارس در شهور سنهٔ سبع و خمسین
و ثمانمایه روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد که بار دیگر لشکر بجانب
عراق کشد و سزای بدسگالان در کنار ایشان نهد لاجرم باحضار لشکرها فرمان داد و ابواب خزاین مفتوح
ساخته دست جود و احسان برگشود و درین سال حضرت ارشاد مرتبت ولایت منقبت مقتدای ارباب
کشف و عیان مرشد طوایف نوع انسان شیخ بهاء الملة والدین عمر ازین سرای دود در ارتحال نمود و بجوار
رحمت ملک حی اکبر پیوست و میرزا بابر بعبرجفاده که مسکن آنحضرت بود رفته رسم پرسش مرعی داشت و نعش
غفران مآل را بتعظیم و اجلال تمام فرمود تا بسر خیابان رسانیدند و در آنجا از کمیت گردون خرام فرود
آمده پایهٔ تابوت را بر دوش گرفت و چند قدم بر خاک نهاد و برحسب اتفاق حضرات و مخادیم و والد
راقم حروف بر آنحضرت نماز گذاردند و قریب بمصلی هراة مدفون ساختند و پادشاه قریه جناده
و کاریز مختار را وقف آن موضع متبرک فرمود و برحسب اشارت علیه بر سر قبر مقدس شیخ در اندک
زمانی عمارت رفیع ترتیب دادند و درین سال خواجه نیکوسیرت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بغضب میرزا
بابر گرفتار گشت و زجر و تکلیف مبلغ دویست تومان از و کرده شد و اعراض نفسانی بر مزاج او استیلا یافت
و دیگر اسباب بتوالی روی نهاده بدرجهٔ شهادت رسید و در مزار فایض الانوار حضرت قطب سما آرد ولایت
شیخ زین الملة والدین الخوافی مدفون گشت و خواجه شهید مرحوم بر سر آن مزار عمارات عالی ساخته و املاک
خوب و مستغلات مرغوب بر آنجا وقف فرموده تقبل الله منه و رضی عن سایر اصحاب الخیر و عنه

ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان بنیت دفع استیلاء قوم ترکمان و قشلاق فرمودن در ولایت جرجان

چون میرزا ابوالقاسم بابر بعزم انتقام ارباب شقاق و عناد و تسخیر مملکت فارس و عراق رایت شوکت
و لوای حشمت برافراخت و در فصل اوسط تابستان بجانب دیار جرجان روان شده منازل و مراحل پیموده
در یلوغ تغاج جنوشان نزول اجلال فرمود و چند روز در آنجا توقف کرد و دران منزل از پردهٔ غیب
صورتی عجب روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت معاودت از یورش عراق میرزا خلیل را
بحکومت دار العباده یزد بازداشت و خدمتش چندگاه دران ولایت رایت مکنت برافراشت و چون
حشم ترکمان بر دیار عراق استیلا یافتند شاهزاده عنان توجه از یزد بجانب خراسان تافت و بموکب همایون
پیوسته میرزا بابر او را در آغوش عطوفت کشیده فرمود که ملک و مال از تو دریغ نخواهد بود و در اثنای
این اوقات طایفه از مردم فتنه‌انگیز جاه‌جوی میرزا خلیل را بران داشتند که نسبت بمیرزا بابر
عذری اندیشد و ندانستند که پای بر سریر سروری نهادن هر کس را دست ندهد و آن مفسدان قرار
دادند که هنگام شرب مدام ایام جلوس و صحبت با ساقیان سیم‌اندام در خانهٔ خیال خلوت میشود
که هرچه خواهند از پیش میرود دستبردی نمایند و از محرمان این راز شخصی که با آن مجرمان دمساز
بود صورت مکر بدسگالان را بعرض میرزا بابر رسانید و پادشاه فرمود که بتحقیق این اخبار
امرا و ارکان دولت مشغول شوند و بموجب فرموده عمل نمودند و بعد از تحقیق بوضوح پیوست که
آن سخن راست و غداران بدآموز را گرفته بقتل رسانیدند و دو کس دران میان از قاتلان
میرزا عبداللطیف انتظام داشتند که از بیم سلطان سعید گریخته آمده بودند و میرزا خلیل مقید و محبوس
گشت و در روز بیست و دوم رمضان او نیز براه عدم روان شد و میرزا بابر میرزا سنجر را عنایت
و تربیت فرموده اسباب سلطنت او را مهیا داشته بدار الامان کرمان فرستاد و نفس همایون بعد از انقضای
ماه رمضان در حرکت آمده صحرای سامغان معسکر فیروزی نشان گشت و دران مقام امیر شیخ حاجی

که بجمع آوردن لشکر متوجه قندز و بقلان گشته تا حدود بدخشان رفته بود با سپاه فراوان رسیده بشرف
پای بوس مشرف شد و چون زمستان نزدیک بود بعد از تقدیم مؤدت قشلاق مملکت مازندران
مقرر گشت و در یازدهم ذی قعده صحرای ربیع سلطان آباد و استراباد مضرب خیام سپاه فلک
احتشام گشت و موکب همایون دران زمستان در ولایت جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف
بخدمت توسل جستند از انجمله قدوة السلاطین و افتخار آل طه و یس امیر سید عبد الکریم که آباً
عن جد حاکم ولایت آمل و ساری بود باردوی ظفر قرین پیوست و پیشکشهای پادشاهانه گذرانید
و ملحوظ نظر التفات و اهتمام گشت و همچنین سادات هزاره جریب بخدمت رسیدند و میرزا ابابکر
همه را بتشریفات فاخر نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت
انجامید میرزا بابر از یورت قشلاق کوچ کرده در متنزهات جرجان سیر میفرمود که ناگاه
از جانب بلخ ایلچی رسیده خبری که متوقع نبود رسانید بیان این سخن آنست که
امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزاره اسپی [illegible] از جیحون گذشته با لشکری
گذرانیده تعرض بولایت سلطان سعید سلطان ابوسعید میرسانیدند و آنجناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده
آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته و از آب آمویه عبور نموده متوجه بلخ شد و امرای قراری رایات جلادت
افراخته تا اندخود پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش بسیار ظفر و تایید نصیب سلطان سعید شد و امیر پیر درویش
و برادرش امیر علی هر دو بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و سلطان سعید
در ظاهر بلخ بمکمن تمام آرام فرمود و چون میرزا ابابکر این سخن استماع نمود دفع آن فتنه را اتمم از تسخیر عراق
دانسته از عرصه استراباد مانند برق و باد در حرکت مسارعت نمود و بجهت ترتیب اسباب یورش ماوراء النهر
عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی را که از عظمای ارکان دولت بود برای تحصیل

مال نو و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنه هراة فرستاد و جمعی امرا را مصحوب او روانه ساخت و خواجه
مشار الیه بمقصد رسیده آنچه امکان مطالبت بود بتقدیم رسانید و آنچه در خزینه خیال داشت در اندک فرصتی
از رعایا متخلص گردانید و مبلغی خطیر بحصول موصول شد و میرزا ابابکر بحلکای بادغیس در آمده خواجه وجیه الدین
و سایر امرا بدولت پای بوس استسعاد یافتند و مفصل آنچه گرفته بودند بموقف عرض رسانیدند عنایت
پادشاهانه مجموع آن وجوه را بر لشکریان و امرا قسمت فرمود و درین اثنا بمسامع علیه پیوست که در ان اوان
که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ پوشیده و پنهان بجانب هراة آمده بود جواهر نفیس آبدار همراه داشته و آنرا
در مخزنی محکم گذاشته امرا و دیوانیان بجستجوی یاقوتهای رمانی و لعلهای بدخشانی و در آبدار و گوهرهای
شاهوار کمر اجتهاد در میان بستند و بنیروی دولت روز افزون آن جواهر قیمتی که قیمت آن در قوت متخیله
و مدرکه هیچ مقومی نمی گنجید پیدا شد و بمجلس شهریار جهان بخش رسانیدند و آنجناب بگوشه چشم در آنها
نگریسته فرمود که اینها مناسب عورتانست و همه را بردی پوشان حرم و طایفه که محرم بودند ارزانی
داشت **ذکر عزیمت فرمان فرمای بحر و بر بابر بسرعت و توان بجانب ماوراء النهر** بعد از جمعیت لشکرها میرزا ابو القاسم بابر
بانتقام سلطان سعید از دار السلطنه هراة نهضت فرمود و چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر نصرت
انتساب گشت از جانب بلخ خبر رسید که سلطان سعید از گذر ترمذ گذشته بدار الملک خویش فرود آمد و میرزا بابر
مسارعت نموده متوجه بلخ شد و در آنجا بصحبت عالیحضرت قدوه مشایخ روزگار و اسوه مقربان بارگاه
آفریدگار خواجه برهان الدین ابو النصر پارسا قدس سره مشرف شده بانواع نصایح و مواعظ مستفید
گشت و هر چند خواجه بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در ان اوان بی کشتی از جیحون
عبور میسر نبود و کشتی یافت نمی شد فرمان مطاع صدور یافت که امیر درویش ترخان و امیر احمد و امیر سلطان
حسین از اولاد امیر فیروزشاه و امیر شیخ ابو سعید برسم منقلای متوجه جانب لب آب شوند و در نسخه بنظر رسیده

که رود جیحون از آنها مرکب میشود آن پنج آب آب ونک و آب سالی سرای و آب قندز و آب وخش و آب کافرنهان
القصه امرا بموجب فرمان بآن طریق روان شدند و موکب همایون متعاقب ایشان در حرکت آمده غره رمضان از معبر
قندز و بقلان عبور نموده بگذار ارهنگ آمده چند روز در آنجا توقف فرمود و حکم واجب الاتباع صادر شد که اغرق
بسوی بالای آب رفته از معبر چوبک که بی کشتی بپایاب می توان گذشت عبور نمایند و چند کشتی در گذر معبر ارهنگ بر درگاه
شهریار با ونک جمع آورند درین اثنا امیر پیر سلطان برلاس و امیر احمد یار که از عظمای امرای سلطان سعید بود
گرفته بدرگاه عالمپناه آوردند و امیر پیر سلطان باعزاز و اکرام اختصاص یافته در دیوان مقدم بر مجموع مهر زند
و امرا و ملازمان که در موکب همایون بودند بعضی بپایاب و برخی بکشتی از آب بگذشتند و میرزا بابر پای در کشتی
نهاده مقرون بسلامت و نصرت از آب بگذشت و از آب دیگر عبور فرموده در سالی سرای نزول فرمود و پادشاه
و سپاه از آب وخش که بزرگترین آبها بود بسلامت بگذشتند و فراز و نشیب پیموده بولایت حصار در آمدند
و از آنجا بجانب نونداک رفته و در آن ولایت خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایت بود باتفاق
مولانا جمال الدین فتح الله تبریزی برسم رسالت رسیدند و با امرا ملاقات کرده حدیث مصالحت در میان آوردند
امرا در جواب سخنان وحشت آمیز گفتند مولانا فتح الله آوازی بلند باجوت دهشت فریاد برآورد که وما علی الرسول
الا البلاغ سخنی مانده که مرا در ایصال آن سوگند داده اند رخصت فرمایید تا بگویم گفتند بگوی مولانا تقریر کرد
که میرزا سلطان سعید میگوید که من این مملکت را کپنک پوش گرفته ام آسان آسان از دست نخواهم داد
و پای ثبات و وقار استوار داشته از هر جهت براسان نخواهم گشت امرا از کمال تندخویی و درشت گویی
آغاز تندی کرده ذو فرستادگان را مضبوط ساخته و لشکر منصور کوچهای دیر باز دور و دراز میکرد و لحظه
از سرعت حرکت نمی آسود درین اثنا حکم مطاع صدور یافت که جمیع سپاه در سلخ ماه بعرصه گاه حاضر شوند
و بموجب فرمان در روز موعود افواج لشکر و طبقات حشم بر آسمان کوه پیکر سوار شده با شمشیر و نیزه و ترکش

و خود و جوشن و تبرزین و زوبین و خنجر بعرصه گاه آمدند و هر کس بمحل خود قرار گرفته پادشاه همه را بنظر احتیاط
درآورد و میرزا بابر در نماز و زیادات قیام نموده فرمان داد که مولانا احمد لیساول با دویست سوار
نامدار برسم قراولی روان شوند و مولانای مشار الیه تا بقلعه که بدربند آهنین اشتهار دارد عنان یکران
بازنکشید و عمارات آنرا خراب ساخته کمال دلاوری بظهور رسانید و اردوی کیهان پوی قطع منازل
و مراحل میفرمود تا چهاردهم شوال در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال در یکفرسخی سمرقند نزول اجلال فرمود
و از بدایت دخول در حدود ماوراء النهر تا غایت نزول بظاهر بلده سمرقند هیچکس در مقابل نیامد بنابرین
سپاه ظفر پناه تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت جدال و طاقت قتال نمانده اند و بدین غرور هر کس از
دلاوران لشکر منصور را داعیه شد که خود را بدروازه سمرقند رساند و کاری از پیش برد ذکر

کیفیت معاودت سلطان سعید از بلخ و قرار دادن خاطر خطیر بر تحصن در دز کار تنگ

سلطان سعید چون شنید که
میرزا بابر از جنگل رنوران مانند شیر ژیان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای شوکت برافراخت و با امرا
و ارکان دولت از توقف و معاودت طرح مشورت در میان انداخت و رای بر آن قرار گرفت که [illegible]
احمد خوانده بسمرقند باز گردند و سلطان سعید بطالع سعد و بخت همایون از جیحون عبور نموده لشکریان را
اجازه داد که بجایهای خود روند و رایات نصرت شعار را بجانب مستقر شرف در حرکت آورده بدار الملک
خویش نزول اجلال فرمود و چون بمسامع علیه پیوست که میرزا بابر از آبهای عظیم گذشته بنواحی سمرقند
رسید آنجناب خواست که عزیمت ترکستان نماید اما نخواست که بی رخصت سرور اهل حقیقت و انتباه خواجه
ناصر الدین عبد الله که خاطر انورش محیط انوار الهی و محل ورود فیوضات نامتناهی بوده قدمی پیش نهد
لاجرم بخلوتی بصحبت حضرت خواجه مشار الیه شتافت و از حل این قضیه مشکل و دفع این حادثه نازل
استطلاع و استکشاف نمود درین اثنا اهالی و ارباب سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان بلوکات

استغاثه پیش خواجه بردند و باتفاق گفتند که بحمد الله والمنه که درین شهر ذخیره فراوان جمع است و
اسباب اسلحه جنگ مرتب و تا رمقی در بدن مانده کان باقی باشد در مدافعت و مخالفت می کوشیم و شهر خود را
از تعرض لشکر بیگانه نگاه میداریم حضرت خواجه شرف محمدت و تحسین ارزانی داشت و فرمود که شهر را
حصار پا زنند و دل بعنایت حضرت کردگار بسته بجنگ لشکر خراسان پردازند و با بشارت حضرت خواجه
سلطان سعید فتح عزیمت ترکستان فرمود و فرمان داد که از مسافت پنج شش فرسنگ هر که استعداد
داشته باشد بشهر درآید بقیه خلق از اطراف راهها برخاسته بمواضع دوردست روند بموجب فرموده
عمل نمودند و حکم کرد که هر کنگره را سه کس محافظت نمایند یک ترک دو تاجیک و در هر برج خم آب و سبوی
روغن و هیزم فراوان آماده دارند تا بوقت نیران محاربه روغن داغ بر فرق ارباب خلاف ریزند
و بر حسب حکم در میان هر دو برج صندوقی مستحکم ساختند که در میان آن توان نشست و تیر توان
انداخت و در روی پاره چوبهای بزرگ که در آغوش نمی گنجید طنابها بستند که بوقت احتیاج آن
گشاده بمدها آویختند که هر تیر که بیرونیان اندازند تخت بر مدد رسیده استوار گردد و شهریان آنرا
بردارند و سلطان سعید در سر برجی اردوغه تعیین فرمود تا تیراندازان که در برج بودند بهنگام
احتیاج کار فرمایند و در سر برجی از مدار عشق تا سکام فلق مشعلی مشتعل بود و چون میرزا بابر بسمرقند
رسید و بقریه خشرجه که در یکفرسنگی شهر است نزول فرمود امیر خلیل و مولانا احمد بیاول و سید
پیاده و قدم کابلی و محمد ملک امان جوکی و جمعی دیگر از دلاوران که طالب یادگاری شهرت و نام و ننگ بودند
رایت جلادت افراخته و شمشیر جلادت آخته بجانب شهر تاختند و نزدیک سور و ن راندند سمرقندیان
ناگاه از در دروازه بیرون آمدند و آتش پیکار افروختند و هر لحظه از شهر مدد میرسید تا مهم آن
منجر شد که امیر خلیل گرفتار گشت و دیگران پشت دادند و آن راه چنان تنگ بود که رفتار دو

سوار از پهلوی هم متعذر مینمود و لشکر سمرقند از عقب رسیده مولانا احمد بیاول و جمعی دیگر اسیر
گرفتند و بعضی دیگر بقتل آمدند اسیران را دست و گردن بسته پیش سلطان سعید آوردند پادشاه نیکبخت
از امیر خلیل بزبان سرزنش اخبار نمود و رعایت شان لعوا در موضعی جدا باز داشتند و الکاه
بحال دیگر اسیران پرداخته تفتیش حالات فرمود و مولانا احمد بیاول بعد از آن جرأت نموده
گفت امید چنانست که بواسطه گرفتاری من میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق
مزاج همایون آمده سلطان سعید همه محبوسان را رعایت فرمود و در حق ایشان عنایت
مبالغه بجای آورد و این خبر باردو رسیده خلایق بهم برآمدند اما اثر تغییر بهیچگونه در ناصیه همایون
میرزا بابر ظاهر نشد و روز دیگر بیشتر رفته جانب عیدگاه قبه سراپرده و بارگاه بر اوج مهر و ماه
برافراشت و سیم از گرد راه نیران محاربه برافروختند و از جانبین کوششهای مردانه نمودند و در آن
روز حاجی خلیل پسر امیر جلال الدین بیاول را زخمی عظیم رسید و پهلوان حسین دیوانه در آن
معرکه آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید دیگر روز که شهسوار انجم از جیب افق تیغ بیرون کشید
همه دامن چرخ در خون کشید خراسانیان شمشیرها آخته بجانب شهر تاختند زلزله در مفاصل خاک
و اعضای بهادران خونریز افتاد و منازعت و محاربت میان هر دو فریق قایم بود تا شب شد بعد از آن
هر دو گروه بمنازل خود باز گشتند و بنیان نخید روز را شعله سیف و سنان در میدان رزم و پیکار
لامع بود و غبار فتنه و آشوب در فضای هوا و کارزار ساطع درین اثنا برودتی عظیم و سرمای قوی
پدید آمد چنانچه اعضای جوارح از کار باز ماند و درین یورش شتر بسیار مرد چنانچه از حدود مرغاب
تا ظاهر سمرقند زیاده از صد هزار شتر عرضه تلف گشت و اندکی که مانده بود از آن نیز از شدت
برودت بر سبب و خاطرها را ملالت و سامت دریافت و چون ظاهر سمرقند بجاروب تاراج رفته شد

یساقیان پنج شش فرسنگ دور رفته غله می آوردند و مردم شهر برین حال وقوف یافته پوشیده از سمرقند بیرون
میرفتند و ایشانرا گرفته می کشتند و درباره بعضی که عنایت میکردند گوش و بینی میکذاشتند میرزا بابر برین حال
وقوف یافته طایفه از سرداران و بهادرانرا تعیین فرمود که هرجا که یساقیان و لشکریان بطلب غله روند
آنجماعت ایشانرا سر کرده برخبر باشند نوبتی امیر اویس خان و امیر سلطان حسین بکومک یساقیان روان
شدند و سلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا و بهادران در عقب ایشان بیرون فرستاد و حاجی آمده عزیمت
ایلغارا بعرض همایون رسانید میرزا بابر امیرزاده الوند و امیر اسکندر ترکمان و امیر ابوالحسن ترخان
و امیر حسین علی و امیر بهلول ایوب و امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسین روان ساخت امرای مذکور پیش از
وصول ایشان دو امیر بلشکر سمرقند باز خوردند و تیغها برکشیده و سنانها برافراشته از طرفین آنچه امکان
شجاعت و مردانگی بود بظهور رسانیدند عاقبت خراسانیان غالب آمده امیر عبد العلی ترخان و امیر
احمد فضل و دیگر اعیان سمرقند را گرفته دست و گردن بسته بدرگاه عالمپناه رسانیدند و دران معرکه
امیر بهلول جاندار با آنکه غلبه بسیار داشت تقصیری در جنگ واقع شده دیگر امرا و بهادران آثار جلادت
بظهور رسانیده بودند امیرزاده الوند صورت قضیه معرکه را بر سبیل راستی معروض رای اشرف اعلی گردانید
و بهلول را گناهکار ساخت و بهلول از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند شد و سخنی که مناسب نبود
نسبت باو گفت و بیرون رفت درین اثنا از جانب باغ شمال بانگ فریاد برخاست و جمعی از بهادران
متوجه آنجانب گشتند و بدین بهانه بهلول سوار شده حقوق ولی نعمت فراموش کرده بجانب شهر توجه نمود
و برادرش امیر ایوب بدروازه سمرقند با او رفته بازگشت و باردوی همایون آمد یکی از شعرا حضرت
اعلی را مخاطب ساخته در شان بهلول و حرکت ناپسندیده او گوید بیت ای تیر تو در دیده اعدا میلی
در حضرت تو پیاده چون پیلی بهلول گر از سپاه تو رفت چه باک کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی

و میرزا بابر تومان بهلول را با امیر مبارز الدین پهلوان حسین دیوانه ارزانی داشت و آن منصب را علاوه
امارت دیوان اعلی گردانید و ولایت ترشیز را که سیورغال امیر بهلول بود با میر حسین علی که بسمرقندیان دران
معرکه دستبردی نموده بود عنایت فرمود و گرفتارانرا بمجلس همایون آوردند و میرزا بابر همه را بلطف بی پایان
امیدوار ساخته فرمود تا مشفقان معتمد تعهد ایشان نمایند و بعد از آن روزی جمهور سپاه سمرقند از شهر بیرون
آمدند و میان هر دو لشکر جنگی عظیم اتفاق افتاده هول روز محشر ظاهر گشت ذکر وقوع مصالحت میان
آن دو پادشاه عالیشان و معاودت موکب ظفرنشان بجانب خراسان چون زمان محاصره قریب چهل روز امتداد یافت
هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال ستوه آمدند متوسطان و نیکنامان ایشان قدم پیش نهادند و سخنان
دوستی و آشتی درمیان آوردند و بعد از گفت و شنید مهم قرار بدان یافت که اسیران جانبین را اطلاق فرمایند
و رود جیحون میان دو مملکت فاصله باشد و برین جمله از طرفین عهد و میثاق بستند و مبانی پیمان بایمان موکد ساختند
و از آنجانب امیر خلیل و امیر احمد یساول و دیگر سرداران که گرفتار شده بودند بتشریفات فاخر نواخته باردوی
همایون فرستادند و ازینطرف امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد یار و امیر احمد افضل و خواجه نظام الدین مودود
و مولانا فتح الله تبریزی را باحترام تمام و نوازش لا کلام بازگردانیدند چون کار صلح اختتام یافت میرزا
بابر در ظاهر سمرقند بساط عیش و انبساط گسترده خواجه محمد کنگرا از شهر طلب داشته در اثنای خوانندگی ده هزار
دینار کپکی و هزار مثقال طلا باو انعام فرمود و بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا بابر لوای مراجعت برافراخت
و در اوایل ذی حجه سنه ثمان و خمسین و ثمانمایه با مجموع لشکر از معبر کی در ضمان سلامت عبور فرمود و جمعی که
دران یورش شرایط جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمراتب علیه و مناصب سنیه اختصاص یافتند و قبة الاسلام
بلخ که از امهات بلاد ایرانست برسم سیورغال بامیرزاده امیر شیخ حاجی شد و ولایت بیان و خار بیک بجانب امیر علی
فارسی مفوض گشت و دیار اندخود بر امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق قرار گرفت و قصبه شبرغان

بامیر بابای کوکلتاش تعلق پذیرفت و عرصهٔ قندز بنصیب امیر پیر سلطان آمد وقس علی هذا فعلل وتفعلل و چون
رکاب نصرت انتساب بکنار آب مرغاب رسید جناب میرزا سلطان سنجر در آن منزل از کرمان رسیده
شرف ملاقات دریافت و سرگذشت خویش که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر فرموده ملحوظ نظر اعزاز واحترام
گشت و موکب همایون فال بسعادت و اقبال در رابع شوال بدار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده اعیان خراسان
بمراسم نیاز قیام نموده شکر الهی بجای آوردند والحمد لله علی تواتر آلائه و ترادف نعمائه **ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب**
سیستان برحسب فرمان رفیع الشأن و ذکر حوادث و وقایع دوران والی سیستان شاه حسین از طریق آبا و اجداد
خویش که همیشه غاشیهٔ اطاعت این خاندان بر دوش و حلقهٔ عبودیت این دودمان در گوش داشتند عدول نموده
برتر از حد خود میرلیست و آداب اعزاز و احترام نسبت بخدام عالیمقام پادشاه فلک احتشام کما یجب و ینبغی بجای
نمی آورد لاجرم از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که امیر خلیل که بوفور بطش و انتقام از سایر
امرا امتیاز تمام داشت با لشکر گران روی بجانب سیستان نهد و جزای افعال نکوهیده ملک حسین را باو رساند
و باتش خشم جهانسوز خرمن حشمت و عظمت و جمعیت او را باد فنا دهد و امیر خلیل بموجب فرموده عازم
سیستان شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که میرزا منوچهر برادر میرزا سلطان ابوسعید که در حین عبور
موکب همایون از جیحون به بیابان رزدک رفته بود دوانی بسیار کرده و در وقت معاودت آنجناب در ترکستان
پنهان شده سر بر آورده و فکر فتنه و شورش در دماغ داشته و امیر شیخ ذوالنون او را گرفته مستظهر
اشارت عالیست میرزا بابر حکم کرد که خودش را بماوراء النهر رسانند مقارن این حال عرضه داشت امیر خلیل
رسید که مدد طلبید شهریار جهان امیر اویس ترخان و جمعی امرا را روان فرمود و ایشان بامیر خلیل ملحق
شده یکبار روی بتسخیر سیستان آوردند والی آنجا شاه حسین اسباب حصارداری مرتب داشته خاطر بر تحصن
قرار داده بود و شهر را محکم ساخته و جمعی از مشهوران ملک نیمروز بقدم جرات پیش آمده تا اول لشکر نصرت

شعار آهنگ جنگ و پیکار کردند و مغلوب گشته گردی نبوده از آنجماعت بقتل رسیدند و باقی گریخته در پناه
دیوار شهر خزیدند و چون سپاه ظفر نشان بر اطراف سیستان محیط شدند ملک حسین دانست که قوت مقابله و
مقاتله ندارد و مردم آن ولایت نیز از و متنفر بودند چه سیاست و قتل بافراط داشت لاجرم چاره جز فرار ندید
و دست از ملک و مال شسته پناه بجنگلهای ولایت زره برد و بیشها بر خود حصار ساخته تمامت ملک نیمروز
در قبضهٔ اقتدار امیر خلیل آمد و او در آن دیار متمکن گشت و بعد از چندگاه شاه حسین طایفه از اوباش فراهم
آورده متوجه سیستان شد و سعی و کوشش بسیار نموده روی بفرار نهاد و چون چند روز برین قضیه بگذشت
سر او را که آشیانهٔ هوا و هوس بود پیش امیر خلیل آوردند و او بدرگاه عالمپناه فرستاد و بلا نزاع و منازعی
امیر خلیل بحکومت آن موضع مشغول گشت و کیفیت قتل شاه حسین و برادر بزرگتر او شاه قطب الدین
چنین استماع افتاده که ایشان بعد از انهزام از صدمات لشکر نصرت اثر با سه چهار نفر بجانب کیج و
مکران روان شدند و در اثنای راه شاه حسین یک نوکر جلد خود را از اسب فرود آورده بارگیر او را
بجهرهٔ خویش که در بارهٔ او اهتمام تمام داشت داد و آن نوکر کینه در دل گرفته از عقب پیاده روان شد
و نیم شبی بایشان رسیده همه مانده و کوفته در خواب یافت و سر شاه حسین و ملک قطب الدین را از بدن جدا
کرده بازگشت و بخدمت امیر خلیل رسانید و یکی از وقایع خراسان که در خلال این احوال روی نمود استیلای
مازندرانیان بر قلعهٔ عماد و انتزاع آن از دست ایشان بود بیان این سخن آنست که ضبط قلعهٔ عماد بامیر بابا
حسن تعلق میداشت و از قبل خویش داروغه در آن حصار استوار تعیین فرموده بود و امیر بابا حسن در ولایت
مازندران چند سردار که از ناصیهٔ ایشان فتنه و فساد و تمرد میتافت گرفته بعضی را بقتل رسانیده و باقی را دست
بریده در قلعهٔ عماد محبوس داشت و داروغه آنجا مقرر کرده بود که هر شب شخصی از ساکنان قلعه محبوسان را
طعام داده بمحافظت آنجماعت اهتمام نماید و سکان قلعه از بیم تیغ تنگ آمده بودند و یکی از آن مردم که

شبی تعهد گرفتاران نوبت او بود سخن عجز و درماندگی خویش با ایشان گفت ایشان گفتند کاملی از طرف تست اگر
با ما اتفاق نمایی هیچکس برابر تو نباشد و سخن خروج در میان آورده با یکدیگر عهد بستند و فی الحال بندها
گرفته و تیغها کشیده بر سر داروغه رفتند داروغه خود شب همه شب شراب خورده بود و بخواب غفلت فرو رفته
ناگاه از شورش و غوغا بیدار شد و خود را در چهار دیواری انداخت مازندرانیان او را بدست آورده کشتند
و بعضی را که از ایشان توهم بسیار داشتند بقتل رسانیدند و دیگران را از حصار اخراج نمودند و قلعه را
مضبوط گردانیدند میرزا بابر از استماع این واقعه ملول و محزون گشته از کمال دقت زیاده اظهار ملالت
نفرموده فرمود همانا داروغه با مردم معاش ناپسندیده می کرده و از اثر نفیر مظلومی باعظم مصائب
گرفتار گشته اکنون کسی باید که بآنجا رود و مازندرانیان را استمالت دهد و بدین مهم خواجه عماد الدین
استرابادی بآن صوب روان ساخته او با مازندرانیان ملاقات کرده ایشان اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند اما گفتار موافق کردار نداشت و چون نردبان و منجنیق و دیگر اسباب تسخیر آن قلعه معد نبود
اصحاب پیش چشم ران داشتند که دولت در بازچه کار کند و از مکمن غیب کدام لطیفه روی نماید که
خاطر از آن ممر جمع کرده درین ولا جلال الدین محمود داروغه مشهد با نوکران امیر بابا حسن بنواحی
قلعه آمده بودند و بترتیب نردبان و تدبیرات دیگر اشتغال نموده کس بقلعه فرستاده پیغام داد
که اگر با داروغه یاغی گری نداریده والیه مناسب چنان مینماید که با یکدیگر ملاقات کنیم و عهد و پیمان در میان
آریم و اگر هوس سرکشی در دماغ شماست جنگ را آماده باشید مازندرانیان اظهار مطاوعت و انقیاد کرده
از طرفین در روزی که مقرر کرده بودند بر در قلعه مجتمع گشتند نوکر امیر بابا حسن و جلال الدین محمود دو
مازندرانی نزدیک یکدیگر با هم سخن گفتند و شرط و عهد در میان آوردند مازندرانیان بر بلندی قرار داشتند
و مردم اینجانب در پستی دست دراز کردند تا بدستور کف بر کف نهاده مبانی پیمان را با ایمان موکد سازند

470

جلال الدین محمود دو رفیق دستهای مخالفان گرفته بهر قوتی که داشتند بجانب خود کشیدند و ایشان را
دولت قاهره بپایان افتادند و درهم آویخته نوکران اینجانب بمدد رسیدند و آن دو مازندرانی بقتل رسانیدند
و رؤس ایشان را بدرگاه پادشاه ممالک ستان بردند و سایر مازندرانیان در قلعه بر عصیان و طغیان
اصرار نمودند و پیش از جرات جلال الدین محمود اهل قلعه چند خروار روغن بظلم و بیداد گرفته بحصار برده
بودند و غلامی با الاغان که روغن در بار داشت چند روز در قلعه می بود و در آن زمان که غلام با الاغان
بیرون میفرستادند آهنگری که از تکلیفات مازندرانیان بجان رسیده بود با غلام گفت که بسمع سپاهیان
رسان که در فلان برج محلی هست که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من در آنجا
کار میکنیم منتظر باشید که در شب چهارم ازین تاریخ چراغ خواهد بود و چون اثر روشنائی ببینید بی دغدغه
بپای قلعه بیایید و بر بالا بر آیید غلام از قلعه بدر آمده مردم بیرون را آگاه ساخت و بیرونیان مترصد
می بودند تا شب موعود چراغ نمود و تاریکی شب محنت بسر شد و مردم بیرون نردبانها نهاده مانند دعای
مستجاب عزم بالا کردند و از ایشان طنابها گذاشته دیگران بر آوردند و مخالفان واقف شدند و بعضی کمند
خود را از قلعه بیرون افکنده جان تنگ بیرون بردند و باز ماندگان بتیغ قهر و سیاست کشته شده
سرهای ایشان را عبرة للناظرین باطراف ممالک فرستادند و عنایت پادشاهانه کوتوالی قلعه استرآباد بمعهود
بامیر بابا حسن ارزانی داشت و جلال الدین محمود را بنوازش بیکران اختصاص داده در اثنای این اوقات
سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید تحف و هدایای پادشاهانه بخدمت میرزا بابر فرستاده جناب شیخ
الاسلام خواجه مولانا را طلب داشته و حضرت شهریاری قضای سمرقند را برای آنجناب مفوض گردانیده خواجه
مشار الیه را هوس مسکن و دیدن اولاد و متعلقان دامن گیر شده بمفارقت خراسان رضا داد و میرزا بابر را
سفر آنجناب کرده با تجملی تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند گسیل فرمود و خواجه مولانا تا در هراة بود معزز و محترم

زندگانی میکرد و بر جمیع ارباب عمایم و اشراف مقدم می‌نشست و در تضاعیف این حالات امیرزاده الوند
ولد امیر اسکندر ترکمان که میرزا بابر خدمتش را تعظیم بسیار میفرمود و بلفظ برادر خطاب میکرد بی اجازت
روی گردان شده بطرف سیستان بیرون رفت و از آنجا بجانب کرمان عزیمت نمود و با لشکر ترکمان او را
واقعات دست میداد و همیشه شرح حالات بموقف عرض میرسانید و دیگر وقایع آن بود که مولانا شمس الدین
محمد عرب را از دار السلطنه هراة اخراج کردند مفصل این مجمل آنکه مردی محمد عرب پسندیده اخلاق کم طمع بود و هرگز
بزخارف دنیای دون از سیم و زر التفات نداشت اما بغایت حب جاه و ریاست بر ضمیر او استیلا داشت
و پیوسته در کوچها و بازارها پیاده سیر میفرمود و بهر کس که میرسید پرسش حال وی مینمود و سخنان فریبنده
بر زبان می‌آورد و خواهان آنکه اکابر و اعیان و ارباب حکم و فرمان مرید و معتقد او باشند و مدتی در زمان
حضرت خاقان سعید این شیوه مسلوک داشته با شاهزادگان بیاری مصاحبت بسر میبرد و چون نوبت سلطنت
بمیرزا بابر رسید مولانا را در خاطر میگذشت که خسرو جوانبخت با وی زیاده التفاتی فرماید و آنجناب خود هیچگونه
ملتفت باحوال مولوی نشد مولانا از غبن در صدد آن آمد که مردم را از میرزا بابر متنفر سازد و بآمدن
میرزا علاء الدوله امیدوار گرداند و از سر جد و اجتهاد در تعریف و توصیف میرزا علاء الدوله و مذمت
میرزا بابر سخنان القا میکرد و بجانب آن یک ایشان را دعوت مینمود و از ملازمت این یک تحذیر میفرمود
درین اثنا شخصی سید عبد الله نام در لباس پاپیان از لرستان بهراة آمده با مولانا همداستان شد و در خلال
این احوال شخصی را که برسم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود و برای سید و مولانا مکتوب آورده
گرفتند و همین معنی باعث بران شد که مولانا را بسیستان روان کردند و سید را بجانب اندخود فرستادند و جاسوس را
بردار کشیدند و جناب مولوی دیگر بهراة نرسید و دیگر از وقایع آنکه سلطان سعید از سمرقند خواجه
جعفر بازرگان را با پیلاکات و تبرکات که دیده اهل بصارت از رویت آن خیرگی می‌پذیرفت برسالت پیش

میرزا بابر فرستاد و آن سخنان محبت آمیز مودت انگیز از زبان ولی نعمت خویش بعرض رسانیده موجب
تاکید و تشیید مبانی مصادقت گشت و همچنین ایلچیان سلطان محمود فرمان فرمای دیار روم رسیدند و بتوسط
امرا پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و بعد از چند روز که بحضور و سرور در خراسان گذرانیدند مشمول نظر انعام
گشته مقضی المرام رخصت انصراف یافتند و قاصدان اولاد امیر طهرتن نیز از ارزنجان روم رسیده بنوازش
مخصوص آمدند و رسول امیرزاده الوند هم آمده شرح وقایع او را که با مخالفان دست داده بود و پادشاه
امیرزاده الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخته ایلچی را اجازت مراجعت ارزانی داشت درین اثنا عرضه داشت
امیر خلیل رسیده مضمون آنکه مملکت نیمروز بجد امیر ما مسخر و مفتوح گشت و سرداران نکودری
نیز اطاعت نمودند و میرزا بابر فرستاده امیر خلیل را کمر و شمشیر و کلاه نوروزی و کله طلا دوزی ارزانی
داشت و از برای امیر مشار الیه تشریفات خاصه و استمالت نامه ارسال نمود و درین اثنا مزاج اشرف
شهریاری بواسطه شرب مدام و عیش بر دوام از نهج استقامت انحراف جسته روز بروز زحمت در تزاید
بود تا مجلس را بحیات آنجناب امیدواری نماند و اطبای مسیحا نفس در تداوی ید بیضا نمودند تا شدت مرض
زایل گشت اما همچنان اثر ضعف و نقاهت ظاهر بود و گاهی بمحفه نشسته باطراف و جوانب سیر میفرمود
و درین ولا بسمع اشرف اعلی رسید که در قلعه عماد مبلغی خطیر از دراهم و دنانیر در موضع معین مدفونست
و امیر شیخ ابو سعید مقرر شد که بقلعه رفته تفحص نماید و امیر مشار الیه زه را که در قلعه کار کرده بود همراه ساخته
و بمشهد رفته قاضی و بعضی از سادات مصحوب خود بقلعه عماد برد و هرچند تفحص گنج کردند جز رنج اثری
بران مترتب نگشت و در اوایل جمادی الاخره سنه ستین و ثمانمایه جناب ارشاد مآب هدایت انتساب
مولانا سعد الدین کاشغری مریض شده در زمان اشتداد مرض واقعه نقل کرد که مرا در اقامت دنیی
و اختیار سفر عقبی مخیر ساختند و من بنابر آنکه اطفال و اولاد صغیر دارم اقامت دنیا اختیار کردم و بعد از

دو روز ازین واقعه جناب لایماب بسفر عقبی شتافت و قریب بمزار شیخ بزرگوار شیخ زین الدین خوافی در صحرای
عیدگاه مدفون شد و هم درین سال از جمله آثار قدرت الهی ذو ذوابه ظاهر گشت و از جانب مشرق
هنگام سحر تا نزدیک طلوع خورشید بغایت عریض و طویل و مهیب مینمود و بعد از چند روز در جانب مغرب روشن
و هویدا بود و تکون آن در برج ثور که طالع سراه و هشتم خانه طالع میرزا بابر که خانه خوف و خطر عبارت
از آنست روی نمود و اراجیف بسیار در افواه و السنه دایر و سایر گشت و میرزا بابر فرمود تا واقفان
دلایل نجوم مثل جناب سید رکن الدین آملی و مولانا حسن زکریا باحکام آن اشتغال نمودند و جهت رعایت
خاطر پادشاه بعرض سانیدند که اثر ذو ذوابه که جنگ و خون ریختن و هلاکت سلاطین و وقوع محنت
و بلاهای گوناگون و زحمت و طاعونست درین بلاد ظاهر نخواهد شد عاقبت مجموع این را در ولایت
خراسان ظهور یافت و درین سال جمعی از اعاظم امرا مثل غیاث الدین علی ترخان و امیر شیر حاجی و پهلوان
حسین دیوانه و امیر شیخ تیمور که بجانب ولایت استراباد رفته بودند و زمستان گذرانیده بازگشته بشرف
بساطبوس فایز شدند و پیشکشهای لایق گذرانیده و میان امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابو سعید که مدار
ملک برین دو کس بود صورت نزاعی روی نمود و هم بآن منجر شد که آن دو امیر خود را مکمل ساخته
بباغ سفید آمدند و عزم رزم جزم کردند و میرزا بابر هنوز بقیه مرض داشت و آثار ضعف از ناصیه
همایون او ظاهر و لایح بود القصه میرزا سلطان سنجر امیر شیر حاجی امیر شیخ ابو سعید را بنصایح دلپذیر
تسکین داد و بزلال مواعظ آتش فتنه را که زبانه باوج فلک اثیر کشیده بود منطفی گردانید و بسعی
مشکور آن دو دولتمند سعادت اشتمال جنگ آشتی و کدورت بصفا تبدیل یافت و بعد ازین قضیه مرض
میرزا بابر بکلی زایل شده پای مبارک در رکاب آورد و بالنک خر علنک فرمود و پهلوان سید علی
تیرانداز تیر پرتاب انداخته از میل پهلوان قطب الدین بگذرانید و مشمول انعام فراوان و احسان بی پایان

گشت **ذکر عزیمت میرزا بابر بمشهد مقدس رضوی بنیت احراز سعادت دینوی و مثوبات اخروی** میرزا ابو القاسم بابر
در بیست و پنجم شعبان بعزم جانب مشهد از باغ سفید بباغ مختار ارتحال نمود و تمامت ماه مبارک
رمضان در آنجا باداء صلوة و صیام قیام نمود و چون هلال فرخ فال شوال مانند جام زرنگار در
نظر اهل استبصار جلوه گر آمد پادشاه بجانب عیدگاه تحشم نموده نماز عید بگزارد و بمنزل همایون معاودت
نمود و چون شهریار عالیجناب در آن ایام از ارتکاب شراب توبه داشت از اسباب لهو و سرور و جشن
و سور بغیر از ام الخبائث چیزی نامرتب نگذاشت و تمام شوال در آنجا بسعادت و اقبال گذرانیده در
اوایل ذی قعده از آن موضع بصوب مشهد در حرکت آمده چهاردهم ماه مذکور رایات منصور در چهار
باغ مشهد نزول اجلال فرمود و یراق قشلاق در آن موضع اتفاق افتاد و حکم جهان مطاع صدور یافت که
امیر نظام الدین احمد و امیر حسن جاندار بطرف نسا و باورد رفته از آن حدود خبردار باشند و امراء
محترم در غره ماه محرم سنه احدی و ستین و ثمانمایه بعزیمت نمودند و درین اثنا ماده وحشتی که میان امرا
بود و میرزا سلطان سنجر آنرا تسکین داده در سیجان آمد و ابلغی موافق مزاج همایون نیامد امرا
غضب فرمود و مقربان و ایلچیان ایشانرا ملامت کرده قرار بران دادند که بگنبد سلطان خراسان
روند و عهد و پیمان بندند و از یکجانب امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب
دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادرش امیر حسین علی خواجه وجیه الدین سمنانی بروضه فیض بخش آمدند و
عهد و میثاق بستند که مدة العمر بیکدیگر بد نیندیشند و در مقام عذر و فریب هم نباشند و پیمانرا
بایمان غلاظ مؤکد ساختند میرزا بابر اظهار فرح و نشاط فرموده شرف محمدت ارزانی داشت و امرای
نامدار طویهای بمقدار ترتیب نمودند و التماس کردند که پادشاه قدم رنجه فرماید شهریار نیکو اخلاق
سایه عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولت انداخت و وثاق ایشانرا بنور حضور خویش مشرف و منور

ساخت و درین ایام میان امیر محمد خداداد و امیر حسن شیخ تیمور که سیورغال ایشان بهم اتصال داشت
بر سر مزرعه نزاع واقع شده مهم بآن رسید که هر دو بدیوان رفتند و چون امیر محمد خود را
از مقام معارضهٔ امیر حسن برتر میداشت در حین مباحثه امیر حسن را دشنام داد و چماق بر سر او
زد و در وقتی که امیر محمد و باقی امرا در بارگاه جهان پناه حاضر بودند امیر حسن زانو زده حال
بموقف عرض رسانید و میرزا بابر غضب فرموده چند چماق بر سر و روی امیر محمد خداداد زد
و امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید بدرخواست پیش آمدند و ایشان نیز لت خوردند و میرزا بابر
اکثر ایام بمتنزهات دلکش مشهد میرفت و گویندگان خوش آواز و اهل ساز و ارباب ملاحت و
صباحت ملازم بودند روزی بوقت نصف النهار که پادشاه جم اقتدار در محلی دلکشای جانفزای
فرود آمده بود و امرای کبار و ماه رویان خورشید رخسار در خدمتش جوزا وار کمر ملازمت
بسته ناگاه درویشی ژولیده موی زیبا روی بر فراز سنگی برآمد و بنشست و بجانب آن سنگ
بندگان درگاه و ملازمان پادشاه بودند ترجیعی غریب مشتمل بر بی اعتباری دنیا آغاز نهاد
و بند این بود که بیت این همه طمطراق کن فیکون ٭ شمه نیست پیش اهل جنون ٭ و مجموع ترجیع
که درویش باواز مهیب بخواند زیاده از پنجاه بیت بود و خاطرها را بملاحظهٔ مضمون آن متاثر
و محزون گردانید و بعد از خواندن درویش ناپیدا گشت چنانکه کس ندانست که کجا رفت
و درین ولا قدوهٔ اهل عرفان و مسالک سالک ارباب ایقان بابا علی خوشمردان قدس سره
بمشهد مقدس آمد و شرف ملاقات میرزا بابر دریافت و آنجناب در تعظیم و احترام او غایت
مبالغه بجای آورد و در تنظیم مهمات او برحسب دلخواه حکم فرمود و عالیجناب رشادت مآب
شیخ صدرالدین الرواسی نیز بمشهد تشریف آورده پادشاه بحضور شریف او تبرک و تیمن

جست و از ولایت خوارزم درویشی صاحب حال اوزن صوفی نام که سالهای دراز در صحبت
خواجه ابوالوفا بسر برده بود قدم رنجه فرموده بمشهد مقدس رسید و امیر شیخ ابوسعید
شبی بزم پادشاهانه ترتیب داد و پادشاه بالتماس او تشریف آورد و اوزن صوفی را حاضر ساختند و شهریار هنرپرور
از و سخنان پرسید و او را از کلمات ارباب عرفان صاحب وقوف یافت و موجب زیادتی اعتقاد پادشاه
شد القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضوی گذرانید و در اواخر ایام شتا چندروز نشاط شکار و جانور
پرانیدن کرد و تا ناحیهٔ رادکان رفت ناگاه ناخن آق شنقار که محبوب طبع شهریار بلند مقدار بود بشکست
و خاطر انور متغیر و متاثر گشته در همان روز معاودت نمود و جناب سلطنت قباب سالی از ارتکاب شراب
اعراض و اجتناب فرموده بود و در زمرهٔ توبه کاران انتظام یافته چون از جانب رادکان باز آمد زبان
فصاحت بیانش این بیت گشت که بعهد گل شدم از توبهٔ شراب خجل ٭ که کس مباد ز کردار ناصواب خجل
و در همان روز مجلس بزم آراستند و اسباب عیش و طرب مهیا ساختند و چند روز پادشاه کامکار شهریار رفیع مقدار
از دست ساقیان سرو قد لاله عذار جرعه‌های خوشگوار کشید تا از جام حمام شربت ناسازگار چشید

ذکر انتقال میرزا ابوالقاسم بابر ازین جهان گذران بروضهٔ رضوان و جنت سرای جاودان

آیه قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه نزد هر کس دانا باعتقاد هر ذی نفس المعی محقق و مقرر است که
پاینده و باقی ذات پاک خداوند جهانست و بس ٭ هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ٭ آنکه پاینده و باقی
است خدا خواهد بود ٭ مؤید این مقال انتقال و ارتحال شاهزادهٔ بی مثال میرزا ابوالقاسم بابر بهادر بن
میرزا بایسنغر است و شرح این واقعهٔ هایله آنکه جناب بانی مبانی جهانبانی و نقاوهٔ اولاد صاحبقرانی میرزا
ابوالقاسم بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون نشاط و کامرانی از چهارباغ مشهد در محفه نشسته مقدار یک
ساعت قطع نمود و بی توقف در جای معاودت فرمود و در مجلس همایون بمنزل بزم آرام گرفت و چون لحظه

بگذشت از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و در مقام غضب بعضی امرا آمده بخشم رجاست و اهل مجلس بزم ن
رفته با هم گفتند که خمار شهریار قوی شده و ندانستند که از دست ساقی اجل رطل گران خواهد نوشید که سر
بهوش نخواهد آمد در چاشت نماز روز بر پادشاه منکشف شد که زمان ارتحال و هنگام انتقال ازین سرای پر ملال
است و باداى شهادتین زبان گشاده از جمیع مناهی توبه فرموده ودیعت حیات بمتقاضی اجل
تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون وضیع و شریف و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند و فزع روز اکبر نمونه
روز محشر درین مرحله بود در ظاهر شد روز دیگر بتجهیز و تکفین آنجناب بر سنن دین مبین پرداخته و نعش
مغفرت مآل را با آیین تمام برگرفته و بگنبدی که حضرت خاقان سعید در جوار مزار فایض الانوار امام هشتم
علیه التحیة والسلام ساخته بود بردند و بخاک سپردند و اطبای حاذق بغلبهٔ ظن و قیاس استعمال سمی از سموم
احساس میکردند و اذکیا قرب جوار حضرت امام علی موسی الرضا را موید قول ایشان میگردانیدند در تاریخ
وفات آنجناب مولانا شرف الدین عبد القهار فرماید ⁂ آفتاب ملک بابر خان نماند ⁂ کی چنان خورشید
پنهان در خورست ⁂ در ربیع الثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پرست ⁂ چرخ را گفتم جگرها
چاک شد ⁂ دیده را از اشک دامن پر درست ⁂ این چه حالست و چه تاریخ است گفت ⁂
موت سلطان مؤید بابرست ⁂ و مسود اوراق این دو بیت در آن ایام بر خاطر فاتر گذشته در تاریخ
مقام ثبت افتاد ⁂ شیری که بشمشیر ستد ملک جهان ⁂ ناگاه فتاد در دلش میل جنان ⁂ هر کس که ز تاریخ
وفاتش پرسید ⁂ بر کوی که سر نهاده شه بابرخان ⁂ از ابتدای سلطنت میرزا بابر در استراباد تا آخر
ایام حیات او مدت ده سال بود و حکم مطاع او مدت هفت سال در تمام خراسان و سیستان و مازندران
نفاذ می انجامید **ذکر جلوس میرزا شاه محمود و بعضی وقایع و قضایا که در ایام سلطنت او روی نمود**
در همان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او را میرزا شاه محمود که در سن یازده

سالگی بود بسلطنت برداشتند و امیر حسین علی برادر امیر شیخ ابو سعید را با تومان او بهرات فرستادند که در
همین روز شیخ زاده پیر قوام که بمنصب صدارت فایز بود باتفاق بیگان که طغیان کرده بودند کوشمالی بهزاد ه
و شهر خاصه را مضبوط سازد و امیر حسین جاندار از نیشابور که سیورغال او بود بمشهد آمده بشرف دستبوس
شاهزاده مشرف شد و رسوم غرا بجای آورده روز دیگر هم بدانجانب بازگشت و امیر حسین علی از جانب
هراة عرضه داشتی فرستاد مضمون آنکه در آن روز که خبر واقعهٔ هایله بهراة رسید میرزا سلطان ابراهیم
شبهنگام از قید و حبس خود را خلاص کرده عازم جانب مرغاب شد و شرح این قضیه عنقریب مسطور
خواهد گشت انشاء الله تعالی امرای عظام بعد از سه روز که بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب میرزا
شاه محمود عازم هراة گشتند و در آن روز از پیش بابا حسن قاصدی رسیده پیغام آورد که ولایت جرجان
بهمین دولت قاهره مضبوط است و بندهٔ کمینه در مقام فرمانبرداری بهر چه حکم شود بدان عمل نموده آید
درین اثنا از پیش امیر شیخ ابو سعید که بسبزوار رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعهٔ جهانسوز
شهریار مرحوم میخواست که بی توقف متوجه شود اما بواسطه آنکه شنید که امیر شیخ ابو الفضل با بابا پیش میر سید
دو سه روزی توقف نمود و چون شاهزاده و امرا بجام رسیدند از جانب تون فرستادهٔ امیر سلطان
حسین بموکب همایون پیوست و پیغام امیر مشار الیه رسانید که خاطر از جانب این ولایت جمع دارید
که بغایت مضبوط است و بنده در خدمتکاری جانسپاری مترصد فرمان ایستاده درین اثنا شیخ زاده از
فرو آمده معروض داشت که میرزا سنجر نخواهد آمد چه داعیهٔ سرکشی و استعلا دارد و سر متابعت کسی فرود نمی آورد
و از جانب هراة نیز خبر رسید که میر جب که داروغهٔ آن ولایت بود چون شنید که میرزا بابر رخت زندگانی بسرای
جاودانی کشید چنان سراسیمه و پریشان گشت که از محافظت میرزا ابراهیم غافل و ذاهل ماند و شاهزاده فرصت
غنیمت دانسته در وقت ظلام از باغ شهر بیرون رفت و بر سر باره برآمده بلطایف الحیل خود را از دیوار بست

شهزاده

دار السلطنه هراة بیرون انداخت و بتلقین ملهم بخت سعادت بخانه امیر احمد رفت و امیر مشار الیه بتقدیم رسم
اظهار ابتهاج و استبشار نموده بقدر میسور و مقدور نثار و پیشکش تقدیم رسانید و از اجتماع بندگان دولتخواه
کثرت و ازدحام تمام حاصل شده شاهزاده و امیر احمد ترخان از دیوار بست بیرون آمده دامن کوه مختار را
لشکرگاه ساختند درین اثنا شنیدند که از جانب مشهد گروه انبوه میرسند میرزا سلطان ابراهیم و امرای عالی
بران کثرت اعتمادی نداشتند بعد از تقدیم مشورت عازم جانب مرغاب میمند فاریاب گشتند و معتقد
رسیده لشکری تمام در ظل رایات فتح آیات جمع آمدند و امیر حسین علی میرجب را بعلت و شلتاق آنکه میرزا
سلطان ابراهیم گذاشته گرفته درینولا مبلغی خطیر از وی حاصل کرد و از شهر و بلوکات نیز اموال
فراوان گرفته درینولا میرزا شاه محمود در رسیده در بیست و ششم جمادی الاول بباغ مختار نزول فرمود و بعد از
چند روز بباغ زاغان مستقر سریر سلطنت ساخت **ذکر حدوث وقایع متفرقه و ظهور انواع پریشانی
و تفرقه** درین سال یعنی سنه احدی و ستین و ثمانمایه امواج فتن و افواج محن در حرکت آمد
و قوافل بلایا و مطایای رزایا در ولایت خراسان بتخصیص در دار السلطنه هراة بار گشادند چه آن عرصه
از پادشاهی ذو شوکت نافذ فرمان خالی بود و هرج و مرج باحوال مملکت راه یافت تخت بلایی که نافذ
شد آن بود که امیر شیخ ابوسعید چون از مشهد و سرخس بهراة رسید فرمود تا سرشمار کنند و در سرای
مبلغی سنگین تخمین نمود و بسعی امیر مشار الیه دو لئیم بدکردار خواجه کلان برکشی و خواجه علی لد مولانا میر خواجه
بدیوان شدند و اظهار کفایت کردند اولا محصولات بقاع خیر را از مساجد و مدارس و خوانق از اهل علم
و فقرا و ارباب استحقاق باز بستند و ثانیا آنچه از سرها گرفته بودند یکی را جمع کرده تحصیلات نوشتند
و تحمیلات واقع شد و چون وجهی که ظلمه با خود مقرر کرده بودند که کیسه زر دینار آن رسانند تدارک پذیر نبود
محصلان تشدد آغاز نهادند و خلایق بعضی گریخته و برخی بشکنجه گرفتار گشته و زمره روی بمساجد و معابد

نهاده دست بدعا و یارب برداشتند و هرچند اشراف و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند
خدمتش درباب طلب غلیظتر میشد ناله و فریاد مردم بمحدب فلک نهم رسید آخر الامر تیر دعای مظلومان
بهدف اجابت کارگر آمد و رعایای بیچاره در میان دو سه روز بجان و مال امان یافتند تبیین این مقال آنکه
امیر شیر حاجی بنابر مصلحت ملکی در بیست و یکم جمادی الآخر سال مذکور میرزا شاه محمود را از باغ زاغان
بشهر آورده دروازها مضبوط ساخته فرمود تا در اسواق منادی کردند که از وجه سرشمار هیچکس فلسی بهیچ آفریده
ندهد و آنچه داده باشند استرداد نمایند و همچنین حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید در شهر هرجا که
یابند غارت کنند و جمعی کثیر از ملازمان جناب امارت مآب آتش تاراج یافته بهزار مشقت نیم جانی بیرون بردند
و جمعی از امرا که از کردار و گفتار امیر شیخ ابوسعید و نخوت و استکبار او تنگ بودند بشهر در آمده با امیر شیر
حاجی موافقت نمودند و امرای ترخانی اگرچه از منازل خود که در بیرون حرکت نکردند اما ضمنا با امیر شیر حاجی
و آن شب مردم اندرون شهر پاس داشتند و امیر شیخ ابوسعید با برادر خود امیر حسین علی طایفه از بهادران
مثل قدم کابلی و غیره که همه مردم نامی بودند شب همه شب بترتیب و تجهیز رفتن مشغول گشتند و قریب
بطلوع آفتاب هر دو برادر با جمعی از مبارزان مورا زده دو برادران بیرون رفتند و امیر شیر حاجی با
غلبه انبوه که دشت و کوه از ازدحام و کثرت آن گروه بستوه آمد در عقب مخالفان روان شدند و امرای
ترخانی نیز با اتباع و نوکران آراسته بمدد امیر شیر حاجی در حرکت آمدند و هجوم عام بمرتبه بود که زبان
خامه از تعریف آن هنگامه بعجز و قصور اعتراف مینماید و هر دو فریق در شمال کوه مختار اتفاق ملاقات
افتاد و امرای عظام و عوام و خواص از اطراف و جوانب امیر شیخ ابوسعید و نوکران او در آمدند و دست
و جرات برایشان چنان استیلا یافت که هیچکس را مجال آن نشد که دست بتیر و کمان و سیف و سنان دراز کنند
و شامت کفران نعمت شامل حال امیر شیخ ابوسعید شده و نتیجه ظلم و بیداد در روزگار او متوجه گشته

خدمتش از اسب فرود آوردند و سر او را که بفلک دوار فرو نمی آمد از بدن جدا کرده عبرة للناظرین از دروازه
ملک بیاویختند و خاطر همگنان جمع شد و اهالی دار السلطنه هراة را ابتهاج و حضور و انشراح تمام موصول
گشت و اصحاب قبول صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و از وقایع این سال قتل امرای ترخانیست
مفصل این مجمل آنکه در اثنای این حال که مسطور شد پیوسته خبر میرسید که لشکر بسیار همه جوشن ور و نیزه گذار
در ظل اعلام ظفر فرجام میرزا ابراهیم مجتمع شده اند و شاهزاده خیال تسخیر دار السلطنه هراة دارد
و دران اوان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضهٔ اختیار امیر شیر حاجی بود و ترخانیان و
امیر نظام الدین احمد با امیر شیر حاجی در باب صلاح این دو شاهزاده مشورت کردند و بران اتفاق کردند
که هر چه رای صواب نمای مهد علیا گوهرشاد آغا اقتضا فرماید بدان عمل نمایند چه نسبت بانوی عظمی با آن
دو شاهزاده سمت تساوی داشت و مزاج آنحضرت مایل بدان بود که میان آن دو قرة العین سلطنت صلح
واقع شود و جهة سرانجام این مهم ترکان شاه که از معتمدان مهد علیا بود عزیمت مرغاب نمود و از مجموع
امرا مکاتبات برد درین اثنا جمعی از مردم شریر فتنه انگیز در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل و محبت
مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزندان او میرزا ابراهیم سلطان بر همگنان روشن و مبین است و ترخانیان
بنا بر رعایت خاطر آنحضرت جانب ایشان را نگاه خواهند داشت اکنون درین قضیه بدیدهٔ امعان تأمل
نگریست و ملاحظه باید کرد که مهم بکجا منجر خواهد شد امیر شیر حاجی متوهم شده بر دفع امرای ترخانی
یکجهت گشت و آن قوم محتشم از غرور و کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار و خدم بیشمار کجا بخاطر
میرسید که انصار ریف روزگار و حوادث لیل و نهار قصد ایشان تواند کرد و امیر شیر حاجی با پهلوان حسین
دیوانه مقرر کرد که سر وقت که ترخانیان بجهة مشورت بکوشک باغ زاغان در آیند نوکران دستبردی
نمایند روزی امرای ترخانی بانجا رفتند و امیر احمد امیر فیروزشاه چون وضع مجلس را دیده دانست که

فتنه متوجه است خود را ببهانه بیرون انداخت چون او غیبت نمود نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه
قصد امرای ترخانی کردند امیر اویس ترخان کاردی در دست داشت که بدان گوشت پاره می ساخت از
بیم جان آن کارد را بر شکم امیر شیر حاجی زد و دران مجلس امیر اویس ترخان و پسرش یوسف ترخان
و امیر خسرو ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان را زخمی کاری رسیده بهزار مشقت
جان بیرون برد و امیر شیر حاجی از زخم کارد بروی افتاد جمعی او را کشته پنداشتند و امیر محمد ترخان
پناه بپهلوان حسین دیوانه برد همراه او از کوشک بیرون آمد و آن ناجوانمرد جوانی چنان را بقتل رسانید
بجانب خواف که سیورغال او بود عزیمت نمود و امیر نظام الدین احمد که ازان مهلکه بیرون رفته
بسرعت مسافت می پیمود و از راه زیارتگاه عازم تون شد که برادرش امیر سلطان حسین حاکم
آنجا بود و در اثنای راه پهلوان حسین و سید پیاده با او باز خوردند و جنگ واقع شد و امیر احمد بدرجهٔ
شهادت رسید و امیر مشار الیه بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت و بکمال حسب
و جمال نسب متحلی بود و از ملکات ردیه و اعمال دنیه متخلی و امیر غیاث الدین ترخان و مولانا احمد بیاولان
ازان ورطهٔ خونخوار جان بکنار کشیده متوجه درگاه میرزا سلطان ابراهیم گشتند و امیر شیر حاجی چون
مرتکب آن امر خطرناک شد میرزا شاه محمود را بقلعهٔ اختیار الدین در آورد و مهد علیا گوهرشاد آغا را بسبب تصور
او بشهر آمده در مدرسهٔ خاقان سعید ساکن گشت و امیر مشار الیه از زخم کارد امیر اویس خان ضعیف
مزاج و نالان بود و بعلاج جراحت اشتغال مینمود درینولا پیوسته خبر میرسید که میرزا سلطان ابراهیم
عازم جانب هراة است میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب فضایل
انتساب قاضی قطب الدین احمد الامامی باشارت مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه و شهر را مضبوط ساخته
مستحفظان بر دروازها گماشت ذکر جلوس میرزا ابراهیم سلطان بر مسند پادشاهی و محاربهٔ او با مخالفان

واستیلای او برایشان بنصرت الهی میرزا سلطان ابراهیم چون خود را از مجلس امیر حبیب
بیرون افکند با احمد ترخان و طایفهٔ از دولتخواهان بکنار آب مرغاب رسید و بخت جمعیتی دست داد
بعد از ان تفرقه و پریشانی بجمال آنجناب راه یافت بار دیگر پای بر معارج سروری نهاده اسباب پادشاهی
او منتظم گشت و موکب ظفر انتساب از حدود آب مرغاب نهضت فرموده بجانب دار السلطنه هراة روان
شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح روز سه شنبه مقسم رجب قریب باغ مختار رسید میرزا شاه محمود
عنان فرار بجانب مشهد تافت و امیر شیر حاجی بطرف حصار نیره تو شتافت و در همین روز میرزا سلطان
ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز بوقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرمود و طایفهٔ از بهادران بتکامیشی
میرزا شاه محمود و طبقهٔ در عقب امیر شیر حاجی رفتند فوج اول ملک قاسم ولد امیر اسکندر ترکمان دولت
کیلدی طغائی و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادر او حاجی عبد الله گرفته بدرگاه پادشاه رسانیدند
ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا از کشتن خلاص شدند و دیگران بتقدیر تخته
سیاست گرفتار آمدند و فوج دوم بامیر شیر حاجی رسیده حربی صعب واقع شد و زخمی قوی بدست امیر مذکور
زدند و خود تنش مجروح و خسته حال بقلعهٔ نیره تو در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بتوفیق ملک علام در
تختگاه آبا و اجداد عظام خویش قرار و آرام گرفت و خواص و عوام را در ظل عنایت و عاطفت ماوا داد
و در تاریخ جلوس او گفته اند ؎ شاهی که بعدل دستگیر ملک است ؎ چون دولت و بخت ناگزیر ملک است ؎
بنشست چو بر سریر شاهنشاهی ؎ تاریخ جلوس بر سریر ملک است ؎ و میرزا سلطان ابراهیم روزی چند
از رنج راه و مشقت حرکت بر آسود و خواجه شمس الدین محمد بخاری را بشرکت خواجه سعد الدین بمنصب وزارت
سرافراز ساخت و ایشان مال او دیل و زر لشکر را در عرض چند روز مستخلص گردانیدند درین اثنا میرزا سلطان
ابراهیم شنید که امرای میرزا بابر در حدود جام بموکب میرزا شاه محمود پیوسته اند و عازم تسخیر دار السلطنه

هراة شده و آوازه توجه سلطان سعید نیز کاهی بمسامع علیه میرسید میرزا ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود
رایت جرات برافراخت و قرابهادر را که از مخصوصان و معتمدان میرزا علاء الدوله بود در مشهد داروغه
ساخت و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد بیاولی داشت ضبط و کوتوالی حصار اختیار الدین بعهدهٔ کا
دانی او باز گذاشت و در حین توجه بجانب جام میر حبیب را که در عین حبس شاهزاده از تقصیرات در وجود
آمده بود فرمود تا سرنگون از جامی آویختند و او بانتیجه وجهی جان شیرین تسلیم نمود و خواجه وجیه الدین
اسمعیل که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله کرده بود درینولا از میرزا شاه محمود دیدی
گردان شده پناه ببارگاه فلک اشتباه آورده بحکم میرزا سلطان ابراهیم گرفتار شد و بعد از شکنجهٔ دولت
فراوان در قصبهٔ خوشنج مقتول گشت القصه آن دو پادشاهزاده در طلب ملک بحوالی رباط امیر شاه ملک بهم
رسیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد جان هم شده خاطر
بر کشتن و کشته شدن قرار دادند و برانغار و جوانغار میرزا شاه محمود حمله آورده میمنه و میسره میرزا سلطان
ابراهیم را از جای برداشتند و کرنحکار تعاقب نموده چند فرسنگ راندند اما قلب سپاه منقلب نشد
درین حال امیر احمد ترخان با جمعی جوانان جنگجوی پلنگ خوی حمله بر قول میرزا شاه محمود آورده دار از آنک
آن شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا پای ثبات و وقار جمعی لغزان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود از معرکه روی
گردان شده عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیاری از وجوه سپاه و اعیان درگاه او گرفتار گشتند و
چندان غنیمت که لفافهٔ نطاق از احاطهٔ آن عاجز آید بدست سپاه منصور افتاد و میرزا ابراهیم بعد از آنکه
مغلوب شده دل از ملک و مال برگرفته بود بسعی امیر احمد ترخان غالب آمد و در عقب گریختگان بجانب مشهد روان
شد و چاشت روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان خبر بدار السلطنه هراة آمد که میرزا شاه محمود غلبه کرده بعد از
زمانی مردم انبوه رسیده گفتند که میرزا ابراهیم بدار السلطنه هراة رسید که فردا علی الصباح رایات همایون

مقرون بخیر و صلاح و فوز و نجاح نزول اجلال خواهد فرمود **ذکر توجه سلطان سعید بجانب خراسان**
و بیان سبب آن سلطان سعید از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر تمکن یافته داعیه تسخیر خراسان
در خاطر انور داشت و چون خبر وفات میرزا بابر بسمع اشرف آنحضرت رسید آن داعیه تاکید پذیرفت درین
اثنا امیر شیخ حاجی که حکومت بلخ باو متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض گردانید که عرصهٔ
خراسان از پادشاهی ذو شوکت خالی است اگر عنان عزیمت بدان طرف معطوف گردد بی کلفت مجموع
آن دیار در قبضهٔ اقتدار آید سلطان سعید بعد از استماع این حکایت مجال تاخیر و توقف ندید لاجرم
لشکر بازرا آگاه داد و عزم تسخیر ممالک خراسان بل مجموع بلاد و امصار ایران عزم فرموده از دار
الملک سمرقند بیرون آمده بسرعت روان شد تا از جیحون عبور نموده چنان بتعجیل میراند که باد صبا و شمال
گرد سم سمند جهان پیمای خسرو بی همال نمی رسید شب رایات همایون منازل و مراحل می پیمود و روز
بهر جا که رسیده بود توقف مینمود و چون بحدود هراة نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده از اندرون
خویش اعیان و اشراف را خبر داد چنانچه ذکر یافت و در وقت ورود قاصد بهرات جناب شیخ الاسلام
اعظم سلیل کبار العلما فی العالم مولانا قطب الدین یحیی التفتازانی که میرزا ابراهیم آنجناب را برسالت
پیش میرزا سلطان ابو سعید فرستاده بود و التماس مصالحه نموده و جواب شنیده که بعد از وصول
بدار السلطنه هراة هر چه مقتضی وقت باشد بجای آورده خواهد شد باز آمد و آنجناب بدر دروازهٔ ملک
رسیده باتفاق مولانا احمد نیاول که داعیه سرکشی داشت پل دروازه را برکشید و جناب شیخ الاسلام
میان پل و دروازه لحظه متحیر ماند درین اثنا خبر آمد که امیر سید مزید که از عظمای امرای سلطان سعید
است نزدیک دروازه ایستاده مولانا احمد نیاول قضاة و ائمه و اکابر را طلبیده گفت میخواستیم که
باتفاق شهر را محافظت نماییم و بنابر عدم مساعدت روزگار از آن خیال درگذشتیم اینک کلید دروازها

شما دادیم بهر که تسلیم نماید حصار اختیار الدین خانهٔ ولی نعمت منست و او اعتماد کرده آنرا بمن سپرده
تا رمقی در بدن باشد آنرا بکسی نخواهیم داد و از شیخ آزرده هراسان نخواهیم شد جناب قاضی قطب الدین
احمد الامامی و سایر اشراف و اعیان بدروازهٔ ملک رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام در آمد و گروه
انبوه از لشکر سمرقند بشهر در ریختند و دار السلطنه هراة مفتوح شده اهل حصار از اطاعت و انقیاد امتناع
نمودند و چون موکب سعادت نشان در شوال قویه سال سلیمان در ضمان تایید ملک منان نزول فرمود سادات
و قضاة و اکابر و اشراف و موالی و اهالی برسم استقبال بیرون آمدند و وظایف نثار و پیشکش بجای آورده
بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز دیگر شهریار علی الاطلاق از دروازهٔ عراق باندرون
فاخره خرامیده در باغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین عظیم القدر بود فرود آمد و آنحضرت جمعی از مخصوصان
و معتبران بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد نیاول فرستاده او را بملاطفت بیکران وعده داد
و خدمتش را باطاعت و انقیاد دعوت فرمود مولانا احمد در جواب گفت که میرزا سلطان ابراهیم ولی نعمت
منست و این موضع را بمن سپرده اگر در محافظت ودیعت اهمال و اغفال ورزم بعصیان و کفران منسوب
گردم و دیگران را نیز اعتماد بر من نماند تا مخدوم من که دست تقدیر لطف زمان سرکرد امن عرض او درساد
در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع نباید کرد و مرا درین کار معذور باید داشت و حضرت باید که
بیقین داند که اگر از آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید از آنچه گفتم تجاوز نخواهم نمود و السلام
و فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بودند بموقف عرض رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفته با مهد علیا
گوهرشاد آغا ملاقات فرمود و شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت
گردانید و چون مولانا احمد نیاول بجوابهای درشت مبادرت نموده بود آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته
بتجهیز اسباب محاصره فرمان داد و اهل قلعه پای در مقام مدافعت و ممانعت فشرده در مدافعت و

و محاصره اصرار نمودند و مدت چند روز نایرهٔ قتال و جدال التهاب داشت و پیروزی بنا بر آن امری از پیش نرفت
چه آن قلعه ایست در غایت رفعت و مناعت و استحکام و رصانت و در آن زمان بمردان کار و ذخیره بسیار
مشحون بود و بر خنده دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجایی نرسید
در اثنای این اوقات معتمدان بمسامع جلال رسانیدند که قاصدان میرزا سلطان ابراهیم پیش مهد علیا
گوهرشاد آغا تردد مینمایند و اخبار ملک و لشکر تحقیق نموده باز میگردند مبادا که صورتی روی نماید که
تدارک پذیر نباشد؛ از ثقات استماع افتاده که دران ایام سلطان سعید ایلچی بقلعهٔ نیره تو ارسال نمود
و امیر شیر حاجی را طلب داشت و مشار الیه از قلعه خبر فرستاد که تا گوهرشاد آغا در هراة باشد آمدن
این بنده بآنجا ممکن نیست چه با وجود قتل ترخانیان و حیات میرزا ابراهیم از چه کوه ایمن توان بود
فی الجمله سلطان سعید در نهم ماه رمضان بافساد مفسدان بلقیس بانوا که منبع خیرات و منشا مبرات بود
بقتل رسانید و این مختصر گنجایش شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن صفات آن بانوی عظمی ندارد و از
غرایب وقایع سنهٔ احدی و ستین و ثمانمایه در هراة یکی آن بود که سه بار لشکر تغلب و تعدی از
رعایای بیچارهٔ آنجا در یکسال گرفته نخست میرزا شاه محمود و دوم میرزا سلطان ابراهیم و سیوم میرزا سلطان
ابو سعید و در نولا امیر شیر حاجی از قلعهٔ نیره تو آمده بشرف پای بوس سلطان سعید حاصل کرد و بعواطف
خسروانه سرافراز گشت امیر شیر حاجی در حین بیرون آمدن از نیره تو کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض
نمود و بعد از آن صورتی عجیب در حصار روی نمود چنان این سخن آنست که مجهولی از ایماقان چلکان بادغیس
پیرک نام روزی نماز دیگر گوسفندی بدر قلعه آورد و سخنی گذاشت گفت و چون روز نماز شام اختتام
یافت التماس نمود که شب آنجا باشد ملتمس او مبذول افتاد و پیرک در نهان کمندها با خود برده بود و چون
از شب قدری بگذشت و مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند پیرک جمعی را که با ایشان مواضعه داشت یکیک

کمند بالا کشید و چون دانستند که ازدحام بمرتبه رسید که مردم قلعه را با ایشان تاب مقاومت نیست
تیغها کشیده بر سر کوتوال قلعه رفتند و او را بضرب تیغ چند زخم زده از حصار اخراج نمودند و پیرک
چنان قلعهٔ حصین رصین که در ربع مسکون شبیه و نظیر ندارد بجنگ آورد و چون زمام اختیار قلعهٔ
نیره تو در قبضهٔ اقتدار دیگران آمد و تسخیر حصار اختیار الدین در حیز تعویق افتاد و اخبار نا ملایم
از جانب بلخ و ماوراء النهر رسیدن گرفت سلطان سعید با امرا مشورت نموده رای بران قرار یافت
که رایات نصرت شعار معاودت نماید و خللها که در ممالک محروسه راه یافته تدارک فرماید **ذکر معاودت
سلطان سعادت سمات و شمه از حالات هراة** سلطان سعید چند گاه در دار السلطنه هراة اقامت
نمود و بنابر مصلحت ملکی عزم مراجعت جزم فرموده جناب معالی نصاب قاضی قطب الدین احمد الامامی را
با دیگر اعیان طلب داشته با ایشان گفت که مکنون و مخزون خاطر آن بود که من دار السلطنه هراة را
تختگاه ساخته در آنجا اقامت نمایم اما امری چند در جانب بلخ و ماوراء النهر سانح شده که معاودت فرض
عین مینماید اکنون این شهر را بر شما سپردم و امید دارم که بعد ارادت و توفیق حضرت آفریدگار
در فصل بهار متوجه این دیار شوم و سلطان سعید مقرون بنصرت و اقبال سابع شوال از ظاهر هراة نهضت
فرمود و باقی حوالات و مطالبات بالتماس اقضی القضاة و الولاة معاف داشته فرمود تا منادی
کردند که هیچ آفریده را بر رعایا تعرض ننماید و پای عزیمت در رکاب نصرت انتساب آورده بسرعت
در حرکت آمد و امرا را پیشتر برسم ایلغار فرستاده غبار فتنهٔ میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف از زخم
تیغ آبدار فرو نشاندند و امرا در نواحی بلخ بوی رسیده جنگ کرده خاطر از جانب او فارغ ساختند و
برادرش میرزا محمد جوکی جان از آن معرکه بیرون برد و سلطان سعید آن سال بفراغ بال در بلخ قشلاق فرمود و بعد از
ارتحال سلطان سعید از هراة مولانا احمد بیاول و قرابهادر که در حصار اختیار الدین بودند در قلعه بکشادند

وشهر را که روی بخرابی آورده بود بار دیگر معمور و آبادان ساختند و میرزا ابراهیم که در ولایت خوف و باخرز
بود از رفتن سلطان سعید بجانب بلخ خبر یافت اظهار استبشار نمود و مقصد آنرا که در زمان سمرقند بایل
سیر آورده بودند و چون عرصه دار السلطنه هراة از سرداری صاحب وجود خالی بود امیر احمد ترخان را
بدانجانب فرستاد تا بتدارک خلل و زلل ملک و ملل مشغول شود و امیر مشار الیه در عید اضحی جهت ترویح
روح گوهرشاد آغا آشی بزرگ ترتیب فرمود و ختمات کلام ملک علام بجای آورده فقرا را اطعام
لاکلام داد **ذکر رفتن میرزا سلطان ابراهیم بجانب استراباد و بار دیگر گشتن از مقصد بی نیل مراد** چون میرزا شاه محمود
از معرکه میرزا ابراهیم روی گردان شده بمشهد رفت روزی چند در آنجا توقف نمود و از آنجا متوجه
استراباد شتافت و امیر باباحسن برادر امیر شیخ ابوسعید که در ولایت جرجان حاکم بود باستقبال
شتافته و خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت شاهزاده را مرتب گردانید و میرزا ابراهیم
از جمعیت میرزا شاه محمود آگاهی یافته با سپاه منصور چنان در حرکت آمد که صبا و دبور از همراهی
او باز ماندند و از راه نسا و ابیورد رفته چتر همایون فال و همای اقبال بحدود مازندران انداخت و میرزا
شاه محمود نیز با سپاه تا محدود از استراباد بیرون آمده خاطر بر حرب و قتال قرار داد در خلال این احوال
قضیه نادره که در خاطر هیچکس از ملازمان آن دو شاهزاده نگذشته بود از مکمن غیب ظاهر شد
بیان این سخن آنست که امیر باباحسن از غایت نخوت و استکبار برتر از اطوار امرا زندگانی میکرد
و بسیار بلندتر از حد اکفا و اقران خود میزیست و بعد از فوت میرزا بابر تعظیم و تجبر او در روی
ازدیاد نهاد و از حرکات بارد او سرداران و گردنکشان مازندران آزرده خاطر می بودند پیوسته
از میرزا جهانشاه استدعای تسخیر ولایت استراباد مینمودند و میرزا جهانشاه نیز همیشه خیال تسخیر
مملکت طبرستان و خراسان می پخت و در آن وقت که میرزا ابراهیم عازم دیار جرجان گشت میرزا

جهانشاه نیز بتحریص و ترغیب امیر سید عبد الکریم متوجه آنصوب شد و از راه عقبه صندوق شکن که قرار
خیال از پیچاپیچ او بیرون نمیبرد بحدود جرجان در آمد و میرزا شاه محمود و امیر باباحسن از استماع
این خبر سراسیمه و متحیر گشتند و دست در دامن فرار زده پریشان شدند و میرزا ابراهیم از شنیدن
وصول میرزا جهانشاه مطلقا متاثر نگشت و حمل بران کرد که ایمغتی از جمله نوکرهای باباحسن است و از
همان منزل که این خبر باو رسیده ایلغار فرموده تا کفرسجی ولایت استراباد در هیچ مکان توقف
ننمود و نیکخواهان و بندگان مشفق معروض داشتند که درین موضع چندان توقف باید کرد که اغروق بانبوه بزد
و خبر ترکمانان بتحقیق انجامد میرزا سلطان ابراهیم کمال تهور کرده امرا از غایت خوف و جبن میگویند لاجرم
از استماع سخن ایشان اعراض نموده جمعی از بهادران از قراولی پیش فرستاد و آن راهی است بر کل و لای
مشتمل بر گذرهای تنگ ناهموار از انحل دشوار گذر و اگر لشکر بجانب راست یا چپ از جاده مستقیم میل کند
غالب آن باشد که بکلی فرو رفته هلاک شود و در چنین راهی سپاه ترکمانان خود را بقراولان لشکر خراسان
نموده عنان باز کشیدند و خراسانیان بتصور آنکه مخالفان اندک و ضعیف اند بیش راندند و لشکر
ترکمان جمعی کثیر از جنگلها بیرون آمده بر ایشان تاختند و اساس جمعیت الوس جغتای را منهدم و ویران
ساختند و درین حال میرزا ابراهیم با دلی مقرون بامید و بیم از عقب رسید و چون دید که کار
از دست رفته است و تیر از شست ناچار عنان نگران از میدان ستیز به بیابان گریز منعطف گردانید
ترکمانان از قفای خراسانیان در آمدند و تیغ بی دریغ در جغتای نهادند و بسیاری از سرداران و گردنکشان میرزا
مثل امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یوسف پسر امیر سید خواجه و امیر سعادت
امیر خاوندشاه و غیرهم بر خاک هلاک انداختند و امیر ابوسعید میرم پسر دیگر امیر سید خواجه را گرفته
پیش امیر جهانشاه بردند میرزا جهانشاه بزبان طعن از وی پرسید که تو سالهاست که دعوی بهادری

میکنیم نان سپاهی گری میخوری برسر چون من کسی بچنین آیند جواب داد که دولت پادشاه قوی بود
و بخت با او مساعدت نموده پادشاهزاده خود را بسخن نیک اندیشان نشنید تا این روز پیش آمد الا
صواب چنان بود که درین باب فکری باصل کرده شدی میرزا جهانشاه فی الحال تعقل ابوسعید فرمان داد
و او نیز از عقب یاران روان شد و پادشاه بر بقیه گرفتاران ترحم فرموده درباره ایشان عنایت
و رعایت مبذول داشته همه را نشان داد و در ضمان سلامت بجانب خراسان فرستاد و مدت سه ماه
سپاه شکسته مجروح و خسته می آمدند میرزا ابراهیم با یازده کس از معرکه بیرون جسته به نیشابور رسید
و جمعی با و در آنجا پیوسته در یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنه هراة فرود آمد و امیر احمد ترخان که بموجب فرموده
ضبط هراة بدو تعلق داشت بشرایط استقبال اشتغال نموده نثار و پیشکشها از خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه و اسپان راهوار و استران قطار و نقود و جنس آنچه ممکن و مقدور بود بگذرانید و اکابر و
اشراف وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و مولانا احمد یساول از حصار بیرون آمده بتقبیل
بساط جلالت مناط فایز گشت و چون او با سپاه سمرقند مقاومت نموده و متصدی کارهای بزرگ
شده در محافظت قلعه بر جان کوشیده بود چشم آن میداشت که زیادتی عنایت و عاطفت پادشاهانه
اختصاص یابد میرزا سلطان ابراهیم همه را کالعدم لم یکن انگاشت بلکه مبلغی بوجه علوفه و انعام
از دیوان اعلی بنام او اطلاق یافته بود از بی سماحی پادشاه وصول نشد و دیگر اهانت نیز نسبت بوی
بجای آوردند درین اثنا یکی از ثقات قلعه در آمده با مولانا گفت که شما را خواهند گرفت باید که شرایط
احتیاط بجای آرید مولانا احمد ازین سخن خایف و هراسان گشته در سلخ ماه صفر اظهار خلاف کرده
پل دروازه حصار را برکشید میرزا سلطان ابراهیم از استماع این سخن مضطرب گشت و سوگندان
بر زبان آورد که با او هیچ بدی بخاطر نداشتم بلکه میخواستم که درباره وی عنایت و عاطفت بیکران

مبذول دارم و احمد ترخان و جمعی پیش او فرستاد تا در ازاله وحشت کوشیدند و داروغگی شهر علاوه
کوتوالی قلعه گردانیدند و هرچند مبالغه نمودند که مولانا یکنوبت دیگر بیرون آید که تقاعد او از خدمت
بالکل موجب بی التفاتی پادشاه میشود مولانا بآن کلمات فریبنده التفات نفرموده پای ثبات در دامن
وقار کشید و گفت من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک ساحت آن درگاه لیکن مصلحت خود در بیرون
آمدن نمی بینم و چون بر پادشاه و امرا روشن شد که مولانا احمد گرگیست کهن که بافسون و سخن فریفته
نخواهد شد و مانند ابن آوی ملازم منزل و ماوای خود بهت دست از دامن طلب او باز داشتند
و چنان قلعه را طوعا او کرها بتصرف او گذاشتند و از برای مولانا و نوکران او که بمحافظت قلعه قیام
مینمودند علوفه و مرسوم بتجدید معین ساختند در تضاعیف این حالات امرای میرزا سلطان ابراهیم
چنان مصلحت دیدند که با سلطان ابوسعید از در مصالحه در آیند و بنیان مصادقت را با مر مواصلت مؤکد
سازند و از برای اتمام این مهم شیخ الاسلام اعظم شیخ نور الدین محمد هادی طوایف الامم شیخ
بهاء الملة والدین عمر و جناب عرفان مآب ایقان مناب خواجه محمد کوسوئی که از اولاد قدوة مشایخ
عظام شیخ الاسلام احمد جام بمزید زهد و ورع و اطلاع بر دقایق حقایق غوامض علم التصوف امتیاز تمام
داشت مقرر شدند و بعد از آنکه آن دو مرشد روشن ضمیر که آفتاب و ماه اقتباس نور از باطن ایشان
مینمودند بترتیب اسباب سفر مشغول گشتند والده مسعود او را ثالث نیرین گردانیدند و فرمان دادند که اجتهاد
بلیغ نموده در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورند و آن جماعت در قلب زمستان که پیوسته برف و باران می بارید روان
شدند و در قبة الاسلام بلخ رسیده سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و تکریم بجای آورد
و ایشان صورت اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و داعیه خدمت و مواصلت میرزا سلطان
ابراهیم را از زبان گوهرافشان تقریر کردند و متقبل شدند که اگر چهره از دواج روی نماید خطبه و سکه دار

السلطنه هراة ومضافات بنام ولقب همایون موشح ومزین گردد و سلطان سعید در جواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم مرا بجای فرزند ارجمند است واز دیرباز سر داعیه ازدواج با او مکنون ضمیر انور است وهر ولایت که خواهد باو تسلیم دارم اما مشروط بآنکه اتفاق نموده لشکر ترکمان را که خیال تسلط برین مملکت در سر دارند دفع کنیم واگر نخواهد که با ما ملاقات کند گو مکن لیکن باید که در روز مصاف موافقت نماید و سخن برین قرار یافته سلطان سعید نسبت با مشایخ عظام شرایط انعام واکرام تمام بجای آورده رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از همه جناب شیخ نور الدین محمد بهراة رسیده حالات بلخ را بسمع میرزا سلطان ابراهیم رسانید واز غرایب اتفاقات در اوایل این سال اعنی سنه اثنی وستین وثمانمایه چند پادشاه ذو شوکت وحاکم ذو حشمت در ولایت خراسان رایت استقلال برافراشته بودند میرزا جهانشاه از ولایت آذربایجان وعراق با لشکرهای آفاق روی باسفراین نهاده روزی چند بساط امنیت ممهد گردانید و میرزا سلطان ابو سعید قبة الاسلام بلخ را منزل ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق واوزبک آمده در ولایت ابیورد مقیم شده و ولد او میرزا ابراهیم در هراة نشسته دم از استقلال میزد و میرزا سنجر در مرو پروای دیگری نداشت و میرزا شاه محمود با بعضی امرای پدر در طوس بسر میبرد و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل زیبا تا قصبه اسفزار در قبضه اقتدار آورده بود در قلعه اختیار الدین مولانا احمد لیسا رایت استبداد برافراشته هیچکس را در نظر نمی آورد و قلعه سرخس را امیر عبد الله میرزا و قلعه عماد را امیر ... حسن داشت و ولایت جنوشان را امیر حسن تیمور ضبط مینمود وقلعه طبس را امیر اویس بن امیر خاوندشاه پناه خود ساخته بحفظ وحراست خود می پرداخت و مثل این جمعیت و پریشانی که دو نقیض اند غالبا کم روی نموده باشد

ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم و رفتن آنجناب بهراة و باز گشتن او و ابتلای مردم از هجوم لشکر ترکمن و محنت عظیم در آن زمان

میرزا علاء الدوله که مدتی مدید از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان می گشت بعد از استماع واقعه میرزا بابر از اقصای ولایت اوزبک بجلگای خراسان در آمده قاصدان پیش میرزا ابراهیم فرستاده از وصول خویش اعلام داد و بر مقتضی کلمة الملک عقیم ومقوله لا ارحام بین الملوک این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد اما اظهار استبشار نموده پیلاکات و تبرکات مرغوب در صحبت رسولان سخندان چرب زبان پیش پدر بزرگوار روان کرد و چون مسافت میان شاه و شاهزاده نزدیک شد میرزا سلطان ابراهیم باستقبال استعجال فرموده در کنار آب سنجاب اجتماع دو گوهر دریای سلطنت در یک درج و دو دری سمای خلافت در یک برج دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند خود را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از دیدن قرین مسرت و شادمانی گردید و پدر بزرگوار و پسر نامدار سرگذشت خویش درمیان آوردند و در باب امور ملک حکایات گفته مقرر بران شد که میرزا سلطان ابراهیم با لشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته چند روزی از کوفتگی رنج راه برآساید و میرزا علاء الدوله روی بتختگاه آبا واجداد خویش آورده روز جمعه بعد از نماز از جانب قریه ساق سلمان مانند خورشید جهان گیر پرتو بر حوالی دار السلطنه هراة انداخت سادات وعلما وقضاة واشراف واعیان برسم استقبال بیرون آمدند و بموکب همایون پیوسته شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و از سوقیه و ارباب حرف واهل ساتیق چندان ازدحام واقع شد که در هیچ عید و نوروز کس عشر آن یاد نداشت و میرزا علاء الدوله از سر خیابان خرامان خرامان در آمده بعتبه مهد علیا گوهرشاد آغا رسیده فرود آمد و بلوازم زیارت قیام نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شد و چند روز در مواضع دلکش با پری پیکران حورا وش بعیش و حضور ولهو وسرور گذرانید و خلقی تمام از جانفشانی در عالم جوانی برداشت و در آن ایام مولانا احمد لیسا ولی که زمام اختیار حصار اختیار الدین بلکه مجموع شهر در قبضه اقتدار داشت از میرزا علاء

الدوله درباره مولانا شرف احماد و تحسین ارزانی داشت و نوازش بسیار نمود و دران اوقات میرزا علاء
الدوله پسر شما را امر کرد و مبلغی بر عهد و مواشی ثم فرمود و هنوز آن وجوه وصول نیافته بود که مفارقت
ملک و مال اختیار کرد بیان این سخن آنست که در اثنای مطالبت میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابراهیم
قاصدی پیش او رسیده پیغام آورد که لشکر ترکمان نزدیکست و محل توقف نی و وقت مقتضی آنکه
ما و شما روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون از راه لنگر میر غیاث عازم الکا لنک شد آنجناب باید که خود را
از مضیق شهر چند روز دیر بیرون افکند از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند و بر جناح
استعجال قرین حزن و اسف و اندوه و غم از وطن مالوف ارتحال نمود سادات و قضاة و اعیان
و اشراف و اکابر و خواجگان و کلانتران و متعینان بلکه وضیع و شریف و دنی و فقیر و قوی و ضعیف و توانگر
و درویش و غریب شهری از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه گشتند که نزدیک بآن رسید که یمین از یسار
نشناسند زمره که از خرد بهره داشتند دست اهل و عیال خود گرفته راه دور و دراز پیش گرفتند و فرقه
که دماغ ایشان آشفته‌تر بود دامن از متعلقان فشانده سر خویش گرفتند و بعضی از زنان سایه پرور آفتاب
از حوادث پیاده و بدحال گریزان شده و دو سه فرسخ قطع فرموده و پاهای ایشان آبله کرده در کمر کوه
گرسنه و تشنه آرام گرفتند معنی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بوضوح پیوست میان
و لئیمان و لوندان و رنود و اوباش از بیرون شهر سر بر آورده دست بغارت و تاراج آزیده ورد نده
دراز کردند هوا سا و مدارا از میان مردم نماند و هول روز قیامت آشکارا شد مولانا احمد بیاول
از عهده اندرون شهر بیرون نمی توانست آمد و چون تشویش و تفرقه مسلمانان از حد اعتدال در گذشت
ناگاه از مهب و لاتیأسوا من روح الله نسیم عنایت وزیدن گرفت و صبح امید از مطلع سعادت
دمیدن گرفت آغاز نهاد و بقیه مردم که یکی نمانده بودند بفراغ بال در منازل خویش آرام گرفتند میدان

بیان سخن آنست که چون میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید خبر جلای مردم از اوطان خویش و ظهور آثار
فتنه و فساد چنانچه واقع بود شنیده بدست قاصدی استمالت نامها بهراة فرستاد و رعایا و بیچارگان را بعدل
و داد نوید داد و امیر پیرزاد بخاری که از امرای میرزا سلطان محمد بود بدار الملک شهر تعیین نمود و روان
داشت و رایت نصرت شعار برافراخته باستکی در حرکت آمد و چون در تختگاه حضرت خاقان سعید نزول
فرمود بقیه اعاظم و اشراف که در دار السلطنه هراة مانده بودند بمراسم نثار و پیشکش قیام نمودند
و میرزا جهانشاه مجموع را عنایت و رعایت فرمود و جناب مولانا عبد الجلیل محتسب ولد مولانا جلال
الدین قاضی که باستقبال شتافته بود در اثنای راه با پادشاه ملاقات فرموده بود از آن میان
بعواطف بیکران اختصاص داد و بر حسب فرمان در شهر منادی کردند که هیچکس از گماشتگان و لشکریان
شلتاق آنکه فلانکس نوکر فلان بوده مزاحم نشوند و رعایا را بهیچ وجه تعرض نرسانند و درین اوان که
دار السلطنه در قبضه اقتدار ملازمان میرزا جهانشاه قرار گرفت قاصدان پیش مولانا احمد بیاول فرستادند
تا معلوم کند که خدمتش در چه مقام است ایشان بقلعه رفته مشاهده کردند که مولانا بتدبیر حصارداری اشتغال
مینماید و بمجرد پیغام و سلام قلعه را تسلیم نخواهد نمود و قاصدان بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند
و از استماع این خبر آثار تغیر در بشره پادشاه ظاهر شده حکم فرمود که امرا و اعیان و لشکریان پیرامن
قلعه از درون و بیرون شهر دیواری بارتفاع ده گز برآوردند و در جمیع آن دیوار که ساخته بودند تیر اندازها
باز گذاشتند و در هر موضعی که مناسب بود جمعی قادرانداز آن بایستادند و زخم ناوک جگردوز دلیکان
آتش فرو نمی گذاشتند که هیچکس از اهل حصار سر از برجی بیرون کند و بعضی بکار خود مشغول
شدند و لشکر ترکمان از سر جد و جهد بمحاصره اشتغال نموده آتش حرب را التهاب دادند خوف و هراس
بر ضمیر مولانا احمد بیاول و سایر دلیران قلعه استیلا یافته چنانچه دست ایشان از حرکت باز ماند و سر خندقی

چنین نمودند که یک تیر بجانب لشکر ترکمان انداختن نمی توانستند آخر الامر مولانا احمد بیاول جاری در مقام
تضرع و زاری و فرمانبرداری آمده طایفه را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او درگذرد و آن
جماعت صورت عجز و بیچارگی او را در پایه سریر اعلی باز نمودند و با وجود جرات و جسارت مولوی
بجان امان یافت و مولانا احمد از قلعه بیرون آمده در سلک خدام انتظام یافت و میرزا جهانشاه
بر سریر دولت متمکن گشته حکم فرمود که امثله و احکام حضرت خاقان سعید را ممضی و مجری دارند
و روزی چند در شرقی هراة در الکه کهدستان بسر برد و از انجا سپاهی که مهندس عقل از تعداد آن
عاجز بود بجانب هراة رو در روان فرمود و لله میرزاده محمدی در مقدمه روان شد و الکه لک لک
خانه مضرب خیام سپاه احتشام گشت و در آن موضع ایلچی میرزا ابوسعید از جانب مرو رسیده صورت موافقت
آن پادشاه عالی همت بموقف عرض رسانید و رسول امیر خلیل الله شروانی آمده تحف و هدایا گذرانیدند
میرزا جهانشاه فرستادگان را باکرام و احسان ممنون ساخته باز گردانید درین اثنا امیرزاده یوسف
ولد میرزا جهانشاه از جانب کرمان بموکب ظفر قرین پیوست و مواد حشمت و مکنت متضاعف گشت
و درین سال یعنی سنه اثنی و ستین و ثمانمایه مولانا جلال الدین بایزید پورانی که سن شریفش از نود گذشته بود
و صحابه ار میرزیت و از خوارق عادات مشاهده می افتاد از عالم رحلت نمود درین اثنا بمسامع جلال
رسید که میرزا علاء الدوله و پسر او میرزا ابراهیم در ولایت غور اند میرزا علاء الدوله در غور پایان
و میرزا سلطان ابراهیم در غور بالا و میان پدر و پسر نقار و رنجش خاطر پدید آمده و در آن سرزمین
آشوب و فتنه روی نموده کشف این امر مبهم آنکه امیر خلیل الله پیش میرزا علاء الدوله تقربی تمام داشت
و ولد او محمد خلیل شبیخون بر سر قرابها در که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برده جهات او را
در عرصه غارت و تاراج آورد و میرزا سلطان ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله

در جواب فرمود که قرابها در غلام منست و او بر حاشیه اینجانب غباری نشسته بود و باین سبب آتش غضب
او رسید و از بخت میان پدر و پسر محبت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت و پدر و پسر بقصد ازاله
عرض یکدیگر کمر بستند و از جانبین لشکرها ترتیب داده باهنگ جنگ قدم پیش نهادند و مسافت میان
هر دو فریق بیک منزل رسیده امرای ترخانی بسبب تفرقه خاطر و پریشانی میرزا ابراهیم شده بموکب میرزا
علاء الدوله پیوستند و میرزا سلطان ابراهیم از روی اضطرار پناه بدرگاه پدر عالی تبار برد و خدمتش
بحبس شاهزاده فرمان داد و آفتاب سپهر سلطنت بمحنت کسوف گرفتار گشت و درین اثنا امیر عبد الله
خواجه ترخان که بفرموده شاهزاده برسالت پیش سلطان سعید رفته بود باز آمد و صورت حبس دید
میرزا سلطان ابراهیم در نظرش متنکر نمود و بعضی امرای ترخانی که شیوه نامهربانی بنسبت شاهزاده
بظهور رسانیده بودند متابعت امیر خلیل را عاری عظیم شمردند و با امیر عبد الله خواجه متفق شده بر غو
کشیدند و میرزا ابراهیم را از حبس بیرون آورده بعزم ساخر و تولک رایات برافراختند بار دیگر کوکب
طالع شاهزاده از حضیض نکبت باوج عزت و شرف رسید و چون تفصیل این احوال بسمع میرزا جهانشاه
پیوست مسرعی را که بر جناح شمال مسابقت مینمود باستدعای میرزا علاء الدوله فرستاد و آنجناب را
شجره اقبال و ثمره آمال بار بر گشت و از برق سرعت سیر استعاره نموده مانند باد صرصر در حرکت آمد
و در عید اضحی باردی علی پیوست میرزا جهانشاه فرمود تا میرزا علاء الدوله را امرای عظام باحترام
تمام بیارگاه در آوردند و پادشاه شرایط تعظیم و توقیر بتقدیم رسانیده آنجناب را در محلی مناسب نشاندند
و ایلچیان سلطان سعید مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار در آن مجلس حاضر گردانیدند و میرزا جهانشاه
با فرستادگان ابوسعید سلاطین ذو الاقتدار اختلاط فرمود و همه را شاکر و خشنود بوثاقهای خویش
باز گردانیدند و در تضاعیف این حالات امیرزاده پیر بوداق که ولد رشید میرزا جهانشاه و حاکم مملکت

فارس بود در بیستم ذی الحجه سال مذکور رسید و بخدمت پدر خود نامدار مستسعد گشت و سبب آمدن او آنکه میرزا
جهانشاه از استماع لشکر سمرقند و کثرت مخالفان که در خراسان منتهز فرصت میبودند که دست بردی نمایند
اندیشناک شده باستدعای میرزاده پیر بوداق ایلچی فرستاد القصه چون شاهزاده بموکب پدر پیوست
میرزا جهانشاه بمعاودت پسر مستظهر گشته اظهار استبشار و فرح و سرور نمود و وزیر خویش سید عاشورا
که بزیور خرد متحلی بود مصحوب فرستادگان سلطان سعید روانه گردانید و چون ایشان باردوی
همایون رسیدند سید عاشورا بوسیله امرای عظام تقبیل قوایم سریر سپهر احترام حاصل کرده بعد از تمهید
مقدمات دلپذیر معروض داشت که بنده را امیرزا جهانشاه بجهت آن بدین درگاه فرستاده تا آنچه
قاصدان پادشاه از زبان صلح و صفا و کرم و وفا بمسامع علیه آنحضرت رسانیده اند بتفهیم و مواجهه
معلوم کند تا اساس محبت استحکام یابد سلطان سعید از در ملایمت در آمده کلمات محبت آمیز مودت
انگیز گفت و یکی از معتمدان را تعیین نمودند که در مصاحبت سید پیش میرزا جهانشاه رود درین اثنا امیر
احمد ترخان و بعضی قرابتان او طریق بیوفایی مسلوک داشته سر از متابعت میرزا ابراهیم باز زدند
و پای از دایره متابعت او بیرون نهادند و شیوه عصیان و خذلان شعار و دثار خود ساخته روی امید
بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف دستبوس مشرف شدند و بصنوف عنایت و نوازشهای پادشاهانه
اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشورا باز آمد و از جانب سلطان سعید اخبار ملایم رسانید و
همگنان را بمصالحه امیدوار گردانید و متعاقب سلطان مشار الیه قاصد سلطان سعید رسید و مطابق اخبار
سید عاشورا انچنان بعرض میرزا جهانشاه رسانید و خواطر اکابر و اصاغر اطمینان یافت ذکر توجه رایات
نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة و عود میرزا جهانشاه بعد از صلح و ایمن شدن او از آفات
و مخافات چون سید عاشورا باز گشت میرزا جهانشاه از الکاء کهدستان که روزی چند در انجا طناب اقامت

کشیده بود بدامن کوه مختار که در شمالی شهر هراة هست آمد بدان نیت که قشلاق هم آنجا کند ناگاه درین
اثنا خبر متواتر شد که میرزا ابو سعید از کنار آب مرغاب لشکر باران عدد از راه لنگر میر غیاث روان
شده بجد و قصبه اوبه رسید و بعضی مردم ترکمان که دران حدود بودند گرفتار شده برخی فرار نمودند
و آهنگ جنگ جدال عزم رزم و قتال دارد از استماع این واقعه دود حیرت و دهشت بدماغ ترکمان تصاعد
نموده میرزا جهانشاه سراسیمه و متحیر گشت و آتش غیرت در باطن او اشتعال یافته با لشکری فزون از قیاس
و تخمین بجانب هراة روان شد و دران نزدیکی توجه نمود و امیرزاده پیر بوداق را که اشجع اولاد او بود
برسم قراولی پیش فرستاده جوانان جانبین در میدان آمده آتش پیکار افروخته گشت و جمعی از گردنکشان
لشکر ترکمان گرفتار شده بقتل آمدند و امیرزاده پیر بوداق گریان و نالان باز گشته بخدمت پدر رسید
و شرح آن حادثه بعرض رسانید میرزا جهانشاه از مشاهده این حال و استماع اخبار آذربایجان و خلاص
شدن پسر او حسین علی از حبس و خروج و استیلای او بران ولایت دل از حکومت برگرفت و همگی همت بران
گماشت تا خود را از ان مهلکه بیرون افکند و بعد از اندیشه و تامل سید عاشورا در خلوتی طلبیده با او گفت
که ترا یکبار دیگر پیش میرزا سلطان ابو سعید باید رفت و سعی باید نمود که صورت مصالحه روی نماید سید عاشورا
باردوی سلطان رفت و امرا را وسیله ساخته حدیث صلح و صفا بعرض شهریار مظفر لوا رسانید پادشاه
فرمود که جمال مقصود وقتی بر منصه ظهور جلوه گر آید که امیر جهانشاه دست از تصرف ولایت خراسان
و عراق کوتاه کند و بان مملکتی که حضرات خاقان سعید باو ارزانی داشته قناعت نماید و بعد از گفت
و شنید بسیار و ترددی بیشمار میرزا ابو سعید در مقام عنایت و عاطفت آمده از سر آن مبالغه درگذشت
و قضیه صلح بران قرار یافت که میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان را بنواب دیوان اعلی گذارد و میرزا جهانشاه
از نعمتی ممنون گشته بریحله عهد و پیمان ببستند که از جانبین ایمان متعلق بسلطان سعید باشد و از آنجانب

بمیرزا جهانشاه و سید عاشور امقضی المرام بازگشت و خبر اتمام مصالحه را بعرض همایون رسانیدند و لشکر
ترکمان از مزرعه یحیی آباد که بهنگام صلح در آنجا مقام داشتند معاودت نموده از جانب جنوب شهر
و پایان قریه مرغاب زیارتگاه عنان بجانب عراق منعطف گردانیدند و آتش ظلم تراکمه که در آن چند روز
بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنه آن قوم بیباک که ساطع شده بود فرو نشست و رعایا که فرار با
از حوادث زمان و تصاریف دوران خلاص یافتند و در مهاد امن و امان آسودند و سلطان سعید
بطالع سعد و بخت میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بسط بساط عدل و داد غایت مبالغه
بجای آورد و در آن زمستان قحط و غلا در ولایت خراسان بتخصیص در هراة بمرتبه رسید که از نان نشان
نماند و معدوم شد و دانه گندم بقیمت از دانه مروارید خوشاب درگذشت و هر روز صد هشتاد کس از گرسنگی
جان میدادند و اگر سگان در بعضی اسواق نان میدیدند میربودند و خود را بروی می افکندند و اگر صد شمشیر
بسر میخوردند تا نان را بکار نمیبردند سر بر نمی آوردند و اگر در دکانی اندک نانی در صدد بیع می آوردند دو چوب
داران قوت در دو طرف دکان ایستاده آنرا صیانت مینمودند قوت خلایق از فقدان قوت ساقط شده و کاستی
بدین قرص خورشید راضی شده آن نیز از حجاب سحاب در آن زمستان روی نمود و مدتی مدید احوال
عباد و بلاد بدین وتیره گذران بود تا حضرت رزاق علی الاطلاق بلای غلا و محنت و عسرت از میان
برداشت **ذکر محاربه سلطان سعید با شاهزادگان پاکیزه گهر و فرار میرزا ابراهیم با پدر و قتل سلطان**
سنجر از خاصیت گردش تیز فلک و سپهر نغزگر چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر اعنی سلطان سعید میرزا سلطان
ابو سعید از غدغه لشکر ترکمان فراغت یافت سپاه سمرقند رخصت انصراف ارزانی داشت و پس از
دو هزار سوار جلادت آیین در ظل رایت ظفر قرین نگاه داشت و لوای تمکن و استقلال بچرخ برین برافراشت
میرزا سلطان سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از قلت سپاه سمرقند آگاهی یافتند و بی درنگ

بنیت محاربه و جنگ در حرکت آمدند و رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشتند و در باب مقابله و مقاتله فضول
پرداختند و بخیال آنکه لشکر منصور از غایت قلت تاب معرکه نخواهند آورد خاطر بر دفع استیلای سلطان
سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم پیوستند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت همت عالی
نهمت بر استیصال ایشان گماشت و با تعداد لشکر که حاضر بود عنان عزیمت بجانب آن جماعت تافت و پیش از
تلاقی فریقین از اتفاقات حسنه امیر سید مزید و امیر سلطان احمد ترتاش با لشکر آراسته بموکب
همایون پیوستند و در میان مرو و سرخس آن دو سپاه رزم خواه بیکدیگر رسیده در برابر هم
صف کشیدند و امواج دریای هیجا در تلاطم آمد مخالفان یکباره اسپ داده حمله آوردند و میمنه و میسره
سلطان سعید را از جای برگرفتند و جمعی از گریختگان بماوراء النهر رسیده اخبار غیر واقع در انداختند
و در ولایت سمرقند نوعی بهم بر آمد که بد اندیشان را خیال محال در دماغ فاسد رسوخ یافت و آتش فتنه
و شورش باطراف آن دیار تافت و خبر انهزام پادشاه جهانگشای در اقطار ممالک مازندران و خراسان
نیز شایع شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از معاونت برانغار و جوانغار با سپاه قول که در ظل
علم نصرت شعار قرار داشتند بجانب مخالفان در حرکت آمده بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت
ایشان را پریشان ساختند میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون رفتند و میرزا سنجر را گرفته
پیش سلطان آوردند بموجب فرمان جهان مطاع آن پادشاه نیکو اخلاق را بقتل رسانیدند و از امرای آن جناب
شیخ ذوالنون و محمد بیک را نیز بهمان شربت چشانیدند و امیر عبدالله خواجه ترخان را که از امرای میرزا ابراهیم
بود از عقب یاران فرستادند و این واقعه عظمی در اواسط جمادی الاولی سال مذکور در حیز ظهور آمد سلطان
سعید شکر نعمای الهی بجای آورده بهادرانرا که در آن معرکه جان سپاری کرده بودند بعنایات سرافراز
گردانید و بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید و فتحنامها باطراف ممالک فرستاده و میرزا علاء الدوله

و میرزا ابراهیم از آن معرکه عنان برتافته تا ولایت برنیان در هیچ مکان توقف ننمودند و سلطان سعید
امیر علی فارسی و امیر سید اصیل برادر امیر سید فرید را ابکا بیشی کریخکان فرستاد و رایات نصرت نشان
بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود و درین سال جناب ولایتمآب خواجه شمس الدین محمد المشهور بخواجه
کوسوی بجوار رحمت ایزدی پیوست و قریب بمسجد جامع در سرایی که توطن داشت مدفون گشت و موکب
ظفر نشان بجلکای بادغیس رفته و از آنجا متوجه کوه کیو شده مقامی با زینت و صفا مضرب خیام سپاه ظفر
انتما آمد و از آنجا در ضمان دولت و اقبال بمقر عز خود مراجعت فرمود درین اثنا داعیه عمارت عیدگاه
دار السلطنه هراة از خاطر خطیر سر بر زد و مهندسان باریک بین بموجب فرمان پادشاه روی زمین
در اندک فرصتی آن عمارت در غایت تکلف و تزیین باتمام رسانیدند **ذکر فتح حصار نیره تو و نهایت**
کار پیرک و قتل او چون خاطر اشرف سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید از مهم دشمنان
فراغت یافت همت بلند نهمت بر تسخیر قلعه رفیع نیره تو که در غایت استحکام از سایر قلاع عرصه ربع
مسکون امتیاز تمام دارد مقصور و مصروف گردانید و جمعی را بمحاصره قلعه تعیین فرمود و حکم جهانمطاع
بنفاذ پیوست که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بآن صوب شتابد و مداخل و مخارج حصار را احتیاط
نموده موضع ساختن مقابل کوب معین سازد خواجه مشار الیه پای قلعه رفت و بگردید و موضعی که مناسب
آن کار بود اختیار کرده بازگشت و صورت حال بموقف عرض رسانیدند و تدبیر وزیر پسندیده
پادشاه روشن ضمیر افتاد و جناب خواجه باشارت علیه مراجعت نموده بساختن مقابل کوب مشغول شدند
و فرمان عالی بشرف نفاذ یافت که امیر جلال الدین سید فرید نیز بآنطرف رود و در ساختن مقابل کوب
جد و اجتهاد نماید امیر و وزیر باتفاق در آن مهم نوعی سعی نمودند که قریب بآن مقصود بود و جمعی را
بر سر آن کار تعیین فرموده مقرر کردند که ایشان بمحاصره مشغول شوند و چون مهمات آنجا بر حسب

دلخواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صایب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند ارباب قلعه از محاصره متوهم و
اندیشناک گشتند درین اثنا صورتی غریب روی نمود مفصل این مجمل آنکه در زمانی که سلطان سعید بجد
و جهد تمام محاصره قلعه آغاز نهادند پیرک بنسبت جماعتی که در قلعه بودند بدگمان شد بعضی از ایشان
بقتل رسانید و برخی از انجماعت دست در دامن استیمان زده و از رای فتنه خود کرده بجان امان یافتند
اما همچنان از پاس سیاست پیرک متوهم بودند و با یکدیگر گفتند که این آسیب که بهردم میرسید سبب آن
مخالفت و منازعت که از ما نسبت با بندگان حضرت اعلی صدور یافته و موافقت با این کهنه بی دولت
منتج نکبت و شقاوت است و با خود قرار دادند که پیرک را از میان برگیرند و مکتوبی با امرا که بمحاصره قلعه اشتغال داشتند
درین باب نوشته از بالا بزیر انداختند و صبحی با تیغهای کشیده بر سر پیرک ریختند و کار او ساختند سرش از بدن
جدا کردند و روانه دار السلطنه هراة گردانیده بدین خدمات شایسته تقرب و توسل جستند **ذکر وفات میرزا**
ابراهیم و ولادت میرزا شاهرخ و دیگر وقایع که در سنه ثلث و ستین و ثمانمایه روی نمود میرزا
ابراهیم از معرکه سلطان سعید روی گردان شده تا حدود دامغان عنان باز نکشید و میرزا علاء الدوله
در آن نواحی از پسر مفارقت کرد و جمعی کثیر در ظل رایات میرزا ابراهیم مجتمع شدند شاهزاده معاودت
نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس تحریک داد و در اثنای راه مزاج همایونش از جاده اعتدال منحرف
گشت و روز بروز مرض در اشتداد بود تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آنجناب بدار السلطنه آورده
در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا دفن کردند دیگر از وقایع سال مذکور آن بود که حضرت واهب بی
منت سلطان سعید را از بانوی عظمی رقیه سلطان بیکه بنت رکن السلطنه و الخلافه میرزا علاء الدوله
فرزندی ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا شاهرخ موسوم گشت و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید
پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور انداخت و امیر نظام الدین علی فارس برلاس را با جمعی امرا بمحاصره قلعه عماد

فرستاد دیگر از وقایع این سال فتح قلعه عماد است و قلعه مذکور را امیر علاءالدوله عمارت و مرمت فرموده
بود و خزاین و دفاین بآنجا نقل فرموده و در زمان میرزا بابر آن حصار مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات
پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر بابا حسن الی استراباد افتاد و دل بران حصار بسته بحصن حصین اعتماد
نمود و امو سوم بمحمد دیوانه بکوتوالی قلعه نصب فرمود و بعد از کشته شدن امیر بابا حسن محمد دیوانه
در انجا متمکن گشته نواحی و حوالی حصار را غارت کرد و چون سلطان سعید بر سریر سلطنت خراسان
تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاده او را بایلی دعوت فرمود و خدمتش امتثال مثال نموده از انجا
بیرون آمد اما چند روز در سپردن قلعه تعلل نموده بمشهد رفت و چون امیر علی فارسی رسید بغیر از تسلیم
چاره ندید و امیر علی فارسی صورت حال را معروض گردانید و ملایم مزاج همایون آمده سلطان سعید پایه
قدر امیر مشار الیه را از ایوان کیوان بگذرانید و فرمان داد تا برج و باروی قلعه را کوفتند چه از آبادانی
آن حصار بجز خرابی مسلمانان فایده نبود و موکب فلک احترام در ماه ذی القعدة الحرام بر تفرج قلعه مزبوره تو
در حرکت آمد و بمقصد رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد و فرمان داد تا ذخیره
بسیار درآوردند و از انجا معاودت نموده در دوم ذی الحجه بدار السلطنه هراة نزول آمد دیگر از وقایع
این سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا بابر است میرزا شاه محمود پیش از واقعه میرزا سنجر روی بسیستان نهاده
پناه بامیر خلیل برد و خلیل از مراتب طریق اعزاز و اکرام سلوک داشته در رکاب شاهزاده متوجه
کابل شد و امیر بابا حاکم آن دیار بمحاربه پیش آمد و امیر خلیل از غایت غرور و پندار در مقابله مبادله
ورزید و امیر بابا فرصت غنیمت داشته بر سر امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت ورا پریشان ساخت و میرزا
شاه محمود بزخم تیری مجروح گشت و هم بدان زخم درگذشت و شیخ زاده پیر قیام که مهم تمامی منصب
صدارت میرزا بابر بوجود او مزین بود دران معرکه شهادت یافت و امیر خلیل نهار شقت از آن ورطه

خونخوار جان بسلامت بیرون برد و امیر بابا صورت واقعه را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی
گردید و در اواخر ذی حجه سال مذکور امیر نور سعید که از امرای کبار بکمال تقرب اختصاص داشت از طرف
ماوراء النهر رسید و بدستور سابق در دیوان اعلی مهر زد و درجرگاه نوئینان عالی مقام انتظام یافت

ذکر بعضی قضایا و احوال بر سبیل اجمال که بعد از انقضاء این سال روی نمود

در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمایه
حضرت سلطان سعید پرتو التفات بر صفحات احوال شاه یحیی سیستانی که از اولاد ملک علی بود و بشجاعت
و کیاست و سخاوت امتیاز داشت انداخت و تمامت نیمروز را باسم سیورغال با فرزندان و فرمود
و حکم کرد که امرای عظام چون امیر شیخ حاجی و امیر شیر حاجی و امیر قنبر علی میر آخور بسیستان رفته دست
تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه سازند امرا بر حسب فرمان بطرف سیستان روان شدند
در اثنای راه شنیدند که محمد ولد امیر خلیل در حرم او بشفاعت امیر مشار الیه میرسند امرا مصلحت چنان
دیدند که یکی از ایشان پیش امیر خلیل رود و او را از سطوت قهر جهانسوز بترساند و بلطف و مرحمت عالم افروز
امیدوار گرداند و از اندیشه مخالفت و منازعت تحذیر نماید و بتقبیل ساحت درگاه گردون اشتباه
ترغیب فرماید و بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بنام امیر حسن ملکی بر آمد و امیر مشار الیه بعزم ملاقات
امیر خلیل روان شد درین اثنا سلطان سعید را یورش ضروری بمازندران پیش آمد چنانچه در مجلد هفتم زبان
خامه بتفصیل آن گویا خواهد شد انشاء الله تعالی و آنحضرت امرا را که بطرف سیستان فرستاده بود باز
طلبید و ایشان مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که سلطان سعید بطرف مازندران
رفت و دار السلطنه هراة خالی است سرکشی و هوس گردن افرازی از خاطر او سر بر زد و خیال استبداد
و استقلال بدماغ بی مغز خود راه داده استخلاص هراة در ضمیر او رسوخ یافت و باخوب سلطان و جمعی مردم
پریشان بگمان آنکه هیچکس دران عرصه نیست که در عرضه و مقابله او آید در حرکت آمد و چون مردم بلوکات

از توجه او خبر یافتند با اتباع و اهل و عیال بجانب سبزوار شتافتند و با آنکه وقت ارتفاع محصولات بود
از غایت دهشت بضبط آن نپرداختند و چون جانی داشتند از بی جانی اندیشه نکردند و در دوازدهم رمضان
امیر خلیل با سپاه مملکت گیر و ظفر شعار بدار السلطنه هراة رسیده سه دروازه محیط گردید که آن عبارت
از درب عراق و فیروزآباد و خوش است و مردم او چندان بودند که بدو دروازه دیگر محیط شوند و امیر
نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر بی نظیر داروغه و پهلوان محمد پاینده
باتفاق قاضی و ائمه و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت و عمارت برج و باره مشغول شدند و رعایا درهم
بجان استادگی نمودند و امیر خلیل چنان اشتیاق بعناق عروس مملکت داشت که در همان روز که رسید
بنیاد رزم و پیکار کرد و جنگ پیش برد اما کاری از پیش نرفت و چون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح
تا رواح سعی و کوشش بسیار نمود و نایره قتال و جدال را التهاب داد و در آن ایام آفتاب در برج سرطان
بود و شدت حرارت هوا بمرتبه رسیده بود که لعل در صمیم کان آب می شد و بسیاری از خلق بفتوی
ائمه اسلام روزه خوردند و رعیت را قوت تمام حاصل آمده بجد و جهد لا کلام بر سر برج و باره بهمت
دست و بازو گشادند و شب تا روز در برجها مشعل می افروختند و کانون باطن اهل خلاف را
باتش غصه می سوختند و در اثنای محاصره روزی امیر خلیل صفها آراسته جنگ در پیوست و مولانا
حسن شاه و شاعر قطعه نوشت و بر تیر بسته فرمود تا دیگری بیندازد بجانب لشکر امیر خلیل و خود
جوانب نموده بدان طرف انداخت لشکر منصور آنکه خبر خیر است که از شهر فرستاده اند آن کاغذ را
ناخوانده پیش امیر خلیل بردند و چون معرکه آن قطعه را خواندند موجب مخافت و انفعال امیر و نوکر
و سردار که بگلوی بر سر نداشت دلگیری شد و قطعه اینست قطعه یاران پیام ما برسانید با خلیل
گویید اگر ترا سر سرباختن بود : در روز روزه در سر با خود مده : عیدی بیا که وقت تیغ باختن بود

و امیر خلیل در صباح جمعه از جمعات با مجموع انصار و اعوان روی جلادت بتسخیر دار السلطنه هراة آورد
و مردم او بهر قوت و توانائی که داشتند در تخریب برج و باره الحاح و مبالغه نمودند و نزدیک بآن رسید که
چشم زخمی رسد خلق از مسجد جامع بیرون آمده بیکبار دروازها بگشادند و از شهر بدر رفته بهیأت
اجتماعی روی بامیر خلیل نهادند و آوازه در انداختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید و مردم سیستان
در هم آویختند و خاک معرکه را بخون پردلان آمیختند رعب و خوف بر ضمایر مخالفان استیلا یافت
و امیر خلیل و اتباع او خوار و ذلیل از آن معرکه روی گردان شده آنچه داشتند بگذاشتند و با دلی پرخون
و چشمی گریان رفتند و چون امیر مشار الیه که رستم دستان را از غاشیه کشان خویش می پنداشت تا حوالی سیستان
در هیچ مکان قرار و آرام نگرفت **ذکر وصول موکب بی بدیل بدار السلطنه هراة و آوردن امیر خلیل**
در آن آوان که امیر خلیل متوجه دار السلطنه هراة شد رایت ظفر نشان از ولایت مازندران معاودت
نموده بود و در اثنای راه صورت جرأت و جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و چون از جانب
ماوراء النهر نیز اخبار نا ملایم بمسامع جلال میرسید فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر نور سعید و غیره
از امرا و سرداران متوجه ماوراء النهر شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و شهریار ریشکار بنفس
همایون در حرکت مسارعت نموده عازم هراة شد و در حدود جام بمسامع جلال پیوست که امیر خلیل
روی فرار بجانب ادبار نهاده است و در تیه ضلالت سرگردان شده و آنحضرت قریب بعید صیام
مسرور و شادکام مقرون نصرت و اقبال در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف
مراسم تهنیت و پیشکش بجای آورده زبان بدعا و ثنای پادشاه مظفر لوا گویا گردانیدند و جمعی از سپاهیان
که در زمان محاصره طریق خدمتکاری مسلوک داشته بودند و شیوه جان سپاری بجای آورده بخلعت
و تشریف محظوظ و مخصوص گشتند و بعضی مردم تاجیک که آثار شجاعت بظهور رسانیده از باده

پایان رفته بودند و سواران اهل خلاف را گریزانیده از مواید احسان پادشاه حظی تمام یافتند و
جامهای قیمتی پوشیدند و چون رای عالم آرای خسرو گیتی ستان از جزئیات امور باز پرداخت جمعی امرا را
بقلع و استیصال امیر خلیل روان ساخت و حکم کرد تا او را بدست آرند یا پای از پس ننهند و ایشان
بر حسب فرمان منازل پیموده اطراف سبزوار را احاطه نمودند امیر خلیل ازین حادثه سراسیمه و اندیشه
ناک شده چاره جز آن ندید که اطاعت و انقیاد نماید تا بجان و عرض امین ماند و بی مشورت با خواص
و نزدیکان حلقه طاعت گزاری در گوش کرده غاشیه فرمانبرداری بر دوش نهاد و روی اخلاص بر درگاه
کیوان اشتباه آورد و امیر کریم داد از توجه او آگاهی یافته بود و بجانب او شتافتند تا گاه در نواحی
اسفراین باو دوچار خورده بیچاره امیر خلیل بغیر از تسلیم دوای نیافت و ایشان در زمان میرزا بابر
باهم دوستی اتحادی می ورزیدند و امیر کریم داد حقوق صحبت و محبت قدیم رعایت نموده با امیر
خلیل برفق و مدارا پیش آمده هر دو امیر باتفاق متوجه درگاه عالمپناه گشتند چون بدار السلطنه
هراة رسیدند امرا صورت قضیه را بعرض سلطان سعید رسانیدند آنحضرت فرمود که مرا هیچ نوبت
بر خاطر گذشته که خلیل را هیچ میل پروا شد مهم نمانده بغیر از همین طریق فی الجمله امیر خلیل بسعادت
بساطبوس استسعاد یافته از سر اخلاص جبین عبودیت ببوسید و بجان امان یافت و در سلک
سایر ملازمان دولت ایشان منتظم شد و شهریار نامدار نظام الدین شاه یحیی را دیگر بر حسب فرمان
خسرو دادگر در ولایت سیستان بجای آبا و اجداد عظام خویش رایات شوکت و لوای حکومت بر
افراشت و بر حسن تدبیر و کاردانی تدارک خللها کرده آن مملکت را مضبوط ساخت و درین
سال در بیست و پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین محمد اسد که جامع بود بین العلم
والعمل وفات یافت و در مزار گازرگاه هرات قریب بمرقد منور پیر هراة قدس سره مدفون گشت

و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمایه رای عقده کشای سلطان سعید اقتضای آن کرد که امیر سید فرید
بولایت بلخ رفته از آن حدود با خبر باشد درینولا منهیان بعرض رسانیدند که امیر نور سعید در ماوراءالنهر ربقه
طاعت از رقبه خویش بیرون آورده نواحی بخارا و سمرقند را غارت کرد و سلطان رعایت خدمات سابق او
نموده معتمدان بجانب وی روان داشت تا خدمتش را بنصیحت و موعظت رقم گردانند و اگر بر تمرد و عصیان
اصرار نماید کیفیت حال را بعرض ملاذ و ملجا ارباب کمال خواجه ناصر الدین عبد الله رسانند و فرستادگان متوجه
ماوراءالنهر شدند و با امیر نور سعید ملاقات کرده سخنان دلپسند و کلمات سودمند گفتند اما امیر مشار الیه نصایح
نیکوخواهان نشنید و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را از آن حال آگاه ساختند و خواجه بکوه نور بخارا که امیر
نور سعید آنجا بود رفته با او قرار داد که دیگر پای از دایره انقیاد بیرون ننهد و چون حضرت خواجه بازگشت
امیر نور سعید بر سر کار خود رفت و بوعده وفا ننمود و دران چند روز جمعی از سرداران آن دیار بعزم رزم
امیر نور سعید برخاستند و با او رسیده دست و بازوی جلادت بگشادند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده
روی عجز و ناتوانی در بیابان حیرانی نهاد و احمال و اثقال او بدست سپاه نصرت شعار افتاد و درین سال شاهزاده
مغفور مبرور رکن الدین علاء الدوله که چندین سال باطراف و اکناف سیر میفرمود بر کنار دریای قلزم در خانه ملک
پیتون از احفاد ملوک سابق رستمدار فرمان یافت و نعش آنجناب را بهراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهر
شاد آغا که مدفن میرزا بایسنغر است و مرقد بانوی عظمی مدفون ساختند و صبیه آنحضرت رقیه سلطان بیگم که
حرم محترم سلطان سعید بود با برادر غرا از ختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و اهل قیام نمود و درین سال
حضرت ارشاد مآب ولایت دستگاه خواجه ناصر الدین عبید الله چون با میر نور سعید ملاقات کرد هم از انجا عزیمت
جانب خراسان فرمود و در بیست و پنجم ماه صفر بجد و در هراة رسیده سلطان سعید باستقبال شتافت و مراسم
تعظیم و تبجیل بجای آورد و خواجه عالی منزلت بزیارت مشایخ و اهل الله آن دیار رفته از روحانیت ایشان

استمداد همت نموده مجموع اکابر و اشراف و اعیان از صمیم دل و جان ملازم آستان قدس آشیان گشتند و سلطان
برکات و مبرات بدین خواجه رفته از کلمات قدسیه ایشان مستفید شد و چون حضرت خواجه را حسن اعتقاد
و ارادت نسبت بقدوه مشایخ اسلام شیخ بهاء الملة والدین عمر قدس سره در غایت کمال بود و مخدومی
شیخ بزرگوار ازین عالم نقل فرموده بودند خواجه بپرسش خلف صدق شیخ مرحوم مرشد الملوک والسلاطین
هادی الخلایق اجمعین شیخ نور الدین محمد رفتند و آنجناب شرایط ضیافت بجای آورده مراسم مهمانداری کما
یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع فرموده بوثاق خود باز گشت و خدمت
خواجه از سلطان سعید التماس نمود که صندوق تمغای سمرقند و بخارا بشکستند و دیگر پیرامون آن رسم
مذموم نگردند پادشاه ملتمس آن بزرگوار را مبذول داشته تمغای آن ولایات را که مبلغی خطیر از آن ممر بخزانه
عامره واصل می‌شد بخشید و حضرت خواجه در آن باب مثال و احکام مرتب ساخته در یازدهم ماه ربیع الاول
عزیمت سمرقند فرمود و در آخر ماه مذکور خواجه مظفر معمار سبزواری و خواجه نعمت الله قهستانی و مولانا امیر
سمرقندی بمنصب وزارت رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان سعید خواجه معز الدین شیرازی و مولانا امیر میرزا
بملک ماوراء النهر فرستاد و ایشان را در اشاعت عدل و داد و تنظیم حال بلاد و عباد وصیتها فرمود و در
اواسط جمادی الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جهت کلیات امور ملکی بجانب بلخ و ارهنگ و سرای
رفت و در خلال این احوال جمعی مع جلال بوت که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف در ولایت ماوراء النهر
رایت خلاف افراشته است و جمعی از مفسدان به پیرامون او در آمده خدمتش را بر کارهای ناصواب دلالت
میکنند و چهره عروس مملکت را در نظر او جلوه میدهند سلطان سعید چون از این معنی آگاهی یافت در ساعتی
مسعود و زمانی محمود پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عازم دیار ماوراء النهر گشت ذکر توجه
سلطان عالیشان بماوراء النهر جهة تسکین فتنه و غوغای برانگیختگان و مراجعت از شاهرخیه جهت ظهور سلطان

صاحب قران سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در بیت دویم درجه حوت بود از دار السلطنت
فرموده در موضع رباط قوده آمد و در آن منزل کثرت باران و شدت سرما بمرتبه رسید که هیچ متنفسی را مجال
حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا لشکر برد از هجوم طلیعه سلطان بهار روی بفرار نهاد
آنگاه موکب همایون از هرات در جنبش آمد و چون فضای شبرغان از غبار سم سمند فرمان فرمای ممالک
ایران و توران عطرسای گشت جنود نامعدود در ظل لوای ظفر ورود جمع آمدند و از آنجا اردوی نصرت
قرین عزیمت بلخ نموده درین ولا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کیفیت پل بستن خود را بر آب جیحون بعرض
همایون رسانید و صورت خدمتکاری او در نظر پادشاه مقبول و مستحسن افتاد و پایه قدر او را از ایوان
کیوان گذرانیده با وجود منصب وزارت خدمتش را در سلک ندما و خواص و محرمان مجلس انتظام داد
و رایات ظفر شعار از پل جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی که غلبه عظیم فراهم آورده بود و اموال بسیار
و غنیمت بیشمار از غارت و تاراج دیار ماوراء النهر گرفته و بعهد و معاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون
که از تربیت یافتگان و برکشیدگان دولت سلطان سعید بودند مستظهر شده بمجرد آوازه توجه لشکر جلادت آثار
با اعوان و انصار عنان از آن دیار برتافتند و سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان گشتند و آخرالامر
بقلعه شاهرخیه که در کمال رزانت و متانت پناه بردند و آنرا مامن خود ساخته ذخیره فراوان جمع آوردند
و سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از سمرقند نهضت فرمود و بکنار آب خجند رسیده در برابر قلعه نزول
اجلال فرمود و آن حصاری است که آب سیحون در آن محل که آب خجند از آن تعبیر میکنند و بر اطراف آن میگردد
چنانکه سه طرف قلعه محاط با آبست و در یک طرف مغاکهاست که قوت متخیله را عبور از آنجا در خیال نمیگذرد
فی الجمله فرمان جهان مطاع سلطان سعید نفاذ یافت که لشکریان و هنرمندان از استادان منجنیقی و غیر ایشان
آلات و ادوات حصار گیری ترتیب داده بکارهای خود مشغول شوند و بندگان دولتخواه بموجب فرموده

حمله نموده از صباح تا رواح و از شام تا بام در تسخیر قلعه سعی موفور مینمودند و نزدیک بآن شد که صورت
فتح و ظفر جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید که حضرت صاحب قران ثانی معز السلطنة والخلافة
امیر الغازی سلطان حسین میرزا بهادرخان خلد الله ملکه از طرف خوارزم باسترآباد رفته است
و امیر شیخ حاجی و دیگر امرای آن سرحد گشته عزم خراسان دارد هرچند چهرهٔ این حادثه در نظر امکان
در غایت صعوبت و کراهت نمود اما از آنجا که کمال تمکن و وقار پادشاه رفیع مقدار بود بآن سخن التفات
نفرمود و همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور در عزیمت پادشاهانه پدید نیامد و چون خبر
متواتر شد که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون را با جمعی سرداران بخراسان
فرستاد تا آن دیار را محافظت نمایند و امرا بخراسان روان شده امیر سید اصیل بنیشابور رفت
و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفت درین اثنا قاصدان از طرف خراسان رسیده بمسامع علیه رسانیدند
که حضرت صاحب قران ثانی بیقین از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان گشت و امرا که در نیشابور
و سبزوار بودند بدار السلطنه هراة رفته شهر را محفوظ و مضبوط گردانیدند و اسباب قلعه داری بجای
مرتب ساختند که دران عهد و دیگر عهود معهود نبود و حضرت صاحب قران ثانی در ظاهر دار السلطنه
هراة نزول فرموده بمحاصره و جنگ و پیکار مشغول شد و دران باب اهتمام تمام نمود چنانچه در موضع خود
تفصیل آن مرقوم کلک بیان گردد ان شاء الله تعالی و چون چند روز محاربه امتداد یافت کاری پیش
نرفت سلطان صاحب قران دست از محاصره باز داشته از ظاهر شهر کوچ فرمود و از آنجا چون
سلطان سعید شنید که مردم هراة در مضیق محاصره اند با میرزا محمد جوکی صلح گونه کرده و از بیرون شاهرخیه
برخاسته بسمرقند آمد و از آنجا بر جناح استعجال روان شده بر جیحون عبور فرمود و حضرت صاحب قران
ثانی چون از ظاهر هراة بر خواست ایلغار و شبگیر کرده بمنزل موری رسید و از آن موضع بسرخس رفته آن قلعه را

مضبوط ساخت و از سرخس بجانب مازندران عزیمت نمود **ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان در صباح تایید ملک جلیل و مشورت فرمودن با امرا و خواص در دفع اهل فتنه و قتل امیر خلیل و کشته شدن رؤسای قوم جلایر بارادت هو الاول و الآخر** سلطان سعید از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل
نموده بسرخس سید آقا که حضرت صاحب قرانی ضبط قلعه را باو تفویض فرموده بود تاب مقاومت نیاورده
با دیگر مردم که مدد و معاون او بودند زنهار طلبیده بیرون آمدند و چشم سلطان سعید بر آقا بیفتاد در قتل
او فرمان داد بنابر آنکه ذخیره از وی در خاطر داشت و بر دیگران ترحم فرمود و چون عساکر گردون مآثر راه
دور و دراز پیموده بودند و چندان زراقی برداشتند سلطان سعید دیوانیان دار السلطنه هراة فرستاد
تا بدستور معهود نام بردار و زر لشکر بستانند و از تجار قرض کنند و چون مردم زحمتها کشیده بودند و شهر را
از طالبان ملک نگاه داشته بخلاف این توقع میداشتند و این طلب نزد ایشان بغایت مستنکر و مستبعد
نمود و فایده نبود القصه خزینه که ازین وجوه بحصول پیوست همراه شیخ احمد و علی مغول صراف
باردوی علی فرستادند و چون موکب منصور بحدود مازندران رسید حضرت صاحب قران ثانی
تا حدود خوابخانه پیش آمد و از آنجا بنابر مقتضی روزگار عازم یورت اصلی خوداق شد و سلطان سعید
شهر استراباد را بنور حضور خویش منور گردانیده در گلستان نزول جلال فرمود و چند روز بزم
عشرت بطریق حکمت ترتیب داده روز بشب و شب بروز رسانید و درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند
که امیر خلیل عذری در خاطر دارد و حال آنکه پیش ازین بکرات و مرات ازان متهور بیباک این معنی مشاهده
رفته بود چنانچه دران اوان که سلطان سعید قلعه شاهرخیه را محاصره داشت منهیان آنحضرت که
در اندرون حصار بودند خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با بعضی الغان مواضعه کرده که البته شب
از حصار بیرون آید که من در یورت خود که در فلان موضع از لشکرگاه است سوار خواهم شد و دست

بردی بمیرزا سلطان ابوسعید خواهیم نمود سلطان سعید یورت امیر خلیل را تغییر کرده جمعی از مخصوصان
دران شب حیاپوشیده بر در بارگاه جهان پناه تا روز پاس داشتند راقم حروف از جناب حکمت
مآب مولانا قطب الدین نفیس طاب ثراه و جعل الجنة مثواه که از خواص سلطان سعید بمزید تقرب
اختصاص داشت چنین شنید که شبی در ولایت جرجان تو بعضی از ان عورتی از اتراک برخاسته و بعد از
وعید و تهدید اقرار کرد که امیر خلیل مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خرگاه میرزا سلطان ابوسعید کجاست
القصه چند نوبت علامات مکر و امارات عذر امیر خلیل بوضوح پیوست و امرا یازده کرت جانبی
کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند و سلطان سعید از ان حرکت ایشان را مانع آمد و دران شب که
سلطان قران ویران شده بجانب آماق روان شد ❁ شبی بود مانند قطران سیاه ❁
نه سیاره پیدا نه پروین نه ماه ❁ نه آواز مرغ و نه آوای دد ❁ زمانه زبان بسته از نیک و بد ❁
امیر خلیل الحاح و مبالغه بسیار نموده که پادشاه را بنفس شریف در عقب یاغی می باید رفت
آنحضرت فرمود که خلیل یک توره نیست که سلاطین در شب یاغی را ایلغامیشی کنند و از بسیاری
ترغیب و تحریص او درین امر بر ضمیر کیمیا تخمیر و فریدون فر که مطرح الهامات غیبی بود روشن شد که امیر
خلیل حرف خداع بر لوح ضمیر می نگارد با وجود آنکه در امور ملک و مال سلطان سعید صاحب
اختیار شده بود خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمیرفت و بمجرد امارت قناعت نمی نمود آخر
الامر خاطر همایون بر قتل او قرار داد و امیر عبدالوهاب گفت که صباح آن روز که مقرر شده بود
که او را بقتل رسانند پسر کهتر او امیر قاسم که منظری خوب و جمالی مرغوب داشت در پهلوی من
نشسته بود بخاطرم افتاد که حیف ازین جوان زیبا روی که بیگناه کشته خواهد شد باز در ضمیر
گذشت که شاید که جریمه از و در وجود آمده باشد که استحقاق این امر هایل بلای نازل پیدا کرده

از وی پرسیدم که امیرزاده مدة العمر هیچکس را بقتل رسانیده جواب داد که چهل و سه کس را بدست خود کشته ام
با خود گفتم که ❁ هر که او نیک میکند یابد ❁ نیک و بد هرچه میکند یابد ❁ القصه امیر خلیل چون صباح بخلوتخانه
خاص بدستور معهود درآمد یکی تسمه کار داد و پیر امیر خلیل او گفت که این چه ظرافت که میکنی دیگری دستار
از سرش برگرفت امیر خلیل گفت کل را کلاه از سر افتاد و از ایشان التماس نمود که سبوی آب بمن رسانند
که بغسل احتیاج دارم مقداری آب حاضر ساختند امیر خلیل خود را شست و شوی داد و گفت ❁ بیت ❁
بآب میکده ای دل برآر غسل طریق ❁ بخاک صومعه تا کی توان تیمم کرد ❁ بفراغ بال چرک از درون
ناخنهای خود بیرون آورد و سر تسلیم پیش افکند و جلاد بتعلیم او دران زمان شمشیر را منحرف برگردن
او زد تا سر او بسهولت از بدن جدا شد و پسرش محمد خلیل را بدان خانه که پدرش کشته بودند آوردند
و چون سر امیر خلیل را بر سینه او دید گفت با پای خود بسلاخ خانه آمده ایم و او را نیز همان لحظه
گردن زدند و پسر کهتر او را که شمه از ذکر او گذشت بهمان شربت چشانیدند امرای خراسان ازین
سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و استمالت داده
فرمود که از خلیل چند نوبت گناهان صادر شده بود که هر یک از انها موجب عذاب نکال او می شد
و شیوه عفو و اغماض که بهترین صفات است مرعی میداشتیم و چون بی ادبی او از حد گذشت
بجزای خود رسید شما خاطر جمع دارید امرای خراسان زبان بدعا و ثنا گشاده خوشدل و مطمئن خاطر
گشتند و چون خسرو جهانگیر خاطر خطیر از دغدغه امیر خلیل جمع ساخت اندیشه بر قلع و استیصال
سرداران ایل جلایر گماشت ایشان از دیر باز در نواحی استراباد اقامت داشتند مغرور باموال
وافر و اغنام و جمال مستکثر و می پنداشتند که حاکمی که ایشان نخواهند دران ولایت حکومت نتواند
کرد و بعد از غارت و تاراج مهمی برداشتند ضرر آن جماعت بمقیم و مسافر میرسید و پیوسته بخونریزی و فتنه انگیزی

اشتغال می‌نمودند و درین اثنا سلطان سعید خواست که بحسن تدبیر مادهٔ شرارت آن قوم را منحسم سازد و دست
ظلم ایشان منقطع گرداند لاجرم امرای الوس را فرمود که بشارت بانجماعت رسانند که پادشاه از برای شما
سیورغالات تعیین میفرماید چند روز درین گفت و شنید بسر بردند و از برای کشتن آن قوم بی عاقبت
کاشکان مقرر فرمودند در روزی که کلکفشان درآمدند همه را بگرفتند و بر سر میدان مجموع گرفتاران را
گردن زدند و آتش غارت و تاراج در خانمان دیگر مهوران انداختند و سلطان سعید مملکت جرجان را برسم
سیورغال بشاهزادهٔ عالمیان میرزا جلال الدین محمود که آثار جلادت و سعادت و اقبال در ناصیهٔ او ظاهر
بود ارزانی داشت و امرای عظام و سرداران فلک احتشام را در ملازمت او بازداشت و ایلچیان که از
ولایت ساری و رستمدار و فیروزکوه و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف داد و مجموع ایشان بعنایات
و عاطفت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافته شاکر و خشنود باوطان خود بازگشتند

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از مازندران بجانب دار السلطنه هراة و بیان بعضی از وقایع و حالات

چون مهمات مملکت مازندران برحسب دلخواه خسرو گیتی‌ستان انتظام یافت عنان عزیمت بطرف مستقر عزت
و جلالت تافت و موکب همایون بهر دیار که رسید رسوم ذمیمه را از میان برگرفت و گلشن مملکت تازگی
از یمن معدلت سلطان سعید رونق و طراوتی پذیرفت و لوای نصرت انتما چون بقصبهٔ کوسویه رسید بموقف
عرض رسانیدند که عمال از آنچه وجوهی رعایا بوده زیاده گرفته‌اند فرمان جهانمطاع صدور یافت که وجه
فاضل را از خزانه تسلیم رعایا نمودند و موکب خجسته منازل پیموده در بیست و سیوم ربیع الثانی مقرون
بحشمت و کامرانی در باغ سعید نزول فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید از رنج راه برآسود از وقایعی
که در زمان غیبت چتر زرنگار در خراسان واقع شده بود تفحص بلیغ و استفسار بسیار نموده چنان وضوح
پیوست که خواجه معزالدین در محلی که زر لشکر می‌ستده اند مبلغی خطیر جهت خاصهٔ خویش از میان برده بمقتضای

هوا و هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد علی مغول صراف که آنجا زر بسم قرض مطالبه می‌نموده بسیاری از بازرگانان
نوشته و بعد از آن رشوت گرفته تغییر و تبدیل آن راه داده و ازین حرکات ناپسندیده رای شحنهٔ قهر و سیاست آن
تقاضا کرد که آن دو شخص دلیر را بنوعی بهلاک سازند که عبرت دیگران باشد و بعد از تأمل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت
که شیخ احمد صراف را پوست کنده بتعذیب هرچه تمامتر کشتند و خواجه معزالدین را روز دیگر در پای حصار قریب
بدر مدرسه و خانقاه حضرت خاقان سعید دست و گردن بسته در دیگ آب جوشان انداختند و در مدت دو
روز جوش و خروش خواجه معزالدین فرونشست و فرمان واجب الاتباع صدور یافت که بعد از آن در سرات
و بلوکات زر نام بردار نطلبند و بعلت این وجه متعرض هیچ آفریده نگردند و نشانی درین باب بسنگ نقش کرده
در مسجد جامع قریب بصفهٔ مقصوره نصب نمایند کاشکان بر موجب حکم سلطان عمل نمودند و مدة الحیوة سلطان
سعید از قول خویش تجاوز جایز نداشت و در اثنای این احوال طایفهٔ خواجه مظفر تقریر کردند و او از مسند وزارت
برخاسته صاحب اعظم قطب الدین طاوس سمنانی که سالها وزیر و مشیر میرزا بابر بود وزیر دیوان شد و خواجه
اسمعیل جرجانی را با او شریک گردانیدند چون قضیهٔ میرزا محمد جوکی هنوز فیصل نیافته بود خاطر خطیر از آن جهت
جمع نشده سلطان سعید عازم دیار ماوراء النهر و ترکستان شد چون قاصد از طرف ماوراء النهر متعاقب میرسید
و بسمع سلطان سعید میرسانید که میرزا محمد جوکی رایت عناد برافراخته بتخریب بلاد و تاراج عباد اشتغال
مینماید آنحضرت دفع فتنهٔ او بر همت پادشاهانه واجب لازم دانسته باحضار لشکرها فرمان داد و موکب همایون
بیست و هفتم جمادی الاولی از دار السلطنه هراة نهضت نموده در شمال قریهٔ ساق سلمان نزول اجلال فرمود و در
و اعیان و اشراف بعنایات و اشرافات پادشاهانه سرافراز ساخته شهر را بایشان سپرد و کلانتران محلات و بلوکات
خلعت و استمالت داد و در همان روز خواجه شمس الدین محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از دو روز رایات همایون
در خیش آمد و در زمان غیبت سلطان سعید در ولایت خراسان وبائی عظیم و طاعونی مفرط روی نمود و جمعی کثیر

وجمعی غفیر دران قصبه فرود رفتند واکابر واعیان در مصاحبت خواجه قطب الدین طاوس ببیلاق بادغیس رفتند
وچون دو بالکیس یافت بشهر باز آمدند مردم را بر عمارت وزراعت ترغیب وتحریص نمودند وچون حضرت سلطان
سعید در قبة الاسلام بلخ نزول فرمود چند روزی دران دیار توقف نمود وبعضی از ایام بهار در نوبهار بلخ
بخرمی وشادکامی بگذرانید واز انجا نهضت فرموده روی بسمرقند نهاد وچون از جیحون عبور کرده منازل
ومراحل پیموده بمقصد نزدیک رسید اکابر واشراف برسم استقبال آمده نثار وپیشکش بتقدیم رسانیدند
وموکب ظفرنشان با لشکرهای گران متوجه شاهرخیه شد وبظاهر قلعه رسیده آن حصار را در غایت مضبوط
یافت وسلطان سعید صلاح وقت دران دید که بمحاربه ومحاصره نپردازند بلکه جمعی را تعیین فرماید که مقابل
کوبی ترتیب نمایند وچون اسباب حصارگیری مرتب شود بعرض همایون رسانند وخاطر اشرف ز مهمی
قرار داده عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید ودر موضع کان گل طویی عظیم ترتیب داده نسبت ختان
شاهزادگان قیام نمودند وبعد از آن متوجه جانب تاشکنت وقلعه شاهرخیه شده وبظاهر حصار فرود
آمده فرمود که پیرامون قلعه شهربندی سازند تا مخالفان نتوانند که ناگاه بیرون تازند وباندک فرصتی آن
شهر تکمیل یافت ودران مدت از طرفین جنگهای مردانه کردند وکوششهای مجاهدانه نمودند که تفصیل آن
موجب تطویل میشود در آخر الامر مردم اندرون از بی قوتی تنگ آمدند واز فقدان نان وگوشت
کار دایشان باستخوان رسید وبحیله وتدبیر ومعاونت بعضی مردم بیرون روزی شب میرسانیدند
وامرا وارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدانستند که در قلعه خوردنی نمانده واز بیرون
ماکولات بحصار میبرند لیکن کیفیت آن معلوم ایشان نبود درین اثنا امیر شیر حاجی فکری بصواب اندیشیده
نوکری که میرزا محمد جوکی اورا می شناخت فرمود که بشیوه فرار متوجه قلعه شد وشاهزاده اورا دیده ودانسته
رعایت نمود واز سبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که امیر شیر حاجی محقر وجهی تحویل من کرده بود

وجوی از ان باقی شده درینولا که امیر در مطالبه آن تشدد نمود ومرا بند فرمود ومن فرصت یافته
گریختم والتجا بدرگاه عالمپناه آوردم میرزا محمد جوکی اورا بنوازش خوشدل گردانیده بکارهای باز داشت واو
چند روزی بتحقیق وتفتیش کوشیده شرح احوال معلوم کرده وگریخته پیش امیر شیر حاجی آمد وبعرض رسانید که در
اردو بازار شخصی است فلان نام وآنچه باحتیاج اهل قلعه است از ماکولات وملبوس مرتب میگرداند ودر نیم
شب در فلان محل کشتی بروی آب می‌اندازد وانچه ببعی اردو بازاری مهیا شده در کشتی افکنده بقلعه میبرد امیر
شیر حاجی کیفیت حال معروض پایه سریر اعلی گردانید وبموجب فرمان در جستجوی آن شخص شتافتند وبخدمتش را
گرفته در برابر قلعه آوردند که این آن شخص است که از برای شما خوردنی وما یحتاج میفرستاد اکنون بجزای عمل خویش
رسیده گرفتار گشت بعد از ان اقامت شما درین چهار دیوار دشوار مینماید وآن فقیر را در برابر اهل حصار بصد خواری
کشتند وارباب قلعه بیکبار نومید شدند والتجا بعالیجناب هدایت انتساب خواجه ناصر الدین عبد الله نمودند وحضرت
خواجه از سمرقند رسید وسلطان سعید شرایط تعظیم بتقدیم رسانید ومحصوران از آمدن خواجه خبردار شده
امیر نور سعید این چند را نوشته پیش او فرستاد ۵ جامی غم تو بس خرابت ۵ گفتیم ترا دگر تو دانی ۵
وامیر مشار الیه در باب مخلص خویش تضرع وزاری بسیار اظهار کرد وخواجه چندر فر خاطر با ان امر خطیر
گماشت ودر اصلاح جانبین سعی واهتمام بسیار نمود ذکر حوادث یومیه که در خراسان روی نمود در حین
محاصره شاهرخیه سلطان سعید در زمان توجه از سمرقند بجانب شاهرخیه قرة العین خویش میرزا سلطان محمد را
بضبط خراسان تعیین فرمود وشاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه سبع وستین وثمانمایه بهراه آمده در
رعایت رعیت ودارالی بلاد وامصار قدم بر قدم پدر بزرگوار نهاد ودرین سال مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی
صدر که اصناف علوم از عقلی ونقلی میدانست وبجنبه نبجه بستن درسراه مانده بود فوت شد ودر مزار گازرگاه
مدفون گشت ودرینولا برفهای عظیم بزمین آمد وسرمای قوی روی نمود ودر خلال این احوال خبر قتل پهلوان

محمد پیاده از جانب ترشیز رسید شرح حال محمد پیاده آنست که مدتی مدید بملازمت سلطان سعید قیام مینمود و آثار
جلادت و مردانگی در معارک بظهور میرسانید تا مرتبه اش روز بروز در ازدیاد نهاد و کار او رواج و رونق
تمام یافت و شحنگی دار السلطنه هراه بنام او قلمی شد و خدمتش باندک زمانی از جرایم تکثیر خلق الله معروض رای
عالم آرای گردانید بقتل رسانید و هیچگونه معاتب و مخاطب نگشت و او چنان مغرور شد که رستم دستان
و سام نریمان از غاشیه کشان خویش می پنداشت و مجموع رنود و غیبان دار السلطنه هراه مطیع و منقاد
خویش ساخته ملازم خود گردانید و در اوان عظمت و ابهت دولت سلطان سعید در ظاهر شاهرخیه
بود بدفع محمد نامی که در کوههای ترشیز بسر میبرد و دم از خلاف میزد متوجه آنجانب شده در قری از
قری آن ولایت که طینت ناپاک او آنجا مکنون شده بود فرود آمد و طرح ظلم و ستم و بیداد و جور انداخت و
هر صبح و شام نقاره میزد و محمد قزوینی که سر محمد پیاده فرود نمی آورد در صدد آن شد که نسبت باو دست
بردی نماید و نوبتی بهمه پهلوانان محمد پیاده گفتند که التفات بآن سخن نکرد و گفت او چه کس باشد که در این
مقام آید و محمد قزوینی فرصت نگاه داشته در شبی که برودت برهوا استیلا داشت و غیبان درون قبای
خود خزیده بودند و از ده کس پیاده پیش پهلوان محمد بود و آتشی افروخته هر نوع حکایات میگفتند
ناگاه با یاران خویش چون بلای آسمانی در میان خانه در آمد و پهلوان محمد نیزه برداشته محمد قزوینی سر او را
بیک ضربت شمشیر از مرکب بدن جدا ساخت و شر آن بد اخلاق از عالمیان باز داشت و بجانب کوه پناه
برد و از رعایا هیچکس را مجال آن نبود که از عقب او رود ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه و تسلی
کلمات سکان حضرت پادشاه بران بقعه و معاودت سلطان سعید محفوف بنصرت و تایید
سلطان سعید قریب یکسال در محاصره شاهرخیه روزگار گذرانیده مردم را از گرد و غبار و کثرت حشرات
ارض مثل مور و مار زحمت بسیار رسید و از بادیه پشه و مگس همه کس تنگ آمدند و کار اهل حصار نیز بجان اضطرار

انجامید و پیشتر حضرت خواجه عبید الله دو بار بقلعه رفته بود و در امر مصالحه سخن گفتند و چون میرزا محمد جوکی
در تسلیم حصار تعلل مینمود خدمت خواجه او را در تنگنای محاصره گذاشته روی بسمرقند نهاد و ارباب
قلعه بار دیگر چاره جوی شدند و کس باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبید الله نمودند و آن
حضرت مضمون کلمه الشفقة علی خلق الله را منظور داشته باز متوجه شاهرخیه گشت و پای مبارک در میدان
نهاده سلطان سعید را سوگند داد که قصد قتل آن جماعت نکنند و هیچ آفریده را نفرماید بلکه جمعی را از ارباب
زمره عنایت در رعایت فرماید و حضرت سلطان سعید مجموع را متقبل شد و لحق بهمه وفا نمود و خواجه بزرگوار
بحصار درآمده امیر نور سعید و امیر سلطان و باقی گردنکشان را بیرون آورد و ایشان بشرف دستبوس
سلطان سعید مشرف شده سر خجالت در پیش افکندند و پادشاه اصحاب جرایم را در آغوش عنایت
کشیده پرسش نمود و روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی را باردوی همایون آوردند
سلطان سعید او را در کرفته در پهلوی خود جای داد و بمواعید خوب ازاله وحشت او نموده فتحنامها نوشته
باطراف ممالک فرستادند و سلطان سعید بعد از تنظیم امور آن ولایات روی بسمرقند نهاد و خاطر را از انتظام
کلیات امور ماوراء النهر و ترکستان گماشته چند روز در آنجا توقف فرمود و چون خاطر اشرف از آن قضایا
فراغت یافت معاودت بجانب خراسان عزم فرمود و از جیحون عبور نموده بسعادت و اقبال مسافت
می پیمود تا بچلدختران رسید و در آنجا اعیان و بزرگان بشرف دستبوس مشرف شده شرایط نیاز
و نثار بتقدیم رسانیدند و در منزل بغور رباط سرمندان و اهل حرف ساوری و سلامانه معروض داشتند
و در بیست و دوم ربیع الثانی موکب منصور بباغ سعید نزول فرمود و از قلعه شاهرخیه تا دار السلطنه هراه
سلطان سعید میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه معتمدان از پیش روان میفرمود و بنفس همایون از عقب او
عزیمت میفرمود و چون بمستقر جلال سید شاهزاده را در حصار اختیار الدین زندانی که مشابه مار در

در حصار ساخته بودند محبوس گردانید و او در آنجا مقید بود تا اجلش فرا آمد و چون سلطان سعید بر تخت
خراسان قرار گرفت بتحقیق اموال دیوانی پرداخت خواجه قطب الدین طاوس و خواجه نعمت الله و خواجه اسمعیل
دفترها مرتب ساخته بعرض رسانیدند خواجه طاوس معاف گشت و خواجه اسمعیل در بند افتاد و چون نوبت
بخواجه نعمت الله رسید او نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی گفت که مشعر بخیانت بود سلطان سعید از خواجه
مشار الیه حقیقت استفسار نمود خواجه شمس الدین محمد گفت من از مردم برسم خدمتی چیز بسیار گرفته ام
اما از مال دیوان هیچ تصرف نکرده ام و تقصیری نیز در آن واقع نشده و باقی رای عالی حاکم است سلطان سعید
فرمود که هرچه گرفته و خورده بتو بخشیدم و ترا از دیوان معاف داشتم گاهی چنان واقع میشود که دیوانیان
بغضب من گرفتار میشوند و من نمیخواهم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد زانو زده انگشتری از
دست بیرون کرد و قدمی چند پیش رفته بر گوشه تخت نهاد و باز گشته در محل خویش ایستاد و گفت در
هیچ تاریخی نیست که وزیری باین شهرت عزل شده باشد و درین اثنا بمسامع علیه رسید که یونس خان که
بیمن اعتناء و حسن اهتمام سلطان سعید تختگاه آبا و اجداد را بوجود خویش مزین گردانیده بود از انقلاب
حوادث روی گردان شده و التجا به چتر همایون فال آورده نزدیکست سلطان سعید باستقبال او شتافت و
بایکدیگر ملاقات کرده بعد از رسم اظهار اشتیاق نمودند آنحضرت خان را بمواعید جمیل مسرور گردانید و ترتیب
طوی بزرگ فرمان داد و اسباب ضیافت و پادشاهی چنان مهمانی را مرتب داشته با چند تومان لشکر آنجناب را
بولایت اصلی او گسیل کرد و حضرت خواجه بواسطه آنکه شنید که در شهر و بلوکات بقیه از مرض طاعون هست
عزیمت ییلاق بادغیس نمود و در آنجا قاصدان از طرف سمرقند رسیده معروض داشتند که در آن ولایت این
مرض مسموم شیوع دارد و از متروکات موتی که وارث نداشتند مبلغ گرامند بخزانه عامره واصل شده است
و درین سال شیخ صدر الدین محمد الرواسی که بزیور علم و عمل آراسته بود از قریه شقان تشریف آورده بود

در مزار فایض الانوار حضرت شیخ الکل فی الکل شیخ زین الدین الخوافی ساکن گشت و خلق لاتعد و لاتحصی
بملازمت آستان او کمر بستند و چون سلطان با آنجناب حسن ارادت و صفای عقیدت داشت سخن
او بسمع رضا اصغا میفرمود و در تنقید و تمشیت عزایم خسروانه بقول آنجناب عمل مینمود **ذکر توجه خسرو
آفاق بیورت قشلاق و معاودت از آنجا در ضمان تایید ملک خلاق** تواجیان بهرام صولت در شهور سنه
تسع و ستین و ثمانمایه بهمه کس خبر رسانیدند که یراق قشلاق مرتب کنند و سلطان سعید فرزند رشید خود
میرزا سلطان محمد را بسلطنت هراة بگذاشت و جناب ولایت ماب امیر نظام الدین احمد جامی مولانا میرزا
بملازمت او باز داشت و پای دولت در رکاب سعادت آورده بجانب بلده فرخنده مرو عنان عزیمت
تحریک داد و در اوایل جمادی الاولی بیورت قشلاق نزول فرمود و در آن سال در تمام ولایت خراسان
بتخصیص هراة زمستان در غایت برودت بود و از اوایل دلو تا آخر حوت برفهای عظیم افتاد و در اواسط
جمادی الاخر از اردوی اعلی نشان بهراة آمد که سیدیکه سلطان برادر ابو الخیر خان که در آنجا محبوس بود
بدرگاه عالمپناه فرستند و بموجب فرموده عمل نمودند و او جوانی نیکو اخلاق پاکیزه اعمال بود و پیوسته
بتلاوت کلام مجید اشتغال مینمود و چون سیدیکه سلطان باردوی همایون رسید سلطان سعید او را اسب
و جامه و قند و افسر و کمر داده بولایت اوزبک فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت دار
السلطنه هراة نمود و جمعه دوم شعبان در باغ سفید نزول اجلال فرمود درین اثنا از جانب ماوراء النهر خبر
دهشتی رسید مضمون آنکه طایفه از کفره قلماق بممالک محروسه در آمده غارت و تاراج کردند و آنچه امکان
خرابی بود بوجود رسانیدند و اولجا فراوان گرفته باز گشتند فوجی از دلاوران سپاه منصور بر ایشان
افتند و مانند باز بر عصفور حمله آوردند و شمشیر بر انجماعت نهادند و از سرهای مخالفان عرابها بار کرده
بسمرقند آوردند و چون سلطان سعید چند روز در دار السلطنه هراة توقف فرموده متوجه متنزهات جلگا

بادغیس شد و در اوایل رمضان بمقصد رسیده تمام ماه رمضان و شوال تا قریب بعید اضحی آنجا بگذرانید و در اواخر
شوال امیر سید اصیل ارغون که جوانی دولتمند صالح بهادر بود عزم سفر آخرت کرد و برادرش امیر سید
فرید بهادر شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده بازماندگان او را نوازش و
در اواخر ذی قعده موکب همایون از یورت ییلاق نهضت فرموده در اوایل ذی حجه بمستقر سریر خلافت
نزول آمد **ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین از کمون اجمال بمرتبه تفصیل و تبیین آمد** یکی از وقایع
این سال آن بود که طایفه از امرای عظام مثل امیر احمد یادگار و امیر شیر حاجی و چند امیر تومان بر حسب
فرمان متوجه مملکت ماوراء النهر شدند بنابر آنکه خبر سلطان صاحب قران از آنجانب می شنیدند
دیگر آنکه در زمانی که میرزا جهانشاه بمحاصره بغداد اشتغال داشت یازده هزار خانه از احشام و صحرا
نشینان که از ظلم ترالمه بجان رسیده بودند فرصت غنیمت دانسته بعرصه خراسان در آمدند و یورت و مقام
ایشان بر حسب دلخواه متعین گشت دیگر آنکه داعیه قمع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر سلطان
سعید سر بر زد و لشکرها باقتضای همایون این عزیمت جمع آورده سر پل مالان را معسکر همایون ساختند
و کلانتران ایشان دست در دامن استیمان زده آن یورش بشفاعت مشایخ عظام در حیز توقف
ماند و بجهت استخراج مال آنجماعت امیر نظام الدین حاجی و جناب افادت مآب معالی نصاب مولانا
شمس الدین علی الفارسی المشهور بمولانا شمس الدین صاحب کشف تعیین یافتند و در اثنای این حالات
مزاج شهریار فرخنده خصال از جاده اعتدال منحرف شد و ضعفی قوی روی نمود و زمان مرض امتداد
یافته نزدیک بآن رسید که خلایق مایوس گردند آخر الامر بحسن معالجه اطبای صایب تدبیر بلکه بامداد
ملک قدیر آن زحمت بصحت مبدل گشت و خلایق حیاتی تازه یافتند و بفقرا و مساکین از
نذور و صدقات حظی بی اندازه رسید و جهت صدقه فرق همایون سلطان سعید مال سر

درخت را در تمام خراسان بخشید و آن مبلغی گران بود دیگر از وقایع آنکه درین سال بجهت
شاهزادگان بترتیب طوی عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرفت و صناع و اهل اسواق هرروز
بباغ زاغان رفته چارطاق بستن آغاز نهادند و در اندک فرصتی باغ زاغان نمودار فردوس جنان
گشت و مهم لهو و سرور و لعب و حضور و شرب مدام و کرشمه ساقیان گل اندام بمرتبه رسید که زاهدان
صد ساله خرقه‌های پیران طریقت را از برای دفع مخموری در رهن شراب انگوری کردند و بمقدار جوی
اندیشه نکردند   این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی   و مدت پنج ماه زمان نشاط و طرب
امتداد یافت و در اثنای جشن و طوی شاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین سلطان محمود طلب از ولایت
جرجان قدم رنجه فرمود و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا بتعلق خود از جانب سمرقند رسید و چون
خاطر آفتاب اشراق سلطان آفاق از مشیت ختان شاهزادگان فراغت یافت همت عالی نهمت بر تنسیق
امور ملک و ملت گماشتند **ذکر آوردن امیر نور سعید از خوارزم بنابر مساهلت او در میدان مقابله و رزم**
در شهور سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه از جانب خوارزم قاصد امیر نور سعید آمده عرضه داشتی رسانید
مضمون آنکه درینولا میرزا سلطان حسین بهادر از جانب دشت قبچاق باین ولایت آمد و امرا
و سرداران تاب حمله او نیاورده گریختند و لشکریانش دست تسلط بر آورده مجموع بیرون خوارزم را
غارت و تاراج کردند سلطان فرمان داد که جمعی امرای عظام بآنصوب شتافته تفحص بلیغ بجای آورند
و هر که تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند و در باب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال نورزند
امرا حسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و چون بآن خطه رسیده بتحقیق آن معامله مشغول شدند
بوضوح پیوست که لشکر خوارزم با وجود کثرت در بدایت حال از صدمه سپاه سلطان صاحب قران
فرار نموده اند و امیر نور سعید را نیز بتقصیر متهم میداشتند میرزا پیر درویش قوچین که در ان ایام منظور

نظر سلطان سعید بود تا گاه امیر نور سعید را گرفته همراه معتمدان بدار السلطنه هراة فرستاد و خدمتش بابر بلی
که در زنده بود در حصار اختیار الدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه فلک احترام بدیدن سلیل
مشایخ عظام شیخ نور الدین محمد رفت و کلام جناب شیخ منجر بدان که امیر نور سعید شده جریمهٔ او را
درخواست نمود و سلطان سعید ملتمس جناب شیخ را مبذول داشته و جریمهٔ امیر مشار الیه را نابوده انگاشت
و چون ببارگاه همایون مراجعت نمود فرمود تا امیر نور سعید را از حصار بیرون آورده در زمرهٔ چهار
مجلس انتظام دادند حضرت سلطان سعید او را بشرف خطاب مخاطب و مشرف ساخته از احوال او پرسید
و باز خدمتش را در سلک امرای کبار انخراط داد اما امیر نور سعید در غایت خجالت و فلاکت روزگار
میگذرانید و اسپی چنان نداشت که سوار شده بملازمت تواند رسید و این رباعی گفته بمجلس همایون فرستاد
و شمهٔ از شرمندگی و دردمندی خویش معروض داشت بیت این بندهٔ شرمندهٔ درمانده بجان
دارد اسپی توقع از شاه جهان ۰ چون همت او بلند و چون بخت قوی ۰ چون دولت او جوان و چون حکم روان
حضرت سلطان سعید بر عجز و بیچارگی وی بخشود و چند سر اسب راهوار و استران قطار و شتران باربردار
و اسباب امارت ارزانی داشت ذکر عصیان میرزا پیربوداق در شیراز و رفتن او از آنجا ببغداد و
محاصرهٔ دار السلام و بیان آنچه میان او و پدر دست داد و قتل پیربوداق بتیغ قهر جهانشاه و انقراض دولت
بر رای هوشمندان واقفان دقایق اخبار و حقایق آثار پوشیده نماند که میرزا پیربوداق اشجع اولاد
میرزا جهانشاه بود و خشونت و سیاست بافراط داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت دیار فارس اشتغال
مینمود و در ایام دولت خویش اقطار و اطراف آن مملکت را تا حدود جزایر و نواحی مدینة الاسلام
بغداد در تحت تصرف آورد و چون بخراسان آمد و میان او و سلطان سعید مهم بخصومت و جدال انجامید
میرزا پیربوداق در اندک فرصتی از شیراز بخدمت پدر پیوست و بهنگام مراجعت لشکر ترکمان

خدمتش از راه طبس روان شده بولایت یزد عبور نمود و در آن ولایت خوابی تمام بحضور پیوست و بنا
بر مددی که بوالد خویش در خراسان رسانید بخار عجب و پندار بدماغ خود راه داده بنیاد نهشت که از جانب
پدر مستغنی شده گردن از طوق طاعت میرزا جهانشاه بیرون کشید و پای از دایرهٔ متابعت او بیرون
نهاده حقوق ابوت نابوده انگاشت و علم طغیان بر فرق فرقدان افراشت و چند نوبت نیکوخواهان
از درگاه میرزا جهانشاه پیش او رفتند و چندانکه نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گفتند فایده بر آن مترتب
نشد و او همچنان بر عصیان اصرار مینمود و میرزا جهانشاه با سپاه ظفرپناه تا حدود دیار فارس آمد اما میخواست
که او بکلی متاصل گردد و چراغی که خود افروخته باد قهر نشاند و نهالی را که بر جویبار دولت بدست خویش
نشانده از بیخ و بن بر کند ۰ هر شاخ پایدار که از تست سربلند ۰ مشکن بدست خویش که آن هم شکست تست
و آخر الامر والدهٔ میرزا پیربوداق حرم محترم میرزا جهانشاه بعد از آمد شد بسیار و سعی و اهتمام بیشمار قرار
بر آن داد که میرزا پیربوداق با اتباع و اشیاع و احمال و اثقال بجانب دار السلام بغداد در قبضه دست از شیراز
باز دارد و شاهزاده بموجب فرموده مادر روی توجه ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت مملکت
فارس بپسر دیگر خود امیرزاده یوسف داد و میرزا پیربوداق چندگاه در بغداد گذرانیده آن مملکت را
مزروع و معمور گردانید اما خیال شهر شیراز مطلقا از دماغ او بیرون نمی رفت و پیوسته متعرض حواشی
مملکت پدر میگردید و بانواع بی رسمی خاطر او را میرنجانید و ارسال رسل و نصایح با وی مفید نمی افتاد و چندانکه
میرزا جهانشاه تجاهل و تغافل می ورزید عناد و استکبار او بهمت تضاعف می پذیرفت و از خونریزی
و فتنه انگیزی دقیقه فرو نمی گذاشت عاقبت میرزا جهانشاه با ازدحام تمام و لشکری خارج از حد
اوهام و احساس او هم عازم دار السلام شد و میرزا پیربوداق چون از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر
بر آن قرار داد که برج و بارهٔ مدینة السلام را عمارت و مرمت کرده در آنجا تحصن نماید و با مقتضای این

عزیمت لشکر خود را الکاه داد و انعام فرمود و بترتیب اسباب حصارداری امر کرد و برج و باره را بمردان جنگی
زیب و زینت داد و دروازها را بمحافظان جلد هشیار سپرده پای ممانعت و منازعت دران موضع
بیفشرد و میرزا جهانشاه با سپاهی فزون از حساب و شمار رسیده ظاهر دار السلام را احاطه نمود
و همت بلند نهمت بر تسخیر شهر گماشت و شاهزاده چاره جز آن ندید که در چهار دیوار شهر خزید و بر جنگ و جدال
و قتال مبادرت نمود و چون مدینة السلام بغداد در غایت متانت و رصانت بود و مشحون بمردان کار و دلیران
هشیار فتح و تسخیر بسهولت دشوار مینمود و مردم از شدت حرارت هوا بسیار در زحمت بودند و تابستان از
بام تا شام دران گرما بمحاربه قیام مینمودند و میرزا پیر بوداق هر روز آتش فتنه را بالا میداد و ابواب بلا را
بر روی خود می گشاد و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام در فتح شهر میکوشید و لشکرها را بر حرب تحریص مینمود
و قریب یکسال مدت محاصره ممتد شد و احوال رعایای بیچاره روی باختلال آورد و آثار ضعف و انکسار بر
وجنات روزگار ایشان ظاهر و لایح گشت و زبون و عاجز شدند و دردمندان شهر و فرومانده گان
زندان قهر مقرون ببلا و رنج و عنا روزگار میگذرانیدند و کار بجان تنگ آمده هر چند شاهزاده
رسل و رسایل پیش پدر فرستاده اظهار عجز و افتقار کرد فایده بران مترتب نگشت و میرزا جهانشاه
بران کلمات التفات نفرمود و بسبب قحط و غلا بمرتبه رسید که جمعی که حلاوت مهری بتکلف میخوردند بادیم
و جرم جوشیده قناعت مینمودند و آن نیز در بعضی اوقات یافت نمی شد و سگ و گربه مانند عنقا نایاب
گشت و از حیوانات دیگر نشان نماند و اهل بغداد یکبار در فغان آمدند و ایلچی فرستاده امان طلبیدند
و میرزا جهانشاه بر سر رضا آمده مردم بغداد یکبار خرم و شاد شده دروازها بگشادند و سپاه
میرزا جهانشاه بدار السلام آمده محصوران باردوی عالی شتافتند و میرزا پیر بوداق در منزل خود
نشسته گمان میبرد که پدر نامهربان در باره وی قصد کند درین اثنا میرزا جهانشاه ولد خود میرزا

محمدی را با جمعی امرا فرستاد که مهم شاهزاده را بضرب شمشیر آبدار فیصل دهد و ایشان روها بسته
و تیغها کشیده بشهر در آمدند ناگاه در وثاق میرزا پیر بوداق در رختند و خدمتش دران زمان عزم سوار شدن
داشت و یکپای در موزه کرده بود و دیگری نپوشیده دران حال برادر خود محمدی را با جمعی روی بسته
بر سر خود دید ایستاده حیرت و دهشت بروی مستولی گشت و برادر را دشنام داد امیرزاده محمدی شمشیر
چنان فرود آورد که باو نرسید و بدیوار خورد و امرا با تیغ خونریز پیکر آن شاهزاده را ریزریز کردند و میرزا
جهانشاه آن حرکت مبارک نیامد و اکثر طباع از و متنفر گشت و آفتاب دولت او روی بزوال آورد و مملکت
و سلطنت او در صدد انتقال آمد پایان این سخن آنست که بعد از قتل میرزا پیر بوداق ممالک عراق عجم و فارس
ضمیمه ولایت میرزا جهانشاه گشت و استیلا و بسطت مملکت او بمرتبه رسید که زبان تقریر از تعریف و توصیف
آن بعجز اعتراف نمود و مجموع سرداران و گردنکشان اطراف و کوتوالان ثغور سر بر خط فرمان او نهادند
الا امیر حسن بیک از احفاد امیر قرا عثمان که بواسطه عداوت قدیم که میان آن دو خاندان بود اطاعت
و انقیاد میرزا جهانشاه ننمود و پیوسته شیوه مخالفت می ورزید بواسطه قلاع منیع رفیع که در تحت
تصرف داشت آسان آسان قلع و قمع او دشوار مینمود آخر الامر میرزا جهانشاه بی تحمل شده باستیصال خاندان
امیر قرا عثمان بجهت شد و لشکرهای ممالک محروسه قریب صد هزار سوار جمع آورده روی بامیر حسن بیک
نهاد و امیر مشار الیه در شعبی از شعاب جبل که محلی مناسب بود در زد و آمده آنرا مضبوط ساخت و میرزا
جهانشاه با آن سپاه نزدیک باو رحل اقامت انداخت و از انجا که حسن درایت و وفور کیاست امیر حسن
بیک بود رسل و رسایل فرستاده در استرضای خاطر میرزا جهانشاه کوشید و پادشاه این معنی را بعجز
و ضعف امیر حسن بیک حمل فرموده در منازعت و خصومت اصرار نمود و حسن پردانچی جهانگیر امیر حاجی بابا
کاوردی را نوبتی بجنگ او فرستاد و ایشان منهزم باز آمدند و میرزا جهانشاه فصل تابستان و خزان دران

پایان صحرا بعیش و عشرت بسر برده مقدمهٔ زمستان در رسید و سرما تاختن آورد و بنوعی شدت
برودت روی داد که دیگر مجال اقامت نبود و لشکریان در خدمت بفریاد و فغان آمدند و میرزا جهانشاه
ترالکه را رخصت انصراف ارزانی داشت و خود با اولاد و خواص و مقربان چنانچه عادت بود که بعد از مراجعت
اغرق بطرب و شراب خوردن مشغول می‌شد در ان منزل توقف نموده بساط نشاط بگسترد و چون میان
اردوی او و امیر حسن بیک یک کوه بیش نبود خدمتش از کیفیت احوال خبر یافت و نماز شام جاسوسی
فرستاد تا بتحقیق اوضاع معلوم کند آن شخص شبهنگام باردو رسیده و گرد یک یک خیمه بر آمده
آواز بر کشید که اسپی باین علامت گم کرده ام هر کس که مرا نشان دهد چندین سوغچی دهم مجلسیان از کمال غفلت
و مستی جواب او باز ندادند جاسوس باز گشته کیفیت حال معروض گردانید و امیر حسن بیک با دو هزار
سوار مکمل بقصد امیر جهانشاه در حرکت آمد و چون صباح شد طایفه‌ای از مردم میرزا جهانشاه که فی الجمله
شعوری داشتند سیاهی سپاه از دور دیدند چون مسافت لشکر نزدیک شد و نیک نظر کردند جمعی
ترکمانان که هم جنس ایشان بودند مشاهده کردند اما دانستند که لشکریان حسن بیک اند بغایت سراسیمه
و متحیر گشتند ۞ چون نیک نظر کرد سمرقندی خود دید ۞ گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست ۞
امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف اولاد میرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند و طوفان بلا را بجود محیط
یافته میرزا یوسف باز گشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست میرزا جهانشاه بگرانو بند بسته بود که
این خبر رسید و فرصت نیافت که آن را بگشاید ناچار سوار شد و محمدی و یوسف گرفتار شده دیگر سرداران
بقتل آمدند و میرزا جهانشاه با صد درد و داغ بدره روی نهاد و مجهولی از لشکریان اسکندر نام در عقب
او روان شده چون بوی رسید میرزا جهانشاه از بیم جان نام خویش بر زبان آورد اسکندر فی الحال
او را هلاک گردانید و جامهای قیمتی او را پوشانیده سرش را بفتراک بیاویخت و همچنان ساخته بلشکرگاه

خویش مراجعت نمود و در راه غافل شده سر از فتراک بیفتاد و اسکندر هنوز صورت این قضیه را با هیچکس نگفت
امیر حسن بیک چون نصرت و ظفر یافت از حال میرزا جهانشاه تفحص نمود که بکدام جانب بیرون رفت در این
اثنا سر قوریشی اکه با پادشاه مشابهتی داشت پیش آوردند که سر میرزا جهانشاه است و امیر حسن بیک آن
سر را نزد محمدی و یوسف فرستاد تا ایشان درین باب چگویند شاهزادگان گفتند که این سر قوریشی آت
که بود این بیچارگان ماندند و امیر حسن بیک بتفتیش آن مشغول شد که در ان روز میرزا جهانشاه چه لباس در
بر داشت جمعی گفتند که ما یکی از لشکریان می‌بینیم که اثواب گرانبها در بر دارد و بیشتر نداشت حکم شد که او را
پیدا ساخته بمجلس آوردند و امیر حسن بیک از ان قصه استفسار نمود و اسکندر صورت حال از آنچه که مسطور شد
تقریر کرد و امیر حسن بیک فرمود تا جمعی در ان راه احتیاط نمودند و سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند و چون
خاطر آنجناب از دغدغهٔ دشمن فراغت یافت محمدی را کشت و یوسف را میل کشید و خبر این فتح مبین که
غرابتی تمام داشت باطراف عالم رسید و امرا و اعیان دولت میرزا جهانشاه ازین حادثه آگاه شده
امیرزاده حسین علی که اکبر اولاد او بود بپادشاهی برداشتند و خدمتش ابواب خزاین گشاده صد
و هشتاد هزار کس را علوفه و مرسوم داد غالبا گفت که از پادشاهان کم کسی را این معنی میسر شده باشد ذکر
وصول انواع اخبار بهجت‌آثار مع جلال در یورت قشلاق و نهضت سلطان بجانب عراق و بیان بعضی از
خیر و شر و لشکر کشیدن فرمان ده لشکر بدان طرف حضرت سلطان سعید
میرزا سلطان ابو سعید در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه در خطهٔ مرو بفراغ بال اقامت داشت
و حرف جهانگیری بر لوح ضمیر می‌نگاشت از جانب عراق قاصدان رسیدند و عرضه داشتها رسانیدند
مشتمل بر کشته شدن میرزا جهانشاه و استیصال خاندان او و حالات انجامی بایه میرزا علی رسالت نموده
پیغام داد ۞ شاها در تو قبلهٔ شاهان عالم است ۞ گردون ترا اسیر و گیتی مسلم است ۞ از ملک و مال و حرا

ده قاپن وزر ولشکر و اسلحه و اسباب و جان و سر بهیچ چیز از ملازمان آنحضرت دریغ نیست و هرچه
در تحت تصرف این بنده امیدوار هست در عوض یکتار موی ادنی خدمتکاران دولت آشیان مبذول
میدارم و مسئول آنکه چتر همایون فال سایه دولت و اقبال بر فرق ساکنان آن دیار اندازد و دست تطاول
ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه گرداند که ایمنی در دنیا موجب مناصب عقبی و دعاوی مستلزم مراتب علیه خواهد
بود و چون این اخبار در مرو و ولایت بسمع اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط گسترده اظهار
استبشار فرمود و حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که از اقطار و امصار ماوراء النهر و خراسان و دهستان
و خوارزم و مازندران بموجب بلجار معین لشکریان قیامت نهیب در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایات آفتاب
اشراق متوجه عراق شوند و از آنجا در حرکت آمده کمند تسخیر بر کنگره قلاع و بقاع ایران و آذربایجان و حلب
و شام و سایر بلاد اندازند اما چون حضرت سلطان سعید در کلیات امور بی مشورت و استصواب خواجه
عبدالله مدخل نمیفرمود جناب مولانا عبدالرحیم صدر را بسمرقند روانه گردانید و شرح حالات آذربایجان
و قضیه میرزا جهانشاه را بتفصیل معروض داشت و پیغام داد که اگر مصلحت باشد آنجناب بماوراء النهر آمده
تا سخنان بمشافهه گفته شود والا مخلص حقیقی ابوسعید قدوم شریف مستبشر گرداند و چون صدر مذکور بسمرقند
رسید و صورت حال را بعرض خواجه رسانید آنحضرت عزیمت خراسان نموده بقشلاق مرو تشریف
حضور ارزانی داشت و قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و بعد از تقدیم مشورت در مجلس منعقده
رایها بر آن قرار گرفت که شاه و سپاه متوجه عراق گردند بمقتضی ما تدری نفس بای ارض تموت
ندانستند که بقتلگاه خود میروند بوقتی که قمر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابوسعید
بر سمند جهان پیمای بعزم جهانگیری سوار شد و خواجه ناصرالدین عبیدالله بماوراء النهر معاودت
فرمود و سلطان سعید در اواخر حوت اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه بسرعت تمام در حرکت

آمده بمشهد مبارک نزول فرمود و بشرف زیارت سلطان ارباب طریقت و حقیقت سلطان ابوسعید ابوالخیر
قدس سره دریافت و عزیمت ولایت جام نمود و از آنجا بمشهد مقدس رفت و بعد از استمداد همت از روح
پاک سلطان خراسان علیه السلام بالنگر رادکان توجه فرمود و چند روز در آن مقام دلگشا و صحرای جانفزا
توقف فرمود و از رادکان روانه شده بکالپوش رسید و جهت آوردن سه هزار عرابه که در ولایت استراباد
مرتب شده بود و جهت لشکر پیاده خراسان ایلچی و نشان فرستاد و در خلال این احوال حکام و داروغان
عراق و فارس متعاقب یکدیگر رسیدند و از حدود کالپوش حضرت سلطان سعید معتمدان و وجوه سپاه
منصور را بضبط ولایت میرزا جهانشاه بل حضرت صاحب قران میرزا الغ الدین میرانشاه فرستاد و تخت
دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفته آن مملکت را ضبط فرمود و میرزا ابوالقاسم ولد میرزا
جهانشاه متوجه اصفهان شده بعد از محاربه مایوس بازگشت و خواجه مجموع کیفیت آنجا نهی باعرضه
داشت پایه سریر اعلی گردانید و امیر نظام الدین احمد ولد امیر غیاث الدین علی فارسی بر حسب فرمان
متوجه دار الملک شیراز شد و امیر محمود برلاس بجانب کرمان شتافت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد
عازم قزوین و سلطانیه گشت و همچنین بهر شهر و قصبه کسی نامزد شد و تفصیل اسامی ایشان موجب اطناب
میشود و اکثر ممالک عراق در تحت تسخیر بندگان درگاه آمد و از مبدء یورش و نهضت از هرات تا وصول کالپوش
ایلچیان حسن بیک بموکب همایون پیوسته میرسیدند و بعرض میرسانیدند که حسن بیک میگوید که من از
بندگان موروثی صادق الاخلاص این دولتم و سر از اولاد امیر قرا یوسف از صمیم دل موافق نخواهد شد و بحسب
توره ملازمت در قلع و استیصال ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از دغدغه آنجماعت جمع باید ساخت سلطان
سعید ایلچی امیر حسن بیک را در ییلاق کالپوش طوی داد و از جهت او کلاه توروزی و کمر شمشیر طلا و انواع
سیورغالات دیگر فرستاد و پیغام داد که حدود مملکت لشکرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید که عساکر گردون

تا از آن طرف متوجه شوند تا باتفاق آن قوم مفسد و جماعت بدکردار از میان برگیریم و پیش از این امیر حسین علی
ولد میرزا جهانشاه ایلچی با نقود و جواهر بسیار فرستاده عرض ممالک خراب کرده و اظهار نوکری ظاهر ساخته
و حضرت سلطان سعید او را نوید داده که اینک با میر سیم هرچه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد افتاد و موکب
همایون از کالپوش نهضت فرموده بولایت استراباد جریب نزول فرموده در منزل لار از دیار ساری امیر عبدالله
ولد والده خود را با قریب هفتاد هشتاد تومان از نقد و جواهر و قماش ارسال نموده گفت
بنده منتظر است که متوجه پابوس گردد اما بواسطه دغدغه بعضی ز رفقای لقمان نزدیکان همیغنی در خیر توقف
افتاده و ملک اسکندر رستمداری ولد خود را که جوانی بس زیبا منظر بود با تحف و هدایا فرستاده پیغام
داد که بنده و خدمتکار قدیم و از پیش ملوک گیلان نیز رسولان آمده تحفها آوردند و بسمع اشرف اعلی
رسانیدند که در تمام آن ممالک خطبه و سکه بنام و القاب خجسته مزین و موشح شده و سلطان سعید
ایلچیان را نوازش فرموده بازگردانید و از راه فیروزکوه بر ری درآمده قریب ده روز در آن ولایت
توقف کرد امرا و سرداران که بولایت رفته بودند بواجبی اموال را ضبط نموده اموال آن بلدان را
بخزانه عامره فرستادند و حکام ولایات و ممالک همه در مقام اطاعت آمدند مگر حاکم شیراز امیر سید علی که
بحث از امرای میر پیر بوداق بود و بعد از کشته شدن او میرزا جهانشاه نیز خدمتش را ترتیب کرده
حکومت فارس بوی رجوع فرموده و فتنه انگیزی خونریزی آغاز نهاده دل در حکومت بست و چون
امیر احمد برلاس سر کوتل نیمون رسید امیر سید علی دو هزار سوار ایلغار کرده از شیراز بر سر او تاخت و
با وجود آنکه امیر نظام الدین احمد غافل نشسته بود و همیغنی بخاطرش خطور نمی کرد بجنگ پیش آمد
و چون بهر بار از شهر بند میر سید عنان عزیمت بجانب ابرقوه تافت و امیر سید علی مظفر و منصور
بازگشت و سلطان سعید جناب فضایلمآب مولانا شمس الدین صاحب کشف را برسالت پیش او

فرستاد و امیر سید علی احترام تمام نسبت بجناب مولانا بجای آورده چندگاه وی را نگاه داشت و گفت
هر وقت که موکب همایون بصوب گذر فرماید کلید مخلص مملکت شیراز را تسلیم کاشتکان نماید و سلطان
سعید خواجه قطب الدین طاوس را بضبط اموال مملکت عراق و فارس و استخراج از رعایا و تکثیر مزارع
و تعمیر مواضع تعیین فرمود و امیر سید فرید ارغون با دیگر امرا و سرداران که تقراولی پیش رفته بودند
با میرزاده قاسم ولد میرزا جهانشاه رسیده جنگ کردند و او را شکسته مبلغ دو هزار تومان از جهات وی
گرفتند و خدمتش گریخته پیش برادر خود حسین علی رفته هم آنجا بقتل آمد و امیر فرید بسلطانیه رسیده دیگر امرا
لجام زر به تبریز رفتند و در تضاعیف این حالات میرزاده حسین علی روان شد بیان این سخن
آنست که میرزاده حسین علی لشکرهای آراسته در مرند نشسته بود و دل بر مقابله و مقاتله امیر حسن بیک
بسته میخواست که بجنس تدبیر و وفور سعی تا ر تقدیر ملک قدیر از کمون امکان بسر حد ظهور و فعل بیاید
هیهات هیهات العبد یدبر و الله یقدر فی الجمله میرزاده حسینعلی میر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و دیگر
سرداران رسم قراولی بجانب امیر حسن بیک فرستاد و ایشان بسبب توهمی که از و در خاطر داشتند حقوق قدیم
نابوده انگاشتند و باردوی امیر حسن بیک پیوستند و چون خبر بیوفایی امرا و وصول لشکر جغتای بسلطانیه
و تبریز در اردوی میرزاده حسین علی شیوع یافت مردم او بنوعی بهم برآمدند که از ضبط آن عاجز گشت
بالضروره روان شد بعضی از مردم او پیش امیر حسن بیک رفتند و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب
خجسته بسلطانیه رسید عرضه داشت امیر سید فرید و سایر امرا آمد مضمون آنکه ملتمس و مامول آنست که رایت نصرت
شعار بسرعت بآنجانب حرکت نماید تا چهره مقصود در آینه امید جلوه گر آید و امیر حسن بیک که تا غایت در
مکتوباتی که بامیر فرید می فرستاد مهر بر پشت میزد اکنون مهر بر روی زده نوشته است که باید که امرای جغتایی از
تبریز برون روند که من آن مملکت را به پیر خود اغلو محمد داده ام امرا آن مکتوب بجنس پیش سلطان سعید فرستادند

و پیغام دادند که حسن بیک گردن از طوق اطاعت پیچیده داعیه قتال و جدال دارد و امیر حسن بیک به تبریز
آمده پسر خود را به تبریز فرستاد و امرای جغتای بیرون رفته در برابر هم نشستند و مردم جانبین به شهر
در آمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمی شدند و چون امیر حسن بیک شنید که موکب سلطانی به سلطانیه
رسید از آنجا که نشسته بود مراجعت نمود و به قراباغ رفت و سلطان سعید یوسف شیرازی را با امیرزاده علی
به تبریز فرستاد و به نفس همایون در موضع میانه توقف نمود و در آنجا امیرزاده حسین علی و لد او سلطان علی
که جوانی بغایت زیبا منظر بود و امیرزاده مکحول یوسف پسر دیگر جهانشاه و امرای ترکمه مثل عمر بیک ولد
امیر بایزید بسطام و پیر علی بارعلی و بیرم بیک پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر که در زمان جهانشاه حاکم یزد
بوده و شاه حاجی که از اولاد امیر بابا حاجی کاوروی بود با پنجاه هزار سوار به اردوی اعلی ملحق شدند
سلطان سعید حکم کرد که امیرزاده یوسف مکحول به تبریز رفته بر سر قبر پدر خود مجاور باشد و نشان همایون
نوشت که خدمتش را متولی اوقاف آنجا دانند و سلطان سعید به احوال امیرزاده حسین علی پرداخته
او را پرسش فراوان نمود و در اثنای این اوقات فرستادگان امیر حسن بیک متعاقب یکدیگر به اردوی
اعلی آمدند و اظهار انقیاد و اطاعت حاکم خود کردند و از الجمله برادرزاده خود یوسف بیک را روان
کرده و پیغام داد که هنوز آفتاب از جانب مغرب طلوع نکرده و در توبه باز است اگر جریمه از بنده صادر
شده عفو فرمایند قریب صد سال است که پدران ما طریق بندگی و سرافکندگی ملوک میداریم
و خود را از زمره مخصوصان این خاندان عالیشان میشماریم و مملکت فارس و عراق که از دودمان
حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه به بیگانگان انتقال یافته بود باز ستانده
به نواب دیوان اعلی گذاشتیم و دیار آذربایجان که ایشان را مدخلی در آن نبود هم به نواب حضرت اعلی مسلم داشتیم
و هرچند التماس مینماییم که ما را درین زمستان چندان بگذارند که برف در طریق کم شود و مراجعت ممکن گردد و فته

میسر نمایند اگر از من باور نمیدارید از دشمنان من که در اردوی همایون اند بپرسید که درین ایام معاودت
ممکن نیست یا نه و بعد از ترتیب مجلس با عظمت و هیبت امرا و عظما یوسف بیک را به پایه سریر اعتصام رسانیدند و فرمودند
تاپیت و هفت نوبت زانو زد و سلطان او را به شرف دستبوس مشرف ساخته سخنان پرسید و امرا التماس
حسن بیک را بعرض رسانیده آنحضرت در جواب فرمود که رایات نصرت شعار متوجه آن طرف است آنچه مصلحت باشد
تقدیم خواهد افتاد و آنحضرت میرزا محمود خواجه لاق پسر عمه خود را به رسالت حسن بیک نامزد فرمود
و یوسف بیک را رعایت فرموده رخصت انصراف داد و میرزا محمود در حسب فرمان در مصاحبت او
روان شد و چون به اردوی حسن بیک رسیدند یوسف بیک در خلوت خاص بعرض رسانید که میرزا سلطان
ابوسعید طمع بخزاین و دفاین میرزا جهانشاه دارد آسمان آسمان دست از تو باز نخواهد داشت و شمه از
جلالت و عظمت سلطان ابوسعید که مشاهده نموده بود تقریر کرد امیر حسن بیک فرمود که تخت زرین
نهادند و میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را برآنجا نشاندند و خود با نخوت و شوکت
هرچه تمامتر بر یسار قرار گرفته و امرا و لشکریان را فرمود تا محمد و مسیح در اطراف آن بر جای خود آرام
گرفتند و میرزا محمود را در آن موقف در آوردند و فرمود تا چند جا زانو زد و به هیبت تمام به پایه سریر حسن بیک
رسیده امیر حسن بیک فرمود که تخت خواجه خود میرزا یادگار محمد را دریاب و میرزا محمود با دهشتی
لاکلام بجانب تخت میرزا یادگار محمد رفته او را دریافت بعد از آن به شرف دستبوس امیر حسن بیک مشرف
شد و سخنی که داشت معروض گردانید و از جانب یوسف بیک که فرستاده امیر حسن بیک بود عود نمود
سلطان با امرا در تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود در آن باب قرار گرفت که به قراباغ روند و امیر حسن بیک را
از آنجا اخراج نمایند و زمستان در آن مقام بپایان رسانند و با مضای این عزیمت موکب همایون نهضت
نموده تبریز را بر دست چپ گذاشته بطرف دست راست راه اردبیل پیش گرفتند و روی به قراباغ نهادند

و چون بهفت فرسخی مقصد رسیدند بسبب قلت خوردنی صلاح در آن دیدند که بجانب محمودآباد روند و از بیلقان
آب سو در برابر محمودآباد در حوالی اقامت انداختند تا شروانشاه که متعاقب ایلچیان او بدرگاه عالمپناه آمده
اظهار یکدلی مینمایند باردوی اعلی پیوندد و از آن منزل کوچ کرده اتفاقا بصحرائی رسیدند که علف آنجا زهر
دار بود هر چهارپا که از آن میخورد هلاک می شد و در آن بیابان مهلک آب خوشگوار نیز پیدا نمی شد
و چون اردوی پادشاه فرخنده نژاد در برابر محمودآباد فرود آمد امیر علی بیک پسر امیر بایزید بسطام
بخدمت مبادرت نمود و در اردوی اعظم ماکولات روی در نقصان آورده بغایت کم شد چنانچه یکمن جو
و گندم بده دینار کپکی یافت نمی شد و بیشتر چهارپایان لشکریان اردو بصحرای عدم نهادند اغنیا و فقرا بحکم
تساوی پذیر شدند و ارباب طوی عشرت با ارباب محنت بر یکخوان نشستند و روزی چند از جانب شروانشاه
بکشتی خوردنی می آوردند و مقام حسن بیک ببر راه نزدیکتر واقع شده و راهها را مضبوط ساخته از
طرف خراسان و عراق و فارس هیچکس را نمی گذاشت که بجانب اردوی سلطان سعید آید و در این اثنا
سلطان مولانا شمس الدین محمد معمائی صدر را برسالت روانه شیراز گردانید و چون جناب مولوی به
اصفهان رسید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که در اصفهان از قبل پادشاه فرمان روا بود
مولانا را مانع آمده گفت امیر سیدی علی بیک یاغی است آنجا رفتن مصلحت نیست و درین باب عرضه
داشتی بپایه سریر اعلی عرضه داشته مولانا شاکر و خشنود باز گردانید و جناب مولوی همراه چپاخانه
که از طرف خراسان می آمد بجانب اردوی اعلی روان شد مردم حسن بیک که بضبط راهها متعین شده بودند
چپاخانه را با طایفه از اعیان و استادان و هنرمندان که در پناه آن باردوی همایون میرفتند بگرفتند
و خدمت مولانا شمس الدین محمد معمائی در سلک گرفتاران انتظام داشت و مجموع اسیران را پیش امیر حسن بیک
بردند مولانا را عظم مولانا صدر الدین طبیب خدمت حسن بیک را تعریف کرد و تصلب و در دین مبین مولوی را در مجلس

و ترویج شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بیان فرمود مولانا حکایت کرد که چون جناب مولانا
شمس الدین محمد شمه از حال من بعرض رسانید امیر حسن بیک سر بالا کرده مرا مخاطب داشت که ترا نخواهیم کشت
و هیچ آسیب از من بتو نخواهد رسید من برخاستم و زانو زدم و بعد از آن مرا حریف مجلس انس گردانید
و چون شروانشاه در برابر اردوی سلطان سعید معبر مقرر کرده بود بلکه دو فرسنگ پایان‌تر از جانب
اردوی حسن بیک مردم خراسان و شروان آمد شد مینمودند و امیر حسن بیک دویست سوار نامدار فرمود
تا معبر را تاخت کنند اتفاقا ده کس از لشکر خراسان بخبرگیری پیش رفته بودند و ایشان بخروس بیک که بر حسب
فرمان حسن بیک روان شده میخواست که با آن دویست کس پیوندد باز خوردند و او را گرفته بپایه سریر
اعلی آوردند و از صورت حال استفسار نمودند کیفیت واقعه باز گفت سلطان سعید جمعی از سران دویست
کس فرستاد و ایشان رفته جمعی از مخالفان دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند بعد از چند گاه
شبی ترالمه یکبار باردوی همایون آمده شور مهیب انداختند و شاهزادگان و امرا و بهادران فوج فوج
زانو زده رخصت طلبیدند که بیرون روند سلطان سعید فرمود که شب مصلحت نیست که بر سر یاغی روید
صباح چنان معلوم شد که آن جماعت زیاده از هزار و پانصد کس نبوده اند و لشکریان خراسان تاسف
بسیار خوردند و مفید نبود و چون اسپان سپاه پادشاه جهان پناه ضعیف و بغایت سست بودند مجال آن
نداشتند که برسم تاخت بیرون روند یا در میدان حرب جواب خصم گویند و اسپان ترالمه که در غایت
قوت بودند پیوسته بحوالی اردوی اعلی تاخت می آمدند و هر که از ترکان یا جیک می یافتند می کشتند و مدتی
حال ایل خراسان بدین و تیره و مقرون بدین روزگار گذران بود و درین اثنا شروانشاه یاغی شده
کشتیها بآنطرف کشید و خلقی بسیار از مردم اردوی اعلی که جهت معامله و سودا بدان طرف رفته بودند همه را
غارت کرد و سبب می گفت او آن بود که امیر حسن بیک کسی پیش شروانشاه فرستاده پیغام داد که عاقبت

لشکر جغتای مخالفان این جانب تقارب خواهند گرفت و آن زمان معلوم خواهد کرد که نتیجهٔ دوستی ایشان چه
خواهد بود شروانشاه ازین تهدید اندیشناک شده محبت سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید پادشاه و
امرا و سایر لشکریان از فقدان طعام حیران و مهموم گشتند و بر فور طبل رحیل کوفته متوجه اردبیل شدند
و در اثنای راه در محلی پر وحل رسیدند که از آنجا گذار دشوار بود و زیاده از نیم فرسنگ در آن گل و لای
پلاس و نمد و قالی و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه می‌انداختند و بانواع حیل راه ساخته میگذشتند و
سلطان سعید بنفس نفیس ایستادگی و اهتمام نمود تا مردم از آن گل و وحل بگذشتند و بسیاری از چهار
پایان و رخوت در عرضهٔ تلف آمد و از آن ورطه بیرون آمده در موضع مناسب نزول کردند و پسران
امیر بایزید بسطام و خواجه برهان کرمانی که صاحب دیوان بودند بر حسب فرمان سه هزار شتر و دویست
تومان زر بردند که از قول نغاج غله و گوسفند بخرند و بیاورند و در دوازدهم رجب امیر سید مراد
بقراولی فرستادند و چون اندک مسافتی قطع کرده ناگاه چهارصد سوار آراسته از جانب مخالف که
امیره بیک مقدم ایشان بود پدید آمدند و امیره بیک با سید مراد گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان
صد ساله را دوست و بندگان صد ساله را دشمن گردانید اکنون بی آنکه جنگ کند یا مصالحه نماید کجا برود
فردا باید که امرای بزرگ از آن جانب بیایند که امیر حسن بیک ضمنا در مقام دولتخواهی است و او نیز از طرف
خواص و مقربان خود خواهد فرستاد تا مهم صلح قرار یابد روز دیگر امیر سید فرید و دیگر امرای عالی مقدار
بیرون رفتند و ترکمانان روز گذشته را دریافتند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیر فرید بر سر ایشان
تاخت و بیک حمله همه را پراکنده ساخت و جمعی را دستگیر کرده باردوی عالی فرستاد و خواست که در
عقب گریختگان رود امیر سید ارغون گفت اینجماعت کومکها از عقب دارند توقف درین مقام از دو جانب
است که ایشان مالاغراند امیر فرید نشنود و مسافتی از عقب ایشان قطع کرده ناگاه امیر حسن بیک با سپاه

هزار سوار آراسته با پایان آسوده نشسته از کمینگاه بیرون آمد و بر سپاه خراسان که متفرق شده
بتاراج مشغول بودند حمله آورد و قریب پانصد کس از امیر و امیرزاده و بهادران بقتل رسانید از مشاهیر کشتگان
سلطان جنید پسر امیر سید احمد برادرزاده امیر سید فرید و پهلوان حسن دیوانه و حسین علی ارلات
و شیر محمد بغدادی و پسران امیر علی شکر همراه امیر فرید بودند بازگشته بکنار اردو رسیدند اما در نیامدند
و امیرزاده سلطان علی همراه ایشان بهمدان رفت و در آنجا او را بقتل آوردند و در آن هنگام امیرزاده
حسین علی بموجب حکم در تبریز اقامت داشت درین وقت رای سلطان سعید اقتضای آن کرد که شخصی را
که بکمال حسب و جمال نسب آراسته باشد بجهت تاکید مبانی مصادقت و مصالحت نزد حسن بیک رفته تا بیمن
اعتماد و حسن اهتمام او آن قضیه تمشیت پذیرد و رقم اختصاص بر معالی جناب سیادت ایاب نقابت مآب
امیر غیاث الدین محمد که از احفاد سید قوام الدین که پادشاه آمل و ساری بود ذکر آنجناب در قضایای صاحب
قران کامکار گذشت و بفنون آداب و اخلاق از اعاظم سادات امتیاز داشت و آنجناب متوجه گشته باردوی
امیر حسن بیک سید جناب نصرت انتساب بمراسم استقبال قیام نموده و از خرگاه بیرون آمده مراسم
اعزاز و احترام بجای آورد و سید را در آغوش گرفت و گفت هرچند مرا داعیه مصالحت بود ازانجا که
جناب سیادت مآبی بگذرد چگونه جایز توان داشت و درین اثنا جناب افتخار اعاظم السادات امیر سید ابراهیم
قمی باتفاق مهد علیا والده سلطان سعید باردوی امیر حسن بیک بجهت همین مهم تشریف آوردند و درینولا
سید اردبیلی که پیش ازین امیر حسن بیک او را بمصالحه فرستاده بود مراجعت نموده بعرض رسانید که مردم
خراسان بغایت ضعیف اند و بجوذ ویران میشوند مطلقا بصلح راضی نباید شد امیر حسن بیک این سخن را
بخاطر جا داد و چون فرستادگان پیغام سلطان سعید رسانیدند که اول تو در مقام صلح آمدی ما بدان
راضی نشدیم لاجرم روزی که از آن نمی اندیشیدیم پیش آمد اکنون ما طالب صلحیم هرچه فرمائی بتقدیم رسانیم

چون سخن سید اردبیلی موثر افتاده بود ملتمس ایشان مبذول نیفتاد و امیر حسن بیک گفت کار پادشاه
شما از صلح گذشت و مهم سلطنت او زیر و زبر گشت و مجموع امرای خراسان عرضه داشتها نوشته پیغام داده‌اند
که ایام دولت میرزا سلطان ابوسعید بنهایت انجامیده و آفتاب دولت او بسر حد زوال رسیده بعد از آن
امیر حسن بیک شرایط دلجویی و تفقد امیر غیاث الدین بجای آورده با آنجناب گفت که شنیده‌ام که میرزا سلطان
ابوسعید را وعده حکومت ساری داده و بآن وفا نکرده با وجود که بران قدرت داشته و در همان مجلس
منشی خود را طلبیده فرمود تا نشان نوشت و مکمل ساخته تسلیم جناب سیادت‌مآب نمود و فرستادگان سلطان
سعید را رخصت انصراف ارزانی داشت **ذکر واقعه میرزا سلطان ابوسعید گورکان افاض الله علیه شآبیب الغفران**
بیت کدام سرو سهی را سپهر آبی داد ¤ که باز خشک بگردش نه آتش بیداد ¤ کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر
که بند حادثه بر دست و پای او نگشاد ¤ عاقبة الامر آفتاب بقا با افق فنا غروب کردنی است و هر زرع حیات
بداس ممات درودنی نهال هیچ سرو قدی بر جویبار عمر بالا نکشید که یکبار نکبت و حریف اجل از بیخش
نگردانید و سرکه از شرب مسرت دمادم اقداح افراح نوشید ناچار روزگار ناسازگار را از کاس یأس ادبار
شراب مسموم و ناکامی چشانید موید این مقال و موکد این حال آنست که چون مهد علیا والده سلطان سعید
و امیر سید ابراهیم قمی از پیش امیر حسن بیک روان شده باردوی میرزا سلطان ابوسعید رسیده‌اند
در عقب ایشان دلاوران لشکر ترکمان بی غدغه در حرکت آمدند و مقارن این امرای خراسان از حلقهای
خود گذاشته باردوی حسن بیک پیوستند و چون سلطان سعید مشاهده نمود که کار از دست رفت
بوقت نیمروز عنان عزیمت بل هزیمت بر تافت و پسر حسن بیک مانند برق و باد از عقب شتافتند و آنحضرت را
گرفته بهیمنت برده رسانیدند و بمحافظان سپرده خدمت پادشاه را مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز
امیر حسن بیک او را طلب داشته چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و اجلال

بتقدیم رسانید و بعد از آنکه در مجلس آن دو پادشاه عظمای کامکار قرار گرفتند امیر حسن بیک هر گونه شکایت
آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورد و اظهار نیکو بندگیهای خویش بار داند و چنانکه جفاها در برابر دیده
بود بر زبان گذرانید و سلطان سعید جوابهائی که مناسب وقت بود باد ارسانید و چون از جانبین گفت
و شنید بسیار واقع شد امیر حسن بیک آن پادشاه حمیده خصال الموضعی که محفوظ بود باز گردانید
و در خاطر نداشت که آسیبی بدو رساند بلکه میخواست که اسباب تجمل جهانبانی شهریاری مرتب داشته او را بدیار
خویشتن فرستد و چون دران امر با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود ایشان باتفاق گفتند که دران
زمان که هیچگونه مخالفت ظاهر نبود خواطر جوانب بر جانب او اعتماد نمی نمود اکنون که از طرف انواع ملالت
و محنت باو رسیده و اصناف اهانت و مذلت کشیده مرد عاقل چگونه از وی غافل باشد و لا محاله هرگاه که قادر
گردد این دیار را زیر و زبر گرداند و بیشتر از همه قاضی شروان در باب افنا و اعدام میرزا سلطان ابوسعید
سعی نمود و سبب آنکه دران دو روز قاضی با او ملاقات کرده بود و میرزا سلطان ابوسعید اظهار ما فی الضمیر
فرموده با وی گفته بود که بواسطه مخالفت شروانشاه و بازگرفتن ولایات حسن بیک بر لشکر جغتای استیلا
یافت والا این صورت بکجا میسر می شد قاضی اندیشید که اگر پادشاه خلاص شود و بدین دیار استیلا یابد
خاک شیروان از ابتوبره اسپان بنا بر نقاری که از شروانشاه در خاطر دارد بخراسان کشد و دوم رجب
سنه ثلث وسبعین وثمانمایه او را بوثاق میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد فرستاد و چون نزدیک
رسید شاهزاده از بارگاه بیرون آمده پادشاه را در آغوش کشید و بخرگاه خود مراجعت کرد میرزا
سلطان ابوسعید خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کردند و گفتند همین جا بنشین و او دانست که
مهم بکجا رسید و در همان مکان روی بقبله نشست و رشته حیات او بمقراض اجل انقطاع یافت **بیت**
هر آنکه کام برد کز نیایان ناگاه ¤ فرمانده روزگار فرمان باید **گفتار در بیان حکایات از هر باب که لایق**

بیان تاریخ و خاتمهٔ این کتاب و تعداد اولاد پادشاه غفران مآب

چون میرزا سلطان ابو سعید از ستول خویش بیرون آمد فزع روز اکبر و دشت محشر در میان خلایق
ظاهر شد و مردم اردو چنان سراسیمه شدند که مرد از زن و سیاه از سفید نمی شناختند
فرو ماندگان از آن رستخیز زردی ستیز و نزاری گریز دلیران ترکمان که از شیشهٔ ضبط بیرون جسته
منتظر این روز بودند در اردو فرو ریختند و آتش غارت و تاراج اشتعال دادند بنهب و سبی مشغول
شدند و هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بر جای بود که امیر حسن بیگ در رسید و بر در
بارگاه فلک اشتباه سوار بایستاد و بضبط خزاین و نفایس و حراست حرمها فرمان داد و خواجه
سرایان و مستحفظان خواتین با تمکین را فرمود که بدستور معهود بر مهم خود قیام نمایند و داروغگان
بهرام صولت تعیین کرد که ایشان نیز در آن امر ممد و معاون باشند و چون لشکر ترکمان عنان
تمالک تماسک از دست داده بودند و بمجرد قول حکم از تاراج باز نمی ایستادند امیر حسن بیگ
چند کس را بنوک پیکان جانستان بر خاک هلاک و بوار انداخت و طوفان بلایا که بالا گرفته بود ساکن ساخت
و فرمان داد که سپاه ترکمان و باقی جغتای بیرون روند مجموع بر حسب فرموده عمل نمودند و عجزه
و فقرا روی امید بدرگاه امیر حسن بیگ نهادند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که امرای خراسان
و لشکر جغتای در ظل رایات میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اعیان و سرداران سپاه خراسان عنایت و
رعایت فرموده شانرا دکان عالیشان و امرای سمرقند و خواص و مقربان سلطان ابو سعید بعضی در اطراف
متفرق و پریشان گشتند و بسیاری از ایشان بمحنت اسر گرفتار آمدند و میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان
محمود و میرزا شاهرخ که از اولاد میرزا سلطان ابو سعید بودند از لشکرگاه بیرون رفتند میرزا سلطان محمد
و میرزا شاهرخ را گرفته باردوی حسن بیگ آوردند و در قلعه محبوس شدند و میرزا سلطان محمود با سید مراد و قطب بقیه

از امرا در ضمان سعادت و سلامت روی بخراسان آوردند و جمیع امرای سمرقند و صدور را که بدست افتاده
بودند در طوق زنجیر کشیدند امیر احمد موسیکه و امیر احمد یار و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و
امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب سرخیلان اهل بند و زنجیر بودند و چون از امیرک عبد الرحیم
که مردی متکبر طامع بود و بتحقیق باعث بر نزاع میرزا سلطان ابو سعید با امیر حسن بیگ او شده سخنان نا
ملایم بعرض آنجناب رسانیده بودند از روی سیاست حکم شد که خودش را پوست کنند و آن را برکاه ساخته بر
سر لشکر نصب فرمایند تا آشنا و بیگانه در آن جانب بچشم اعتبار و دیدهٔ استبصار نظر کرده کمر بستند
و دیگر گرفتاران چون در ایام اختیار و حشمت بر قانون عقل و مروت زندگانی میکردند از آن مهلکه
خلاصی و رهائی یافته باطراف و جوانب رفتند و مخدومی افادت مآبی مولانا قطب الدین طبیب بدیار روم
متوجه شد و پیش قیصر حرمت تمام یافت و مدت چند سال بدولت و اقبال گذرانیده عاقبت برحمت
ایزدی پیوست و خبر وفات او بهراة رسید جناب افتخار الاحرار خواجه غیاث الدین دهدار که سالها
انیس همدم و جلیس محرم جناب مولوی بوده و اکنون ملازم جناب مقرب بحضرت السلطانی است مراسم
تعزیت بجای آورده جهت ترویح روح مولانای مذکور آش عظیم داد و تمامت اکابر و اشراف خراسان
مجتمع بودند القصه امیر حسن بیک بعضی مقربان و مخصوصان میرزا سلطان ابو سعید را خلعت امان
پوشیده بچشم عنایت و عاطفت در حال ایشان نگریست و هر کرا میل بوطن مألوف بود رخصت عزیمت
یافت و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان متوجه آن صوب گشتند و حکام گیلان در رعایت و تفقد
آن جماعت بقدر میسور سعی نمودند و چون خبر گرفتاری و قتل میرزا سلطان ابو سعید بهرات رسید در بلاد
و بلوکات فتنه و شورشی عظیم پدید آمد و امیر قنبر علی که آن اوان از حصار شادمان بنیت یورش آذربایجان
آمده بود در ظاهر شهر نشسته باندرون نقل کرد و مدت سلطنت میرزا سلطان ابو سعید انار الله

برهانه در سمرقند با نفراد هشت سال بود تخمیناً و در خراسان و ماوراءالنهر بیست و پنج سال و چون از این عالم
بناکامی رحلت نموده ده پسر نامی بیادگار گذاشت و اسامی شاهزادگان گرامی بدینموجب است که تسطیر
می‌یابد میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا
عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا مراد میرزا خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در
ولایت آذربایجان محبوس شدند چنانچه ثبت افتاد و میرزا سلطان محمود کیار شد اولاد سلطان سعید از
از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش میرزا سلطان احمد برادر بزرگ خود که بحسب فرمان
سلطان والی ماوراءالنهر بود تا اکنون که سنه تسع و سبعین و ثمانمایه هجریست بر تخت سلطنت متمکن است
رفت و میرزا سلطان احمد مقدم برادر نامی گرامی داشت و چندگاه در مقام محبت با یکدیگر بسر بردند
و عاقبت میرزا سلطان محمود بترغیب و تحریص جمعی از ملازمان بعزم کشورستانی و جهانبانی از ظاهر
سمرقند بعزیمت شکار سوار شد و بسعی و اهتمام امیر قنبر علی عزیمت بجانب ولایت حصار تافت و
حکومت آن دیار و مملکت بدخشان مع توابع و مضافات بر شاهزاده عالمیان قرار یافت و در تاریخ
مذکور بر مسند فرماندهی استقرار دارد اما شرح حال میرزا الغ بیک چنانست که سلطان سعید کابل را
مع ملحقات و توابع بشاهزاده ارزانی داشت و او را با آیین تمام بدان دیار روان گردانید و امیر بابا
که اختیار امور آن سرزمین داشت چندگاه بر جاده عبودیت مستقیم بود اما عاقبت کردار کفران
نعمت بر فرق خود ریخت و بعضی از مخصوصان شاهزاده را بقتل رسانیده او را محفوظ و مضبوط گردانیدند
برادران امیر یار فاق خان و دریا خان که از او کینه دیرینه در سینه داشتند بابا را از میان برگرفته شاهزاده
را بپادشاهی بر داشتند و در اوان شیوع عصیان امیر بابا امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر
قنبر علی و امیر بابای کوکلتاش متوجه کابل شدند تا میرزا الغ بیک را استخلاص فرمایند را در امیر بابا

بتصور آنکه امیر شجاع الدین محمد بضبط ولایت می‌آید شاهزاده را برگرفته بجد و جهد رفتند مردم
افغان خبر یافته بتعاقب بکنار اردوی ایشان آمدند و شاهزاده را از دزدیده بردند و برادران
امیر بابا از عقب آن جماعت شتافتند و مردم افغان شاهزاده را بدره در آوردند که فراز
ایشان آنجا بودند و پیش دره سنگهای عظیم استوار ساختند و حین افغانان تا سنگها از راه بردارند
جماعت افغان شاهزاده را با میر شجاع الدین محمد برندق و دیگر امرا رسانیدند و بار دیگر
شاهزاده بر مسند سلطنت کابل و غزنین و تختگاه محمود سبکتگین متمکن گشت و درین تاریخ اعنی سنه
تسع و سبعین و ثمانمایه در آن ولایت بعیش و کامرانی و جهانبانی و حکومت مشغول است اما شمه از حال
میرزا ابابکر آنست که میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را نامزد شاهزاده کرد و امرای عظام را
بمهمات آن دیار تعیین نمود و شرح فتح آن ولایت بدین‌سان بود که امیر سید فرید بموجب فرمان متوجه
تسخیر ولایت بدخشان گشت و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آن دیار اشتغال داشت و در آن ولا اسیر
صاحب اختیار گشته بود و پدر بر شمول اقبال عازم تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر شد و پسر خرد
ولد او مانع آمد مفید نیفتاد و شاه سلطان محمد بهرات شتافت و پسر بجانب ترکستان و کاشغر رفت
و امیر سید فرید بدخشان را در قبضه تصرف آورده اموال و نفایس فراوان از خزاین شاهان بر دو میرزا ابابکر
بعد از آن بموجب فرموده بجانب بدخشان رفت و آن ولایت را بواجبی ضبط نمود تا گاه شاهزاده بدخشانی
از کاشغر پسر اسمعیل خاوند شاه که امیر الامرا میرزا ابابکر بود تاخت و او را بقتل آورد و بار دیگر ولایت
موروث را متصرف شد و چون خبر بسمع امیر احمد مشتاق و دیگر سرداران که در حدود قندز و بقلان
بودند رسید ایلغار کرده ببدخشان رفتند و شاهزاده را گرفته بقتل رسانیدند و چون صورت حال بعضی
مسموع سلطان سعید گشت بکشتن شاه سلطان محمد که بغایت از آشوب فتنه گریزان بود فرمان داد

و آن بیچاره را در میان درب عراق میرک حسین ولد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدروازه
عدم فرستاد و نوبت دیگر میرزا ابابکر بر بدخشان استیلا یافت و شرح احوال خدمتش در مجلد سابع
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و میرزا سلطان ابو سعید ولایت اندجان را بفرزند دیگر خود میرزا عمر
شیخ داده و نواب امرا جهت شاهزاده مشار الیه که در شجاعت آیتی بود تعیین فرموده خدمتش را
با آنصوب فرستاد و آن ولایت را بنوعی ضبط کرد که لشکریان مغول یونس خان دندان طمع از آن
بر کندند و درین تاریخ شاهزاده جوانبخت در آن دیار بر تخت حکومت و سیاست استقرار دارد
اما قضیه میرزا سلطانمراد چنان بود که میرزا سلطان ابو سعید او را بحکومت گرمسیر و قندهار فرستاد
امیر نظام الدین احمد برلاس که در آن سرزمین اختیار تمام داشت بخدمت شاهزاده کمر بست و میرزا
سلطانمراد چند سال در آن ملک بفراغ بال گذرانید و چون ولایت عراق و آذربایجان در تحت تصرف
بندگان حضرت سلطان سعید آمد شاهزاده برحسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت فرمود
ناگاه در اثنای راه خبر گرفتاری پدر شنیده متحیر گردید عاقبت باز متوجه گرمسیر شد و در زمانی که
بکشتی از آب هیرمن میگذشت امیر یوسف ترخان که بموجب فرموده ملازمت شاهزاده مینمود از آن
گذشته کشتیها بجانب پایان آب سر داد و آوازه افکند که لشکر شاهزاده رسید و ازین جهت تفرقه بحال
اکثر خلق که از آب گذشته بودند راه یافت و یوسف ترخان فرصت غنیمت شمرده احمال و اثقال
شاهزاده را غارت کرد و میرزا سلطانمراد بدحال و نامراد بخدمت سلطان صاحبقران آمد آنحضرت
او را از خراسان پیش برادران بسمرقند فرستاد و چون حکم برادران نسبت باو حکم اخوان
یوسف داشت بار دیگر بخراسان آمد و سلطان صاحبقران او را تربیت و رعایت فرموده عاقبت
شاهزاده را جهت مصلحت مملکت بقلعه نیرتو فرستاد و دیگر خبری از او نیامد میرزا سلطان ابو سعید

در حین توجه بقشلاق مرو میرزا سلطان خلیل را در دار السلطنه هراة قایممقام خود بگذاشت و شاهزاده
چندگاه در آنجا بحکومت اشتغال نمود و بعد از واقعه سلطان سعید در آذربایجان سلطان صاحبقران
شاهزاده را روانه سمرقند گردانید اما حال میرزا سلطان ولد چنان بود که میرزا سلطان ابو سعید
محافظت آن ولد اعز را بامرای ارلات رجوع فرمود و ایشان از طوع و رغبت بخدمت او کمر بستند
پوشیده نماند که مجملی از احوال اولاد امجاد سلطان ابو سعید درین مقام ثبت افتاد و آنچه بسبیل تفصیل
بنظر رسد در مجلد سابع بعد از اراده حضرت قادر صانع رقمزده کلک بیان خواهد گشت

ذیل کتاب

لله الحمد و المنة که بتایید و توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل است
بر بدایع اخبار و غرایب آثار بپایان رسید و حالتی که مسوده اوراق در اثنای تالیف و تلفیق این
روایات عجیبه و حکایات نفیسه روی نمود بار غرابتی که داشت قلم مسکین رقم خواست که
آن را باین تذییل و این را بآن ملحق گرداند بیان این سخن آنست که چون کمیت خوش خرام
خامه بمیدان جلوس حضرت خاقان سعید انار الله برهانه رسید ضعف و درد کمر
بمثابه بر راقم حروف استیلا یافت که قوت حرکت بلکه مجال نشستن نماند و اطبای
مسیحا نفس بمعالجه این غریب بیکس پرداخته سلوک طریق احتما
و پرهیز که در نظر بصیرت بسیار باریک نمود ارشاد دادند چنانچه قرار کردند
که هر روز بده سیر گوشت که نان مطلقا بآن منضم نشود و ده سیر شوربا با یک پیاله
شربت صباح و یک انار در آخر روز قناعت باید نمود و اگر خشکی لب بهم کند
مقداری عرق کاشنی بجای آب باید نوشید و چون تحفه عزیز و میوه مخلص ان
کمینه از اشارت آنجماعت تجاوز جایز نداشت و با وجود آن ضعف قوی

ضعف قوی احتیاط فرمودن در اکل و شرب از کتابت منع تقریر فرمودند
و مخلص حقیقی این معنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود
مشغول شد بیننده مکشوف و مبهم و آفریننده لوح
و قلم آگاه که از بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید تا
نهایت دولت سلطان ابوسعید این ضعیف نحیف
در استان بر پهلوی راست افتاده نوشته است
و از صعوبت در میان نتوانست نشستن در سلک
تحریر کشید و بعضی از مهره اطبا گفتند که این قدر
مشغول در ازاله مرض یا عدم ازدیاد دخلی تمام
دارد و اگر در بعضی لیالی از دستور کتابت
صحف اعراض مینمود و در آن باب اهمال ورزیده
باستراحت مشغول می گشت خوابهای پریشان
دیده از هول آن بیدار می شد با حرارتی مفرط
مستولی گشته بحال تقیظ می آمد و چون بدستور زمان
سابق در تحریر شروع میرفت حواس میل بباطن کرده خواب
های خوب و رویای صالحه اتفاق می افتاد و بسیاری
از شبها که چشم این ناتوان می غنود از نصف لیل تا وقت طلوع
فجر بحال انتباه نمی آمد و بی شایبه تکلف ایمائی بظهور نمی پیوست

ن از کرامت حضرت اعالی منقبت عالی منزلت مهر سپهر علم و کمال خورشید
فلک فضل و افضال الذی یسبح بمثله الادوار ما دار الفلک الدوار
ذو الفکر الفلاطونیه و الفطرة الفرید و بینته اکمل الامراء و اقوم
بالارای العالیه انجب ارباب الدول و امجدهم بالفضایل المتعالیه الذی
لم یر عین الافلاک مثله و لم یسمع اذن الاعصار عدیله موسس اساس
العدل و الاحسان قامع بنیان الظلم و العدوان الذی انامله مفاتیح ارزاق
العلماء و الفضلاء و ایادیه مصابیح دیاجیر الصلحاء و الفقرا مقرب
الحضرة السلطانیه مرجع اعاظم الامراء الدولة الخاقانیة المختص بتایید الملک
العلی الکبیر نظام الملة و الدنیا و الدین علیشیر زین الله تعالی مسند الامارة

الهی تا بود افلاک و انجم ⁂ مبادا نام نیکش از جهان کم
بتایید الهی باد منصور ⁂ بتدبیرش ممالک باد معمور
دعای صبح خیزانش قرین باد ⁂ سعادت یار و دولت همنشین باد

ظفر باتمام کتاب ذا الکتاب المخزون
باحسن العبارات و التنبیهات
تم تمام تم
تم تم





512





حیدر کرار ساقی کوثر

یا مرتضی علی